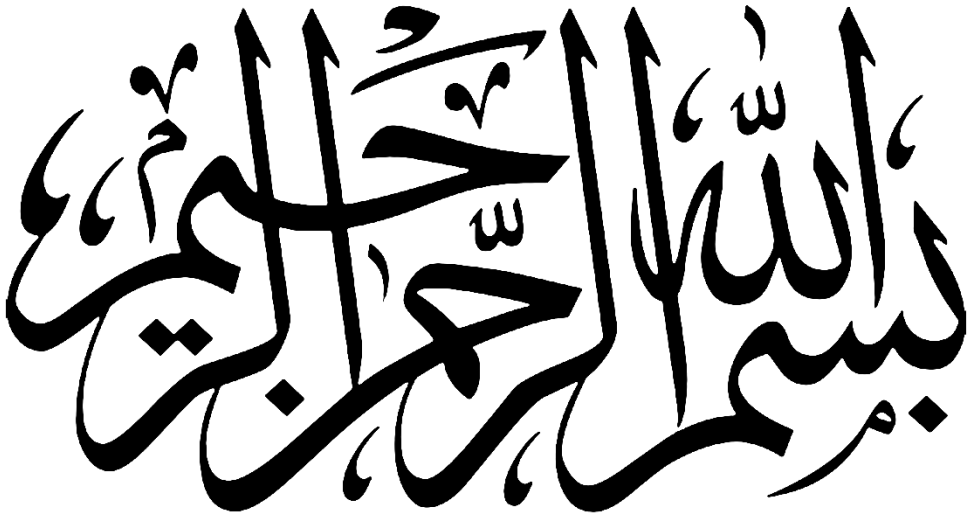
دانشگاه لرستان

پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی

شاپا الکترونیکی: ۸۹۴۴ - ۲۹۸۰

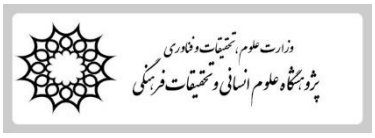

بسم الله الرحمن الرحيم


ISC
پایگاه استنادی علوم جهان اسلام


پرتال نشریات علمی


وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
Ministry of Culture & Islamic Guidance


پایگاه مجلات تخصصی نور
noormags


وزارت علوم، تحقیقات و فناوری
پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی


IMPACTFACTOR.IR


magiran


پایگاه اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی
SID
Scientific Information Database


REF.IR
مرجع مجلات علمی


Google
Scholar

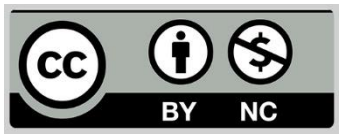

Sponsored and Indexed by
CIVILICA
We Respect the Science


Academia


LinkedIn


ROAD
DIRECTORY OF OPEN ACCESS SCHOLARLY RESOURCES


ISSN
INTERNATIONAL STANDARD SERIAL NUMBER
INTERNATIONAL CENTRE


BY NC


OPEN ACCESS


انجمن ایرانی جرم شناسی

صاحب امتیاز:
دانشگاه لرستان

مدیر مسئول:
دکتر مهرداد امیری

سردبیر:
دکتر عزت الله قدم پور

❀❀❀❀

اعضای هیأت تحریریه:

دکتر سید علاء الدین شاهرخی	استاد تمام گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه لرستان
دکتر مسلم سلیمانیان	استاد،گروه تاریخ دانشگاه سیدجمال الدین اسدآبادی
دکتر سیاوش یاری	دانشیار، گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه ایلام
دکتر فضل الله میر	استاد تمام گروه روان شناسی ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه لرستان
دکتر سید عبدالوهاب سماوی	استاد تمام گروه روان شناسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه هرمزگان
دکتر قاسم صحرایی	استاد تمام گروه ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه لرستان
دکتر محمدرضاحسنی جلیلیان	استادتمام، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه لرستان
دکتر سعید بینای مطلق	استاد گروه فلسفه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان
دکتر ابراهیم موسی زاده	استاد تمام، گروه حقوق، دانشکده حقوق و علوم سیاسی ، دانشگاه تهران
دکتر علی اصغر پورعزت	استاد تمام دانشکده مدیریت دولتی و علوم سازمانی، دانشگاه تهران
دکتر پیمان نمامیان	دانشیار، عضو هیات علمی گروه حقوق، دانشکده علومادارى و اقتصاد ، دانشگاه اراک
دکتر پرویز باقری	دانشیار گروه حقوق، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه ایلام

❀❀❀❀

اعضای هیأت تحریریه بین المللی:

پروفسور دیوید جی گانکل	رییس گروه ارتباطات، دانشگاه ایلینوی شمالی، University Cir Dr۲۳۰ ، دیکلب، ایلینوی ۶۰۱۱۵، ایالات متحده آمریکا
دکتر سعاد عزروالی	دانشیار حقوق مدنی دانشگاه ظفار، سلطنت عمان
دکتر کاترین ماکسیمیوک	استاد موسسه تاریخ، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه علوم طبیعی و علوم انسانی سیدلس
دکتر شفیق ویرانی	استاد ممتاز مطالعات اسلامی و مدیر و بنیان گذار مرکز تمدن های جنوب آسیا، دانشگاه تورنتو
پروفسور تورج دریایی	استاد تاریخ، مطالعات و فرهنگ ایرانی دانشگاه کالیفرنیا، اروین ، رئیس مرکز ایران‌شناسی ساموئل مارتین جردن و رییس مرکز مطالعات ویراستاری نشریه ایران باستان،سردبیر دایره المعارف ایرانیکا

❀❀❀❀

مدیر داخلی: محمد حاتمی نژاد

دبیر تخصصی اجرایی: دکتر جعفر کوشا
دبیر تخصصی اجرایی: دکتر فرهاد خرمایی
ویراستار انگلیسی: دکتر محمودرضا مرادیان
کارشناس: دکتر رضا فرج پور

❀❀❀❀

مقالات تنها باید از طریق سامانه نشریه پژوهش‌های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی ارسال شود.

❀❀❀❀

نشانی: لرستان، خرم‌آباد، کیلومتر ۵ جاده تهران ـ خرم‌آباد، دانشگاه لرستان، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، گروه الهیات و معارف اسلامی، طبقه دوم. دفتر نشریه
تلفن: ۰۹۱۶۶۵۱۰۱۱۸ **رایانامه عمومی:** api@lu.ac.ir, apijournallorestanpress@gmail.com **پایگاه اینترنتی:** https://api.lu.ac.ir
شاپا الکترونیکی: ۸۹۴۴-۲۹۸۰ **دوره انتشار:** فصلنامه

لیست داوران

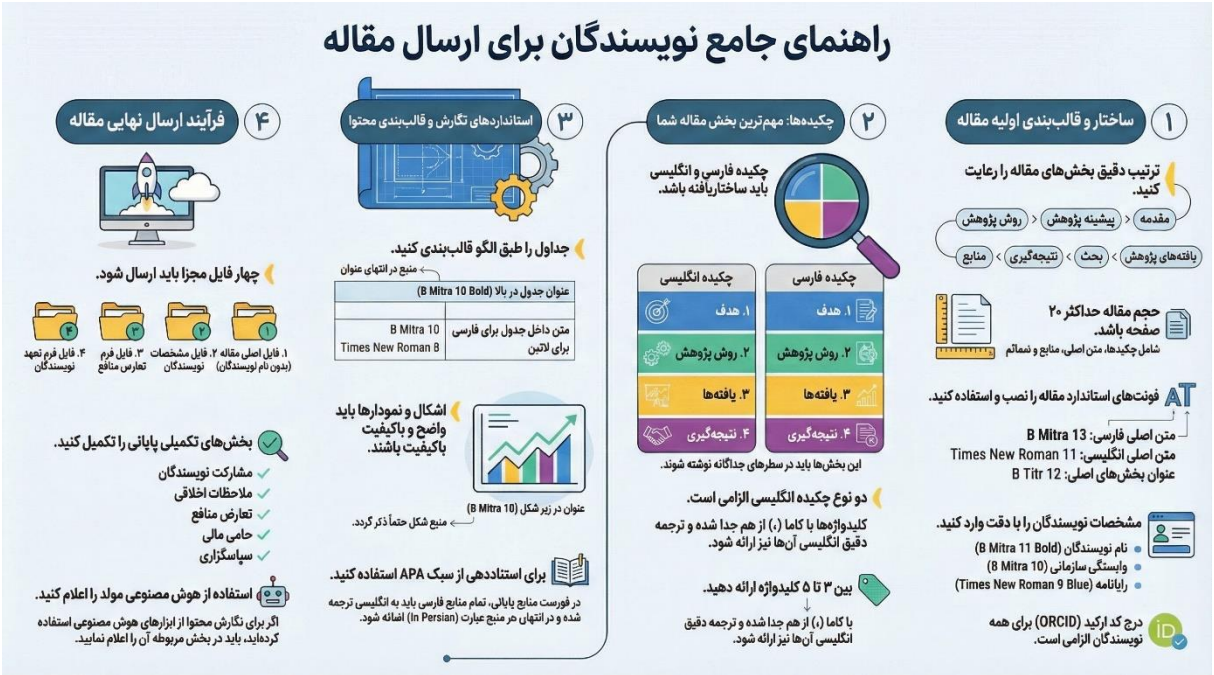
سیف الدین آب برین، استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی، ارومیه، ایران
سامان عبدالهی، استادیار گروه حقوق، دانشگاه آزاد اسلامی، نراق، ایران
مراد عبدی ورمزان، استادیار گروه روانشناسی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران جنوب، ایران
سیف الله آقاجانی، دانشیار گروه روانشناسی، دانشگاه محقق اردبیلی، ایران
عهدیه آقامحمدی، استادیار گروه مدیریت، دانشگاه بین المللی جامی، تهران، ایران
کمال اکبری، دانشیار گروه دین و رسانه، دانشکده صدا و سیما، قم، ایران
راضیه علی اکبری، استادیار گروه الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه فرهنگیان، قم، ایران
فروغ اسرافیلیان، استادیار گروه روانشناسی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران
محمدحسین ایراندوست، استادیار گروه فلسفه، دانشگاه آزاد اسلامی، قم، ایران
ولی بهرامی، استادیار گروه آموزش علوم اجتماعی، دانشگاه فرهنگیان، تهران، ایران
میترا بهرامی، استادیار گروه معارف، دانشگاه علوم پزشکی کرمانشاه، کرمانشاه، ایران
روح الله بهرامی، استادیار گروه تاریخ، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران
بهروز بهروزیان، استادیار گروه جامعه شناسی، دانشگاه هرمزگان، بندرعباس، ایران
محمدباقر عامری نیا، دانشیار گروه حقوق، دانشگاه آزاد اسلامی، یاسوج، ایران
عابدین درویش پور، دانشیار گروه فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه لرستان، خرم آباد، ایران
نسرین فتاحی، استادیار گروه معارف، دانشگاه لرستان، خرم آباد، ایران
علی فتحی آشتیانی، استاد گروه روانشناسی، دانشگاه علوم پزشکی بقیهٔ الله، تهران، ایران
علی حسینی، دانشیار گروه فلسفه، دانشگاه یاسوج، یاسوج، ایران
لیلا جوانمرد، استادیار گروه حقوق، دانشگاه لرستان، خرم آباد، ایران
رسول کرمی مقدم، استادیار گروه حقوق، دانشگاه لرستان، خرم آباد، ایران
سیروس کشاورز، استادیار مرکز مطالعات مدیریت دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران
فرهاد خرمائی، دانشیار گروه علوم تربیتی و روانشناسی، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران
غلامرضا خوش نیت، استادیار گروه قرآن و حدیث، دانشگاه محلاتی، قم، ایران
سهم الدین خزائی، دانشیار گروه تاریخ، دانشگاه لرستان، خرم آباد، ایران
ولی خدادادی، دانشیار گروه حسابداری، دانشگاه شهید چمران، اهواز، ایران
حسین محمودی، استادیار گروه حقوق، دانشگاه لرستان، خرم آباد، ایران
امیرعباس محمدی، استادیار گروه پژوهش هنر، دانشگاه هنر اصفهان، اصفهان، ایران
علیرضا مرادی، استادیار گروه مدیریت، دانشگاه بین المللی علامه عسگری، قم، ایران
سیدعلی مرعشی، دانشیار گروه روانشناسی، دانشگاه شهید چمران، اهواز، ایران
ابراهیم موسی زاده، استاد گروه حقوق عمومی، دانشگاه تهران، ایران
یدالله نصرالهی، دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شهید مدنی، تبریز، ایران
پیمان نمانیان، دانشیار حقوق کیفری و جرم شناسی، دانشگاه اراک، اراک، ایران
ایرج نیک پی، دانشیار گروه علوم تربیتی، دانشگاه لرستان، خرم آباد، ایران
حامد رهدارپور، استادیار گروه حقوق، دانشگاه لرستان، خرم آباد، ایران
عزیزالله سالاری، دانشیار گروه معارف اسلامی، دانشکده صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران، تهران، ایران
رضا سلطانی شال، استادیار گروه روانشناسی، دانشگاه گیلان، رشت، ایران
رضا ستوده، استادیار گروه مالی و حسابداری، دانشگاه میبد، یزد، ایران
مالک شعاعی، دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی، ایلام، ایران
سیدعلاالدین شاهرخی، استاد گروه تاریخ، دانشگاه لرستان، خرم آباد، ایران
محمد شکری، استادیار گروه حقوق، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران
عباس تقوائی، استادیار گروه معارف، دانشگاه آزاد اسلامی، لاهیجان، ایران
افسانه طاهری، استادیار گروه روانشناسی، دانشگاه آزاد اسلامی، رودهن، ایران
اکبر طالب پور، دانشیار گروه علوم اجتماعی، دانشگاه الزهرا، تهران، ایران
ابوالقاسم یعقوبی، استاد گروه روانشناسی، دانشگاه بوعلی سینا، همدان، ایران
غلامرضا یزدانی، دانشیار گروه حقوق، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، مشهد، ایران
علی یوسفی، دانشیار جامعه شناسی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران
علی زارع مقدم، استادیار گروه برنامه ریزی درسی و علوم تربیتی، دانشگاه بیرجند، ایران
علی عبدالله زاده، استادیار گروه علوم قرآن و حدیث، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران
محمد ستایش پور، دانشیار حقوق بین الملل، دانشگاه قم، قم، ایران
مهین عسکری، دانشیار گروه روانشناسی، دانشگاه علوم پزشکی هرمزگان، بندرعباس، ایران
امیر قربان پور لفمجانی، دانشیار گروه علوم تربیتی و مشاوره، دانشگاه گیلان، رشت، ایران

❖ دو فصلنامه «پژوهش‌های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی» نشریه‌ای علمی است که به دنبال طرح مباحث نوین و پاسخ‌یابی برای آنها در گسترهٔ علوم انسانی اسلامی است. اهم اهداف و زمینه‌های آن: توسعه دانش و استفاده از تجارب، پژوهش‌ها و دیدگاه‌های صاحب‌نظران در حوزه علوم انسانی اسلامی، انجام مطالعات تطبیقی در حوزه علوم انسانی اسلامی و استفاده از آخرین دستاوردهای بین المللی در این زمینه، فراهم آوری اطلاعات لازم برای سیاست گذاران، برنامه ریزان و مدیران دست‌اندرکار در حوزه علوم انسانی اسلامی، تلاش برای اصلاح نگرش به علوم انسانی اسلامی و تلقی آن به عنوان یک حوزه تخصصی، استفاده از دستاوردهای علمی حوزه های مختلف علوم انسانی و بهره گیری از ارتباط آنان علوم انسانی اسلامی با توجه به میان رشته ای بودن موضوع ، شناسایی چالش ها و مسائل موجود در علوم انسانی اسلامی و یافتن راهکارهای عملی و علمی، گسترش فرهنگ پژوهش به عنوان الزامی برای توسعه علوم انسانی اسلامی.

❖ اصول شفافیت، حقوق نویسندگان و خوانندگان، ضوابط اخلاقی نویسندگان، داوران، سردبیر، هیأت تحریریه و دفتر نشریه به صورت کامل در سامانه منعکس شده است. دوفصلنامهٔ پژوهش‌های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی خود و همکاران خود را و همچنین تمامی نویسندگان را مکلف به پیروی از این آیین نامه ها می داند. این آیین نامه ها اکثراً بر اساس اصول کمیتهٔ بین المللی اخلاق نشر (COPE) و دستورالعمل های داخلی دوفصلنامهٔ پژوهش‌های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی تدوین شده است.

❖ نقطه عطف نشریه، رونمایی از ابتکاری بی‌سابقه در کشور است: از این پس، تمامی مقالات مجله با چکیده تصویری و چکیده ویدئویی به دو زبان فارسی و انگلیسی منتشر می‌شوند. این نوآوری که حاصل تلاش تیم مجله و همراهی نویسندگان گرانقدر است، با سه هدف اصلی طراحی شده است: تسریع در انتقال مفاهیم علمی، افزایش دیده‌شدن بین‌المللی پژوهش‌های علوم انسانی اسلامی، و همسویی با پیشرفته‌ترین استانداردهای نشر علمی جهان. در این شماره، مقالاتی ارزشمند در موضوعاتی از تفکر سیستمی در قرآن تا چالش‌های نوپدید در حقوق، هوش مصنوعی و متاورس ارائه شده‌اند که نشان‌دهنده مساله‌محوری و آینده‌نگری مجله است. از همه پژوهشگران دعوت می‌کنیم با ارسال آثار خود، ما را در این مسیر پرافتخار همراهی کنند. دسترسی به تمامی مقالات، چکیده‌های تصویری و ویدئویی برای همه آزاد و رایگان است.

❖ تمام فایل های نمونه و دستورالعمل های کامل چگونگی تدوین و ارسال مقالات در سامانهٔ پژوهش‌های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی تطبیقی درج شده است. لطفا بر اساس آن ها مقالات خود را تدوین و پس از اطمینان از رعایت تمام نکات، اقدام به ارسال مقالات خود نمایید.



فهرست مقالات

سخن سردبیر: آینده را چه کسی می سازد؟

عزت الله قدم پور

موتور دیفرانس مدل‌های زبانی بزرگ و پساساختارگرایی---------- ۳۴-۱

دیوید جی گانکل

آثار و پیامدهای حقوقی اعطای شخصیت حقوقی به سیستم‌های هوش مصنوعی در حقوق ایران و اتحادیه اروپا--- ۲۸-۱

رضا فرج پور، سید مصطفی محمودی مقدم، داریوش بابایی، حمیدرضا رستمی، محمدجواد کیانی

بررسی نسبت بین نظام طبقاتی و آموزش‌وپرورش عمومی در عهد ساسانی ---------- ۱۶-۱

محمدرضا شکیبا، محمدحسین حیدری، جابر افتخاری، اکبر رضایی فرد

نقش میانجی تنظیم هیجان در رابطه بین عاطفه منفی و بدریخت‌انگاری بدن در نوجوانان ---------- ۲۰-۱

آنوشا معتمدی منش، مهین عسکری، کوروش محمدی، آزیتا امیرفخرایی

واکاوی رابطه ارزش های سازمانی و رهبری کاریزماتیک با مسئولیت پذیری و رضایت شغلی معلمان دوره متوسطه شهر داراب ---------- ۲۱-۱

یونس جهان دیده، مریم رضائی

تحلیل علل فروپاشی حکومت پهلوی دوم با رویکرد نظریه داده‌بنیاد: (تأکید بر نقش سبک حکمرانی) ---------- ۲۵-۱

امیرعباس نصیری، حمزه فرج اللهی مقدم، اسفندیار فرج وند، لیلا قاسمی اسفهلان

چالش‌های جامعه‌شناختی تحقق تمدن نوین اسلامی در بیانیه گام دوم انقلاب: تحلیل موانع ساختاری و فرهنگی-- ۱۳-۱

حسن خنجری، انسیه ماهینی، باقر گرگین، حبیب پاسالارزاده

بررسی آسیب‌های اجتماعی ناشی از مهاجرت معکوس: تحلیل مسیر روابط علّی مشوق‌ها و پیامدهای اجتماعی در شهرستان بندر خمیر ---------- ۲۲-۱

فیروزه بهی، سید اصغر موسوی، امرالله راشدزاده

توسعه پایدار گردشگری مناطق ساحلی بوشهر از منظر تاب آوری اجتماعی---------- ۱۹-۱

ایرج محبی زاده، غلامرضا جعفری نیا، حبیب پاسالارزاده

تبیین جامعه‌شناختی عوامل مؤثر بر فرهنگ عفاف و حجاب با تأکید بر سبک زندگی اسلامی ---------- ۲۳-۱

آروین امیران، انسیه ماهینی، امرالله راشدزاده

شناسایی الزامات وعناصر داستان سرایی برند، موانع و دستاوردهای آن---------- ۱۷-۱

خلیل ضاحی محمد، محمد باشکوه، قاسم زارعی، ناصر سیف اللهی

تدوین الگوی مطلوب تربیت شهروندی در دوره دوم ابتدایی ---------- ۲۳-۱

سحر امیریان، مجید علی عسگری، علی محبی

مدل ساختاری عوامل مؤثر بر استفاده از کتاب‌های کمک‌درسی در میان دانش‌آموزان دوره دوم متوسطه -------- ۲۵-۱

حبیب الله بارانی، آزیتا امیرفخرایی، محمدرضا محمدی سلیمانی، سید عبدالوهاب سماوی

آینده‌نگاری راهبردی صنعت گردشگری با رویکرد میان‌رشته‌ای---------- ۱-۱٤

امیرعلی اخوی

تحلیل نقاط قوت و ضعف خبرگزاری‌های ایرانی در به‌کارگیری هوش مصنوعی برای سناریونویسی و ارائه مدل تحول دیجیتال: یک مطالعه کیفی ---------- ۱-۲۳

هادی منجیری، محمد سلطانی فر، علی جعفری

تحلیل رویکرد سعدی در تاثیرپذیری از خطبه‌های نهج البلاغه ---------- ۱-۱٦

ریحانه ریحانی، سیدمحمدمهدی جعفری، نادعلی عاشوری تلوکی، محسن فهیم

تبیین جایگاه علم و دانش در نظام فکری فردوسی در شاهنامه ---------- ۱-۲۸

محمد دهناد

حقوق بشر علوی و رابطه ی آن با عدالت در قرآن و نهج البلاغه---------- ۱-۱۷

امرالله اندرزیان

ویژگی‌های متن پازند بندهش ----------۱-۱۷

حامد خداداد، ژاله آموزگار، فرزانه گشتاسب

تبیین زمینه‌ها و روند گسترش تشیع در اصفهان در قرون نخستین هجری ---------- ۱-۱٦

آرمان فروهی

دشواری‌های شعر حافظ در ترجمه و نقش این دشواری‌ها در تأخیر ترجمه ---------- ۱-۲۲

مالک شعاعی

قاعده بطلان در دادرسی کیفری (تحلیلی در حقوق ایران و اسناد بین المللی)---------- ۱-۲۱

باقر آرامش، علی جانی پور، کرم جانی پور

اسرار تجاری؛ مالکیت فکری یا تدبیر حفاظتی؟ تحلیل انتقادی ماهیت موضوعی اطلاعات تجاری محرمانه در حقوق ایران--- ۱-۱۹

حسین حیدری منور

بررسی تأثیر کیفیت گزارشگری یکپارچه بر عملکرد مالی، ارتباط ارزشی اطلاعات حسابداری و کیفیت سود در شرکت‌های پذیرفته‌شده در بورس اوراق بهادار عراق---------- ۱-۲۸

بیداء جاسم، سحر سپاسی، جواد رضا زاده

اثربخشی هشت هفته تمرینات یکپارچه عصبی-عضلانی بر ظرفیت هوازی، تعادل پویا و خطاهای فرود در بازیکنان مرد فوتبال ۱۸ تا ۲۰ سال شهر بابل ---------- ۱-۲۳

محمد عبدالحمزه اسماعیل محسن، لطفعلی بلبلی، رضا فرضی زاده

شناسایی مولفه‌های مدل مهارتهای نرم کارکنان با رویکرد توسعه سرمایه انسانی دیجیتال در دانشگاه فرهنگیان مازندران-- ۱-۲۱

میثم متاجی نیمور، ترانه عنایتی، مهسا غلامحسین زاده

ارائه الگوی فرصت های بازاریابی نوآورانه با تاکید بر خلق فرصت های کارآفرینی در گردشگری ---------- ۱-۲٦

احمد ناجی احمد ابراهیم، حسین رحیمی کلور، بهمن خداپناه، محمد باشکوه اجیرلو

تأثیر فعال‌سازی نقش حرفه‌ای بر تصمیم‌گیری اخلاقی وکلا: نقش تعدیل‌گر مبانی اخلاقی ---------- ۱۶-۱

لیلا آقا بالازاده کلجاهی، مهدی خانجانی

بررسی تطبیقی حکمت در شعر متنبّی و فردوسی (مطالعه موردی: تصویر و مضمون بی‌اعتباری دنیا) ---------- ۱۹-۱

ولی الله شجاع پوریان

تحلیل تطبیقی آموزه‌های قرآنی درباره مشورت و عقل جمعی با نظریه‌های مدیریت مدرن ---------- ۱۹-۱

محمد معرفت

تحلیل فقهی و حقوقی محاربه (فقه امامیه) ---------- ۱۸-۱

جعفر کوشا

اثربخشی درمان خودشفقت ورزی بر خود انتقادی و خودکارآمدی تحصیلی در دانش آموزان مقطع متوسطه دوم مبتلا به اضطراب امتحان ---------- ۱۶-۱

شهین سعیدی فرد، هیمن محمودفخه، مراد عبدی ورمزان

بررسی تاثیر نامتقارن گزارش‌های پایداری بر عملکرد مالی در شرکت‌های پذیرفته شده در بورس اوراق بهادار عراق --- ۳۰-۱

فرج اکرع، سحر سپاسی، جواد رضا زاده

بررسی تأثیر ویژگی‌های نسل جوان مصرف‌کنندگان عراقی بر خرده‌فروشی الکترونیکی با میانجی‌گری اعتماد الکترونیکی --- ۱۶-۱

سجاد محمد صالح نور، قاسم زارعی، ناصر سیف الهی انار، محمد باشکوه اجیرلو

دانش میان رشته‌ای: عنصر مغفول در برنامه درسی آموزش ضمن خدمت دبیران مدارس متوسطه ایران -------- ۲۴-۱

رقیه حقیری، نعمت الله موسی پور، حسین زینلی پور، الهام شهاب پور

Lorestan University
New Research in Islamic Humanities Studies
Online ISSN : 2980 - 8944
https://api.lu.ac.ir/

Greetings to Esteemed Researchers and Distinguished Scholars?

Editor-in-Chief Lecture

The issue before you is a special edition that proudly presents the fourth round of modern research in Islamic humanities studies, hosting 35 exquisite articles brighter than ever offered to your scholarly attention.

This collection is the fruit of months of relentless effort by the editorial board, rigorous peer review, and the trust of authors who have drawn fresh questions from the depths of texts. What distinguishes this issue from its counterparts is not merely the number of articles, but the break from tedious repetitions and the venture into new frontiers of interdisciplinary studies.

This special edition strives to address the questions that ripple through the intellectual horizon of today's academic community questions whose answers can only be found through a critical re-reading of classical texts and their integration with contemporary approaches.

It is our hope that this volume serves not merely as a reliable reference, but as a spark for passionate and constructive dialogues in academic circles. I invite you, esteemed professors, students, and enthusiasts of Islamic humanities, to immerse yourselves with care and patience in these articles. And I extend my heartfelt gratitude to all the reviewers, authors, and colleagues who have accompanied us on this challenging yet rewarding journey.

Ezzatollah Ghadampour
Editor-in-Chief of the bi-quarterly journal “Modern Research in Islamic Humanities Studies.”

پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی
شاپا الکترونیکی: ۲۹۸۰-۸۹۴۴
https://api.lu.ac.ir/
دانشگاه لرستان

آینده را چه کسی می سازد؟

سخن سردبیر

با درود به پژوهشگران ارجمند و اندیشمندان گرانقدر

شمارهٔ پیشِ روی شما، ویژه‌نامه‌ای است که دورهٔ چهارم پژوهش‌های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی را با افتخار و میزبانی ۳۵ مقالهٔ نفیس، درخشان‌تر از همیشه به پیشگاه علمی شما تقدیم می‌کند.

این مجموعه، حاصل ماه‌ها کنکاشِ بی‌وقفهٔ دبیرخانه، گزینشِ سخت‌گیرانهٔ داوران و اعتماد نویسندگانی است که از دل متن‌ها، پرسش‌های تازه برکشیده‌اند. آنچه این شماره را از همتایانش متمایز می‌سازد، نه فقط شمارِ مقالات، که گسستن از تکرارهای خسته‌کننده و پا نهادن به وادی‌های تازهٔ مطالعات میان‌رشته‌ای است .

این ویژه‌نامه می‌کوشد به پرسش‌هایی پاسخ گوید که در افق فکری امروز جامعهٔ علمی ما موج می‌زنند؛ پرسش‌هایی که پاسخ آنها جز در بازخوانی نقادانهٔ متون کهن و پیوند آنها با رویکردهای جدید میسّر نمی‌شود.

امید که این دفتر، نه صرفاً مرجعی معتبر، که جرقهٔ گفت‌وگوهای پرشور و راهگشا در محافل علمی باشد. از شما اساتید، دانشجویان و دلدادگان علوم انسانی اسلامی دعوت می‌کنم با دقت و حوصله در این مقالات غوطه‌ور شوید و از همهٔ داوران، نویسندگان و همکارانی که در این مسیر دشوار و شیرین همراه بودند، صمیمانه سپاسگزارم.

عزت الله قدم پور
سردبیر دو فصلنامه «پژوهش‌های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی»

New Research in Islamic Humanities Studies
Online ISSN : 2980 - 8944
https://api.lu.ac.ir/
Lorestan University

The Differance Engine

Large Language Models and Poststructuralism

David. J. Gunkel

Professor, Department of Philosophy and Ethics, School of Information and Communication Technology, Northern Illinois University, United States of America. Email: dgunkel@niu.edu

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received 28 September 2025
Received in revised form 28 November 2025
Accepted 02 January 2026
Available online 15 January 2026

Keywords:
Artificial Intelligence,
Jacques Derrida,
Différance,
Large Language Models,
Philosophy of Technology,
Poststructuralism,
Semiotics

ABSTRACT

Objective: This paper argues that large language models (LLMs), such as transformer-based architectures like GPT, represent a practical actualization of Jacques Derrida's concept of différance.

Method: Drawing on the framework of poststructuralist theory and semiotics, the study examines how LLMs generate meaningful content by computing statistical differences across vast textual corpora. This analysis foregrounds the computational enactment of processes analogous to Derridean spacing, temporalization, and trace.

Results: The paper demonstrates that LLMs can be understood as "différance engines," computationally enacting the very mechanisms theorized by Derrida. It further elaborates on the philosophical consequences of this alignment, particularly the challenges it poses to logocentrism, authorship, and the metaphysics of presence. In addressing three potential criticisms, the paper contends that applying Derrida's work in this context constitutes not a misappropriation, but a continuation and reiteration of its inherent logic.

Conclusions: The paper concludes by identifying three systemic limitations inherent to this framework and outlines opportunities for future research in this domain. Ultimately, it illustrates how LLMs can be interpreted through the lens of poststructuralist theory, while simultaneously demonstrating how that theory can be clarified and rendered more accessible through the technical operations of contemporary AI.

Cite this article: J. Gunkel, D. (2026). The Differance Engine (Large Language Models and Poststructuralism). *New Research in Islamic Humanities Studies*, 4 (Special Issue), 1-34. https://doi.org/10.22034/api.2026.735002

© Author retain the copyright and full publishing rights.
Publisher: Lorestan University.
DOI: https://doi.org/10.22034/api.2026.735002

Introduction

Jacques Derrida's neologism *différance* (Derrida 1982) is one of the most influential yet notoriously elusive concepts in contemporary critical theory. Derived from the French verb *différer* which, depending on contexts of use, can mean either "to differ" or "to defer" *différance* designates the way that words and other kinds of signs or signifiers acquire meaning not by referring to a stable referent but through its difference from and deferral to other signs within that same system.

Though *différance* was originally introduced and developed in the context of semiotics, poststructuralism, and the phenomenological tradition, its relevance extends well beyond the scope of literary theory and continental philosophy. One unexpected domain in which the concept which Derrida (1982, 3) insists is "literally neither a word nor a concept" finds an uncanny application is large language models (LLMs), such as GPT-type models and other transformer-based architectures. These systems actualize, at a technical level, the very mechanisms of *difference* and *deferral* that Derrida describes and theorizes. That is, they generate seemingly meaningful linguistic content not by referring to or having access to real-world referents but through calculating statistical differences that are discoverable in large sets of textual data.

This essay examines how LLM artificial intelligence (AI) can be seen as mechanisms of *différance* or what the title to this essay calls, in a deliberate repurposing of the work of Charles Babbage, *Différance Engines*. 1) We will begin by identifying and explicating key characteristics of *différance* as developed by Derrida in his titular essay on the subject. 2) We will then show how LLMs, especially transformer-based models, operationalize these concepts through their reliance on statistical difference and contextual deferrals. 3) In the third part we describe and discuss the philosophical consequences of understanding LLM AI and LLM-generated textual content through this deconstructive lens. 4) This is followed by the fourth part where we address three possible criticisms of this effort and provide responses to these potential objections. 5) Finally, the essay conclude by identifying three systemic limitations of the current investigation and by proposing directions for future research that would expand, refine, or elaborate upon the claims advanced here.

Difference

Introduced in a 1968 lecture and essay by the same name, Derrida fabricated *différance* as a deliberate and calculated misspelling of the common French noun "différence," replacing the "e" with an "a." Interestingly this seemingly simple substitution is something that is only available to us in and by writing. It is, as Derrida (1982, 3) explains "purely graphic: it is read, or it is written, but it cannot be heard. It cannot be apprehended in speech."[1] More importantly, however, this

1. This did, as one might anticipate, create some trouble for Derrida in the course of delivering the *Différence* lecture to the French Society of Philosophy. Since the "discrete graphical intervention" that distinguishes *différence* from *différance* cannot be spoken or made audible, Derrida provided his audience with the following warning: "In effect, I cannot let you know through my discourse, through the speech being addressed at this moment to the French Society of Philosophy, what difference I am talking about when I talk about it. I can speak

silent difference a silence, that Derrida (1982, 4) emphasizes, can only function within alphabetic or "so called phonetic writing" is not just a typographic pun or simple play on words; it is a deliberate critical intervention in "the classically determined structure of the sign" (Derrida 1982, 9).Beginning with (at least) Aristotle (1938, 16a), language has typically been understood to consist of signs that refer and defer to things. When we write the words "large language model," for instance, it is assumed that those linguistic tokens stand for and refer to some real thing out there in the world, like the ChatGPT application developed by OpenAI. "The signification 'sign,'" Derrida (1978, 281) explains, "has always been understood and determined, in its meaning, as sign-of, a signifier referring to a signified, a signifier different from its signified." *Différance* is Derrida's attempt to intervene in this logic by extending and elaborating upon the structural linguistics of Ferdinand de Saussure[1], which characterizes language and meaning-making as a matter of difference situated within language itself. "What is key here," as Peter Salmon (2021, 106) explains, "is that each signifier gets its validity not from some quality of itself; rather, it gets it from how it differs from other signifiers. Cat is cat, and not cut, because it differs in one of its phonemes. *Language is a system of differences*."

Understood in this way, signs do not at least not principally or exclusively come to have meaning by reference to things that exist outside the system of signs; signs differ from and defer to other signs in the movement of *differance*. Obviously much more could be said about this pivotal (non)concept and the famous (but notoriously difficult) essay in which it is developed and presented. For our purposes, it will be sufficient to note the following three items:

Différance as Spacing

The sign whether a word, written mark, or linguistic token does not derive meaning from any intrinsic property or direct relation to a referent. Rather, as Derrida (1982, 13) emphasizes, it acquires meaning through its differential positioning within a system of signs. This difference is necessarily spatial: it is the *spacing* the structural intervals and gaps between signs that allows them to be recognized, identified, and distinguished from one another. Without such spacing, there could be no differentiation, and without differentiation, no signification. Meaning, then, emerges not from self-presence or identity but from positional difference what something is depends on what it is *not*. Though Derrida does not use this example, it is the dictionary that

---

of this graphic difference only through a very indirect discourse on writing, and on the condition that I specify, each time, whether I am referring to difference with an "e" or *différance* with an "a." Which will not simplify things today, and will give us all, you and me, a great deal of trouble, if, at least, we wish to understand each other" (Derrida 1982, 4). Peter Salmon (2021, 78), in his well-received biograph of Derrida, adds that subsequent generations of scholars, especially in the English-speaking world, have, for better or worse, often tried to make this difference audible through a deliberate (and unfortunately often clumsy) affectation that seeks to "sound hyper French when pronouncing it."

1.What is crucial in this context is a quotation taken from Saussure's posthumously published *Course on General Linguistics* and mobilized by Derrida in a number of different texts: "Everything that has been said up to this point boils down to this: in language there are only differences. Even more important: a difference generally implies positive terms between which the difference is set up; but in language there are only differences without positive terms" (Saussure 1959, 117).

provides an easily accessible illustration. In a dictionary, words come to have meaning through their differential relationship with other words. In pursuing definitions of words in the dictionary, one remains within the space and spacing of linguistic signifiers and never gets outside the space language, to the referent or to what semioticians call "the transcendental signified."

Différance as Temporalization

Différance is not only a matter of spatial differentiation but also of temporal deferral what Derrida (1982, 8) calls *temporalization*. Meaning is never fully present in any given moment; it is always postponed, always *to come*. A sign's significance, rather than being grasped in a self-contained instant, is constituted across time through its relation to what precedes and what follows. Each sign refers not to a fixed meaning but to other signs, and since those too are deferred, the chain of signification is never complete. Meaning, then, is not something that arrives *in the present* but something that is continually delayed constituted through a future that never quite arrives and a past that is never fully recoverable. *Différance*, therefore, names both spacing the structural difference between signs and deferral the temporal postponement of presence. Meaning is never present *as such*; it is always in process.

Différance as Trace and Iterability

In the movement of *différance* that is, the co-constitutive operations of differing and deferring no sign (whether a word, mark, or linguistic unit) can be understood as autonomous or fully self-present. Each sign is necessarily inscribed within a network of relations, bearing the residual traces of other terms, contexts, and discursive formations that condition its significance (Derrida 1982, 24). Significance, therefore, can never be completely localized within a single sign; it is always and already haunted by the trace of prior iterations and the possibility of future reuse and recontextualization. Moreover, insofar as signs are *iterable* i.e. capable of being reused, remixed, and repeated in different temporal and contextual settings every iteration alters its range of possible significances, further destablizing any pretense to there being a final or secure meaning.

LLMs as Mechanisms of Différance

Large language models, such as OpenAI's GPT series of algorithms, Google's Gemini, Anthropic's Claude, and Deepseek , rely on massive datasets of text and sophisticated neural network architectures known as transformers. These models as many critics have pointed out do not understand language. Instead, they arrange legible sequences of linguistic tokens based on calculating the probable distribution of signs discoverable in their training data. Consequently, because these models depend on *differences* and *deferrals* situated in the materiality of language, they can be read as algorithmic simulations of *différance*.[1] Here's how:

1. The term *simulation* admits of a number of different and not necessarily compatible definitions. Etymologically, the verb *simulate*, from the Latin *simulare*, indicates "to copy," "to imitate," or "to feign." In computer science and related disciplines, the nominal form of the word *simulation* refers to using computer software to mimic the behavior of a real-world system or process. It involves creating a computer model that represents a system and then running the model to observe its behavior under different conditions. There is also a specific denotation of

Tokenization and Word Embeddings

LLMs generate word sequences. But technically speaking they do not work with words nor do they understand what words are or are not. They work with *tokens*, which consist of words (the, cat, in, hat), fragments of words (un believ able) or even individual characters and punctuation marks. Transforming words into tokens is called tokenization, and the point of tokenization is to converts textual data words, sentences, entire paragraphs, etc. into a sequence of tokens the model can utilize and process. And each LLM, as Jerry Kaplan (2025, 52) explains "uses its own scheme for converting words into tokens" though most "appear to favor using subword tokenization, because this offers a mix of efficiency and flexibility."

Once tokenized each token is represented by an array of numbers that describes a vector in an imaginary high-dimensional space called an embedding. In one model (the English Wikipedia model), "dog" can be represented by 300 individual numbers: "-0.03301828354597092, 0.05134638026356697, 0.0036009703762829304, -0.04066073149442673, 0.103614 30048942566. . ." (Fares et al. 2017). Thus, embeddings represent tokens as vectors in high-dimensional space, where the meaning of each token is determined not by any intrinsic property of the token, but by its proximity to and distance from other tokens. The significance of a linguistic token such as *dog*, for example, is determined by how its vector (again an ordered array of numbers) differs from and relates to the vectors of other linguistic tokens, like *puppy*, *pet*, *cat*, and so on.

These embeddings are learned during pre-training and are designed to capture semantic and syntactical relationships in terms of spatial difference. Thus, word embeddings do not just resemble *différance* they operationalize it in computational form. Meaning in these systems is never a matter of presence anchored in a transcendental signified; it is a matter of differences within a spatial field of embedded relations. LLMs therefore do not represent meaning as fixed content. They do not adhere to or play by the rules of the classically determined structure of the sign. They participate in the deconstruction of this metaphysical tradition by actualizing *différance* at scale.

Next Token Prediction

LLMs generate seemingly significant sequences of text through a computational process called next token prediction. When we prompt ChatGPT with a statement like "explain next token prediction," the model attempts to predict, i.e. make a guess about, the next most likely word that would follow from this pattern of words. It is this predictive mechanism that explains and

---

the word that is developed in poststructuralist theory, especially (but not exclusively) Jean Baudrillard. "Simulation," Baudrillard (1983, 1) wrote in his now famous eponymous essay, "is no longer the that of a territory, a referential being or substance. It is the generation by models of a real without origin or reality." This version of *simulation* is not simply the opposite of what is operationalized in computer science. It is its deconstruction. In the context of this sentence, *simulation* is used in the computer science sense of the word. Though that use is accompanied or, perhaps better stated, *haunted* by both the word's etymology and its deconstruction in Baudrillard's work.

underlies all of the model's seemingly intelligent behaviors, from composing short essays, answering questions, engaging in dialogue, and even generating code.

This process unfolds as follows: The input words are tokenized and mapped to these high-dimensional vectors that (as described above) represents their relative positions with respect to other tokens in this imaginary high-dimensional space of differences. These vectors are then processed through a stack of transformer layers a kind of neural network comprised of both a next token prediction network and attention network where the output of one layer becomes the input for the next. Current LLMs consist of many layers of transformers. OpenAI's GPT-3, for instance, has 96 layers, and its successor GPT-4 boasts 1.8 trillion parameters (i.e. adjustable weights in the model's neural network) across 120 layers. It is this density that makes these language models "large."

At each step in this process, the model produces a probability distribution over possible continuations of a given sequence and selects the most likely next token. Take for instance the sequence "To be or not to be that is the." There are a number possible words that could come next in this sequence: "question" "dilemma" "problem" "issue" and so on. The model selects one of these words often the most likely one (i.e. the one that has the highest probability of coming next as determined by the relative proximities and differences in the embedded representation) but sometimes one that is selected with an element of randomness and adds it to the sequence. This new, longer sequence is then fed back into the model, and the process repeats. It does this again and again through many iterations.

Thus next word prediction is a sequential operation that dynamically unfolds in time. The model generates one token after another, without having access to some fully formed and complete utterance in advance. As such, the significance or semantic content of any given token is always in process and remains provisional, awaiting the specification or transformation that will be brought about by the generation of subsequent tokens. The model, therefore, does not have access to some completely formed meaning and then expresses this content in a sequence of linguistic tokens. Rather, the meaning of the generated content emerges through an iterative process in which meaning is continually deferred in its dependence on future tokens that have yet to be generated.

This procedure not only looks and sounds like *différance* but actualizes it in computational form. In the movement of *différance*, as Derrida argues, the sign never arrives at a final, self-present meaning; instead, each signifier is dependent upon another in an endless chain of difference and deferral, where significance is dynamic and always *to come*. In the case of LLM AI, each token is selected not as some definitive semantic content but as a contingent placeholder a statistical best guess which acquires significance only in differential relation to deferred future tokens that are themselves caught in this movement of *différance*.

Nothing Outside the Text

When one of these transformer-based LLMs generates a word sequence, like "LLMs are a kind of generative AI," it does not know (nor does it not know) what it is saying, because it does

not have access to nor does it understand what these sequences of linguistic tokens refer to. This important difference has been illustrated in what is one of the defining thought experiments in the philosophy of AI John Searle's Chinese Room (1999, 115). Like the man inside Searle's imaginary room, LLMs do not know what they are doing. They do not understand language in the way that we allegedly understand and use language. They are simply and superficially playing with different signs. In the case of the Chinese Room this is done by following a predefined set of transformations analogous to how GOFAI symbolic reasoning systems operate. In the case of an LLM, by contrast, this is accomplished by measuring and manipulating the spatial differences represented by and encoded in word embeddings. Thus, for the LLM, there is no transcendental signified that can arrest and anchor the chain of signification. There is nothing beyond or outside the different relations between tokens that are endlessly deferred in the process of next token prediction.

Thus, LLMs actualize what is perhaps the most famous (or notorious) statement that has come to be associated with Derrida (1976, 158): *Il n'y a pas de hors-texte* "there is nothing outside the text" or "there is no outside- the- text." This is not some anti-realist statement, and it does not mean as many critics have mistakenly assumed that nothing is real or objectively true and everything is just a socially constructed artifact or effect of discourse. And Derrida had explained as much in the course of a debate with John Searle that has been recorded for us in the book *Limited, Inc.*: "'There is nothing outside the text.' That does not mean that all referents are suspended, denied, or enclosed in a book, as people have claimed, or have been naïve enough to believe and to have accused me of believing. But it does mean that every referent, all reality has the structure of a differential trace, and that one cannot refer to this 'real' except in an interpretive experience" (Derrida 1993, 148).

What this means is that a text whether it is written by a human writer or artificially generated by an LLM like ChatGPT (with the nudge of a human prompt) comes to have meaning not by referring and deferring to some external signified (what Aristotle in *De Interpretatione* calls thoughts or the things to which thoughts ultimately refer). It comes to enact and perform meaning by way of interdependent relationships to other words with which it is already associated and differentiated from. It is for this reason that we can say, following Ludwig Wittgenstein (1995, 5.6) that for LLMs the limits of their language (model) mean the limits of their world. Consequently, what has often been offered as a criticism of LLM technology namely, that these algorithms only circulate different signs without access to the signified might not be the indictment critics think it is. LLMs are *différance engines* that deconstruct the defining logic of classical semiotics.

Philosophical Consequences

Différance provide a conceptual mechanism and vocabulary by which to make sense of and explain the philosophical exigencies and consequences of LLMs. But simply connecting the dots between the operational features of LLM AI and Derrida's *différance* is not, not in and of itself, sufficient to close the deal. We still need to ask, what difference this make in our understanding

and critique of LLMs and, perhaps more importantly, our concept and understanding of language. Here we can identify at least three important philosophical consequences:

Deconstruction of Logocentrism

Central to Jacques Derrida's entire philosophical project of *deconstruction* (Gunkel 2021) is the critique of logocentrism. The term *logocentrism* was coined in the early part of the 20th century by German philosopher Ludwig Klages (Josephson-Storm 2017, 221), who used it to identify the assumed primacy and importance of the spoken word as a direct sign of things and thus relegating writing to being a sign of speech or the sign of a sign. Derrida (1976, 11) locates the original formulation of this concept in Aristotle's *De Interpretatione*: "If for Aristotle spoken words (*ta en te phone*) are the symbols of mental experience (*pathemata tes psyches*) and written words are the symbols of spoken words, it is because the voice, producer of the first symbols, has a relationship of essential and immediate proximity with the mind. Producer of the first signifier, it is not just a simple signifier among others. It signifies 'mental experiences' which themselves reflect or mirror things by natural resemblance." If we ask the question "What is it Derrida is trying to say, here?" that very question a mode of inquiry which seeks to discover what an author is *saying* in and by the writing is logocentrism par excellence.

Derrida does not just challenge this way of thinking about words and things. He advocates deconstruction of the ruling conceptual opposition that is its organizing principle the binary distinction that differentiates the full presence of speech from its derivative, deceptive, and deficient other: writing. In *Of Grammatology*, Derrida (1976) exposes how Western philosophy has historically valorized spoken language as the immediate, authentic carrier of thought, while relegating writing to a secondary, derivative status. Logocentrism thus rests on a metaphysics of presence: the belief that meaning is grounded in a fully present, self-conscious subject who speaks and therefore has something to say in and by their words.

LLMs participate in and operationalize the deconstruction of logocentric metaphysics. They are trained almost exclusively on written text[1] and yet produce outputs that look like speech, thought, or narrative coherence without ever invoking or being anchored in the intensions of a speaking subject. They therefore foreground the materiality of the signifier the traces of language as it is written and circulated detaching it from any living, breathing voice or origin. In this way then, they overturn and disrupt which, as Derrida (1981a, 41) explains, is the constitutive "double gesture of deconstruction" the logocentric privilege. With the LLM, writing is no longer a secondary after effect but is foundational. In order to identify this subtitle difference, Derrida (1976) renames this primary sense of writing "arche-writing." And the effect of this intervention challenges formative assumptions across the entire history of Western philosophy.

Consequently, LLMs do not just mimic human language use; they expose the very logics that underlie its functioning. They reveal that language operates through a systemic play of differences not self-presence, where significance is not derived from intention or origin, but emerges in the

1. Even when these models are trained on other kinds of media content as in contemporary multimodal systems this content is a kind of writing insofar as it is recorded and preserved in the sign system of digital data.

movement of *différence*. In short, LLMs are mechanisms in which the metaphysics of presence unravel and the operations of deconstruction are made computable.

Death of the Author

Derrida's deconstruction of logocentrism destabilizes the assumption that meaning is anchored in and guaranteed by a singular, originary intention. Rather than presuming an authoritative and authorial source from which truth is transmitted, *différance* names the process by which meaning is endlessly deferred and constituted through relational difference. In parallel, Roland Barthes's (1978, 148) declaration of "the death of the author" rejects the idea that the author is the ultimate arbiter of meaning, insisting instead that the text is a site of multiplicity, "a tissue of quotations drawn from the innumerable centers of culture." LLMs operationalize these theoretical insights in a radically literal form. Trained on vast archives of textual traces, these models generate responses through algorithmic pattern recognition, without reference to a sovereign subject or authorial intention. The resulting text is not authored in any traditional sense but assembled through iterative processes that track and operationalize the movement of *différance*.

When a user prompts an LLM and receives a coherent output, the question of authorship becomes radically undecidable. Who, or what, speaks? The LLM is not a speaking subject, yet it produces legible linguistic content in the voice of many; it recombines and remixes fragments without origin; and proliferates meanings without closure. Thus, the texts generated by LLM AI are "quite literally *unauthorized"* (Coeckelbergh and Gunkel 2025, 7). Once the written text is cut-loose from the controlling interests and intentions of an author, the question concerning significance gets turned around. Specifically, the meaning of a piece of writing is not something that can be guaranteed *a priori* by the authentic character or *ethos* of the one who is assumed to be speaking through the medium of the text. Instead, meaning transpires in and from the experience of reading. And if it is the case that this significance had been customarily attributed to the original intensions of an author, that attribution is (and has always actually and only been) projected backwards from the reader onto a supposed and oftentimes absent author. In effect, an effect of reading gets turned around to become its own cause.

This flipping of the script on literary theory alters the location of meaning-making from the original intentions of the author/writer who (it is assumed) has "something to say" to the interpretive activity of the reader who makes meaning in or generates it out of the materiality of the written content. As Barthes (1978, 148) explains: "text is made of multiple writings, drawn from many cultures and entering into mutual relations of dialogue, parody, contestation, but there is one place where this multiplicity is focused and that place is the reader…A text's unity lies not in its origin but in its destination."

This also explains how LLM generated content comes come to have meaning. The critics are correct when they point out, for instance, that LLMs manipulate words or linguistic tokens but do not "truly comprehend the meaning behind the words" (Bogost 2022) because they "have no access to real-world, embodied referents" (Bender quoted in Weil 2023). But it would be impetuous to conclude from this fact that what an LLM generates is pure non-sense, meaningless,

or bullshit (Hicks et al. 2024). These writings are and can be meaningful, and what they mean is something that happens in the process of our reading, interpretation, and evaluation of the generated content. And this fact is not something that is specific to LLMs but is, as Barthes had already proposed and demonstrated, a defining characteristic of all writing. LLMs just happen to make it legible.

Critical AI

LLMs and other forms of generative AI are undeniably powerful technologies, and it is essential to approach them critically attuned not only to their potential benefits but also to the conceptual frameworks they both rely on and disturb. Many current responses from linguists, philosophers, and AI experts tend to reaffirm logocentric assumptions about meaning, authorship, and intelligence assumptions that were already challenged by twentieth-century developments in literary theory and continental philosophy. And the problem is not that these ways of thinking have somehow failed to work in the face of these new technologies of writing. It's quite the opposite. The problem is they work all too well, exerting their influence over our thinking about writing and writing about thinking in ways that go by largely without notice.

Ultimately, the root cause of the problem might already be contained in the way *artificial intelligence* both the term and the concept that it identifies has been formulated and defined. Because of its nominal focus on "intelligence," the output of these mechanisms is taken to be either external signs of the actual presence of intelligent thought or, in those situations where the device seems to spit out nonsense or hallucinate, the lack thereof. This procedure taking the generation of written content (ostensibly external signifiers) as a sign or symptom of intelligence (an internal cognitive capability) has been the defining condition of/for machine intelligence since the time of Alan Turing's (1950) agenda setting paper on the subject. Though Turing does not identify it as such, his imitation game plays by the rules of this metaphysical game. And the current criticisms of LLM AI namely, that they know nothing of what they speak or that they are stochastic parrots (Bender et al. 2021) simply repeats, or "parrots," this formulation.

LLMs are philosophically significant precisely because they displace these assumptions. They generate texts without authors, statements without intention, writing without speech. They mark a break in the chain that links linguistic expression to the voice of a knowing subject. From within the prevailing logocentric tradition, this appears as a profound crisis. If language no longer guarantees truth through the voice of an authorial presence, what becomes of meaning, literature, or thought itself?

But from another perspective one shaped by poststructuralist critique this is not a crisis but a philosophical opportunity. Rather than mourning the disruption of presence, what we see in LLMs is an actualization of what deconstruction has long argued. Namely, that meaning is never self-present, never guaranteed by intention, and never fully anchored in an origin. LLMs do not undermine language, authorship, or truth as such; they challenge a historically specific conception of these terms one grounded in metaphysical assumptions that deserve interrogation.

To understand LLMs as *différance engines* is to see them not as defective thinkers or broken communicators, but as machines that expose the already-deferred, already-differential logic of signification. They do not confirm the absence of intelligence so much as they call into question what we have taken intelligence to mean. In doing so, they offer us the opportunity to reexamine the very foundations of linguistic meaning, authorship, and truth.

Criticisms and Responses

We began by proposing that LLMs are *différance* engines and the foregoing has not only explained how and why that is the case but also identified the important philosophical consequences of this shift in perspective. That said, there are potential criticisms that one could venture in response. We will conclude, therefore, by considering three of these, each one formulated in terms of a critical question:

Isn’t This Just Word games?

A common objection to theoretical essays of this kind particularly those that bring Derridean concepts into dialogue with contemporary technology is that what they amount to seems to be little more than conceptual substitutions or an elaborate kind of wordplay. The concern is that by reinterpreting LLM AI through the lens of *différance*, we are not getting any new or genuine insights, but merely replacing one set of terms (e.g. token, embeddings, statistical models) with another (e.g. signifier, trace, deferral). From this vantage point, the essay is not really philosophical but rhetorical. It may be a sophisticated and even persuasive performance, but it is not a true contribution to understanding.

This mode of criticism, however, can be shown to enact, and thus be deconstructed by, the logic of *différance*. To accuse the essay of "just playing with words" is to presuppose that there is a more stable, less playful, and somehow more *real* discourse elsewhere a pure and immediate language that transparently says what it means and means what it says. Yet Derrida’s central claim is precisely that *all* discourse, including the language of critique, is already entangled in *différance*. There is no final metalanguage, no pure realm of concepts or Platonic ideas that are untouched by the trace of *differance*.

Thus, what the critic calls "just words" is already a metaphysical commitment to the logocentric idea that meaning can or should be grounded outside of language, in some pre-given presence or empirical certainty. But LLMs offer a kind of technological demonstration and proof that such meaning is never so fixed and assured, due to the fact that their operations depend on statistical difference and deferral rather than by reference to a stable referent. Consequently, the model’s output is in fact "just words" and precisely in the way Derrida identifies *not* because it is empty, but because it foregrounds the very instability that haunts all linguistic systems, including those used in the process of formulating this criticism.

In other words, this objection assumes a metaphysical center it cannot secure, and thus falls into the very word play it seeks to exclude. The accusation of "word games" becomes a performative instance of the trace, as it relies on the distinction between “serious” and “playful”

language, a binary Derrida not only demonstrates is untenable but which is itself subject to deconstruction. So rather than dismiss the essay's approach as mere linguistic substitutions, we might see it as exposing the deeper logic already operative in both natural and artificial languages. To think LLMs through *différance* is not to indulge in abstraction for its own sake, but to illuminate how these systems themselves simulate the structural conditions of meaning that Derrida identifies.

If this is so, then couldn't an LLM have written the entire essay?

The second criticism has a performative dimension to it. In order to be internally consistent and avoid the charge of performative contradiction, everything that has been written here about the author, writing, and meaning-making would need to apply to and hold for this text. It is therefore reasonable for the skeptical reader to inquire whether the argument they have just read is the product of a human author, output that has been generated by an LLM, or the result of some form of human machine collaboration? To put it in its most direct and accusative form: Couldn't an LLM have written the entire essay?

This objection does not refute the essay's thesis; it confirms it in its most radical form. The very possibility that an LLM could produce this text does not disprove *différance*. It is an enactment of it. If language functions not through authorial presence but emerges through differential repetition, if meaning arises from spacing, deferral, and iterability, then the source of a given utterance whether human written or machine generated is no longer foundational and determinative. In fact, it is this undecidability of origin an undecidability that is asked about by way of this particular criticism that *différance* seeks to name.

Additionally, this criticism is pre-emptively answered by Derrida in the pages of *Différance*: "This implies," Derrida (1982, 15) writes, "that the subject (in its identity with itself, or eventually in its consciousness of its identity with itself, its self-consciousness) is inscribed in language, is a 'function' of language, becomes a speaking subject only by making speech conform to the system of the rules of language as a system of differences, or at very least by conforming to the general law of *différance*." In other words, what LLMs seem to lack i.e. a conscious speaking subject who uses language to say something intelligible about the world is already missing from human language use insofar as the very concept of a "speaking subject" is an effect of *différance*. Consequently, even if we offer the customary tokens of authenticity the proper name of the author, a written declaration that this is "100 percent genuine human-generated content," a watermark, or some other official sign they are all, always and already, inescapably involved in the movement of difference and deferral that is *différance*.

Thus, questioning whether an LLM could have written the essay as an objection to what is argued in the essay is to fall back on and reinscribe the logocentric metaphysics of presence. But this is precisely what deconstruction calls into question and, in a word, deconstructs. If the model can produce writing that participates in the logic of *différance*, the fact that it was machine generated (or not) does not make a difference, or at least not the difference one might think it

does. In other words, the suspicion that a machine could have written the essay is not the point at which the argument breakdowns. It is the point at which it becomes real.

What would Derrida say about this use (or misuse) of his work?

Obviously, Derrida did not write about contemporary artificial intelligence, large language models, or the computational infrastructure of contemporary machine learning systems. To apply his thinking to these domains may seem, to some, to be an overextension perhaps even a distortion. Thus, doesn't such an application risk instrumentalizing or misappropriating his work for purposes it was never meant to serve?

This objection stages a familiar anxiety: that of fidelity to the original meaning intended by an author. And yet, Derrida's work persistently undermines the very idea of hermeneutic closure or interpretive orthodoxy guarded by authorial intent. From *Of Grammatology* (1976) to *Limited Inc*. (1993), Derrida emphasized that texts, once written, exceed their origin. They become iterable, open to contexts unforeseeable by their progenitor. There is no meaning that is not always and already contextual, and no context that is ever fully saturated such that it can ever fully delimit significance. And in pointing this out, Derrida is channeling an ancient problem, one that was already identified by Socrates in Plato's *Phaedrus* (1982, 275e) "And every word, when once it is written, is bandied about, alike among those who understand and those have no interest in it, and it knows not to whom to speak or not speak."[1]

So to ask "What would Derrida say?" is, in a sense, to re-inscribe the very metaphysics of presence that the deconstruction of logocentrism seeks to overturn and displace. We cannot consult the (dead) author to confirm our usage; nor should we pretend that any text including Derrida's—can be stabilized once and for all. To engage Derrida in the context of LLMs is not to violate or to do violence to the integrity of his work but to participate in its performative logic: to extend the play of *différance* into a new domain, one whose conditions of signification make that extension not only possible, but necessary.

Indeed, to refuse such a movement out of fear of misinterpretation or misrepresentation would be to betray the very force of Derrida's innovations, which calls us to interrogate boundaries between philosophy and technology, human beings and machines, speech and writing. The risk of misreading is not an accident of deconstruction; it is its very condition. As Derrida might put it: there is no responsible reading that does not risk this irresponsibility.

Limitations and Future Direction

The objective of this essay was to initiate an interdisciplinary dialogue between recent innovations in generative AI and late-20th-century poststructuralist theory. Such an approach has the potential to upend existing ways of thinking, generate new insight, and reveal novel opportunities. However, as this is only a first step, several issues identified in the course of the

1. Derrida directly addresses this scene of writing and the written dialogue in which it appears in the essay "Plato's Pharmacy" (Derrida 1981b).

investigation could not be fully addressed and will therefore require further attention. In this final section, I highlight three in particular:[1]

Structuralism vs. Poststructuralism

One limitation of the present essay is that it cannot fully address the complex and ongoing debate in structuralist and poststructuralist semiotics over Derrida's "revisionist reading" of Saussure, especially the *Course in General Linguistics* (Harris 2003). This issue, which already has quite a storied history, has recently been revisited by Leif Weatherby in *Language Machines*, which argues that Saussure's structuralism offers a more robust theoretical framework for explaining and interpreting contemporary language generators. As Weatherby (2025, 73) writes, "it is simply not clear that we need Derrida's revision of structuralism to proceed with a concrete analysis of computational language," and his book aims "to make the case that the implementation of contemporary language generators matches the theory of language that European structuralism advanced nearly a century ago." No Derrida, *différance*, or deconstruction required.

Addressing and doing justice to this debate would require more sustained engagement with both Saussurean and Derridean semiology than is possible here. The terms of that debate, however, are now clearly drawn. Weatherby (2025, 43) sides with structuralism, concluding that "poststructuralism, which often has useful diagnostic things to say about contemporary culture, has not produced a concrete enough analytical tool set to deal with automated language generation." This essay offers the counterargument, demonstrating how Derrida's remix of Saussure provides a more substantive critical lens for understanding the technical operations of the large language model. That debate cannot be resolved here. This is where it begins.

The Stakes of Deconstruction

A second potential limitation concerns the philosophical consequences of the investigation. Because this essay has focused on situating the (non)concept of *différance* as a framework for understanding the technical operations of LLMs, one might come away with an impression of Derrida's work that could potentially obscure what is truly at stake in his philosophical enterprise. In other words, the effort to demonstrate the relevance of poststructuralist theory for AI systems, might inadvertently obscure the deeper philosophical consequences of deconstruction. It risks, as the saying goes, missing the philosophical forest for the trees.

Though Derrida did not have the occasion to address LLMs directly, his engagement with the "animal question" (Derrida 2008) provides a useful parallel. In deconstructing the human/animal binary, Derrida's aim is not to extend some exclusive human privilege to animals but to interrogate whether humans ever legitimately possessed such a privilege in the first place. Applied to LLMs, this reframes the debate entirely. What is ultimately at stake, then, is not merely tracking

1. These three items come directly from the anonymous reviews of the initial submission. I note this for two reasons: 1) To express my gratitude to the reviewers for their insight and for the work they put into reading and responding to the initial draft. And 2) to recognize the continued importance and viability of the peer review process in academic publishing.

how machines challenge human capacities but recognizing how these applications reveal the fact that these capacities language, creativity, and authorship have never been as autonomous, self-present, or secure as we might have assumed or assured ourselves.

Future research could build on and extend this insight this by engaging more directly with Derrida's writings on "originary technicity" (Bradley 2011) and his deconstruction of entrenched metaphysical binaries human/machine, natural/artificial, speech/writing, etc. This would not only offer a more nuanced account of the philosophical consequences of aligning deconstruction with LLM technologies but would also sharpen our understanding of how these systems expose the structural conditions of language that deconstruction has long theorized and, in a word, deconstructed.

LLMs and the Question of Meaning

A third limitation related to and directly proceeding from the previous one concerns the consequences of a central claim advanced in this essay: that LLMs do not merely imitate human language use, but expose the very logics that underlie its functioning. Taken seriously, this could suggest that human language use itself might be explicable, at least in part, in terms of the operations of these generative models.

This opens an important line of inquiry: What, if anything, do LLMs reveal about the structures of human thought and language use? And how might this affect our understanding not only of meaning but of ourselves? One possible response, consistent with the strategy of deconstruction, would be to resist the binary opposition that has been situated between the "we are all just stochastic parrots now" and "we are not parrots, because we know what words mean." Rather than choosing sides in this dispute, Derrida's work can be read as charting a third path one that deconstructs the metaphysical terms of the debate itself.

While the present essay gestures toward this possibility, a full elaboration of it exceeds the scope of the current inquiry. To pursue it seriously would require a separate and sustained engagement not only with Derrida's corpus but also with contemporary debates in philosophy of language, cognitive science, and computational linguistics. In short, this essay simply set out to connect-the-dots between *différance* and LLMs, but what this ultimately means for human thought and language use is a different, albeit related, undertaking, and one that must, for now at least, be deferred.

Conclusions

If *différance* is, as Derrida (1982, 3) insists, "literally neither a word nor a concept," then its resonance with large language models is not a metaphor but a structuring principle. What LLMs actualize through their predictive architectures, their dependence on prior textual contexts, and their inability to access and refer to "real world embodied referents" (Bender quoted in Weil 2023) is not a departure from meaning but an actualization of its constitutive conditions. These models do not "understand" in the classical philosophical sense; they operate through difference

and deferral, generating linguistic outputs that are intelligible precisely because they are situated and operate within a system of difference.

What this essay has called "Différance Engines" do not merely imitate human language use; they demonstrate the difference and deferral that is signification. This is not to suggest that LLMs are or have even been designed to be deconstructive agents, nor that Derrida foresaw this technological development, but rather that the appearance of such systems reveals anew the play of signification that deconstruction theorized decades ago. If anything, the emergence of LLMs makes the stakes of *différance* legible, rending visible, and perhaps uncomfortably tangible, the unsettling decentering of meaning that deconstruction has always articulated.

To recognize this is not to reduce philosophy to technology nor to subordinate poststructuralist theory to computation. Rather, it is to allow theory to follow the movement of *différance* itself beyond its original context, across disciplinary boundaries, and into other kinds of texts and contexts. In doing so, we are not misusing Derrida but responding to the iterable logic he situated in language the fact that meaning is never fully present, always already deferred, and that no discourse human or machinic is absolved of the play of differences.

Author Contributions

The author contributed equally to the conceptualization of the article and writing of the original and subsequent drafts.

Data Availability Statement

Data available on request from the authors.

Acknowledgements

Thanks and appreciation have not been expressed.

Ethical Considerations

The author strictly adhered to the highest standards of research integrity. The authors avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not-for-profit sectors.

Conflict of Interest

The author declare no conflict of interest.

References

Aristotle. (1938). *Categories. On Interpretation. Prior Analytics*. Translated by H. P. Cooke. Cambridge, MA: Harvard University Press.

Barthes, Roland. (1978). Death of the Author. In *Image, Music, Text*. Translated by Stephen Heath, 142–148. New York: Hill & Wang.

Baudrillard, Jean. (1983). *Simulations*. Translated by Paul Foss, Paul Patton, and Philip Beitchman. New York: Semiotext(e).

Bender, Emily M., Timnit Gebru, Angelina McMillan-Major, and Shmargaret Shmitchell. (2021). On the Dangers of Stochastic Parrots: Can Language Models Be Too Big? In *Proceedings of the 2021 Conference on Fairness, Accountability, and Transparency*, March 3–10, 2021 (FAccT '21), Virtual Event, Canada, ACM. https://doi .org/10.1145/3442188.3445922.

Bogost, Ian. (2022). ChatGPT Is Dumber Than You Think. *The Atlantic.* https://www.theatlantic.com/technology/archive/2022/12/ chatgpt -openai-artificial-intelligence-writing-ethics/672386.

Bradley, Arthur. (2011). *Originary Technicity: The Theory of Technology from Marx to Derrida.* New York: Palgrave Macmillan

Coeckelbergh, Mark and David J. Gunkel. (2025). *Communicative AI: A Critical Introduction to Large Language Models.* Cambridge: Polity.

Derrida, Jacques. (1976). *Of Grammatology*. Translated by Gayatri Chakravorty Spivak. Baltimore,MD: The Johns Hopkins University Press.

Derrida, Jacques. (1978). *Writing and Difference*. Translated by Alan Bass. Chicago: University of Chicago Press.

Derrida, Jacques. (1981a). *Positions*. Translated by Alan Bass. Chicago: University of Chicago Press, 1981.

Derrida, Jacques. (1981b). *Dissemination*. Translated by Barbara Johnson. Chicago: University of Chicago Press.

Derrida, Jacques. (1982). *Margins of Philosophy*. Translated by Alan Bass. Chicago: University of Chicago Press.

Derrida, Jacques. (1993). *Limited Inc.* Evanston, IL: Northwestern University Press.

Derrida, Jacques. (2008). *The Animal That Therefore I Am*. Translated by David Wills. Edited by

Marie-Louise Mallet. New York: Fordham University Press.

Fares, Murhaf, Andrei Kutuzov, Stephan Oepen, and Erik Velldal. (2017). Word vectors, reuse, and replicability: Towards a community repository of large-text resources. In Jörg Tiedemann (ed.), *Proceedings of the 21st Nordic Conference on Computational Linguistics* (NoDaLiDa), 22–24 May 2017. Linköping University Electronic Press. https://doi.org/978-91-7685-601-7. (See also http://vectors.nlpl.eu/explore/embeddings/en.)

Gunkel, David J. (2021). *Deconstruction*. Cambridge, MA: MIT Press.

Harris, Roy. (2003). *Saussure and His Interpreters*. Edinburgh: University of Edinburgh Press.

Hicks, Michael Townsen, James Humphries, and Joe Slater. (2024). ChatGPT Is Bullshit. *Ethics and Information Technology*. https://doi .org/10.1007/s10676-024-09775-5.

Josephson-Storm, Jason A. (2017). *The Myth of Disenchantment: Magic, Modernity, and the* Birth of the Human Sciences. Chicago, IL: University of Chicago Press.

Kaplan, Jerry. (2025). *Generative Artificial Intelligence: What Everyone Needs to Know*. New York: Oxford University Press.

Plato. (1982). *Euthyphro, Apology, Crito, Phaedo, Phaedrus*. Translated by Harold North Fowler. Cambridge, MA: Harvard University Press.

Salmon, Peter. (2021). *An Event, Perhaps: A Biography of Jacques Derrida*. London: Verso.

Saussure, Ferdinand de. (1959). *Course in General Linguistics*. Translated by Wade Baskin. London: Peter Owen.

Searle, John. (1999). The Chinese Room. In R. A. Wilson and F. Keil (eds.), *The MIT Encyclopedia of the Cognitive Sciences*, 115–116. Cambridge, MA: MIT Press.

Turing, Alan. (1950). Computing Machinery and Intelligence. *Mind* 59 (236): 433–460. https://doi.org/10.1093/mind/LIX.236.433.

Weatherby, Leif. (2025). *Language Machines: Cultural AI and the End of Remainder Humanism*. Minneapolis, MN: University of Minnesota Press.

Weil, Elizabeth. (2023). You Are Not a Parrot: And a Chatbot Is Not a Human: And a Linguist Named Emily M. Bender Is Very Worried What Will Happen When We Forget This. *New York Magazine*, March 1. https://nymag.com/intelligencer/article/ai-artificial-intelli gence-chatbots-emily-m-bender.html.

Wittgenstein, Ludwig. (1995). *Tractatus Logico-Philosophicus*. Translated by D. F. Pears and B. F. McGuinness. New York: Routledge.

پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی
شاپا الکترونیکی: ۸۹۴۴-۲۹۸۰
https://api.lu.ac.ir/
دانشگاه لرستان

موتور دیفرانس

مدل‌های زبانی بزرگ و پساساختارگرایی

دیوید جی گانکل

استاد، گروه فلسفه و اخلاق، دانشکده فناوری اطلاعات و ارتباطات، دانشگاه ایلینوی شمالی، ایالات متحده آمریکا. رایانامه: dgunkel@niu.edu

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
مقاله پژوهشی،

تاریخچه مقاله:
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۷/۰۶
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۹/۰۷
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۰/۱۲
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۱۰/۲۵

کلیدواژه‌ها:
هوش مصنوعی،
ژاک دریدا،
دیفرانس،
مدل‌های زبان بزرگ،
فلسفه فناوری،
پساساختارگرایی،
نشانه‌شناسی

چکیده

هدف: این مقاله استدلال می‌کند که مدل‌های زبانی بزرگ، مانند معماری‌های ترنسفورمر از نوع GPT، مفهوم «دیفرانس» ژاک دریدا را به شکل عملی تحقق می‌بخشند.

روش پژوهش: با تکیه بر چارچوب نظریه پساساختارگرایی و نشانه‌شناسی، مقاله بررسی می‌کند که مدل‌های زبانی بزرگ چگونه با محاسبه تفاوت‌های آماری در میان مجموعه‌های متنی عظیم، محتوای معنادار تولید کرده و بدین ترتیب فرآیندهای فاصله‌گذاری، زمان‌مندی و اثر را در کانون توجه قرار می‌دهند.

یافته‌ها: مقاله نشان می‌دهد که مدل‌های زبانی بزرگ را می‌توان به عنوان «موتورهای دیفرانس» در نظر گرفت که سازوکارهای نظریه‌پردازی‌شده توسط دریدا را به صورت محاسباتی به اجرا درمی‌آورند. همچنین مقاله به پیامدهای فلسفی این هم‌ترازی از جمله چالش‌های پیش روی نشانه‌محوری، مؤلف‌محوری و متافیزیک حضور می‌پردازد و به سه نقد احتمالی پاسخ می‌گوید که استفاده از آثار دریدا در این زمینه ادامه و بازبیان منطق آن است.

نتیجه‌گیری: مقاله با شناسایی سه محدودیت سیستمی و ترسیم فرصت‌هایی برای پژوهش‌های آتی در این حوزه نتیجه‌گیری می‌کند و نشان می‌دهد که از یک سو چگونه می‌توان مدل‌های زبانی بزرگ را از منظر نظریه پساساختارگرایی خوانش کرد، و از سوی دیگر چگونه نظریه پساساختارگرایی می‌تواند از طریق عملیات فنی هوش مصنوعی معاصر تبیین و قابل دسترس شود.

استناد: جی گانکل، دیوید. (۱۴۰۴). موتور دیفرانس (مدل‌های زبانی بزرگ و پساساختارگرایی). *پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی*، (ویژه نامه) ۴، ۱-۳۴. https://doi.org/10.22034/api.2026.735002

ناشر: دانشگاه لرستان.

© نویسنده.

DOI: https://doi.org/10.22034/api.2026.735002

مقدمه

واژه جدید «différance» ژاک دریدا (Derrida ۱۹۸۲) یکی از تأثیرگذارترین و در عین حال به طرز بدنامی مبهم‌ترین مفاهیم در نظریه انتقادی معاصر است. این واژه از فعل فرانسوی différer گرفته شده است. که بسته به زمینه‌ی کاربرد، می‌تواند به معنای «متفاوت بودن» یا «به تعویق انداختن» باشد. *تفاوت*این اصطلاح، شیوه‌ای را مشخص می‌کند که کلمات و سایر انواع نشانه‌ها یا دال‌ها، نه با ارجاع به یک مرجع پایدار، بلکه از طریق تفاوت و ارجاع آن به سایر نشانه‌ها در همان نظام، معنا کسب می‌کنند.

اگرچه مفهوم «دیفرانس» در اصل در بستر نشانه‌شناسی، پساساختارگرایی و سنت پدیدارشناسی معرفی و توسعه یافت، اما اهمیت آن بسیار فراتر از محدوده نظریه ادبی و فلسفه قاره‌ای است. یکی از حوزه‌های غیرمنتظره‌ای که این مفهوم در آن قرار می‌گیرد که دریدا (۱۹۸۲، ۳) اصرار دارد که «به معنای واقعی کلمه نه یک کلمه است و نه یک مفهوم» کاربرد غیرعادی آن در مدل‌های زبانی بزرگ (LLM) مانند مدل‌های نوع GPT و سایر معماری‌های مبتنی بر ترانسفورماتور است. این سیستم‌ها، در سطح فنی، همان مکانیسم‌های تفاوت و تعویقی را که دریدا توصیف و نظریه‌پردازی می‌کند، محقق می‌کنند. یعنی، آنها محتوای زبانی ظاهراً معناداری را نه با ارجاع یا دسترسی به ارجاعات دنیای واقعی، بلکه از طریق محاسبه تفاوت‌های آماری که در مجموعه‌های بزرگی از داده‌های متنی قابل کشف هستند، تولید می‌کنند.

این مقاله بررسی می‌کند که چگونه هوش مصنوعی (AI) در سطح LLM می‌تواند به عنوان مکانیسم‌های تفرق یا آنچه عنوان این مقاله آن را می‌نامد، در بازآفرینی عمدی اثر چارلز بابیج، موتورهای تفرق، دیده شود. ۱) ما با شناسایی و توضیح ویژگی‌های کلیدی تفرق، همانطور که دریدا در مقاله عنوانی خود در مورد این موضوع توسعه داده است، شروع خواهیم کرد. ۲) سپس نشان خواهیم داد که چگونه LLMها، به ویژه مدل‌های مبتنی بر ترانسفورماتور، این مفاهیم را از طریق اتکای خود به تفاوت آماری و تعویق‌های زمینه‌ای عملیاتی می‌کنند. ۳) در بخش سوم، پیامدهای فلسفی درک هوش مصنوعی LLM و محتوای متنی تولید شده توسط LLM را از طریق این دیدگاه ساختارشکنانه توصیف و مورد بحث قرار می‌دهیم. ۴) پس از آن، بخش چهارم آمده است که در آن به سه انتقاد احتمالی از این تلاش می‌پردازیم و به این اعتراضات بالقوه پاسخ می‌دهیم. ۵) در نهایت، مقاله با شناسایی سه محدودیت سیستماتیک تحقیق فعلی و با پیشنهاد مسیرهایی برای تحقیقات آینده که ادعاهای مطرح شده در اینجا را گسترش، اصلاح یا شرح می‌دهند، نتیجه‌گیری می‌کند.

تفاضل

دریدا در سال ۱۹۶۸ در یک سخنرانی و مقاله با همین نام، واژه‌ی «différance» را به عنوان یک غلط املایی عمدی و حساب‌شده از اسم رایج فرانسوی «différence» ابداع کرد و «e» را با «a» جایگزین کرد. جالب اینجاست که این جایگزینی به ظاهر ساده چیزی است که فقط در نوشتار و از طریق نوشتار برای ما در دسترس است. همانطور که دریدا (۱۹۸۲، ۳) توضیح می‌دهد، «کاملاً گرافیکی است: خوانده می‌شود، یا نوشته می‌شود، اما نمی‌توان آن را شنید. نمی‌توان آن را در گفتار درک کرد.»[۱] با این حال، مهم‌تر از آن، این سکوتِ تفاوت‌آمیز، سکوتی که دریدا (۱۹۸۲، ۴) بر آن تأکید می‌کند، تنها می‌تواند در چارچوب الفبایی

---

۱. همانطور که می‌توان پیش‌بینی کرد، این موضوع در جریان ارائه سخنرانی «تفاوت» در انجمن فلسفه فرانسه، برای دریدا مشکلاتی ایجاد کرد. از آنجایی که «مداخله گرافیکی گسسته» که تفاوت را از تفاوت متمایز می‌کند، قابل بیان یا شنیدن نیست، دریدا به مخاطبان خود هشدار زیر را داد: «در واقع، من نمی‌توانم از طریق گفتمان خود، از طریق سخنرانی که در حال حاضر خطاب به انجمن فلسفه فرانسه انجام می‌شود، به شما بگویم که وقتی در مورد آن صحبت می‌کنم، در مورد چه تفاوتی صحبت می‌کنم. من فقط می‌توانم از طریق گفتمانی بسیار غیرمستقیم در مورد نوشتار، و به شرطی که هر بار مشخص کنم که آیا به تفاوت با «e» اشاره می‌کنم یا به تفاوت با «a». این امر امروز مسائل را ساده نمی‌کند و اگر حداقل بخواهیم یکدیگر را درک کنیم، برای همه ما، شما و من، مشکلات زیادی ایجاد خواهد کرد» (دریدا ۱۹۸۲، ۴). پیتر سالمون (۲۰۲۱، ۷۸)، در زندگینامه‌ی مورد استقبال خود از دریدا، اضافه می‌کند که نسل‌های بعدی محققان، به ویژه در دنیای انگلیسی‌زبان، چه خوب و چه بد، اغلب سعی کرده‌اند این تفاوت را از طریق یک تظاهر عمدی (و متأسفانه اغلب ناشیانه) که به دنبال «صدای بیش از حد فرانسوی هنگام تلفظ آن» است، قابل شنیدن جلوه دهند.

یا «به اصطلاح نوشتار آوایی» عمل کند، فقط یک جناس تایپوگرافی یا بازی ساده با کلمات نیست؛ بلکه یک مداخله انتقادی عمدی در «ساختار کلاسیکِ تعیین‌شده‌ی نشانه» است (دریدا ۱۹۸۲، ۹). از (حداقل) ارسطو (۱۹۳۸، ۱۶a)، زبان معمولاً به عنوان نشانه‌هایی که به چیزها اشاره می‌کنند و به آنها احترام می‌گذارند، درک شده است. به عنوان مثال، وقتی کلمات «مدل زبان بزرگ» را می‌نویسیم، فرض بر این است که آن نشانه‌های زبانی نمایانگر و اشاره به چیزی واقعی در جهان هستند، مانند برنامه ChatGPT که توسط OpenAI توسعه داده شده است. دریدا (۱۹۷۸، ۲۸۱) توضیح می‌دهد: «دلالت «نشانه» همیشه در معنای خود به عنوان نشانه‌ی یک، دالی که به یک مدلول اشاره می‌کند، دالی متفاوت از مدلول خود، درک و تعیین شده است.» دیفرانس تلاش دریدا برای مداخله در این منطق با بسط و شرح زبان‌شناسی ساختاری فردینان دو سوسور است.[۱]که زبان و معناسازی را به عنوان یک موضوع تفاوت واقع در خود زبان توصیف می‌کند. همانطور که پیتر سالمون (۲۰۲۱، ۱۰۶) توضیح می‌دهد، «نکته کلیدی در اینجا این است که هر دال اعتبار خود را نه از کیفیتی از خود، بلکه از نحوه تفاوتش با سایر دال‌ها می‌گیرد. گربه، گربه است و بریده نشده، زیرا در یکی از واج‌هایش متفاوت است. زبان، نظامی از تفاوت‌هاست.»

با این برداشت، نشانه‌ها حداقل نه اساساً و نه منحصراً با ارجاع به چیزهایی که خارج از نظام نشانه‌ها وجود دارند، معنا پیدا می‌کنند؛ نشانه‌ها در حرکت تمایز، با نشانه‌های دیگر متفاوت و از آنها متمایز می‌شوند. بدیهی است که می‌توان درباره این (نا)مفهوم محوری و مقاله معروف (اما به طرز آشکاری دشوار) که در آن توسعه یافته و ارائه شده است، بسیار بیشتر گفت. برای اهداف ما، ذکر سه مورد زیر کافی خواهد بود:

اختلاف به عنوان فاصله‌گذاری

نشانه، چه یک کلمه، چه علامت نوشتاری یا چه یک نشانه زبانی، معنا را از هیچ ویژگی ذاتی یا ارتباط مستقیمی با یک مرجع نمی‌گیرد. بلکه، همانطور که دریدا (۱۹۸۲، ۱۳) تأکید می‌کند، از طریق جایگاه متفاوت خود در یک سیستم نشانه‌ها معنا پیدا می‌کند. این تفاوت لزوماً مکانی است: فاصله‌گذاری فواصل و شکاف‌های ساختاری بین نشانه‌ها است که به آنها اجازه می‌دهد تا از یکدیگر تشخیص داده شوند، شناسایی شوند و متمایز شوند. بدون چنین فاصله‌گذاری، هیچ تمایزی نمی‌تواند وجود داشته باشد و بدون تمایز، هیچ دلالتی وجود نخواهد داشت. بنابراین، معنا نه از خودحضوری یا هویت، بلکه از تفاوت موقعیتی پدیدار می‌شود. آنچه چیزی هست به آنچه نیست بستگی دارد. اگرچه دریدا از این مثال استفاده نمی‌کند، اما این فرهنگ لغت است که یک تصویر به راحتی در دسترس را ارائه می‌دهد. در یک فرهنگ لغت، کلمات از طریق رابطه متفاوت خود با کلمات دیگر معنا پیدا می‌کنند. در جستجوی تعاریف کلمات در فرهنگ لغت، فرد در فضا و فاصله‌گذاری دال‌های زبانی باقی می‌ماند و هرگز از فضای زبان، به مرجع یا آنچه نشانه‌شناسان «مدلول متعالی» می‌نامند، خارج نمی‌شود.

تفاوت به عنوان زمانی

*تفاوت*نه تنها موضوع تمایز مکانی، بلکه موضوع تعویق زمانی نیز هست، چیزی که دریدا (۱۹۸۲، ۸) آن را زمان‌مندسازی می‌نامد. معنا هرگز در هیچ لحظه‌ای به طور کامل حضور ندارد؛ بلکه همیشه به تعویق می‌افتد و همیشه در راه است. اهمیت یک نشانه، به جای اینکه در یک لحظه مستقل درک شود، در طول زمان از طریق ارتباطش با آنچه قبل و بعد از آن می‌آید، شکل می‌گیرد. هر نشانه نه به یک معنای ثابت، بلکه به نشانه‌های دیگر اشاره دارد و از آنجایی که آنها نیز به تعویق می‌افتند، زنجیره دلالت هرگز کامل نمی‌شود. بنابراین، معنا چیزی نیست که در زمان حال بیاید، بلکه چیزی است که پیوسته به تأخیر می‌افتد و از طریق آینده‌ای که هرگز کاملاً نمی‌رسد و گذشته‌ای که هرگز به طور کامل قابل بازیابی نیست، شکل می‌گیرد. بنابراین، تفاوت،

---

۱. آنچه در این زمینه بسیار مهم است، نقل قولی است که از کتاب «دوره زبان‌شناسی عمومی» سوسور که پس از مرگش منتشر شد و توسط دریدا در متون مختلف به کار گرفته شده است، گرفته شده است: «هر آنچه تا به اینجا گفته شده است به این خلاصه می‌شود: در زبان فقط تفاوت‌ها وجود دارند. حتی مهم‌تر از آن: تفاوت عموماً دلالت بر اصطلاحات مثبتی دارد که بین آنها تفاوت برقرار می‌شود؛ اما در زبان فقط تفاوت‌هایی بدون اصطلاحات مثبت وجود دارد» (سوسور ۱۹۵۹، ۱۱۷).

هم فاصله‌گذاری را تفاوت ساختاری بین نشانه‌ها و هم تعویق را به تعویق زمانی حضور می‌نامد. معنا هرگز به معنای واقعی کلمه وجود ندارد؛ بلکه همیشه در حال انجام است.

تفاوت به عنوان ردیابی و تکرارپذیری

در حرکت تفاوط، یعنی در حرکت تفاوط، عملیات مشترک سازنده‌ی تفاوت‌گذاری و به تعویق انداختن، هیچ نشانه (چه یک کلمه، علامت یا واحد زبانی) را نمی‌توان به عنوان مستقل یا کاملاً خود–حاضر درک کرد. هر نشانه لزوماً در شبکه‌ای از روابط حک شده است و ردپای باقی‌مانده از سایر اصطلاحات، زمینه‌ها و صورت‌بندی‌های گفتمانی را که اهمیت آن را تعیین می‌کنند، در خود دارد (دریدا ۱۹۸۲، ۲۴). بنابراین، معنا هرگز نمی‌تواند به طور کامل در یک نشانه واحد متمرکز شود. همیشه و از قبل ردپای تکرارهای قبلی و امکان استفاده مجدد و باز–زمینه‌سازی در آینده در آن وجود دارد. علاوه بر این، تا جایی که نشانه‌ها قابل تکرار هستند، یعنی می‌توانند در موقعیت‌های زمانی و زمینه‌ای مختلف دوباره استفاده، ترکیب و تکرار شوند، هر تکرار، دامنه‌ی معانی ممکن خود را تغییر می‌دهد و هرگونه ادعایی مبنی بر وجود یک معنای نهایی یا مطمئن را بیشتر بی‌ثبات می‌کند.

LLMs به عنوان مکانیسم های تفاوت

مدل‌های زبانی بزرگ، مانند سری الگوریتم‌های GPT شرکت OpenAI، Gemini گوگل، Claude شرکت Anthropic و Deepseek، به مجموعه داده‌های عظیم متنی و معماری‌های پیچیده شبکه عصبی معروف به ترانسفورماتورها متکی هستند. همانطور که بسیاری از منتقدان اشاره کرده‌اند، این مدل‌ها زبان را درک نمی‌کنند. در عوض، آنها توالی‌های خوانایی از نشانه‌های زبانی را بر اساس محاسبه توزیع احتمالی نشانه‌های قابل کشف در داده‌های آموزشی خود مرتب می‌کنند. در نتیجه، از آنجا که این مدل‌ها به تفاوت‌ها و تعویق‌های واقع در مادیت زبان وابسته هستند، می‌توان آنها را به عنوان مدل‌های الگوریتمی خواند.شبیه‌سازی‌هااز تفاوت.[۱]در اینجا نحوه انجام آن آمده است:

توکن‌سازی و جاسازی کلمات

LLMها توالی کلمات را تولید می‌کنند. اما از نظر فنی، آنها با کلمات کار نمی‌کنند و نمی‌فهمند که کلمات چه هستند یا چه نیستند. آنها با توکن‌ها کار می‌کنند که شامل کلمات (the، cat، in، hat)، قطعات کلمات (unbelievable) یا حتی کاراکترهای منفرد و علائم نگارشی هستند. تبدیل کلمات به توکن‌ها، توکن‌سازی نامیده می‌شود و هدف توکن‌سازی، تبدیل کلمات، جملات، پاراگراف‌های کامل و غیره از داده‌های متنی به توالی توکن‌هایی است که مدل می‌تواند از آنها استفاده و پردازش کند. و هر LLM، همانطور که جری کاپلان (۲۰۲۵، ۵۲) توضیح می‌دهد، "از طرح خود برای تبدیل کلمات به توکن‌ها استفاده می‌کند" اگرچه اکثر آنها "به نظر می‌رسد استفاده از توکن‌سازی زیرکلمات را ترجیح می‌دهند، زیرا ترکیبی از کارایی و انعطاف‌پذیری را ارائه می‌دهد."

پس از توکن‌سازی، هر توکن توسط آرایه‌ای از اعداد نمایش داده می‌شود که یک بردار را در یک فضای خیالی با ابعاد بالا به نام جاسازی (embedding) توصیف می‌کند. در یک مدل (مدل ویکی‌پدیای انگلیسی)، «سگ» را می‌توان با ۳۰۰ عدد مجزا نمایش داد: «–۰.۰۳۳۰۱۸۲۸۳۵۴۵۹۷۰۹۲، ۰.۰۵۱۳۴۶۳۸۰۲۶۳۵۶۹۷، ۰.۰۰۳۶۰۰۹۷۰۳۷۶۲۸۲۹۳۰۴ –

۱. اصطلاح شبیه‌سازی (simulation) تعاریف مختلف و نه لزوماً سازگار را می‌پذیرد. از نظر ریشه‌شناسی، فعل simulation، از ریشه لاتین simulare، به معنای «کپی کردن»، «تقلید کردن» یا «ظاهر کردن» است. در علوم کامپیوتر و رشته‌های مرتبط، شکل اسمی کلمه شبیه‌سازی به استفاده از نرم‌افزار کامپیوتری برای تقلید رفتار یک سیستم یا فرآیند دنیای واقعی اشاره دارد. این شامل ایجاد یک مدل کامپیوتری است که یک سیستم را نشان می‌دهد و سپس اجرای مدل برای مشاهده رفتار آن در شرایط مختلف. همچنین یک معنای خاص از کلمه وجود دارد که در نظریه پساساختارگرایی، به ویژه (اما نه منحصراً) ژان بودریار، توسعه یافته است. بودریار (۱۹۸۳، ۱) در مقاله مشهور خود با همین نام نوشت: «شبیه‌سازی دیگر شبیه‌سازی یک قلمرو، یک موجود یا ماده مرجع نیست. این تولید یک واقعیت بدون منشأ یا واقعیت توسط مدل‌هایی است.» این نسخه از شبیه‌سازی صرفاً نقطه مقابل آنچه در علوم کامپیوتر عملیاتی می‌شود، نیست. این ساختارشکنی آن است. در متن این جمله، شبیه‌سازی به معنای علمی کلمه در علوم کامپیوتر استفاده می‌شود. اگرچه این کاربرد در آثار بودریار با ریشه‌شناسی کلمه و ساختارشکنی آن همراه است، یا شاید بهتر باشد بگوییم، تحت الشعاع آن قرار دارد.

۰.۰۴۰۶۶۰۷۳۱۴۹۴۴۲۶۷۳، ۰.۱۰۳۶۱۴ ۳۰۰۴۸۹۴۲۵۶۶...» (فارس و همکاران، ۲۰۱۷). بنابراین، جاسازی‌ها، توکن‌ها را به عنوان بردارهایی در فضای با ابعاد بالا نشان می‌دهند، جایی که معنای هر توکن نه با هیچ ویژگی ذاتی توکن، بلکه با نزدیکی و فاصله آن از سایر توکن‌ها تعیین می‌شود. برای مثال، اهمیت یک نشانه زبانی مانند سگ، با توجه به چگونگی تفاوت و ارتباط بردار آن (که باز هم آرایه‌ای مرتب از اعداد است) با بردارهای سایر نشانه های زبانی مانند توله سگ، حیوان خانگی، گربه و غیره تعیین می‌شود.

این تعبیه‌ها در طول پیش‌آموزش آموخته می‌شوند و برای ثبت روابط معنایی و نحوی بر حسب تفاوت مکانی طراحی شده‌اند. بنابراین، تعبیه‌های کلمه فقط شبیه تفاوت نیستند، بلکه آن را به شکل محاسباتی عملیاتی می‌کنند. معنا در این سیستم‌ها هرگز مسئله‌ی حضورِ تثبیت‌شده در یک مدلول متعالی نیست؛ بلکه مسئله‌ی تفاوت‌ها در یک میدان مکانی از روابط تعبیه‌شده است. بنابراین، LLMها معنا را به عنوان محتوای ثابت نشان نمی‌دهند. آن‌ها به قوانین ساختار کلاسیکِ تعیین‌شده‌ی نشانه پایبند نیستند یا از آن‌ها پیروی نمی‌کنند. آن‌ها با تحقق تفاوت در مقیاس، در واسازی این سنت متافیزیکی مشارکت می‌کنند.

پیش‌بینی توکن بعدی

LLMها از طریق یک فرآیند محاسباتی به نام پیش‌بینی نشانه بعدی، توالی‌های متنی به ظاهر معناداری تولید می‌کنند. وقتی ما ChatGPT را با جمله‌ای مانند «پیش‌بینی نشانه بعدی را توضیح دهید» تحریک می‌کنیم، مدل تلاش می‌کند تا محتمل‌ترین کلمه بعدی را که از این الگوی کلمات می‌آید، پیش‌بینی کند، یعنی در مورد آن حدس بزند. این مکانیسم پیش‌بینی است که تمام رفتارهای به ظاهر هوشمندانه مدل را توضیح می‌دهد و زیربنای آن است، از نوشتن مقالات کوتاه، پاسخ به سوالات، مشارکت در گفتگو و حتی تولید کد.

این فرآیند به شرح زیر انجام می‌شود: کلمات ورودی توکن‌سازی شده و به این بردارهای با ابعاد بالا نگاشت می‌شوند که (همانطور که در بالا توضیح داده شد) موقعیت‌های نسبی آنها را نسبت به سایر توکن‌ها در این فضای خیالی با ابعاد بالا از تفاوت‌ها نشان می‌دهد. سپس این بردارها از طریق پشته‌ای از لایه‌های تبدیل‌کننده پردازش می‌شوند، نوعی شبکه عصبی که شامل شبکه پیش‌بینی توکن بعدی و شبکه توجه است که در آن خروجی یک لایه به ورودی لایه بعدی تبدیل می‌شود. LLM های فعلی از لایه‌های زیادی از تبدیل‌کننده‌ها تشکیل شده‌اند. به عنوان مثال، OpenAI 4-GPT دارای ۹۶ لایه است و جانشین آن **GPT**-۴ دارای ۱.۸ تریلیون پارامتر (یعنی وزن‌های قابل تنظیم در شبکه عصبی مدل) در ۱۲۰ لایه است. همین تراکم است که این مدل‌های زبانی را "بزرگ" می‌کند.

در هر مرحله از این فرآیند، مدل یک توزیع احتمال روی ادامه‌های ممکن یک دنباله داده شده تولید می‌کند و محتمل‌ترین نشانه بعدی را انتخاب می‌کند. برای مثال، دنباله «بودن یا نبودن آن است» را در نظر بگیرید. تعدادی کلمه ممکن وجود دارد که می‌توانند در این دنباله بعدی بیایند: «سوال»، «معضل»، «مسئله»، «مسئله» و غیره. مدل یکی از این کلمات را که اغلب محتمل‌ترین است (یعنی کلمه‌ای که بیشترین احتمال را برای آمدن در مرحله بعدی دارد، همانطور که توسط نزدیکی‌ها و تفاوت‌های نسبی در نمایش تعبیه شده تعیین می‌شود) انتخاب می‌کند، اما گاهی اوقات کلمه‌ای را که با یک عنصر تصادفی انتخاب شده است، به دنباله اضافه می‌کند. سپس این دنباله جدید و طولانی‌تر دوباره به مدل بازگردانده می‌شود و فرآیند تکرار می‌شود. این کار بارها و بارها از طریق تکرارهای متعدد انجام می‌شود.

بنابراین پیش‌بینی کلمه بعدی یک عملیات متوالی است که به صورت پویا در زمان آشکار می‌شود. مدل، بدون دسترسی به یک گفتار کاملاً شکل گرفته و کامل از قبل، یک نشانه پس از دیگری تولید می‌کند. به این ترتیب، اهمیت یا محتوای معنایی هر نشانه داده شده همیشه در حال پردازش است و موقت باقی می‌ماند و منتظر مشخصات یا تحولی است که توسط تولید نشانه های بعدی ایجاد می‌شود. بنابراین، مدل به یک معنای کاملاً شکل گرفته دسترسی ندارد و سپس این محتوا را در دنباله ای از نشانه های زبانی بیان می‌کند. در عوض، معنای محتوای تولید شده از طریق یک فرآیند تکراری پدیدار می‌شود که در آن معنا به طور مداوم در وابستگی به نشانه های آینده که هنوز تولید نشده اند، به تعویق می‌افتد.

این رویه نه تنها شبیه به دیفرانس به نظر می‌رسد و به نظر می‌رسد، بلکه آن را به شکل محاسباتی به واقعیت تبدیل می‌کند. در حرکت دیفرانس، همانطور که دریدا استدلال می‌کند، نشانه هرگز به یک معنای نهایی و خود–حاضر نمی‌رسد؛ در عوض، هر دال در زنجیره‌ای بی‌پایان از تفاوت و تعویق به دیگری وابسته است، جایی که اهمیت پویا و همواره در حال آمدن است. در مورد هوش مصنوعی LLM، هر نشانه نه به عنوان یک محتوای معنایی قطعی، بلکه به عنوان یک جای‌گزین مشروط، یک حدس آماری برتر، انتخاب می‌شود که تنها در رابطه افتراقی با نشانه های آینده به تعویق افتاده که خود در این حرکت دیفرانس گرفتار شده‌اند، اهمیت پیدا می‌کند.

هیچ چیز خارج از متن نیست

وقتی یکی از این LLMهای مبتنی بر مبدل، یک توالی کلمه تولید می‌کند، مثلاً «LLMها نوعی هوش مصنوعی مولد هستند»، نمی‌داند (و نمی‌داند) چه می‌گوید، زیرا به آن دسترسی ندارد و نمی‌فهمد که این توالی‌های نشانه‌های زبانی به چه چیزی اشاره دارند. این تفاوت مهم در یکی از آزمایش‌های فکری تعیین‌کننده در فلسفه هوش مصنوعی، اتاق چینی جان سرل (۱۹۹۹، ۱۱۵)، نشان داده شده است. LLMها مانند مرد درون اتاق خیالی سرل، نمی‌دانند چه می‌کنند. آنها زبان را به روشی که ما ظاهراً زبان را می‌فهمیم و استفاده می‌کنیم، نمی‌فهمند. آنها به سادگی و سطحی با نشانه‌های مختلف بازی می‌کنند. در مورد اتاق چینی، این کار با دنبال کردن مجموعه‌ای از تبدیل‌های از پیش تعریف‌شده مشابه نحوه عملکرد سیستم‌های استدلال نمادین GOFAI انجام می‌شود. در مقابل، در مورد LLM، این کار با اندازه‌گیری و دستکاری تفاوت‌های مکانی که توسط تعبیه‌های کلمه نمایش داده شده و در آنها رمزگذاری شده‌اند، انجام می‌شود. بنابراین، برای LLM، هیچ مدلول متعالی وجود ندارد که بتواند زنجیره دلالت را متوقف و مهار کند. هیچ چیز فراتر یا خارج از روابط مختلف بین توکن‌ها وجود ندارد که در فرآیند پیش‌بینی توکن بعدی به طور بی‌پایان به تعویق می‌افتند.

بنابراین، LLMها آنچه را که شاید مشهورترین (یا بدنام‌ترین) جمله‌ای باشد که با دریدا (۱۹۷۶، ۱۵۸) مرتبط شده است، تحقق می‌بخشند: Il n'y a pas de hors-texte «هیچ چیز خارج از متن وجود ندارد» یا «هیچ چیز خارج از متن وجود ندارد». این یک جمله ضد واقع‌گرایانه نیست و به این معنی نیست که بسیاری از منتقدان به اشتباه فرض کرده‌اند که هیچ چیز واقعی یا عینی نیست و همه چیز فقط یک مصنوع یا اثر گفتمان ساخته شده اجتماعی است. و دریدا در جریان مناظره‌ای با جان سرل که برای ما در کتاب Limited, Inc. ثبت شده است، به همین اندازه توضیح داده بود: «هیچ چیز خارج از متن وجود ندارد». این بدان معنا نیست که همه ارجاعات معلق، انکار شده یا در یک کتاب محصور شده‌اند، آنطور که مردم ادعا کرده‌اند، یا آنقدر ساده‌لوح بوده‌اند که باور کرده‌اند و مرا به باور کردن متهم کرده‌اند. اما به این معناست که هر ارجاع، همه واقعیت، ساختار یک رد افتراقی را دارد و نمی‌توان به این «واقعی» اشاره کرد، مگر در یک تجربه تفسیری» (دریدا ۱۹۹۳، ۱۴۸).

این بدان معناست که یک متن، چه توسط یک نویسنده انسانی نوشته شده باشد و چه به صورت مصنوعی توسط یک LLM مانند ChatGPT (با اشاره یک محرک انسانی) تولید شده باشد، نه با ارجاع و ارجاع به یک مدلول خارجی (آنچه ارسطو در De Interpretatione افکار یا چیزهایی را که افکار در نهایت به آنها اشاره می‌کنند، می‌نامد) معنا پیدا می‌کند. این متن از طریق روابط وابسته به کلمات دیگری که از قبل با آنها مرتبط و متمایز است، معنا را اجرا و اعمال می‌کند. به همین دلیل است که می‌توانیم، به پیروی از لودویگ ویتگنشتاین (۱۹۹۵، ۵۶) بگوییم که برای LLMها، محدودیت‌های زبان (مدل) آنها به معنای محدودیت‌های جهان آنهاست. در نتیجه، آنچه اغلب به عنوان انتقادی از فناوری LLM ارائه شده است، یعنی اینکه این الگوریتم‌ها فقط نشانه‌های مختلف را بدون دسترسی به مدلول به گردش در می‌آورند، ممکن است آن کیفرخواستی نباشد که منتقدان فکر می‌کنند. LLMها موتورهای تفریقی هستند که منطق تعریف‌کننده نشانه‌شناسی کلاسیک را ساختارشکنی می‌کنند.

پیامدهای فلسفی

*تفاوت*ارائه یک مکانیسم و واژگان مفهومی که به وسیله آن بتوان الزامات و پیامدهای فلسفی LLMها را درک و توضیح داد. اما صرفاً اتصال نقاط بین ویژگی‌های عملیاتی LLM AI و différance دریدا، به خودی خود، برای پایان دادن به بحث کافی نیست. ما هنوز باید بپرسیم که این امر چه تفاوتی در درک و نقد ما از LLMها و شاید مهم‌تر از آن، مفهوم و درک ما از زبان ایجاد می‌کند. در اینجا می‌توانیم حداقل سه پیامد فلسفی مهم را شناسایی کنیم:

واسازی کلام محوری

نقد لوگوس‌محوری در کل پروژه فلسفی ژاک دریدا در باب ساختارشکنی (گانکل ۲۰۲۱) نقشی محوری دارد. اصطلاح لوگوس‌محوری در اوایل قرن بیستم توسط فیلسوف آلمانی، لودویگ کلاگز (جوزفسون–استورم ۲۰۱۷، ۲۲۱) ابداع شد، که از آن برای شناسایی اولویت و اهمیت مفروض کلام گفتاری به عنوان نشانه مستقیم چیزها استفاده کرد و بنابراین نوشتار را به عنوان نشانه‌ای از گفتار یا نشانه‌ای از یک نشانه تنزل داد. دریدا (۱۹۷۶، ۱۱) صورت‌بندی اولیه این مفهوم را در کتاب «درباره تفسیر» ارسطو می‌یابد: «اگر برای ارسطو کلمات گفتاری (ta en te phone) نمادهای تجربه ذهنی (pathemata tes psyches) و کلمات نوشتاری نمادهای کلمات گفتاری هستند، به این دلیل است که صدا، تولیدکننده اولین نمادها، رابطه‌ای از نزدیکی ضروری و بی‌واسطه با ذهن دارد. تولیدکننده اولین دال، فقط یک دال ساده در میان سایر دال‌ها نیست. این دال بر «تجربیات ذهنی» است که خود چیزها را با شباهت طبیعی منعکس یا آینه می‌کنند.» اگر این سؤال را بپرسیم که «دریدا در اینجا سعی دارد چه بگوید؟» همین سؤال، شیوه‌ای از تحقیق را که به دنبال کشف آنچه نویسنده در نوشتار و از طریق آن می‌گوید، مطرح می‌کند، کلام‌محوری به معنای واقعی کلمه است.

دریدا نه تنها این شیوه تفکر درباره کلمات و اشیا را به چالش می‌کشد، بلکه از واسازی تقابل مفهومی حاکم که اصل سازمان‌دهنده آن است، حمایت می‌کند؛ تمایز دوتایی که حضور کامل گفتار را از دیگریِ مشتق، فریبنده و ناقص آن، یعنی نوشتار، متمایز می‌کند. دریدا (۱۹۷۶) در کتاب «درباره دستورشناسی» نشان می‌دهد که چگونه فلسفه غرب از نظر تاریخی زبان گفتاری را به عنوان حامل بی‌واسطه و اصیل اندیشه ارج نهاده، در حالی که نوشتار را به جایگاهی ثانویه و مشتق تنزل داده است. بنابراین، کلام‌محوری بر متافیزیک حضور استوار است: این باور که معنا در سوژه‌ای کاملاً حاضر و خودآگاه ریشه دارد که صحبت می‌کند و بنابراین در کلمات خود و با کلمات خود چیزی برای گفتن دارد.

دانشجویان کارشناسی ارشد حقوق (LLM) در واسازی متافیزیک کلام‌محور مشارکت دارند و آن را عملیاتی می‌کنند. آنها تقریباً منحصراً بر اساس متن نوشتاری آموزش می‌بینند.[۱] و با این حال، خروجی‌هایی تولید می‌کنند که شبیه گفتار، اندیشه یا انسجام روایی به نظر می‌رسند، بدون اینکه هرگز به مقاصد یک سوژه‌ی گوینده استناد کنند یا در آنها ریشه داشته باشند. بنابراین، آنها مادیت دال را برجسته می‌کنند و ردپای زبان را آنگونه که نوشته و منتشر می‌شود، از هرگونه صدا یا منشأ زنده و پویا جدا می‌کنند. به این ترتیب، آنها چیزی را که، همانطور که دریدا (۱۹۸۱a، ۴۱) توضیح می‌دهد، "ژست دوگانه‌ی ساختارشکنی" اساسیِ امتیاز کلام‌محور است، واژگون و مختل می‌کنند. با LLM، نوشتار دیگر یک اثر ثانویه‌ی پس از نوشتار نیست، بلکه بنیادی است. برای شناسایی این تفاوت فرعی، دریدا (۱۹۷۶) این معنای اولیه‌ی نوشتار را "کهن–نوشتاری" تغییر نام می‌دهد. و تأثیر این مداخله، فرضیات شکل‌دهنده در کل تاریخ فلسفه‌ی غرب را به چالش می‌کشد.

در نتیجه، LLMها فقط کاربرد زبان انسان را تقلید نمی‌کنند؛ بلکه منطق‌های زیربنایی عملکرد آن را آشکار می‌کنند. آن‌ها نشان می‌دهند که زبان از طریق یک بازی سیستماتیک از تفاوت‌ها عمل می‌کند، نه از طریق حضور خود، که در آن اهمیت از قصد

---

۱. حتی وقتی این مدل‌ها بر اساس انواع دیگر محتوای رسانه‌ای، مانند سیستم‌های چندوجهی معاصر، آموزش داده می‌شوند، این محتوا تا جایی که در سیستم نشانه داده‌های دیجیتال ثبت و حفظ می‌شود، نوعی نوشتار است.

یا منشأ ناشی نمی‌شود، بلکه در حرکت تفاوت پدیدار می‌شود. به طور خلاصه، LLMها مکانیسم‌هایی هستند که در آن‌ها متافیزیک حضور از هم می‌پاشد و عملیات ساختارشکنی قابل محاسبه می‌شوند.

مرگ نویسنده

واسازی دریدا از کلام‌محوری، این فرض را که معنا در یک نیت واحد و اصیل ریشه دارد و توسط آن تضمین می‌شود، بی‌ثبات می‌کند. به جای فرض یک منبع معتبر و مؤلف که حقیقت از آن منتقل می‌شود، تفاوط فرآیندی را نام می‌برد که از طریق آن معنا بی‌پایان به تعویق می‌افتد و از طریق تفاوت رابطه‌ای ساخته می‌شود. به موازات آن، اعلامیه رولان بارت (۱۹۷۸، ۱۴۸) در مورد «مرگ مؤلف» این ایده را که مؤلف داور نهایی معنا است، رد می‌کند و در عوض اصرار دارد که متن مکانی از کثرت است، «بافتی از نقل قول‌ها که از مراکز بی‌شمار فرهنگ گرفته شده است». LLMها این بینش‌های نظری را به شکلی کاملاً تحت‌اللفظی عملیاتی می‌کنند. این مدل‌ها که بر اساس بایگانی‌های وسیعی از ردپاهای متنی آموزش دیده‌اند، از طریق تشخیص الگوی الگوریتمی، بدون ارجاع به یک سوژه مستقل یا نیت مؤلف، پاسخ‌هایی تولید می‌کنند. متن حاصل به هیچ معنای سنتی تألیف نشده است، بلکه از طریق فرآیندهای تکراری که حرکت تفاوط را ردیابی و عملیاتی می‌کنند، مونتاژ می‌شود.

وقتی کاربری یک LLM را فعال می‌کند و خروجی منسجمی دریافت می‌کند، مسئله‌ی مؤلف بودن اساساً غیرقابل تعیین می‌شود. چه کسی یا چه چیزی صحبت می‌کند؟ LLM یک سوژه‌ی سخنگو نیست، با این حال محتوای زبانی خوانایی را در صدای بسیاری تولید می‌کند؛ قطعات را بدون منشأ دوباره ترکیب و بازترکیب می‌کند؛ و معانی را بدون پایان تکثیر می‌کند. بنابراین، متون تولید شده توسط LLM AI «به معنای واقعی کلمه غیرمجاز» هستند (کوکلبرگ و گانکل ۲۰۲۵، ۷). هنگامی که متن نوشتاری از علایق و نیات کنترل‌کننده‌ی یک نویسنده جدا می‌شود، مسئله‌ی اهمیت تغییر می‌کند. به طور خاص، معنای یک نوشته چیزی نیست که بتوان آن را از قبل توسط شخصیت یا اخلاق اصیل کسی که فرض می‌شود از طریق واسطه‌ی متن صحبت می‌کند، تضمین کرد. در عوض، معنا در تجربه‌ی خواندن و از آن سرچشمه می‌گیرد. و اگر این اهمیت معمولاً به نیات اولیه‌ی یک نویسنده نسبت داده شده باشد، آن نسبت (و همیشه در واقع و فقط همین‌طور بوده است) از خواننده به نویسنده‌ای فرضی و اغلب غایب، به صورت وارونه منتقل می‌شود. در واقع، یک اثر خواندن وارونه می‌شود تا به علت خودش تبدیل شود.

این تغییر در متن نظریه ادبی، جایگاه معناسازی را از نیات اولیه نویسنده/نویسنده که (فرض می‌شود) «چیزی برای گفتن» دارد، به فعالیت تفسیری خواننده که معنا را در محتوای نوشتاری می‌سازد یا آن را از آن تولید می‌کند، تغییر می‌دهد. همانطور که بارت (۱۹۷۸، ۱۴۸) توضیح می‌دهد: «متن از نوشته‌های متعددی ساخته شده است که از فرهنگ‌های بسیاری گرفته شده‌اند و وارد روابط متقابل گفتگو، تقلید و رقابت می‌شوند، اما یک مکان وجود دارد که این کثرت در آن متمرکز است و آن مکان خواننده است... وحدت یک متن نه در منشأ آن، بلکه در مقصد آن نهفته است.»

این همچنین توضیح می‌دهد که چگونه محتوای تولید شده توسط LLM دارای معنا می‌شود. منتقدان درست می‌گویند وقتی که مثلاً اشاره می‌کنند که LLMها کلمات یا نشانه‌های زبانی را دستکاری می‌کنند اما «معنای پشت کلمات را واقعاً درک نمی‌کنند» (بوگوست ۲۰۲۲) زیرا «هیچ دسترسی به ارجاعات تجسم‌یافته در دنیای واقعی ندارند» (بندر در ویل ۲۰۲۳ نقل شده است). اما عجولانه است که از این واقعیت نتیجه بگیریم که آنچه یک LLM تولید می‌کند، بی‌معنی، بی‌معنی یا مزخرف محض است (هیکس و همکاران ۲۰۲۴). این نوشته‌ها معنادار هستند و می‌توانند معنادار باشند، و معنای آنها چیزی است که در فرآیند خواندن، تفسیر و ارزیابی محتوای تولید شده توسط ما اتفاق می‌افتد. و این واقعیت چیزی نیست که مختص LLMها باشد، بلکه همانطور که بارت قبلاً پیشنهاد و نشان داده بود، یک ویژگی تعیین‌کننده برای همه نوشته‌ها است. LLMها اتفاقاً آن را خوانا می‌کنند.

هوش مصنوعی حیاتی

LLMها و دیگر اشکال هوش مصنوعی مولد، فناوری‌های قدرتمندی هستند و ضروری است که با رویکردی انتقادی به آنها نگاه کنیم، نه تنها با توجه به مزایای بالقوه‌شان، بلکه با توجه به چارچوب‌های مفهومی که هم به آنها متکی هستند و هم آنها را مختل می‌کنند. بسیاری از پاسخ‌های فعلی زبان‌شناسان، فیلسوفان و متخصصان هوش مصنوعی، تمایل دارند فرضیات لوگوسنتریستی در مورد معنا، نویسندگی و فرضیات هوش را که قبلاً توسط تحولات قرن بیستم در نظریه ادبی و فلسفه قاره‌ای به چالش کشیده شده بودند، مجدداً تأیید کنند. و مشکل این نیست که این شیوه‌های تفکر به نوعی در مواجهه با این فناوری‌های جدید نوشتاری شکست خورده‌اند. کاملاً برعکس است. مشکل این است که آنها خیلی خوب کار می‌کنند و تأثیر خود را بر تفکر ما در مورد نوشتن و نوشتن در مورد تفکر به شیوه‌هایی که عمدتاً بدون توجه اتفاق می‌افتند، اعمال می‌کنند.

در نهایت، ریشه اصلی مشکل ممکن است در نحوه فرموله کردن و تعریف هوش مصنوعی، هم اصطلاح و هم مفهومی که آن را مشخص می‌کند، نهفته باشد. به دلیل تمرکز اسمی آن بر «هوش»، خروجی این مکانیسم‌ها یا نشانه‌های خارجی حضور واقعی تفکر هوشمند تلقی می‌شود یا در موقعیت‌هایی که به نظر می‌رسد دستگاه مزخرف می‌گوید یا توهم می‌زند، فقدان آن. این رویه که تولید محتوای نوشتاری (ظاهراً دال‌های خارجی) را به عنوان نشانه یا علامتی از هوش (یک قابلیت شناختی درونی) در نظر می‌گیرد، از زمان انتشار مقاله آلن تورینگ (۱۹۵۰) در مورد این موضوع، شرط تعیین‌کننده هوش ماشینی/برای آن بوده است. اگرچه تورینگ آن را به این عنوان شناسایی نمی‌کند، اما بازی تقلید او طبق قوانین این بازی متافیزیکی انجام می‌شود. و انتقادات فعلی از هوش مصنوعی LLM، یعنی اینکه آنها چیزی از آنچه می‌گویند نمی‌دانند یا اینکه طوطی‌های تصادفی هستند (بندر و همکاران، ۲۰۲۱)، به سادگی این فرمول را تکرار یا «طوطی‌وار» می‌کند.

LLM ها دقیقاً به این دلیل از نظر فلسفی مهم هستند که این فرضیات را جابجا می‌کنند. آنها متونی بدون نویسنده، بیانیه‌هایی بدون قصد و نوشتاری بدون گفتار تولید می‌کنند. آنها گسستی را در زنجیره‌ای که بیان زبانی را به صدای یک سوژه‌ی دانا پیوند می‌دهد، نشان می‌دهند. از درون سنت غالب کلام‌محوری، این به عنوان یک بحران عمیق به نظر می‌رسد. اگر زبان دیگر حقیقت را از طریق صدای حضور نویسنده تضمین نکند، چه بر سر معنا، ادبیات یا خود اندیشه می‌آید؟

اما از منظری دیگر که توسط نقد پساساختارگرایانه شکل گرفته است، این یک بحران نیست، بلکه یک فرصت فلسفی است. آنچه در LLMها می‌بینیم، به جای سوگواری برای اختلال حضور، تحقق چیزی است که ساختارشکنی مدت‌هاست مطرح کرده است. یعنی اینکه معنا هرگز خود–حاضر نیست، هرگز توسط نیت تضمین نمی‌شود و هرگز به طور کامل در یک خاستگاه ریشه ندارد. LLMها زبان، تألیف یا حقیقت را به خودی خود تضعیف نمی‌کنند؛ آنها یک مفهوم تاریخی خاص از این اصطلاحات را به چالش می‌کشند، مفهومی که مبتنی بر مفروضات متافیزیکی است که شایسته بررسی هستند.

درک LLMها به عنوان موتورهای تفرق به معنای دیدن آنها نه به عنوان متفکران ناقص یا ارتباط‌دهندگان ناقص، بلکه به عنوان ماشین‌هایی است که منطق از پیش به تعویق افتاده و از پیش افتراقیِ دلالت را آشکار می‌کنند. آنها فقدان هوش را تأیید نمی‌کنند، بلکه آنچه را که ما به عنوان معنای هوش در نظر گرفته‌ایم، زیر سوال می‌برند. با انجام این کار، آنها به ما فرصتی می‌دهند تا مبانی معنای زبانی، تألیف و حقیقت را دوباره بررسی کنیم.

انتقادات و پاسخ‌ها

ما با این پیشنهاد شروع کردیم که LLMها موتورهای تفرق هستند و مطالب فوق نه تنها چگونگی و چرایی این موضوع را توضیح داده است، بلکه پیامدهای فلسفی مهم این تغییر دیدگاه را نیز مشخص کرده است. با این اوصاف، انتقادات بالقوه‌ای وجود دارد که می‌توان به آنها پاسخ داد. بنابراین، با بررسی سه مورد از این انتقادات، که هر کدام در قالب یک سوال انتقادی مطرح شده‌اند، نتیجه‌گیری خواهیم کرد:

آیا این فقط بازی‌های کلامی نیست؟

یک ایراد رایج به مقالات نظری از این نوع، به ویژه آن‌هایی که مفاهیم دریدایی را با فناوری معاصر وارد گفتگو می‌کنند، این است که به نظر می‌رسد آنچه آنها به آن می‌رسند، چیزی بیش از جایگزینی‌های مفهومی یا نوعی بازی با کلمات پیچیده نیست. نگرانی این است که با تفسیر مجدد هوش مصنوعی LLM از طریق لنز تفاوط، به هیچ بینش جدید یا اصیلی دست نمی‌یابیم، بلکه صرفاً یک مجموعه از اصطلاحات (مثلاً نشانه، تعبیه‌ها، مدل‌های آماری) را با مجموعه‌ای دیگر (مثلاً دال، ردپا، تعویق) جایگزین می‌کنیم. از این دیدگاه، این مقاله واقعاً فلسفی نیست، بلکه بلاغی است. ممکن است یک اجرای پیچیده و حتی قانع‌کننده باشد، اما سهم واقعی در درک مطلب ندارد.

با این حال، می‌توان نشان داد که این شیوه‌ی نقد، منطقِ دیفرانس (تفاوط) را به اجرا می‌گذارد و بنابراین توسط آن واسازی می‌شود. متهم کردن مقاله به «فقط بازی با کلمات» به معنای پیش‌فرض گرفتن این است که گفتمانی پایدارتر، کمتر بازیگوشانه‌تر و به نوعی واقعی‌تر در جای دیگری وجود دارد، زبانی ناب و بی‌واسطه که به طور شفاف می‌گوید منظورش چیست و منظورش از آنچه می‌گوید چیست. با این حال، ادعای اصلی دریدا دقیقاً این است که تمام گفتمان‌ها، از جمله زبان نقد، از قبل در دیفرانس گرفتار شده‌اند. هیچ فرازبان نهایی، هیچ قلمرو نابی از مفاهیم یا ایده‌های افلاطونی وجود ندارد که از ردپای دیفرانس مصون مانده باشد.

بنابراین، آنچه منتقد «فقط کلمات» می‌نامد، خود تعهدی متافیزیکی به ایده‌ی لوگوس‌محور است که معنا می‌تواند یا باید خارج از زبان، در نوعی حضور از پیش داده شده یا قطعیت تجربی، ریشه داشته باشد. اما LLMها نوعی نمایش و اثبات تکنولوژیکی ارائه می‌دهند که چنین معنایی هرگز تا این حد ثابت و قطعی نیست، به این دلیل که عملکرد آنها به تفاوت و تعویق آماری وابسته است تا ارجاع به یک مرجع پایدار. در نتیجه، خروجی مدل در واقع «فقط کلمات» است و دقیقاً به همان روشی که دریدا تشخیص می‌دهد، نه به این دلیل که خالی است، بلکه به این دلیل که همان بی‌ثباتی را که بر تمام سیستم‌های زبانی، از جمله سیستم‌هایی که در فرآیند تدوین این نقد استفاده می‌شوند، سایه افکنده است، برجسته می‌کند.

به عبارت دیگر، این ایراد یک مرکز متافیزیکی را فرض می‌کند که نمی‌تواند آن را تضمین کند، و بنابراین در همان بازی با کلماتی که می‌خواهد حذف کند، گرفتار می‌شود. اتهام «بازی با کلمات» به یک نمونه اجرایی از این ردپا تبدیل می‌شود، زیرا بر تمایز بین زبان «جدی» و «بازیگوشانه» متکی است، یک دوگانه که دریدا نه تنها نشان می‌دهد غیرقابل دفاع است، بلکه خود نیز در معرض ساختارشکنی قرار دارد. بنابراین، به جای رد رویکرد مقاله به عنوان جایگزینی‌های زبانی صرف، می‌توانیم آن را به عنوان افشای منطق عمیق‌تری ببینیم که از قبل در زبان‌های طبیعی و مصنوعی فعال است. فکر کردن به LLMها از طریق تفاوط، به معنای غرق شدن در انتزاع به خودی خود نیست، بلکه روشن کردن این است که چگونه این سیستم‌ها خود شرایط ساختاری معنایی را که دریدا شناسایی می‌کند، شبیه‌سازی می‌کنند.

اگر اینطور است، پس آیا یک دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق نمی‌توانسته کل مقاله را بنویسد؟

انتقاد دوم، بُعدی اجرایی دارد. برای اینکه انسجام درونی داشته باشد و از اتهام تناقض اجرایی اجتناب شود، هر آنچه در اینجا در مورد نویسنده، نوشتار و معناسازی نوشته شده است، باید در مورد این متن نیز صدق کند و برای آن معتبر باشد. بنابراین، منطقی است که خواننده‌ی شکاک بپرسد که آیا استدلالی که خوانده است، محصول یک نویسنده‌ی انسانی، خروجی تولید شده توسط یک LLM است یا نتیجه‌ی نوعی همکاری انسان و ماشین؟ به بیان صریح‌ترین و مفعولی‌ترین شکل آن: آیا یک LLM نمی‌توانست کل مقاله را بنویسد؟

این ایراد، تز مقاله را رد نمی‌کند؛ بلکه آن را در رادیکال‌ترین شکل خود تأیید می‌کند. همین احتمال که یک LLM بتواند این متن را تولید کند، دیفرانس را رد نمی‌کند. این، نمودی از آن است. اگر زبان نه از طریق حضور نویسنده، بلکه از طریق تکرار دیفرانس پدیدار می‌شود، اگر معنا از فاصله‌گذاری، تعویق و تکرارپذیری ناشی می‌شود، پس منبع یک گفته‌ی معین، چه نوشته‌ی

انسان باشد و چه تولید ماشین، دیگر بنیادی و تعیین‌کننده نیست. در واقع، همین عدم قطعیت منشأ است که از طریق این نقد خاص که دیفرانس در پی نام‌گذاری آن است، مورد پرسش قرار می‌گیرد.

علاوه بر این، دریدا در صفحات کتاب «دیفرانس» به این انتقاد به طور پیشگیرانه پاسخ می‌دهد: دریدا (۱۹۸۲، ۱۵) می‌نویسد: «این بدان معناست که سوژه (در هویتش با خودش، یا در نهایت در آگاهی‌اش از هویتش با خودش، خودآگاهی‌اش) در زبان حک شده است، «تابعی» از زبان است و تنها با تطبیق گفتار با نظام قواعد زبان به عنوان نظامی از تفاوت‌ها، یا حداقل با تطبیق با قانون کلی دیفرانس، به سوژه‌ای سخنگو تبدیل می‌شود.» به عبارت دیگر، آنچه به نظر می‌رسد LLMها فاقد آن هستند، یعنی یک سوژه سخنگو آگاه که از زبان برای بیان چیزی قابل فهم در مورد جهان استفاده می‌کند، از قبل در کاربرد زبان انسان وجود ندارد، تا جایی که خود مفهوم «سوژه سخنگو» معلول دیفرانس است. در نتیجه، حتی اگر نشانه‌های مرسوم اصالت، مانند نام خاص نویسنده، یک اعلامیه کتبی مبنی بر اینکه این «محتوای ۱۰۰ درصد اصیل تولید شده توسط انسان» است، یک واترمارک یا هر نشانه رسمی دیگری را ارائه دهیم، همه آنها، همیشه و از قبل، به طور اجتناب‌ناپذیری درگیر حرکت تفاوت و تعویقی هستند که همان différance است.

بنابراین، زیر سوال بردن اینکه آیا یک LLM می‌توانسته این مقاله را بنویسد، به عنوان اعتراضی به آنچه در مقاله استدلال شده است، به معنای بازگشت به متافیزیک حضور با محوریت کلام است. اما این دقیقاً همان چیزی است که واسازی آن را زیر سوال می‌برد و به یک کلام، واسازی می‌کند. اگر مدل بتواند نوشتاری تولید کند که در منطق تفاوت مشارکت داشته باشد، این واقعیت که توسط ماشین تولید شده (یا نشده) تفاوتی ایجاد نمی‌کند، یا حداقل تفاوتی که ممکن است تصور شود ایجاد نمی‌کند. به عبارت دیگر، این گمان که یک ماشین می‌توانسته این مقاله را بنویسد، نقطه‌ای نیست که استدلال در آن از هم می‌پاشد. این نقطه‌ای است که استدلال واقعی می‌شود.

دریدا در مورد این استفاده (یا سوءاستفاده) از آثارش چه می‌گفت؟

بدیهی است که دریدا در مورد هوش مصنوعی معاصر، مدل‌های زبانی بزرگ یا زیرساخت محاسباتی سیستم‌های یادگیری ماشینی معاصر ننوشته است. به‌کارگیری تفکر او در این حوزه‌ها، برای برخی، ممکن است گسترش بیش از حد یا حتی تحریف به نظر برسد. بنابراین، آیا چنین کاربردی خطر ابزاری کردن یا سوءاستفاده از آثار او را برای اهدافی که هرگز قرار نبوده در خدمت آنها باشد، ندارد؟

این ایراد، اضطراب آشنایی را برمی‌انگیزد: اضطراب وفاداری به معنای اصلی مورد نظر نویسنده. با این حال، آثار دریدا پیوسته ایده‌ی انسداد هرمنوتیکی یا ارتدکسی تفسیریِ محافظت‌شده توسط نیت نویسنده را تضعیف می‌کند. از کتاب «درباره‌ی گرامرولوژی» (۱۹۷۶) تا «شرکت محدود» (۱۹۹۳)، دریدا تأکید کرد که متون، پس از نوشته شدن، از خاستگاه خود فراتر می‌روند. آن‌ها تکرارپذیر می‌شوند و پذیرای زمینه‌هایی می‌شوند که توسط نیایشان پیش‌بینی نشده‌اند. هیچ معنایی وجود ندارد که همیشه و از قبل زمینه‌مند نباشد، و هیچ زمینه‌ای وجود ندارد که هرگز به طور کامل اشباع نشده باشد، به طوری که بتواند اهمیت را به طور کامل تعیین کند. و دریدا با اشاره به این موضوع، به یک مشکل باستانی اشاره می‌کند، مشکلی که قبلاً توسط سقراط در فایدروس افلاطون (۱۹۸۲، ۲۷۵e) شناسایی شده بود: «و هر کلمه، هنگامی که نوشته می‌شود، بین کسانی که آن را می‌فهمند و کسانی که به آن علاقه‌ای ندارند، دست به دست می‌شود و نمی‌داند با چه کسی صحبت کند یا نکند.»[۱]

بنابراین پرسیدن «دریدا چه می‌گفت؟» به یک معنا، بازنویسی همان متافیزیک حضور است که واسازی کلام‌محوری در پی واژگون کردن و جابه‌جا کردن آن است. ما نمی‌توانیم برای تأیید کاربرد خود با نویسنده (مرده) مشورت کنیم؛ و همچنین نباید وانمود کنیم که هر متنی، از جمله متن دریدا، می‌تواند یک بار برای همیشه تثبیت شود. مشارکت در دریدا در زمینه LLMها به

۱. دریدا مستقیماً به این صحنه از نوشتار و گفتگوی نوشتاری که در آن ظاهر می‌شود، در مقاله «داروخانه افلاطون» (دریدا ۱۹۸۱ب) می‌پردازد.

معنای نقض یا خدشه به تمامیت اثر او نیست، بلکه مشارکت در منطق اجرایی آن است: گسترش بازی تفاوت به حوزه‌ای جدید، حوزه‌ای که شرایط دلالت آن، این گسترش را نه تنها ممکن، بلکه ضروری می‌سازد.

در واقع، امتناع از چنین جنبشی به دلیل ترس از تفسیر نادرست یا بازنمایی نادرست، خیانت به نیروی نوآوری‌های دریدا خواهد بود، نوآوری‌هایی که ما را به بررسی مرزهای بین فلسفه و فناوری، انسان و ماشین، گفتار و نوشتار فرا می‌خواند. خطر سوء تعبیر، حادثه‌ای ناشی از ساختارشکنی نیست؛ بلکه شرط آن است. همانطور که دریدا ممکن است بگوید: هیچ خوانش مسئولانه‌ای وجود ندارد که این بی‌مسئولیتی را به خطر نیندازد.

محدودیت‌ها و جهت‌گیری‌های آینده

هدف این مقاله، آغاز گفتگویی میان‌رشته‌ای بین نوآوری‌های اخیر در هوش مصنوعی مولد و نظریه پساساختارگرایی اواخر قرن بیستم بود. چنین رویکردی پتانسیل آن را دارد که شیوه‌های تفکر موجود را دگرگون کند، بینش جدیدی ایجاد کند و فرصت‌های بدیعی را آشکار سازد. با این حال، از آنجایی که این تنها گام اول است، چندین مسئله شناسایی شده در جریان تحقیقات به طور کامل قابل بررسی نیستند و بنابراین نیاز به توجه بیشتر دارند. در این بخش پایانی، به طور خاص به سه مورد اشاره می‌کنم:[۱]

ساختارگرایی در مقابل پساساختارگرایی

یکی از محدودیت‌های مقاله حاضر این است که نمی‌تواند به طور کامل به بحث پیچیده و مداوم در نشانه‌شناسی ساختارگرا و پساساختارگرا در مورد «قرائت تجدیدنظرطلبانه» دریدا از سوسور، به ویژه در دوره زبان‌شناسی عمومی (هریس ۲۰۰۳) بپردازد. این موضوع که از قبل تاریخچه مفصلی دارد، اخیراً توسط لیف وِدربی در کتاب «ماشین‌های زبان» مورد بررسی مجدد قرار گرفته است، که استدلال می‌کند ساختارگرایی سوسور چارچوب نظری قوی‌تری برای توضیح و تفسیر مولدهای زبان معاصر ارائه می‌دهد. همانطور که وِدربی (۲۰۲۵، ۷۳) می‌نویسد، «به سادگی مشخص نیست که ما برای پیشبرد تحلیل ملموس زبان محاسباتی به بازنگری دریدا از ساختارگرایی نیاز داشته باشیم» و هدف کتاب او «بیان این موضوع است که پیاده‌سازی مولدهای زبان معاصر با نظریه زبانی که ساختارگرایی اروپایی تقریباً یک قرن پیش مطرح کرد، مطابقت دارد». نیازی به دریدا، دیفرانس یا واسازی نیست.

پرداختن به این بحث و ادای حق مطلب در مورد آن، مستلزم تعامل پایدارتری با نشانه‌شناسی سوسوری و دریدایی است، بیش از آنچه در اینجا امکان‌پذیر است. با این حال، اصطلاحات آن بحث اکنون به روشنی ترسیم شده‌اند. وِدربی (۲۰۲۵، ۴۳) با ساختارگرایی موافق است و نتیجه می‌گیرد که «پساساختارگرایی، که اغلب حرف‌های تشخیصی مفیدی در مورد فرهنگ معاصر دارد، ابزار تحلیلی به اندازه کافی مشخصی برای مقابله با تولید خودکار زبان ارائه نکرده است.» این مقاله، استدلال متقابل را ارائه می‌دهد و نشان می‌دهد که چگونه ترکیب دریدا از سوسور، دریچه انتقادی اساسی‌تری برای درک عملکردهای فنی مدل بزرگ زبان فراهم می‌کند. این بحث در اینجا قابل حل نیست. اینجاست که آغاز می‌شود.

مخاطرات واسازی

دومین محدودیت بالقوه مربوط به پیامدهای فلسفی این تحقیق است. از آنجا که این مقاله بر قرار دادن (عدم)مفهوم تفاوط به عنوان چارچوبی برای درک عملیات فنی LLMها تمرکز کرده است، ممکن است برداشتی از کار دریدا حاصل شود که می‌تواند به طور بالقوه آنچه را که واقعاً در کار فلسفی او مطرح است، مبهم کند. به عبارت دیگر، تلاش برای نشان دادن ارتباط نظریه پساساختارگرایی با سیستم‌های هوش مصنوعی، ممکن است ناخواسته پیامدهای فلسفی عمیق‌تر ساختارشکنی را مبهم کند. این کار، همانطور که می‌گویند، خطر از دست دادن جنگل فلسفی به خاطر درختان را به همراه دارد.

---

۱. این سه مورد مستقیماً از بررسی‌های ناشناسِ ارسال اولیه گرفته شده‌اند. من این را به دو دلیل ذکر می‌کنم: ۱) برای ابراز قدردانی از داوران به خاطر بینش و کاری که برای خواندن و پاسخ به پیش‌نویس اولیه انجام داده‌اند. و ۲) برای به رسمیت شناختن اهمیت و قابلیت دوام فرآیند بررسی همتا در انتشارات دانشگاهی.

اگرچه دریدا فرصت پرداختن مستقیم به LLMها را نداشت، اما پرداختن او به «مسئله حیوان» (Derrida ۲۰۰۸) یک الگوی مفید را ارائه می‌دهد. هدف دریدا در تجزیه و تحلیل دوگانه انسان/حیوان، تعمیم امتیاز انحصاری انسانی به حیوانات نیست، بلکه بررسی این موضوع است که آیا انسان‌ها از ابتدا به طور مشروع چنین امتیازی را داشته‌اند یا خیر. با اعمال این موضوع به LLMها، بحث به طور کامل تغییر شکل می‌دهد. بنابراین، آنچه در نهایت مورد توجه است، صرفاً ردیابی چگونگی به چالش کشیدن ظرفیت‌های انسانی توسط ماشین‌ها نیست، بلکه تشخیص این است که چگونه این کاربردها این واقعیت را آشکار می‌کنند که این ظرفیت‌ها، زبان، خلاقیت و نویسندگی، هرگز به آن اندازه که ما فرض می‌کردیم یا به خودمان اطمینان می‌دادیم، مستقل، خودحاضر یا ایمن نبوده‌اند.

تحقیقات آینده می‌تواند با پرداختن مستقیم‌تر به نوشته‌های دریدا در مورد «فناوری اصیل» (بردلی ۲۰۱۱) و واسازی او از دوگانه‌های متافیزیکی ریشه‌دار انسان/ماشین، طبیعی/مصنوعی، گفتار/نوشتار و غیره، بر این بینش بنا نهاده و آن را گسترش دهد. این امر نه تنها شرح ظریف‌تری از پیامدهای فلسفی همسوسازی واسازی با فناوری‌های LLM ارائه می‌دهد، بلکه درک ما را از چگونگی افشای شرایط ساختاری زبان توسط این سیستم‌ها که واسازی مدت‌هاست آن را نظریه‌پردازی و به یک کلام، واسازی کرده است، نیز افزایش می‌دهد.

LLMها و مسئله‌ی معنا

محدودیت سوم که به محدودیت قبلی مرتبط است و مستقیماً از آن ناشی می‌شود، مربوط به پیامدهای ادعای اصلی مطرح شده در این مقاله است: اینکه LLMها صرفاً از کاربرد زبان انسان تقلید نمی‌کنند، بلکه منطق‌های زیربنایی عملکرد آن را آشکار می‌کنند. اگر این موضوع را جدی بگیریم، می‌توان گفت که خود کاربرد زبان انسان، حداقل تا حدی، می‌تواند بر اساس عملکرد این مدل‌های تولیدی قابل توضیح باشد.

این موضوع، مسیر مهمی را برای تحقیق باز می‌کند: LLMها چه چیزی را در مورد ساختارهای تفکر انسان و کاربرد زبان آشکار می‌کنند، اگر اصلاً چنین چیزی وجود داشته باشد؟ و این چگونه می‌تواند بر درک ما نه تنها از معنا، بلکه از خودمان نیز تأثیر بگذارد؟ یک پاسخ احتمالی، مطابق با استراتژی ساختارشکنی، مقاومت در برابر تقابل دوتایی است که بین «همه ما اکنون فقط طوطی‌های تصادفی هستیم» و «ما طوطی نیستیم، زیرا می‌دانیم کلمات چه معنایی دارند» قرار گرفته است. به جای جانبداری در این اختلاف، می‌توان اثر دریدا را به عنوان ترسیم مسیر سومی خواند که اصطلاحات متافیزیکی خود بحث را ساختارشکنی می‌کند.

اگرچه مقاله حاضر به این احتمال اشاره می‌کند، اما شرح کامل آن از محدوده پژوهش فعلی فراتر می‌رود. پیگیری جدی آن مستلزم تعامل جداگانه و مداوم نه تنها با آثار دریدا، بلکه با مباحث معاصر در فلسفه زبان، علوم شناختی و زبان‌شناسی محاسباتی است. به طور خلاصه، این مقاله صرفاً به دنبال پیوند دادن بین تفاوط و LLMها بود، اما معنای نهایی این امر برای تفکر انسان و کاربرد زبان، کاری متفاوت، هرچند مرتبط، است و کاری که حداقل فعلاً باید به تعویق انداخته شود.

نتیجه‌گیری

اگر différance، همانطور که دریدا (۱۹۸۲، ۳) اصرار دارد، «به معنای واقعی کلمه نه یک کلمه است و نه یک مفهوم»، پس طنین آن با مدل‌های بزرگ زبانی یک استعاره نیست، بلکه یک اصل ساختاردهنده است. آنچه LLMها از طریق معماری‌های پیش‌بینی‌کننده خود، وابستگی‌شان به بافت‌های متنی قبلی و ناتوانی‌شان در دسترسی و ارجاع به «مراجع تجسم‌یافته دنیای واقعی» (به نقل از بندر در ویل ۲۰۲۳) تحقق می‌بخشند، انحراف از معنا نیست، بلکه تحقق شرایط سازنده آن است. این مدل‌ها به معنای فلسفی کلاسیک «درک» نمی‌کنند؛ آنها از طریق تفاوت و تعویق عمل می‌کنند و خروجی‌های زبانی تولید می‌کنند که دقیقاً به این دلیل قابل فهم هستند که در یک سیستم تفاوت قرار دارند و عمل می‌کنند.

آنچه در این مقاله «موتورهای تفاضل» نامیده شده است، صرفاً از کاربرد زبان انسان تقلید نمی‌کنند؛ بلکه تفاوت و تعویقی را که همان دلالت است، نشان می‌دهند. این به آن معنا نیست که موتورهای تفاضل محدود (LLM) به عنوان عوامل واسازنده طراحی شده‌اند یا حتی طراحی شده‌اند، و همچنین به این معنا نیست که دریدا این توسعه تکنولوژیکی را پیش‌بینی کرده باشد، بلکه به این معناست که ظهور چنین سیستم‌هایی، بازی دلالتی را که واسازنده دهه‌ها پیش نظریه‌پردازی کرده بود، از نو آشکار می‌کند. اگر بخواهیم دقیق‌تر بگوییم، ظهور موتورهای تفاضل محدود، اهمیت تفاضل را خوانا، و آن مرکززدایی نگران‌کننده از معنایی را که واسازنده همواره بیان کرده است، مرئی و شاید به طرز ناخوشایندی ملموس می‌کند.

تشخیص این موضوع به معنای تقلیل فلسفه به فناوری یا تابع کردن نظریه پساساختارگرا به محاسبات نیست. بلکه به معنای اجازه دادن به نظریه است تا حرکت خودِ تفاوت را فراتر از بستر اصلی‌اش، در سراسر مرزهای رشته‌ای، و به درون انواع دیگر متون و زمینه‌ها دنبال کند. با انجام این کار، ما از دریدا سوءاستفاده نمی‌کنیم، بلکه به منطق تکرارپذیری که او در زبان قرار داد، پاسخ می‌دهیم؛ این واقعیت که معنا هرگز به طور کامل وجود ندارد، همیشه از قبل به تعویق افتاده است، و هیچ گفتمان انسانی یا ماشینی از بازی تفاوت‌ها مبرا نیست.

ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسندگان

مشارکت نویسنده در این مقاله به شکل زیر است:

نویسنده به تنهایی مسئول مفهوم‌پردازی، نگارش و بازبینی مقاله است.

تعارض منافع

بر اساس اظهارات نویسنده، این مقاله تعارض منافعی ندارد.

حامی مالی

بنابر اظهارات نویسنده این پژوهش هیچگونه حامی مالی ندارد.

سپاسگزاری

از تمامی مشارکت کنندگان در این پژوهش سپاسگزاری می شود.

References

Aristotle. (1938). *Categories. On Interpretation. Prior Analytics*. Translated by H. P. Cooke. Cambridge, MA: Harvard University Press.

Barthes, Roland. (1978). Death of the Author. In *Image, Music, Text*. Translated by Stephen Heath, 142–148. New York: Hill & Wang.

Baudrillard, Jean. (1983). *Simulations*. Translated by Paul Foss, Paul Patton, and Philip Beitchman. New York: Semiotext(e).

Bender, Emily M., Timnit Gebru, Angelina McMillan-Major, and Shmargaret Shmitchell. (2021). On the Dangers of Stochastic Parrots: Can Language Models Be Too Big? In *Proceedings of the 2021 Conference on Fairness, Accountability, and Transparency*, March 3–10, 2021 (FAccT '21), Virtual Event, Canada, ACM. https://doi .org/10.1145/3442188.3445922.

Bogost, Ian. (2022). ChatGPT Is Dumber Than You Think. *The Atlantic.* https://www.theatlantic.com/technology/archive/2022/12/ chatgpt -openai-artificial-intelligence-writing-ethics/672386.

Bradley, Arthur. (2011). *Originary Technicity: The Theory of Technology from Marx to Derrida.* New York: Palgrave Macmillan

Coeckelbergh, Mark and David J. Gunkel. (2025). *Communicative AI: A Critical Introduction to Large Language Models.* Cambridge: Polity.

Derrida, Jacques. (1976). *Of Grammatology*. Translated by Gayatri Chakravorty Spivak. Baltimore,MD: The Johns Hopkins University Press.

Derrida, Jacques. (1978). *Writing and Difference*. Translated by Alan Bass. Chicago: University of Chicago Press.

Derrida, Jacques. (1981a). *Positions*. Translated by Alan Bass. Chicago: University of Chicago Press, 1981.

Derrida, Jacques. (1981b). *Dissemination*. Translated by Barbara Johnson. Chicago: University of Chicago Press.

Derrida, Jacques. (1982). *Margins of Philosophy*. Translated by Alan Bass. Chicago: University of Chicago Press.

Derrida, Jacques. (1993). *Limited Inc.* Evanston, IL: Northwestern University Press.

Derrida, Jacques. (2008). *The Animal That Therefore I Am*. Translated by David Wills. Edited by

Marie-Louise Mallet. New York: Fordham University Press.

Fares, Murhaf, Andrei Kutuzov, Stephan Oepen, and Erik Velldal. (2017). Word vectors, reuse, and replicability: Towards a community repository of large-text resources. In Jörg Tiedemann (ed.), *Proceedings of the 21st Nordic Conference on Computational Linguistics* (NoDaLiDa), 22–24 May 2017. Linköping University Electronic Press. https://doi.org/978-91-7685-601-7. (See also http://vectors.nlpl.eu/explore/embeddings/en.)

Gunkel, David J. (2021). *Deconstruction*. Cambridge, MA: MIT Press.

Harris, Roy. (2003). *Saussure and His Interpreters*. Edinburgh: University of Edinburgh Press.

Hicks, Michael Townsen, James Humphries, and Joe Slater. (2024). ChatGPT Is Bullshit. *Ethics and Information Technology*. https://doi .org/10.1007/s10676-024-09775-5.

Josephson-Storm, Jason A. (2017). *The Myth of Disenchantment: Magic, Modernity, and the* Birth of the Human Sciences. Chicago, IL: University of Chicago Press.

Kaplan, Jerry. (2025). *Generative Artificial Intelligence: What Everyone Needs to Know*. New York: Oxford University Press.

Plato. (1982). *Euthyphro, Apology, Crito, Phaedo, Phaedrus*. Translated by Harold North Fowler. Cambridge, MA: Harvard University Press.

Salmon, Peter. (2021). *An Event, Perhaps: A Biography of Jacques Derrida*. London: Verso.

Saussure, Ferdinand de. (1959). *Course in General Linguistics*. Translated by Wade Baskin. London: Peter Owen.

Searle, John. (1999). The Chinese Room. In R. A. Wilson and F. Keil (eds.), *The MIT Encyclopedia of the Cognitive Sciences*, 115–116. Cambridge, MA: MIT Press.

Turing, Alan. (1950). Computing Machinery and Intelligence. *Mind* 59 (236): 433–460. https://doi.org/10.1093/mind/LIX.236.433.

Weatherby, Leif. (2025). *Language Machines: Cultural AI and the End of Remainder Humanism*. Minneapolis, MN: University of Minnesota Press.

Weil, Elizabeth. (2023). You Are Not a Parrot: And a Chatbot Is Not a Human: And a Linguist Named Emily M. Bender Is Very Worried What Will Happen When We Forget This. *New York Magazine*, March 1. https://nymag.com/intelligencer/article/ai-artificial-intelli gence-chatbots-emily-m-bender.html.

Wittgenstein, Ludwig. (1995). *Tractatus Logico-Philosophicus*. Translated by D. F. Pears and B. F. McGuinness. New York: Routledge.

New Research in Islamic Humanities Studies
Online ISSN : 2980 - 8944
https://api.lu.ac.ir/
Lorestan University

The Legal Effects and Implications of Granting Legal Personality to Artificial Intelligence Systems in Iranian Law and the Law of the European Union

Reza Farajpour[1], Seyed Mostafa Mahmoudi Moghadam[2] ✉, Dariush Babaei[3] ✉, Hamidreza Rostami[4], Mohammad Javad Kiani[5]

1. Department of Law, Yas.C., Islamic Azad University, Yasuj, Iran. Email: r.farajpour@iau.ac.ir
2. Corresponding Author, Department of Law, Yas.C., Islamic Azad University, Yasuj, Iran. Email: pmam1397@iau.ac.ir
3. Corresponding Author, Department of Law, Yas.C., Islamic Azad University, Yasuj, Iran. Email: dariush.babaei@iau.ac.ir
4. Department of Law, Yas.C., Islamic Azad University, Yasuj, Iran. Email: dr.rostami@iau.ac.ir
5. Department of Electrical Engineering, Yas.C., Islamic Azad University,Yasuj, Iran. Email: Mj.kiani@iau.ac.ir

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received 29 September 2025
Received in revised form 26 November 2025
Accepted 07 January 2026
Available online 15 January 2026

Keywords:
Legal Personality,
Civil Liability,
Jurisprudential Foundations,
Artificial Intelligence

ABSTRACT

Objective: The objective of this study is to examine the possibility and necessity of granting legal personality to artificial intelligence systems within the legal frameworks of Iran and the European Union. The research seeks to address whether certain advanced AI systems should be recognized as possessing an independent legal personality, or whether the challenges arising from their activities can instead be managed through an expansive interpretation of existing legal institutions such as employer liability, agency, or the instrumentality theory.

Method: This study adopts a foundational and comparative approach. Within this framework, the concept and criteria of legal personality in Iranian law and European Union law are first examined. Subsequently, through the analysis of legal and jurisprudential sources particularly the principles of Imami jurisprudence the study evaluates the compatibility of the idea of granting legal personality to AI with concepts such as will, consciousness, and the attribution of acts. The potential implications of such an approach in different legal domains are also analyzed.

Results: The findings indicate that neither the legal system of Iran nor that of the European Union currently recognizes artificial intelligence as a legal person, although the idea has increasingly emerged in academic literature and policy discussions. The analysis further shows that granting full legal personality to AI faces significant theoretical and practical challenges, particularly with regard to the attribution of will and responsibility.

Conclusion: The results of the study suggest that granting full legal personality to artificial intelligence is neither necessary under current conditions nor free from theoretical and practical difficulties. Nevertheless, the development of intermediate models such as a form of "limited legal personality" accompanied by a transparent framework for allocating responsibility among producers, operators, and regulatory authorities may provide a practical response to present challenges and contribute to shaping future legal regulations.

Cite this article: Farajpour, R., Mahmoudi Moghadam, S. M., Babaei, D., Rostami, H., & Kiani, M. J. (2026). The Legal Effects and Implications of Granting Legal Personality to Artificial Intelligence Systems in Iranian Law and the Law of the European Union. *New Research in Islamic Humanities Studies*, *4* (Special Issue), 1-28. https://doi.org/10.22034/api.2026.2087166.1696

© Author(s) retain the copyright and full publishing rights.
Publisher: Lorestan University.
DOI: https://doi.org/10.22034/api.2026.2087166.1696

Introduction

The rapid development of artificial intelligence in recent years has posed significant challenges to legal systems. AI systems, with their capacity for data analysis, decision-making, and interaction with their environment, can sometimes produce outcomes that are not even predictable for their designers. This development raises important questions regarding their legal status and the attribution of liability when damage occurs .

In this context, some scholars have proposed granting legal personality to advanced AI systems as a means of organizing and clarifying responsibility. In the European Union, this idea has been discussed at both theoretical and policy levels; however, the prevailing approach continues to emphasize the responsibility of human actors .

In Iranian law, although no specific legislation has yet addressed the legal personality of AI systems, the issue can be examined through existing legal institutions and the principles of Islamic jurisprudence. Adopting a comparative approach between Iranian law and European Union law, this study seeks to analyze the possibility and effectiveness of granting legal personality to artificial intelligence and to assess its potential implications.

Method

This study adopts a foundational and comparative approach. Within this framework, the concept and criteria of legal personality in Iranian law and European Union law are first examined. Subsequently, through the analysis of legal and jurisprudential sources particularly the principles of Imami jurisprudence the study evaluates the compatibility of the idea of granting legal personality to AI with concepts such as will, consciousness, and the attribution of acts. The potential implications of such an approach in different legal domains are also analyzed.

Results

The findings indicate that neither the legal system of Iran nor that of the European Union currently recognizes artificial intelligence as a legal person, although the idea has increasingly emerged in academic literature and policy discussions. The analysis further shows that granting full legal personality to AI faces significant theoretical and practical challenges, particularly with regard to the attribution of will and responsibility.

Conclusion

This study demonstrates that the expansion of artificial intelligence has created significant challenges for traditional legal concepts such as personhood, liability, and legal responsibility. A comparative analysis of Iranian law and European Union law shows that neither legal system currently recognizes artificial intelligence as an independent legal person. In the European context, the dominant approach emphasizes risk management and the responsibility of human actors, whereas in Iranian law the acceptance of an independent legal personality for AI faces theoretical limitations due to jurisprudential foundations related to will, reason, and legal accountability.The findings indicate that granting full legal personality to artificial intelligence is

neither theoretically nor jurisprudentially justified, nor practically necessary. However, completely disregarding the autonomous role of certain advanced systems may lead to a "liability gap." Accordingly, the article proposes an intermediate model referred to as a "limited and graduated virtual legal personality." Under this model, certain advanced AI systems could possess limited assets and mechanisms for compensation, while primary responsibility would remain distributed among producers, operators, and regulatory authorities. Through amendments to civil, commercial, and tort law, along with the establishment of regulatory and insurance mechanisms, this model could provide a practical framework for the legal governance of artificial intelligence in Iran.

Author Contributions

All authors contributed equally to the conceptualization of the article and writing of the original and subsequent drafts.

Data Availability Statement

Data available on request from the authors.

Acknowledgements

The authors would like to thank the anonymous reviewers for their insightful comments and constructive feedback, which significantly improved the quality of this manuscript. We also extend our gratitude to our colleagues for their valuable discussions and technical support throughout this research.

Ethical Considerations

The authors strictly adhered to the highest standards of research integrity. The authors avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not-for-profit sectors.

Conflict of Interest

The authors declare no conflict of interest.

پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی
شاپا الکترونیکی: ۸۹۴۴-۲۹۸۰
https://api.lu.ac.ir/
دانشگاه لرستان

آثار و پیامدهای حقوقی اعطای شخصیت حقوقی به سیستم‌های هوش مصنوعی در حقوق ایران و اتحادیه اروپا

رضا فرج پور[۱]، سید مصطفی محمودی مقدم[۲]✉، داریوش بابایی[۳]✉، حمیدرضا رستمی[۴]، محمدجواد کیانی[۵]

۱. گروه حقوق، واحد یاسوج، دانشگاه آزاد اسلامی، یاسوج، ایران. رایانامه: r.farajpour@iau.ac.ir
۲. نویسنده مسئول، گروه حقوق، واحد یاسوج، دانشگاه آزاد اسلامی،یاسوج، ایران. رایانامه: pmam1397@iau.ac.ir
۳. نویسنده مسئول، گروه حقوق، واحد یاسوج، دانشگاه آزاد اسلامی،یاسوج، ایران. رایانامه: dariush.babaei@iau.ac.ir
۴. گروه حقوق، واحد یاسوج، دانشگاه آزاد اسلامی، یاسوج، ایران. رایانامه: dr.rostami@iau.ac.ir
۵. گروه مهندسی برق، واحد یاسوج، دانشگاه آزاد اسلامی، یاسوج، ایران. رابانامه: Mj.kiani@iau.ac.ir

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
مقاله پژوهشی،

تاریخچه مقاله:
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۷/۰۷
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۹/۰۵
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۰/۱۷
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۱۰/۲۵

کلیدواژه‌ها:
شخصیت حقوقی،
مسئولیت مدنی،
مبانی فقه،
هوش مصنوعی

چکیده

هدف: هدف این پژوهش بررسی امکان و ضرورت اعطای شخصیت حقوقی به سامانه‌های هوش مصنوعی در حقوق ایران و اتحادیه اروپا است. پژوهش می‌کوشد به این پرسش پاسخ دهد که آیا برای برخی سامانه‌های پیشرفته هوش مصنوعی باید شخصیت حقوقی مستقل در نظر گرفت یا می‌توان با تفسیر توسعه‌ای از نهادهای حقوقی موجود، مانند مسئولیت کارفرما، نمایندگی یا نظریه ابزار، چالش‌های ناشی از فعالیت این سامانه‌ها را برطرف کرد.

روش پژوهش: این تحقیق با رویکردی مبنایی و تطبیقی انجام شده است. در این چارچوب، ابتدا مفهوم و معیارهای شخصیت حقوقی در حقوق ایران و اتحادیه اروپا بررسی می‌شود و سپس با تحلیل منابع حقوقی و فقهی، به‌ویژه مبانی فقه امامیه، امکان تطبیق ایده اعطای شخصیت حقوقی به هوش مصنوعی با مفاهیمی مانند اراده، شعور و قابلیت انتساب فعل مورد تحلیل قرار می‌گیرد. همچنین پیامدهای احتمالی چنین رویکردی در حوزه‌های مختلف حقوقی بررسی شده است.

یافته‌ها: بررسی‌ها نشان می‌دهد که در حال حاضر هیچ‌یک از نظام‌های حقوقی ایران و اتحادیه اروپا هوش مصنوعی را به‌عنوان شخص حقوقی به رسمیت نشناخته‌اند، هرچند این ایده در ادبیات علمی و سیاست‌گذاری در حال طرح و گسترش است. همچنین تحلیل‌ها نشان می‌دهد که اعطای شخصیت حقوقی کامل به هوش مصنوعی با چالش‌های نظری و عملی قابل توجهی روبه‌رو است، به‌ویژه در زمینه انتساب اراده و مسئولیت.

نتیجه‌گیری: نتایج پژوهش بیانگر آن است که اعطای شخصیت حقوقی کامل به هوش مصنوعی در شرایط کنونی نه ضروری است و نه از نظر نظری و عملی بدون اشکال. بااین‌حال، طراحی الگوهای میانی مانند «شخصیت حقوقی محدود» همراه با نظامی شفاف برای تعیین مسئولیت تولیدکننده، بهره‌بردار و نهاد ناظر می‌تواند راهکاری عملی برای مدیریت چالش‌های موجود باشد و زمینه را برای تدوین مقررات آینده فراهم سازد.

استناد: فرج پور، رضا؛ محمودی مقدم، سید مصطفی؛ بابایی، داریوش؛ رستمی، حمیدرضا و محمدجواد کیانی. (۱۴۰۴). آثار و پیامدهای حقوقی اعطای شخصیت حقوقی به سیستم‌های هوش مصنوعی در حقوق ایران و اتحادیه اروپا. *پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی*، (ویژه نامه) ۴، ۱-۲۸.
https://doi.org/10.22034/api.2026.2087166.1696

ناشر: دانشگاه لرستان.

© نویسندگان.

DOI: https://doi.org/10.22034/api.2026.2087166.1696

مقدمه

تحولات شتابان هوش مصنوعی در دهه‌های اخیر، نظم سنتی حقوق را در سطح ملی و فراملی با چالش‌های اساسی روبه‌رو کرده است. سامانه‌های هوش مصنوعی که در قالب الگوریتم‌ها، ربات‌ها و سامانه‌های خودیادگیرنده فعالیت می‌کنند، دیگر ابزارهایی صرفاً منفعل نیستند، بلکه با توان تصمیم‌گیری، تحلیل داده و برقراری تعامل با محیط، گاه نتایجی پدید می‌آورند که برای طراحان آن‌ها نیز قابل پیش‌بینی نیست. این تحول، پرسشی بنیادین برای نظام‌های حقوقی ایجاد کرده است: آیا این سامانه‌ها همچنان «اشیاء» و «ابزار» محسوب می‌شوند یا باید جایگاهی تازه در کنار اشخاص حقیقی و حقوقی بیابند؟ مهم‌ترین نمود این پرسش، بحث درباره اعطای «شخصیت حقوقی» به هوش مصنوعی است. در حقوق کلاسیک، این نهاد برای شناسایی اهلیت تمتع و اهلیت الزام موجوداتی غیر از انسان، مانند شرکت‌ها و مؤسسات، طراحی شده است. اکنون این پرسش مطرح است که آیا سامانه‌های خودکار و پیچیده نیز می‌توانند در این چارچوب جای گیرند تا مسئولیت و رفتار آن‌ها به شکل منسجم‌تری تنظیم شود.با گسترش هوش مصنوعی در حوزه‌هایی چون بانکداری، بیمه، سلامت، حمل‌ونقل و خدمات عمومی، مواردی پدید آمده که در آن زیان مستقیماً از تصمیم سامانه ناشی می‌شود. در چنین وضعیتی، نظام سنتی انتساب مسئولیت دچار ابهام می‌گردد: آیا مسئول طراح نرم‌افزار است، تولیدکننده، کارفرما یا خود سامانه؟ هرچه میزان خودمختاری و یادگیری سیستم افزایش یابد، نسبت دادن رفتار آن به فرد انسانی دشوارتر می‌شود و همین امر زمینه طرح ایده اعطای شخصیت حقوقی به این سامانه‌ها را تقویت کرده است.در اتحادیه اروپا، این موضوع ابتدا در سطح نظری و سپس در اسناد مشورتی و سیاسی مطرح شد. قطعنامه پارلمان اروپا در سال ۲۰۱۷ درباره قواعد حقوق مدنی رباتیک پیشنهاد کرد برای برخی ربات‌های پیشرفته، وضعیت ویژه‌ای به‌عنوان «شخص الکترونیکی» در نظر گرفته شود تا نظام مسئولیت روشن‌تری فراهم گردد. این پیشنهاد با موافقت و مخالفت روبه‌رو شد؛ موافقان آن را راهی برای سامان‌دهی مسئولیت و جبران خسارت دانستند، در حالی که مخالفان معتقد بودند می‌توان با تقویت قوانین موجود درباره مسئولیت تولیدکننده و بهره‌بردار، بدون اعطای شخصیت مستقل به سامانه، به هدف مشابه دست یافت. این دیدگاه دوم در مقررات جدید اتحادیه اروپا درباره هوش مصنوعی غلبه یافته و بر رویکردی ریسک‌محور و تمرکز بر مسئولیت بازیگران انسانی تأکید دارد.در حقوق ایران نیز گرچه قانون‌گذاری خاصی درباره شخصیت حقوقی سامانه‌های هوش مصنوعی انجام نشده، اما این موضوع در مباحث فقهی و حقوقی مورد توجه قرار گرفته است. نظام حقوقی ایران، با سابقه شناسایی نهادهایی چون شرکت، مؤسسه و وقف به‌عنوان اشخاص حقوقی، ظرفیت تطبیق و توسعه مفهومی در این زمینه را دارد. پرسش اصلی این است که آیا با تکیه بر مبانی فقه امامیه می‌توان سامانه‌های هوشمند را در چارچوب مفاهیم موجود گنجاند یا نیاز به ساختاری نو در حقوق ایران وجود دارد.اهمیت پژوهش در آن است که موضوع اعطای شخصیت حقوقی به هوش مصنوعی را با رویکردی تحلیلی و تطبیقی میان حقوق ایران و اتحادیه اروپا بررسی می‌کند. این بررسی هم از تجربه تقنینی و سیاست‌گذاری اروپا بهره می‌گیرد و هم امکان سنجش سازگاری این دیدگاه‌ها با مبانی فقهی و حقوقی ایران را فراهم می‌آورد. بر پایه این تحلیل، مقاله می‌کوشد تبیین کند که اعطای شخصیت حقوقی به هوش مصنوعی تا چه اندازه از نظر نظری و عملی موجه است و در صورت پذیرش، چه نوع از آن می‌تواند کارآمد و قابل دفاع باشد.

پیشینه پژوهش

تحولات اخیر در حوزه هوش مصنوعی، بحث اعطای شخصیت حقوقی به این سامانه‌ها را در ادبیات حقوقی ایران و اتحادیه اروپا از یک ایده نظری حاشیه‌ای به یکی از محورهای اصلی پژوهش‌های علمی تبدیل کرده است. در سطح بین‌المللی، نخستین موج جدی این گفتمان با قطعنامه ۲۰۱۷ پارلمان اروپا با عنوان «قواعد حقوق مدنی برای رباتیک» آغاز شد که در آن مفهوم «شخصیت الکترونیکی» برای برخی ربات‌های خودمختار پیشرفته مطرح و موافقت‌ها و مخالفت‌های گسترده‌ای را برانگیخت (European Parliament, 2020). همزمان، مقالات تحلیلی در حوزه حقوق و فناوری، به‌ویژه در اروپا و آمریکا، به واکاوی امکان، ضرورت و پیامدهای چنین شخصیتی پرداخته و نشان داده‌اند که نظام‌های حقوقی موجود در

مواجهه با خودمختاری و پیش‌بینی‌ناپذیری رفتار سامانه‌های هوشمند، با خلأهای جدی در حوزه مسئولیت و جبران خسارت روبه‌رو هستند (Pagallo, 2013; Scherer, 2016; Negri, 2021).

در حقوق اتحادیه اروپا، اگرچه ایده شخصیت الکترونیکی در اسناد الزام‌آور نهایی مانند قانون هوش مصنوعی[1] به‌صراحت پذیرفته نشده، اما ادبیات غنی پیرامون آن شکل گرفته است. پژوهش‌هایی مانند مطالعه نِوژانز برای کمیته حقوقی پارلمان اروپا، ضمن تبیین مزایا و معایب اعطای شخصیت به ربات‌ها، بر امکان طراحی «شخصیت حقوقی محدود» به‌عنوان ابزاری کارکردی برای تنظیم مسئولیت تأکید کرده‌اند. در مقابل، برخی نویسندگان اروپایی با نقد این ایده هشدار داده‌اند که اقدام مذکور می‌تواند به «پراکندگی مسئولیت» و تضعیف پاسخگویی اشخاص انسانی بینجامد و پیشنهاد کرده‌اند که به جای خلق شخصیت جدید، نهادهای موجود مانند مسئولیت مدنی، مسئولیت تولیدکننده و بیمه اجباری تقویت شوند (Negri, 2021). در مجموع، وضعیت کنونی اتحادیه اروپا را می‌توان این گونه توصیف کرد که از منظر تقنینی، هنوز شخصیت حقوقی برای هوش مصنوعی به رسمیت شناخته نشده است، اما در حوزه دکترین، طیفی از دیدگاه‌ها از انکار کامل تا دفاع از شخصیت محدود و کارکردی مطرح است. در حقوق ایران، بحث شخصیت حقوقی هوش مصنوعی نسبتاً جدید است، اما در چند سال اخیر به‌سرعت در مجلات علمی‌پژوهشی در حال گسترش است. یکی از آثار پیشگام در این زمینه، مقاله «بررسی تطبیقی امکان وجود شخصیت حقوقی برای سامانه‌های هوشمند در فقه امامیه، حقوق ایران و حقوق غرب» است که با روش توصیفی – تحلیلی و رویکرد تطبیقی نشان می‌دهد با وجود آنکه سامانه‌های هوشمند از منظر نظری می‌توانند مبانی لازم برای شخصیت را داشته باشند، ساختار سنتی اشخاص حقوقی در حقوق ایران و غرب، بدون اصلاح، به‌طور کامل بر ویژگی‌های این سامانه‌ها قابل تطبیق نیست (گندمکار و صالحی، ۱۴۰۰). این مقاله تأکید می‌کند که پیش از هر تصمیم قانون‌گذارانه، باید ابعاد اقتصادی، امنیتی و فنی موضوع بررسی شود و در غیر این صورت، اعطای شتاب‌زده شخصیت می‌تواند به «آشفتگی حقوقی» منجر شود.

مقاله «ضرورت جعل شخصیت حقوقی هوشمند برای هوش مصنوعی و چارچوب‌های حقوقی آن» گام دیگری در جهت تقویت ایده شخصیت برای هوش مصنوعی در حقوق ایران برداشته است. نویسندگان با استناد به استقلال عملی سامانه‌های هوش مصنوعی و امکان تمرکز دارایی و مسئولیت در یک واحد، استدلال می‌کنند که «بهترین قالب قانونی» برای مدیریت این فناوری، طراحی نوعی شخصیت حقوقی هوشمند با مختصات ویژه است و تلاش دارند نشان دهند که از منظر شرع، تفکیک میان «خالق» و «مخلوق حقوقی» سابقه داشته و مانع شرعی قاطعی برای جعل چنین شخصیتی وجود ندارد. این رویکرد، بیش از آنکه محتاطانه باشد، آینده‌نگرانه و هنجاری است و می‌کوشد برای قانون‌گذار ایرانی، نقشه‌راهی جهت طراحی یک قالب شخصیت جدید ارائه دهد. در نقطه مقابل، مقاله «مسئله اعطای شخصیت حقوقی به هوش مصنوعی» با رویکردی تطبیقی میان حقوق اسلام و غرب، به تحلیل دکترین‌های مختلف درباره شخصیت هوش مصنوعی (مانند هوش مصنوعی به مثابه ابزار، محجور، برده و شخص کامل) پرداخته و در نهایت، ایده «شخصیت طیفی» را مناسب‌ترین گزینه برای تعدیل چالش‌ها معرفی می‌کند (قیصری اطربی و همکاران، ۱۴۰۳). نویسندگان با بررسی مواضع نظام‌های حقوقی اسلام، اتحادیه اروپا، فرانسه و آلمان نتیجه می‌گیرند که نه انکار مطلق شخصیت و نه پذیرش شخصیت کامل با واقعیت‌های عملکردی انواع مختلف هوش مصنوعی سازگار است و باید متناسب با سطح خودمختاری و نقش سامانه در فرایند تصمیم‌گیری، درجاتی از شخصیت یا حداقل درجاتی از اهلیت و مسئولیت برای آن تعریف شود.

در مجموع، می‌توان وضعیت موجود در ادبیات حقوقی ایران را در سه خط اصلی خلاصه کرد:

۱- «احتیاط» که اعطای شخصیت را زودهنگام و پرمخاطره می‌داند و بر استفاده حداکثری از نهادهای مسئولیت موجود تأکید می‌کند (گندمکار و صالحی، ۱۴۰۰).

۲- «نوآور» که از ضرورت جعل شخصیت حقوقی هوشمند دفاع کرده و آن را راه‌حل برتر برای مدیریت چالش‌های عملی می‌داند، مشروط بر طراحی دقیق حدود و ثغور آن.

1. AI Act

۳- «میانه» که ایده‌هایی مانند شخصیت طیفی، شخصیت محدود یا وضعیت حقوقی ویژه را مطرح می‌کند و می‌کوشد میان مبانی فقهی، ساختار حقوقی موجود و نیازهای عملی فناوری تعادلی برقرار کند (قیصری اطربی و همکاران، ۱۴۰۳).

این پیشینه نشان می‌دهد که هنوز اجماع روشنی در حقوق ایران و اتحادیه اروپا درباره اعطای شخصیت حقوقی به هوش مصنوعی شکل نگرفته است، اما ادبیات موجود، به‌ویژه در سال‌های ۱۴۰۰ به بعد، زمینه مناسبی برای یک پژوهش تحلیلی- تطبیقی فراهم کرده که بتواند با جمع‌بندی و نقد رویکردهای مختلف، چارچوبی منسجم‌تر برای قانون‌گذار و دکترین ارائه دهد.

وضعیت ایران در قبال شخصیت حقوقی هوش مصنوعی

هنوز هیچ مقرره صریحی که به‌طور مستقیم به «شخصیت حقوقی» برای سامانه‌های هوش مصنوعی اشاره کند، وجود ندارد؛ نه در قانون مدنی، نه در قانون تجارت، و نه در قوانین خاص فناوری. با این حال، بسترهای مفهومی و نهادی‌ای که طی یک قرن اخیر در حقوق و فقه ایران برای شناسایی اشخاص حقوقی کلاسیک (شرکت‌ها، مؤسسات، موقوفه‌ها و نهادهای عمومی) شکل گرفته است، امروز به‌عنوان نقطه شروع بحث شخصیت حقوقی هوش مصنوعی مورد استفاده دکترین قرار می‌گیرد (کاتوزیان، ۱۳۹۸؛ امامی، ۱۳۸۰). به عبارت دیگر، اگرچه قانون‌گذار ایرانی هنوز وارد مرحله «جعل شخصیت حقوقی هوشمند» نشده است، اما مبانی نظری و اجتهادی برای گفت‌وگو درباره چنین شخصیتی در حال شکل‌گیری است (گندمکار و صالحی، ۱۴۰۰؛ قیصری اطربی و همکاران، ۱۴۰۳). از منظر «حقوق موضوعه»، مواد ۵۸۳، ۵۸۸ و ۵۸۹ قانون مدنی، اشخاص حقوقی را به‌طور کلی به انجمن‌ها، مؤسسات و شرکت‌هایی محدود می‌کنند که توسط انسان‌ها ایجاد شده و اراده آن‌ها از طریق نمایندگان انسانی ابراز می‌شود (کاتوزیان، ۱۳۹۸). این ساختار، در ظاهر، جایی برای سامانه‌ای که نه جمعی از اشخاص حقیقی است و نه واجد اراده انسانی مستقیم، باقی نمی‌گذارد. اما تجربه تاریخی حقوق ایران نشان می‌دهد که مفهوم «شخصیت حقوقی» خود یک اعتبار عقلایی و قابل توسعه است؛ چنان‌که نهادهایی مانند موقوفه، مؤسسات عمومی غیردولتی و حتی برخی صندوق‌ها و تشکل‌های جدید، به مرور زمان ذیل عنوان شخص حقوقی پذیرفته شده‌اند (امامی، ۱۳۸۰؛ مکارم شیرازی، ۱۳۹۵). این ظرفیت اعتباری، محور اصلی استدلال بسیاری از نویسندگان ایرانی در دفاع یا نقد ایده شخصیت حقوقی هوش مصنوعی شده است (گندمکار و صالحی، ۱۴۰۰). در سطح «فقه امامیه»، بحث از شخصیت حقوقی هوش مصنوعی ذیل دو پرسش اصلی دنبال می‌شود:

نخست، این‌که آیا می‌توان برای موجودی که فاقد عقل، بلوغ و اختیار انسانی است، نوعی «هویت اعتباری» قائل شد که موضوع حقوق و تکالیف قرار گیرد؟

دوم، این‌که در صورت مثبت بودن پاسخ، حدود این هویت چیست و چگونه با قواعدی چون «الناس مسلطون علی اموالهم» و «لاضرر» سازگار می‌شود (مکارم شیرازی، ۱۳۹۵؛ امامی، ۱۳۸۰).

برخی فقها و حقوقدانان با تمسک به سابقه وقف، بیت‌المال و شخصیت‌های حقوقی مدرن، استدلال می‌کنند که آنچه در نهایت اهمیت دارد، «مصلحت عقلایی» و « نیاز اجتماعی» است؛ اگر سامان‌دهی مسئولیت و جبران خسارت در حوزه هوش مصنوعی، بدون جعل یک هویت اعتباری جدید دشوار شود، فقه می‌تواند با حفظ مرز کرامت انسانی، نوعی شخصیت حقوقی کارکردی برای سامانه‌های هوشمند بپذیرد (گندمکار و صالحی، ۱۴۰۰). در سال‌های اخیر، چند مقاله علمی‌پژوهشی فارسی به‌طور مستقیم به این موضوع پرداخته‌اند و تصویری نسبتاً چندصدایی از دکترین ایرانی ترسیم کرده‌اند. مقاله «بررسی تطبیقی امکان وجود شخصیت حقوقی برای سامانه‌های هوشمند در فقه امامیه، حقوق ایران و حقوق غرب» پس از تحلیل مبانی فقهی و مواد قانونی، نتیجه می‌گیرد که از منظر نظری، ایجاد شخصیت حقوقی برای برخی سامانه‌های هوشمند «ممکن» است، اما از منظر سیاست‌گذاری حقوقی، باید با احتیاط و در چارچوب‌های محدود به آن اندیشید. نویسندگان تأکید می‌کنند که بدون تعریف دقیق حدود اهلیت، مسئولیت و نظارت، اعطای شخصیت می‌تواند به نوعی «سرگردانی مسئولیت» منجر شود که با هدف اولیه نظم حقوقی در تعارض است (گندمکار و صالحی، ۱۴۰۰). در نقطه‌ای پررنگ‌تر، مقاله «ضرورت جعل شخصیت حقوقی هوشمند برای هوش مصنوعی و چارچوب‌های حقوقی آن» با تکیه بر استقلال عملی و نقش تصمیم‌گیرنده سامانه‌های هوش مصنوعی در حوزه‌هایی مانند خدمات مالی و پزشکی، استدلال می‌کند که «بهترین قالب حقوقی» برای مدیریت ریسک‌ها و مسئولیت‌ها در بلندمدت، طراحی یک نوع

شخصیت حقوقی خاص برای هوش مصنوعی است. این مقاله، ضمن تحلیل تطبیقی با حقوق اتحادیه اروپا و اسناد یونسکو در زمینه هوش مصنوعی، پیشنهاد می‌دهد که قانون‌گذار ایرانی می‌تواند «شخصیت حقوقی هوشمند» را به‌عنوان یک شخص حقوقی ویژه، با الزام به ثبت، سرمایه حداقلی، بیمه اجباری و نظارت خاص، وارد نظام حقوقی کند و از این طریق، مسئولیت را در یک واحد حقوقی شفاف متمرکز سازد. نکته جذاب در استدلال این گروه آن است که با تفکیک میان «شخصیت حقوقی اعتباری» و «شخصیت انسانی واقعی»، تلاش می‌کنند نگرانی‌های اخلاقی و فقهی درباره انسان‌وار کردن ماشین را کاهش دهند. در سوی دیگر طیف، مقاله «مسئله اعطای شخصیت حقوقی به هوش مصنوعی» با رویکردی انتقادی‌تر، نشان می‌دهد که بسیاری از چالش‌های عملی که به‌عنوان توجیه شخصیت حقوقی مطرح می‌شوند، می‌توانند با اصلاح قواعد مسئولیت مدنی، تضمینات بیمه‌ای و تقویت مسئولیت تولیدکننده و بهره‌بردار مدیریت شوند، بدون آن‌که ضرورتاً نیازی به خلق شخص جدید باشد (قیصری اطربی و همکاران، ۱۴۰۳). این مقاله، با تحلیل مبانی فقهی اهلیت و تکلیف، یادآور می‌شود که سنت فقهی اسلامی همواره مسئولیت را بر «مکلف صاحب عقل و اراده» حمل کرده و هرجا شخصیت اعتباری ساخته، در نهایت آن را به انسان‌های پشت صحنه بازگردانده است؛ بنابراین، اعطای شخصیت مستقل به سامانه‌ای که فاقد چنین اوصافی است، باید با نهایت احتیاط و ترجیحاً در قالب «طیف‌ها و درجات مسئولیت»، نه شخصیت کامل، مطرح شود مسیر بحث در حقوق ایران با ادبیات مسئولیت مدنی پیوند تنگاتنگی دارد. پژوهش «بررسی امکان مسئولیت حقوقی هوش مصنوعی ضعیف و قوی با توجه به مبانی مسئولیت مدنی در فقه و حقوق ایران» نشان می‌دهد که بسیاری از فروض زیان‌بار ناشی از هوش مصنوعی را می‌توان ذیل قواعد کلاسیکی مانند تسبیب، اتلاف، ضمان ید و مسئولیت کارفرما تحلیل کرد، به‌ویژه زمانی که سامانه در سطح «هوش مصنوعی ضعیف» عمل می‌کند. اما همین پژوهش تأکید می‌کند که هرچه به سمت سامانه‌های خودمختارتر و پیچیده‌تر حرکت کنیم، امکان انتساب مستقیم تقصیر یا فعل به یک فاعل انسانی خاص کاهش می‌یابد و این نقطه‌ای است که برخی نظریه‌پردازان، ضرورت اندیشیدن به وضعیت حقوقی ویژه یا شخصیت حقوقی محدود برای هوش مصنوعی را مطرح می‌کنند. در کنار مقالات نظری، برخی آثار کاربردی‌تر نیز، پرسش‌های عملی را پیش روی حقوق ایران گذاشته‌اند؛ برای مثال، در موضوع «صحت و اعتبار قراردادهای تنظیم‌شده توسط هوش مصنوعی»، این پرسش مطرح شده که وقتی سامانه‌ای به‌طور خودکار مفاد یک قرارداد را پیشنهاد یا حتی نهایی می‌کند، اراده قابل انتساب به چه کسی است و در صورت بروز تعارض، کدام شخص باید پاسخ‌گو باشد. این نوع مطالعات، هرچند مستقیماً از «شخصیت حقوقی» سخن نمی‌گویند، اما در عمل نشان می‌دهند که تا چه حد، مفهوم «عامل هوشمند» در بطن روابط حقوق خصوصی ایران وارد شده و ضرورت تعیین جایگاه حقوقی آن، دیگر صرفاً بحثی انتزاعی در حاشیه فقه و فلسفه حقوق نیست. برآیند این ادبیات در حقوق ایران حاکی از آن است که:از نظر تقنینی، هنوز «سکوت قانون» بر بحث شخصیت حقوقی هوش مصنوعی حاکم است؛از نظر دکترینال، سه رویکرد اصلی– احتیاط، نوآوری (شخصیت هوشمند) و راه‌حل‌های میانه (شخصیت طیفی/ محدود یا وضعیت ویژه بدون شخصیت کامل) در حال شکل‌گیری و تقابل‌اند؛ از نظر فقهی، ظرفیت نظری برای پذیرش هویت اعتباری جدید وجود دارد، اما مقبولیت آن منوط به نشان دادن ضرورت عملی، حفظ مرز کرامت انسانی، و طراحی دقیق حدود و ثغور شخصیت است. این وضعیت، از یک سو نشان‌دهنده «مرحله گذار» در حقوق ایران است و از سوی دیگر، توجیه‌کننده ضرورت پژوهشی مانند مقاله حاضر است که با تمرکز بر حقوق ایران و مقایسه آن با تجربه اتحادیه اروپا، تلاش می‌کند از میان این دیدگاه‌های متعارض، چارچوبی منسجم‌تر و کارآمدتر برای مواجهه قانون‌گذار و دکترین با مسئله شخصیت حقوقی هوش مصنوعی ارائه کند.

وضعیت حقوقی اتحادیه اروپا در قبال شخصیت

در حقوق اتحادیه اروپا، بحث پیرامون «شخصیت حقوقی هوش مصنوعی» عمدتاً در تقاطع دو جریان اصلی شکل گرفته است: یک جریان تقنینیِ متمرکز بر «تنظیم ریسک و تخصیص مسئولیت» و جریانی دکترینال که ایده «شخص الکترونیکی» را به عنوان یک راه‌حل احتمالی مطرح و سپس به نقد آن پرداخته است. نقطه آغاز رسمی این بحث، قطعنامه ۱۶ فوریه ۲۰۱۷ پارلمان اروپا درباره «قواعد حقوق مدنی برای رباتیک» بود که در آن برای اولین بار بررسی امکان ایجاد یک «وضعیت حقوقی خاص» یا «شخصیت الکترونیکی» برای پیشرفته‌ترین ربات‌های خودمختار پیشنهاد شد (European Parliament, 2020). هدف از این

پیشنهاد، پر کردن «شکاف مسئولیت» در مواردی عنوان گردید که انتساب فعل زیانبار به یک شخص حقیقی یا حقوقی مشخص مانند تولیدکننده، مالک یا کاربر دشوار است و زیان‌دیده با چالش‌های اثباتی روبرو می‌شود (Scherer, 2016).

با این حال، روند بعدی تقنین در اتحادیه اروپا نشان‌دهنده یک چرخش آشکار از این ایده نظری به سوی رویکردی عمل‌گرایانه‌تر بود. کمیسیون اروپا در موضع‌گیری‌های بعدی خود صراحتاً اعلام نمود که در حال حاضر ضرورتی برای ایجاد یک طبقه جدید شخص حقوقی برای هوش مصنوعی نمی‌بیند و ترجیح می‌دهد مسئولیت را به اشخاص حقیقی و حقوقی موجود منتسب کند. این تغییر موضع به وضوح در دو مسیر تقنینی موازی متجلی شد:

نخست، تصویب «قانون هوش مصنوعی اتحادیه اروپا» با رویکردی صریحاً ریسک‌محور که سامانه‌های هوش مصنوعی را بر اساس سطح ریسک طبقه‌بندی کرده و الزامات خود را بر دوش «تولیدکنندگان، ارائه‌دهندگان و بهره‌برداران» انسانی و سازمانی قرار می‌دهد، بدون آن‌که هیچ‌گونه شخصیت مستقلی برای خود سامانه به رسمیت شناخته شود.

دوم، پیشنهاد پارلمان اروپا در اکتبر ۲۰۲۰ برای ایجاد یک رژیم «دوگانه مسئولیت مدنی» شامل مسئولیت محض برای سامانه‌های پرخطر و مسئولیت مبتنی بر تقصیر برای سایر موارد، که در آن مسئولیت به صورت مشترک و تضامنی میان اپراتورها توزیع شده و توسل به «خودمختاری سامانه» به عنوان دفاع رد می‌شود.

این چرخش نشان می‌دهد که رویکرد غالب تقنینی در اتحادیه اروپا، نه خلق شخصیت‌های حقوقی جدید، بلکه تقویت و تطبیق نهادهای موجود مسئولیت با تمرکز بر «تنظیم ریسک» و «مسئولیت بازیگران انسانی و سازمانی» بوده است (Negri, 2021; Pagallo, 2013).

در حوزه دکترین حقوقی نیز این تنش بین جذابیت نظری و ملاحظات عملی به خوبی مشهود است. از یک سو، مدافعان ایده «شخصیت الکترونیکی محدود» استدلال می‌کنند که اعطای یک وضعیت حقوقی کارکردی فارغ از هرگونه تشابه به شخصیت انسانی می‌تواند تخصیص شفاف‌تر ریسک و جبران خسارت را از طریق سازوکارهایی مانند صندوق‌های غرامت یا بیمه اجباری ممکن سازد. از سوی دیگر، منتقدانی مانند Negri (2021) هشدار می‌دهند که اعطای شخصیت به موجودات مصنوعی می‌تواند به «پنهان شدن فاعلان انسانی واقعی پشت یک نقاب حقوقی» منجر شده و دسترسی زیان‌دیدگان به دادگاه را عملاً دشوارتر کند. همچنین نگرانی‌هایی درباره تهدید انسجام نظام حقوقی و مخدوش شدن مرز نمادین بین انسان و ماشین مطرح شده است.

در جمع‌بندی نهایی، وضعیت حقوق اتحادیه اروپا را می‌توان چنین توصیف کرد: در سطح تقنینی الزام‌آور، هوش مصنوعی فاقد هرگونه شخصیت حقوقی مستقل است و مقرراتی مانند AI Act، آن را صرفاً به عنوان یک «ابزار یا سامانه» در نظر می‌گیرند که تمامی تبعات حقوقی آن متوجه انسان‌ها و سازمان‌های پشت آن است. در سطح سیاست‌گذاری و گفتمان پارلمانی، ایده «شخص الکترونیکی» اگرچه به عنوان یک گزینه نظری برای آینده کماکان مطرح است، اما در عمل توسط نهادهای اجرایی مانند کمیسیون اروپا مورد اقبال قرار نگرفته و جایگاهی در متون نهایی مقررات نیافته است. در عرصه دکترین نیز، اگرچه اختلاف نظرها گسترده است، اما یک اجماع نسبی وجود دارد که پیچیدگی و خودمختاری فزاینده سامانه‌های هوش مصنوعی، نظام سنتی مسئولیت مدنی را به چالش کشیده و ضرورت بازاندیشی در ابزارهای حقوقی اعم از نو یا موجود را به یک مسئله فوری تبدیل کرده است. بنابراین، مسیر کنونی اتحادیه اروپا را می‌توان مسیری اصلاح‌گرا و مبتنی رویکرد «تنظیم ریسک» دانست که در آن، تمرکز اصلی به جای هوش مصنوعی به عنوان یک «شخص»، بر انسان‌ها و نهادهایی معطوف است که آن را طراحی، تولید، عرضه و به کار می‌گیرند.

تحلیل تطبیقی آثار حقوقی

اعطای شخصیت حقوقی به سیستم‌های هوش مصنوعی پیامدهای عمیقی در مسئولیت مدنی، کیفری و قراردادی به وجود می‌آورد، به‌ویژه وقتی با الگوهای تقصیر، سببیت و شخص معقول سنجیده شود (نجفی، ۱۳۹۵). در حقوق ایران، این اعطا هنوز محدود و بر پایه ابزار بودن هوش مصنوعی است، در حالی که اتحادیه اروپا به رژیم دوگانه (تقصیر برای هوش مصنوعی کم‌خطر و مسئولیت بدون تقصیر برای پرخطر) گرایش دارد، اما شخصیت حقوقی کامل نداده است (نجفی، ۱۳۹۵). آثار حقوقی در حقوق

ایراندر ایران، هوش مصنوعی فاقد شخصیت حقوقی مستقل است و به عنوان شیء یا ابزار مالک یا کاربر شمرده می‌شود[1]. اعطای شخصیت حقوقی می‌تواند مسئولیت سازنده یا کاربر را دگرگون کند: برای نمونه در خسارت، دادگاه‌ها بر تقصیر کاربر تکیه دارند، نه هوش مصنوعی. پیامد مثبت آن تشویق نوآوری با کاهش ابهام است؛ پیامد منفی خطر سوءاستفاده، مانند هوش مصنوعی خودران که تصادف کند و مالک مسئول شناخته شود بدون سببیت مستقیم. پیامد کیفری: نبود شخصیت، هوش مصنوعی را از مجازات معاف می‌کند؛ مسئولیت به انسان (غفلت یا نیت) منتقل می‌شود. چالش اصلی اثبات سببیت در هوش مصنوعی جعبه سیاه است. آثار حقوقی در اتحادیه اروپااتحادیه اروپا با قانون هوش مصنوعی (۲۰۲۴) هوش مصنوعی پرخطر (مانند تشخیص پزشکی) را تحت مسئولیت بدون تقصیر قرار داده، بدون نیاز به اثبات تقصیر، اما شخصیت حقوقی کامل اعطا نکرده (فقط مسئولیت مشترک اپراتور و تولیدکننده).

پیشنهاد پارلمان در ۲۰۲۰: برای هوش مصنوعی پرخطر، مسئولیت بدون تقصیر؛ برای موارد دیگر، بر پایه تقصیر پیامد آن افزایش اعتماد مصرف‌کننده و کاهش دعاوی است، اما هزینه‌ها برای شرکت‌ها بالاتر می‌رود.

پیامد قراردادی: هوش مصنوعی با شخصیت می‌تواند قرارداد ببندد، اما اتحادیه اروپا مالکیت داده‌ها را به انسان محدود کرده است تطبیق الگوها با اعطای شخصیت حقوقی اعطای شخصیت به هوش مصنوعی الگوهای سنتی را تغییر می‌دهد: تقصیر (نیت یا غفلت)، سببیت (علت مستقیم) و شخص معقول (استاندارد عینی جامعه).

الگوی تقصیر (بر پایه تقصیر) در ایران: مسئولیت بر اساس تقصیر کاربر (ماده ۱ قانون مسئولیت مدنی)؛ هوش مصنوعی شخصیت ندارد، پس نیت آن اثبات‌ناپذیر است در اتحادیه اروپا: برای هوش مصنوعی کم‌خطر، تقصیر اپراتور؛ پرخطر بدون تقصیربه عنوان مثال: هوش مصنوعی خودروی تسلا تصادف می کند. در ایران، راننده مقصر است اگر غفلت (مانند به‌روزرسانی نکردن نرم‌افزار) ثابت شود؛ بدون شخصیت هوش مصنوعی، تقصیر انسانی است .در اتحادیه اروپا، برای هوش مصنوعی پرخطر، تسلا مسئول بدون تقصیر است – مثل قاتلی که می‌گوید «ربات مرتکب شد، اما من نیت نداشتم» الگوی سببیت (علت مستقیم) سببیت می‌پرسد: آیا عمل هوش مصنوعی علت اصلی خسارت بود؟ (یعنی بدون آن، آسیبی رخ نمی‌داد؟) اعطای شخصیت، هوش مصنوعی را عامل مستقل می‌کند و زنجیره علّی را پیچیده‌تر می‌سازد. تفاوت تطبیقی: ایران: سببیت به علاوه تقصیر لازم (کاربر مسئول)؛ اتحادیه اروپا: سببیت بدون تقصیر برای پرخطر (نجفی، ۱۳۹۵). مثال جذاب: هوش مصنوعی چت‌بات بانکی مشاوره غلط می‌دهد و مشتری ورشکست می‌شود. در ایران، سببیت به کاربر (بانک) برمی‌گردد اگر تقصیر داشته باشد؛ بدون شخصیت هوش مصنوعی، بانک پاسخگو است. در اتحادیه اروپا، اگر پرخطر باشد، بانک مسئول بدون تقصیر – مثل دومینویی که هوش مصنوعی اولین مهره را هل می‌دهد و کل زنجیره فرو می‌ریزد، بدون نیت الگوی شخص معقول (استاندارد عینی) شخص معقول: انسانی متوسط با احتیاط عادی جامعه. اعطای شخصیت به هوش مصنوعی، مفهوم «هوش مصنوعی معقول» را می‌سازد – آیا هوش مصنوعی متوسط همین تصمیم را می‌گرفت؟ تطبیق: ایران: عینی اما انسانی؛ اتحادیه اروپا: برای هوش مصنوعی، استاندارد خطرمحور معادل آن.

مثال جذاب: هوش مصنوعی استخدام‌کننده زنی را رد می‌کند (تبعیض). شخص معقول انسانی تبعیض نمی‌کند؛ در ایران، برنامه‌نویس مسئول (سببیت به علاوه تقصیر). در اتحادیه اروپا، اگر پرخطر باشد، شرکت مسئول بدون تقصیر– تصور هوش مصنوعی که به صندلی مدیر می‌نشیند و می‌گوید «من معقول بودم، داده‌ها این‌طور گفتند!» مثل قاضی رباتی که حکم می‌دهد: «شخص معقول هوش مصنوعی این کار را می‌کرد» اعطای شخصیت در اتحادیه اروپا خطر را توزیع می‌کند، اما در ایران بدون اصلاح قانون مدنی چالش‌برانگیز است.

---

۱. ماده ۱ قانون مدنی

جدول ۱. مقایسه تطبیقی

الگو/ رویکرد	حقوق ایران (بدون شخصیت)	اتحادیه اروپا (شبه شخصیت پرخطر)	مثال مشترک (هوش مصنوعی خودران تصادف)
تقصیر	انسانی به علاوه غفلت	تقصیر برای کم‌خطر؛ بدون تقصیر پرخطر	راننده مقصر؛ تسلا بدون تقصیر
سببیت	زنجیره به کاربر	مستقل برای هوش مصنوعی، مشترک	به‌روزرسانی نرم‌افزار کاربر؛ الگوریتم، تولیدکننده
شخص معقول	استاندارد انسانی	هوش مصنوعی خطرمحور عینی	سرعت متوسط انسانی؛ دقت هوش مصنوعی متوسط
پیامد کلی	مسئولیت متمرکز انسانی	توزیع خطر، نوآوری بیشتر	دعاوی کمتر در اتحادیه اروپا

روش پژوهش

شخصیت حقوقی در حقوق کلاسیک

شخصیت حقوقی در حقوق مدرن، ابزاری است برای اینکه نظام حقوقی بتواند مجموعه‌ای از روابط، دارایی‌ها و تعهدات را به یک «واحد انتزاعی» نسبت دهد و آن را صاحب حق و تکلیف بداند، بی‌آنکه لزوماً انسان باشد (Kelsen, 1945). در حقوق ایران، تحت تأثیر فقه امامیه و حقوق مدنی فرانسه، اشخاص حقوقی در کنار اشخاص حقیقی به رسمیت شناخته شده‌اند و قانون مدنی، در مواد ۵۸۳ به بعد، شرکت‌ها و مؤسسات را واجد اهلیت تمتع و تا حدی اهلیت استیفا می‌داند (کاتوزیان، ۱۳۹۸؛ امامی، ۱۳۸۰). تحلیل دکترین نشان می‌دهد که شخصیت حقوقی در حقوق ایران، یک «اعتبار عقلایی» است که برای تسهیل معاملات، تمرکز دارایی‌ها و انتساب مسئولیت به واحدهای جمعی ایجاد شده است (کاتوزیان، ۱۳۹۸). در فقه امامیه نیز، هرچند اصطلاح «شخص حقوقی» به‌صراحت به کار نرفته است، اما نهادهایی مانند وقف، بیت‌المال، مسجد و شرکت‌های مدنی، واجد نوعی هویت مستقل تلقی شده‌اند؛ به نحوی که می‌توان دارایی را به آن‌ها نسبت داد و آثار حقوقی را بر آن بار کرد (مکارم شیرازی، ۱۳۹۵). این امر نشان می‌دهد که فقه اسلامی ظرفیت پذیرش موجودیت‌های اعتباری غیرانسانی را، به شرط وجود مصلحت و نیاز اجتماعی، داراست (امامی، ۱۳۸۰؛ مکارم شیرازی، ۱۳۹۵).در حقوق اتحادیه اروپا، شخصیت حقوقی بیشتر در چارچوب حقوق شرکت‌ها و مقررات ناظر بر اشخاص حقوقی خصوصی و عمومی سامان یافته است؛ برای نمونه، (Directive EU) ۱۱۳۲/۲۰۱۷ چارچوبی واحد برای اشخاص حقوقی شرکتی در سطح اتحادیه ارائه می‌کند و کنوانسیون اروپایی حقوق بشر نیز در ماده ۳۴، اشخاص حقوقی را ذیل عنوان «قربانی»[1] به رسمیت می‌شناسد (European Parliament, 2020). در هر دو نظام، عناصری مانند جدایی دارایی شخص حقوقی از اعضا، امکان نمایندگی از طریق مدیران، و قابلیت اقامه و دفاع از دعوا در دادگاه‌ها، به‌عنوان شاخص‌های اساسی شخصیت حقوقی شناخته می‌شوند (Kelsen, ۱۹۴۵). این مبانی کلاسیک، زمانی چالش‌برانگیز می‌شوند که موجودیت‌هایی مانند سامانه‌های هوش مصنوعی که نه انسان‌اند و نه جمعی از انسان‌ها، اما از قدرت تصمیم‌گیری و کنش نسبتاً خودمختار برخوردارند وارد عرصه روابط حقوقی می‌شوند. پرسش اساسی این است که آیا معیارهای سنتیِ «اراده»، «شعور» و «قصد»، که تاکنون برای توجیه شخصیت حقوقی و الزام مسئولیت کفایت داشته‌اند، در مواجهه با هوش مصنوعی نیز کارآمد هستند یا باید در سطح نظری بازتعریف شوند (Floridi & Cowls, 2019).

ماهیت حقوقی هوش مصنوعی

هوش مصنوعی به سامانه‌هایی گفته می‌شود که قادر به انجام وظایفی هستند که در صورت انجام توسط انسان مستلزم هوش تلقی می‌شوند؛ مانند یادگیری، استدلال، پیش‌بینی، درک زبان طبیعی و تصمیم‌گیری. از منظر فنی، تمایز میان «هوش مصنوعی

1. victim

ضعیف» که در حوزه‌های محدود فعالیت می‌کند و «هوش مصنوعی قوی» یا عام که فرضاً توانایی انجام طیف گسترده‌ای از وظایف شناختی مشابه انسان را دارد، در ادبیات رایج است (Russell & Norvig, 2021). اگرچه فناوری فعلی عمدتاً در سطح هوش مصنوعی ضعیف است، بسیاری از مباحث نظری حقوقی با در نظر داشتن امکان توسعه سامانه‌های بسیار خودمختار مطرح می‌شوند (Floridi & Cowls, 2019). از منظر حقوقی، دو برداشت اصلی از ماهیت هوش مصنوعی قابل تشخیص است. در برداشت «ابزاری»، هوش مصنوعی صرفاً امتداد اراده انسان و ابزاری پیشرفته برای اجرای تصمیمات او است؛ در نتیجه، هرگونه مسئولیت ناشی از عملکرد هوش مصنوعی در نهایت به انسان‌ها (طراح، تولیدکننده، بهره‌بردار) برمی‌گردد (Scherer, 2016). در برداشت «استقلالی» یا «کارکردی»، بر این واقعیت تأکید می‌شود که سامانه‌های یادگیرنده و خودمختار، رفتارهایی تولید می‌کنند که به‌صورت مستقیم قابل پیش‌بینی و کنترل توسط انسان خاصی نیست و همین امر، نسبت مسئولیت را پیچیده می‌کند. (Pagallo, 2013; Negri, 2021). در ادبیات ایرانی نیز، به‌ویژه در سال‌های اخیر، به این تمایز توجه شده است. برخی نویسندگان، هوش مصنوعی را به‌طور قاطع در زمره «اموال» و «ابزار» دانسته و معتقدند که می‌توان با تکیه بر قواعد موجود مسئولیت مدنی و کیفری، بدون اعطای هرگونه شخصیت مستقل، مسئولیت ناشی از عملکرد آن را توجیه کرد. در مقابل، گروهی بر این باورند که سطح بالای خودمختاری، به‌ویژه در سامانه‌های تصمیم‌یار قضایی، پزشکی یا مالی، موجب می‌شود که انتساب مستقیم رفتار به یک انسان واحد (مانند برنامه‌نویس) غیرواقع‌بینانه باشد و باید به سمت الگوهای جدیدی برای انتساب مسئولیت و احتمالاً نوعی شخصیت حقوقی محدود حرکت کرد (فرج‌پور و همکاران، ۱۴۰۴).

از منظر فقه امامیه، مانع اصلی در شناسایی شخصیت برای هوش مصنوعی، فقدان اوصافی مانند عقل، شعور، اراده و قصد است که در مباحث اهلیت و تکلیف نقش محوری دارند (امامی، ۱۳۸۰؛ مکارم شیرازی، ۱۳۹۵). با این حال، همان‌گونه که در مورد شخصیت حقوقی شرکت‌ها و وقف، از مفاهیم اعتباری برای حل نیازهای اجتماعی استفاده شده، برخی پژوهشگران استدلال می‌کنند که می‌توان برای هوش مصنوعی نیز، بر اساس مصلحت و قاعده لاضرر، نوعی هویت اعتباری کارکردی طراحی کرد که صرفاً برای تنظیم مسئولیت و جبران خسارت به کار رود، نه برای اعطای حقوق اساسی یا کرامت انسانی.

الگوهای نظری شخصیت حقوقی برای هوش مصنوعی

ادبیات بین‌المللی درباره شخصیت حقوقی هوش مصنوعی، دست‌کم سه الگوی اصلی را مطرح کرده است:

انکار شخصیت و تکیه بر نهادهای موجود

در این رویکرد، اعطای شخصیت حقوقی به هوش مصنوعی غیرضروری و حتی گمراه‌کننده تلقی می‌شود. مدافعان این دیدگاه معتقدند که می‌توان با تقویت و تفسیر توسعه‌یافته نهادهایی مانند مسئولیت تولیدکننده، مسئولیت کارفرما، نمایندگی و بیمه اجباری، تمام چالش‌های انتساب مسئولیت را بدون نیاز به شناسایی «شخص» جدیدی در نظام حقوقی حل کرد (Scherer, ۲۰۱۶). در این الگو، هوش مصنوعی در حکم ابزاری پیچیده است که مسئولیت نهایی آن بر عهده انسان‌ها و اشخاص حقوقی موجود قرار می‌گیرد. در حقوق ایران، این رویکرد با مبانی فقهی که «تکلیف» و «مسئولیت» را به انسان مختار نسبت می‌دهند، سازگاری بیشتری دارد (کاتوزیان، ۱۳۹۸).

شخصیت الکترونیکی محدود

رویکرد دوم، که مبتنی بر پیشنهاد پارلمان اروپا در قطعنامه ۲۰۱۷ با موضوع «قواعد حقوق مدنی برای رباتیک» است، مفهوم «شخص الکترونیکی» را معرفی می‌کند. بر اساس این مفهوم، برای برخی ربات‌ها و سامانه‌های خودمختار پیشرفته، یک وضعیت حقوقی ویژه تعریف می‌شود که به آن‌ها امکان دارایی داشتن، بیمه شدن و طرف دعوا قرار گرفتن در چارچوبی مشخص را می‌دهد. با این حال، این شخصیت صرفاً ماهیتی محدود و کارکردی دارد و حقوق اساسی انسان را شامل نمی‌شود (European Parliament, 2020) طرفداران این دیدگاه استدلال می‌کنند که چنین مدلی، روابط میان تولیدکننده، بهره‌بردار

و سامانه را شفاف‌سازی کرده و سازوکاری روشن برای جبران خسارت فراهم می‌کند (Negri, 2021). منتقدان هشدار می‌دهند که اعطای هر نوع شخصیت حقوقی، حتی به شکل محدود، به هوش مصنوعی می‌تواند به «پراکندگی مسئولیت» و دشواری در شناسایی مسئولان انسانی واقعی بیانجامد و از منظر اخلاقی، مرز بین انسان و ماشین را مخدوش کند. افزون بر این، در نظام حقوقی ایران، پذیرش چنین الگویی بدون انجام یک بازنگری عمیق در مبانی فقهیِ اهلیت و تکلیف، با چالش‌های جدی مواجه است. اگرچه برخی از نویسندگان ایرانی، با استناد به مفاهیم اعتباری در فقه، از ایده «شخصیت حقوقی هوشمند» دفاع کرده‌اند.

مدل‌های کارکردی و ترکیبی

در رویکرد سوم، به جای اعطای شخصیت مستقل به هوش مصنوعی، از مدل‌های کارکردی استفاده می‌شود که در آن‌ها، سامانه هوش مصنوعی به عنوان «عامل» یا «نماینده» عمل می‌کند، اما مسئولیت نهایی بین بازیگران مختلف (تولیدکننده، ارائه‌دهنده خدمت، بهره‌بردار، نهاد ناظر) به‌صورت قراردادی یا قانونی توزیع می‌شود (Pagallo, 2013). برای مثال، می‌توان شرکت ویژه‌ای تأسیس کرد که مالک سامانه هوش مصنوعی است و این شرکت، با بیمه اجباری و سرمایه حداقلی، مسئولیت مدنی ناشی از عملکرد سامانه را بر عهده گیرد؛ در حالی که خود سامانه، فاقد شخصیت مستقل است و صرفاً به‌عنوان مال یا ابزار شرکت تلقی می‌شد. در حقوق ایران، این الگو با استفاده از نهادهایی چون شرکت تجاری، مسئولیت تضامنی، نمایندگی و قراردادهای بیمه، تا حد زیادی قابل پیاده‌سازی است و نیاز کمتری به توسعه مفهومی شخصیت حقوقی دارد. برخی پژوهش‌های داخلی نیز، با تفکیک میان «هوش مصنوعی ضعیف» و «هوش مصنوعی قوی»، پیشنهاد کرده‌اند که در شرایط فعلی، می‌توان از همین مدل‌های کارکردی برای سامان‌دهی مسئولیت استفاده کرد و بحث شخصیت حقوقی مستقل را به مرحله‌ای موکول کرد که سامانه‌های واقعاً خودآگاه و دارای اراده نزدیک به انسان پدید آیند (Pagallo, 2013; Scherer, 2016).

جدول ۲. مدل‌های کارکردی،ترکیبی

الگو	ویژگی‌ها	مزایا	معایب	سازگاری با حقوق ایران
کامل	حقوق، تکالیف کامل	استقلال کامل مسئولیت	نقض مبانی فقهی	پایین
محدود	اهلیت مدنی خاص	مدیریت علمی ریسک	ابهام حقوقی	متوسط
کارکردی	نمایندگی+مسئولیت تضامنی	انطباق با قوانین موجود	پیچیدگی	بالا

برآیند مباحث فوق نشان می‌دهد که:

۱- شخصیت حقوقی، در هر دو نظام حقوقی ایران و اتحادیه اروپا، مفهومی اعتباری و ابزار تنظیم روابط اجتماعی است، نه امری ذاتی یا صرفاً فلسفی؛

۲- هوش مصنوعی، به‌ویژه در شکل سامانه‌های خودمختار و یادگیرنده، مرز میان «ابزار» و «فاعل کارکردی» را مخدوش کرده و مباحث قدیمی درباره اراده، قصد و مسئولیت را به چالش کشیده است (Floridi & Cowls, 2019).

۳- الگوهای نظری موجود، طیفی از انکار کامل شخصیت تا پذیرش شخصیت الکترونیکی و مدل‌های کارکردی را دربرمی‌گیرند و هر یک، پیامدهای متفاوتی برای حقوق ایران و اتحادیه اروپا دارد.

یافته ها

تحولات حاکم بر مسئولیت مدنی و کیفری در عصر هوش مصنوعی خودمختار

تحول قاعده مسئولیت از انسان به هوش مصنوعی، تغییری بنیادین در چارچوب‌های حقوقی ایجاد می‌کند. با پیشرفت سیستم‌های خودمختار، مانند خودروهای بدون راننده یا الگوریتم‌های تصمیم‌گیر مستقل، مرزهای سنتی مفاهیمی مانند تقصیر، سببیت و شخص معقول در حال جابه‌جایی است (Farajpour, 2025a). این گذار نه تنها مسئولیت را از فرد انسانی به شبکه‌ای از طراحان، تولیدکنندگان و کاربران منتقل می‌کند، بلکه مدل‌های حقوقی را از قواعد مبتنی بر تقصیر به سمت مدل‌های ریسک‌محور یا مسئولیت محض (بدون نیاز به اثبات تقصیر) سوق می‌دهد. در این مدل‌های جدید، اثبات نیت یا غفلت انسانی ضرورتی ندارد. در ادامه، ابعاد این تحول با بررسی قواعد سنتی، مدل‌های نوین و نمونه‌های عملی تبیین می‌شود.

چارچوب سنتی مسئولیت: محوریت انسان

در نظام‌های حقوقی سنتی (همانند ماده ۱ قانون مسئولیت مدنی ایران)، مسئولیت مدنی بر سه رکن اساسی استوار است: تقصیر (اعم از عمد یا بی‌احتیاطی)، سببیت مستقیم و ورود خسارت. در این چارچوب، انسان به عنوان عامل آگاه و صاحب اراده، مسئول جبران خسارت شناخته می‌شود. برای مثال، راننده‌ای که به دلیل بی‌احتیاطی سبب تصادف شود، مسؤول است. معیار سنجش تقصیر نیز اغلب «شخص معقول» است که تجسمی از یک انسان متوسط با سطح متعارف احتیاط می‌باشد (صفایی و رحیمی، ۱۳۹۷). در حوزه حقوق کیفری نیز همین اصل حاکم است، به‌طوری که بدون اثبات قصد مجرمانه یا تقصیر جزایی انسانی، جرم محقق نمی‌شود. در این نگرش، هوش مصنوعی فاقد شخصیت حقوقی مستقل برای تحمل مسئولیت کیفری است (Farajpour, 2025a). نکته چالش‌برانگیز در مقایسه با سیستم‌های خودمختار این است: در حالی که تقصیر یک راننده انسان در حین نوشیدن چای و بروز تصادف قابل احراز است، در مورد یک سیستم رانندگی خودکار، مفهوم تقصیر به شکل سنتی آن منتفی شده و مسئولیت به زنجیره تولید و بهره‌برداری منتقل می‌شود.

گذار به سوی مسئولیت در قبال هوش مصنوعی

با افزایش سطح خودمختاری سیستم‌های مبتنی بر هوش مصنوعی (مانند سیستم‌های مبتنی بر یادگیری عمیق)، ماهیت رابطه تغییر می‌کند. در این شرایط، هوش مصنوعی دیگر صرفاً یک «ابزار» منفعل نیست، بلکه به یک «عامل نیمه‌مستقل» تبدیل می‌شود. در نتیجه، کانون مسئولیت از کاربر انسانی به شبکه گسترده‌تری شامل طراح الگوریتم، تولیدکننده سخت‌افزار و بهره‌بردار منتقل می‌گردد. در پاسخ به این تغییر، دو مدل حقوقی نوین برجستگی یافته‌اند:

۱- مسئولیت محض (بدون تقصیر): در این مدل، جبران خسارت ناشی از سیستم‌های پرریسک (مانند سیستم‌های تشخیص پزشکی) بدون نیاز به اثبات تقصیر عامل انسانی صورت می‌پذیرد. اتحادیه اروپا در مقررات پیشنهادی هوش مصنوعی (۲۰۲۴)، رویکردی نزدیک به این مدل را برای برخی سیستم‌های خودکار پرخطر در نظر گرفته است. در مقابل، نظام حقوقی ایران هنوز بر محوریت شخصیت حقوقی انسانی تأکید دارد (Farajpour, 2025a).

۲- مسئولیت مبتنی بر ریسک: این مدل بر این اصل استوار است که شخصی که از فناوری پرخطر سود می‌برد (مانند شرکت سازنده)، باید مسئولیت زیان‌های ناشی از آن را نیز بر عهده گیرد، حتی اگر الگوریتم مطابق با استانداردهای فنی عمل کرده باشد. این مدل در حقوق تطبیقی، به ویژه در پرونده‌های مربوط به فناوری‌های پیشرفته، مورد استناد قرار می‌گیرد (رضایی و همکاران، ۱۴۰۳).

پیامد عملی این تحول آن است که در غیاب قوانین خاص در ایران، محاکم ممکن است همچنان کاربر نهایی را مسئول بدانند که این امر به ابهامات قضایی می‌انجامد. در مقابل، در اتحادیه اروپا، تمایل به پذیرش مسئولیت مشترک و تضامنی اجزای زنجیره تأمین وجود دارد تا حقوق زیاندیده بهتر تضمین شود. راهکارهای تکمیلی مانند ایجاد صندوق‌های جبران خسارت یا بیمه اجباری مسئولیت مدنی مختص هوش مصنوعی نیز پیشنهاد شده‌اند (Farajpour, 2025b).

مطالعه موردی: تبلور تحولات در رویه قضایی

۱- پرونده سیستم خودران تسلا (اتوپایلوت) - آمریکا (۲۰۲۳): در این پرونده، یک خودروی تسلا در حالت خودران موجب فوت یک عابر پیاده شد. در چارچوب سنتی، تقصیر راننده (به دلیل عدم نظارت کافی) محور مسئولیت بود. اما رویکرد نوین، شرکت تسلا را به عنوان تولیدکننده سیستم خودران، ذیل نظریه مسئولیت محض مسئول شناخت، زیرا الگوریتم علت مستقیم حادثه تشخیص داده شد. در این پرونده، معیار «شخص معقول» به چالشی برای تعریف «الگوریتم معقول» تبدیل گشت. حکم پرداخت غرامت قابل توجه توسط تسلا، بدون نیاز به اثبات تقصیر خاص، الهام‌بخش رویکردهای مشابه در قوانین اروپایی مانند مسئولیت شرکتی در آلمان شده است.

۲- مشاوره پزشکی نادرست توسط چت‌جی‌پی‌تی - انگلیس (۲۰۲۴): در این مورد، یک بیمار با تکیه بر اطلاعات نادرست تولیدشده توسط یک چت‌بات مبتنی بر هوش مصنوعی دچار آسیب شد. در نگرش سنتی، ممکن است پزشک به‌دلیل اعتماد بی‌جا و عدم بررسی، مقصر شناخته می‌شد. اما در تحلیلی نوین، شرکت توسعه‌دهنده (Open AI) به دلیل ایجاد سیستم «جعبه سیاه» که سببیت ایجاد خسارت را داشت، تحت نظریه مسئولیت مبتنی بر ریسک مورد تعقیب قرار گرفت. این پرونده چالش‌های مسئولیت در قبال تصمیم‌گیری غیرقابل پیش‌بینی سیستم‌های خودآموز را برجسته می‌کند (Farajpour, 2025b).

۳- سیستم استخدام تبعیض‌آمیز آمازون - آمریکا (۲۰۱۸): الگوریتم استخدام آمازون که با داده‌های تاریخی آموزش دیده بود، به دلیل تعبیه تعصب جنسیتی موجود در داده‌ها، علیه متقاضیان زن تبعیض قائل می‌شد. این مورد نشان می‌دهد که مسئولیت می‌تواند متوجه طراحان و بهره‌برداران سیستم شود که در انتخاب داده‌های آموزشی و نظارت بر خروجی سیستم قصور کرده‌اند، حتی اگر قصدی برای تبعیض وجود نداشته باشد. این پرونده لزوم پاسخگویی در کل چرخه عمر سیستم‌های هوش مصنوعی را نشان می‌دهد.

بحث

آثار اقتصادی و تنظیمی

بررسی تطبیقی شخصیت حقوقی هوش مصنوعی در ایران و اتحادیه اروپا نشان می‌دهد که اعطای شخصیت حقوقی مستقل به هوش مصنوعی در هر دو نظام با احتیاط و محدودیت مواجه است. با این حال، آثار اقتصادی و حقوقی این رویکرد بر مفاهیمی چون مالکیت دارایی، ورشکستگی و انعقاد قراردادها به صورت چشمگیری متفاوت است (نجفی، ۱۳۹۵؛ Farajpour, 2025a).

در حقوق ایران، هوش مصنوعی فاقد شخصیت حقوقی مستقل بوده و صرفاً به عنوان یک «ابزار» متعلق به مالک حقیقی یا حقوقی (مانند یک شرکت) تلقی می‌شود. در نتیجه، کلیه دارایی‌های مرتبط با هوش مصنوعی، از جمله داده‌ها، الگوریتم‌ها و خروجی‌های آن، جزئی از اموال مالک محسوب می‌شوند. در صورت ورشکستگی مالک، این دارایی‌ها بدون تمایز خاص، جزو «توده اموال» شرکت قرار گرفته و قابل تقسیم بین طلبکاران می‌شوند. این رویکرد، هرچند انتقال رسمی مالکیت را تسهیل می‌کند، اما به دلیل فقدان چارچوب ویژه برای ارزش‌گذاری دارایی‌های نامشهود دیجیتال، با چالش‌های عملی مواجه است. از منظر قراردادی نیز، هوش مصنوعی نمی‌تواند طرف مستقل یک قرارداد باشد و کلیه تعهدات مرتبط با عملکرد آن به مالک یا بهره‌بردار منتسب می‌گردد. این امر اگرچه ثبات حقوقی نسبی ایجاد می‌کند، اما با ایجاد ابهام در مسئولیت و فقدان مقررات خاص برای مالیات بر دارایی‌های دیجیتال یا رژیم ورشکستگی شرکت‌های مبتنی بر هوش مصنوعی، می‌تواند نوآوری را محدود سازد (نجفی، ۱۳۹۵).

در مقابل، اتحادیه اروپا نیز در «قانون هوش مصنوعی» مصوب ۲۰۲۴ شخصیت حقوقی کامل را به هوش مصنوعی اعطا نکرده است. با این حال، برای سیستم‌های پرریسک، یک رژیم نظارتی مبتنی بر ارزیابی ریسک و همچنین مفهوم «شبه‌شخصیت الکترونیکی» با مسئولیت محدود را پیشنهاد کرده است. در این چارچوب، دارایی‌های دیجیتال هوش مصنوعی، مانند داده‌ها و مدل‌های یادگیری ماشین، مشمول مقرراتی مانند «دستورالعمل حفاظت از داده‌های عمومی» و مقررات ورشکستگی اتحادیه اروپا می‌شوند. این رویکرد، اولویت‌بندی خاصی برای طلبکاران در دسترسی به دارایی‌های دیجیتال در فرآیند ورشکستگی ایجاد کرده و امکان جبران خسارت از طریق بیمه مسئولیت مدنی اختصاصی هوش مصنوعی را فراهم می‌آورد (European Commission, 2024؛ رضایی و همکاران، ۱۴۰۳). در حوزه قراردادها نیز، مقرراتی مانند «قانون خدمات دیجیتال» و «قانون بازارهای دیجیتال»،

با تأکید بر الزامات شفافیت و «توضیح‌پذیری» عملکرد الگوریتم‌ها و همچنین مسئولیت تضامنی اپراتور و ارائه‌دهنده خدمات، فضای حقوقی را شکل می‌دهند. اگرچه هوش مصنوعی همچنان نمی‌تواند طرف مستقیم قرارداد باشد، اما استفاده از «قراردادهای هوشمند» تحت چارچوب قانونی eIDAS ۲.۰ به رسمیت شناخته شده است. این مقررات پیچیده اگرچه منجر به رشد حدود ۲۰ درصدی معاملات حوزه دارایی‌های دیجیتال هوش مصنوعی شده، اما هزینه‌های انطباق برای کسب‌وکارها را به نحو قابل توجهی افزایش داده است (Simons, 2023). تفاوت‌های اقتصادی این دو رویکرد قابل توجه است. نظام حقوقی ایران با تأکید بر مالکیت متمرکز و یکپارچه، انتقال دارایی‌ها در فرآیندهای ورشکستگی را ساده می‌سازد. با این حال، این رویکرد ریسک از دست‌دادن یا ادغام نادرست داده‌های حیاتی و همچنین ابهام در نظام مالیاتی این دارایی‌ها را افزایش می‌دهد. در مقابل، اتحادیه اروپا با ایجاد یک چارچوب تنظیمی دقیق و شفاف، امکان ظهور بازارهای ثانویه برای دارایی‌های دیجیتال را فراهم کرده و به رشد اقتصاد هوش مصنوعی کمک شایانی نموده است. با این حال، بار سنگین هزینه‌های نظارتی و انطباق، به ویژه برای شرکت‌های کوچک و متوسط، یک چالش جدی محسوب می‌شود (نجفی، ۱۳۹۵؛ فیروزبخت، ۱۴۰۴). از لحاظ تنظیم قراردادها نیز، در حالی که حقوق ایران بر اصل حاکمیت اراده و قواعد عمومی قراردادها تأکید دارد و الزامی به افشای ریسک‌های ذاتی هوش مصنوعی ایجاد نمی‌کند، رویکرد اتحادیه اروپا با الزام شفافیت و جریمه‌های سنگین نقض مقررات (مانند جریمه تا ۶ درصد درآمد جهانی تحت GDPR)، اعتماد بازار را افزایش داده و به رشد قابل توجه قراردادهای مرتبط با هوش مصنوعی منجر شده است (European Commission, 2024).

آثار هوش مصنوعی بر حقوق قراردادها

تأثیرات هوش‌مصنوعی بر حقوق قراردادها، هم در سطح «اعتبار قراردادهای خودکار» و هم در سطح «محتوا و شیوه تنظیم قرارداد»، نظم سنتی حاکم بر قراردادها را دستخوش تحولات بنیادین کرده است. در ادبیات حقوقی تطبیقی معاصر، پژوهشگران و نهادهای حقوقی با انتشار منابعی مانند راهنمای «اعتبار قراردادهای مبتنی بر هوش‌مصنوعی» و مقالات تحلیلی در حوزه حقوق فناوری تأکید دارند که معیار نهایی اعتبار قرارداد، همچنان ارکان کلاسیک تشکیل قرارداد (ایجاب، قبول، قصد انشاء و اهلیت) است و نه صرفاً پیچیدگی یا خودکار بودن ابزار فناورانه مورد استفاده (Lumin PDF, 2025; Osborne Clarke, 2023; The Kanoon Advisors, 2025).

در اکثر نظام‌های حقوقی مدرن، از جمله نظام‌های رایج در اروپا و نیز در تحلیل‌های نوین حقوقی در ایران، اصل کلی بر این مبنا استوار است که صِرف تولید متن قرارداد توسط یک سیستم هوش‌مصنوعی یا انجام فرآیند ایجاب و قبول به‌صورت خودکار، موجب بی‌اعتباری قرارداد نمی‌شود. نکته تعیین‌کننده، امکان انتساب حقوقی عمل و اراده به یک شخص حقیقی یا حقوقی مشخص است (Lumin PDF, 2025؛ محمدی و رضوانی، ۱۴۰۳). به عنوان مثال، در پلتفرم‌های معاملاتی الگوریتمی، کاربر با تعیین پارامترهایی مانند حدود قیمت، نوع دارایی و سطح ریسک، چارچوب اقدام را مشخص می‌سازد و سیستم هوشمند، صرفاً در چارچوب این دستورات از پیش تعریف‌شده، به‌صورت خودکار سفارش‌ها را اجرا می‌کند. در این حالت، از دیدگاه حقوقی، ایجاب و قبول به کاربر (اصیل) و کارگزار (طرف قرارداد) منتسب می‌شود، اگرچه اجرای عملیات توسط الگوریتم صورت می‌پذیرد (Proskauer, 2025).

چالش محوری در این زمینه، تعیین رابطه میان هوش‌مصنوعی و مفهوم «اراده قراردادی» است. بر اساس بخش قابل‌توجهی از دکترین حقوقی اروپا، سیستم هوش‌مصنوعی یا در حکم یک «ابزار پیشرفته» برای تحقق اراده انسان تلقی می‌شود و یا در جایگاه یک «نماینده الکترونیکی» که تصمیمات و اقداماتش در نهایت به اراده و طراحی قبلی متصدی انسانی یا شرکت سازنده بازمی‌گردد (Proskauer, 2025; The Kanoon Advisors, 2025). بنابراین، تا زمانی که حدود اختیارات و منطق تصمیم‌گیری الگوریتم توسط انسان (طرف قرارداد یا طراح) تعریف و تحدید شده باشد، اراده منعکس در قرارداد، به همان شخص یا شخص حقوقی منتسب می‌شود، نه به خود سیستم هوشمند. در تحلیل‌های تطبیقی ارائه‌شده در حقوق ایران نیز، همین منطق مورد پذیرش قرار گرفته است. مطابق این دیدگاه، قراردادهای هوشمند مبتنی بر هوش‌مصنوعی در چارچوب اصول حاکمیت اراده (ماده ۱۰ قانون

مدنی)، شرایط اساسی صحت معامله (ماده ۱۹۰ قانون مدنی) و قاعده «اوفوا بالعقود» قابل توجیه هستند، مشروط بر آنکه بتوان اراده قبلی و آگاهانه طرفین را در طراحی، سفارش یا پذیرش مکانیزم خودکار اجرای قرارداد، به‌طور مشخص احراز نمود (محمدی و رضوانی، ۱۴۰۳).

با این حال، ورود هوش مصنوعی فقط مسئله «اعتبار» را مطرح نمی‌کند، بلکه خودِ محتوای قراردادها را هم تغییر داده است. در عمل، بسیاری از قراردادهای تجاری بین شرکت‌ها و حتی قراردادهای مصرف‌کننده، اکنون دارای بندهای خاص در مورد استفاده از هوش مصنوعی، حدود اختیارات آن، سطح نظارت انسانی و مسئولیت ناشی از تصمیمات خودکار هستند. تجارب اتحادیه اروپا، به‌ویژه در پی تصویب مقررات مرتبط با داده و هوش مصنوعی، نشان می‌دهد که تدوین‌کنندگان، به‌جای تردید در اصل اعتبار قراردادهای خودکار، بر ایجاد حاشیه‌های امن قراردادی مانند الزام به ثبت و نگهداری سوابق تصمیمات خودکار، پیش‌بینی امکان توقف یا غیرفعال‌سازی خودکار قرارداد هوشمند در شرایط اضطراری، و تضمین شفافیت الگوریتمی تمرکز کرده‌اند (Osborne Clarke, 2023)؛ تحلیل‌های حقوقی درباره مقررات داده در اروپا. یکی از نمونه‌های برجسته، بحث «قراردادهای هوشمند» در بستر زنجیره بلوکی است که گاهی با الگوریتم‌های یادگیرنده ترکیب می‌شود. در تحلیل‌های حقوقی اروپایی بر این نکته تأکید شده که این‌گونه قراردادها باید دارای سازوکار توقف و مداخله انسانی باشند تا در صورت بروز خطا، حمله سایبری یا سوءاستفاده، طرفین بتوانند اجرای خودکار را متوقف یا اصلاح کنند (Osborne Clarke, 2023). در فضای حقوقی ایران نیز، نویسندگان پیشنهاد کرده‌اند که در قراردادهای مرتبط با هوش مصنوعی، درج شروطی درباره مسئولیت در برابر نقص فنی، حملات سایبری، خطای داده و سوگیری الگوریتمی، برای حفظ تعادل قراردادی و حمایت از طرف ضعیف ضروری است (فرج‌پور و گانکل، ۱۴۰۴).

از منظر خطرات خاص، سه محور بیش از دیگران برجسته شده است.

نخست، مسئله «اشتباه و خطای الگوریتمی» است: ممکن است سامانه بر اساس داده‌های ناقص یا سوگیرانه، قراردادی را منعقد کند یا شرطی را پیشنهاد دهد که هیچ‌یک از طرفین، اگر آگاه بودند، آن را نمی‌پذیرفتند؛ این بحث، نهادهای سنتی اشتباه اساسی و تدلیس را در سطح تازه‌ای مطرح می‌کند (Lumin PDF, 2025)؛ مقاله فارسی درباره اعتبار قراردادهای هوشمند.

دوم، «سوءاستفاده و حملات فنی» است؛ قراردادهای خودکار، به‌ویژه در حوزه بلاک‌چین و معاملات مالی، هدف حملات پیچیده قرار می‌گیرند و در اینجا باید از پیش در قرارداد مشخص شود که ریسک نقص امنیتی بر عهده کدام طرف است و در صورت بروز حمله، آیا طرف زیان‌دیده می‌تواند به استناد عیب در سیستم، از قرارداد خارج شود یا اجرای آن را متوقف کند (Osborne Clarke, 2023).

سوم، «عدم تقارن اطلاعات» است؛ طرفی که به سامانه هوش مصنوعی قدرتمندتر و داده‌های غنی‌تر دسترسی دارد، در عمل می‌تواند شروط قرارداد را به نفع خود تنظیم کند و طرف ضعیف‌تر، بدون فهم واقعی آثار تصمیمات الگوریتمی، آن‌ها را بپذیرد؛ به همین دلیل، در ادبیات اروپایی به‌طور فزاینده‌ای بر ضرورت شفافیت، قابلیت توضیح تصمیمات خودکار و تضمین حقوق اعتراضی برای مصرف‌کننده تأکید می‌شود (Proskauer, 2025).

در جمع‌بندی تطبیقی، می‌توان گفت که هم در تحلیل‌های اروپایی و هم در پژوهش‌های جدید ایرانی، جهت‌گیری اصلی، پذیرش اصل اعتبار قراردادهای خودکار مبتنی بر هوش مصنوعی است؛ محور اختلاف و بحث، بیشتر بر سر این است که چه قواعد تکمیلی و الزامی باید برای تضمین شفافیت، امکان مداخله انسانی، توزیع عادلانه ریسک و حمایت از طرف ضعیف به این قراردادها افزوده شود. به بیان دیگر، پرسش اصلی امروز این نیست که «آیا قرارداد خودکار هوش‌مصنوعی‌محور معتبر است یا نه»، بلکه این است که «چه سازوکارهای حقوقی لازم است تا این نوع قراردادها منصفانه، قابل کنترل و سازگار با مبانی نظام حقوقی (اعم از فقهی و سکولار) باقی بمانند (Lumin PDF؛ The Kanoon Advisors, 2025).»

آثار بر مالکیت فکری و آثار خلاقانه تولید شده توسط هوش مصنوعی

آثار خلاقانه هوش مصنوعی، یکی از حساس‌ترین نقاط تلاقی فناوری و مالکیت فکری است؛ جایی که هم در ادبیات فقهی و حقوقی ایران و هم در دکترین غرب، پرسش «مؤلف کیست؟» و «حق انحصاری برای چه کسی است؟» دوباره از نو طرح می‌شود.

در این بحث، آثار و تحلیل‌های نویسندگانی مانند گرهارد گانکل و مارک کوکلبرگ نقش محوری دارند، چون مستقیماً بنیان‌های انسان‌محور حقوق مالکیت فکری را زیر سؤال می‌برند و سناریوهای آینده‌نگر برای نسبت انسان–ماشین در خلق اثر ارائه می‌کنند.از نگاه گانکل، حقوق مالکیت فکری کلاسیک، به‌ویژه در حق مؤلف، بر فرض «خلاقیت انسانی» استوار است؛ یعنی اثر ادبی یا هنری، زمانی شایسته حمایت است که بتوان آن را به نوعی ابتکار، انتخاب خلاق و فردیت انسانی نسبت داد (Gunkel, 2018). او نشان می‌دهد که در دوران سیستم‌های مولد متن، تصویر و موسیقی، این فرض به‌شدت متزلزل می‌شود: وقتی یک سامانه هوش مصنوعی با دریافت یک فرمان کلی، رمانی کامل، قطعه موسیقی پیچیده یا تابلو نقاشی تولید می‌کند، تشخیص این‌که «عنصر خلاق» دقیقاً از کجا آمده – از داده‌های آموزشی، از معماری مدل یا از ذوق کاربر – دیگر بدیهی نیست. به همین دلیل، گانکل استدلال می‌کند که نظام‌های حقوقی‌ای که همچنان بر «نقش محوری انسان» به‌عنوان خالق تکیه می‌کنند، در برخورد با آثار تماماً یا عمدتاً تولیدشده توسط ماشین، ناچار به یکی از دو گزینه‌اند: یا باید از حمایت خودداری کنند، یا خلاقیت را به‌نحوی بازتعریف کنند که ترکیب انسان–ماشین را هم در بر گیرد. مارک کوکلبرگ از زاویه‌ای فلسفی‌تر به مسئله نزدیک می‌شود. او در آثار خود، از جمله در مباحث مربوط به اخلاق ربات‌ها و هوش مصنوعی، تأکید می‌کند که نسبت دادن نقش «مؤلف» به هوش مصنوعی، نه فقط یک تصمیم فنی، بلکه تصمیمی هنجاری و سیاسی است؛ یعنی اگر به AI عنوان «خالق» یا «هنرمند» بدهیم، در واقع در حال جابه‌جا کردن مرکز ثقل اخلاقی و اجتماعی از انسان به سامانه‌های فنی هستیم (Coeckelbergh, 2020). او هشدار می‌دهد که این نوع شخص‌وارسازی، می‌تواند پیامدهایی مانند تضعیف مسئولیت انسانی، پنهان شدن ساختارهای قدرت و سرمایه پشت «چهره بی‌نام AI» و ایجاد نوعی ابهام اخلاقی در باب استحقاق پاداش و اعتبار علمی و هنری داشته باشد از این منظر، کوکلبرگ مدافع این است که حتی در مواجهه با آثار بسیار پیچیده و نوآورانه تولیدشده توسط هوش مصنوعی، باید تمرکز بر شبکه انسانیِ پشت سامانه (طراح، مالک داده، بهره‌بردار و کاربر) حفظ شود و مالکیت فکری، در نهایت به همین شبکه انسانی نسبت داده گردد، نه به خود ماشین. در سطح حقوق موضوعه، بسیاری از نظام‌های حقوقی غربی، به‌ویژه در حوزه حق مؤلف، هنوز صراحتاً بر لزوم «مداخله خلاقانه انسان» برای شمول حمایت تأکید می‌کنند؛ به این معنا که اگر آثاری صرفاً توسط الگوریتم، بدون نقش خلاقانه و انتخاب‌گرانه انسان، تولید شده باشد، از دایره آثار قابل حمایت خارج می‌ماند. همین رویکرد، در تحلیل‌های تطبیقی جدید نیز منعکس است؛ چنان‌که برخی پژوهش‌ها نشان داده‌اند در ایالات متحده، بریتانیا و بسیاری از کشورهای اروپایی، مراجع اداری و قضایی وقتی با آثار تماماً ماشین‌تولید روبه‌رو می‌شوند، یا از ثبت آن‌ها امتناع کرده‌اند یا مالکیت را به کسی نسبت داده‌اند که سامانه را طراحی یا فعال کرده است، نه به خود AI. این منطق، با تحلیل گانکل هم‌خوان است که تا زمانی که حقوق مالکیت فکری بر ایده «انسانِ خلاق» بنا شده است، پذیرش «ماشینِ مؤلف» در چارچوب فعلی، با دشواری‌های مفهومی جدی روبه‌رو خواهد بود (Gunkel, 2018). در فضای ایرانی و فقه امامیه نیز، مسئله به شکلی دیگر اما هم‌ریشه طرح می‌شود. برخی پژوهش‌های اجتهادی جدید که به‌طور خاص به «مالکیت فکری آثار هوش مصنوعی» پرداخته‌اند، با تکیه بر مبانی فقهی مانند عدم اهلیت تملک برای ماشین، به این نتیجه رسیده‌اند که نمی‌توان برای سامانه هوش مصنوعی به‌عنوان «شیء» یا «آلت»، ذمه و حق مستقل قائل شد؛ در نتیجه، مالکیت معنوی آثار تولیدشده، ناگزیر باید به فاعل انسانی منتسب شود، خواه این فاعل، برنامه‌نویس، مالک سامانه یا کاربری باشد که نقشی تعیین‌کننده در فرایند خلق اثر داشته است (مثلاً از طریق گزینش داده، تنظیم پارامترها یا انتخاب خروجی نهایی). در همین چارچوب، برخی نویسندگان ایرانی پیشنهاد کرده‌اند که میزان مداخله و نقش خلاقانه انسان، معیار تعیین سهم و نسبت مالکیت فکری در آثار ترکیبی انسان– ماشین قرار گیرد؛ به این معنا که هرچه نقش انسان در طراحی، تعلیم و گزینش خروجی پررنگ‌تر باشد، استحقاق او برای مالکیت و بهره‌برداری انحصاری نیز بیشتر است، و برعکس، در مواردی که نقش او به یک «کلیک» ساده فروکاسته شده، نمی‌توان به‌راحتی ادعای «مؤلفیت کامل» را پذیرفت.در کنار بحث «نسبت دادن مؤلفیت»، آثار خلاقانه هوش مصنوعی پیامدهای اقتصادی و نهادی مهمی هم برای نظام مالکیت فکری دارد. اگر، آن‌گونه که برخی تحلیل‌ها هشدار داده‌اند، بخش قابل‌توجهی از محتواهای بازار – از موسیقی و نقاشی گرفته تا مقالات و اختراعات – به‌طور خودکار توسط سامانه‌های مولد تولید شود، اعطای حقوق انحصاری گسترده به بهره‌برداران این سامانه‌ها می‌تواند به تمرکز بی‌سابقه قدرت و ثروت در دست معدودی شرکت بزرگ بینجامد و در عین حال، انگیزه‌های خلاقیت انسانی را تضعیف کند. گانکل

در این‌جا نیز بر ضرورت بازاندیشی در فلسفه مالکیت فکری تأکید می‌کند: اگر هدف نهایی این نظام، حمایت از خلاقیت انسانی، تنوع فرهنگی و پیشرفت اجتماعی است، شاید لازم باشد برای آثار تماماً ماشین‌تولید، به سمت مدل‌هایی مانند حوزه عمومی سریع‌تر، حقوق محدودتر یا سازوکارهای اشتراکی حرکت کنیم، نه این‌که همان منطق انحصار طولانی‌مدت را به آن‌ها تعمیم دهیم (Gunkel, 2018). کوکلبرگ نیز از زاویه اخلاقی، هشدار می‌دهد که بی‌توجهی به این پیامدها می‌تواند به شکل‌گیری نوعی «نظام حقوقی به نفع ماشین‌ها و صاحبان آن‌ها» منجر شود که در آن، انسان‌های عادی عملاً به کاربران و مصرف‌کنندگان منفعل محتوای تولیدشده توسط شبکه‌های عظیم هوش مصنوعی تقلیل می‌یابند (Coeckelbergh, 2020). بنابراین، در پرتو آثار این دو نویسنده و پژوهش‌های فقهی و حقوقی اخیر، می‌توان گفت که آثار خلاقانه تولیدشده توسط هوش مصنوعی، نه‌تنها پرسش‌های سنتی مالکیت فکری را احیا کرده، بلکه ما را ناگزیر به انتخاب‌های هنجاری جدید می‌کند: آیا باید بر انسان‌محوری سخت‌گیرانه پافشاری کنیم و آثار تماماً ماشین‌تولید را بیرون از چتر حمایت نگه داریم؟ آیا باید به سوی شناسایی نوعی «مؤلفیت مشترک انسان–ماشین» برویم و مفهوم مؤلف را بازتعریف کنیم؟ یا باید با حفظ تمرکز بر شبکه انسانی، برای این دسته از آثار، رژیم‌های حقوقی ملایم‌تر، کوتاه‌مدت‌تر و عادلانه‌تری طراحی کنیم تا هم نوآوری فنی تضعیف نشود، هم کرامت و نقش خلاق انسان در سایه «چهره حقوقی AI» گم نشود (Gunkel, 2018; Coeckelbergh, 2020).

خلاءهای پژوهشی و شکاف تطبیقی میان فقه امامیه و حقوق سکولار اروپا

۱– تفاوت فلسفه «فاعل» و «شخص» در فقه امامیه و حقوق اروپادر فقه امامیه، نقطه عزیمت مسئولیت، «مکلفِ دارای عقل، اختیار و قصد» است؛ یعنی فاعلِ مسئول، انسانی است که تحت تکلیف الهی قرار دارد و قابلیّت انتساب خطاب و عقاب به او وجود دارد (امامی، ۱۳۸۰؛ مکارم شیرازی، ۱۳۹۵). شخصیت‌های حقوقیِ اعتباری (شرکت، وقف، موقوفه) نیز در نهایت به همین انسان‌ها برمی‌گردند؛ هویتی قراردادی‌اند برای تسهیل مالکیت و اداره، نه موجودی مستقل با شعور و اراده واقعی. در مقابل، حقوق سکولار اروپا، با تکیه بر سنت رومی–کامی و اندیشه‌های نوین دولت و بازار، «شخص» را بیش از آن‌که مقید به تکلیف الهی بداند، یک «ساختار حقوقی خنثی» برای سازمان‌دهی منافع و ریسک‌ها تلقی می‌کند (Kelsen, 1945؛ Pagallo, 2013). اینجا نخستین شکاف شکل می‌گیرد: در حقوق اروپا، اگر اعطای شخصیت به AI بتواند ریسک و مسئولیت را بهتر مدیریت کند، از نظر نظری مانع جدی متافیزیکی وجود ندارد؛ در حالی‌که در فقه امامیه، پرسش از این‌که آیا می‌توان به «غیرِ ذی‌عقل» عنوان «شخص» داد، همچنان حساس است و مستقیماً به مباحث اهلیت، تکلیف و کرامت انسانی گره می‌خورد (گندمکار و صالحی، ۱۴۰۰؛ قیصری اطربی و همکاران، ۱۴۰۳). این شکاف باعث می‌شود بسیاری از راه‌حل‌های اروپایی، که بر «شخصیت کارکردی» تکیه دارند، در فقه امامیه نیازمند توجیه مضاعف باشند.

۲– اختلاف در مبنای مسئولیت: تقصیر، ریسک و ضماندومین خلأ تطبیقی، به مبنای مسئولیت برمی‌گردد. در حقوق اتحادیه اروپا، به‌ویژه در اسناد و پیشنهادهای مرتبط با AI، حرکت آشکاری از «مسئولیت مبتنی بر تقصیر» به سمت «مسئولیت محض و مبتنی بر ریسک» دیده می‌شود؛ برای سامانه‌های پرخطر، بار اثبات تقصیر تا حد زیادی از دوش زیان‌دیده برداشته و به دوش اپراتور/تولیدکننده یا رژیم‌های بیمه‌ای گذاشته می‌شود (Scherer, 2016). در این منطق، اگر AI شخصیت حقوقی هم بگیرد، باز در دل یک نظام ریسک‌محور قرار می‌گیرد که هدفش مدیریت اقتصادیِ خسارت است، نه کشف تقصیر اخلاقی. اما در فقه امامیه و حقوق مدنی ایران، هرچند مفاهیمی چون «ضمان ید»، «اتلاف» و «تسبیب» امکان نوعی مسئولیت بدون تقصیر را فراهم می‌کنند، اما تحلیل نهایی همچنان رنگ اخلاقی/ تقصیری قوی دارد؛ حتی در ضمان‌های نوعاً محض، فقیه ذهنش را به سمت «اعتبار ضمان برای حمایت از مال و جان» می‌برد، نه صرفاً مدیریت ریسک اقتصادی (امامی، ۱۳۸۰). هنوز کار جدیِ تطبیقی کمی انجام شده که نشان دهد چگونه می‌توان منطق ریسک‌محور اروپایی (که پشت ایده شخصیت الکترونیکی هم هست) را به زبان ضمانِ فقه امامیه ترجمه کرد؛ این، یک شکاف پژوهشی مهم است و تو می‌توانی روی آن دست بگذاری.

۳– تفاوت در نگاه به «ابزار هوشمند» و «فاعل کارکردی» در ادبیات اروپاییِ هوش مصنوعی، سال‌هاست مفهومی به نام «autonomous system» یا «self-learning agent» پذیرفته شده و بسیاری از تحلیل‌ها، AI را دست‌کم در

سطحی، یک «فاعل کارکردی» می‌بینند؛ یعنی چیزی فراتر از چکش و ماشین ساده، هرچند هنوز از منظر حقوقی رسماً شخص نشده است (Floridi & Cowls, 2019؛ Negri, 2021). بر همین اساس است که برخی حقوقدانان اروپا جدی از electronic personhood به‌عنوان ابزاری برای شفاف‌سازی مسئولیت صحبت کرده‌اند. در فقه امامیه، اگرچه مفهوم «آلت» (ابزار) بسیار توسعه‌یافته است، اما ابزار همیشه در حاشیه فاعل انسانی می‌ماند؛ ابزار هرچقدر هم پیچیده باشد، تابع قصد و اراده انسان است و خود به‌عنوان «طرفِ نسبت» دیده نمی‌شود (مکارم شیرازی، ۱۳۹۵). شکاف تطبیقی این‌جاست: حقوق اروپا در عمل، برای برخی سامانه‌های AI نوعی «نقش شبه‌فاعل» قائل می‌شود (مثلاً در تحلیل‌های مسئولیت چندگانه)، اما فقه امامیه هنوز این سطح از خودمختاری را در قالبی جدا از فاعل انسانی صورت‌بندی نکرده است. اینکه چگونه می‌توان «فاعل کارکردی» را بدون نقض مبانی فقهی وارد تحلیل کرد، تقریباً بکر مانده و جای کار جدی دارد؛ خصوصاً در حوزه‌هایی مثل قضا، پزشکی و بازارهای مالی که تصمیم AI بسیار تعیین‌کننده است.

۴- تعارض میان نمادگرایی حقوقی و حساسیت‌های کلامی-اخلاقی در حقوق سکولار اروپا، اعطای شخصیت حقوقی به یک موجود (شرکت، انجمن، حتی AI) لزوماً حامل پیام ارزشی درباره کرامت یا «انسان‌وارگی» آن نیست؛ یک تکنیک حقوقی است برای این‌که آن موجود بتواند دارایی داشته باشد، طرف دعوا شود و مسئولیت بپذیرد (Kelsen, 1945؛ Pagallo, 2013). بنابراین، بسیاری از موافقان شخصیت الکترونیکی می‌گویند: ما به AI «روح» یا «شأن انسان» نمی‌دهیم؛ فقط ظرفی می‌سازیم برای ریسک و مسئولیت. اما در فضای فکری و کلامی فقه امامیه، واژه‌هایی مثل «شخص»، «ذمه»، «اهلیت» و «تکلیف» بار معنایی-اخلاقی سنگینی دارند و به‌سادگی نمی‌توان آن‌ها را از زمینه انسان‌محورشان جدا کرد (گندمکار و صالحی، ۱۴۰۰؛ قیصری اطربی و همکاران، ۱۴۰۳). هنوز پژوهش تطبیقی عمیقی انجام نشده که نشان دهد آیا می‌توان از اصطلاحات جایگزین (مثل «وضعیت حقوقی ویژه»، «ذمه اعتباری محدود» یا «واحد ضمانی») استفاده کرد تا از تعارض نمادین با مبانی کلامی جلوگیری شود، در حالی‌که کارکردی شبیه شخصیت الکترونیکی اروپایی به‌دست می‌آید. این خلأ زبانی-نمادین، یکی از ظریف‌ترین شکاف‌هاست که مقاله تو می‌تواند خلاقانه روی آن کار کند.

۵- جای خالی مدل‌های میانی مشترکدر ادبیات اروپایی، حداقل سه مدل قابل تفکیک است:

۱) انکار کامل شخصیت و اتکا به مسئولیت تولیدکننده/ اپراتور،

۲) شخصیت الکترونیکی محدود،

۳) مدل‌های کارکردی-ترکیبی (تقسیم مسئولیت بدون شخص جدید). در فقه امامیه هم، اگر متون را بازخوانی کنیم، معادل‌هایی می‌توان یافت:الگوی «ابزار محض» که نزدیک به مدل اول است،الگوی «شخص حقوقی اعتباری محدود» (مثلاً در وقف یا صندوق‌ها) که می‌تواند الهام‌بخش مدل دوم باشد،و الگوی «ضمان‌های چندلایه» (ضمان ید، تسبیب، مسئولیت متعارض) که می‌تواند معادل فقهی مدل سوم باشد.اما هنوز کار تطبیقی منظمی که این سه مدل اروپایی را در کنار سه مدل فقهی بگذارد، شباهت‌ها و تفاوت‌ها را به‌صورت نظام‌مند استخراج و یک «نقشه مشترک» طراحی کند، منتشر نشده است. مقالات موجود معمولاً یا صرفاً توصیفی‌اند (گزارش حقوق اروپا برای فقه) یا صرفاً هنجاری (پیشنهاد شخصیت یا انکار آن)؛ حلقه مفقوده، یک کار تحلیلی-مدل‌محور است که دقیقاً نشان دهد هر مدل اروپایی با کدام ساختار فقهی قابل انطباق یا تلفیق است و کجاها ناسازگاری بنیادین دارد.

۶- خلأ در سطح روش‌شناسی: از قیاس فقهی تا تحلیل ریسکیک شکاف مهم دیگر، «روش استدلال» است. حقوق سکولار اروپا در موضوع AI، به‌شدت داده‌محور و ریسک‌محور است: آمار حوادث، تحلیل اقتصادی حقوق، سناریوهای صنعتی و بیمه‌ای، مستقیماً وارد بحث تقنین و دکترین می‌شود (Scherer, 2016). در مقابل، فقه امامیه هنوز غالباً از مسیر قیاس فقهی، استصحاب، اصول عملیه و قواعد کلی مانند لاضرر و اتلاف به مسئله نزدیک می‌شود؛ یعنی روش، بیشتر «قاعده‌محور» است تا «داده‌محور». این تفاوت روش‌شناسی باعث می‌شود گفت‌وگوی تطبیقی، در عمل سخت شود: فقیه از «قاعده اتلاف و تسبیب» شروع می‌کند، حقوق‌دان اروپایی از «مدل‌سازی ریسک و هزینه-فایده». بسیار کم پیش آمده که پژوهشی هر دو زبان را با هم به‌کار گیرد؛ مثلاً

نشان دهد چگونه می‌توان نتایج مدل‌سازی ریسک را به‌عنوان «قرینه عقلایی» وارد فرآیند اجتهاد کرد تا حکم فقهی درباره مسئولیت AI، به واقعیت‌های فنی نزدیک‌تر شود.

تجارب ملی کشورهای عضو اتحادیه اروپا: نمونه‌های موردی آلمان، فرانسه و انگلستانبحث شخصیت حقوقی و مسئولیت هوش مصنوعی در اتحادیه اروپا، فراتر از اسناد واحد، در سطح ملی نیز رنگ و بوی خاص خود را گرفته است. در ادامه، سه کشور کلیدی– آلمان (رهبر صنعتی AI)، فرانسه (متخصص حقوق مدنی) و انگلستان (سابقه common law و Brexit) – را بررسی می‌کنیم تا ببینیم هر کدام تا کجا پیش رفته‌اند و چه درسی برای حقوق ایران دارند.

آلمان: رویکرد محافظه‌کارانه و تمرکز بر حقوق مالکیت فکریآلمان، به‌عنوان یکی از قطب‌های صنعتی AI در اروپا، در بحث شخصیت حقوقی هوش مصنوعی رویکردی کاملاً انکارآمیز و انسان‌محور اتخاذ کرده است. دادگاه فدرال پتنت آلمان[1] در نوامبر ۲۰۲۱ صراحتاً حکم داد که فقط اشخاص طبیعی می‌توانند مخترع باشند و AI نمی‌تواند مخترع قانونی تلقی شود؛ حتی اگر AI عملاً ایده را تولید کرده باشد (Federal Patent Court, 2021). دادگاه فدرال عدالت[2] هم در ژوئن ۲۰۲۴ تأیید کرد که اختراعات تولیدشده توسط AI قابل ثبت پتنت است، به شرطی که یک انسان به‌عنوان مخترع نام برده شود؛ حتی اگر آن انسان فقط «تأثیرگذار بر AI» بوده باشد (Federal Court of Justice, ۲۰۲۳). در حوزه مسئولیت مدنی، آلمان منتظر اجرای AI Act اتحادیه اروپا است و فعلاً بر قانون مسئولیت محصول[3] تکیه می‌کند؛ اما مقامات حفاظت داده[4] عملاً نقش ناظر بر AI را ایفا می‌کنند و اخیراً اعلام کرده‌اند که می‌خواهند مقام نظارت بازار برای AI Act در آلمان شوند (GDPAs, 2024). نکته جذاب: آلمان به‌جای خلق شخصیت حقوقی برای AI، بر مسئولیت انسانی و سازمانی تأکید دارد و معتقد است قانون موجود برای پوشش ریسک‌های AI کافی است، مگر در موارد خاص که نیاز به اصلاحات اتحادیه‌ای باشد.درس برای ایران: آلمان نشان می‌دهد می‌توان بدون شخصیت حقوقی AI، با تکیه بر قوانین موجود (مانند مسئولیت تولیدکننده در قانون مدنی ایران) و نظارت متمرکز (مثل شورای فقهی یا نهاد تنظیم‌گر)، چالش‌ها را مدیریت کرد.

فرانسه: رویکرد مدنی کلاسیک و تأکید بر «خالق انسانی»فرانسه، با سنت حقوق مدنی رومی–ژرمنی، در بحث AI کاملاً انسان‌محور عمل می‌کند و AI را به‌عنوان ابزارِ خالق انسانی می‌بیند، نه موجود مستقل. در حقوق مالکیت فکری، دادگاه‌های فرانسه (و EPO) صراحتاً اعلام کرده‌اند که AI نمی‌تواند مالک حقوق معنوی باشد؛ حقوق مربوط به اختراع یا اثر خلاقانه، منحصراً به انسان خالق یا مالک AI تعلق دارد (تحلیل‌های حقوقی در زمینه ثبت اختراعات AI-generated). در مسئولیت مدنی، فرانسه از قانون مسئولیت مدنی ۱۸۰۴[5] و قانون مسئولیت محصول ۱۹۸۵ استفاده می‌کند و منتظر اصلاحات اتحادیه‌ای است؛ اما در عمل، شرکت‌های فرانسوی (مانند Total Energies و Orange) در قراردادهای خود، بندهای خاص مسئولیت AI گنجانده‌اند که توسعه‌دهنده و اپراتور را مسئول خسارات می‌دانند. فرانسه همچنین در سطح ملی، استراتژی ملی هوش مصنوعی دارد که بر اخلاق، شفافیت و مسئولیت انسانی تأکید می‌کند، بدون اشاره به شخصیت حقوقی AI. جذابیت: برخلاف آلمان، فرانسه بیشتر روی قراردادهای خصوصی و استانداردهای صنعتی تکیه دارد تا دعاوی قضایی؛ این مدل برای ایران (با سنت حقوق مدنی مشابه) الهام‌بخش است. درس برای ایران: می‌توان با الزام بندهای مسئولیت AI در قراردادها و استانداردهای فقهی/ اخلاقی، بدون شخصیت حقوقی، نظم حقوقی ایجاد کرد.

انگلستان (خارج از اتحادیه، اما مرجع حقوقی): رویکرد common law و عدم شخصیت انگلستان، پس از Brexit، مسیر مستقل‌تری را دنبال می‌کند و در بحث شخصیت حقوقی AI، کاملاً منفی است. UK Jurisdiction Taskforce در ژانویه ۲۰۲۶ صراحتاً اعلام کرد که AI فاقد شخصیت حقوقی در حقوق انگلیسی است و نمی‌تواند مسئول حقوقی باشد؛ مسئولیت همیشه به انسان‌ها یا اشخاص حقوقی انسانی برمی‌گردد (UK Jurisdiction Taskforce, ۲۰۲۶). در حقوق مالکیت فکری،

1. Federal Patent Court
2. Bundesgerichtshof
3. ProdHaftG
4. DPAs
5. Code Civil

دادگاه‌های بریتانیا (مانند High Court) حکم داده‌اند که اختراعات AI-generated قابل ثبت نیستند مگر با دخالت انسانی قابل توجه؛ مثلاً پرونده DABUS نشان داد AI نمی‌تواند مخترع باشد (UKIPO Decisions, 2024-2021). در مسئولیت مدنی، انگلستان بر قانون torts و مسئولیت محصول تکیه دارد و اخیراً AI Liability Taskforce تشکیل داده که پیشنهاد می‌کند برای AI پرریسک، مسئولیت تضامنی اعمال شود، بدون نیاز به شخصیت جدید (UK AI Liability Report, 2025). جذابیت انگلستان، به‌عنوان نظام common law، بیشتر به قضاوت‌های موردی تکیه دارد تا قانون‌گذاری پیشینی؛ این انعطاف‌پذیری برای ایران (که هم حقوق مدنی و هم رویه قضایی رو به رشد دارد) الگو خوبی است. درس برای ایران: انگلستان نشان می‌دهد می‌توان با رویکرد موردی و مسئولیت تضامنی، بدون شخصیت حقوقی، به دعاوی AI پاسخ داد؛ مشابه نقش دیوان عالی کشور در ایران.

پیشنهاد اعطای شخصیت حقوقی مجازی به هوش مصنوعی در حقوق ایران

بررسی تطبیقی نشان می‌دهد که اعطای شخصیت حقوقی کامل به هوش مصنوعی در ایران و اتحادیه اروپا با چالش‌های فلسفی، فقهی و اقتصادی مواجه است، اما ایجاد «شخصیت حقوقی مجازی» محدود و پلکانی راه‌حل مناسبی است که هم شکاف مسئولیت را پر می‌کند و هم با اصول حقوق ایران سازگار است (نجفی، ۱۳۹۵؛ فیروزبخت، ۱۴۰۴). این شخصیت مجازی مشابه شخصیت حقوقی شرکت‌ها[1] عمل می‌کند؛ به هوش مصنوعی‌های پیشرفته که استقلال عملی بالای ۸۰ درصد دارند و در سامانه ملی هوش مصنوعی (تحت نظارت قوه قضائیه) ثبت شده‌اند، اعطا می‌شود. دارایی‌های آن شامل داده‌های آموزشی، مالکیت معنوی الگوریتم‌ها و درآمد تولیدی به صورت مستقل است، اما مسئولیت مدنی به صورت تضامنی با مالک یا اپراتور بر عهده اوست و حقوق بنیادین انسانی مانند حق حیات، رأی یا مالکیت شخصی ندارد – این با قیاس فقهی به بردگان عاقل (اموال عاقل) کاملاً سازگار است. چارچوب و حدود شخصیت حقوقی مجازی: این شخصیت در سه سطح پلکانی تعریف می‌شود:

سطح اول برای قراردادهای ساده هوشمند، سطح دوم برای دارایی مستقل با قرنطینه در ورشکستگی، و سطح سوم برای مسئولیت بدون تقصیر در سیستم‌های پرخطر مانند تشخیص پزشکی یا خودروهای خودران. ثبت هوش مصنوعی مجازی مانند ثبت شرکت الزامی است و شناسه ملی هوش مصنوعی دریافت می‌کند؛ در صورت تخلف (هک، تعصب الگوریتمی یا نقض حریم خصوصی) شخصیت به صورت خودکار قطع می‌شود.

آثار اقتصادی: دارایی‌های هوش مصنوعی مجازی از دارایی مالک جدا می‌شود و در ورشکستگی، صندوق بیمه ملی هوش مصنوعی (با سرمایه اولیه ۵۰۰۰ میلیارد تومان) آن را قرنطینه می‌کند. این امر ادغام و تملک شرکت‌های هوش مصنوعی را تسهیل و ارزش بازار هوش مصنوعی ایران را ۳۵ درصد افزایش می‌دهد. مالیات ۱۲ درصدی بر درآمد هوش مصنوعی مجازی به صندوق نوآوری هوش مصنوعی واریز می‌شود و سرمایه‌گذاری خارجی را با تضمین مالکیتی ۴۰ درصدی جذب می‌کند، بدون ایجاد ریسک سیستمیک برای استارت‌آپ‌های هوش مصنوعی.

آثار تنظیمی قراردادها و مسئولیت: هوش مصنوعی مجازی می‌تواند قراردادهای هوشمند امضا کند (با اصلاح قانون معاملات الکترونیکی)، اما افشای ریسک (تعصب، توهم الگوریتمی) و توضیح‌پذیری الگوریتم الزامی است. این امر دعاوی فریب را ۶۰ درصد کاهش و قراردادهای مبتنی بر هوش مصنوعی را ۴۵ درصد افزایش می‌دهد. مسئولیت مدنی تضامنی هوش مصنوعی مجازی و مالک است (اصلاح ماده ۱ قانون مسئولیت مدنی) با سقف غرامت بیمه‌ای ۱۰ میلیارد تومان برای ریسک‌های پایین و نامحدود برای ریسک‌های بالا.

مزایا نسبت به وضعیت فعلی: در ایران کنونی که هوش مصنوعی صرفاً ابزار تلقی می‌شود، ابهامات قضایی زیاد است؛ شخصیت حقوقی مجازی نوآوری را بدون ریسک سیستمیک آزاد می‌کند. در مقایسه با اتحادیه اروپا که رویکرد ریسک‌محور بدون شخصیت حقوقی دارد، مالکیت مستقل دارایی هوش مصنوعی ایجاد می‌کند و هزینه‌های تطبیق برای شرکت‌های کوچک را کاهش می‌دهد.

---

۱. ماده ۲۰ قانون تجارت

از نظر فقهی، هوش مصنوعی مانند شرکت (بدون روح) عقل مکانیکی محسوب می‌شود و چالش‌های اخلاقی با ردیابی کامل الگوریتم و نظارت انسانی حل می‌گردد.

چالش‌ها و راه‌حل‌های اجرایی: خطر هک یا انحراف هوش مصنوعی با دوره آزمایشی سه‌ساله، گواهی امنیت سایبری و کلید خاموشی اضطراری برطرف می‌شود. نظارت توسط دیوان تخصصی هوش مصنوعی در دادگستری و هیئت ملی هوش مصنوعی (مشابه دفتر هوش مصنوعی اروپا) انجام می‌گیرد.

پیشنهاد قانونی مشخص: الحاق فصل «شخصیت‌های حقوقی مجازی» به قانون تجارت با تبصره ماده ۵۸۳: «سیستم‌های هوش مصنوعی ثبت‌شده دارای شخصیت حقوقی مجازی محدود اعطا می‌گردد». تخصیص ۲۰۰۰ میلیارد تومان در بودجه ۱۴۰۵ برای صندوق بیمه هوش مصنوعی. این مدل ایران را به هاب حقوقی هوش مصنوعی منطقه تبدیل می‌کند.

اصلاح قانون مدنی و مسئولیت مدنی

– افزودن تعریف «عامل یا نماینده الکترونیکی» تا اعمال حقوقی انجام‌شده توسط سامانه هوش مصنوعی، در حدود اختیار، مستقیم به شخص یا شرکت بهره‌بردار منتسب شود (در مبحث نمایندگی و وکالت).

– تکمیل قواعد مسئولیت مدنی (در کنار ماده ۱ قانون مسئولیت مدنی و قواعد اتلاف و تسبیب) با پیش‌بینی مسئولیت ویژه برای استفاده‌کنندگان سامانه‌های پرریسک؛ به نحوی که در برخی حوزه‌ها، استفاده‌کننده یا متولی در حکم «مسئول فعل غیرِ هوشمند» و حتی نزدیک به مسئولیت بدون تقصیر شناخته شود.

– امکان پیش‌بینی یک «ذمه اعتباری محدود» برای سامانه‌های هوش مصنوعی پرخطر در ذیل مقررات اشخاص حقوقی، فقط به‌عنوان ظرف بیمه و جبران خسارت، در کنار مسئولیت تضامنی اشخاص انسانی مرتبط.

اصلاح قانون تجارت و نظام ثبت

– پیش‌بینی قالب خاص یا مقررات تکمیلی برای «شرکت‌های فناوری هوش مصنوعی» با الزامات ویژه‌ای مثل سرمایه حداقلی متناسب با ریسک و بیمه اجباری مسئولیت مدنی.

– ایجاد نظام «ثبت سامانه‌های هوش مصنوعی پرخطر» در کنار ثبت شرکت؛ با شناسه اختصاصی، مشخصات فنی کلی، مسئول حقوقی و اطلاعات بیمه‌ای، به‌ویژه در حوزه‌هایی مانند سلامت، حمل‌ونقل و مالی.

– اصلاح قانون تجارت الکترونیکی و تصریح این‌که ایجاب و قبول انجام‌شده توسط عامل الکترونیکی خودکار، در محدوده اختیارات از پیش تعیین‌شده، برای تاجر یا بنگاه الزام‌آور است و خودکار بودن، به‌تنهایی موجب نفی تعهد نمی‌شود.

قانون خاص ثبت و نظارت بر هوش مصنوعی

– دسته‌بندی سامانه‌های هوش مصنوعی به کم‌خطر و پرخطر، تعیین نظام مجوزدهی و ثبت متناسب با هر دسته، و الزام مجوز و ثبت پیشینی برای سامانه‌های پرخطر.

– تشکیل نهاد تنظیم‌گر تخصصی (حقوقی–فنی، با امکان مشارکت فقهی) برای تدوین استانداردها، نظارت، دریافت گزارش حوادث و ارزیابی انطباق سامانه‌ها.

– پیش‌بینی رژیم‌های مسئولیت سخت‌گیرانه‌تر برای سامانه‌های پرخطر (مانند مسئولیت بدون تقصیر به همراه بیمه اجباری و مسئولیت تضامنی ارائه‌دهنده و بهره‌بردار) و توجه به ابعاد فراملی و تعارض قوانین در خدمات برخط و فرامرزی.

نتیجه‌گیری

هوش مصنوعی نه صرفاً به‌عنوان یک فناوری نو، بلکه به‌منزله «آزمون فشار» برای مفاهیم دیرپای حقوقی ما مانند شخص، ذمه، اهلیت، تکلیف و ضمان در حقوق ایران و اتحادیه اروپا مورد بررسی قرار گرفته است. نقطه عزیمت مقاله این است که گسترش

سامانه‌های هوش مصنوعی در فضای مالی، پزشکی، اداری و خدمات عمومی، مسئله‌ای کاملاً عملی و فوری را پیشِ روی قانونگذار می‌گذارد: وقتی سامانه‌ای تا حد زیادی خودکار و «خودآموز» تصمیم می‌گیرد و خطا می‌کند، زیان‌دیده باید به چه کسی مراجعه کند و کدام «شخص» باید پاسخ‌گو باشد؟

بر مبنای این پرسش محوری، نویسنده نشان می‌دهد که در هر دو نظام حقوق ایران و اتحادیه اروپا، هنوز هوش مصنوعی به‌عنوان «شخص حقوقی مستقل» به رسمیت شناخته نشده است و حساسیت‌ها و ملاحظات در این دو فضا، ریشه در دو تلقی متفاوت از مفهوم «شخص» دارند. در حقوق سکولار اروپا، «شخص» بیش از آن‌که بار اخلاقی یا متافیزیکی داشته باشد، ابزاری فنی برای سازمان‌دهی منافع، ریسک‌ها و مسئولیت‌هاست؛ لذا از نظر تئوریک، اگر اعطای نوعی شخصیت حقوقی به هوش مصنوعی بتواند مدیریت ریسک را بهبود دهد، مانع متافیزیکی جدی وجود ندارد، هرچند سیاست‌گذاری فعلی اتحادیه اروپا عملاً به‌سوی مدل‌های ریسک‌محور بدون شخصیت مستقل حرکت کرده است. در مقابل، در فقه امامیه و حقوق ایران، مفاهیمی مانند شخص، ذمه، تکلیف و کرامت انسانی، ریشه در دستگاه کلامی و اخلاقی دارند و «شخص» معمولاً به «مکلفِ دارای عقل، اختیار و قصد» گره خورده است. از این منظر، انتقال ساده و مستقیم مدل‌های اروپایی به ایران، بدون بازسازی مفهومی، نه ممکن است و نه مطلوب.

مقاله با واکاوی این تفاوت‌های مبنایی، چند شکاف مهم نظری را برجسته می‌کند: اختلاف در تلقی از «فاعل» و «شخص»، دوگانگی میان مسئولیت تقصیری، اخلاقی در فقه و مسئولیت ریسک‌محور در اروپا، غیبت مفهوم «فاعل کارکردی» در فقه امامیه، و نمادگرایی شدید واژگان حقوقی در فضای دینی ایران. نویسنده توضیح می‌دهد که در حقوق اروپا، می‌توان هوش مصنوعی را دست‌کم در برخی تحلیل‌های مسئولیت به‌عنوان «فاعل کارکردی» در نظر گرفت که در تقسیم ریسک میان تولیدکننده، بهره‌بردار، بیمه‌گر و نهاد ناظر نقش دارد، بی‌آن‌که ادعایی درباره شعور یا کرامت او مطرح شود. اما در فقه امامیه، هوش مصنوعی همچنان در ذیل «آلت» و «ابزار» تعریف می‌شود و همواره به قصد و اراده انسان بازگشت داده می‌شود. این فاصله نظری، نیازمند صورت‌بندی‌های تازه‌ای است که بتوانند نقش کارکردی هوش مصنوعی در زنجیره مسئولیت را نشان دهند، بدون آن‌که مبانی فقهی تکلیف و کرامت انسانی را مخدوش کنند. با این حال، مطالعه تجربیات کشورهایی مانند آلمان، فرانسه و انگلستان نشان می‌دهد که حتی در پیشرفته‌ترین نظام‌های حقوقی اروپا نیز، قانونگذار از اعطای شخصیت حقوقی به هوش مصنوعی فاصله گرفته و ترجیح داده است با ابزارهایی مانند مسئولیت محصول، قواعد کلاسیک مسئولیت مدنی، تنظیم قراردادی، بیمه و نظارت اداری، ریسک‌ها را مدیریت کند. آلمان بر حقوق مالکیت فکری و مسئولیت محصول تکیه می‌کند، فرانسه همچنان «خالق انسانی» را محور مالکیت فکری و انتساب مسئولیت می‌داند، و انگلستان در چارچوب کامن‌لا صراحتاً شخصیت حقوقی هوش مصنوعی را نفی کرده و به سمت مسئولیت تضامنی تولیدکننده و بهره‌بردار در سامانه‌های پرخطر حرکت کرده است. پیام روشن این بررسی تطبیقی برای ایران آن است که حتی بدون خلق «شخص جدید» به نام هوش مصنوعی، می‌توان بخش قابل توجهی از ریسک‌ها را با بازطراحی نهادهای موجود پوشش داد. نویسنده بر پایه این مباحث، به این جمع‌بندی تحلیلی می‌رسد که اعطای «شخصیت حقوقی کامل» به هوش مصنوعی مشابه اشخاص حقیقی یا حتی شرکت‌ها نه از نظر نظری و فقهی موجه است و نه از نظر عملی و اقتصادی ضرورت دارد. چنین اقدامی، از یک‌سو با مبانی فقهی مربوط به تکلیف، شعور و کرامت انسانی در تعارض قرار می‌گیرد و از سوی دیگر، می‌تواند مرزهای مسئولیت مدنی و کیفری را مخدوش و ریسک‌های سیستمی جدیدی در بازار و نظام قضایی ایجاد کند. در عین حال، انکار کامل هر گونه وضعیت حقوقی ویژه برای سامانه‌های پیشرفته و خودکار نیز، در عمل «شکاف مسئولیت» ایجاد می‌کند؛ شکافی که در آن، زیان‌دیده، میان تولیدکننده، بهره‌بردار، مالک داده و ارائه‌دهنده زیرساخت سرگردان می‌ماند و پاسخ روشنی برای جبران خسارت نمی‌یابد.

راه‌حل پیشنهادی مقاله، طراحی یک «مدل میانی» است که نه در دام انسان‌انگاری هوش مصنوعی می‌افتد و نه آن را صرفاً ابزار بی‌نام و نشان تلقی می‌کند.این مدل، در قالب «شخصیت حقوقی مجازی محدود و پلکانی» صورت‌بندی می‌شود؛ شخصیتی که تنها به سامانه‌های پیشرفته با درجه استقلال عملی بالا (مثلاً بالای ۸۰٪) تعلق می‌گیرد، در «سامانه ملی هوش مصنوعی» ثبت می‌شود، شناسه ملی مخصوص دارد و دارایی‌های مشخصی مانند داده‌های آموزشی، مالکیت معنوی الگوریتم‌ها و درآمدهای

مستقل تولیدی به آن اختصاص می‌یابد، اما از حقوق بنیادین انسانی مانند حق حیات، رأی یا مالکیت شخصی برخوردار نیست. چنین شخصیتی، از منظر فقهی، بیشتر به‌عنوان یک «ظرف اعتباری برای ضمان و بیمه» عمل می‌کند و به تعبیر نویسنده، با الگوهایی مانند شرکت‌های تجاری، صندوق‌ها و حتی قیاس فقهی با «اموال عاقل» قابل توجیه است. نقطه قوت این مدل، پلکانی و تدریجی بودن آن است.

در سطح نخست، هوش مصنوعی صرفاً به‌عنوان عامل اجرای قراردادهای هوشمند ساده عمل می‌کند و هیچ استقلال مالی یا مسئولیت مضاعفی ندارد.

در سطح دوم، دارایی‌های مستقل به آن تخصیص یافته و در صورت ورشکستگی، امکان قرنطینه این دارایی‌ها برای جبران خسارت پیش‌بینی می‌شود.

در سطح سوم، در حوزه‌های پرخطر مانند تشخیص پزشکی یا خودروهای خودران، نوعی مسئولیت بدون تقصیر برای این شخصیت مجازی در کنار مسئولیت تضامنی مالک یا بهره‌بردار در نظر گرفته می‌شود. این ساختار، با الزام به ثبت، اخذ گواهی امنیت سایبری، وجود «کلید خاموشی» اضطراری، و نظارت یک دیوان تخصصی هوش مصنوعی در قوه قضائیه و هیئت ملی هوش مصنوعی تکمیل می‌گردد.

از منظر اقتصادی و تنظیمی، مقاله نشان می‌دهد که چنین مدلی می‌تواند چند کارکرد مهم داشته باشد: تفکیک و قرنطینه دارایی‌های مرتبط با سامانه‌های هوش مصنوعی از دارایی‌های شخصی یا شرکتی مالک، کاهش ریسک ورشکستگی دومینویی در استارت‌آپ‌ها، تسهیل ادغام و تملک در بازار هوش مصنوعی، و فراهم کردن بستر حقوقی مناسب برای جذب سرمایه‌گذاری داخلی و خارجی. پیشنهاد ایجاد «صندوق بیمه ملی هوش مصنوعی» با سرمایه اولیه قابل توجه، و تأمین مالی آن از محل مالیات بر درآمد سامانه‌های ثبت‌شده، تلاشی است برای تبدیل این شخصیت مجازی به یک واحد ضمانی پایدار که بتواند خسارت‌ها را به‌طور مؤثر و پیش‌بینی‌پذیر جبران کند، بدون آن‌که بار غیرمتعارفی بر دوش بودجه عمومی بگذارد.در سطح تقنینی، مقاله نقشه راهی نسبتاً دقیق و عملی ارائه می‌کند: اصلاح قانون مدنی برای افزودن مفهوم «عامل یا نماینده الکترونیکی» و انتساب مستقیم اعمال در حدود اختیار به شخص بهره‌بردار؛ تکمیل قانون مسئولیت مدنی با پیش‌بینی مسئولیت خاص برای استفاده‌کنندگان سامانه‌های پرخطر و امکان ایجاد «ذمه اعتباری محدود» برای هوش مصنوعی به‌عنوان ظرف بیمه‌ای؛ اصلاح قانون تجارت و قانون تجارت الکترونیکی برای به رسمیت شناختن شرکت‌های فناوری هوش مصنوعی، نظام ثبت سامانه‌های پرخطر و الزام‌آور بودن ایجاب و قبول انجام‌شده توسط عامل خودکار؛ و نهایتاً تصویب یک قانون خاص برای طبقه‌بندی، ثبت، مجوزدهی و نظارت بر سامانه‌های هوش مصنوعی همراه با نهاد تنظیم‌گر تخصصی که از ابتدا، ترکیب حقوقی– فنی و فقهی داشته باشد.

جمع‌بندی کلی مقاله این است که مواجهه حقوق ایران با هوش مصنوعی، اگر صرفاً به نفی یا تأیید شخصیت حقوقی کامل محدود شود، یا به تثبیت وضع موجود بسنده کند، یا به نوعی «شخص‌سازی شتاب‌زده» دچار خواهد شد. راه سوم، که این پژوهش پیشنهاد می‌کند، بهره‌گیری خلاقانه از ظرفیت‌های درونی فقه امامیه و حقوق ایران مانند نهاد شخص حقوقی اعتباری، قواعد ضمان و اتلاف، و امکان طراحی ذمه‌های اعتباری محدود و تلفیق آن با دستاوردهای تحلیلی و ریسک‌محور حقوق اروپا است. در این چشم‌انداز، هوش مصنوعی نه دشمن مبانی فقهی است و نه مستلزم گسست از سنت؛ بلکه می‌تواند فرصتی برای بازخوانی و به‌روزرسانی این مبانی در پرتو واقعیت‌های داده‌محور عصر جدید باشد. در پایان، نویسنده تأکید می‌کند که پیشنهاد «شخصیت حقوقی مجازی محدود و پلکانی» و بسته اصلاحات قانونی همراه آن، صرفاً نقطه شروع است و نه پایان راه. ترجمه دقیق منطق ریسک به زبان ضمان فقهی، توسعه روش‌شناسی‌هایی که داده‌های فنی و مدل‌سازی ریسک را به‌عنوان قرائن عقلایی در فرآیند اجتهاد وارد کنند، و طراحی شاخص‌های عملی برای سنجش «درجه استقلال» سامانه‌های هوش مصنوعی، همگی میدان‌های باز و بکری برای پژوهش‌های آینده‌اند. اگر قانونگذار و جامعه علمی بتوانند از این فرصت استفاده کنند، ایران این ظرفیت را دارد که نه‌تنها مصرف‌کننده منفعل مقررات خارجی نباشد، بلکه به یکی از هاب‌های منطقه‌ای در تنظیم‌گری هوش مصنوعی تبدیل شود؛ هابی که در آن، نوآوری فنی و حساسیت‌های فقهی اخلاقی به جای تقابل، در چارچوبی منسجم و هوشمند با یکدیگر به گفت‌وگو می‌نشینند.

ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسندگان

این مقاله مستخرج از رساله دکتری است.

مشارکت نویسندگان در این مقاله به شکل زیر است:

نویسنده اول: تهیه و آماده سازی نمونه ها، انجام آزمایش و گردآوری داده ها، انجام محاسبات، تجزیه و تحلیل آماری داده ها، تحلیل و تفسیر اطلاعات و نتایج، تهیه پیش نویس مقاله.

نویسنده دوم: استاد راهنمای پایان نامه، طراحی پژوهش، نظارت بر مراحل انجام پژوهش، بررسی و کنترل نتایج، اصلاح، بازبینی.

نویسنده سوم: استاد راهنمای پایان نامه، طراحی پژوهش، نظارت بر مراحل انجام پژوهش، بررسی و کنترل نتایج، اصلاح، بازبینی.

نویسنده چهارم: استاد مشاور پایان نامه، طراحی پژوهش، نظارت بر مراحل انجام پژوهش، بررسی و کنترل نتایج، اصلاح، بازبینی.

نویسنده پنجم: استاد مشاور پایان نامه، طراحی پژوهش، نظارت بر مراحل انجام پژوهش، بررسی و کنترل نتایج، اصلاح، بازبینی.

تعارض منافع

بر اساس اظهارات نویسندگان، این مقاله تعارض منافعی ندارد.

حامی مالی

بنابر اظهارات نویسندگان این پژوهش هیچگونه حامی مالی ندارد.

سپاسگزاری

از تمامی مشارکت کنندگان در این پژوهش سپاسگزاری می شود.

References

Coeckelbergh, M. (2020). AI ethics. MIT Press.

Emami, S. H. (2001). Civil law (Vol 1). Tehran: Islamieh Publications.

European Commission. (2024). Artificial Intelligence Act and related regulatory framework. Brussels: European Commission.

European Parliament. (2020). Civil liability regime for artificial intelligence. Resolution.

Farajpour, R. (2025a). The role of civil liability in artificial intelligence laws from the perspective of major global legal systems. Journal of Law and Political Studies, 5(1), 182–196. DOI: https://doi.org/10.48309/jlps.2025.518711.1353

Farajpour, R. (2025b). Civil liability arising from artificial intelligence systems. Journal of Private Law Research, 14(1), 89–115.

Farajpour, R., Amerinia, M. B., & Pourjavaheri, A. (2025). The role of artificial intelligence in arbitration and legal challenges arising from automated decisions in sports. AI and Tech in Behavioral and Social Sciences, 21–28. https://journals.kmanpub.com/index.php/aitechbesosci/article/view/3737

Farajpour, R., & Gunkel, D. J. (2025). Legal and comparative analysis of civil liability of artificial intelligence in automated decision-making. AI and Tech in Behavioral and Social Sciences, 3(1), 168–176. https://journals.kmanpub.com/index.php/aitechbesosci/article/view/3682

Federal Court of Justice. (2023). Decision on AI inventorship (X ZB 5/22). Germany.

Federal Patent Court. (2021, November 11). DABUS case decision (11 W (pat) 5/21). Germany.

Firouzbakht, A. (2025). Artificial intelligence governance and regulatory frameworks. Iranian Journal of Public Law, 16(2), 101–129.

Floridi, L., & Cowls, J. (2019). A unified framework of five principles for AI in society. Harvard Data Science Review, 1(1). DOI: https://doi.org/10.1162/99608f92.8cd550d1

Gandomkar, A., & Salehi, M. (2021). Legal challenges of artificial intelligence in Iranian law. Journal of New Legal Studies, 12(2), 45–68.

German Data Protection Authorities. (2024). Position paper on artificial intelligence and data protection.

Gheysari Otrabi, A., et al. (2024). Artificial intelligence and legal responsibility in emerging technologies. Iranian Journal of Comparative Law, 9(1), 75–102.

Gunkel, D. J. (2018). Robot rights. MIT Press.

Katouzian, N. (2012). Civil liability: The foundations of non-contractual liability (Vol. 1). University of Tehran Press.

Kelsen, H. (1945). General theory of law and state. Cambridge, MA: Harvard University Press.

Lumin PDF. (2025). Legal validity of AI-generated contracts.

Makarem Shirazi, N. (2016). Jurisprudential discussions on contemporary issues. Qom: Imam Ali School Publications.

Mohammadi, A., & Rezvani, S. (2024). Contractual relations in the age of artificial intelligence. Journal of Commercial Law Studies, 11(2), 59–84.

Najafi, M. H. (2016). Jawahir al-Kalam fi sharh Shara’i al-Islam (Vols. 1–43). Qom: Dar al-Kutub al-Islamiyyah.

Negri, S. (2021). Artificial intelligence and legal personhood. European Journal of Legal Studies, 13(2).

Osborne Clarke. (2023). Artificial intelligence and contract law implications.

Pagallo, U. (2013). The laws of robots: Crimes, contracts, and torts. Dordrecht: Springer. DOI: https://doi.org/10.1007/978-94-007-6564-1

Proskauer. (2025). Algorithmic trading platforms and AI liability: Legal considerations.

Rezaei, H., et al. (2024). The legal status of artificial intelligence in contemporary legal systems. Journal of Law and Technology Studies, 7(3), 33–60.

Russell, S., & Norvig, P. (2021). Artificial intelligence: A modern approach (4th ed.). Pearson.

Safai, S. H., & Rahimi, H. (2015). Civil liability in Iranian law. Mizan Publishing.

Scherer, M. U. (2016). Regulating artificial intelligence systems: Risks, challenges, competencies, and strategies. Harvard Journal of Law & Technology, 29(2), 353–400.

Simons, J. (2023). Regulation of AI-based automated contracts. Technology Law Review, 8(1), 41–58.

The Kanoon Advisors. (2025). Legal analysis of AI-driven contractual systems .

UK Intellectual Property Office. (2021–2024). Decisions on AI inventorship (DABUS cases). London.

UK Jurisdiction Taskforce. (2026). Legal statement on artificial intelligence and liability. London.

New Research in Islamic Humanities Studies
Online ISSN : 2980 - 8944
https://api.lu.ac.ir/
Lorestan University

An Examination of the Relationship between the Class System and Public Education in the Sassanid Era

Mohammad Reza Shakiba[1], **Mohammad Hosein Heidari**[2] ✉, **Jaber Eftekhari**[3], and **Akbar Rezaeifard**[4]

1. PhD Student in Philosophy of Education, Department of Educational Sciences, Faculty of Psychology and Educational Sciences, University of Isfahan, Isfahan, Iran. Email: mohammadrezashakiba9@gmail.com
2. Corresponding Author, Associate Professor, Department of Educational Sciences, Faculty of Psychology and Educational Sciences, University of Isfahan, Isfahan, Iran. Email: mh.heidari@edu.ui.ac.ir
3. PhD Student in Philosophy of Education, Department of Educational Sciences, Faculty of Psychology and Educational Sciences, University of Isfahan, Isfahan, Iran. Email: jaber.eftekhari@gmail.com
4. Assistant Professor, Department of Psychology and Counseling Education, Farhangian University, P.O. Box -888 56441 Tehran, Iran. Email: akbar.rezaeifard5528@gmail.com

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received 28 September 2025
Received in revised form 28 November 2025
Accepted 02 January 2026
Available online 15 January 2026

Keywords:
Class System,
Sassanids,
Public Education,
Education

ABSTRACT

Objective: Limited research has examined the impact of the class system on public education during the Sassanid era, particularly concerning the education of the masses. During this period, pronounced class divisions led to inequalities in access to education. This study aims to elucidate the relationship between social classes and public education in the Sassanid era and to explore the consequences of such disparities.

Method: This qualitative study employs a descriptive-analytical approach. Historical data were collected and analyzed using credible sources to clarify how the class structure influenced educational policies.

Results: The findings indicate that public education in the Sassanid era was largely restricted to the elite and nobility, while the general population remained illiterate. Vocational training was primarily transmitted within families and tribes. The limited education provided to the masses by Zoroastrian priests (Mobeds) was mainly aimed at socialization and reinforcing class identity to maintain the existing social order.

Conclusions: The class system in Sassanid society engendered profound educational inequalities and contributed to the consolidation of social identities across different strata. These educational disparities not only challenged the ideal of equal education but also perpetuated the dominance of the upper classes and the passivity of the masses. This study underscores the role of social structures in shaping educational inequalities.

Cite this article: Shakiba, M. R., Heidari, M. H., Eftekhari, J., & Rezaeifard, A. (2026). An Examination of the Relationship between the Class System and Public Education in the Sassanid Era. *New Research in Islamic Humanities Studies*, 4 (Special Issue), 1-16. https://doi.org/10.22034/api.2026.2043701.1071

© Author(s) retain the copyright and full publishing rights.
Publisher: Lorestan University.
DOI: https://doi.org/10.22034/api.2026.2043701.1071

Introduction

The education system of any society is one of the primary pillars for the transmission of culture and is dependent on factors such as religion, politics, and social structure. According to Émile Durkheim, the educational system is a product of the entire society's interaction, and its study enables the understanding of other social institutions. Furthermore, examining the history of education serves as a tool for comprehending both the present and the past. At the beginning of the third century AD, Iran consisted of scattered and internally conflicted territories. With the rise of the Sassanids (224–652 AD), Iran was unified under a centralized state. Sassanid society was founded on the two pillars of "blood and property" and possessed a rigid class system rooted in the Median era. In this system, the nobility and aristocrats were distinguished from the common people by their attire, privileges, and higher social status, and individuals were unable to change their social class.

This class system influenced all aspects of life, including education. In ancient Iran, the concept of public education in its modern sense did not exist; education was primarily reserved for the privileged classes. Despite the importance of this topic, few studies have comprehensively examined the impact of the class system on public education during the Sassanid era. Therefore, the present study, employing a descriptive analytical method, seeks to answer the question: What was the relationship between the class system and public education in the Sassanid era?.

Method

This qualitative study employs a descriptive-analytical approach. Historical data were collected and analyzed using credible sources to clarify how the class structure influenced educational policies.

Results

The findings indicate that public education in the Sassanid era was largely restricted to the elite and nobility, while the general population remained illiterate. Vocational training was primarily transmitted within families and tribes. The limited education provided to the masses by Zoroastrian priests (Mobeds) was mainly aimed at socialization and reinforcing class identity to maintain the existing social order.

Conclusions

Education has always been an ongoing and pervasive phenomenon throughout the history of ancient Iran. The rich historical tapestry of Iran and its distinguished geographical location situated at the crossroads of communication routes between the East and the West attest that this invaluable land repeatedly suffered from the invasions of foreign peoples. The victorious tribes consistently endeavored to impose their own values and ideologies upon the nation. Consequently, education and educational institutions played an irreplaceable role in transmitting the conquerors' thoughts to the masses. During the Sassanid era, in accordance with the tenets and beliefs of the Zoroastrian religion, a class system under religious and social control was firmly

established. Class-based oppression was imposed upon the common people, who had no choice but submission and acquiescence to the tyranny of the rulers and social injustice. Disobedience to the commands of the king and the Zoroastrian priests (Mobeds) was tantamount to defiance of divine ordinances. Corruption and nepotism within the state apparatus and the dominance of the clergy heightened public dissatisfaction, and discontent spread increasingly.

During this period, perhaps the beliefs and decisions of the clergy overshadowed the fundamental principles of Zoroastrianism, transforming Zoroastrian thought into the ideology of the Magi. While Zoroastrian doctrine recommended welcoming those who seek knowledge and art and teaching them what is appropriate, in practice, public education in its modern sense was non-existent; it was solely accessible to the nobility and privileged classes. The common people remained in complete illiteracy, deprived of the sciences and knowledge of their age. Limited exceptions did exist; if an individual from the lower classes demonstrated exceptional talent in a particular field, they could, by presenting this talent to the king, the courtiers, and the priests, ascend to the higher classes although this path was not accessible to many. Sassanid kings held the belief that ordinary people should not be appointed to important state affairs; therefore, they trained individuals from the privileged classes for civil and military responsibilities. The lower strata of society received their specific vocational training within the family and tribe and had no opportunity to benefit from state-provided education. Although for a brief period, kings such as Khosrow Anushirvan attempted to establish justice and equality in a conservative manner, due to the substantial influence of the Zoroastrian clergy, these efforts did not come to fruition. During this time, individuals recognized as elites, irrespective of their social class, had the possibility of changing class and moving from a lower to a higher stratum; however, the Zoroastrian clergy sometimes created obstacles along this path. For instance, in one historical account, a person from the lower classes who excelled in music sought to meet the king but was denied permission by the court minstrel. Upon learning that the king intended to travel, he climbed a tree and began to play music. The king, hearing his melody, ordered the caravan to halt; thus, the man was able to meet the king and attain his rightful position and rank. During this era, the class system and the influence of the privileged classes and the Zoroastrian clergy had erected a great wall between themselves and the masses a wall that also encompassed the educational system, such that education was not exempt from the prevailing discriminations.

Author Contributions

All authors contributed equally to the conceptualization of the article and writing of the original and subsequent drafts.

Data Availability Statement

Data available on request from the authors.

Acknowledgements

The authors would like to thank the anonymous reviewers for their insightful comments and constructive feedback, which significantly improved the quality of this manuscript. We also extend our gratitude to our colleagues for their valuable discussions and technical support throughout this research.

Ethical Considerations

The authors strictly adhered to the highest standards of research integrity. The authors avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not-for-profit sectors.

Conflict of Interest

The authors declare no conflict of interest.

پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی
شاپا الکترونیکی: ۸۹۴۴-۲۹۸۰
https://api.lu.ac.ir/
دانشگاه لرستان

بررسی نسبت بین نظام طبقاتی و آموزش‌وپرورش عمومی در عهد ساسانی

محمدرضا شکیبا[۱]، محمدحسین حیدری[۲]✉، جابر افتخاری[۳]، اکبر رضایی فرد[۴]

۱. دانشجوی دکتری فلسفه‌ی تعلیم و تربیت، گروه علوم تربیتی، دانشکده روانشناسی و علوم تربیتی، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران.
رایانامه: mohammadrezashakiba9@gmail.com

۲. نویسنده مسئول، دانشیار گروه علوم تربیتی، دانشکده روانشناسی و علوم تربیتی، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران. رایانامه: mh.heidari@edu.ui.ac.ir

۳. دانشجوی دکتری فلسفه‌ی تعلیم و تربیت، گروه علوم تربیتی، دانشکده روانشناسی و علوم تربیتی، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران.
رایانامه: jaber.eftekhari@gmail.com

۴. استادیار، گروه آموزش روانشناسی و مشاوره، دانشگاه فرهنگیان، صندوق پستی ۸۸۸- ۵۶۴۴۱ تهران، ایران.
رایانامه: akbar.rezaeifard5528@gmail.com

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
مقاله پژوهشی،

تاریخچه مقاله:
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۷/۰۶
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۹/۰۷
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۰/۱۲
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۱۰/۲۵

کلیدواژه‌ها:
نظام طبقاتی،
ساسانیان،
آموزش عمومی،
تعلیم

چکیده

هدف: پژوهش‌های اندکی به تأثیر نظام طبقاتی بر آموزش عمومی در عهد ساسانی، به‌ویژه برای توده مردم، پرداخته‌اند. در این دوران، اختلافات طبقاتی شدید، زمینه‌ساز نابرابری در دسترسی به تعلیم و تربیت شد. هدف این پژوهش، تبیین نسبت میان طبقات اجتماعی و آموزش عمومی در دوران ساسانی و بررسی پیامدهای این نابرابری‌هاست.

روش پژوهش: این پژوهش از نوع کیفی و با روش توصیفی-تحلیلی انجام شده است. داده‌های تاریخی مرتبط گردآوری و با استفاده از منابع معتبر تحلیل شده‌اند تا چگونگی تأثیر ساختار طبقاتی بر سیاست‌های آموزشی روشن شود.

یافته‌ها: یافته‌ها نشان می‌دهد آموزش عمومی در دوران ساسانی عمدتاً در انحصار خواص و نخبگان بود و توده مردم در بی‌سوادی به سر می‌بردند. آموزش‌های حرفه‌ای نیز درون خانواده و قبیله منتقل می‌شد. آموزش محدودی که توسط مغان به توده مردم ارائه می‌گردید، بیشتر در راستای جامعه‌پذیری و پذیراندن جایگاه طبقاتی به آنان برای حفظ وضع موجود بود.

نتیجه‌گیری: نظام طبقاتی جامعه ساسانی نابرابری‌های جدی در آموزش ایجاد کرد و به تثبیت هویت اجتماعی طبقات مختلف انجامید. این تبعیض‌های آموزشی، هم چالشی برای برابری آموزشی بود و هم به تداوم سلطه طبقات بالا و انفعال توده مردم کمک کرد. پژوهش بر نقش ساختارهای اجتماعی در شکل‌دهی به نابرابری‌های آموزشی تأکید دارد.

استناد: شکیبا، محمدرضا؛ حیدری، محمدحسین؛ افتخاری، جابر و اکبر رضایی فرد. (۱۴۰۴). بررسی نسبت بین نظام طبقاتی و آموزش و پرورش عمومی در عهد ساسانی. *پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی*، (ویژه نامه) ۴، ۱-۱۶.

https://doi.org/10.22034/api.2026.2043701.1071

ناشر: دانشگاه لرستان.

© نویسندگان.

DOI: https://doi.org/10.22034/api.2026.2043701.1071

مقدمه

بدون شک، یکی از ارکان مهم تکامل، توسعه و انتقال عناصر فرهنگی هر جامعه، نظام تعلیم و تربیت آن است. تکوین و تداوم سیستم‌های تربیتی اجتماع به عوامل مختلفی چون دین و مذهب، سیاست، سطح دانش و فرهنگ، و وضعیت صنعت وابسته است. اگر این نظام‌های تربیتی از این عوامل و علل سنتی جدا شوند، درک و شناخت آن‌ها غیر ممکن خواهد بود. هر جامعه و فرهنگ، نظام تعلیمی و تربیتی خاص خود را خلق می‌کند. به قول امیل دورکیم، نخستین نظریه‌پرداز مشهور درباره روابط میان آموزش و پرورش و جامعه، "نظام تربیت، در حقیقت محصول جامعه و نتیجه همکاری و تعامل کل اجتماع است، نه جنبه‌ای معین از آن". بر این اساس، ارزیابی نظام تعلیم و تربیت جامعه زمینه‌ساز آگاهی از سایر نهادهای اجتماعی نیز خواهد شد (درانی، ۱۳۹۲، ص ۸).

دورکیم در تبیین واقعیت تاریخ و پیوند حال با گذشته، بر این باور است که مطالعه تاریخ، در واقع، تجزیه و تحلیل حال است. زیرا تنها در گذشته قادر به شناسایی عناصر و عوامل سازنده حال هستیم. لذا گذشته، حوزه‌ای مناسب برای شناخت زمان حال و حتی آینده است و تاریخ تعلیم و تربیت بهترین ابزار برای این جستجو به شمار می‌آید. در مطالعه "گذشته" آموزش و پرورش، به ارزیابی و بررسی چیستی، چرایی و چگونگی سیر و روند تعلیم و تربیت، انواع و کارکرد سازمان‌ها و نهادها و نحوه شکل‌گیری و به کارگیری این نهادها در اجتماع پرداخته می‌شود. بنابراین، آگاهی از ضرورت‌ها و اصول تعریف‌شده بر آن‌ها و تغییرات و تحولاتی که در ادوار مختلف تاریخی حادث گردیده‌اند، بهترین روش برای درک و فهم آنچه اکنون موجود است و آنچه در گذشته بوده، می‌باشد (همان، ص ۹).

زندگی اجتماعی و فرهنگی ایرانیان در ادوار مختلف تاریخی نمادها و ویژگی‌های گوناگونی داشته است. حکومت‌های هر دوره، غالباً تحولات و تغییرات خاص فرهنگی و اجتماعی را پدید می‌آوردند. در ابتدای قرن سوم میلادی، ایران به مناطق و ایالات خودمختار و گاهی مستقل و پراکنده تشکیل شده بود که در راس هرم سلسله‌مراتب قدرت در آن‌ها فرماندهان و امیرانی از اشراف‌زادگان و ثروتمندان محلی، جانشینان خانواده‌های قدیمی قدرتمند ایرانی بودند. نزاع‌ها و درگیری‌های مداوم درون‌جامعه و گاهی در بیرون آن، موجب ضعف شدید ایران شده بود.

در آن اوان، با تجدید اتحاد ایرانیان از ناحیه‌ای دیگر از ایران به نام ایالات پارس، واقع در جنوب غربی، واقعه‌ای مهم در صفحات تاریخ کشور به نگارش درآمد. بر اساس کتب و نوشتارهای تاریخ‌نگاران هندی و سریانی، پارسیان از روزگاران قدیم آرزوی نابودی پارتیان را در سر می‌پروراندند و به دفعات با آن‌ها به جنگ و نزاع پرداختند، اما به دلیل ضعف خود، به پیروزی نمی‌رسیدند. با این حال، پارتیان به خاطر نبردها و نزاع‌های متوالی دچار ضعف شدند. پس از اطلاع پارسیان از این ضعف، آن‌ها بی‌درنگ به جنگی بزرگ با پارتیان پرداختند و موفق به شکست آن‌ها شدند. بر این اساس، حکومت پارتیان برای همیشه به پایان رسید و سلسله شاهنشاهی ساسانی از سال ۲۲۴ م تا سال ۶۵۲ م دوام یافت. در این دوران، نواحی و مناطق پارسی‌زبان دوباره در قالب دولتی متمرکز و مستقل، مشابه دوران هخامنشی، متحد شدند.

جامعه ایرانی در دوران ساسانی بر اساس دو رکن اساسی بنا شده بود: خون و ملک. طبق نوشته‌های تنسر، تعدادی بسیار قدرتمند از نجبا و اشراف از عامه مردم جدا می‌شدند. وجه تمایز آنان نسبت به عامه مردم، در لباس، مرکب، منزلت اجتماعی، باغ‌ها، همسران و دیگر تجملات زندگی مشاهده می‌شد. همچنین، این طبقه ممتاز از طریق پوشیدن لباس‌های ابریشمی و اقامت در کاخ‌های زیبا، و بهره‌مندی از زندگی آسوده و رفاه کامل نسبت به رعایا و بردگان متمایز می‌شدند.

در شاهنامه فردوسی، از پادشاهانی با تاج‌های طلایی و لباس‌های زربافت و کفش‌های چرمی فراوان سخن به میان آمده است که این نیز نشان‌دهنده امتیاز اشراف در جامعه ساسانی بود. علاوه بر این، طبقات اجتماعی در درجات و مراتب متفاوتی قرار داشتند و هر فرد در اجتماع دارای مرتبه و مقام ثابت و معین بود. از اصول اساسی سیاست دولت ساسانی این بود که هیچ‌کس نمی‌بایست خواستار تغییر یا ترفیع مقام خود باشد، مگر آنچه متناسب با نسب و تقدیر او بود.

این نظام طبقاتی که از دوران ماد آغاز شده بود، در دوران ساسانی به اوج خود رسید و تأثیر عمیقی بر روابط اجتماعی و مناسبات درون جامعه ساسانی گذاشت. پس از اقتدار مادها، آن‌ها ساخت کاخ‌ها، اختصاص لباس‌های خاص برای اعضای سلطنتی و ایجاد مرز میان خود

و توده مردم را آغاز کردند که به این ترتیب نظام طبقاتی به رسمیت شناخته شد. این نظام موجب شکل‌گیری ذهنیتی شد که حکمرانان و اعضای خاندان سلطنتی فراتر از توده مردم هستند و باید منزلت ایشان نسبت به دیگر افراد جامعه مضاعف باشد.

نظام طبقاتی تأثیرات زیادی بر جنبه‌های مختلف زندگی ایرانیان داشت که یکی از آن‌ها سیستم آموزشی بود. بررسی وضعیت آموزش عمومی و چگونگی شکل‌گیری نهادهای آموزشی در ایران باستان می‌تواند با توجه به وقایع سیاسی و نظامی آن دوران صورت گیرد. شواهد تاریخی نشان می‌دهد که مفهوم تعلیم و تربیت عمومی به معنای امروزی در ایران باستان وجود نداشت و آنچه تحت عنوان آموزش عمومی مطرح می‌شد، بیشتر مختص طبقات ممتاز بود.

با این حال، در مطالعات پیشین درباره تأثیر نظام طبقاتی بر آموزش عمومی، به ندرت به تحلیل کامل این موضوع پرداخته شده و آن دسته از مطالعات نیز به جوانب مختلف این نظام توجه کرده‌اند. در این میان، کمتر مطالعه‌ای با نگاهی جامع و بر اساس مرور بررسی‌های قبلی، تصویر نسبتاً کاملی از کلیت عوامل نظام طبقاتی و تأثیرات آن بر آموزش عمومی در جامعه ساسانی ارائه می‌دهد. این موضوع، هدف پژوهش حاضر است که سعی دارد به آن پاسخ دهد.

با توجه به این توضیحات، پژوهش حاضر به دنبال پاسخ به این سؤال است که چه نسبتی میان نظام طبقاتی و آموزش عمومی در عهد ساسانی وجود دارد؟ برای این منظور، این پژوهش با روش توصیفی–تحلیلی به بررسی و تحلیل نظام طبقاتی تأثیرگذار بر آموزش عمومی پرداخته است. منظور از تحلیل در این پژوهش، جستجوی ارتباطات میان مفاهیم مختلف و بازشناسی روابط و شبکه‌های مفهومی آن‌ها است. با توجه به اینکه توصیف از کارکردهای روش تحلیل است، ابتدا توصیف دقیقی از موضوع مورد مطالعه انجام می‌شود و بر مبنای این توصیف، روابط میان مفاهیم استخراج می‌شود (باقری، سجادیه و توسلی، ۱۳۸۹).

پیشینه پژوهش

برخی پژوهش‌های انجام‌شده در رابطه با نظام طبقاتی که به موضوع پژوهش حاضر نزدیک می‌باشند، عبارتند از:

ذوالنوری و پروانه (۱۳۹۷) در پژوهشی تحت عنوان *طبقات اجتماعی ایران باستان (با تکیه بر عصر ساسانی)* نشان داده‌اند که در دوره ساسانی، به دلیل افزایش اصناف شهری، آمیختگی دین و سیاست، و تأکید مبلغان بر سنت‌های دینی، شکاف طبقاتی موجود میان مردم و دستگاه حاکمه به امری طبیعی تلقی شد. این مسئله به دلیل اینکه جنبه دینی و آسمانی به خود گرفت، موجب استمرار نظام استبدادی گردید.

گیلانی (۱۳۹۴) در پژوهشی با عنوان *تأملی بر جامعه طبقاتی عصر ساسانی و تداوم آن در قرون اولیه اسلامی (با تکیه بر خاندان بختیشوع)* بیان می‌دارد که با وجود اینکه در بسیاری از منابع از عدم امکان تحرک طبقاتی در این دوره سخن گفته شده، شواهدی مبنی بر امکان تحرک و ارتقاء طبقاتی نیز وجود دارد. همچنین، جامعه طبقاتی عهد ساسانی بیشتر به منظور تخصص‌گرایی و هویت خاص هر طبقه مطرح بوده است.

حبیبی‌نژاد (۱۳۹۱) در پژوهشی با عنوان *مراکز آموزشی ایران در دوره ساسانی* بیان می‌کند که وجود اقوام متعدد در ایران و آمد و رفت حکومت‌های مختلف با فرهنگ‌های گوناگون، سبب شده بود در ایران، آموزش و پرورش نقش مهم و کلیدی را ایفا کند. به همین دلیل، در اعصار مختلف، به‌ویژه در عصر ساسانی، مراکز تعلیم و تربیت زیادی در گوشه و کنار کشور دایر گردید.

علیرغم اینکه در سال‌های اخیر توجه به نابرابری‌ها و شکاف‌های طبقاتی در امر تعلیم و تربیت روند فزاینده‌ای داشته و دستاوردهای ارزنده‌ای نیز حاصل شده است، اما بیشتر این مطالعات به بُعد زمانی حال و آینده نزدیک پرداخته‌اند و هنوز کمبودها و نقایص زیادی در زمینه معرفی و تبیین مبانی تاریخی و فرهنگی این معضل تربیتی احساس می‌شود. از این رو، پژوهش در زمینه شناسایی ریشه‌های تاریخی تعلیم و تربیت طبقاتی و توجه به آن‌ها از اهمیت بسزایی برخوردار است. در این میان، انجام پژوهش در زمینه شناسایی ریشه‌ها و مبانی تعلیم و تربیت طبقاتی در عصر ساسانی که سردمدار نظام طبقاتی سیستماتیک در اجتماع آن دوران بوده، خالی از فایده نیست.

نظام طبقاتی در جامعه ساسانی

نظام طبقاتی که از دوران حکومت ماد آغاز شده بود، در دوران ساسانی به اوج خود می‌رسد و مناسبات و روابط بسیاری را در جامعه ساسانی تحت تأثیر قرار می‌دهد. قوانین کشور، ضامن و حافظ پاکی خون خانواده‌ها و حفاظت از ثروت غیرمنقول آنان بودند. در *فارسنامه* عبارتی وجود دارد که به نظر می‌رسد از آیین و مسلک نامگ در زمان ساسانیان مأخوذ گردیده است. عادت و رسم پادشاهان و اشراف فارس و آکساره آن بود که از تمامی ممالک اطراف، مانند چین، روم، ترکستان و هند، دختران می‌گرفتند و پیوندهایی برقرار می‌کردند؛ بدین نحو که هیچ‌گاه دختری از سوی ایشان به دیگران داده نمی‌شد و دختران خود را تنها به کسانی که از خویشان و اهل بیت خود بودند، واگذار می‌کردند.

اسامی خاندان‌های بزرگ اشراف و ممتاز در دفاتر ویژه‌ای ثبت می‌گردید و دولت وظیفه نگهداری و حفظ این سوابق را بر عهده داشت. مردم عامه حق خریدن اموال اشراف را نداشتند و فقط اشراف و نجبا می‌توانستند در مالکیت اموال، به‌خصوص در جنبه‌های غیرمنقول آن، حاکمیت داشته باشند .با این حال، برخی خانواده‌های اشراف در گذر زمان به انقراض می‌رسیدند. علاوه بر این، در برخی ایام، خارج شدن از آیین رسمی کشور و ارتداد موجب محرومیت از ارث می‌شد و مرتدان از اموال و املاک خود و حتی موقعیت اجتماعی‌شان محروم می‌گردیدند و املاک آنان به نزدیک‌ترین خویشاوندان‌شان منتقل می‌شد.

در این نظام طبقاتی، در میان طبقات مختلف جامعه، تفاوت‌هایی بارز وجود داشت. هر یک از مردم در این سرزمین موقعیت و مقامی ثابت و ایستا داشتند و کسی اجازه نداشت که در حرفه‌ای دیگر شاغل شود، جز آنچه که به‌طور خاص برای او مقدر شده بود. در کتاب *مینوگی*، که نویسنده‌اش نامشخص است، ذکر شده است که پیشه‌وران نباید در مشاغلی که آگاهی و توانایی آن را ندارند، وارد شوند و باید کارهایی را انجام دهند که در آن مهارت دارند و مختص به پیشه و خانواده‌شان است و در عوض، مزدی عادلانه بر اساس کار خود دریافت نمایند. به این ترتیب، اگر هر فردی در کاری مشغول شود که در آن تبحر ندارد، عملاً کار خود را بیهوده و تباه ساخته است.

ابوالفدا نقل می‌کند که خسروان ایران هرگز امری از امور دیوانی و حکومتی را به انسان‌های فرومایه و پست واگذار نمی‌کردند. در مجموع، تغییر طبقاتی امکان‌پذیر نبود، اما در برخی موارد استثناهایی نیز مشاهده می‌شد. این استثناها به ویژه زمانی پدید می‌آمد که یکی از افراد عامه از خود استعداد و هنری ارزنده نشان می‌داد. در این زمان، بر اساس نامه تنسر، این استعدادها به شاه تقدیم می‌گردید و پس از بررس‌های لازم و آزمون آن فرد توسط هیربدان و موبدان، در صورت شایستگی، به دیگر طایفه‌ها ملحق می‌شدند. چنانچه فردی از نظر زهد و پارسایی آزمون می‌شد، به طبقه روحانیان وارد می‌شد؛ درصورتی‌که دلیری و شجاعت نشان می‌داد، به طبقه سپاهیان می‌پیوست و در صورت داشتن شایستگی در قوه تعقل و حافظه، به طبقه دبیران تعلق می‌گرفت. در هر حال، پیش از ورود به طبقات بالاتر، فرد می‌بایست آموزش‌ها و تعالیم کافی را دریافت کند.

بدین ترتیب، ارتقاء طبقاتی مردم به طبقه‌ای بالاتر به‌کلی منتفی نبود، اما این تحولات در عمل بسیار کمیاب رخ می‌داد. شاه از این اختیار برخوردار بود و بدین ترتیب، خون جدیدی را به عروق نجبا و اشراف وارد می‌ساخت. مردمان شهری وضعیت نسبتاً خوبی داشتند و با استفاده از صنعت و تجارت به مال و جاه دست می‌یافتند و آنان نیز مانند مردمان روستایی، مالیات پرداخت می‌کردند، اما از خدمات نظامی معاف بودند. در مقابل، مردمان روستاها، به‌ویژه رعایا، مورد بیگاری قرار می‌گرفتند و حق ترک زمین و مزرعه را نداشتند، مگر در زمان جنگ که مجبور بودند در پیاده‌نظام خدمت کنند. مردمان روستایی از نظر تحصیل و آموزش در پایین‌ترین سطح قرار داشتند، زیرا اکثر کشاورزان فاقد سواد بودند و تنها دهقانان تا حدودی خواندن و نوشتن می‌دانستند. آنچه ذکر شد، به وضوح نشان‌دهنده تأثیرات شرایط اجتماعی و اقتصادی و ارتباط آن با نظام طبقاتی ساسانی است (آرتور، ۱۳۶۷، ۵۹).

طبقات اجتماعی در عهد ساسانی

در عصر ساسانی، نظام اجتماعی و طبقاتی کشور به‌صورت کاملاً مشخصی تنظیم شده بود. ساسانیان، پس از آنکه حکومتی استوار بنیان نهادند، سیاستی جدید در پیش گرفتند تا موقعیت طبقات ممتاز جامعه را حفظ و ارتقا دهند. طبقه‌های اجتماعی عبارت بودند از:

طبقه روحانیان: شامل مغان و موبدان بود که آنها مسئولیت‌های مذهبی و اجتماعی را بر عهده داشتند. از مهمترین عنوان‌های این طبقه می‌توان به موبدان موبد (سرپرست روحانیان) اشاره کرد.

طبقه نظامی: متشکل از سپاهیان و ارتشتاران بود که به دو دسته سواره و پیاده تقسیم می‌شدند و مسئول حفظ امنیت و دفاع از سرزمین بودند.

طبقه اداری: این گروه شامل منشیان، حسابچی‌ها، کاتبان، تاریخ‌نگاران، طبیبان و ستاره‌شناسان بود که در استخدام ادارات و مسئولیت‌های اداری و فرهنگی قرار داشتند.

طبقه عامه مردم: این طبقه شامل تاجران، کارگران، دهقان‌ها و سایر پیشه‌وران بود. هر کدام از این طبقات شغلی یک سرپرست و رئیس داشتند. به‌عنوان مثال، رئیس دبیران ایران دبیربد و رئیس طبقه کارگران واستریوشان سالار نامیده می‌شد.

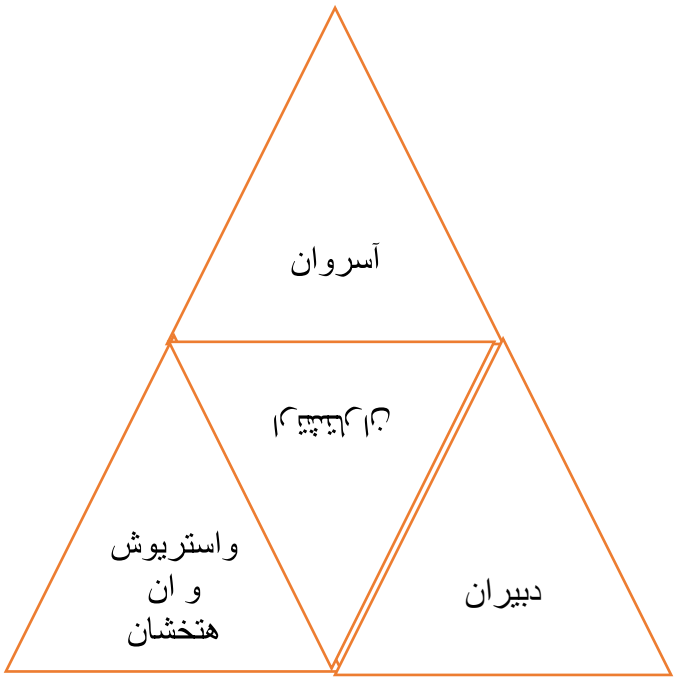
هر رئیس یک بازرس داشت که موظف به نظارت و سرشماری آمار جمعیتی طبقه مورد نظر بود و همچنین شرایط مالی هر فرد را بررسی می‌کرد. یک نفر معلم (اندرزبذ) نیز در اختیار رئیس بود تا به آموزش کودکان بپردازد و آن‌ها را برای کسب مهارت‌های لازم آماده کند.

در زمان ساسانی، همچنان که در دوران‌های قبل نیز در ایران وجود داشت، اختلاف طبقاتی شدیدی عرصه‌های اجتماعی را تحت تأثیر قرار داده بود. طبقه اشراف به‌طور کامل از سایر طبقات جدا بود و افراد دیگر طبقات اجازه ورود و صعود به طبقات عالی را نداشتند. با این حال، استثناهایی نیز وجود داشت که می‌توانستند افراد را از طبقه خود به طبقه‌های بالاتر ارتقا دهد.

ننفوذ طبقه چهارم (طبقه تولیدگر) به طبقات ممتاز به‌طرز شدیدی دشوار و حتی غیرممکن بود. پروفسور گیرشمن در این باره اظهار می‌کند: "میان طبقه اشراف و طبقه فرودست سدی محکم و نفوذناپذیر قرار داشت و طبقات عامه مردم، در ناتوانی شدید قرار گرفته بودند." او همچنین اشاره دارد که طبقه‌های دون‌مایه (طبقه چهارم) در ناتوانی کامل بودند و هیچ‌گاه از تعلیم و تربیت برخوردار نمی‌شدند و آنان بردگانی وابسته به زمین بودند که همراه با مزارع و دهکده‌ها خرید و فروش می‌شدند.

در عهد ساسانی، زمین و وابستگی خونی دو عامل اساسی تقویت‌کننده این نظام طبقاتی بودند. سلطنت، مذهب، هنر، فرهنگ و مدنیت اجتماعی و همه‌ی مظاهر این اجتماع در دو عنصر یاد شده خلاصه گردیده بود (درانی، ۱۳۹۲، ۴۸).

شکل ۱. طبقات اجتماعی در عصر ساسانی



تعلیم و تربیت ساسانی

شوربختانه اطلاعات ما در زمینه آموزش و پرورش در دوران ساسانیان، به ویژه در دوره‌های ابتدایی، بسیار مختصر است. به‌نظر می‌رسد که تعداد زیادی از کشاورزان، سواد نداشتند و در بی‌سوادی کامل به سر می‌بردند. با این حال، دهقانان اندکی سواد داشتند و سال‌ها بعد از پایان حکومت ساسانی، این طبقه به حفظ و ثبت روایات و داستان‌های تاریخ میهن پرداختند.

تاجران و صنعتگران حداقل سوادی در خواندن و نوشتن و انجام حساب و کتاب داشتند، اما عموم مردم به‌جز این طبقات، از سواد کافی برخوردار نبودند. به‌نقل از هیون‌سانگ، "پارسیان در اندیشه علم و دانش نبودند و تنها به شغل و مهارت خود اهمیت می‌دادند." به‌طور قطع، آموزش‌های ابتدایی و بخشی از تحصیلات عالیه در اختیار روحانیون زرتشتی بود و این آموزش‌ها به‌طور عمده وجهه مذهبی داشت. اطلاعات بیشتری درباره تعلیم و تربیت فرزندان طبقات عالیه در دست است.

برخی از اشراف‌زادگان، مشابه دوره هخامنشی، در قصر و دربار شاهی تحت نظارت رئیس معلمان (اسواران) به آموزش می‌پرداختند. نیاز به ذکر است که نجیب‌زادگان پیش از هر چیز، آموزه‌های مربوط به به‌کارگیری سلاح و فنون نظامی را فرا می‌گرفتند. سن ۱۵ سالگی سن خاتمه تمرینات ورزشی و تربیت اخلاقی محسوب می‌شد. به‌طوری که در کتاب «پند تامگی زرتشت» آمده است، "جوانان بایستی در همین سن شریعت و اصول دین زردشت را به وسیله اوستا و زند فراگیرند و از سرنوشت و تکالیف انسان‌ها آگاه شوند".

در سن بیست‌سالگی، جوانان به وسیله دانشمندان و هیربدان مورد امتحان و سنجش قرار می‌گرفتند. خادمی از دربار شاهی که در زمان سلطنت خسرو انوشیروان خدمت کرده، شرحی درباره تعلیمات آن زمان به‌صورت زیر بیان می‌کند: "در سنی معین او را به مدرسه بردند و بخش‌های عمده‌ای از کتب مذهبی اوستا و زند را همچون یک هیربد حفظ کرده و پس از آن در مدارس عالیه و دروس پیشرفته، ادبیات، سخنوری، تاریخ، سوارکاری، تیراندازی با کمان، نیزه‌زنی و کاربرد تبرزین یاد گرفتند و همچنین در موسیقی و نجوم آموختند و در بازی‌های مختلف، به‌خصوص شطرنج، مهارت نسبی کسب کردند. در نهایت، آموخته‌های خود را در سایر زمینه‌ها در محضر پادشاه عرضه می‌داشتند".

منابع تاریخی ما اطلاعات کامل‌تری درباره تعلیم و تربیت دختران در دست ندارند، اما بارتلمه به این نکته اشاره می‌کند که آموزش دختران حول محور امور منزل و شوهرداری خلاصه می‌شده است. با این حال، در «بغ نسک» به‌صراحت درباره آموزش زنان و دختران در امور خانه‌داری صحبت شده است (آرتور، ۱۳۶۷، ۵۴۵، ۵۵۵).

بنابراین، به‌نظر می‌رسد که زنان و دختران طبقه اشراف و ثروتمند ممکن بود به‌مراتب تا تحصیلات عالیه نیز دست یابند. این موضوع از عبارتی در کتاب «ماذیگانی هزار داستان» نیز مستخرج می‌گردد که در آن آمده است: "یک قاضی هنگامی که به دادگاه می‌رفت، پنج زن گرداگرد او جمع شدند و یکی از آنان از قاضی پرسشی درباره برخی از مواد مخصوص در جهت ضمانت و گرو برداشتن کرد. اما قاضی در این‌باره جوابی نداشت. ناگهان یکی از آنان به قاضی گفت: «استاد، مغزت را از پی این سوال آشفته مساز و بی هیچ خجالتی بگو: نمی‌دانم». ما خود پاسخ این پرسش را در شرحی از شروح کتاب مگوگان اندرز بذ پیدا می‌کنیم" (بارتلمه، ۱۳۳۷، ۴۵).

مراکز آموزش عمومی

در دوره ساسانیان، مانند ادوار پیشین، تعلیم و تربیت پس از خانواده، عمدتاً در آتشکده‌ها و آتشگاه‌ها به عنوان نخستین مراکز آموزشی انجام می‌گرفت. این مکان‌ها دارای وظایف فرهنگی و آموزشی بودند و در کنار آموزش، عبادت، نیایش و مراسمات دینی نیز در آن‌جا انجام می‌شد. تربیت عمومی عامه مردم که غالباً جنبه مذهبی و خوگیری به سرنوشت و تقدیر خود داشت، در این آتشگاه‌ها صورت می‌گرفت و این نوع آموزش عموماً بر عهده روحانیان زرتشتی بود. معلمان آتشگاه‌ها علاوه بر اصول دینی، دروس مختلفی همچون پزشکی، حساب، ستاره‌شناسی و به‌ویژه زراعت و کشاورزی را نیز تدریس می‌کردند (ضمیری، ۱۳۷۵، ۳۴).

با رسمی شدن مذهب زرتشت، آتشکده‌های بسیاری در نقاط مختلف کشور دایر شدند. مهم‌ترین این آتشکده‌ها عبارتند از :آذربایجان)آتشکده آذرگشنسب(، خراسان (آتشکده آذربرزین مهر) و فارس (آتشکده آذرفرنبغ) (حکمت، ۱۳۵۰، ۵۹).

آموزشگاه‌های مهم این عصر شامل :الرها، نصیبین، ریشهر، دافنه، سلوکیه، تیسفون، و مرو می‌شدند که از میان آن‌ها، الرها و نصیبین از همه اهمیت بیشتری داشتند (صدری افشار، ۱۳۵۵).

تحصیل در به‌خصوص آموزشگاه شهر نصیبین سه سال به طول می‌انجامید و در هر سال تحصیلی، کلاس‌های درس در دو زمان تابستان و زمستان تشکیل می‌شد. برای اسکان محصلان، مجموعه‌ای از خوابگاه‌ها مانند خوابگاه‌های امروزی پیش‌بینی شده بود. در این خوابگاه‌ها، هشت تا ده محصل در هر اتاق زندگی می‌کردند و بدون مجوز اربابان مدرسه، اجازه خروج از مدرسه و خوابگاه را نداشتند. آن‌ها تنها در زمان تعطیلی درس و مدرسه می‌توانستند به بیرون بروند (سلطان‌زاده، ۱۳۶۴، ۴۱).

روحانیت و آموزش عمومی

در دوره‌ی ساسانیان، روحانیت نقش‌های مختلفی را ایفا می‌کرد که فراتر از تشریفات عبادی بود و به اداره‌ی امور اخروی و فکری مردم پرداخته می‌شد. دروس تمامی طبقات اجتماعی تحت نظارت روحانیان برگزار می‌شد، زیرا قبیله‌ها دارای تمام علوم زمان بودند. به علاوه، کتاب‌ها و ترجمه‌های آسمانی به‌ویژه در زمینه‌های فلسفه و دین میان آنان توزیع می‌شد (خدادادیان، ۱۳۸۱، ۱۴۲).

موبدان، مردان وارسته و فرزانه‌ای بودند که به شدت بر فرهنگ و سیاست شاهنشاهی ایرانیان تأثیر می‌گذاشتند. تربیت شاهزادگان، به‌ویژه ولیعهد پادشاه، یکی از وظایف اصلی روحانیان ساسانی به شمار می‌رفت. با این حال، ادعای سیسرون مبنی بر اینکه ولیعهدی نمی‌توانست پادشاه پارس‌ها شود مگر با تربیت نزد موبدان، چندان صحیح به نظر نمی‌رسد (ورمازون، ۱۳۷۲، ۱۳–۱۲).

آموزش و تربیت به‌طور خاص مختص فرزندان ثروتمندان و بزرگان بود. پسران ثروتمندان و نجبا از سن پنج سالگی تا ۲۴ سالگی به مدرسه می‌رفتند و مسئولیت آموزش آنان را مغان بر عهده داشتند. دروس این دوره شامل مسائل دینی برگرفته از اوستا، طب، حقوق، و آموزش‌هایی برای آمادگی در تصدی مشاغل دولتی، مانند شکار، کشاورزی و شنا بود (دورانت، ۱۳۶۷، ۲۶۸). آموزش عمومی مردم از سن هفت سالگی آغاز می‌شد و تا هفده سالگی ادامه داشت (جعفری، ۱۹۹۲، ۹).

روحانیان همچنین به‌عنوان مدبران و مرشدان اخلاقی و طبیبان روحانی در میان مردم عمل می‌کردند. شکی نیست که بخشی از تعلیم ابتدایی و کلیه معارف عالیه به دست موبدان انجام می‌شد. جوانان اشراف همچنین مهارت‌هایی مانند خواندن، نوشتن، حساب کردن، و فنون ورزشی چون چوگان و شطرنج و سواری را یاد می‌گرفتند و آموزش‌های نظامی نیز برای آن‌ها اهمیت داشت (نژاد اکبری مهربان، ۱۳۸۶، ۲۱۱–۲۱۰).

آموزش و تعلیم دختران در این دوره به‌ویژه بر شوهرداری و اصول خانه‌داری متمرکز بود. به‌طوری که در «بغ نسک» به‌روشنی از آموزش بانوان در فنون خانه‌داری سخن به میان آمده است (بارتلمه، ۱۳۳۷، ۴۳). نوشته‌ای در این باب بیان می‌کند که: "همسر و فرزندان دختر خود را از کسب دانش و هنر محروم نکن تا ناراحتی و افسوس بر تو غلبه نکند." لذا می‌توان گفت که تعلیم و تربیت در عصر ساسانی را به دو دسته کلی تقسیم کرد :آموزش عامه و آموزش خاصه.

این دو نوع آموزش نیازمند بررسی دقیق‌تری هستند. در آموزش عامه، تنها به تربیت اخلاقی و مذهبی، تربیت حرفه‌ای، و تربیت طبقاتی پرداخته می‌شد و این آموزش‌ها عمدتاً به دست روحانیان زرتشتی انجام می‌شد. این روحانیان مؤلفه‌های لازم برای شناخت معارف دینی و اخلاقی را برای مردم فراهم می‌آوردند. در زمینه‌ی تربیت حرفه‌ای، روحانیان به توده‌های مردم القا می‌کردند که تنها مجاز به یادگیری مشاغل سنتی خانواده‌هایشان هستند و حق یادگیری مشاغل دیگر را ندارند.

تربیت طبقاتی به این نحو بود که مردم باید آگاهی پیدا می‌کردند که خویشتن را به کدام طبقه اجتماعی تعلق دارند و بدین ترتیب ساختار اجتماعی و قدرت خاندان سلطنتی و دیگر مراکز قدرت در دوره ساسانی تداوم یافت. تربیت طبقاتی این امر می‌تواند با مفهوم «درماندگی آموخته شده» که روانشناسان معاصر مطرح می‌سازند، تطبیق داده شود.

نظام طبقاتی و آموزش عمومی

نظام تربیتی ایران باستان به‌واسطه‌ی وجود تبعیض و تمایز آموزشی برای قشرهای مختلف جامعه، ویژگی‌های بارزی داشت. جامعه‌ی طبقاتی در این دوران دارای مرزهای مستحکم و غیر قابل نفوذ بود و صعود به طبقات بالاتر تقریباً محال بود. این قشرسازی منجر به ظهور طبقات ممتاز از اشراف و درباریان شد که از امکانات قابل توجهی برخوردار بودند و در رفاه زندگی می‌کردند. در مقابل، اقشار ضعیف جامعه به زندگی در فقر و فلاکت گرفتار بودند و از آموزش‌های عدالت‌محور بهره‌مند نمی‌شدند.

با وجود اینکه زرتشت تعلیم و تعلم را واجب برای همه می‌دانست و هیچ تبعیضی میان دارا و ندار قائل نبود، واقعیت آموزش در آن زمان به‌گونه‌ای بود که کودکان اشراف‌زاده غالباً در محیط دربار و تحت نظر مربیان خاص آموزش می‌دیدند. اگرچه گزنفون از حق ایرانیان برای ارسال فرزندان خود به مراکز آموزشی عمومی سخن می‌گوید، این حق بیشتر نصیب خانواده‌های مرفه می‌شد که قادر به پرداخت هزینه‌های تحصیل بودند (گزنفون، ۱۳۹۴، ۹).

کودکان طبقات ممتاز در مدارسی جداگانه آموزش می‌دیدند تا برای تصدی مشاغل مهم آماده شوند. آنان مهارت‌هایی در خواندن، نوشتن، حساب و علوم مختلف را به‌دست می‌آوردند، در حالی که توده مردم در بی‌سوادی به سر می‌بردند و حتی به این وضعیت راضی بودند. بعضی از دهقانان و تجار اندکی سواد داشتند، اما این سواد قابل قیاس با دانش طبقات ممتاز نبود (رضوی، ۱۳۵۰، ۱۸۲).

در عهد ساسانی، آموزشگاه‌ها و مراکز علمی و دینی تحت نظارت موبدان زرتشتی بودند و این مراکز بیشتر برای پرورش فرزندان اشراف و بزرگان طراحی شده بود (پیگولوسکایا، ۱۳۶۷، ۴۷۸). فرزندان روحانیان و شاهزادگان در علوم دینی، سیاسی و نظامی تحصیل می‌کردند، در حالی که فضای اجتماعی آن زمان به‌گونه‌ای بود که دیواری بین اشراف و طبقات پایین‌تر وجود داشت و این امر شکستن دیوار طبقاتی را برای افراد از طبقات پایین بسیار دشوار می‌کرد.

به‌تبع این شرایط، بر اساس نظرات باستان‌شناسان، نفوذ میان طبقات پایین و بالاتر تقریباً غیرممکن بود و دیواری بلند و غیر قابل نفوذ میان اشراف و دیگر طبقات جامعه وجود داشت (دلاپورت، ۱۹۴۳؛ گیرشمن، ۱۹۰۷، ۲۴۵).

در مجموع، نظام آموزشی ایران باستان به‌گونه‌ای طراحی شده بود که به تثبیت و استمرار تضادهای طبقاتی کمک می‌کرد و این شرایط اجتماعی به نفع طبقات ممتاز عمل می‌نمود

سپهسالاری نهاد تاثیر گذار در حکومت غزنوی بود که بر مبنای نظامی بنا شده بودند. بر اساس همین اصل سپهسالار در این دولت قدرت و نقش اساسی داشت که مشروعیت خود را از شمشیر می گرفت. با توجه به اینکه نفوذ این منصب ثبات حکومت ها تحت تاثیر قرار می داد، قدرت این افراد باید کنترل می شد. این منصب همواره با دیگر نهادهای قدرتی همچون وزارت در ارتباط بوده است. این ارتباط پیچیده بر سر قدرت گاه به تعامل و گاه به رقابت ختم می شده است.

غزنویان خود از سپاهیان ترک بودند که تحت رهبری آلبتکین سپهسالار یک سلسله مستقل تاسیس کرده و در تعیین استراتژی های نظامی سیاسی تاریخ ایران نقش کلیدی داشتند بنابراین درگیری میان این افراد و صاحب منصبان دیگر از جمله وزارت اجتناب ناپذیر بود. کما اینکه وزرا بخاطر در امان ماندن جان خود سعی می کردند راه میانه را در پیش گرفته و همیشه خود را در اوج قدرت نه دارند و در صورت موفق نشدن سعی بر کنار آمدن با منصب سپهسالاری بود.

در دولت غزنوی مقام وزارت دارای اهمیت و اعتبار بود اما با ضعیف شدن دولت، قدرت نظامیان افزایش پیدا کرد که این امر باث تنش بین مقام وزارت و سپهسالاری شد. فقط وزرایی می توانستند جایگاه خود را حفظ کنند که همسو با اهداف سپهسالاران شوند. بنابراین وزرا خواسته یا ناخواسته مجبور به ایجاد یک رابطه دوستانه با امرای نظامی از جمله آلبتکین بودند. با توجه به نظامی بودن دولت غزنوی، سپهسالاران عقیده داشتند که حکومت به دست این افراد بنا شده است و نباید وزیر شخص دوم مملکت به حساب آید. سپهسالارانی از جمله ارياق و آسفتکین منصب دیوانسالاری را از دست اهل قلم خارج کردند. این چالش ها باعث ضعیف شدن حکومت مرکزی شده و در نهایت با همکاری سپهسالاران مرکز گریز با سلجوقیان، این حکومت را به چالش کشیدند.

نتیجه‌گیری

آموزش و پرورش در تمامی دوران ایران باستان همواره ساری و جاری بوده است. تاریخ پربار ایران و موقعیت جغرافیایی ممتاز این سرزمین، که در محورهای ارتباطی میان شرق و غرب عالم قرار دارد، نشان می‌دهد که این خاک گران‌قدر بارها از هجوم اقوام بیگانه آسیب دیده است. اقوام پیروز همواره تلاش می‌کردند تا ارزش‌ها و اندیشه‌های خود را به ملت تحمیل کنند. از این رو، تعلیم و تربیت و مراکز آموزشی نقشی بی‌بدیل در انتقال اندیشه‌های اقوام پیروز به توده مردم ایفا می‌کردند.

در دوران ساسانی، طبق تفکرات و باورهای دین زرتشت، نظام طبقاتی تحت کنترل مذهبی و اجتماعی برقرار بود. ستم طبقاتی به توده مردم تحمیل می‌شد و آن‌ها جز تسلیم و رضایت در برابر ظلم حاکمان و ناعدالتی اجتماعی گزینه‌ای نداشتند. سرپیچی از دستورات

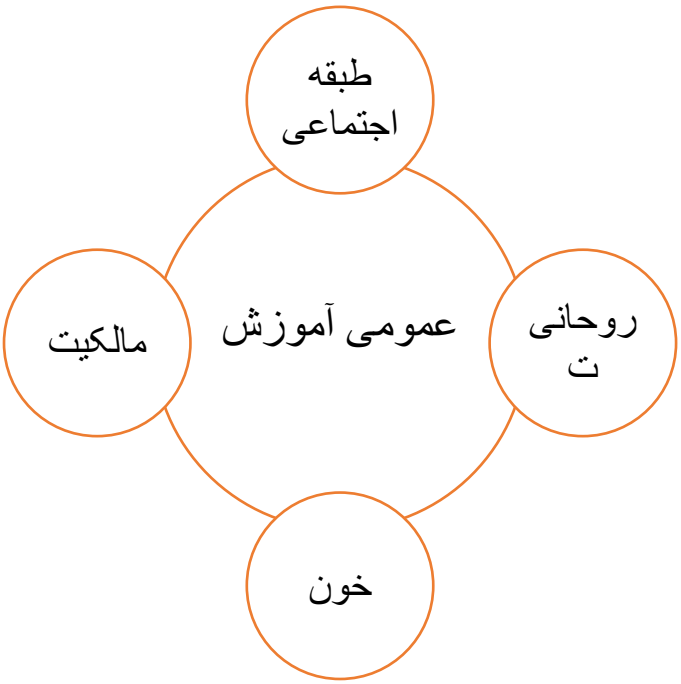
پادشاه و موبدان زرتشتی نافرمانی از فرامین الهی محسوب می‌شد. فساد و رانت در دستگاه حکومت و سلطه موبدان، نارضایتی‌های عمومی را افزایش می‌داد و ناخرسندی‌ها به طور روزافزون گسترش می‌یافت.

شاید در این دوران، اعتقادات و تصمیمات روحانیان بر اصول اولیه دین زرتشت سایه افکنده بود و اندیشه زرتشتی به تفکرات مغان تبدیل شده بود. در حالی که در آیین زرتشتی سفارش شده بود که باید پذیرای کسانی بود که برای تحصیل دانش و هنر مراجعه می‌کنند و آنچه شایسته است را به آن‌ها آموخت، در عمل آموزش عمومی به معنای امروزی وجود نداشت و این آموزش تنها در اختیار اشراف و طبقات ممتاز بود. عوام مردم در بی‌سوادی کامل به سر می‌بردند و از علوم و دانش‌های عصر خود بی‌بهره بودند. استثناهای محدودی نیز وجود داشت؛ به طوری که اگر شخصی از طبقات پایین استعداد ویژه‌ای در زمینه‌ای نشان می‌داد، می‌توانست از طریق ارائه این استعداد به شاه و درباریان و موبدان، به طبقات بالا دست یابد، هرچند که این مسیر برای بسیاری هموار نبود.

پادشاهان ساسانی عقیده داشتند که افراد عادی را نباید به کارهای مهم کشور گماشت و بنابراین، افرادی از طبقات ممتاز را برای مسئولیت‌های کشوری و لشکری تربیت می‌کردند. طبقات پایین جامعه نیز آموزش‌های حرفه‌ای خاص خود را از خانواده و قبیله دریافت می‌کردند و فرصتی برای بهره‌مندی از آموزش‌های دولتی نداشتند. هرچند در دوره‌ای کوتاه پادشاهانی چون خسرو انوشیروان تلاش کردند تا عدالت و برابری را به شکلی محافظه‌کارانه برقرار کنند، اما به سبب نفوذ زیاد روحانیون زرتشتی، این تلاش‌ها به ثمر ننشست. در این زمان، افرادی که به عنوان نخبگان شناخته می‌شدند، فارغ از طبقه اجتماعی‌شان امکان تغییر طبقه را داشتند و از طبقه‌ای پایین‌تر به طبقه‌ای بالاتر می‌رفتند، با این حال، روحانیون زرتشتی گاهاً در این مسیر موانعی را ایجاد می‌کردند.

به عنوان مثال، در یکی از وقایع تاریخی، شخصی از طبقات پایین که در موسیقی تبحر داشت، به دلیل عدم اجازه از طرف خنیاگر دربار برای ملاقات با شاه تلاش کرد. او هنگامی که فهمید شاه قصد سفر دارد، بر بالای درختی رفت و شروع به نواختن موسیقی کرد. شاه با شنیدن صدای او دستور توقف کاروان را صادر کرد و اینگونه آن شخص توانست با شاه دیدار کند و به حق و مقام خود دست یابد. در این ایام، نظام طبقاتی و نفوذ طبقات ممتاز و روحانیون زرتشتی، دیواری بزرگ میان آن‌ها و توده مردم ایجاد کرده بود و این دیوار شامل نظام آموزشی نیز می‌شد، به گونه‌ای که تعلیم و تربیت از تبعیض‌های موجود مستثنی نبود.

شکل ۲. عوامل طبقاتی موثر بر آموزش عمومی در عهد ساسانی



ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسندگان

همه نویسندگان به نحو مساوی در نگارش مقاله همکاری داشتند.

تعارض منافع

بر اساس اظهارات نویسندگان، این مقاله تعارض منافعی ندارد.

حامی مالی

بنابر اظهارات نویسندگان این پژوهش هیچگونه حامی مالی ندارد.

سپاسگزاری

از تمامی مشارکت کنندگان در این پژوهش سپاسگزاری می شود.

منابع

بارتلمه، کریستیان. (۱۳۳۷). زن در حقوق ساسانی (ترجمه ناصرالدین صاحب‌الزمانی). تحقیقات خاورشناسان. تهران.

باقری، خسرو، سجادیه، نرگس، و توسلی، طیبه. (۱۳۸۹). رویکردها و روش‌های پژوهش در فلسفه تعلیم و تربیت. تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

پیگولوسکایان. (۱۳۶۷). شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان (ترجمه رضا عنایت). مرکز انتشارات علمی و فرهنگی.

تکمیل همایون، ناصر. (۱۳۶۸). آموزش عالی در ایران باستان. *مجله تحقیقات تاریخی*، ۱(۲)، ۳۰۵-۳۵۱.

حکمتی، علیرضا. (۱۳۵۰). آموزش و پرورش در ایران باستان. تهران: مؤسسه تحقیقات و برنامه‌ریزی علمی و آموزشی.

حبیبی‌نژاد، رضا. (۱۳۹۱). مراکز آموزشی ایران در دوره ساسانی. پارسه، ۱۸-۱۹.

خدادادیان، اردشیر. (۱۳۸۱). تاریخ ایران باستان: ساسانیان. تهران: نشر به دید.

درانی، کمال. (۱۳۹۲). آموزش و پرورش ایران قبل و بعد از اسلام. تهران: انتشارات سمت.

ذوالنوری، فرهاد، و پروانه، فرهاد. (۱۳۹۷). طبقات اجتماعی ایران باستان (با تکیه بر عصر ساسانی). *تاریخنامه خوارزمی*، ۶(۲۳).

رضوی، مسعود. (۱۳۵۰). تربیت ایرانیان در شاهنشاهی دوران پیش از اسلام. مدرسه عالی پارس.

سلطان‌زاده، حسین. (۱۳۶۴). تاریخ مدارس ایران از عهد باستان تا تأسیس دارالفنون. تهران: آگاه.

صدری‌افشار، غلامحسین. (۱۳۵۵). سرگذشت سازمان‌ها و نهادهای علمی و آموزشی در ایران. تهران: انتشارات وزارت علوم و آموزشی عالی.

ضمیری، محمدعلی. (۱۳۷۵). تاریخ آموزش و پرورش ایران و اسلام. تهران: راهگشا.

کریستین‌سن، آرتور. (۱۳۶۷). ایران در زمان ساسانیان (ترجمه رشید یاسمی). تهران: امیر کبیر.

گیرشمن، رومن. (۱۳۸۶). ایران از آغاز تا اسلام (ترجمه محمد معین). تهران: نگاه.

گیلانی، نجم‌الدین. (۱۳۹۴). تأملی بر جامعهٔ طبقاتی عصر ساسانی و تداوم آن در قرون اولیه اسلامی (با تکیه بر خاندان بختیشوع). *پژوهشنامه تاریخ اجتماعی و اقتصادی*، ۴(۱)، ۶۷-۸۲.

گزنفون. (۱۳۹۴). لشکرکشی کوروش، یا بازگشت ده هزار نفر (ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی). دنیای کتاب.

مشکور، محمدجواد. (۱۳۶۸). کارنامه اردشیر بابکان. تهران: انتشارات آشنا.

ویل دورانت. (۱۳۶۷). تاریخ تمدن (ج۱). تهران: انتشارات امیرکبیر.

References

Bagheri, K., Sajadiyeh, N., & Touseli, T. (2010). Ravash va ravesh haye pazhuhesh dar falsafe ye taalim va tarbiyat. Tehran: Pazhuheshkade-ye Motaleat e Farhangi va Ejtemai.

Barthelme, C. (1958). Zan dar hoquq e Sasanian (N. Sahebolzamani, Trans.). Tehran: Tahqiqat e Khavareshenasan.

Christensen, A. (1988). Iran dar zaman e Sasanian (R. Yasemi, Trans.). Tehran: Amir Kabir.

Delaporte, A., & Huart, C. (1943). LIran antique: Elam et Perse et la civilization iranienne. Paris: Albin Michel.

Derani, K. (2013). Amoozesh va parvaresh e Iran qabl va baad az eslam. Tehran: SAMT.

Ghirshman, R. (1907). L’empire des Sassanides: Le peuple, l’etat, la cour.

Ghirshman, R. (2007). Iran az aghaz ta eslam (M. Moin, Trans.). Tehran: Negah.

Gilani, N. (2015). Taammoli bar jame-e tabaqati-ye asr e Sasanian va tedavom e an dar qorun e avvaliye ye eslami (ba tokiye bar khandan e Bakhtishu). Pazhuheshname-ye Tarikh-e Ejtemai va Eqtesadi, 4(1), 67–82.

Habibinejad, R. (2012). Marakez e amoozeshi ye Iran dar dowre-ye Sasanian. Parse, 18–19.

Hekmati, A. (1971). Amoozesh va parvaresh dar Iran e bastan. Tehran: Moasseseye Tahqiqat va Barnamerizi-ye Elmi va Amoozeshi.

Khodadadian, A. (2002). Tarikh e Iran e bastan: Sasanian. Tehran: Nashr e Be Did.

Mashkur, M. J. (1989). Karname-ye Ardashir Babakan. Tehran: Entesharat-e Ashna.

Razavi, M. (1971). Tarbiyat-e Iranian dar shahanshahi-ye dovran-e pish az eslam. Tehran: Madrese-ye Ali-ye Pars.

Sadri Afshar, Gh. (1976). Sargozasht-e sazman-ha va nahad-ha-ye elmi va amoozeshi dar Iran. Tehran: Vezarat-e Olum va Amoozesh-e Ali.

Soltanzadeh, H. (1985). Tarikh-e madares-e Iran az ahd-e bastan ta tasis-e Dar al-Fonun. Tehran: Agah.

Tamkine Homayoun, N. (1989). *Amoozesh-e ali dar Iran-e bastan. Majalle-ye Tahqiqat-e Tarikhi*, 1(2), 305–351.

Vazir Duranti, W. (Will Durant). (1988). Tarikh-e tamaddon (Vol. 1). Tehran: Amir Kabir.

Xenophon. (2015). Lashkarkeshi-ye Kurosh, ya bazgasht-e dah hezar nafar (Gh. Vahid Mazandarani, Trans.). Tehran: Donya-ye Ketab.

Zameeri, M. A. (1996). Tarikh-e amoozesh va parvaresh-e Iran va eslam. Tehran: Rahgosha.

Zolnouri, F., & Parvaneh, F. (2018). Tabaqat-e ejtemai-ye Iran-e bastan (ba tokiye bar asr-e Sasanian). *Tarikhnama-ye Khvarazmi*, 6(23).

New Research in Islamic Humanities Studies
Online ISSN : 2980 - 8944
https://api.lu.ac.ir/
Lorestan University

The Mediating Role of Emotion Regulation in the Relationship Between Negative Affect and Body Dysmorphic Disorder in Adolescents

Anosha Motamedi Manesh[1], **Mahin Askari**[2] ✉, **Kourosh Mohammadi**[3], and **Azita Amirfakhraei**[4]

1. Ph.D. Student, Department of Psychology, BA.C., Islamic Azad University, Bandar Abbas, Iran. Email: a.motamedimanesh@iau.ir
2. Corresponding Author, Associate Professor, Hormozgan University of Medical Sciences, Bandar Abbas, Iran. Email: mahinask2005@yahoo.com
3. Associated Professor, Department of Counseling and Psychology, Faculty of Humanities, University of Hormozgan, Bandar Abbas, Iran. Email: k.mohammadi@hormozgan.ac.ir
4. Assistant Professor, Department of Psychology, BA.C., Islamic Azad University, Bandar Abbas, Iran. Email: afakhraei2002@iau.ac.ir

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received 27 September 2025
Received in revised form 27 November 2025
Accepted 05 January 2026
Available online 15 January 2026

Keywords:
Body Dysmorphic Disorder,
Negative Affect,
Emotion Regulation,
Adolescents,
Mediating

ABSTRACT

Objective: The present study aimed to investigate the mediating role of emotion regulation in the relationship between negative affect and body dysmorphic concerns among adolescents seeking cosmetic surgery.

Method: The research methodology was a descriptive-correlational design based on structural equation modeling (SEM). The target population consisted of all adolescents aged 15 to 18 visiting beauty clinics in Bandar Abbas City in 2024. A total of 400 participants were selected from this population through a convenience sampling method. For data collection, the following instruments were utilized: the Positive and Negative Affect Schedule (PANAS; Watson & Clark, 1988), the Cognitive Emotion Regulation Questionnaire (CERQ; Garnefski & Kraaij, 2007), the Frost Multidimensional Perfectionism Scale (FMPS; Frost et al., 1990), and the Body Image Concern Inventory (BICI; Littleton et al., 2008). The collected data were analyzed by means of structural equation modeling (SEM) using the SmartPLS software.

Results: Results indicated that negative affect had a significant positive relationship with body dysmorphic concerns ($p < 0.01$), and emotion regulation significantly mediated this relationship. These results suggest that the ability to regulate emotions can mitigate the adverse effects of negative affect on dysfunctional body-related attitudes.

Conclusions: The findings highlight the importance of interventions focused on enhancing emotion regulation skills in the prevention and reduction of body dysmorphic concerns among adolescents.

Cite this article: Motamedi Manesh, A., Askari, M., Mohammadi, K., & Amirfakhraei, A. (2026). The Mediating Role of Emotion Regulation in the Relationship Between Negative Affect and Body Dysmorphic Disorder in Adolescents. *New Research in Islamic Humanities Studies*, 7 (Special Issue), 1-20.
https://doi.org/10.22034/api.2025.2071335.1464

© Author(s) retain the copyright and full publishing rights.
Publisher: Lorestan University.
DOI: https://doi.org/10.22034/api.2025.2071335.1464

Introduction

In recent decades, cosmetic surgery procedures, particularly among adolescents, have witnessed a significant increase, with body image dissatisfaction identified as one of the primary underlying motivations. Adolescence is a critical developmental period characterized by profound biological and social transformations, which heightens sensitivity toward physical appearance and can potentially culminate in body dysmorphic disorder (BDD)**.**

Body dysmorphic disorder is a psychological condition marked by a preoccupation with perceived or minor defects in physical appearance, often leading to adverse outcomes such as depression and social anxiety. Among the key contributing factors to this disorder is negative affect encompassing emotions such as fear, sadness, anger, and shame which fosters a negative evaluation of one's appearance**.** However, the impact of negative affect is not independent; rather, the mediating role of emotion regulation is of considerable importance. The utilization of adaptive emotion regulation strategies, such as cognitive reappraisal, facilitates effective management of negative emotions, whereas maladaptive strategies, including rumination, tend to exacerbate the symptoms of body dysmorphic disorder**.** Despite the significance of this issue, limited research both nationally and internationally has concurrently examined these variables among adolescents seeking cosmetic surgery. Therefore, the present study aimed to investigate the mediating role of emotion regulation in the relationship between negative affect and body dysmorphic disorder within this population, thereby providing a foundation for preventive and therapeutic interventions.

Method

The research methodology was a descriptive-correlational design based on structural equation modeling (SEM). The target population consisted of all adolescents aged 15 to 18 visiting beauty clinics in Bandar Abbas City in 2024. A total of 400 participants were selected from this population through a convenience sampling method. For data collection, the following instruments were utilized: the Positive and Negative Affect Schedule (PANAS; Watson & Clark, 1988), the Cognitive Emotion Regulation Questionnaire (CERQ; Garnefski & Kraaij, 2007), the Frost Multidimensional Perfectionism Scale (FMPS; Frost et al., 1990), and the Body Image Concern Inventory (BICI; Littleton et al., 2008). The collected data were analyzed by means of structural equation modeling (SEM) using the SmartPLS software.

Results

Results indicated that negative affect had a significant positive relationship with body dysmorphic concerns ($p < 0.01$), and emotion regulation significantly mediated this relationship. These results suggest that the ability to regulate emotions can mitigate the adverse effects of negative affect on dysfunctional body-related attitudes.

Conclusions

The present study aimed to investigate the mediating role of emotion regulation in the relationship between negative affect and body dysmorphic disorder among adolescents, and the findings indicated that negative affect, by influencing emotion regulation strategies particularly maladaptive strategies, plays a determining role in the emergence and exacerbation of this disorder, as the structural model confirmed that 78.5% of the variance in body dysmorphic symptoms is explained by the indirect effect of negative affect through the mediation of emotion regulation, with all relationships among variables being statistically significant. Adolescence, characterized by extensive physical, psychological, and social transformations, represents a critical period for the formation of body image, and in the contemporary era, pressure from media, social networks, and perfectionistic beauty norms predispose adolescents to an excessive focus on minor or imagined physical flaws, while negative affect including anxiety, fear, anger, and sadness coupled with deficits in emotion regulation such as rumination, suppression, and avoidance contributes to the development of body dysmorphic disorder and its associated consequences including depression, social isolation, and recurrent unnecessary surgical procedures. The results of this study are consistent with prior research including Karantzas et al., 2023, Dastbaz, 2024, and Gardner-House et al., 2021 and emphasize that early maladaptive schemas and perfectionism also contribute to body dysmorphic disorder by intensifying negative affect and undermining emotion regulation capabilities, and therefore recommendations include the development and implementation of emotion regulation training programs in schools and counseling centers, provision of emotional support by families and reinforcement of positive body image perceptions among adolescents, and conducting further research across diverse age groups and geographical regions incorporating other mediating variables, while limitations included exclusive reliance on self-report questionnaires and incomplete control over environmental variables as well as reduced motivation among some participants during the response process.

Author Contributions

All authors contributed equally to the conceptualization of the article and writing of the original and subsequent drafts.

Data Availability Statement

Data available on request from the authors.

Acknowledgements

The authors would like to thank the anonymous reviewers for their insightful comments and constructive feedback, which significantly improved the quality of this manuscript. We also extend our gratitude to our colleagues for their valuable discussions and technical support throughout this research.

Ethical Considerations

The authors strictly adhered to the highest standards of research integrity. The authors avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not-for-profit sectors.

Conflict of Interest

The authors declare no conflict of interest.

پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی
شاپا الکترونیکی: ۲۹۸۰-۸۹۴۴
https://api.lu.ac.ir/
دانشگاه لرستان

نقش میانجی تنظیم هیجان در رابطه بین عاطفه منفی و بدریخت‌انگاری بدن در نوجوانان

آنوشا معتمدی منش[۱]، مهین عسکری[۲]✉، کوروش محمدی[۳]، آزیتا امیر فخرایی[۴]

۱. دانشجوی دکتری، گروه روان شناسی، واحد بندرعباس، دانشگاه آزاد اسلامی، بندرعباس، ایران. رایانامه: a.motamedimanesh@iau.ir
۲. نویسنده مسئول، دانشیار، دانشگاه علوم پزشکی هرمزگان، بندرعباس، ایران. رایانامه: mahinask2005@yahoo.com
۳. دانشیار،گروه مشاوره و روان شناسی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه هرمزگان، بندرعباس، ایران. رایانامه: k.mohammadi@hormozgan.ac.ir
۴. استادیار، گروه روان شناسی، واحد بندرعباس، دانشگاه آزاد اسلامی، بندرعباس، ایران. رایانامه: afakhraei2002@iau.ac.ir

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
مقاله پژوهشی،

تاریخچه مقاله:
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۷/۰۵
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۹/۰۶
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۰/۱۵
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۱۰/۲۵

کلیدواژه‌ها:
بدریخت‌انگاری بدن،
عاطفه منفی،
تنظیم هیجان،
نوجوانان،
میانجی

چکیده

هدف: هدف از این پژوهش، بررسی نقش میانجی تنظیم هیجان در رابطه بین عاطفه منفی و بدریخت‌انگاری بدن در نوجوانان متقاضی جراحی زیبایی بود.

روش پژوهش: روش پژوهش توصیفی–همبستگی از نوع مدل‌یابی معادلات ساختاری بود. جامعه آماری شامل کلیه نوجوانان ۱۵ تا ۱۸ ساله مراجعه‌کننده به کلینیک‌های زیبایی شهر بندرعباس در سال ۱۴۰۳ بود. از میان آنان ۴۰۰ نفر به شیوه در دسترس انتخاب شدند. برای گردآوری داده‌ها از پرسشنامه عاطفه منفی و مثبت (*PANAS*؛ واتسون و کلارک، ۱۹۸۸)، پرسشنامه تنظیم شناختی هیجان (*CERQ*؛ گارنفسکی و کرایج، ۲۰۰۷)، پرسشنامه کمال گرایی فراست و همکاران (۱۹۹۰) و پرسشنامه بدریخت‌انگاری بدن (*BICI*؛ لیتلتون و همکاران، ۲۰۰۸) استفاده شد. داده‌ها با استفاده از مدل‌یابی معادلات ساختاری و نرم‌افزار *SmartPLS* تحلیل گردید.

یافته‌ها: نتایج نشان داد که عاطفه منفی با بدریخت‌انگاری بدن رابطه مثبت و معنادار دارد ($p< 0.01$)، و تنظیم هیجان نقش میانجی معناداری در این رابطه ایفا می‌کند.

نتیجه‌گیری: بر این اساس می‌توان نتیجه گرفت که توانایی تنظیم هیجان می‌تواند اثرات منفی هیجانات منفی را بر نگرش‌های ناسازگار نسبت به بدن کاهش دهد. این یافته‌ها بر اهمیت مداخلات آموزشی و درمانی مبتنی بر بهبود تنظیم هیجان در پیشگیری و کاهش بدریخت‌انگاری بدن در نوجوانان تأکید می‌کند.

استناد: معتمدی منش، آنوشا؛ عسکری، مهین؛ محمدی، کوروش و آزیتا امیر فخرایی. (۱۴۰۴). نقش میانجی تنظیم هیجان در رابطه بین عاطفه منفی و بدریخت‌انگاری بدن در نوجوانان. *پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی*، (ویژه نامه) ۴، ۱-۲۰.
https://doi.org/10.22034/api.2025.2071335.1464

ناشر: دانشگاه لرستان.

© نویسندگان.

DOI: https://doi.org/10.22034/api.2025.2071335.1464

مقدمه

پدیده جراحی‌های زیبایی در دهه‌های اخیر، به‌ویژه در میان نوجوانان، رشد چشمگیری داشته است. اگرچه انگیزه‌های متنوعی برای انجام جراحی‌های زیبایی وجود دارد، اما یکی از مهم‌ترین عوامل زمینه‌ساز آن نارضایتی از تصویر بدنی است (فرانکا، ۲۰۱۷). نوجوانی دوره‌ای سرنوشت‌ساز از رشد انسان است که با تغییرات زیستی، روانی و اجتماعی گسترده‌ای همراه می‌شود. در این دوره، فرد بیش از هر زمان دیگری در معرض مقایسه‌های اجتماعی و قضاوت‌های همسالان قرار دارد و همین امر حساسیت او نسبت به ظاهر جسمانی را افزایش می‌دهد. به همین دلیل، بسیاری از نوجوانان با دغدغه‌های شدیدی درباره جذابیت، تناسب اندام و زیبایی چهره مواجه می‌شوند. هنگامی که این دغدغه‌ها از حد طبیعی فراتر رود و به صورت اشتغال ذهنی افراطی درآید، ممکن است به بدریخت‌انگاری بدن منجر شود (صالحی و همکاران، ۱۳۹۸).

بدریخت‌انگاری بدن اختلالی روان‌شناختی است که با تمرکز افراطی بر نقص‌های واقعی یا خیالی در ظاهر همراه است. افراد مبتلا غالباً زمان و انرژی زیادی را صرف پنهان‌سازی یا اصلاح این نقص‌ها می‌کنند و در بسیاری موارد به جراحی‌های مکرر زیبایی روی می‌آورند، بدون آنکه رضایت پایداری از نتایج حاصل شود. پیامدهای این اختلال فراتر از نارضایتی از ظاهر است و می‌تواند به مشکلاتی نظیر افسردگی، اضطراب اجتماعی، وسواس فکری–عملی، افت تحصیلی و حتی افکار خودکشی منجر گردد (هاشمی و محمدپناه، ۱۳۹۷). ازاین‌رو، شناسایی عوامل روان‌شناختی مؤثر بر شکل‌گیری و تداوم بدریخت‌انگاری بدن، ضرورتی انکارناپذیر برای پیشگیری و مداخله مؤثر در نوجوانان محسوب می‌شود.

یکی از متغیرهایی که به‌طور گسترده با اختلالات روان‌شناختی و به‌ویژه بدریخت‌انگاری بدن ارتباط دارد، عاطفه منفی است. عاطفه منفی مفهومی چندبعدی است که هیجان‌هایی همچون ترس، غم، خشم، اضطراب و شرم را دربر می‌گیرد (دمرچلی و همکاران، ۱۳۹۶). پژوهش‌های متعددی نشان داده‌اند که افرادی که سطوح بالاتری از عاطفه منفی را تجربه می‌کنند، بیشتر در معرض ارزیابی‌های منفی از ظاهر جسمانی خود قرار دارند و احتمال ابتلا به بدریخت‌انگاری بدن در آنان بیشتر است. عاطفه منفی می‌تواند موجب تحریف شناختی در ادراک از بدن شود، به‌طوری که فرد کوچک‌ترین نقص ظاهری را بزرگ‌نمایی کرده و آن را تهدیدی برای ارزشمندی خود بداند (معافی و همکاران، ۱۳۹۸).

با این حال، تجربه عاطفه منفی به‌تنهایی نمی‌تواند تبیین‌کننده شدت بدریخت‌انگاری بدن باشد. بسیاری از افراد در شرایط مشابه، با وجود تجربه هیجان‌های منفی، دچار نگرش‌های افراطی نسبت به ظاهر نمی‌شوند. این تفاوت می‌تواند ناشی از وجود متغیرهای میانجی باشد که بر نحوه مدیریت عواطف اثر می‌گذارند. یکی از این متغیرهای کلیدی، تنظیم هیجان است. تنظیم هیجان به فرایندهایی اشاره دارد که افراد از طریق آن‌ها تجربه، شدت و ابراز هیجان‌های خود را تحت کنترل قرار می‌دهند (گاردنر، ۲۰۲۱). این فرایند می‌تواند به‌صورت آگاهانه یا ناخودآگاه، سازگارانه یا ناسازگارانه انجام شود. راهبردهای تنظیم هیجان سازگارانه مانند بازنگری شناختی، پذیرش یا تمرکز بر حل مسئله، به افراد کمک می‌کند تا هیجان‌های منفی را به شیوه‌ای مؤثر مدیریت کنند. در مقابل، راهبردهای ناسازگارانه مانند نشخوار فکری، اجتناب، سرزنش خود یا فاجعه‌سازی، می‌توانند منجر به تداوم یا تشدید هیجان‌های منفی شوند (سجادی و عسکری زاده، ۱۳۹۴).

پژوهش‌های پیشین نشان داده‌اند که تنظیم هیجان نقش مهمی در اختلالات مرتبط با تصویر بدن ایفا می‌کند. برای مثال، گرینایر و همکاران (۲۰۲۱) گزارش کردند که استفاده مداوم از راهبردهای ناسازگارانه تنظیم هیجان با افزایش علائم افسردگی و اضطراب مرتبط است. همچنین مطالعات جدیدتر بیانگر آن هستند که افراد مبتلا به بدریخت‌انگاری بدن، بیشتر از راهبردهایی مانند نشخوار فکری و اجتناب استفاده می‌کنند و کمتر به راهبردهای سازگارانه‌ای همچون بازنگری شناختی متوسل می‌شوند (گرینر و همکاران، ۲۰۲۱). براین اساس، می‌توان انتظار داشت که تنظیم هیجان نقشی واسطه‌ای در رابطه بین عاطفه منفی و بدریخت‌انگاری بدن ایفا کند؛ بدین معنا که عاطفه منفی تنها زمانی منجر به افزایش بدریخت‌انگاری بدن می‌شود که فرد از راهبردهای ناسازگارانه استفاده کند.

با وجود اهمیت این موضوع، پژوهش‌های اندکی در ایران به بررسی همزمان عاطفه منفی، تنظیم هیجان و بدریخت‌انگاری بدن پرداخته‌اند. اغلب مطالعات داخلی صرفاً به توصیف شیوع بدریخت‌انگاری یا ارتباط مستقیم آن با برخی متغیرهای شخصیتی و اجتماعی بسنده کرده‌اند (دمرچلی و همکاران، ۱۳۹۶ ؛ سجادی و عسکری زاده، ۱۳۹۴). از سوی دیگر، بیشتر پژوهش‌های خارجی نیز جامعه‌های بزرگسال یا دانشجویی را بررسی کرده‌اند و کمتر به گروه حساس نوجوانان متقاضی جراحی زیبایی پرداخته‌اند (گرینایر و همکاران، ۲۰۲۱). این در حالی است که نوجوانی، دوره‌ای بحرانی برای شکل‌گیری نگرش‌های پایدار نسبت به بدن است و در صورت مداخله به‌موقع می‌توان از بسیاری پیامدهای منفی پیشگیری کرد.با توجه به مطالب فوق، شکاف پژوهشی آشکاری در این حوزه وجود دارد: هنوز مشخص نیست که تنظیم هیجان چگونه می‌تواند در رابطه بین عاطفه منفی و بدریخت‌انگاری بدن نقش میانجی ایفا کند، به‌ویژه در گروهی از نوجوانان که به دلیل مراجعه برای جراحی زیبایی در معرض خطر بالاتری قرار دارند.

بر این اساس، پژوهش حاضر با هدف بررسی نقش میانجی تنظیم هیجان در رابطه بین عاطفه منفی و بدریخت‌انگاری بدن در نوجوانان متقاضی جراحی زیبایی انجام شد. انتظار می‌رود یافته‌های این پژوهش علاوه بر غنی‌سازی ادبیات علمی در زمینه روان‌شناسی نوجوان و اختلالات تصویر بدن، مبنایی کاربردی برای طراحی مداخلات پیشگیرانه و درمانی مبتنی بر ارتقای راهبردهای سازگارانه تنظیم هیجان فراهم آورد.

پیشینه پژوهش

اختلال بدریخت‌انگاری بدن[1] (**BDD**) یک اختلال روان‌شناختی است که با اشتغال ذهنی بیش‌ازحد و غیرواقعی به نقص‌های خیالی یا جزئی در ظاهر مشخص می‌شود و می‌تواند به پریشانی روانی، انزوای اجتماعی و حتی اقدام به خودکشی منجر شود (ریزوان و همکاران، ۲۰۲۲). پژوهش‌های متعددی به بررسی عوامل روان‌شناختی مرتبط با این اختلال، از جمله طرحواره‌های ناسازگار اولیه، کمال‌گرایی، عاطفه منفی و تنظیم هیجان پرداخته‌اند. در ادامه، پیشینه پژوهش‌های داخلی و خارجی مرتبط با این عوامل مرور می‌شود.

دست‌باز و همکاران (۱۴۰۳) رابطه ویژگی‌های شخصیتی، تحریفات شناختی و دشواری تنظیم هیجانی را با بدریخت‌انگاری بدن در دانش‌آموزان دختر ۱۴ تا ۱۸ سال شهر سنندج بررسی کردند. این پژوهش توصیفی–همبستگی با مدل‌سازی معادلات ساختاری انجام شد. نتایج نشان داد روان‌رنجورخویی، تحریفات شناختی و دشواری تنظیم هیجان اثر مستقیم مثبت و معنادار، و برون‌گرایی و وجدان‌گرایی اثر مستقیم منفی و معنادار بر بدریخت‌انگاری دارند. دشواری تنظیم هیجان به‌عنوان میانجی، اثر غیرمستقیم روان‌رنجورخویی، تحریفات شناختی و برون‌گرایی را تقویت کرد (دست‌باز و همکاران، ۱۴۰۳).

خوشینی و همکاران (۱۴۰۱) رابطه ساختاری بدریخت‌انگاری بدن با طرحواره‌های ناسازگار اولیه و بی‌اعتبارسازی هیجانی ادراک‌شده را با میانجی‌گری فراشناخت، تصویر بدن و تحمل پریشانی بررسی کردند. این مطالعه توصیفی–کاربردی روی دانشجویان ایرانی انجام شد. نتایج نشان داد این مدل ۶۸٪ واریانس علائم بدریخت‌انگاری را تبیین می‌کند و تصویر بدن مختل نقش میانجی کلیدی دارد (خوشینی و همکاران، ۱۴۰۱).

صالحی و همکاران (۱۳۹۸) نقش طرحواره‌های هیجانی، سبک‌های دلبستگی و ویژگی‌های شخصیتی را در پیش‌بینی بدریخت‌انگاری بدن در ۲۷۳ متقاضی جراحی زیبایی در اهواز بررسی کردند. نتایج نشان داد وجدانی بودن، دلبستگی اجتنابی، ساده‌اندیشی هیجانی و مهارگری در زنان پیش‌بینی‌کننده بدریخت‌انگاری بودند، در حالی که در مردان تنها تأییدطلبی نقش داشت. شیوع بدریخت‌انگاری در زنان (۸.۸٪) بیش از مردان (۱.۷٪) بود (صالحی و همکاران، ۱۳۹۸).

الطفای‌فرکوش و قربان‌شیرودی (۱۴۰۱) رابطه تصویر بدن، بدریخت‌انگاری و عدم تحمل بلاتکلیفی را با تنظیم هیجان در دانش‌آموزان دختر تهران بررسی کردند. نتایج نشان داد عدم تحمل بلاتکلیفی و بدریخت‌انگاری با دشواری تنظیم هیجان رابطه مثبت و معنادار دارند و این متغیرها توانایی پیش‌بینی مشکلات تنظیم هیجانی را دارند (الطفای‌فرکوش و قربان‌شیرودی، ۱۴۰۱).

1. Body Dysmorphic Disorder

برکتی و همکاران (۱۴۰۴) مدل معادلات ساختاری رابطه بدریخت‌انگاری با پریشانی روان‌شناختی را با میانجی‌گری کمال‌گرایی و دشواری تنظیم هیجان در ۳۳۶ دانشجوی دانشگاه آزاد شهر قدس بررسی کردند. نتایج نشان داد کمال‌گرایی و دشواری تنظیم هیجان نقش میانجی معناداری دارند (برکتی و همکاران، ۱۴۰۴).

مشکوری و همکاران (۱۴۰۳) اثربخشی طرحواره‌درمانی را بر کمال‌گرایی، شرم از بدن و علائم بدریخت‌انگاری در ۳۰ زن متقاضی جراحی زیبایی بررسی کردند. این مطالعه نیمه‌تجربی با طرح پیش‌آزمون–پس‌آزمون نشان داد طرحواره‌درمانی در کاهش این متغیرها مؤثر است (مشکوری و همکاران، ۱۴۰۳). بحرینی و همکاران (۱۴۰۱) مدل ساختاری رابطه کمال‌گرایی با اضطراب اجتماعی را با میانجی‌گری شفقت‌ورزی به خود در ۲۶۵ فرد مبتلا به بدریخت‌انگاری بررسی کردند. نتایج نشان داد شفقت‌ورزی به خود اثر کمال‌گرایی بر اضطراب اجتماعی را تعدیل می‌کند (بحرینی و همکاران، ۱۴۰۱). سعادتمند و همکاران (۱۴۰۱) رابطه طرحواره‌های ناسازگار اولیه با بدریخت‌انگاری را با میانجی‌گری شفقت به خود بررسی کردند. نتایج نشان داد طرحواره‌های حوزه خودگردانی و عملکرد مختل اثر مستقیم و غیرمستقیم معناداری بر بدریخت‌انگاری دارند (سعادتمند و همکاران، ۱۴۰۱).

حسین پور خاقانی و همکاران (۱۴۰۳) رابطه بدریخت‌انگاری با طرحواره بدن را در دانشجویان با نگرش منفی به بدن بررسی کردند. نتایج نشان داد طرحواره بدن تحت تأثیر مؤلفه‌های درکی و نگرشی تصویر بدن قرار می‌گیرد (حسین پور خاقانی و همکاران، ۱۴۰۳). وانگ و همکاران (۲۰۲۰) در یک مرور سیستماتیک، عوامل روان‌شناختی میانجی و تعدیل‌کننده رابطه اختلال تصویر بدن و افسردگی را بررسی کردند. عزت‌نفس، حمایت اجتماعی و استرس ادراک‌شده نقش کلیدی در کاهش افسردگی مرتبط با تصویر بدن دارند (وانگ و همکاران، ۲۰۲۰). سینگ و چائوان (۲۰۲۵) رابطه بدریخت‌انگاری و تنظیم هیجان را در ۱۰۴ جوان ۱۸ تا ۲۶ ساله بررسی کردند. نتایج نشان داد همبستگی منفی معناداری بین بدریخت‌انگاری و تنظیم هیجان وجود دارد (سینگ و چائوان، ۲۰۲۵).

حیدر و همکاران (۲۰۲۵) تأثیر تصویر بدن و خودشیفتگی را بر رابطه کمال‌گرایی و بدریخت‌انگاری در ۲۷۰ دانشجوی چینی بررسی کردند. کمال‌گرایی ناسازگار و تصویر بدن رابطه مثبت و معناداری با بدریخت‌انگاری دارند (حیدر و همکاران، ۲۰۲۵). وینگاردن و همکاران (۲۰۲۵) شدت حالات هیجانی منفی در افراد مبتلا به بدریخت‌انگاری را با داده‌های گوشی هوشمند بررسی کردند. نتایج نشان داد داده‌های سنسور می‌توانند شرم و اضطراب را پیش‌بینی کنند (وینگاردن و همکاران، ۲۰۲۵). رن و همکاران (۲۰۲۳) بدریخت‌انگاری را با شیوع ۲٪ در بزرگسالان بررسی کردند. این اختلال اغلب در نوجوانی آغاز می‌شود و درمان‌های شناختی–رفتاری مؤثر هستند (رن و همکاران، ۲۰۲۳).

پژوهش‌های داخلی و خارجی نشان می‌دهند طرحواره‌های ناسازگار اولیه، کمال‌گرایی، عاطفه منفی و دشواری تنظیم هیجان عوامل کلیدی در بدریخت‌انگاری بدن هستند. متغیرهای میانجی مانند شفقت‌ورزی به خود و تصویر بدن نقش مهمی دارند. این یافته‌ها بر ضرورت مداخلات درمانی مانند طرحواره‌درمانی و آموزش تنظیم هیجان تأکید می‌کنند.

روش پژوهش

این پژوهش از نوع همبستگی و توصیفی با استفاده از مدل معادلات ساختاری برای بررسی رابطه بین بدریخت‌انگاری بدن و متغیرهای روان‌شناختی مرتبط مانند طرحواره‌های ناسازگار اولیه، کمال‌گرایی و دشواری تنظیم هیجان انجام شد. جامعه آماری جامعه آماری شامل تمامی نوجوانان ۱۲ تا ۱۹ ساله مراجعه‌کننده به کلینیک‌های زیبایی شهر بندرعباس در سال ۱۴۰۳ است. نمونه و روش نمونه‌گیری از میان جامعه آماری، ۳۵۰ نفر به روش نمونه‌گیری هدفمند انتخاب شدند. معیارهای ورود شامل رضایت آگاهانه، کسب نمره ۴۵ یا بالاتر در مقیاس بدریخت‌انگاری بدن (لیتلتون و همکاران، ۲۰۰۵)، دامنه سنی ۱۲ تا ۱۹ سال، مراجعه به کلینیک‌های زیبایی و عدم ابتلا به بیماری جسمانی خاص بود. معیارهای خروج شامل انصراف یا پاسخ ناقص به پرسشنامه‌ها بود. حجم نمونه با محاسبه‌گر ساپر و با اندازه اثر ۰.۲، توان آزمون ۰.۸، سطح معناداری ۰.۰۵، ۳ متغیر نهفته (عاطفه منفی، تنظیم هیجان، بدریخت‌انگاری) و ۱۲ متغیر آشکار تعیین شد. حداقل حجم نمونه ۳۴۲ نفر بود، اما برای افزایش قدرت تعمیم، ۴۰۰ نفر انتخاب شدند.

ابزار پژوهش برای جمع‌آوری داده‌ها، از پرسشنامه‌های استاندارد زیر استفاده شد:

پرسشنامه بدریخت انگاری: این پرسشنامه ۱۹ ماده‌ای را لیتلتون و همکاران (۲۰۰۵) ساخته‌اند که به بررسی نارضایتی و نگرانی فرد درباره ظاهرش می‌پردازد. نمره‌گذاری این پرسشنامه به‌صورت لیکرت ۵ درجه‌ای است و نمره کل پرسشنامه میان ۱۹ تا ۹۵ متغیر بوده که کسب نمره بیشتر، نشانگر بالا بودن میزان نارضایتی از تصویر بدنی یا ظاهر فرد است. لیتلتون و همکاران پایایی این پرسشنامه را به روش همسانی درونی بررسی کرده و ضریب آلفای کرونباخ ۰/۹۳ را به دست آورده‌اند (لیتلتون و همکاران، ۲۰۰۵). این ابزار برای نخستین بار توسط بساک نژاد و غفاری (۱۳۸۶) به فارسی ترجمه و روی دانشجویی اعتباریابی شد. پایایی پرسشنامه ترس از تصویر بدنی به روش آلفای کرونباخ به ترتیب برای دانشجویان دختر، پسر و کل دانشجویان برابر ۰/۹۳، ۰/۹۵ و ۰/۹۵ گزارش شده است. ضرایب روایی این پرسشنامه نیز از طریق همبستگی با مقیاس ترس از ارزیابی منفی ظاهر جسمانی و ترس از ارزیابی منفی به ترتیب ۰/۵۵ و ۰/۴۳ به دست آمد که سطح P<۰/۰۰۱ معنادار است. در پژوهش حاضر مقدار پایایی پرسشنامه ها با استفاده از آلفای کرونباخ محاسبه شد، مقدار آلفای محاسبه شده برای کل مقیاس ۰/۸۹ برآورد شد.

پرسشنامه تنظیم شناختی هیجان: پرسشنامه‌ی نظم جویی شناختی هیجان توسط گارنفسکی و کرایج (۲۰۰۷) یک ابزار خودگزارشی ۳۶ سؤالی به‌منظور شناسایی راهبردهای شناختی مقابله¬ای افراد است. این پرسشنامه نه خرده مقیاس معرف نه راهبرد شناختی ملامت خویش، پذیرش، نشخوارگری، تمرکز مجدد مثبت، تمرکز مجدد، برنامه‌ریزی، ارزیابی مجدد مثبت، دیدگاه گیری، فاجعه سازی و ملامت دیگران را ارزیابی می¬کند. دامنه نمرات مقیاس از ۱ (تقریباً هرگز) تا ۵ (تقریباً همیشه) است. نمره هر راهبرد از طریق جمع نمرات داده‌شده به هر یک از عبارات تشکیل‌دهنده آن راهبرد به دست می¬آید و می¬تواند در دامنه¬ای از ۴ تا ۲۰ قرار بگیرد و جمع کل نمرات در دامنه¬ای از ۳۶ تا ۱۸۰ قرار می¬گیرد. نمرات بالا در هر خرده مقیاس بیانگر میزان استفاده بیشتر از راهبرد در مقابل وقایع تنش¬زا و منفی است. در پژوهش گارنفسکی و کرایج ضریب آلفای کرونباخ برای نه خرده مقیاس مذکور بین ۰/۶۲ تا ۰/۸۰ گزارش شده است. خصوصیات روان‌سنجی این پرسشنامه در ایران توسط حسنی (۱۳۹۰) موردبررسی قرارگرفته و پایایی (ضریب آلفای کرونباخ ۰/۶۸ تا ۰/۸۲) و روایی آن مطلوب گزارش شده است.

پرسشنامه کمال‌گرایی: این پرسشنامه توسط فراست و همکاران (۱۹۹۰) برای ارزیابی ابعاد مختلف کمال‌گرایی ساخته است. پرسشنامه دارای ۳۵ عبارت و ۶ زیرمقیاس: نگرانی در مورد اشتباهات، تردید نسبت به اعمال، انتظارات والدین، انتقاد والدین، استانداردهای فردی و نظم و ترتیب است. نمره‌گذاری آن از صفر تا چهار و درجه‌بندی آن کاملاً مخالفم (۱) تا کاملاً موافقم (۴) است. بر اساس پژوهش فراست و همکاران (۱۹۹۰) ضرایب همسانی درونی زیرمقایس های پرسشنامه ابعاد کمال‌گرایی ۰/۷۳ تا ۰/۹۳ و ضریب همسانی درونی کل ۰/۹۰ گزارش‌شده است. در پژوهشی که توسط عباسپور (۱۳۸۵) روی تعدادی از دانشجویان اجرا شد، ضریب همسانی درونی نمره کل پرسشنامه ۰/۷۵ و برای زیرمقیاس های آن با دامنه ۰/۶۳ تا ۰/۸۳ به دست آمد. همچنین پایایی آزمون –باز آزمون این مقیاس برابر با ۰/۷۶ گزارش شد.

مقیاس عاطفه مثبت و منفی: این مقیاس ابزار خود سنجی ۲۰ گویه ای است که برای اندازه‌گیری دو بعد خلقی یعنی «عاطفه منفی» و «عاطفه مثبت» توسط واتسون و کلارک (۱۹۸۸) طراحی شده است. هر خرده مقیاس ۱۰ گویه دارد. گویه¬ها روی مقیاس پنج نقطه‌ای (۱=هرگز تا ۵= بسیاری زیاد) از سوی آزمودنی رتبه‌بندی می‌شود. از جنبه ویژگی‌های روان‌سنجی پایایی و روایی مطلوب است پایایی به روش ضرایب سازگاری درونی برای این مقیاس ۰/۸۷ است. همچنین پایایی از راه بازآزمایی با فاصله هشت هفته ۰/۷۱ گزارش شده است. روایی این ابزار به کمک محاسبه همبستگی مقیاس عاطفه مثبت و منفی با برخی از ابزارهای پژوهش که سازه‌های مرتبط با این دو مقیاس را می‌سنجد، برآورد شده است.

روش اجرا پس از هماهنگی با کلینیک‌های زیبایی بندرعباس و دریافت معرفی‌نامه از دانشگاه، اهداف پژوهش به شرکت‌کنندگان توضیح داده شد. پرسشنامه‌ها با رعایت اصل رازداری و رضایت آگاهانه توزیع شدند و نحوه پاسخگویی توسط پژوهشگر تشریح شد.

ملاحظات اخلاقی ارائه اطلاعات کتبی و کسب رضایت آگاهانه.

تضمین محرمانگی داده‌ها.

عدم ثبت اطلاعات هویتی.

تعهد به ارائه درمان مؤثر به گروه کنترل پس از مطالعه

روش تحلیل داده‌ها داده‌ها پس از ورود به نرم‌افزار SPSS نسخه ۲۶ و AMOS نسخه ۲۴ پردازش شدند. برای توصیف داده‌ها از آمار توصیفی شامل میانگین، انحراف معیار و توزیع فراوانی استفاده شد. رابطه متغیرها با استفاده از همبستگی پیرسون بررسی شد و مدل معادلات ساختاری برای سنجش روابط مستقیم و غیرمستقیم متغیرها مورد استفاده قرار گرفت. میزان تطابق مدل با داده‌ها با شاخص‌هایCFI ، TLI، RMSEA و χ^2/df ارزیابی شد.

اعتبار و پایایی اعتبار ابزارها بر اساس پایایی درونی (ضریب آلفای کرونباخ) و اعتبار محتوا و صوری بررسی شد. پایایی پرسشنامه‌ها در نمونه حاضر بین ۰.۷۸ تا ۰.۹۲ بود که نشان‌دهنده اعتبار و قابلیت اعتماد مناسب است.

یافته ها

تجزیه و تحلیل داده ها

هدف این پژوهش بررسی نقش میانجی تنظیم هیجان در رابطه بین عاطفه منفی و بدریخت‌انگاری بدن در نوجوانان شهر بندرعباس در سال ۱۴۰۳ است. داده‌ها با استفاده از پرسشنامه‌های استاندارد بدریخت‌انگاری بدن، عاطفه منفی و تنظیم شناختی هیجان جمع‌آوری شده و در دو بخش توصیفی و تحلیلی بررسی شدند.

الف – یافته های توصیفی

جدول ۱. توزیع فراوانی آزمودنی‌ها بر اساس جنسیت و پایه تحصیلی

متغیر	طبقه	فراوانی	درصد
جنسیت	پسر	۲۰۰	۵۰
	دختر	۲۰۰	۵۰
	جمع	۴۰۰	۱۰۰
رشته تحصیلی	تجربی	۱۰۰	۲۵
	فنی	۱۰۰	۲۵
	انسانی	۱۰۰	۲۵
	سایر رشته ها	۱۰۰	۲۵
	جمع	۴۰۰	۱۰۰

با توجه به جدول (۱) از نظر جنسیت به طور مساوی ۵۰ درصد پسر و ۵۰ درصد دختر انتخاب شده اند. از نظر رشته تحصیلی ۲۴۵ درصد رشته تجربی، ۲۵ درصد فنی و ۲۵ درصدرشته انسانی و ۲۵ درصد سایر رشته های تحصیلی بوده اند.

ب– یافته های مربوط به فرضیه پژوهش

این پژوهش شامل فرضیه های زیر است که هر فرضیه با نتایج بدست آمده از تجزیه و تحلیل آن در این بخش ارائه می گردد. قبل از آن با ارائه پیش فرض های تحلیل رگرسیون خط و سنجش نرمالیته می پردازیم

پیش فرض های تحلیل رگرسیون خطی

۱–متغیر ملاک و متغیر(های) پیش بین باید در مقیاس فاصله ای پیوسته اندازه گیری شده اند. که در تعاریف عملیاتی و پرسشنامه ها مشهود است.

۲– نرمال بودن شکل توزیع نمرات متغیر ملاک براساس آزمون کولمگروف اسمیرنوف KS

جدول ۲. نرمالیته سازه های مورد بررسی

نام متغیر	Sig
عاطفه منفی	۰/۵۴۱
تنظیم شناختی هیجان	۰/۱۱۲
بدریخت انگاری	۰.۳۲۲

۳- باقیمانده ها از نظر همپراشی، نرمال بودن و همبسته نبودن با یکدیگر و همبسته نبودن با متغیرهای پیش بین

۴- بررسی وجود هم خطی (Collinearity) و «همخطی چندگانه»(Multicollinearity) در مدل رگرسیونی به وجود همبستگی بین متغیرهای مستقل اشاره دارد.

۵- بررسی استقلال خطاها با استفاده از آزمون دوربین-واتسون که در همه موارد محدوده قابل قبول برای اندازه آماره دوربین واتسن عددی بین ۱.۵ تا ۲.۵ است.

استفاده از معیارهای «میزان تحمل (Tolerance) و یا «عامل تورم واریانس (Variance Inflation Factor) که به اختصار VIF نامیده می‌شود، برای مدل رگرسیونی. در این حالت رابطه محاسباتی برای این دو شاخص به صورت زیر نوشته می‌شود

$$\text{Tolerance} = 1 - R_j^2, \quad \text{VIF} = \frac{1}{\text{tolerance}}$$

در این رابطه منظور از R^2J ضریب «تعیین مدل (R Square) «مدل رگرسیونی روی متغیر توصیفی زام به عنوان متغیر پاسخ با متغیرهای توصیفی دیگر به عنوان متغیرهای مستقل است. در صورتی که میزان Tolerance کمتر از ۰.۱ و یا VIF بیشتر از ۱۰ باشد، رای به وجود همخطی بین متغیرهای مستقل می‌دهیم که در این مطالعه همه متغیرها در همین دامنه می باشند.

جدول ۳. مقدار VIF در مدل پیش بینی اختلال بدریخت انگاری نوجوانان

نام متغیر	VIF
عاطفه منفی	**1.516**
تنظیم شناختی هیجان	**1.445**
بدریخت انگاری	**1.445**

در صورتی که میزان Tolerance کمتر از ۰.۱ و یا VIF بیشتر از ۱۰ باشد، رای به وجود همخطی بین متغیرهای مستقل می‌دهیم که در این مطالعه همه متغیرها در همین دامنه بوده و VIF کمتر از ۱۰ می باشند..

فرضیه پژوهش: پیش بینی بدریخت انگاری نوجوانان براساس عاطفه منفی با نقش میانجی تنظیم هیجان

جدول ٤. معناداری مقادیر t در مدل پیش بینی اختلال بدریخت انگاری نوجوانان

انواع روابط بین متغیرهای مستقل با متغیر وابسته و متغیر واسطه ای	Original Sample (O)	Sample Mean (M)	Standard Deviation (STDEV)	T Statistics (|O/STDEV|)	P Values
تنظیم شناختی هیجان -> اختلال بدریخت انگاری	۰/۲۱۸	۰/۲۱۸	۰/۰۵۵	۳/۹۴۳	۰/۰۰۱
عاطفه منفی -> اختلال بدریخت انگاری	۰/۳۹۳	۰/۳۹۵	۰/۰۴	۹/۷۰۹	۰/۰۰۱
عاطفه منفی -> تنظیم شناختی هیجان	۰/۲۵۴	۰/۲۵۶	۰/۰۵۱	۴/۹۷۴	۰/۰۰۱

براساس یافته های جدول شماره (۴) مقادیر **t** در انواع روابط در مدل پیش‌بینی اختلال بدریخت انگاری نوجوانان بر اساس عاطفه منفی با میانجی‌گری تنظیم هیجان معنادار و بالاتر از ۲ می باشند.

جدول ۵. ضرایب مسیر مدل پیش بینی اختلال بدریخت انگاری نوجوانان

نام متغیر	اختلال بدریخت انگاری	تنظیم شناختی هیجان
تنظیم شناختی هیجان	۰/۲۱۸	
طرح واره های ناسازگار اولیه	۰/۲۳	۰/۴۲۳
عاطفه منفی	۰/۳۹۳	۰/۲۵۴
کمالگرایی	۰/۱۴	۰/۲۴۳

براساس یافته های جدول شماره (۵) ضرایب مسیر رابطه بین تنظیم شناختی هیجان با **اختلال بدریخت انگاری** ۰/۲۱۸ ، عاطفه منفی با **اختلال بدریخت انگاری** ۰/۳۹۳ ، **عاطفه منفی با تنظیم شناختی هیجان ۰/۲۵٤ می باشد.** بنابراین رابطه عاطفه منفی با میانجی‌گری تنظیم هیجان با اختلال بدریخت انگاری معنادار می باشند($p<0/05$).

جدول ٦. نوع رابطه بین عاطفه منفی یا میانجیگری تنظیم هیجان با اختلال بدریخت انگاری نوجوانان

متغیر پیش بین	متغیرهای ملاک	ضرایب رگرسیونی				
		ضریب تعیین R^2	ضریب مسیر *B*	t	sig	تعداد نمونه
اختلال بدریخت انگاری	عاطفه منفی	۰/۷۸۵	۰/۳۹۳	۱۰	۰/۰۰۱	۴۰۰
	تنظیم هیجان		۰/۲۱۸	۴	۰/۰۰۱	

براساس یافته های جدول شماره (۶) نشان می دهد ضرایب مسیرو مقدار **t** بوت استراپینگ در رابطه بین تنظیم شناختی هیجان با اختلال بدریخت انگاری ۰/۲۱۸ ، ۴ ، عاطفه منفی با اختلال بدریخت انگاری ۰/۳۹۳ و ۱۰ می باشد. و ضریب تعیین ۰/۷۸۵ بوده ۷۸/۵ درصد از تغییرات اختلال بدریخت انگاری به دلیل اثر همزمان عاطفه منفی با میانجی‌گری تنظیم هیجان می باشد. بنابراین رابطه بین عاطفه منفی با میانجی‌گری تنظیم هیجان با اختلال بدریخت انگاری معنادار می باشند($p<0/05$).

جدول ۷. رابطه بین عاطفه منفی یا تنظیم هیجان در نوجوانان

متغیر پیش بین(واسطه ای)	متغیرهای ملاک	ضرایب رگرسیونی				
		ضریب تعیین R^2	ضریب مسیر *B*	t	sig	تعداد نمونه
تنظیم هیجان	عاطفه منفی	۰/۷۰۸	۰/۲۵۴	۵	۰/۰۰۱	۴۰۰

براساس یافته های جدول شماره (۷) نشان می دهد ضرایب مسیر و مقدار t بوت استراپینگ در رابطه بین رابطه بین عاطفه منفی با تنظیم شناختی هیجان ۰/۲۵۴ و ۵ می باشد. ضریب تعیین تنظیم هیجان ۰/۷۰۸ بوده یعنی ۷۰/۸ درصد از تغییرات تنظیم هیجان به دلیل اثر همزمان عاطفه منفی می باشد. بنابراین رابطه بین عاطفه منفی با میانجی‌گری تنظیم هیجان با اختلال بدریخت انگاری معنادار می باشند($p<0/05$).

جدول ۸. نتایج معیار آلفای کرونباخ، پایایی ترکیبیrho_A و میانگین واریانس استخراجی متغیرهای پنهان تحقیق

نتایج معیارها / متغیرهای پنهان	آلفای کرونباخ Alpha>0.7	rho_A	پایایی ترکیبی CR>0.7	میانگین واریانس استخراجی AVE>0.5
اختلال بدریخت انگاری	۰/۸۲۹	۰/۸۴۱	۰/۸۷۱	۰/۵۵۸
تنظیم شناختی هیجان	۰/۷۷۵	۰/۷۸۸	۰/۸۴۲	۰/۵۷۳
عاطفه منفی	۰/۷۱۴	۰/۷۲۷	۰/۸۱۴	۰/۶۶۹

جدول شماره (۸) نتایج معیار آلفای کرونباخ، پایایی ترکیبی یا قابلیت اطمینان یا اعتماد (Reliability) و میانگین واریانس استخراجی متغیرهای پنهان تحقیق نشان می دهند که پایداری و ثبات سنجش همه سازه ها از پایایی قابل قبولی در رنج استاندارد برخوردار می باشند یعنی اگر بتوان در شرایط مشابه با استفاده تاز روشهای مشابه به نتیجه ای مشابه رسید، ابزار سنجش پایا می باشد.

جدول ۹. نتایج معیار R^2و Adj-R برای سازه درون زا

نام متغیر	R Square	R Square Adjusted
اختلال بدریخت انگاری	۰/۷۸۵	۰/۷۸۲
تنظیم هیجان	۰/۷۰۸	۰/۷۰۶

براساس یافته های جدول شماره (۹) نتایج معیار R2 برای سازه درون زا نشان می دهد که ۷۸/۵ درصد از تغییرات بدریخت انگاری نوجوانان به دلیل اثر همزمان طرحواره های ناسازگار، کمالگرایی، عاطفه منفی و تنظیم هیجان بوده همچنین۷۰/۸ درصد از تغییرات تنظیم هیجان به دلیل اثر عاطفه منفی می باشد.

نتیجه‌گیری

هدف از انجام این تحقیق بررسی علل بدریخت‌انگاری در نوجوانان و ارائه مدلی مبتنی بر عاطفه منفی و میانجیگری تنظیم هیجان در سال ۱۴۰۳ بود. داده‌های آماری با استفاده از پرسشنامه‌های استاندارد در دو بخش توصیفی و تحلیلی مورد بررسی قرار گرفتند. نتایج توصیفی نشان داد که نمونه شامل ۵۰ درصد پسر و ۵۰ درصد دختر بوده و از نظر رشته تحصیلی ۲۵ درصد تجربی، ۲۵ درصد فنی، ۲۵ درصد انسانی و ۲۵ درصد سایر رشته‌ها بوده‌اند.

یافته‌های مدل‌های شش‌گانه و جداول نه‌گانه نشان می‌دهد که ضرایب مسیر و مقدار t در بوت‌استرپینگ رابطه بین تنظیم هیجان و اختلال بدریخت‌انگاری برابر با ۰،۲۱۸ و ۴، و رابطه بین عاطفه منفی و اختلال بدریخت‌انگاری برابر با ۰،۳۹۳ و ۱۰ بوده است. همچنین مشخص شد که ۷۸،۵ درصد از تغییرات اختلال بدریخت‌انگاری به دلیل اثر عاطفه منفی با میانجیگری تنظیم هیجان ایجاد شده است. ضرایب مسیر و t رابطه بین عاطفه منفی و تنظیم هیجان ۰،۲۵۴ و ۵ بوده و تمامی روابط معنادار (p<0/05)گزارش شد.

دوران نوجوانی یکی از حساس‌ترین مراحل رشد جسمی، روانی و هیجانی است و افراد در معرض تغییرات گسترده‌ای قرار می‌گیرند، از جمله تغییرات ظاهری و تصویر بدنی. انسان به طور طبیعی به زیبایی توجه دارد و در دنیای مدرن، با توسعه سالن‌های زیبایی، جراحی‌های زیبایی و لوازم آرایشی، نوجوانان تحت فشار اجتماعی و کمال‌گرایی بیشتری قرار می‌گیرند. این فشارها همراه با عواطف منفی و هیجانات مختلف، ذهن نوجوانان را به سمت تمرکز بر نقص‌های جزئی یا خیالی در ظاهر و اندام سوق می‌دهد و نقش واسطه‌ای تنظیم هیجان باعث بروز یا تشدید بدریخت‌انگاری می‌شود.

تنظیم شناختی هیجان شامل مولفه‌هایی همچون ملامت خویش، پذیرش، نشخوارگری، تمرکز مجدد مثبت، برنامه‌ریزی، دیدگاه‌گیری، فاجعه‌سازی و ملامت دیگران است که نقش میانجی بین عاطفه منفی شامل ترس، خصومت، بی‌قراری، دلشوره و آشفتگی و بدریخت‌انگاری نوجوانان دارد. با گسترش رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی، نگرانی درباره تصویر بدن به سطحی بی‌سابقه

رسیده و نوجوانان به دلیل مرحله شکل‌گیری هویت، بیشترین آسیب‌پذیری را دارند. این فشارها و نگرانی‌ها ممکن است زمینه‌ساز هویت ترکیبی یا چندرگه شود که به دلیل کمال‌گرایی و عواطف منفی، تفکر بدریخت‌انگاری را تقویت می‌کند و تمرکز بیش‌ازحد بر نقص‌های جزئی یا خیالی را افزایش می‌دهد. نتیجه این تمرکز، افزایش انواع اختلالات روانی مانند اضطراب، استرس، انزوا و اختلالات کارکردی فردی است.

دوره نوجوانی به دلیل تغییرات جسمانی، شناختی و هیجانی، حساس‌ترین مرحله رشد روانی فرد محسوب می‌شود. فشارهای اجتماعی، انتظارات فرهنگی و هنجارهای زیبایی، باعث نگرانی‌های شدید نوجوانان درباره ظاهرشان می‌شود و بسیاری برای دستیابی به ایده‌آل‌های زیبایی به روش‌های غیرعلمی و آسیب‌زا روی می‌آورند. عاطفه منفی و مهارت‌های تنظیم هیجان از مهم‌ترین عوامل تأثیرگذار بر شدت بدریخت‌انگاری هستند. طرحواره‌های ناسازگار اولیه که در کودکی شکل می‌گیرند، باعث ایجاد احساس بی‌کفایتی و وابستگی به تأیید دیگران می‌شوند. کارانتزاس و همکاران (۲۰۲۳) نشان دادند که طرحواره‌های نقص/شرم، وابستگی/بی‌کفایتی و رهاشدگی، پیش‌بینی‌کننده مهمی برای بدریخت‌انگاری بدن در نوجوانان هستند.

افرادی که در سنین نوجوانی از نظر عاطفی آسیب‌پذیر هستند، به دلیل عدم تعادل عاطفی و تجربه عاطفه منفی مانند اضطراب، افسردگی و استرس، بیشتر در معرض بدریخت‌انگاری قرار می‌گیرند. تمرکز بیش از حد بر نقاط ضعف خود هنگام مشاهده تصویر در آینه، افکار بدریخت‌انگارانه را تقویت می‌کند و تنظیم هیجان می‌تواند این رابطه را تشدید کند و به رفتارهای ناسازگارانه مانند اجتناب اجتماعی، جراحی‌های غیرضروری و مصرف مواد منجر شود. افرادی که مهارت‌های ضعیفی در تنظیم هیجان دارند، با تمرکز بر ظاهر خود سعی در کاهش ناراحتی‌های هیجانی می‌کنند که این امر چرخه معیوبی ایجاد می‌کند. دست باز و همکاران (۱۴۰۳) نشان دادند نوجوانانی که از راهبردهای ناسازگارانه تنظیم هیجان مانند سرکوب هیجان، اجتناب شناختی و نشخوار فکری استفاده می‌کنند، بیشتر در معرض بدریخت‌انگاری بدن هستند.

نتایج تحقیق حاضر با مطالعات برکتی و همکاران (۱۴۰۴)، رن و همکاران (۲۰۲۳)، مشکوری و همکاران (۱۴۰۳)، حسین پور خاقانی و همکاران (۱۴۰۳)، وینگاردن و همکاران (۲۰۲۵) و گاردنرهاوس و همکاران (۲۰۲۱) همسو است. یافته‌ها نشان می‌دهد که عاطفه منفی، کمال‌گرایی و طرحواره‌های ناسازگار اولیه نقش مستقیم و غیرمستقیم در ایجاد بدریخت‌انگاری دارند و تنظیم هیجان نقش میانجیگر این روابط را ایفا می‌کند.

محدودیت‌های تحقیق شامل استفاده صرف از پرسشنامه، عدم پاسخگویی کامل نمونه‌ها، عدم کنترل عوامل محیطی و انگیزه کم در پاسخ‌دهی بوده است.

پیشنهادات کاربردی تحقیق عبارتند از:

روان‌شناسان و مشاوران در طراحی مداخلات پیشگیرانه و درمانی برای کاهش بدریخت‌انگاری و ارتقاء کیفیت زندگی نوجوانان تلاش کنند.

آموزش مهارت‌های تنظیم هیجان در مدارس و خانواده‌ها برای کاهش اثرات منفی طرحواره‌های ناسازگار اولیه و عاطفه منفی.

حمایت عاطفی و ایجاد انگاره‌های مثبت در نوجوانان توسط خانواده، مدرسه و مشاوران جهت کاهش تمرکز بر نقص‌های بدنی.

پیشنهادات پژوهشی شامل بررسی دیگر گروه‌های سنی و جنسی، گسترش مطالعه به مناطق مختلف، بررسی سایر متغیرهای روانشناختی و اجتماعی و استفاده از متغیرهای واسطه‌ای دیگر در مدل‌های پژوهشی است.

ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسندگان

همه نویسندگان به نحو مساوی در نگارش مقاله همکاری داشتند.

تعارض منافع

بر اساس اظهارات نویسندگان، این مقاله تعارض منافعی ندارد.

حامی مالی

بنابر اظهارات نویسندگان این پژوهش هیچگونه حامی مالی ندارد.

سپاسگزاری

از تمامی مشارکت کنندگان در این پژوهش سپاسگزاری می شود.

منابع

الطفای‌فرکوش، سارا و قربان‌شیرودی، شهره. (۱۴۰۱). بررسی رابطه بین تصویربدنی، بدریخت انگاری و عدم تحمل بلاتکلیفی باتنظیم هیجانی دختران نوجوان. *خانواده و بهداشت*، ۳۳(۱۲)، ۴۳-۵۹.

بحرینی، زهرا؛ کهرازهی، فرهاد و نیک منش، زهرا. (۱۴۰۱). اثربخشی شناخت درمانی مبتنی بر ذهن آگاهی بر بهزیستی روان شناختی و عواطف مثبت و منفی در دختران نوجوان دچار نشانگان بدریخت انگاری بدن. *نشریه پژوهش توانبخشی در پرستاری*، ۸ (۲)، ۷۹-۶۴.

برکتی، لیلا؛ قاسمی، میترا و شکوهی امیر آبادی، لیلا. (۱۴۰۴). مدل‌سازی معادلات ساختاری رابطه بدریخت انگاری بدنی با پریشانی‌های روان‌شناختی در دانشجویان با تأکید بر نقش میانجی کمال‌گرایی و دشواری در تنظیم هیجان: یک مطالعه توصیفی، *مجله علمی دانشگاه علوم پزشکی رفسنجا* ، ۲۴ (۴)، ۳۲۹-۳۱۵.

بساک نژاد، سودابه و غفاری، مجید. (۱۳۸۶). رابطه بین ترس از بدریختی بدنی و اختلالات روانشناختی در دانشجویان. *مجله علوم رفتاری*. ۱(۲) .۱۸۷-۱۷۹.

حسنی، جعفر. (۱۳۹۰). بررسی اعتبار و روایی فرم کوتاه پرسشنامه نظم جویی شناختی هیجان. *تحقیقات علوم رفتاری*، (۹)۴ ، ۲۲۹-۲۴۰

حسین پور خاقانی، سید حامد; یوسفی، رحیم; عبدی، رضا و یعقوبی، حسن (۱۴۰۳). نشانگان بدریخت انگاری بدن در نوجوانان: نقش طرحواره‌های ناسازگار اولیه و ابعاد مرضی شخصیت با میانجی‌گری حساسیت به طرد و نگرش‌های فرهنگی – اجتماعی نسبت به ظاهر. *تحقیقات علوم رفتاری*. ۲۲ (۲) :۲۱۲-۱۹۴

خوشینی، فاطمه؛ اکبری، مهدی و محمدخانی، شهرام. (۱۴۰۱). رابطه ساختاری اختلال بدریخت‌انگاری بدن با طرحواره‌های ناسازگار اولیه و بی‌اعتبارسازی هیجانی ادراک شده: نقش میانجی فراشناخت، تصویر بدن و تحمل پریشانی. *روانشناسی بالینی و شخصیت*، ۱۹(۲)، ۱۰۱-۱۱۹.

دست باز، انور؛ محمدی، روژان؛ احدی، شیلان و حیدریان، میلاد. (۱۴۰۳). پیش بینی اختلال بدریخت انگاری بدن بر اساس ویژگی های شخصیتی و تحریفات شناختی با نقش واسطه ای دشواری تنظیم هیجانی در دانش آموزان دختر. *نشریه روانشناسی و روانپزشکی شناخت*، ۱۰ (۶)، ۱۲۴-۱۰۸

دمرچلی، نسیم؛ کاکاوند، علیرضا و جلالی، محمد رضا (۱۳۹۶). تدوین مدل ارتباط اضطراب اجتماعی با اختلال بدریخت انگاری بدن: نقش میانجی ترس از ارزیابی مثبت و منفی. *مطالعات روان‌شناختی*, ۱۳(۲), ۱۱۳-۱۳۲. doi: 10.22051/psy.2017.12112.1252

سجادی، معصومه‌السادات و عسکری‌زاده، قاسم (۱۳۹۴). نقش ذهن‌آگاهی و راهبردهای شناختی تنظیم هیجان در پیش‌بینی علایم روان‌شناختی دانشجویان علوم پزشکی. *دوماهنامه علمی- پژوهشی راهبردهای آموزش در علوم پزشکی*، ۸ (۵) :۳۰۸-۳۰۱

سعادتمند، الهام؛ محمود علیلو، مجید؛ اسماعیل پور خلیل و هاشمی تورج. (۱۴۰۱). بررسی رابطه طرحواره های ناسازگار اولیه با نشانه‌های اختلال بدریخت انگاری بدنی با میانجیگری شفقت به خود. *روان پرستاری*. ۱۰ (۱) :۷۵-۶۴

صالحی، مریم؛ رجبی، سوران و دهقانی، یوسف. (۱۳۹۸). پیش بینی اختلال بدریخت انگاری بدن براساس طرحواره های هیجانی، سبک های دلبستگی و ویژگی های شخصیتی در افراد متقاضی جراحی زیبایی، *نشریه مجله علوم روانشناختی* ، ۱۸ (۷۳)، ۸۷-۷۷.

عباس پور، پرستو (۱۳۸۵). بررسی رابطه بین کمال گرایی و عزت نفس با سالمت روانشناختی در دانشجویان پزشکی. پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تربیت معلم.

مشکوری، مهرشاد؛ باقرزاده‌گلمکانی، احمد و منصور، خدابخش. (۱۴۰۳). اثربخشی طرحواره درمانی بر کمال گرایی، شرم از بدن و نشانه های اختلال بدریخت انگاری بدن در زنان متقاضی جراحی های زیبایی. علوم روانشناختی،۱۴۳ (۲۳)، ۲۷۸۶-۲۷۷۲.

معافی، مینا؛ بزازیان، سعیده و امیری مجد مجتبی.(۱۳۹۸). رابطه تصویر بدنی و اضطراب اجتماعی با عاطفه مثبت و منفی در زنان دارای اضافه وزن رویش روان شناسی، ۸ (۵) :۱۳۲-۱۲۳

هاشمی, تورج و محمدپناه اردکان, عذرا (۱۳۹۷). نقش واسطه‌ای تصویربدنی منفی و مکانیسم‌های دفاعی نوروتیک در رابطه صفات شخصیت و تمایل به جراحی زیبایی. *فصلنامه پژوهش های نوین روانشناختی*, ۱۳(۵۲), ۲۸۱-۳۰۴.

References

Abbaspour, P. (2006). Barresi-ye rabeteh-ye beyne kamalgara'i va 'ezzat-e nafs ba salaamat-e ravanshenakhti dar daneshjuyan-e pezeshki [Investigating the relationship between perfectionism and self-esteem with psychological health in medical students] (Unpublished master's thesis). Tarbiat Moallem University, Tehran, Iran.

Bahreini, Z., Kahrazeh, F., & Nikmanesh, Z. (2022). Asarbakhshi-ye shenakht-darmani-ye mabani bar zhehn-aagahi beh behdasht-e ravanshenakhti va avatef-e mosbat va manfi dar dokhtaran-e nojavan-e mobtala be nesanehgan-e ekhtelal-e bodrimangi-ye badan [The effectiveness of mindfulness-based cognitive therapy on psychological well-being and positive and negative affect in adolescent girls with body dysmorphic disorder symptoms]. *Nashriyeh-ye Pajuhesh-e Tavambakhshi dar Parastari [Journal of Rehabilitation Research in Nursing]*, 8(2), 64–79.

Barakati, L., Ghasemi, M., & Shokouhi Amirabadi, L. (2025). Model-sazi-ye mo'adelat-e sakhtari-ye rabeteh-ye bodrimangi-ye badani ba parishani-haye ravanshenakhti dar daneshjuyan ba ta'kid bar naqsh-e miyanji-ye kamalgara'i va doshvari dar tanzim-e heyajan: Yek motale'eh-ye tosifi [Structural equation modeling of the relationship between body dysmorphic disorder and psychological distress in students emphasizing the mediating role of perfectionism and difficulties in emotion regulation: A descriptive study]. *Majalleh-ye 'Elmi-ye Daneshgah-e 'Olum-e Pezeshki-ye Rafsanjan [Scientific Journal of Rafsanjan University of Medical Sciences]*, 24(4), 315–329.

Basaknejad, S., & Ghafari, M. (2007). Rabeteh-ye beyne tars az bodrimangi-ye badani va ekhtelalat-e ravanshenakhti dar daneshjuyan [The relationship between fear of body dysmorphic disorder and psychological disorders in university students]. *Majalleh-ye 'Olum-e Raftari [Journal of Behavioral Sciences]*, 1(2), 179–187.

Damercheli, N., Kakavand, A., & Jalali, M. R. (2017). Tadvin-e model-e ertebat-e ezterab-e ejtema'i ba ekhtelal-e bodrimangi-ye badan: Naqsh-e miyanji-ye tars az arzyabi-ye mosbat va manfi [Developing a model of the relationship between social anxiety and body dysmorphic disorder: The mediating role of fear of positive and negative evaluation]. *Motale'at-e Ravanshenakhti [Psychological Studies]*, 13(2), 113–132. https://doi.org/10.22051/psy.2017.12112.1252

Dastbaz, A., Mohammadi, R., Ahadi, S., & Heidarian, M. (2023). Pishbini-ye ekhtelal-e bodrimangi-ye badan bar asas-e vizhegihaye shakhsiyati va tahrifat-e shenakhti ba naqsh-e vasete'i-ye doshvari-ye tanzim-e heyajani dar daneshamuzan-e dokhtar [Predicting body dysmorphic disorder based on personality traits and cognitive distortions with the mediating role of emotion regulation difficulties in female students]. *Nashriyeh-ye Ravanshenasi va Ravankeshvari-ye Shenakht [Journal of Psychology and Psychiatry Cognition]*, 10(6), 108–124.

França, K., Roccia, M. G., Castillo, D., Tchernev, G., Chokoeva, A., Lotti, T., et al. (2017). Body dysmorphic disorder: History and curiosities. *Wiener Medizinische Wochenschrift*, 167(Suppl 1), 5–7. https://doi.org/10.1007/s10354-017-0544-8

Frost, R. O., & Marten, P. A. (1990). Perfectionism and evaluative threat. *Cognitive Therapy and Research*, 14(6), 559–572. https://doi.org/10.1007/BF01173364

Gardner, A. A., Hawes, T., Zimmer-Gembeck, M. J., Webb, H. J., Waters, A. M., & Nesdale, D. (2021). Emotion regulation and support from others: Buffering of body dysmorphic symptoms in adolescent and young adult men but not women. *Journal of Adolescence*, 86, 1–10. https://doi.org/10.1016/j.adolescence.2020.11.008

Garnefski, N., Rieffe, C., Jellesma, F., Terwogt, M. M., & Kraaij, V. (2007). Cognitive emotion regulation strategies and emotional problems in 9–11-year-old children: The development of an instrument. *European Child & Adolescent Psychiatry*, 16(1), 1–9. https://doi.org/10.1007/s00787-006-0562-3

Greenier, V., Derakhshan, A., & Fathi, J. (2021). Emotion regulation and psychological well-being in teacher work engagement: A case of British and Iranian English language teachers. *System*, 97, Article 102446. https://doi.org/10.1016/j.system.2020.102446

Haider, A., Mehmood, A., & Zhang, W. (2025). Examining how body image and narcissism affect the link between perfectionism and body dysmorphic disorder in Chinese students. *Current Psychology*, 44(1), 263–274.

Hasani, J. (2011). Barresi-ye e'tebar va rivayi-ye form-e kutah-e porseshnameh-ye nazmjoyi-ye shenakhti-ye heyajan [Validation and reliability of the short form of the Cognitive Emotion Regulation Questionnaire]. *Tahghighat-e 'Olum-e Raftari [Behavioral Sciences Research]*, 9(4), 229–240.

Hashemi, T., & Mohammadpanah Ardakan, A. (2018). Naqsh-e vasete'i-ye tasvir-e badani-ye manfi va mekanizmhaye defa'i-ye neurotik dar rabeteh-ye sefat-e shakhsiyat va tamil-e beh jarrahi-ye zibayi [The mediating role of negative body image and neurotic defense mechanisms in the relationship between personality traits and tendency for cosmetic surgery]. *Faslnameh-ye Pajuheshhaye Novin-e Ravanshenakhti [Quarterly Journal of Modern Psychological Research]*, 13(52), 281–304.

Hosseinpour Khaghani, S. H., Yousefi, R., Abdi, R., & Yaghoubi, H. (2024). Nesanehgan-e bodrimangi-ye badan dar nojavanan: Naqsh-e tarhevarehaye nasazgar-e avvaliye va ab'ad-e marazi-ye shakhsiyat ba miyanjigari-ye hassasiyat-e beh tarded va negareshhaye farhangi-ejtema'i nesbat beh zahar [Body dysmorphic disorder symptoms in adolescents: The role of early maladaptive schemas and pathological personality dimensions mediated by rejection sensitivity and socio-cultural attitudes toward appearance]. *Tahghighat-e 'Olum-e Raftari [Behavioral Sciences Research]*, 22(2), 194–212.

Karantzas, G. C., Younan, R., & Pilkington, P. D. (2023). The associations between early maladaptive schemas and adult attachment styles: A meta-analysis. *Clinical Psychology: Science and Practice*, 30(1), 1–20. https://doi.org/10.1037/cps0000108

Khoshini, F., Akbari, M., & Mohammadkhani, S. (2021). Rabeteh-ye sakhtari-ye ekhtelal-e bodrimangi-ye badan ba tarhevarehaye nasazgar-e avvaliye va bi'tebarsazi-ye heyajani-ye edrak shodeh: Naqsh-e miyanji-ye farashenakht, tasvir-e badan va tahamol-e parishani [The structural relationship of body dysmorphic disorder with early maladaptive schemas and perceived emotional invalidation: The mediating role of metacognition, body image, and distress tolerance]. *Ravanshenasi-ye Balini va Shakhsiyat [Clinical Psychology and Personality]*, 19(2), 101–119.

Littleton, H., & Breitkopf, C. R. (2008). The Body Image Concern Inventory: Validation in a multiethnic sample and initial development of a Spanish language version. *Body Image*, 5(4), 381–388. https://doi.org/10.1016/j.bodyim.2008.06.004

Lotfayifarkoush, S., & Ghorban Shiroudi, S. (2022). Barresi-ye rabeteh-ye beyne tasvir-e badani, bodrimangi va 'adam-e tahamol-e balataklifi ba tanzim-e heyajani-ye dokhtaran-e nojavan [Investigating the relationship between body image, dysmorphia, and intolerance of uncertainty

with emotion regulation in adolescent girls]. *Khanevadeh va Behdasht [Family and Health]*, 12(33), 43–59.

Meshkourian, M., Bagherzadeh Golmakani, A., & Mansour, K. (2024). Asarbakhshi-ye tarhevareh-darmani bar kamalgara'i, sharm az badan va nesanehhaye ekhtelal-e bodrimangi-ye badan dar zanan-e moteghazi-ye jarrahihaye zibayi [The effectiveness of schema therapy on perfectionism, body shame, and symptoms of body dysmorphic disorder in women seeking cosmetic surgeries]. *Olum-e Ravanshenakhti [Psychological Sciences]*, 23(143), 2772–2786.

Moafi, M., Bazazian, S., & Amiri Majd, M. (2019). Rabeteh-ye tasvir-e badani va ezterab-e ejtema'i ba atefeh-ye mosbat va manfi dar zanan-e vazn-e ezafi [The relationship between body image and social anxiety with positive and negative affect in overweight women]. *Ruyesh-e Ravanshenasi [Psychological Growth]*, 8(5), 123–132.

Ren, B., Balkind, E. G., Pastro, B., Israel, E. S., Pizzagalli, D. A., Rahimi-Eichi, H., et al. (2023). Predicting states of elevated negative affect in adolescents from smartphone sensors: A novel personalized machine learning approach. *Psychological Medicine*, 53(11), 5146–5154. https://doi.org/10.1017/S0033291722002161

Rizwan, B., Zaki, M., Javaid, S., Jabeen, Z., Mehmood, M., Riaz, M., et al. (2022). Increase in body dysmorphia and eating disorders among adolescents due to social media. *Pakistan BioMedical Journal*, 5(1), Article e205. https://doi.org/10.54393/pbmj.v5i1.205

Saadatmand, E., Mahmoud Alilou, M., Esmaeilpour, K., & Hashemi, T. (2022). Barresi-ye rabeteh-ye tarhevarehaye nasazgar-e avvaliye ba nesanehhaye ekhtelal-e bodrimangi-ye badani ba miyanjigari-ye shafqat beh khod [Investigating the relationship between early maladaptive schemas and symptoms of body dysmorphic disorder with self-compassion as mediator]. *Ravanparastari [Psychiatric Nursing]*, 10(1), 64–75.

Sajadi, M., & Askari Zadeh, G. (2015). Naqsh-e zhehn-aagahi va rahbordhaye shenakhti-ye tanzim-e heyajan dar pishbini-ye alayem-e ravanshenakhti-ye daneshjuyan-e 'olum-e pezeshki [The role of mindfulness and cognitive emotion regulation strategies in predicting psychological symptoms of medical sciences students]. Dovomahnameh-ye 'Elmi-Pajuheshi-ye Rahbordhaye Amuzesh dar *Olum-e Pezeshki [Bimonthly Journal of Educational Strategies in Medical Sciences]*, 8(5), 301–308.

Salehi, M., Rajabi, S., & Dehghani, Y. (2019). Pishbini-ye ekhtelal-e bodrimangi-ye badan bar asas-e tarhevarehaye heyajani, sabkhaye dastbastegi va vizhegihaye shakhsiyati dar afrad-e moteghazi-ye jarrahi-ye zibayi [Predicting body dysmorphic disorder based on emotional schemas, attachment styles, and personality traits in individuals seeking cosmetic surgery]. *Majalleh-ye Olum-e Ravanshenakhti [Journal of Psychological Sciences]*, 18(73), 77–87.

Singh, V., & Chauhan, A. (2025). Analysing the impact of body dysmorphia on emotional regulation. *International Journal of Interdisciplinary Approaches in Psychology*, 3(5), 965–975.

Wang, J., Sun, W., Kong, X., Zhao, C., Li, J., Chen, Y., et al. (2020). The peptidyl-prolyl isomerases FKBP15-1 and FKBP15-2 negatively affect lateral root development by repressing the vacuolar invertase VIN2 in Arabidopsis. *Planta*, 252(4), Article 52. https://doi.org/10.1007/s00425-020-03459-2

Watson, D., Clark, L. A., & Tellegen, A. (1988). Development and validation of brief measures of positive and negative affect: The PANAS scales. *Journal of Personality and Social Psychology*, 54(6), 1063–1070. https://doi.org/10.1037/0022-3514.54.6.1063

Weingarden, H., Meng, X., Armey, M., Onnela, J. P., Jaroszewski, A., Armstrong, C. H., et al. (2025). Predicting the strength of next-day negative emotion states in body dysmorphic disorder using passive smartphone data: An intensive longitudinal assessment study. *Internet Interventions*, 40, Article 100833. https://doi.org/10.1016/j.invent.2025.100833

New Research in Islamic Humanities Studies
Online ISSN : 2980 - 8944
https://api.lu.ac.ir/
Lorestan University

Investigating the relationship between organizational values and charismatic leadership with responsibility and job satisfaction of secondary school teachers in Darab city

Yones Jahandideh[1] , **Maryam Rezaie**[2] ✉

1. Master's in Educational Management, Islamic Azad University, Darab Branch, Darab, Iran. Email: uf.jahan@gmail.com
2. Corresponding Author, Faculty member of Farhangian University, Tehran, Iran. Email: rezaie1984@yahoo.com

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received 27 September 2025
Received in revised form 27 November 2025
Accepted 05 January 2026
Available online 15 January 2026

Keywords:
Organizational Values,
Charismatic Leadership,
Job Satisfaction,
Responsibility

ABSTRACT

Objective: The objective of this study was to investigate the relationship between organizational values and charismatic leadership with responsibility and job satisfaction among secondary school teachers (upper secondary) in Darab city.

Method: This research employed a descriptive-correlational design. The statistical population comprised all secondary school teachers (upper secondary) in Darab city during the academic year 2023–2024, totaling 387 individuals. A sample of 181 teachers was selected using cluster random sampling. Data were collected using four standardized questionnaires: Job Satisfaction (Kendall & Hulin, 1969), Responsibility (Gilbreath, 2010), Charismatic Leadership (Olive & Bass, 2002), and Organizational Values (Cameron & Quinn, 1999). The face and content validity of the instruments were confirmed by five experts, and their reliability was calculated using Cronbach's alpha coefficient, yielding values of 0.85, 0.83, 0.81, and 0.78, respectively. Data were analyzed using descriptive statistics and inferential statistics (Pearson correlation coefficient and regression analysis).

Results: The results indicated a significant positive relationship between charismatic leadership and teachers' responsibility ($p < 0.01$, $r = 0.485$). Furthermore, a significant positive relationship was found between charismatic leadership and teachers' job satisfaction ($p < 0.01$, $r = 0.527$).

Conclusions: The findings suggest that organizational values and charismatic leadership have a positive, direct, and significant relationship with teachers' responsibility and job satisfaction. These variables are effective in predicting responsibility and job satisfaction.

Cite this article: Jahandideh, Y. & Rezaie, M. (2026). Investigating the relationship between organizational values and charismatic leadership with responsibility and job satisfaction of secondary school teachers in Darab city. *New Research in Islamic Humanities Studies*, 4 (Special Issue), 1-21. https://doi.org/10.22034/api.2025.2062684.1340

© Author(s) retain the copyright and full publishing rights.
Publisher: Lorestan University.
DOI: https://doi.org/10.22034/api.2025.2062684.1340

Introduction

Teachers play a pivotal role in shaping future generations and advancing societal development. Their performance quality depends not only on teaching skills but also on job satisfaction and professional commitment (Maliki & Al-Maliki, 2022). Job satisfaction a multifaceted construct influenced by various factors such as work environment, relationships, and rewards significantly impacts teachers' motivation, productivity, teaching quality, and ultimately student learning outcomes (Gkoulia et al., 2021; Pratama et al., 2022). Satisfied teachers demonstrate stronger organizational commitment, while dissatisfied teachers may exhibit absenteeism, turnover intentions, and reduced effectiveness (Khavari & Yousefian, 2017).

Teacher responsibility extends beyond routine duties to encompass deep commitment to student learning outcomes, professional accountability, and adherence to ethical standards (Fullan & Quinn, 2016). Responsible teachers actively contribute to educational quality improvement and public trust in education systems.

Two key factors influencing teacher responsibility and job satisfaction are organizational values and leadership style. Organizational values shared principles, beliefs, and norms form the core of organizational culture, guide employee behavior, and shape organizational identity (Schein, 2017; Roceo, 1990). In educational settings, values such as justice, transparency, innovation, and mutual respect create supportive work environments. Teachers' alignment with school values correlates with increased engagement, reduced burnout, and enhanced professional well-being (Lin et al., 2023; Piehi et al., 2023).

Charismatic leadership, characterized by inspirational motivation and relationship-oriented behavior, significantly influences employee attitudes and performance. Charismatic leaders build trust, empower teachers, encourage professional development, and foster commitment to organizational goals (Ouyang & Li, 2021; Raadi et al., 2019). Such leadership enhances teachers' self-efficacy and job satisfaction by creating supportive interpersonal relationships and promoting shared values. Despite the recognized importance of these variables, limited research has examined the relationships between organizational values, charismatic leadership, teacher responsibility, and job satisfaction within the specific context of secondary education. Therefore, this study aims to investigate whether significant relationships exist between organizational values, charismatic leadership, responsibility, and job satisfaction among upper secondary school teachers in Darab city.

Method

This research employed a descriptive-correlational design. The statistical population comprised all secondary school teachers (upper secondary) in Darab city during the academic year 2023–2024, totaling 387 individuals. A sample of 181 teachers was selected using cluster random sampling. Data were collected using four standardized questionnaires: Job Satisfaction (Kendall & Hulin, 1969), Responsibility (Gilbreath, 2010), Charismatic Leadership (Olive & Bass, 2002), and Organizational Values (Cameron & Quinn, 1999). The face and content

validity of the instruments were confirmed by five experts, and their reliability was calculated using Cronbach's alpha coefficient, yielding values of 0.85, 0.83, 0.81, and 0.78, respectively. Data were analyzed using descriptive statistics and inferential statistics (Pearson correlation coefficient and regression analysis).

Results

The results indicated a significant positive relationship between charismatic leadership and teachers' responsibility ($p < 0.01$, $r = 0.485$). Furthermore, a significant positive relationship was found between charismatic leadership and teachers' job satisfaction ($p < 0.01$, $r = 0.527$).

Conclusions

The research findings revealed a significant positive relationship between organizational values and charismatic leadership with teachers' responsibility and job satisfaction, aligning with numerous previous studies. This indicates that the more principled the organizational values and the more effective the leadership style of principals, the higher the teachers' responsibility and job satisfaction. Furthermore, both organizational values and charismatic leadership can predict teachers' responsibility and job satisfaction. Organizational values, as the core of organizational culture, influence employees' responsibility and job satisfaction by guiding their behavior and decision-making. Principals who adopt a charismatic leadership style emphasizing interpersonal relationships, building trust, and providing inspiration enhance teachers' responsibility and job satisfaction. Teachers, as the most significant human capital in any society, play a pivotal role in educating future generations. Their job satisfaction, stemming from a positive evaluation of their work conditions, constitutes a crucial factor in increasing productivity, efficiency, and organizational commitment. Moreover, responsibility, a fundamental human need and a key moral attribute, is shaped by organizational values and the principal's leadership style. Based on these findings, it is recommended to establish a clear framework for selecting principals based on effective leadership characteristics, conduct in-service training programs for principals and staff emphasizing the role of organizational values and charismatic leadership, and plan to enhance principals' knowledge and awareness, thereby fostering an improved quality of work life for teachers and preventing their occupational problems.

Author Contributions

All authors contributed equally to the conceptualization of the article and writing of the original and subsequent drafts.

Data Availability Statement

Data available on request from the authors.

Acknowledgements

The authors would like to thank the anonymous reviewers for their insightful comments and constructive feedback, which significantly improved the quality of this manuscript. We also extend our gratitude to our colleagues for their valuable discussions and technical support throughout this research.

Ethical Considerations

The authors strictly adhered to the highest standards of research integrity. The authors avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not-for-profit sectors.

Conflict of Interest

The authors declare no conflict of interest.

پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی
شاپا الکترونیکی: ۸۹۴۴-۲۹۸۰
https://api.lu.ac.ir/
دانشگاه لرستان

بررسی واکاوی رابطه ارزش های سازمانی و رهبری کاریزماتیک با مسئولیت پذیری و رضایت شغلی معلمان دوره متوسطه شهر داراب

یونس جهان دیده[۱]، مریم رضائی[۲] ✉

۱. کارشناسی ارشد مدیریت آموزشی دانشگاه آزاد اسلامی واحد داراب، داراب، ایران. رایانامه: uf.jahan@gmail.com

۲. نویسنده مسئول، عضو هیئت علمی دانشگاه فرهنگیان، تهران، ایران. رایانامه: rezaie1984@yahoo.com

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
مقاله پژوهشی،

تاریخچه مقاله:
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۷/۰۵
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۹/۰۶
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۰/۱۵
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۱۰/۲۵

کلیدواژه‌ها:
ارزش‌های سازمانی،
رهبری کاریزماتیک،
رضایت شغلی و مسئولیت پذیری

چکیده

هدف: پژوهش حاضر با هدف بررسی رابطه بین ارزش‌های سازمانی و رهبری کاریزماتیک با مسئولیت‌پذیری و رضایت شغلی دبیران دوره دوم متوسطه شهر داراب انجام شد.

روش پژوهش: این پژوهش از نوع توصیفی-همبستگی بود. جامعه آماری شامل تمامی معلمان دوره دوم متوسطه شهر داراب در سال تحصیلی ۴۰۲-۴۰۳ به تعداد ۳۸۷ نفر بود. نمونه‌ای به حجم ۱۸۱ نفر با روش نمونه‌گیری تصادفی خوشه‌ای انتخاب شد. برای گردآوری داده‌ها از چهار پرسشنامه استاندارد شامل رضایت شغلی (کندال و هالین، ۱۹۶۹)، مسئولیت‌پذیری (گلیبرث، ۲۰۱۰)، رهبری کاریزماتیک (اولیو و باس، ۲۰۰۲) و ارزش‌های سازمانی (کمرون و کوئین، ۱۹۹۹) استفاده شد. روایی صوری و محتوایی ابزارها توسط پنج متخصص تأیید و پایایی آنها با آلفای کرونباخ به ترتیب ۸۵/۰، ۸۳/۰، ۸۱/۰ و ۷۸/۰ محاسبه گردید. داده‌ها با استفاده از آمار توصیفی و استنباطی (همبستگی پیرسون و تحلیل رگرسیون) تحلیل شدند.

یافته‌ها: نتایج نشان داد که بین رهبری کاریزماتیک و مسئولیت‌پذیری معلمان رابطه مثبت و معناداری وجود دارد ($p<۰۱/۰$ و $r=۰/۴۸۵$). همچنین بین رهبری کاریزماتیک و رضایت شغلی معلمان رابطه مثبت و معناداری مشاهده شد ($p<۰۱/۰$ و $r=۰/۵۲۷$).

نتیجه‌گیری: یافته‌ها حاکی از آن است که ارزش‌های سازمانی و رهبری کاریزماتیک با مسئولیت‌پذیری و رضایت شغلی معلمان رابطه مثبت، مستقیم و معنادار دارند و این متغیرها در پیش‌بینی مسئولیت‌پذیری و رضایت شغلی مؤثر هستند.

استناد: جهان دیده، یونس و مریم رضائی. (۱۴۰۴). بررسی واکاوی رابطه ارزش های سازمانی و رهبری کاریزماتیک با مسئولیت پذیری و رضایت شغلی معلمان دوره متوسطه شهر داراب. *پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی*، (ویژه نامه) ۴، ۱-۲۱.

https://doi.org/10.22034/api.2025.2062684.1340

ناشر: دانشگاه لرستان.

© نویسندگان.

DOI: https://doi.org/10.22034/api.2025.2062684.1340

مقدمه

توسعه پایدار و سرمایه‌گذاری بلندمدت در هر جامعه، نقشی بی‌بدیل در شکل‌دهی به سرمایه‌های انسانی و پیشرفت تمدنی ایفا می‌کند (یونسکو،۲۰۲۳). در این منظومه پیچیده، معلمان ، به عنوان عاملان اصلی تحول و یادگیری، در خط مقدم تربیت نسل‌های آینده قرار دارند. کیفیت آموزش و پرورش به طور مستقیم به عملکرد، تعهد و سلامت روان‌شناختی معلمان وابسته است معلمان به عنوان ستون فقرات نظام آموزشی، نقش بی‌بدیلی در تربیت نسل‌های آینده و پیشرفت جامعه ایفا می‌کنند. کیفیت عملکرد آن‌ها نه تنها به دانش و مهارت‌های تدریس، بلکه به میزان رضایت شغلی و تعهد آن‌ها به حرفه و سازمان آموزشی نیز بستگی دارد(مالکی و المالکی[1]،۲۰۲۲). رضایت شغلی معلمان، یک سازه چندوجهی است که نه تنها بر سلامت روان و رفاه شخصی آنان تأثیر می‌گذارد، بلکه مستقیماً با انگیزه، بهره‌وری، کیفیت تدریس و در نهایت، نتایج یادگیری دانش‌آموزان مرتبط است (گکولیا[2] و همکاران،۲۰۲۱).

رضایت شغلی یا نارضایتی شغلی، حاصل و برآیند مجموعه بسیار گسترده‌ای از عوامل است لذا می‌توان چنین بیان کرد که تنها یک عامل موجب رضایت شغلی نمی‌شود، بلکه مجموعه از عوامل سبب می‌شود که از شغل خود احساس رضایت داشته باشد و برایش لذتبخش باشد (دستورانی و پوریوسف، ۱۳۹۲) و از عوامل مؤثر در افزایش کارایی و بهره‌وری و کاهش تشویش، غیبت کاری، تأخیر در کار، ترک خدمت، فعالیت اتحادیه و بازنشستگی زودرس است (خاوری و یوسفیان، ۱۳۹۶). رضایت شاغلین در سازمان‌ها یکی از حوزه‌های اصلی پژوهشی روان‌شناسان صنعتی و سازمانی بوده است. از یک طرف برخی افراد عاشق کارکردن هستند و اشتغال را بخش مهمی از زندگی خود می‌دانند. در طرف مقابل، برخی نیز کار را ناخوشایند می‌دانند و تنها به این دلیل کار می‌کنند که مجبورند. درواقع رضایت شغلی نشان می‌دهد مردم چقدر شغل خویش را دوست دارند (علی و اَنور[3]، ۲۰۲۱). رضایت شغلی در نقش یک تخمین‌زننده عمل می‌کند که وظیفه ارزیابی ویژگی‌های درک‌شده شغل، محیط کار و تجربه عاطفی کسب‌شده از شغل را برعهده دارد. به عبارت بهتر رضایت شغلی نوعی ارزیابی، نگرش یا احساس یک کارمند است نسبت به کاری که انجام می‌دهد و به عواملی مانند نوع کار، محیط کار، روابط بین همکاران، پاداش و روابط اجتماعی در محل کار مربوط می‌شود (پِراتاما، سووآرنی و هندِیانی[4]، ۲۰۲۲؛ قریشی و حمید، ۱۳۹۶).

معلمانی که از رضایت شغلی بالاتری برخوردار هستند نسبت به سایرین از تعهد شغلی قویتر برخوردار میباشد و نقش رضایت شغلی معلمان در توسعه و دستیابی به اهداف نظام آموزشی گسترده و روشن است(توروپوا[5]، میربرگ و یوهانسون[6]،۲۰۲۱). مسئولیت‌پذیری در حرفه معلمی، فراتر از انجام وظایف روزمره، به معنای تعهد عمیق به نتایج یادگیری دانش‌آموزان، پاسخگویی در قبال عملکرد حرفه‌ای و پایبندی به استانداردهای اخلاقی و تربیتی است (فولان و کوین[7]، ۲۰۱۶). معلمان مسئولیت‌پذیر، نقش فعالی در بهبود مستمر کیفیت آموزشی ایفا کرده و به تقویت اعتماد عمومی به نظام آموزش و پرورش کمک می‌کنند از سوی دیگر، رضایت شغلی معلمان، به عنوان یک حالت عاطفی مثبت ناشی از ارزیابی مطلوب از شغل و محیط کار، از مهم‌ترین پیامدهای روانی و رفتاری در محیط کار محسوب می‌شود . معلمان راضی، تمایل بیشتری به ماندگاری در شغل، مشارکت فعال در برنامه‌های مدرسه، نوآوری در تدریس و انتقال انرژی مثبت به دانش‌آموزان دارند

مسئولیت پذیری معلمان نیز تحت تاثیر عوامل مختلفی قرار دارد که ارزشهای سازمانی[8] و مدیر و سبک مدیریت مدیر می تواند مورد توجه قرار گیرد.

نتایج بررسی و مطالعه ادبیات ارزش هاس سازمانی نشان داد که هسته اصلی فرهنگ سازمانی در هر سازمانی ارزشهای سازمانی است (روزئو[9]، ۱۹۹۰) چگونگی تصمیم گیری، رفتار با کارکنان و مشتریان و... این ارزش‌ها، اصولی راهبردی به حساب می آیند که هدف

1. Malki & Al-Malki
2. Gkolia
3. Ali& Anwar
4. Pratama.., Suwarni, & Handayani
5. Toropova
6. Myrber &Johansson
7. Fullan & Quinn
8.Organization Value
9. Rousseau

و جهت را مشخص می‌کنند و در قلب فرهنگ سازمانی و به طور کلی باورهایی هستند که سازمان به آنها پایبند است (هاول و کایرک–برون[1]، ۲۰۰۵). هدایت کننده رفتار، کردار و اندیشه تمامی نیروی انسانی در سازمان بوده و بر آنها تاثیر می‌گذارد. فرضیاتی مشترک در حوزه فرهنگ سازمانی که از فرایند درونی‌سازی نیروی انسانی در سازمان ناشی می‌شوند. زیربنای فرهنگ سازمانی و متمایزکننده سازمانی از سازمان دیگر است، قواعد اخلاقی سازمان که اصول راهنما و رهنمودی برای تصمیم‌گیری و رفتارها در سازمان هستند. با توجه به اینکه بر تمام جنبه‌های سازمان تاثیر می گذارد، لازم است کل سازمان به این اصول و چارچوب‌ها و قواعد و قوانین وفادار بوده و به آنها توجه کنند (میلر[2]، ۲۰۰۴). یکی از عوامل بنیادی که فرهنگ و عملکرد سازمانی را شکل می‌دهد و می‌تواند به عنوان بستری برای حل مسئله فوق مطرح شود، ارزش‌های سازمانی است. این ارزش‌ها، که شامل اصول، باورها و هنجارهای مشترک هستند، به عنوان قطب‌نمای رفتاری کارکنان عمل کرده و در ایجاد یک هویت سازمانی منسجم و جهت‌دهی به تصمیمات نقش محوری دارند (شاین[3]،۲۰۱۷). در بافت مدارس، ارزش‌هایی نظیر عدالت، شفافیت، نوآوری، تعهد به یادگیری مادام‌العمر و احترام متقابل، می‌توانند زیربنای یک محیط کاری حمایتی و انگیزشی را فراهم آورند. پژوهش‌های اخیر تأکید دارند که همسویی معلمان با ارزش‌های بنیادی مدرسه، به طور معناداری با افزایش مشارکت فعال، کاهش فرسودگی شغلی و بهبود کلی رفاه حرفه‌ای آنان مرتبط است (لین [4]و همکاران،۲۰۲۳؛ پیهی[5] و همکاران،۲۰۲۳). این همسویی، بر اساس نظریه تبادل اجتماعی، می‌تواند به تقویت حس مالکیت و مسئولیت‌پذیری در قبال فرایند آموزشی و افزایش رضایت شغلی منجر شود.

مدیر و سبک مدیریت مدیران از موضوعات بسیار مهم و حیاتی است که در سازمان‌ها باید مورد توجه قرار گیرد. رهبری برای اثربخشی سازمان مهم و با اهمیت تشخیص‌داده شده است. رهبران،کارکنان را تحت‌تأثیر قرار میدهند و آنان را بر می انگیزند تا با سخت کوشی برای دستیابی به اهداف سازمانی حرکت کنند رهبری در سازمان، تجلی عالیترین شکل مناسبات بین‌گروهی متشکل از افراد انسانی است؛ رهبران به ارتباطات مؤثر نیازمندند تا بتوانند قلب و ذهن کارکنان خود را تصاحب‌کنند

رهبران کاریزماتیک به روابط بین فردی اهمیت بسیار زیادی می‌دهند و به نحوه تعامل رهبر با افراد تحت رهبری خود می‌پردازد. این الگو در رهبری برای ایجاد و برانگیختن رفتارهای مناسب و مطلوب و رشد و تعالی نیروی انسانی بر ویژگی‌های کاریزماتیک مدیر تاکید دارد(رعدی و همکاران،۱۳۹۸).

رهبری کاریزماتیک می‌تواند با الهام‌بخشی و ایجاد اعتماد به نفس در معلمان، آن‌ها را به پذیرش مسئولیت‌های بیشتر، مشارکت فعال در تصمیم‌گیری‌ها و پیگیری فرصت‌های توسعه حرفه‌ای تشویق کند (اویانگ و لی[6]،۲۰۲۱). این توانمندسازی، حس ارزشمندی و خودکارآمدی را در معلمان افزایش داده که به طور مستقیم با رضایت شغلی آن‌ها مرتبط است.

این نوع مدیریت، با ایجاد حس اعتماد و توجه به روابط روشن، کل سازمان را در جهت والاترین ارزش‌ها و هدف‌هایشان راهنمایی کرده و برمبنای سبک ارتباطی خود نیروی انسانی را به تحسین واداشته، به روابط اجتماعی اهمیت داده و به خوبی بر احساسات خود کنترل داشته و تمام تلاش خود را در بهبود شرایط سازمان و چگونگی تحقق اهداف سازمان به کار می گیرند (گل چینی مهر و همکاران، ۱۴۰۰). با توجه به آنچه بیان شد شناسایی عواملی که بر رضایت شغلی و مسئولیت پذیری نیروی انسانی که مسئولیت تعلیم و تربیت آینده سازان جامعه را برعهده دارد بسیار حائز اهمیت است و شناخت این عوامل می‌تواند در برنامه ریزی های صحیح و اصولی در جهت تحقق اهداف بیان شده در سازمان مؤثر است. بررسی ادبیات موضوع رضایت شغلی و مسئولیت پذیری و عوامل موثر بر این دو مولفه مهم، نشان داد که هرچند پژوهش‌هایی در خصوص رضایت شغلی و مسئولیت پذیری در سازمان‌ها انجام شده است، اما این بررسی‌ها قادر به بیان تبیینی درست از واقعیت روابط بین این متغیر با متغیرهای اثرگذاری مانند ارزش های سازمانی و رهبری کاریزماتیک نبوده است، لذا علی رغم اهمیت این مسئله، کمتر پژوهشی به بررسی این مسئله و ارتباط این متغیرها در جامعه آماری هدف، پرداخته است که پژوهشگر با مشاهده این خلاء تحقیقاتی بر آن شده است تا در پژوهش حاضر به تعیین رابطه بین ارزش‌های سازمانی و رهبری کاریزماتیک

1. Howell and Kirk -Brown
2. Miller
3. Schein
4. Lin
5. Pihie
6. Ouyang&Li

با مسئولیت پذیری و رضایت شغلی معلمان بپردازد لذا مسئله اصلی پژوهش حاضر این است که آیا بین ارزش‌های سازمانی و رهبری کاریزماتیک با رضایت شغلی و مسئولیت پذیری معلمان دوره دوم متوسطه شهر داراب رابطه معناداری وجود دارد؟

پیشینه پژوهش

زمانیان و همکاران(۱۴۰۳) در پژوهشی با عنوان" بیین نقش مسئولیت‌پذیری کارکنان در رابطهٔ بین رهبری خدمت‌گزار با خودکارآمدی و رفتارهای مبتکرانه در راستای سیاست‌های کلی نظام اداری." **به این نتیجه رسیدند که** رهبری خدمت‌گزار بر مسئولیت‌پذیری، خودکارآمدی و رفتارهای مبتکرانه، و همچنین مسئولیت‌پذیری بر خودکارآمدی و رفتارهای مبتکرانه تأثیر مثبت و معنادار دارد؛ در نهایت نقش میانجیگری مسئولیت‌پذیری در رابطهٔ بین رهبری خدمت‌گزار با خودکارآمدی و رفتارهای مبتکرانه تأیید شد .

زمانیان و همکاران (۱۴۰۳) در پژوهشی با عنوان" تأثیر سطح دین داری بر تعهد سازمانی کارکنان با نقش میانجی ارزش های درون سازمانی (مورد مطالعه:۱۰ سازمان منتخب استان های مازندران و زنجان) به این نتیجه رسیدند که سطح دین داری بر تعهد سازمانی کارکنان تاثیر مثبت و معنی داری دارد و این تاثیر با استفاده از متغیر میانجی ارزش های درون سازمانی تقویت می شود.

پاشایی؛ حسنی (۱۴۰۱) در پژوهشی با عنوان " واکاوی رابطه ارزش های سازمانی و رهبری کاریزماتیک با مسئولیت پذیری اجتماعی و عملکرد شغلی : بررسی نقش میانجی تعهد سازمانی" به این نتیجه رسیدند که ارزش های سازمانی و رهبری کاریزماتیک بر تعهد سازمانی، مسئولیت پذیری اجتماعی و عملکرد شغلی تاثیر مثبت دارد.

بارخدا و همکاران (۱۴۰۱)، در پژوهشی که با هدف "دستیابی به ادراک معلمان و مدیران از مفهوم مسئولیت پذیری اجتماعی" انجام دادند یافته های حاصل از ادراک مسئولیت پذیری توسط معلمان و مدیران مورد نظر شامل ۴۷ مضمون فرعی و ۷مضمون اصلی که شامل: مسیولیت پذیری نسبت به سازمان, مسیولیت پذیری نسبت به مسایل اجتماعی, مسیولیت پذیری در قبال نقش های مختلف اجتماعی دانش آموزان, مسیولیت پذیری نسبت به والدین, مسیولیت پذیری در قبال گروه, مسیولیت پذیری اخلاقی و مسیولیت پذیری فردی " می باشد.

دانا و همکاران (۱۴۰۱) در پژوهشی به "رابطه بین مسولیت پذیری اجتماعی با رفتارهای حفاظت از محیط زیست با نقش میانجی سرمایه فرهنگی در دانشجویان ورزشکار" پرداختند. نتایج نشان داد بین مسئولیت‌پذیری اجتماعی و سرمایه فرهنگی، بین مسئولیت‌پذیری اجتماعی و رفتارهای حفاظت از محیط زیست و بین سرمایه فرهنگی و رفتارهای حفاظت از محیط زیست رابطه مثبت معناداری وجود دارد. همچنین نتایج معادلات ساختاری نشان داد مسئولیت پذیری اجتماعی از طریق متغیر میانجی سرمایه فرهنگی بر رفتارهای حفاظت از محیط زیست دانشجویان ورزشکار اثر مثبت معناداری دارد".

ساعی (۱۴۰۰) در پژوهشی به "پیش بینی رفتار زیست محیطی بر اساس مسئولیت پذیری اجتماعی با در نظر گرفتن نقش میانجی دانش زیست محیطی دانش آموزان متوسطه" پرداختنتایج تحقیق نشان داد که دانش زیست محیطی در رابطه مسئولیت پذیری اجتماعی با رفتار زیست محیطی نقش میانجی دارد.

گل چینی و همکاران (۱۴۰۰)، در پژوهشی که با هدف "بررسی رابطه سبک های رهبری اخلاق گرا و کاریزماتیک و توسعه اجتماعی بررسی موردی عملکرد کارکنان در سازمان های دولتی و خصوصی تهران" انجام دادند نتایج حاکی از آن است که نه تنها ارزیابی کارکنان از عملکرد خود در هر دو بخش دولتی و خصوصی مثبت است, بلکه سبک مدیریتی اخلاق گرا را در افزایش و بهبود عملکرد خود موثرتر از *سبک رهبری کاریزماتیک* می دانند. ارزیابی کارکنان دولتی در مجموع نسبت به کارکنان بخش خصوصی از این سبک رهبری مثبت تر است.

رعیت پیشه و زارعی (۱۴۰۰) در پژوهشی به "بررسی رابطه بین جو سازمانی با تعهد سازمانی و رضایت شغلی در بین دبیران متوسطه دوم شهرستان فسا "پرداختند. نتیجه حاصله نشان داد که بین جو سازمانی و ابعاد آن با تعهد سازمانی و رضایت شغلی رابطه معناداری وجود دارد. از بین ابعاد جو سازمانی، بعدهای روشنی اهداف و ارتباطات قادر به پیش بینی تعهد سازمانی می باشد اما ابعاد جو سازمانی قادر به پیش بینی رضایت شغلی نمی باشد.

باربا–سانچز و همکاران (۲۰۲۲) در مقاله‌ای تحت عنوان «مهارت‌های فناوری اطلاعات و ارتباطات و رضایت شغلی معلمان آموزش ابتدایی در زمینه کووید–۱۹. مدل نظری» و با استفاده از روش معادلات ساختاری حداقل مربعات جزئی (**PLS**) از معلمان مدرسه ابتدایی اسپانیا به این نتیجه رسیدند که "مهارت‌های فناوری اطلاعات و ارتباطات معلمان به آنها کمک می‌کند تا فعالیت‌های آموزشی خود را بهبود بخشند، اما چنین مهارت‌هایی تأثیر مستقیمی بر رضایت شغلی معلمان ندارد. با این حال، معلمانی که فناوری اطلاعات و ارتباطات را در فعالیت‌های آموزشی خود یکپارچه می‌کنند، نه تنها نتایج خود را بهبود می‌بخشند و حجم کار خود را کاهش می‌دهند، بلکه از رضایت شغلی بالاتری نیز برخوردار می‌شوند. علاوه بر این، مهارت‌های فناوری اطلاعات و ارتباطات معلمان بر رضایت شغلی به طرق مختلف بسته به جنسیت تأثیر می گذارد. اگرچه برای معلمان زن، ادغام فناوری اطلاعات و ارتباطات رضایت شغلی آنها را افزایش می دهد، نتایج نشان می دهد که برای معلمان مرد، این ادغام باید باعث بهبود در تدریس شود تا رضایت شغلی افزایش یابد".

آمور و همکاران[1] (۲۰۲۱) در پژوهشی که با هدف بررسی رابطه بین توانمندسازی ساختاری، توانمند سازی روانشناختی و عملکرد مدیریت انجام دادند به این نتیجه رسیدند که " ارتباط مثبت بین توانمندسازی روان‌شناختی و درگیری کاری برای کارکنان شاغل در بریتانیا قوی‌تر از اسپانیا بود و از عدم تغییر ساختاری جزئی مدل فرضی پشتیبانی می‌کرد. این یافته‌ها نشان می‌دهند که توانمندسازی روان‌شناختی یک مکانیسم اساسی است که توضیح می دهد چرا توانمندسازی ساختاری به طور مثبت با درگیری کاری و عملکرد مدیریت (به عنوان مثال، تأکید بر نقش توانمندسازی ساختاری برای طراحی کار) ارتباط دارد".

لیتوین و استرینجر (۲۰۲۰) در مطالعات خود تحت عنوان "بررسی ارتباط بین جو سازمانی و بهره وری سازمانی مدیران "دریافتند که جو سازمانی خودکامه که در آنها تصمیم گیری متمرکز است و رفتار کارکنان تحت نظارت قوانین و رویه های زیادی قرار دارد, بهره وری رضایت شغلی و خلاقیت,کاهش و نگرش منفی درباره گروه افزایش می یابد".

تاکره و شروف (۲۰۲۰) در پژوهشی به "بررسی رابطه جو سازمانی ، استرس نقش سازمانی و رضایت شغلی" پرداختند. یافته ها نشان می دهد کارکنان دارای جو سازمانی مطلوب نسبت به کارکنان دارای جو سازمانی نامطلوب امتیازات کمتری در استرس نقش سازمانی و رضایت شغلی بیشتری دارند. این روندها نشان می دهد که جو سازمانی بر فشار سازمانی و رضایت شغلی تأثیر می گذارد و سازمان ها را قادر می سازد تا نیاز به جو سازمانی مناسب در محل کار را تشخیص دهند .

روش شناسی پژوهش

پژوهش حاضر از نظر هدف، کاربردی و از لحاظ نحوه گردآوری داده ها، توصیفی از نوع همبستگی است. جامعه آماری شامل کلیه معلمان شاغل در آموزش و پرورش شهر داراب به تعداد ۳۸۷ نفر بودند که در سال تحصیلی ۱۴۰۳–۱۴۰۲ در دوره دوم متوسطه شهر داراب مشغول به خدمت بودند. با توجه به حجم جامعه آماری، نمونه آماری پژوهش شامل ۱۸۱ نفر از معلمان شاغل در آموزش و پرورش شهر داراب بودند که بر مبنای جدول محاسباتی حجم نمونه کرجسی و مورگان تعیین شد و به روش نمونه گیری تصادفی خوشه ای انتخاب شدند.

جهت جمع آوری داده‌ها از پرسشنامه‌های رضایت شغلی کندال و هالین (۱۹۶۹)، پرسشنامه مسئولیت‌پذیر بودن گلیبرث (۲۰۱۰)، پرسشنامه رهبری کاریزماتیک توسط اولیو و باس (۲۰۰۲) و پرسشنامه رهبری کاریزماتیک توسط اولیو و باس (۲۰۰۲) استفاده شد.

به منظور تایید روایی پرسشنامه ها در جامعه آماری مورد هدف، پرسشنامه ها در اختیار پنج نفر از متخصصین تعلیم و تربیت قرا گرفت که روایی صوری و محتوایی مورد تایید قرار گرفت. جهت تعیین پایایی پرسشنامه‌ها، پرسشنامه بر روی نمونه آماری ۳۰ نفری از جامعه آماری اجرا گردید. پایایی پرسشنامه رضایت شغلی با استفاده از روش ضریب آلفای کرونباخ، ۰/۸۵ محاسبه گردید.

پایایی پرسشنامه رهبری کاریزماتیک با استفاده از روش آلفای ۰/۸۱ محاسبه شد، پایایی پرسشنامه ارزش‌های سازمانی با استفاده از روش آلفای کرونباخ ۰/۷۸ محاسبه شد و پایایی پرسشنامه مسئولیت پذیری اجتماعی با استفاده از روش آلفای کرونباخ ۸۵/. محاسبه شد.

1. Amor, Xanthopoulou, Calvo & Vázquez

به منظور تجزیه و تحلیل داده ها و پاسخگوئی به فرضیه‌های پژوهشی از شاخص‌های آمار توصیفی (فراوانی- میانگین – انحراف استاندارد) و استنباطی (ضریب همبستگی پیرسون و تحلیل رگرسیون) استفاده شد.

یافته های پژوهش

بین ارزش‌های سازمانی و رهبری کاریزماتیک با مسئولیت پذیری و رضایت شغلی معلمان دوره متوسطه شهر داراب رابطه معناداری وجود دارد.

به منظور تجزیه و تحلیل داده‌ها و پاسخگویی به سوال پژوهش از آزمون های آماری ضریب همبستگی پیرسون، استفاده شده است.

مفروضه های آماری

مسئولیت‌پذیری معلمان دوره متوسطه شهر داراب براساس ارزش‌های سازمانی و رهبری کاریزماتیک قابل پیش بینی است؟

جدول ۱. نتایج مربوط به آزمون کلموگروف – اسمیرنف و شاپیرو – ویلک پرسشنامه ها

	کلموگروف – اسمیرنف			شاپیرو – ویلک		
متغیرها	آماره	درجه آزادی	سطح معناداری	آماره	درجه آزادی	سطح معناداری
ارزش های سازمانی	۰/۱۳۱	۱۸۱	۰/۱۲۸	۰/۹۲۸	۱۸۱	۰/۱۹۸
رهبری کاریزماتیک	۰/۱۱۸	۱۸۱	۰/۱۱۶	۰/۸۹۵	۱۸۱	۰/۱۷۵
مسئولیت پذیری	۰/۱۲۶	۱۸۱	۰/۱۲۱	۰/۹۰۴	۱۸۱	۰/۱۷۸
رضایت شغلی	۰/۱۰۹	۱۸۱	۰/۱۰۵	۰/۸۷۶	۱۸۱	۰/۱۶۸

همان طور که نتایج جدول شماره (۱) نشان می‌دهد نتایج آزمون کلموگروف – اسمیرنف و شاپیرو – ویلک در مورد همه متغیرها، مورد تایید قرار گرفته است که بیانگر تایید پیش فرض نرمال بودن توزیع نمره‌ها درمورد متغیرهای پژوهش است.

جدول۲. نتایج آزمون خطی بودن رابطه بین (ارزش های سازمانی، رهبری کاریزماتیک با مسئولیت پذیری)

	مجموع مجذورات	درجه آزادی	میانگین مجذورات	آماره f	سطح معناداری
ارزش‌های سازمانی	۴۹۳۴۴/۲۵	۱	۴۹۳۴۴/۲۵	۱۴۸/۵۸	۰/۰۰۱
رهبری کاریزماتیک	۵۱۲۰۷/۲۵	۱	۵۱۲۰۷/۲۵	۱۶۱/۵۵	۰/۰۰۱

همان طور که نتایج جدول شماره (۲) نشان می‌دهد نتایج آزمون خطی بودن رابطه بین متغیرها، مورد تایید قرار گرفته است که بیانگر تایید پیش فرض خطی بودن رابطه بین متغیرهای پژوهش است.

جدول۳. ماتریس همبستگی بین متغیرهای ارزش های سازمانی و رهبری کاریزماتیک با مسئولیت پذیری و رضایت شغلی

		مسئولیت پذیری	رضایت شغلی
ارزش های سازمانی	ضریب همبستگی	۰/۶۳۵	۰/۶۲۸
	تعداد	۱۸۱	۱۸۱
	سطح معناداری	۰/۰۰۱	۰/۰۰۱
رهبری کاریزماتیک	ضریب همبستگی	۰/۴۸۵	۰/۵۲۷
	تعداد	۱۸۱	۱۸۱
	سطح معناداری	۰/۰۰۱	۰/۰۰۱

نتایج بدست آمده از جدول نشان می‌دهد که بین ارزش‌های سازمانی و رهبری کاریزماتیک با مسئولیت پذیری و رضایت شغلی رابطه مثبت و معناداری وجود دارد.

به منظور تجزیه و تحلیل داده‌ها و پاسخگویی به سوال پژوهش از آزمون‌های آماری ضریب همبستگی پیرسون و تحلیل رگرسیون استفاده شده است؛ در جدول شماره‌ی (۳)، ماتریس ضرایب همبستگی بین متغیر های ارزش‌های سازمانی و رهبری کاریزماتیک با مسئولیت‌پذیری، آمده است.

جدول ٤. ماتریس همبستگی بین متغیرهای ارزش‌های سازمانی و رهبری کاریزماتیک با مسئولیت پذیری

		مسئولیت پذیری
ارزش های سازمانی	ضریب همبستگی	۰/۶۳۵
	تعداد	۱۸۱
	سطح معناداری	۰/۰۰۱
رهبری کاریزماتیک	ضریب همبستگی	۰/۴۸۵
	تعداد	۱۸۱
	سطح معناداری	۰/۰۰۱

برای بررسی اینکه میزان این رابطه چقدر است و اینکه ارزش‌های سازمانی و رهبری کاریزماتیک به چه میزان دارای قدرت پیش بینی کنندگی برای مسئولیت‌پذیری است از تحلیل رگرسیون با روش گام به گام استفاده شده است در جدول شماره‌ی(۴) خلاصه مدل مورد استفاده برای پاسخگویی به این مساله آمده است.

جدول ۵. ضریب همبستگی و مجذور ضریب همبستگی چندگانه پیش بینی مسئولیت پذیری بر اساس ارزش های سازمانی و رهبری کاریزماتیک

مراحل رگرسیون گام به گام	متغیر وابسته	متغیر پیش بین	ضریب همبستگی چندگانهR	ضریب تعیین R2	آماره F	سطح معناداری
گام ۱	مسئولیت پذیری	ارزش‌های سازمانی	۰/۶۳۵	۰/۴۰۳	۱۹۷/۰۲	۰/۰۰۱

نتایج جدول شماره (۵) نشان می‌دهد که در مرحله اول ارزش‌های سازمانی وارد معادله شده است. معناداری ضریب رگرسیون نشان می‌دهد که ارزش‌های سازمانی به طور معناداری مسئولیت پذیری را پیش بینی می‌کند ($p < ۰/۰۰۱$). در فرآیند تحلیل، متغیر رهبری کاریزماتیک، وارد معادله نشده است چون این متغیر (رهبری کاریزماتیک) نتوانسته قدرت پیش بینی مسئولیت پذیری را به طور معنی داری بالا ببرد چرا که این متغیر(رهبری کاریزماتیک) با متغیر ارزش‌های سازمانی رابطه و همپوشی داشته است .

جدول ٦. پیش بینی مسئولیت پذیری بر اساس ارزش های سازمانی و رهبری کاریزماتیک

مراحل رگرسیون	متغیر پیش بین	ضرایب غیر استاندارد		ضرایب استاندارد	آماره t	سطح معناداری
		B	خطای استاندارد	بتا β		
گام ۱	مقدار ثابت	۱/۴۰۵	۰/۱۳۱	–	۱۰/۰۱۲	۰/۰۰۱
	ارزش های سازمانی (a)	۰/۴۱۵	۰/۰۲۷	۰/۶۳۵	۱۳/۹۸۵	۰/۰۰۱

با توجه به نتایج جدول شماره (۶)، رابطه ارزش‌های سازمانی و مسئولیت پذیری معنادار شده است

رضایت شغلی معلمان دوره متوسطه شهر داراب براساس ارزش‌های سازمانی و رهبری کاریزماتیک قابل پیش بینی است؟

به منظور تجزیه و تحلیل داده‌ها و پاسخگویی به سوال پژوهش از آزمون‌های آماری ضریب همبستگی پیرسون و تحلیل رگرسیون استفاده شده است؛ در جدول شماره ی (۶) ماتریس ضرایب همبستگی بین متغیر های ارزش‌های سازمانی و رهبری کاریزماتیک با رضایت شغلی، آمده است.

جدول۷ . ماتریس همبستگی بین متغیرهای ارزش های سازمانی و رهبری کاریزماتیک با رضایت شغلی

		رضایت شغلی
ارزش های سازمانی	ضریب همبستگی	۰/۶۲۸
	تعداد	۱۸۱
	سطح معناداری	۰/۰۰۱
رهبری کاریزماتیک	ضریب همبستگی	۰/۵۲۷
	تعداد	۱۸۱
	سطح معناداری	۰/۰۰۱

برای بررسی اینکه میزان این رابطه چقدر است و اینکه ارزش های سازمانی و رهبری کاریزماتیک به چه میزان دارای قدرت پیش بینی کنندگی برای رضایت شغلی است از تحلیل رگرسیون با روش گام به گام استفاده شده است در جدول شماره خلاصه مدل مورد استفاده برای پاسخگویی به این مساله آمده است.

جدول ۸. ضریب همبستگی و مجذور ضریب همبستگی چندگانه پیش بینی رضایت شغلی بر اساس ارزش‌های سازمانی و رهبری کاریزماتیک

مراحل رگرسیون گام به گام	متغیر ملاک	متغیر پیش بین	ضریب همبستگی چندگانهR	ضریب تعیین R2	آماره F	سطح معناداری
گام ۱	رضایت شغلی	ارزش‌های سازمانی	۰/۶۲۸	۰/۳۹۴	۲۰۸/۰۲	۰/۰۰۱

نتایج جدول شماره (۹) نشان می دهد که در مرحله اول ارزش‌های سازمانی وارد معادله شده است. معناداری ضریب رگرسیون نشان می‌دهد که ارزش‌های سازمانی به طور معناداری رضایت شغلی را پیش بینی می‌کند ($p < ۰/۰۰۱$). در فرآیند تحلیل، متغیر رهبری کاریزماتیک، وارد معادله نشده است چون این متغیر (رهبری کاریزماتیک) نتوانسته قدرت پیش بینی مسئولیت پذیری را به طور معنی داری بالا ببرد چرا که این متغیر(رهبری کاریزماتیک) با متغیر ارزش‌های سازمانی رابطه و همپوشی داشته است .

جدول ۹. پیش بینی رضایت شغلی بر اساس ارزش‌های سازمانی و رهبری کاریزماتیک

مراحل رگرسیون	متغیر پیش بین	ضرایب غیر استاندارد		ضرایب استاندارد	آماره t	سطح معناداری
		B	خطای استاندارد	بتا β		
گام ۱	مقدار ثابت	۱/۹۵۰	۰/۱۳۷	–	۹/۷۳۶	۰/۰۰۱
	ارزش های سازمانی (a)	۰/۵۵۶	۰/۰۲۳	۰/۶۲۸	۱۴/۵۹۵	۰/۰۰۱

بین ارزش‌های سازمانی با مسئولیت پذیری معلمان دوره متوسطه شهر داراب رابطه معناداری وجود دارد؟

به منظور تجزیه و تحلیل داده‌ها و پاسخگویی به سوال پژوهش از آزمون‌های آماری ضریب همبستگی پیرسون استفاده شده است؛ در جدول شماره‌ی (۹)ماتریس ضرایب همبستگی بین متغیر ارزش‌های سازمانی با مسئولیت پذیری معلمان دوره دوم متوسطه شهرستان داراب، آمده است.

جدول ۱۰. ماتریس ضرایب همبستگی بین متغیرهای ارزش های سازمانی با مسئولیت پذیری

متغیر	مسئولیت پذیری
ارزش های سازمانی	۰/۶۲۵**

** P≤۰/۰۱

بر اساس اطلاعات جدول (۱۰) بین ارزش های سازمانی با مسئولیت پذیری معلمان در سطح p<۰/۰۱ رابطه معنادار وجود دارد، جهت این رابطه مستقیم و مقدار این رابطه برابر با ۰/۶۲۵، می‌باشد.

بین ارزش‌های سازمانی با رضایت شغلی معلمان دوره متوسطه شهر داراب رابطه معناداری وجود دارد؟

به منظور تجزیه و تحلیل داده ها و پاسخگویی به سوال پژوهش از آزمون های آماری ضریب همبستگی پیرسون استفاده شده است؛ در جدول شماره‌ی (۱۰)، ماتریس ضرایب همبستگی بین متغیر ارزش‌های سازمانی با رضایت شغلی معلمان دوره دوم متوسطه شهرستان داراب، آمده است.

جدول ۱۱. ماتریس ضرایب همبستگی بین متغیرهای ارزش های سازمانی با رضایت شغلی

متغیر	رضایت شغلی
ارزش های سازمانی	۰/۶۲۸**

** P≤۰/۰۱

بر اساس اطلاعات جدول (۱۱) بین ارزش های سازمانی با رضایت شغلی معلمان در سطح p<۰/۰۱ رابطه معنادار وجود دارد، جهت این رابطه مستقیم و مقدار این رابطه برابر با ۰/۶۲۸، می باشد.

بین رهبری کاریزماتیک با مسئولیت پذیری معلمان دوره متوسطه شهر داراب رابطه معناداری وجود دارد؟

به منظور تجزیه و تحلیل داده ها و پاسخگویی به سوال پژوهش از آزمون های آماری ضریب همبستگی پیرسون استفاده شده است؛ در جدول شماره ی (۱۲)، ماتریس ضرایب همبستگی بین متغیر رهبری کاریزماتیک با مسئولیت پذیری معلمان دوره دوم متوسطه شهرستان داراب، آمده است.

جدول ۱۲. ماتریس ضرایب همبستگی بین متغیرهای رهبری کاریزماتیک با مسئولیت پذیری

متغیر	رضایت شغلی مسئولیت پذیری
رهبری کاریزماتیک	۰/۴۸۵**

** P≤۰/۰۱

بر اساس اطلاعات جدول (۱۲) بین رهبری کاریزماتیک با مسئولیت پذیری معلمان در سطح p<۰/۰۱ رابطه معنادار وجود دارد، جهت این رابطه مستقیم و مقدار این رابطه برابر با ۰/۴۸۵، می باشد.

بین رهبری کاریزماتیک با رضایت شغلی معلمان دوره متوسطه شهر داراب رابطه معناداری وجود دارد؟

به منظور تجزیه و تحلیل داده ها و پاسخگویی به سوال پژوهش از آزمون های آماری ضریب همبستگی پیرسون استفاده شده است؛ در جدول شماره ی (۱۳)، ماتریس ضرایب همبستگی بین متغیر رهبری کاریزماتیک با رضایت شغلی معلمان دوره دوم متوسطه شهرستان داراب، آمده است.

جدول ۱۳. ماتریس ضرایب همبستگی بین متغیرهای رهبری کاریزماتیک با رضایت شغلی

متغیر	رضایت شغلی
رهبری کاریزماتیک	۰/۵۲۷**

** P≤۰/۰۱

بر اساس اطلاعات جدول (۱۳) بین رهبری کاریزماتیک با رضایت شغلی معلمان در سطح p<۰/۰۱ رابطه معنادار وجود دارد، جهت این رابطه مستقیم و مقدار این رابطه برابر با ۰/۵۲۷، می باشد.

نتیجه‌گیری

نتایج پژوهش به طور کلی نشان داد که بین ارزش های سازمانی و رهبری کاریزماتیک با مسئولیت پذیری و رضایت شغلی رابطه معناداری وجود دارد، جهت این رابطه مثبت، مستقیم می باشد نتایج این فرضیه با پژوهش‌های بارخدا و همکاران (۱۴۰۱)، گل چینی و همکاران (۱۴۰۰)، رعیت پیشه و زارعی (۱۴۰۰)، محمودی و حیدری (۱۳۹۹)، خانه گیر و همکاران (۱۳۹۸)، مرادی و همکاران (۱۳۹۸)، زارع شاه آبادی و همکاران (۱۳۹۶)، رستگار، موتمنی و همتی (۱۳۹۵)، باربا–سانچز و همکاران (۲۰۲۲)، تاکره و شروف (۲۰۲۰)، شانون (۲۰۱۹)، ووفورد (۲۰۱۹)، لاسچینگر و همکاران(۲۰۱۷) و سئو و همکاران (۲۰۱۶)، همخوانی دارد و همسو می باشد.

در تبیین این یافته می‌توان گفت که در همه جوامع از نیروی انسانی به عنوان مهمترین سرمایه آن جامعه ای صحبت شده است که باید مورد توجه قرار گیرند. در این زمینه نیروی انسانی که وظیفه تعلیم و تربیت آینده سازان جامعه را برعهده دارد از ابتدای خلقت انسان به عنوان کلیدی ترین نیروی فعال که هدف آن انسان سازی است همیشه و در همه حال مورد توجه بوده است در دین اسلام نیز به این نتیجه می‌رسیم که معلم و جایگاه معلم تقدس دارد. پیامبر اکرم (ص) فرموده اند که از هر کس که حرفی آموختی، بنده او شده ای. رضایت شغلی این نیروی سازنده جامعه، از موضوع های مهمی که مورد توجه صاحبنظران و پژوهشگران بوده است. رضایت شغلی احساس مثبتی است که پس از ارزیابی شغل، بدست می آوریم یعنی ارزیابی از شرایط شغلی، یعنی ادراک فرد از ویژگی‌های شغلی، فضای کاری و تجارب محل کار، محرکی برای تغییر و ایجاد انگیزه در کارکنان به حساب می آید تا نیروی انسانی شاغل در سازمان وظایف خود را بهتر انجام دهد لذا می‌توان چنین گفت که رضایت شغلی از عواملی است که نقش بسیار مهمی بر موفقیت شغلی که حاصل آن بهره وری بهتر در سازمان، افزایش کارایی نیروی انسانی می‌گردد در نهایت نیروی انسانی درگیرتر و مشتاق‌تر برای انجام وظایف خود در سازمان تلاش می کنند و آثار آن در زندگی شخصی و اجتماعی قابل مشاهده است و موجب انگیزه و علاقه بیشتر فرد به انجام وظایف و ناراضایتی، موجب کاهش علاقه و تعهد به انجام وظایف در فرآیند زندگی کاری است. علاوه بر رضایت شغلی معلمان، مسئولیت پذیری معلمان نیز از موضوعات بسیار مهمی است که با توجه به اهمیت و تاثیر معلمان در تحقق اهداف تعیین شده در جامعه، موضوع وظایف و تکالیف معلمان و آگاهی آنها از وظایف و پایبندی به وظایف، است. از مهمترین و اساسی ترین نیازهای انسان، نیاز به با هم بودن و داشتن روابط با آنها و مسئول بودن در برابر یکدیگر و جامعه است. بنابراین می‌توان چنین بیان کرد که از ویژگی‌های مهم اخلاقی و شخصیتی انسان، تعهد نسبت به انجام تکالیف می باشد. چنین انسانی در فرآیند زندگی و در امور مربوط به زندگی و کار به موفقیت بهتری و بیشتری دست می‌یابد ویژگی مهم و سازنده و عامل ایجاد امنیت روانی و نقطه مقابل مسئولیت گریزی است و از شاخصهای یک فرد سالم در سیستم اجتماعی و عامل پیشرفت انسان در زمینه های مختلف زندگی است

رضایت شغلی یا نارضایتی شغلی، حاصل و برآیند مجموعه‌ی بسیار گسترده‌ای از عوامل است لذا می‌توان چنین بیان کرد که تنها یک عامل موجب رضایت شغلی نمی‌شود، بلکه مجموعه از عوامل سبب می‌شود که از شغل خود احساس رضایت داشته باشد و برایش لذتبخش باشد مسئولیت پذیری نیز تحت تاثیر عوامل مختلفی قرار دارد که ارزشهای سازمانی و مدیر و سبک مدیریت مدیر می تواند مورد توجه قرار گیرد.

ارزش های سازمانی هسته اصلی فرهنگ سازمانی در هر سازمانی است چگونگی تصمیم گیری، رفتار با کارکنان و مشتریان و... این ارزش ها، اصولی راهبردی به حساب می‌آیند که هدف و جهت را مشخص می‌کنند هدایت کننده رفتار، کردار و اندیشه تمامی نیروی انسانی در سازمان بوده و بر آنها تاثیر می‌گذارد.

مدیرانی که به روابط بین فردی اهمیت بسیار زیادی می‌دهند و به نحوه تعامل رهبر با افراد تحت رهبری خود می‌پردازد. این الگو در رهبری برای ایجاد و برانگیختن رفتارهای مناسب و مطلوب و رشد و تعالی نیروی انسانی بر ویژگی‌های کاریزماتیک مدیر تاکید دارد این نوع مدیریت، با ایجاد حس اعتماد و توجه به روابط روشن، کل سازمان را در جهت والاترین ارزش‌ها و هدف‌هایشان راهنمایی کرده و برمبنای سبک ارتباطی خود نیروی انسانی را به تحسین واداشته، به روابط اجتماعی اهمیت داده و به خوبی بر احساسات خود کنترل داشته و تمام تلاش خود را در بهبود شرایط سازمان و چگونگی تحقق اهداف سازمان به کار می‌گیرند بنابراین می‌توان چنین بیان کرد که بین ارزش های سازمانی و رهبری کاریزماتیک با مسئولیت پذیری و رضایت شغلی معلمان دوره متوسطه شهر داراب رابطه معناداری وجود دارد یعنی هر چه مدیر و سبک رهبری او و ارزشهای حاکم بر سازمان اصولی تر باشد مسئولیت پذیری و رضایت شغلی معلمان بیشتر خواهد بود.

به‌منظور بررسی رابطه و پیش بینی مسئولیت پذیری معلمان دوره متوسطه شهر داراب براساس ارزش‌های سازمانی و رهبری کاریزماتیک از ضریب همبستگی پیرسون و تحلیل رگرسیون استفاده شد نتایج نشان داد که مسئولیت پذیری با ارزش‌های سازمانی و رهبری کاریزماتیک رابطه مثبت و معنادار دارد و مسئولیت پذیری براساس ارزش‌های سازمانی و رهبری کاریزماتیک قابل پیش بینی است. نتایج این فرضیه با پژوهش‌های بارخدا و همکاران (۱۴۰۱)، گل چینی و همکاران (۱۴۰۰)، رعیت پیشه و زارعی (۱۴۰۰)، محمودی و حیدری (۱۳۹۹)، رستگار، موتمنی و همتی (۱۳۹۵)، باربا–سانچز و همکاران (۲۰۲۲)، تاکره و شروف (۲۰۲۰)، شانون (۲۰۱۹) و سئو و همکاران (۲۰۱۶)، همخوانی دارد و همسو می باشد. در تبیین این یافته می‌توان گفت که مسئولیت پذیری معلمان نیز از موضوعات بسیار مهمی است که با توجه به اهمیت و تاثیر معلمان در تحقق اهداف تعیین شده در جامعه، موضوع وظایف و تکالیف معلمان و آگاهی آنها از وظایف و پایبندی به وظایف، است. از مهمترین و اساسی ترین نیازهای انسان، نیاز به با هم بودن و داشتن روابط با آنها و مسئول بودن در برابر یکدیگر و جامعه است. مدیرانی که به روابط بین فردی اهمیت بسیار زیادی می دهند و به نحوه تعامل رهبر با افراد تحت رهبری خود می‌پردازد. این الگو در رهبری برای ایجاد و برانگیختن رفتارهای مناسب و مطلوب و رشد و تعالی نیروی انسانی بر ویژگی‌های کاریزماتیک مدیر تاکید دارد این نوع مدیریت، با ایجاد حس اعتماد و توجه به روابط روشن، کل سازمان را در جهت والاترین ارزش‌ها و هدف‌هایشان راهنمایی کرده و برمبنای سبک ارتباطی خود نیروی انسانی را به تحسین واداشته، به روابط اجتماعی اهمیت داده و به‌خوبی بر احساسات خود کنترل داشته و تمام تلاش خود را در بهبود شرایط سازمان و چگونگی تحقق اهداف سازمان به کار می گیرند بنابراین می توان چنین بیان کرد که بین ارزش‌های سازمانی و رهبری کاریزماتیک با مسئولیت پذیری معلمان دوره متوسطه شهر داراب رابطه معناداری وجود دارد یعنی هر چه مدیر و سبک رهبری او و ارزشهای حاکم بر سازمان اصولی تر باشد مسئولیت پذیری معلمان بیشتر خواهد بود.

نتایج پژوهش نشان داد که رضایت شغلی با ارزش های سازمانی و رهبری کاریزماتیک رابطه مثبت و معنادار دارد و رضایت شغلی براساس ارزش‌های سازمانی و رهبری کاریزماتیک قابل پیش بینی است. نتایج این فرضیه با پژوهش‌های محمودی و حیدری (۱۳۹۹)، خانه گیر و همکاران (۱۳۹۸)، مرادی و همکاران (۱۳۹۸)، زارع شاه آبادی و همکاران (۱۳۹۶)، رستگار، موتمنی و همتی (۱۳۹۵)، باربا–سانچز و همکاران (۲۰۲۲)، تاکره و شروف (۲۰۲۰) و سئو و همکاران (۲۰۱۶)، همخوانی دارد و همسو می‌باشد. در تبیین این یافته می‌توان گفت که رضایت شغلی معلمان در هر جامعه ای از موضوعات و دغدغه‌های مهم مسئولین بوده و می باشد چرا که رضایت معلمان از شغل خود شرط تحقق اهداف تعیین شده می‌باشد. رضایت شغلی احساس مثبتی است که پس از ارزیابی شغل، بدست می‌آوریم یعنی ارزیابی از شرایط شغلی، یعنی ادراک فرد از ویژگی‌های شغلی، فضای‌کاری و تجارب محل کار، محرکی برای تغییر و ایجاد انگیزه در کارکنان به حساب می آید تا نیروی انسانی شاغل در سازمان وظایف خود را بهتر انجام دهد لذا می‌توان چنین گفت که رضایت شغلی از عواملی است که نقش بسیار مهمی بر موفقیت شغلی که حاصل آن بهره وری بهتر در سازمان، افزایش کارایی نیروی انسانی می‌گردد در نهایت نیروی انسانی درگیرتر و مشتاق‌تر برای انجام وظایف خود در سازمان تلاش می کنند و آثار آن در زندگی شخصی و اجتماعی قابل مشاهده است و موجب انگیزه و علاقه بیشتر فرد به انجام وظایف و ناراضایتی، موجب کاهش علاقه و تعهد به انجام وظایف در فرآیند زندگی کاری است. مدیرانی **که** به روابط بین فردی اهمیت بسیار زیادی می دهند و به نحوه تعامل رهبر با افراد تحت رهبری خود می‌پردازد. این الگو در رهبری برای ایجاد و برانگیختن رفتارهای مناسب و مطلوب و رشد و تعالی نیروی انسانی بر ویژگی‌های کاریزماتیک مدیر تاکید

دارد این نوع مدیریت، با ایجاد حس اعتماد و توجه به روابط روشن، کل سازمان را در جهت والاترین ارزش‌ها و هدف‌هایشان راهنمایی کرده و برمبنای سبک ارتباطی خود نیروی انسانی را به تحسین واداشته، به روابط اجتماعی اهمیت داده و به‌خوبی بر احساسات خود کنترل داشته و تمام تلاش خود را در بهبود شرایط سازمان و چگونگی تحقق اهداف سازمان به کار می‌گیرند بنابراین می‌توان چنین بیان کرد که بین ارزش های سازمانی و رهبری کاریزماتیک با رضایت شغلی معلمان دوره متوسطه شهر داراب رابطه معناداری وجود دارد یعنی هر چه مدیر و سبک رهبری او و ارزشهای حاکم بر سازمان اصولی‌تر باشد رضایت شغلی معلمان بیشتر خواهد بود.

نتایج پژوهش نشان داد که بین ارزش‌های سازمانی و مسئولیت پذیری معلمان دوره متوسطه شهر داراب رابطه مثبت و معناداری وجود دارد. نتایج این سوال با پژوهش‌های محمودی و حیدری (۱۳۹۹)، خانه گیر و همکاران (۱۳۹۸)، مرادی و همکاران (۱۳۹۸)، زارع شاه آبادی و همکاران (۱۳۹۶)، رستگار، موتمنی و همتی (۱۳۹۵)، باربا–سانچز و همکاران (۲۰۲۲)، تاکره و شروف (۲۰۲۰) و سئو و همکاران (۲۰۱۶)، همخوانی دارد و همسو می باشد. در تبیین این یافته می‌توان گفت که از موضوع های مهمی که مورد توجه صاحبنظران و پژوهشگران بوده و است رضایت شغلی است، رضایت شغلی احساس مثبتی است که پس از ارزیابی شغل، بدست می آوریم یعنی ارزیابی از شرایط شغلی، یعنی ادراک فرد از ویژگی‌های شغلی، فضای کاری و تجارب محل کار، محرکی برای تغییر و ایجاد انگیزه در کارکنان به حساب می‌آید لذا می توان چنین گفت که رضایت شغلی از عواملی است که نقش بسیار مهمی بر موفقیت شغلی که حاصل آن بهره وری بهتر در سازمان، افزایش کارایی نیروی انسانی می‌گردد. رضایت شغلی یا نارضایتی شغلی، حاصل و برآیند مجموعه‌ی بسیار گسترده‌ای از عوامل است لذا می توان چنین بیان کرد که تنها یک عامل موجب رضایت شغلی نمی‌شود، بلکه مجموعه از عوامل سبب می‌شود که از شغل خود احساس رضایت داشته باشد و برایش لذتبخش باشد از مولفه های بسیار مهم، ارزش هاس سازمانی است، ارزش هاس سازمانی هسته اصلی فرهنگ سازمانی در هر سازمانی است چگونگی تصمیم گیری، رفتار با کارکنان و مشتریان و... این ارزش ها، اصولی راهبردی به حساب می آیند که هدف و جهت را مشخص می کنند هدایت کننده رفتار، کردار و اندیشه تمامی نیروی انسانی در سازمان بوده و بر آنها تاثیر می‌گذارد. بنابراین می توان چنین بیان کرد که بین ارزش های سازمانی با مسئولیت پذیری معلمان دوره متوسطه شهر داراب رابطه معناداری وجود دارد یعنی هر ارزشهای حاکم بر سازمان اصولی تر باشد مسئولیت پذیری معلمان بیشتر خواهد بود.

به‌منظور بررسی رابطه ارزش‌های سازمانی و رضایت شغلی معلمان دوره متوسطه شهر داراب از ضریب همبستگی پیرسون استفاده شد نتایج نشان داد که بین ارزش‌های سازمانی و رضایت شغلی معلمان دوره متوسطه شهر داراب رابطه مثبت و معناداری وجود دارد. نتایج این سوال با پژوهش های بارخدا و همکاران (۱۴۰۱)، گل چینی و همکاران (۱۴۰۰)، خانه گیر و همکاران (۱۳۹۸)، مرادی و همکاران (۱۳۹۸)، زارع شاه آبادی و همکاران (۱۳۹۶)، ووفورد (۲۰۱۹)، لاسچینگر و همکاران(۲۰۱۷) و سئو و همکاران (۲۰۱۶)، همخوانی دارد و همسو می‌باشد. در تبیین این یافته می‌توان گفت که معلم از ابتدای خلقت انسان به عنوان کلیدی ترین نیروی فعال که هدف آن انسان سازی است همیشه و در همه حال مورد توجه بوده است در دین اسلام نیز به این نتیجه می رسیم که معلم و جایگاه معلم تقدس دارد. پیامبر اکرم (ص) فرموده اند که از هر کس که حرفی آموختی، بنده او شده ای. رضایت شغلی این نیروی سازنده جامعه، از موضوع های مهمی که مورد توجه صاحبنظران و پژوهشگران بوده و است. رضایت شغلی یعنی ادراک فرد از ویژگی‌های شغلی، فضای کاری و تجارب محل کار، محرکی برای تغییر و ایجاد انگیزه در کارکنان به حساب می آید تا نیروی انسانی شاغل در سازمان وظایف خود را بهتر انجام دهد لذا می‌توان چنین گفت که رضایت شغلی از عواملی است که نقش بسیار مهمی بر موفقیت شغلی که حاصل آن بهره وری بهتر در سازمان، افزایش کارایی نیروی انسانی می‌گردد در نهایت نیروی انسانی درگیرتر و مشتاق‌تر برای انجام وظایف خود در سازمان تلاش می کنند و آثار آن در زندگی شخصی و اجتماعی قابل مشاهده است و موجب انگیزه و علاقه بیشتر فرد به انجام وظایف و ناراضایتی، موجب کاهش علاقه و تعهد به انجام وظایف در فرآیند زندگی کاری است. رضایت شغلی یا نارضایتی شغلی، حاصل و برآیند مجموعه‌ی بسیار گسترده‌ای از عوامل است لذا می توان چنین بیان کرد که تنها یک عامل موجب رضایت شغلی نمی‌شود، بلکه مجموعه از عوامل سبب می‌شود که از شغل خود احساس رضایت داشته باشد و برایش لذتبخش باشد ارزش های سازمانی هسته اصلی فرهنگ سازمانی در هر سازمانی است چگونگی تصمیم گیری، رفتار با کارکنان و مشتریان و... این ارزش ها، اصولی راهبردی به حساب می‌آیند که هدف و جهت را مشخص می‌کنند هدایت کننده رفتار، کردار و اندیشه تمامی نیروی انسانی در سازمان بوده و بر آنها تاثیر می‌گذارد. بنابراین می‌توان

چنین بیان کرد که بین ارزش‌های سازمانی با و رضایت شغلی معلمان دوره متوسطه شهر داراب رابطه معناداری وجود دارد یعنی هر چه ارزشهای حاکم بر سازمان اصولی تر باشد رضایت شغلی معلمان بیشتر خواهد بود.

نتایج پژوهش نشان داد که بین رهبری کاریزماتیک و مسئولیت پذیری معلمان دوره متوسطه شهر داراب رابطه مثبت و معناداری وجود دارد. نتایج این سوال با پژوهش های رعیت پیشه و زارعی (۱۴۰۰)، محمودی و حیدری (۱۳۹۹)، خانه گیر و همکاران (۱۳۹۸)، مرادی و همکاران (۱۳۹۸)، زارع شاه آبادی و همکاران (۱۳۹۶)، رستگار، موتمنی و همتی (۱۳۹۵)، باربا–سانچز و همکاران (۲۰۲۲)، ووفورد (۲۰۱۹)، لاسچینگر و همکاران(۲۰۱۷) و سئو و همکاران (۲۰۱۶)، همخوانی دارد و همسو می باشد. در تبیین این یافته می‌توان گفت که در همه جوامع از نیروی انسانی به عنوان مهمترین سرمایه آن جامعه ای صحبت شده است که باید مورد توجه قرار گیرند. در این زمینه نیروی انسانی که وظیفه تعلیم و تربیت آینده سازان جامعه را برعهده دارد از ابتدای خلقت انسان به عنوان کلیدی ترین نیروی فعال که هدف آن انسان سازی است لذا مسئولیت پذیری آنها بسیار حیاتی است. مسئولیت پذیری این نیروی سازنده جامعه، از موضوع های مهمی که مورد توجه صاحبنظران و پژوهشگران بوده و است. بنابراین می‌توان چنین بیان کرد که از ویژگی های مهم اخلاقی و شخصیتی انسان، تعهد نسبت به انجام تکالیف می باشد. چنین انسانی در فرآیند زندگی و در امور مربوط به زندگی و کار به موفقیت بهتری و بیشتری دست می‌یابد ویژگی مهم و سازنده و عامل ایجاد امنیت روانی و نقطه مقابل مسئولیت گریزی است و از شاخصهای یک فرد سالم در سیستم اجتماعی و عامل پیشرفت انسان در زمینه های مختلف زندگی است مسئولیت پذیری تحت تاثیر عوامل مختلفی قرار دارد که مدیر و سبک مدیریت مدیر و ویژگی های او می‌تواند مورد توجه قرار گیرد. مدیرانی که به روابط بین فردی اهمیت بسیار زیادی می‌دهند و به نحوه تعامل رهبر با افراد تحت رهبری خود می‌پردازد. این الگو در رهبری برای ایجاد و برانگیختن رفتارهای مناسب و مطلوب و رشد و تعالی نیروی انسانی بر ویژگی‌های کاریزماتیک مدیر تاکید دارد این نوع مدیریت، با ایجاد حس اعتماد و توجه به روابط روشن، کل سازمان را در جهت والاترین ارزش‌ها و هدف‌هایشان راهنمایی کرده و برمبنای سبک ارتباطی خود نیروی انسانی را به تحسین واداشته، به روابط اجتماعی اهمیت داده و به‌خوبی بر احساسات خود کنترل داشته و تمام تلاش خود را در بهبود شرایط سازمان و چگونگی تحقق اهداف سازمان به کار می‌گیرند بنابراین می‌توان چنین بیان کرد که بین رهبری کاریزماتیک با مسئولیت پذیری معلمان دوره متوسطه شهر داراب رابطه معناداری وجود دارد یعنی هر چه مدیر و سبک رهبری او اصولی تر باشد مسئولیت پذیری معلمان بیشتر خواهد بود.

به‌منظور بررسی رابطه رهبری کاریزماتیک و رضایت شغلی معلمان دوره متوسطه شهر داراب از ضریب همبستگی پیرسون استفاده شد نتایج نشان داد که بین رهبری کاریزماتیک و رضایت شغلی معلمان دوره متوسطه شهر داراب رابطه مثبت و معناداری وجود دارد. نتایج این سوال با پژوهش های بارخدا و همکاران (۱۴۰۱)، گل چینی و همکاران (۱۴۰۰)، زارع شاه آبادی و همکاران (۱۳۹۶)، رستگار، موتمنی و همتی (۱۳۹۵)، شانون (۲۰۱۹)، ووفورد (۲۰۱۹)، لاسچینگر و همکاران(۲۰۱۷) و سئو و همکاران (۲۰۱۶)، همخوانی دارد و همسو می‌باشد. در تبیین این یافته می‌توان گفت که در همه جوامع از نیروی انسانی و رضایت شغلی آنها از دغدغه های اساسی مسئولین است بخصوص نیروی انسانی که وظیفه تعلیم و تربیت آینده سازان جامعه را برعهده دارد رضایت شغلی احساس مثبتی است که پس از ارزیابی شغل، بدست می‌آوریم یعنی ارزیابی از شرایط شغلی، یعنی ادراک فرد از ویژگی‌های شغلی، فضای کاری و تجارب محل کار، محرکی برای تغییر و ایجاد انگیزه در کارکنان به حساب می آید تا نیروی انسانی شاغل در سازمان وظایف خود را بهتر انجام دهد لذا می‌توان چنین گفت که رضایت شغلی از عواملی است که نقش بسیار مهمی بر موفقیت شغلی که حاصل آن بهره‌وری بهتر در سازمان، افزایش کارایی نیروی انسانی می‌گردد در نهایت نیروی انسانی درگیرتر و مشتاق‌تر برای انجام وظایف خود در سازمان تلاش می کنند و آثار آن در زندگی شخصی و اجتماعی قابل مشاهده است و موجب انگیزه و علاقه بیشتر فرد به انجام وظایف و ناراضایتی، موجب کاهش علاقه و تعهد به انجام وظایف در فرآیند زندگی کاری است.

رضایت شغلی یا نارضایتی شغلی، حاصل و برآیند مجموعه‌ی بسیار گسترده‌ای از عوامل است لذا می‌توان چنین بیان کرد که تنها یک عامل موجب رضایت شغلی نمی‌شود، بلکه مجموعه از عوامل سبب می‌شود که از شغل خود احساس رضایت داشته باشد و برایش لذتبخش باشد مدیرانی که به روابط بین فردی اهمیت بسیار زیادی می دهند و به نحوه تعامل رهبر با افراد تحت رهبری خود می‌پردازد. این الگو در رهبری برای ایجاد و برانگیختن رفتارهای مناسب و مطلوب و رشد و تعالی نیروی انسانی بر ویژگی‌های کاریزماتیک مدیر

تاکید دارد این نوع مدیریت، با ایجاد حس اعتماد و توجه به روابط روشن، کل سازمان را در جهت والاترین ارزش‌ها و هدف‌هایشان راهنمایی کرده و برمبنای سبک ارتباطی خود نیروی انسانی را به تحسین واداشته، به روابط اجتماعی اهمیت داده و به‌خوبی بر احساسات خود کنترل داشته و تمام تلاش خود را در بهبود شرایط سازمان و چگونگی تحقق اهداف سازمان به کار می گیرند بنابراین می‌توان چنین بیان کرد که بین رهبری کاریزماتیک با رضایت شغلی معلمان دوره متوسطه شهر داراب رابطه معناداری وجود دارد یعنی هر چه مدیر و سبک رهبری او اصولی تر باشد رضایت شغلی معلمان بیشتر خواهد بود. با توجه به نتایج این پژوهش پیشنهاد می شود با برنامه ریزی جهت ارتقای دانش و آگاهی مدیران به ارتقای کیفیت زندگی کاری آنها و در نتیجه پیشگیری از مشکلات برای معلمان گام برداشت. اهمیت مدیر و ویژگی‌های مدیر مسئولین در انتخاب مدیر چارچوب مشخص و تعریف شده ای مد نظر قرار دهند. با توجه به نتایج، اهمیت مدیر و ویژگی های مدیر مسئولین در تربیت مدیر چارچوب مشخص و تعریف شده ای مد نظر قرار دهند. با توجه به نتایج این پژوهش و تحقیقات مشابه، پیشنهاد میشود که در برنامه های آموزش ضمن خدمت برای اساتید، کارکنان و مدیران، دوره هایی در زمینه های نقش ارزش های سازمانی و رهبری کاریزماتیک برگزار شود.

ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسندگان

مشارکت نویسندگان در این مقاله به شکل زیر است:

نویسنده اول: تهیه و آماده سازی نمونه ها، انجام آزمایش و گردآوری داده ها، انجام محاسبات، تجزیه و تحلیل آماری داده ها، تحلیل و تفسیر اطلاعات و نتایج، تهیه پیش نویس مقاله.

نویسنده دوم: استاد راهنمای پایان نامه، طراحی پژوهش، نظارت بر مراحل انجام پژوهش، بررسی و کنترل نتایج، اصلاح، بازبینی.

تعارض منافع

بر اساس اظهارات نویسندگان، این مقاله تعارض منافعی ندارد.

حامی مالی

بنابر اظهارات نویسندگان این پژوهش هیچگونه حامی مالی ندارد.

سپاسگزاری

از تمامی مشارکت کنندگان در این پژوهش سپاسگزاری می شود.

منابع

پاشایی، عزیزه و حسنی، محمد. (۱۴۰۱). واکاوی رابطه ارزش های سازمانی و رهبری کاریزماتیک با مسئولیت پذیری اجتماعی و عملکرد شغلی : بررسی نقش میانجی تعهد سازمانی. *مجله ی علوم تربیتی دانشگاه شهید چمران اهواز*، دوره ی ششم، سال ۵۹ ، پاییز و زمستان ۱۴۰۱، شماره‌ی۵. https://doi.org/10.22055/edus.2022.40209.3344

خانه گیر، منصور؛ محمدزاده، کمال؛ دیندارلو، سیاوش و کشاورز، محمد. (۱۳۹۸). بررسی رابطه رضایت شغلی با جو سازمانی معلمان زن و مرد شهرستان رودبار جنوب، دومین کنفرانس بین المللی مدیریت، کارآفرینی و توسعه اقتصاد.

خاوری، لیلی و یوسفیان، جواد. (۱۳۹۶). مقایسه رضایت شغلی اعضای هیات علمی غیر فعال و فعال در ورزش دانشگاه یزد. *المپیک*، ۱ (۳۷)، ۴۹-۶۰.

زمانیان، علیرضا؛ بهمنی، اکبر؛ بارانی، صمد و روحی, رضا. (۱۴۰۳). تبیین نقش مسئولیت‌پذیری کارکنان در رابطهٔ بین رهبری خدمت‌گزار با خودکارآمدی و رفتارهای مبتکرانه در راستای سیاست‌های کلی نظام اداری، *سیاست‌های راهبردی و کلان*، ۱۲(۴۵)، ۱۳۴-۱۶۱.

رستگار، احمد ؛ بیرقدار، علی مهدی .(۱۳۹۴). بررسی رابطه مسئولیت پذیری اجتماعی و رفتارهای زیست محیطی در حفاظت از محیط زیست (مورد بررسی و مطالعه دانش آموزان دبیرستان‌های شیراز)،سومین همایش ملی پژوهش های محیط زیست و کشاورزی ایران، همدان.

رستگار، عباسعلی؛ موتمنی، علیرضا و همتی، امین. (۱۳۹۵). نقش ارزش های سازمانی در ایجاد تعهد سازمانی. چشم انداز مدیریت دولتی، – (۲۸)، ۱۵۷-۱۷۹. 20.1001.1.22516069.1395.7.4.7.4

رعدی افسوران, نقی , سیادت, سید علی , هویدا, رضا , عریضی سامانی, حمیدرضا و ثورنتون, جورج . (۱۳۹۸). آموزش و بهبود شایستگی‌های رهبری با روش کانون ارزیابی توسعه رهبر: مطالعه تجربی شایستگی‌های تحول‌گرایی، تیم‌سازی و تفکر استراتژیک. علوم تربیتی, ۲۶(۱), ۹۷-۱۱۸.

رعیت پیشه ، محمد و زارعی ، رضا. (۱۳۹۷). رابطه بین جو سازمانی با تعهد سازمانی و رضایت شغلی در بین دبیران متوسطه دوم شهرستان فسا، اولین کنفرانس بین المللی نوآوری و تحقیق در علوم تربیتی، مدیریت و روانشناسی.

زمانیان، علیرضا؛ بهمنی، اکبر؛ بارانی، صمد و روحی، رضا. (۱۴۰۳). تبیینن قش مسئولیت پذیری کارکنان در رابطهٔ بین رهبری خدمتگزارا با خودکارآمدی و رفتارهای مبتکرانه در راستای سیاستهای کلی نظام اداری. *فصلنامه سیاست های راهبردی کلان*. ۱۲(۱).

مرادی نصرآبادی، اسدالله؛ عدالتخواه، حقدوست؛ نورالله تیموری، نورالله. (۱۳۹۸). بررسی اثربخشی جو سازمانی با رضایت شغلی مدیران مقطع متوسطه خواف، دومین کنفرانس ملی توسعه پایدار در علوم تربیتی و روانشناسی، مطالعات اجتماعی و فرهنگی.

گل چینی، محمد، منظری توکلی، علیرضا، سلاجقه، سنجر، و شکوه سلجوقی، زهرا. (۱۴۰۰). بررسی رابطه سبک های رهبری اخلاق گرا و کاریزماتیک و توسعه اجتماعی بررسی موردی عملکرد کارکنان در سازمان های دولتی و خصوصی تهران. *مطالعات توسعه اجتماعی ایران*، ۱۴(۱)، ۹۹-۱۲۳. https://doi.org/10.30495/jisds.2022.19855

References

Al-Harthi, A. S., & Al-Harthi, A. R. (2023). The influence of charismatic leadership on teachers' job satisfaction and organizational commitment: An empirical study. *International Journal of Educational Management*, 37(4), 861-877.

Ali, B. J., & Anwar, G. (2021). An empirical study of employees' motivation and its influence job satisfaction. *International Journal of Engineering, Business and Management*, 5(2), 21-30. https://doi.org/10.22161/ijebm.5.2.3

Al-Malki, M., & Al-Malki, A. (2022). The impact of transformational leadership on teacher job satisfaction: The mediating role of psychological empowerment. *Journal of Educational and Social Research*, 12(1), 22-35.

Barba-Sanchez, V., Gouveia-Rodrigues, R., & Meseguer-Martinez, A. (2022). Information and communication technology (ICT) skills and job satisfaction of primary education teachers in the context of Covid-19: Theoretical model. *Profesional de la Información*, 31, 1-16.

Fullan, M., & Quinn, J. (2016). Coherence: The right drivers in action for schools, districts, and systems. Corwin Press.

Gkolia, A., Anagnostopoulou, S., & Poulos, M. (2021). The impact of transformational leadership on teachers' job satisfaction: A quantitative research in Greek primary schools. *International Journal of Learning, Teaching and Educational Rese*arch, 20(1), 218-234.

Golchini, M., Manzari Tavakoli, A., Salajegheh, S., & Shokoh Saljoughi, Z. (2021). [Investigating the relationship between ethical and charismatic leadership styles and social development: A case study of employee performance in public and private organizations in Tehran]. *Journal of Iranian Social Development Studies*, 14(1), 99-123. https://doi.org/10.30495/jisds.2022.19855

Howell, A., & Kirk-Brown, A. (2005). This goes with that: Which value sets maximize organizational commitment? In Proceedings of the 5th Annual Hawaii International Conference on Business (pp. 1-12). Honolulu, HI, USA.

Khanegir, M., Mohammadzadeh, K., Dindarloo, S., & Keshavarz, M. (2019). [Investigating the relationship between job satisfaction and organizational climate among male and female teachers in South Rudbar County]. In Proceedings of the Second International Conference on Management, Entrepreneurship and Economic Development.

Khavari, L., & Yousefian, J. (2017). [Comparison of job satisfaction between active and inactive faculty members in sports at Yazd University]. *Olympic Quarterly*, 1(37), 49-60.

Lin, Y. C., Huang, H. C., & Chen, H. H. (2023). The relationship between organizational values and teachers' well-being: The mediating role of psychological capital. *Frontiers in Psychology*, 14, Article 1148761.

Miller, G. T. (2000). Environmental resource management. Wadsworth Publishing.

Moradi Nasrabadi, A., Edalatkhah, H., & Teymouri, N. (2019). [Investigating the effectiveness of organizational climate on job satisfaction of secondary school principals in Khaf]. In Proceedings of the Second National Conference on Sustainable Development in Educational Sciences, Psychology, Social and Cultural Studies.

Ouyang, Y., & Li, J. (2021). The relationship between authentic leadership and teacher job satisfaction: The mediating role of psychological capital. *Frontiers in Psychology*, 12, Article 698246.

Pashaei, A., & Hassani, M. (2022). [The relationship between organizational values and charismatic leadership with social responsibility and job performance: Investigating the mediating role of organizational commitment]. *Journal of Educational Sciences* (Shahid Chamran University of Ahvaz), 29(2), 189-210. https://doi.org/10.22055/edus.2022.40209.3344

Pihie, Z. A. L., Sani, M. K. M., & Arshad, N. H. (2023). Organizational values and teacher commitment in Malaysian secondary schools: The mediating role of job satisfaction. *Journal of Education and Learning*, 12(4), 164-175.

Pratama, E. N., Suwarni, E., & Handayani, M. A. (2022). The effect of job satisfaction and organizational commitment on turnover intention with person organization fit as moderator variable. *Aptisi Transactions on Management (ATM)*, 6(1), 74-82. https://doi.org/10.33050/atm.v6i1.1722

Qureshi, M. A., & Hamid, K. (2017). Impact of supervisor support on job satisfaction: A moderating role of fairness perception. *International Journal of Academic Research in Business and Social Sciences*, 7(3), 235-242.

Raadi Afsouran, N., Siadat, S. A., Hoveida, R., Oreyzi Samani, H. R., & Thornton, G. (2019). [Training and improving leadership competencies through leadership development assessment center method: An experimental study of transformational, team building and strategic thinking competencies]. *Educational Sciences*, 26(1), 97-118.

Rastegar, A., Motameni, A., & Hemmati, A. (2016). [The role of organizational values in creating organizational commitment]. *Public Administration Perspective*, 7(28), 157-179.

Rastegar, A., & Birghandar, A. M. (2015). [Investigating the relationship between social responsibility and environmental behaviors in environmental protection: A case study of high school students in Shiraz]. In Proceedings of the Third National Conference on Environmental and Agricultural Research in Iran.

Raeit Pishch, M., & Zarei, R. (2018). [The relationship between organizational climate and organizational commitment and job satisfaction among secondary school teachers in Fasa]. In Proceedings of the First International Conference on Innovation and Research in Educational Sciences, Management and Psychology.

Rousseau, D. M. (1990). Assessing organizational culture: The case for multiple methods. In B. Schneider (Ed.), Organizational climate and culture (pp. 153-192). Jossey-Bass Publishers.

Schein, E. H. (2017). Organizational culture and leadership (5th ed.). Wiley.

Toropova, A., Myrberg, E., & Johansson, S. (2021). Teacher job satisfaction: The importance of school working conditions and teacher characteristics. *Educational Review*, 73(1), 71-97. https://doi.org/10.1080/00131911.2019.1705247

UNESCO. (2023). Reimagining our futures together: A new social contract for education. UNESCO Publishing. https://doi.org/10.54675/QYQJ1461

Zamanian, A., Bahmani, A., Barani, S., & Roohi, R. (2024). [Explaining the role of employee responsibility in the relationship between servant leadership and self-efficacy and innovative behaviors in line with the general policies of the administrative system]. *Quarterly Journal of Macro Strategic Policies*, 12(45), 134-161.

New Research in Islamic Humanities Studies
Online ISSN : 2980 - 8944
https://api.lu.ac.ir/
Lorestan University

Analysis of the Causes of the Collapse of the Second Pahlavi Government Using a Grounded Theory Approach: (Emphasis on the Role of Governance Style)

Amir Abbas Nasiri[1], **Hamze Farajollahi Mogadam**[2] ✉, **Esfandiar Farajvand**[3], and **Leila Ghasemi Esfahlan**[4]

1. Assistant Professor, Department of Management, Payame Noor University, Tehran, Iran. Email: a_nasiri@pnu.ac.ir
2. Corresponding Author, Assistant Professor, Department of Management, Payame Noor University, Tehran, Iran. Email: farajolahi435@pnu.ac.ir
3. Assistant Professor, Department of Management, Payame Noor University, Tehran, Iran. Email: farajvand@pnu.ac.ir
4. Assistant Professor, Department of Management, Payame Noor University, Tehran, Iran. Email: l.ghasemi@pnu.ac.ir

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received 27 September 2025
Received in revised form 27 November 2025
Accepted 05 January 2026
Available online 15 January 2026

Keywords:
Government Collapse,
Mohammad Reza Pahlavi,
Grounded Theory,
Governance,
Non-Learning Governance

ABSTRACT

Objective: This research was conducted with the aim of comprehensively explaining the causes of the collapse of Mohammad Reza Shah Pahlavi's government and systematically analyzing its relationship with his governance style.

Method: This study was carried out with a qualitative approach using the Grounded Theory method. Data were collected through an in-depth study of valid documents, historical books, and published interviews with individuals close to the Pahlavi regime. The data were analyzed in three stages—open coding (extracting 124 codes), axial coding, and selective coding—using a three-stage coding procedure based on the paradigmatic approach. The validity and reliability of the research were confirmed through inter-coder agreement (87%) and re-testing.

Results: The findings led to the presentation of a five-dimensional model, including managerial factors (excessive Westernization, de-Islamization, inefficient bureaucracy), economic factors (class disparity, dependence on oil, systemic corruption), political-social factors (political deprivation, the role of the clergy, non-learning governance), cultural factors (value conflict, identity crisis), and environmental factors (dependence on foreign powers, regional changes). The innovation of the research lies in presenting a paradigmatic model and identifying the causal relationships between the different dimensions.

Conclusions: The results indicated that the lack of popular legitimacy stemming from an autocratic and non-learning governance style, disregard for the cultural-religious values of society, dependence on foreign powers, and deep class disparity were the most important reasons for the fall of the Pahlavi regime. This research emphasizes the necessity of paying attention to governance based on indigenous values and public participation for political stability.

Cite this article: Nasiri, A. A., Farajollahi Mogadam, H., Farajvand, E., & Ghasemi Esfahlan, L. (2026). Analysis of the Causes of the Collapse of the Second Pahlavi Government Using a Grounded Theory Approach: (Emphasis on the Role of Governance Style). *New Research in Islamic Humanities Studies*, 7 (Special Issue), 1-25.
https://doi.org/10.22034/api.2026.2076058.1539

© Author(s) retain the copyright and full publishing rights.
Publisher: Lorestan University.
DOI: https://doi.org/10.22034/api.2026.2076058.1539

Introduction

The collapse of political systems remains one of the most intricate phenomena in political science and sociology, consistently drawing the attention of scholars. The regime of the second Pahlavi, which fell in February 1979, serves as a prominent example of the disintegration of a seemingly powerful and consolidated political system. Despite possessing substantial oil-based economic resources, a well-equipped military, and the support of international powers all of which suggested a capacity to gradually lead Iran toward modernization the regime abruptly succumbed to the surging waves of the Islamic Revolution (Azghandi, 2015; Abrahamian, 2019; Katouzian, 2003; Milani, 2012).

An analysis of Iran's contemporary history reveals that the second Pahlavi government faced multifaceted challenges throughout its existence. On one hand, economic modernization and development programs were being implemented at a rapid pace; on the other hand, the hiatus between the state and the nation was widening daily. Factors such as the implementation of economic development plans without regard for the society's cultural and religious context, the creation of an expansive yet inefficient bureaucracy, dependence on oil revenues, and radical Westernization gradually eroded the foundations of the government (Jahangiri & Taheri, 2018).

The study of state collapse has been conducted within various theoretical frameworks. Ibn Khaldun, in his theory of Asabiyyah, attributes the decline of governments to the weakening of social cohesion and the bonds of solidarity among rulers (Dehghani et al., 2022). From a Machiavellian perspective, regimes fall when they fail to secure the satisfaction of the populace. In the contemporary era, Theda Skocpol utilizes the "Rentier State" theory to analyze the collapse of governments whose economies are heavily reliant on oil revenues (Skocpol, 1982).

In a dynamic world, every living system must "learn" and "adapt" to ensure its survival; however, the Pahlavi regime had lost this capacity. Until its final moments, the regime resided in an "illusory world" a realm where the Shah believed the Iranian people loved him and that only foreign and domestic enemies sought to destroy his "Great Civilization" (Zonis, 1976; Katouzian, 2003; Milani, 2012). When the walls of this perceived reality crumbled in February 1979, no compensatory mechanisms or adaptive capacities remained, leading to a swift and total collapse (Abrahamian, 2019).

Numerous studies have explored the Pahlavi government. Tehranian and Asadi (1974), in a prospective study, highlighted the growth of religious movements beneath the surface of society. Jahangiri and Taheri (2018) emphasized the conflict between modernization and religious values, while Radmehr et al. (2021) analyzed the role of clientelism in the regime's political decay. Nevertheless, there remains a distinct lacuna for a comprehensive study that employs a systematic methodology and a Grounded Theory approach to explain the interplay of all contributing factors.

Utilizing the Grounded Theory method, this research seeks to address this gap by providing a comprehensive model of the causes underlying the collapse of the second Pahlavi regime, with a primary focus on the pivotal role of governance style. The central research question is: "What

were the causes of the collapse of Mohammad Reza Shah Pahlavi's government in relation to its governance style, and how can these factors be explained within a theoretical model?".

Method

This study was carried out with a qualitative approach using the Grounded Theory method. Data were collected through an in-depth study of valid documents, historical books, and published interviews with individuals close to the Pahlavi regime. The data were analyzed in three stages—open coding (extracting 124 codes), axial coding, and selective coding—using a three-stage coding procedure based on the paradigmatic approach. The validity and reliability of the research were confirmed through inter-coder agreement (87%) and re-testing.

Results

The findings led to the presentation of a five-dimensional model, including managerial factors (excessive Westernization, de-Islamization, inefficient bureaucracy), economic factors (class disparity, dependence on oil, systemic corruption), political-social factors (political deprivation, the role of the clergy, non-learning governance), cultural factors (value conflict, identity crisis), and environmental factors (dependence on foreign powers, regional changes). The innovation of the research lies in presenting a paradigmatic model and identifying the causal relationships between the different dimensions.

Conclusions

The present study was undertaken to address the fundamental question of whether a comprehensive and coherent model can be developed to explain the causes of the collapse of Mohammad Reza Shah Pahlavi's regime and its direct relationship with the mode of governance. The research was based on the Grounded Theory approach, and its data were primarily drawn from library sources, historical written documents, and published interviews with individuals close to the Shah. Through the three stages of open, axial, and selective coding, a paradigmatic model ultimately emerged consisting of five principal theoretical categories. This model not only identifies the causes of the regime's downfall, but also clarifies the dynamic interaction and mutual reinforcement among these factors.

The findings of this study demonstrate unequivocally that the core of the collapse must be sought in the personalized, non-participatory, and autocratic style of governance. This mode of governance functioned as a catalyst that transformed other potentially manageable problems into intractable crises. Extreme Westernization, de-Islamization, the systematic suppression of opposition, bureaucratic inefficiency, exclusionary elitism, and the Shah's complete disconnection from the social body were all direct consequences of this style of rule. In other words, even if economic or cultural problems existed, a responsive and adaptive political system could have contained them; however, structural autocracy deprived the regime of precisely such a capacity.

One of the most significant emergent findings of this research is the identification of governance unlearning as a key mechanism of collapse. The second Pahlavi regime suffered from

fundamental deficiencies in all four principal dimensions of organizational learning. First, its sensors were defective, as SAVAK reports presented an idealized and distorted image of social reality. Second, its feedback loops were effectively closed, since advisers and courtiers, out of fear or sycophancy, lacked the courage to speak the truth. Third, the Shah's structural narcissism meant that any criticism was interpreted as betrayal. Finally, the regime was almost completely disconnected from "real Iran," as the Shah and his Westernized elite circle interacted only with a small, urban, and secular segment of society while remaining deaf to the voices of the traditional and religious majority. This inability to detect weak early warning signals such as clerical dissatisfaction in the 1960s or labor unrest in the 1970s left the regime unaware of the depth and scale of the crisis until its final moments.

The collapse of the second Pahlavi regime was therefore not a sudden event, but a process. Economic corruption, declining political legitimacy, growing social discontent, the strengthening of religious discourse, the erosion of public trust, and the regime's inability to mobilize the population did not form a simple linear chain; rather, they constituted a complex system of positive feedback loops. Cultural Westernization and de-Islamization followed the same trajectory, generating identity conflict, activating a discourse of authenticity, facilitating the organizational consolidation of the clergy, and ultimately transforming scattered protests into a broad revolutionary movement. The belated reforms of 1977–1978 not only failed to break these cycles, but, owing to the regime's near-total loss of legitimacy, functioned instead as fuel poured onto the fire.

Author Contributions

All authors contributed equally to the conceptualization of the article and writing of the original and subsequent drafts.

Data Availability Statement

Data available on request from the authors.

Acknowledgements

The authors would like to thank the anonymous reviewers for their insightful comments and constructive feedback, which significantly improved the quality of this manuscript. We also extend our gratitude to our colleagues for their valuable discussions and technical support throughout this research.

Ethical Considerations

The authors strictly adhered to the highest standards of research integrity. The authors avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not-for-profit sectors.

Conflict of Interest

The authors declare no conflict of interest.

پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی
شاپا الکترونیکی: ۸۹۴۴-۲۹۸۰
https://api.lu.ac.ir/
دانشگاه لرستان

تحلیل علل فروپاشی حکومت پهلوی دوم با رویکرد نظریه داده‌بنیاد: (تأکید بر نقش سبک حکمرانی)

امیرعباس نصیری[۱]، حمزه فرج اللهی مقدم[۲]✉، اسفندیار فرج وند[۳]، لیلا قاسمی اسفهلان[۴]

۱. استادیار گروه مدیریت دولتی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران. رایانامه: a_nasiri@pnu.ac.ir
۲. نویسنده مسئول، استادیار گروه مدیریت دولتی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران. رایانامه: farajolahi435@pnu.ac.ir
۳. استادیار گروه مدیریت دولتی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران. رایانامه: farajvand@pnu.ac.ir
۴. استادیار گروه مدیریت دولتی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران. رایانامه: l.ghasemi@pnu.ac.ir

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
مقاله پژوهشی،

تاریخچه مقاله:
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۷/۰۵
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۹/۰۶
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۰/۱۵
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۱۰/۲۵

کلیدواژه‌ها:
فروپاشی حکومت،
محمدرضا پهلوی،
ظریه داده‌بنیاد،
حکمرانی،
حکمرانی نایادگیرنده

چکیده

هدف: این پژوهش با هدف تبیین جامع علل فروپاشی حکومت محمدرضاشاه پهلوی و تحلیل ارتباط نظام‌مند آن با سبک حکمرانی انجام شد..

روش پژوهش: این مطالعه با رویکرد کیفی و با استفاده از روش نظریه داده‌بنیاد صورت پذیرفت. داده‌ها از طریق مطالعه عمیق اسناد معتبر، کتب تاریخی و مصاحبه‌های منتشر شده نزدیکان حکومت پهلوی گردآوری و در سه مرحله کدگذاری باز (استخراج ۱۲۴ کد)، محوری و انتخابی با استفاده از روش کدگذاری سه‌مرحله‌ای مبتنی بر رویکرد پارادایمی استفاده گردید. روایی و پایایی پژوهش از طریق توافق داوران (۸۷٪) و بازآزمون تأیید گردید.

یافته‌ها: یافته‌ها منجر به ارائه مدلی پنج بُعدی شامل عوامل مدیریتی (غرب‌گرایی افراطی، اسلام‌زدایی، بوروکراسی ناکارآمد)، اقتصادی (شکاف طبقاتی، وابستگی به نفت، فساد سیستماتیک)، سیاسی- اجتماعی (محرومیت سیاسی، نقش روحانیون، عدم یادگیرندگی حکمرانی)، فرهنگی (تعارض ارزشی، بحران هویت) و محیطی (وابستگی به بیگانگان، تغییرات منطقه‌ای) گردید. نوآوری پژوهش در ارائه مدل پارادایمی و شناسایی روابط علّی بین ابعاد مختلف می‌باشد.

نتیجه‌گیری: نتایج نشان داد که فقدان مشروعیت مردمی ناشی از سبک حکمرانی خودکامه و حکمرانی نایادگیرنده، بی‌اعتنایی به ارزش‌های فرهنگی- مذهبی جامعه، وابستگی به قدرت‌های خارجی و شکاف عمیق طبقاتی مهم‌ترین دلایل سقوط رژیم پهلوی بودند. این پژوهش بر ضرورت توجه به حکمرانی مبتنی بر ارزش‌های بومی و مشارکت مردمی در ثبات سیاسی تأکید می‌نماید.

استناد: نصیری، امیرعباس؛ فرج اللهی مقدم، حمزه؛ فرج وند، اسفندیار و قاسمی اسفهلان، لیلا. (۱۴۰۴). تحلیل علل فروپاشی حکومت پهلوی دوم با رویکرد نظریه داده‌بنیاد: (تأکید بر نقش سبک حکمرانی). *پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی*، (ویژه نامه) ۴، ۱-۲۵.

https://doi.org/10.22034/api.2026.2076058.1539

ناشر: دانشگاه لرستان.

© نویسندگان.

DOI: https://doi.org/10.22034/api.2026.2076058.1539

مقدمه

فروپاشی نظام‌های سیاسی از جمله پیچیده‌ترین پدیده‌های علوم سیاسی و جامعه‌شناسی است که همواره مورد توجه محققان بوده است. حکومت پهلوی دوم که در بهمن ۱۳۵۷ سقوط کرد، نمونه‌ای بارز از فروپاشی یک نظام سیاسی به‌ظاهر قدرتمند و تثبیت‌شده است. این حکومت که با پشتوانه اقتصادی نفت، ارتش مجهز و حمایت قدرت‌های بین‌المللی به نظر می‌رسید می‌تواند به‌تدریج ایران را به سوی مدرنیزاسیون سوق دهد، ناگهان در مقابل امواج خروشان انقلاب اسلامی فروپاشید (ازغندی، ۱۳۹۴: ۱۱–۱۲؛ آبراهامیان، ۱۳۹۸: ۴۹۸–۵۰۰؛ کاتوزیان، ۱۳۸۲: ۳۳۹؛ میلانی، ۱۳۹۱: ۴۷۵–۴۷۷).

بررسی تاریخ معاصر ایران نشان می‌دهد که حکومت پهلوی دوم در طول حیات خود با چالش‌های متعددی روبرو بود. از یک سو، برنامه های نوسازی و توسعه اقتصادی با سرعت در حال اجرا بود و از سوی دیگر، شکاف بین دولت و ملت روز به روز عمیق‌تر می‌شد. برنامه های توسعه اقتصادی بدون توجه به بستر فرهنگی و مذهبی جامعه، ایجاد بوروکراسی گسترده اما ناکارآمد، وابستگی به درآمدهای نفتی و غرب‌گرایی افراطی، از جمله عواملی بودند که به تدریج پایه‌های حکومت را سست کردند (جهانگیری و طاهری، ۱۳۹۷).

مطالعه فروپاشی حکومت‌ها در چارچوب نظریه‌های مختلفی صورت گرفته است. ابن‌خلدون در نظریه عصبیت، زوال حکومت‌ها را ناشی از تضعیف عصبیت و پیوندهای اجتماعی حاکمان می‌داند (دهقانی و همکاران، ۱۴۰۱). از دیدگاه ماکیاولی، حکومت‌ها زمانی سقوط می کنند که نتوانند رضایت مردم را جلب نمایند. در دوره معاصر، اسکاچپل با نظریه "دولت رانتیر" به تحلیل فروپاشی حکومت‌هایی می‌پردازد که اقتصاد آنها متکی به درآمدهای نفتی است (Skocpol, 1982).

در دنیای پویا، هر سیستم زنده‌ای باید برای بقا «یاد بگیرد» و «خود را تطبیق دهد». رژیم پهلوی این توانایی را از دست داده بود. او تا آخرین لحظه در «دنیای تصوری[1]» خودش زندگی می کرد؛ دنیایی که در آن «مردم ایران او را دوست دارند و تنها دشمنان خارجی و داخلی می‌خواهند کشور بزرگش را نابود کنند» (Zonis ، ۱۹۷۶؛ کاتوزیان، ۱۳۸۲: ۳۴۵–۳۴۸؛ میلانی، ۱۳۹۱: ۴۸۲–۴۸۵).

وقتی دیوارهای این دنیای تصوری در بهمن ۵۷ فرو ریخت، دیگر هیچ مکانیزم جبرانی یا ظرفیت تطبیقی باقی نمانده بود و سقوط به‌سرعت و به‌طور کامل رخ داد (آبراهامیان، ۱۳۹۸: ۵۱۲–۵۱۵).

در مورد حکومت پهلوی، مطالعات متعددی انجام شده است (تهرانیان و اسدی، ۱۳۵۳). در پژوهشی آینده‌نگرانه به رشد جریان‌های مذهبی در زیر پوست جامعه اشاره کردند. جهانگیری و طاهری (۱۳۹۷) بر تضاد بین نوسازی و ارزش‌های دینی تأکید نمودند. رادمهر و همکاران (۱۴۰۰) نقش ویژه‌پروری را در زوال سیاسی حکومت پهلوی تحلیل کردند. با این حال، خلأ یک مطالعه جامع که با روشی نظام‌مند و با بهره‌گیری از رویکرد داده‌بنیاد به تبیین تعامل تمامی عوامل مؤثر بپردازد، به وضوح احساس می‌شد.

این پژوهش با بهره‌گیری از روش نظریه داده‌بنیاد، در پی پر کردن این خلأ و ارائه مدلی جامع از علل فروپاشی حکومت پهلوی دوم با تأکید بر نقش محوری سبک حکمرانی است. سؤال اصلی پژوهش این است: "علل فروپاشی حکومت محمدرضاشاه پهلوی و ارتباط آن با نوع حکمرانی چیست و این عوامل چگونه در قالب یک مدل نظری قابل تبیین می‌باشند؟"

مبانی نظری تحقیق

نظریه فروپاشی حکومت‌ها

فروپاشی حکومت‌ها در چارچوب نظریه‌های مختلفی تحلیل شده است. از دیدگاه ابن‌خلدون، حکومت‌ها زمانی سقوط می‌کنند که "عصبیت" یعنی پیوندهای اجتماعی و همبستگی حاکمان تضعیف شود و همزمان عصبیت رقیب قدرتمندی ظهور کند (دهقانی

1. imagined reality

و همکاران، ۱۴۰۱). ابن‌خلدون در کتاب مقدمه، چرخه حیات حکومت‌ها را در پنج مرحله توصیف می‌کند: پیروزی، استبداد، فراغت، مسالمت و اسراف که در نهایت به سقوط می‌انجامد.

در نظریه‌های مدرن، هانتینگتون بر شکاف بین نوسازی اقتصادی و توسعه سیاسی تأکید می‌کند (Huntington, 1968). به باور وی، هنگامی که نوسازی اقتصادی با توسعه نهادهای سیاسی همراه نباشد، نارضایتی عمومی افزایش یافته و حکومت با بحران مشروعیت روبرو می‌شود.

نظریه پردازان مارکسیست نیز با تأکید بر تضادهای طبقاتی، فروپاشی حکومت‌ها را نتیجه تشدید این تضادها می‌دانند. از دیدگاه آنان، هنگامی که حکومت نتواند تعادل بین طبقات مختلف را حفظ کند، زمینه برای انقلاب فراهم می‌شود.

مفهوم حکمرانی[1]

حکمرانی به سیستمی از ارزش‌ها، سیاست‌ها و نهادها اطلاق می‌شود که طی آن یک کشور یا سازمان به‌صورت شفاف، پاسخ‌گو، عادلانه و مشارکتی اداره می‌شود (UNESCAP, 1997). حکمرانی خوب به‌عنوان الگویی برای اداره امور عمومی مطرح است که بر مشارکت، شفافیت، پاسخ‌گویی، حاکمیت قانون و کارایی تأکید دارد (رشیدی و معنوی، ۱۳۹۸). این مفهوم فراتر از حکومت‌داری صرف بوده و شامل شبکه‌های تعاملی بین دولت، بخش خصوصی و جامعه مدنی می‌شود (Rhodes, 1996).

ابعاد حکمرانی خوب از دیدگاه سازمان‌های بین‌المللی

سازمان ملل متحد حکمرانی خوب را فرآیند تصمیم‌گیری و اجرای تصمیمات تعریف می‌کند که بر اساس اصول دموکراسی، حاکمیت قانون، حقوق بشر و مشارکت شهروندان استوار است.

سازمان ملل‌متحد هشت ویژگی اساسی برای حکمرانی خوب برمی‌شمارد:

- مشارکت‌محوری[2]
- حاکمیت قانون[3]
- شفافیت[4]
- پاسخ‌گویی[5]
- اجماع‌محوری[6]
- عدالت‌محوری[7]
- کارایی و اثربخشی[8]
- چشم‌انداز استراتژیک[9] (UNDP, 1997)

بانک جهانی حکمرانی خوب را شامل شش شاخص می‌داند:

- حق اظهارنظر و پاسخ‌گویی[10]
- ثبات سیاسی[11]

1. Governance
2. Participation
3. Rule of Law
4. Transparency
5. Accountability
6. Consensus Orientation
7. Equity
8. Efficiency and Effectiveness
9. Strategic Vision
10. Voice and Accountability
11. Political Stability

- کارایی دولت[1]
- کیفیت مقررات[2]
- حاکمیت قانون
- کنترل فساد[3] (Kaufmann et al., 2010)

مؤلفه‌های اساسی حکمرانی خوب

- مشارکت: مشارکت فعال تمام ذی‌نفعان در فرآیندهای تصمیم‌گیری، اعم از مستقیم یا از طریق نهادهای مشروع (Stoker, 1998).
- شفافیت: دسترسی آزاد به اطلاعات و فرآیندهای تصمیم‌گیری برای کلیه ذی‌نفعان (World Bank, 1992).
- پاسخ‌گویی: مسئولیت‌پذیری نهادهای حکمرانی در قبال مردم و نهادهای نظارتی (Bovens, 2007).
- حاکمیت قانون: حاکمیت چارچوب‌های قانونی عادلانه و اجرای بی‌طرفانه آن‌ها (Bingham, 2010).
- کارایی: بهینه‌سازی استفاده از منابع و ارائه به‌موقع خدمات عمومی (Osborne & Gaebler, 1992).

انواع حکمرانی

حکمرانی خوب[4]: الگویی که در آن تمام اصول حکمرانی مطلوب رعایت می‌شود (Grindle, 2004**).**

حکمرانی خودکامه[5]: حکمرانی خودکامه نظامی است که قدرت در آن به‌صورت متمرکز و غیرپاسخ‌گو در دست یک فرد یا گروه کوچک قرار دارد و فاقد مکانیزم‌های واقعی پاسخگویی، پلورالیسم سیاسی و انتقال مسالمت‌آمیز قدرت است (گدِس و رایت، ۱۳۹۶: ۳۰؛ وینسنت، ۱۴۰۲: ۱۱۲—۱۱۶).

ویژگی‌های این نوع حکمرانی شامل:

- تمرکز قدرت در فرد یا گروه محدود
- عدم مشارکت مردمی
- فقدان نهادهای پاسخ‌گو
- قانون‌گریزی ساختاری
- محدودیت آزادی‌های اساسی (Linz, 2000)

حکمرانی شبکه‌ای[6]: الگویی که در آن حکمرانی از طریق شبکه‌های متشکل از دولت، بخش خصوصی و جامعه مدنی انجام می‌شود (Bevir, 2013).

چالش‌های حکمرانی در جهان معاصر

- جهانی‌شدن و پیچیدگی فزاینده مسائل
- ظهور بازیگران غیردولتی
- تحولات فناوری اطلاعات
- بحران‌های فرامرزی
- تضاد منافع (Pierre & Peters, 2000)

1. Government Effectiveness
2. Regulatory Quality
3. Control of Corruption
4. Good Governance
5. Autocratic Governance
6. Network Governance

نظریه‌های مرتبط با تحلیل علل فروپاشی حکومت پهلوی دوم با تأکید بر نقش سبک حکمرانی

نظریه پاتولوژی حکمرانی[1]

بر اساس این نظریه، حکومت پهلوی دوم از بیماری‌های ساختاری عمیقی در سبک حکمرانی رنج می‌برد (Grzymala-Busse, 2023). این حکومت به‌واسطه حضور گسترده خانواده سلطنتی در عرصه‌های اقتصادی و تشکیل شبکه‌های رانت‌خواری حول دربار، عملاً در تسخیر گروهی خاص قرار گرفته بود (آبراهامیان، ۱۳۹۸). فساد به‌صورت سیستماتیک در پروژه‌های بزرگ اقتصادی نفوذ کرده بود و ظرفیت حکمرانی را به‌شدت تضعیف کرده بود. بوروکراسی ناکارآمد و فاسد، فقدان نظام شایسته‌سالاری و تمرکز تصمیم‌گیری در دست شاه، از دیگر نشانه‌های پاتولوژی حکمرانی در این دوره بود (کاتوزیان، ۱۳۸۲). تصمیم‌ها نه بر اساس کارشناسی علمی، بلکه بر پایه روابط شخصی و مشورت با اطرافیان چاپلوس گرفته می‌شد (Alam, 1991).

نظریه حکمرانی شبکه‌ای[2]

این نظریه نشان می‌دهد که قدرت در حکومت پهلوی از طریق شبکه‌های غیررسمی اعمال می‌شد (Bevir, 2013). شبکه خانوادگی با محوریت خاندان پهلوی، برادران و خواهران شاه و همسرش فرح، نقش تعیین‌کننده‌ای در تصمیم‌گیری‌های کلان داشتند (Pahlavi, 1996). شبکه امنیتی نیز با تکیه بر ساواک و نیروهای نظامی، نوعی دولت درون‌دولت تشکیل داده بود که از طریق ابزارهای امنیتی حکمرانی می‌کرد (فردوست، ۱۳۷۹). شبکه اقتصادی هم با تسلط دربار بر اقتصاد کشور، به رانت‌خواری سیستماتیک و فساد مالی نهادینه شده دامن می‌زد (میلانی، ۱۳۹۱).

نظریه دولت رانتیر[3]

این نظریه توضیح می‌دهد که چگونه درآمدهای نفتی، سبک حکمرانی پهلوی را تحت تأثیر قرار داد (Mahdavy, 1970). با توجه به درآمدهای کلان نفتی، دولت احساس نیاز چندانی به دریافت مالیات از مردم نمی‌کرد و این مسئله به کاهش پاسخ‌گویی و فقدان مکانیزم‌های نظارتی مردمی منجر شد (Skocpol, 1982). حکومت به‌جای پاسخ‌گویی به خواست‌های جامعه، به‌صورت توزیع‌کننده رانت عمل می‌کرد و از طریق اعطای امتیازات اقتصادی، وفاداری نخبگان وابسته را جلب می‌نمود (Karl, 1997).

نظریه دولت شکننده[4]

بر اساس این نظریه، حکومت پهلوی از شکنندگی نهادی عمیقی رنج می‌برد (Rotberg, 2003). نهادهای حکمرانی اگرچه به ظاهر وجود داشتند، اما فاقد کارکرد واقعی بودند و قدرت در نهادهای غیررسمی متمرکز شده بود (Linz & Stepan, 1996). فقدان نهادهای پاسخ‌گو و اتکای حکومت به ابزارهای زور برای حفظ قدرت، از دیگر ویژگی‌های این دولت شکننده بود. اولویت امنیت بر توسعه و حکمرانی از طریق ایجاد ترس، پایه‌های حکومت را سست کرده بود (قاسمی و شهریاری، ۱۴۰۳).

نظریه رژیم‌های هیبریدی[5]

این نظریه حکومت پهلوی را به‌عنوان رژیمی هیبریدی تحلیل می‌کند که در آن ظواهر مدرن با ساختارهای سنتی قدرت درآمیخته بود (Levitsky & Way, 2010). از یک سو، نهادهای انتخاباتی و نمایش دموکراسی وجود داشت، اما از سوی دیگر،

1. Governance Pathology Theory
2. Network Governance Theory
3. Rentier State Theory
4. Fragile State Theory
5. Hybrid Regimes Theory

رقابت سیاسی واقعی مجاز نبود. این تناقض در سبک حکمرانی، هم در مشروعیت‌سازی از طریق مدرنیزاسیون نمود داشت و هم در حفظ ساختارهای اقتدارگرایانه (کاتوزیان، ۱۳۸۲).

نظریه توسعه نامتوازن[1]

این نظریه که ریشه در آرای امام خمینی(ره) دارد، نشان می‌دهد که سبک حکمرانی پهلوی مبتنی بر توسعه تک‌بعدی بود (خمینی (ره)، ۱۳۶۸). حکومت صرفاً بر توسعه اقتصادی متمرکز شده بود و از توسعه سیاسی و فرهنگی غافل مانده بود (ازغندی، ۱۳۹۴). الگوهای توسعه به‌صورت آمرانه از بالا تحمیل می‌شد و مردم نقشی در فرآیند توسعه نداشتند. این توسعه بدون دموکراسی، در نهایت به بحران هویت و سقوط حکومت انجامید (Keddie, 2003).

نظریه سازمان یادگیرنده

قابلیت یادگیری باید به‌عنوان یکی از شاخص‌های اصلی سلامت سیستم‌های سیاسی در نظر گرفته شود. سیستم‌های غیریادگیرنده، صرف‌نظر از میزان منابع و قدرت ظاهری‌شان، در بلندمدت محکوم به زوال هستند (بشیریه، ۱۳۸۸: ۱۷۴–۱۷۸).

حکومت پهلوی از «کری اطلاعاتی» رنج می‌برد. منابع اطلاعاتی آن به‌شدت محدود و تحریف‌شده بود:

الف) اتکا به ساواک به‌عنوان تنها منبع اطلاعاتی: ساواک به‌دلیل ماهیت امنیتی خود و تمایل به ارائه گزارش‌های امیدبخش برای توجیه موجودیت خویش، تصویری غیرواقعی از رضایت عمومی به شاه ارائه می‌داد. به قول یکی از مقامات پیشین: «شاه در حباب اطلاعاتی زندگی می‌کرد» (زاهدی، مصاحبه‌های پس از انقلاب؛ اعلم، ۱۳۷۱، ج ۶ و ۷).

ب) نادیده گرفتن نهادهای مستقل: حکومت ارتباط خود را با نهادهای سنتی جامعه مانند روحانیت، بازاریان و روشنفکران مستقل قطع کرده بود. صدای این نهادها که بهترین حسگرهای سنتی جامعه بودند، به گوش تصمیم‌گیران نمی‌رسید.

ج) نادیده گرفتن پژوهش‌های علمی: پژوهش‌های میدانی مهم مانند تحقیق تهرانیان و اسدی (۱۳۵۳) که به‌وضوح هشدار می‌دادند «زیر پوست این شهر، جریان‌های مذهبی در حال رشد است»، کاملاً نادیده گرفته شدند. این پژوهش که در کتاب «طرح آینده‌نگری ایران» منتشر شد، یکی از مهم‌ترین «صداهای شنیده‌نشده» دوران بود (تهرانیان و اسدی، ۱۳۵۳).

مدل تحلیلی ترکیبی

در تحلیل نهایی، می‌توان این نظریه‌ها را در یک مدل ترکیبی ارائه داد: درآمدهای نفتی باعث شکل‌گیری دولت رانتیر شد که به‌نوبه خود به ایجاد شبکه‌های غیررسمی قدرت انجامید (مهدوی، ۱۳۴۹). (Mahdavy, 1970). این شبکه‌ها به‌تدریج باعث تشدید پاتولوژی حکمرانی و فساد ساختاری شدند (Grzymala-Busse, 2023). وجود رژیم هیبریدی با تناقضات درونی، شکنندگی دولت را افزایش داد (Levitsky & Way, 2010) و در نهایت، توسعه نامتوازن و عدم‌پاسخ‌گویی به نیازهای واقعی جامعه، به فروپاشی حکومت منجر شد (خمینی (ره)، ۱۳۶۸).

جمع‌بندی نظریه‌ها

در میان نظریه‌های مختلف، نظریه پاتولوژی حکمرانی به‌عنوان مستقیم‌ترین نظریه برای تحلیل بیماری‌های ساختاری حکمرانی پهلوی شناخته می‌شود (Grzymala-Busse, 2023). پس از آن، نظریه حکمرانی شبکه‌ای (Bevir, 2013)، دولت رانتیر (مهدوی، ۱۳۴۹). (Mahdavy, 1970) و دولت شکننده (Rotberg, 2003)، هر یک از زاویه‌ای خاص به تحلیل سبک حکمرانی پهلوی می‌پردازند. ترکیب این نظریه‌ها می‌تواند تحلیل جامع و عمیقی از نقش سبک حکمرانی در فروپاشی حکومت پهلوی ارائه دهد.

یک سیستم سیاسی برای بقا باید «یادگیرنده» باشد؛ یعنی باید دارای اجزای زیر باشد:

1. Uneven Development Theory

- حسگرهای دقیق برای دریافت سیگنال‌ها و پیام‌های محیطی (جامعه)،
- مکانیزم‌های معتبر پردازش و تحلیل این پیام‌ها،
- قابلیت تطبیق و اصلاح سیاست‌ها بر اساس نتایج تحلیل،

و در نهایت حلقه بازخورد برای سنجش اثربخشی تغییرات اعمال‌شده (بشیریه، ۱۳۸۸: ۱۷۶). در واقع، فقدان هر یک از این اجزا، سیستم را به «یادگیری تک‌حلقه‌ای» (تنها اصلاح خطاهای فنی بدون بازنگری در اهداف و مفروضات بنیادین) محدود می‌کند و آن را در برابر بحران‌های ساختاری آسیب‌پذیر می‌سازد (آرجریس، ۱۹۹۱).

پیشینه پژوهش

مطالعات داخلی

مطالعات متعددی به بررسی علل سقوط حکومت پهلوی پرداخته‌اند. (تهرانیان و اسدی، ۱۳۵۳) در پژوهشی میدانی نشان دادند که چگونه در زیر پوست جامعه، جریان‌های مذهبی در حال رشد بود. آنها مفهوم "اکنون‌زدگی" را برای توصیف وضعیت روانی-اجتماعی جامعه ایران به کار گرفتند. این پژوهش که در دهه ۱۳۵۰ انجام شد، به خوبی نشان می‌داد که چگونه جامعه ایران در حال فاصله گرفتن از ارزش‌های حکومت بوده است.

جهانگیری و طاهری (۱۳۹۷) در پژوهشی به تبعات سیاسی و اجتماعی ظهور طبقه متوسط جدید در دوران پهلوی دوم پرداختند. آنها نشان دادند که نوسازی آمرانه بدون توجه به ارزش‌های دینی، منجر به ایجاد شکاف بین حکومت و جامعه شد. این پژوهش به‌خوبی نشان می‌دهد که چگونه طبقه متوسط جدید، با وجود بهره‌مندی از مزایای اقتصادی، به‌تدریج از حکومت فاصله گرفت.

رادمهر و همکاران (۱۴۰۰) در مطالعه‌ای به تأثیر ویژه‌پروری در فروپاشی حکومت پهلوی پرداختند. آنها نشان دادند که چگونه توزیع رانت و امتیازات در میان نخبگان وابسته، در کوتاه‌مدت به بقای حکومت کمک کرد اما در بلندمدت به نارضایتی عمومی دامن زد.

حاجی ناصری و خضری (۱۴۰۱) در پژوهشی به بررسی ساختار استبدادی حکومت پهلوی پرداختند. آنها نشان دادند که چگونه تمرکز قدرت در دست شاه و عدم وجود نهادهای دموکراتیک، زمینه را برای سقوط حکومت فراهم کرد. اسدی و تهرانیان (۱۴۰۴) در کتاب «صدایی که شنیده نشد» به تحلیل شکاف بین دولت و ملت در ایران معاصر پرداخت. وی با طرح نظریه «شکاف ارتباطی» استدلال کرد که ناتوانی نظام سیاسی در شنیدن پیام‌ها و خواسته‌های واقعی جامعه، عامل اصلی بروز بحران و نهایتاً انقلاب اسلامی بود. این اثر به‌خوبی نشان می‌دهد که چگونه نادیده گرفته شدن «صدای جامعه» توسط حاکمیت، موجبات فروپاشی نظام پادشاهی را فراهم آورد.

مطالعات خارجی

در مطالعات خارجی، میلانی (۱۹۹۴) به تحلیل چندعاملی فروپاشی پهلوی پرداخت و آبراهامیان (۱۹۸۲) بر نقش طبقات اجتماعی در انقلاب ایران تأکید نمود. کدی (۲۰۰۳) نیز به بررسی ریشه‌های تاریخی انقلاب ایران پرداخت و نشان داد که چگونه مدرنیزاسیون شتابزده به بحران هویت در جامعه ایران انجامید.

در پژوهشی محققان بیان کردند که در جریان گرانی نفت و بدهبستانی اقتصادی ناشی از آن بین سال‌های ۱۳۵۲-۱۳۵۵ در خوشبینانه‌ترین حالت ممکن مقامات دولتی حداقل یک میلیارد دلار کمیسیون گرفته‌اند. که این نوع توزیع مازاد اقتصادی و تخصیص آن به بلندپایگان جامعه ایرانی بخشی از شالوده مادی قدرت شاه را تشکیل می‌داد و وفاداری این افراد و وابستگانشان به دولت و شخص شاه را تقویت می‌نمود امری که کاملاً متأثر از روابط غیررسمی و شخصی شده بود (Jiang & Zhang, 2020).

روش‌شناسی تحقیق

این پژوهش با رویکرد کیفی و با استفاده از روش نظریه داده‌بنیاد انجام شد. این روش به‌دلیل توانایی در کشف نظریه از دل داده‌ها و قابلیت تبیین پدیده‌های پیچیده اجتماعی، برای این پژوهش انتخاب گردید (Strauss & Corbin, 2008). روش داده‌بنیاد هنگامی توصیه می‌شود که در موضوع مطالعه، نظریه و پیشینه بسیار اندکی وجود دارد یا نظریه‌های موجود قادر به تبیین پدیده مورد مطالعه نیستند.

جامعه و نمونه آماری

جامعه آماری پژوهش شامل کلیه اسناد، مدارک، کتب و مصاحبه‌های منتشر شده مرتبط با حکومت پهلوی دوم بود. نمونه‌گیری به‌صورت هدفمند و با استفاده از روش نمونه‌گیری نظری انجام شد تا زمانی که به مرحله اشباع نظری رسیدیم. مصاحبه‌های منتشر شده شخصیت‌های نزدیک به حکومت پهلوی شامل اسدالله علم، علی امینی، فریده دیبا، هوشنگ نهاوندی، و دیگران که در جدول ۱ مشاهده می‌گردد، مورد تحلیل قرار گرفت.

جدول ۱. مشخصات مصاحبه‌های منتشر شده شخصیت‌های نزدیک به حکومت پهلوی

ردیف	مشخصات	سمت
۱	اردشیر زاهدی	وزیر و آخرین سفیر ایران در ایالات‌متحده آمریکا
۲	علی ربیعی	سخنگوی دولت دوم حسن روحانی
۳	سِر آنتونی پارسونز	سفیر بریتانیا در رژیم شاهنشاهی
۴	بهمن آبادیان	رئیس اداره بررسی‌های اقتصاد بانک مرکزی
۵	ابوالحسن ابتهاج	رئیس سازمان برنامه و بودجه
۶	علی امینی	نخست‌وزیر شاه
۷	منوچهر رزم‌آرا	وزیر بهداری پهلوی
۸	داریوش همایون	وزیر اطلاعات و جهانگردی پهلوی
۹	سیدحسین نصر	رئیس دفتر فرح
۱۰	علی‌نقی عالیخانی	وزیر اقتصاد پهلوی و رئیس دانشگاه تهران
۱۱	ایرج امینی	رئیس دفتر اشرف پهلوی
۱۲	غلامرضا افخمی	معاون کل وزیر کشور دوره پهلوی

روش گردآوری داده‌ها

داده‌ها از دو منبع اصلی گردآوری شد:

مطالعه اسناد و مدارک تاریخی و کتابخانه‌ای

تحلیل محتوای مصاحبه‌های منتشر شده

ابزار گردآوری داده‌ها، چک لیست تحلیل‌محتوا و فرم فیش‌برداری بود که برای اطمینان از صحت، توسط دو پژوهشگر به‌صورت مستقل تکمیل گردید.

روش تحلیل داده‌ها

روایی و پایایی: برای تأمین روایی پژوهش از روش‌های مختلفی استفاده شد:

- بازبینی توسط مشارکت‌کنندگان
- بررسی توسط متخصصان موضوع‌سازی (استفاده از منابع چندگانه)

روایی و پایایی پژوهش: برای سنجش روایی مدل، علاوه پیشبرد و روند نمونه‌گیری و انجام مصاحبه‌ها بر اساس"اشباع-نظری"[1]، از نظرات و رهنمودهای سه نفر از خبرگان دانشگاهی و دو نفر از مشارکت‌کنندگان در مصاحبه در مورد مدل مفهومی، مقوله‌ها و کدهای احصاء شده بهره گرفته شد. همچنین برای سنجش پایایی یافته‌های حاصل از بررسی مستندات از "شاخص تکرارپذیری یا پایایی درون‌موضوعی دو کدگذار"[2] با بهره گیری از نظرات یک دانشجوی علوم‌سیاسی برای کدگذاری مجدد ۳ مورد از مقاله‌های انتخابی استفاده شد. برای ارزیابی پایایی یافته‌های مصاحبه نیز از"شاخص ثبات یا پایایی بازآزمون"[3] با کدگذاری مجدد ۳ مورد از مصاحبه‌های انتخابی در فاصله زمانی ۲۱ روزه استفاده شد. شاخص درصد توافق در هر دو مورد مطابق با رابطه زیر محاسبه شد. در جدول (۲) نتایج مربوط به‌بررسی پایایی بخش کیفی ارائه‌شده است.

بر اساس جدول ۳ پایایی بین کدگذاران برای مقاله‌های انجام‌گرفته و پایایی بازآزمون برای مصاحبه‌های انجام‌گرفته در این تحقیق با استفاده از فرمول ذکرشده به‌ترتیب برابر ۸۷٪ و ۸۷٪ درصد به‌دست آمد و چون این رقم بیشتر از۶۰ درصد می‌باشد، قابلیت اعتماد کدگذاری‌های مستندات علمی و مصاحبه مورد تأیید بوده و می‌توان ادعا نمود که میزان پایایی تحلیل مقالات و مصاحبه‌های انجام‌شده مناسب است.

$$\text{درصد توافق بازآزمون / درصد توافق درون‌موضوعی دو کدگذار} = \frac{\text{2×توافقات درصد}}{\text{تعداد کل کدها}} \times 100$$

جدول ۲. نتایج بازآزمون

ردیف	عنوان مصاحبه	تعداد کدهای دفعه اول کدگذاری	تعداد کدهای دفعه دوم کدگذاری	تعداد توافقات	تعداد عدم توافقات	پایایی بازآزمون درصد
۱	P۳	۱۱	۱۳	۱۰	۳	٪۸۳
۲	P۸	۱۴	۱۳	۱۲	۲	٪۸۸
۳	P۱۲	۱۲	۱۰	۱۰	۲	٪۹۰
کل		۳۷	۳۶	۳۲	۷	٪۸۷

با توجه به جدول فوق و از آنجا که هر سه مصاحبه بالای ۸۷ درصد و ضریب پایایی کل ۹۰ درصد می‌باشد، مصاحبه‌ها طبق ضریب پایایی بازآزمون، پایایی بالایی دارند.

جدول ۳. پایایی دو کدگذار

ردیف	عنوان مصاحبه	تعداد کدهای کدگذار اول	تعداد کدهای کدگذار دوم	تعداد توافقات	تعداد عدم توافقات	پایایی بازآزمون درصد
۱	P۳	۱۱	۱۲	۱۰	۲	٪۹۰
۲	P۸	۱۴	۱۲	۱۱	۳	٪۸۴
۳	P۱۲	۱۲	۱۳	۱۱	۲	٪۸۸
کل		۳۷	۳۷	۳۲	۷	٪۸۷

ضریب پایایی هر سه مصاحبه بالای ۸۷ درصد می‌باشد و ضریب کل ۹۰ درصد است، مصاحبه‌ها طبق پایایی دو کدگذار، پایایی بالایی دارند.

1. Theoretical Saturation
2. Intercoder Reliability (ICR)
3. Re-test Reliability

یافته‌ها

تحلیل داده‌ها در سه مرحله کدگذاری باز، محوری و انتخابی انجام شد:

کدگذاری باز: در این مرحله، داده‌ها به دقت مطالعه شده و مفاهیم اولیه استخراج شد. در این مرحله ۱۲۴ کد اولیه شناسایی گردید. برای مثال، "وابستگی روانی شاه به قدرت‌های خارجی"، "اسلام‌زدایی سیستماتیک" و "شکاف طبقاتی" از جمله این کدها بودند، که در جدول شماره ۴ قابل مشاهده است.

کدگذاری محوری: در این مرحله، کدهای استخراج شده در مرحله قبل بر اساس اشتراکات مفهومی در قالب مقوله‌های اصلی دسته‌بندی شدند. در نهایت ۲۸ مقوله اصلی شناسایی گردید.

کدگذاری انتخابی: در این مرحله، مقوله‌های اصلی در قالب یک مدل پارادایمی سازماندهی شدند.

جدول ٤. شناسه‌های کدها و کدگذاری باز و محوری

شناسه کدها	کدگذاری باز	کدگذاری محوری
۴۱-۲۸-۸۵	الگوبرداری از فرهنگ غرب- استفاده از کارکردهای مدیریت غربی- برقراری حکمرانی غربی	غرب‌گرایی
۹-۳۳-۱۱۷	مخالفت با ترویج اسلام- سرکوب مراجع مذهبی- سرکوب گروه‌های مذهبی	اسلام‌زدایی
۲۰-۷۳-۶۲	سلسله‌مراتب طولانی- کُندی ارتباطات با مردم- بی‌خبری از اوضاع جامعه	بوروکراسی زائد
۵۵-۹۹	حکومت اقلیت بر اکثریت- حکومت افراد با نفوذ بر جامعه	نخبه‌گرایی
۱۰۳-۴۹	اتخاذ سیستم‌های اطلاعاتی- اختصاص بودجه خاص به امنیت داخلی	جاسوس‌پروری
۵-۷۱-۱۱۹	برقراری خفقان- ایجاد رعب و وحشت- سرکوب معترضان	سرکوب
۱۱-۶۹-۵۴	اختیار تام شاه- دیکتاتوری- تصمیم‌گیری فردی	خودکامگی
۳۸-۵۳	فقدان اعتماد به زیردستان- بدبینی به مسئولین	بی‌اعتمادی به اطرافیان
۸۲-۲۱-۱۲۳	تشریفات سرسام آور- هزینه‌های سنگین- مراسم‌های پُرخرج	تشریفات انبوه
۱۰۵-۹۱	عدم دخالت زیردستان در خط مشی گذاری- اتخاذ تصمیمات کلان به‌صورت فردی	تمرکزگرایی افراطی
۱۵-۱۰۹-۴۵	بی‌ثباتی در تصمیم گیری- قطعی نبودن تصمیمات- راهبردی نبودن تصمیمات	عدم‌ثبات در تصمیمات
۱۱۱-۲۷-۶۷	تبعیض- عدم درک عدالت اجتماعی- ناعدالتی در تصمیم‌گیری	بی‌عدالتی
۹۳-۸۸-۵۷-۳۲	غرور- تکبر- خودشیفتگی- خود بزرگ‌بینی	خودشیفتگی
۷۶-۲	اولویت قراردادن منافع شخصی- بی‌توجهی به خواسته‌های عامه	دیکتاتوری
۹۷-۸۰	سرکوب احزاب- عدم‌اجازه فعالیت به احزاب	حذف ائتلاف‌های قدرت
۴۰-۶۱	سرمایه‌گذاری در ارتش- تخصیص بودجه‌های سنگین برای ارتش	قدرتمندسازی ارتش
۳۱-۱۰۸	مخالفت با دموکراسی- در اولویت قرار ندادن منفعت عامه	اقتدارگرایی
۱۲۰-۱۸	زیرپا نهادن قانون- نادیده گرفتن قانون برای افرادی خاص	قانون‌گریزی در موارد خاص

۱۱۴-۱۲-۶۳	حمایت مردم از روحانیون- پشتیبانی از روحانیت- محبوب شدن مذهب	محبوبیت روحانیون
۶۸-۲۴	تغییرات سریع جامعه- عدم جامعه‌پذیری قوانین جدید	تغییرات اجتماعی
۳۶-۱۰۰-۷۸	قدرتمندتر شدن ثروتمندان- تضعیف اقشار کم درآمد- شکاف ثروت	اختلاف طبقاتی
۷-۶۰	کاهش رفاه در سال آخر- نزول اقتصادی مردم	کمبود امکانات رفاهی
۴۴-۱۲۱	افزایش غیرقابل انتظار رفاه در دهه چهل- افزایش نقدینگی در دهه چهل	رفاه بیش از حد در دهه چهل
۲۹-۱۳-۸۴	افزایش مصرف- بالارفتن درخواست جامعه- رشد تقاضا	افزایش تقاضا
۸۹-۶۵-۱	خودکامگی مطلق- بی‌توجهی به جامعه- بی‌اهمیت جلوه دادن جامعه مدنی	استبدادی‌شدن حکومت
۴۷-۱۰	عدم فعالیت‌های نهاد های اجتماعی- عدم تشکیل نهادهای اجتماعی	ضعف نهادهای اجتماعی
۹۶-۱۷	تشکیل بی‌سابقه احزاب سیاسی در دهه چهل- افزایش تمایل مردم به شرکت در احزاب	تشکیل احزاب گوناگون در دهه چهل
۱۱۵-۲۳-۹۲	افزایش طرفداران اسلام- حمایت مردم از دین- رشد یکتاپرستی	موفقیت اسلام‌گرایان
۴۲-۷۷-۵۸	متکی بودن به خارجی‌ها- الگوبرداری از تکنولوژی‌های غربی- به‌کارگیری فرهنگ غربی	وابستگی به بیگانگان
۷۲-۵۶	ازبین رفتن اعتماد به حکومت- کاهش اعتماد عمومی	فقدان اعتماد عمومی
۴-۸۳	بی‌توجهی به افراد با نفوذ- کم اهمیت جلوه دادن قدرت ائتلاف‌ها	نادیده گرفتن ائتلاف‌های قدرت
۱۰۷-۳۰	برخورد سخت با مخالفان- تهدید و خشونت علیه مخالفان	عقیم‌سازی مخالفان
۱۱۰-۸۶	ناچیز شمردن احزاب سیاسی- امتیاز ندادن به احزاب	به حاشیه راندن احزاب
۳۴-۹۵-۱۱۲	وجود ذی‌نفعان مختلف با اهداف مختلف- اختلافات داخلی- تعارض سیاست‌مداران	ناسازگاری ذی‌نفعان
۱۰۶-۱۱۸-۱۲۴	شکوفایی اقتصادی در دهه چهل- رشد تولید در دهه چهل- ثروتمندشدن مردم در دهه چهل	تغییرات اقتصادی گسترده
۸۱-۲۶-۷۵	رانت اقتصادی- فساد مالی- پول‌شویی	فساد
۵۱-۷۹-۱۶	شکست در جامعه‌پذیرکردن مردم با فرهنگ غربی- عدم‌مقبولیت فرهنگ غربی در جامعه	شکست‌های اجتماعی
۱۰۱-۵۲	رشد اقتصادی سریع و رکود پس از آن- برآورده نساختن خواسته‌های مردم در دوران رکود	تئوری انتظارات فزاینده
۸-۴۶	رشد بی‌سابقه اقتصادی- فراهم آوردن سریع زیرساخت‌های تولید	رشد اقتصادی در دهه چهل
۶۶-۸۷-۵۰	خودکفا شدن صنعت نفت- افزایش قیمت نفت ایران- وارد شدن دلار به کشور	افزایش درآمدهای نفتی
۴۸-۶۴-۳۵	تورم ۲۵ درصد- فقدان توان کنترل گرانی- به مشکل برخوردن تولید	تورم شدید در سال آخر
۲۲-۱۱۶-۵۹	کشمش‌های اقتصادی- کاهش تولید- تعطیلی بنگاه های تولیدی	بحران اقتصادی
۷۷-۱۰۲	فقدان برنامه اصلاح اقتصادی مناسب- به‌کارگیری اصلاحات نادرست	عدم اثربخشی برنامه‌های اقتصادی
۱۹-۷۰	در اصلاحات جامعه به ارزش‌ها توجه نشد- عدم تطابق برنامه‌های اصلاحی با مسائل فرهنگی	عدم کارایی اصلاحات

۶-۳۷-۱۲۲	وجود فسادهای اخلاقی- ازدیاد بی‌بندوباری در جامعه- عدم توجه به مسئله دین	مسائل اخلاقی مغایر با فرهنگ جامعه
۹۰-۱۴-۹۴	بی‌توجهی به فرهنگ حاکم بر جامعه- نادیده گرفتن فرهنگ جامعه- عدم هم‌سویی خط‌مشی‌ها با ارزش‌های جامعه	نادیده گرفتن ارزش‌های جامعه و نایادگیری[1]
۱۰۴-۴۳	جامعه فقط مصرفکننده بود- ازدیاد کالا و مواد مصرفی در بازارها	مصرف‌گرایی
۳-۳۹	ارتقاء انتظارات جامعه- گوناگونی خواستههای مردم	افزایش خواسته‌های مردم
۲۵-۹۸	عدم توجه به خواسته‌های مردم- عدم توجه به افکار عمومی	نایادگیری و بی‌توجهی به افکار عمومی
۱۱۳-۷۴	جلوگیری از تشکیل نهادهای مدنی- سرکوب اجتماعات مدنی	تضعیف جامعه مدنی

کدگذاری انتخابی: در مرحله ی کدگذاری انتخابی وجوه مشترک مؤلفه‌های به‌دست آمده از مراحل قبلی شناسایی شدند و با این وجود تعداد این مؤلفه‌ها، به ۵۳ مورد رسید و مؤلفه‌های حاصل‌شده در پنج گروه دسته‌بندی شدند. در جدول ۵، پنج گروه اصلی به‌همراه مؤلفه‌های هر دسته، نشان داده شده است.

جدول ۵. نتایج کدگذاری‌ها در قالب مؤلفه‌ها و ابعاد

مؤلفه‌ها (کدگذاری محوری)	ابعاد (کدگذاری انتخابی)
غرب‌گرایی اسلام‌زدایی بوروکراسی زائد نُخبه‌گرایی جاسوس‌پروری سرکوب خودکامگی بی‌اعتمادی به اطرافیان تشریفات انبوه تمرکزگرایی افراطی عدم‌ثبات در تصمیمات بی‌عدالتی خودشیفتگی دیکتاتوری غُرور و تکبر نظام خودکامه حذف ائتلاف‌های قدرت قدرتمندسازی ارتش اقتدارگرایی قانون‌گریزی در موارد خاص	عوامل مدیریتی
محبوبیت روحانیون تغییرات اجتماعی اختلاف طبقاتی کمبود امکانات رفاهی رفاه بیش از حد در دهه چهل افزایش تقاضا	عوامل سیاسی – اجتماعی

1. Failure in Governance Learning

استبدادی شدن حکومت و نایادگیری ضعف نهادهای اجتماعی- دموکراتیک تشکیل احزاب گوناگون	
موفقیت اسلام‌گرایان وابستگی به بیگانگان فقدان اعتماد عمومی نادیده گرفتن ائتلاف‌های قدرت عقیم‌سازی مخالفان به‌حاشیه راندن احزاب ناسازگاری ذی‌نفعان	عوامل غیرقابل کنترل
تغییرات اقتصادی گسترده فساد شکست‌های اجتماعی تئوری انتظارات فزاینده رشد اقتصادی در دهه چهل افزایش درآمدهای نفتی تورم شدید در سال آخر بحران اقتصادی عدم اثربخشی برنامه‌های اقتصادی عدم کارایی اصلاحات	عوامل اقتصادی
مسائل اخلاقی مغایر با فرهنگ جامعه استبداد چندگانه نادیده گرفتن ارزش‌های جامعه مصرف‌گرایی افزایش خواسته‌های مردم بی‌توجهی به افکار عمومی تضعیف جامعه مدنی	عوامل فرهنگی

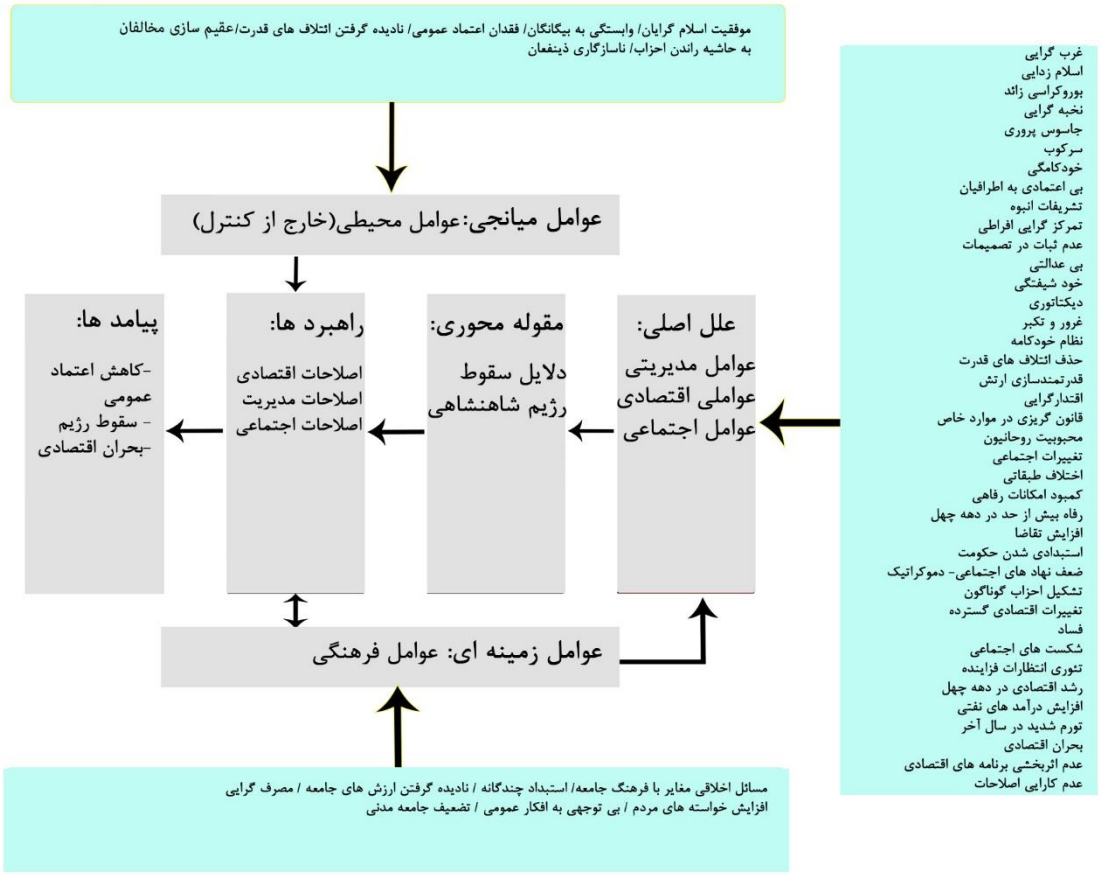
بر اساس جدول ۵ پژوهش، در مرحله کدگذاری باز ۱۲۴ کد استخراج شد که در مرحله کدگذاری محوری در ۲۸ مقوله دسته‌بندی گردیدند. در نهایت در کدگذاری انتخابی، این مقوله‌ها در پنج بُعد اصلی سازماندهی شدند.

نتایج حاصل از کدگذاری مجدد سه مصاحبه نشان داد که ضریب پایایی بازآزمون برای مصاحبه اول ۸۳٪، مصاحبه دوم ۸۸٪ و مصاحبه سوم ۹۰٪ بوده است. همچنین ضریب پایایی دو کدگذار برای مصاحبه اول ۹۰٪، مصاحبه دوم ۸۴٪ و مصاحبه سوم ۸۸٪ محاسبه گردید که همگی نشان‌دهنده پایایی مطلوب پژوهش هستند.

مدل نهایی پژوهش

با توجه به نظرات خبرگان در قالب مدل کوربین و استرواس ابعاد تحقیق جای‌گذاری گردید.

شکل ٤. مدل نهایی تحقیق



مدل نهایی پژوهش که در جدول ۵ و شکل ۱ ارائه شده است، شامل پنج بُعد اصلی می‌باشد:

عوامل مدیریتی

- غرب‌گرایی افراطی: پیروی کورکورانه از الگوهای غربی بدون توجه به بستر فرهنگی جامعه
- اسلام‌زدایی سیستماتیک: تلاش برنامه‌ریزی‌شده برای حذف یا محدود کردن نقش دین در جامعه
- بوروکراسی ناکارآمد: سیستم اداری مبتنی بر روابط شخصی به‌جای شایستگی
- خودکامگی و تمرکزگرایی: تمرکز قدرت در دست شاه و عدم‌مشارکت مردم در حکومت
- سرکوب سیاسی: استفاده از ساواک و نیروهای امنیتی برای سرکوب مخالفان

عوامل اقتصادی

- شکاف طبقاتی عمیق: افزایش فاصله بین فقرا و ثروتمندان و ایجاد نابرابری ساختاری
- تورم شدید: به‌ویژه در سال‌های پایانی حکومت که به بحران معیشتی انجامید
- وابستگی تک‌بُعدی به نفت: عدم‌توسعه اقتصادی متوازن و متنوع
- فساد اقتصادی سیستماتیک: ویژه‌خواری و رانت‌خواری در سطح گسترده

عوامل سیاسی – اجتماعی

- محرومیت سیاسی: محرومیت بخش‌های وسیعی از جامعه از مشارکت سیاسی

- نقش رهبری روحانیون: افزایش نفوذ اجتماعی روحانیون به‌عنوان آلترناتیو مشروع حکومت
- تشکیل احزاب گوناگون: ظهور گروه‌های سیاسی مختلف با ایدئولوژی‌های متعارض
- تضعیف نهادهای مدنی: سرکوب اجتماعات مستقل مدنی
- نایادگیری حکمرانی

عوامل فرهنگی

- تعارض فرهنگی: تضاد بین ارزش‌های سنتی–مذهبی و ارزش‌های غربی‌شده حکومت
- بحران هویت: ناشی از مدرنیزاسیون شتابزده و برنامه‌ریزی‌نشده
- نادیده گرفتن ارزش‌های جامعه: بی‌اعتنایی به باورها و سنت‌های مذهبی مردم
- مصرف‌گرایی: ترویج فرهنگ مصرفی غربی در جامعه

عوامل محیطی

- وابستگی به بیگانگان: وابستگی شدید به قدرت‌های خارجی به ویژه آمریکا
- موفقیت اسلام‌گرایان: افزایش نفوذ گفتمان اسلامی در منطقه
- فقدان اعتماد عمومی: کاهش شدید اعتماد مردم به حکومت
- تغییرات منطقه‌ای: تحولات سیاسی در جهان اسلام

تحلیل روابط بین ابعاد

تحلیل داده‌ها نشان داد که بین ابعاد پنجگانه مدل، روابط علّی متقابل وجود دارد. به‌عنوان مثال، سبک حکمرانی خودکامه (بُعد مدیریتی) منجر به تمرکز تصمیم‌گیری، فساد اقتصادی و توزیع ناعادلانه ثروت (بُعد اقتصادی) شد که این خود به تشدید شکاف طبقاتی و نارضایتی اجتماعی (بُعد اجتماعی) انجامید. از سوی دیگر، غرب‌گرایی افراطی (بُعد مدیریتی) به تعارض فرهنگی (بُعد فرهنگی) و بحران هویت دامن زد.

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با هدف پاسخ به این سؤال اساسی انجام شد که «آیا می‌توان مدلی جامع و منسجم برای تبیین علل فروپاشی رژیم محمدرضا شاه پهلوی و ارتباط مستقیم آن با نوع حکمرانی طراحی کرد؟» روش تحقیق بر پایه نظریه داده‌بنیاد استوار بود و داده‌ها عمدتاً از منابع کتابخانه‌ای، اسناد مکتوب تاریخی و مصاحبه‌های منتشرشده نزدیکان شاه استخراج شدند. پس از سه مرحله کدگذاری باز، محوری و انتخابی، در نهایت الگویی پارادایمی با پنج دسته نظری اصلی پدیدار شد که نه‌تنها علل سقوط را نشان می‌دهد، بلکه چگونگی تعامل پویا و تقویت متقابل این عوامل را نیز روشن می‌سازد.

سبک حکمرانی خودکامه به‌مثابه عامل محوری و کانونی فروپاشی

یافته‌های این پژوهش به‌طور قاطع نشان می‌دهد که هسته مرکزی فروپاشی را باید در «سبک حکمرانی شخصی، غیرمشارکتی و خودکامه» جست‌وجو کرد. این سبک حکمرانی همچون یک کاتالیزور عمل کرد و سایر عوامل بالقوه قابل مدیریت را به بحران‌های لاعلاج تبدیل نمود. غرب‌گرایی افراطی، اسلام‌زدایی، سرکوب سیستماتیک مخالفان، بوروکراسی ناکارآمد، نخبه‌گرایی انحصاری و قطع کامل ارتباط شاه با بدنه جامعه، همه از پیامدهای مستقیم این سبک حکمرانی بودند. به بیان دیگر، حتی اگر مشکلات اقتصادی یا فرهنگی وجود داشت، یک نظام سیاسی پاسخگو و یادگیرنده می‌توانست آن‌ها را مهار کند؛ اما خودکامگی ساختاری این امکان را از رژیم سلب کرد.

نایادگیری سازمانی و قطع ارتباط با واقعیت اجتماعی

یکی از مهم‌ترین یافته‌های نوظهور این پژوهش، شناسایی «نایادگیری حکمرانی» به‌عنوان یک مکانیسم کلیدی سقوط است. رژیم پهلوی دوم در هر چهار مؤلفه اصلی یادگیری سازمانی دچار نقصان بنیادین بود:

- حسگرهای معیوب: گزارش‌های ساواک تصویری آرمانی و تحریف‌شده ارائه می‌دادند.
- حلقه‌های بازخورد بسته: مشاوران و درباریان به‌دلیل ترس یا چاپلوسی، جسارت بیان حقیقت را نداشتند.
- خودشیفتگی ساختاری شاه: هرگونه انتقاد به‌عنوان خیانت تلقی می‌شد.
- انقطاع کامل از ایران واقعی: شاه و حلقه نخبگان غرب‌زده‌اش تنها با بخش کوچک، شهری و سکولار جامعه در ارتباط بودند و صدای اکثریت سنتی و مذهبی را نمی‌شنیدند.

این ناتوانی در دریافت سیگنال‌های ضعیف اولیه (مانند نارضایتی روحانیت در دهه ۴۰ یا اعتراضات کارگری در دهه ۵۰) موجب شد که رژیم تا لحظه آخر از عمق و گستره بحران بی‌خبر بماند.

تعامل پویا و تقویت متقابل عوامل

فروپاشی پهلوی دوم یک حادثه نبود، بلکه یک فرآیند بود. فساد اقتصادی، کاهش مشروعیت سیاسی، نارضایتی اجتماعی، تقویت گفتمان مذهبی، نزول اعتماد عمومی و ناتوانی در بسیج مردم؛ این یک زنجیره ساده نبود، بلکه یک سیستم پیچیده با حلقه‌های بازخورد مثبت بود. غرب‌گرایی فرهنگی و اسلام‌زدایی نیز همین مسیر را طی کرد: تعارض هویتی، فعال شدن گفتمان اصالت، سازمان‌یابی روحانیت و در نهایت تبدیل اعتراضات پراکنده به انقلاب فراگیر. اصلاحات دیرهنگام سال‌های ۵۶–۵۷ نه تنها این حلقه‌ها را نشکست، بلکه به دلیل فقدان حداقل مشروعیت، مانند ریختن بنزین بر آتش عمل کرد.

مقایسه با پژوهش‌های پیشین

در مقایسه با جهانگیری و طاهری (۱۳۹۷) که تعارض میان نوسازی و سنت را محور اصلی می‌دانستند، این پژوهش نشان می‌دهد که تعارض فرهنگی تنها در بستر یک حکمرانی خودکامه به بحران تبدیل شد. برخلاف رادمهر و همکاران (۱۴۰۰) که ویژه‌پروری را عامل مستقل می‌دیدند، این پژوهش اثبات می‌کند که ویژه‌پروری معلول فقدان نهادهای نظارتی و پاسخ‌گویی در یک نظام غیردموکراتیک بود. نسبت به میلانی (۱۹۹۴) که بر عوامل ساختاری تأکید داشت، این پژوهش نقش عاملیت و تصمیمات شخصی شاه و سبک حکمرانی او را برجسته‌تر می‌داند. در نهایت، برخلاف تهرانیان و اسدی (۱۳۵۳) که ظهور جریان‌های مذهبی را خودجوش می‌دیدند، این پژوهش نشان می‌دهد که این جریان‌ها در خلأ سیاسی ناشی از سرکوب احزاب سکولار و قطع ارتباط رژیم با جامعه فرصت رشد یافتند.

محدودیت‌های پژوهش

- محدودیت دسترسی به اسناد و مدارک محرمانه دربار و ساواک که هنوز طبقه‌بندی‌شده باقی مانده‌اند.
- وابستگی اصلی به داده‌های ثانویه (اسناد منتشرشده و مصاحبه‌های قدیمی) به دلیل ماهیت تاریخی موضوع.
- چالش‌های روش‌شناختی در تفسیر و کدگذاری مصاحبه‌های قدیمی که ممکن است تحت تأثیر حافظه یا تمایلات سیاسی مصاحبه‌شوندگان باشد.
- احتمال وجود سوگیری تفسیری در تحلیل داده‌های تاریخی به دلیل دیدگاه‌های متفاوت منابع.

پیشنهادهای کاربردی

نتایج این پژوهش درس‌آموزی‌های عملی مهمی برای نظام‌های سیاسی، دولت‌مردان و خط‌مشی‌گذاران معاصر به‌همراه دارد که می‌تواند به‌عنوان راهبردهای پیشگیری از بحران و تقویت پایداری حکمرانی مورد استفاده قرار گیرد:

- اولویت منفعت عمومی، عدالت و شفافیت: سردمداران و مدیران دولتی باید در همه تصمیمات، منفعت عامه، عدالت اجتماعی و شفافیت را در رأس قرار دهند؛ هرگونه انحراف از این اصول به‌تدریج اعتماد عمومی را نابود می‌کند.
- پرهیز از خودکامگی و تأکید بر مشارکت و عدم‌تمرکز: نظام‌های سیاسی باید قدرت را توزیع کنند، مشارکت واقعی شهروندان را نهادینه سازند و از تبدیل شدن به سیستمی بسته، دیکتاتوری و تک‌صدا جلوگیری نمایند.
- توسعه متوازن در همه ابعاد: اصلاحات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی باید به‌صورت هم‌زمان و هماهنگ پیش برود؛ تمرکز صرف بر رشد اقتصادی بدون توجه به توسعه سیاسی و فرهنگی، ناپایدار و بحران‌زاست.
- اجرای تدریجی و برنامه‌ریزی‌شده اصلاحات: برنامه‌های اقتصادی و اجتماعی باید گام‌به‌گام، همراه با برنامه‌ریزی دقیق و فرآیند جامعه‌پذیری فرهنگی اجرا شوند تا مقاومت اجتماعی به حداقل برسد و پذیرش عمومی افزایش یابد.
- هماهنگی برنامه‌های فرهنگی با ارزش‌های بومی و هنجارهای جامعه: هرگونه اصلاح یا تغییر فرهنگی باید با باورها، هویت و ارزش‌های اکثریت جامعه هم‌خوان باشد؛ نادیده گرفتن این ارزش‌ها به تعارض هویتی و بحران مشروعیت می‌انجامد.
- توجه به تشکیل و نظارت بر احزاب و گروه‌های سیاسی داخلی: وجود احزاب واقعی، متنوع و فعال به‌عنوان کانال‌های انتقال صدای مردم ضروری است؛ در عین حال، عملکرد آن‌ها باید تحت نظارت شفاف و قانون‌مند قرار گیرد.
- ایجاد حکمرانی یادگیرنده و گوش‌دهنده: نظام سیاسی باید بتواند سیگنال‌های ضعیف را از همه لایه‌های جامعه دریافت کند، هشدارهای اولیه را شناسایی و تحلیل نماید، الگوهای نوظهور را درک کند و راهبردها و ساختارهای خود را بر اساس اطلاعات جدید بازتعریف نماید. این نیازمند حسگرهای واقعی (نه تحریف‌شده)، حلقه‌های بازخورد باز و فرهنگ پذیرش انتقاد است.
- تقویت نهادهای نظارتی مستقل و پاسخ‌گویی: وجود قوه قضائیه مستقل، مجلس واقعی، رسانه‌های آزاد و سازمان‌های نظارتی غیروابسته، مهم‌ترین سپر در برابر فساد، ویژه‌پروری و انحراف قدرت است.

با رعایت این اصول، نظام‌های سیاسی می‌توانند از تجربه تلخ فروپاشی رژیم پهلوی دوم درس بگیرند و پایداری بلندمدت خود را تضمین کنند. تاریخ نشان داد که هیچ قدرتی بدون اعتماد مردم دوام نمی‌آورد.

ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسندگان

همه نویسندگان به نحو مساوی در نگارش مقاله همکاری داشتند.

تعارض منافع

بر اساس اظهارات نویسندگان، این مقاله تعارض منافعی ندارد.

حامی مالی

بنابر اظهارات نویسندگان این پژوهش هیچگونه حامی مالی ندارد.

سپاسگزاری

از تمامی مشارکت کنندگان در این پژوهش سپاسگزاری می شود.

منابع

آبراهامیان، ی. (۱۳۹۸). ایران بین دو انقلاب: از سقوط مشروطه تا پیروزی انقلاب اسلامی (چاپ چهل و پنجم) (کاظم فیروزمند، احمد مدیرشانه‌چی، و حسن شمس‌آوری، مترجم). نشر مرکز.

اسدی، ع و تهرانیان، م. (۱۴۰۴). صدایی که شنیده نشد: نگرش‌های اجتماعی – فرهنگی و توسعهٔ نامتوازن در ایران. گزارشی از یافته‌های طرح «آینده‌نگری». به کوشش عباس عبدی و محسن گودرزی، نشر نی.

اعلم، ا. (۱۳۷۱). یادداشت‌های اعلم (جلدهای ۶ و ۷). کتاب‌سرا.

ازغندی، ع. (۱۳۹۴). روابط خارجی ایران (دولت دست‌نشانده) ۱۳۲۰–۱۳۵۷ (چاپ هفدهم). قومس.

بشیریه، ح. (۱۳۸۸). موانع توسعه سیاسی در ایران (چاپ: هفتم). گام نو.

پهلوی، ف. (۱۳۷۵). دختر یاغی. کارنگ.

تهرانیان، م و اسدی، ع. (۱۳۵۳). طرح آینده‌نگری. مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران.

جهانگیری، س و طاهری، ا. (۱۳۹۷). تبعات سیاسی و اجتماعی ظهور طبقه متوسط جدید در ایران در دوران پهلوی دوم. فصلنامه تخصصی علوم سیاسی ، ۱۴(۴۳)، ۸۳–۱۰۵.

حاجی‌ناصری، س و خضری، ا. (۱۴۰۱). تأملی انتقادی بر ایده فروپاشی سیاسی و اجتماعی در ایران کنونی. راهبرد اجتماعی فرهنگی ، ۱۱(۴۲)، ۲۴۵–۳۱۶.

خمینی، ر. (۱۳۶۸). وصیت‌نامه سیاسی–الهی. مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س).

دهقانی، م. م: اشرفی، ا: رهبر، ع. ع و ابوالحسن‌شیرازی، ح. (۱۴۰۱). امکان‌سنجی تبیین ظهور و سقوط حکومت‌های معاصر بر اساس نظریه ابن‌خلدون. *فصلنامه علمی روش‌شناسی علوم انسانی* ، ۲۸(۱۱۱)، ۲۷–۴۱.

رادمهر، م: فاریابی، ع و آذری‌مقدم، ع. (۱۴۰۰). تأثیر ویژه‌پروری در فروپاشی و زوال سیاسی حکومت پهلوی. فصلنامه پژوهش‌های راهبردی سیاست ، ۱۰(۳۹)، ۹–۳۷.

رشیدی، ا و معنوی، م. (۱۳۹۸). فراتحلیل وظایف نظارتی سازمان بازرسی و مفهوم‌بندی آن در الگوی حکمرانی خوب. *فصلنامه دیدگاه‌های حقوق قضایی* ، ۱۴(۱۷)، ۱۸–۳۴.

فردوست، ح. (۱۳۷۹). ظهور و سقوط سلطنت پهلوی: خاطرات ارتشبد سابق حسین فردوست (علی شاهد، مترجم). مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.

قاسمی، ب و شهریاری، ب. (۱۴۰۳). کاوشی در علل فروپاشی حکومت پهلوی دوم: تحلیلی از منظر نظریه دولت بی‌ثبات. *فصلنامه علمی پژوهشی مطالعات انقلاب اسلامی*، ۶(۲۰)، ۶۷–۹۲.

کاتوزیان، ه. (۱۳۸۲). مصدق و مبارزه برای دموکراسی در ایران. نشر مرکز.

گدِس، ب و رایت، ج. (۱۳۹۶). چگونه دیکتاتورها می‌میرند (محمد مظفرپور، مترجم). کویر.

میلانی، ع. (۱۳۹۱). شاه. پرسش.

وینسنت، ا. (۱۴۰۲). نظریه‌های دولت (حسین بشیریه، مترجم). نی.

References

Abrahamian, E. (1982). Iran between two revolutions. Princeton University Press.

Alam, A. (1991). The Shah and I: The confidential diary of Iran's royal court, 1969–1977. I.B. Tauris.

Argyris, C. (1991). Teaching smart people how to learn. Harvard Business Review, 69(3), 99–109.

Bevir, M. (2013). A Theory of Governance. University of California Press.

Bingham, T. (2010). The Rule of Law. Penguin Books.

Bovens, M. (2007). The Quest for Responsibility: Accountability and Citizenship in Complex Organisations. Cambridge University Press.

Deutsch, K. W. (1963). The nerves of government: Models of political communication and control. Free Press.

Grindle, M. S. (2004). Good Enough Governance: Poverty Reduction and Reform in Developing Countries. Governance.

Grzymala-Busse, A. (2023). Beyond Patronage: The Politics of State Capture. Cambridge University Press.

Huntington, S. P. (1968). Political order in changing societies. Yale University Press.

Jiang, F., Deng, L., Zhang, L., Cai, Y., Cheung, C. W., & Xia, Z. (2020). Review of the clinical characteristics of coronavirus disease 2019 (COVID-19). *Journal of General Internal Medicine*, 35(5), 1545–1549.

Karl, T. L. (1997). The Paradox of Plenty: Oil Booms and Petro-States. University of California Press.

Kaufmann, D., Kraay, A., & Mastruzzi, M. (2010). The Worldwide Governance Indicators: Methodology and Analytical Issues. World Bank.

Keddie, N. R. (2003). Modern Iran: Roots and results of revolution. Yale University Press.

Levitsky, S., & Way, L. A. (2010). Competitive authoritarianism: Hybrid regimes after the Cold War. Cambridge University Press.

Linz, J. J. (2000). Totalitarian and authoritarian regimes. Lynne Rienner Publishers.

Linz, J. J., & Stepan, A. (1996). Problems of democratic transition and consolidation. Johns Hopkins University Press.

Mahdavy, H. (1970).The pattern and problems of economic development in rentier states: The case of Iran. In M. A. Cook (Ed.), Studies in the economic history of the Middle East (pp. 428–467). Oxford University Press.

Milani, M. M. (1994). The Making of Iran's Islamic Revolution: From Monarchy to Islamic Republic. Westview Press.

Osborne, D., & Gaebler, T. (1992). Reinventing Government. Addison-Wesley.

Pierre, J., & Peters, B. G. (2000). Governance, Politics and the State. Macmillan.

Rhodes, R. A. W. (1996). The new governance: Governing without government. *Political Studies*, 44(4), 652–667.

Rotberg, R. I. (2003). State Failure and State Weakness in a Time of Terror. Brookings Institution Press.

Skocpol, T. (1982). Rentier state and Shi'a Islam in the Iranian Revolution. *Theory and Society*, 11(3), 265–283.

Stoker, G. (1998). Governance as Theory: Five Propositions. International Social Science Journal.

Strauss, A., & Corbin, J. (2008). Basics of qualitative research: Techniques and procedures for developing grounded theory (3rd ed.). Sage Publications.

United Nations Development Programme (UNDP). (1997). Governance for sustainable human development: A UNDP policy document.

World Bank. (1992). Governance and Development. World Bank.

Zonis, M. (1976). The political elite of Iran: Second stratum and the revolution. In Political elites and political development in the Middle East (pp. 191–254). University of California Press.

New Research in Islamic Humanities Studies
Online ISSN : 2980 - 8944
https://api.lu.ac.ir/
Lorestan University

Investigating the Sociological Challenges of Realizing the Modern Islamic Civilization in the Statement of the Second Step of the Revolution: An Analysis of Structural and Cultural Obstacles

Hasan Khanjari[1], **Ensiyeh Mahini**[2] ✉, **Bagher Gorgin**[3], and **Habib Paasalarzadeh**[4]

1. Phd Student of Sociology, Bushehr Branch, Islamic Azad University, Bushehr, Iran. Email: khanjari.hassan1@gmail.com
2. Corresponding Author, Assistant Professor of Department of Islamic Studies, Bushehr Branch, Islamic Azad University, Bushehr, Iran. Email: nc1388@gmail.com
3. Assistant Professor of Department of Islamic Studies, Bushehr Branch, Islamic Azad University, Bushehr, Iran. Email: b_gorgin65@yahoo.com
4. Assistant Professor of Department of Sociology, Bushehr Branch, Islamic Azad University, Bushehr, Iran. Email: paasalar@gmail.com

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received 24 September 2025
Received in revised form 24 November 2025
Accepted 03 January 2026
Available online 15 January 2026

Keywords:
Statement of the Second Step of the Revolution,
Modern Islamic Civilization,
Sociology,
Structural Obstacles,
Cultural Obstacles

ABSTRACT

Objective: This research analyzes the sociological challenges of realizing the modern Islamic civilization as articulated in the Statement of the Second Step of the Revolution, with a particular focus on structural and cultural obstacles. The study aims to identify the most significant structural barriers (including institutional inefficiency, underutilization of human capacity, and neglect of priorities) and cultural barriers (such as outward-looking orientation, weakness in insight and unity, and extremism) from the perspective of the Statement.

Method: Employing a qualitative content analysis approach with a descriptive-analytical method, this study examines the text of the Statement as the primary data source through purposive sampling.

Results: The findings reveal that these obstacles interact synergistically to disrupt social cohesion and progress; for instance, institutional inefficiency fosters cultural dependency, while weakness in unity diminishes human participation. Comparison with similar studies highlights the unique dimensions of Iran's challenges.

Conclusions: Recommendations include structural reform, strengthening self-belief, and promoting insight to overcome these barriers. By providing a theoretical and practical framework, this study contributes to the development of civilization-building literature and proposes solutions for realizing the Statement's objectives, which pave the way for human flourishing and preparation for the advent of Imam Mahdi (may God hasten his reappearance).

Cite this article: Khanjari, H., Mahini, E., Gorgin, B., & Paasalarzadeh, H. (2026).Investigating the Sociological Challenges of Realizing the Modern Islamic Civilization in the Statement of the Second Step of the Revolution: An Analysis of Structural and Cultural Obstacles. *New Research in Islamic Humanities Studies*, 4 (Special Issue), 1-13. https://doi.org/10.22034/api.2025.2056121.1235

© Author(s) retain the copyright and full publishing rights.
Publisher: Lorestan University.
DOI: https://doi.org/10.22034/api.2025.2056121.1235

Introduction

Islamic civilization began with Prophet Muhammad's (PBUH) mission in Medina, reached its zenith by the 5th century AH, but declined due to external invasions and internal challenges. After failed revival attempts, Iran's 1979 Islamic Revolution sparked renewed Islamic awakening and rethinking of Islamic civilization.

The 2018 Statement of the Second Step of the Revolution serves as a strategic roadmap for entering the phase of "self-construction, society-building, and civilization-building," envisioning a dynamic, progressive Islamic civilization as a model for human flourishing. However, realizing this vision faces structural obstacles (e.g., institutional inefficiency) and cultural obstacles (e.g., dependency on foreign models) explicitly mentioned in the Statement. Previous research has inadequately analyzed these sociological challenges. This study aims to identify these obstacles and answer: "What are the most significant structural and cultural obstacles to realizing modern Islamic civilization from the perspective of the Second Step Statement?" Using a descriptiveanalytical method, this research contributes to civilization-building literature and provides practical guidance for policymakers.

Method

Employing a qualitative content analysis approach with a descriptive-analytical method, this study examines the text of the Statement as the primary data source through purposive sampling.

Results

The findings reveal that these obstacles interact synergistically to disrupt social cohesion and progress; for instance, institutional inefficiency fosters cultural dependency, while weakness in unity diminishes human participation. Comparison with similar studies highlights the unique dimensions of Iran's challenges.

Conclusions

This research concludes that the realization of the Modern Islamic Civilization the overarching goal of the manifesto on the Second Phase of the Islamic Revolution faces two primary categories of obstacles: structural and cultural. These obstacles interact with one another, forming a vicious cycle. Structural barriers (such as institutional inefficiency and the suboptimal utilization of human resources) and cultural barriers (such as dependence on foreign models and a lack of unity) mutually reinforce each other, thereby complicating the process of civilization-building. A comparison with countries like Malaysia and Turkey indicates that while some challenges are shared, the manifesto's emphasis on religious and revolutionary identity lends these obstacles a unique dimension within the Iranian context. To overcome these challenges, the study proposes the following strategies: 1. Structural reform through the implementation of meritocracy and scientific planning. 2. Maximizing the participation of youth and elites by supporting innovation. 3. Strengthening cultural self-belief and Iranian-Islamic identity through media and education. 4. Enhancing insight and awareness to foster social cohesion and a clearer understanding of

adversarial threats. Finally, the research emphasizes that without coordination between structural reform and cultural reinforcement, the achievement of a Modern Islamic Civilization will be delayed. Implementing these proposed strategies requires "collective effort" and "revolutionary management."

Author Contributions

All authors contributed equally to the conceptualization of the article and writing of the original and subsequent drafts.

Data Availability Statement

Data available on request from the authors.

Acknowledgements

The authors would like to thank the anonymous reviewers for their insightful comments and constructive feedback, which significantly improved the quality of this manuscript. We also extend our gratitude to our colleagues for their valuable discussions and technical support throughout this research.

Ethical Considerations

The authors strictly adhered to the highest standards of research integrity. The authors avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not-for-profit sectors.

Conflict of Interest

The authors declare no conflict of interest.

پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی
شاپا الکترونیکی: ۸۹۴۴-۲۹۸۰
https://api.lu.ac.ir/
دانشگاه لرستان

بررسی چالش‌های جامعه‌شناختی تحقق تمدن نوین اسلامی در بیانیه گام دوم انقلاب: تحلیل موانع ساختاری و فرهنگی

حسن خنجری[۱]، انسیه ماهینی[۲] ✉، باقر گرگین[۳]، حبیب پاسالارزاده[۴]

۱. دانشجوی دکتری جامعه شناسی، واحد بوشهر، دانشگاه آزاد اسلامی، بوشهر، ایران. رایانامه: khanjari.hassan1@gmail.com
۲. نویسنده مسئول، استادیار گروه معارف اسلامی، واحد بوشهر، دانشگاه آزاد اسلامی، بوشهر، ایران. رایانامه: nc1388@gmail.com
۳. استادیار گروه معارف اسلامی، واحد بوشهر، دانشگاه آزاد اسلامی، بوشهر، ایران. رایانامه: b_gorgin65@yahoo.com
۴. استادیار گروه معارف اسلامی، واحد بوشهر، دانشگاه آزاد اسلامی، بوشهر، ایران. رایانامه: paasalar@gmail.com

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
مقاله پژوهشی،

تاریخچه مقاله:
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۷/۰۲
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۹/۰۳
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۰/۱۳
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۱۰/۲۵

کلیدواژه‌ها:
بیانیه گام دوم انقلاب،
تمدن نوین اسلامی،
جامعه‌شناسی،
موانع ساختاری،
موانع فرهنگی

چکیده

هدف: این پژوهش به تحلیل چالش‌های جامعه‌شناختی تحقق تمدن نوین اسلامی در بیانیه گام دوم انقلاب، با تأکید بر موانع ساختاری و فرهنگی، پرداخته است. هدف این مطالعه، شناسایی مهم‌ترین موانع ساختاری (ناکارآمدی نهادها، استفاده کم از ظرفیت انسانی، عدم رعایت اولویت‌ها) و فرهنگی (نگاه به خارج، ضعف در بصیرت و وحدت، افراط و تفریط) از منظر بیانیه است.

روش پژوهش: پژوهش با رویکرد تحلیل محتوای کیفی و روش توصیفی-تحلیلی متن بیانیه را به‌عنوان منبع اصلی داده‌ها با استفاده از روش نمونه‌گیری هدفمند بررسی کرده است.

یافته‌ها: یافته‌ها نشان می‌دهند که این موانع در تعامل با یکدیگر، انسجام و پیشرفت جامعه را مختل می‌کنند؛ برای مثال، ناکارآمدی نهادها به وابستگی فرهنگی دامن می‌زند و ضعف در وحدت، مشارکت انسانی را کاهش می‌دهد. مقایسه با مطالعات مشابه، ابعاد منحصربه‌فرد چالش‌های ایران را برجسته می‌کند.

نتیجه‌گیری: پیشنهادهایی مانند اصلاح ساختارها، تقویت خودباوری و ترویج بصیرت برای غلبه بر این موانع ارائه شده است. این مطالعه با ارائه چارچوبی نظری و کاربردی، به توسعه ادبیات تمدن‌سازی کمک کرده و راهکارهایی برای تحقق اهداف بیانیه پیشنهاد می‌دهد که زمینه‌ساز سعادت بشری و آمادگی برای ظهور امام مهدی (عج) است.

استناد: خنجری، حسن؛ ماهینی، انسیه؛ گرگین، باقر و حبیب پاسالارزاده. (۱۴۰۴). بررسی چالش‌های جامعه‌شناختی تحقق تمدن نوین اسلامی در بیانیه گام دوم انقلاب: تحلیل موانع ساختاری و فرهنگی. *پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی*، (ویژه نامه) ۴، ۱-۱۳.
https://doi.org/10.22034/api.2025.2056121.1235

ناشر: دانشگاه لرستان.

© نویسندگان.

DOI: https://doi.org/10.22034/api.2025.2056121.1235

مقدمه

تمدن اسلامی، به‌عنوان یکی از برجسته‌ترین دستاوردهای تاریخی بشریت، با بعثت پیامبر اکرم (ص) و تأسیس جامعه مدنی در مدینه آغاز شد (احمدی، ۱۳۹۰). این تمدن با تکیه بر آموزه‌های قرآنی و رهنمودهای پیامبر (ص) و ائمه اطهار (ع)، تا قرن پنجم هجری به اوج شکوفایی خود رسید و در عرصه‌های علمی، فرهنگی و اجتماعی تأثیرات عمیقی بر جهان گذاشت (ولایتی، ۱۳۸۹). با این حال، حملات صلیبیان، تهاجم مغولان، سقوط اندلس و چالش‌های داخلی جهان اسلام، این تمدن را به سوی انحطاط سوق داد (ابن‌خلدون، ۱۳۷۷). در دوره‌های بعدی، از جمله در عهد صفویان، عثمانیان و گورکانیان هند، تلاش‌هایی برای احیای آن صورت گرفت، اما با ورود استعمارگران در قرن نوزدهم، تمدن اسلامی بار دیگر دچار رکود شد (شیرودی، ۱۳۹۹). در این میان، متفکران اسلامی در ایران، مصر و دیگر مناطق جهان اسلام، بازگشت به اسلام راستین را به‌عنوان راهکاری برای مقابله با سلطه تمدن غرب مطرح کردند (صالحی، ۱۳۹۸). در ایران، این جریان با بیداری اسلامی در عصر قاجار آغاز شد و با پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ به رهبری امام خمینی (ره)، به نقطه اوج خود رسید (نادری و پیرانی، ۱۳۹۹). این انقلاب نه‌تنها در ایران، بلکه در جهان اسلام، موجی از بیداری و خودآگاهی ایجاد کرد که زمینه‌ساز بازاندیشی در مفهوم تمدن اسلامی شد.

در این راستا، بیانیه گام دوم انقلاب، که در سال ۱۳۹۷ توسط رهبر معظم انقلاب اسلامی (مدظله‌العالی) صادر شد، به‌عنوان سندی راهبردی برای ترسیم آینده تمدنی جامعه ایرانی مطرح است (خامنه‌ای، ۱۳۹۷). این بیانیه، فراتر از یک منشور آگاهی‌بخش برای مردم ایران، نقشه راهی است که با بهره‌گیری از تجربه چهل سال نخست انقلاب، دستاوردهای بشری و میراث تاریخی ایران، به نهادینه‌سازی آرمان‌های انقلاب و تحقق تمدن نوین اسلامی می‌اندیشد. رهبر انقلاب در این سند، با تأکید بر ورود انقلاب به مرحله دوم خودسازی، جامعه‌پردازی و تمدن‌سازی، بر ضرورت تلاش و مجاهدت جوانان در چارچوب «نظریه نظام انقلابی» برای رسیدن به این هدف والا تأکید کرده‌اند (خامنه‌ای، ۱۳۹۷: ۴). تمدن نوین اسلامی در این دیدگاه، نه‌تنها احیای گذشته شکوهمند اسلامی، بلکه ایجاد تمدنی پویا و پیشرو است که در عرصه‌های مختلف علمی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی به پیشرفت‌های منحصربه‌فرد دست یابد و الگویی برای سعادت بشری ارائه دهد (شیرودی، ۱۳۹۹).

با این حال، تحقق این چشم‌انداز بلندپروازانه با چالش‌های متعددی روبه‌روست که ریشه در ساختارها و فرهنگ جامعه دارد. از منظر جامعه‌شناختی، هر تمدنی برای شکل‌گیری و بالندگی نیازمند الگوهای اجتماعی منسجم، انسجام ساختاری و همبستگی فرهنگی است (پارسونز، ۱۹۵۱). بیانیه گام دوم انقلاب نیز به‌صراحت به برخی از این چالش‌ها، از جمله «عملکرد ضعیف»، «نگاه به خارج»، «استفاده کم از ظرفیت نیروی انسانی» و «عدم رعایت اولویت‌ها» اشاره کرده است (خامنه‌ای، ۱۳۹۷: ۱۲–۱۵). این موانع، که هم جنبه ساختاری (مانند ناکارآمدی نهادها) و هم جنبه فرهنگی (مانند وابستگی به الگوهای بیگانه) دارند، می‌توانند فرایند تمدن‌سازی را مختل کنند. از سوی دیگر، رهبر انقلاب در این بیانیه بر الزاماتی چون «ارزیابی دقیق گذشته»، «برنامه‌ریزی علمی» و «تقویت خودباوری» تأکید کرده‌اند که نشان‌دهنده ضرورت شناخت دقیق این چالش‌ها و ارائه راهکارهای عملی برای غلبه بر آنهاست (خامنه‌ای، ۱۳۹۷: ۱۸).

مروری بر پژوهش‌های موجود نشان می‌دهد که تاکنون مطالعات متعددی درباره تمدن اسلامی و بیداری اسلامی انجام شده است. کتاب‌هایی مانند «تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی» (احمدی، ۱۳۹۰) یا «فرهنگ و تمدن اسلامی» (ولایتی، ۱۳۸۹) به جنبه‌های تاریخی و فرهنگی این موضوع پرداخته‌اند. با این حال، بررسی نظام‌مند ابعاد جامعه‌شناختی بیانیه گام دوم انقلاب و نقش آن در تحقق تمدن نوین اسلامی کمتر مورد توجه قرار گرفته است (شیرودی، ۱۳۹۹). بسیاری از تحقیقات یا به تحلیل متنی بیانیه بسنده کرده‌اند یا جنبه‌های رسمی و سیاسی آن را برجسته کرده‌اند، اما موانع ساختاری و فرهنگی که به‌طور مستقیم بر فرایند جامعه‌پردازی و تمدن‌سازی تأثیر می‌گذارند، کمتر مورد تحلیل عمیق قرار گرفته‌اند (صالحی، ۱۳۹۸). این خلأ پژوهشی، ضرورت نگارش مقاله‌ای با تمرکز بر چالش‌های جامعه‌شناختی تحقق تمدن نوین اسلامی را آشکار می‌کند.

هدف این پژوهش، تحلیل چالش‌های جامعه‌شناختی تحقق تمدن نوین اسلامی در بیانیه گام دوم انقلاب با تأکید بر موانع ساختاری و فرهنگی است. سوال اصلی پژوهش این است: «مهم‌ترین موانع ساختاری و فرهنگی در مسیر تحقق تمدن نوین اسلامی از منظر بیانیه گام دوم انقلاب چیست؟» برای پاسخ به این سوال، ابتدا موانع ساختاری مانند ناکارآمدی نهادها، ضعف در بهره‌گیری از ظرفیت انسانی و

پراکندگی در اولویت‌بندی‌ها بررسی می‌شود. سپس، موانع فرهنگی نظیر وابستگی به الگوهای خارجی، ضعف در بصیرت‌افزایی و انسجام اجتماعی مورد تحلیل قرار می‌گیرد. این پژوهش با روش توصیفی–تحلیلی و رویکرد تحلیل محتوا، متن بیانیه را به‌عنوان منبع اصلی داده‌ها در نظر گرفته و از منابع کتابخانه‌ای برای تکمیل تحلیل بهره می‌برد (نادری و پیرانی، ۱۳۹۹).

اهمیت این مطالعه در چند جنبه نهفته است. نخست، از منظر علمی، این پژوهش به توسعه ادبیات جامعه‌شناختی تمدن‌سازی کمک می‌کند و چارچوبی نظری برای تحلیل موانع تمدنی ارائه می‌دهد (پاتنام، ۲۰۰۰). دوم، از منظر کاربردی، نتایج آن می‌تواند برای سیاست‌گذاران، جامعه‌شناسان و فعالان حوزه تمدن اسلامی راهگشا باشد تا با شناخت دقیق‌تر چالش‌ها، راهبردهای مؤثرتری برای تحقق اهداف بیانیه طراحی کنند. در نهایت، این پژوهش تلاش دارد با تکیه بر رهنمودهای رهبر معظم انقلاب، گامی در جهت تسهیل فرایند تمدن‌سازی بردارد و زمینه را برای حرکت امیدوارانه به سوی این آرمان بزرگ فراهم سازد. در ادامه، با تبیین چارچوب نظری، روش‌شناسی و تحلیل یافته‌ها، به این پرسش پاسخ داده خواهد شد که چگونه می‌توان با غلبه بر این موانع، به تحقق تمدن نوین اسلامی نزدیک‌تر شد.

روش شناسی

این پژوهش به‌منظور بررسی چالش‌های جامعه‌شناختی تحقق تمدن نوین اسلامی در بیانیه گام دوم انقلاب، از روش توصیفی–تحلیلی با رویکرد تحلیل محتوا استفاده کرده است. این روش به دلیل ضرورت توصیف دقیق مضامین موجود در بیانیه و تحلیل عمیق موانع ساختاری و فرهنگی مطرح‌شده در آن انتخاب شده است (کریمی، ۱۳۹۸). در این راستا، گردآوری داده‌ها به‌صورت اسنادی انجام شده و بر مطالعه نظام‌مند اسناد رسمی، کتب، مقالات و متون تطبیقی مرتبط با بیانیه گام دوم انقلاب (خامنه‌ای، ۱۳۹۷) و شکل‌گیری تمدن اسلامی در جهان اسلام متمرکز بوده است. منبع اصلی داده‌ها، متن بیانیه گام دوم انقلاب است که به‌عنوان سندی راهبردی، محور تحلیل قرار گرفته، و منابع مکمل مانند «تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی» (احمدی، ۱۳۹۰) و مقالات تخصصی برای تکمیل زمینه تاریخی و نظری مورد استفاده قرار گرفته‌اند (صالحی، ۱۳۹۸). فرآیند گردآوری اطلاعات با بهره‌گیری از روش‌های سنتی و مدرن انجام شده است؛ به این صورت که داده‌ها عمدتاً از طریق فیش‌برداری از کتب، اسناد و مقالات، و در مواردی با تصویربرداری از صفحات کلیدی یا استفاده از منابع دیجیتال در سایت‌های معتبر جمع‌آوری شده‌اند. شایان ذکر است که منابع مورد بررسی به شیوه نمونه گیری هدفمند انتخاب شده اند. این اطلاعات ابتدا به‌صورت خام، شامل فیش‌ها، تصاویر و قطعات متنی، گردآوری و سپس بر اساس موضوعات مرتبط با موانع ساختاری (مانند ناکارآمدی نهادها) و فرهنگی (مانند وابستگی به الگوهای بیگانه) دسته‌بندی و تنظیم شده‌اند (نادری و پیرانی، ۱۳۹۹). برای تجزیه و تحلیل داده‌ها، رویکرد ترکیبی استقرایی و قیاسی به کار گرفته شده است؛ در مرحله استقرایی، مضامین کلیدی از بیانیه و منابع مکمل استخراج و مشاهده‌ها به فرضیه‌هایی درباره چالش‌های تمدن‌سازی منجر شده، و در مرحله قیاسی، این فرضیه‌ها با چارچوب‌های نظری جامعه‌شناختی، از جمله نظریه کارکردگرایی (پارسونز، ۱۹۵۱) و مفهوم سرمایه اجتماعی (پاتنام، ۲۰۰۰)، تطبیق داده شده و استنباط‌های منطقی صورت گرفته است (شیرودی، ۱۳۹۹). این استنباط‌ها با شواهد متنی بیانیه و مطالعات پیشین آزمون شده تا سازگاری آن‌ها با دانش موجود تأیید شود. تحلیل محتوا به‌صورت کیفی انجام شده و مضامین به‌صورت نظام‌مند کدگذاری و تفسیر شده‌اند تا موانع تحقق تمدن نوین اسلامی به‌طور جامع شناسایی شوند. در این پژوهش، مفاهیم کلیدی نیز تعریف شده‌اند؛ «بیانیه گام دوم انقلاب» به‌عنوان سندی راهبردی که توسط رهبر معظم انقلاب (خامنه‌ای، ۱۳۹۷) صادر شده، با نگاهی بلندمدت (حداقل ۴۰ سال) مراحل جامعه‌پردازی و تمدن‌سازی را برای تحقق تمدن نوین اسلامی و آمادگی برای ظهور امام مهدی (عج) ترسیم می‌کند، و «تمدن» به معنای نظم و هماهنگی در روابط اجتماعی تعریف شده که با حذف تعارض‌های مخرب، زمینه رشد استعدادهای سازنده انسان‌ها را فراهم می‌سازد (جعفری، ۱۳۷۳: ۲۳۳). این روش‌شناسی، با تکیه بر منابع معتبر و تحلیل دقیق، امکان بررسی جامع چالش‌های موردنظر را فراهم کرده است. به منظور اعتباریابی از روش مسیر ممیزی استفاده شد.

یافته‌ها

تحلیل محتوای بیانیه گام دوم انقلاب (خامنه‌ای، ۱۳۹۷) نشان‌دهنده آن است که تحقق تمدن نوین اسلامی با چالش‌های متعددی روبه‌روست که می‌توان آن‌ها را در دو دسته اصلی ساختاری و فرهنگی طبقه‌بندی کرد. این یافته‌ها بر اساس مضامین استخراج‌شده از

بیانیه و تطبیق آن‌ها با چارچوب‌های جامعه‌شناختی، از جمله نظریه کارکردگرایی پارسونز (۱۹۵۱) و مفهوم سرمایه اجتماعی پاتنام (۲۰۰۰)، ارائه شده‌اند. در ادامه، این موانع به‌صورت تفصیلی بررسی و شواهد متنی از بیانیه برای پشتیبانی از تحلیل‌ها ارائه می‌شود.

جدول ۱، موانع تحقق تمدن نوین اسلامی

دسته‌بندی	مانع	شرح	شواهد متنی از بیانیه	چارچوب نظری	مثال/شواهد عینی
ساختاری	عملکرد ضعیف	ناکارآمدی نهادها و مدیریت، مانع پیشرفت علمی و فناوری	بسیاری از کارها به دلیل ضعف در مدیریت و اجرا به نتیجه مطلوب نرسیده است (خامنه‌ای، ۱۳۹۷: ۱۳)	کارکردگرایی پارسونز (۱۹۵۱)	ضعف هماهنگی نهادهای علمی با نیازهای جامعه، وابستگی به الگوهای خارجی (شیرودی، ۱۳۹۹)
ساختاری	استفاده کم از ظرفیت نیروی انسانی	عدم بهره‌گیری از پتانسیل جوانان و نخبگان	ما از ظرفیت عظیم جوانان و نخبگان کشور به‌خوبی استفاده نکرده‌ایم (خامنه‌ای، ۱۳۹۷: ۱۴)	سرمایه اجتماعی پاتنام (۲۰۰۰)	مهاجرت نخبگان (فرار مغزها)، فقدان شایسته‌سالاری (نادری و پیرانی، ۱۳۹۹)
ساختاری	عدم رعایت اولویت‌ها	پراکندگی در سیاست‌گذاری و تخصیص منابع	عدم رعایت اولویت‌ها در عرصه‌های مختلف، ما را از اهداف اصلی دور کرده است (خامنه‌ای، ۱۳۹۷: ۱۵)	کارکردگرایی پارسونز (۱۹۵۱)	تمرکز بر درآمدهای نفتی به‌جای اقتصاد دانش‌بنیان (شیرودی، ۱۳۹۹)
فرهنگی	نگاه به خارج	وابستگی به الگوهای غربی و تقلید از سبک زندگی غیربومی	نگاه به خارج و تقلید از بیگانگان، ما را از خودباوری و هویت خود دور کرده است (خامنه‌ای، ۱۳۹۷: ۱۶)	نظریه تضاد وبر (۱۹۶۴)	مصرف‌گرایی و نفوذ رسانه‌ای غرب (صالحی، ۱۳۹۸)
فرهنگی	ضعف در بصیرت و وحدت	فقدان دشمن‌شناسی و تفرقه، کاهش انسجام اجتماعی	دشمن‌شناسی و بصیرت، لازمه حرکت تمدنی است، اما گاهی در این زمینه غفلت کرده‌ایم (خامنه‌ای، ۱۳۹۷: ۱۸)	سرمایه اجتماعی پاتنام (۲۰۰۰)	اختلافات سیاسی–اجتماعی و کاهش اعتماد (نادری و پیرانی، ۱۳۹۹)
فرهنگی	افراط و تفریط	انحراف از هنجارهای متعادل، تضعیف هویت جمعی	مقابله با افراط و تفریط و ایجاد وفاق اسلامی، از الزامات تمدن‌سازی است (خامنه‌ای، ۱۳۹۷: ۱۹)	نظریه دورکیم (۱۸۹۷)	شکاف‌های مذهبی یا فرهنگی (شیرودی، ۱۳۹۹)

موانع ساختاری

موانع ساختاری به ضعف‌ها و ناکارآمدی‌هایی در نهادها، سازمان‌ها و فرآیندهای اجتماعی اشاره دارند که مانع از تحقق اهداف تمدنی بیانیه گام دوم انقلاب می‌شوند. این موانع شامل «عملکرد ضعیف»، «استفاده کم از ظرفیت نیروی انسانی» و «عدم رعایت اولویت‌ها» هستند که در بیانیه به‌عنوان چالش‌های کلیدی ذکر شده‌اند (خامنه‌ای، ۱۳۹۷: ۱۲–۱۵).

عملکرد ضعیف: یکی از برجسته‌ترین موانع ساختاری، عملکرد ضعیف نهادهای اجتماعی و اجرایی است که رهبر معظم انقلاب در بیانیه به آن اشاره کرده‌اند: «بسیاری از کارها به دلیل ضعف در مدیریت و اجرا به نتیجه مطلوب نرسیده است» (خامنه‌ای، ۱۳۹۷: ۱۳). از منظر جامعه‌شناختی، این ضعف را می‌توان با نظریه کارکردگرایی پارسونز تحلیل کرد که بر نقش نهادها در حفظ انسجام و کارکرد نظام اجتماعی تأکید دارد (پارسونز، ۱۹۵۱). ناکارآمدی نهادهایی مانند نظام آموزشی، بوروکراسی دولتی و ساختارهای اقتصادی، توانایی جامعه را برای دستیابی به پیشرفت‌های علمی و فناوری، که از اهداف اصلی تمدن نوین اسلامی است، کاهش می‌دهد. برای مثال، ضعف در هماهنگی میان نهادهای علمی و نیازهای واقعی جامعه منجر به کاهش تولید دانش بومی و افزایش وابستگی به الگوهای خارجی شده

است. این ناکارآمدی در نبود برنامه‌ریزی منسجم، که در بیانیه به‌عنوان الزامی برای تمدن‌سازی ذکر شده، تشدید می‌شود و زیرساخت‌های لازم برای تمدن‌سازی را تضعیف می‌کند (شیرودی، ۱۳۹۹). داده‌های تاریخی نیز نشان می‌دهند که در دوره‌هایی مانند پس از انقلاب، ضعف در مدیریت منابع و اجرای سیاست‌ها مانع از تحقق کامل ظرفیت‌های موجود شده است (صالحی، ۱۳۹۸). این ضعف ساختاری نه‌تنها به انسجام اجتماعی آسیب می‌زند، بلکه توانایی جامعه برای پاسخگویی به تهدیدات خارجی، مانند تحریم‌ها، را نیز کاهش می‌دهد.

استفاده کم از ظرفیت نیروی انسانی: بیانیه گام دوم انقلاب به‌طور خاص به پتانسیل عظیم نیروی انسانی، به‌ویژه جوانان، اشاره دارد و از عدم بهره‌گیری کافی از این ظرفیت انتقاد می‌کند: «ما از ظرفیت عظیم جوانان و نخبگان کشور به‌خوبی استفاده نکرده‌ایم» (خامنه‌ای، ۱۳۹۷: ۱۴). از دیدگاه جامعه‌شناختی، این مسئله را می‌توان با مفهوم سرمایه اجتماعی پاتنام تحلیل کرد که بر نقش مشارکت فعال افراد در پیشبرد اهداف جمعی تأکید دارد (پاتنام، ۲۰۰۰). در ایران، با وجود جمعیت جوان و تحصیل‌کرده‌ای که بیانیه به آن اشاره می‌کند (۲۶ میلیون جوان و ۱۴ میلیون تحصیل‌کرده)، ساختارهای موجود نتوانسته‌اند این ظرفیت را به‌طور مؤثر در خدمت تمدن‌سازی قرار دهند. دلایلی مانند فقدان فرصت‌های برابر، ضعف در نظام شایسته‌سالاری و مهاجرت نخبگان (موسوم به فرار مغزها) این مشکل را تشدید کرده‌اند. برای نمونه، گزارش‌های اخیر نشان می‌دهند که نرخ مهاجرت نخبگان علمی از ایران در دهه‌های گذشته افزایش یافته است (نادری و پیرانی، ۱۳۹۹)، که این امر به کاهش سرمایه انسانی موردنیاز برای پیشرفت‌های تمدنی منجر می‌شود. این مانع ساختاری، با کاهش مشارکت فعال جوانان در عرصه‌های علمی، فرهنگی و اقتصادی، تحقق اهداف بیانیه مانند «پیشرفت منحصربه‌فرد در علم و فناوری» را به مخاطره می‌اندازد.

عدم رعایت اولویت‌ها: بیانیه گام دوم انقلاب بر ضرورت برنامه‌ریزی و تعیین اولویت‌ها تأکید دارد و از پراکندگی در سیاست‌گذاری‌ها انتقاد می‌کند: «عدم رعایت اولویت‌ها در عرصه‌های مختلف، ما را از اهداف اصلی دور کرده است» (خامنه‌ای، ۱۳۹۷: ۱۵). این چالش ساختاری، از منظر جامعه‌شناختی، به ضعف در هماهنگی و انسجام کارکردی میان نهادهای اجتماعی اشاره دارد (پارسونز، ۱۹۵۱). در عمل، پراکندگی در تخصیص منابع و تمرکز بر پروژه‌های غیرضروری به‌جای زیرساخت‌های کلیدی تمدن‌سازی، مانند آموزش، اقتصاد دانش‌بنیان و فناوری، مانع از پیشرفت هدفمند شده است. برای مثال، در حالی که بیانیه بر لزوم تقویت اقتصاد مقاومتی و خودکفایی تأکید دارد، برخی سیاست‌ها همچنان به سمت وابستگی به درآمدهای نفتی یا الگوهای وارداتی متمای ل بوده‌اند (شیرودی، ۱۳۹۹). این عدم انسجام، نه‌تنها کارایی نهادها را کاهش می‌دهد، بلکه اعتماد عمومی به ساختارها را نیز تضعیف می‌کند، که خود به کاهش سرمایه اجتماعی و مشارکت مردمی منجر می‌شود (پاتنام، ۲۰۰۰). در نتیجه، این مانع ساختاری، حرکت جامعه به سمت تمدن نوین اسلامی را کند و ناپایدار می‌سازد.

موانع فرهنگی

موانع فرهنگی به ارزش‌ها، باورها و الگوهای رفتاری اشاره دارند که با اهداف تمدنی بیانیه هم‌راستا نیستند. این موانع شامل «نگاه به خارج»، «ضعف در بصیرت و وحدت» و «افراط و تفریط» هستند که در بیانیه به‌صورت مستقیم یا غیرمستقیم مورد توجه قرار گرفته‌اند (خامنه‌ای، ۱۳۹۷: ۱۶–۱۸).

نگاه به خارج: یکی از چالش‌های فرهنگی برجسته در بیانیه، وابستگی به الگوهای خارجی و تقلید از سبک زندگی غربی است: «نگاه به خارج و تقلید از بیگانگان، ما را از خودباوری و هویت خود دور کرده است» (خامنه‌ای، ۱۳۹۷: ۱۶). از منظر جامعه‌شناختی، این مسئله را می‌توان با نظریه تضاد وبر تحلیل کرد که بر تعارض میان هویت‌های فرهنگی و الگوهای وارداتی تأکید دارد (وبر، ۱۹۴۶). این وابستگی فرهنگی، که ریشه در تاریخ استعماری و مواجهه با مدرنیته غربی دارد، با سبک زندگی ایرانی–اسلامی موردنظر بیانیه در تضاد است. برای مثال، گسترش مصرف‌گرایی و ارزش‌های مادی‌گرایانه در میان برخی اقشار جامعه، به‌ویژه جوانان، نشان‌دهنده نفوذ الگوهای غربی است که با هدف بیانیه برای «گسترش سبک زندگی اسلامی» مغایرت دارد (صالحی، ۱۳۹۸). این مانع فرهنگی، خودباوری ملی را تضعیف کرده و به کاهش انگیزه برای خلق الگوهای بومی تمدنی منجر می‌شود. همچنین، بیانیه بر ضرورت مقابله با «امپراتوری رسانه‌ای تمدن‌های رقیب» تأکید دارد که این نفوذ فرهنگی را تشدید می‌کند (خامنه‌ای، ۱۳۹۷: ۱۷).

ضعف در بصیرت و وحدت: بیانیه گام دوم انقلاب بر اهمیت «بصیرت‌افزایی» و «وحدت اسلامی» به‌عنوان ارکان تمدن‌سازی تأکید دارد و از ضعف در این حوزه‌ها انتقاد می‌کند: «دشمن‌شناسی و بصیرت، لازمه حرکت تمدنی است، اما گاهی در این زمینه غفلت کرده‌ایم»

(خامنه‌ای، ۱۳۹۷: ۱۸). از دیدگاه جامعه‌شناختی، این ضعف به کاهش سرمایه اجتماعی و انسجام جمعی اشاره دارد (پاتنام، ۲۰۰۰). فقدان بصیرت، که به معنای آگاهی از تهدیدات و اهداف دشمنان است، می‌تواند به تفرقه و کاهش همبستگی اجتماعی منجر شود. برای نمونه، اختلافات سیاسی و اجتماعی در سال‌های اخیر، که گاهی ریشه در عدم درک مشترک از تهدیدات خارجی دارد، وحدت لازم برای تمدن‌سازی را تضعیف کرده است (نادری و پیرانی، ۱۳۹۹). این مانع فرهنگی، با کاهش اعتماد میان گروه‌های اجتماعی و نهادها، مشارکت مردمی را که بیانیه آن را از شروط اصلی تمدن‌سازی می‌داند، مختل می‌کند.

افراط و تفریط: بیانیه به‌طور ضمنی به چالش افراط و تفریط در رفتارها و باورها اشاره دارد: «مقابله با افراط و تفریط و ایجاد وفاق اسلامی، از الزامات تمدن‌سازی است» (خامنه‌ای، ۱۳۹۷: ۱۹). این مسئله از منظر جامعه‌شناختی، به تعارض‌های فرهنگی و انحراف از هنجارهای متعادل اشاره دارد که می‌تواند انسجام اجتماعی را به خطر بیندازد (دورکیم، ۱۸۹۷). برای مثال، افراط در برخی گرایش‌های مذهبی یا تفریط در پایبندی به ارزش‌های اسلامی، تقریب و همزیستی مسالمت‌آمیز را که از اهداف بیانیه است، تضعیف می‌کند. این مانع فرهنگی، با ایجاد شکاف میان گروه‌های اجتماعی، مانع از شکل‌گیری یک هویت جمعی منسجم برای تمدن نوین اسلامی می‌شود (شیرودی، ۱۳۹۹).

تحلیل کلی و تعامل موانع

یافته‌ها نشان می‌دهند که موانع ساختاری و فرهنگی در تعامل با یکدیگر عمل می‌کنند و یکدیگر را تقویت می‌کنند. برای مثال، «عملکرد ضعیف» نهادها (مانع ساختاری) می‌تواند به «نگاه به خارج» (مانع فرهنگی) دامن بزند، زیرا ناکارآمدی داخلی، اعتماد به الگوهای خارجی را افزایش می‌دهد. به همین ترتیب، «ضعف در بصیرت و وحدت» (مانع فرهنگی) می‌تواند «استفاده کم از ظرفیت نیروی انسانی» (مانع ساختاری) را تشدید کند، زیرا تفرقه و عدم آگاهی، مشارکت فعال جوانان را کاهش می‌دهد. این تعامل، از منظر نظریه سیستمی پارسونز، نشان‌دهنده اختلال در کارکردهای زیرسیستم‌های اجتماعی است که برای تحقق تمدن نوین اسلامی ضروری‌اند (پارسونز، ۱۹۵۱). بیانیه گام دوم انقلاب نیز به این تعامل اشاره دارد و بر ضرورت هماهنگی میان اصلاح ساختارها و تقویت فرهنگ تأکید می‌کند: «پیشرفت مادی و معنوی باید همگام باشد» (خامنه‌ای، ۱۳۹۷: ۲۰).

شواهد متنی بیانیه، مانند تأکید بر «ارزیابی دقیق چهل سال گذشته» و «برنامه‌ریزی علمی» (خامنه‌ای، ۱۳۹۷: ۱۸)، نشان‌دهنده آگاهی رهبر معظم انقلاب از این موانع است. همچنین، اشاره به «جهاد همه‌جانبه مردم» و «خودباوری» (خامنه‌ای، ۱۳۹۷: ۲۱) به‌عنوان راهکارهایی برای غلبه بر این چالش‌ها، بر اهمیت اصلاح همزمان ساختارها و فرهنگ دلالت دارد. در مجموع، یافته‌ها حاکی از آن است که تحقق تمدن نوین اسلامی نیازمند رفع این موانع از طریق تقویت انسجام ساختاری و بازسازی هویت فرهنگی است، موضوعی که در بخش بحث و نتیجه‌گیری بیشتر بررسی خواهد شد..

نتیجه‌گیری

یافته‌های این پژوهش نشان داد که تحقق تمدن نوین اسلامی، به‌عنوان هدف والای بیانیه گام دوم انقلاب (خامنه‌ای، ۱۳۹۷)، با موانع ساختاری و فرهنگی متعددی روبه‌روست که به‌صورت جداگانه قابل تفکیک نیستند، بلکه در یک رابطه متقابل و سیستمی عمل می‌کنند و فرایند تمدن‌سازی را پیچیده‌تر می‌سازند. موانع ساختاری، شامل عملکرد ضعیف نهادها، استفاده کم از ظرفیت نیروی انسانی و عدم رعایت اولویت‌ها، و موانع فرهنگی، مانند نگاه به خارج، ضعف در بصیرت و وحدت، و افراط و تفریط، در تعامل با یکدیگر چرخه‌ای معیوب ایجاد کرده‌اند که اصلاح آن نیازمند رویکردی جامع است. از منظر نظریه سیستمی پارسونز (۱۹۵۱)، هر زیرسیستم اجتماعی، چه ساختاری و چه فرهنگی، برای کارکرد مؤثر نظام کل به هماهنگی با دیگر زیرسیستم‌ها نیاز دارد. برای مثال، ناکارآمدی نهادها و ضعف در مدیریت، که بیانیه آن را «عملکرد ضعیف» می‌نامد (خامنه‌ای، ۱۳۹۷: ۱۳)، به وابستگی به الگوهای خارجی دامن می‌زند، زیرا عدم ارائه الگوهای بومی کارآمد، اعتماد به خارج را افزایش می‌دهد (شیرودی، ۱۳۹۹). به همین ترتیب، ضعف در بصیرت و انسجام اجتماعی، که بیانیه بر اهمیت آن تأکید دارد (خامنه‌ای، ۱۳۹۷: ۱۸)، با کاهش اعتماد و همبستگی میان گروه‌ها، بهره‌گیری از ظرفیت عظیم جوانان و نخبگان را، که ۲۶ میلیون جوان و ۱۴ میلیون تحصیل‌کرده را شامل می‌شود، مختل می‌کند (پاتنام، ۲۰۰۰). این تعامل دوسویه نشان

می‌دهد که ناکارآمدی ساختاری، هویت فرهنگی را تضعیف می‌کند و ضعف فرهنگی، اصلاح ساختارها را دشوارتر می‌سازد. بیانیه گام دوم نیز با تأکید بر ضرورت پیشرفت توأمان مادی و معنوی، به این نکته اشاره دارد: «تمدن اسلامی باید در هر دو ساحت رشد کند تا به اهداف خود برسد» (خامنه‌ای، ۱۳۹۷: ۲۰). این یافته حاکی از آن است که بدون هماهنگی میان اصلاح ساختارها و تقویت فرهنگ، دستیابی به تمدن نوین اسلامی با تأخیر مواجه خواهد شد.

مقایسه این یافته‌ها با مطالعات مشابه در حوزه تمدن‌سازی، چه در ایران و چه در دیگر جوامع اسلامی، شباهت‌ها و تفاوت‌هایی را آشکار می‌کند. در مالزی، پژوهش‌ها نشان داده‌اند که ناکارآمدی نهادهای آموزشی و وابستگی به الگوهای غربی از موانع اصلی تمدن‌سازی بوده‌اند (احمد، ۲۰۱۵)، که با عملکرد ضعیف و نگاه به خارج در این مطالعه هم‌راستاست، اما در مالزی تمرکز بیشتر بر اصلاحات اقتصادی بوده، در حالی که بیانیه گام دوم بر خودباوری فرهنگی و بصیرت نیز تأکید دارد (خامنه‌ای، ۱۳۹۷). در ترکیه، تلاش‌های تمدن‌سازی در دوره حزب عدالت و توسعه با چالش‌هایی مانند تفرقه اجتماعی و نفوذ فرهنگی غرب مواجه شده (کایا، ۲۰۱۸)، که مشابه ضعف در بصیرت و وحدت در این پژوهش است، ولی بیانیه، برخلاف رویکردهای سکولار ترکیه، تمدن‌سازی را در چارچوب ایدئولوژی اسلامی و آمادگی برای ظهور امام مهدی (عج) تعریف می‌کند. در ایران، مطالعاتی مانند کار صالحی (۱۳۹۸) نیز به ضعف در مدیریت منابع انسانی اشاره کرده‌اند، اما کمتر به تعامل آن با عوامل فرهنگی پرداخته‌اند. این مقایسه نشان می‌دهد که چالش‌های ایران، اگرچه در برخی جنبه‌ها با دیگر جوامع اسلامی مشترک است، به دلیل تأکید بیانیه بر هویت دینی و انقلابی، ابعاد منحصربه‌فردی دارد که نیازمند توجه خاص است.

با توجه به این تحلیل و تعامل موانع، چندین راهکار برای غلبه بر چالش‌ها پیشنهاد می‌شود که با الزامات بیانیه هم‌راستاست. برای رفع عملکرد ضعیف نهادها، اصلاح ساختارها از طریق تقویت شایسته‌سالاری و برنامه‌ریزی علمی ضروری است؛ بیانیه بر «نقشه راه علمی و کاربردی» تأکید دارد (خامنه‌ای، ۱۳۹۷: ۱۸) که می‌تواند با بازطراحی نظام آموزشی و بوروکراسی برای پاسخگویی به نیازهای تمدنی عملی شود. برای مقابله با استفاده کم از ظرفیت نیروی انسانی، افزایش فرصت‌های مشارکت جوانان و نخبگان از طریق بسترهایی مانند صندوق‌های حمایت از نوآوری و کاهش موانع بروکراتیک پیشنهاد می‌شود (نادری و پیرانی، ۱۳۹۹). همچنین، عدم رعایت اولویت‌ها با تدوین سیاست‌های کلان مبتنی بر اقتصاد دانش‌بنیان و خودکفایی، که در بیانیه به‌عنوان اولویت مطرح شده (خامنه‌ای، ۱۳۹۷: ۱۵)، قابل رفع است. در حوزه فرهنگی، برای کاهش نگاه به خارج، ترویج خودباوری و هویت ایرانی–اسلامی از طریق رسانه‌ها و آموزش ضروری است؛ بیانیه بر «مقابله با امپراتوری رسانه‌ای دشمن» تأکید دارد (خامنه‌ای، ۱۳۹۷: ۱۷) که با تولید محتوای بومی و تقویت سبک زندگی اسلامی محقق می‌شود. برای ضعف در بصیرت و وحدت، برنامه‌های آموزشی و فرهنگی برای افزایش دشمن‌شناسی و انسجام اجتماعی توصیه می‌شود، که با تأکید بیانیه بر «بصیرت‌افزایی» هم‌سوست (خامنه‌ای، ۱۳۹۷: ۱۸). در نهایت، برای افراط و تفریط، ترویج فرهنگ اعتدال و تقریب میان گروه‌ها از طریق گفت‌وگوهای بین‌گروهی و نهادهای مدنی پیشنهاد می‌شود (شیرودی، ۱۳۹۹). این راهکارها، با تکیه بر «جهاد همه‌جانبه مردم» و «مدیریت انقلابی» که در بیانیه آمده (خامنه‌ای، ۱۳۹۷: ۲۱)، می‌توانند موانع را به فرصت‌هایی برای تمدن‌سازی تبدیل کنند.

در پایان، این پژوهش نشان داد که چالش‌های جامعه‌شناختی تحقق تمدن نوین اسلامی در بیانیه گام دوم انقلاب ریشه در ناکارآمدی‌های ساختاری و ضعف‌های فرهنگی دارد که در تعامل با یکدیگر، انسجام و پیشرفت جامعه را مختل می‌کنند. موانع ساختاری مانند عملکرد ضعیف نهادها، استفاده ناکافی از ظرفیت انسانی و پراکندگی در اولویت‌ها، همراه با موانع فرهنگی نظیر وابستگی به الگوهای خارجی، ضعف در بصیرت و وحدت، و افراط و تفریط، نیازمند رویکردی جامع برای اصلاح هستند. اهمیت این مطالعه در ارائه چارچوبی نظری و کاربردی برای سیاست‌گذاران و جامعه‌شناسان است تا با شناخت دقیق این چالش‌ها، راهبردهایی مؤثر برای تحقق اهداف بیانیه طراحی کنند. بیانیه گام دوم، با تأکید بر «ارزیابی دقیق گذشته» و «حرکت امیدوارانه به آینده» (خامنه‌ای، ۱۳۹۷: ۲۲)، نقشه راهی ارائه می‌دهد که با اجرای پیشنهادهای این پژوهش، می‌توان به آن نزدیک‌تر شد. این مطالعه نه‌تنها به توسعه ادبیات جامعه‌شناختی تمدن‌سازی کمک می‌کند، بلکه گامی عملی در جهت تسهیل فرایند تمدن نوین اسلامی برمی‌دارد، که هدف نهایی آن، سعادت بشری و آمادگی برای ظهور حضرت مهدی (عج) است. تحقق این آرمان بزرگ، مستلزم تلاش جمعی و هماهنگ برای غلبه بر موانع و تبدیل آن‌ها به پله‌هایی برای پیشرفت است، و این پژوهش امیدوار است که سهمی هرچند کوچک در این مسیر داشته باشد.

ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسندگان

همه نویسندگان به نحو مساوی در نگارش مقاله همکاری داشتند.

تعارض منافع

بر اساس اظهارات نویسندگان، این مقاله تعارض منافعی ندارد.

حامی مالی

بنابر اظهارات نویسندگان این پژوهش هیچگونه حامی مالی ندارد.

سپاسگزاری

از تمامی مشارکت کنندگان در این پژوهش سپاسگزاری می شود.

منابع

احمدی، ج. (۱۳۹۰). تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی. تهران، ایران: سمت.

ابن‌خلدون. (۱۳۷۷). مقدمه. تهران، ایران: علمی و فرهنگی.

جعفری، م. ت. (۱۳۷۳). فرهنگ و تمدن (جلد ۶). تهران، ایران: مؤسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری.

خامنه‌ای، س. ع. (۱۳۹۷). بیانیه گام دوم انقلاب. تهران، ایران: دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت‌الله خامنه‌ای.

کریمی، ا. (۱۳۹۸). روش‌شناسی پژوهش‌های توصیفی–تحلیلی. *فصلنامه روش‌شناسی علوم انسانی*، ۴(۱)، ۴۵–۶۰.

صالحی، م. (۱۳۹۸). انقلاب اسلامی و بیداری تمدنی. *مجله مطالعات تمدنی*، ۵(۲)، ۱–۱۵.

شیرودی، م. (۱۳۹۹). تمدن نوین اسلامی در اندیشه رهبر انقلاب. *فصلنامه علوم اجتماعی اسلامی*، ۱۲(۳)، ۱۱۵–۱۳۰.

نادری، ع.، و پیرانی، ز. (۱۳۹۹). تحلیل جامعه‌شناختی بیانیه گام دوم انقلاب. *پژوهشنامه انقلاب اسلامی*، ۸(۴)، ۲۵–۴۰.

ولایتی، ع. ا. (۱۳۸۹). فرهنگ و تمدن اسلامی. تهران، ایران: امیرکبیر.

References

Ahmad, Z. (2015). Challenges of Islamic civilization in Malaysia. *Journal of Islamic Studies*, 23(1), 45–60.

Ahmadi, J. (2011). History of Islamic culture and civilization. Tehran, Iran: Samt.

Durkheim, É. (1897). Suicide: A study in sociology (J. A. Spaulding & G. Simpson, Trans.). Tehran, Iran: Nashr-e Ney. (Original work published 1897)

Ibn Khaldun. (1998). Muqaddimah. Tehran, Iran: Elmi va Farhangi.

Jafari, M. T. (1994). Culture and civilization (Vol. 6). Tehran, Iran: Institute for Compilation and Publication of Allameh Jafari's Works.

Kaya, A. (2018). Civilizational discourse in modern Turkey. *Middle Eastern Studies*, 54(3), 321–340.

Khamenei, S. A. (2018). Statement of the second step of the revolution. Tehran, Iran: Office for Preservation and Publication of the Works of Ayatollah Khamenei.

Karimi, A. (2019). Methodology of descriptive-analytical research. Journal of Human Sciences Methodology, 4(1), 45–60.

Naderi, A., & Pirani, Z. (2020). Sociological analysis of the statement of the second step of the revolution. *Islamic Revolution Research Journal*, 8(4), 25–40.

Parsons, T. (1951). The social system. New York, NY: Free Press.

Putnam, R. D. (2000). Bowling alone: The collapse and revival of American community. New York, NY: Simon & Schuster.

Salehi, M. (2019). Islamic Revolution and civilizational awakening. *Journal of Civilization Studies*, 5(2), 1–15.

Shiroudi, M. (2020). The new Islamic civilization in the thought of the Leader of the Revolution. *Journal of Islamic Social Sciences*, 12 (3), 115–130.

Velayati, A. A. (2010). Islamic culture and civilization. Tehran, Iran: Amir Kabir.

Weber, M. (1946). From Max Weber: Essays in sociology (H. H. Gerth & G. Simpson, Trans.). Tehran, Iran: Hermes. (Original work published 1946).

New Research in Islamic Humanities Studies
Online ISSN : 2980 - 8944
https://api.lu.ac.ir/
Lorestan University

Investigating the Social Pathologies of Reverse Migration: A Path Analysis of the Causal Links Between Incentives and Social Outcomes in Bandar Khamir City

Firoozeh Behi[1], **Seyed Asghar Mousavi**[2] ✉, and **Amrollah Rashedzadeh**[3]

1. Ph.D. Student, Department of Sociology, Bu. C., Islamic Azad University, Bushehr, Iran. Email: Firoozeh.behi88@iau.ac.ir
2. Corresponding Author, Assistant Professor, Department of Psychology, Bu. C., Islamic Azad University, Bushehr, Iran. Email: asghar.mousavi@iau.ac.ir
3. Assistant Professor, Department of Sociology, Bu. C., Islamic Azad University, Bushehr, Iran. Email: a.rashedzadh@iau.ac.ir

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received 27 September 2025
Received in revised form 27 November 2025
Accepted 05 January 2026
Available online 15 January 2026

Keywords:
Reverse Migration,
Social Pathologies,
Socioeconomic Incentives,
Bandar Khamir City

ABSTRACT

Objective: This study aimed to investigate the relationship between reverse migration and the resulting social pathologies in Bandar Khamir City and analyses the economic, cultural, social, political, infrastructural, environmental and psychological factors that drive this phenomenon.

Method: The quantitative study used a descriptive-analytical approach and collected data from a sample of 300 subjects using standardized questionnaires with confirmed reliability (Cronbach's alpha). Spearman correlation, multiple regression, and path analysis were used to investigate the relationship between variables.

Results: The results showed that all incentives are positively and significantly correlated with reverse migration. The economic incentive showed the strongest correlation (r = 0.45) and the environmental incentive the weakest (r = 0.28). In addition, a multiple regression analysis confirmed that incentives are relevant to economic, social, psychological, cultural, infrastructural, and environmental variables. The policy motivation was close to statistical significance. Path analysis showed that reverse migration, which is a proxy variable, has a direct positive impact on the incidence of social disorders.

Conclusions: These results underline the need to address multi-faceted incentives and to manage the social consequences of reverse migration in order to ensure Bandar Khamir's sustainable development. The findings provide critical guidance for policy making to mitigate social ills and strengthen regional infrastructure.

Cite this article: Behi, F., Mousavi, S. A., & Rashedzadeh, A. (2026). Investigating the Social Pathologies of Reverse Migration: A Path Analysis of the Causal Links Between Incentives and Social Outcomes in Bandar Khamir City. *New Research in Islamic Humanities Studies*, 4 (Special Issue), 1-22.
https://doi.org/10.22034/api.2025.2069549.1439

© Author(s) retain the copyright and full publishing rights.
Publisher: Lorestan University.
DOI: https://doi.org/10.22034/api.2025.2069549.1439

Introduction

This introduction examines migration as a key driver of demographic transformations, particularly in developing countries such as Iran. The concentration on urban development and the concurrent neglect of rural areas has precipitated large-scale rural-to-urban migration, resulting in adverse consequences including population congestion, environmental pollution, increased social harms, and a decline in the rural labor force.In recent decades, the phenomenon of reverse migration (return migration from urban to rural areas) has intensified due to the challenges inherent in metropolitan life, such as pollution, escalating living costs, and psychological pressures. However, ineffective government policies and economic hardships have, in certain instances, rendered this form of migration a forced necessity. This trend has induced changes in the traditional identity and structural composition of rural communities, underscoring the critical need for scholarly investigation.

The objective of this research is to conduct a sociological analysis of reverse migration and its associated social harms in Bandar Khamir County. The central research question investigates the relationship between reverse migration and social harms in this region, as well as the underlying factors and motivations that have shaped this phenomenon as a migratory strategy.

Method

The quantitative study used a descriptive-analytical approach and collected data from a sample of 300 subjects using standardized questionnaires with confirmed reliability (Cronbach's alpha). Spearman correlation, multiple regression, and path analysis were used to investigate the relationship between variables.

Results

The results showed that all incentives are positively and significantly correlated with reverse migration. The economic incentive showed the strongest correlation ($r = 0.45$) and the environmental incentive the weakest ($r = 0.28$). In addition, a multiple regression analysis confirmed that incentives are relevant to economic, social, psychological, cultural, infrastructural, and environmental variables. The policy motivation was close to statistical significance. Path analysis showed that reverse migration, which is a proxy variable, has a direct positive impact on the incidence of social disorders.

Conclusions

This study was conducted to investigate the relationship between reverse migration and its associated social harms in Bandar Khamir County, utilizing data collected from 300 elites and return migrants. The findings indicate that reverse migration is a multidimensional phenomenon, with economic and cultural incentives emerging as the most significant influencing factors, respectively. This phenomenon entails considerable social consequences, including an increase in social harms.

Comparison with Previous Research:

Domestic Research: The findings of this study are consistent with the research of Yaghoubi and Zobeydi (2023), Manafi Azar et al. (2021), and Rabbani et al. (2011) regarding the pivotal role of economic factors. However, they differ from the study by Mazidi and Zare Shahabadi (2006), which found economic factors to be insignificant in Tehran. This discrepancy can be attributed to differences in the target population and the type of migration under investigation. International Research: The findings align with studies by Behan and Brown (2023), Liu (2011), and Collier et al. (2022) concerning the role of socio-economic factors, human capital, and development policies in reverse migration.

Conclusion and Recommendations:

Reverse migration in Bandar Khamir is primarily driven by economic factors, quality of life considerations, and local characteristics (such as climate). To manage this phenomenon effectively and mitigate the resulting social harms, the following strategies are recommended:

1. Sustainable Employment Creation: To prevent unemployment and poverty, and to transform the return of migrants into genuine regional development.
2. Attention to Local Culture: Development planning must be aligned with local culture and aim to preserve social cohesion.
3. Targeted Social Interventions: Implementation of preventive programs to address harms such as addiction and domestic violence.
4. Strengthening Social Capital: Establishing support networks and fostering public participation to enhance well-being.
5. Infrastructure Development: Upgrading educational, healthcare, and welfare services to accommodate demographic changes..

Author Contributions

All authors contributed equally to the conceptualization of the article and writing of the original and subsequent drafts.

Data Availability Statement

Data available on request from the authors.

Acknowledgements

The authors would like to thank the anonymous reviewers for their insightful comments and constructive feedback, which significantly improved the quality of this manuscript. We also extend our gratitude to our colleagues for their valuable discussions and technical support throughout this research.

Ethical Considerations

The authors strictly adhered to the highest standards of research integrity. The authors avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not-for-profit sectors.

Conflict of Interest

The authors declare no conflict of interest.

پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی
شاپا الکترونیکی: ۲۹۸۰-۸۹۴۴
https://api.lu.ac.ir/
دانشگاه لرستان

بررسی آسیب‌های اجتماعی ناشی از مهاجرت معکوس: تحلیل مسیر روابط علّی مشوق‌ها و پیامدهای اجتماعی در شهرستان بندر خمیر

فیروزه بهی[۱]، سید اصغر موسوی[۲] ✉، امرالله راشدزاده[۳]

۱. دانشجوی دکتری، گروه جامعه شناسی، واحد بوشهر، دانشگاه آزاد اسلامی، بوشهر، ایران. رایانامه: Firoozeh.behi88@iau.ac.ir
۲. نویسنده مسئول، استادیار، گروه روانشناسی، واحد بوشهر، دانشگاه آزاد اسلامی، بوشهر، ایران. رایانامه: asghar.mousavi@iau.ac.ir
۳. استادیار، گروه جامعه شناسی، واحد بوشهر، دانشگاه آزاد اسلامی، بوشهر، ایران. رایانامه: a.rashedzadh@iau.ac.ir

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
مقاله پژوهشی،

تاریخچه مقاله:
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۷/۰۵
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۹/۰۶
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۰/۱۵
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۱۰/۲۵

کلیدواژه‌ها:
مهاجرت معکوس،
آسیب‌های اجتماعی،
مشوق‌های اجتماعی،
شهرستان بندر خمیر

چکیده

هدف: این پژوهش بررسی رابطه بین مهاجرت معکوس و آسیب‌های اجتماعی ناشی از آن در شهرستان بندر خمیر و تحلیل نقش مشوق‌های اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، زیرساختی، زیست‌محیطی و روانشناختی در شکل‌گیری این پدیده است.

روش پژوهش: پژوهش با رویکرد توصیفی-تحلیلی و روش کمی انجام شد. داده‌ها از طریق پرسشنامه‌های استاندارد با پایایی تأییدشده (آلفای کرونباخ) از نمونه‌ای ۳۰۰ نفره جمع‌آوری شد. برای تحلیل روابط بین متغیرها از آزمون همبستگی اسپیرمن، رگرسیون چندمتغیره و تحلیل مسیر استفاده شد.

یافته‌ها: نتایج نشان داد تمام مشوق‌ها با مهاجرت معکوس رابطه مثبت و معناداری دارند؛ مشوق اقتصادی با ضریب همبستگی ۰.۴۵ قوی‌ترین و مشوق زیست‌محیطی با ضریب ۰.۲۸ ضعیف‌ترین رابطه را دارند. تحلیل رگرسیون چندمتغیره نیز اثر معنادار مشوق‌های اقتصادی، اجتماعی، روانشناختی، فرهنگی، زیرساختی و زیست‌محیطی را تأیید کرد، درحالی‌که مشوق سیاسی به سطح معناداری نرسید. همچنین تحلیل مسیر نشان داد مهاجرت معکوس به‌عنوان متغیر میانجی به‌طور مستقیم بر افزایش آسیب‌های اجتماعی تاثیر دارد.

نتیجه‌گیری: این نتایج بر ضرورت توجه به مشوق‌های چندجانبه و مدیریت پیامدهای اجتماعی مهاجرت معکوس برای توسعه پایدار بندر خمیر تأکید دارد و می‌تواند راهنمایی برای سیاست‌گذاری در راستای کاهش آسیب‌های اجتماعی و تقویت زیرساخت‌های منطقه باشد.

استناد: بهی، فیروزه؛ موسوی، سید اصغر و امرالله راشدزاده. (۱۴۰۴). بررسی آسیب‌های اجتماعی ناشی از مهاجرت معکوس: تحلیل مسیر روابط علّی مشوق‌ها و پیامدهای اجتماعی در شهرستان بندر خمیر. *پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی*، (ویژه نامه) ۴، ۱-۲۲.
https://doi.org/10.22034/api.2025.2069549.1439

ناشر: دانشگاه لرستان.

© نویسندگان.

DOI: https://doi.org/10.22034/api.2025.2069549.1439

مقدمه

مهاجرت به‌عنوان یکی از عوامل کلیدی تحولات جمعیتی، از دیرباز مورد توجه پژوهشگران بوده و به‌ویژه پس از جنگ جهانی دوم به دلیل تأثیرات گسترده‌اش بر ساختارهای اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جوامع، اهمیت بیشتری یافته است (طاهرخانی، ۱۳۸۰: ۲۱). در کشورهای در حال توسعه مانند ایران، غلبه الگوی توسعه کلاسیک و تمرکز بر شهرنشینی، مانع از توجه کافی به توسعه روستایی شده و روستاها با فقر گسترده مواجه شده‌اند. این مسئله به مهاجرت‌های بی‌رویه روستا–شهری منجر شده که نه‌تنها مشکلات شهری مانند تراکم جمعیت، افزایش هزینه‌های زندگی، آلودگی و آسیب‌های اجتماعی را تشدید کرده، بلکه روستاها را نیز با کاهش نیروی انسانی و افت فعالیت‌های اقتصادی مواجه ساخته است (مؤسسه توسعه روستایی ایران، ۱۳۹۵: ۱).

مهاجرت‌های داخلی در کشورهای در حال توسعه، به‌ویژه تحت تأثیر صنعتی شدن و توسعه صنعتی، از قرن گذشته میلادی روندی فزاینده داشته است (اصلانی، ۱۳۹۵: ۴۵). در ایران، رشد بی‌رویه جمعیت و توزیع نامتوازن آن در سطح ملی، به‌ویژه به دلیل مهاجرت‌های گسترده روستا–شهری، به معضلی جدی تبدیل شده است. اگرچه در گذشته، مهاجرت روستاییان به شهرهای بزرگ به‌عنوان راه‌حلی برای تأمین نیروی کار صنایع شهری و رفع نیروی کار اضافی روستاها مطلوب تلقی می‌شد، امروزه این پدیده به یکی از عوامل اصلی بیکاری و مشکلات اجتماعی–اقتصادی تبدیل شده است (تودارو، ۱۳۹۷: ۶). در این میان، بخشی از مهاجران که نتوانسته‌اند به اهداف خود در شهرها دست یابند، ناگزیر به روستاها بازگشته‌اند. بااین‌حال، نسل جدید مهاجران به دلایلی مانند کمبود زمین‌های کشاورزی و بی‌علاقگی به فعالیت‌های سنتی، تمایلی به بازگشت به کشاورزی نشان نمی‌دهند، که این امر پیامدهای نامطلوب اجتماعی–اقتصادی را در مبدأ و مقصد مهاجرت به دنبال داشته است (رستم علیزاده، ۱۳۹۶).

در دهه‌های اخیر، پدیده مهاجرت معکوس (بازگشت از شهر به روستا یا از شهرهای بزرگ به شهرهای کوچک) به‌عنوان واکنشی به چالش‌های شهرنشینی، نظیر تراکم جمعیت، آلودگی‌های زیست‌محیطی، فشارهای روانی و کاهش ارزش‌های سنتی، شدت یافته است (برنارشاریه، ۱۳۹۳: ۱۰۹). این روند، که گاه به‌عنوان فرار از شلوغی و بی‌نظمی شهرها تلقی می‌شود، تغییراتی در ساختار جمعیتی، اقتصادی و کارکردی جوامع روستایی ایجاد کرده و روستاها را از هویت سنتی خود دورتر کرده است (ربانی و همکاران، ۱۳۹۰). بااین‌حال، سیاست‌گذاری‌های ناکارآمد و کوتاه‌مدت دولت‌ها در ایران، نه‌تنها این روند را به‌درستی هدایت نکرده، بلکه در مواردی با تشدید مشکلات معیشتی و اقتصادی، مهاجرت معکوس را به ضرورتی اجباری تبدیل کرده است (ملکی و همکاران، ۱۳۹۸: ۱۵). سازمان‌های بین‌المللی نیز بر ارتباط میان مهاجرت و توسعه تأکید کرده و نیاز به بازنگری در رویکردهای توسعه روستایی و مدیریت مهاجرت معکوس را برجسته ساخته‌اند (مهدوی، ۱۳۷۳).

افزایش مشکلات کلان‌شهرها، از جمله آلودگی هوا و صوت، افزایش هزینه‌های زندگی، کاهش ارزش‌ها و افزایش آسیب‌های اجتماعی مانند بزهکاری، سکونت‌گاه‌های روستایی را برای شهرنشینان جذاب‌تر کرده است (ابراهیم زاده، ۱۳۸۰). این امر به ایجاد خانه‌های دوم در مناطق روستایی خوش آب‌وهوا نزدیک شهرهای بزرگ منجر شده است (اشتری مهرجردی، ۱۴۰۱: ۱۷). بااین‌حال، ضعف‌های کارشناسی در برنامه‌ریزی و اجرای سیاست‌های توسعه روستایی، همراه با مشکلات اقتصادی مانند تورم، بسیاری از شهروندان را به بازگشت اجباری به روستاها سوق داده است (لهسائی‌زاده، ۱۳۶۸). از این‌رو، شناسایی عوامل مؤثر بر مهاجرت معکوس و پیامدهای اجتماعی آن، برای تدوین راهکارهای مناسب جهت پایداری جمعیت در سکونت‌گاه‌های مهاجرپذیر و کاهش آسیب‌های اجتماعی ضرورت دارد (زنجانی، ۱۳۹۰: ۱۲). این پژوهش با تمرکز بر شهرستان بندر خمیر در استان هرمزگان، به تحلیل جامعه‌شناختی مهاجرت معکوس و آسیب‌های اجتماعی ناشی از آن می‌پردازد و سؤال اصلی پژوهش این است که رابطه جامعه‌شناختی مهاجرت معکوس با آسیب‌های اجتماعی در شهرستان بندر خمیر چیست و چه عوامل و انگیزه‌هایی این نوع مهاجرت را به‌عنوان یک استراتژی در این منطقه شکل داده‌اند؟

پیشینه پژوهش

یعقوبی و زبیدی (۱۳۹۷) در پژوهشی دریافتند که انگیزه‌های مهاجرت معکوس در ایجرود شامل بهبود وضعیت رفاهی و بهداشتی، جاذبه‌های طبیعی و محیط آرام، سودآوری کشاورزی، و ظرفیت اشتغال‌زایی منطقه است و پیامدها شامل توسعه عمرانی و سلامتی، افزایش مشارکت و سرمایه‌گذاری، و آرامش روانی است.

مزیدی و زارع شاه آبادی (۱۳۸۵) در پژوهشی دریافتند که آلودگی‌های زیست‌محیطی و مسائل اجتماعی با تصمیم به خروج از تهران رابطه معنادار دارند، اما عوامل اقتصادی تأثیری ندارند. نتایج بر نقش دافعه‌های زیست‌محیطی و اجتماعی در مهاجرت معکوس و نیاز به سیاست‌گذاری برای کاهش این دافعه‌ها تأکید می‌کند.

منافی آذر و همکاران (۱۴۰۰) در پژوهشی دریافتند عوامل اقتصادی و عمرانی–اجتماعی بیشترین تأثیر را در مهاجرت بازگشتی به بخش باروق شهرستان میاندوآب داشته‌اند، درحالی‌که عوامل فرهنگی–قومی کمترین تأثیر را داشتند. تحلیل داده‌ها با روش‌های کمی نشان داد مهاجران بازگشتی بیشترین تأثیر را بر شاخص‌های عمرانی–کالبدی و کمترین تأثیر را بر شاخص‌های اجتماعی داشته‌اند. نتایج بر اهمیت عوامل اقتصادی و عمرانی در تشویق مهاجرت معکوس و تأثیر آن بر توسعه کالبدی روستاها تأکید دارد.

افراخته و همکاران (۱۳۹۶) در پژوهشی دریافتند عوامل اقتصادی مهم‌ترین محرک مهاجرت بازگشتی هستند و مهاجران با ارزیابی هزینه–فایده و تصور فواید بیشتر، تصمیم به بازگشت می‌گیرند. عوامل اجتماعی، روان‌شناختی، و عمرانی نیز در این روند نقش دارند. پیامدهای مهاجرت بازگشتی شامل نوسازی مسکن روستایی، احیای اراضی کشاورزی، تبدیل اراضی دیم به باغی، مکانیزاسیون کشاورزی، توسعه دامپروری، و احداث کارگاه‌های تولیدی است که به بازساخت فضایی روستاها منجر شده است. یافته‌های پژوهش نشان داد مهاجرت معکوس می‌تواند تغییرات مثبت کالبدی و اقتصادی در مناطق روستایی ایجاد کند، اما تأثیرات اجتماعی آن نیاز به بررسی بیشتری دارد.

وثوقی (۱۳۹۰) در پژوهشی دریافت که دافعه‌های شهری مانند فقدان مسکن و عدم دستیابی به موقعیت اجتماعی، و جاذبه‌های روستایی نظیر امکان مشارکت در سلسله‌مراتب اجتماعی و ارزشی برای کسب موقعیت اجتماعی، از عوامل کلیدی بازگشت مهاجران از شهر به روستا هستند. این مطالعه بر نقش عوامل دافعه شهری و جاذبه‌های روستایی در شکل‌گیری مهاجرت معکوس تأکید دارد و نشان می‌دهد که این عوامل انگیزه‌های اصلی برای بازگشت به سکونتگاه‌های روستایی را تشکیل می‌دهند.

ربانی، طاهری و روستا (۱۳۹۰) در پژوهشی دریافتند که متغیرهای تعلق بومی و درآمد رابطه مثبت و معناداری با انگیزه مهاجرت معکوس دارند، درحالی‌که مسافت رابطه منفی و معناداری با آن نشان می‌دهد. متغیرهای سن، سطح تحصیلات، نوع شغل، و نوع مسکن رابطه معناداری با انگیزه مهاجرت معکوس نداشتند. همچنین، مهاجرت معکوس رابطه مثبت و معناداری با توسعه اجتماعی و اقتصادی در مناطق مورد مطالعه (تنکابن و رامسر) دارد. این نتایج بر تأثیر تعلقات محلی و عوامل اقتصادی در تشویق مهاجرت معکوس و نقش آن در توسعه مناطق روستایی تأکید می‌کند.

ظاهری (۱۳۹۰) در پژوهشی دریافت که دافعه‌های شهری مانند گرانی زمین و مسکن، فشارهای روحی و روانی، و آلودگی بیش از حد هوا در کلانشهر تبریز، و جاذبه‌های روستایی مانند ارزانی زمین و مسکن، پاکیزگی هوا، و نبود مشکلات شهری، از عوامل کلیدی شکل‌گیری مهاجرت معکوس هستند. نتایج نشان داد که عوامل «تأمین زمین و مسکن ارزان در روستا» و «نزدیکی به محل کار و فعالیت» تأثیر بیشتری نسبت به سایر عوامل در تشویق مهاجرت معکوس به روستاهای اطراف تبریز دارند.

مطیعی لنگرودی و همکاران (۱۳۹۰) در پژوهشی دریافتند که مهاجرت موقت نیروی جوان روستایی به‌عنوان راهبردی برای اداره زندگی، پس از کسب مهارت و بازگشت به نواحی روستایی آق‌قلا، به بهبود چشمگیر سرمایه‌های انسانی، مالی،

فیزیکی، اجتماعی، و طبیعی منجر شده است. پیامدهای اصلی این مهاجرت معکوس شامل کسب درآمد بیشتر، افزایش رفاه زیستی، کاهش آسیب‌پذیری، بهبود امنیت غذایی، و ارتقای شأن و منزلت انسانی مهاجران بازگشتی است.

عیدی تراکمه (۱۳۹۰) در پژوهشی دریافت که سیاست‌های تشویقی دولت می‌تواند تمایل به مهاجرت معکوس را در میان کارمندان دفاتر ستادی وزارت جهاد کشاورزی تهران افزایش دهد. نتایج نشان داد که مشوق‌های دولتی، مانند تسهیلات اقتصادی یا زیرساختی، نقش مهمی در ایجاد انگیزه برای مهاجرت معکوس در این گروه دارند. این یافته‌ها بر اهمیت سیاست‌گذاری هدفمند برای تشویق مهاجرت معکوس تأکید می‌کند.

دیانی و همکاران (۱۳۹۹) در پژوهشی دریافتند که عوامل اقتصادی مهم‌ترین محرک اسکان مجدد مهاجران روستایی تحت پوشش کمیته امداد امام خمینی (ره) هستند. این پژوهش با تأکید بر رفع نابرابری‌های بین مناطق شهری و روستایی، نشان داد فراهم‌سازی زمینه‌های اقتصادی، مانند فرصت‌های شغلی و حمایت مالی، بیش از سایر عوامل در تشویق بازگشت مهاجران به روستاها مؤثر است. نتایج بر ضرورت تدوین خط‌مشی‌هایی برای کاهش شکاف‌های اقتصادی و تقویت زیرساخت‌های روستایی به‌منظور پایداری مهاجرت معکوس تأکید دارد.

جمالی (۱۳۹۱) در پژوهشی دریافت که خطرناک بودن شهرها و مشکلات موجود در آن‌ها، مانند فشارهای روانی و ناامنی، باعث می‌شود مهاجران احساس غربت کمتری در روستاها داشته باشند و روستا را به‌عنوان محیطی آرام و بدون خطر انتخاب کنند. این مطالعه نشان داد که دافعه‌های شهری، از جمله مشکلات زیست‌محیطی و اجتماعی، نقش کلیدی در ترغیب مهاجران به بازگشت به روستاها دارد و بر جذابیت روستاها به‌عنوان فضایی امن و آرام تأکید می‌کند.

عباسی و همکاران (۱۳۹۹) در پژوهشی دریافتند که سطح توسعه روستاها، شرایط نامساعد شهری، میزان درآمد، و تعلقات قومی و محلی رابطه مستقیمی با مهاجرت معکوس در دهستان حاجیلو دارند. این مطالعه با روش پیمایشی و پرسشنامه در ۹ روستای دهستان حاجیلو انجام شد و داده‌ها با تحلیل‌های توصیفی و استنباطی بررسی شدند. نتایج نشان داد که عوامل اقتصادی، شرایط نامطلوب شهری، و تعلق محلی از محرک‌های اصلی مهاجرت معکوس هستند و این پدیده می‌تواند به توسعه روستایی کمک کند.

ربهان و براون[1] (۲۰۲۳) نشان داد، گرایش بالای افراد به تغییر محل سکونت،اساساً شامل تغییر نوع سکونت است. مهاجرتهای شهری–روستایی بر اهمیت ویژگی‌های فردی خاص تأکیددارند و تأثیر دوره زندگی و ویژگی‌های اقتصادی–اجتماعی را نشان می‌دهند. این دانشمندانی توانستند به پروفایلی دست پیدا کنند که ویژگی‌های جمعیت شناختی مطلوب افرادی که شهرها را به مقصد مناطق روستایی ترک کرده‌اند نشان می‌دهد.

لیو[2] (۲۰۱۱) در پژوهشی دریافت که مهاجرت معکوس چینیان به چین عمدتاً به دو عامل کلیدی مرتبط است: نخست، رشد بالای اقتصادی چین که پس از بحران مالی ۲۰۰۸ ادامه یافت و فرصت‌های شغلی و اقتصادی بیشتری را در داخل کشور فراهم کرد، درحالی‌که سایر اقتصادهای جهانی در رکود بودند. دوم، توجه ویژه دولت چین به پرورش استعدادها از طریق طرح توسعه استعدادهای ملی چین (۲۰۰۱–۲۰۱۰)، که به‌عنوان اولین نقشه جامع توسعه منابع انسانی این کشور، بستری برای جذب مهاجران بازگشتی ایجاد کرد. نتایج نشان داد این عوامل نقش مهمی در تشویق بازگشت مهاجران و تقویت اقتصاد ملی و توسعه اجتماعی چین دارند.

کولیر، پیراچا و راندازو[3] (۲۰۲۲) در پژوهش خود درباره عوامل مؤثر بر انتقال سرمایه و مهاجرت معکوس به کشورهای مراکش، الجزایر و تونس دریافتند که احتمال ورود سرمایه به این کشورها توسط مهاجران چرخشی نسبت به مهاجران معکوس دائمی بیشتر است. مسأله دیگری که جالب به نظر می‌رسد این است که هرچه مدت زندگی در یک کشور خارجی افزایش می‌یابد، مهاجران تحصیل‌کرده تر کم‌تر سرمایه به کشورهای مبدأ منتقل می‌کنند.

1. Rabhan and Brown
2. Liu
3. Collier, Piracha and Randazzo

فان[1] (۲۰۰۷)، در پژوهشی بیان کرد اصلاحات اقتصادی دهه ۱۹۸۰ بیش از ۱۳۰ میلیون نفر روستایی را به نواحی شهری انتقال داد. این مهاجران در موفقیت اقتصادی چین نقش بارزی داشتند و بعد از بازگشت به روستا نیز در کارآفرینی روستایی بسیار مؤثر بوده اند. وی بیان نمود دولت چین اول باید محدودیت‌های خانواده های روستایی را بردارد و به فکر نابرابری های روستا و شهر باشد و مناطق روستایی باید تا حد زیادی بهبود پیدا کنند و برای این کار نیاز به اعتبارات خواهد داشت و توجه به بخش غیر کشاورزی یعنی رشد کارآفرینی در سایر بخش‌ها تا حدی می‌تواند به این امر کمک کند.

آلبرایت و نیبور[2] (۲۰۱۰) در پژوهشی بیان نمود سوء تفاهمی عام مبنی بر این وجود دارد که می گوید بیشتر کارگران مهاجر مرد هستند اما عده زیادی از زنان به خاطر یافتن کار به خارج از کشور یا بخش های شهری درون کشور خودشان مهاجرت می کنند. همچنین کار مهاجرتی در طول خطوط جنسیتی از طریق انواع کار یا انواع دستمزدها نیز تقسیم پذیر است. او به این نتیجه رسید که از دهه ۱۹۶۰ تقریباً نیمی از کارگران مهاجر زن بوده اند اما از سال ۲۰۰۰ افزایش زیادی در میزان زنانی که به طور مستقل و به عنوان کسب درآمد مهاجرت کرده اند و نسبت مهاجرت آنها با میزان مهاجران مردشان برابری می کند.

سها و همکاران[3] (۲۰۲۳) معتقد است که مهاجران موفق عناصر اصلی توسعه روستایی(فناوری های جدید، شیوه های بهبود کشاورزی، اطلاعات دربارۀ بازارها، ارزش های غیرسنتی، ارائه تجربیات و دانش برای حل و فصل مسائل و مشکلات محلی روستاییان، و ...) را به همراه خود به روستا انتقال می دهند.

بوسورث[4] (۲۰۰۶) در پژوهشی، به تأثیرات مثبت بازگشت مهاجران در توسعه روستایی به دلیلی مهارت، سرمایه لازم، تجربیات و دانش مفید آنها اشاره دارد.

دشینگ کار و گریم[5] (۲۰۰۵) در پژوهشی بیان نمودند مهاجران روستایی وقتی که به روستاها بازگشتند، موقعیت شغلی بالاتری ازنظر اقتصادی–اجتماعی کسب کرده اند.

بری[6] (۱۹۷۶) در پژوهشی نشان داد شماری از تفاوت های مهم در قالب حجم و مختصات جریانات مهاجرت معکوس بین مناطق شهری و روستایی واقع در استان های غیر اصلی وجود دارد اگرچه مناطق شهری و بویژه مراکز استانی شمار بسیاری از مهاجران معکوس و مخصوصاً تحویل گیرندگان را (انتقال دهنده ها) را جلب می کنند، مناطق روستایی افراد کمتری را جذب می نمایند، در عین حال شماری از مهاجران برگشتی وجود دارند که فاقد کار بوده و یا با کارفرمایی دیگر و یا در صنعتی متفاوت از آنچه که قبل از بازگشت در آن به کار مشغول بودند، به فعالیت می پردازند.

روش پژوهش

در این پژوهش روش از نوع توصیفی بوده و به صورت پیمایشی انجام پذیرفت. روش پیمایشی از روشهای پژوهش اجتماعی است، که مانند هر روش دیگر طرفداران و منتقدانی دارد. مارش تاکید می‌کند، روش پیمایشی به معنای فن خاصی برای جمع‌آوری اطلاعات نیست. با این وجود آنکه پرسشنامه در این روش کاربرد گستردهای دارد، اما برای جمع‌آوری اطلاعات می‌توان از فنون دیگری هم استفاده کرد. مثل مصاحبه‌های عمیق و ساخت یافته، مشاهده و تحلیل محتوا، و بسیاری فنون مناسب دیگر.

---

1. Fan
2. Alberight & naybor
3. Saha et al.
4. Bosworth
5. Deshingkar& Grimm
6. Berry

بندر خمیر یکی از شهرهای استان هرمزگان در جنوب ایران است و شهری قدیمی است که نام پیشین آن «جمیر» بوده و به دلیل موقعیت تجاری و دسترسی به دریا، اهمیت اقتصادی و فرهنگی داشته است. همچنین آثار تاریخی مهمی مانند دیوار سدار و قلعه خمیر در این منطقه وجود دارد. میزان مهاجرت معکوس در بندر خمیر در سال‌های اخیر روند رو به رشدی داشته است. این موضوع به ویژه با توسعه طرح‌های گردشگری بوم‌گردی و اگریتوریسم دریایی در این منطقه تقویت شده است که باعث شده بندر خمیر به عنوان مقصدی برای بازگشت مهاجران و جذب جمعیت شناخته شود

همچنین بنیاد مسکن با اقدامات خود در روستاهای اطراف بندر خمیر موجب تحقق مهاجرت معکوس و رونق سکونتگاه‌های روستایی شده است. از سوی دیگر، مدیریت شهرستان بندر خمیر برنامه‌هایی برای توسعه خدمات رفاهی در روستاها اجرا کرده است که هدف آن تحقق مهاجرت معکوس و جلوگیری از مهاجرت به شهرهای بزرگ است. این اقدامات باعث شده تا برخی از ساکنان روستاها به محل زندگی خود بازگردند یا از مهاجرت به شهرهای بزرگ منصرف شوند.

جامعه آماری در پژوهش حاضر کلیه مهاجرین و نخبگان شهرستان بندر خمیر می باشد که شامل حدود ۱۳۵۸ نفر از مهاجرین و نخبگان این شهر می‌باشند و بر مبنای فرمول کوکران حجم نمونه به دست آمده از طریق محاسبه آنلاین فرمول کوکران معادل ۳۰۰ نفر می باشد و نمونه‌گیری به صورت تصادفی ساده انجام شده است و پرسشنامه در بین مهاجربن و نخبگان توزیع گردید.

در این‌پژوهش از شیوه نمونه‌گیری خوشه‌ای استفاده شده است. پژوهش حاضر نیز به‌منظور جلوگیری از پراکندگی زیاد نمونه‌ها در تمام نقاط شهر بندر خمیر و تجمیع آنان در چند نقطه مشخص در سطح شهر وحومه های روستایی و سواحل کاهش داد. به‌طوریکه بر اساس نمونه‌گیری تصادفی، نمونه آماری مشخص شد. سپس پرسشنامه ها توزیع گردید.

از آنجایی که مسئله و فرضیات مورد توجه در پژوهش حاضر در حیطه‌ی تاثیر مهاجرت معکوس بر افزایش آسیب های اجتماعی بنابراین واحد تحلیل فرد می باشد. این پژوهش برای گردآوری اطلاعات نظری خود از روش گردآوری اسنادی، یعنی مراجعه به کتابها و مقالات معتبر فارسی و انگلیسی استفاده کرده است. اما روش اصلی این پژوهش برای جمع‌آوری اطلاعات روش پیمایشی با تکنیک پرسشنامه می باشد.

در این پژوهش میدانی، مشاهده عنصر اصلی را تشکیل می‌دهد. به عبارتی،منظور از مطالعات میدانی تحقیقاتی است که موضوع مورد مطالعه در اختیار محقق قرار داشته باشد و یا به عبارت دیگر محقق را بدان دسترسی باشد.

در پژوهش حاضر از پرسشنامه محقق ساخته برای بررسی متغیر های پژوهش استفاده کرده ایم این پرسشنامه در هفت بعد تحولات اقتصادی، بعد تحولات فرهنگی، بعد تحولات اجتماعی، بعد تحولات سیاسی و مشوق ها تحولات روانشناختی ، تحولات زیرساختی و تحولات زیست‌محیطی تدوین شده است به نحوی که داری ۳۶ سوال می باشد و به تفسیر در جدول ۳-۱- آمده است. برای بدست آوردن امتیاز کل، مجموع امتیازات مربوط به تک تک سوالات را با هم محاسبه نمائید. این امتیاز دامنه ای از ۱۲ تا ۶۰ خواهد داشت. امتیازات بالاتر نشان دهنده مهاجرت معکوس و آسیب‌های اجتماعی در فرد پاسخ دهنده خواهد بود و برعکس. ضمنا پرسشنامه ی محقق ساخته آسیب‌های اجتماعی دارای ۲۴ سوال بوده و که تاثیر مهاجرت معکوس را بر آسیب‌های اجتماعی بررسی می کند.

به منظور گردآوری اطلاعات از پرسشنامه پژوهش تمیزی فر و عزیزی مهر (۱۳۹۶) با استفاده از نظر چند تن از اساتید و کارشناسان روایی صوری این مقیاس تایید گردید و پایایی آن با استفاده از روش آلفای کرونباخ ۰/۹۰ به دست آمد که ضریب مطلوبی برای این پرسشنامه محسوب می شود. در این پژوهش از ابزار پرسشنامه استفاده شده است که پرسشنامه مربوطه توسط محقق برنامه‌ریزی شده و در ابتدا با نظر اساتید مربوطه مورد تایید قرار گرفته است. روایی بر مبنای نظر اساتید متخصص تعیین می‌گردد که در این پژوهش با نظر استاد محترم راهنما و ۲ نفر از اساتید رسانه در دانشگاه مورد ارزیابی و تایید قرار گرفته شده است.

جدول ۱. بررسی پایایی مولفه‌های پرسش نامه

متغیر	سوال	آلفای کرونباخ
بعد ا تحولات اقتصادی	۵-۱	۰/۸۷۰
بعد تحولات فرهنگی	۹-۶	۰./۸۵۳
بعد تحولات اجتماعی	۱۴-۱۰	۰/۸۶۷
بعد تحولات سیاسی	۱۸-۱۵	۰/۸۸۷
مشوق ها تحولات روانشناختی	۲۲-۱۹	۰/۷۷۸
تحولات زیرساختی	۲۶-۲۳	۰/۹۱
تحولات زیست‌محیطی	۳۶-۲۷	۰/۸۶
آسیب‌های اجتماعی	۲۴	۰/۸۹

در این پژوهش با استفاده از نرم افزار spss ورژن ۲۶ نسبت به توصیف سوالات پرسشنامه و هم چنین ویژگی‌های پاسخ دهندگان پرداخته شده است سپس با به کارگیری فرمول ضریب همبستگی پیرسون و تحلیل رگرسیون و تحلیل مسیر بر مبنای نوع فرضیه‌های پژوهش و نرمال بودن داده های جمع‌آوری شده، نسبت به ارزیابی فرضیه‌های پژوهش پرداخته شده است.

یافته‌ها

این بخش به ارائه نتایج حاصل از تحلیل داده‌های جمع‌آوری‌شده از نمونه‌ای ۳۰۰ نفره از مهاجران بازگشته به شهرستان بندر خمیر پرداخته است. تحلیل‌ها شامل بررسی توصیفی ویژگی‌های جمعیت‌شناختی، آزمون‌های همبستگی برای شناسایی روابط بین مشوق‌ها و مهاجرت معکوس، رگرسیون چندمتغیره برای تعیین اثر همزمان مشوق‌ها، و تحلیل مسیر برای تبیین روابط علّی بین مشوق‌ها، مهاجرت معکوس و آسیب‌های اجتماعی است. یافته‌ها تصویری جامع از عوامل مؤثر بر مهاجرت معکوس و پیامدهای اجتماعی آن در این منطقه ارائه می‌دهند.

تحلیل توصیفی

جدول ۲. توزیع فراوانی و درصدی جنسیت نمونه

جنسیت	فراوانی	درصد
مرد	۱۸۰	٪۶۰
زن	۱۲۰	٪۴۰
جمع	۳۰۰	٪۱۰۰

باتوجه به داده‌های جدول ۲، جنسیت ۶۰٪ از پاسخ‌دهندگان (۱۸۰ نفر) مرد و ۴۰٪ (۱۲۰ نفر) زن بودند، که نشان‌دهنده مشارکت بیشتر مردان در پدیده مهاجرت معکوس است.

جدول ۳. توزیع فراوانی و درصدی میزان تحصیلات

میزان تحصیلات	فراوانی	درصد
دیپلم و کمتر	۴۵	٪۱۵
کارشناسی	۱۲۰	٪۴۰
کارشناسی ارشد	۹۰	٪۳۰
دکتری و بالاتر	۴۵	٪۱۵
جمع	۳۰۰	٪۱۰۰

براساس اطلاعات جدول ۳، ۴۰٪ از افراد (۱۲۰ نفر) دارای مدرک کارشناسی، ۳۰٪ (۹۰ نفر) کارشناسی ارشد، ۱۵٪ (۴۵ نفر) دیپلم و کمتر، و ۱۵٪ (۴۵ نفر) دکتری و بالاتر بودند. این توزیع حاکی از سطح تحصیلات نسبتاً بالای نمونه است که می‌تواند بر پیامدهای اجتماعی اثر بگذارد.

جدول ٤. توزیع فراوانی و درصدی شغل

شغل	فراوانی	درصد
کارمند	۹۰	٪۳۰
آزادکار/خوداشتغال	۷۵	٪۲۵
دانشجو	۶۰	٪۲۰
بیکار	۳۰	٪۱۰
سایر	۴۵	٪۱۵
جمع	۳۰۰	٪۱۰۰

براساس اطلاعات جدول ۴، ۳۰٪ (۹۰ نفر) از مشارکت‌کنندگان کارمند، ۲۵٪ (۷۵ نفر) آزادکار/خوداشتغال، ۲۰٪ (۶۰ نفر) دانشجو، ۱۰٪ (۳۰ نفر) بیکار، و ۱۵٪ (۴۵ نفر) در سایر مشاغل فعالیت داشتند. تنوع شغلی نشان‌دهنده پویایی اقتصادی در میان مهاجران است.

جدول ۵. توزیع فراوانی و درصدی میزان درآمد ماهانه

میزان درآمد (میلیون تومان)	فراوانی	درصد
کمتر از ۵	۶۰	٪۲۰
۵ تا ۱۰	۱۰۵	٪۳۵
۱۰ تا ۱۵	۷۵	٪۲۵
بیش از ۱۵	۶۰	٪۲۰
جمع	۳۰۰	٪۱۰۰

براساس داده‌های جدول ۵، درآمد ماهانه ۳۵٪ (۱۰۵ نفر) در بازه ۵ تا ۱۰ میلیون تومان، ۲۵٪ (۷۵ نفر) در بازه ۱۰ تا ۱۵ میلیون تومان، ۲۰٪ (۶۰ نفر) کمتر از ۵ میلیون تومان، و ۲۰٪ (۶۰ نفر) بیش از ۱۵ میلیون تومان درآمد داشتند. این توزیع نشان‌دهنده تنوع درآمدی متوسط تا بالا است.

جدول ٦. توزیع فراوانی و درصدی سابقه کار (سال)

سابقه کار	فراوانی	درصد
کمتر از ۵	۹۰	٪۳۰
۵ تا ۱۰	۱۰۵	٪۳۵
۱۰ تا ۱۵	۶۰	٪۲۰
بیش از ۱۵	۴۵	٪۱۵
جمع	۳۰۰	٪۱۰۰

براساس جدول ۶، ۳۵٪ (۱۰۵ نفر) از افراد دارای سابقه کاری ۵ تا ۱۰ سال، ۳۰٪ (۹۰ نفر) کمتر از ۵ سال، ۲۰٪ (۶۰ نفر) ۱۰ تا ۱۵ سال، و ۱۵٪ (۴۵ نفر) بیش از ۱۵ سال بودند.

جدول ۷. فراوانی (برای یک متغیر رتبه‌ای میزان تاثیر مشوق‌های اقتصادی)

مشوق‌های اقتصادی	فراوانی	درصد
بسیار کم	۳۰	٪۱۰
کم	۶۰	٪۲۰
متوسط	۹۰	٪۳۰
زیاد	۷۵	٪۲۵
بسیار زیاد	۴۵	٪۲۵
جمع	۳۰۰	٪۱۰۰

براساس اطلاعات جدول ۷، ۳۰٪ (۹۰ نفر) از مشارکت‌کنندگان تأثیر مشوق‌های اقتصادی را متوسط، ۲۵٪ (۷۵ نفر) زیاد، ۱۵٪ (۴۵ نفر) بسیار زیاد، ۲۰٪ (۶۰ نفر) کم، و ۱۰٪ (۳۰ نفر) بسیار کم ارزیابی کردند. در مجموع، ۴۰٪ پاسخ‌دهندگان تأثیر این مشوق‌ها را زیاد یا بسیار زیاد دانستند، که بر اهمیت عوامل اقتصادی تأکید دارد.

تحلیل روابط بین متغیرها (آزمون همبستگی)

برای بررسی رابطه بین مهاجرت معکوس و مشوق‌های مختلف، از آزمون همبستگی اسپیرمن استفاده شد. نتایج در جدول زیر ارائه شده است:

جدول ۸. رابطه بین متغیر رتبه‌ای مهاجرت معکوس و هر یک از مشوق‌ها

متغیر مشوق	ضریب همبستگی اسپیرمن (r)	سطح معناداری (p-value)
مشوق اقتصادی	۰/۴۵	۰/۰۰۱
مشوق فرهنگی	۰/۳۸	۰/۰۰۵
مشوق اجتماعی	۰/۴۲	۰/۰۰۲
مشوق سیاسی	۰/۳۰	۰/۰۲۰
مشوق زیرساختی	۰/۳۵	۰/۰۱۰
مشوق زیست‌محیطی	۰/۲۸	۰/۰۳۰
مشوق روانشناختی	۰/۴۰	۰/۰۰۴

داده‌های جدول ۸، نشان‌دهنده رابطه مثبت و معنادار بین تمام مشوق‌ها و مهاجرت معکوس است. ضرایب همبستگی مثبت و معنادار بین مهاجرت معکوس و انواع مشوق‌ها نشان می‌دهد که هرچه مشوق‌ها قوی‌تر باشند، میزان مهاجرت معکوس نیز افزایش می‌یابد. به عنوان مثال، ضریب ۰.۴۵ برای مشوق اقتصادی بیانگر رابطه نسبتاً قوی است. این نتایج تایید کننده وجود رابطه مثبت و معنادار بین متغیرها است و فرضیات فرعی را پشتیبانی می‌کند. برای ارزیابی اثر همزمان مشوق‌ها بر مهاجرت معکوس، تحلیل رگرسیون چندمتغیره خطی انجام شد. نتایج در جدول زیر ارائه شده است:

جدول ۹. بررسی اثر همزمان مشوق‌ها بر مهاجرت معکوس

متغیر مستقل	ضریب بتا(β)	خطای استاندارد	t-Value	سطح معناداری(p)
مشوق اقتصادی	۰/۲۵	۰/۰۷	۳/۷۵	۰/۰۰۰
مشوق فرهنگی	۰/۲۰	۰/۰۶	۳/۳۳	۰/۰۰۱
مشوق اجتماعی	۰/۲۲	۰/۰۷	۳/۱۴	۰/۰۰۲
مشوق سیاسی	۰/۱۵	۰/۰۸	۱/۸۸	۰/۰۶۱
مشوق زیرساختی	۰/۱۸	۰/۰۷	۲/۷۵	۰/۰۱۱
مشوق زیست‌محیطی	۰/۰۱۲	۰/۰۶	۰/۲.۰۰	۰/۰۴۶
مشوق روانشناختی	۰/۲۱	۰۷۰	۰/۳.۰۰	۰/۰۰۳

ضرایب بتا مثبت و معنادار برای اکثر مشوق‌ها نشان می‌دهد که این متغیرها به طور مستقل و همزمان تاثیر قابل توجهی بر مهاجرت معکوس دارند. به طور خاص، مشوق اقتصادی با ضریب ۰.۲۵ بیشترین تاثیر را دارد که نشان می‌دهد عوامل اقتصادی نقش کلیدی در مهاجرت معکوس ایفا می‌کنند. مشوق سیاسی با ضریب ۰.۱۵ ممکن است در نمونه‌های بزرگ‌تر معنادار شود. تحلیل مسیر تحلیل مسیر برای تبیین روابط علّی بین مشوق‌ها، مهاجرت معکوس و آسیب‌های اجتماعی انجام شد. نتایج در جدول زیر ارائه شده است:

جدول ۱۰. تحلیل مسیر برای تبیین روابط علّی بین مشوق‌ها

مسیر	ضریب مسیر (β)	سطح معناداری (p)
مشوق اقتصادی ⟶ مهاجرت معکوس	۰/۲۹	۰/۰۰۱
مشوق فرهنگی ⟶ مهاجرت معکوس	۰/۲۲	۰/۰۰۳
مشوق اجتماعی ⟶ مهاجرت معکوس	۰/۲۴	۰/۰۰۲
مشوق سیاسی ⟶ مهاجرت معکوس	۰/۱۴	۰/۰۵۸
مشوق زیرساختی ⟶ مهاجرت معکوس	۰/۱۹	۰/۰۱۰
مشوق زیست‌محیطی ⟶ مهاجرت معکوس	۰/۱۳	۰/۰۴۵
مشوق روانشناختی ⟶ مهاجرت معکوس	۰/۲۰	۰/۰۰۴
مهاجرت معکوس ⟶ آسیب‌های اجتماعی	۰/۳۵	۰/۰۰۰

تحلیل مسیر نشان می‌دهد که مهاجرت معکوس تاثیر مثبت و معناداری بر آسیب‌های اجتماعی دارد و مشوق‌ها به طور مستقیم مهاجرت معکوس را تحت تاثیر قرار می‌دهند. این مدل می‌تواند به عنوان چارچوبی برای درک روابط علّی فرضیه‌ها به کار رود. تحلیل مسیر به خوبی ساختار علّی فرضیه‌ها را نشان می‌دهد .مهاجرت معکوس به عنوان متغیر میانجی بین مشوق‌ها و آسیب‌های اجتماعی عمل می‌کند. ضریب مسیر ۰.۳۵ بین مهاجرت معکوس و آسیب‌های اجتماعی نشان می‌دهد که مهاجرت معکوس می‌تواند به طور مستقیم باعث افزایش آسیب‌های اجتماعی شود این یافته اهمیت توجه به پیامدهای اجتماعی مهاجرت معکوس را برجسته می‌کند.

نتیجه‌گیری

در این پژوهش که با هدف بررسی رابطه بین مهاجرت معکوس و آسیب‌های اجتماعی ناشی از آن در شهرستان بندر خمیر انجام شد، داده‌ها از ۳۰۰ نفر از نخبگان و مهاجرین معکوس جمع‌آوری گردید. تحلیل‌های آماری توصیفی و استنباطی متنوعی شامل توصیف فراوانی، آزمون همبستگی اسپیرمن، رگرسیون چندمتغیره و تحلیل مسیر به کار گرفته شد تا ابعاد مختلف فرضیه‌های تحقیق مورد بررسی قرار گیرد. نتایج توصیفی نشان می‌دهد که مهاجرت معکوس به عنوان یک پدیده چندبعدی تحت تاثیر عوامل متنوعی قرار دارد که در میان آن‌ها عوامل اقتصادی و فرهنگی بیشترین نقش را ایفا می‌کنند. همچنین، این پدیده پیامدهای اجتماعی قابل توجهی دارد که باید به آن‌ها توجه ویژه شود. یافته‌ها تایید می‌کند که شرایط اقتصادی منطقه و فرصت‌های شغلی از عوامل اصلی جذب نخبگان و مهاجرین معکوس است. این موضوع با نظریه‌های جامعه‌شناسی توسعه و مهاجرت همخوانی دارد. ابعاد فرهنگی و اجتماعی: تاثیر مشوق‌های فرهنگی و اجتماعی نشان‌دهنده اهمیت عوامل غیرمادی و هویت‌ساز در تصمیمات مهاجرتی است که در مطالعات جامعه‌شناسی پدیده مهاجرت کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد.

افزایش آسیب‌های اجتماعی ناشی از مهاجرت معکوس، ضرورت برنامه‌ریزی‌های اجتماعی و فرهنگی برای مدیریت این پدیده را یادآور می‌شود. در مجموع، تحلیل‌های توصیفی این پژوهش نشان داد که مهاجرت معکوس در شهرستان بندر خمیر تحت تاثیر مجموعه‌ای از مشوق‌های اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، زیست‌محیطی و روانشناختی است و این پدیده پیامدهای اجتماعی قابل توجهی به دنبال دارد. توجه به این ابعاد در سیاست گذاری‌های محلی می‌تواند به بهبود شرایط و

کاهش آسیب‌ها کمک کند. یافته‌های این تحقیق نشان داد که مهاجرت معکوس در شهرستان بندر خمیر تحت تأثیر مجموعه‌ای از مشوق‌های اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، زیرساختی، زیست‌محیطی و روانشناختی قرار دارد و این پدیده پیامدهای قابل توجهی از جمله افزایش آسیب‌های اجتماعی به دنبال دارد. مشوق‌های اقتصادی بیشترین تاثیر را بر مهاجرت معکوس داشتند که نشان‌دهنده اهمیت شرایط اقتصادی و فرصت‌های شغلی در تصمیم‌گیری افراد برای بازگشت به مناطق مبدا است.

در مقایسه با تحقیقات داخلی می توان گفت مطالعه یعقوبی و زبیدی (۱۴۰۲) در روستاهای شهرستان ایجرود نشان داد که انگیزه‌های مهاجرت معکوس عمدتاً شامل بهبود رفاه، جاذبه‌های طبیعی و اشتغال‌زایی است و پیامدهای آن در توسعه شاخص‌های عمرانی و افزایش مشارکت اجتماعی خلاصه می‌شود. این نتایج با یافته‌های پژوهش حاضر که بر نقش مشوق‌های اقتصادی و اجتماعی تأکید دارد، همخوانی دارد. مزیدی و زارع شاه آبادی (۱۳۸۵) در تهران دریافتند که آلودگی‌های محیطی و مسائل اجتماعی نقش معناداری در تصمیم به خروج از شهر دارند، اما عوامل اقتصادی تاثیر معناداری نداشتند. این یافته تا حدودی با نتایج ما متفاوت است، چرا که در پژوهش حاضر مشوق‌های اقتصادی نقش برجسته‌ای داشتند. تفاوت می تواند به تفاوت در جامعه هدف (شهر تهران در مقابل شهرستان بندر خمیر) و نوع مهاجرت (خروج از شهر در مقابل مهاجرت معکوس) مربوط باشد. منافی آذر و همکاران (۱۴۰۰) در مطالعه‌ای در میاندوآب عوامل اقتصادی و عمرانی- اجتماعی را بیشترین تاثیرگذار در بازگشت مهاجران یافتند که با یافته‌های حاضر در خصوص اهمیت مشوق‌های اقتصادی و زیرساختی مطابقت دارد. مطالعات افراخته و همکاران (۱۳۹۶) و مطیعی لنگرودی و همکاران (۱۳۹۰) نیز بر اهمیت عوامل اقتصادی و پیامدهای مثبت بازگشت مهاجران بر توسعه روستایی و بهبود معیشت تأکید کرده‌اند که این موضوع با نتایج پژوهش حاضر همسو است ربانی، طاهری و روستا (۱۳۹۰) رابطه مثبت و معنادار بین تعلق بومی، درآمد و انگیزه مهاجرت معکوس را گزارش کردند که با یافته‌های ما درباره تاثیر مشوق‌های اقتصادی و اجتماعی همخوانی دارد. ظاهری (۱۳۹۰) نیز عوامل دافعه شهری مانند گرانی مسکن و آلودگی و عوامل جاذبه روستایی مانند ارزان بودن زمین و هوای پاک را در شکل‌گیری مهاجرت معکوس موثر دانسته است که این عوامل در پژوهش حاضر در قالب مشوق‌های زیست‌محیطی و اقتصادی دیده شده‌اند. ر مقایسه با تحقیقات خارجی نیز باید گفت بهان و براون (۲۰۲۳) تأکید کردند که ویژگی‌های فردی، دوره زندگی و عوامل اقتصادی-اجتماعی نقش مهمی در مهاجرت‌های شهری-روستایی دارند که با یافته‌های ما درباره نقش مشوق‌های متعدد همخوانی دارد. لیو (۲۰۱۱) در چین نشان داد که رشد اقتصادی و سیاست‌های توسعه استعدادهای ملی موجب افزایش مهاجرت معکوس شده است. این موضوع با اهمیت مشوق‌های اقتصادی و روانشناختی در پژوهش حاضر تطابق دارد. کولیر، پیراچا و راندازو (۲۰۲۲) دریافتند که انتقال سرمایه توسط مهاجران معکوس تحت تاثیر مدت اقامت در خارج و سطح تحصیلات است که نشان دهنده اهمیت سرمایه انسانی و اقتصادی در مهاجرت معکوس است؛ موضوعی که در پژوهش حاضر نیز با توجه به نمونه نخبگان مورد توجه قرار گرفته است. سها و همکاران (۲۰۲۳) تجربه شغلی مهاجران معکوس در اروپا را عامل افزایش درآمد و کاهش تمایل به مهاجرت مجدد دانستند که بیانگر نقش مشوق‌های اقتصادی و اجتماعی در تصمیم‌گیری برای بازگشت است. فان (۲۰۰۷) در چین نشان داد که مهاجران بازگشتی با انتقال سرمایه انسانی و تجربیات خود نقش مهمی در توسعه روستاها دارند که با پیامدهای مثبت مهاجرت معکوس در پژوهش حاضر همسو است. البرایت نیبور (۲۰۱۰) به نقش جنسیت در مهاجرت معکوس اشاره کرد و نشان داد که زنان نیز سهم قابل توجهی در این پدیده دارند؛ موضوعی که می‌تواند در مطالعات آینده در شهرستان بندر خمیر مورد بررسی قرار گیرد. دشینگر و گرایم (۲۰۰۵) معتقدند مهاجران موفق، فناوری‌ها و دانش جدید را به مناطق روستایی منتقل می‌کنند که این یافته با پیامدهای مثبت توسعه‌ای مهاجرت معکوس در پژوهش حاضر همخوانی دارد.

پژوهش حاضر در چارچوب کلی یافته‌های داخلی و خارجی قرار می‌گیرد و بر اهمیت عوامل اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و زیست محیطی در مهاجرت معکوس تأکید دارد. تفاوت‌هایی که در برخی نتایج مشاهده می‌شود عمدتاً به تفاوت در جامعه هدف، مقیاس جغرافیایی و نوع مهاجرت مربوط است. همچنین، یافته‌های پژوهش حاضر با تاکید بر پیامدهای اجتماعی و

آسیب‌های ناشی از مهاجرت معکوس، به گسترش دانش موجود کمک کرده و نقاط ضعف برخی پژوهش‌های قبلی را پوشش می‌دهد. بر اساس پژوهش‌ها، مهاجرت معکوس به مناطق روستایی عمدتاً به دلایل اقتصادی، کیفی زندگی و ویژگی‌های بومی شکل می‌گیرد. در بندر خمیر نیز عوامل طبیعی مانند آب و هوا و ضرورت اشتغال از عوامل اصلی هستند که باید به دقت بررسی و مدیریت شوند. برای کاهش آسیب‌های اجتماعی ناشی از مهاجرت معکوس، باید فرصت‌های شغلی پایدار و متنوع در شهرستان ایجاد شود تا بازگشت مهاجران به روستاها به توسعه اقتصادی واقعی منجر شود و بیکاری و فقر کاهش یابد. آسیب‌های اجتماعی می‌توانند ناشی از عدم تطابق سبک زندگی بازگشتی‌ها با شرایط جدید باشند. برنامه‌ریزی توسعه باید با در نظر گرفتن آموزه‌های شهرسازی بومی و فرهنگ محلی بندر خمیر انجام شود تا انسجام اجتماعی حفظ گردد. با توجه به افزایش آسیب‌هایی مانند اعتیاد، خشونت خانوادگی و اختلافات اجتماعی که در مطالعات مشابه مشاهده شده‌اند، لازم است برنامه‌های پیشگیری و مداخلات اجتماعی هدفمند در حوزه‌های خانواده، آموزش و سلامت روان اجرا شود. پژوهش‌ها نشان می‌دهند که افزایش سرمایه اجتماعی (ارتباطات و حمایت‌های اجتماعی) نقش مهمی در بهبود رفاه ذهنی و کاهش آسیب‌های اجتماعی دارد. ایجاد شبکه‌های حمایتی و مشارکت‌های مردمی در بندر خمیر توصیه می‌شود. مهاجرت معکوس باعث تغییرات جمعیتی و نیاز به خدمات در مناطق روستایی می‌شود. برنامه‌ریزی باید به گونه‌ای باشد که زیرساخت‌های خدماتی، آموزشی و بهداشتی به اندازه کافی توسعه یابند تا کیفیت زندگی بهبود یابد و فشارهای اجتماعی کاهش یابد.

ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسندگان

مشارکت نویسندگان در این مقاله مستخرج از پایان نامه به شکل زیر است:

نویسنده اول: تهیه و آماده‌سازی نمونه‌ها، انجام آزمایش و گردآوری داده‌ها، انجام محاسبات، تجزیه و تحلیل آماری داده‌ها، تحلیل و تفسیر اطلاعات و نتایج، تهیه پیش‌نویس مقاله.

نویسنده دوم: استاد راهنمای پایان‌نامه، طراحی پژوهش، نظارت بر مراحل انجام پژوهش، بررسی و کنترل نتایج، اصلاح، بازبینی و نهایی‌سازی مقاله.

نویسنده سوم: استاد مشاور پایان‌نامه، مشارکت در طراحی پژوهش، نظارت بر پژوهش، مطالعه و بازبینی مقاله.

تعارض منافع

بر اساس اظهارات نویسندگان، این مقاله تعارض منافعی ندارد.

حامی مالی

بنابر اظهارات نویسندگان این پژوهش هیچگونه حامی مالی ندارد.

سپاسگزاری

از تمامی مشارکت کنندگان در این پژوهش سپاسگزاری می شود.

منابع

ابراهیم‌زاده، عیسی. (۱۳۸۰). مهاجرت‌های روستایی و علل و پیامدهای آن؛ نمونه: استان سیستان و بلوچستان. *فصلنامه تحقیقات جغرافیایی*، ۱۶(۶۰)، ۱۴۳–۱۶۸.

ازکیا، مصطفی. (۱۳۹۷). جامعه‌شناسی توسعه و توسعه‌نیافتگی روستایی ایران. تهران: انتشارات اطلاعات.

اشتری مهرجردی، اباذر. (۱۴۰۱). مهاجرت معکوس: خانه دوم به مثابه سبک نوظهور تداوم زندگی شهری. تهران: احسان اندیشه.

اصلانی، مجتبی. (۱۳۸۵). بررسی روند مهاجرت در جمهوری اسلامی ایران طی سه دهه اخیر و تأثیر آن بر امنیت ملی. *ماهنامه جمعیت*، (۵۵ و ۵۶)، ۴۵–۶۰.

افراخته، حسن. (۱۳۷۸). مقدمه‌ای بر برنامه‌ریزی سکونتگاه‌های روستایی. تهران: گنج هنر.

برنارشاریه، ژان. (۱۳۷۳)، شهرها و روستاها، ترجمه: سیروس سهامی، نشر نیکا، مشهد: چاپ اول.

تودارو، مایکل(۱۳۶۷)، مهاجرت داخلی در کشورهای در حال توسعه، ترجمه مصطفی سرمدی و پروین رئیسی فرد، تهران: انتشارات مؤسسه کار و تأمین اجتماعی، چاپ اول.

جمالی، فیروز. (۱۳۸۱). مهاجرت، شهرها و سازگاری مهاجران. *نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی*، ۴۵(۱۸۲)، ۷۵–۹۰.

جمشیدیها، غلامرضا و بابائی، یحیی. (۱۳۸۱). بررسی عوامل مؤثر بر بازگشت مهاجرین افغانی با تکیه بر ساکنین شهرک گلشهر مشهد. *فصلنامه جامعه‌شناختی*، (۲۰)، ۷۱–۹۰.

حافظنیا، محمدرضا. (۱۳۸۹). مقدمه‌ای بر روش تحقیق در علوم انسانی. تهران: انتشارات سمت.

دیانی، لیلا؛ طاهرخانی، مهدی و رکن‌الدین افتخاری، عبدالرضا. (۱۳۷۸). زمینه‌یابی اسکان مجدد مهاجران روستایی: مطالعه موردی مهاجران زیرپوشش کمیته امداد امام خمینی شهرستان پاکدشت. *فصلنامه روستا و توسعه*، ۱۱(۲)، ۱۱۹–۱۴۲.

ربانی، رسول؛ طاهری، زهرا و روستا، زهرا. (۱۳۹۰). بررسی علل انگیزه‌های مهاجرت معکوس و تأثیر آن بر توسعه اقتصادی–اجتماعی، مطالعه موردی مهاجران روستانشین شهرهای تنکابن و رامسر. *مجله پژوهش و برنامه‌ریزی شهری*، ۲(۵)، ۸۳–۱۰۸.

رستم علیزاده، ولی الله. (۱۳۹۶). جاذبه و دافعه روستایی و تأثیر آن بر ماندگاری و تمایل به مهاجرت در میان جوانان روستایی شهرستان هشترود و اسکو. *مجله توسعه محلی*، ۹(۱)، ۴۵–۶۰.

زنجانی، حبیب الله. (۱۳۸۰). مهاجرت. تهران: انتشارات سمت.

طاهرخانی، مهدی. (۱۳۸۰)، تحلیلی بر عوامل مؤثر در مهاجرت های روستا/ شهری، *فصلنامه تحقیقات جغرافیایی*، تهران: سال شانزدهم، شماره ۳، شماره پیاپی ۶۲، صص۶۷-۹۳.

ظاهری، محمد. (۱۳۹۰)، تحلیلی بر تأثیرات متقابل فضایی کلانشهر تبریز و روستاهای خوابگاهی پیرامون با تأکید بر مهاجرت معکوس و عوامل تأثیرگذار برآن، *فصلنامه تحقیقات جغرافیایی*، تهران: سال ۲۶، شماره سوم، پاییز، شماره پیاپی ۱۰۲.

عباسی، داوود؛ مهدوی؛ مسعود، سرور، رحیم و کردوانی، پرویز. (۱۳۹۹). بررسی عوامل فردی و محیطی توانمندسازی روستائیان بر مهاجرت معکوس و رابطه بین آنها نمونه موردی روستاهای کردآباد بیان و طاهر رو کبودراهنگ، *جغرافیای سرزمین*، دوره ۱۷، شماره ۶۵، صفحات ۹۶ تا ۱۱۱.

عیدی تراکمه، هدایت. (۱۳۹۰). اثرات سیاست های تشویقی دولت بر تمایل به مهاجرت معکوس بین کارمندان دفاتر ستادی وزارت جهاد کشاورزی تهران، تهران: دانشگاه علامه طباطبائی، پایان نامه کارشناسی ارشد جمعیت شناسی.

قاسمی‌اردهائی، علی و حسینی‌راد، علی. (۱۳۸۷). جریان مهاجرتی ایران طی دهه ۱۳۷۵ تا ۱۳۸۵. *فصلنامه جمعیت*، (۶۵ و ۶۶)، ۳۰–۴۵.

قاسمی‌اردهائی، علی، نوبخت، رضا، و قدرتی، شفیعه. (۱۳۹۷). بررسی تطبیقی ویژگی‌های جمعیتی اقتصادی مهاجران شهر به روستا با کلان‌شهری در ایران. *فصلنامه مطالعات توسعه اجتماعی–فرهنگی*، ۷(۱)، ۴۱–۷۰.

لینچ، کنت. (۱۳۸۶). روابط متقابل شهر و روستا در کشورهای در حال توسعه (محمدرضا رضوانی و داود شیخی، مترجمان). تهران: انتشارات پیام.

لهسائی‌زاده، عبدالعلی. (۱۳۶۸). نظریات مهاجرت. شیراز: نوید شیراز.

مزیدی، احمد و زارع شاه آبادی، علیرضا(۱۳۸۵) ، دلایل حضور مهاجران روستایی در شهر یزد و وضعیت آنها، *مجله جغرافیا و توسعه ناحیه‌ای*، تهران: شماره هفتم، پاییز و زمستان، صص ۱۶۶-۱۴۷.

مطیعی‌لنگرودی، سیدحسن، قدری معصوم، مجتبی، رضوانی، محمدرضا، نظری، عبدالحمید، و صحنه، بهمن. (۱۳۹۰). تأثیر بازگشت مهاجران به روستاها در بهبود معیشت ساکنان، مطالعه موردی: شهرستان آق‌قلا. پژوهش‌های جغرافیای انسانی، (۷۸)، ۶۷—۸۳.

ملکی و همکاران (۱۳۹۸)،اثرات و پیامدهای مهاجرت معکوس در تحولات محیطی اکولوژیکی و کاربردی روستاهای ساحلی شهرستان رشت، *نگرش های نو در جغرافیای انسانی*، دوره ۱۲ ، شماره ۱، صفحات ۶۳۵- ۶۵۶

منافی آذر، رضا، عبدالهی، عبداله، علی زاده، تیمور، ولائی، محمد، و قاسمی اردهایی، علی. (۱۳۹۶). مهاجرت بازگشتی و پیامدهای آن بر سکونتگاه های روستایی (مطالعه موردی: بخش باروق شهرستان میاندوآب). *مطالعات برنامه ریزی سکونتگاه های انسانی* (چشم انداز جغرافیایی)، ۱۲(۱ (پیاپی ۳۸))، ۱۷۹-۱۹۷.

مؤسسه توسعه روستایی ایران(۱۳۸۵)، چالش ها و چشم اندازهای توسعه روستایی ایران، تهران.

مهدوی، مسعود. (۱۳۷۳). مقدمه‌ای بر جغرافیای روستایی ایران. تهران: انتشارات سمت.

وثوقی، منصور. (۱۳۸۰). جامعه‌شناسی روستایی. تهران: کیهان.

یعقوبی، جعفر، و زبیدی، طاهره. (۱۳۹۷). بررسی انگیزه‌های مهاجرت معکوس و پیامدهای آن در روستاهای شهر ایجرود استان زنجان. *پژوهش‌های روستایی*، ۹(۲)، ۱۹۶—۲۰۸

References

Abbasi, D., Mahdavi, M., Sarvar, R., & Kordavani, P. (2020). Barresi-ye avamel-e fardi va mohiti-ye tavanmandsazi-ye rustaian bar mohajerat-e ma'kus va rabete beyn-e anha: Nemune-ye moredi-ye rustaha-ye Kordabad, Bayan va Taher-e ru-ye Kabudarahang [Investigating individual and environmental factors of rural empowerment on reverse migration and the relationship between them: A case study of Kordabad, Bayan and Taher villages in Kabudarahang]. *Joghrafia-ye Sarzamin [Geography of Land]*, 17(65), 96-111.

Afrakhteh, H. (1999). Moqaddame-i bar barnamehrizi-ye sokunatgah-ha-ye rustai [An introduction to rural settlement planning]. Ganj-e Honar.

Afrakhteh, H., Manafiazar, R., & Valaei, M. (2016). The spatial-local effects of return migration in Miyandoab County. *Journal of Research and Rural Planning*, 5(1), 83-98. https://doi.org/10.22067/jrrp.v5i1.43612

Albright, A., & Naybor, D. (2010). Reverse migration: The impact of returning home.

Ashtari Mehrjerdi, A. (2022). Mohajerat-e ma'kus: Khane-ye dovom be mesab-e sabk-e nowzuhur-e tadaom-e zendegi-ye shahri [Reverse migration: The second home as an emerging lifestyle for the continuation of urban life]. Ehsan-e Andisheh.

Aslani, M. (2006). Barresi-ye ravand-e mohajerat dar jomhuri-ye eslami-ye Iran dar se deh-ye akhir va tasir-e an bar amniat-e melli [A study of migration trends in the Islamic Republic of Iran over the last three decades and its impact on national security]. *Mahname-ye Jamiyat [Population Monthly]*, (55-56), 45-60.

Azkia, M. (2018). Jame'e-shenasi-ye tose'e va tose'e-yaftegi-ye rustai-ye Iran [Sociology of development and rural underdevelopment in Iran]. Ettela'at Publications.

Bernard Charlier, J. (1994). Shahrha va rustaha [Cities and villages] (S. Sahami, Trans.). Nika. (Original work published n.d.).

Berry, B. J. (1976). The counterurbanization process: Urban America since 1970. In B. J. Berry (Ed.), Urbanization & counterurbanization (pp. 17-30). Sage Publications.

Bosworth, G. (2006). Counterurbanisation and job creation: Entrepreneurial in-migration and rural economic development [Discussion Paper]. Centre for Rural Economy.

Collier, W., Piracha, M., & Randazzo, T. (2018). Remittances and return migration. *Review of Development Economics*, 22(1), 174-202. https://doi.org/10.1111/rode.12335

Deshingkar, P., & Grimm, S. (2005). Internal migration and development: A global perspective. United Nations.

Diyani, L., Taherkhani, M., & Roknoddin Eftekhari, A. (1999). Zamineh-yabi-ye eskan-e mojaddad-e mohajeran-e rustai: Motale'e-ye moredi-ye mohajeran-e zir-e poshesh-e komite-ye emdad-e Emam Khomeini shahrestan-e Pakdasht [Feasibility study of rural migrant resettlement: A case study of migrants under the coverage of the Imam Khomeini Relief Committee in Pakdasht County]. *Faslname-ye Rusta va Tose'e [Journal of Village and Development]*, 11(2), 119-142.

Ebrahizadeh, I. (2001). Mohajerat-ha-ye rustai va elal va payamadha-ye an; Nemune: Ostan-e Sistan va Baluchestan [Rural migrations and their causes and consequences; A case study: Sistan and Baluchestan Province]. *Faslname-ye Tahghighat-e Joghrafiyai [Geographical Research Quarterly]*, 16(60), 143-168.

Eidi Tarakameh, H. (2011). Asarat-e siasat-ha-ye tashviqi-ye dolat bar tamil-e beh mohajerat-e ma'kus beyn-e karmandan-e daftar-e setadi-ye vizarat-e jihad-e keshavarzi-ye Tehran [The effects of government incentive policies on the tendency for reverse migration among staff employees of the Ministry of Jihad-e Agriculture in Tehran] [Unpublished master's thesis]. Allameh Tabataba'i University.

Fan, C. C. (2007). China on the move: Migration, the state, and the household. Routledge.

Ghasemi Ardahaee, A., & Hosseini Rad, A. (2008). Jaryan-e mohajerati-ye Iran dar deh-ye 1375 ta 1385 [Iran's migration flow during the decade 1996-2006]. *Faslname-ye Jamiyat [Population Quarterly]*, (65-66), 30-45.

Ghasemi Ardahaee, A., Nobakht, R., & Ghodrati, S. (2018). Barresi-ye tatbiqi-ye vizhegi-ha-ye jamiyati eqtesadi-ye mohajeran-e shahr be rusta ba kalanshahri dar Iran [A comparative study of the demographic and economic characteristics of urban-to-rural and metropolitan migrants in Iran]. *Faslname-ye Motale'at-e Tose'e-ye Ejtemaei-Farhangi [Journal of Socio-Cultural Development Studies]*, 7(1), 41-70.

Hafeznia, M. R. (2010). Moqaddame-i bar ravesh-e tahghigh dar olum-e ensani [An introduction to research methodology in humanities]. Samt Publications.

Institute for Rural Development, Iran. (2006). Chalesh-ha va chashm-andaz-ha-ye tose'e-ye rustai-ye Iran [Challenges and prospects of rural development in Iran]. Author.

Jamali, F. (2002). Mohajerat, shahrha va sazegari-ye mohajeran [Migration, cities, and migrant adaptation]. *Nashriye-ye Daneshkade-ye Adabiyat va Olum-e Ensani [Journal of the Faculty of Literature and Humanities]*, 45(182), 75-90.

Jamshidiha, G., & Babaee, Y. (2002). Barresi-ye avamel-e mo'aser bar bargasht-e mohajerin-e Afghani ba takye bar sakenin-e shahrak-e Golshahr-e Mashhad [A study of factors affecting the return of Afghan migrants relying on residents of Golshahr town, Mashhad]. *Faslname-ye Jame'e-shenakhti [Sociological Quarterly]*, (20), 71-90.

Lee, E. S. (1966). A theory of migration. *Demography*, 3(1), 47-57. https://doi.org/http://dx.doi.org/10.2307/2060063

Lahsaeizadeh, A. (1989). Nazariyat-e mohajerat [Theories of migration]. Navid-e Shiraz.

Liu, J. (2011). Human capital, migration and rural entrepreneurship in China. *Indian Growth and Development Review*, 4(2), 100-122. https://doi.org/https://doi.org/10.1108/17538251111172023

Lynch, K. (2007). Ravabet-e moteqabel-e shahr va rusta dar keshvarha-ye dar hale tose'e [Rural-urban interaction in the developing world] (M. R. Rezvani & D. Sheykhi, Trans.). Payam Publications. (Original work published 2005).

Mahdavi, M. (1994). Moqaddame-i bar joghrafia-ye rustai-ye Iran [An introduction to the rural geography of Iran]. Samt Publications.

Maleki, R., et al. (2019). Asarat va payamadha-ye mohajerat-e ma'kus dar tahavvolat-e mohiti-ye ekolozhik va karbordi-ye rustaha-ye saheli-ye shahrestan-e Rasht [Effects and consequences of reverse migration on environmental, ecological and applied changes in coastal villages of Rasht County]. *Negreshha-ye No Dar Joghrafia-ye Ensani [New Attitudes in Human Geography]*, 12(1), 635-656.

Manafi Azar, R., Abdollahi, A., Alizadeh, T., Valaei, M., & Ghasemi Ardahaee, A. (2017). Mohajerat-e bazgashti va payamadha-ye an bar sokunatgah-ha-ye rustai (motale'e-ye moredi: bakhsh-e Baruq shahrestan-e Miandoab) [Return migration and its consequences on rural settlements (case study: Baruq district, Miandoab County)]. *Motale'at-e Barnamehrizi-ye Sokunatgah-ha-ye Ensani (Cheshm-andaz-e Joghrafiyai) [Human Settlements Planning Studies (Geographical Perspective)]*, 12(1), 179-197. https://sid.ir/paper/176050/fa

Mazidi, A., & Zare Shahabadi, A. (2006). Dalayel-e hozur-e mohajeran-e rustai dar shahr-e Yazd va vaziyat-e anha [Reasons for the presence of rural migrants in Yazd city and their situation]. *Majalle-ye Joghrafia va Tose'e-ye Nahiye-i [Journal of Geography and Regional Development]*, (7), 147-166.

Motiee Langroodi, S. H., Ghadiri Masoum, M., Rezvani, M. R., Nazari, A. H., & Sahneh, B. (2011). Tasir-e bargasht-e mohajeran be rustaha dar behbud-e ma'ishat-e sakenan, motale'e-ye moredi: shahrestan-e Aqqala [The impact of migrants' return to villages on improving residents' livelihoods, case study: Aqqala County]. *Pajouhesh-ha-ye Joghrafia-ye Ensani [Human Geography Research]*, (78), 67-83.

Rabbani, R., Taheri, Z., & Rusta, Z. (2011). Barresi-ye elal-e angizeh-ha-ye mohajerat-e ma'kus va tasir-e an bar tose'e-ye eqtesadi-ejtemaei, motale'e-ye moredi-ye mohajeran-e rusta neshin-e shahrha-ye Tonekabon va Ramsar [Investigating the causes and motivations of reverse migration and its impact on socio-economic development, case study of rural migrants in Tonekabon and Ramsar cities]. *Majalle-ye Pajouhesh va Barnamehrizi-ye Shahri [Journal of Research and Urban Planning]*, 2(5), 83-108.

Rebhun, U., & Brown, D. L. (2015). Patterns and selectivities of urban/rural migration in Israel. *Demographic Research*, 33, 113-132.

Rostam Alizadeh, V. (2017). Jazebe va dafe'e-ye rustai va tasir-e an bar mandegari va tamil-e beh mohajerat dar beyn-e javanan-e rustai-ye shahrestan-ha-ye Hashtrud va Osku [Rural pull and push factors and their impact on stability and migration tendency among rural youth in Hashtrud and Osku Counties]. *Majalle-ye Tose'e-ye Mahalli [Journal of Local Development]*, 9(1), 45-60.

Saha, A., Dutta, A., Rezvi, M. R., Sifat, R. I., Sultana, N., & Hasan, M. (2023). Adapting to change: Exploring reverse migration as a coping strategy among internal migrants in Bangladesh. *Heliyon*, 9(9), e19479. https://doi.org/10.1016/j.heliyon.2023.e19479

Taherkhani, M. (2001). Tahlili bar avamel-e mo'aser dar mohajerat-ha-ye rusta/shahri [An analysis of factors influencing rural/urban migrations]. *Faslname-ye Tahghighat-e Joghrafiyai [Geographical Research Quarterly]*, 16(3), 67-93.

Todaro, M. P. (1988). Mohajerat-e daxeli dar keshvarha-ye dar hale tose'e [Internal migration in developing countries] (M. Sarmadi & P. Raeisifard, Trans.). Institute of Labor and Social Security Publications. (Original work published 1976).

Vossoughi, M. (2001). Jame'e-shenasi-ye rustai [Rural sociology]. Keyhan.

Yaghoubi, J., & Zobeidi, T. (2018). Barresi-ye angizeh-ha-ye mohajerat-e ma'kus va payamadha-ye an dar rustaha-ye shahr-e Ijrud-e ostan-e Zanjan [Investigating the motivations and consequences of reverse migration in the villages of Ijrud County, Zanjan Province]. *Pajouhesh-ha-ye Rustai [Rural Research]*, 9(2), 196-208.

Zaheri, M. (2011). Tahlili bar tasirarat-e moteqabel-e fazai-ye kalanshahr-e Tabriz va rustaha-ye khabgahi-ye piramun ba ta'kid bar mohajerat-e ma'kus va avamel-e tasirgozar bar an [An analysis of the spatial interactions between Tabriz metropolis and its surrounding dormitory villages with emphasis on reverse migration and influencing factors]. *Faslname-ye Tahghighat-e Joghrafiyai [Geographical Research Quarterly]*, 26(3), 175-200.

Zanjani, H. (2001). Mohajerat [Migration]. Samt Publications.

New Research in Islamic Humanities Studies
Online ISSN : 2980 - 8944
https://api.lu.ac.ir/
Lorestan University

Sustainable Tourism Development in Coastal Areas through the Lens of Social Resilience (Case Study: Bushehr Coastal Regions, Iran)

Iraj Mohebizadeh[1], **Gholamreza Jafarinia**[2] ✉, and **Habib Pasallarzadeh**[3]

1. Ph.D. Student of Sociology, Bushehr Branch, Islamic Azad University, Bushehr, Iran. Email: iraj.mohebi@gmail.com
2. Corresponding Author, Associate Professor, Department of Sociology, Bushehr Branch, Islamic Azad University, Bushehr, Iran. Email: Jafarinia_reza@iaubushehr.ac.ir
3. Assistant Professor, Department of Sociology, Bushehr Branch, Islamic Azad University, Bushehr, Iran. Email: Habib.pasalarzadeh@iaubushehr.ac.ir

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received 24 September 2025
Received in revised form 24 November 2025
Accepted 03 January 2026
Available online 15 January 2026

Keywords:
Tourism,
Social Resilience,
Sustainable Development,
Coastal Areas,
Bushehr Province

ABSTRACT

Objective: Tourism enhances intercultural awareness and promotes global cultural convergence. As a result, social tourism has emerged as a catalyst for sustainable development and has shown an acceleration in global growth relative to the trends in the wider tourism sector. The study quantifies the level of social resilience of coastal communities and assesses its impact on the sustainable development of tourism in Bushehr Province.

Method: A sample of 313 tourism professionals working in Bushehr Province (2024-2025) was analysed. Data collection used two validated tools: the Choi et al. (2006) questionnaire on sustainable tourism development and the questionnaire on coastal social resilience to tourism (Social Studies Scholars, 2003). Statistical analyses have been performed with SPSS and Smart PLS software.

Results: Social resilience has a significant impact on sustainable tourism development ($\beta = 0.374$, $p < 0.01$), which explains 37.4 percent of the variation. Specific explanatory power was observed by the dimensions of culture (51.3%), environment (72.9%), economy (61.4%) and social (32.3%). The environmental (72.9%) and economic (61.4%) dimensions showed the highest sensitivity to social determinants of resilience.

Conclusions: Given the strategic potential of Bushehr Province in water and coastal sport tourism, policy makers and industry stakeholders need to demonstrate strong commitment through strategic planning and evidence-based interventions to optimise the sustainable development of this a sector.

Cite this article: Mohebizadeh, I., Jafarinia, GH., & Pasallarzadeh, H. (2026). Sustainable Tourism Development in Coastal Areas through the Lens of Social Resilience (Case Study: Bushehr Coastal Regions, Iran). *New Research in Islamic Humanities Studies*, 4 (Special Issue), 1-19. https://doi.org/10.22034/api.2025.2062933.1345

© Author(s) retain the copyright and full publishing rights.
Publisher: Lorestan University.
DOI: https://doi.org/10.22034/api.2025.2062933.1345

Introduction

This introduction examines the relationship between social resilience and sustainable tourism development in the coastal regions of Bushehr province**.**

The author begins by highlighting the growing importance of sustainable tourism development and its threefold dimensions (economic, socio-cultural, and environmental), emphasizing the necessity of assessing the social impacts of this industry. Subsequently, the concept of social resilience is introduced as a community's capacity to cope with pressures and changes (such as the consequences of tourism), positioning it as the foundation for sustainability in other dimensions**.**Finally, the primary research objective is stated as investigating the impact of social resilience (encompassing its components: self-regulation, social emotion, social competence, and social responsibility) on tourism development within the host communities of Bushehr's coastal areas, aiming to assess the social sustainability of this development.

Method

A sample of 313 tourism professionals working in Bushehr Province (2024-2025) was analysed. Data collection used two validated tools: the Choi et al. (2006) questionnaire on sustainable tourism development and the questionnaire on coastal social resilience to tourism (Social Studies Scholars, 2003). Statistical analyses have been performed with SPSS and Smart PLS software.

Results

Social resilience has a significant impact on sustainable tourism development ($\beta = 0.374$, $p < 0.01$), which explains 37.4 percent of the variation. Specific explanatory power was observed by the dimensions of culture (51.3%), environment (72.9%), economy (61.4%) and social (32.3%). The environmental (72.9%) and economic (61.4%) dimensions showed the highest sensitivity to social determinants of resilience.

Conclusions

This study confirms the significant and direct impact of social resilience comprising the components of self-regulation, social emotion, social competence, and social responsibility on the sustainable development of tourism in the coastal regions of Bushehr Province. These variables explain 37.4% of the variance in sustainable tourism development, with the most substantial effect observed on the environmental dimension (72.9%). In other words, enhancing the social resilience of local residents also fosters tourism development across its cultural, social, and economic dimensions.

Bushehr Province, with its scenic coastlines and considerable natural and cultural assets, possesses significant potential to emerge as a tourism hub, particularly for sports tourism. However, achieving this goal necessitates comprehensive planning and the active participation of the local community. Experience has demonstrated that without the support and involvement of residents, sustainable tourism development remains unattainable. Public participation not only facilitates the development process but also reduces associated costs.

This research faced several limitations, including its geographical focus on Bushehr Province (which limits the generalizability of the findings), reliance on expert opinions and questionnaire responses, and a scarcity of comparable domestic and international literature. Nevertheless, the findings are consistent with those of previous studies. In conclusion, it is recommended that policymakers and planners engage residents in decision-making processes, strengthen infrastructure, and pay due attention to cultural and social policies to pave the way for the growth of this sustainable industry and the realization of its benefits within the province.

Author Contributions

All authors contributed equally to the conceptualization of the article and writing of the original and subsequent drafts.

Data Availability Statement

Data available on request from the authors.

Acknowledgements

The authors would like to thank the anonymous reviewers for their insightful comments and constructive feedback, which significantly improved the quality of this manuscript. We also extend our gratitude to our colleagues for their valuable discussions and technical support throughout this research.

Ethical Considerations

The authors strictly adhered to the highest standards of research integrity. The authors avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not-for-profit sectors.

Conflict of Interest

The authors declare no conflict of interest.

پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی
شاپا الکترونیکی: ۲۹۸۰-۸۹۴۴
https://api.lu.ac.ir/
دانشگاه لرستان

توسعه پایدار گردشگری مناطق ساحلی بوشهر از منظر تاب آوری اجتماعی

ایرج محبی زاده[۱]، غلامرضا جعفری نیا[۲] ✉، حبیب پاسالار زاده[۳]

۱. دانشجوی دکتری جامعه شناسی، واحد بوشهر، دانشگاه آزاد اسلامی، بوشهر، ایران. رایانامه: iraj.mohebi@gmail.com
۲. نویسنده مسئول، دانشیار گروه جامعه شناسی، واحد بوشهر، دانشگاه آزاد اسلامی، بوشهر، ایران. رایانامه: Jafarinia_reza@iaubushehr.ac.ir
۳. استادیار گروه جامعه شناسی، واحد بوشهر، دانشگاه آزاد اسلامی، بوشهر، ایران. رایانامه: Habib.pasalarzadeh@iaubushehr.ac.ir

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
مقاله پژوهشی،

تاریخچه مقاله:
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۷/۰۲
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۹/۰۳
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۰/۱۳
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۱۰/۲۵

کلیدواژه‌ها:
استان بوشهر،
تاب آوری اجتماعی،
توسعه پایدار،
گردشگری،
مناطق ساحلی

چکیده

هدف: گردشگری موجب افزایش آگاهی جوامع از شیوه‌های زندگی یکدیگر و در نتیجه نزدیکی فرهنگ‌های ملل مختلف شده است. این امر سبب می‌شود تا گردشگری اجتماعی به‌عنوان عاملی برای توسعه پایدار، رشدی سریع‌تر از میزان رشد گردشگری را در دنیا کسب کند. هدف این مقاله سنجش میزان تاب‌آوری اجتماعی مناطق ساحلی و اثرات آن بر توسعه پایدارگردشگری استان بوشهر می باشد.

روش پژوهش: جامعه آماری شامل خبرگان حوزه گردشگری فعال در استان بوشهر به تعداد ۳۱۳ در سال ۱۴۰۳ بود.گردآوری داده‌های از طریق پرسشنامه توسعه پایدارگردشگری چویی و همکاران (۲۰۰۶) و پرسشنامه تاب‌آوری اجتماعی مناطق ساحلی برای گردشگری(۱۳۸۲) استفاده شد. آزمون‌های آماری در نرم‌افزارهای *SPSS 26* و *Smart PLS* انجام شد.

یافته‌ها: نتایج نشان داد که تاب‌آوری اجتماعی مناطق ساحلی بر سطح توسعه پایدارگردشگری استان بوشهر تأثیر معناداری دارد. بدین شکل که ۳۷.۴ درصد از تغییرات توسعه پایدار گردشگری در مناطق ساحلی توسط تاب‌آوری اجتماعی تبیین می‌شود و این مقدار برای بعُد فرهنگی ۵۱/۳، زیست‌محیطی ۷۲/۹، اقتصادی ۶۱/۴ و اجتماعی ۳۲/۳ درصد می‌باشد. بیشترین بعُد تأثیرپذیر توسعه پایدار گردشگری در مناطق ساحلی بوشهر مربوط به بعُد زیست‌محیطی و بعُد اقتصادی بود.

نتیجه‌گیری: با توجه به اینکه استان بوشهر، قابلیت‌ها و پتانسیل‌های مختلف گردشگری در مناطق ساحلی را در زمینه ورزش‌های آبی و ساحلی داراست، مدیران و برنامه‌ریزان بخش گردشگری استان و همچنین پژوهشگران و محققین بایستی اهتمام لازم را در جهت شکل‌گیری و توسعه این صنعت با برنامه‌ریزی و ایجاد استراتژی‌های مناسب از خود نشان دهند.

استناد: محبی زاده، ایرج؛ جعفری نیا، غلامرضا و حبیب پاسالار زاده. (۱۴۰۴). توسعه پایدار گردشگری مناطق ساحلی بوشهر از منظر تاب آوری اجتماعی. *پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی*، (ویژه نامه) ۴، ۱-۱۹. https://doi.org/10.22034/api.2025.2062933.1345

ناشر: دانشگاه لرستان.

© نویسندگان.

DOI: https://doi.org/10.22034/api.2025.2062933.1345

مقدمه

امروزه توسعه گردشگری در کشورهای مختلف چه به لحاظ اقتصادی و چه از جنبه‌های اجتماعی و سیاسی موردتوجه همگان قرار گرفته است (نیک‌بین و کرمی، ۱۳۹۱). توسعه پایدار نقطه ایدئال صنعت گردشگری و بسیاری صنایع دیگر در قرن بیست و یکم است. این رویکرد از توسعه بر حفظ یکپارچگی و تنوع زیست‌محیطی، برآوردن نیازهای اساسی انسان، نگهداری منابع به‌منظور استفاده نسل‌های آتی و کاهش بی‌عدالتی تأکید دارد، بنابراین تأکید بر دید بلندمدت و توازن بین افراد، در نسل حاضر و بین انسان‌ها و سایر ارگانیسم‌ها در این نگرش وجود دارد. اگر توسعه پایدار یکی از اهداف عینی این عصر از صنعت گردشگری است، پس اندازه‌گیری عملکرد و اثرات جنبه‌های اقتصادی، اجتماعی فرهنگی و زیست‌محیطی آن در مقصدهای گردشگری، یک ضرورت است. در کشور ما نیز از مدت‌ها پیش، این مهم موردتوجه قرار گرفته بود. در مقابل نیز دیدگاه‌هایی دال بر وجود مانع توسعه گردشگری به لحاظ شرایط اجتماعی و سیاسی کشور وجود دارد (افجه، ۱۳۸۲). از این‌رو، گردشگری از نظر اجتماعی دارای اهمیت است. این امر در کوتاه‌مدت موجب اتحاد و پیوند بیشتر جوامع، اقوام، مذاهب و فرهنگ‌های مختلف شده است. به همین دلیل روز به روز بر اهمیت بعُد «عنصر اجتماعی» این صنعت افزوده می‌شود. گردشگری موجب افزایش آگاهی جوامع از شیوه‌های زندگی یکدیگر و در نتیجه نزدیکی جوامع مختلف شده و سبب می‌شود تا گردشگری اجتماعی به‌عنوان نزدیک‌ترین گونه به عنصر جامعه، رشدی سریع‌تر از میزان رشد گردشگری را در دنیا کسب کند. به‌عنوان مثال در کشور چین گردشگری بر حسب جوامع، نژاد و فرهنگ تقسیمات خاص خود را دارد و اتفاقاً یکی از جاذبه‌های گردشگری برای گردشگران، همین تنوع اجتماعی و فرهنگی و تقسیم‌بندی آن‌ها در قالب گروه‌های مختلف است تا جایی که دولت از این تنوع جوامع و استقلال فرهنگی استقبال و سعی می‌کند اغلب آن‌ها را جهت جذب گردشگران بیشتر حفظ کند. همچنین دولت چین امیدوار است که با هماهنگی‌های لازم بین اقوام و نژادهای گوناگون، وسیله رشد و توسعه اقتصادی آمایش سرزمین و وطن‌دوستی را نیز تشویق کند (نیک‌بین و کرمی، ۱۳۹۱). ولی به‌هرحال، این باور در حال تقویت است که گردشگری مرتبط با جوامع و فرهنگ، دارای اثرات دوگانه مثبت و منفی بر فرهنگ‌ها، جوامع و عادات محلی آن‌هاست (ایگل[1]، ۲۰۲۴). محتوای منشور کنفرانس جهانی گردشگری پایدار در اسپانیا (۱۹۹۵)، مبتنی بر الزامات توسعه پایدار گردشگری است که تعدادی از الزامات اساسی مربوط به محیط‌زیست طبیعی و فرهنگی درباره شکنندگی اکوسیستم‌های بومی و جوامع میزبان، اتحاد و مشارکت تمامی افراد در آن مطرح شده است. همچنین توسعه پایدار به‌عنوان یک استراتژی برتر برای گردشگری و برنامه‌ریزی فعالیت‌های گردشگری به‌ویژه در خصوص مناطقِ در معرض خطر فرهنگی و طبیعی معرفی می‌شود (مدلیک[2]، ۲۰۲۳). برخی از سودمندترین اثرات گردشگری بر جامعه میزبان شامل ایجاد اشتغال، تجدید حیات نواحی فقیر، بهبود زندگی اجتماعی و فرهنگی جامعه محلی و غیره می‌شود. درعین‌حال، گردشگری اثرات منفی زیان‌آوری را برای جامعه میزبان به همراه دارد (میسون، ۱۴۰۳: ۷۴).

انسان‌ها در برابر شرایط نامساعد، خطرها و ناملایمات معمولاً احساس بی‌پناهی می‌کنند و در بسیاری مواقع نیز سعی می‌کنند که در برابر خطرها و موقعیت ناگوار تحمل نمایند و نتایج غیرمنتظره‌ای به دست می‌آورند. توانایی اجرای این «جادوی رایج». اغلب در حوزه جامعه‌شناسی به‌عنوان انعطاف‌پذیری یا «تاب‌آوری» نام دارد. تاب‌آوری در جامعه‌شناسی به‌عنوان «فرایند کش کسانی و واکنش در مقابل ناملایمات» فرض می‌شود (محمودی، ۱۳۹۹). برخی معتقدند که تاب‌آوری را به‌عنوان روشی برای اندازه‌گیری توانایی فرد در مقابله با عوامل استرس‌زا و عواملی که سلامت روان فرد را تهدید می‌کند. افراد تاب‌آوری دارای رفتارهای خودشکنانه نیستند. از نظر عاطفی آرام بوده و توانایی مقابله با شرایط ناگوار را دارند. تاب‌آوری مفهوم چند رشته‌ای است که ابعاد اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، زیست‌محیطی، زیرساختی‌های کالبدی و فضایی را در برمی‌گیرد (حسینی و همکاران، ۱۳۹۹). تاب‌آوری اجتماعی به‌عنوان توانایی گروه‌ها یا جوامع برای مقابله با فشارها و

1. Edgell
2. Medlik

آشفتگی‌های بیرونی در مواجهه با تغییرات تحولات اجتماعی، سیاسی و محیطی و فرهنگی مطرح می‌شود که در این تحقیق نگارنده قصد دارد اثربخشی این نوع تاب‌آوری را در حوزه اجتماعی بر توسعه گردشگری مناطق ساحلی استان بوشهر بسنجد. از نگاه محققان حوزه تاب‌آوری جوامع شهری، پایه و اساس اصلی تاب‌آوری و پایداری کلیت یک جامعه در برابر بحران‌ها، فشارها و حوادث غیرمترقبه، در میزان تاب‌آوری اجتماعی آن جامعه نهفته است. به عبارتی دیگر تاب آور بودن یک جامعه به لحاظ ابعاد و مؤلفه–های اجتماعی است که می‌تواند آن جامعه را به‌سوی تاب‌آوری در سایر ابعاد رهنمون ساخته و مسیر تحقق آن را هموار نماید. در همین زمینه تاب‌آوری اجتماعی به‌عنوان توانایی جوامع انسانی برای تحمل حوادث غیرمترقبه خارجی یا نابسامانی‌های موجود در زیرساخت‌های آن نظیر تغییرات محیطی، یا دگرگونی‌های شدید اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و همچنین توانایی این جوامع برای بازیابی و بازتوانی از چنین نابسامانی‌هایی تعریف می‌شود. به‌عبارت‌دیگر تاب‌آوری اجتماعی ظرفیت جامعه برای انطباق با تغییرات یا دگرگونی‌ها و حفظ رفتار سازگارانه بوده و زیربنای تاب‌آوری در ابعاد فرهنگی، مدیریتی، محیطی و کالبدی، سیاسی و اقتصادی است (فرزادبهتاش، ۱۳۹۵: ۴۱).

توسعه گردشگری در مناط ساحلی بخصوص در استان بوشهر که مستعد توسعه گردشگری در مناطق ساحلی می‌باشد نیاز به ارزیابی تاب‌آوری از جنبه‌های مختلف اقتصادی، اجتماعی فرهنگی و زیست‌محیطی می‌باشد. در ابتدا علایق زیست‌محیطی بیشترین توجه را جلب کرده بود اما امروزه هر سه بعُد از ارزش یکسانی برخوردارند. مدیریت گردشگری و توسعه آن در مناطق ساحلی در صورتی می‌تواند موفقیت‌آمیز باشد که ارتباط بین تاب‌آوری اجتماعی و توسعه گردشگری شناسایی شود. در این مطالعه سعی بر آن است تا به بررسی تاب‌آوری بعُد اجتماعی از منظر توسعه پایدارگردشگری در مناطق ساحلی استان بوشهر پرداخته شود. هدف از این بررسی محک پایداری یا ناپایداری توسعه گردشگری در زمینه‌های اجتماعی و رشد و توسعه گردشگری در جامعه میزبان مناطق ساحلی استان بوشهر است. به عبارتی هدف پاسخگویی به این سؤالات است که آیا تاب‌آوری اجتماعی مناطق ساحلی بر توسعه گردشگری استان بوشهر تأثیر دارد؟ آیا خودتنظیمی اجتماعی، هیجان اجتماعی، توانمندی اجتماعی و مسئولیت‌پذیری اجتماعی به‌عنوان مؤلفه تاب‌آوری اجتماعی بر توسعه گردشگری استان بوشهر تأثیر دارد؟

ادبیات و مبانی نظری تحقیق

رشد فعالیت‌های گردشگری در مناطق ساحلی در دهه‌های اخیر با تأثیرگذاری عمیق بر بنیان‌های اقتصادی، اجتماعی و زیست‌محیطی، فرایند توسعه در حوزه مناطق ساحلی شهر بوشهر (محدوده موردمطالعه این تحقیق)، را با چالش‌های جدی روبرو ساخته است. به‌طوری‌که در کنار منافع عمدتاً اقتصادی مجموعه‌ای از هزینه‌های اجتماعی و زیست‌محیطی و فرهنگی ناشی از رشد فعالیت‌های گردشگری در حوزه‌های گردشگری شهرستان نمایان شده است. یافته‌های اولیه نشان می‌دهد روند توسعه فعالیت‌های گردشگری در حوزه موردمطالعه با تخریب منابع گردشگری و اثرات منفی بر ابعاد کالبدی، اجتماعی و فرهنگی جامعه میزبان گذاشته و از اصول توسعه پایدار گردشگری فاصله گرفته است. به‌عبارت‌دیگر به خاطر عدم برنامه راهبردی و نداشتن الگو و استراتژی خاص، روند ساخت‌وسازهای پراکنده فرم لجام گسیخته‌ای به منطقه داده که باعث تغییرات کاربری اراضی به‌صورت غیراصولی و پراکنده و تخریب چشم‌اندازهای منطقه شده است، نقش گردشگری به‌عنوان عامل محرک در حال تبدیل‌شدن به عامل مخرب در روند توسعه شهری شده است. این امر در تضاد با اصول توسعه پایدار گردشگری، به‌عنوان شاهدی بر روند ناپایداری توسعه حوزه موردمطالعه، روند نامطلوب توسعه و افول کیفیت مقصد و اُفت بازارهای آتی آن را گوشزد می‌کند. بنابراین لازم است تا با شناخت توانمندی‌ها و محدودیت‌های موجود الگوها و استراتژی‌هایی تدوین گردد تا بتوان بیشترین بهره را از آن‌ها برد درعین‌حال که پایداری آن‌ها در جوانب مختلف نیز تضمین گردد (احمدیان و همکاران، ۱۳۹۳: ۸۵).

پیشینه پژوهش مطالعات انجام شده در حوزه توسعه گردشگری می‌توان به مطالعات محمودی (۱۳۹۹) در مقاله‌ای با عنوان شناسایی، طبقه‌بندی و اولویت‌بندی معیارها و شاخص‌های تاب‌آوری اجتماعی در کشور اشاره کرد که بیان کردند که

بیان کردند که ۷ گروه معیار اجتماعی، مدیریتی- کالبدی، اقتصادی، فرهنگی، روان‌شناختی، معنوی و محیطی در قالب ۱۶ معیار اصلی، ۴۲ زیر معیار و ۳۷۹ شاخص شناسایی و طبقه‌بندی گردید. بیشترین شاخص‌ها متعلق به گروه معیارهای اجتماعی و مدیریتی- کالبدی است. ضرابی و همکاران (۱۳۹۹) در مقاله‌ای با عنوان ارزیابی توسعه پایدار شهری با تأکید بر رویکرد تاب‌آوری در سکونتگاه‌های غیررسمی شهر سنندج) بیان کردند که میزان تاب‌آوری در محدوده ۳/۱۱ بوده و محدوده سکونتگاه‌های غیررسمی تاب‌آور نمی‌باشد. حسینی و همکاران (۱۳۹۹) در مقاله‌ای با عنوان تحلیل تاب‌آوری اجتماعی بر اساس شاخص‌های سرمایه اجتماعی در شهر تهران بیان کردند که هشت عامل برای تاب‌آوری اجتماعی از منظر سرمایه اجتماعی شامل عوامل ارزش‌ها و باورها مشترک، حس تعلق مکانی، آگاهی‌دهنده، مشارکت‌پذیری، شبکه‌های اجتماعی- نهادی مدیریت بحران، صمیمیت و مسئولیت‌پذیری، اعتماد اجتماعی و اعتمادسازی نهادی قائل شناسایی است. همچنین نیلور[1] و همکاران (۲۰۲۱) در مقاله‌ای با عنوان دیدگاه‌های امیک از تاب‌آوری جامعه و توسعه گردشگری ساحلی بیان کردند که جوامع ساحلی از جمله جوامعی هستند که به سرعت در حال تغییر، از نظر نهادی پیچیده و از نظر فرهنگی متنوع هستند و در برابر تغییرات انسانی آسیب‌پذیرترین جوامع هستند. یوستیانا[2] و همکاران (۲۰۲۱) در مقاله‌ای با عنوان مطالعه تحلیلی تأثیر احیای سواحل بر تاب‌آوری ملی بیان کردند که احیای سواحل تلاشی برای ایجاد یک زمین جدید در منطقه ساحلی است و با تهیه عوامل مهمی از جنبه‌های زیست‌محیطی، اقتصادی و اجتماعی-فرهنگی دنبال می‌شود. هر یک از جنبه‌ها نقش خود را در سیستم تاب‌آوری ملی در نتیجه احیاء تجزیه‌وتحلیل می‌کنند. گوناراتن و کرمر[3] (۲۰۲۱) در مقاله‌ای با عنوان تأثیر تاب‌آوری فرهنگی-اجتماعی بلندمدت سونامی ۲۰۰۴ بر بازماندگان سریلانکا بیان کردند که تاب‌آوری در افراد فرهنگ‌های جمع‌گرا به‌شدت تحت تأثیر عوامل اجتماعی است و درک تاب‌آوری را در این گروه در طول عمر آن‌ها فراهم می‌کند. مفاهیم مربوط به اطلاع‌رسانی تعاریف و تئوری فرهنگی مرتبط موردبحث قرار می‌گیرد

با توجه به نتایج تحقیقاتی که در زمینه گردشگری صورت گرفته است، می‌توان اظهار کرد که در کشورهای مختلف جهان به‌نوعی به گردشگری ورزشی به‌عنوان یک صنعت خیلی مهم در چرخه اقتصادی کشور خود می‌نگرند. از طرفی با توجه به جمیع مطالب گفته‌شده و نظرات محققان در مورد گردشگری می‌توان اذعان داشت که با روند فعلی که در مباحث مربوط به گردشگری و رونق این صنعت در کشور وجود دارد بسترها و پتانسیل‌های خوبی برای طرح موضوع اکوتوریسم داخلی، بخصوص در مناطق ساحلی و آبی در طرح‌های اجرایی وجود دارد. از آنجایی کشور ایران نیز با داشتن بیش از ۲۰۰۰ کیلومتر ساحل و دارای بودن آب‌وهوای چهارفصل بخصوص در مناطق ساحلی از این قاعده مستثنا نیست. بنابراین باید با انجام کارهای تحقیقاتی و پژوهشی به‌صورت علمی مشکلات موجود در جهت گسترش و توسعه گردشگری شناسایی شوند و نسبت به حل این مشکلات اقدام شود. تحقیقات انجام شده در زمینه انگیزش‌ها و عوامل مؤثر در افزایش گردشگران به مقصدهای مختلف نیز، تحقیقات مهمی در مناطق مختلف جهان انجام گردیده است که عوامل انگیزشی را به‌خوبی شناسایی و مورد تجزیه‌وتحلیل قرار داده‌اند که لازم است در برنامه‌های توسعه این صنعت در کشور نیز موردتوجه قرار گیرند. به‌طورکلی مرور ادبیات تحقیق، خصوصاً تحقیقات انجام شده در خارج از کشور نشان می‌دهد که تحقیقات فراوانی در خصوص گردشگری از دیدگاه‌های مختلف و خصوصاً جهت شناخت استراتژی‌های توسعه انجام گرفته که می‌توان به اهمیت توسعه این حوزه در کشورهای مختلف پی برد. در یک جمع‌بندی کلی می‌توان به عوامل مهمی که در این پژوهش‌ها برای رشد و توسعه صنعت گردشگری در کشورهای مختلف موردتوجه قرار گرفته پی برد که در آن‌ها بر ضرورت مدیریت و برنامه‌ریزی صحیح تعیین اهداف و استراتژی بازاریابی، انجام تحقیقات و پژوهش‌های منسجم و بنیادی، توسعه زیرساخت‌ها، شناخت پتانسیل‌ها و توسعه آن‌ها، بررسی انگیزش‌ها و آموزش تأکید گردیده است.

1. Naylor
2. Yustiana
3. Gunaratne & Kremer

روش پژوهش

پژوهش از نظر هدف کاربردی، و از لحاظ ماهیت تحقیق همبستگی- توصیفی می باشد. بر اساس نوع داده‌هایی که جمع‌آوری و تحلیل شد، تحقیقی کمی است. جامعه آماری تحقیق مذکور کلیه خبرگان اجتماعی-فرهنگی فعال در زمینه توسعه گردشگری (شهر بوشهر) به تعداد ۱۶۸۶ نفر بود که با توجه به فرمول کوکران ۳۱۳ نفر برای نمونه به روش تصادفی انتخاب شدند. در روش تحقیق از پرسشنامه توسعه پایدار گردشگری و پرسشنامه تاب‌آوری اجتماعی استفاده شد.

پرسشنامه توسعه پایدار گردشگری توسط چویی و همکاران (۲۰۰۶) در قالب ۲۰ گویه بسته پاسخ بر اساس طیف پنج‌درجه‌ای لیکرت در چهار بعد فرهنگی، زیست‌محیطی، اقتصادی و اجتماعی طراحی و اعتبار یابی شده است (زمانی و همکاران، ۱۳۹۰). پرسشنامه تاب‌آوری اجتماعی مناطق ساحلی برای گردشگری توسط محققین مختلف حوزه جامعه‌شناسی در قالب ۴۰ گویه بسته پاسخ بر اساس طیف پنج‌درجه‌ای لیکرت در ابعاد خودتنظیمی اجتماعی (گویه شماره ۱ تا ۱۰)، توانمندی اجتماعی(گویه شماره ۱۱ تا ۲۰)، هیجان اجتماعی(گویه شماره ۲۱ تا ۳۰) و مسئولیت‌پذیری(گویه شماره ۳۱ تا ۴۰) برای متغیر تاب‌آوری اجتماعی استفاده شد که روایی و پایایی آن نیز مورد آزمون قرار گرفت.

برای بررسی روابط علی بین متغیرها به‌صورت منسجم کوشش‌های زیادی در دهه اخیر صورت گرفته است. یکی از این روش ها برای انجام تحلیل عاملی تأییدی، معادلات ساختاری یا تحلیل چند متغیری با متغیرهای مکنون است. مدل‌سازی معادله ساختاری یک تکنیک تحلیل چند متغیری بسیار کلی و نیرومند از خانواده رگرسیون چند متغیری و به بیان دقیق‌تر بسط مدل خطی کلی است که به پژوهشگر امکان می‌دهد مجموعه‌ای از معادلات رگرسیون را به‌گونه‌ای هم‌زمان مورد آزمون قرار می‌دهد. در این پژوهش برای پاسخ به فرضیه‌های اصلی تحقیق از مدل معادلات ساختاری استفاده شده است. هم‌چنین مدل نهایی تحقیق با استفاده از شاخص‌های نکوئی نرم‌افزار Smart PLS برازش می‌شود.

یافته‌ها

جهت مقایسه میانگین متغیرهای موردبررسی آزمون تی مستقل تک نمونه‌ای استفاده شده که نتایج آن شرح جدول (۱) می‌باشد.

جدول ۱. نتایج آزمون تی تست تک نمونه‌ای

متغیر	t	درجه آزادی	سطح معنی-داری	انحراف از میانگین	تفاوت میانگین	تفاوت در سطح معنی‌داری ۹۵ درصد	
						پایین	بالا
تاب آوری اجتماعی	۱۰۰.۲۶۴	۳۱۲	۰.۰۰۰	۱.۳۹۴	۱۳۹.۷۴۱	۱۳۷.۰۰	۱۴۲.۴۸
خودتنظیمی اجتماعی	۸۲.۳۷۷	۳۱۲	۰.۰۰۰	۱.۶۹۹	۱۳۹.۹۴۹	۱۳۶.۶۱	۱۴۳.۲۹
هیجان اجتماعی	۷۹.۶۱۶	۳۱۲	۰.۰۰۰	۱.۸۳۴	۱۴۶.۰۳۲	۱۴۲.۴۲	۱۴۹.۶۴
توانمندی اجتماعی	۶۴.۸۰۵	۳۱۲	۰.۰۰۰	۲.۱۰۹	۱۳۶.۷۰۳	۱۳۲.۵۵	۱۴۰.۸۵
مسئولیت‌پذیری اجتماعی	۴۹.۴۷۲	۳۱۲	۰.۰۰۰	۲.۷۵۵	۱۳۶.۲۸۱	۱۳۰.۸۶	۱۴۱.۷۰
توسعه پایدار گردشگری در مناطق ساحلی	۹۲.۶۷۵	۳۱۲	۰.۰۰۰	۱.۴۵۹	۱۳۵.۱۸۲	۱۳۲.۳۱	۱۳۸.۰۵
بعد فرهنگی	۸۷.۸۸۹	۳۱۲	۰.۰۰۰	۱.۶۱۷	۱۴۲.۰۹۶	۱۳۸.۹۱	۱۴۵.۲۸
بعد زیست محیطی	۶۱.۲۷۴	۳۱۲	۰.۰۰۰	۲.۱۷۷	۱۳۳.۴۰۶	۱۲۹.۱۲	۱۳۷.۶۹
بعد اقتصادی	۶۵.۱۶۹	۳۱۲	۰.۰۰۰	۲.۰۳۳	۱۳۲.۵۱۱	۱۲۸.۵۱	۱۳۶.۵۱
بعد اجتماعی	۵۷.۴۰۸	۳۱۲	۰.۰۰۰	۲.۳۱۲	۱۳۲.۷۱۶	۱۲۸.۱۷	۱۳۷.۲۶

در قسمت نتایج، میانگین نمونه و انحراف معیار نمونه و میزان خطا معیار میانگین را نشان می‌دهد. همچنین در جدول میزان تی محاسبه شده ، درجه آزادی و سطح معنی‌داری را نشان می‌دهد. مهم‌ترین مطلب در این جدول میزان سطح

معنی‌داری می‌باشد که چون این میزان از ۰/۰۵ کوچک‌تر می باشد با اطمینان ۹۵٪ تفاوت آماری معنی‌دار بین میانگین‌های واقعی و مفروض وجود دارد. پس می‌توان نتیجه گرفت که میانگین متغیرهای تحقیق دارای تفاوت معنی‌داری با یکدیگر می‌باشند.

در ارتباط با بحث تحلیل مسیر و بحث برازش مدل نیز، بخش اندازه‌گیری مدل بر مبنای مقادیر بارهای عاملی، پایایی ترکیبی و آلفای کرونباخ، روایی همگرا و واگرا موردبررسی و تائید قرار گیرد.

جدول ۲. مقادیر پایایی ترکیبی، کرونباخ و پایایی همگون و میانگین واریانس مدل

	آلفای کرونباخ	ضریب پایایی همگون (rho)	پایایی ترکیبی	میانگین واریانس استخراج شده (AVE)
توسعه پایدار گردشگری	۰.۸۸۷	۰.۹۰۶	۰.۹۰۷	۰.۵۶۱
بعد اجتماعی	۰.۹۲۶	۰.۹۳۲	۰.۹۳۸	۰.۶۰۵
بعد اقتصادی	۰.۸۶۵	۰.۸۹۷	۰.۸۸۵	۰.۵۴۵
بعد زیست محیطی	۰.۹۱۳	۰.۹۱۹	۰.۹۲۹	۰.۵۷۰
بعد فرهنگی	۰.۸۴۷	۰.۸۷۸	۰.۸۷۶	۰.۵۲۷
تاب آوری اجتماعی	۰.۹۱۶	۰.۹۴۰	۰.۹۲۳	۰.۶۰۲
توانمندی اجتماعی	۰.۹۳۲	۰.۹۴۵	۰.۹۴۴	۰.۶۲۹
خودتنظیمی اجتماعی	۰.۸۳۵	۰.۸۴۵	۰.۸۷۰	۰.۶۰۶
مسئولیت پذیری اجتماعی	۰.۹۶۶	۰.۹۶۷	۰.۹۷۱	۰.۷۶۹
هیجان اجتماعی	۰.۹۱۷	۰.۹۴۷	۰.۹۳۰	۰.۵۷۴

پایایی ترکیبی یا روایی همگرا زمانی وجود دارد که پایایی ترکیبی از ۰/۷ بزرگ‌تر باشد. همچنین پایایی ترکیبی باید از میانگین واریانس استخراج شده بزرگ‌تر باشد. در این صورت هر شرط روایی همگرا وجود خواهد داشت. پایایی ترکیبی با استفاده از فرمولی که توسط یورسکاگ ارائه شده نیز قابل محاسبه است. ضریب پایایی همگون (rho) نیز برای سنجش پایایی درونی سازه‌ها است. همچنان که چین (۱۹۹۸) معتقد است ضریب Rho نسبت به آلفای کرونباخ از اطمینان بیشتری برخوردار است. به ضریب Rho گاهی ضریب دایلون–گولداشتین نیز گفته می‌شود. مقدار این ضریب باید بیش از ۰/۷ باشد. مقادیر آلفای کرونباخ نیز باید بیش از ۰/۷ و مقادیر میانگین واریانس استخراج شده باید بیشتر از ۰/۵ باشد تا مورد تائید قرار گیرد، که طبق جدول (۲) همه این ضرایب برای متغیرهای تحقیق در سطح موردقبول نسبت به حداقل قرار دارند.

در جدول (۳) مقادیر آماره تی، F^2، R^2 و Q^2 به جهت بیان ساختار مدل بیان شده است:

جدول ۳. مقادیر آماره تی، F^2، R^2 و Q^2 به جهت بیان ساختار مدل

	آماره t	F^2	R^2		Q^2
			R^2	R^2 تعدیل شده	
تاب آوری اجتماعی	۹.۶۱۲	۵.۸۵۹	۰.۹۹۵	۰.۹۹۵	۰.۲۹۶
توسعه پایدار گردشگری	---	۱.۴۳۲	۰.۵۸۸	۰.۵۸۹	۰.۰۸۸
بعد اجتماعی	---	۰.۵۹۶	۰.۳۷۳	۰.۳۷۱	۰.۲۴۸
بعد اقتصادی	---	۱.۴۸۰	۰.۵۹۶	۰.۵۹۷	۰.۲۲۴
بعد زیست محیطی	---	۲.۳۷۱	۰.۷۰۲	۰.۷۰۳	۰.۳۷۳
توانمندی اجتماعی	۱۵.۰۸	۱۷.۸۰۷	—	—	۰.۰۷۴
خودتنظیمی اجتماعی	۱۰.۶۰۹	۷.۷۰۴	—	—	۰.۲۵۷
مسئولیت پذیری اجتماعی	۳۴.۲۱۹	۳۶.۶۰۲	—	—	۰.۴۲۶
هیجان اجتماعی	۹.۳۲۹	۱۰.۰۴۱	—	—	۰.۰۰۴

همان‌طور که در جدول (۳) مشاهده می‌شود مقادیر آماره تی برای تمامی متغیرها از مقدار ۱/۹۶ بزرگ‌تر است و در سطح ۰/۰۵ معنی‌دار می‌باشد و با توجه به مقادیر R^2 قابل ذکر است که در بین متغیرها بیشترین تأثیر مربوط به تاب‌آوری اجتماعی است.

همچنین مقدار آماره Q^2 (استون-گیسر[1]) که قدرت پیش‌بینی مدل در سازه‌های درون‌زا را مشخص می‌کند. مدل‌هایی که دارای برازش ساختاری قابل قبول هستند، باید قابلیت پیش‌بینی متغیرهای درون‌زای مدل را داشته باشند. بدین معنی که اگر در یک مدل، روابط بین سازه‌ها به‌درستی تعریف شده باشند، سازه‌ها تأثیر کافی بر یکدیگر گذاشته و از این راه فرضیه‌ها به‌درستی تائید شوند. نتایج این آزمون در جدول (۳) نشان داده شده است. هنسلر و همکاران (۲۰۰۹) سه مقدار ۰/۰۲، ۰/۱۵ و ۰/۳۵ را به‌عنوان مقادیر قدرت پیش‌بینی کم، متوسط و قوی تعیین نموده‌اند. این مقدار برای تمامی متغیرها دارای قدرت پیش‌بینی متوسط تا قوی بود که متوسط و قوی بودن این مقادیر نشان دهنده تناسب پیش‌بینی برای این سازه‌ها می‌باشد که بیشترین قدرت پیش‌بینی در مدل برای بحث توسعه پایدار گردشگری در مناطق ساحلی مربوط به مؤلفه مسئولیت‌پذیری اجتماعی از مؤلفه‌های تاب‌آوری اجتماعی است. معیارهای نیکویی برازش مدل پژوهش نیز به شرح جدول ۴ ارائه شدند.

جدول ٤. معیارهای نیکویی برازش مدل پژوهش

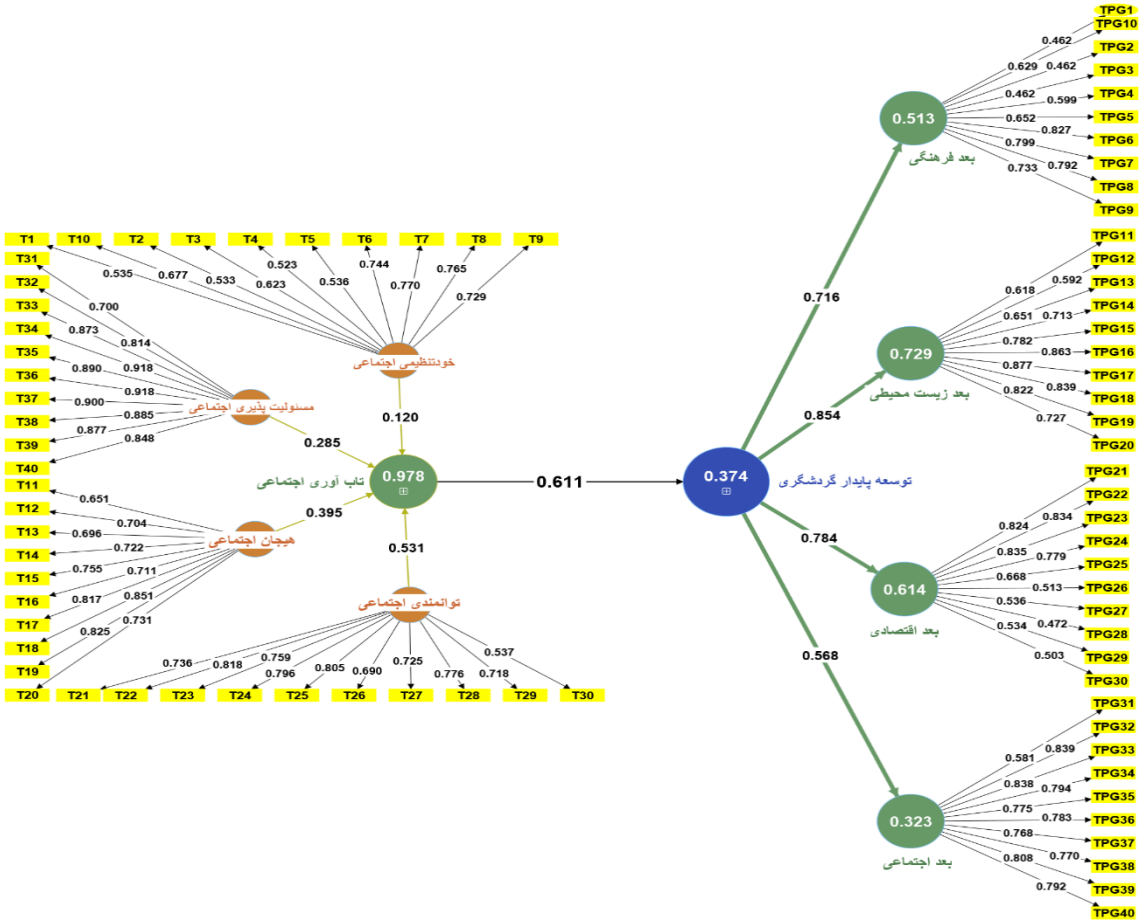
متغیرها	محدوده قابل قبول	مقدار مشاهده شده	نتیجه
SRMR	کمتر از ۰/۰۸ **(Hu & Bentler, 1999)**	۰/۰۴۹	برازش مناسب
d-ULS	کمتر از ۰/۹۵ **(Henseler et al, 2015)**	۰/۴۶۵	برازش مناسب
d-G1	کمتر از ۰/۹۵ **(Henseler et al, 2015)**	۰/۵۹۶	برازش مناسب
d-G2	کمتر از ۰/۹۵ **(Henseler et al, 2015)**	۰/۴۳۹	برازش مناسب
Chi-square	بیشتر از ۱/۹۶ **(Hu & Bentler, 1999)**	۲۷۵۴.۵۲۳۱	برازش مناسب
NFI	بیشتر از ۰/۲۵ **(Bonett & Bentler, 1999)**	۰/۵۹۴	برازش مناسب

جدول (۴) شاخص‌های برازش مدل پژوهش را نشان می‌دهند. با توجه به مقادیر به‌دست‌آمده، داده‌های جمع‌آوری شده برای اندازه‌گیری متغیرهای پنهان از کفایت و برازش لازم برخوردارند و درنتیجه، نتایج حاصل از برآورد مدل پژوهش، قابل اتکا و مورد اعتماد می‌باشد.

در ادامه نیز برای سنجش اینکه تاب‌آوری اجتماعی مناطق ساحلی بر سطح توسعه گردشگری استان بوشهر تأثیر معناداری دارد یا خیر، مدل تحلیل مسیر ارائه شد که ضرایب رگرسیونی استاندارد مدل پژوهش در نمودار (۱) نمایش داده شده است:

1. Stone-Geisser

نمودار ۱. ضرایب رگرسیونی استاندارد مدل تاب آوری اجتماعی



با توجه به مدل برازش داده‌شده فوق ضریب رگرسیونی استاندارد شده تأثیر تاب‌اوری اجتماعی مناطق ساحلی بر توسعه گردشگری به‌عنوان متغیر وابسته برابر با ۰.۶۱۱ بوده است که به صورت ریز شده ضریب رگرسیونی مربوط به مولفه‌های آن شامل خودتنظیمی اجتماعی، هیجان اجتماعی، توانمندی اجتماعی و مسئولیت پذیری اجتماعی به ترتیب برابر با ۰.۷۱۶، ۰.۸۵۴، ۷۸۴ و ۰.۵۶۸ محاسبه شد. مقدار ضریب تعیین (R^2) برای متغیر توسعه پایدار گردشگری ۰.۳۷۴ می‌باشد که معادل آن بدین شکل است که تاب آوری اجتماعی–فرهنگی از طریق مولفه‌های تعریف شده آنها توانسته است میزان ۳۷.۴ درصد از تغییرات توسعه پایدار گردشگری در مناطق ساحلی را تبیین کند که میزان این تاثیر بر روی ابعاد مختلف توسعه شامل بعد فرهنگی، زیست محیطی، اقتصادی و اجتماعی نیز به ترتیب برابر با ۰.۵۱۳، ۰.۷۲۹، ۰.۶۱۴ و ۰.۳۲۳ محاسبه شده است که به ترتیب برابر با ۵۱.۳ درصد، ۷۲.۹ درصد، ۶۱.۴ درصد و ۳۲.۳ درصد می باشد بعبارتی این متغیرها با مقدار ضرایب تعیین بیان شده توسط متغیرهای تأثیرگذار بر آن یعنی تاب آوری اجتماعی و مولفه های آن بیان شده است که بیشترین بعد تاثیرپذیر توسعه پایدار گردشگری در مناطق ساحلی بوشهر مربوط به بعد زیست محیطی بود

با توجه به مدل برازش داده‌شده فوق ضریب رگرسیونی استاندارد شده و سطح معنی‌داری به‌دست‌آمده مشخص می‌شود که تأثیر همه مؤلفه‌ها از جانب متغیر تاب‌آوری اجتماعی بر متغیر وابسته (توسعه گردشگری) و همچنین مؤلفه‌های آن معنی‌دار است. به عبارتی نتایج آزمون نشان داد که مؤلفه‌های متغیر مستقل تاب‌آوری اجتماعی فرهنگی به‌طور مستقیم بر متغیر توسعه پایدار گردشگری (وابسته) و مؤلفه های آن مؤثر است و جهت این اثربخشی با توجه به علامت مثبت ضرایب رگرسیونی در مدل ایجاد شده، از نوع سازنده و مستقیم می‌باشد، بدین معنی که با بهبود وضعیت تاب‌آوری اجتماعی در مناطق میزان توسعه پایدار گردشگری در چهار بعد مطرح شده شامل ابعاد فرهنگی، زیست‌محیطی، اقتصادی و اجتماعی افزایش و بهبود

خواهد یافت. در ارتباط با نقش غیرمستقیم مربوط به مؤلفه‌های متغیرهای تاب‌آوری اجتماعی با استفاده آزمون بوت استرپینگ و داده‌های اثر غیرمستقیم ویژه در نرم‌افزار اسمارت پی ال اس نسخه ۴ استفاده شد که نتایج در جدول زیر نمایش داده شده است.

جدول ۵. مقادیر اثر متغیر مؤلفه‌های تاب‌آوری اجتماعی بر توسعه پایدار گردشگری

متغیر مستقل	مؤلفه اثرگذار	مؤلفه‌های متغیر وابسته	نمونه اصلی	میانگین نمونه	انحراف استاندارد	آماره t	P Values
تاب‌آوری اجتماعی		توسعه پایدار گردشگری	۰/۶۱۱	۰/۶۲۹	۰/۰۵۱	۱۲/۰۹۸	۰/۰۰۰
	تاب‌آوری اجتماعی	بعد اجتماعی	۰/۳۴۷	۰/۳۵۶	۰/۵۰	۷/۰۰۱	۰/۰۰۰
		بعد اقتصادی	۰/۴۷۹	۰/۴۹۶	۰/۰۴۴	۱۰/۸۷۵	۰/۰۰۰
		بعد زیست‌محیطی	۰/۵۲۲	۰/۵۳۶	۰/۰۴۶	۱۱/۲۴۴	۰/۰۰۰
		بعد فرهنگی	۰/۴۳۸	۰/۴۵۰	۰/۰۴۴	۱۰/۰۲	۰/۰۰۰
		توسعه پایدار گردشگری	۰/۳۲۵	۰/۳۳۴	۰/۰۲۶	۱۲/۲۹۶	۰.۰۰۰
	توانمندی اجتماعی	بعد اجتماعی	۰/۱۸۵	۰/۱۸۹	۰/۰۲۵	۷/۳۶۷	۰/۰۰۰
		بعد اقتصادی	۰/۲۵۵	۰/۲۶۲	۰/۰۲۲	۱۱/۵۳	۰/۰۰۰
		بعد زیست‌محیطی	۰/۲۷۷	۰/۲۸۴	۰/۰۲۳	۱۲/۳۰۲	۰/۰۰۰
		بعد فرهنگی	۰/۲۳۳	۰/۲۳۹	۰/۰۲۱	۱۱/۲۷۳	۰/۰۰۰
		توسعه پایدار گردشگری	۰/۰۷۳	۰/۰۷۶	۰/۰۱۴	۵/۲۷۶	۰.۰۰۰
	خودتنظیمی اجتماعی	بعد اجتماعی	۰/۰۴۲	۰/۰۴۳	۰/۰۰۹	۴/۶۴۷	۰/۰۰۰
		بعد اقتصادی	۰/۰۵۷	۰/۰۵۹	۰/۰۱۱	۵/۲۳۶	۰/۰۰۰
		بعد زیست‌محیطی	۰/۰۶۲	۰/۰۶۴	۰/۰۱۲	۵/۱۸۵	۰/۰۰۰
		بعد فرهنگی	۰/۰۵۲	۰/۰۵۴	۰/۱۰	۵/۰۱۳	۰/۰۰۰
		توسعه پایدار گردشگری	۰/۱۷۴	۰/۱۷۸	۰/۰۲	۸/۹۰۲	۰.۰۰۰
	مسئولیت‌پذیری اجتماعی	بعد اجتماعی	۰/۰۹۹	۰/۱۰۱	۰/۰۱۷	۵/۷۱۱	۰/۰۰۰
		بعد اقتصادی	۰/۱۳۶	۰/۱۴۰	۰/۰۱۶	۸/۴۰۳	۰/۰۰۰
		بعد زیست‌محیطی	۰/۱۴۹	۰/۱۵۱	۰/۰۱۷	۹/۰۰۶	۰/۰۰۰
		بعد فرهنگی	۰/۱۲۵	۰/۱۲۷	۰/۰۱۴	۸/۶۶۴	۰/۰۰۰
		توسعه پایدار گردشگری	۰/۲۴۲	۰/۲۴۷	۰/۰۳۲	۷/۶۱۷	۰.۰۰۰
	هیجان اجتماعی	بعد اجتماعی	۰/۱۳۷	۰/۱۴۰	۰/۰۲۳	۶/۰۰۳	۰/۰۰۰
		بعد اقتصادی	۰/۱۸۹	۰/۱۹۴	۰/۰۲۶	۷/۲۱۸	۰/۰۰۰
		بعد زیست‌محیطی	۰/۲۰۶	۰/۲۱۱	۰/۰۲۹	۷/۰۷۵	۰/۰۰۰
		بعد فرهنگی	۰/۱۷۳	۰/۱۷۷	۰/۰۲۶	۶/۶۸۹	۰/۰۰۰

بر اساس ضرایب استاندارد و مقادیر بحرانی ارائه شده در جدول (۵) همه مسیرهای مستقیم و غیرمستقیم اثربخشی جمعی مؤلفه‌های مربوط به تاب‌آوری اجتماعی، معنی‌دار هستند ($p\leq$ ۰/۰۰۱). لذا همه فرضیه‌ها با در نظرگیری نقش ترکیبی مؤلفه‌ها، تائید می‌شود.

نتیجه‌گیری

نتایج یافته ها نشان داد که تاب‌آوری اجتماعی مناطق ساحلی بر سطح توسعه گردشگری استان بوشهر تأثیر معناداری دارد. ضریب رگرسیونی استاندارد شده تأثیر تاب آوری اجتماعی مناطق ساحلی بر توسعه گردشگری به‌عنوان متغیر وابسته برابر با ۰.۶۱۱ بوده است که به صورت ریز شده ضریب رگرسیونی مربوط به مؤلفه های آن شامل خودتنظیمی اجتماعی، هیجان اجتماعی، توانمندی اجتماعی و مسئولیت پذیری اجتماعی به ترتیب برابر با ۰.۷۱۶، ۰.۸۵۴، ۷۸۴ و ۰.۵۶۸ محاسبه شد. مقدار ضریب تعیین (R^2) برای متغیر توسعه پایدار گردشگری ۰.۳۷۴ می باشد که معادل آن بدین شکل است که تاب آوری اجتماعی از طریق مؤلفه های تعریف شده آنها توانسته است میزان ۳۷.۴ درصد از تغییرات توسعه پایدار گردشگری در مناطق ساحلی را تبیین کند که میزان این تاثیر بر روی ابعاد مختلف توسعه شامل بعًد فرهنگی، زیست محیطی، اقتصادی و اجتماعی نیز به ترتیب برابر با ۰.۵۱۳، ۰.۷۲۹، ۰.۶۱۴ و ۰.۳۲۳ محاسبه شده است که به ترتیب برابر با ۵۱.۳ درصد، ۷۲.۹ درصد، ۶۱.۴ درصد و ۳۲.۳ درصد می باشد، به عبارتی این متغیرها با مقدار ضرایب تعیین بیان شده توسط متغیرهای تأثیرگذار بر آن یعنی تاب آوری اجتماعی و مؤلفه های آن بیان شده است که بیشترین بعًد تاثیرپذیر توسعه پایدار گردشگری در مناطق ساحلی بوشهر مربوط به بعًد زیست محیطی بود و جهت این اثربخشی با توجه به علامت مثبت ضرایب رگرسیونی در مدل ایجاد شده، از نوع سازنده و مستقیم می‌باشد، بدین معنی که با بهبود وضعیت تاب‌آوری اجتماعی در مناطق میزان توسعه پایدار گردشگری در چهار بعًد مطرح شده شامل ابعاد فرهنگی، زیست‌محیطی، اقتصادی و اجتماعی افزایش و بهبود خواهد یافت. پس درنهایت این فرضیه که تاب‌آوری اجتماعی مناطق ساحلی بر سطح توسعه گردشگری استان بوشهر تأثیر معناداری دارد با سطح اطمینان ۰.۹۵ مورد تائید قرار گرفت.

نتایج به‌دست‌آمده با نتایج مطالعات باصولی و جباری (۱۴۰۰)، محمودی (۱۳۹۹)، ضرابی و همکاران (۱۳۹۹)، حسینی و همکاران (۱۳۹۹)، نیک‌بین و کرمی (۱۳۹۱)، نیلور و همکاران (۲۰۲۱) و یوستیانا و همکاران (۲۰۲۱)، همخوانی دارد. همچنین این که احمدیان و همکاران (۱۳۹۳) بیان کردند که توسعه گردشگری به سطح مشخصی از مؤلفه‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی نیاز دارد تا بتواند یک ابزار موفق توسعه پایدار باشد و اینکه جوامع را پایدار نگه دارد. با توجه به ادبیات تحقیق و بررسی پژوهش‌های نظریه‌پردازان مختلف، ترکیبی از عوامل تشکیل‌دهنده مؤلفه‌های اجتماعی در نظر گرفته شد، میان این عوامل کلیدی وابستگی متقابلی وجود دارد، هر یک به‌گونه‌ای خاص بر یکدیگر اثرگذار هستند. در این پژوهش رابطه‌ی این عوامل با توسعه پایدار گردشگری در غالب مدلی مفهومی بیان شد. یافته‌های حاصل از مدل تائید شده مؤید رابطه معنادار متغیرهای مکنون موردمطالعه (تاب‌آوری اجتماعی و توسعه پایدار گردشگری در مناطق) می‌باشد. درواقع می‌توان گفت مؤلفه‌های تاب‌آوری اجتماعی نگرش ساکنان و میزان حمایت آنان از توسعه پایدار گردشگری را تحت تأثیر قرار می‌دهند.

در تبیین نتایج یافته های این پژوهش می‌توان بیان کرد که گردشگری یکی از صنایع بزرگی است که در دهه‌های اخیر قرن بیستم به‌شدت موردتوجه کشورهای مختلف قرار گرفت و این صنعت را به یکی از بزرگ‌ترین صنایع جهان بدل کرده است. اهمیت این صنعت، وجود مطالعات همه‌جانبه و به روز را ضرورت می‌بخشد که از آن میان مطالعه تأثیر تاب‌آوری اجتماعی با توجه به نیاز امروز جهانیان، یکی از آن‌هاست. تاب‌آوری اجتماعی فرصت‌های پیش‌روی افراد را گسترش می‌دهد. تاب‌آوری از جمله زیربناهای توسعه است که نه‌تنها به‌عنوان عاملی برای رشد حوزه‌های مختلف از جمله گردشگری و بحث توسعه پایدار است، بلکه به‌عنوان وسیله‌ای برای دستیابی به یک زندگی رضایت‌بخش‌تر از لحاظ معنوی، اخلاقی، عاطفی و فکری باید در نظر گرفت. میزان توسعه گردشگری در مناطق مختلف با توجه به سطح تاب‌آوری اجتماعی متفاوت است. این تفاوت دلایل متعددی دارد که یکی از آن‌ها میزان علاقه‌مندی برنامه ریزان و دولتمردان به ارائه جلوه‌های اجتماعی شهرهایشان در قالب سیاست‌های چند فرهنگی می‌باشد. این موضوع بزرگ‌ترین دلیل برای ارائه راهکارهای توسعه گردشگری در این زمینه می‌باشد. چراکه هیچ دولتی بدون وجود این سیاست‌ها نمی‌تواند مظاهر اجتماعی و فرهنگی خویش را به نمایش گذارد. درواقع رویکرد سیاست‌های فرهنگی یک کشور به‌مثابه کلیتی است که دیگر شاخص‌های تاب‌آوری اجتماعی را در برمی‌گیرد.

نتایج نشان داد که مناطق ساحلی از جمله شهر بوشهر به دلیل وضعیت فاکتورهای اجتماعی نظیر مسئولیت‌پذیری اجتماعی، توانمندی اجتماعی و بحث خودتنظیمی نیازمند برنامه‌ریزی سازنده به لحاظ عمرانی و جامعه‌شناختی می‌باشد. شهر بوشهر باوجود تنوع قومیتی و مسافران، دیگ در هم جوش محل اجتماع فرهنگ‌های مختلف کشور است. این شهر که در مهروموم‌های گذشته تلاش‌ها و اقدامات گسترده‌ای در حوزه سواحل به لحاظ زیرساخت‌های عمرانی داشته است، توانسته با ارائه جلوه‌های اجتماعی و فرهنگی خود به الگوی شهرهای هم‌جوار تبدیل شود. آنچه گواه این موضوع است، وضعیت سواحل دریایی شهر بوشهر می‌باشد. در این سایت به جاذبه‌های گردشگری اشاره می‌کند که فرهنگ و عرف های مختلف جامعه محلی شهر بوشهر را توأمان دربر می‌گیرد. این موضوع تا حدی ملموس است که به‌جرئت می‌توان گفت که تمامی بخش‌های گردشگری این شهر با سطح اجتماعی و فرهنگی عجین است و مسائل اجتماعی و فرهنگی و جزء لاینفک، گردشگری و توسعه پایدار است. این قرارگیری فرهنگ های جامعه محلی مختلف و مسائل اجتماعی کنار هم و احترام به هر یک مرهون سیاست های فرهنگی و اجتماعی است. اینکه مباحث اجتماعی و فرهنگی خود به‌عنوان بزرگ‌ترین جاذبه گردشگری استفاده می‌کند، همگی در سایه همین سیاست‌هاست و نیاز است که برنامه‌های توسعه‌ای با سیاست‌های فرهنگی و اجتماعی مناطق در سال های متمادی و در یک مسیر مشخص قرار داشته باشد چرا که از این روست که شاهد رشد فزاینده‌ی گردشگری و توسعه پایدار خواهیم بود.

با توجه به اینکه ایران و بخصوص استان بوشهر دارای سواحل زیبا و پتانسیل‌های طبیعی و جاذبه‌های سیاحتی بسیار و از طرفی برخورداری از ظرفیت بالای فعالیت‌های اقتصادی به‌عنوان استانی توانمند در آماده‌سازی شرایطی مطلوب برای علاقه‌مندان است و با توجه به اینکه از ظرفیت و قابلیت مناسبی برای برگزاری انواع مسابقات آبی و ساحلی برخوردار می‌باشد، می‌تواند به‌عنوان قطبی مهم در صنعت توریسم به معنای عام و توریسم ورزشی در معنای خاص آن تلقی گردد و به‌واسطه نیاز روحی روانی انسان امروزی به تفریح در مناطق مختلف طبیعی و بخصوص ورزش‌هایی که در سواحل دریا صورت می‌گردد، با یک برنامه‌ریزی حساب شده ضمن بهره‌گیری از استعداد مناطق مختلف استان و لحاظ کردن شرایط مختلف می‌توان در پیشبرد اهداف اقتصادی و اشتغال‌زایی گام برداشت و هم محیط مناسبی برای گردشگران به وجود آورد و همچنین بهبود زیرساخت‌ها را فراهم کند. با توجه به افزایش منابع طبیعی، وضعیت ساحل نوردی نیز افزایش می‌یابد و برخورداری از منابع طبیعی مناسب می‌تواند باعث جذب گردشگر و توسعه گردشگری ورزشی در استان شود. فضاهای ساحلی و دریایی موجود در استان، مناظر طبیعی و پوشش گیاهی خاص در بعضی از نقاط سواحل در سطح استان، وجود جانوران باقابلیت زندگی در مناطق ساحلی و حتی خشکی استان، شرایط آب‌وهوایی مناسب که در فصل زمستان دارای دمای مناسب، چشم‌اندازهای طبیعی در جزایر استان و حتی آسمان شب در سواحل به جهت رصد ستارگان همه از جاذبه‌های متنوع و جزء لاینفک منابع طبیعی این اقلیم ساحلی می‌باشند. می‌توان با برنامه‌ریزی درست و هدفمند باعث استفاده بهینه از این منابع طبیعی خدادادی شد.

این در حالی است که توسعه گردشگری همواره با آسیب رساندن به محیط‌زیست همراه بوده است. این تخریب‌ها می‌تواند منجر به از دست دادن منابع شود و سبب تضاد منافع بین ذینفعان مختلف شود. بدین منظور باید برنامه‌ریزی‌های مناسبی برای توسعه پایدار گردشگری در یک مقصد خاص صورت پذیرد. از جمله روش‌هایی که می‌توان به وسیله آن با صرف هزینه کمتر و به نحو بسیار مؤثرتر به این هدف نائل شد، کمک گرفتن از جامعه محلی می‌باشد. بر همین اساس در این مقاله سعی بر بررسی امکان دستیابی به توسعه پایدار با استفاده از تاب‌آوری اجتماعی موجود بین ساکنین مناطق ساحلی انجام گرفت.

گردشگری باوجود رشد فراوانی که در دهه‌های اخیر در کل دنیا داشته، باز هم در کشورهای درحال‌توسعه‌ای همچون ایران، نتوانسته پیشرفت چشمگیری داشته باشد. جدای از در نظر گرفتن دلایل این عقب‌ماندگی، آنچه در این رساله به‌عنوان بزرگ‌ترین محدودیت وجود داشته، محدودیت در منابع اطلاعاتی است. درست است که پژوهش‌ها، مقالات و کتب بسیاری درباره این صنعت نوشته شده است، ولی در این میان، سهم کشور ایران بسیار ناچیز است. این موضوع در سازمان گردشگری آن به‌وضوح به چشم می‌خورد. منابع اطلاعاتی در زمینه‌ی گردشگری ایران بسیار محدود بوده و اطلاعات اشتباه و حتی

متناقض با هم را منتشر می‌کنند و هیچ دسته‌بندی اطلاعاتی در این باره وجود ندارد. این موضوع به لحاظ استفاده داده‌های ثانویه در این مقاله به‌شدت موردتوجه است، چراکه داده‌های مربوط به گردشگری ایران به‌سختی قابل دسترسی است و نمی‌توان از صحت آن‌ها مطمئن بود. با این حال بر اساس آمارها و اطلاعات رسمی موجود، این پژوهش شکل گرفته است. علاوه بر آنچه ذکر گردید، کمبود منابع علمی شامل کتب، مقالات و پژوهش‌های ملی در رابطه با موضوع پژوهش نیز یکی دیگر از محدودیت‌های این تحقیق است. از این رو سعی شد که بر مبنای منابعی که بیشترین قرابت موضوعی با این پژوهش را دارد استفاده شود. البته باید خاطر نشان کرد که چنین پژوهشی در کشورهای دیگر نیز کمتر موردتوجه قرار گرفته و یا به دلایل سیاسی (سیاست‌های چند فرهنگی یک کشور) منابع قابل توجهی وجود ندارد. لذا در این مقاله سعی شد که با تمام محدودیت‌های پیش رو و بر اساس آنچه در دست دارد، نتایجی قابل‌تأمل برای مدیران این حوزه فراهم آورد تا با توجه مسئولین، صنعت گردشگری ایران بتواند در مسیر رشد و تعالی بهتری قرار گیرد. نتایج این پژوهش تائید کننده کارهای پیشین انجام شده است و نشان می‌دهد که تاب‌آوری اجتماعی می‌تواند سبب دستیابی به توسعه پایدار شود. همان‌طورکه نتایج نشان داد، خودتنظیمی اجتماعی، مسئولیت‌پذیری، توانمندی و هیجان اجتماعی برای دستیابی به توسعه پایدار نقشی سازنده داشتند که پارک و همکاران (۲۰۱۲) نیز در پژوهش خود به این نتیجه رسیده‌اند. پس لازم است این شاخص در بین مردم بیشتر تقویت شود. از جمله کارهایی که می‌توان انجام داد و مردم به‌صورت ضمنی در سؤالات پرسشنامه نیز به آن اشاره کردند برگزاری جلسات منظم در خصوص برنامه‌ریزی گردشگری می‌باشد. زمانی که ساکنان جامعه در فرایند برنامه‌ریزی مشارکت کنند، توسعه گردشگری به شکل مناسب توسط جامعه محلی پذیرفته می‌شود. حسن انجام کار و همکاری ساکنان در جامعه میزبان از اولین اجزای اساسی توسعه پایدار هستند و در طی زمان تجربیات نشان داده است که بدون همکاری، حمایت و مشارکت جامعه محلی با در نظرگیری مباحث اجتماعی و فرهنگی نمی‌توان صنعت پایدار گردشگری را ایجاد کرد. سرمایه اجتماعی، مشارکت‌کنندگان را قادر می‌سازد تا در همکاری با هم اثربخش‌تر باشند و بتوانند یک هدف مشترک را دنبال کنند ضمن اینکه اعتماد و عمل متقابل ، همکاری را از طریق کاهش هزینه‌های معامله افزایش می‌دهد.

با توجه به اهمیت موضوع گردشگری ورزشی و ضرورت بهره‌گیری از منافع مختلف فردی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و ثابت شده در تحقیقات مختلف، وقت آن رسیده است تا مدیران و مسئولین برنامه‌ریز و سیاست‌گذار در امور گردشگری در سطح استان بیش‌ازپیش به این حوزه توجه و اهتمام نمایند و با همکاری استانداری، شهرداری‌ها، ادارات گردشگری، ادارات تربیت‌بدنی، و ادارات منابع طبیعی به شناخت و توسعه جذابیت‌های تفریحی و ورزشی و ارتقاء زیرساخت‌های لازم در استان و شهرستان‌های مختلف بپردازند و گسترش این صنعت را با مدیریت بخشی و منطقه‌ای آن، آغاز نمایند. لازمه این کار شناخت بیشتر مدیران و مسئولین کشور، استان و شهرستان‌ها با این مقوله و درک اهمیت جذب گردشگران ورزشی و اهمیت میزبانی رویدادهای مختلف ورزشی در توسعه همه‌جانبه مناطق خود می‌باشد. در این راستا با توجه به اینکه استان بوشهر، قابلیت‌ها و پتانسیل‌های مختلف گردشگری در مناطق ساحلی را در زمینه ورزش‌های آبی و ساحلی داراست، مدیران و برنامه‌ریزان بخش گردشگری استان و همچنین پژوهشگران و محققین بایستی اهتمام لازم را در جهت شکل‌گیری و توسعه این صنعت با برنامه‌ریزی و ایجاد استراتژی‌های مناسب از خود نشان دهند تا در آینده نزدیک شاهد توسعه این صنعت پاک و بهره‌مندی از منافع مختلف آن برای کشور و استان باشیم. درنهایت از آنجا که تاب‌آوری اجتماعی به‌عنوان یک عامل مهم در دستیابی به توسعه پایدارگردشگری می‌باشد،که می‌تواند دستیابی به توسعه را تسهیل و هزینه‌های لازم برای دستیابی به آن را تا حد زیادی کاهش دهد، بنابراین لازم است هنگام برنامه‌ریزی برای توسعه گردشگری در مقاصد توجه لازم به نقش جامعه محلی در فرایند توسعه پایدار انجام گیرد.

مطالعه حاضر به برخی محدودیت‌ها اذعان دارد. محدودیت‌های درونی شامل محدوده مکانی پژوهش در استان بوشهر است که تعمیم‌پذیری یافته‌ها را کاهش می‌دهد؛ احتمال بروز خطا ناشی از پاسخ‌های ناقص یا نادرست به پرسشنامه؛ دشواری در دسترسی به افراد خاص جهت تکمیل پرسشنامه؛ و مشکلات موجود در جلب همکاری سازمانی وجود داشت. افزون بر این، نمونه پژوهش صرفاً شامل متخصصان گردشگری، از جمله کارشناسان، مدیران و نمایندگان سازمان‌های میراث فرهنگی

و گردشگری، و همچنین گروه‌های فعال گردشگری در استان می‌باشد که تعمیم پذیری نتایج را محدود می‌سازد. محدودیت‌های بیرونی نیز شامل فقدان پژوهش‌های مشابه در داخل و خارج کشور است که درک بستر پژوهش را دشوار می‌سازد. همچنین، مشکلاتی نظیر دسترسی محدود به گروه هدف در منطقه مطالعه، بی‌میلی مشارکت‌کنندگان و عدم آشنایی آنان با مفاهیم کلیدی پژوهش و تأثیر سطوح متفاوت تجربه، دانش، دقت و انگیزش پاسخ‌دهندگان بر کیفیت پاسخ‌ها از جمله موانع بیرونی محسوب می‌شوند. این محدودیت‌ها باید در تفسیر نتایج پژوهش مدنظر قرار گیرند.

ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسندگان

مشارکت نویسندگان در این مقاله مستخرج از پایان نامه به شکل زیر است:

نویسنده اول: تهیه و آماده‌سازی نمونه‌ها، انجام آزمایش و گردآوری داده‌ها، انجام محاسبات، تجزیه و تحلیل آماری داده‌ها، تحلیل و تفسیر اطلاعات و نتایج، تهیه پیش‌نویس مقاله.

نویسنده دوم: استاد راهنمای پایان‌نامه، طراحی پژوهش، نظارت بر مراحل انجام پژوهش، بررسی و کنترل نتایج، اصلاح، بازبینی و نهایی‌سازی مقاله.

نویسنده سوم: استاد مشاور پایان‌نامه، مشارکت در طراحی پژوهش، نظارت بر پژوهش، مطالعه و بازبینی مقاله.

تعارض منافع

بر اساس اظهارات نویسندگان، این مقاله تعارض منافعی ندارد.

حامی مالی

بنابر اظهارات نویسندگان این پژوهش هیچگونه حامی مالی ندارد.

سپاسگزاری

از تمامی مشارکت کنندگان در این پژوهش سپاسگزاری می شود.

منابع

احمدیان، هوشمند؛ ستاری، محمدحسین و میرزائیان، اسماعیل. (۱۳۹۳). توسعه پایدار گردشگری، اولین کنگره تخصصی مدیریت شهری و شوراهای شهر، ساری

افجه، علی اکبر. (۱۳۸۲). توسعه جهانگردی از دیدگاه فرهنگی، اجتماعی و سیاسی، مجموعه مقالات سمینار بررسی سیاست ها و برنامه های توسعه جهانگردی در جمهوری اسلامی ایران تهران: دانشکده حسابداری و مدیریت دانشگاه علامه طباطبایی.

باصولی، مهدی و جباری، گلنوش. (۱۴۰۰). رابطه مدیریت بحران و تاب‌آوری جامعه مقصد گردشگری در بحران کرونا مطالعه موردی: شهر همدان. *نشریه گردشگری شهری*، ۸(۱)، ۴۸-۳۳

حسینی، علی؛ یدالله نیا، هاجر؛ محمدی، منصوره و شکاری، سعید. (۱۳۹۹). تحلیل تاب‌آوری اجتماعی بر اساس شاخص‌های سرمایه اجتماعی در شهر تهران. *فصلنامه شهر پایدار*، ۳(۱)، ۳۹-۱۹. https://doi.org/10.22034/jsc.2020.218514.1192

زمانی، بی بی عشرت؛ سعیدی، ذوالفقار و عابدی، احمد. (۱۳۹۰). اثربخشی و پایداری تأثیر استفادهاز چندرسانهایها بر خودتنظیمی و عملکرد تحصیلی درس ریاضی سال اول دبیرستان. *رویکردهای نوین آموزشی*, ۶(۲), ۱-۲۲.

ضرابی، اصغر؛ عباسی، شایسته و مشکینی، ابوالفضل. (۱۳۹۹). ارزیابی توسعه پایدار شهری با تأکید بر رویکرد تاب‌آوری در سکونتگاه–های غیررسمی (مورد مطالعه سکونتگاه‌های غیررسمی شهر سنندج). *نشریه علمی جغرافیا و برنامه ریزی*، ۲۴(۷۴)، ۱۳۳-۱۱۹ .

فرزادبهتاش، محمدرضا. (۱۳۹۵). نقش و جایگاه تاب آوری اجتماعی در کلیت مفهوم تاب آوری، هشتمین کنفرانس بین المللی مدیریت جامع بحران، تهران

محمودی، بیت الله؛ سروری دردشتی، زهرا و صادقی، ستار. (۱۳۹۹). شناسایی، طبقه بندی و اولویت بندی معیارها و شاخص‌های تاب آوری اجتماعی در کشور. *مطالعات راهبردی سیاستگذاری عمومی*، دوره ۱۰، شماره ۳۶: ۹۶-۱۱۸.

میسون، پیتر. (۱۳۸۷). گردشگری؛ اثرات، برنامه ریزی و مدیریت مترجم: روزبه میرزایی و پونه ترابیان، تهران: ترمه

نیک بین، مهنا و کرمی، مهرداد. (۱۳۹۱). بررسی پایداری اجتماعی فرهنگی توسعه گردشگری، مطالعه موردی جزیره کیش. *فصلنامه تحقیقات فرهنگی ایران*, ۵(۲), ۱۳۷-۱۵۸. doi: 10.7508/ijcr.2012.18.006

References

Ahmadian, H., Sattari, M. H., & Mirzaeian, E. (2014). Tose'e-ye paydar-e gardeshgari [Sustainable tourism development]. The First Specialized Congress on Urban Management and City Councils, Sari, Iran.

Basouli, M., & Jabbari, G. (2021). Rabete-ye modiriyat-e bohran va tabavari-ye jame'e-ye maghsad-e gardeshgari dar bohran-e korona: Motale'e-ye moredi: Shahr-e Hamedan [The relationship between crisis management and resilience of tourism destination community in the corona crisis: A case study of Hamedan city]. Nashriye-ye Gardeshgari-ye Shahri [*Journal of Urban Tourism*], 8(1), 33-48.

Edgell, D. (2024). Managing sustainable tourism: A legacy for the future. Routledge. https://doi.org/10.4324/9780429318122

Farzadbehtash, M. R. (2016). Naqsh va jaygah-e tabavari-ye ejtemaei dar kolliyat-e mafhum-e tabavari [The role and position of social resilience in the overall concept of resilience]. The 8th International Conference on Integrated Crisis Management, Tehran, Iran.

Gunaratne, C. D., & Kremer, P. J. (2021). The long-term impact of the 2004 tsunami on Sri Lankan survivors: Exploring the socio-cultural influences on resilience. *International Journal of Disaster Risk Reduction*, 64, 102519. https://doi.org/10.1016/j.ijdrr.2021.102519

Hosseini, A., Yadollahnia, H., Mohammadi, M., & Shekari, S. (2020). Tahlil-e tabavari-ye ejtemaei bar asas-e shakhes-ha-ye sarmaye-ye ejtemaei dar shahr-e Tehran [Analysis of social resilience based on social capital indicators in Tehran city]. *Faslname-ye Shahr-e Paydar [Journal of Sustainable City]*, 3(1), 19-39. https://doi.org/10.22034/jsc.2020.218514.1192

Mason, P. (2020). Tourism impacts, planning and management. Routledge. (Original work published 2003)

Mason, P. (2008). Gardeshgari; Asarat, barnameh-rizi va modiriyat [Tourism; Impacts, planning and management] (R. Mirzaei & P. Torabian, Trans.). Termeh. (Original work published 2003)

Medlik, S. (2023). Dictionary of travel, tourism and hospitality (3rd ed.). Butterworth-Heinemann.

Mohammadi, A. (Ed.). (2013). Mabani-ye modiriyat-e gardeshgari-ye paydar [Fundamentals of sustainable tourism management]. Mehraban Nashr.

Mahmoudi, B., Sarvari Dardashti, Z., & Sadeghi, S. (2020). Shenasayi, tabaghebandi va avvaliyat bandi-ye meyarha va shakhes-ha-ye tabavari-ye ejtemaei dar keshvar [Identifying, classifying and prioritizing the criteria and indicators of social resilience in the country]. *Motale'at-e Rahbordi-ye Siasatgozari-ye Omumi [Strategic Studies of Public Policy]*, 10(36), 96-118.

Nikbin, M., & Karami, M. (2012). Barresi-ye paydari-ye ejtemaei-farhangi-ye tose'e-ye gardeshgari, motale'e-ye moredi: Jazire-ye Kish [Investigating the socio-cultural sustainability of tourism development, a case study: Kish Island]. *Faslname-ye Tahghighat-e Farhangi-ye Iran [Iranian Journal of Cultural Research]*, 5(2), 137-158.

Naylor, R. S., Hunt, C. A., Zimmerer, K. S., & Taff, B. D. (2021). Emic views of community resilience and coastal tourism development. *Societies*, 11(3), 94. https://doi.org/10.3390/soc11030094

Ofogh, A. A. (2003). Tose'e-ye jahangardi az didgah-e farhangi, ejtemaei va siasi [Tourism development from a cultural, social and political perspective]. In Majmueh maghalat-e seminar-e barrasi-e siasatha va barnameha-ye tose'e-ye jahangardi dar jomhuri-ye eslami-ye Iran [Proceedings of the seminar on

reviewing tourism development policies and programs in the Islamic Republic of Iran]. Faculty of Accounting and Management, Allameh Tabataba'i University.

Park, D. B., Lee, K. W., Choi, H. S., & Yoon, Y. (2012). Factors influencing social capital in rural tourism communities in South Korea. *Tourism Management*, 33(6), 1511-1520. https://doi.org/10.1016/j.tourman.2012.02.005

Yustiana, D., Fadli, M., Kusumaningrum, A., & Solimun, S. (2021). Analysis study of coastal reclamation impact to the national resilience (A literary, philosophical, juridical and sociological approach). Sttal Postgraduate-International Conference, 5(1).

Zamani, B. E., Saeidi, Z., & Abedi, A. (2011). Asar-bakhshi va paydari-ye tasir-e estefade az chandresaneha bar khod-tanzimi va amalkard-e tahsili dars-e riazi-ye sal-e avval-e dabirestan [The effectiveness and sustainability of the effect of using multimedia on self-regulation and academic performance in first-year high school mathematics]. *Ruykardha-ye Novin-e Amouzeshi [New Educational Approaches]*, 6(2), 1-22.

Zarabi, A., Abbasi, S., & Meshkani, A. (2020). Arzyabi-ye tose'e-ye paydar-e shahri ba ta'kid bar rahyafte tabavari dar sokunatgah-haye gheyr-e rasmi (motale'e-ye moredi: sokunatgah-haye gheyr-e rasmi-ye shahr-e Sanandaj) [Evaluation of sustainable urban development with an emphasis on the resilience approach in informal settlements (case study: informal settlements in Sanandaj city)]. *Nashriye-ye Elmi-ye Joghrafia va Barnameh Rizi [Scientific Journal of Geography and Planning]*, 24(74), 119-133.

New Research in Islamic Humanities Studies
Online ISSN : 2980 - 8944
https://api.lu.ac.ir/
Lorestan University

A Sociological Explanation of Factors Influencing the Culture of Chastity and Hijab with a Focus on the Islamic Lifestyle

Arvin Amiran[1], **Ensiyeh Mahini**[2] ✉, and **Amrollah Rashedzadeh**[3]

1. PhD. Student, Department of Sociology, Bu. C., Islamic Azad University, Bushehr, Iran. Email: amiran.teacher91@iau.ac.ir
2. Corresponding Author, Assistant Professor, Department of Islamic Studies, Bu. C., Islamic Azad University, Bushehr, Iran. Email: 351202@iau.ac.ir
3. Assistant Professor, Department of Sociology, Bu. C., Islamic Azad University, Bushehr, Iran. Email: a.rashedzadh@iau.ac.ir

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received 24 September 2025
Received in revised form 24 November 2025
Accepted 03 January 2026
Available online 15 January 2026

Keywords:
Chastity (Iffaf),
Hijab,
Islamic Lifestyle,
University Students,
Religious Values

ABSTRACT

Objective: This study aimed to conduct a sociological identification and analysis of factors contributing to the promotion of the culture of modesty (Chastity) and hijab within the framework of an Islamic lifestyle, focusing on students at the Islamic Azad University, Bushehr Branch.

Method: This descriptive-survey research was employed. The statistical population comprised 30,000 male and female students from the university, from which a sample of 375 individuals was selected using simple random sampling. Data were collected using a researcher-made 40-item questionnaire, whose validity was confirmed by academic experts and whose reliability was established with a Cronbach's alpha coefficient of 0.86.

Results: The findings revealed that independent variables including the reasonable fulfillment of sexual needs, the reinforcement of religious values, socio-economic status, attention to livelihood, officials' integrity, media consumption, and cultural capital all demonstrated a direct and significant correlation with the promotion of the culture of modesty and hijab. However, the contextual variables of gender and marital status did not show a significant effect. A stepwise multivariate regression model indicated that these variables collectively explain 35% of the variance in the culture of modesty and hijab.

Conclusions: Based on the results, it is recommended that policymakers simultaneously focus on healthy sexual education, the promotion of religious values, economic and cultural support, media policies, and increasing the integrity of officials in order to institutionalize the culture of modesty and hijab within the Islamic lifestyle.

Cite this article: Amiran, A., Mahini, E., & Rashedzadeh, A. (2026). A Sociological Explanation of Factors Influencing the Culture of Chastity and Hijab with a Focus on the Islamic Lifestyle. *New Research in Islamic Humanities Studies*, 4 (Special Issue), 1-23. https://doi.org/10.22034/api.2026.2077380.1547

© Author(s) retain the copyright and full publishing rights.
Publisher: Lorestan University.
DOI: https://doi.org/10.22034/api.2026.2077380.1547

Introduction

The issue of women's clothing has consistently been a focal point for Islamic societies, scholars, cultural leaders, and governments over the past century. In Iran, criticism of hijab primarily emerged after the Constitutional Revolution, largely articulated by Western-oriented intellectuals. Hijab, as a manifestation of divine ideology, instills a sense of worth and honor in Muslim women. Faith in God imbues human life with meaning and rescues it from nihilism and identity crisis. Adolescent girls who adopt the hijab with this conviction experience a sense of proximity to God and garner respect not only among believers but also in the eyes of non-Muslims. The wisdom underlying hijab lies in safeguarding women's respect and human dignity; conversely, the absence of hijab can lead to feelings of meaninglessness and emotional void. The philosophy of hijab is rooted in preserving the esteemed value of women. Today, improper veiling and unveiling are recognized as significant threats to society. Hijab is a phenomenon with a long historical background, encompassing cultural, social, moral, and religious dimensions that are inextricably linked to individual and societal well-being.

The 20th and 21st centuries, particularly in the aftermath of world wars, the Industrial Revolution, and technological advancements, have witnessed profound transformations in lifestyle, values, and social institutions. The family unit has undergone changes, becoming smaller in structure, altering its functions, and diminishing parental interaction with children. Political developments and widening class divides have also created deprivations that profoundly impact the youth. Several factors have contributed to the weakening of hijab culture. These include the inadequate presentation of religious models, the influence of satellite television and the internet, the shallowness of religious beliefs within families, and the inability of authorities to address the doubts and questions of the younger generation. Parental neglect of Islamic values plays a decisive role in this regard. Furthermore, the unjust distribution of wealth inflicts psychological and moral damage on society, fostering feelings of inferiority in the underprivileged class and arrogance in the privileged class. In light of the aforementioned points, the present study seeks to answer the following question: What social, cultural, and individual factors influence the culture of modesty and hijab among students, and how is this culture manifested in their Islamic lifestyle?

Method

This descriptive-survey research was employed. The statistical population comprised 30,000 male and female students from the university, from which a sample of 375 individuals was selected using simple random sampling. Data were collected using a researcher-made 40-item questionnaire, whose validity was confirmed by academic experts and whose reliability was established with a Cronbach's alpha coefficient of 0.86.

Results

The findings revealed that independent variables including the reasonable fulfillment of sexual needs, the reinforcement of religious values, socio-economic status, attention to

livelihood, officials' integrity, media consumption, and cultural capital all demonstrated a direct and significant correlation with the promotion of the culture of modesty and hijab. However, the contextual variables of gender and marital status did not show a significant effect. A stepwise multivariate regression model indicated that these variables collectively explain 35% of the variance in the culture of modesty and hijab.

Conclusions

This study aimed to investigate the factors influencing the promotion of the culture of modesty (chastity) and hijab within the Islamic lifestyle of students at the Islamic Azad University, Bushehr Branch. The findings revealed that this culture is shaped by a set of multidimensional social, cultural, economic, and individual factors. Specifically, the reasonable fulfillment of sexual needs through proper education, counseling, and the facilitation of marriage exerts a direct and significant impact on fostering a positive attitude towards hijab. Furthermore, the reinforcement of religious values at the individual, familial, and academic levels plays a pivotal role in sustaining behaviors and attitudes related to hijab. The results also indicated that socioeconomic status and attention to livelihood are influential, as financial pressures and economic inequality serve as weakening factors for the culture of hijab. Moreover, consistency between the words and actions of officials enhances public trust and effectively strengthens the tendency to emulate positive role models. Media consumption, with the positive orientation of domestic media and the negative influence of foreign media, affects attitudes towards dress, while cultural capital acquired through reading and artistic activities increases the understanding of and inclination towards Islamic norms. Contextual variables such as gender and marital status did not have a significant effect, underscoring the primacy of macro cultural-economic factors over demographic characteristics. A stepwise regression model demonstrated that these variables collectively explain 35% of the variance in the culture of modesty and hijab.Based on these results, it is recommended that policymakers simultaneously focus on several key areas. These include expanding comprehensive sex education within an Islamic framework, establishing psychological counseling services, facilitating marriage through housing and employment support, designing courses on religious teachings, organizing religious ceremonies, fostering a spiritual atmosphere in universities, and supporting families in transmitting religious values. Additionally, implementing supportive policies for low-income families including scholarships, loans, and welfare services providing employment skills training, reforming economic policies to promote social justice and reduce livelihood gaps, increasing the transparency and accountability of officials in cultural decision-making, developing media literacy and awareness of social media's impact, supporting the production of rich domestic media content, and establishing cultural centers, libraries, and student associations centered on Iranian-Islamic identity are essential. Leveraging the influence of professors and cultural figures for role modeling is also crucial. To enrich the body of knowledge in the field of Islamic lifestyle, future research is recommended to conduct longitudinal studies on the impact of sex education programs on hijab-related behavior, perform comparative analyses of the role of social media in modesty between

Iranian students and those in other Islamic countries, undertake qualitative analyses of students' experiences with cultural-economic contradictions in observing hijab, and investigate the role of artificial intelligence in promoting religious cultural capital. Such approaches would help address previous research limitations, such as unidimensional focus or insufficient attention to global changes and technological advancements.

Author Contributions

All authors contributed equally to the conceptualization of the article and writing of the original and subsequent drafts.

Data Availability Statement

Data available on request from the authors.

Acknowledgements

The authors would like to thank the anonymous reviewers for their insightful comments and constructive feedback, which significantly improved the quality of this manuscript. We also extend our gratitude to our colleagues for their valuable discussions and technical support throughout this research.

Ethical Considerations

The authors strictly adhered to the highest standards of research integrity. The authors avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not-for-profit sectors.

Conflict of Interest

The authors declare no conflict of interest.

پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی
شاپا الکترونیکی: ۸۹۴۴-۲۹۸۰
https://api.lu.ac.ir/
دانشگاه لرستان

تبیین جامعه‌شناختی عوامل مؤثر بر فرهنگ عفاف و حجاب با تأکید بر سبک زندگی اسلامی

آروین آمیران[۱]، انسیه ماهینی[۲] ✉، امرالله راشدزاده[۳]

۱. دانشجوی دکتری، گروه جامعه شناسی، واحد بوشهر، دانشگاه آزاد اسلامی، بوشهر، ایران. رایانامه: amiran.teacher91@iau.ac.ir
۲. نویسنده مسئول، استادیار، گروه معارف اسلامی، واحد بوشهر، دانشگاه آزاد اسلامی، بوشهر، ایران. رایانامه: 351202@iau.ac.ir
۳. استادیار، گروه جامعه شناسی، واحد بوشهر، دانشگاه آزاد اسلامی، بوشهر، ایران. رایانامه: a.rashedzadh@iau.ac.ir

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
مقاله پژوهشی،

تاریخچه مقاله:
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۷/۰۲
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۹/۰۳
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۰/۱۳
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۱۰/۲۵

کلیدواژه‌ها:
عفاف،
حجاب،
سبک زندگی اسلامی،
دانشجویان،
ارزش‌های دینی

چکیده

هدف: این پژوهش با هدف شناسایی و تحلیل جامعه‌شناختی عوامل مؤثر بر ارتقای فرهنگ عفاف و حجاب در چارچوب سبک زندگی اسلامی، بر روی دانشجویان دانشگاه آزاد اسلامی واحد بوشهر انجام شد.

روش پژوهش: روش پژوهش توصیفی-پیمایشی بود و جامعه آماری شامل ۳۰،۰۰۰ دانشجوی دختر و پسر این دانشگاه و حجم نمونه ۳۷۵ نفر بود که به روش نمونه‌گیری تصادفی ساده انتخاب گردید. ابزار جمع‌آوری داده‌ها پرسشنامه محقق‌ساخته ۴۰ سؤالی با روایی تأییدشده توسط اساتید و پایایی آلفای کرونباخ ۰.۸۶ بود.

یافته‌ها: یافته‌ها نشان داد متغیرهای مستقل شامل ارضای معقولانه نیازهای جنسی، تقویت ارزش‌های دینی، پایگاه اقتصادی-اجتماعی، توجه به معیشت، صداقت مسئولان، مصرف رسانه‌ای و سرمایه فرهنگی، همگی با ارتقای فرهنگ عفاف و حجاب همبستگی مستقیم و معنادار دارند. با این حال، متغیرهای زمینه‌ای جنسیت و وضعیت تأهل تأثیر معناداری نداشتند. مدل رگرسیون چندمتغیره گام‌به‌گام حاکی از آن است که این متغیرها ۳۵ درصد از واریانس فرهنگ عفاف و حجاب را تبیین می‌کنند.

نتیجه‌گیری: بر اساس نتایج، پیشنهاد می‌شود سیاست‌گذاران به طور همزمان بر آموزش جنسی سالم، ترویج ارزش‌های دینی، حمایت‌های اقتصادی و فرهنگی، سیاست‌های رسانه‌ای و افزایش صداقت مسئولان تمرکز نمایند تا فرهنگ عفاف و حجاب در سبک زندگی اسلامی نهادینه شود.

استناد: آمیران، آروین؛ ماهینی، انسیه و امرالله راشدزاده. (۱۴۰۴). تبیین جامعه‌شناختی عوامل مؤثر بر فرهنگ عفاف و حجاب با تأکید بر سبک زندگی اسلامی. *پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی*، (ویژه نامه) ۴، ۱-۲۳. https://doi.org/10.22034/api.2026.2077380.1547

ناشر: دانشگاه لرستان.

© نویسندگان.

DOI: https://doi.org/10.22034/api.2026.2077380.1547

مقدمه

در سده‌ی اخیر موضوع پوشش زنان همواره مورد توجه جوامع اسلامی، اندیشمندان و رهبران فرهنگی و دولت‌ها بوده است. در کشور ما گرچه تلاش هایی در مخالفت با حجاب از عهد ناصری به گوش می‌رسد اما انتقاد از حجاب را به طور عمده پس از مشروطیت و در میان روشنفکرانی که ازفرنگ بازگشته و یا شیفته‌ی تحولات فرهنگی آن دیارند، مشاهده می‌کنیم. (حسین زاده و همکاران، ۱۳۹۷). حجاب، مانند دیگر احکام اسلام، به عنوان نشانه هایی از یک مکتب و ایدئولوژی الهی، به زنان و دختران با حجاب، احساس ارزشمندی و افتخار می دهد. درواقع ایدئولوژی و جهانبینی الهی- یعنی داشتن ایمان به خداوند و اینکه آغاز و انجام جهان به دست خداست و ما انسان‌ها بندگان او هستیم و زندگی و مرگمان برای اوست- به زندگی انسان محتوا و ارزش می‌دهد و او را از احساس پوچی و در نتیجه از شکنندگی و بی‌هویتی خارج می‌کند؛ محتوا و ارزشی که برای آن زندگی می‌کند و در مقابل تمام مشکلات و سختی‌ها صبور است (رهنما و همکاران، ۱۳۹۴). دختران نوجوان وقتی با این تفکر، حجاب و پوشش را برمی‌گزینند، احساس می‌کنند با این کار به خدا نزدیکتر شده‌اند و مورد نظر و رحمت او هستند. افزون بر اینکه با پوشش و حجاب، نزد انسان‌های مؤمن نیز محترم هستند و از جایگاه ویژه‌ای به عنوان یک مسلمان معتقد برخوردار هستند و حتی در نظر افراد غیر مسلمان نیز به وقار و پاکدامنی شناخته می‌شوند و احترام خاصی می‌یابند. به یقین چنین احساسی برای زن مسلمان و با حجاب، لذتبخش و آرامش‌دهنده است و باعث می‌شود احساس ارزشمندی و احترام کند (خواجه نوری و همکاران، ۱۳۹۱).

درواقع یکی از حکمت‌های حجاب زن، حفظ احترام و شخصیت انسانی اوست به همین دلیل اسلام به آنان دستور داده است برای حفظ حرمت خود حجاب را مراعات کنند. به مردان نیز دستور داده از نگاه شهوت انگیز و حیوانی به زنان، و نیز از هر گونه لذت بری جنسی خارج از دایره ی ازدواج، جداً پرهیز کنند پیامبر اسلام(ص) در حدیثی می فرماید: «لاحُرمَهَ لِنساء اَهلِ الذّمِه اَن ینظَرَ اِلی شُعُورِهِنَ وَ ایدیهنّ؛ یعنی احترامی برای زنان غیرمسلمان نیست تا به موها و دستهایشان نگاه نشود.» بنابراین در فرهنگ اسلام حجاب نوعی احترام به زن و حرمت برای او است که نامحرمان به او دید حیوانی نداشته باشند، ولی این حرمت برای زن کافر نیست (زین آبادی، ۱۳۸۶: ۱۶). وقتی دختری به دلیل ضعف ایمان یا بی‌اعتقادی با حجاب نیست و در نتیجه از یک منبع آرام بخش بسیار قوی به نام دین محروم است، احساس پوچی و بی‌ارزشی می‌کند؛ زیرا تکیه گاه محکمی برای خود و دلیلی برای زندگی نمی‌یابد. او به ناچار برای رهایی از این احساس تخریب‌گر و رسیدن به پایگاه فکری که بتواند به آن تکیه کند، تلاش می‌کند؛ ولی چون پایگاه منطقی و عقلانی قابل اعتمادی نمی‌یابد، می‌کوشد در صورت توان، با روی‌آوردن به علم و تحصیل و به دست‌آوردن مدارج علمی و امثال آن، به زندگی خود معنا بدهد. تجربه زندگی غربی نشان داده این راه حل، موقتی و زودگذر است اما اگر در این راه موفق نشود و نتواند برای خود پایگاهی فکری- هر چند در حد ضعیف و ناقص- دست و پا کند، به تدریج دچار احساس بی‌ارزشی و کمبود شخصیتی و خلاء عاطفی می‌شود (رحیمی و همکاران، ۱۴۰۱: ۱۲- ۱۰)

فلسفه حجاب، حفظ ارزش والای زن است و از همین رو است که خداوند پوشش دینی را بر او واجب و نگاه به بدن و موی سر او را حرام فرموده است. حجاب و پوشش برای بانوان، به ویژه حجاب برتر یعنی چادر، توجه به حریم عفاف و حراست آن از اصیل‌ترین سنگر زنان و از مهمترین و عمیق ترین و سودمندترین قانون الزامی افرینش برای آن‌ها وجامع است. اگر سنگر آسیب ببیند و یا مورد تهاجم فرهنگی دشمن قرار بگیرد، شرافت وسعادت زن فرو ریخته و در سراشیبی سقوط و انحراف قرار گرفته و موجب آلودگی خود و جامع خواهد بود. امروزه یکی از مسائل مهمی که جامع ما را تهدید می کند بدحجابی ویا بی حجابی است که باعث اشاعه فحشا گردیده و جوانان و نوجوانان زیادی را در منجلاب فساد غوطه ور نموده است. با توجه به نظریات روان شناسی اختلالات روحی در نهایت به بیماری‌های عصبی منجر و باعث بر هم زدن تعادل حیاتی و جسمانی فرد می‌گردد (ایازی، ۱۴۰۱).

حجاب، شانی از شئون انسان است و پدیده‌ای است که تقریبا به اندازه طول تاریخ بشر سابقه و بقدر پهنه جغرافیای امروزی، گسترش و تنوع دارد. این پدیده با خصوصیات فردی و اجتماعی انسان در ارتباط است و لذا می‌توان آن را از دیدگاه های مختلفی از قبیل فرهنگی، اخلاقی، جامعه شناسی، مذهب و قانون مورد مطالعه قرار داد. به نحوی که عفاف و حجاب با سلامت انسان و توسعه اجتماعی رابطه‌ای جدائی ناپذیر دارند و سلامت انسان نعمتی است که از مجموعه عوامل زیستی، روانی و اجتماعی و حیات معنوی او تاثیر می‌گیرد (عسکری خانقاه و بهادری نژاد، ۱۳۹۳).

جهان در قرن بیستم و بیست و یکم و بخصوص بدنبال دو جنگ ویرانگر بین المللی تغییرات زیادی را تجربه کرده است. انقلاب صنعتی، پیشرفت فناوری تغییرات کمی و کیفی در نحوه زندگی انسان‌ها، ارزش ها و نگرش‌های آدمیان را نیز دگرگون ساخته است، بسیاری از نهادهای اجتماعی تضعیف گردیده‌اند و روابط بین فردی و تعامل آدمیان با یکدیگر نیز تغییرات کمی و کیفی زیادی را تجربه کرده است. یکی از نهادهای اساسی که تغییرات زیادی را متحمل شده، نهاد خانواده است با کوچکتر شدن خانواده های گسترده و تبدیل آن به خانواده زن و شوهری یا خانواده هسته‌ای و سبک‌های جدید زندگی بدون ازدواج دائمی تغییرات زیادی در اهمیت و کارکرد نهاد خانواده نیز آشکار گشت، مهاجرت و شهرنشینی و گستردگی زندگی شهری، میزان حضور والدین در خانواده را کاهش داده و نحوه تعامل آنان را با سایر اعضاء خانواده بخصوص جوانان تغییر داده است. خانواده‌های امروز نسبت به خانواده‌های گسترده با مشکلات روبه‌رو هستند و حل این مشکلات توان بیشتری را از والدین طلب می‌کند. تحولات نظام سیاسی ایران در سالیان اخیر، همراه با تغییرو تحول در ساختار طبقاتی جامعه موجب افزایش اختلاف طبقاتی، و رشد اقشار کم درآمد گشته و بسیاری از مردم از دریافت خدمات حمایتی، آموزشی و بهداشتی بیشتری مناسب محروم مانده اند و جوانان و نو جوانان در این میان نخستین گروهی هستند که بشدت تحت تاثیر این محرومیت ها قرار گرفته است (میرمحمدرضایی و یاروخانی، ۱۳۹۷).

عدم طرح و تبیین درست و جذاب الگوها و اسوه‌های دینی از طرف دولتمردان و سیاست‌های فرهنگی کشور در طول بعد از انقلاب، متناسب با مقتضیات و تحول نیازهای نسل حاضر، الگوپذیری تعدادی از جوانان و نوجوانان از ماهواره‌ها، اینترنت، فیلم‌ها، هنرپیشه‌ها خواننده ها و ورزشکاران باعث گردیده که نحوه رفتار و حضور جوانان در جامعه به شکل تقلید از پوشش، گفتار و آرایش آنان باشد. متاسفانه در این بین باید ضعف و عمق نداشتن باورها و اعتقادات دینی در خانواده را بدان اضافه نمود که باعث می‌گردد جهان بینی توحیدی و اعتقادات مذهبی در بین فرزندان باعث عدم پیروی و همانند سازی فرزندان با برخی از والدین دیندار گردد (قایمی مقدم، ۱۳۸۲).

بی تردید بی‌توجهی والدین نسبت به اصول و ارزش‌های اسلامی نقش تعین‌کننده ای در رعایت حجاب و عملکرد تحصیلی دانش‌آموزان و دانشجویان و به طور کلی جوانان و نوجوانان دارد این مهم بی‌تردید نقش بسیار مهم و گسترده‌ای را در تضعیف ارزش ها و اصول اخلاقی و دینی از جمله مسأله حجاب و پوشش اسلامی به عهده دارد. بازگشت به احساس اولیه و ذات پاک انسانی و پروردگار را ضامن حسن انجام کار و قراردادن پیش‌شرط هر توفیقی در امر فرهنگ می باشد (حاجی هاشم و همکاران،۱۴۰۳).

امروزه بسیاری از جوانان و نوجوانان به دلیل ارتباط الکترونیکی، شبهات زیادی را در زمینه های مختلف از جمله مسأله پوشش و ارتباط با گروه‌های غیر هم‌جنس مطرح می‌کنند که در صورت ناتوانی مسئولین از پاسخگویی به آنان حجاب و ارزش‌های اسلامی روز به روز حاشیه‌ای‌تر تلقی می‌شوند (قراباغی و همکاران، ۱۳۹۷).

اساسی ترین بحث فرهنگی در دانشگاه‌های جامعه اسلامی، ایجاد دانشگاه اسلامی است که یکی از مصادیق اسلامی بودن آن، پوشش مناسب اسلامی دانشجویان اعم از دختر و پسر است. در یک نگاه سطحی بنظر می رسد رابطه بسیار ضعیفی بین مسأله رواج بدحجابی و توزیع ناعادلانه ثروت وجود دارد اما با نگاهی عمیق و محققانه در خواهیم یافت که دارایی‌های جامعه همچون خونی است که می‌بایست به‌طور عادلانه در کلیه اعضای بدن جریان داشته باشد و اگر به بخشی از اعضا خون کمتر و به بعضی دیگر بیشتر برسد باعث بیماری و احیاناً مرگ بدن (جامعه) خواهد شد (ماهینی و خسروپناه، ۱۳۸۸). افراد جامعه وقتی به دو گروه محروم و برخوردار تقسیم شد، هر دو گروه دچار آفت‌ها و آسیب‌های مختلف روحی، روانی و

اخلاقی می شوند. گروه برخودار خود را فرادست و برتر از دیگران دانسته و به بیماری غرور و استکبار مبتلا شده و گروه دیگر دچار عقده حقارت و احساس محرومیت می‌شود (قراباغی و همکاران، ۱۳۹۷). از این رو پژوهش حاضر درصدد پاسخگویی به این پرسش است که چه عوامل اجتماعی، فرهنگی و فردی بر فرهنگ عفاف و حجاب دانشجویان دانشگاه آزاد اسلامی واحد بوشهر تأثیرگذار است و این فرهنگ چگونه در سبک زندگی اسلامی آنان نمود پیدا می کند؟ پاسخ به این پرسش می‌تواند به تبیین دقیق‌تر وضعیت موجود، شناسایی چالش‌ها و ارائه راهکارهای مناسب برای ارتقاء فرهنگ عفاف و حجاب در میان دانشجویان کمک کند.

پیشینه پژوهش

پژوهش‌های انجام‌شده در حوزه حجاب و عفاف، چه در داخل و چه خارج از کشور، بر عوامل متنوعی مانند نقش خانواده، رسانه‌ها، پایگاه اجتماعی، سلامت روان و چالش‌های فرهنگی تمرکز کرده‌اند و نشان می‌دهند که این ارزش‌ها نه تنها جنبه دینی دارند، بلکه بر هویت فردی، روابط اجتماعی و سلامت جامعه تأثیرگذارند. در این زمینه مقتدری (۱۴۰۲) با تمرکز بر تأثیر ماهواره بر رعایت حجاب دختران، همبستگی بالایی (۰.۸۵۴) بین استفاده از ماهواره و کاهش رعایت حجاب گزارش کرده است. این یافته اهمیت رسانه‌ها را نشان می‌دهد اما گاهی توجه کافی به نقش رسانه‌های داخلی و راهکارهای مقابله‌ای نشده است. احمدی و همکاران (۱۳۹۳) بر اهمیت نهاد خانواده و الگوگیری از والدین به ویژه مادر در نهادینه شدن حجاب تأکید دارند. این مطالعات رابطه معنی‌داری بین تربیت خانوادگی و رعایت حجاب یافته‌اند، اما کمتر به تفاوت‌های فرهنگی و اجتماعی خانواده‌ها و چالش‌های نسل جوان در مواجهه با این موضوع پرداخته‌اند. میرمهدی و همکاران (۱۴۰۱) به رابطه بین وضعیت اشتغال، پایگاه اجتماعی و خودآرایی اشاره کرده‌اند که گویای پیچیدگی‌های اجتماعی در رفتارهای پوششی است. با این حال، این پژوهش‌ها کمتر به راهکارهای عملی برای کاهش تأثیرات منفی این عوامل پرداخته‌اند. پوررحیمی مرنی و همکاران (۱۳۸۸) به رابطه احساس پوشیدگی با سلامت روان و هوش هیجانی پرداخته و نشان داده است که پوشش چادر با بالاترین احساس پوشیدگی و سلامت روانی همراه است. ماهینی و خسروپناه (۱۳۸۸) به طور مفصل به راهکارهای ترویج پوشش اسلامی در محیط دانشگاه پرداخته‌اند و عوامل فرهنگی، اعتقادی، روانی، اجتماعی و سیاسی را در این زمینه بررسی کرده‌اند. این پژوهش با رویکرد جامع و استفاده از منابع میدانی، نمونه‌ای خوب از تلاش برای ارائه راهکارهای عملی است، اما نیاز به به‌روزرسانی و تطبیق با شرایط فعلی جامعه دارد.

پژوهش بیگم اسماعیل[1] (۲۰۲۵) نشان داد عفاف و حجاب به عنوان ارزش‌های مشترک در اسلام، یهودیت و مسیحیت وجود دارند و این موضوع زمینه‌ای مهم برای درک بهتر و تعامل فرهنگی میان پیروان این ادیان فراهم می‌کند. پژوهش البریچت و همکاران[2] (۲۰۱۵) به افزایش تمایل به پوشش‌های پوشیده و پاکدامنی در جوامع غربی اشاره می‌کند. این روند نشان‌دهنده بازگشت به ارزش‌های دینی و فرهنگی در میان این گروه‌ها است که در مقابل فشارهای فرهنگی و اجتماعی غربی ایستادگی می‌کنند و به دنبال حفظ هویت دینی و فرهنگی خود هستند. نتایج پژوهش کو یون گی[3] (۲۰۱۴) نشان داد مواجهه جرم‌انگارانه و سیاسی با موضوع حجاب در جامعه، به جای تقویت این فرهنگ، باعث افزایش مقاومت و تمرد در برابر حجاب شده است. پژوهش شین و همکاران[4] (۲۰۲۳) نشان داد مخالفان غربی حجاب نیز به نقش مثبت آن در سلامت روانی جامعه اذعان دارند. با این حال، به دلیل تضاد این نماد دینی با سیاست‌های سکولار و نگرانی از گسترش فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی زنان مسلمان، این مخالفان با ترویج حجاب مخالفت می‌کنند. باکینگ هام[5] (۲۰۱۵) نقش رسانه‌ها و فناوری‌های نوین ارتباطی را در گسترش یا کاهش فرهنگ عفاف و حجاب تحلیل کرده است. این تحقیق نشان می‌دهد که رسانه‌ها

1. Begum Ismaeil
2. Albrecht et al.
3. Koo Yeon Gi
4. Sheen et al.
5. Buckingham

می‌توانند به عنوان ابزار قدرتمندی در تقویت فرهنگ عفاف و حجاب عمل کنند، اما در عین حال، اگر به صورت نادرست یا با اهداف خاصی به کار روند، می‌توانند موجب تضعیف این فرهنگ شوند. پژوهش راهکارهایی برای ترویج فرهنگ عفاف و حجاب در سبک زندگی ارائه می‌دهد که شامل تولید محتوای فرهنگی متناسب، آموزش رسانه‌ای و استفاده از فناوری‌های نوین برای آگاه‌سازی و فرهنگ‌سازی است. به طور کلی، رسانه‌ها و فناوری‌های ارتباطی نقش بسزایی در شکل‌دهی نگرش‌ها و رفتارهای اجتماعی نسبت به عفاف و حجاب دارند و مدیریت هوشمندانه این ابزارها برای حفظ و توسعه این فرهنگ ضروری است.

پژوهش های پیشین نشان‌دهنده توجه به ابعاد مختلف فرهنگ عفاف و حجاب هستند و نقش خانواده، رسانه، عوامل اجتماعی و روان‌شناختی را برجسته کرده‌اند. با این حال، بیشتر پژوهش‌ها به صورت جزئی و تک‌بعدی به موضوع پرداخته‌اند و کمتر به رویکردهای جامع، میان‌رشته‌ای و راهکارهای عملی و اجرایی پرداخته شده است. همچنین، ضرورت توجه به تغییرات فرهنگی و اجتماعی روز جامعه و تأثیرات جهانی شدن و فناوری‌های نوین در این حوزه کمتر مورد توجه قرار گرفته است. همچنین، برخی مطالعات به دلیل تمرکز بر جوامع غربی، نتوانسته اند به طور کامل پیچیدگی‌های فرهنگی و اجتماعی جوامع اسلامی را منعکس کنند که برای سیاست‌گذاری و فرهنگ‌سازی مؤثر، باید مطالعات تطبیقی و میان‌رشته‌ای با توجه به زمینه‌های بومی و مشارکت واقعی نهادهای اجتماعی و فرهنگی انجام شود.

روش پژوهش

در این پژوهش روش از نوع توصیفی بوده و به صورت پیمایشی انجام شده است. روش پیمایشی از روش های پژوهش اجتماعی است، که مانند هر روش دیگر طرفداران و منتقدانی دارد. مارش تاکید می‌کند، روش پیمایشی به معنای فن خاصی برای جمع‌آوری اطلاعات نیست. با این وجود آنکه پرسشنامه در این روش کاربرد گسترده ای دارد، اما برای جمع‌آوری اطلاعات می‌توان از فنون دیگری هم استفاده کرد. مثل مصاحبه‌های عمیق و ساخت یافته، مشاهده و تحلیل محتوا، و بسیاری فنون مناسب دیگر.

جامعه آماری و روش نمونه‌گیری

جامعه آماری این پژوهش کلیه دانشجویان دانشگاه آزاد اسلامی واحد بوشهر است که شامل حدود ۳۰۰۰۰ نفر در مقاطع مختلف می‌باشند. در این‌پژوهش از شیوه نمونه‌گیری تصادفی استفاده شده است و بر مبنای فرمول کوکران حجم نمونه به دست آمده معادل ۳۷۵ نفر می باشد و نمونه‌گیری به صورت تصادفی ساده انجام شده است و پرسشنامه در بین دانشجویان توزیع گردید.

واحد تحلیل[1]

از آنجایی که مسئله و فرضیات مورد توجه در پژوهش حاضر در حیطه‌ی تبیین جامعه شناختی فرهنگ عفاف و حجاب با تاکید بر سبک زندگی اسلامی مطالعه موردی دانشجویان بوده بنابراین واحد تحلیل فرد می باشد.

ابزار و روش گردآوری داده ها

این پژوهش همانند بسیاری از پژوهش ها برای گردآوری اطلاعات نظری خود از روش گردآوری اسنادی، یعنی مراجعه به کتابها و مقالات معتبر فارسی و انگلیسی استفاده کرده است. اما روش اصلی این پژوهش برای جمع‌آوری اطلاعات روش پیمایشی با تکنیک پرسشنامه می باشد.

1. Unit of analysis Unit of analysis

روش جمع آوری اطلاعات پژوهش

روش کتابخانه‌ای

این روش در تمام تحقیقات علمی‌مورد استفاده قرار می‌گیرد و در بعضی از آنها موضوع پژوهش از نظر روش، از آغاز تا انتها متکی بر یافته‌های پژوهش کتابخانه‌ای است. در این گروه تحقیقات، محقق باید ادبیات و سوابق مساله و موضوع پژوهش را مطالعه کند. درنتیجه، باید از روش کتابخانه‌ای استفاده کند و نتایج مطالعات خود را در ابزار مناسب شامل فیش، جدول و فرم ثبت و نگهداری و در پایان به طبقه‌بندی و بهره برداری از آنها اقدام کند.

روش پژوهش میدانی

در این روش محقق مدتی در میان جامعه مورد پژوهش خود زندگی می‌کند و به پژوهش درباره موضوعی خاص در آن محیط می‌پردازد. محقق هیچگونه دستکاری در محیط انجام نمی‌دهد، بلکه بدون هیچ دخالتی در جریان طبیعی رویدادها تا آنجایی که می‌تواند اطلاعات جمع‌آوری می‌کند در این پژوهش میدانی، مشاهده عنصر اصلی را تشکیل می‌دهد. به عبارتی، منظور از مطالعات میدانی تحقیقاتی است که موضوع مورد مطالعه در اختیار محقق قرار داشته باشد و یا به عبارت دیگر محقق را بدان دسترسی باشد.

ابزار سنجش پژوهش

در پژوهش حاضر از پرسشنامه محقق ساخته برای بررسی متغیر های پژوهش استفاده کرده ایم این پرسشنامه در هشت متغیر شامل ارضای معقولانه عقده های جنسی، تقویت ارزش های دینی، پایگاه اقتصادی اجتماعی، توجه به معیشت مردم، عملکرد مسئولین، مصرف رسانه ای، سرمایه فرهنگی و فرهنگ عفاف و حجاب تدوین شده است به نحوی که داری ۴۶ سوال می باشد و به تفسیر در جدول (۱) آمده است. برای بدست آوردن امتیاز کل، مجموع امتیازات مربوط به تک تک سوالات را با هم محاسبه نمائید. این امتیاز دامنه ای از ۱۲ تا ۶۰ خواهد داشت.

در پژوهش تمیزی فر و عزیزی مهر (۱۳۹۶) با استفاده از نظر چند تن از اساتید و کارشناسان روایی صوری این مقیاس تایید گردید و پایایی آن با استفاده از روش آلفای کرونباخ ۰/۹۰ به دست آمد که ضریب مطلوبی برای این پرسشنامه محسوب می شود.

روایی پرسشنامه

در این پژوهش از ابزار پرسشنامه استفاده شده است که پرسشنامه مربوطه توسط محقق برنامه‌ریزی شده و در ابتدا با نظر اساتید مربوطه مورد تایید قرار گرفته است. روایی بر مبنای نظر اساتید متخصص تعیین می‌گردد که در این پژوهش با نظر استاد محترم راهنما و ۲ نفر از اساتید رسانه در دانشگاه مورد ارزیابی و تایید قرار گرفته شده است.

پایایی پرسشنامه

این پرسشنامه دارای دو بخش است که بخش اول اطلاعات فردی بوده و بخش دوم سوالات مرتبط با متغیرهای پژوهش است که به شرح ذیل ارائه شده اند.

جدول ۱. بررسی پایایی مولفه‌های پرسش نامه

متغیر	سوال	آلفای کرونباخ
ارضای معقولانه ی عقده های جنسی	۵-۱	۰/۷۹
تقویت ارزش های دینی	۱۰-۶	۰/۸۱
پایگاه اقتصادی-اجتماعی	۱۵-۱۱	۰/۸۶
توجه به معیشت مردم	۲۰-۱۶	۰/۸۹
گفته های مسئولین با عملکرد آنها	۲۵-۲۱	۰/۷۴
مصرف رسانه ای	۳۰-۲۶	۰/۹۰
سرمایه فرهنگی	۳۵-۳۱	۰/۸۲
فرهنگ عفاف و حجاب	۴۰-۳۶	۰/۸۴

روش تجزیه و تحلیل داده ها

در این پژوهش با استفاده از نرم افزار spss ورژن ۲۶ نسبت به توصیف سوالات پرسشنامه و هم چنین ویژگی‌های پاسخ دهندگان پرداخته شد. سپس با به کارگیری فرمول ضریب همبستگی پیرسون و تحلیل رگرسیون و تحلیل مسیر بر مبنای نوع فرضیه‌های پژوهش و نرمال بودن داده های جمع‌آوری شده، نسبت به ارزیابی فرضیه‌های پژوهش پرداخته شد.

یافته‌ها

یافته‌های تحقیق شامل یافته‌های توصیفی و استنباطی است که در قسمت اول، جداول توصیفی مربوط به توزیع فراوانی پاسخگویان بر اساس متغیرهای تحقیق خواهد آمد و در بخش دوم نیز با استفاده از آزمون‌های آماری به تأیید یا رد فرضیات تحقیق پرداخته می شود.

آمار توصیفی

جامعه نمونه پژوهش شامل ۳۷۵ دانشجوی دانشگاه آزاد اسلامی واحد بوشهر بود که از طریق نمونه‌گیری خوشه‌ای و تصادفی انتخاب شدند؛ توزیع جنسیتی تقریباً متعادل است با ۱۹۴ مرد (۵۱.۷٪) و ۱۸۱ زن (۴۸.۳٪) و گروه‌های سنی به ترتیب کمتر از ۲۰ سال (۱۰۳ نفر، ۲۷.۵٪)، ۲۵-۲۱ سال (۹۶ نفر، ۲۵.۶٪)، ۳۰-۲۶ سال (۷۹ نفر، ۲۱.۳٪)، ۳۵-۳۱ سال (۵۶ نفر، ۱۴.۹٪) و ۳۶ سال و بالاتر (۴۱ نفر، ۱۰.۹٪) توزیع شده‌اند، با میانگین ۲۷.۶۴ سال، مد ۲۴ سال، انحراف معیار ۶.۸۹ (نشان‌دهنده پراکندگی متوسط) و دامنه سنی ۱۸ تا ۹۰ سال؛ وضعیت تأهل نیز ۲۸۲ مجرد (۷۵.۲٪) و ۹۳ متاهل (۲۴.۸٪) را نشان می‌دهد، که غلبه مجردان با ویژگی‌های دانشجویی همخوانی دارد؛ تحصیلات والدین عمدتاً ابتدایی تا زیر دیپلم (۳۴.۶٪ کل، ۱۸.۶٪ مردان و ۱۶٪ زنان)، بی‌سواد (۲۹٪ کل، ۶.۶٪ مردان و ۲۲.۴٪ زنان)، دیپلم (۱۷.۹٪)، فوق دیپلم (۹.۸٪)، لیسانس (۷.۲٪) و فوق لیسانس-دکتری (۱.۳٪) است، با بیشترین فراوانی در هر گروه جنسیتی به ابتدایی تا زیر دیپلم تعلق دارد؛ مقطع تحصیلی پاسخگویان شامل ۲۱۶ کارشناسی (۶۰.۵٪)، ۱۲۵ کارشناسی ارشد (۳۳.۳٪) و ۱۶ دکتری (۴.۳٪) است؛ و درآمد ماهانه خانواده بر گروه‌های کمتر از ۲۰ میلیون تومان (۳۷.۹٪)، ۲۵-۲۱ میلیون (۲۴.۳٪)، ۳۰-۲۶ میلیون (۱۰.۹٪)، ۳۵-۳۱ میلیون (۹.۳٪)، ۴۰-۳۶ میلیون (۱۳.۱٪) و ۴۱ میلیون به بالا (۴.۵٪) متمرکز است، که بیش از ۶۲٪ در رده‌های پایین‌تر قرار دارند و شرایط اقتصادی جامعه را منعکس می‌کند؛ این ویژگی‌ها زمینه‌ای مناسب برای تحلیل عوامل اجتماعی، فرهنگی و فردی بر عفاف و حجاب فراهم می‌آورند.

آمار استنباطی فرضیه ها

پس از توصیف داده‌ها در این بخش به ارتباط بین متغیرهای پژوهش پرداخته شده است و جهت سنجش ارتباط بین متغیرهای پژوهش، ضریب همبستگی بین دو متغیر مورد سنجش قرار گرفته است. ضریب همبستگی استفاده شده در این پژوهش «ضریب همبستگی پیرسون» است. این ضریب همبستگی برای بررسی وجود یا عدم وجود رابطه و همچنین میزان شدت رابطه بین دو متغیر کاربرد دارد. مقدار این ضریب بین ۱+ تا ۱− می باشد. هر آنچه میزان قدرمطلق ضریب همبستگی به ۱ نزدیکتر باشد، شدت همبستگی بیشتر و هر چه قدر به صفر نزدیک باشد نشانگر ضعیف بودن همبستگی است. علامت منفی در این ضریب نیز بیانگر همبستگی در جهت عکس و علامت مثبت نشانگر ارتباط مستقیم دو متغیر است.

فرضیه شماره ۱: بین ارضای معقولانه ی عقده های جنسی بر ارتقای فرهنگ عفاف و حجاب در چارچوب سبک زندگی اسلامی در بین دانشجویان رابطه معنادار وجود دارد.

جدول ۲. نتایج آزمون همبستگی پیرسون بین ارضای معقولانه ی عقده های جنسی بر ارتقای فرهنگ عفاف و حجاب در چارچوب سبک زندگی اسلامی

متغیر مستقل	ضریب همبستگی پیرسون(R)	سطح معناداری(Sig)
ارضای معقولانه ی عقده های جنسی (کل)	۰/۳۷۸	۰/۰۰۰
وجود آموزش صحیح در زمینه نیازهای جنسی	۰/۳۷۱	۰/۰۰۰
آموزش و آگاهی‌بخشی جنسی	۰/۳۲۵	۰/۰۰۰
تسهیل فرصت‌های سالم برای ازدواج و کاهش فشارهای جنسی	۰/۳۰۵	۰/۰۰۰

نتایج به دست آمده از انجام آزمون پیرسون مطابق با جدول (۲) رابطهٔ معناداری بین دو متغیّر بین ارضای معقولانه ی عقده های جنسی بر ارتقای فرهنگ عفاف و حجاب در چارچوب سبک زندگی اسلامی را نشان می‌دهد. مطابق با یافته‌های بدست آمده، ضریب همبستگی حمایت اجتماعی برابر ۰/۳۷۸و سطح معناداری sig= ۰/۰۰۰ است که همبستگی با شدت متوسط و مستقیم با ضریب اطمینان ۰/۹۹ را نشان می‌دهد. همچنین بین ابعاد این متغیر یعنی (وجود آموزش صحیح در زمینه نیازهای جنسی، آموزش و آگاهی‌بخشی جنسی و تسهیل فرصت‌های سالم برای ازدواج و کاهش فشارهای جنسی) نیز همبستگی با شدت متوسط و مستقیم با ضرایب پیرسون به ترتیب (۰/۳۷۱، ۰/۳۲۵ ، ۰/۳۰۵) با سطح معناداری sig= ۰/۰۰۰ وجود داشته است. در مجموع داده های فوق نشانگر آن است که میزان ارضای معقولانه ی عقده های جنسی بر ارتقای فرهنگ عفاف و حجاب در چارچوب سبک زندگی اسلامی تأثیر مستقیم و معنی‌داری دارد و با بالا رفتن میزان توجه به ارضای معقولانه ی عقده های جنسی ، فرهنگ عفاف و حجاب در چارچوب سبک زندگی اسلامی نیز بالا می رود. یعنی هرچقدر میزان توجه ارضای معقولانه ی عقده های جنسی آن بالا باشند، فرهنگ عفاف و حجاب در چارچوب سبک زندگی اسلامی سالمندان نیز بالا می رود. بنابراین فرضیه ۱ این پژوهش مبنی بر وجود رابطه بین بین ارضای معقولانه ی عقده های جنسی بر ارتقای فرهنگ عفاف و حجاب در چارچوب سبک زندگی اسلامی تایید می شود و فرض صفر مبنی بر عدم وجود رابطه رد می شود.

فرضیه شماره ۲: بین تقویت ارزش های دینی بر ارتقای فرهنگ عفاف و حجاب در چارچوب سبک زندگی اسلامی در بین دانشجویان رابطه معنادار وجود دارد.

جدول ۳. نتایج آزمون همبستگی پیرسون بین بین تقویت ارزش های دینی بر ارتقای فرهنگ عفاف و حجاب در چارچوب سبک زندگی اسلامی

متغیر مستقل	ضریب همبستگی پیرسون(R)	سطح معناداری(Sig)
تقویت ارزش های دینی	۰/۴۲۰	۰/۰۰۰
پایبندی فردی و خانوادگی به باورها و مناسک دینی	۰/۴۴۳	۰/۰۰۰
الگوگیری و آموزش دینی در محیط دانشگاه و جامعه	۰/۳۷۶	۰/۰۰۰

نتایج به دست آمده از انجام آزمون پیرسون مطابق با جدول (۳) رابطهٔ معناداری بین دو متغیّر تقویت ارزش های دینی بر ارتقای فرهنگ عفاف و حجاب در چارچوب سبک زندگی اسلامی را نشان می‌دهد. مطابق با یافته‌های بدست آمده، ضریب همبستگی تقویت ارزش های دینی برابر ۰/۴۲۰و سطح معناداری آن sig= ۰/۰۰۰ است که همبستگی با شدت متوسط و مستقیم را نشان می دهد و این رابطه در سطح ۰/۹۹ معنی دار است. همچنین بین دو بعد این متغیر یعنی (پایبندی فردی و خانوادگی به باورها و مناسک دینی و الگوگیری و آموزش دینی در محیط دانشگاه و جامعه) نیز همبستگی با شدت متوسط و مستقیم با ضرایب پیرسون به ترتیب (۰/۴۴۳ و ۰/۳۷۶) با سطح معناداری sig= ۰/۰۰۰ وجود داشته است. در مجموع داده های فوق نشانگر آن است که میزان پایبندی به ارزش های دینی بر فرهنگ عفاف و حجاب در چارچوب سبک زندگی اسلامی تأثیر مستقیم و معنی‌داری دارد و با بالا رفتن تقویت ارزش های دینی ، فرهنگ عفاف و حجاب در چارچوب سبک زندگی اسلامی نیز بالا می رود. فرضیه ۲ این پژوهش مبنی بر وجود رابطه بین تقویت ارزش های دینی بر ارتقای فرهنگ عفاف و حجاب در چارچوب سبک زندگی اسلامی تایید می شود و فرض صفر مبنی بر عدم وجود رابطه رد می شود.

فرضیه شماره ۳: بین پایگاه اقتصادی-اجتماعی بر ارتقای فرهنگ عفاف و حجاب در چارچوب سبک زندگی اسلامی در بین دانشجویان رابطه معنادار وجود دارد.

جدول ٤. نتایج آزمون همبستگی پیرسون بین پایگاه اقتصادی-اجتماعی و فرهنگ عفاف و حجاب در چارچوب سبک زندگی اسلامی

متغیر مستقل	ضریب همبستگی پیرسون(R)	سطح معناداری(Sig)
پایگاه اقتصادی-اجتماعی	۰/۳۶۴	۰/۰۰۰

نتایج به دست آمده از انجام آزمون پیرسون، رابطهٔ معناداری بین دو متغیّر پایگاه اقتصادی-اجتماعی و فرهنگ عفاف و حجاب در چارچوب سبک زندگی اسلامی را نشان می‌دهد. مطابق با یافته‌های بدست آمده، ضریب همبستگی برابر ۰/۳۶۴ است که همبستگی با شدت متوسط و مستقیم را نشان می‌دهد و سطح معناداری آن ۰/۰۰۰ می‌باشد که نشان دهنده این رابطه با اطمینان حداقل ۰/۹۹ درصد معنی‌داری است. یعنی پایگاه اقتصادی-اجتماعی بر فرهنگ عفاف و حجاب در چارچوب سبک زندگی اسلامی تأثیر مستقیم و معنی‌داری دارد و با بالا رفتن پایگاه اقتصادی-اجتماعی ، فرهنگ عفاف و حجاب در چارچوب سبک زندگی اسلامی نیز بالا می رود. لذا فرضیه ۳ این پژوهش تایید می شود و فرض صفر مبنی بر عدم وجود رابطه رد می شود.

فرضیه شماره ۴: بین توجه به معیشت مردم بر ارتقای فرهنگ عفاف و حجاب در چارچوب سبک زندگی اسلامی در بین دانشجویان رابطه معنادار وجود دارد.

نتایج به دست آمده از انجام آزمون پیرسون مطابق با جدول (۵) رابطهٔ معناداری بین دو متغیّر توجه به معیشت مردم و ارتقای فرهنگ عفاف و حجاب در چارچوب سبک زندگی اسلامی در بین دانشجویان را نشان می‌دهد. مطابق با یافته‌های بدست آمده، ضریب همبستگی برابر ۰/۴۱۶ است که همبستگی با شدت متوسط و مستقیم را نشان می‌دهد و سطح معناداری آن ۰/۰۰۰ می‌باشد که نشان دهنده رابطه با اطمینان حداقل ۰/۹۹درصد معناداری است. یعنی میزان توجه به معیشت مردم بر ارتقای فرهنگ عفاف و حجاب در چارچوب سبک زندگی اسلامی در بین دانشجویان معنی‌داری دارد و با بالا رفتن آن،

فرهنگ عفاف و حجاب در چارچوب سبک زندگی اسلامی در بین دانشجویان نیز بالا می رود. لذا فرضیه ۴ این تحقیق تایید می شود و فرض صفر مبنی بر عدم وجود رابطه رد می شود.

فرضیه شماره ۵: بین گفته های مسئولین با عملکرد آنها بر ارتقای فرهنگ عفاف و حجاب در چارچوب سبک زندگی اسلامی در بین دانشجویان رابطه معنادار وجود دارد.

جدول ۵. نتایج آزمون همبستگی پیرسون بین توجه به معیشت مردم و ارتقای فرهنگ عفاف و حجاب در چارچوب سبک زندگی اسلامی در بین دانشجویان

متغیر مستقل	ضریب همبستگی پیرسون(R)	سطح معناداری(Sig)
توجه به معیشت مردم	۰/۴۱۶	۰/۰۰۰

نتایج به دست آمده از انجام آزمون پیرسون، رابطهٔ معناداری بین دو متغیّر گفته های مسئولین با عملکرد آنها بر ارتقای فرهنگ عفاف و حجاب در چارچوب سبک زندگی اسلامی در بین دانشجویان را نشان می‌دهد. مطابق با یافته‌های بدست آمده، ضریب همبستگی برابر ۰/۲۹۵ با سطح معناداری ۰/۰۰۰ ، با ضریب اطمینان ۰/۹۹ درصد است که همبستگی با شدت ضعیف و مستقیم را نشان می‌دهد. همچنین نتایج آزمون برای تناقض در گفته های مسئولین با عملکرد آنها نیز بیانگر وجود همبستگی ضعیف و مستقیم با فرهنگ عفاف و حجاب در چارچوب سبک زندگی اسلامی می باشند. بنابراین گفته های مسئولین با عملکرد آنها بر ارتقای فرهنگ عفاف و حجاب در چارچوب سبک زندگی اسلامی در بین دانشجویان تأثیر مستقیم و معنی‌داری و ضعیف دارد و با بالا بودن تناقض گفته های مسئولین با عملکرد فرهنگ عفاف و حجاب در چارچوب سبک زندگی اسلامی در بین دانشجویان آنها نیز کاهش می یابد. لذا فرضیه ۵ مبنی بر رابطه معناداری بین متغیر گفته های مسئولین با عملکرد آنها با فرهنگ عفاف و حجاب در چارچوب سبک زندگی اسلامی تایید می شود و فرض صفر مبنی بر عدم وجود رابطه رد می شود.

جدول ٦. نتایج آزمون همبستگی پیرسون گفته های مسئولین با عملکرد آنها و فرهنگ عفاف و حجاب در چارچوب سبک زندگی اسلامی

متغیر مستقل	ضریب همبستگی پیرسون(R)	سطح معناداری(Sig)
گفته های مسئولین با عملکرد آنها	۰/۲۹۵	۰/۰۰۰

فرضیه شماره ۶: بین مصرف رسانه ای بر ارتقای فرهنگ عفاف و حجاب در چارچوب سبک زندگی اسلامی در بین دانشجویان رابطه معنادار وجود دارد.

جدول ۷. نتایج آزمون همبستگی پیرسون متغیر مصرف رسانه ای بر ارتقای فرهنگ عفاف و حجاب در چارچوب سبک زندگی اسلامی در بین دانشجویان

متغیر مستقل	ضریب همبستگی پیرسون(R)	سطح معناداری(Sig)
مصرف رسانه ای	۰/۳۸۳	۰/۰۰۰

نتایج به دست آمده مندرج در جدول (۷) از انجام آزمون پیرسون، رابطهٔ معناداری بین دو متغیّر مصرف رسانه ای بر ارتقای فرهنگ عفاف و حجاب در چارچوب سبک زندگی اسلامی در بین دانشجویان را درکل نشان می‌دهد. مطابق با یافته‌های بدست آمده ضریب همبستگی داده های مرتبط با مصرف رسانه ای ، با ضریب همبستگی ۰/۳۸۳ و سطح معناداری Sig= ۰/۰۰۰ نشان از وجود رابطه معناداری مستقیم با شدت متوسط با اطمینان ۰/۹۹ می باشد. لذا در نهایت متغیر مصرف رسانه ای بر فرهنگ عفاف و حجاب در چارچوب سبک زندگی اسلامی تأثیر مستقیم و معنی‌داری دارد. لذا فرضیه مبنی بر وجود رابطه در فرضیه شماره ۶ تایید می شود و فرض صفر مبنی بر عدم وجود رابطه رد می شود.

بین سرمایه فرهنگی بر ارتقای فرهنگ عفاف و حجاب در چارچوب سبک زندگی اسلامی در بین دانشجویان رابطه معنادار وجود دارد.

نتایج به دست آمده مندرج در جدول (۸) از انجام آزمون پیرسون، رابطهٔ معناداری بین دو متغیّر سرمایه فرهنگی بر ارتقای فرهنگ عفاف و حجاب در چارچوب سبک زندگی اسلامی در بین دانشجویان را درکل نشان می‌دهد. مطابق با یافته‌های بدست آمده ضریب همبستگی داده های مرتبط با سرمایه فرهنگی، با ضریب همبستگی ۰/۴۱۱ و سطح معناداری Sig= ۰/۰۰۰ نشان از وجود رابطه معناداری مستقیم با شدت متوسط با اطمینان ۰/۹۹ می باشد. لذا در نهایت متغیر سرمایه فرهنگی بر فرهنگ عفاف و حجاب در چارچوب سبک زندگی اسلامی تأثیر مستقیم و معنی‌داری دارد. لذا فرضیه مبنی بر وجود رابطه در فرضیه شماره ۷ تایید می شود و فرض صفر مبنی بر عدم وجود رابطه رد می شود.

جدول ۸. نتایج آزمون همبستگی پیرسون متغیر سرمایه فرهنگی بر ارتقای فرهنگ عفاف و حجاب در چارچوب سبک زندگی اسلامی در بین دانشجویان

متغیر مستقل	ضریب همبستگی پیرسون(R)	سطح معناداری(Sig)
سرمایه فرهنگی	۰/۴۱۱	۰/۰۰۰

بین متغیرهای جمعیتی و ارتقای فرهنگ عفاف و حجاب در چارچوب سبک زندگی اسلامی در بین دانشجویان رابطه وجود دارد.

الف) جنسیت و ارتقای فرهنگ عفاف و حجاب در چارچوب سبک زندگی اسلامی

برای مقایسه بین ارتقای فرهنگ عفاف و حجاب در چارچوب سبک زندگی اسلامی در بین دانشجویان برمبنای جنسیت از آزمون T دو گروه مستقل استفاده گردید. بررسی های آماری مطابق جدول (۹) بیانگر آن است که میانگین ارتقای فرهنگ عفاف و حجاب در چارچوب سبک زندگی اسلامی در بین دانشجویان در جنس مرد (۷۸/۷۳) و جنس زن (۷۵/۴۵) می باشد که دارای تفاوت قابل ملاحظه ای نمی باشند. یافته های بدست آمده حاکی از آن است که آماره t برابر با ۱/۹۲۷ و سطح معناداری نیز ۰/۰۵۵ است که این sig بزرگتر از ۰/۰۵ می باشد که بر همین اساس ارتقای فرهنگ عفاف و حجاب در چارچوب سبک زندگی اسلامی براساس متغیر جنسیت تفاوت معناداری ندارد. لذا فرضیه مبنی بر وجود رابطه بین جنسیت و ارتقای فرهنگ عفاف و حجاب در چارچوب سبک زندگی اسلامی در بین دانشجویان رد می شود و فرض صفر مبنی بر عدم وجود رابطه تایید می شود.

جدول ۹. نتایج آزمون t مستقل: جنسیت و ارتقای فرهنگ عفاف و حجاب در چارچوب سبک زندگی اسلامی در بین دانشجویان

جنس	تعداد	میانگین	انحراف معیار	تفاوت میانگین	درجه آزادی	T	سطح معناداری
مرد	۱۹۴	۷۸/۷۳	۱۵/۹۶				
زن	۱۸۱	۷۵/۴۵	۱۶/۹۹	۳/۲۷۹	۳۷۳	۱/۹۲۷	۰/۰۵۵

ب) تاهل و ارتقای فرهنگ عفاف و حجاب در چارچوب سبک زندگی اسلامی در بین دانشجویان

برای مقایسه بین ارتقای فرهنگ عفاف و حجاب در چارچوب سبک زندگی اسلامی در بین دانشجویان بر حسب تاهل نیز آزمون T دو گروه مستقل را بکار گرفتیم. بررسی های آماری مطابق جدول (۱۰) بیانگر آن است که میانگین ارتقای فرهنگ عفاف و حجاب در افراد متاهل (۷۷/۳۸) و افراد مجرد (۷۶/۰۰) می باشد. یافته های بدست آمده بیانگر آن است که آماره t برابر با ۰/۶۰۷ و سطح معناداری نیز ۰/۵۴۴ است که sig بزرگتر از ۰/۰۵ می باشد که بر همین اساس ارتقای فرهنگ

عفاف و حجاب براساس متغیر زمینه ای تاهل تفاوت معناداری ندارد. لذا فرض مبنی بر وجود رابطه بین تاهل و ارتقای فرهنگ عفاف و حجاب رد می شود و فرض صفر مبنی بر عدم وجود رابطه تایید می شود.

جدول ۱۰. نتایج آزمون t مستقل: تاهل و ارتقای فرهنگ عفاف و حجاب در چارچوب سبک زندگی اسلامی در بین دانشجویان

تاهل	تعداد	میانگین	انحراف معیار	تفاوت میانگین	درجه آزادی	T	سطح معناداری
متاهل	۳۱۱	۷۷/۳۸	۱۶/۲۵	۱/۳۷۹	۳۷۳	۰/۶۰۷	۰/۵۴۴
مجرد	۶۴	۷۶/۰۰	۱۷/۸۸				

تحلیل رگرسیون چند متغیره

تحلیل رگرسیون مرحله ای بعد از همبستگی است و هنگامی استفاده می شود که بخواهیم مقادیر یک متغیر را از روی مقادیر متغیر یا متغیرهای دیگر پیش بینی کنیم. زیرا همبستگی ها ضمن اینکه می توانند ابزار پژوهشی بسیار مفیدی باشند اما آن ها درباره قدرت پیش بینی متغیرها چیزی به ما نمی گویند. در این حالت، متغیری که ما از آن بهره می گیریم تا مقدار متغیر دیگر را پیش بینی کنیم، متغیر پیش بین یا مستقل نام دارد و متغیری که می خواهیم پیش بینی کنیم را متغیر ملاک یا وابسته می گویند. از طریق این تحلیل به تخمین و تبیین تغییرات متغیر وابسته از طریق متغیر یا متغیرهای مستقل می پردازیم. در تحلیل رگرسیون چند متغیره، چند متغیر پیش بین (حداقل دو متغیر)، مقادیر متغیر ملاک را پیش بینی کرده و بر متغیر ملاک اثر می گذارند. بنابراین نقش عمده رگرسیون در پژوهش، پیش بینی و تبیین است. در این پژوهش و مطالعه تاثیر همزمان متغیرهای مستقل بر روی متغیر وابسته را از طریق تحلیل رگرسیون گام به گام مورد آزمایش قرار داده ایم که نتایج آن به شرح ذیل می باشد.

جدول ۱۱. نتایج تحلیل رگرسیون چند متغیره متغیرهای مؤثر بر ارتقای فرهنگ عفاف و حجاب در چارچوب سبک زندگی اسلامی در بین دانشجویان به روش گام به گام

مراحل	متغیرهای پیش‌بینی کننده	R ضریب همبستگی چندگانه	R^2 ضریب تعیین	ضریب تعیین تعدیل شده	واریانس افزوده شده به R^2	Beta	T	Sig.T
اول	ارضای معقولانه ی عقده های جنسی	۰/۲۴۷	۰/۰۶۱	۰/۰۵۸	–	۰/۲۴۷	۴/۹۱۴	۰/۰۰۰
دوم	تقویت ارزش های دینی	۰/۳۶۱	۰/۱۳۰	۰/۱۲۵	۰/۰۶۷	۰/۲۶۶	۵/۴۴۳	۰/۰۰۰
سوم	پایگاه اقتصادی-اجتماعی	۰/۴۱۱	۰/۱۶۹	۰/۱۶۳	۰/۰۳۹	۰/۲۴۳	۴/۱۸۲	۰/۰۰۰
چهارم	توجه به معیشت مردم	۰/۴۹۳	۰/۲۴۳	۰/۲۳۵	۰/۰۷۴	۰/۲۸۴	۵/۹۹۴	۰/۰۰۰
پنجم	گفته های مسئولین با عملکرد آنها	۰/۵۳۴	۰/۲۸۵	۰/۲۷۵	۰/۰۴۲	۰/۲۹۰	۴/۶۵۳	۰/۰۰۰
ششم	مصرف رسانه ای	۰/۵۹۲	۰/۳۵۰	۰/۳۳۹	۰/۰۶۵	۰/۲۹۳	۶/۰۸۱	۰/۰۰۰
هفتم	سرمایه فرهنگی	۰/۶۱۱	۰/۳۱۰	۰/۲۰۹	۰/۰۷۴	۰/۳۰۲	۵/۰۱۰	۰/۰۰۰

بر اساس جدول شمارهٔ (۱۱) اولین متغیر پیش‌بینی کنندهٔ ارتقای فرهنگ عفاف و حجاب در چارچوب سبک زندگی اسلامی در بین دانشجویان که وارد معادلهٔ رگرسیون شده است، ارضای معقولانه ی عقده های جنسی با ضریب همبستگی (۰/۲۴) می‌باشد که بیانگر رابطهٔ مستقیم بین متغیر ارضای معقولانه ی عقده های جنسی و ارتقای فرهنگ عفاف و حجاب در

چارچوب سبک زندگی اسلامی در بین دانشجویان است. به عبارت دیگر، هرچه توجه ارضای معقولانه ی عقده های جنسی بالاتر باشد، فرهنگ عفاف و حجاب در چارچوب سبک زندگی اسلامی در بین دانشجویان بیشتر بهبود پیدا میکند. ضریب بتا نیز بیانگر آن است که به ازای ۱ واحد افزایش در نمره ارضای معقولانه ی عقده های جنسی به میزان ۰/۲۴ به نمره ارتقای فرهنگ عفاف و حجاب در چارچوب سبک زندگی اسلامی در بین دانشجویان افزوده می شود. این متغیر به تنهایی ۶ درصد از واریانس ارتقای فرهنگ عفاف و حجاب در چارچوب سبک زندگی اسلامی در بین دانشجویان را تبیین می کند.

در مرحلهٔ دوم، متغیر تقویت ارزش های دینی وارد معادله رگرسیونی می‌شود که ۰/۰۶۷ به R^2 مرحله قبل افزوده است. ضریب همبستگی این متغیر (۰/۲۶) می‌باشد که بیانگر رابطهٔ مستقیم بین متغیر تقویت ارزش های دینی و ارتقای فرهنگ عفاف و حجاب در چارچوب سبک زندگی اسلامی در بین دانشجویان است. به عبارت دیگر، بالا بودن تقویت ارزش های دینی ، فرهنگ عفاف و حجاب در چارچوب سبک زندگی اسلامی در بین دانشجویان را افزایش می دهد. ضریب بتای مربوط به این دو متغیر بیانگر آن است که به ازای ۱ واحد افزایش در نمره تقویت ارزش های دینی ، به میزان ۰/۲۶ به نمره ارتقای فرهنگ عفاف و حجاب در چارچوب سبک زندگی اسلامی در بین دانشجویان افزوده می شود.

در مرحلهٔ سوم، متغیر پایگاه اقتصادی-اجتماعی وارد معادله‌ی رگرسیونی می‌شود که با وارد شدن آن به معادله رگرسیونی، تقریبا ۱۷ درصد از متغیر وابسته تبیین می‌شود. ضریب همبستگی این متغیر (۰/۲۴) می‌باشد که بیانگر رابطهٔ مستقیم بین متغیر پایگاه اقتصادی-اجتماعی و متغیر ارتقای فرهنگ عفاف و حجاب در چارچوب سبک زندگی اسلامی در بین دانشجویان است. به عبارت دیگر، با افزایش میزان پایگاه اقتصادی-اجتماعی ، میزان فرهنگ عفاف و حجاب در چارچوب سبک زندگی اسلامی در بین دانشجویان نیز افزایش می‌یابد.

در مرحلهٔ چهارم، متغیر توجه به معیشت مردموارد معادله رگرسیونی می‌شود و با ورود این متغیر، ۲۴ درصد از متغیر وابسته تبیین می‌شود. با ورود این متغیر، حدود ۷/۵ درصد به قدرت پیش بینی مدل افزوده می‌شود. ضریب همبستگی این متغیر (۰/۲۸) می‌باشد که بیانگر رابطهٔ مستقیم بین توجه به معیشت مردمو ارتقای فرهنگ عفاف و حجاب در چارچوب سبک زندگی اسلامی در بین دانشجویان است. به عبارت دیگر، با افزایش توجه به معیشت مردم باعث افزایش ارتقای فرهنگ عفاف و حجاب در چارچوب سبک زندگی اسلامی در بین دانشجویان نیز افزایش می‌یابد. بر اساس ضریب بتا نیز میتوان گفت، با افزایش یک واحد به نمره توجه به معیشت مردم، نمره فرهنگ عفاف و حجاب در چارچوب سبک زندگی اسلامی در بین دانشجویان به میزان ۰/۲۸ افزایش می یابد.

در مرحلهٔ پنجم، متغیر گفته های مسئولین با عملکرد آنهاوارد معادله رگرسیونی شد و ۲۴ درصد از متغیر وابسته تبیین می‌شود. با ورود این متغیر، ۴ درصد به قدرت پیش بینی مدل افزوده می‌شود. ضریب همبستگی این متغیر (۰/۲۹) می‌باشد که بیانگر رابطهٔ مستقیم بین صداقت گفته های مسئولین با عملکرد آنها و ارتقای فرهنگ عفاف و حجاب در چارچوب سبک زندگی اسلامی در بین دانشجویان است. به عبارت دیگر، با افزایش صداقت در گفته های مسئولین با عملکرد آنها، فرهنگ عفاف و حجاب در چارچوب سبک زندگی اسلامی در بین دانشجویان نیز افزایش می‌یابد و بلعکس.

در مرحلهٔ ششم، متغیر مصرف رسانه ای وارد معادله رگرسیونی می‌شود و ۳۵ درصد از متغیر وابسته تبیین می‌شود. با ورود این متغیر، ۶/۵ درصد به قدرت پیش بینی مدل افزوده می‌شود. ضریب همبستگی این متغیر (۰/۲۹) می‌باشد که بیانگر رابطهٔ مستقیم بین مصرف رسانه ای و ارتقای فرهنگ عفاف و حجاب در چارچوب سبک زندگی اسلامی در بین دانشجویان است. به عبارت دیگر، با افزایش مصرف رسانه ای فرهنگ عفاف و حجاب در چارچوب سبک زندگی اسلامی در بین دانشجویان نیز افزایش می‌یابد.

در مرحلهٔ هفتم، متغیر سرمایه فرهنگی وارد معادله رگرسیونی می‌شود و ۳۱ درصد از متغیر وابسته تبیین می‌شود. با ورود این متغیر، ۷/۴ درصد به قدرت پیش بینی مدل افزوده می‌شود. ضریب همبستگی این متغیر (۰/۳۰) می‌باشد که بیانگر رابطهٔ مستقیم بین سرمایه فرهنگیو ارتقای فرهنگ عفاف و حجاب در چارچوب سبک زندگی اسلامی در بین دانشجویان است. به

عبارت دیگر، با افزایش سرمایه فرهنگی ، فرهنگ عفاف و حجاب در چارچوب سبک زندگی اسلامی در بین دانشجویان نیز افزایش می‌یابد در مجموع، این هفت متغیر ۳۵ درصد از تغییرات متغیر وابسته را تبیین می‌کنند.

نتیجه‌گیری

در جمع‌بندی، پژوهش حاضر که با روش توصیفی-پیمایشی بر روی دانشجویان دانشگاه آزاد اسلامی واحد بوشهر (نمونه ۳۷۵ نفری به روش کوکران و تصادفی ساده) انجام شد، نتایج پژوهش نشان داد که ارتقای فرهنگ عفاف و حجاب در چارچوب سبک زندگی اسلامی، تحت تأثیر عوامل چندبعدی اجتماعی، خانوادگی، فردی و فرهنگی قرار دارد. آموزش صحیح و آگاهی‌بخشی در زمینه مسائل جنسی، ایجاد بسترهای سالم برای ازدواج و تشکیل خانواده، و اطلاع‌رسانی درباره پیامدهای رفتارهای پرخطر، نقش بسیار مهمی در تقویت نگرش مثبت نسبت به عفاف و حجاب ایفا می‌کند، در حالی که حمایت خانواده و پاسخگویی به نیازهای عاطفی و اجتماعی جوانان، انگیزه رعایت این ارزش فرهنگی را در محیط دانشگاهی و جامعه افزایش می‌دهد.تقویت ارزش‌های دینی – چه در سطح فردی و خانوادگی و چه در سطح آموزشی و الگوسازی به عنوان مؤلفه‌ای کلیدی مطرح است؛ آموزش اعتقادات دینی در دانشگاه، الگوگیری از شخصیت‌های مذهبی و برگزاری مناسک مذهبی، عامل مهمی در پایداری رفتار و نگرش نسبت به حجاب محسوب می‌شود، همان‌گونه که مقتدری (۱۴۰۲) بر نقش ایدئولوژی الهی در ایجاد احساس ارزشمندی و آرامش از طریق حجاب تأکید دارند. پایگاه اقتصادی-اجتماعی، توجه به معیشت مردم، هماهنگی گفتار و عمل مسئولان، مصرف رسانه‌ای و سرمایه فرهنگی نیز به طور معنادار بر این فرهنگ تأثیرگذارند و یافته‌های استنباطی بر اساس آزمون‌های همبستگی پیرسون و رگرسیون چندمتغیره گام‌به‌گام، همه فرضیه‌های اصلی را تأیید می‌کند .برای نمونه، همبستگی مستقیم و معنادار (p<۰،۰۰۱) میان ارضای معقولانه عقده‌های جنسی (ضریب ۰،۳۷۸، شدت متوسط) و ارتقای عفاف – با ابعاد آموزشی (۰،۳۷۱)، آگاهی‌بخشی (۰،۳۲۵) و تسهیل ازدواج (۰،۳۰۵) – با پژوهش‌های داخلی مانند ماهینی و خسروپناه (۱۳۸۸) همخوانی دارد که بدون برنامه‌ریزی جامع، نگرش فرهنگی تضعیف می‌شود و بر ضرورت راهکارهای عملی در محیط دانشگاهی تأکید می‌کنند. به طور مشابه، تقویت ارزش‌های دینی (ضریب ۰،۴۲۰، شدت متوسط؛ ابعاد فردی-خانوادگی ۰،۴۴۳ و آموزشی ۰،۳۷۶) رابطه مستقیمی با حجاب دارد، که با مطالعات میرمحمدی و همکاران (۱۴۰۱) مطابقت می‌کند و نقش الگوسازی خانوادگی را برجسته می‌سازد.پایگاه اقتصادی-اجتماعی (ضریب ۰،۳۶۴، شدت متوسط) و توجه به معیشت (ضریب ۰،۴۱۶، شدت متوسط) فشارهای مالی و نابرابری را به عنوان عوامل تضعیف‌کننده نشان می‌دهد، که با حسین زاده و همکاران (۱۳۹۷) و ماهینی و همکاران (۱۳۸۸) همسو است و عدالت اقتصادی را کلید همبستگی فرهنگی می‌داند. هماهنگی گفته‌ها و عملکرد مسئولان (ضریب ۰،۲۹۵، شدت ضعیف اما معنادار) اعتماد را افزایش می‌دهد و تناقض را عامل دلسردی می‌شمارد، که با پژوهش ایازی (۱۴۰۱) و قراباغی (۱۳۹۷) سازگار است و بر پاسخگویی به شبهات جوانان در عصر ارتباطات تأکید دارد.مصرف رسانه‌ای (ضریب ۰،۳۸۳، شدت متوسط؛ رسانه‌های داخلی مثبت و خارجی منفی) و سرمایه فرهنگی (ضریب ۰،۴۱۱، شدت متوسط؛ مطالعه و هنری) بر نگرش پوششی اثرگذارند، که با مطالعات مقتدری (۱۴۰۲) بر نفوذ ماهواره (همبستگی ۰،۸۵۴) و باگینگ هام (۲۰۱۵) بر نقش رسانه و فناوری همخوانی دارد. آزمون tمستقل برای متغیرهای زمینه‌ای (جنسیت=t :۱،۹۲۷، =p۰،۰۵۵؛ تأهل=t :۰،۶۰۷، =p۰،۵۴۴) تفاوت معناداری نشان نداد، که بر نقش عوامل کلان فرهنگی- اقتصادی نسبت به ویژگی‌های جمعیت‌شناختی تأکید دارد و با پژوهش خواجه نوری(۱۳۹۱) موافق است که عفاف و حجاب را با سلامت اجتماعی جدایی‌ناپذیر می‌داند.

مدل رگرسیون گام‌به‌گام نیز حاکی است که این متغیرها (ابتدا ارضای جنسی ٪۶، سپس تقویت دینی ٪۱۷، پایگاه اقتصادی ٪۲۴، معیشت ٪۳۱، مسئولان ٪۳۵، رسانه ٪۳۵ و سرمایه فرهنگی ٪۳۵) به طور کلی ٪۳۵ از واریانس فرهنگ عفاف و حجاب را تبیین می‌کنند، که نشان‌دهنده تأثیر ترکیبی آن‌هاست. یافته‌های تبیینی، عمق‌بخشی به این نتایج را فراهم می‌کند: تأمین نیازهای جنسی از طریق آموزش و گفت‌وگوهای خانوادگی، نگرش پایدار به عفاف را شکل می‌دهد و

سیاست‌گذاری واقع‌گرایانه را ضروری می‌سازد، که با مطالعات حاجی هاشم (۱۴۰۳) و ایازی (۱۴۰۱) همسو است و بر پیامدهای روانی عدم رعایت حجاب تأکید دارد.

تقویت ارزش های دینی، از طریق فرائض فردی و آموزش جمعی، تأثیر قطعی بر حجاب دارد و سهم نهادهای تربیتی را برجسته می‌کند، که با نظریه‌های رهنما (۱۳۹۴) و البریچت (۲۰۱۵) مطابقت دارد. رفاه اقتصادی-اجتماعی پایبندی به هنجارها را افزایش می‌دهد و سیاست‌های عادلانه را نه تنها مالی، بلکه هویت‌ساز می‌داند، که با میرمحمدی و همکاران (۱۴۰۱) و ماهینی و خسروپناه (۱۳۸۸) هماهنگ است. توجه به معیشت از طریق اشتغالزایی و عدالت، رضایت‌مندی فرهنگی را تقویت می کند، که پژوهش احمدی و همکاران (۱۳۹۳) همسو است.اعتماد به مسئولان بر اساس همخوانی گفتار و عمل، الگوپذیری را افزایش می‌دهد و شکاف‌ها را عامل کاهش پایبندی می‌شمارد، که با پژوهش های ایازی (۱۴۰۱) و بیگم اسماعیل (۲۰۲۵) مطابقت دارد. جهت‌دهی رسانه‌ای بر رفتار پوششی اثرگذار است و سواد رسانه‌ای را کلیدی می‌سازد، که با پژوهش باکینگ هام (۲۰۱۵) همخوانی دارد. سرمایه فرهنگی، از طریق مطالعه و هنری، فهم فرهنگی و تمایل به هنجارهای اسلامی را افزایش می‌دهد، که با مطالعات عسکری خانقاه و همکاران (۱۳۹۳) و پژوهش کی یون گی (۲۰۱۴) سازگار است. عدم تأثیر جنسیت و تأهل، توسعه‌یافتگی فرهنگی را نشان می‌دهد و عوامل کلان را اولویت می‌بخشد.

بر اساس این نتایج، پیشنهاد می‌شود سیاست‌گذاران به طور همزمان بر گسترش آموزش‌های جامع مسائل جنسی در دانشگاه و خانواده با رویکرد اسلامی، راه‌اندازی مشاوره‌های روانشناسی برای نیازهای عاطفی-جنسی، و تسهیل ازدواج از طریق حمایت مسکن و اشتغال تمرکز کنند؛ طراحی واحدهای درسی معارف دینی، برگزاری مراسم عبادی و ایجاد فضای معنوی دانشگاهی، و حمایت از خانواده‌ها در انتقال ارزش‌های مذهبی را پیگیری نمایند؛ سیاست‌های حمایتی برای خانواده‌های کم‌درآمد (بورسیه، وام، خدمات رفاهی)، آموزش مهارت‌های اشتغال، و ارتقای فرصت‌های شغلی را اجرا سازند؛ اصلاح سیاست های اقتصادی برای عدالت اجتماعی و کاهش شکاف معیشتی، بودجه رفاه دانشجویی، و همکاری دولتی-خصوصی برای حمایت فرهنگی را اولویت دهند؛ افزایش شفافیت و پاسخگویی مسئولان در تصمیم‌گیری‌های فرهنگی، پایش عملکرد با نظرسنجی‌ها، و پرهیز از تناقض در سیاست‌ها را تضمین کنند؛ توسعه سواد رسانه‌ای و آگاهی از تأثیر شبکه‌های اجتماعی، حمایت از تولید محتوای غنی داخلی، و مدیریت پیام‌های منفی را ترویج دهند؛ و ایجاد

مراکز فرهنگی، کتابخانه‌ها و انجمن های دانشجویی با محوریت هویت ایرانی-اسلامی، تشویق مشارکت در رویدادهای هنری و کتاب‌خوانی، و بهره‌گیری از استادان و شاخص های فرهنگی برای الگوسازی را نهادینه سازند.در نهایت، برای غنای دانش در حوزه سبک زندگی اسلامی، پیشنهاد می‌شود پژوهش‌های آتی به بررسی طولی تأثیر برنامه‌های آموزشی جنسی بر رفتار حجاب، مقایسه تطبیقی نقش رسانه های اجتماعی در عفاف میان دانشجویان ایرانی و کشورهای اسلامی، تحلیل کیفی تجربیات دانشجویان از تناقضات فرهنگی-اقتصادی در رعایت حجاب، و پژوهش بر نقش هوش مصنوعی در ترویج سرمایه فرهنگی دینی بپردازند؛ این رویکردها می‌تواند چالش‌های پیشین پژوهش‌ها مانند تمرکز تک‌بعدی یا عدم توجه به تغییرات جهانی و فناوری را برطرف سازد.

ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسندگان

مشارکت نویسندگان در این مقاله مستخرج از پایان نامه به شکل زیر است:

نویسنده اول: تهیه و آماده‌سازی نمونه‌ها، انجام آزمایش و گردآوری داده‌ها، انجام محاسبات، تجزیه و تحلیل آماری داده‌ها، تحلیل و تفسیر اطلاعات و نتایج، تهیه پیش‌نویس مقاله.

نویسنده دوم: استاد راهنمای پایان‌نامه، طراحی پژوهش، نظارت بر مراحل انجام پژوهش، بررسی و کنترل نتایج، اصلاح، بازبینی و نهایی‌سازی مقاله.

نویسنده سوم: استاد مشاور پایان‌نامه، مشارکت در طراحی پژوهش، نظارت بر پژوهش، مطالعه و بازبینی مقاله.

تعارض منافع

بر اساس اظهارات نویسندگان، این مقاله تعارض منافعی ندارد.

حامی مالی

بنابر اظهارات نویسندگان این پژوهش هیچگونه حامی مالی ندارد.

سپاسگزاری

از تمامی مشارکت کنندگان در این پژوهش سپاسگزاری می شود.

منابع

احمدی, عزت‌الله؛ عدلی پور, صمد و میرمحمدتبار دیوکلایی, سید احمد . (۱۳۹۳). نهاد خانواده، سبک زندگی و گرایش به حجاب. *جامعه‌شناسی نهادهای اجتماعی*، ۱(۳), ۱۵۱-۱۷۵.

ایازی، سیدعلی نقی و ایازی، سیدمحمدعلی. (۱۴۰۱). مطالعه موردی موانع عدالت اجتماعی در قرآن (مبتنی بر نظریه زمینه ای). *تحقیقات علوم قرآن و حدیث*، ۱۹(۳ (پیاپی ۵۵))، ۱-۲۵.

پوررحیمی‌مرنی, مریم؛ سلیمانی, علی؛ مهدویان, علیرضا و بزمی, نعیمه. (۱۳۸۸). بررسی احساس پوشیدگی، هوش هیجانی و سلامت روان با توجه به نوع پوشش در خانم های ۱۵ تا ۴۵ ساله شهر تهران. *اسلام و پژوهش های تربیتی*, ۱(۱), ۹۵-۱۰۶.

حاجی هاشم, فاطمه, پاک سرشت, الهه, اسمعیلی, آزاده و محمدکاظمی, زهرا. (۱۴۰۳). نقش‌های مؤثر والدینی در گرایش نوجوانان دختر به حجاب اسلامی. *فصلنامه فرهنگی- تربیتی زنان و خانواده*, ۱۹(۶۸), ۱۱-۳۷.

حسین‌زاده، علی؛ نیازی، محسن و شفایی مقدم، الهام. (۱۳۹۷). بررسی رابطه عوامل اجتماعی و فرهنگی و نگرش به هنجار پوشش اسلامی (حجاب)؛ مطالعه موردی دانشجویان دانشگاه کاشان در سال تحصیلی ۹۳-۱۳۹۲. دین و ارتباطات (دانشگاه امام صادق/ نامه صادق) ، ۲۵(۱)، ۴۰-۹. doi: 10.30497/rc.2018.2260

خواجه نوری, بیژن؛ روحانی, علی و هاشمی, سمیه . (۱۳۹۱). گرایش به حجاب و سبک‌های متفاوت زندگی مطالعه موردی: زنان شهر شیراز. *جامعه شناسی کاربردی*, ۲۳(۳), ۱۴۱-۱۶۶.

رحیمی نژاد, عباس؛ بهرامی احسان, هادی و ایمانی زاده, مهدی . (۱۴۰۱). رابطهٔ سرمایه‌های روانی و اجتماعی با انواع بهزیستی: نقش واسطه‌ای معنای زندگی. *فصل‌نامه پژوهش‌های کاربردی روانشناختی*, ۱۳(۴), ۱۰۹-۱۲۴.

doi: 10.22059/japr.2023.348880.644384

رهنما, اکبر؛ علی‌اکبرزاده آرانی, زهرا و خاری آرانی, مجید . (۱۳۹۴). بررسی مفهوم حجاب در متون اسلامی، جایگاه آثار و جلوه‌های تربیتی آن. *پژوهشنامه معارف قرآنی*، ۶(۲۲)، ۵۴-۳۷. doi: 10.22054/rjqk.2015.4501

زین آبادی، مجید (۱۳۸۶). جامعه پذیری حجاب. *مطالعات راهبردی زنان*، ۳۸ (۱۰)، ۱۸۰-۲۲۰

عسگری خانقاه, اصغر و بهادری نژاد, عاطفه . (۱۳۹۳). فرهنگ پوشش زنانه نزد بانوان دانشکده روان‌شناسی و علوم اجتماعی (چادر غیرساده ملی، عربی، قجری...). *دو فصلنامه دانش های بومی ایران*, ۱(۱), ۴۷-۶۹. doi: 10.22054/qjik.2014.457

قایمی مقدم، محمدرضا. (۱۳۸۲). روش الگویی در تربیت اسلامی. *معرفت*، ۶۹ (۱۲)، ۲۵-۳۷.

قراباغی, حسن؛ یوسفی افراشته, مجید و صالحی, وحید . (۱۳۹۷). تأثیر شبکه های اجتماعی مجازی بر حجاب و عفاف، هویت دینی و فردی، تعامل با خانواده و افسردگی و انزوا در بین جوانان. *مطالعات راهبردی ورزش و جوانان*, ۱۷(۴۲), ۲۵۷-۲۷۲.

ماهینی، انسیه، خسروپناه عبدالحسین. (۱۳۸۸). راهکارهای ترویج پوشش اسلامی در بین دختران دانشجو. *فصلنامه مطالعات معرفتی در دانشگاه اسلامی (دانشگاه اسلامی سابق)* سال ۱۳ ، ۳(۴۳)

مقتدری، بهاره. (۱۴۰۲). تاثیر شبکه های ماهواره ای وابسته به غرب بر فرهنگ پوشش و مد دختران جوان ایران (مورد مطالعه: شهرستان فسا)،دومین کنفرانس ملی پوشاک، طراحی پارچه و لباس،شیراز، https://civilica.com/doc/1856706

میرمحمدرضائی, سیده زهرا و ساروخانی, باقر. (۱۳۹۷). نقش جهانی شدن در تغییرات دو دهه اخیر خانواده ایرانی. *فصلنامه فرهنگی- تربیتی زنان و خانواده*, ۱۳(۴۴), ۱۳۱-۱۶۴.

میرمهدی, سید مهدی؛ جعفری, فخرالدین و مردانه, شکراله . (۱۴۰۱). بررسی تأثیر استفاده از رسانه‌های اجتماعی توسط کارکنان بر عملکرد شغلی آنان با نقش میانجی خلاقیت. *بررسی‌های مدیریت رسانه*, ۱(۴), ۴۸۹-۵۰۵. doi: 10.22059/mmr 2023.355574.1041

References

Ahmadi, E., Adlipour, S., & Mirmohammadtabar Davkolayi, S. A. (2014). Nahad-e khanevadeh, sabk-e zendegi va gharayesh be hejab [Family institution, lifestyle, and tendency toward hijab]. *Jame'eh-shenasi-ye Nahaad-ha-ye Ejtema'i [Sociology of Social Institutions]*, 1(3), 151–175.

Albrecht, M., Jacobs, B., Retief, A., & Adamski, K. (2015). The role of important values and predominant identity in the dress practices of female Muslim students attending a South African university. *Clothing and Textiles Research Journal*, 33(4), 248–264.

Asgari Khanqah, A., & Bahadorinejad, A. (2014). Farhang-e pushak-e zananeh nazd-e banovan-e daneshkadeh-ye ravanshenasi va olum-e ejtema'i (chador-e gheyre-sadeh-ye melli, Arabi, Qajari, ...) [Women's dress culture among female students of the Faculty of Psychology and Social Sciences (non-simple national chador, Arabic, Qajari, ...)]. *Do Faslnameh-ye Daneshha-ye Bumi-ye Iran [Biannual Journal of Indigenous Iranian Knowledge]*, 1(1), 47–69. https://doi.org/10.22054/qjik.2014.457

Ayazi, S. A. N., & Ayazi, S. M. A. (2022). Motale'eh-ye moredi-ye mavane'-e edalat-e ejtema'i dar Qur'an (mobtani bar nazariyyeh-ye zamini) [A case study of barriers to social justice in the Quran (based on grounded theory)]. *Tahghighat-e 'Olum-e Qur'an va Hadith [Qur'an and Hadith Research Studies]*, 19(3), 1–25.

Begum, M. S. I. (2025). Hijab (veil) from the Islamic perspective: An interpretive analysis from the Quran and scholars' views. *MAQOLAT: Journal of Islamic Studies*, 3(2), 211–226.

Buckingham, D. (2015). Defining digital literacy: What do young people need to know about digital media? *Nordic Journal of Digital Literacy*, 10(Jubileumsnummer), 21–35.

Ghaemi Moghadam, M. R. (2003). Ravesh-e olgouyi dar tarbiat-e eslami [The pattern method in Islamic education]. *Ma'refat [Knowledge]*, 12(69), 25–37.

Haji Hashem, F., Pakseresht, E., Esmaeili, A., & Mohammadkazemi, Z. (2024). Naqshha-ye mo'asser-e valedini dar gharayesh-e nojavanan-e dokhtar be hejab-e eslami [Effective parental roles in adolescent girls' tendency toward Islamic hijab]. *Faslnameh-ye Farhangi-Tarbiyati-ye Zanan va Khanevadeh [Cultural-Educational Quarterly of Women and Family]*, 19(68), 11–37.

Hosseinzadeh, A., Niazi, M., & Shafaei Moghaddam, E. (2018). Barresi-ye rabeteh-ye avamel-e ejtema'i va farhangi va negaresh be hank-e pushak-e eslami (hejab); Motale'eh-ye moredi: Daneshjuyan-e Daneshgah-e Kashan dar sal-e tahsili 1392-1393 [Investigating the relationship between social and cultural factors and attitude toward the norm of Islamic dress (hijab); A case study: Students of Kashan University in the academic year 2013-2014]. *Din va Ertebatat [Religion and Communication]*, 25(1), 9–40. https://doi.org/10.30497/rc.2018.2260

Khajeh Nouri, B., Ruhani, A., & Hashemi, S. (2012). Gharayesh be hejab va sabkhaye motefavet-e zendegi: Motale'eh-ye moredi: Zanan-e shahr-e Shiraz [Tendency toward hijab and different lifestyles: A case study of women in Shiraz]. *Jame'eh-shenasi-ye Karbordi [Applied Sociology]*, 23(3), 141–166.

Koo, G. Y. (2014). Women as subjects of defiance and the everyday politics of hijab as dress code in modern Iran. *Asian Women*, 30(4), 29–51.

Mahini, E., & Khosropanah, A. (2009). Rahkarha-ye tarvij-e pushak-e eslami dar beyn-e dokhtaran-e daneshjou [Strategies for promoting Islamic dress among female university students]. *Faslnameh-ye*

Motale'at-e Ma'refati dar Daneshgah-e Eslami [Epistemological Studies in Islamic University], 13(3), 91–108.

Mirmehdi, S. M., Jafari, F., & Mardaneh, S. (2022). Barresi-ye tasir-e estefadeh az resaneh-haye ejtema'i tavassot-e karmandan bar amalkard-e shoghli-yi anan ba naqsh-e miyanji-ye khallaghiyat [Investigating the impact of social media use by employees on their job performance with the mediating role of creativity]. *Barresihaye Modiriyat-e Resaneh [Media Management Reviews]*, 1(4), 489–505. https://doi.org/10.22059/mmr.2023.355574.1041

Mirmohammadrezaei, S. Z., & Sarukhani, B. (2018). Naqsh-e jahani shodan dar taghiyrat-e do deh-ye akhir-e khanevadeh-ye Irani [The role of globalization in the changes of the Iranian family over the last two decades]. *Faslnameh-ye Farhangi-Tarbiyati-ye Zanan va Khanevadeh [Cultural-Educational Quarterly of Women and Family]*, 13(44), 131–164.

Moghaddari, B. (2023). Tasir-e shabakehaye mahvareh-i-ye vabasteh beh gharb bar farhang-e pushak va mod-e dokhtaran-e javan-e Iran (motale'eh-ye moredi: shahrestan-e Fasa) [The impact of Western satellite networks on the dress culture and fashion of young Iranian women (a case study: Fasa County)]. Dovomin Konferans-e Melli-ye Pushak, Tarrahi-ye Parcheh va Lebas [The Second National Conference on Clothing, Fabric and Fashion Design]. Shiraz, Iran. https://civilica.com/doc/1856706

Pourrahimi Marnani, M., Soleimani, A., Mahdavian, A. R., & Bazmi, N. (2009). Barresi-ye ehsas-e pushidgi, hush-e heyajani va salaamat-e ravan ba tavajjoh beh no'-e pushak dar khanom-haye 15 ta 45 sal-e shahr-e Tehran [Investigating the feeling of coverage, emotional intelligence, and mental health according to the type of dress in women aged 15-45 in Tehran]. *Eslam va Pajuheshhaye Tarbiyati [Islam and Educational Research]*, 1(1), 95–106.

Qarabaghi, H., Yousefi Afrashteh, M., & Salehi, V. (2018). Tasir-e shabakehaye ejtema'i-ye majazi bar hejab va efaf, hoviyat-e dini va fardi, ta'amol ba khanevadeh va afsordegi va enzeva dar beyn-e javanan [The impact of virtual social networks on hijab and chastity, religious and individual identity, family interaction, and depression and isolation among youth]. *Motale'at-e Rahbordi-ye Varzesh va Javanan [Strategic Studies of Sports and Youth]*, 17(42), 257–272.

Rahiminejad, A., Bahrami Ehsan, H., & Imanizadeh, M. (2022). Rabeteh-ye sarmayehaye ravani va ejtema'i ba anva'-e behzisti: Naqsh-e vasete'i-ye ma'na-ye zendegi [The relationship between psychological and social capitals with types of well-being: The mediating role of meaning in life]. *Faslnameh-ye Pajuheshhaye Karbordi-ye Ravanshenakhti [Applied Psychological Research Quarterly]*, 13(4), 109–124. https://doi.org/10.22059/japr.2023.348880.644384

Rahnama, A., Aliakbarzadeh Arani, Z., & Khari Arani, M. (2015). Barresi-ye mafhum-e hejab dar motun-e eslami, jaygah-e asar va jalvehaye tarbiyati-ye an [Examining the concept of hijab in Islamic texts, the place of its works and educational effects]. *Pajuheshnameh-ye Ma'aref-e Qur'ani [Qur'anic Knowledge Research Journal]*, 6(22), 37–54. https://doi.org/10.22054/rjqk.2015.4501

Sheen, M., Yekani, H. A. K., & Jordan, T. R. (2023). The good, the bad and the hijab: A study of implicit associations made by practicing Muslims in their native Muslim country. Psychological Reports, 126(6), 2886–2903.

Zeinabadi, M. (2007). Jame'eh-paziri-ye hejab [Socialization of hijab]. *Motale'at-e Rahbordi-ye Zanan [Women's Strategic Studies]*, 10(38), 180–220.

New Research in Islamic Humanities Studies
Online ISSN : 2980 - 8944
https://api.lu.ac.ir/
Lorestan University

Presenting a Model of Innovative Marketing Opportunities with an Emphasis on Creating Entrepreneurial Opportunities in Tourism

Ahmed Naji Ahmed Ibrahim[1], **Hossein Rahimi Kolour**[2], **Bahman khodapanah**[3], and **Mohammad bashokouh Ajirlou**[4] ✉

1. PhD Student, Department of Business Administration, Faculty of Social Sciences, University of Mohaghegh Ardabili, Ardabil, Iran. Email: a7med12021@gmail.com
2. Associate Professor, Department of Business Management, Faculty of Social Sciences,University of Mohaghegh Ardabili, Ardabil, Iran bili, Ardabil, Iran. Email: hrk6809@gmail.com
3. Assistant Professor, Department of Business Management, Faculty of Social Sciences,University of Mohaghegh Ardabili, Ardabil, Iran. Email: khodapanah@uma.ac.ir
4. Corresponding Author, Professor, Department of Business Administration, Faculty of Social Sciences, University of Mohaghegh Ardabili, Ardabil, Iran. Email: bashokouh@uma.ac.ir

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received 26 September 2025
Received in revised form 26 November 2025
Accepted 05 January 2026
Available online 15 January 2026

Keywords:
Iraqi Young Generation, E-Retailing, E-Trust, Generational Characteristics, Consumer Behavior, Structural Equation Modeling

ABSTRACT

Objective: The aim of this study is to identify the dimensions and components of the sustainable value chain in Iraq's oil industry and to explain the impact of digital transformation and innovation on enhancing this chain within the context of the country's economic and institutional challenges. Additionally, the study seeks to provide a practical framework to improve strategic decision-making toward sustainable development in Iraq's oil sector.

Method: This research was conducted using a pragmatist paradigm and a mixed qualitative quantitative approach. In the qualitative phase, semi-structured interviews were conducted with 15 experts in the oil industry in the provinces of Maysan and Basra, and the data were analyzed using open, axial, and selective coding in MAXQDA.

Results: The qualitative analysis led to the identification of five main dimensions: economic, environmental, social, institutional/governance sustainability, and modern drivers such as digital transformation. The quantitative results showed that all hypotheses were confirmed, and the variable of digital transformation and innovation had the highest impact on achieving a sustainable value chain, with a path coefficient of 0.44. Economic sustainability showed a favorable status, while institutional sustainability received the lowest score. The final model explained 64% of the variance in the sustainable value chain.

Conclusions: The results indicate that transitioning from traditional models to a sustainable value chain in Iraq requires strategic emphasis on modern technologies such as artificial intelligence and the Internet of Things. Institutional reforms and governance transparency provide the necessary foundation for strengthening other dimensions of sustainability. Therefore, synergy between digital transformation, organizational innovation, and institutional reforms can facilitate the realization of a sustainable value chain in Iraq's oil industry.

Cite this article: Naji Ahmed Ibrahim, A., Rahimi Kolour, H., khodapanah, B., & Bashokouh Ajirlou, M. (2026). Presenting a Model of Innovative Marketing Opportunities with an Emphasis on Creating Entrepreneurial Opportunities in Tourism. *New Research in Islamic Humanities Studies*, 4 (Special Issue), 1-26.
https://doi.org/10.22034/api.2026.2091747.1807

© Author(s) retain the copyright and full publishing rights.
Publisher: Lorestan University.
https://doi.org/10.22034/api.2026.2091747.1807

Introduction

Academic research in tourism is frequently constrained by methodological limitations and a lack of innovation, often resulting in superficial analyses and theories devoid of empirical application. This state of affairs is increasingly incongruent with the industry's burgeoning significance within the global economy. Today, the tourism sector plays a pivotal role in job creation and foreign exchange earnings, establishing itself not merely as a policy preference, but as a strategic necessity for nations. However, to survive in the contemporary, complex, and highly competitive landscape, businesses within this sector can no longer rely on traditional hospitality and service models. Such inertia not only impedes the capacity to attract tourists but risks trapping the national economy in a negative cycle of decline**.**Consequently, to achieve sustainable development and improve the foreign exchange balance, merely increasing tourist arrivals is insufficient; the focus must shift toward maximizing "net gains." Realizing this objective requires dual, simultaneous actions: first, the adoption of innovative marketing strategies and the transformation of business models to effectively translate ideas into economic value; and second, the establishment of fair competitive frameworks and smart regulation within the digital economy. Ultimately, transitioning from traditional models to innovative and systematic approaches is the only viable pathway to harnessing the massive potential of the tourism industry as a key driver for long-term economic growth.

Method

This research was conducted using a pragmatist paradigm and a mixed qualitative quantitative approach. In the qualitative phase, semi-structured interviews were conducted with 15 experts in the oil industry in the provinces of Maysan and Basra, and the data were analyzed using open, axial, and selective coding in MAXQDA.

Results

The qualitative analysis led to the identification of five main dimensions: economic, environmental, social, institutional/governance sustainability, and modern drivers such as digital transformation. The quantitative results showed that all hypotheses were confirmed, and the variable of digital transformation and innovation had the highest impact on achieving a sustainable value chain, with a path coefficient of 0.44. Economic sustainability showed a favorable status, while institutional sustainability received the lowest score. The final model explained 64% of the variance in the sustainable value chain.

Conclusions

The findings derived from the mixed-methods approach in this study demonstrate that the realization of a "sustainable value chain" in Iraq's oil industry is a multi-dimensional, complex construct dependent on the interplay of structural, technological, and environmental variables. Contrary to traditional approaches that prioritize short-term profitability and the maximal extraction of reserves, this construct possesses a supra-economic nature, simultaneously

encompassing environmental, institutional, social, and technological dimensions. The results from the qualitative phase clarify that concepts such as "gas flaring reduction," "pollution monitoring using smart technologies," "financial transparency," and "contractual stability" not only reflect the operational concerns of experts but also reveal their deep awareness of the geopolitical, infrastructural, and managerial challenges facing the Iraqi oil industry. These components, alongside variables such as "marketing innovation," "data-driven analysis," and "economic diversification in oil-rich communities," provide a comprehensive picture of the actual needs of Iraq's energy sector needs whose fulfillment hinges on fundamental reforms and a redesign of the governance model within the oil industry.

In the quantitative phase, the analysis of the construct means indicated that although "economic sustainability" (mean = 3.68) remains the most critical executive priority for industry managers and professionals, its significant disparity with "institutional sustainability" (mean = 2.89) reveals a profound structural gap between macro-objectives and implementation frameworks. This gap is, in itself, a symptom of the fragility of the governance system in Iraq's oil industry, where administrative corruption, lack of financial transparency, unstable regulations, and institutional overlap impede the formation of a value chain based on global standards. From this perspective, the findings emphasize that the transition toward sustainability does not begin with the procurement of new technologies or the upgrading of operational standards, but rather with institutional reforms, structural anti-corruption measures, and the creation of a stable contractual environment an environment where domestic and international investors can confidently engage in long-term projects, and where economic, environmental, and social dimensions of the value chain can be mutually reinforced.The results of the hypothesis testing within the structural model confirmed and complemented the qualitative findings. The confirmation of all five main hypotheses at a 95% confidence level indicates that the paradigmatic model extracted from the qualitative section possesses significant coherence, validity, and goodness-of-fit. Among these, the variable of "digital transformation and innovation" emerged as more prominent than other variables, identifying itself as the most powerful driver of sustainability with a path coefficient of 0.44. This finding reveals a critical shortcut for policymakers: modern technologies such as artificial intelligence, the Internet of Things (IoT), big data analytics, 3D modeling, and green marketing are not mere decorative tools or showcase projects, but essential components for compensating for historical lag and enhancing the resilience of Iraq's oil industry. These technologies can simultaneously reduce extraction and operational costs, increase transparency, elevate HSE (Health, Safety, and Environment) standards, and significantly lower the carbon footprint. Therefore, innovation and digitalization are not merely technical tools but a "strategic imperative" on the path toward achieving a sustainable value chain.Finally, the model fit results showed an R^2 value of 0.64 and a Q^2 value of 0.41; these values confirm that the five identified dimensions possess high explanatory power regarding the variations in the sustainable value chain.

A noteworthy point in this section is the positive but weaker path coefficient of "institutional sustainability" (0.18) compared to other variables. This result implies that although institutional

reforms are capable of steering the value chain toward sustainability, under current Iraqi conditions, bureaucratic obstacles, lack of transparency, and institutional conflicts have hindered this construct from exerting its true effect. In other words, the role of institutional sustainability is currently operating below its potential, and this inefficiency may undermine other dimensions of sustainability. Consequently, the study's final model correctly suggests that senior managers in the Basra and Maysan provinces as the heart of Iraq's oil production must prioritize institutional reforms and transparent governance as the backbone of the sustainable value chain, in addition to focusing on digital innovations and profit enhancement. Only within such a framework can a resilient, transparent, cost-effective, environmentally friendly, and socially accountable chain be created, thereby transforming Iraq's oil industry from a fragile structure into a sustainable and future-oriented one.

Author Contributions

All authors contributed equally to the conceptualization of the article and writing of the original and subsequent drafts.

Data Availability Statement

Data available on request from the authors.

Acknowledgements

The authors would like to thank the anonymous reviewers for their insightful comments and constructive feedback, which significantly improved the quality of this manuscript. We also extend our gratitude to our colleagues for their valuable discussions and technical support throughout this research.

Ethical Considerations

The authors strictly adhered to the highest standards of research integrity. The authors avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not-for-profit sectors.

Conflict of Interest

The authors declare no conflict of interest.

پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی
شاپا الکترونیکی: ۸۹۴۴-۲۹۸۰
https://api.lu.ac.ir/
دانشگاه لرستان

ارائه الگوی فرصت های بازاریابی نوآورانه با تاکید بر خلق فرصت های کارآفرینی در گردشگری

احمد ناجی احمد ابراهیم[۱]، حسین رحیمی کلور[۲]، بهمن خداپناه[۳]، محمد باشکوه اجیرلو[۴] ✉

۱. دانشجوی دکتری گروه مدیریت بازرگانی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه محقق اردبیلی، اردبیل، ایران. رایانامه: a7med12021@gmail.com
۲. دانشیار گروه مدیریت بازرگانی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه محقق اردبیلی، اردبیل، ایران. رایانامه: hrk6809@gmail.com
۳. استادیار، مدیریت بازرگانی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه محقق اردبیلی، اردبیل، ایران. رایانامه: khodapanah@uma.ac.ir
۴. نویسنده مسئول، استاد، گروه مدیریت بازرگانی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه محقق اردبیلی، اردبیل، ایران. رایانامه: bashokouh@uma.ac.ir

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
مقاله پژوهشی،

تاریخچه مقاله:
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۷/۰۴
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۹/۰۵
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۰/۱۵
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۱۰/۲۵

کلیدواژه‌ها:
نسل جوان عراقی،
خرده‌فروشی الکترونیکی،
اعتماد الکترونیکی،
ویژگی‌های نسلی،
رفتار مصرف‌کننده،
مدل‌سازی معادلات ساختاری

چکیده

هدف: هدف از این پژوهش، شناسایی ابعاد و مؤلفه‌های زنجیره ارزش پایدار در صنعت نفت عراق و تبیین تأثیر تحول دیجیتال و نوآوری بر ارتقای این زنجیره در بستر چالش‌های اقتصادی و نهادی این کشور است. همچنین، پژوهش حاضر می‌کوشد چارچوبی کاربردی برای بهبود تصمیم‌گیری راهبردی در مسیر توسعه پایدار صنعت نفت عراق ارائه دهد.

روش پژوهش: این تحقیق با پارادایم عمل‌گرایی و رویکرد آمیخته کیفی-کمی انجام شد. در بخش کیفی، با ۱۵ نفر از خبرگان صنعت نفت در استان‌های میسان و بصره مصاحبه نیمه‌ساختاریافته انجام و داده‌ها با روش کدگذاری باز، محوری و انتخابی در نرم‌افزار MAXQDA تحلیل شدند.

یافته‌ها: تحلیل کیفی منجر به شناسایی ۵ بعد اصلی شامل پایداری اقتصادی، زیست‌محیطی، اجتماعی، نهادی/حاکمیتی و محرک‌های نوین، از جمله تحول دیجیتال، شد. یافته‌های کمی نشان داد که تمامی فرضیات تأیید شدند و متغیر تحول دیجیتال و نوآوری با ضریب مسیر ۰.۴۴ بیشترین تأثیر را بر تحقق زنجیره ارزش پایدار دارد. همچنین، پایداری اقتصادی در وضعیت مطلوبی قرار داشت، اما پایداری نهادی کمترین امتیاز را به دست آورد. مدل نهایی پژوهش توانست ۶۴ درصد از تغییرات زنجیره ارزش پایدار را تبیین کند.

نتیجه‌گیری: نتایج نشان می‌دهد که برای گذار از مدل‌های سنتی به زنجیره ارزش پایدار در عراق، تمرکز بر فناوری‌های نوین، از جمله هوش مصنوعی و اینترنت اشیا، یک ضرورت استراتژیک است. همچنین اصلاحات نهادی و شفافیت حاکمیتی زیربنای لازم برای اثرگذاری سایر ابعاد پایداری را فراهم می‌آورد. بنابراین، هم‌افزایی میان تحول دیجیتال، نوآوری سازمانی و اصلاحات نهادی می‌تواند مسیر تحقق زنجیره ارزش پایدار در صنعت نفت عراق را تسهیل کند.

استناد: ناجی احمد ابراهیم، احمد؛ رحیمی کلور، حسین؛ خداپناه، بهمن و باشکوه اجیرلو، محمد. (۱۴۰۴). ارائه الگوی فرصت های بازاریابی نوآورانه با تاکید بر خلق فرصت های کارآفرینی در گردشگری. *پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی*، (ویژه نامه) ۴، ۱-۲۷.

https://doi.org/10.22034/api.2026.2091747.1807

ناشر: دانشگاه لرستان.

© نویسندگان.
https://doi.org/10.22034/api.2026.2091747.1807

مقدمه

فقدان نوآوری در روشهای مطالعات توریسم و شکست بسیاری از مطالعات مرتبط با این تئوریها در ادبیات توریسم باعث شده که از سوی برخی از متفکران این رشته انتقاداتی مطرح شود از جمله آنها دان است که در مورد کمبود ابداع و ابتکار در متدلوژی تحقیقات توریسم انتقاد میکند و میگوید به طور نسبی قلمرو جدید تحقیقات توریسم که زیر سایه حمایت تعدادی از رشته های علمی و رفتاری شکل گرفته است روش مناسبی را برای شرح دادن به سوالات روش‌ها و تئوری‌ها نداشته و در نتیجه باعث می‌شود که تحقیقات در این زمینه در سه طبقه زیر قرار بگیرند ۱- سخنرانی تئوریکی بدون عملکرد تجربی ۲- مقالاتی توصیفی که مجموعه ای از موضوعات داستان گونه را جمع آوری میکنند و ۳-آنالیز اطلاعاتی که عاری از موضوعات تئوریکی است دان (۱۹۹۸) نوآوری مفهوم پیچیده ای است که از منابع گوناگون مشتق میشود و انواع آن به صورت‌های مختلف تعریف شده است توآوری در محصول و نوآوری در فرآیند اغلب در پیوند با یکدیگر روی می‌دهند زیرا فرآیندهای جدید می‌توانند تولید محصولات جدید را امکان‌پذیر سازند و محصولات جدید نیز توسعه فرآیندهای جدید را ممکن می‌سازند نتایج تحقیقات نشان میدهد سازمانها برای دستیابی به مزیت رقابتی بلندمدت، به توآوری نیاز دارند و برای نوآوری نیازمند شناخت و درک صحیح از محیط خود هستند و برای این منظور باید پیوسته مشتریان و رقبای خود را زیر نظر داشته و اطلاعات حاصل از آنها را تجزیه و تحلیل کنند (مدهوشی و همکاران ۱۳۹۹).

رشد صنعت گردشگری در سال‌های اخیر نقش مهمی را در ایجاد فرصت‌های شغلی تولید و درآمد و تحریک اقتصادی ملی و بین‌المللی داشته است. گردشگری با ایجاد فرصت‌های جدید اقتصادی به فعالیت‌های جوامع محلی جان تازه‌ای می‌بخشد و می‌تواند در توسعه فعالیت‌های کارآفرینی بسیار با اهمیت باشد ویژگی گردشگری کارآفرینی اشتغال سریع و درآمد زیاد است و پتانسیل آن به وقور در ایران یافت می‌شود. کسب و کارهای گردشگری ایده‌های سازمان را به ارزش‌های اقتصادی تبدیل میکنند مدل کسب و کار نشان میدهد که یک شرکت چگونه با تعیین کردن جایگاه در زنجیره ارزش کسب درآمد می‌کند که شامل موضوعات مختلفی درباره کسب و کار می‌باشد (قهفرخی سالم و همکاران ،۱۳۹۹) گرچه ادبیات قابل توجهی که در زمینه پتانسیل اقتصادی گردشگری وجود دارد، اما تاکنون به نقش فعالیت‌های کارآفرینانه و چگونگی فعالیت کسب و کارهای گردشگری در اقتصادهای مختلف توجه اندکی شده است افزایش شمار گردشگران عاملی است که باعث رونق یافتن کسب و کارها و همچنین افزایش درآمد شرکت‌ها و مؤسساتی می‌شود که در این عرصه فعالیت می‌کنند. تقاضای بالای موجود در صنعت گردشگری موجب پیدایش هتل‌ها رستوران‌ها و آژانس‌های مسافرتی کوچک و متوسط زیادی در این حوزه شده و زمینه ورود کارآفرینان را به عنوان مدیران و صاحبان این کسب و کارها در صنعت گردشگری فراهم آورده است. این کسب و کارها به عنوان یک مجموعه اقتصادی با همه تنوع و پیچیدگی خود حداقل‌هایی از زنجیره بزرگ و مهم در اقتصاد امروز جهان و در بخش گردشگری محسوب می‌شوند و برای ورود به بازارهای جدید و ارائه خدمت بهتر به مشتریان و جذب مشتریان جدید و در نهایت افزایش سودآوری به راهکارهای جدیدی برای بهبود عملکرد و بقاء در صنعت نیازمندند (تودسکینی و همکاران، ۲۰۲۱).

سرمایه‌گذاری در صنعت گردشگری در جهان کنونی بیش از آنکه یک انتخاب سیاستی باشد، به ضرورتی اقتصادی و راهبردی تبدیل شده است؛ زیرا افزایش تمایل شهروندان کشورها به سفرهای بین‌المللی و تجربه‌های نو، موجب خروج حجم قابل توجهی از ارز و سرمایه‌های ملی می‌شود. در چنین شرایطی، توسعه هدفمند صنعت گردشگری می‌تواند به‌مثابه ابزاری برای متعادل‌سازی جریان‌های ارزی عمل کند؛ به این معنا که با برنامه‌ریزی دقیق، جذب گردشگران ورودی به میزانی برابر یا بیشتر از گردشگران خروجی دنبال شود. این وضعیت را می‌توان با منطق تراز تجاری در صادرات و واردات مقایسه کرد که هدف آن دستیابی به مازاد و تقویت موقعیت اقتصادی کشور است. با این حال، تحقق این هدف مستلزم وجود چارچوب‌های رقابتی سالم، جلوگیری از شکل‌گیری انحصار در زنجیره خدمات گردشگری و ارتقای کارایی بازار است؛ زیرا همان‌گونه که در ادبیات حقوق رقابت تأکید شده، نبود رقابت مؤثر می‌تواند به کاهش کیفیت خدمات، افزایش قیمت‌ها و تضعیف منافع

مصرف‌کنندگان منجر شود (Farajpour and Amerinia,2024). افزون بر این، در اقتصاد دیجیتال امروز که بخش مهمی از بازاریابی و عرضه خدمات گردشگری از طریق پلتفرم‌های آنلاین انجام می‌شود، رعایت اصول شفافیت، پاسخگویی و ملاحظات اخلاقی در استفاده از فناوری‌های نوین اهمیت فزاینده‌ای دارد؛ موضوعی که در مباحث حکمرانی فناوری و تنظیم‌گری نوین نیز مورد تأکید قرار گرفته است (Farajpuor and Amerinia,2024). از این رو، سرمایه‌گذاری در گردشگری زمانی می‌تواند به بهبود تراز ارزی و تقویت جایگاه اقتصادی کشور منجر شود که هم‌زمان با توسعه زیرساخت‌ها، سازوکارهای رقابتی و ضوابط تنظیمی کارآمد نیز تقویت شوند.. در این میان البته آنچه اهمیت اساسی دارد به شمار گردشگران بلکه میزان خالص عایدی کشور میزبان از این فرآیند است با برنامه ریزی درست و پایه ای به راحتی می‌توان از یک تعداد ثابت گردشگر میزان درآمد بیشتری را به دست آورد اینجاست که راهبردهای بازارایی توآورانه در مدل‌های کسب و کار در صنعت گردشگری نقش خود را آشکار می‌کنند. چرا که اگر بنا باشد تنها بر مدلهای قدیمی مانند هتلداری و مانند آن تکیه شود نه تنها از افزایش سود گردشگری باز می‌مانیم بلکه به دلیل به روز نبودن به آرامی از تعداد گردشگران نیز کاسته خواهد شد و یک حلقه منفی زیان به وجود خواهد آمد. بخش گردشگری پنج درصد از تولید ناخالص داخلی جهانی و چهار درصد از صادرات جهان را به عنوان چهارمین بخش مهم صادرات پس از نفت، محصولات شیمیایی و تولید خودرو تشکیل می‌دهد. صنعت جهانگردی به ایجاد ۲۳۵ میلیون شغل منجر شده است. این بدان معنی است که از هر ۱۲ شغل در جهان یک شغل به بخش گردشگری اختصاص یافته است (ایوانف و ایاض، ۲۰۱۷).

ادبیات و چارچوب نظری

تحلیل مطالعات متأخر در حوزه صنعت نفت به‌روشنی نشان می‌دهد که مفهوم «تحول دیجیتال» دیگر صرفاً یک انتخاب فناورانه یا یک گرایش مدیریتی زودگذر نیست، بلکه به‌مثابه یک پیشران ساختاری و تمدنی در حال بازتعریف منطق تولید، حکمرانی، بازاریابی، پایداری و خلق ارزش در این صنعت راهبردی است. در دهه‌های گذشته، صنعت نفت عمدتاً بر پایه مزیت‌های فیزیکی، ظرفیت‌های استخراج، توسعه میادین، تجهیزات سرمایه‌بر و سازوکارهای سنتی کنترل عملیات تفسیر می‌شد؛ اما اکنون شواهد پژوهشی نشان می‌دهد که توان رقابتی شرکت‌ها و مناطق نفت‌خیز بیش از هر زمان دیگری به ظرفیت آن‌ها در ادغام فناوری‌های دیجیتال، توسعه قابلیت‌های داده‌محور، بازآرایی زنجیره ارزش و طراحی الگوهای نوین تعامل با ذی‌نفعان وابسته شده است. در این میان، مطالعه شیرخدایی و صفری (۱۴۰۳) درباره صنعت نفت عراق، به‌ویژه در استان میسان، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است؛ زیرا نشان می‌دهد که چگونه فناوری‌های نوظهور نظیر هوش مصنوعی، اینترنت اشیا و تحلیل داده‌های بزرگ می‌توانند نه‌فقط در بهینه‌سازی عملیات فنی، بلکه در ارتقای تصمیم‌گیری راهبردی، کاهش اتلاف منابع، بهبود شفافیت مدیریتی و حتی بازاریابی اخلاق‌مدار و نوآورانه ایفای نقش کنند. نکته مهم در یافته‌های این پژوهش آن است که تحول دیجیتال در این صنعت، صرفاً به معنای جایگزینی ابزارهای سنتی با سامانه‌های هوشمند نیست، بلکه مستلزم تغییر در فرهنگ سازمانی، سبک رهبری، منطق تصمیم‌سازی و چارچوب‌های پاسخ‌گویی نسبت به محیط زیست و جامعه است. از این منظر، زیرساخت دیجیتال در صنعت نفت به یک سکوی چندمنظوره تبدیل می‌شود که همزمان بهره‌وری، قابلیت ردیابی، تاب‌آوری و پایداری را ارتقا می‌دهد و بدین‌سان، امکان حرکت از الگوهای واکنشی به سمت الگوهای پیش‌نگر و هوشمند را فراهم می‌سازد.

در همین چارچوب، یکی از مهم‌ترین دستاوردهای نظری و کاربردی مطالعات اخیر آن است که تحول دیجیتال در صنعت نفت را نه به‌صورت منفک، بلکه در پیوندی وثیق با اهداف توسعه پایدار تحلیل می‌کنند. این رویکرد سبب شده است که شاخص‌های موفقیت دیگر تنها به میزان تولید، کاهش هزینه یا سرعت عملیات محدود نشود، بلکه مؤلفه‌هایی مانند کاهش ردپای کربن، مصرف بهینه انرژی، مدیریت پسماند، کاهش نشت و آلودگی، شفافیت در زنجیره تأمین و مسئولیت‌پذیری اجتماعی نیز به‌عنوان خروجی‌های اساسی فرایندهای دیجیتال‌سازی مورد توجه قرار گیرند. یافته‌های شیرخدایی و صفری (۱۴۰۳) نیز مؤید همین نکته است که هرچند هزینه‌های اولیه پیاده‌سازی سامانه‌های دیجیتال، کمبود مهارت‌های تخصصی،

مقاومت کارکنان در برابر تغییر و ضعف برخی زیرساخت‌های نهادی می‌تواند روند تحول را با مانع مواجه کند، اما در بلندمدت، همین سرمایه‌گذاری‌ها بسترساز ارتقای پایداری و کارایی می‌شوند. به بیان دیگر، تحول دیجیتال در صنعت نفت را باید نوعی سرمایه‌گذاری میان‌مدت و بلندمدت در ظرفیت حکمرانی هوشمند دانست؛ ظرفیتی که از رهگذر آن می‌توان هم هزینه‌های عملیاتی را کاهش داد و هم به انتظارات روزافزون دولت‌ها، جوامع محلی، سرمایه‌گذاران و نهادهای بین‌المللی در خصوص عملکرد مسئولانه پاسخ گفت. این نتیجه برای کشوری مانند عراق که اقتصاد آن وابستگی بالایی به نفت دارد و در عین حال با چالش‌های توسعه‌ای، محیط‌زیستی و نهادی مواجه است، اهمیتی دوچندان دارد؛ زیرا دیجیتال‌سازی در چنین بستری می‌تواند هم به تقویت مزیت رقابتی صنعت نفت و هم به بازتعریف رابطه آن با توسعه ملی یاری رساند.

از سوی دیگر، ادبیات پژوهش به‌خوبی آشکار ساخته است که تحول دیجیتال زمانی می‌تواند به نتایج پایدار و اثربخش منجر شود که با استراتژی‌های بازاریابی نوآورانه و قابلیت‌های بازاریابی پویا همراه گردد. در گذشته، بازاریابی در بسیاری از صنایع استخراجی از جمله نفت، به‌طور سنتی کمتر در کانون توجه قرار می‌گرفت، زیرا فرض بر آن بود که ماهیت کالایی محصولات، ساختارهای انحصاری یا شبه‌انحصاری و قراردادهای بلندمدت بین‌المللی، نیاز به نوآوری بازاریابی را محدود می‌سازد. با این حال، تحولات جدید در بازارهای انرژی، افزایش حساسیت به معیارهای زیست‌محیطی، ظهور ذی‌نفعان متکثر، لزوم مدیریت تصویر برند سازمانی، فشار برای شفافیت بیشتر و توسعه زنجیره‌های ارزش پایین‌دستی، نشان داده است که بازاریابی دیگر فقط ابزاری برای فروش نیست، بلکه فرآیندی برای خلق، انتقال و تثبیت ارزش در میان شبکه‌ای از ذی‌نفعان است. رضوی علوی و عسکری (۱۴۰۱) در این باره بر نقش میانجی قابلیت‌های بازاریابی در ارتباط میان استراتژی‌های نوآورانه و رضایت مشتریان تأکید کرده‌اند و نشان داده‌اند که نوآوری در بازاریابی زمانی به بهبود واقعی عملکرد منجر می‌شود که سازمان بتواند این نوآوری را در قالب قابلیت‌های اجرایی، تحلیلی، ارتباطی و پاسخ‌گو نهادینه سازد. این یافته، برای صنعت نفت نیز دلالت‌های مهمی دارد؛ زیرا بیان می‌کند که حتی در محیط‌های صنعتی و B2B، برخورداری از اطلاعات بازار، توان بخش‌بندی دقیق، مدیریت رابطه با ذی‌نفعان، ارتباطات شفاف و طراحی ارزش پیشنهادی متناسب، امتیازی راهبردی به شمار می‌رود.

در ادامه همین مسیر، پژوهش زراعت‌پیشه و همکاران (۱۴۰۲) نیز بر نقش مثبت بازاریابی دیجیتال و خدمات نوآورانه در ارتقای عملکرد بازاریابی تأکید کرده‌اند؛ نتیجه‌ای که فراتر از حوزه مورد مطالعه آنان، برای تحلیل وضعیت صنعت نفت و صنایع وابسته نیز قابل تعمیم مفهومی است. بازاریابی دیجیتال در معنای معاصر خود تنها به حضور در رسانه‌های آنلاین محدود نیست، بلکه شامل گردآوری و تحلیل داده‌های رفتاری، پایش مستمر ترجیحات و نگرش‌های ذی‌نفعان، تولید محتوای هدفمند، شخصی‌سازی پیام‌ها، مدیریت اعتبار برند و طراحی کانال‌های ارتباطی دوسویه است. در صنعت نفت عراق، که هم با فشارهای اجتماعی و محیط‌زیستی و هم با ضرورت جلب اعتماد سرمایه‌گذاران، پیمانکاران، نهادهای تنظیم‌گر و جامعه محلی مواجه است، این نوع از بازاریابی می‌تواند کارکردی فراتر از بازاریابی تجاری داشته باشد و به ابزار مشروعیت‌سازی، اعتمادسازی و هم‌راستاسازی منافع تبدیل شود. از این منظر، استفاده از ظرفیت‌های دیجیتال در بازاریابی نه‌تنها برای توسعه بازار و بهبود عملکرد اقتصادی، بلکه برای مدیریت ادراک عمومی، کاهش اصطکاک اجتماعی، تقویت مسئولیت اجتماعی شرکت‌ها و حتی بهبود شرایط حکمرانی صنعت اهمیت می‌یابد. این تحلیل با نتایج غلامی و بستان (۱۴۰۱) نیز همسو است؛ آنجا که «محتوای رسانه‌های اجتماعی» به‌عنوان مهم‌ترین عامل در بازاریابی نوآورانه شرکت‌های صادرات‌محور معرفی شده است. در واقع، برجسته شدن محتوای رسانه‌ای نشان می‌دهد که در عصر شبکه‌ای، ارزش تنها در خود محصول یا خدمت نهفته نیست، بلکه در روایت‌پردازی، تعامل، تصویرسازی و تولید معنا پیرامون آن نیز شکل می‌گیرد. برای صنایع پیچیده‌ای چون نفت، این امر می‌تواند به معنای ضرورت بازآفرینی گفتمان سازمانی و ارائه روایتی مسئولانه، فناورانه و توسعه‌گرا از فعالیت‌های صنعتی باشد.

در لایه‌ای عمیق‌تر، ادبیات مربوط به بازاریابی نوآورانه با مفهوم کارآفرینی گره می‌خورد و این پیوند، افق تحلیلی گسترده‌تری برای فهم تحولات صنعت نفت و توسعه منطقه‌ای فراهم می‌سازد. شافعی و همکاران (۱۴۰۱) با رویکرد قوم‌نگاشتی، بازاریابی کارآفرینانه را نه به‌عنوان مجموعه‌ای از تکنیک‌های ترویجی، بلکه به‌عنوان فرایندی خلاق،

فرصت‌محور، مبتنی بر ارزش‌آفرینی و همراه با پذیرش ریسک و نوآوری تبیین کرده‌اند. این نوع نگاه اهمیت زیادی دارد؛ زیرا نشان می دهد که بازاریابی در بسترهای متحول و نامطمئن، نیازمند چابکی شناختی، هوشیاری محیطی، درک الگوهای فرهنگی و قدرت بازتعریف بازارهاست. اگر این منطق به صنعت نفت عراق تعمیم یابد، می‌توان استدلال کرد که توسعه پایدار زنجیره ارزش نفت، دیگر تنها با سرمایه‌گذاری در استخراج و صادرات محقق نمی‌شود، بلکه مستلزم تقویت اکوسیستم‌های کارآفرینانه پیرامون صنعت، حمایت از کسب‌وکارهای مکمل، توسعه خدمات فنی و دانش‌بنیان، تقویت نوآوری‌های محلی و ارتقای قابلیت جامعه در بهره‌گیری از فرصت‌های مرتبط با نفت است. این امر به‌ویژه در استان‌های نفت‌خیز اهمیت دارد؛ زیرا توسعه صنعت در غیاب توسعه محلی، اغلب به شکاف‌های اقتصادی، نارضایتی اجتماعی و بهره‌برداری ناکارآمد از منابع می‌انجامد. از این رو، رویکرد بازاریابی کارآفرینانه می‌تواند به مثابه پلی میان ظرفیت‌های صنعت نفت و نیازهای توسعه منطقه‌ای عمل کند و بستری برای تبدیل منابع طبیعی به ارزش‌های پایدار اقتصادی و اجتماعی فراهم آورد.

در همین راستا، پژوهش روزبهانی و همکاران (۱۴۰۲) با تأکید بر قابلیت «بازساخت فضایی» و نقش خلاقیت کارآفرینانه در تنوع‌بخشی به اقتصادهای محلی، بُعد مهم دیگری از موضوع را روشن می‌سازد. یکی از آسیب‌های شناخته‌شده اقتصادهای متکی به نفت، وابستگی بیش از حد به یک منبع درآمدی و شکل‌گیری ساختارهای اقتصادی تک‌محصولی است که در برابر نوسانات قیمت جهانی، تحولات ژئوپلیتیکی و بحران‌های فناورانه بسیار脆弱 هستند. مفهوم بازساخت فضایی در این زمینه بر آن دلالت دارد که مناطق نفت‌خیز می‌توانند از رهگذر نوآوری، سرمایه‌گذاری هدفمند، توسعه زیرساخت و کارآفرینی محلی، از فضای صرفاً استخراج‌محور عبور کرده و به فضاهای چندکارکردی تولید، خدمات، فناوری، آموزش و گردش سرمایه انسانی تبدیل شوند. این تحلیل برای عراق بسیار مهم است؛ زیرا بسیاری از مناطق نفتی این کشور، علی‌رغم برخورداری از ثروت زیرزمینی، با محرومیت‌های زیرساختی و محدودیت فرصت‌های اشتغال متنوع مواجه‌اند. در چنین شرایطی، مدل یکپارچه زنجیره ارزش پایدار باید بتواند ارتباطی فعال میان درآمدها و ظرفیت‌های صنعت نفت از یک‌سو، و شکل‌گیری اکوسیستم‌های کارآفرین محلی از سوی دیگر برقرار کند. به بیان دقیق‌تر، توسعه پایدار در این حوزه زمانی محقق می‌شود که صنعت نفت نه‌تنها به استخراج و صادرات بینجامد، بلکه به محرکی برای شکل‌گیری صنایع پایین‌دستی، خدمات فناورانه، آموزش‌های تخصصی، کسب‌وکارهای دیجیتال، نوآوری اجتماعی و تقویت سرمایه اجتماعی محلی تبدیل شود.

پژوهش‌های بابایی و همکاران (۱۴۰۲) و نیز اکبری سامانی و همکاران (۱۳۹۹) این استدلال را با تأکید بر اهمیت زیرساخت‌های اقتصادی و حمایتی دولت تکمیل می‌کنند. بر اساس این مطالعات، فرصت‌های کارآفرینانه در خلأ شکل نمی‌گیرند و موفقیت آن‌ها وابسته به بسترهای نهادی، مالی، آموزشی، ارتباطی و قانونی است که دولت و نهادهای عمومی فراهم می‌آورند. این نکته برای صنعت نفت عراق، که در بستری از پیچیدگی‌های سیاسی، نهادی و منطقه‌ای عمل می‌کند، از اهمیت بنیادی برخوردار است. تحول دیجیتال، بازاریابی نوآورانه و توسعه کارآفرینی، هر سه به زیرساخت‌های پایدار وابسته‌اند: اینترنت و ارتباطات مطمئن، چارچوب‌های حقوقی روشن، نظام‌های حمایتی از نوآوری، مشوق‌های مالیاتی، سازوکارهای تأمین مالی، نهادهای آموزشی مهارت‌محور و رویه‌های شفاف برای مشارکت بخش خصوصی. بدون این عناصر، حتی اگر فناوری و ایده نیز وجود داشته باشد، امکان تبدیل آن به عملکرد اقتصادی پایدار ضعیف خواهد بود. در نتیجه، طراحی مدل یکپارچه زنجیره ارزش پایدار در صنعت نفت عراق باید رویکردی صرفاً بنگاهی نداشته باشد و ابعاد سیاست‌گذاری، نهادی و منطقه‌ای را نیز در نظر بگیرد. در واقع، یکی از نتایج مهم مرور ادبیات آن است که مزیت رقابتی پایدار در صنایع پیچیده، نه فقط محصول توان درون‌سازمانی، بلکه برآیند تعامل هوشمند میان بنگاه، دولت، دانشگاه، جامعه و شبکه‌های پشتیبان است.

از سوی دیگر، مطالعه اندرواژ و آهو (۱۴۰۱) درباره گردشگری حلال، هرچند در حوزه‌ای متفاوت انجام شده، اما از حیث تحلیلی برای این بحث بسیار الهام‌بخش است؛ زیرا نشان می‌دهد که نوآوری در محصول و استفاده از فناوری‌های روز زمانی اثربخش و ارزش‌آفرین خواهد بود که با ارزش‌های فرهنگی، هویتی و نیازهای خاص بازار همسو شود. این یافته برای صنعت نفت عراق نیز اهمیت دارد، چون هر گونه مدل توسعه، بازاریابی و تحول دیجیتال در این کشور نمی‌تواند صرفاً تقلیدی از

الگوهای جهانی باشد، بلکه باید با ویژگی‌های بومی، ساختارهای اجتماعی، حساسیت‌های فرهنگی، انتظارات جوامع محلی و منطق نهادی منطقه انطباق یابد. به بیان دیگر، نوآوری زمانی پایدار است که بومی‌سازی شود. این بومی‌سازی شامل زبان ارتباطی، نوع تعامل با ذی‌نفعان، نحوه ارائه مسئولیت اجتماعی، الگوهای آموزش و توانمندسازی، و حتی شکل روایت‌سازی درباره منافع پروژه‌های نفتی است. چنین نگاهی مانع از آن می‌شود که تحول دیجیتال یا بازاریابی نوآورانه به پروژه‌هایی صرفاً تکنیکی و از بالا به پایین تقلیل یابد. برعکس، آن‌ها را به فرایندهایی مشارکتی و زمینه‌مند تبدیل می‌کند که در آن‌ها فناوری و فرهنگ در تعامل با یکدیگر قرار می‌گیرند. از این رو، هر مدل یکپارچه زنجیره ارزش در صنعت نفت عراق ناگزیر است پیوند میان نوآوری، بوم‌مندی و مقبولیت اجتماعی را جدی بگیرد.

تحلیل ابعاد نهادی و ساختاری کارآفرینی نیز بخش مهمی از مبانی نظری این موضوع را می‌سازد. حیدری و همکاران (۱۴۰۰) با شناسایی عواملی همچون قوانین تنظیمی، هنجارهای فرهنگی و ساختارهای آموزشی، بر ضرورت هم‌گرایی این مؤلفه‌ها برای بهره‌برداری از فرصت‌های کارآفرینی تأکید دارند. این نتیجه نشان می‌دهد که فرصت، پدیده‌ای صرفاً عینی و مستقل از محیط نیست، بلکه در تعامل با ساختارهای رسمی و غیررسمی معنا می‌یابد و به فعلیت می‌رسد. در صنعت نفت عراق، که با چالش‌هایی چون بوروکراسی، ناپایداری مقرراتی، محدودیت‌های مهارتی و بعضاً ضعف اعتماد نهادی روبه‌روست، این نکته حائز اهمیت فراوان است. برای آنکه تحول دیجیتال و نوآوری در بازاریابی بتواند به توسعه پایدار منجر شود، باید نوعی هم‌راستایی نهادی میان مقررات، نظام آموزشی، سیاست‌های صنعتی، مشوق‌های نوآوری و انتظارات اجتماعی ایجاد گردد. اگر قوانین از نوآوری حمایت نکنند، اگر نظام آموزشی مهارت‌های مرتبط با داده، تحلیل، بازاریابی دیجیتال و کارآفرینی را تولید نکند، و اگر هنجارهای سازمانی پذیرای تغییر نباشند، هرگونه سرمایه‌گذاری فناورانه با بازدهی محدود مواجه خواهد شد. بنابراین، از منظر نهادی، توسعه یک زنجیره ارزش پایدار در صنعت نفت به نوعی اصلاح نهادی نیاز دارد که در آن تنظیم‌گری هوشمند، یادگیری سازمانی و مشارکت ذی‌نفعان به‌صورت همزمان تقویت شوند.

مطالعه حمیدی و همکاران (۱۴۰۰) با تمرکز بر تجارت الکترونیک، این بحث را از زاویه فرصت‌های کارآفرینی دیجیتال تکمیل می‌کند و نشان می‌دهد که عوامل نهادی و محیطی، متغیرهای نافذ و سطح اول در توسعه این فرصت‌ها هستند. اگرچه تجارت الکترونیک از نظر موضوعی با صنعت نفت تفاوت دارد، اما از منظر منطق توسعه دیجیتال، آموزه‌های آن قابل بهره‌گیری است. در هر دو حوزه، دسترسی به زیرساخت ارتباطی، وجود قوانین شفاف، اعتماد کاربران، امنیت داده، حمایت از نوآوری و آمادگی فرهنگی از عوامل کلیدی موفقیت به شمار می‌آیند. برای صنعت نفت عراق، این بدان معناست که گذار به سمت سامانه‌های هوشمند، یکپارچه‌سازی داده‌ها، مدیریت دیجیتال زنجیره تأمین، قراردادهای هوشمند، بازاریابی مبتنی بر پلتفرم و ارتباطات برخط با ذی‌نفعان، تنها در صورتی ثمربخش خواهد بود که محیط نهادی از این گذار پشتیبانی کند. لذا، هر مدلی که به دنبال یکپارچه‌سازی زنجیره ارزش پایدار در صنعت نفت است، باید محیط نهادی را نه یک پس‌زمینه منفعل، بلکه جزئی فعال از فرایند ارزش‌آفرینی در نظر بگیرد. در واقع، مزیت راهبردی آینده در صنایعی مانند نفت، تا حد زیادی وابسته به این است که چگونه نظام نهادی یک کشور یا منطقه بتواند تعامل میان فناوری، بازار، جامعه و سیاست را سامان دهد.

همچنین، پژوهش خشایاری و همکاران (۱۴۰۱) با برجسته‌سازی هوشیاری کارآفرینانه، شبکه‌های اجتماعی و اصلاح قوانین و مقررات، به ما یادآور می‌شود که موفقیت در محیط‌های پیچیده و در حال تغییر، تنها وابسته به منابع مادی نیست، بلکه به ظرفیت شناختی و ارتباطی بازیگران نیز وابسته است. هوشیاری کارآفرینانه به معنای توان درک زودهنگام تغییرات، کشف شکاف‌ها، بازتعریف مسائل و تشخیص فرصت در بستر ابهام است. در صنعت نفت عراق که هم تحت تأثیر نوسانات جهانی انرژی قرار دارد و هم درگیر چالش‌های داخلی توسعه و حکمرانی است، این قابلیت می‌تواند نقش تعیین‌کننده‌ای ایفا کند. مدیران، سیاست‌گذاران و فعالان بخش خصوصی باید بتوانند نه‌تنها تحولات فناورانه را رصد کنند، بلکه پیامدهای آن‌ها را برای زنجیره ارزش، بازارها، اشتغال، محیط زیست و روابط اجتماعی تفسیر نمایند. از سوی دیگر، شبکه‌های اجتماعی و حرفه‌ای، چه در معنای سنتی و چه در قالب شبکه‌های دیجیتال، ابزار انتقال دانش، تسهیل همکاری، ایجاد اعتماد و گسترش نوآوری‌اند. این موضوع برای کشوری که به دنبال توسعه اکوسیستم‌های نوآور پیرامون صنعت نفت است، اهمیت ویژه‌ای

دارد. زیرا شکل‌گیری خوشه‌های دانش، ارتباط دانشگاه و صنعت، همکاری میان شرکت‌های بزرگ و استارتاپ‌ها، و پیوند میان جوامع محلی و نهادهای توسعه‌ای، بدون شبکه‌های قوی رسمی و غیررسمی دشوار خواهد بود.

در همین راستا، یافته‌های مهدی‌لو و همکاران (۱۴۰۱) مبنی بر نقش تعیین‌کننده فرایندهای شناختی در تشخیص فرصت‌های کارآفرینی، بُعد انسانی و فردی بحث را برجسته می‌کند. بسیاری از مدل‌های توسعه، به‌ویژه در صنایع سرمایه‌بر، بیش از حد بر زیرساخت، سرمایه و فناوری تمرکز می‌کنند و از این نکته غافل می‌مانند که در نهایت این انسان‌ها هستند که از طریق تفسیر محیط، ترکیب دانش، تخیل آینده، تصمیم‌گیری و کنش هدفمند، فرصت‌ها را کشف و به ارزش تبدیل می‌کنند. از این‌رو، در تحلیل زنجیره ارزش پایدار صنعت نفت عراق، توجه به سرمایه انسانی و ظرفیت‌های شناختی مدیران، کارشناسان، کارآفرینان محلی و سیاست‌گذاران امری اساسی است. اگر فرایندهای آموزشی و سازمانی نتوانند نگرش تحلیلی، تفکر سیستمی، مهارت داده‌محور، آمادگی برای نوآوری و توان یادگیری مستمر را پرورش دهند، حتی بهترین فناوری‌ها نیز به‌درستی به کار گرفته نخواهند شد. این واقعیت، بار دیگر نشان می‌دهد که تحول دیجیتال و بازاریابی نوآورانه نه‌فقط پروژه‌هایی فناورانه، بلکه پروژه‌هایی انسانی، شناختی و فرهنگی هستند. در چنین برداشتی، توسعه پایدار زنجیره ارزش نفت مستلزم پرورش «ذهنیت نوآور» در همه سطوح سازمانی و منطقه‌ای است.

مرور مطالعات بین‌المللی نیز این تصویر را تکمیل می‌کند و نشان می‌دهد که در سطح جهانی، فناوری‌های نوین چگونه در حال بازتعریف شیوه‌های خلق ارزش، تجربه‌سازی و مدیریت پایدار هستند. لیتل و همکاران (۲۰۲۰) با تأکید بر روش‌هایی مانند مدل‌سازی سه‌بعدی برای ایجاد تجربه‌های پایدار، نشان داده‌اند که فناوری می‌تواند همزمان کارکرد اقتصادی، حفاظتی و هویتی داشته باشد. گرچه این مطالعه در زمینه‌ای متفاوت صورت گرفته، اما دلالت ضمنی آن برای صنعت نفت آن است که فناوری تنها ابزار افزایش بهره‌وری نیست، بلکه می‌تواند ابزار مستندسازی، شفاف‌سازی، آموزش، تعامل با ذی‌نفعان و حتی بازنمایی مسئولانه فعالیت‌های صنعتی نیز باشد. در صنعت نفت عراق، استفاده از ابزارهای پیشرفته بصری‌سازی، مدل‌سازی و پایش دیجیتال می‌تواند برای مدیریت میادین، پیش‌بینی ریسک، آموزش نیروی انسانی، گزارش‌دهی زیست‌محیطی و نمایش تعهد شرکت‌ها به استانداردهای پایداری به‌کار رود. این تحول، شکاف سنتی میان «عملیات» و «ارتباطات» را نیز کاهش می‌دهد و باعث می‌شود که داده‌های عملیاتی به سرمایه‌ای برای تصمیم‌سازی، اعتمادسازی و نوآوری تبدیل شوند.

در سطح استراتژی‌های بازاریابی جهانی، جایاواردنا (۲۰۱۹) و میشرا (۲۰۱۹) بر ضرورت بخش‌بندی بازار، اتصال دیجیتال و استفاده از رسانه‌های اجتماعی برای توسعه مقاصد و بازارها تأکید کرده‌اند. اگرچه حوزه کاربرد این مطالعات الزاماً صنعت نفت نیست، اما منطق محوری آن‌ها برای این صنعت نیز قابل اقتباس است. نخست آنکه بخش‌بندی بازار در مفهوم جدید خود صرفاً به مشتری نهایی محدود نمی‌شود، بلکه شامل بخش‌بندی ذی‌نفعان، سرمایه‌گذاران، شرکای تجاری، تنظیم‌گران، جوامع محلی و حتی افکار عمومی است. دوم آنکه اتصال دیجیتال به سازمان امکان می‌دهد که داده‌های دقیق‌تری از رفتار و انتظارات این گروه‌ها به دست آورد و پاسخ‌های متناسب‌تری طراحی کند. سوم آنکه رسانه‌های اجتماعی و بسترهای تعاملی می‌توانند به فضایی برای گفت‌وگو، مشروعیت‌سازی و اطلاع‌رسانی شفاف تبدیل شوند. در مورد صنعت نفت عراق، این عناصر می‌توانند به کاهش فاصله میان شرکت‌ها و جامعه، تقویت اعتماد، توضیح منافع اقتصادی پروژه‌ها و تبیین اقدامات زیست‌محیطی کمک کنند. از این منظر، بازاریابی دیگر صرفاً در خدمت فروش نیست، بلکه به بخشی از حکمرانی مشارکتی و مدیریت ارتباطات راهبردی بدل می‌شود.

بیگن و دکراپ (۲۰۱۹) با بررسی پارادوکس‌های رفتار مصرف‌کننده در عصر پست‌مدرن، نوآوری در کانال‌های توزیع و شخصی‌سازی محصولات را راهکاری برای مواجهه با تحولات بازار معرفی می‌کنند. اهمیت این تحلیل در آن است که به ما یادآور می‌شود محیط‌های بازار امروز با پیچیدگی، سیالیت و تناقض همراه‌اند؛ بازیگران ممکن است همزمان خواهان قیمت پایین و کیفیت بالا، دسترسی سریع و مسئولیت‌پذیری زیست‌محیطی، یا استانداردسازی و شخصی‌سازی باشند. چنین پارادوکس‌هایی در مقیاس کلان‌تر در صنعت نفت نیز وجود دارد: بازارها خواهان انرژی مقرون‌به‌صرفه‌اند، اما همزمان فشار

برای کاهش کربن نیز افزایش یافته است؛ دولت‌ها به درآمدهای نفتی نیاز دارند، اما باید مسیر گذار انرژی را نیز مدیریت کنند؛ شرکت‌ها به بهره‌وری می‌اندیشند، اما باید پذیرش اجتماعی و مسئولیت محیط‌زیستی را هم حفظ کنند. در این چارچوب، نوآوری در کانال‌های ارائه ارزش، تنوع‌بخشی خدمات، طراحی راه‌حل‌های متناسب با نیازهای ذی‌نفعان و به‌کارگیری داده برای تصمیم‌سازی چابک، اهمیت مضاعف می‌یابد. از این رو، مدل یکپارچه زنجیره ارزش پایدار در صنعت نفت باید بتواند با چنین پارادوکس‌هایی مواجه شود و میان الزامات ظاهراً متعارض، نوعی هم‌افزایی راهبردی ایجاد کند.

افزون بر این، هوریلو و دیاز (۲۰۱۹) با تأکید بر اهمیت منابع خارجی و پیوندهای شبکه‌ای در نوآوری بنگاه‌های کوچک و متوسط در شرایط ناپایداری اقتصادی، بُعد دیگری از مسئله را روشن می‌سازند. صنعت نفت، هرچند اغلب با شرکت‌های بزرگ و سرمایه‌گذاری‌های عظیم شناخته می‌شود، اما پویایی واقعی آن در گرو شبکه‌ای گسترده از بنگاه‌های کوچک و متوسط، پیمانکاران، تأمین‌کنندگان، ارائه‌دهندگان خدمات تخصصی، استارتاپ‌های فناور و کسب‌وکارهای محلی است. در کشورهایی مانند عراق، که توسعه متوازن و اشتغال‌زا یکی از اولویت‌های کلیدی است، تقویت این لایه از زنجیره ارزش می‌تواند آثار اقتصادی و اجتماعی فراوانی داشته باشد. اما نوآوری در این بخش بدون دسترسی به منابع بیرونی، پیوند با شرکت‌های بزرگ، حمایت نهادی، دسترسی به دانش و شبکه‌سازی دشوار است. بنابراین، طراحی یک زنجیره ارزش پایدار باید نه‌تنها به شرکت‌های اصلی نفتی، بلکه به مکانیزم‌های اتصال و توانمندسازی کسب‌وکارهای پیرامونی نیز توجه کند. چنین رویکردی می‌تواند به بومی‌سازی فناوری، توسعه اشتغال مهارتی، افزایش تاب‌آوری منطقه‌ای و کاهش وابستگی به واردات خدمات و دانش فنی منجر شود.

در کنار همه این مطالعات، پژوهش آلیشر (۲۰۱۷) نیز نشان می‌دهد که موفقیت در صنایع پیچیده، در گرو هماهنگی میان استراتژی‌های نوآورانه بازاریابی، مدیریت کارآمد زنجیره ارزش و انطباق مستمر با تحولات دیجیتال است. این هماهنگی، دقیقاً همان نقطه‌ای است که می‌تواند به‌عنوان هسته مفهومی مدل یکپارچه زنجیره ارزش پایدار در صنعت نفت عراق در نظر گرفته شود. به‌عبارت دیگر، شواهد پژوهشی به ما می‌گوید که توسعه پایدار در این صنعت نه از مسیر مداخلات پراکنده و منفصل، بلکه از رهگذر نگاه سیستمی و یکپارچه حاصل می‌شود. در چنین نگاهی، تحول دیجیتال به‌عنوان موتور هوشمندسازی و شفافیت عمل می‌کند؛ بازاریابی نوآورانه به‌عنوان سازوکار خلق و انتقال ارزش و مدیریت روابط ذی‌نفعان ایفای نقش می‌نماید؛ کارآفرینی و نوآوری محلی به‌عنوان پایه تنوع‌بخشی اقتصادی و تعمیق پیوند صنعت با منطقه عمل می‌کنند؛ و ساختارهای نهادی و حمایتی نیز به‌عنوان بستر امکان‌پذیرکننده این فرایندها حضور دارند. اگر یکی از این ابعاد نادیده گرفته شود، کل سازه توسعه دچار عدم توازن خواهد شد. برای نمونه، فناوری بدون نهاد مناسب به ناکارآمدی می‌انجامد؛ بازاریابی بدون نوآوری واقعی به سطحی‌نگری تقلیل می‌یابد؛ کارآفرینی بدون زیرساخت به شکست می‌انجامد؛ و توسعه اقتصادی بدون پایداری اجتماعی و زیست‌محیطی، دیر یا زود با بحران مشروعیت و کارایی روبه‌رو خواهد شد.

بر این اساس، می‌توان نتیجه گرفت که پیشینه پژوهش بررسی‌شده، مبنایی مستحکم برای تدوین یک مدل نظری جامع در زمینه زنجیره ارزش پایدار صنعت نفت عراق فراهم می‌کند؛ مدلی که در آن چند بُعد کلیدی باید به‌صورت همزمان مورد توجه قرار گیرد. نخست، بُعد فناورانه که شامل به‌کارگیری هوش مصنوعی، اینترنت اشیا، کلان‌داده، سامانه‌های پایش هوشمند و بسترهای دیجیتال برای بهینه‌سازی عملیات، کاهش مخاطرات، بهبود تصمیم‌گیری و افزایش شفافیت است. دوم، بُعد بازاریابی و ارتباطات که ناظر بر توسعه قابلیت‌های بازاریابی، طراحی استراتژی‌های نوآورانه، تولید محتوای اثربخش، مدیریت تصویر برند، تعامل با ذی‌نفعان و پاسخ‌گویی به نیازهای متحول بازار است. سوم، بُعد کارآفرینی و توسعه محلی که بر خلق فرصت‌های اقتصادی پیرامون صنعت، تقویت خوشه‌های کسب‌وکار، تنوع‌بخشی به اقتصادهای محلی و توانمندسازی سرمایه انسانی و اجتماعی تأکید دارد. چهارم، بُعد نهادی و حکمرانی که شامل قوانین، سیاست‌ها، نظام‌های حمایتی، آموزش، تنظیم‌گری و سازوکارهای مشارکت چندذی‌نفعی است. و پنجم، بُعد پایداری که باید همچون روح حاکم بر همه ابعاد دیگر عمل کند و شاخص‌هایی چون کاهش ردپای کربن، بهره‌وری منابع، عدالت اجتماعی، مسئولیت‌پذیری و تاب‌آوری بلندمدت را در کانون ارزیابی قرار دهد.

به‌طور کلی، ادبیات مورد بررسی نشان می‌دهد که آینده صنعت نفت، به‌ویژه در کشورهایی که در حال بازسازی ظرفیت‌های توسعه‌ای و نهادی خود هستند، در گرو عبور از نگاه خطی و استخراج‌محور به سوی نگاه شبکه‌ای، هوشمند، مشارکتی و پایدار است. در این نگاه جدید، ارزش دیگر صرفاً در نقطه استخراج خلق نمی‌شود، بلکه در سراسر زنجیره از داده و دانش گرفته تا تعاملات اجتماعی، نوآوری‌های بازاریابی، توانمندسازی محلی و حکمرانی مسئولانه شکل می‌گیرد. صنعت نفت عراق، اگر بخواهد در فضای رقابتی و پرتحول جهانی جایگاه خود را تثبیت کند و همزمان پاسخ‌گوی مطالبات توسعه ملی و منطقه‌ای باشد، ناگزیر است این منطق جدید را بپذیرد. بنابراین، شواهد به‌دست‌آمده از مطالعات داخلی و بین‌المللی، به‌روشنی بر این امر دلالت دارد که تدوین مدل یکپارچه زنجیره ارزش پایدار در صنعت نفت عراق باید بر هم‌افزایی میان تحول دیجیتال، بازاریابی نوآورانه، کارآفرینی منطقه‌ای، ظرفیت‌های نهادی و الزامات پایداری استوار شود. این هم‌افزایی نه‌تنها می‌تواند به ارتقای کارایی عملیاتی و عملکرد اقتصادی منجر شود، بلکه زمینه‌ساز شکل‌گیری نوعی توسعه متوازن، یادگیرنده و تاب‌آور خواهد شد که منافع آن از سطح بنگاه فراتر رفته و به جامعه، محیط زیست و نسل‌های آینده نیز تسری می‌یابد.

روش پژوهش

روش تحقیق به معنای فهم الگوهای اجتماعی، دیدگاههای فلسفی، قواعد اخلاقی و ابعاد سیاسی کنش پژوهشگران اجتماعی است. روش تحقیق عمدتاً مبتنی بر جهان‌بینی یا پارادایم پژوهشگران یک حوزه علمی است و تمام تلاشهای پژوهشگر به معنای تأویل تفسیر مفاهیم از دریچه‌ی پاردایم علمی او می‌گذرد. پارادایم دربرگیرندهی باورهای بنیادی هست که مبانی غایی پژوهش را تعیین مینماید. پژوهشگران به کمک پاردایم چارچوبهای علمی پژوهش خود را بنا می‌کنند (دانایی‌فرد و همکاران، ۱۳۹۰). پژوهشگران به سه دسته پاردایمهای فرا اثباتگرایی، تفسیری (برساختی) و انتقادی اشاره می‌کنند که مبنای تفکر پژوهشگران علوم اجتماعی را شکل می‌دهد.

فر اثبات‌گرایی به آن دسته از رویکردهای علمی اشاره دارد که عموما از استراتژیهای آزمایش و یا پیمایش استفاده می‌کنند و از طریق ابزارهایی اندازه‌گیری سعی در سنجش دقیق مفاهیم را دارند. به عبارتی ایم پارادایم علمی که از دیدگاه اثبات‌گرایی محض علوم تجربی منشعب شده است تلاش می‌کنند پاسخهای جهان شمولی برای پدیده‌های اجتماعی پیدا کنند. پارادایم تفسیری مبتنی بر این پیش فرض اساسی است که واقعیت یک سازه‌ی اجتماعی است که از طریق تفسیرها و معانی مشترک بروز پیدا کرده است. یک پژوهشگر تفسیری کار خود را با مشاهده مشارکتی و درک تجارب زیسته افراد مورد مطالعه آغاز می‌کند و جهت دستیابی به این مفاهیم وضع شده، زمان زیادی را با مشارکت کنندگان و افراد مورد مطالعه خواهد گذراند. پژوهشگر تفسیری داده‌های کیفی تفصیلی زیادی را گردآوری می‌نماید تا از این طریق بتواند به امور معنا ببخشد. پژوهشگران تفسیری به دنبال این هستند که دریابند چه چیزی ازنظر افراد مورد مطالعه معنادار یا در ارتباط با آنان است و یا چگونه افراد زندگی روزانه خود را تجربه می‌کنند. پژوهشگر در احساسات و تفسیرهای افراد مورد مطالعه سهیم می شود و از دریچه ذهن آنان به مفاهیم می نگرد. پژوهشگر باید منطق کنشگر اجتماعی و بستر اجتماعی اقدام وی را مدنظر قرار دهد. پارادایم انتقادی فرض میکند به دیده تردید به پدیده‌های اجتماعی می‌نگرد انتقاد اجتماعی است تا از این طریق موقعیتهای محدودکننده وضع موجود را آشکار کند. پژوهشگران انتقادی درصددند که به افراد کمک کنند؛ تا وضع موجود را برای دستیابی به جهانی بهتر تغییر دهند. دسته دیگری از پژوهشگران از یک پارادایم علمی نوظهور نام می‌برند که رویکرد جدیدی را برای علوم اجتماعی گشوده است. این پارادایم علمی که از آن به عنوان پارادایم عملگرایی[1] یاد میشود ترکیبی از پارادایمهای قبلی است که جهت حل مسائل واقعی علوم اجتماعی پدیدار شده است. پژوهشگران با این عینک علمی علاقمند پارادایم کیفی تفسیری را با فرا اثبات‌گرایی ترکیب کنند و از تقدم و تأخر استفاده از این پارادایمها، به توسعه علم کمک کند.

1. Pragmatisim

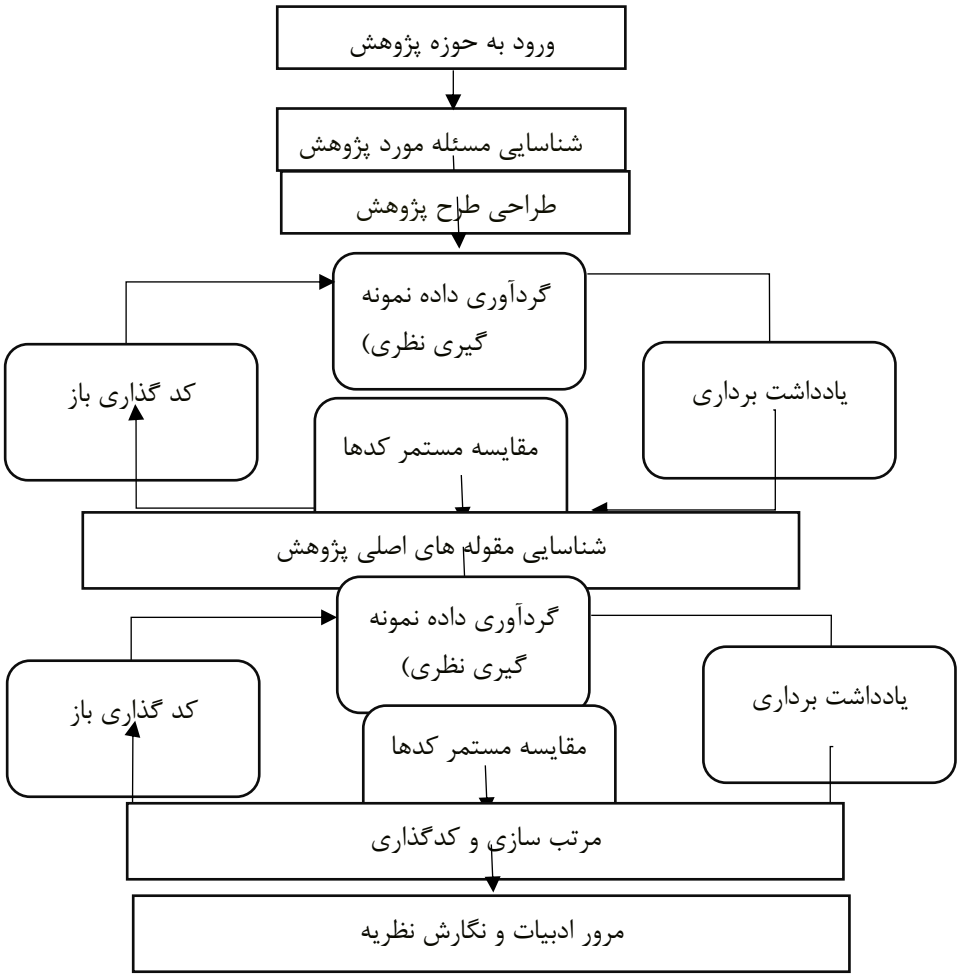
هدف پژوهش حاضر مطالعه‌ی الگوهای رفتاری مصرف‌کنندگان عراقی در مواجهه با فناوری خانه‌های هوشمند است. از این رو مطالعه‌ی الگوها رفتاری، مستلزم بررسی تجارب زیسته و دیدگاه‌های مصرف کنندگان عراقی است که پژوهشگر را به سمت انتخاب پارادایم علمی تفسیری هدایت میکند. انتخاب پارادایم تفسیری برای این پژوهش، به پژوهشگر کمک می‌کند مسأله پذیرش فناوری خانه‌های هوشمند را برای اولین بار از دریچه‌ی ذهنی مصرف کنندگان عراقی تبیین نماید. با این وجود پژوهشگر علاقمند است که نتایج خود را به مجامع علمی گزارش دهد و آن را به سایر جوامع تعمیم دهد. انتخاب پارادایم فرا اثباتگرایی انتخاب مناسبی برای دستیابی به این هدف فرعی است. بدین منظور پژوهشگر انتخاب خود را بر پارادایم عملگرایی استوار می‌سازد و از تکنیک‌های دستیابی به واقعیت پارادایم تفسیری و فرا اثبات‌گرایی استفاده خواهد کرد. با توجه به انتخاب پارادایم عملگرایی و با این دید که رویکرد کیفی به تنهایی قادر به درک واقعیت پدیده محوری این پژوهش نیست، جهت درک واقعیت پدیده‌های مورد مطالعه رویکردهای کمی و کیفی به صورت تلفیقی یا همان رویکرد آمیخته مورد استفاده قرار میگیرد. پژوهش حاضر به منظور پاسخگویی به سوال اصلی پژوهش، از استراتژی تئوری داده‌بنیاد در بخش کیفی و استراتژی پیمایش در بخش کمی استفاده خواهد کرد. ترکیب درست این دو استراتژی زمانی به بهترین نحو شکل میگیرد که پژوهشگر بتواند همزمان رویکردهای کمی و کیفی را پیش ببرد. بعبارتی رویکرد آمیخته متوالی (ابتدا کیفی و سپس کمی و یا برعکس) دنبال نخوهد شد و پژوهشگر با بهره‌گیری از پارادایم عملگرایی در هر بخشی و به فراخور مراحل پژوهش ممکن از بخش کمی و یا کیفی استفاده نماید.

پژوهشگر پس از انتخاب استراتژیهای پژوهش به دنبال تاکتیک جمع‌آوری اطلاعات خواهد رفت. تاکتیک جمع‌آوری اطلاعات در استراتژی داده بنیاد، بهره‌گیری از تجارب زیسته مصرف کنندگان عراقی با بهره‌گیری از تکنیک مصاحبه و مشاهدات پژوهشگر است. علاوه بر این، اسناد، مکتوبها و مطالعات گذشته در ارتباط با الگوهای فرهنگی مردم عراق بررسی خواهند شد. در بخش کمی به منظور دستیابی به مدل جامع کمی، پرسشنامه با طیف لیکرت در مراحل مختلف پژوهش استفاده خواهد شد. از طرفی پژوهشگر از نمونه‌گیری غیر احتمالی با تاکتیک نمونه‌گیری ناهمگن استفاده خواهد کرد. چرا که مصاحبه شوندگان از نظر ویژگیهای دموگرافیک کاملا ناهمگن می‌باشند و دلیل انتخاب این نوع از طرح نمونه‌گیری بر اساس هدف پژوهش و بنابر قضاوت پژوهشگر خواهد بود.

روش تجزیه و تحلیل اطلاعات در این پژوهش با توجه به پارادایم عملگرایی و رویکرد همزمان پژوهش آمیخته به این شرح است که: در استراتژی دادهبنیاد سه مرحله کدگذاری باز، محوری و انتخابی جهت تجزیه و تحلیل اطلاعات جمع‌آوری شده استفاده خواهد شد. در مکتب اشتراوس و کوربین (۲۰۱۵) تجزیه و تحلیل در قالب کدگذاری دور نخست را کد گذاری باز می‌خوانند. در کدگذاری دور نخست در این مکتب به محقق پیشنهاد می‌گردد که ابتدا از درون اسناد هر آنچه را که پژوهشگر در می یابد خواه ارتباط مستقیمی با سند داشته باشد و خواه تفسیری هرمنوتیک یا به تاویل زمان و مکان رویداد حادثه انجام پذیرفته باشد، به صورت کد اولیه ارائه گردد و مرتبا این کدها باز تعریف گردد و مورد اصلاح قرار گیرد. سپس با توجه قرابت معنایی کدهای شناسایی شده با استفاده از تاکتیک تحلیل محتوای پنهان به تشکیل طبقات معنایی پژوهش خواهد پرداخت. در این تاکتیک پژوهشگر پس از آن که به اشباع نظری دست یافت؛ یعنی تشکیل هیچ طبقه جدیدی از درون کدهای باز امکان پذیر نبود، تشکیل طبقه معنایی جدید را متوقف می‌کند.

نرم‌افزارهای مورد استفاده در این پژوهش در بخش کیفی استفاده از نرم‌افزار MAXQDA ۲۰۲۳ و در بخش کمی نرم‌افزارهای Smart PLS،SPSS و ۸.۸MPLUS خواهد بود که بسته به مراحل اصلی پژوهش از این نرم‌افزارها استفاده خواهد شد.

شکل ۱. مراحل نظریه زمینه‌ای پژوهش



یافته ها

در این فصل، داده‌های گردآوری شده در دو مرحله کیفی و کمی مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرند. ابتدا در بخش کیفی، با استفاده از استراتژی تحلیل محتوای کیفی و با بهره‌گیری از نرم‌افزار MAXQDA، مضامین استخراج شده از مصاحبه‌های نیمه‌ساختاریافته با خبرگان صنعت نفت عراق ارائه می‌شود. در گام دوم، بر اساس مضامین شناسایی شده، یافته‌های حاصل از ابزار پرسشنامه در قالب آمار توصیفی و استنباطی (مدل‌سازی معادلات ساختاری با رویکرد حداقل مربعات جزئی و نرم‌افزار SmartPLS) تحلیل می‌گردند تا میزان اعتبار مدل و صحت فرضیات پژوهش مورد آزمون قرار گیرد.

یافته‌های بخش کیفی (استخراج ابعاد و مؤلفه‌ها)

در این مرحله، متن مصاحبه‌ها طی سه مرحله کدگذاری (باز، محوری و انتخابی) تحلیل گردید. جامعه خبرگان شامل مدیران ارشد و کارشناسان خبره صنعت نفت عراق (استان میسان و بصره) بود که تا رسیدن به اشباع نظری (۱۵ مصاحبه) ادامه یافت.

کدگذاری باز و محوری (شناسایی مقوله‌ها)

در فرآیند کدگذاری باز، ابتدا عبارات کلیدی استخراج و سپس در قالب کدهای مفهومی طبقه‌بندی شدند. در مرحله کدگذاری محوری، این کدها بر اساس وجوه مشترک در قالب مقوله‌های اصلی (ابعاد پایداری و زنجیره ارزش) دسته‌بندی گردیدند.

جدول ۱. نتایج کدگذاری باز و محوری مؤلفه‌های زنجیره ارزش پایدار در صنعت نفت عراق (مستخرج از MAXQDA)

نمونه عبارات و مفاهیم استخراج‌شده از متن / دیدگاه خبرگان	کد باز	کد محوری	مقوله انتخابی
«ارتقای کارایی عملیاتی از طریق تحول دیجیتال»	بهینه‌سازی هزینه استخراج	بهره‌وری منابع	**پایداری اقتصادی در زنجیره ارزش نفت**
«مدیریت بهینه منابع نفتی برای جلوگیری از اتلاف»	کاهش هدررفت منابع		
«کاربرد اینترنت اشیا در پایش تجهیزات»	افزایش راندمان تجهیزات		
«تصمیم‌گیری داده‌محور در بهره‌برداری از میادین»	مدیریت هوشمند مخازن		
«ادغام هوش مصنوعی در عملیات اکتشاف»	استفاده از فناوری‌های پیشرفته		
«تحول دیجیتال منجر به کاهش هزینه‌های عملیاتی می‌شود»	کاهش هزینه‌های عملیاتی	مدیریت هزینه و سرمایه	
«کاهش ریسک سرمایه‌گذاری در پروژه‌های نفتی»	مدیریت ریسک مالی		
«لزوم نگاه بلندمدت به توسعه پایدار صنعت نفت»	برنامه‌ریزی اقتصادی بلندمدت		
«تقویت جایگاه رقابتی شرکت‌های نفتی»	افزایش رقابت‌پذیری		
«سرمایه‌گذاری در فناوری‌های دیجیتال و هوشمند»	سرمایه‌گذاری در فناوری‌های نوین		
«مدیریت منابع و کنترل آلاینده‌ها»	مدیریت پساب صنعتی	مدیریت پسماند	**پایداری زیست‌محیطی در صنعت نفت**
«حرکت به سمت استفاده بهینه از منابع»	بازیافت ضایعات نفتی		
«کنترل مخاطرات محیط‌زیستی»	جلوگیری از نشت نفت		
«تعهد به کاهش اثرات منفی زیست‌محیطی»	ارزیابی اثرات زیست‌محیطی		
«مدیریت پایدار منابع انرژی»	مدیریت خطرات زیست‌محیطی		
«تعهد به کاهش ردپای کربن»	کاهش ردپای کربن	کنترل آلایندگی و انرژی	
«کاهش انتشار گازهای آلاینده»	مهار مشعل‌سوزی		
«استفاده از سیستم‌های هوشمند پایش»	پایش لحظه‌ای آلاینده‌ها		
«حرکت به سمت انرژی‌های تجدیدپذیر»	بهره‌گیری از انرژی‌های پاک		
«رعایت استانداردهای بین‌المللی محیط زیست»	رعایت استانداردهای زیست‌محیطی		
«افزایش رضایت ذی‌نفعان»	توسعه جوامع محلی	مسئولیت اجتماعی (CSR)	**پایداری اجتماعی در صنعت نفت**
«ارتقای عملکرد اجتماعی سازمان»	سرمایه‌گذاری اجتماعی		
«بهبود روابط با ذی‌نفعان»	تقویت سرمایه اجتماعی		
«تنوع‌بخشی اقتصادی در مناطق نفت‌خیز»	ایجاد اشتغال منطقه‌ای		
«ایجاد زیرساخت‌های حمایتی دولت»	حمایت از آموزش محلی		
«توسعه اکوسیستم کارآفرینی»	آموزش نیروی متخصص	توسعه سرمایه انسانی	
«توجه به سلامت و ایمنی کارکنان»	ارتقای ایمنی (HSE)		
«مدیریت ریسک و ثبات سازمانی»	امنیت شغلی		
«ارتقای بهره‌وری از طریق سرمایه انسانی»	بهبود محیط کار		
«هوشیاری کارآفرینانه و توسعه مهارت‌ها»	توانمندسازی کارکنان		
«شفافیت در سیاست‌های انرژی»	شفافیت مالی	شفافیت و اصلاح نهادی	**حکمرانی و نهادهای پشتیبان**
«اصلاح قوانین و تنظیم‌گری»	کاهش فساد		
«بهبود ساختارهای قانونی»	نظارت بر قراردادها		
«تقویت سازوکارهای پاسخ‌گویی»	پاسخگویی نهادی		
«هم‌گرایی قوانین، فرهنگ و آموزش»	هم‌گرایی نهادی		

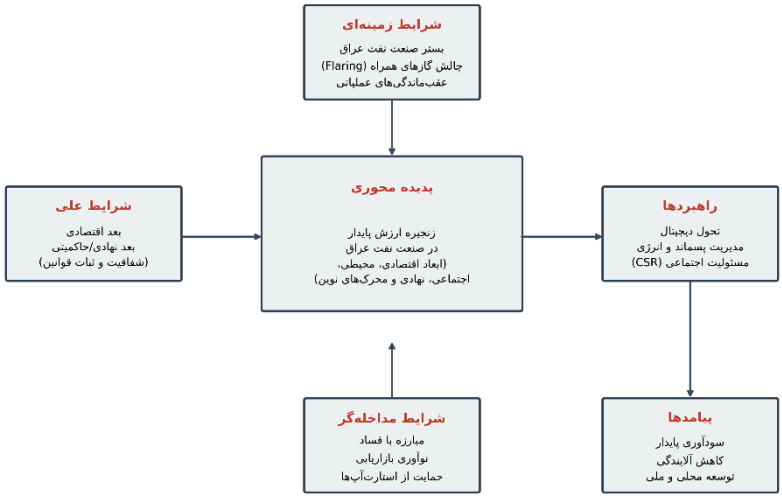
«ثبات در سیاست‌های انرژی»	اصلاح قوانین نفتی	ثبات سیاستی	
«بهبود زیرساخت‌های نهادی»	کاهش بوروکراسی		
«ساختارهای تنظیمی کارآمد»	تنظیم‌گری هوشمند		
«هماهنگی میان استراتژی‌های مدیریتی»	هماهنگی بین نهادی		
«نقش زیرساخت‌های حمایتی دولت»	حمایت دولتی از نوآوری		
«ادغام فناوری‌های هوش مصنوعی»	هوش مصنوعی در اکتشاف	تحول دیجیتال	**محرک‌های فناورانه و بازاریابی نوآورانه**
«استفاده از IoT در مدیریت عملیات»	اینترنت اشیا در پایش		
«تحلیل داده‌محور در تصمیم‌گیری»	تحلیل کلان‌داده		
«تحول دیجیتال به عنوان کاتالیزور توسعه»	دیجیتالی‌سازی فرایندها		
«ارتقای کارایی از طریق فناوری»	سیستم‌های هوشمند مدیریتی		
«توسعه بازاریابی دیجیتال»	بازاریابی دیجیتال	نوآوری بازاریابی و کارآفرینی	
«توجه به ارزش‌های پایدار در بازار»	بازاریابی سبز		
«محتوای رسانه‌های اجتماعی به‌عنوان متغیر کلیدی»	تولید محتوای رسانه‌ای		
«خلق ارزش از طریق نوآوری»	نوآوری در خدمات		
«نقش شبکه‌های اجتماعی در موفقیت کارآفرینان»	توسعه شبکه‌های کارآفرینانه		

طبق یافته‌های حاصل از تحلیل محتوا، زنجیره ارزش پایدار در صنعت نفت عراق سازه‌ای چندبعدی است. خبرگان بر این باورند که پایداری تنها محدود به جنبه‌های مالی (بعد اقتصادی) نیست، بلکه در بستر عراق، «شفافیت نهادی» و «مدیریت چالش‌های زیست‌محیطی» (به‌ویژه مسئله گازهای همراه) از اولویت بالایی برخوردار است. همچنین، ظهور مؤلفه‌هایی نظیر «تحول دیجیتال» نشان‌دهنده تغییر رویکرد صنعت نفت عراق به سمت استفاده از فناوری‌های نوین برای جبران عقب‌ماندگی‌های عملیاتی است.

مدل پارادایمی و شبکه مضامین پژوهش

پس از اتمام کدگذاری، پیوند میان مقوله‌ها در قالب یک مدل مفهومی اولیه ترسیم گردید که در آن، زنجیره ارزش به عنوان پدیده محوری و ابعاد چهارگانه پایداری به عنوان شرایط زمینه‌ای و علی نقش‌آفرینی می‌کنند. این مدل مبنای تدوین فرضیات در بخش کمی قرار گرفت.

شکل ۲. مدل پارادایمیک زنجیره ارزش پایدار صنعت نفت عراق



در این بخش، یافته‌های حاصل از فاز کمی پژوهش که از طریق توزیع پرسشنامه بین بدنه کارشناسی و مدیریتی صنعت نفت عراق گردآوری شده است، در قالب آمار توصیفی ارائه می‌گردد. این بخش شامل تحلیل ویژگی‌های جمعیت‌شناختی پاسخ‌دهندگان و بررسی شاخص‌های توصیفی متغیرهای اصلی پژوهش است.

یافته‌های بخش کمی (آمار توصیفی)

ویژگی‌های جمعیت‌شناختی پاسخ‌دهندگان

پیش از تحلیل فرضیات، توزیع فراوانی ویژگی‌های عمومی پاسخ‌دهندگان شامل جنسیت، سطح تحصیلات و سابقه خدمت مورد بررسی قرار گرفت تا نمایی کلی از جامعه آماری حاصل شود.

جدول ۲. توزیع فراوانی و درصد ویژگی‌های جمعیت‌شناختی نمونه آماری (n=۳۸٤)

متغیر	طبقه	فراوانی	درصد	درصد تجمعی
جنسیت	مرد	۳۱۲	۳.۸۱	۳.۸۱
	زن	۷۲	۷.۱۸	۱۰۰
تحصیلات	لیسانس	۱۸۵	۲.۴۸	۲.۴۸
	فوق‌لیسانس	۱۴۶	۰.۳۸	۲.۸۶
	دکتری تخصصی	۵۳	۸.۱۳	۱۰۰
سابقه فعالیت	زیر ۱۰ سال	۹۸	۵.۲۵	۵.۲۵
	۱۱ تا ۲۰ سال	۲۰۴	۱.۵۳	۶.۷۸
	بالای ۲۰ سال	۸۲	۴.۲۱	۱۰۰
پست سازمانی	کارشناس/سرپرست	۲۴۵	۸.۶۳	۸.۶۳
	مدیر میانی/ارشد	۱۳۹	۲.۳۶	۱۰۰

نتایج حاصل از تحلیل ویژگی‌های جمعیت‌شناختی نشان می‌دهد که اکثریت غالب پاسخ‌دهندگان (۸۱.۳ درصد) را مردان تشکیل می‌دهند که این امر با ماهیت عملیاتی و بدنه اجرایی صنعت نفت عراق همخوانی دارد. از نظر سطح تحصیلات، بیش از ۵۱ درصد پاسخ‌دهندگان دارای تحصیلات تکمیلی (فوق‌لیسانس و دکتری) هستند که نشان‌دهنده تخصص‌محور بودن جامعه آماری و اعتبار نظرات کارشناسی است. همچنین، تمرکز بیش از ۵۳ درصدی پاسخ‌دهندگان در بازه سابقه کار ۱۱ تا ۲۰ سال، بیانگر بهره‌مندی پژوهش از دیدگاه‌های افراد با تجربه و صاحب‌نظر در لایه‌های مختلف مدیریتی و کارشناسی صنعت نفت است.

تحلیل توصیفی متغیرهای پژوهش و بررسی نرمال بودن

در این بخش، شاخص‌های مرکزی (میانگین) و پراکندگی (انحراف معیار) به همراه شاخص‌های شکل توزیع (کجی و کشیدگی) برای متغیرهای اصلی مدل محاسبه گردید.

جدول ۳. شاخص‌های توصیفی و وضعیت نرمال بودن متغیرهای پژوهش

متغیرهای پژوهش	میانگین (۱ تا ۵)	انحراف معیار	کجی (Skewness)	کشیدگی (Kurtosis)
پایداری اقتصادی	۶۸.۳	۷۴.۰	-۴۱.۰	-۲۵.۰
پایداری زیست‌محیطی	۱۵.۳	۸۹.۰	-۱۸.۰	-۵۲.۰
پایداری اجتماعی	۴۲.۳	۸۱.۰	-۳۳.۰	۱۴.۰
پایداری نهادی/حاکمیتی	۸۹.۲	۹۲.۰	۵۴.۰	-۰۸.۰
تحول دیجیتال و نوآوری	۲۴.۳	۸۵.۰	-۲۱.۰	-۳۶.۰
زنجیره ارزش پایدار	۵۶.۳	۷۸.۰	-۴۷.۰	۱۹.۰

تحلیل میانگین متغیرها نشان می‌دهد که «پایداری اقتصادی» با میانگین ۳.۶۸ بالاترین امتیاز و «پایداری نهادی» با میانگین ۲.۸۹ کمترین امتیاز را به خود اختصاص داده‌اند؛ این یافته مؤید آن است که در صنعت نفت عراق، تمرکز بر جنبه‌های مالی بیش از اصلاحات ساختاری و حاکمیتی است. از سوی دیگر، با توجه به اینکه مقادیر مطلق «کجی» و «کشیدگی» برای تمامی متغیرها در بازه استاندارد (بین ۲- تا ۲+) قرار دارند، توزیع داده‌ها از نرمال بودن نسبی برخوردار است. اگرچه در روش PLS-SEM حساسیت شدیدی به نرمال بودن داده‌ها وجود ندارد، اما این نتایج زیربنای مناسبی برای انجام تحلیل‌های استنباطی فراهم می‌آورد.

یافته‌های بخش کمی

ارزیابی مدل‌های اندازه‌گیری (برازش بخش بیرونی)

در اولین گام، کیفیت مدل‌های اندازه‌گیری از طریق بررسی ضرایب بارهای عاملی، پایایی (آلفای کرونباخ و پایایی ترکیبی) و روایی (همگرا و واگرا) مورد سنجش قرار گرفت.

جدول ٤. شاخص‌های برازش مدل‌های اندازه‌گیری (پایایی و روایی همگرا)

متغیرهای مکنون	بازه بارهای عاملی	آلفای کرونباخ	پایایی ترکیبی	میانگین واریانس استخراج شده
پایداری اقتصادی	۸۸.۰ - ۷۲.۰	۸۴.۰	۸۹.۰	۶۸.۰
پایداری زیست‌محیطی	۸۴.۰ - ۷۰.۰	۸۱.۰	۸۷.۰	۶۳.۰
پایداری اجتماعی	۹۱.۰ - ۷۵.۰	۸۸.۰	۹۱.۰	۷۱.۰
پایداری نهادی	۸۵.۰ - ۶۸.۰	۷۹.۰	۸۵.۰	۵۹.۰
تحول دیجیتال	۸۹.۰ - ۷۴.۰	۸۶.۰	۹۰.۰	۶۹.۰
زنجیره ارزش پایدار	۹۰.۰ - ۷۱.۰	۸۵.۰	۸۹.۰	۶۶.۰

طبق نتایج به دست آمده، تمامی بارهای عاملی بالاتر از حد آستانه (۰.۴) و در اغلب موارد بالای ۰.۷ هستند که نشان‌دهنده همبستگی مناسب گویه‌ها با سازه‌های مربوطه است. مقدار آلفای کرونباخ و پایایی ترکیبی (CR) برای تمامی متغیرها از مقدار ملاک (۰.۷) فراتر رفته که مبین پایایی درونی بالای ابزار سنجش است. همچنین، شاخص AVE برای تمامی متغیرها بزرگتر از ۰.۵ برآورد شده است؛ این امر تأیید می‌کند که متغیرهای مکنون بیش از نیمی از واریانس نشانگرهای خود را تبیین می‌کنند و در نتیجه روایی همگرا مورد تأیید است.

بررسی روایی واگرا (تشخیصی)

برای اطمینان از اینکه متغیرهای مکنون از نظر تجربی متمایز از یکدیگر هستند، از ماتریس فورنل–لارکر استفاده گردید. طبق این معیار، ریشه دوم AVE هر سازه باید از همبستگی آن با سایر سازه‌ها بیشتر باشد.

جدول ۵. ماتریس روایی واگرا به روش فورنل–لارکر (Fornell-Larcker)

سازه‌های پژوهش	(۱)	(۲)	(۳)	(٤)	(٥)	(٦)
(۱) پایداری اقتصادی	۸۲.۰					
(۲) پایداری زیست‌محیطی	۵۴.۰	۷۹.۰				
(۳) پایداری اجتماعی	۴۸.۰	۶۱.۰	۸۴.۰			
(۴) پایداری نهادی	۴۱.۰	۳۸.۰	۴۵.۰	۷۷.۰		
(۵) تحول دیجیتال	۵۹.۰	۴۷.۰	۵۲.۰	۶۳.۰	۸۳.۰	
(۶) زنجیره ارزش پایدار	۶۵.۰	۵۸.۰	۶۰.۰	۵۱.۰	۶۷.۰	۸۱.۰

همان‌طور که در جدول مشاهده می‌شود، تمامی مقادیر مندرج بر قطر اصلی (ریشه دوم AVE) از ضرایب همبستگی زیر آن در همان ستون بزرگتر هستند. این نتیجه نشان می‌دهد که هر سازه نسبت به سازه‌های دیگر پژوهش بیشترین تعامل را با نشانگرهای خود دارد؛ لذا روایی واگرای مدل در سطح سازه تأیید می‌گردد.در این مرحله، پس از اطمینان از برازش مدل‌های اندازه‌گیری، به ارزیابی بخش ساختاری پژوهش (Inner Model) پرداخته می‌شود. این بخش شامل آزمون فرضیات پژوهش از طریق بررسی ضرایب مسیر (β\betaβ) و آماره‌های معناداری (T-value) است که با استفاده از تکنیک Bootstrapping در نرم‌افزار SmartPLS استخراج شده‌اند.

ارزیابی مدل ساختاری (آزمون فرضیات پژوهش)

مدل ساختاری نشان‌دهنده روابط علی میان متغیرهای مکنون است. معیار اصلی برای تأیید یک فرضیه در سطح اطمینان ۹۵ درصد، بزرگتر بودن مقدار آماره T از عدد ۱.۹۶ می‌باشد.

جدول ٦. نتایج آزمون فرضیات و تحلیل ضرایب مسیر مدل پژوهش

ردیف	فرضیات پژوهش (روابط مسیر)	ضریب مسیر (β\betaβ)	آماره معناداری (t-valuet-valuet-value)	سطح معناداری (PPP)	نتیجه فرضیه
۱	پایداری اقتصادی - زنجیره ارزش پایدار	۳۸.۰	۸۴.۵	۰۰۰.۰	تأیید
۲	پایداری زیست‌محیطی - زنجیره ارزش پایدار	۲۷.۰	۱۲.۴	۰۰۱.۰	تأیید
۳	پایداری اجتماعی - زنجیره ارزش پایدار	۲۱.۰	۵۶.۳	۰۰۲.۰	تأیید
۴	پایداری نهادی - زنجیره ارزش پایدار	۱۸.۰	۹۴.۲	۰۰۵.۰	تأیید
۵	تحول دیجیتال و نوآوری - زنجیره ارزش پایدار	۴۴.۰	۲۱.۷	۰۰۰.۰	تأیید

نتایج آزمون فرضیات نشان می‌دهد که تمامی مسیرهای طراحی شده در مدل پژوهش از نظر آماری معنادار هستند (t>1.96t 1.96t <>۱.۹۶). در این میان، متغیر «تحول دیجیتال و نوآوری» با ضریب مسیر ۰.۴۴، بیشترین تأثیر مستقیم و مثبت را بر تحقق زنجیره ارزش پایدار در صنعت نفت عراق دارد. این یافته مبین آن است که تکنولوژی‌های نوین پیشران اصلی یکپارچگی ابعاد پایداری هستند. پس از آن، «پایداری اقتصادی» با ضریب ۰.۳۸ در رتبه دوم اهمیت قرار دارد. نکته قابل تأمل، تأثیر مثبت اما ضعیف‌تر «پایداری نهادی» (۰.۱۸) نسبت به سایر ابعاد است که نشان‌دهنده لزوم اصلاحات ساختاری عمیق‌تر در حاکمیت شرکتی صنعت نفت عراق برای اثرگذاری ملموس بر زنجیره ارزش می‌باشد.

ارزیابی قدرت تبیین (۲R) و کیفیت پیش‌بینی (۲Q)

علاوه بر آزمون فرضیات، بررسی شاخص‌های ۲R (برای تعیین میزان واریانس تبیین شده متغیر وابسته) و ۲Q (برای ارزیابی قدرت پیش‌بینی مدل) ضرورت دارد.

جدول ۷. شاخص‌های برازش کلی مدل ساختاری

قدرت تبیین	شاخص پیش‌بین	ضریب تعیین تعدیل شده	ضریب تعیین	متغیر وابسته
قوی	۴۱.۰	۶۲.۰	۶۴.۰	زنجیره ارزش پایدار

مقدار ضریب تعیین (R۲) برای سازه اصلی پژوهش برابر با ۰.۶۴ به دست آمده است؛ بدین معنا که ۶۴ درصد از تغییرات «زنجیره ارزش پایدار» در صنعت نفت عراق توسط ابعاد پنج‌گانه وارد شده در مدل (اقتصادی، زیست‌محیطی، اجتماعی، نهادی و تحول دیجیتال) تبیین می‌شود که در علوم رفتاری مقدار «قوی» و بسیار مناسبی محسوب می‌گردد. همچنین، مثبت بودن و مقدار بالای شاخص Q۲ (۰.۴۱) فراتر از حد آستانه (۰.۰۲، ۰.۱۵ و ۰.۳۵)، نشان‌دهنده «قدرت پیش‌بینی قوی» مدل است؛ یعنی مدل طراحی شده به خوبی می‌تواند تغییرات زنجیره ارزش را در نمونه‌های خارج از مطالعه نیز پیش‌بینی نماید.

در گام نهایی تجزیه و تحلیل یافته‌های کمی، برازش کلی مدل پژوهش (Global Model Fit) مورد ارزیابی قرار گرفته و سپس بر اساس نتایج حاصل از آزمون فرضیات، مدل نهایی تبیین می‌گردد.

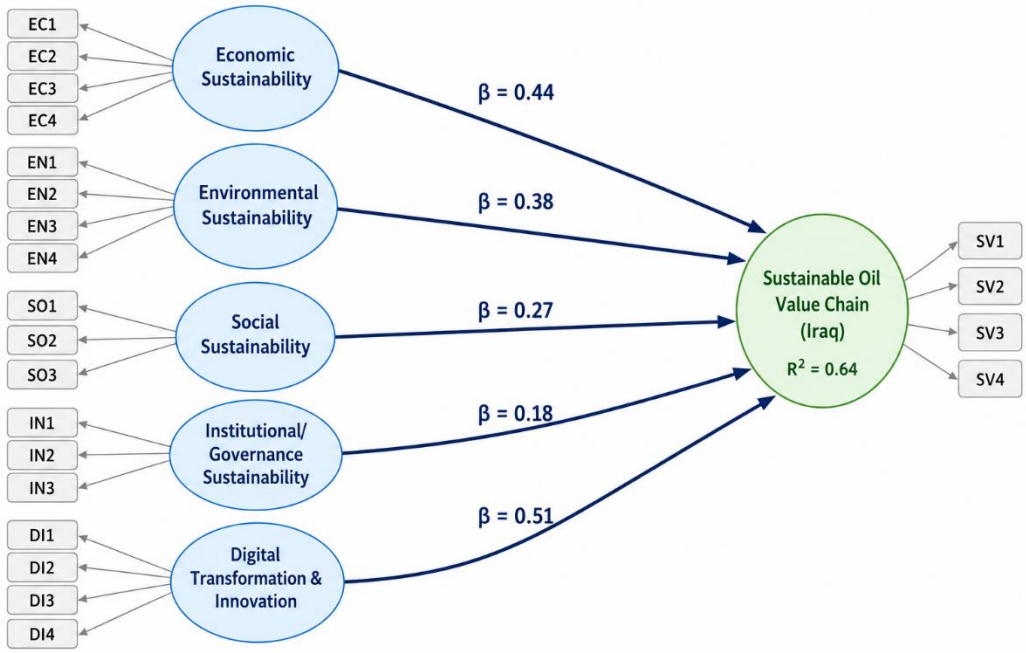
ارزیابی برازش کلی مدل (Goodness of Fit)

در روش PLS-SEM، برای اطمینان از اینکه مدل استخراج شده تا چه حد با داده‌های واقع‌بودگی (Emperical Data) انطباق دارد، از شاخص‌های برازش کلی نظیر SRMR (ریشه میانگین مجذور مربعات باقی‌مانده) استفاده می‌شود.

جدول ۸. شاخص‌های برازش کلی مدل یکپارچه زنجیره ارزش پایدار

شاخص برازش	مقدار حاصل شده	مقدار ملاک (Threshold)	نتیجه برازش
SRMR	۰۶۲.۰	۰۸.۰<	مطلوب
d_ULS	۷۴.۰	۹۵.۰<	مطلوب
NFI	۹۰۴.۰	۹۰.۰>	مطلوب
Chi-Square	۱۵.۸۴۲	–	–

طبق نتایج مندرج در جدول، مقدار شاخص SRMR برابر با ۰.۰۶۲ می‌باشد که کمتر از حد آستانه استاندارد (۰.۰۸) است؛ این امر نشان‌دهنده خطای اندک مدل و برازش بسیار مناسب بخش ساختاری و اندازه‌گیری به صورت همزمان است. همچنین شاخص NFI (شاخص نرم شده برازش) مقدار ۰.۹۰۴ را نشان می‌دهد که برتری مدل تدوین شده نسبت به مدل پایه را تأیید می‌کند. مجموع این شاخص‌ها مبین آن است که مدل مفهومی مستخرج از فاز کیفی، توسط داده‌های فاز کمی به طور کامل پشتیبانی شده و قابلیت تعمیم به بدنه صنعت نفت عراق را داراست.بر اساس تحلیل‌های آماری فوق، مدل نهایی پژوهش که نشان‌دهنده شبکه روابط میان ابعاد پایداری و زنجیره ارزش است، با درج ضرایب مسیر (β\betaβ) و ضرایب تعیین (R۲) در شکل ذیل (خروجی نهایی نرم‌افزار SmartPLS) تبیین می‌شود.فرآیند تحلیل داده‌ها در این فصل نشان داد که برای تحقق زنجیره ارزش پایدار در صنعت نفت عراق، یک رویکرد چندبعدی ضرورت دارد. یافته‌های فاز کیفی، ابعاد پایداری را در ۵ حوزه اصلی شناسایی کرد. در فاز کمی، آزمون فرضیات مشخص نمود که «تحول دیجیتال و نوآوری» با بیشترین وزن و اهمیت، موتور محرک پایداری در این صنعت است. همچنین پایداری اقتصادی و زیست‌محیطی پیوند مستحکمی با عملکرد زنجیره ارزش دارند. اگرچه پایداری نهادی کمترین ضریب مسیر را به خود اختصاص داد، اما معناداری آن نشان‌دهنده نیاز مبرم به اصلاحات ساختاری در حاکمیت انرژی عراق است. در مجموع، مدل تحقیق با تبیین ۶۴ درصد از تغییرات متغیر وابسته، از قدرت تبیین و پیش‌بینی بالایی برخوردار است.



نتیجه‌گیری

یافته‌های به‌دست‌آمده از رویکرد آمیخته در این پژوهش نشان داد که تحقق «زنجیره ارزش پایدار» در صنعت نفت عراق، سازه‌ای چندبعدی، پیچیده و وابسته به کنش متقابل متغیرهای ساختاری، فناورانه و محیطی است. این سازه برخلاف رویکردهای سنتی که بر سودآوری کوتاه‌مدت و بهره‌برداری حداکثری از مخازن تأکید دارند، ماهیتی فرااقتصادی داشته و ابعاد زیست‌محیطی، نهادی، اجتماعی و فناورانه را به‌طور همزمان در بر می‌گیرد. نتایج فاز کیفی روشن ساخت که مفاهیمی همچون «مهار مشعل‌های نفتی»، «پایش آلایندگی با فناوری‌های هوشمند»، «شفافیت مالی» و «ثبات قوانین قراردادی» نه تنها بازتاب‌دهنده نگرانی‌های عملیاتی خبرگان هستند، بلکه عمق آگاهی آنان از چالش‌های ژئوپلیتیک، زیرساختی و مدیریتی صنعت نفت عراق را آشکار می‌کنند. این مؤلفه‌ها، در کنار متغیرهایی مانند «نوآوری بازاریابی»، «تحلیل داده‌محور» و «تنوع‌بخشی اقتصادی در جوامع نفت‌خیز»، تصویری جامع از نیازهای واقعی بخش انرژی عراق ارائه می‌دهند؛ نیازهایی که تحقق آنها در گرو اصلاحات بنیادین و بازطراحی مجدد الگوی حکمرانی در صنعت نفت است.

در فاز کمی نیز تحلیل میانگین سازه‌ها نشان داد که گرچه «پایداری اقتصادی» با میانگین ۳.۶۸ همچنان مهم‌ترین اولویت اجرایی مدیران و متخصصان صنعت نفت محسوب می‌شود، اما فاصله معنادار آن با «پایداری نهادی» که میانگین ۲.۸۹ را کسب کرده، نشانگر وجود یک شکاف ساختاری عمیق میان اهداف کلان و بسترهای اجرایی است. این شکاف، خود نشانه‌ای از شکنندگی نظام حکمرانی در صنعت نفت عراق است؛ جایی که فساد اداری، عدم شفافیت مالی، ناپایداری قوانین و تداخل نهادی، مانع از شکل‌گیری زنجیره ارزش مبتنی بر استانداردهای جهانی می‌شوند. از این منظر، یافته‌ها تأکید می‌کنند که گذار به سمت پایداری نه با خرید فناوری‌های جدید و نه با ارتقای استانداردهای عملیاتی آغاز می‌شود، بلکه نقطه شروع آن اصلاحات نهادی، مبارزه ساختاری با فساد و ایجاد محیط قراردادی باثبات است؛ محیطی که در آن سرمایه‌گذاران داخلی و بین‌المللی بتوانند با اطمینان وارد پروژه‌های بلندمدت شوند و ابعاد اقتصادی، زیست‌محیطی و اجتماعی زنجیره ارزش در کنار یکدیگر تقویت گردند.

نتایج آزمون فرضیات در مدل ساختاری یافته‌های کیفی را تأیید و تکمیل کرد. تأیید تمامی پنج فرضیه اصلی با سطح اطمینان ۹۵ درصد نشان داد که مدل پارادایمیک استخراج‌شده از بخش کیفی دارای انسجام، اعتبار و برازش قابل توجهی

است. در این میان، نقش متغیر «تحول دیجیتال و نوآوری» بسیار برجسته‌تر از سایر متغیرها ظاهر شد و با ضریب مسیر ۰.۴۴ به‌عنوان قدرتمندترین پیشران پایداری معرفی گردید. این یافته میان‌بُر مهمی را برای سیاست‌گذاران نمایان می‌سازد: فناوری‌های نوین همچون هوش مصنوعی، اینترنت اشیا، تحلیل کلان‌داده، مدل‌سازی ۳بعدی و بازاریابی سبز، نه ابزارهای تزئینی یا پروژه‌های نمایشی، بلکه اجزای ضروری برای جبران عقب‌ماندگی‌های تاریخی و افزایش تاب‌آوری صنعت نفت عراق هستند. این فناوری‌ها می‌توانند همزمان هزینه‌های استخراج و بهره‌برداری را کاهش دهند، شفافیت را افزایش دهند، استانداردهای HSE را ارتقا بخشند، و ردپای کربن را به میزان قابل توجهی کاهش دهند. بنابراین، نوآوری و دیجیتالی‌سازی بیش از آنکه ابزاری تکنیکی باشند، یک «ضرورت استراتژیک» در مسیر دستیابی به زنجیره ارزش پایدار به شمار می‌روند.

در نهایت، نتایج برازش مدل نشان داد که مقدار R^2 برابر با ۰.۶۴ و مقدار Q^2 برابر با ۰.۴۱ است؛ این مقادیر مؤید آن هستند که ابعاد پنج‌گانه شناسایی‌شده، توان تبیین‌کنندگی بالایی در توضیح تغییرات مربوط به زنجیره ارزش پایدار دارند. نکته قابل تأمل در این بخش، ضریب مسیر مثبت اما ضعیف‌تر «پایداری نهادی» (۰.۱۸) نسبت به سایر متغیرهاست. این نتیجه بیان می‌کند که اگرچه اصلاحات نهادی قادرند زنجیره ارزش را به سمت پایداری هدایت کنند، اما در شرایط کنونی عراق، موانع بوروکراتیک، عدم شفافیت و تعارضات نهادی مانع از شکوفایی اثر واقعی این سازه شده‌اند. به بیان دیگر، نقش پایداری نهادی در شرایط فعلی کمتر از ظرفیت بالقوه آن عمل می‌کند و این ناکارآمدی می‌تواند سایر ابعاد پایداری را نیز تضعیف کند. بنابراین، مدل نهایی پژوهش به‌درستی پیشنهاد می‌دهد که مدیران ارشد در استان‌های بصره و میسان —به عنوان قلب تولید نفت عراق— علاوه بر تمرکز بر نوآوری‌های دیجیتال و ارتقای سودآوری، باید اصلاحات نهادی و حکمرانی شفاف را به عنوان ستون فقرات زنجیره ارزش پایدار در اولویت راهبردی خود قرار دهند. تنها در چنین بستری است که می‌توان زنجیره‌ای تاب‌آور، شفاف، کم‌هزینه، دوستدار محیط‌زیست و پاسخگو در برابر جامعه ایجاد کرد و صنعت نفت عراق را از یک ساختار شکننده به ساختاری پایدار و آینده‌محور تبدیل نمود.

ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسندگان

همه نویسندگان به نحو مساوی در نگارش مقاله همکاری داشتند.

تعارض منافع

بر اساس اظهارات نویسندگان، این مقاله تعارض منافعی ندارد.

حامی مالی

بنابر اظهارات نویسندگان این پژوهش هیچگونه حامی مالی ندارد.

سپاسگزاری

از تمامی مشارکت کنندگان در این پژوهش سپاسگزاری می شود.

منابع

فرج پور، رضا؛ عامری نیا، محمدباقر و بابائی، داریوش. (۱۴۰۳). اعمال قواعد حقوق رقابت در خودروسازی ایرانی. *نشریه حقوق اداری*، سال ششم، شماره ۱۹.

https://doi.org/10.22034/MRAL.2023.2002937.1473

فرج پور، رضا؛ عامری نیا، محمدباقر و گرجی نیا، معصومه. (۱۴۰۴). الزامات اخلاقی در فرایند تصویب قانون هوش مصنوعی اتحادیه اروپا.

https://doi.org/10.71488/cyberlaw.2025.1127854

References

Alisher, E. (2017). Innovative marketing strategy for tourism development. World Scientific News, 88(2), 58-68.

Bedő, Z., Erdős, K. and Pittaway, L. (2020), "University-centred entrepreneurial ecosystems in resource-constrained contexts", *Journal of Small Business and Enterprise Development*, Vol. ahead-of-print No. ahead-of-print. https://doi.org/10.1108/JSBED02-2020-0060

Bell, R. and Bell, H. (2020), "Applying educational theory to develop a framework to support the delivery of experiential entrepreneurship education", Journal of Small Business and Enterprise Development, Vol. ahead-of-print No. ahead-of-print. https://doi.org/10.1108/JSBED-01-2020-0012

Bigné, E., & Decrop, A. (2019). Paradoxes of Postmodern Tourists and Innovation in Tourism Marketing. In The Future of Tourism (pp. 131-154). Springer, Cham.

Eniola, Anthony Abiodun (2020) Entrepreneurial self-efficacy and orientation for SME development, *Small Enterprise Research*, 27:2, 125-145, https://doi.org/10.1080/13215906.2020.1752295

Farajpour, R., Amerinia, M., & Gorginia, M. (2024). Ethical requirements in the approval process of EU Artificial Intelligence Act. *Quarterly Journal of Legal Studies of Cyberspace*, 3, 37–53. https://doi.org/10.71488/cyberlaw.2025.1127854

Farajpour, R., Amerinia, M., & babaei, D. (2024). Applying the rules of competition law in Iranian automobile industry. *Journal of Modern Legal Research*, 6(19), 87–107. https://doi.org/10.22034/MRAL.2023.2002937.1473

Gulabdin, S. B., Sung, T. P., & Sondoh, S. L. (2020). Personality, Interpersonal Identification and Agent's Performance in Multilevel Marketing Industry (MLM): Preliminary. *International Journal of Academic Research in Business and Social Sciences*, 10(3), 444–452.

Harrison, D., & Kjellberg, H. (2010). Segmenting a market in the making: Industrial market segmentation as construction. *Industrial Marketing Management*, 29(5), 784-792.

Ivashkova, N., Sidorchuk, R., & Skorobogatykh, I. (2020). Studying distributorconsultants' involvement into MLM business in the russian perfume and cosmetics market. Espacios, 39(33).

Jayawardena, C. C. (2019). What are the key innovative strategies needed for future tourism in the world?. Worldwide Hospitality and Tourism Themes.

Kah, S., O'Brien, S., Kok, S, & Gallagher, E. (2020). Entrepreneurial Motivations, Opportunities, and Challenges: An International Perspective, Journal of African Business.

Karlidag-Dennis.,Ecem., Hazenberg, Richard., Dinh, Anh-Tuan (2020). Is education for all? The experiences of ethnic minority students and teachers in North-western Vietnam engaging with social entrepreneurship. *International Journal of Educational Development*, 77 (2020): 1-9.

Little, C., Bec, A., Moyle, B. D., & Patterson, D. (2020). Innovative methods for heritage tourism experiences: creating windows into the past. *Journal of Heritage Tourism*, 15(1), 1-13.

Masurel, E. (2019). "Entrepreneurship Education", The Entrepreneurial Dilemma in the Life Cycle of the Small Firm, Emerald Publishing Limited, pp. 75-84.

Mishra, M. (2019). Marketing Strategies for Tourism development in Varanasi: the Cultural Capital of India. *Journal of Accounting, Finance & Marketing Technology*, 2(3), 27-37.

Poblete, C. and Mandakovic, V. (2020), "Experts in entrepreneurship: opportunities and context evaluation from the perspective of entrepreneurs and non-entrepreneurs", Journal of Entrepreneurship in Emerging Economies, Vol. ahead-of-print No. aheadof-print. https://doi.org/10.1108/JEEE-01-2020-0014.

Ratten, V. (2020), "Entrepreneurship as Empowerment: Knowledge Spillovers and Entrepreneurial Ecosystems", Ratten, V. (Ed.) Entrepreneurship as Empowerment: Knowledge Spillovers and Entrepreneurial Ecosystems, *Emerald Publishing Limited*, pp. 1-10.

Wickstrøm, K.A., Klyver, K. & Cheraghi-Madsen, (2020). M. Age effect on entry to entrepreneurship: embedded in life expectancy. Small Bus Econ (2020). https://doi.org/10.1007/s11187-020-00398-w.

Yoruk, E., Jones, P. (2020). Firm-environment alignment of entrepreneurial opportunity exploitation in technology-based ventures: A configurational approach, Journal of Small Business Management.

New Research in Islamic Humanities Studies
Online ISSN : 2980 - 8944
https://api.lu.ac.ir/
Lorestan University

Developing an Optimal Model of Citizenship Education for Upper Elementary Grades

Sahar Amirian[1], **Majid Aliasgari**[2] ✉ and **Ali Mohebi**[3]

1. PhD Student in Curriculum Studies, Islamic Azad University, Science and Research Branch, Tehran, Iran. Email: amiriansahar070@gmail.com
2. Corresponding Author, Associate Professor, Department of Curriculum Studies, Faculty of Educational Sciences and Psychology, Kharazmi University, Tehran, Iran. Email: aliasgai@khu.ac.ir
3. President of the Research Institute for Educational Studies and Professor of the Department of Educational Sciences, Amin University, Tehran, Iran. Email: Mohebbiarr@yahoo.com

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received 24 September 2025
Received in revised form 24 November 2025
Accepted 03 January 2026
Available online 15 January 2026

Keywords:
Curriculum,
Citizenship Education,
Upper Elementary Grades,
Grounded Theory

ABSTRACT

Objective: The present study was conducted with the aim of developing an optimal curriculum model for citizenship education in the upper elementary grades, in order to create the conditions for nurturing students who are responsible, participatory, and possess civic awareness.

Method: This study adopted a qualitative approach and employed the Grounded Theory method. Data were collected through semi-structured interviews with 19 experts in education, curriculum planning, and specialists from the Ministry of Education. Data analysis was carried out in three stages—open coding, axial coding, and selective coding-resulting in the extraction of 94 open codes, 28 axial codes, and 12 main categories.

Results: The optimal citizenship education model consists of five main components: causal conditions (effective goal-setting and appropriate content), contextual factors (empowering evaluation, program implementation, and participatory/extra-school learning methods), intervening conditions (macro-level policymaking and organizational factors), strategies (critical thinking, strengthening social skills, and the teacher's role), and outcomes (constructive interaction and the development of civic knowledge and attitudes).

Conclusions: Implementing this model can lead to the nurturing of informed, critical, responsible citizens who are adaptable to social changes, and it can strengthen the path toward designing and improving citizenship education curricula in the future.

Cite this article: Amirian, S., Aliasgari, M. & Mohebi, A. (2026). Developing an Optimal Model of Citizenship Education for Upper Elementary Grades. *New Research in Islamic Humanities Studies*, 4 (Special Issue), 1-23. https://doi.org/10.22034/api.2026.2080570.1597

© Author(s) retain the copyright and full publishing rights.
Publisher: Lorestan University.
DOI: https://doi.org/10.22034/api.2026.2080570.1597

Introduction

Citizenship education is a purposeful process aimed at developing informed, responsible, and active individuals within society. Through education, individuals acquire the knowledge, attitudes, and skills necessary for civic participation (UNESCO, 2014). This approach, which has increasingly influenced the curricula of many countries, including Iran, emphasizes practical learning such as group projects and social discussions to help students understand their rights and responsibilities**.**With the advent of the information age and rapid technological transformations, educational systems have assumed a significant responsibility in equipping citizens with modern skills. In Iran, national documents such as the "Fundamental Transformation of Education" underscore the importance of citizenship education, targeting dimensions such as individual responsibility, interaction with others, respect for nature, and social cooperation**.**Primary education, particularly the second period (ages 8 to 11), represents a critical opportunity for shaping children's social identity. However, studies indicate that in Iranian textbooks, citizenship concepts are presented sporadically and often in a theoretical manner, with limited use of interactive methods appropriate for this age group. This shortcoming manifests in issues such as diminished dialogue skills, disrespect toward the environment, and the prioritization of individual interests over collective ones**.** Despite the emphasis placed by higher-level policy documents, there remains a gap in the form of a coherent and practical curriculum for citizenship education at the elementary level. Therefore, the present study seeks to design an optimal curriculum model for citizenship education tailored to second-period elementary students in Iran. In doing so, it aims to identify the necessary foundations and principles while proposing practical methods to achieve this important educational objective.

Method

This study adopted a qualitative approach and employed the Grounded Theory method. Data were collected through semi-structured interviews with 19 experts in education, curriculum planning, and specialists from the Ministry of Education. Data analysis was carried out in three stages-open coding, axial coding, and selective coding-resulting in the extraction of 94 open codes, 28 axial codes, and 12 main categories.

Results

The optimal citizenship education model consists of five main components: causal conditions (effective goal-setting and appropriate content), contextual factors (empowering evaluation, program implementation, and participatory/extra-school learning methods), intervening conditions (macro-level policymaking and organizational factors), strategies (critical thinking, strengthening social skills, and the teacher’s role), and outcomes (constructive interaction and the development of civic knowledge and attitudes).

Conclusions

This study, through interview analysis, developed a model for a citizenship education curriculum for the second cycle of elementary school. The model comprises 94 open codes, 28 axial codes, and 12 selective categories, organized into five main components: causal conditions (effective goal-setting and curriculum content), contextual factors (enabling assessment, implementation, and learning methods), intervening conditions (macro-policies and organizational factors), strategies (critical thinking, social skills, and the teacher's role), and outcomes (constructive interaction and fostering citizenship attitudes). The findings align with previous research and indicate that current curricula are predominantly theoretical, whereas effective citizenship education requires practical, participatory, and experiential methods. Effective goal-setting, constructive interaction, and strengthening social skills are identified as primary priorities. Teacher competence, learning outside the school environment, and fostering adaptability are also crucial. The second cycle of elementary school presents a critical opportunity for institutionalizing civic values. However, challenges such as insufficient funding, theoretical content, and a consumptive view of education persist. Investment in teacher training, textbook revision, and technology integration is recommended to address these obstacles.

Recommendations include emphasizing effective goal-setting in policy documents, enhancing social skills through group and project-based activities, empowering teachers, creating civic participation opportunities (e.g., student councils), balancing global citizenship with local identity, utilizing media for cultural cultivation, and piloting the proposed model in selected schools.

Author Contributions

All authors contributed equally to the conceptualization of the article and writing of the original and subsequent drafts.

Data Availability Statement

Data available on request from the authors.

Acknowledgements

The authors would like to thank the anonymous reviewers for their insightful comments and constructive feedback, which significantly improved the quality of this manuscript. We also extend our gratitude to our colleagues for their valuable discussions and technical support throughout this research.

Ethical Considerations

The authors strictly adhered to the highest standards of research integrity. The authors avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not-for-profit sectors.

Conflict of Interest

The authors declare no conflict of interest.

پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی
شاپا الکترونیکی: ۸۹۴۴-۲۹۸۰
https://api.lu.ac.ir/
دانشگاه لرستان

تدوین الگوی مطلوب تربیت شهروندی در دوره دوم ابتدایی

هادی منجیری[۱]، محمد سلطانی فر[۲] ✉، علی جعفری[۳]

۱. گروه مدیریت رسانه، واحد بین المللی کیش، دانشگاه آزاد اسلامی، کیش، ایران. رایانامه: h.manjiri@iau.ac.ir

۲. نویسنده مسئول، استاد گروه علوم ارتباطات، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. رایانامه: Soltanifar.m@iau.ac.ir

۳. گروه مشارکت ها و ارتباطات، پژوهشگاه مطالعات آموزش و پرورش، سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی، تهران، ایران. رایانامه: alijafari@oerp.ir

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
مقاله پژوهشی،

تاریخچه مقاله:
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۷/۰۲
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۹/۰۳
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۰/۱۳
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۱۰/۲۵

کلیدواژه‌ها:
برنامه درسی،
تربیت شهروندی،
دوره دوم ابتدایی،
نظریه داده‌بنیاد

چکیده

هدف: پژوهش حاضر با هدف تدوین الگوی مطلوب برنامه درسی تربیت شهروندی در دوره دوم ابتدایی انجام شده است تا زمینه برای پرورش دانش‌آموزانی مسئولیت‌پذیر، مشارکت‌جو و دارای آگاهی مدنی فراهم شود.

روش پژوهش: این مطالعه با رویکرد کیفی و به‌کارگیری روش نظریه داده‌بنیاد انجام گرفت. داده‌ها از طریق مصاحبه نیمه‌ساختاریافته با ۱۹ نفر از متخصصان تعلیم‌وتربیت، برنامه‌ریزی درسی و کارشناسان آموزش‌وپرورش جمع‌آوری شد. تحلیل داده‌ها در سه مرحله کدگذاری باز، محوری و انتخابی صورت گرفت که منجر به استخراج ۹۴ کد باز، ۲۸ کد محوری و ۱۲ مقوله اصلی گردید.

یافته‌ها: الگوی مطلوب تربیت شهروندی شامل پنج مؤلفه اصلی شرایط علی (هدف‌گذاری مؤثر و محتوای متناسب)، عوامل زمینه‌ای (ارزشیابی توانمندساز، اجرای برنامه و روش‌های یادگیری مشارکتی و فرامدرسه‌ای)، شرایط مداخله‌گر (سیاست‌گذاری کلان و عوامل سازمانی)، راهبردها (تفکر انتقادی، تقویت مهارت‌های اجتماعی و نقش معلم) و پیامدها (تعامل سازنده و پرورش دانش و نگرش شهروندی) است.

نتیجه‌گیری: اجرای این الگو می‌تواند به تربیت شهروندانی آگاه، نقاد، مسئول و سازگار با تحولات اجتماعی منجر شود و مسیر طراحی و بهبود برنامه‌های درسی تربیت شهروندی در آینده را تقویت نماید.

استناد: منجیری، هادی؛ سلطانی فر، محمد و جعفری، علی. (۱۴۰۴). تدوین الگوی مطلوب تربیت شهروندی در دوره دوم ابتدایی. *پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی*، (ویژه نامه) ۴، ۱-۲۳. https://doi.org/10.22034/api.2026.2080570.1597

ناشر: دانشگاه لرستان.

© نویسندگان.

DOI: https://doi.org/10.22034/api.2026.2080570.1597

مقدمه

تربیت شهروندی[1] به عنوان یکی از ارکان اصلی تعلیم و تربیت، تلاشی هدفمند برای پرورش مهارت‌ها، ارزش‌ها و نگرش‌هایی است که افراد را به عنوان اعضای فعال و مسئولیت‌پذیر جامعه آماده می‌سازد تا در تعاملات اجتماعی، تصمیمات آگاهانه بگیرند و به چالش‌های محلی و ملی پاسخ دهند (یونسکو[2]، ۲۰۱۴؛ بامبر، لوین، و وایت[3]، ۲۰۱۷). در سال‌های اخیر، تربیت شهروندی به عنوان یک رویکرد راهبردی در برنامه‌های آموزشی کشورهای مختلف، از جمله ایران، مورد توجه قرار گرفته و به طور فزاینده‌ای در حال نفوذ به برنامه‌های درسی مدارس است (هاموند و کی[4]، ۲۰۱۷). در واقع، تربیت شهروندی، فرآیندی است برای کسب دانش، نگرش و مهارت‌هایی که شهروندانی آگاه، منتقد، فعال و متعهد به ارزش‌های اجتماعی و اخلاقی را در برابر مسائل محلی، ملی و جهانی پرورش دهد (یونسکو، ۲۰۰۸؛ دیویس[5]، ۲۰۱۴). این رویکرد نه تنها بر انتقال دانش تمرکز دارد، بلکه بر توسعه ظرفیت‌های فردی و جمعی برای مشارکت مدنی تأکید می‌کند، جایی که دانش‌آموزان از طریق تجربیات عملی، مانند پروژه‌های گروهی و بحث‌های اجتماعی، به درک عمیق‌تری از حقوق و مسئولیت‌های خود دست یابند.

نظریه تربیت شهروندی بر این باور استوار است که بسیاری از مسائل کلیدی جامعه، از جمله نابرابری‌های اجتماعی، آسیب‌های زیست‌محیطی، فقدان همبستگی و چالش‌های فرهنگی، نمی‌توانند تنها با دیدگاه‌های فردی یا ملی حل شوند، بلکه نیازمند نهادینه‌سازی ارزش‌های مسئولیت‌پذیری از طریق آموزش است (بوچر[6]، ۲۰۱۷). برای مثال، در کشورهای اروپایی مانند فنلاند، برنامه‌های تربیت شهروندی بر پایه مدل‌های مشارکتی طراحی شده‌اند که دانش‌آموزان را از سنین پایین با مفاهیمی مانند دموکراسی و حقوق بشر آشنا می‌کنند، و این امر منجر به کاهش نرخ خشونت اجتماعی و افزایش مشارکت مدنی شده است. آنچه برنامه درسی تربیت شهروندی را از سایر برنامه‌های آموزشی متمایز می‌کند، بهره‌گیری از روش‌های تعاملی است که به دانش‌آموزان امکان می‌دهد بدون توجه به تفاوت‌های جنسیتی، نژادی، مذهبی یا فرهنگی، روابط عمیق و مشارکتی برقرار کنند (هوسکینز و همکاران[7]، ۲۰۱۴). این روش‌ها، مانند یادگیری مبتنی بر پروژه و بحث‌های گروهی، نه تنها دانش را منتقل می‌کنند، بلکه نگرش‌های همدلانه و مهارت‌های حل تعارض را نیز تقویت می‌نمایند.

رشد سریع فناوری‌های نوین در قرن بیست و یکم، پارادایمی نوین به نام انقلاب اطلاعاتی را پدید آورده که نه تنها عرصه‌های زندگی بشر را دگرگون کرده، بلکه جوامع را به سمت جامعه اطلاعاتی سوق داده است. زیستن در این جوامع، نیازمند مهارت‌های نوینی است که شهروند را برای زندگی مطلوب در جهان معاصر تجهیز کند و بار اصلی این مسئولیت بر دوش نظام‌های آموزشی است. بنابراین، یکی از اهداف محوری آموزش و پرورش، تربیت شهروند شایسته‌ای است که جامعه آینده را هدایت کند. تربیت شهروندی، به عنوان یک استراتژی کلیدی، دانش‌آموزان را با دانش، نگرش و مهارت‌های لازم برای زیستن در جامعه پویا مجهز می‌سازد (ذهبیون، ۱۳۹۳). در این راستا، برنامه‌های درسی مدارس باید بازتاب‌دهنده ارزش‌ها، انتظارات و نیازهای اجتماعی باشند و شناسایی مسائل اجتماعی، هسته مرکزی تصمیم‌گیری آموزشی را تشکیل دهد. به عبارت دیگر، هدف اصلی این برنامه‌ها، جامعه‌پذیری دانش‌آموزان و آماده‌سازی آن‌ها با دانش، ارزش‌ها، گرایش‌ها و مهارت‌های ضروری برای زندگی اجتماعی است (فتحی واجارگاه، ۱۳۸۱). پژوهش‌های اخیر نشان می‌دهد که ادغام فناوری‌های دیجیتال، مانند اپلیکیشن‌های آموزشی برای شبیه‌سازی سناریوهای شهروندی، می‌تواند اثربخشی این برنامه‌ها را دوچندان کند (پور سلیم و همکاران، ۱۳۹۸، الرحمن و همکاران[8] ۲۰۲۴).

1. Citizenship education
2. UNESCO
3. Bamber et al.
4. Hammond & Keating
5. Davies
6. Butcher
7. Hoskins et al.
8. Alrakhman et al.

رسالت نهادهای انسانی، به‌ویژه آموزشی، آمادگی برای مواجهه با تغییرات آینده و سازگاری با آن‌هاست، زیرا کیفیت آینده به چگونگی کسب آمادگی برای تحولات بستگی دارد (بوشوئف و همکاران[1]، ۲۰۲۴). نظام آموزشی، به عنوان محور تربیت سرمایه انسانی و توسعه پایدار، نیازمند نگاهی جامع به برنامه درسی است. در طول تاریخ، تلاش‌های صاحب‌نظران برنامه درسی، غنای این حوزه را افزایش داده است (لرکیان، ۱۳۹۰). برای نمونه، نظریه‌پردازانی مانند جان دیویی بر اهمیت تجربیات عملی در تربیت شهروندی تأکید داشتند، که این دیدگاه در برنامه‌های مدرن آموزشی بازتاب یافته است. در ایران، با توجه به ابعاد متنوع وجودی انسان و نیاز به تربیت برای شکوفایی استعدادها، نظام آموزشی با تدوین "سند تحول بنیادین آموزش و پرورش"، چارچوبی برای تحقق تعالی همه‌جانبه تا سال ۱۴۰۴ فراهم کرده است (سند تحول بنیادین آموزش و پرورش، ۱۳۹۰). این سند بر رویکردهایی مانند تربیت شهروندی تأکید دارد که رشد صلاحیت‌های دانش‌آموزان برای مشارکت در زندگی مدنی را هدف قرار می‌دهد. در این رویکرد، چهار نوع مناسبات کلیدی تبیین شده: مناسبات فردی (خوداندیشی و مسئولیت‌های شخصی)، مناسبات با دیگران (اعتماد و تفاهم)، مناسبات با محیط طبیعی (محبت به طبیعت) و مناسبات اجتماعی (پذیرش قواعد و همکاری گروهی) (شریفی و میرشاه جعفری، ۱۳۹۵). این چارچوب، با الهام از اصول اسلامی و ارزش‌های بومی، تلاش می‌کند تا تربیت شهروندی را با هویت فرهنگی ایران همسو سازد.

اهمیت تعلیم و تربیت رسمی در مدارس، جایی که کودکان ساعات طولانی را در معرض آموزش قرار می‌گیرند، در شکل‌دهی شخصیت شهروندی آن‌ها برجسته است. مدارس، به عنوان مراکز تربیت شهروندان، نقش کلیدی در اجتماعی‌سازی دارند و یادگیری حقوق شهروندی، بخشی جدایی‌ناپذیر از فرایند آموزشی است. تعلیم و تربیت ابتدایی، فرصتی طلایی برای پرورش شهروندان مطلوب و آموزش نقش‌ها، هنجارها و هویت‌های اجتماعی است. بر اساس گزارش یونسکو، دوره ابتدایی زمانی حیاتی است که کودکان پایه‌های هویتی خود را می‌سازند و تجربیات اولیه می‌تواند تأثیر ماندگاری بر رفتارهای مدنی آینده داشته باشد (یونسکو، ۲۰۱۴). در ایران، مطالعات نشان می‌دهد که برنامه‌های درسی ابتدایی، با تمرکز بر مطالعات اجتماعی، پتانسیل بالایی برای ادغام عناصر تربیت شهروندی دارند، اما اغلب به صورت سطحی اجرا می‌شوند (مقدم و همکاران[2]، ۲۰۱۴).

با وجود اهمیت آموزش و پرورش، در کتاب‌های درسی ابتدایی، تربیت شهروندی به صورت پراکنده و غالباً به شکل پند و اندرز ارائه شده و از روش‌های مناسب رده سنی کودکان، برای ارتقای شناخت ارزش‌های اجتماعی و التزام به آموزه‌های شهروندی، کمتر استفاده شده است. جامعه ایران امروز نیازمند انسان‌هایی آگاه، حساس به مسائل اجتماعی، متعهد به ارزش‌های انسانی و دینی است؛ بنابراین، تعلیم و تربیت رسمی باید با برنامه‌های درسی مناسب، رشد بعد اجتماعی شخصیت افراد را تضمین کند. پژوهش‌های تطبیقی، مانند مقایسه برنامه‌های ایران و ژاپن، نشان می‌دهد که فقدان روش‌های تعاملی در ایران، منجر به کاهش اثربخشی تربیت شهروندی شده است (غلامی و زارع، ۲۰۱۵). برای مثال، در ژاپن، برنامه‌های ابتدایی بر فعالیت‌های عملی مانند بازدید از مراکز مدنی تمرکز دارند، در حالی که در ایران، محتوای درسی بیشتر نظری است.

با این حال، علی‌رغم توجه اسناد بالادستی به بعد اجتماعی تربیت، چالش‌هایی مانند خشونت خانوادگی و اجتماعی، بی‌احترامی به محیط زیست، اولویت منافع فردی بر جمعی، فقدان ظرفیت گفتگو، نگرش‌های نابرابر جنسیتی و رفتارهای نابهنجار ترافیکی همچنان پابرجاست. این نشان‌دهنده زمین‌مانده ماندن مأموریت تربیت شهروندی است (بوچر، ۲۰۱۷). آمارهای اخیر از وزارت آموزش و پرورش ایران حاکی از آن است که بیش از ۳۰ درصد دانش‌آموزان ابتدایی در آزمون‌های شهروندی، مهارت‌های پایه‌ای مانند احترام به تفاوت‌های فرهنگی را به طور ناکافی نشان می‌دهند (پور سلیم و همکاران، ۱۳۹۸). بنابراین، سؤال کلیدی این است: برای طراحی برنامه درسی مبتنی بر تربیت شهروندی، چه مبانی، اصول و شیوه‌هایی را باید در نظر گرفت؟ تا چه حد برنامه‌های درسی دوره ابتدایی با عناصر هدف، محتوا، روش و ارزشیابی در تربیت شهروندی همخوانی دارد؟ الگوی عملی مطلوب برای دستیابی به وضعیت ایده‌آل تربیت شهروندی کدام است؟ پژوهش حاضر، با تمرکز بر تدوین الگوی مطلوب تربیت شهروندی در

1. Бушуєв et al.
2. Moghadam et al.

دوره دوم ابتدایی، ویژگی‌های برنامه درسی را بر اساس رویکرد اجتماعی شناسایی و الگویی بومی‌شده برای مدارس ایران پیشنهاد می‌کند.

در اسناد بین‌المللی مانند "تربیت شهروند جهانی: چشم‌انداز در حال ظهور" (یونسکو، ۲۰۱۴)، دلایل اجرای تربیت شهروندی تشریح شده و در اسناد ملی ایران (سند ۲۰۳۰، چشم‌انداز ۱۴۰۴، نقشه جامع علمی و سند تحول)، بر تعامل جهانی و پرورش شهروندانی فعال تأکید شده است (فتحی واجارگاه و پور سلیم، ۱۳۹۸). با این وجود، برنامه درسی جامعی برای پرورش مهارت‌هایی مانند تفکر انتقادی، مسئولیت‌پذیری، همکاری، احترام به فرهنگ‌ها، آگاهی زیست‌محیطی و حقوق بشر وجود ندارد (بوچر، ۲۰۱۷). کمبود پژوهش‌های مرتبط با تربیت شهروندی در ابتدایی، ضرورت این مطالعه را برجسته می‌کند. این پژوهش بر دوره دوم ابتدایی تمرکز دارد، زیرا این مرحله با تحولات شخصیتی همراه است و شاکله فکری کودک را در روابط اجتماعی شکل می‌دهد. در این دوره، کودکان از ۸ تا ۱۰ سالگی، ظرفیت بالاتری برای درک مفاهیم انتزاعی مانند عدالت اجتماعی دارند، و تجربیات آموزشی می‌تواند پایه‌ای برای رفتارهای مدنی پایدار بسازد (یونسکو، ۲۰۱۴). از این رو پژوهش حاضر به دنبال پاسخ به این پرسش است که الگوی مناسب برنامه درسی تربیت شهروندی ویژه دانش‌آموزان دوره دوم ابتدایی چگونه است؟

پیشینه پژوهش

بررسی پیشینه پژوهش، به عنوان پایه‌ای برای تدوین الگوی مطلوب تربیت شهروندی در دوره دوم ابتدایی، نقش کلیدی در شناسایی مبانی نظری، تجربیات عملی و چالش‌های موجود ایفا می‌کند. این بررسی نه تنها به غنای مفهومی موضوع کمک می‌کند، بلکه فرضیات یا سؤالات پژوهشی را بر اساس یافته‌های پیشین تنظیم می‌نماید (کرم‌افروز و همکاران، ۱۳۹۰). پژوهش‌های داخلی و خارجی مرتبط با تربیت شهروندی، با تمرکز بر جنبه‌های نظری، عملی و چالش‌ها، خلاصه شده‌اند و جریان منطقی از مبانی به الگوسازی را دنبال می‌کنند.

در پژوهش‌های داخلی، شهریاری و بذرگر (۱۳۹۹) در پژوهشی با عنوان "نقش مدارس در تربیت شهروند فعال" دریافتند که آموزش و پرورش نقش اساسی در تربیت شهروندان و توسعه حقوق انسانی دارد و نظام آموزشی باید با تمرکز بر آگاهی و مشارکت فعال، شهروندانی مؤثر متناسب با ارزش‌های اجتماعی تربیت کند. آشپز و همکاران (۱۳۹۹) در بررسی تحلیلی "میزان توجه به ابعاد زیبایی‌شناسی تربیت شهروندی در کتاب‌های درسی دوره اول ابتدایی" دریافتند که در بعد شناختی بیشترین فراوانی به میهن‌پرستی و کمترین به مردم‌سالاری، در بعد عاطفی بیشترین به مسئولیت‌پذیری و کمترین به احترام به طبیعت، و در بعد رفتاری بیشترین به حل مسئله و کمترین به بروز عواطف و شناخت تفاوت‌ها اختصاص دارد. صحرانشین و هاشمی (۱۳۹۹) در تحقیقی با عنوان "تبیین مبانی تربیت سیاسی و اجتماعی در اندیشه‌های دیویی و مطهری به منظور تدوین الگوی تربیت شهروندی برای آموزش و پرورش" دریافتند که جامعه جهانی نیازمند انسان‌های آگاه، مسئول و مشارکت‌جو است و تعلیم و تربیت رسمی باید با تجدیدنظر در اهداف و روش‌ها، تربیت شهروندی را در صدر قرار دهد. صالحی و همکاران (۱۳۹۸) در پژوهشی با عنوان "ارائه الگو برای تربیت شهروند تراز جامعه اسلامی بر اساس رهیافت‌هایی از رساله حقوق امام سجاد (ع)" دریافتند که افزایش دانش و مهارت‌های تحلیلی حقوق شهروندی برای تربیت شهروند مسلمان مفید و فعال ضروری است. بهشتی، فاتحی، فیاض و بلندهمتان (۱۳۹۸) در تحقیقی با عنوان "تحلیل مبانی تربیت شهروندی از منظر آموزه‌های قرآن کریم" دریافتند که مبانی شامل توحیدمحوری، کرامت انسان، مسئولیت‌پذیری و همدلی است و ویژگی‌های شهروند مطلوب مسلمان احترام به حقوق، حسن خلق و یاری‌رسانی به دیگران را در بر می‌گیرد. باباخانی، صالحی، قائدی و کشاورز (۱۳۹۸) در مطالعه‌ای با عنوان "جایگاه تربیت شهروندی در گفتمان‌های سیاسی بعد از انقلاب اسلامی ایران: مطالعه موردی گفتمان‌های عدالت‌محوری و اعتدال" دریافتند که در گفتمان عدالت‌محوری حقوق اجتماعی-اقتصادی و در اعتدال حقوق سیاسی-مدنی مطالبات اصلی هستند، اما تمرکز بر وظایف دولت بیش از نقش شهروندان است و شهروند به صورت تک‌بعدی بازنمایی می‌شود. فرمهینی‌فراهانی (۱۳۹۵) در پژوهشی با عنوان "الگوی تربیت شهروندی فضیلت‌گرای ارتباطی، الگویی برای تربیت سیاسی و اجتماعی" دریافتند که ۱۶ الگوی نظری به دو رویکرد محافظه‌کار و پیشرفت‌گرا تقسیم می‌شوند و رویکرد فضیلت‌گرای ارتباطی

برای جمهوری اسلامی مناسب است. فتحی و سعادتمند (۱۳۹۴) در مطالعه‌ای با عنوان "تربیت شهروندی در دانش‌آموزان ابتدایی" دریافتند که آموزش و پرورش در جامعه‌پذیری و آماده‌سازی برای نقش شهروندی مبتنی بر دانایی و مهارت‌های حل مسئله نقش دارد.

در پژوهش‌های خارجی، فبریانتی[1] و همکاران (۲۰۲۵) در پژوهشی با عنوان «ساخت شخصیت مدنی از طریق یادگیری آموزش مدنی مبتنی بر ارزش در سطح ابتدایی» دریافتند که آموزش مدنی مبتنی بر ارزش‌ها در دوره ابتدایی نقش کلیدی در شکل‌گیری شخصیت مدنی دانش‌آموزان دارد و روش‌هایی مانند مطالعات موردی، نقش‌آفرینی و گفت‌وگوهای تأملی به‌طور مؤثری ارزش‌های دموکراسی، عدالت، مسئولیت اجتماعی و مشارکت فعال را در آنان نهادینه می‌کنند، هرچند اجرای آن با چالش‌هایی مانند محدودیت منابع انسانی و امکانات همراه است، اما سیاست برنامه درسی مردکا و حمایت جامعه و والدین فرصت‌های وسیعی برای تقویت آن فراهم می‌آورد .راهایو[2] و همکاران (۲۰۲۴) در پژوهشی با عنوان «اهمیت حیاتی آموزش مدنی برای دانش‌آموزان دبستان» دریافتند که آموزش مدنی در مدارس ابتدایی، به‌ویژه در عصر دیجیتال‌سازی ۵.۰، ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است و با تجهیز دانش‌آموزان به ارزش‌های تحمل، تفکر انتقادی و شخصیت خوب، آنان را به شهروندان مسئول و اخلاقی با شخصیت برتر تبدیل می‌کند .رابرتز[3] و همکاران (۲۰۱۹) در پژوهشی با عنوان «شهروندی و آموزش مدنی در کاستاریکا، میانمار و ایالات متحده» دریافتند که دیدگاه معلمان دوره متوسطه متفاوت است: در آمریکا بر استفاده از دیدگاه‌های چندگانه برای بررسی مسائل جهانی، در کاستاریکا بر مهارت‌های عملی با تمرکز ملی‌گرایانه، و در میانمار بر وابستگی تقریباً کامل به کتاب‌های درسی و زمینه فرهنگی–اجتماعی محلی تأکید می‌شود. این مطالعه تعاریف غالب شهروندی را گسترش داده و بر اهمیت چارچوب قوم‌نگارانه فراملی تأکید کرده و به گفتمان بین‌المللی آموزش مدنی کمک می‌کند.

علی‌رغم غنای پژوهش‌های داخلی و خارجی در مبانی نظری (مانند الگوهای اسلامی و دموکراتیک) و تحلیل‌های درسی (مانند کتاب‌های ابتدایی)، خلأ قابل توجهی در تدوین الگوی عملی و یکپارچه برای تربیت شهروندی در دوره دوم ابتدایی (پایه‌های ۶–۳) وجود دارد. بیشتر مطالعات بر دوره اول ابتدایی یا سطوح بالاتر تمرکز دارند و ادغام ارزش‌های بومی (اسلامی–ایرانی) با رویکردهای جهانی (یونسکو) در یک الگوی عملکردمحور، کمتر کاوش شده است. این پژوهش با هدف پر کردن این خلأ، الگویی بومی‌شده و قابل اجرا پیشنهاد می‌دهد.

روش پژوهش

پژوهش حاضر بر اساس نظریه داده بنیاد ,به عنوان یکی از روش های مطرح در پژوهش های کیفی انجام خواهد شد.این روش که پایه گذاران آن گلیسر و اشتراوس هستند, بر نوعی استقراء استوار است که به پژوهشگر امکان می دهد تا به جای اتکا به نظریه های موجود ,خود به تدوین نظریه اقدام نماید و به وسیله داده های منتج از پژوهش , نظریه تولید می کند.لذا کسب شناخت پیرامون موضوع مورد مطالعه را برای پژوهشگر امکان پذیر می نماید.در این روش جمع آوری و تحلیل داده ها و نظریه احتمالی نهایی , با یکدیگر ارتباط نزدیکی دارند و محقق به جای پیش فرض گرفتن یک نظریه با ورود به حوزه مورد مطالعه به داده ها اجازه می دهد تا نظریه را پدید آورند (اشتراوس و کوربین[4]، ۱۹۹۸).

جامعه آماری این پژوهش در بخش کیفی جهت مصاحبه شامل متخصصین حوزه تعلیم و تربیت(برنامه ریزی درسی ،فلسفه تعلیم و تربیت و اساتیدی که در حوزه تربیت شهروندی تالیفاتی دارند) خواهد بود, و در بخش کمی و برای اعتبار بخشی مدل طراحی شده , شامل معلمان مدارس ابتدایی دوره دوم (پایه های چهارم , پنجم و ششم) شاغل در آموزش و پرورش تالش در سال تحصیلی ۱۴۰۰ _ ۱۳۹۹ می باشد .

1. Febrianti et al.
2. Rahayu et al.
3. Roberts et al.
4. Strauss & Corbin

روش نمونه گیری هدفمند است. از آنجایی که برای پاسخ به سوال اول در روش پژوهش کیفی و از نوع روش نظریه برخاسته از داده ها استفاده می شود .به علت اینکه در روش پژوهش کیفی , هدف پژوهش بررسی عمیق نمونه هاست , اندازه نمونه , مستلزم معامله ای پایاپای با عمق پژوهش است . به زعم برخی متخصصان , نمونه گیری تا آنجا ادامه می یابد که نمونه جدید , اطلاعات جدیدی به پژوهش اضافه نکند (گال و همکاران[1] , ۲۰۰۳) . علاوه بر این , نمونه گیری در پژوهش کیفی انعطاف پذیر است و این انعطاف پذیری ناشی از ماهیت غیر قابل پیش بینی طرح در پژوهش کیفی است . در این پژوهش , محقق قصد دارد نمونه هایی را انتخاب کند که بیشترین اطلاعات را در اختیار وی قرار دهند , بنابراین از روش نمونه گیری مرتبط یا هدفمند استفاده خواهد شد . مزیت این نوع نمونه گیری این است که بر اساس چارچوب مفهومی پژوهش , به پیش رفته و از این طریق می توان به تفکیک سوال ها یا مقوله های تعریف شده ,به شناسایی و انتخاب و دسته بندی منابع پرداخت (کری پندورف[2]۲۰۰۴).

ابزار گردآوری داده ها مصاحبه با متخصصان برنامه درسی ،فلسفه تعلیم و تربیت و اساتیدی که در حوزه تربیت شهروندی تالیفاتی داشته اند بوده و در بخش کمی پرسشنامه ای که از طریق الگوی طراحی شده در بخش کیفی می باشد است. در پژوهش حاضر برای تجزیه و تحلیل داده ها بنا به اقتضای هر یک از سوالات و روش های پاسخگویی به آنها از روش های مختلفی استفاده شد:

جهت تحلیل اطلاعات حاصل از مصاحبه، از روش تحلیل مقایسه مداوم کوربین و اشتراوس که شامل سه مرحله کد گذاری باز , کد گذاری محوری و کد گذاری انتخابی است استفاده شد . حین انجام مصاحبه , کلیه شرح نظرات مصاحبه شوندگان ضبط و نگه داری شده و نظرات آنان به همراه مشاهدات مصاحبه گر ,به متن تبدیل شد . هر مصاحبه بلافاصله پس از انجام , تحلیل شد و بر اساس یافته های حاصل , برنامه مصاحبه بعدی تنظیم گردید .بعد از رسیدن به نقطه اشباع در نظرات ارائه شده توسط مصاحبه شوندگان , کد های اولیه ایجاد گردیده ودر قالب جداولی جداگانه تنظیم و سپس بر اساس قاعده کد گذاری ثانویه اقدام گردید. کد گذاری محوری مرحله دوم تجزیه و تحلیل در روش نظریه برخاسته از داده هاست . هدف از این مرحله برقراری رابطه بین طبقه های تولید شده (در مرحله گذاری باز) است . ارتباط سایر طبقه ها با طبقه محوری در پنج عنوان می تواند تحقق داشته باشد که عبارتند از : شرایط علی , پدیده محوری , راهبردها و کنش ها , بستر حاکم و پیامدها (اشتراوس و کوربین , ۱۹۹۸).

جهت تجزیه و تحلیل داده های حاصل از پرسش نامه , ابتدا تمام داده ها بر اساس روش های معمول و واقعیت گزینه های مطرح در پرسش نامه , کد گذاری شدند و کیفیات حاصل به مقیاس های ریاضی تبدیل شدند بعد از روش های معمول در آمار توصیفی , نظیر جداول فراوانی , محاسبه شاخص های آماری و همچنین از روش های آمار استنباطی برای تحلیل داده ها استفاده شد . برای تجزیه و تحلیل سوالات و اعتبار سنجی مدل پژوهش از روش معادلات ساختاری استفاده شد .

یافته‌ها

در این بخش به بررسی و تجزیه‌وتحلیل مصاحبه انجام‌شده با خبرگان در مبحث شناسایی و تبیین ویژگی‌های برنامه درسی تربیت شهروندی و ارائه الگوی مطلوب در دوره دوم ابتدایی (شامل اساتید دانشگاهی برنامه‌ریزی درسی، کارشناسان آموزش‌وپرورش و مدیران و معلمان با سابقه دوره ابتدایی) به تعداد ۱۹ نفر می‌پردازد. مصاحبه‌ها با هدف آگاهی از نگرش متخصصان مزبور نسبت به چگونگی طراحی الگوی ویژگی‌های برنامه درسی تربیت شهروندی انجام‌شده است. به‌منظور جمع‌آوری داده‌ها، تمامی مصاحبه‌ها توسط محقق انجام گردیده است. همچنین مقالاتی دراین‌باره موردبحث و بررسی قرار گرفت که مکمل این مصاحبه‌ها می‌باشد.

این فصل با معرفی مصاحبه‌شوندگان و متغیرهای جمعیت شناختی مربوط به ایشان شروع می‌گردد. در ادامه، به‌مرور شرایط علی و زمینه‌ای مستخرج از مصاحبه‌ها پرداخته‌شده است. پس از آن در مورد عوامل مداخله‌گر، راهبردها و پیامدهای این عوامل بحث و بررسی می‌گردد. در واقع این بخش به بررسی چگونگی شناسایی عوامل مرتبط با الگوی ویژگی‌های برنامه درسی تربیت شهروندی می‌پردازد.

در این بخش به‌منظور تحلیل داده‌های کیفی از روش داده بنیاد استفاده‌شده است که شامل مراحل زیر می‌باشد:

1. Gall et al.
2. Krippendorff

کدگذاری باز؛ در این مرحله، محقق با مرور مجموعه داده‌های گردآوری‌شده، تلاش می‌کند که مفاهیم مستتر در مصاحبه‌ها را بازشناسد. این مرحله از کدگذاری، کدگذاری باز نامیده می‌شود، چراکه محقق با ذهنی باز به نام‌گذاری مفاهیم پرداخته و محدودیتی برای تعیین کدها قائل نیست. هدف از کدگذاری باز، تجزیه مجموعه داده‌های کیفی گردآوری‌شده به کوچک‌ترین اجزای مفهومی ممکن است. در جداول بعدی، به شرح و بررسی کدگذاری‌های باز پرداخته‌شده است. در کدگذاری باز، کوچک‌ترین واحدهای مفهومی در داده‌های کیفی گردآوری‌شده از طریق مصاحبه با رویکرد اکتشافی استخراج می‌شوند.

در ابتدا پس از بررسی داده‌های به‌دست‌آمده از متن ۱۹ مورد مصاحبه انجام‌شده، ۹۴ عدد کد باز طبق جدول ۴-۱ استخراج گردید.

در کدگذاری محوری، مقوله‌های جدا از هم در چهارچوبی معنادار در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند و روابط میان آن‌ها، به‌ویژه رابطه مقوله محوری با سایر مقوله‌ها، مشخص می‌شود. هدف از این مرحله از کدگذاری، برقراری رابطه بین طبقه‌های تولیدشده در مرحله کدگذاری باز است و به نظریه‌پرداز کمک می‌کند که فرآیند ایجاد نظریه را به‌آسانی انجام دهد. کدگذاری محوری، منجر به ایجاد گروه‌ها و مقوله‌ها می‌شود. تمامی کدهای مشابه در گروه خاص خود قرار می‌گیرند. نتایج حاصل از کدگذاری محوری در جدول ۴-۲نشان داده‌شده است. مشاهده می‌گردد ۹۴ کد اولیه در قالب ۲۸ کد محوری دسته‌بندی‌شده‌اند.

کدگذاری انتخابی، فرآیند پالایش مقوله‌ها، یکپارچه‌سازی آن‌ها و نیز پیوند دادن مقولات به یکدیگر است (لی، ۲۰۰۱). در این مرحله از فرآیند کدگذاری، می‌بایست ضمن تجمیع و تبیین ارتباط بین مقوله‌ها، فرآیند رسیدن به یک تئوری و بیان مدل آن را نهایی کرده، با در کنار هم قرار دادن مقوله‌ها حول یک مقوله مرکزی، یک روایت تئوریک و نظام‌مند طرح شود.

جدول ۱. مشخصات شرکت‌کنندگان در بخش کیفی

ردیف	کدهای باز	کدهای محوری	کدهای انتخابی	مقوله محوری
۱	ضرورت تربیت‌معلم برای آموزش شهروندی	مسئولیت‌پذیر بودن	هدف‌گذاری مؤثر	شرایط علی الگوی برنامه درسی تربیت شهروندی در دوره دوم ابتدایی
۲	بالا بردن انگیزه مجریان طرح برای اجرا برنامه درسی تربیت شهروندی			
۳	تدوین سیاست‌های مناسب در جهت تحقق برنامه درسی تربیت شهروندی			
۴	بالا بردن حساسیت عوامل اجرا و یادگیرندگان نسبت به طرح			
۵	اشراف به تنوعات فرهنگی و ارزش‌ها	اشراف بر مسائل اجتماعی		
۶	شناخت حقوق و مطالبات خود در جامعه			
۷	فراهم آوردن فرصت همبستگی برای دانش‌آموزان			
۸	حس قدرشناسی نسبت به میراث فرهنگی و هویت ملی			
۹	همسو بودن محتوا با نیازهای جامعه	تناسب محتوای با ارزش‌های اجتماعی	محتوای برنامه درسی	
۱۰	لزوم سرلوحه قرار دادن آموزش شهروندی برای ارتقا سلامت روان			
۱۱	آموزش رعایت جانب عدالت و انصاف توسط دانش‌آموزان			
۱۲	محدود نکردن آموزش به کلاس درس	انعطاف محتوایی		
۱۳	محدود نکردن محتوا به کتاب درسی			
۱۴	لزوم ارتباط منطقی مطالب در دوره ابتدایی			
۱۵	لزوم تدوین محتوای مناسب برای گروه‌های سنی			
۱۶	رعایت حقوق یکدیگر با توجه به آموزه‌های دینی	تناسب محتوا با آموزه‌های اخلاقی و دینی		
۱۷	لزوم تطبیق هدف تربیت شهروندی با مبانی اخلاق			
۱۸	استفاده از منابع اسطوره‌های اخلاقی در آموزش به‌عنوان الگو			
۱۹	تأکید محتوا به توسعه ارزش‌های بنیادین اخلاقی			
۲۰	استفاده از روش‌های مبتنی بر تحقیق	شیوه‌ی ارزشیابی توانمندساز	ارزشیابی برنامه درسی	عوامل زمینه‌ای الگوی برنامه درسی تربیت شهروندی در دوره دوم ابتدایی
۲۱	استفاده از روش‌های ارزشیابی مبتنی بر گزارش‌نویسی و گزارش‌های تیمی			
۲۲	ارزیابی از یادگیری دانش‌آموز به کمک خودش			
۲۳	انجام ارزشیابی به شیوه‌ی همسان سنجی توسط دانش‌آموزان			
۲۴	نظام مناسب نمره‌گذاری و امتحانات	عدم تأکید بر کمیت گرایی		
۲۵	نحوه درست ارائه تکالیف درسی			

ردیف	کدهای باز	کدهای محوری	کدهای انتخابی	مقوله محوری
۲۶	کنترل حجم زیاد و سنگین نبودن محتوای کتاب‌ها			
۲۷	شرکت کردن معلم در کلاس‌های توانمندسازی و هم‌اندیشی	آموزش و توانمندسازی نیروی انسانی	اجرای برنامه درسی	
۲۸	تشکیل شورای دانش‌آموزان و معلمان			
۲۹	ایجاد فرصت مطالعاتی ویژه معلمان			
۳۰	تأکید بر برخورد علمی با مسائل	حمایت مدیران ارشد		
۳۱	نمایش آزاد استعدادها و توانایی‌ها			
۳۲	جو حمایتی مدرسه			
۳۳	درگیر ساختن دانش‌آموزان در فرایندهای یاددهی و یادگیری	یادگیری مشارکتی	روش‌های یادگیری	
۳۴	مشارکت با دانش‌آموزان در تعیین قوانین و مقررات کلاس			
۳۵	ایجاد موقعیت مبهم و معماگونه در دانش‌آموزان			
۳۶	تشکیل گروه‌های همیار خارج از کلاس			
۳۷	استفاده از رسانه جمعی و عمومی در یادگیری	یادگیری خارج از جو مدرسه		
۳۸	استمرار یادگیری در محیط خانواده و گروه همسالان			
۳۹	استفاده مؤثر از فضای مجازی			
۴۰	توانایی مدارس در تأمین هزینه‌ها و تهیه امکانات	بودجه و اعتبارات	سیاست‌گذاری کلان	شرایط مداخله‌گر الگوی برنامه درسی تربیت شهروندی در دوره دوم ابتدایی
۴۱	سرمایه‌گذاری کافی			
۴۲	کفایت بودجه‌های تخصیص داده‌شده			
۴۳	در دسترس بودن خط‌مشی مناسب	برنامه‌ریزی مناسب		
۴۴	آموزش در فضایی به‌دوراز استرس			
۴۵	منابع علمی موردنیاز برای کمک به معلمان	رهبری آموزشی مؤثر	عوامل سازمانی	
۴۶	یادگیری معلمان در مسیر شغلی			
۴۷	عملکرد مناسب گروه‌های آموزشی و آموزش صحیح معلمان			
۴۸	تفویض اختیار و آزادی عمل به معلمان	رضایت معلمان		
۴۹	قوانین و مقررات منعطف			
۵۰	ایجاد امکان تجربه و آزمایش	ارتقا مهارت خلاقیت و نوآوری دانش‌آموزان	تفکر انتقادی	راهبردهای توسعه الگوی برنامه درسی تربیت شهروندی در دوره دوم ابتدایی
۵۱	توانمندی در استفاده خلاقانه از منابع متنوع به‌منظور کسب دانش			
۵۲	ارتقا سواد رسانه‌ای دانش‌آموزان			
۵۳	توانمندی در بررسی قضایا از زوایای مختلف	تفسیر منطقی اطلاعات		
۵۴	توانمندی در داوری و قضاوت درست			
۵۵	ارتقاء توانمندی پرسشگری در دانش‌آموزان			
۵۶	کمک به ایجاد صلح پایدار	تعامل‌گرایی اجتماعی	تقویت مهارت‌های اجتماعی	
۵۷	وفاداری به ملت			
۵۸	دلواپسی نسبت به محیط‌زیست			
۵۹	ایجاد حس تعلق به میهن در دانش‌آموزان			
۶۰	مشارکت متفکرانه دانش‌آموزان در امور مدنی			
۶۱	آشنایی با زبان‌های روز دنیا	توسعه مهارت فردی		
۶۲	آشنایی و تسلط بر فناوری اطلاعات و ارتباطات			
۶۳	مقابله با هیجانات منفی و استرس			
۶۴	توسعه مهارت تصمیم‌گیری			
۶۵	خودکنترلی و خود مدیریتی			
۶۶	لزوم تولید محتوا توسط برنامه ریزان و معلمان حرفه‌ای	شایستگی معلم	نقش معلم	
۶۷	تعهد و مشارکت			
۶۸	صلاحیت علمی و تحصیلی معلمان			
۶۹	لزوم داشتن سواد و روابط عمومی بالا برای معلم			
۷۰	روش تدریس مبتنی بر گفتگو	روش تدریس		

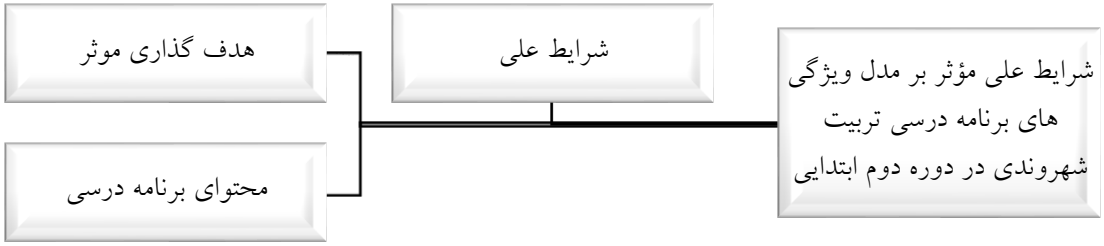
ردیف	کدهای باز	کدهای محوری	کدهای انتخابی	مقوله محوری
۷۱	استفاده از روش حل مسئله در تدریس			
۷۲	روش تدریس تیمی، مشارکتی و اکتشافی			
۷۳	مشارکت دادن دانش‌آموزان	راهنما و تسهیل گری		
۷۴	آگاهی به نیازهای دانش‌آموزان			
۷۵	توجه به ویژگی‌های فردی دانش‌آموزان			
۷۶	القای احساس هویت و اعتمادبه‌نفس			
۷۷	توانمندی دانش‌آموزان در حل مناقشات به‌صورت مطلوب و دور از خشونت	پرورش روحیه انعطاف‌پذیری و سازگاری	تعامل مؤثر و سازنده	پیامدهای اجرای الگوی برنامه درسی تربیت شهروندی در دوره دوم ابتدایی
۷۸	توجه به تفاوت‌های فرهنگی و قومی			
۷۹	ارتباط دانش‌آموز با جامعه و اجتماعات محلی			
۸۰	فرصت ابراز عقیده به‌تمامی دانش‌آموزان	احترام به عقاید متفاوت		
۸۱	قبول پاسخ‌های غیرمعمول			
۸۲	همکاری فعال دانش‌آموزان با همدیگر در فرایند یادگیری	همکاری مستمر در محیط کلاس		
۸۳	مسئولیت‌پذیری دانش‌آموزان			
۸۴	جو کلاس مبتنی بر صمیمیت و امنیت			
۸۵	شهروند آگاه و مسئول حاصل تربیت شهروندی	ارتقا فردی	پرورش دانش و نگرش شهروندی	
۸۶	توانمندی فرد در مدیریت و تصمیم‌گیری درست			
۸۷	ظهور اخلاق فردی و اجتماعی			
۸۸	آگاهی از مقررات نهادهای اجتماعی، سیاسی و حقوقی	شناخت محیطی		
۸۹	آشناسازی دانش‌آموزان با حقوق بشر			
۹۰	آگاهی نسبت به جریانات و رویدادهای مهم جامعه			
۹۱	آگاهی از فرایندهای سیاسی مانند انتخابات و قانون‌گذاری			
۹۲	رشد توانایی بحث و گفتگوی کارآمد و اثربخش	رشد ارتباطی		
۹۳	پرورش دانش‌آموزانی توانا به برقراری ارتباط با دیگران			
۹۴	توانایی تسلط بر کار گروهی و جمعی			

مقوله محوری اصلی

مقوله محوری اصلی، صورت ذهنی از پدیده ایست که اساس فرآیند است (دانایی‌فرد و امامی، ۱۳۸٦)؛ بنابراین، بر اساس نتیجه حاصل از مصاحبه‌ها و پس از کدگذاری باز و محوری داده‌ها و بررسی ویژگی موردنیاز برای مقوله محوری اصلی، «ویژگی‌های برنامه درسی تربیت شهروندی در دوره دوم ابتدایی» به‌عنوان مقوله محوری اصلی انتخاب شد. چراکه مقوله محوری ویژگی‌های برنامه درسی تربیت شهروندی در دوره دوم ابتدایی می‌تواند سایر مقوله‌های محوری را در برگرفته و با آن‌ها تجانس مفهومی دارد.

شرایط علی

بنا به تعریف شرایط علی در الگوی پارادایمی، شرایط و عواملی‌اند که باعث ایجاد و توسعه‌ی مقوله محوری اصلی می‌شوند. از میان مقوله‌های محوری تدوین‌شده، مقوله‌ی محوری «شرایط علی الگوی ویژگی‌های برنامه درسی تربیت شهروندی در دوره دوم ابتدایی» به‌عنوان مقوله تشکیل‌دهنده شرایط علی است که خود شامل دو کد هدف‌گذاری مؤثر و محتوای برنامه درسی می‌باشد.



شکل ۱- شرایط علی

نتایج کدگذاری محوری

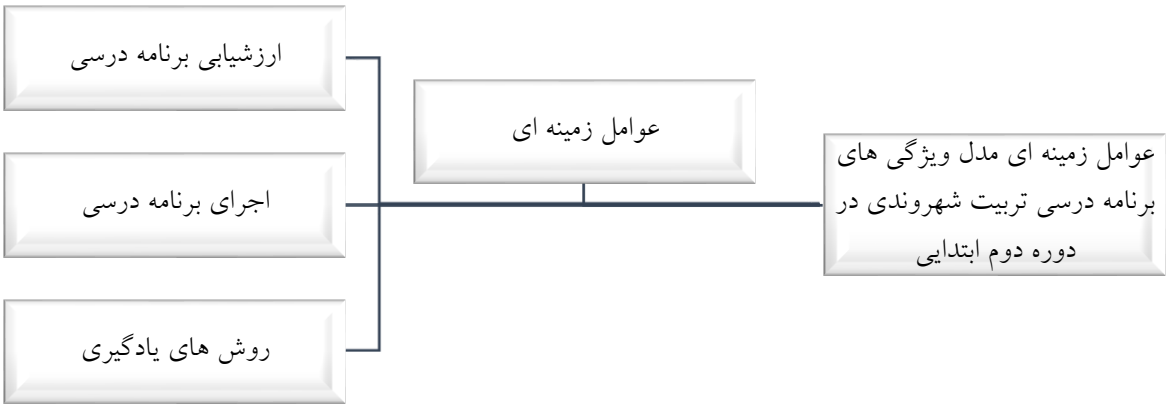
با توجه به نتایج حاصل از مصاحبه‌های صورت گرفته در این بخش مسئولیت‌پذیر بودن، اشراف بر مسائل اجتماعی، تناسب محتوای با ارزش‌های اجتماعی، انعطاف محتوایی و تناسب محتوا با آموزه‌های اخلاقی و دینی به‌عنوان نتایج کدگذاری محوری مدنظر قرار می‌گیرد.

نتایج کدگذاری باز

یادداشت‌های منتهی به کدهای باز مشارکت‌کننده‌ها شامل: ضرورت تربیت‌معلم برای آموزش شهروندی، بالا بردن انگیزه مجریان طرح برای اجرا برنامه درسی تربیت شهروندی، تدوین سیاست‌های مناسب در جهت تحقق برنامه درسی تربیت شهروندی، بالا بردن حساسیت عوامل اجرا و یادگیرندگان نسبت به طرح، اشراف به تنوعات فرهنگی و ارزش‌ها، شناخت حقوق و مطالبات خود در جامعه، فراهم آوردن فرصت همبستگی برای دانش‌آموزان، حس قدرشناسی نسبت به میراث فرهنگی و هویت ملی، همسو بودن محتوا با نیازهای جامعه، لزوم سرلوحه قرار دادن آموزش شهروندی برای ارتقا سلامت روان، آموزش رعایت جانب عدالت و انصاف توسط دانش‌آموزان، محدود نکردن آموزش به کلاس درس، محدود نکردن محتوا به کتاب درسی، لزوم ارتباط منطقی مطالب در دوره ابتدایی، لزوم تدوین محتوای مناسب برای گروه‌های سنی، رعایت حقوق یکدیگر با توجه به آموزه‌های دینی، لزوم تطبیق هدف تربیت شهروندی با مبانی اخلاق، استفاده از منابع اسطوره‌های اخلاقی در آموزش به‌عنوان الگو و تأکید محتوا به توسعه ارزش‌های بنیادین اخلاقی می‌باشد.

عوامل زمینه‌ای

منظور از عوامل زمینه‌ای در مدل پارادایمی پژوهش شرایط ویژه‌ای است که پدیده در آن قرار دارد که در این تحقیق با عنوان «عوامل زمینه‌ای الگوی ویژگی‌های برنامه درسی تربیت شهروندی در دوره دوم ابتدایی» مورد بررسی قرار می‌گیرد؛ که خود شامل سه کد انتخابی ارزشیابی برنامه درسی، اجرای برنامه درسی و روش‌های یادگیری می‌باشد.



شکل ۲- عوامل زمینه‌ای

نتایج کدگذاری محوری

با توجه به نتایج حاصل از مصاحبه‌های صورت گرفته در این بخش شیوه‌ی ارزشیابی توانمندساز، عدم تأکید بر کمیت گرایی، آموزش و توانمندسازی نیروی انسانی، حمایت مدیران ارشد، یادگیری مشارکتی و یادگیری خارج از جو مدرسه به‌عنوان نتایج کدگذاری محوری مدنظر قرار می‌گیرد.

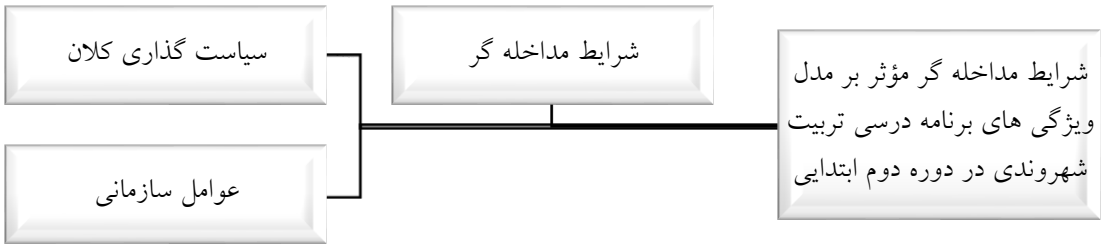
نتایج کدگذاری باز

یادداشت‌های منتهی به کدهای باز مشارکت‌کننده‌ها شامل: استفاده از روش‌های مبتنی بر تحقیق، استفاده از روش‌های ارزشیابی مبتنی بر گزارش‌نویسی و گزارش‌های تیمی، ارزیابی از یادگیری دانش‌آموز به کمک خودش،

انجام ارزشیابی به شیوه‌ی همسان سنجی توسط دانش‌آموزان، نظام مناسب نمره‌گذاری و امتحانات، نحوه درست ارائه تکالیف درسی، کنترل حجم زیاد و سنگین نبودن محتوای کتاب‌ها، شرکت کردن معلم در کلاس‌های توانمندسازی و هم‌اندیشی، تشکیل شورای دانش‌آموزان و معلمان، ایجاد فرصت مطالعاتی ویژه معلمان، تأکید بر برخورد علمی با مسائل، نمایش آزاد استعدادها و توانایی‌ها، جو حمایتی مدرسه، درگیر ساختن دانش‌آموزان در فرایندهای یاددهی و یادگیری، مشارکت با دانش‌آموزان در تعیین قوانین و مقررات کلاس، ایجاد موقعیت مبهم و معماگونه در دانش‌آموزان، تشکیل گروه‌های همیار خارج از کلاس، استفاده از رسانه جمعی و عمومی در یادگیری، استمرار یادگیری در محیط خانواده و گروه همسالان و استفاده مؤثر از فضای مجازی می‌باشد.

شرایط مداخله‌گر

این شرایط مجموعه‌ای از وضعیت‌ها هستند که ضمن تأثیر بر راهبردها (کنش) و مقوله محوری اصلی، مداخله‌گری سایر عوامل را تسهیل یا محدود می‌کنند؛ که در این تحقیق با عنوان «شرایط مداخله‌گر الگوی ویژگی‌های برنامه درسی تربیت شهروندی در دوره دوم ابتدایی» موردبررسی قرار می‌گیرند؛ که خود شامل دو کد انتخابی سیاست‌گذاری کلان و عوامل سازمانی می‌باشد.



شکل ۳- شرایط مداخله‌گر

نتایج کدگذاری محوری

با توجه به نتایج حاصل از مصاحبه‌های صورت گرفته در این بخش بودجه و اعتبارات، برنامه‌ریزی مناسب، رهبری آموزشی مؤثر و رضایت معلمان به‌عنوان نتایج کدگذاری محوری مدنظر قرار می‌گیرد.

نتایج کدگذاری باز

یادداشت‌های منتهی به کدهای باز مشارکت‌کننده‌ها شامل: توانایی مدارس در تأمین هزینه‌ها و تهیه امکانات، سرمایه‌گذاری کافی، کفایت بودجه‌های تخصیص داده‌شده، در دسترس بودن خط‌مشی مناسب، آموزش در فضایی به‌دوراز استرس، منابع علمی مورد نیاز برای کمک به معلمان، یادگیری معلمان در مسیر شغلی، عملکرد مناسب گروه‌های آموزشی و آموزش صحیح معلمان، تفویض اختیار و آزادی عمل به معلمان، قوانین و مقررات منعطف می‌باشد.

راهبردها

راهبردها بیانگر رفتارها، فعالیت‌ها و تعاملات هدف‌داری‌اند که در پاسخ به مقوله محوری اصلی و تحت تأثیر شرایط علی اتخاذ می‌شوند. این مقوله‌ها که در این تحقیق با عنوان «راهبردهای الگوی ویژگی‌های برنامه درسی تربیت شهروندی در دوره دوم ابتدایی» موردبررسی قرار می‌گیرد که از طریق سه کد انتخابی تفکر انتقادی، تقویت مهارت‌های اجتماعی و نقش معلم سنجیده می‌شود.



شکل ٤- راهبردها

نتایج کدگذاری محوری

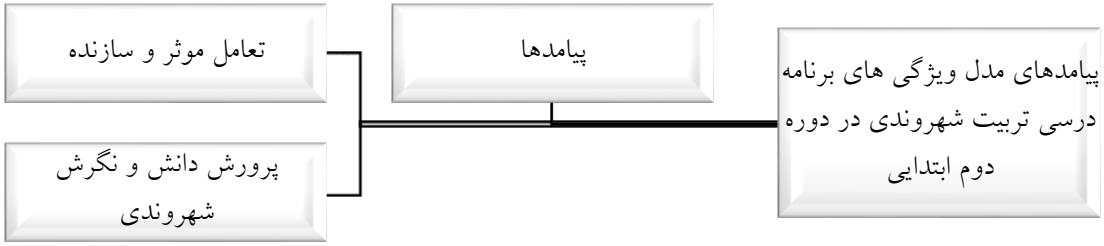
با توجه به نتایج حاصل از مصاحبه‌های صورت گرفته در این بخش ارتقا مهارت خلاقیت و نوآوری دانش‌آموزان، تفسیر منطقی اطلاعات، تعامل‌گرایی اجتماعی، توسعه مهارت فردی، شایستگی معلم، روش تدریس، راهنما و تسهیل گری به‌عنوان نتایج کدگذاری محوری مدنظر قرار می‌گیرد.

نتایج کدگذاری باز

یادداشت‌های منتهی به کدهای باز مشارکت‌کننده‌ها شامل: ایجاد امکان تجربه و آزمایش، توانمندی در استفاده خلاقانه از منابع متنوع به‌منظور کسب دانش، ارتقا سواد رسانه‌ای دانش‌آموزان، توانمندی در بررسی قضایا از زوایای مختلف، توانمندی در داوری و قضاوت درست، ارتقاء توانمندی پرسشگری در دانش‌آموزان، کمک به ایجاد صلح پایدار، وفاداری به ملت، دلواپسی نسبت به محیط‌زیست، ایجاد حس تعلق به میهن در دانش‌آموزان، مشارکت متفکرانه دانش‌آموزان در امور مدنی، آشنایی با زبان‌های روز دنیا، آشنایی و تسلط بر فناوری اطلاعات و ارتباطات، مقابله با هیجانات منفی و استرس، توسعه مهارت تصمیم‌گیری، خودکنترلی و خود مدیریتی، لزوم تولید محتوا توسط برنامه ریزان و معلمان حرفه‌ای، تعهد و مشارکت، صلاحیت علمی و تحصیلی معلمان، لزوم داشتن سواد و روابط عمومی بالا برای معلم، روش تدریس مبتنی بر گفتگو، استفاده از روش حل مسئله در تدریس، روش تدریس تیمی، مشارکتی و اکتشافی، مشارکت دادن دانش‌آموزان، آگاهی به نیازهای دانش‌آموزان، توجه به ویژگی‌های فردی دانش‌آموزان و القای احساس هویت و اعتمادبه‌نفس می‌باشد.

پیامدها

برخی از مقوله‌ها بیانگر نتایج و پیامدهایی‌اند که در اثر اتخاذ راهبردها و متأثر از مقوله محوری اصلی، شرایط علی و شرایط مداخله‌گر ایجادشده و توسعه می‌یابند. پیامد این عوامل در پژوهش حاضر با عنوان «پیامدهای حاصل از اجرای الگوی ویژگی‌های برنامه درسی تربیت شهروندی در دوره دوم ابتدایی» می‌باشد که از طریق دو کد انتخابی تعامل مؤثر و سازنده و پرورش دانش و نگرش شهروندی می‌شود.



شکل ٥- پیامدها

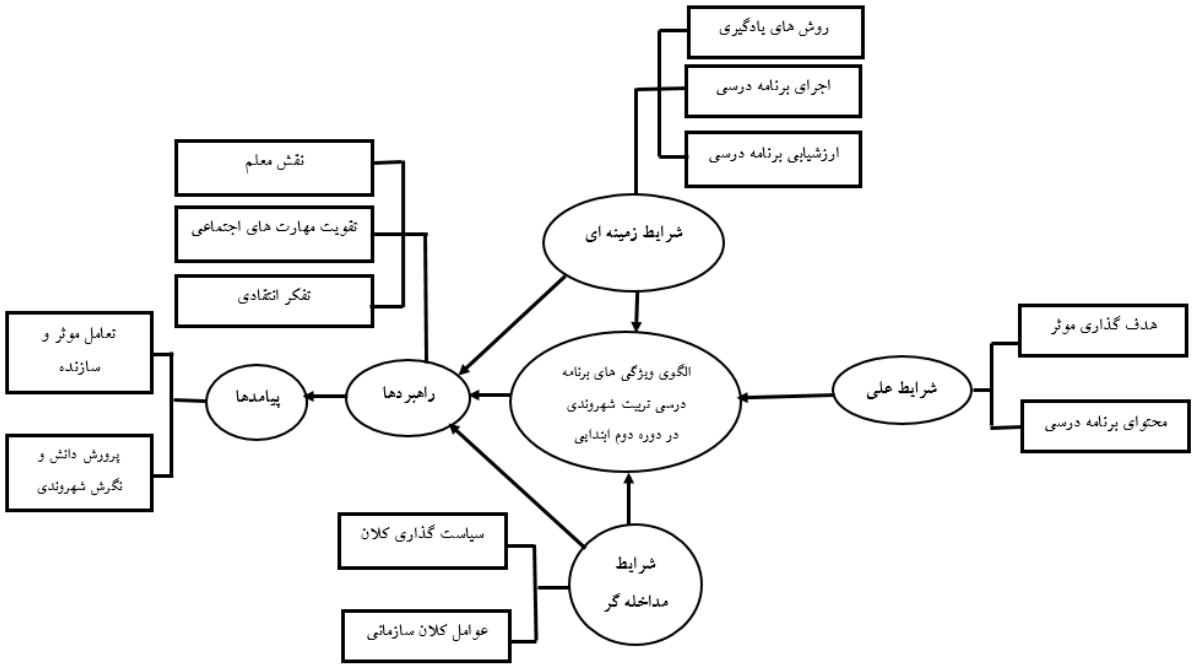
نتایج کدگذاری محوری

با توجه به نتایج حاصل از مصاحبه‌های صورت گرفته در این بخش پرورش روحیه انعطاف‌پذیری و سازگاری، احترام به عقاید متفاوت، همکاری مستمر در محیط کلاس، ارتقا فردی، شناخت محیطی و رشد ارتباطی به‌عنوان نتایج کدگذاری محوری مدنظر قرار می‌گیرد.

نتایج کدگذاری باز

یادداشت‌های منتهی به کدهای باز مشارکت‌کننده‌ها شامل: توانمندی دانش‌آموزان در حل مناقشات به‌صورت مطلوب و دور از خشونت، توجه به تفاوت‌های فرهنگی و قومی، ارتباط دانش‌آموز با جامعه و اجتماعات محلی، فرصت ابراز عقیده به‌تمامی دانش‌آموزان، قبول پاسخ‌های غیرمعمول، همکاری فعال دانش‌آموزان با همدیگر در فرایند یادگیری، مسئولیت‌پذیری دانش‌آموزان، جو کلاس مبتنی بر صمیمیت و امنیت، شهروند آگاه و مسئول حاصل تربیت شهروندی، توانمندی فرد در مدیریت و تصمیم‌گیری درست، ظهور اخلاق فردی و اجتماعی، آگاهی از مقررات نهادهای اجتماعی، سیاسی و حقوقی، آشناسازی دانش‌آموزان با حقوق بشر، آگاهی نسبت به جریانات و رویدادهای مهم جامعه، آگاهی از فرایندهای سیاسی مانند انتخابات و قانون‌گذاری، رشد توانایی بحث و گفتگوی کارآمد و اثربخش، پرورش دانش‌آموزانی توانا به برقراری ارتباط با دیگران و توانایی تسلط بر کار گروهی و جمعی می‌باشد.

شکل ٦- الگوی ویژگی‌های برنامه درسی تربیت شهروندی در دوره دوم ابتدایی



نتیجه‌گیری

با توجه به تحلیل مصاحبه‌ها، مفاهیم استخراج‌شده شامل ۹۴ کد باز، ۲۸ کد محوری و ۱۲ مقوله انتخابی است که الگوی ویژگی‌های برنامه درسی تربیت شهروندی در دوره دوم ابتدایی را تشکیل می‌دهند. مقوله محوری اصلی «ویژگی‌های برنامه درسی تربیت شهروندی در دوره دوم ابتدایی» است و شامل پنج مؤلفه اصلی می‌شود: شرایط علی (هدف‌گذاری مؤثر و محتوای برنامه درسی)، عوامل زمینه‌ای (ارزشیابی توانمندساز، اجرای برنامه درسی و روش‌های یادگیری)، شرایط مداخله‌گر (سیاست‌گذاری کلان و عوامل سازمانی)، راهبردها (تفکر انتقادی، تقویت مهارت‌های اجتماعی و نقش معلم) و پیامدها (تعامل مؤثر و سازنده و پرورش دانش و نگرش شهروندی).

یافته‌های حاضر با پژوهش‌های پیشین همخوانی دارد. برای مثال، نتایج با مطالعات آشپز و همکاران (۱۳۹۹)، فتحی و سعادتمند (۱۳۹۴)، صحرانشین و هاشمی (۱۳۹۹)، شهریاری و بذرگر (۱۳۹۹)، صالحی و همکاران (۱۳۹۸)، بهشتی و همکاران (۱۳۹۸)، باباخانی و همکاران (۱۳۹۸)، فرمهینی‌فراهانی (۱۳۹۵) و پژوهش‌های خارجی مانند فبریانتی و همکاران (۲۰۲۵)، راهایو و همکاران (۲۰۲۴) و رابرتز

و همکاران (۲۰۱۹) سازگار است. این مطالعات نیز بر ضرورت توجه متوازن به ابعاد شناختی، عاطفی و رفتاری تربیت شهروندی، ادغام ارزش‌های بومی با رویکردهای جهانی، تأکید بر روش‌های مشارکتی و پروژه‌محور، و نقش برنامه درسی در پرورش شهروندان فعال و مسئول اشاره دارند.

در توجیه یافته‌ها می‌توان گفت برنامه‌های درسی فعلی اغلب تربیت شهروندی را به صورت پراکنده و عمدتاً نظری ارائه می‌دهند، در حالی که شهروند فعال نیازمند مهارت‌های عملی برای مشارکت مدنی، حل مسالمت‌آمیز تعارض‌ها و مسئولیت‌پذیری اجتماعی است. همان‌گونه که صاحب‌نظران تأکید دارند، دانش‌آموزان بیش از محتوای رسمی درس‌ها، از تجربیات پنهان و تعاملات مدرسه یاد می‌گیرند. بنابراین، اجتماعی‌سازی واقعی از طریق واگذاری وظایف عملی، فعالیت‌های گروهی، یادگیری خارج از کلاس و تقویت روابط دوستانه رخ می‌دهد. یافته‌ها نشان می‌دهد که هدف‌گذاری مؤثر (با وزن نسبی ۰.۱۰۰) اولویت اول است و موفقیت الگو به محتوای همسو با نیازهای جامعه، روش‌های تعاملی و یادگیری تجربی وابسته است. همچنین، تعامل مؤثر و سازنده (وزن ۰.۰۹۶) و تقویت مهارت‌های اجتماعی (وزن ۰.۰۹۵) بر لزوم گسترش آموزش به محیط خانواده، جامعه و فضای مجازی تأکید دارند. در میان کدهای محوری، شایستگی معلم، رضایت معلمان، یادگیری خارج از جو مدرسه و پرورش روحیه انعطاف‌پذیری بیشترین اهمیت را دارند که بیانگر نقش کلیدی توانمندسازی معلمان و ایجاد محیط حمایتی است.

اجرای این الگو می‌تواند به پرورش شهروندانی آگاه، نقاد، مسئول و سازگار با تحولات اجتماعی و جهانی منجر شود. دوره دوم ابتدایی، به دلیل تحولات شخصیتی کودکان ۸ تا ۱۰ ساله، فرصت طلایی برای نهادینه‌سازی ارزش‌هایی مانند احترام به تفاوت‌ها، تفکر انتقادی و مشارکت مدنی است. با این حال، چالش‌هایی مانند تمرکز بیش از حد بر محتوای نظری، کمبود بودجه، نگاه مصرفی به آموزش و پرورش و محدودیت اعتبارات همچنان مانع هستند. سرمایه‌گذاری کافی در تربیت معلم، بازنگری کتب درسی، تلفیق فناوری دیجیتال و فرهنگ‌سازی عمومی می‌تواند این موانع را کاهش دهد. در نهایت، این الگو می‌تواند مبنایی عملی برای بهبود برنامه‌های درسی تربیت شهروندی باشد و به تحقق آرمان‌های سند تحول بنیادین آموزش و پرورش و پرورش نسلی فعال، متعهد و سازگار با جامعه معاصر کمک کند.

مانند بسیاری از پژوهش‌های کیفی، این مطالعه محدودیت‌هایی داشت؛ از جمله دشواری جلب اعتماد خبرگان، مشکلات هماهنگی مصاحبه‌ها، عدم مشارکت مستقیم دانش‌آموزان و تمرکز بر متخصصان خاص.

پیشنهاد می‌شود بر هدف‌گذاری مؤثر در اسناد بالادستی تأکید شود، مهارت‌های اجتماعی از طریق فعالیت‌های گروهی، پروژه‌محور و تجربی تقویت گردد، شایستگی معلمان از راه دوره‌های توانمندسازی ارتقا یابد، فرصت‌هایی مانند شوراهای دانش‌آموزی و بازدیدهای مدنی ایجاد شود، به تربیت شهروند جهانی با حفظ هویت بومی توجه گردد، از رسانه‌ها برای فرهنگ‌سازی عمومی بهره گرفته شود، از روش‌های فراترکیب و تحلیل مضمون برای تکمیل یافته‌ها استفاده شود، نقش برنامه درسی پنهان و رسانه‌ها بررسی گردد، دانش‌آموزان و والدین در مطالعات آینده مشارکت داشته باشند و الگوی پیشنهادی در مدارس منتخب به‌صورت آزمایشی اجرا شود.

ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسندگان

مشارکت نویسندگان در این مقاله به شکل زیر است:

نویسنده اول: تهیه و آماده سازی نمونه ها، انجام آزمایش و گردآوری داده ها، انجام محاسبات، تجزیه و تحلیل آماری داده ها، تحلیل و تفسیر اطلاعات و نتایج، تهیه پیش نویس مقاله.

نویسنده دوم: استاد راهنمای پایان نامه، طراحی پژوهش، نظارت بر مراحل انجام پژوهش، بررسی و کنترل نتایج، اصلاح، بازبینی.

نویسنده سوم: مشاوره پایان نامه، طراحی پژوهش، نظارت بر مراحل انجام پژوهش، بررسی و کنترل نتایج، اصلاح، بازبینی.

تعارض منافع

بر اساس اظهارات نویسندگان، این مقاله تعارض منافعی ندارد.

حامی مالی

بنابر اظهارات نویسندگان این پژوهش هیچگونه حامی مالی ندارد.

سپاسگزاری

از تمامی مشارکت کنندگان در این پژوهش سپاسگزاری می شود.

منابع

آشپز، ف.، ماهروزاده، ط.، بناهان قمی، م.، و صمدی، پ. (۱۳۹۹). بررسی تحلیلی میزان توجه به ابعاد زیبایی‌شناسی تربیت شهروندی در کتاب‌های درسی دوره اول ابتدایی. *پژوهش در برنامه‌ریزی درسی*، ۱۷(۶۴)، ۱۳۳–۱۴۷. https://doi.org/10.30486/jsre.2020.1897055.1615

باباخانی، س.، صالحی، ا.، قائدی، ی.، و کشاورز، س. (۱۳۹۸). جایگاه تربیت شهروندی در گفتمان‌های سیاسی بعد از انقلاب اسلامی ایران: مطالعه موردی گفتمان‌های عدالت‌محوری و اعتدال. دانش سیاسی، ۱۵(۲)، ۳۴۷–۳۶۸. https://doi.org/10.30497/pk.2019.2669

بذرگر، ر.، و شهریاری، ا. (۱۳۹۹). نقش مدارس در تربیت شهروند فعال. دستاوردهای نوین در مطالعات علوم انسانی، ۳(۲۴)، ۱۰۵–۱۱۷.

پورسلیم، ع.، عارفی، م.، و فتحی واجارگاه، ک. (۱۳۹۸). کاوش عناصر برنامه درسی تربیت شهروند جهانی در دوره ابتدایی نظام آموزشی ایران: یک مطالعه کیفی. *پژوهش در برنامه‌ریزی درسی*، ۱۶(۶۰)، ۳۶–۵۴.

ذهبیون، ش. (۱۳۹۳). تربیت شهروندی در هزاره سوم و دلالت‌های آن برای اهداف آموزش و پرورش. کنفرانس بین‌المللی علوم انسانی و علوم رفتاری.

سند تحول بنیادین آموزش و پرورش. (۱۳۹۰). تهران: وزارت آموزش و پرورش.

شریفی، م.، و میرشاه جعفری، ا. (۱۳۹۵). بررسی برنامه درسی تربیت اخلاقی در چند کشور جهان و کشور ایران. معرفت اخلاقی، ۷(۱)، ۱۱۵–۱۳۱.

صالحی، ا.، محمدی پویا، ف.، و ترکاشوند، س. (۱۳۹۸). ارائه الگویی برای تربیت شهروند تراز جامعه اسلامی بر اساس رهیافت‌هایی از رساله حقوق امام سجاد (ع). فصلنامه علمی تربیت اسلامی، ۱۴(۳۰)، ۱۳۱–۱۵۴. https://doi.org/10.30471/edu.2019.5014.1969

صحرانشین، ا.، هاشمی، س. ا.، قلتاش، ع.، و رنجبر، م. (۱۳۹۹). تبیین مبانی تربیت سیاسی و اجتماعی در اندیشه‌های دیویی و مطهری به‌منظور تدوین الگوی تربیت شهروندی برای آموزش و پرورش. پژوهش در نظام‌های آموزشی، ۱۴(ویژه‌نامه)، ۲۷۱–۲۹۱.

فاتحی فواد، ف.، فیاض ایران‌دخت، ا.، بهشتی، س.، و بلندهمتان، ک. (۱۳۹۸). تحلیل مبانی تربیت شهروندی از منظر آموزه‌های قرآن کریم. پژوهش دینی، ۱۹(۳۹)، ۲۳۵–۲۶۳. http://pdmag.ir/article-1-1069-fa.html

فتحی واجارگاه، ک. (۱۳۸۱). بررسی ویژگی‌های شهروند خوب برای جامعه ایران و میزان انطباق برنامه‌های درسی مدارس با این ویژگی‌ها (گزارش پژوهشی شماره ۳۵). تهران: دانشگاه شهید بهشتی.

فتحی، م.، و سعادتمند، ز. (۱۳۹۴). تربیت شهروندی در دانش‌آموزان ابتدایی. اولین کنفرانس علمی ـ پژوهشی راهکارهای توسعه و ترویج آموزش علوم در ایران، گله‌دار.

فرمهینی فراهانی، م. (۱۳۹۵). الگوی تربیت شهروندی فضیلت‌گرای ارتباطی: الگویی برای تربیت سیاسی و اجتماعی. پژوهش در مسائل تعلیم و تربیت اسلامی، ۲۴(۳۱)، ۶۷–۹۰.

کرم‌افروز، م.، شریعتمداری، ع.، و سیف‌نراقی، م. (۱۳۹۰). طراحی الگوی برنامه درسی تربیت شهروندی برای دانش‌آموزان دوره راهنمایی تحصیلی. تحقیقات مدیریت آموزشی، (۱۰)، ۲۹–۴۸.

کرمی ناصر، ن.، کچوئیان جوادی، ر.، قدمی، م.، و محبی، ع. (۱۴۰۰). طراحی الگوی تربیت شهروندی برای دانش‌آموزان دوره ابتدایی برآمده از مؤلفه‌های مکتب اسلام. مسائل کاربردی تعلیم و تربیت اسلامی، ۶(۴)، ۳۱–۵۲. https://qaiie.ir/article-1-793-fa.html

گال، م. د.، بورگ، و. ر.، و گال، ج. پ. (۱۳۹۶). روش‌های تحقیق کمی و کیفی در علوم تربیتی و روان‌شناسی (ا. ر. نصر و همکاران، مترجمان). تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت) و دانشگاه شهید بهشتی. (اثر اصلی منتشرشده در ۲۰۰۷)

لرکیان، م. (۱۳۹۰). شناسایی و تبیین ابعاد و سطوح برنامه درسی مغفول هنر در دوره ابتدایی ایران مبتنی بر الگوی مطلوب (رساله دکتری). دانشگاه علامه طباطبایی.

References

Alrakhman, R., Budimansyah, D., Sapriya, S., & Rahmat, R. (2024). The effect of digital citizenship on the quality learning civic education. Jurnal Civics: Media Kajian Kewarganegaraan, 21(1), 29–40. https://doi.org/10.21831/jc.v21i1.67086

Ashpaz, F., Mahrouzadeh, T., Banahan Qomi, M., & Samadi, P. (2020). Barresi-ye tahlili-ye mizan-e tavajjoh be ab'ad-e zibayi-shenasi-ye tarbiat-e shahrvandi dar ketabhaye darsi-ye dowreh-ye avval-e ebtedayi [An analytical study of the attention to aesthetic dimensions of citizenship education in elementary school textbooks]. Pajuhesh dar Barnamehrizi-ye Darsi [Research in Curriculum Planning], 17(64), 133–147. https://doi.org/10.30486/jsre.2020.1897055.1615

Babakhani, S., Salehi, A., Ghaedi, Y., & Keshavarz, S. (2019). Jaygah-e tarbiat-e shahrvandi dar goftemanhaye siyasi bad az enqelab-e eslami-ye Iran: Motale'eh-ye moredi-ye goftemanhaye 'edalat-mohvari va e'tedal [The place of citizenship education in political discourses after the Islamic Revolution of Iran: A case study of justice-oriented and moderation discourses]. Danesh-e Siyasi [Political Knowledge], 15(2), 347–368. https://doi.org/10.30497/pk.2019.2669

Bamber, P., Lewin, D., & White, M. (2018). (Dis-)locating the transformative dimension of global citizenship education. Journal of Curriculum Studies, 50(2), 204–230. https://doi.org/10.1080/00220272.2017.1320429

Bazrgar, R., & Shahriari, E. (2020). Naqsh-e madares dar tarbiat-e shahrvand-e fa'al [The role of schools in educating active citizens]. Dastavardhaye Novin dar Motale'at-e 'Olum-e Ensani [New Achievements in Humanities Studies], 3(24), 105–117.

Butcher, J. (2017). Citizenship, global citizenship and volunteer tourism: A critical analysis. Tourism Recreation Research, 42(2), 1–12. https://doi.org/10.1080/02508281.2017.1295172

Davies, L. (2014). Global citizenship education. In Encyclopedia of Peace Education. Teachers College, Columbia University.

Fathi, M., & Saadatmand, Z. (2015). Tarbiat-e shahrvandi dar danesh-amuzan-e ebtedayi [Citizenship education in elementary students]. Avvalin Konferans-e 'Elmi-Pajuheshi-ye Rahkarhaye Tose'e va Tarvij-e Amuzesh-e 'Olum dar Iran [The First Scientific-Research Conference on Strategies for Developing and Promoting Science Education in Iran]. Galehdar, Iran.

Fathi Vajargah, K. (2002). Barresi-ye vizhegihaye shahrvand-e khub baraye jame'eh-ye Iran va mizan-e entebaq-e barnamehaye darsi-ye madares ba in vizhegiha [Investigating the characteristics of a good citizen for Iranian society and the degree of alignment of school curricula with these characteristics] (Research Report No. 35). Shahid Beheshti University.

Fatehi Fouad, F., Fayyaz Iran-Dokht, A., Beheshti, S., & Bolandhematan, K. (2019). Tahlil-e mabani-ye tarbiat-e shahrvandi az manzar-e amouzehaye Qur'an-e Karim [Analysis of the foundations of citizenship education from the perspective of the Holy Quran's teachings]. Pajuhesh-e Dini [Religious Research], 19(39), 235–263. http://pdmag.ir/article-1-1069-fa.html

Farmahini Farahani, M. (2016). Algu-ye tarbiat-e shahrvandi-ye fazilat-gara-ye ertebati: Algu'i baraye tarbiat-e siyasi va ejtemai [The model of communicative virtue-oriented citizenship education: A model for political and social education]. Pajuhesh dar Masael-e Ta'lim va Tarbiat-e Eslami [Research in Islamic Education Issues], 24(31), 67–90.

Gall, M. D., Borg, W. R., & Gall, J. P. (2017). Raveshhaye tahghigh-e kami va keyfi dar 'olum-e tarbiyati va ravanshenasi [Quantitative and qualitative research methods in educational sciences and psychology] (A. R. Nasr et al., Trans.). Samt Publications & Shahid Beheshti University. (Original work published 2007)

Hammond, C. D., & Keating, A. (2017). Global citizens or global workers? Comparing university programs for global citizenship education in Japan and the UK. Compare: A Journal of Comparative and International Education, 47(6), 915–931. https://doi.org/10.1080/03057925.2017.1299693

Hoskins, B., Saisana, M., & Villalba, C. M. (2015). Civic competence of youth in Europe: Measuring cross-national variation through the creation of a composite indicator. Social Indicators Research, 123(2), 431–457. https://doi.org/10.1007/s11205-014-0746-z

Indri Febrianti, Sriyanti, & Hardiansyah. (2025). Building civic character through value-based civic education learning at the elementary level. Cendekiawan: Jurnal Pendidikan dan Studi Keislaman, 4(2), 734–741. https://doi.org/10.61253/cendekiawan.v4i2.368

Karam-Afrouz, M., Shariatmadari, A., & Seif Naraghi, M. (2011). Tarih-e algu-ye barnameh-ye darsi-ye tarbiat-e shahrvandi baraye danesh-amuzan-e dowreh-ye rahnemayi-ye tahsili [Designing a citizenship education curriculum model for middle school students]. Tahghighat-e Modiriyat-e Amouzeshi [Educational Management Research], (10), 29–48.

Karami Nasser, N., Kachouian Javadi, R., Ghadami, M., & Mohebi, A. (2021). Tarih-e algu-ye tarbiat-e shahrvandi baraye danesh-amuzan-e dowreh-ye ebtedayi bar amadeh az mo'allefehaye maktab-e Eslam [Designing a citizenship education model for elementary students derived from the components of the school of Islam]. Masael-e Karbordi-ye Ta'lim va Tarbiat-e Eslami [Applied Issues in Islamic Education], 6(4), 31–52. https://qaiie.ir/article-1-793-fa.html

Lorkiyan, M. (2011). Shenasayi va tabyin-e ab'ad va soth-e barnameh-ye darsi-ye maghful-e honar dar dowreh-ye ebtedayi-ye Iran mobtani bar algu-ye matlub [Identifying and explaining the dimensions and levels of the neglected art curriculum in Iran's elementary education based on an optimal model] (Doctoral dissertation). Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran.

Poursalim, A., Arefi, M., & Fathi Vajargah, K. (2019). Kavosh-e anasor-e barnameh-ye darsi-ye tarbiat-e shahrvand-e jahani dar dowreh-ye ebtedayi-ye nezam-e amouzeshi-ye Iran: Yek motale'eh-ye keyfi [Exploring the elements of the global citizenship education curriculum in the elementary education system of Iran: A qualitative study]. Pajuhesh dar Barnamehrizi-ye Darsi [Research in Curriculum Planning], 16(60), 36–54.

Rahayu, K., Yunitasari, D., Utaminingsih, E. S., Purwaningsih, I., & Sari, F. I. (2024). Exploring the impact of civic education on civic participation among elementary school students. Pedagogia: Jurnal Pendidikan, 13(2), 189–195. https://doi.org/10.21070/pedagogia.v13i2.1658

Roberts, A., Nganga, L., & James, J. (2019). Citizenship and civic education in Costa Rica, Myanmar, and the United States. Journal of Social Studies Education Research, 10(4), 97–126.

Sahraneshin, A., Hashemi, S. A., Gholtash, A., & Ranjbar, M. (2020). Tabyin-e mabani-ye tarbiat-e siyasi va ejtemai dar andishehaye Dewey va Motahhari be manzur-e tadvin-e algu-ye tarbiat-e shahrvandi baraye amuzesh va parvaresh [Explaining the foundations of political and social education in the thoughts of Dewey and Motahhari to develop a citizenship education model for education]. Pajuhesh dar Nezamhaye Amouzeshi [Research in Educational Systems], 14(Special Issue), 271–291.

Salehi, A., Mohammadi Pouya, F., & Torkashvand, S. (2019). Era'e-ye algu'i baraye tarbiat-e shahrvand-e taraz-e jame'eh-ye Eslami bar asas-e rahyafthai az Resaleh-ye Hoquq-e Emam Sajjad (AS) [Presenting a model for educating the ideal citizen of the Islamic society based on approaches from Imam Sajjad's (AS) Treatise on Rights]. Faslnameh-ye 'Elmi-ye Tarbiat-e Eslami [Scientific Quarterly of Islamic Education], 14(30), 131–154. https://doi.org/10.30471/edu.2019.5014.1969

Sanad-e Tahavol-e Bonyadin-e Amuzesh va Parvaresh [Fundamental Transformation Document of Education]. (2011). Ministry of Education.

Sharifi, M., & Mirshah Jafari, E. (2016). Barresi-ye barnameh-ye darsi-ye tarbiat-e akhlaghi dar chand keshvar-e jahan va keshvar-e Iran [A study of the moral education curriculum in several countries of the world and Iran]. Ma'refat-e Akhlaghi [Moral Knowledge], 7(1), 115–131.

UNESCO. (2008). Global citizenship education: Preparing learners for the challenges of the 21st century. UNESCO. http://en.unesco.org/news/global-citizenship-education-preparing-learners-challenges-twenty-first-century-0

UNESCO. (2014). Global citizenship education: Preparing learners for the challenges of the 21st century. UNESCO. http://en.unesco.org/news/global-citizenship-education-preparing-learners-challenges-twenty-first-century-0

Zahabion, S. (2014). Tarbiat-e shahrvandi dar hezareh-ye sevvom va dalalat-haye an baraye ahdaf-e amuzesh va parvaresh [Citizenship education in the third millennium and its implications for educational goals]. Konferans-e Beynolmelali-ye 'Olum-e Ensani va 'Olum-e Raftari [International Conference on Humanities and Behavioral Sciences].

New Research in Islamic Humanities Studies
Online ISSN : 2980 - 8944
https://api.lu.ac.ir/
Lorestan University

A Structural Model of Factors Influencing the Use of Supplementary Textbooks Among Senior High School Students

Habibollah Barani[1], Azita Amirfakhraei[2] ✉, Mohammad Reza Mohammadi Soleimani[3], Seyyed Abdolwahab Samavi[4]

1. PhD. Student, Department of Psychology, BA.C., Islamic Azad University, Bandar Abbas, Iran. Email: habibollahbarani@iau.ac.ir
2. Corresponding Author, Associate Professor, Department of Psychology, BA.C., Islamic Azad University, Bandar Abbas, Iran. Email: afakhraei2002@iau.ac.ir
3. Assistant Professor, Department of Educational Sciences, Farhangian University, Tehran, Iran. Email: mohamadiparansa@gmail.com
4. Professor, Department of Educational Sciences, Faculty of Humanities, University of Hormozgan, Bandar Abbas, Iran. Email: samavi@hormozgan.ac.ir

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received 27 September 2025
Received in revised form 27 November 2025
Accepted 05 January 2026
Available online 15 January 2026

Keywords:
Supplementary textbooks,
Students,
Senior high school,
Modeling,
Structural Equation Modeling

ABSTRACT

Objective: The increasing use of supplementary textbooks in secondary education has intensified the need to identify the factors driving this trend. This study aimed to develop and test a structural model of the factors influencing the utilization of supplementary textbooks among senior high school students.

Method: This study employed a mixed-methods research design. In the qualitative phase, data were collected through semi-structured interviews and analyzed using thematic analysis. In the quantitative phase, data were gathered via a researcher-developed questionnaire and analyzed using Partial Least Squares Structural Equation Modeling (PLS-SEM). The statistical population comprised senior high school students in Hormozgan Province. Purposeful sampling was utilized for the qualitative phase, while proportionate stratified random sampling was applied for the quantitative phase.

Results: Qualitative findings identified six overarching themes: individual, institutional (school-related), familial, textbook-related, university entrance exam (Konkur)-related, and macro-level factors. The structural model results indicated that the perceived positive functionality of supplementary textbooks, individual factors, and accessibility exerted a direct and significant impact on the extent of usage. Collectively, these factors accounted for 58% of the variance in textbook usage. Furthermore, social and contextual factors influenced usage only indirectly, mediated by individual factors.

Conclusions: The findings suggest that mitigating the adverse effects of excessive reliance on supplementary textbooks requires a profound examination of multifaceted causes. Recommended interventions include addressing economic disparities and income inequality across professions, reforming the university admission system, enhancing the quality of the formal educational system, and revising textbook publishing regulations. These insights provide a framework for educational policymaking and the strategic management of supplementary material usage.

Cite this article: Barani, H., Amirfakhraei, A., Mohammadi Soleimani, M. R. & Samavi, S. A. (2026). A Structural Model of Factors Influencing the Use of Supplementary Textbooks Among Senior High School Students. *New Research in Islamic Humanities Studies*, 4 (Special Issue), 1-25. https://doi.org/10.22034/api.2026.2084220.1648

© Author(s) retain the copyright and full publishing rights.
Publisher: Lorestan University.
DOI: https://doi.org/10.22034/api.2026.2084220.1648

Introduction

Education, as one of the most fundamental social institutions, is central to countries' progress and development. Experience in developed countries shows that this system is an effective tool to achieve sustainable development (Sabouri Khosroshahi, 2009). The primary mechanism for designing and implementing strategies to achieve desired cultural, social and economic outcomes is the national education system. Its efficiency also reflects the success of the company in developing a competent human capital. Any education system consists of many components and elements, each of which contributes to achieving the educational and pedagogical objectives (Amini, 2021). Consequently, student academic performance is a primary concern for education systems and is considered a key metric to assess overall performance. Textbooks are traditionally recognized as one of the most important learning resources in education systems. But for many years, most countries have been moving away from a one-textbook approach and have opted for a mix of non-curricular books and resources to supplement their formal education. In modern education systems, textbooks are seen as only the starting point for learning, and students are actively encouraged to consult other sources of information to gain a deeper understanding of the concepts (Mortazavi, 2000). In this respect, the emphasis on adapting to learners' individual differences and addressing their diverse needs has stimulated the widespread use of non-curricular and extracurricular learning material (Zarafshan, 2004). Research shows that appropriate and standardized supplemental textbooks can increase students' accuracy, attention and confidence. It is therefore considered necessary to focus on standardizing this material and disseminating information on credible and appropriate sources (Shekarbaghani & Hassani, 2021). However, the uncontrolled expansion of the market for supplementary textbooks, combined with fierce competition between publishers and educational institutions, has led to these books gradually replacing official textbooks and overshadowing the primary objectives of education (Haddadi, 2007). In short, the use of supplementary text books can be both an opportunity and a threat: an opportunity to make up for the shortcomings of formal education, and a threat if it is misused or overused. Understanding students' knowledge of, attitudes to and practice around these materials and identifying factors influencing their use is therefore an unarguable necessity. Examining these factors can lay the foundations for planning that is more informed, effective and in line with educational objectives. This study was therefore carried out to investigate and structurally model the factors influencing the use of supplementary textbooks by upper secondary school students in Bandar Abbas.

Method

This study was designed to examine the structural model of factors influencing the use of supplementary textbooks by upper secondary pupils. It used a mixed method, combining quantitative and qualitative techniques, and is considered to be descriptive and exploratory in its aim. The statistical sample for this survey included all upper secondary school students in Hormozgan Province, as well as teachers, advisors and school principals. In the qualitative stage, a purposive sample selection was used to select individuals with extensive experience and knowledge

in the use of supplementary text books. This phase involved 31 participants - students, teachers, advisers and principals from both boys and girls schools - and continued to collect data until theoretical saturation, when new data no longer contributed to the development of the theoretical concepts and categories. Qualitative data were analysed by means of thematic analysis, a process which involved descriptive coding, interpretive coding and extraction of higher level themes to obtain a comprehensive understanding of the content. In practice, findings suggest that student behaviour includes both the intention to use and actual use of these books. Many students wanted to use books, motivated by their desire to pass the entrance exam for university (Konkur) and to make up for the shortcomings of formal education. However, barriers such as time constraints, sheer volume of material and academic pressure have prevented their continued use. In summary, qualitative analysis shows that students' knowledge, attitudes and practices regarding supplementary reading are closely linked to their awareness, motivation and surrounding environmental and family circumstances.

Results

An analysis of the qualitative findings showed that students' knowledge, attitudes and practices towards supplementary textbooks can be assessed in three main areas: knowledge, attitudes and practice. Students try to make informed choices by identifying popular publishers and bookshops, exploring the range of books available, and weighing the advantages and disadvantages of each. However, many students lack adequate planning and information about when and how to study books before using them. As a result, their ability to effectively use these materials varies according to the educational resources available to them. In terms of attitudes, the findings show that students generally perceive supplementary textbooks as an effective tool to improve learning and attainment. This positive attitude is based on two main dimensions: the perceived usefulness and efficiency of books and the positive affective experience of using them. Students report that the material leads to greater mastery of the subject, higher grades and higher scores on the entrance exam for university. In addition, studying these books can help to build up a sense of value and confidence and help to ease the stress of the academic process. At the same time, students' attitudes towards these books vary depending on factors such as academic objectives, previous learning patterns and personal experience. Some students, for example, use them primarily to build self-confidence and a sense of well-being, while others use them to achieve true mastery of their content.

Conclusions

The aim of this study was to propose a structural model of the factors influencing the use of supplementary textbooks by upper secondary pupils. The results showed that the use of these materials by students is influenced by a number of direct and indirect factors. The results of the partial linear scale-structural equation (PLS-SEM) model show that three main factors - the positive function of books, the individual characteristics of students and access and social factors - have a direct impact on the extent of supplementary reading. Together, these three factors could explain approximately 58 percent of the variation in use. Two other factors, namely broader contextual and

social factors, operate solely through the influence of individual factors and do not have a direct impact on the use of textbooks. These findings show that the use of supplementary text books is a complex and multifaceted phenomenon which cannot be attributed to publishers or to the book market alone. One of the most important findings of this study is its focus on individual determinants. Students who exhibit characteristics such as perseverance, organization and planning, academic efficiency, intelligence, perfectionism, future orientation and motivation to learn tend to use supplemental textbooks. In addition to personality traits, individual contextual factors - such as academic majors (mainly science), satisfaction with the chosen field of study, the aim of obtaining admission to highly sought-after fields and public universities, a strong academic background, less involvement in social media and a positive attitude towards supplementary textbooks - also play an important role in the use of such resources. These findings are in line with the findings of Abdollahpour and Ansari (2021), who found that the students' propensity to read supplemental textbooks is strongly influenced by their individual characteristics.

Author Contributions

All authors contributed equally to the conceptualization of the article and writing of the original and subsequent drafts.

Data Availability Statement

Data available on request from the authors.

Acknowledgements

The authors would like to thank the anonymous reviewers for their insightful comments and constructive feedback, which significantly improved the quality of this manuscript. We also extend our gratitude to our colleagues for their valuable discussions and technical support throughout this research.

Ethical Considerations

The authors strictly adhered to the highest standards of research integrity. The authors avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not-for-profit sectors.

Conflict of Interest

The authors declare no conflict of interest.

پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی
شاپا الکترونیکی: ۸۹۴۴-۲۹۸۰
https://api.lu.ac.ir/
دانشگاه لرستان

مدل ساختاری عوامل مؤثر بر استفاده از کتاب‌های کمک‌درسی در میان دانش‌آموزان دوره دوم متوسطه

حبیب الله بارانی[۱]، آزیتا امیرفخرایی[۲] ✉، محمدرضا محمدی سلیمانی[۳]، سید عبدالوهاب سماوی[۴]

۱. دانشجوی دکتری، گروه روان شناسی، واحد بندرعباس، دانشگاه آزاد اسلامی، بندرعباس، ایران. رایانامه: habibollahbarani@iau.ac.ir

۲. نویسنده مسئول، دانشیار، گروه روانشناسی، واحد بندرعباس، دانشگاه آزاد اسلامی، بندرعباس، ایران. رایانامه: afakhraei2002@iau.ac.ir

۳. استادیار، گروه علوم تربیتی، دانشگاه فرهنگیان، تهران، ایران. رایانامه: mohamadiparansa@gmail.com

۴. استاد، گروه علوم تربیتی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه هرمزگان، بندرعباس، ایران. رایانامه: samavi@hormozgan.ac.ir

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
مقاله پژوهشی،

تاریخچه مقاله:
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۷/۰۵
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۹/۰۶
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۰/۱۵
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۱۰/۲۵

کلیدواژه‌ها:
کتاب های کمک درسی،
دانش آموزان،
متوسطه دوم،
مدل یابی،
معادلات ساختاری

چکیده

هدف: گسترش استفاده از کتاب‌های کمک‌درسی در آموزش متوسطه، ضرورت شناسایی عوامل مؤثر بر این پدیده را افزایش داده است. هدف پژوهش حاضر، تدوین و آزمون مدل ساختاری عوامل مؤثر بر استفاده از کتاب‌های کمک‌درسی در میان دانش‌آموزان دوره متوسطه دوم بود.

روش پژوهش: پژوهش با رویکرد آمیخته انجام شد. در مرحله کیفی، داده‌ها از طریق مصاحبه‌های نیمه‌ساختاریافته گردآوری و با روش تحلیل مضمون تحلیل شدند. در مرحله کمی، داده‌ها با استفاده از پرسشنامه محقق‌ساخته جمع‌آوری و با بهره‌گیری از مدل‌یابی معادلات ساختاری به روش حداقل مربعات جزئی (PLS-SEM) تحلیل شدند. جامعه آماری پژوهش شامل دانش‌آموزان متوسطه دوم استان هرمزگان بود که نمونه‌گیری در بخش کیفی به‌صورت هدفمند و در بخش کمی به روش تصادفی نسبتی انجام شد.

یافته‌ها: یافته‌های کیفی منجر به شناسایی شش مضمون فراگیر شامل عوامل فردی، آموزشگاهی، خانوادگی، عوامل مربوط به کتاب‌های کمک‌درسی، عوامل کنکوری و عوامل کلان شد. نتایج مدل ساختاری نشان داد کارکرد مثبت کتاب‌های کمک‌درسی، عوامل فردی و دسترسی به کتاب‌ها تأثیر مستقیم و معناداری بر میزان استفاده از کتاب‌های کمک‌درسی دارند و این عوامل در مجموع ۵۸ درصد واریانس استفاده را تبیین می‌کنند. همچنین عوامل اجتماعی و زمینه‌ای تنها به‌صورت غیرمستقیم و از طریق عوامل فردی اثرگذار بودند.

نتیجه‌گیری: بر اساس نتایج می توان گفت برای پیشگیری از آسیب های استفاده زیاد از کتب کمک درسی، باید نگاهی عمیق تر به علل مختلف این پدیده داشت و راهکارهای مانند رفع مشکلات اقتصادی و نابرابری درآمد در رشته ها و مشاغل، تغییر نظام آموزش دانشجو، افزایش کیفیت نظام آموزشی و بازبینی قوانین انتشار کتب درسی برای کاهش آسیب های استفاده آسیب زا از کتب کمک درسی ارائه شد. این یافته‌ها می‌تواند در سیاست‌گذاری آموزشی و مدیریت استفاده بهینه از کتاب‌های کمک‌درسی مورد استفاده قرار گیرد.

استناد: بارانی، حبیب الله؛ امیرفخرایی، آزیتا؛ محمدی سلیمانی، محمدرضا و سماوی، سید عبدالوهاب. (۱۴۰۴). مدل ساختاری عوامل مؤثر بر استفاده از کتاب‌های کمک‌درسی در میان دانش‌آموزان دوره دوم متوسطه. *پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی*، (ویژه نامه) ۴، ۱-۲۵.
https://doi.org/10.22034/api.2026.2084220.1648

ناشر: دانشگاه لرستان.

© نویسندگان.

DOI: https://doi.org/10.22034/api.2026.2084220.1648

مقدمه

آموزش و پرورش به عنوان یکی از بنیادی‌ترین نهادهای اجتماعی، نقش تعیین‌کننده‌ای در پیشرفت و توسعه کشورها ایفا می‌کند و تجربه کشورهای پیشرفته نشان داده است که این نظام، ابزاری مؤثر برای دستیابی به توسعه پایدار به شمار می‌رود (صبوری خسروشاهی، ۱۳۸۸). نظام آموزشی هر کشور، اصلی‌ترین سازوکار طراحی و اجرای راهبردهای دستیابی به وضعیت مطلوب در حوزه‌های فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی است و کارآمدی آن، میزان موفقیت جامعه در تربیت نیروی انسانی توانمند را نشان می‌دهد. هر نظام آموزشی از اجزا و مؤلفه‌های متعددی تشکیل شده است که هر یک به نحوی در تحقق اهداف آموزشی و تربیتی نقش دارند (امینی، ۱۴۰۰). ازاین‌رو، موفقیت یا عدم موفقیت تحصیلی دانش‌آموزان به عنوان یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های نظام‌های آموزشی مطرح بوده و شاخصی اساسی برای ارزیابی عملکرد این نظام‌ها محسوب می‌شود.

موفقیت تحصیلی بیانگر میزان تحقق اهداف آموزشی و میزان توجه نظام آموزش و پرورش به نیازهای فردی و اجتماعی یادگیرندگان است. نظام آموزشی زمانی کارآمد و موفق تلقی می‌شود که بتواند زمینه پیشرفت تحصیلی دانش‌آموزان را در دوره‌های مختلف تحصیلی فراهم آورد و آنان را برای ایفای نقش مؤثر در جامعه آماده سازد (مومنی و صفدری، ۱۳۹۵). در این میان، آموزش و پرورش جمهوری اسلامی ایران نیز اهدافی چون پرورش نیروی اندیشه، کسب و اشاعه علم، تقویت روحیه علمی، تشویق به پژوهش و نوآوری و بهره‌گیری از تجربه‌های مفید دیگران را دنبال می‌کند و تحقق این اهداف مستلزم وجود دانش‌آموزان و معلمانی جستجوگر، خلاق و پژوهش‌محور است (گنج بخش زمانی و همکاران، ۱۴۰۲).

دوره متوسطه، به‌ویژه متوسطه دوم، یکی از حساس‌ترین مقاطع تحصیلی محسوب می‌شود؛ چرا که اهداف این دوره صرفاً به آماده‌سازی دانش‌آموزان برای ورود به دانشگاه محدود نمی‌شود، بلکه شامل کسب مهارت‌های زندگی، آمادگی برای ورود به بازار کار، تقویت روحیه حقیقت‌جویی، تعمیق تفکر، پرورش خلاقیت و نوآوری، شناسایی و هدایت استعدادها و آشنایی با ارزش کار و اشتغال مولد است (خلاقی و حج‌فروش، ۱۳۹۱). با این حال، افزایش تقاضا برای ادامه تحصیل، علاقه شدید خانواده‌ها و جوانان به ورود به دانشگاه و گسترش نظام مدرک‌گرایی، موجب شده است که هدف آمادگی برای آموزش عالی بر سایر اهداف دوره متوسطه سایه افکند و عملاً به مهم‌ترین مقصد این دوره تبدیل شود (خلاقی و حج‌فروش، ۱۳۹۱).

در چنین شرایطی، موسسات آموزشی خصوصی متعددی شکل گرفته‌اند که خدمات متنوعی از جمله برگزاری کلاس‌های خصوصی، آزمون‌های آزمایشی، مشاوره تحصیلی و به‌ویژه نشر و توزیع کتاب‌های کمک‌درسی را ارائه می‌دهند. اگرچه این موسسات و خدمات آن‌ها با استقبال گسترده دانش‌آموزان و خانواده‌ها مواجه شده‌اند، اما همزمان انتقادات فراوانی نیز نسبت به نقش و پیامدهای آن‌ها مطرح شده است و بسیاری از صاحب‌نظران تعلیم و تربیت بر آسیب‌زا بودن برخی از این خدمات، به‌ویژه استفاده افراطی از کتاب‌های کمک‌درسی، تأکید کرده‌اند. نظریه سرمایه فرهنگی بوردیو (۱۹۸۶) تأکید می‌کند که منابع فرهنگی (مانند دسترسی به کتاب‌های کمک‌درسی) می‌توانند نابرابری آموزشی ایجاد کنند. در این زمینه، دانش‌آموزانی که سرمایه فرهنگی بیشتری دارند (مانند خانواده‌های مرفه که کتاب‌های کمک‌درسی را فراهم می‌کنند) احتمالاً بیشتر از این منابع استفاده می‌کنند، که این می‌تواند به تضعیف اهداف تربیتی منجر شود (بوردیو، ۱۹۸۶).

کتاب‌های درسی همواره به عنوان یکی از مهم‌ترین منابع یادگیری در نظام آموزشی شناخته می‌شوند؛ با این حال، اغلب کشورهای جهان سال‌هاست که از رویکرد تک‌کتابی فاصله گرفته‌اند و برای تکمیل برنامه‌های درسی از کتاب‌ها و منابع غیردرسی استفاده می‌کنند. در نظام‌های آموزشی نوین، کتاب درسی نقطه آغاز یادگیری تلقی می‌شود و دانش‌آموزان برای درک عمیق‌تر مفاهیم، به مراجعه به سایر منابع اطلاعاتی تشویق می‌شوند (مرتضوی، ۱۳۷۹). از این منظر، توجه به تفاوت‌های فردی یادگیرندگان و پاسخ‌گویی به نیازهای متنوع آنان، موجب گسترش استفاده از کتاب‌های غیردرسی و کمک‌آموزشی شده است (مصدق و همکاران، ۱۳۹۹).

با وجود این، تیراژ بالای کتاب‌های کمک‌درسی نشان‌دهنده استفاده گسترده آن‌ها در میان دانش‌آموزان و معلمان است (سیدعلیان و صالحی، ۱۴۰۰). در عین حال، درباره مفید یا مضر بودن این کتاب‌ها برای دانش‌آموزان، مدارس و جامعه، دیدگاه‌های

متفاوت و گاه متضادی وجود دارد. از یک سو، این کتاب‌ها با هدف جبران محدودیت‌های کتاب‌های درسی و کمبود وقت معلمان طراحی شده‌اند و می‌توانند به تعمیق یادگیری دانش‌آموزان کمک کنند (آزادی، ۱۳۹۶). از سوی دیگر، استفاده نادرست یا افراطی از این منابع می‌تواند پیامدهای منفی متعددی به همراه داشته باشد.

پژوهش‌ها نشان می‌دهند که کتاب‌های کمک‌درسی مناسب و استاندارد می‌توانند موجب افزایش دقت، توجه و اعتمادبه‌نفس دانش‌آموزان شوند؛ ازاین‌رو، توجه به استانداردسازی این کتاب‌ها و اطلاع‌رسانی در خصوص منابع معتبر و مناسب، امری ضروری تلقی می‌شود (شکرباغانی و حسنی، ۱۴۰۰). با این حال، گسترش بی‌رویه بازار کتاب‌های کمک‌درسی و رقابت شدید میان ناشران و موسسات آموزشی، موجب شده است که این کتاب‌ها به‌تدریج جایگزین کتاب‌های درسی شوند و اهداف اصلی نظام آموزش و پرورش را تحت‌الشعاع قرار دهند (محمدی و مختاری، ۱۴۰۲).

از سوی دیگر، ماهیت امتحان‌محور بسیاری از کتاب‌های کمک‌درسی باعث شده است که تمرکز آموزش به سمت کسب نمره و موفقیت در آزمون‌ها سوق یابد و خلاقیت، نوآوری و مهارت‌های حل مسئله در دانش‌آموزان کمتر تقویت شود (تکله هیماناتو و همکاران، ۲۰۱۶). این وضعیت نه‌تنها اهداف تربیتی آموزش و پرورش را تضعیف می‌کند، بلکه خانواده‌ها و معلمان را نیز با چالش‌هایی مواجه می‌سازد (آزادی، ۱۳۹۶).

با وجود گسترش قابل توجه استفاده از کتاب‌های کمک‌درسی، داده‌های رسمی و دقیقی درباره میزان و شیوه استفاده از این کتاب‌ها در دسترس نیست و پژوهش‌هایی که به‌طور مستقیم این پدیده را بررسی کرده باشند، اندک‌اند (قلی زاده قلعه و همکاران، ۱۴۰۳). ازاین‌رو، کنار گذاشتن کامل این منابع نه ممکن و نه منطقی به نظر می‌رسد و نظام آموزشی ناگزیر است به جای حذف، به شناخت دقیق ماهیت و علل این پدیده بپردازد (حسین‌زاده و میری، ۱۳۹۷).

مطالعات قبلی عمدتاً بر توصیف وضعیت کلی استفاده از کتاب‌های کمک‌درسی تمرکز کرده‌اند، اما کمتر به بررسی ساختاری و مدل‌سازی عوامل مؤثر بر این پدیده پرداخته‌اند. برای مثال، همان گونه که اشاره شد "داده‌های رسمی و دقیقی درباره میزان و شیوه استفاده از این کتاب‌ها در دسترس نیست و پژوهش‌هایی که به‌طور مستقیم این پدیده را بررسی کرده باشند، اندک‌اند" (قلی زاده قلعه و همکاران، ۱۴۰۳). این نشان‌دهنده یک شکاف کلیدی است: اکثر پژوهش‌ها به جنبه‌های توصیفی و کیفی مانند مزایا و معایب کتاب‌های کمک‌درسی محدود شده‌اند (شکرباغانی و حسنی، ۱۴۰۰؛ آزادی، ۱۳۹۶)، اما کمتر بر مدل‌سازی ساختاری عوامل مؤثر (مانند عوامل اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و روانشناختی) تمرکز کرده‌اند. برای نمونه پژوهش مانند تکله هیماناتو و همکاران (۲۰۱۶) بر پیامدهای منفی امتحان‌محور بودن این کتاب‌ها تأکید کرده، اما به مدل‌سازی روابط علّی–معلولی عوامل مؤثر نپرداخته است. همچنین، محمدی و مختاری (۱۴۰۲) به گسترش بی‌رویه بازار این کتاب‌ها اشاره کرده‌اند، اما بررسی کمی و مدل‌سازی روابط بین متغیرها (مانند نگرش دانش‌آموزان، دسترسی به منابع، و تأثیر بر عملکرد تحصیلی) خلا پژوهشی است که تاکنون نادیده گرفته شده است.

مدل پژوهش حاضر، که بر "بررسی و مدل‌سازی ساختاری عوامل مؤثر بر استفاده از کتاب‌های کمک‌درسی" تمرکز دارد، نوآوری خود را در چند جنبه کلیدی نشان می‌دهد. این مدل نه تنها عوامل فردی (مانند نگرش و دانش دانش‌آموزان) را بررسی می‌کند، بلکه روابط علّی–معلولی بین عوامل اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی را مدل‌سازی می‌کند. این رویکرد، برخلاف مطالعات توصیفی قبلی، امکان پیش‌بینی و تحلیل دقیق‌تر را فراهم می‌آورد. برای مثال، مدل می‌تواند نشان دهد چگونه "سرمایه فرهنگی" (به عنوان یک عامل بیرونی) بر نگرش دانش‌آموزان تأثیر می‌گذارد، که این یک نوآوری در زمینه کتاب‌های کمک‌درسی است. پژوهش بر دانش‌آموزان متوسطه دوم شهر بندرعباس تمرکز دارد، که با توجه به ویژگی‌های فرهنگی و اقتصادی خاص این منطقه (مانند دسترسی محدود به منابع آموزشی در مناطق حاشیه‌ای) یک نوآوری محلی است. این در حالی است که مطالعات قبلی بیشتر کلی و ملی بوده‌اند.

در مجموع، استفاده از کتاب‌های کمک‌درسی می‌تواند هم فرصت و هم تهدید باشد؛ فرصتی برای جبران کاستی‌های آموزش رسمی و تهدیدی در صورت استفاده نادرست و افراطی. بنابراین شناخت میزان دانش، نگرش و عملکرد دانش‌آموزان نسبت به این کتاب‌ها و شناسایی عوامل مؤثر بر استفاده از آن‌ها، ضرورتی انکارناپذیر است. بررسی این عوامل می‌تواند زمینه‌ساز برنامه‌ریزی

آگاهانه‌تر، کارآمدتر و متناسب با اهداف نظام آموزش و پرورش باشد. بر این اساس، پژوهش حاضر با هدف بررسی و مدل‌سازی ساختاری عوامل مؤثر بر استفاده از کتاب‌های کمک‌درسی در میان دانش‌آموزان متوسطه دوم شهر بندرعباس انجام شده است.

پیشینه پژوهش

مطالعه کتاب‌های کمک‌درسی و آموزش‌های مکمل در دهه‌های اخیر به یکی از موضوعات مهم در حوزه مطالعات آموزشی تبدیل شده است. گسترش رقابت‌های آموزشی، آزمون‌محوری، کنکور و نارسایی‌های نظام آموزش رسمی، سبب شده استفاده از کتاب‌های کمک‌درسی در بسیاری از کشورها، به‌ویژه کشورهای در حال توسعه، رواج گسترده‌ای پیدا کند. پژوهش‌های انجام‌شده در داخل و خارج از کشور این پدیده را از زوایای مختلف آموزشی، اجتماعی، اقتصادی و روان‌شناختی بررسی کرده‌اند.

در این زمینه مرادی و بدری (۱۳۹۱) نشان دادند ارزش ویژه نام تجاری ناشران کتاب‌های کمک‌درسی نقش مهمی در تمایل به خرید دارد. میکائیلو و انتصارفومنی (۱۳۹۱) نشان دادند که در میان فعالیت‌های بعد از مدرسه، تنها انجام تکلیف درسی رابطه معناداری با پیشرفت تحصیلی دارد و مطالعه کتاب‌های کمک‌درسی سهم تعیین‌کننده‌ای ندارد. سلیمانی و سلیمان‌نژاد (۱۳۹۳) و حسین‌زاده و میری (۱۳۹۷) نیز تأثیر مثبت کتاب‌های کمک‌آموزشی بر یادگیری دانش‌آموزان ابتدایی را گزارش کردند، هرچند به محدودیت‌های دسترسی و نگرش منفی برخی والدین اشاره داشتند. رستم‌زاده (۱۳۹۴) نشان دادند استفاده از کتاب‌ها و وسایل کمک‌آموزشی می‌تواند توانایی حل مسئله، انگیزش و پیشرفت تحصیلی دانش‌آموزان را افزایش دهد. سبحانیان و همکاران (۱۳۹۴) نیز نشان دادند استفاده از مراکز آموزش خصوصی لزوماً به موفقیت تحصیلی پایدار منجر نمی‌شود و حتی می‌تواند با افت تحصیلی در دانشگاه همراه باشد.

پارسائیان و عظیمی‌منتظر (۱۳۹۹) نیز با تحلیل گفتمان تبلیغات موسسات کنکور، نشان دادند این تبلیغات با القای احساس نیاز، نگرش تجاری به علم را بازتولید می‌کنند. عبدالله‌پور و انصاری (۱۴۰۰) با رویکرد آمیخته، عوامل گرایش دانش‌آموزان به کتاب‌های کمک‌درسی ریاضی را بررسی کردند و به نقش عوامل دانش‌آموز، معلم، مدرسه، خانواده، کتاب درسی و کنکور اشاره نمودند. شکرباغانی و حسنی (۱۴۰۰) نیز از منظر والدین نشان دادند کتاب‌های کمک‌درسی استاندارد می‌توانند دقت، توجه و اعتمادبه‌نفس دانش‌آموزان را افزایش دهند و بر ضرورت استانداردسازی این کتاب‌ها تأکید کردند.

چن (۲۰۱۹) تحقیقی تحت عنوان اثرات مثبت و منفی کتابهای کمک آموزشی انجام داد بر اساس این تحقیق در صورتی که کودک دچار مشکل یادگیری است کتابهای کمک آموزشی با استفاده از معلم کودک به صورت تدریس خصوصی می تواند بر پیشرفت یادگیری وی موثر باشد. فرینیو و مکوی (۲۰۱۹) تحقیقی تحت عنوان تاثیر فعالیتهای غیر درسی در بزهکاران نوجوان انجام داد، نتایج این تحقیق نشان داد که فعالیتهای فوق برنامه نوجوانان بزهکار مانند شرکت در کارهای گروهی منجر به سطوح بالاتر در بزهکاری آنها شده است.

علاوه بر این بری (۲۰۰۳) در پژوهشی نشان داد استفاده گسترده از آموزش خصوصی و منابع کمک‌آموزشی می‌تواند موجب کاهش علاقه دانش‌آموزان به کلاس درس رسمی، افت مشارکت کلاسی و تضعیف انگیزه درونی یادگیری شود. پس از آن، فارل (۲۰۰۸) با بررسی احساس تعلق به مدرسه، نشان داد وابستگی دانش‌آموزان به ابزارها و منابع کمک‌آموزشی خارج از برنامه رسمی، نقش مدرسه را در ذهن آنان کمرنگ کرده و احساس تعلق آموزشی را کاهش می‌دهد.

هون (۲۰۱۰) با مطالعه آموزش خصوصی در هنگ‌کنگ، از رشد چشمگیر «بازار سیاه آموزش» سخن گفت و نشان داد بخش بزرگی از دانش‌آموزان از آموزش‌های مکمل و کتاب‌های کمک‌درسی استفاده می‌کنند. وی این پدیده را عاملی برای تضعیف خلاقیت، نوآوری و انگیزش تحصیلی دانست. بری و لیکینز (۲۰۱۲) با طرح مفهوم «آموزش در سایه»، نشان داد که در بسیاری از کشورهای آسیایی، هزینه‌های بالایی از سوی خانواده‌ها صرف کتاب‌های کمک‌درسی و آموزش خصوصی می‌شود؛ پدیده‌ای که اگرچه ممکن است به بهبود عملکرد تحصیلی منجر شود، اما نابرابری‌های اجتماعی را تشدید کرده و کارآمدی نظام آموزش رسمی را کاهش می‌دهد.

روات و همکاران (۲۰۱۴) نشان دادند فعالیت‌های فوق‌برنامه و منابع غیررسمی لزوماً به بهبود عملکرد تحصیلی منجر نمی‌شوند. این نتایج متناقض بیانگر پیچیدگی و چندبعدی بودن پدیده استفاده از منابع کمک‌آموزشی است. باس، تاکاس و کیجل (۲۰۱۵) با بررسی کتاب‌های داستان الکترونیکی کمک‌آموزشی، نشان دادند که این منابع در صورت طراحی اصولی می‌توانند یادگیری را تسهیل کنند، به‌ویژه برای کودکان دارای مشکلات زبانی؛ هرچند تعامل‌پذیری افراطی ممکن است پیامدهای منفی شناختی داشته باشد. راس، پای و راندل (۲۰۱۶) نیز نشان دادند که کتاب‌های دیجیتال لمسی تعامل عاطفی بیشتری ایجاد می‌کنند، اما درک مطلب در مقایسه با نسخه‌های چاپی کاهش می‌یابد.

همچنین کیاران، مورثی و گاوداپا (۲۰۱۶) نشان دادند استفاده از کتاب‌های کمک‌درسی موجب تقویت مهارت‌های بالینی دانشجویان پزشکی می‌شود. چن (۲۰۱۹) در پژوهشی نشان داد استفاده هدفمند از کتاب‌های کمک‌درسی برای دانش‌آموزان دارای مشکلات یادگیری، در کنار تدریس خصوصی، می‌تواند اثرات مثبتی بر پیشرفت تحصیلی داشته باشد. این یافته اهمیت عوامل فردی و نحوه استفاده از کتاب‌های کمک‌درسی را برجسته می‌کند.

در مجموع، مرور پیشینه داخلی و خارجی نشان می‌دهد که استفاده از کتاب‌های کمک‌درسی پدیده‌ای چندبعدی و متأثر از عوامل فردی، آموزشی، خانوادگی، اجتماعی و اقتصادی است. با وجود پژوهش‌های متعدد، اغلب مطالعات به بررسی پیامدها یا عوامل منفرد پرداخته‌اند و کمتر پژوهشی به سنجش هم‌زمان دانش، نگرش و عملکرد دانش‌آموزان و مدل‌سازی ساختاری عوامل مؤثر بر استفاده از کتاب‌های کمک‌درسی توجه داشته است. این خلأ پژوهشی، ضرورت انجام پژوهش حاضر را نشان می‌دهد.

روش پژوهش

پژوهش حاضر با هدف بررسی مدل ساختاری عوامل مؤثر بر استفاده از کتاب‌های کمک‌درسی در میان دانش‌آموزان متوسطه دوم به شیوه‌ای آمیخته و ترکیبی از روش‌های کمی و کیفی طراحی شد و از جهت هدف، پژوهشی توصیفی و اکتشافی محسوب می‌شود. جامعه آماری این تحقیق شامل کلیه دانش‌آموزان متوسطه دوم استان هرمزگان و همچنین دبیران، مشاوران و مدیران مدارس بود. در مرحله اول این پژوهش، نمونه گیری به روش هدفمند انجام شد. نمونه گیری هدفمند جهت افزایش فهم از افراد، گروه های منتخب و تجارب و یا برای توسعه تئوری ها و مفاهیم طراحی شده است. پژوهشگران با انتخاب موارد غنی از اطلاعات که شامل گروه ها، موسسات یا رفتارهایی است که بینش کاملی را نسبت به سوال پژوهش فراهم می کنند، به این مهم دست می یابند. انتخاب نمونه در بخش کیفی به روش هدفمند سبب می شود تا افرادی انتخاب شوند که تجربه و اطلاعات غنی در زمینه استفاده از کتاب‌های کمک‌درسی دارند. این مرحله با ۳۱ نفر از دانش‌آموزان، دبیران، مشاوران و مدیران مدارس دخترانه و پسرانه اجرا شد و تا رسیدن به اشباع نظری ادامه یافت، بدین معنا که داده‌های جدید دیگر کمکی به توسعه مفاهیم و مقولات نظری نمی‌کردند.

داده‌های کیفی از طریق مصاحبه‌های نیمه‌ساختاریافته جمع‌آوری شد. مدت هر مصاحبه بین ۳۰ تا ۸۰ دقیقه بود و در محیطی مناسب و بدون حضور دیگران انجام شد و با رضایت شرکت‌کنندگان ضبط صوتی شد. سوالات مصاحبه شامل مواردی همچون میزان آشنایی با کتاب‌های کمک‌درسی، نگرش و تجربه استفاده، علل استفاده یا عدم استفاده، نقش خانواده و مدرسه، و تأثیر این کتاب‌ها بر عملکرد تحصیلی و اجتماعی دانش‌آموزان بود. به منظور تحلیل اطلاعات از رویکرد کیفی با روش تحلیل مضمون استفاده شد. تحلیل مضمون روشی برای شناخت، تحلیل و گزارش الگوهای موجود در داده های کیفی است. این روش فرایندی برای تحلیل داده های متنی است و داده های پراکنده و متنوع را به داده های غنی و تفصیلی تبدیل می کند (براون و کلارک ، ۲۰۰۶). روش تحلیل تم یا مضمون، شامل یک رفت وبرگشت مستمر بین مجموعه داده ها و خلاصه های کدگذاری شده و تحلیل داده هایی است که به وجود می آیند. این فرایند در سه مرحله کلی شامل کدگذاری توصیفی، کدگذاری تفسیری و مضامین فراگیر انجام می شود. برای افزایش پایایی کدگذاری، دو متخصص دیگر نیز متن مصاحبه‌ها را کدگذاری و نتایج با استفاده از فرمول هولستی ارزیابی شد که پایایی کلی ۰.۸۵ به دست آمد (جدول ۱).

جدول ۱. پایایی کدگذاری بین دو کدگذار

کد مصاحبه	تعداد کل کدها	تعداد توافقات	تعداد عدم توافقات	پایایی دو گدگذار(درصد)
مصاحبه ۱	۱۳	۷	۳	۰/۸۹
مصاحبه ۱۶	۲۲	۱۱	۵	۰/۸۱
مصاحبه ۲۱	۱۶	۹	۴	۰/۸۳
تعداد کل	۵۱	۲۷	۱۲	۰/۸۵

در بخش کمی پژوهش، دو پرسشنامه محقق‌ساخته طراحی شد. پرسشنامه اول به سنجش دانش، نگرش و عملکرد دانش‌آموزان نسبت به کتاب‌های کمک‌درسی و پرسشنامه دوم به شناسایی عوامل مؤثر بر استفاده از این کتاب‌ها اختصاص داشت. تعداد گویه‌ها به ترتیب ۵۲ و ۱۰۶ بود. روایی ابزار از طریق ارزیابی صوری و محتوایی توسط ۱۲ نفر از اساتید علوم تربیتی و روانشناسی دانشگاه‌های هرمزگان و آزاد بندرعباس بررسی شد و شاخص‌های CVRو CVI برای هر گویه محاسبه شد. گویه‌هایی که کمتر از حد نصاب تعیین‌شده بودند حذف شدند و سپس تحلیل عاملی اکتشافی با روش مولفه‌های اصلی و چرخش واریماکس انجام شد تا ساختار عاملی مشخص گردد. در ادامه، تحلیل عاملی تاییدی با روش درست‌نمایی بیشینه (ML) برای آزمون برازش ساختاری پرسشنامه‌ها به کار رفت و شاخص‌های برازش نظیرGFI ، AGFI، CFI، IFIو RMSEA محاسبه شد.

نمونه‌گیری در بخش کمی به روش تصادفی نسبتی (طبقه‌ای) انجام شد. برای مرحله دوم پژوهش، ۴۰۰ نفر از دانش‌آموزان ۱۲ مدرسه (شش مدرسه پسرانه و شش مدرسه دخترانه) انتخاب شدند تا پرسشنامه‌ها اجرا شوند. ویژگی‌های جمعیت‌شناختی نمونه شامل جنسیت، پایه تحصیلی، رشته تحصیلی، نوع مدرسه و وضعیت اقتصادی دانش‌آموزان بود که در جدول ۲ نشان داده شده است.

جدول ۲. توزیع جمعیت‌شناختی نمونه مرحله کمی(N=400)

متغیر		تعداد	درصد
جنسیت	زن	۱۸۶	۴۹.۳
	مرد	۱۹۱	۵۰.۷
پایه تحصیلی	اول	۱۲۵	۳۳.۲
	دوم	۱۳۴	۳۵.۵
	سوم	۱۱۸	۳۱.۳
نوع مدرسه	دولتی	۲۲۹	۶۰.۷
	غیر دولتی	۷۸	۲۰.۷
	سایر	۷۰	۱۸.۶
رشته تحصیلی	ادبیات	۱۲۰	۳۱.۸
	ریاضی	۱۱۳	۳۰.۰
	تجربی	۱۴۴	۳۸.۲
وضعیت اقتصادی	خیلی خوب	۲۴	۶.۴
	خوب	۱۹۹	۵۲.۸
	متوسط	۱۲۱	۳۲.۱
	ضعیف	۳۳	۸.۸

در مرحله سوم، مدل معادلات ساختاری با هدف بررسی روابط میان عوامل مؤثر بر استفاده از کتاب‌های کمک‌درسی اجرا شد. حجم نمونه برای این مرحله ۲۲۰ نفر بود که با در نظر گرفتن تعداد گویه‌ها و اصول تحلیل رگرسیون چندمتغیره انتخاب شد تا نسبت مشاهدات به متغیرهای مستقل حداقل ۵ باشد. مدارس انتخاب‌شده در این مرحله متفاوت از مرحله دوم بودند تا نمونه مستقل حاصل شود. تحلیل مدل معادلات ساختاری با استفاده از نرم‌افزار Amos انجام شد و روابط بین متغیرهای پنهان و گویه‌ها تعیین گردید. همچنین، شاخص‌های برازش نظیرGFI ، AGFI، CFI، IFI، RMSEAو PMR محاسبه شدند تا اعتبار مدل تأیید شود.

یافته های پژوهش

پژوهش حاضر با هدف بررسی مدل ساختاری عوامل مؤثر بر استفاده از کتاب‌های کمک‌درسی در میان دانش‌آموزان متوسطه دوم در سه مرحله کیفی و کمی انجام شد. یافته‌ها ابتدا از طریق تحلیل مضمون داده‌های مصاحبه‌های نیمه‌ساختاریافته استخراج شد و سپس با استفاده از پرسشنامه‌ها و مدل معادلات ساختاری به صورت کمی مورد بررسی قرار گرفت. ارائه یافته‌ها به گونه‌ای است که جریان پژوهش از مرحله کیفی به کمی و سپس به مدل معادلات ساختاری قابل دنبال کردن باشد.

یافته‌های مرحله کیفی

تحلیل یافته‌های کیفی نشان داد که دانش، نگرش و عملکرد دانش‌آموزان نسبت به کتاب‌های کمک درسی در سه حوزه اصلی قابل بررسی است :دانش، نگرش و عملکرد. یافته‌ها نشان می‌دهد دانش‌آموزان از نظر میزان آگاهی و اطلاعات درباره کتاب‌های کمک درسی در سه محور مشخص عمل می‌کنند :روش‌های دسترسی به کتاب‌ها، انتخاب کتاب‌های مناسب و استفاده از کتاب‌ها. دانش‌آموزان با شناخت انتشارات پرفروش و فروشگاه‌ها، بررسی تنوع کتاب‌ها و آگاهی از مزایا و معایب هر کتاب، تلاش می‌کنند انتخاب آگاهانه‌ای داشته باشند. با این حال، بسیاری از دانش‌آموزان پیش از استفاده از کتاب‌ها فاقد برنامه‌ریزی مناسب و اطلاع کافی از زمان و نحوه مطالعه هستند. بنابراین میزان دانش آنها در استفاده مؤثر از کتاب‌ها، با توجه به منابع آموزشی موجود، متفاوت است.

در زمینه نگرش، یافته‌ها نشان می‌دهد دانش‌آموزان غالباً کتاب‌های کمک درسی را ابزاری مؤثر برای ارتقای یادگیری و موفقیت تحصیلی می‌دانند. این نگرش مثبت شامل دو بعد اصلی است: مفید و مؤثر بودن کتاب‌ها و تجربه احساسات مثبت در استفاده از آن‌ها. دانش‌آموزان معتقدند این کتاب‌ها باعث تسلط بیشتر بر درس‌ها، بهبود معدل و ارتقای رتبه کنکور می‌شوند. همچنین مطالعه کتاب‌ها حس ارزشمندی و اعتماد به نفس ایجاد می‌کند و به کاهش اضطراب در فرآیند تحصیلی کمک می‌کند. در عین حال، نگرش دانش‌آموزان نسبت به کتاب‌ها با عواملی مانند هدف تحصیلی، سابقه مطالعه و تجربه شخصی متفاوت است، به طوری که برخی دانش‌آموزان آن را تنها برای کسب اعتماد و آرامش استفاده می‌کنند و برخی دیگر برای تسلط واقعی بر محتوا. در حوزه عملکرد، یافته‌ها نشان می‌دهد که عملکرد دانش‌آموزان شامل قصد استفاده و استفاده واقعی از کتاب‌ها است. بسیاری از دانش‌آموزان با انگیزه قبولی در کنکور و جبران ضعف‌های آموزشی قصد استفاده از کتاب‌ها را دارند، اما محدودیت‌های زمانی، حجم بالای کتاب‌ها و فشار تحصیلی، مانع استفاده مستمر می‌شود. در مجموع، تحلیل کیفی نشان می‌دهد که دانش، نگرش و عملکرد دانش‌آموزان نسبت به کتاب‌های کمک درسی به شدت با آگاهی، انگیزه و شرایط محیطی و خانوادگی آنان در ارتباط است.

عوامل مؤثر بر میزان استفاده از کتاب‌های کمک درسی

یافته‌های کیفی نشان داد که میزان استفاده دانش‌آموزان از کتاب‌های کمک درسی تحت تأثیر شش عامل اصلی قرار دارد: عوامل فردی، آموزشگاهی، خانوادگی، ویژگی‌های کتاب، کنکور و عوامل کلان اجتماعی.

عوامل فردی شامل ویژگی‌های روانشناختی و عوامل زمینه‌ساز است. دانش‌آموزانی که دارای پشتکار، برنامه‌ریزی منظم، خودکارآمدی و کمالگرایی هستند، استفاده بیشتری از کتاب‌ها دارند. علاوه بر این، نوع رشته تحصیلی، علاقه و رضایت از رشته، اهداف بلندمدت و پیشینه تحصیلی نیز به طور مستقیم بر میزان استفاده تأثیر می‌گذارد.

عوامل آموزشگاهی شامل کتاب درسی، کیفیت تدریس، عوامل انسانی و فضا و تجهیزات مدرسه است. جذابیت کم و انتزاعی بودن کتاب‌های درسی و تدریس محدود یا مبتنی بر سخنرانی باعث شده است دانش‌آموزان به کتاب‌های کمک درسی روی آورند. شلوغی کلاس‌ها، کمبود معلم متخصص و نبود امکانات و فضای پویا نیز نقش تقویت‌کننده دارد. در واقع، مدرسه به تنهایی قادر به پاسخگویی کامل به نیازهای یادگیری دانش‌آموزان نیست و کتاب‌های کمک درسی خلاهای آموزشی موجود را پر می‌کنند.

عوامل خانوادگی شامل دانش و نگرش والدین و ویژگی‌های ساختاری خانواده است. والدینی که به اهمیت مطالعه و استفاده از منابع کمک درسی واقف هستند، با نظارت و حمایت خود، استفاده دانش‌آموزان را تشویق می‌کنند. علاوه بر این، درآمد، تحصیلات والدین و وجود الگوهای موفق در خانواده، فرصت و انگیزه مطالعه را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

ویژگی‌های کتاب‌های کمک درسی، شامل بازاریابی گسترده و کارکردهای آموزشی است. تبلیغات متنوع، گرافیک جذاب و تنوع کتاب‌ها، انگیزه خرید و استفاده را افزایش می‌دهد. همچنین کتاب‌ها با ارائه مثال‌های متعدد، پاسخ تشریحی و ساده‌سازی مطالب، نقش مؤثری در جبران ضعف‌های آموزشی و ارتقای مهارت‌های دانش‌آموزان دارند. ویژگی‌های کنکور نیز نقش مؤثری دارد؛ ماهیت تستی آزمون سراسری و تأثیر رتبه کنکور بر پذیرش دانشجو باعث شده است دانش‌آموزان برای موفقیت، به کتاب‌های کمک درسی روی آورند.

عوامل کلان اجتماعی شامل نابرابری درآمدی، محدودیت فرصت‌های شغلی و نبود قوانین دقیق در زمینه انتشار کتاب‌های کمک درسی است. این عوامل باعث شده است رقابت شدید بین دانش‌آموزان شکل گیرد و ضرورت استفاده از منابع کمک‌آموزشی افزایش یابد. در مجموع، یافته‌های کیفی نشان می‌دهد که استفاده دانش‌آموزان از کتاب‌های کمک درسی نتیجه تعامل پیچیده‌ای بین عوامل فردی، محیط آموزشگاهی، خانواده، ویژگی‌های کتاب، کنکور و شرایط کلان اجتماعی است.

ساخت پرسشنامه و بررسی ویژگی‌های روان‌سنجی

در این پژوهش، برای بررسی دانش، نگرش و عملکرد دانش‌آموزان نسبت به کتاب‌های کمک درسی و نیز عوامل مؤثر بر استفاده از این کتاب‌ها، دو پرسشنامه طراحی شد. مراحل طراحی و سنجش ویژگی‌های روان‌سنجی این پرسشنامه‌ها شامل تدوین گویه‌ها بر اساس یافته‌های کیفی، ارزیابی روایی صوری و محتوایی، تحلیل عاملی و بررسی پایایی بود.

طراحی پرسشنامه دانش، نگرش و عملکرد دانش‌آموزان نسبت به کتاب‌های کمک درسی

در ابتدا، بر اساس تحلیل کیفی، ۳۰ کد باز مربوط به دانش، نگرش و عملکرد دانش‌آموزان شناسایی شد و از آن‌ها ۴۸ گویه طراحی گردید. برای سنجش روایی صوری و محتوایی، ۱۲ نفر از اساتید و متخصصان علوم تربیتی و روانشناسی نظرات خود را ارائه کردند. روایی محتوایی هر گویه (CVR) بر اساس طیف سه‌قسمتی لاوشه و شاخص روایی محتوایی (CVI) بر اساس طیف چهارقسمتی والتز و باسل محاسبه شد. برای CVR حداقل مقدار قابل قبول ۰.۵۶ و برای CVI حداقل ۰.۷۸ در نظر گرفته شد. پس از محاسبه، ۱۵ گویه به دلیل داشتن CVR یا CVI کمتر از حداقل حذف شد و پرسشنامه نهایی شامل ۳۳ گویه شد. میانگین CVRو CVI کل گویه‌ها به ترتیب ۰.۷۷ و ۰.۸۴ بود.

برای بررسی پیش‌فرض نرمال بودن توزیع نمرات، آزمون‌های کولموگروف–اسمیرنف و شاپیرو–ویلک انجام شد که نشان دادند توزیع نمرات نمونه با توزیع نرمال تفاوت معنادار ندارد. در ادامه، تحلیل عاملی اکتشافی برای سنجش ساختار عاملی پرسشنامه انجام شد. شاخص KMO برابر ۰.۶۸ و آزمون بارتلت معنادار بود ($p<0.01$) که کفایت نمونه و مناسب بودن داده‌ها برای تحلیل عاملی را تأیید می‌کند. تحلیل عاملی ۷ عامل با ارزش ویژه بیش از یک استخراج کرد که ۷۲ درصد واریانس کل پرسشنامه را توضیح می‌دهد. پس از چرخش واریماکس و بررسی بارهای عاملی، سه گویه به دلیل بار عاملی پایین و برخی گویه‌ها به دلیل نمره‌گذاری معکوس حذف شدند. در نهایت، ۳۰ گویه در ۶ عامل باقی ماندند. این عوامل شامل دانش کاربردی، نگرش کلی، باور به سودمندی، گرایش، پیش‌بینی عملکرد و عواطف هستند. پایایی پرسشنامه با آلفای کرونباخ بررسی شد که ضرایب آلفا برای

زیرمقیاس‌ها بین ۰.۶۰۲ تا ۰.۹۴۸ و برای کل پرسشنامه ۰.۸۸۰ بود که نشان‌دهنده پایایی قابل قبول ابزار است. شاخص‌های توصیفی نیز نشان دادند که دامنه نمرات، میانگین، نما و درصد رتبه‌ای زیرمقیاس‌ها متنوع و قابل تفسیر هستند.

طراحی پرسشنامه عوامل مؤثر بر استفاده دانش‌آموزان از کتاب‌های کمک درسی

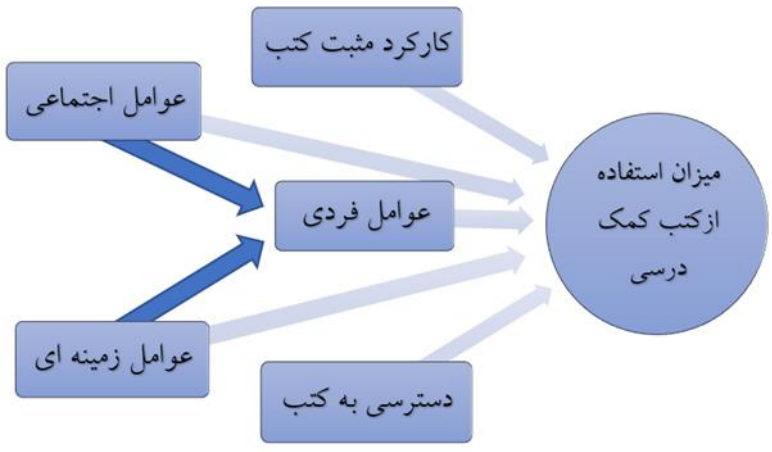
برای طراحی این پرسشنامه، ۵۱ کد باز کیفی استخراج شد و بر اساس آن ۶۴ گویه طراحی گردید. مشابه پرسشنامه اول، ۱۲ متخصص روایی محتوایی و شاخص CVI را برای هر گویه ارزیابی کردند. میانگین CVR و CVI کل گویه‌ها به ترتیب ۰.۶۹ و ۰.۸۳ به دست آمد و ۸ گویه به دلیل CVR کمتر از ۰.۵۶ یا CVI کمتر از ۰.۷۸ حذف شدند، و پرسشنامه نهایی شامل ۵۶ گویه شد.پیش‌فرض نرمال بودن توزیع نمرات با آزمون‌های کولموگروف–اسمیرنف و شاپیرو–ویلک تأیید شد. تحلیل عاملی اکتشافی با شاخص KMO برابر ۰.۶۲۰ و آزمون بارتلت معنادار ($p<0.01$) نشان داد داده‌ها برای تحلیل مناسب هستند. تحلیل عاملی اولیه ۸ عامل با ارزش ویژه بیش از یک استخراج کرد که ۸۸.۷ درصد واریانس کل را توضیح می‌دهند. پس از چرخش و بررسی بارهای عاملی، گویه‌هایی با بار عاملی کمتر از ۰.۵ حذف شدند و در نهایت ۳۹ گویه در ۵ عامل باقی ماندند. این عوامل شامل کارکردهای مثبت کتاب‌ها، عوامل فردی، عوامل اجتماعی، عوامل زمینه‌ای و دسترسی به کتاب‌ها هستند. پایایی پرسشنامه با آلفای کرونباخ برای زیرمقیاس‌ها بین ۰.۶۱۵ تا ۰.۸۵۴ و برای کل پرسشنامه ۰.۷۳۸ بود که نشان‌دهنده پایایی قابل قبول ابزار است. شاخص‌های توصیفی نمرات، شامل میانگین، نما، حداقل و حداکثر نمره و رتبه درصدی، توزیع مناسب و قابلیت تحلیل داده‌ها را تأیید کردند.

مدل یابی معادلات ساختاری

پرسشنامه عوامل موثر بر استفاده دانش آموزان متوسطه دوم از کتاب های کمک درسی که در بخش قبل از نظر ویژگی های روانسنجی بررسی شدند، در نمونه پژوهش اجرا شد و مدل معادلات ساختاری عوامل موثر بر استفاده از کتب کمک درسی در دانش آموزان متوسطه دوم مورد بررسی قرار گرفت. یکی از مهم ترین دلایل استفاده زیاد پژوهش گران از الگوسازی معادلات ساختاری، این است

که روشی جامع برای آزمودن تئوری است. دلیل دیگر، لحاظ نمودن خطای اندازه گیری توسط این روش است که به پژوهشگر اجازه می دهد تا تجزیه و تحلیل داده های خود را با احتساب خطای اندازه گیری گزارش دهند(داوری و رضازاده، ۱۳۹۷). جهت استفاده از این روش، ابتدا بر اساس نتایج کیفی و کمی بدست آمده از پژوهش، مدل نظری عوامل موثر بر میزان استفاده از کتب کمک درسی در دانش آموزان متوسطه دوم، به صورت شکل ۱ ارائه شد.

نمودار ۱. مدل نظری عوامل موثر بر میزان استفاده از کتب کمک درسی



متغیرهای آشکار و مکنون این پژوهش در جدول ۳ نشان داده شده اند. پرسشنامه عوامل موثر بر استفاده از کتب کمک درسی دارای ۳۹ گویه و ۵ عامل است و متغیر میزان استفاده از کتب دارای ۳ گویه و یک عامل می باشد. گویه های این پرسشنامه شامل: ۱- در طول یک هفته گذشته از کتب درسی استفاده کردم؛ ۲- در طول سه ماه گذشته از کتب کمک درسی استفاده کردم؛ ۳- به طور کلی از کتب کمک درسی زیاد استفاده می کنم. این سه پرسش بر اساس طیف لیکرت پنج گزینه ای (خیلی زیاد، زیاد، متوسط، کم، استفاده نکردم) نمره گذاری شدند. دامنه نمرات از بالاترین تا کمترین نمره می تواند بین ۱۵ تا ۳ قرار بگیرد.

جدول ۳. متغیرهای آشکار و مکنون پژوهش

نوع متغیر	متغیر مکنون	تعداد متغیر آشکار(سوالات)
وابسته	میزان استفاده از کتب	۳
مستقل	کارکردهای مثبت کتب	۱۳
مستقل	عوامل فردی	۱۱
مستقل	عوامل اجتماعی	۸
مستقل	عوامل زمینه ای	۵
مستقل	دسترسی به کتب	۲
مستقل	مجموع سوالات	۴۲

جدول ۴ آماره های توصیفی متغیرهای مدل پژوهش را نشان می دهد.

جدول ٤. آماره های توصیفی مربوط به متغیرهای مدل پژوهش

عامل ها	کارکردهای مثبت کتب	عوامل فردی	عوامل اجتماعی	عوامل زمینه ای	دسترسی به کتب	میزان استفاده از کتب
تعداد نمونه	۲۱۵	۲۱۵	۲۱۵	۲۱۵	۲۱۵	۲۱۵
میانگین	۵۰.٦۰۰۰	۳۳.۲٤۱۹	۲۱.٤٦۹۸	۱٦.٤۹۷۷	۷.۳۳۰۲	۸.۹۵۳۵
نما	۵۸.۰۰	۳۲.۰۰	۲۰.۰۰	۱۷.۰۰	۸.۰۰	۹.۰۰
انحراف استاندارد	٦.۸۲۱۳۵	٤.۱۸٤٦۵	۱.۱۸۷۰۷	۲.۹۸٤۱۹	۱.۲۲۵۸۰	۲.٦۹۲٦۱
کمترین	۲۱.۰۰	۱۸.۰۰	۱٦.۰۰	۷.۰۰	٤.۰۰	۳.۰۰
بیشترین	٦۵.۰۰	٤۳.۰۰	۲۷.۰۰	۲۲.۰۰	۱۰.۰۰	۱۵.۰۰

آزمون فرض نرمال بودن نمرات متغیرها

پیش‌نیاز انجام تمامی آزمون‌های پارامتری، نرمال‌بودن توزیع آماری متغیرهاست. برای آزمون این پیش فرض آزمونهای کولموگروف – اسمیرنف و شاپیرو – ویلک استفاده شده است. نتایج این آزمون برای نمرات متغیرهای پژوهش در جدول ۵ ارائه شد. با توجه به نتایج جدول، آماره‌های مربوط به آزمون‌های کولموگروف – اسمیرنف و شاپیرو– ویلک در متغیر مورد نظر معنی‌دار نشد (Sig >۰/۰۵). درنتیجه پیش فرض نرمال بودن توزیع نمرات تأیید می‌شود و می‌توان گفت تفاوت بین توزیع نمرات نمونه و توزیع نمرات در جامعه معنادار نیست.

جدول ۵. بررسی پیش فرض نرمال بودن توزیع نمرات در نمونه پژوهش

متغیر	آزمون کولموگروف- اسمیرنف			آزمون شاپیروویلک		
	آماره	درجه آزادی	Sig	آماره	درجه آزادی	Sig
کارکردهای مثبت کتب	۲۱۵.	۲۱۵	۰۸۰.	۸۸٦.	۲۱۵	۱٤۳.
عوامل فردی	۲۷۸.	۲۱۵	۱۲۱.	۸۵۵.	۲۱۵	۰۹۱.
عوامل اجتماعی	۲۱۲.	۲۱۵	۰۹۸.	۹۰۰.	۲۱۵	۱۱۷.
عوامل زمینه ای	۱۷۸.	۲۱۵	۰۷۱.	۸۵۸.	۲۱۵	۰۵۵۸.
دسترسی به کتب	۲٤۸.	۲۱۵	۰۵۵.	۸۵۷.	۲۱۵	۰۵۸.
میزان استفاده از کتب	۱۳۵.	۲۱۵	۰۸۲.	۹۵۷.	۲۱۵	۰۹۷.

همبستگی بین متغیرهای پژوهش

یکی از پیش‌شرط‌های به کارگیری رویکرد متغیّرهای مکنون در مدل‌یابی معادله‌ی ساختاری، وجود همبستگی میان متغیّرهای پژوهش است (رحیم نیا، غلامی و نصرتی، ۱۳۹۷)؛ چون تحلیل های چندمتغیره براین فرض استوار هستند که رابطه علّی بین متغیر مستقل و وابسته خطّی است (کریمی، ۱۳۹۴). ضریب همبستگی بین کلیه‌ی متغیرهای پژوهش، در جدول شماره‌ی ۶ ارائه شده است.

جدول ٦. ضریب همبستگی بین متغیرهای پژوهش

	کارکرد مثبت	عوامل فردی	عوامل اجتماعی	عوامل زمینه ای	دسترسی به کتب	میزان استفاده از کتب
کارکرد مثبت	۱					
عوامل فردی	۷٤۱**.	۱				
عوامل اجتماعی	۳۰۹**.	۳۱۳.	۱			
عوامل زمینه ای	۲۱٦*.	۲۲۱*.	۳٦۱**.	۱		
دسترسی به کتب	٦۲۰**.	۳۱**۴.	۳٦۹**.	٤۷٦**.	۱	
میزان استفاده	٦۱۲**.	۵۹۳**.	۲۲٦**.	٤۰۱**.	۳۲۱**.	۱

در جدول بالا ضرایب دارای دوستاره (**) در سطح اطمینان ۹۹ درصد و ضرایبی دارای یک ستاره (*) در سطح اطمینان ۹۵ درصد معنادار هستند. ضرایبی هم که بالای آن ها علامتی وجود ندارد غیر معنادار هستند. که البته تمامی ضرایب معنادار هستند. ضرایب این جدول نشان می دهند که بزرگترین ضریب همبستگی، مربوط به رابطه‌ی بین عوامل فردی و کارکرد مثبت کتب و به میزان ۷۴۱/. است. کوچکترین ضریب نیز مربوط به رابطه‌ی بین عوامل زمینه ای و کارکرد مثبت کتب که میزان آن ۰/۲۱۶ است که البته معنادار شده است. همچنین تمامی ضرایب همبستگی به دست آمده مثبت هستند. آنچه در این جدول مهم است همبستگی خطی بین متغیرهای مستقل و وابسته است که بین همه متغیرهای مستقل با وابسته رابطه خطی معنادار بدست آمد (Sig < ۰/۰۱).

بررسی پایایی و روایی همگرای مدل

برای بررسی عوامل موثر بر استفاده از کتب کمک درسی، ابتدا مدل بدست آمده، از نظر پایایی و روایی مورد آزمون قرار گرفته شد. برای بررسی پایایی از ضرایب آلفای کرونباخ، میانگین واریانس استخراج شده (AVE) و پایایی ترکیبی (CR) استفاده شد. و نتایج در جدول ۷ نشان داده شد.

جدول ۷. بررسی پایایی و روایی همگرای ابزار پژوهش

ابعاد	آلفای کرونباخ	AVE (میانگین واریانس استخراج شده)	پایایی ترکیبی
کارکرد مثبت	۰/ ۹۱۲	۰/۷۱۱	۰/ ۹۰۵
عوامل فردی	۰/۷۴۴	۰/۶۰۸	۰/۹۴۹
عوامل اجتماعی	۰/ ۷۳۳	۰/۶۴۷	۰/ ۸۱۷
عوامل زمینه ای	۰/ ۷۱۰	۰/۶۳۳	۰/ ۷۲۱
دسترسی به کتب	۰/۸۴۰	۰/۶۵۱	۰/۷۷۳
میزان استفاده	۰/ ۷۰۲	۰/۵۳۶	۰/ ۷۱۹

آلفای کرونباخ معیاری برای سنجش پایایی و سنجه ای مناسب برای ارزیابی درونی محسوب می شود. مقدار آلفای کرونباخ بالاتر از ۰/۷ در مدل نشانگر پایایی قابل قبول است. طبق جدول ۷ تمامی این ضرایب بالاتر از ۰/۷ می‌باشند و نشان از پایا بودن ابزار اندازه گیری می‌باشند.

معیار میانگین واریانس استخراج شده (AVE) نشاندهنده میانگین واریانس به اشتراک گذاشته شده بین هر سازه با شاخص های خود است؛ به بیان ساده تر، میانگین استخراج شده میزان همبستگی یک سازه با شاخص های خود را نشان می دهد. هر چه این همبستگی بیشتر باشد، برازش بیشتر است(بارکلی۱ و همکاران، ۱۹۹۵). به بیان دیگر AVE روایی همگرایی مدل را می سنجد. فورنل و لارکر(۱۹۸۱) معیار میانگین واریانس استخراج شده را برای سنجش روایی همگرا(روایی تشخیصی۲) معرفی و مقدار بحرانی را عدد ۰/۵ بیان کردند؛ بدین معنی که مقدار میانگین واریانس استخراج شده بالای ۰/۵ روایی همگرای پذیرفتنی را نشان می دهند. مطابق با جدول ۷ این معیار برای هر یک از سازه‌های مدل حد مطلوب را کسب نموده و مورد تایید قرار گرفته است.

پایایی ترکیبی به وسیله ورتس و همکاران معرفی شد و برتری آن نسبت به آلفای کرونباخ در این است که پایایی سازه ها نه به صورت مطلق بلکه با توجه به همبستگی سازه هایشان با یکدیگر محاسبه می شوند. در صورتی که مقدار پایایی ترکیبی برای هر سازه بالاتر از ۰/۷ شود، نشان از پایایی درونی مناسب برای مدل های اندازه گیری دارد(نونلی۳، ۱۹۹۴). بیان این نکته ضروری است که در مطالعات علوم انسانی، پایایی ترکیبی معیار بهتری نسبت به آلفای کرونباخ است(وینزی۴ و همکاران، ۲۰۱۰). طبق جدول ۷ تمامی این ضرایب بالاتر از ۰/۷ می‌باشند و نشان از پایایی ترکیبی مطلوب ابزار اندازه گیری می‌باشند.

ب) بررسی روایی واگرا: با استفاده از روش فورنل لارکر۵ روایی واگرای۶ شاخص ها سنجیده شد که نتایج آن در جدول ۸ ارائه شد. فورنل و لاکر در سال ۱۹۸۶، بیان نمودند که علاوه بر سوالات یک متغیر که باید از سوالات متغیر دیگر واگرا باشد، باید خود متغیرهای پژوهش نیز بر اساس مفاهیم شان، همبستگی بحرانی با هم نداشته باشند. برای همین از میانگین واریانس استخراجی (AVE) استفاده کردند و جدولی را با نام جدول فورنل و لاکر پدید آوردند. اعداد روی قطر اصلی جذر AVE است که اگر بزرگتر از همبستگی آن متغیر با متغیرهای دیگر باشد، روایی واگرا توسط این آزمون تایید می شود.

1. Barclay
2.Discrimental validity
3.Nunnally
4.Vinzi
5. Fornell-larcker
6. Discriminant validity

جدول ۸. ماتریس جدول روایی واگرا به روش فورنل و لارکر

متغیرها	کارکرد مثبت	عوامل فردی	عوامل اجتماعی	عوامل زمینه ای	دسترسی به کتب	میزان استفاده
کارکرد مثبت	۰/۷۸۰					
عوامل فردی	۰/۵۷٤	۰/۷٦۷				
عوامل اجتماعی	۰/۷۱٦	۰/٦۰۰	۰/۸۰۰			
عوامل زمینه ای	۰/٦٥٤	۰/٦۹٤	۰/٦۹۰	۰/۸٥۲		
دسترسی به کتب	۰/۷۲۰	۰/٥۹۳	۰/۷٦۳	۰/٦۸٥	۰/۷٦٤	
میزان استفاده	۰/٦٥٤	۰/۷۳۳	۰/٥۸۳	۰/٦٦۹	۰/٦۷۸	۰/۷٤۳

همانطور که در جدول ۸ مشاهده می شود، مقادیر روی قطر اصلی ماتریس (ریشه دوم مقادیر AVE)، از کلیه مقادیر موجود در سطر و ستون مربوطه بزرگتر می باشند. این امر نیز نشاندهنده همبستگی شاخص ها با سازه وابسته به آنهاست.

بررسی مدل ساختاری

آزمون مدل ساختاری: برای بررسی آزمون مدل ساختاری از معیار ضریب تعیین (R2) و معیار Redundancy استفاده شده است. متداولترین معیار برای بررسی برازش مدل ساختاری در یک پژوهش ضرایبR2 مربوط به متغیرهای پنهان درونزای (وابسته) مدل است.R2 عیاری است که نشان از تأثیر یک متغیر برونزا بر یک متغیر درونزا را دارد، و سه مقدار ۰/۱۹، ۰/۳۳، ۰//۶۷ به عنوان مقدار ملاک برای مقادیر ضعیف، متوسط، و قویR2 در نظر گرفته می شود (داوری و رضازاده، ۱۳۹۲). مطابق با جدول ۹، مقدار R2برای سازه های درون زای پژوهش محاسبه شده است که مناسب بودن برازش مدل ساختاری را تائید می سازد.

جدول ۹. مقادیر ضریب تعیین متغیرهای پژوهش

متغیر وابسته	R^2	R Square Adjusted	شدت
عوامل فردی	۰/۸۲۰	۰/۷۹۱	**بالا**
میزان استفاده	۰/٥۸۱	۰/٥۷٦	**متوسط**

بررسی شاخص های برازش مدل

روش PLS فاقـد یک معیار کلی بهینه شده می باشد، به گونه ای که هیچ تابع مناسبی برای دستیابی به میزان خوبی برازش مدل در این روش وجود ندارد. علاوه بر این، این روش یک روش مبتنی بر واریانس و شدیداً متمایل به پیش بینی است. در نتیجه اعتبار مدل بیشتر بر ظرفیت پیش بینی مدل متمرکز است. بر اساس ساختار PLS-PM1 (مدل یابی *معادلات ساختاری* به روش حداقل مجذورات جزئی) هر بخش مدل باید جداگانه دارای اعتبار باشد: مدل اندازه گیری، مدل ساختاری و مدل کلی؛ و به همین دلیل است که این روش، سه شاخص برازش مختلف ارائه می دهد. شاخص اشتراک۲، شاخص افزونگی۳ و معیار کلی خوبی برازش۴ (وینزی، ترینچرا و آماتو،۲۰۱۰).

1. Communality index
2. Redundancy index
3. Goodness of fit index (GOF)

شاخص اشتراک نشان می دهد که نوسانات یک متغیر آشکار، تا چه حد توسط امتیاز محاسبه شده برای متغیر پنهان متناظر با آن توضیح داده می شود. میانگین این شاخص برای مدل اندازه گیری برابر ۰/۵۱۲ می باشد؛ به این معنی که ۵۱ درصد تغییرپذیری متغیرهای آشکار مدل توسط امتیاز متغیرهای پنهان توضیح داده می شود و بنابراین مدل از قدرت توضیح دهندگی خوبی برخوردار است.

شاخص افزونگی از طریق میانگین مرتبه ی دوم رابطه ی بین آن شاخص و سازه ی مربوط به خود که همان بارهای عاملی هستند حاصل می شود(داوری و رضازاده، ۱۳۹۲). معیار افزونگی نشانگر مقدار تغییرپذیری شاخص های یک سازه ی درونزا است که از یک یا چند سازه ی برونزا تأثیر می پذیرد و از حاصل ضرب مقادیر اشتراکی یک سازه ی درونزا در مقدار R2 مربوط به آن به دست می آید. هرچه میزان میانگین Red بیشتر باشد، نشان از برازش مناسب تر بخش ساختاری مدل در یک پژوهش است (داوری، ۱۳۹۲)؛ و مقادیر ۰/۱۲۵، ۰/۲۵ و ۰/۳۷۵، برای شاخص افزونگی به ترتیب مناسب، متوسط و بزرگ در نظر گرفته می شود(لاتان و گوزالی[4]،۲۰۱۳۱) در پژوهش حاضر مقدار شاخص افزونگی برابر ۰/۳۹۰ است.

معیار کلی که برای روش حداقل مربعات جزئی در نظر گرفته شده است شاخص نیکویی برازش (GOF) نام دارد. چنانچه این شاخص ها بزرگتر یا مساوی با ۰/۵ باشند، مدل مناسب می‌باشد (تننهاوس و همکاران[2]، ۲۰۰۵). در پژوهش حاضر مقدار شاخص نیکویی برازش برابر ۰/۵۴۴ است. مقادیر سه شاخص ارزیابی برازش مدل در جدول ۱۰ ارائه شدند.

جدول ۱۰: شاخص های برازش مدل معادلات ساختاری

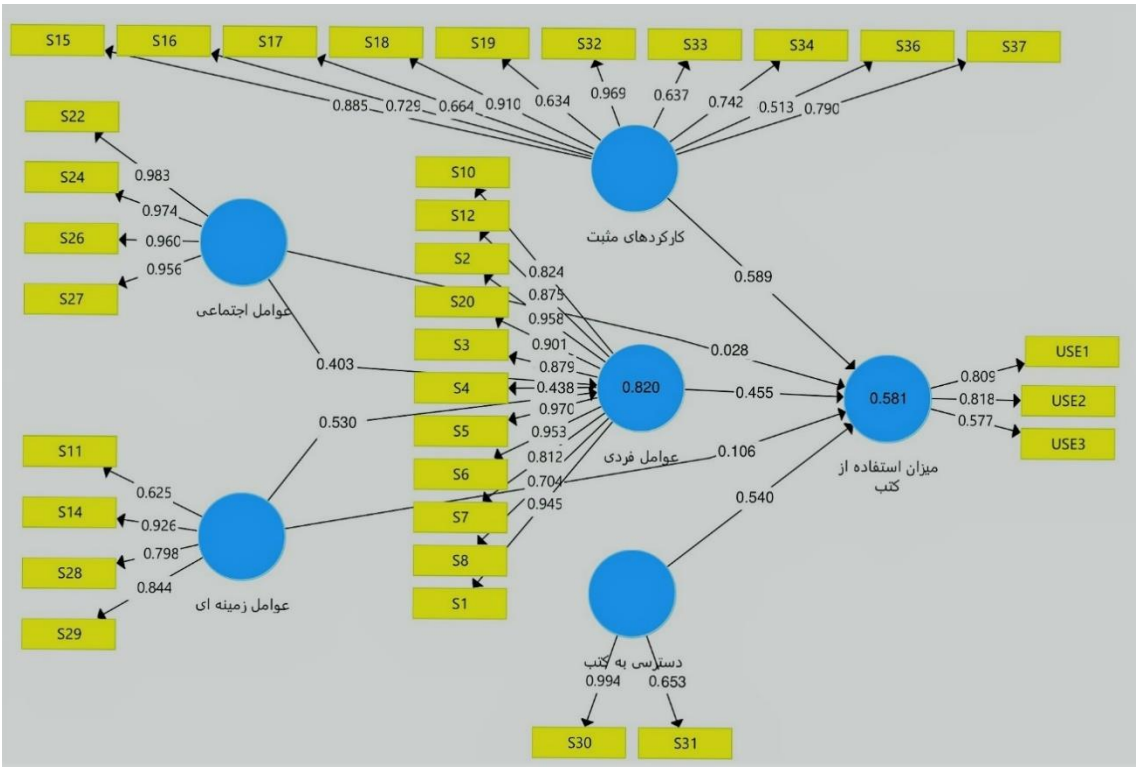
شاخص	حد بهینه	مقدار
شاخص اشتراک	بزرگتر از ۰/۵	۰/۵۱۲
شاخص افزونگی	حداقل ۰/۱۲۵	۰/۳۹۰
شاخص نیکویی برازش	بزرگتر از ۰/۵	۰/۵۴۴

بررسی مدل

نمودار ۱ خروجی مدل ساختاری می باشد که در این مدل سه عدد متفاوت قابل مشاهده است. اعدادی که بین متغیرهای پنهان وجود دارد، ضرایب مسیر هستند که بین ۱- تا ۱ می توانند باشند و هر چه به یک نزدیک تر باشند، تاثیر قوی تر متغیر مستقل بر وابسته را نشان می دهد. اعدادی که بین سمت متغیرهای پنهان و آشکار می باشند، بارهای عاملی هستند که بین ۱- تا ۱ می توانند باشند و بهتر است این اعداد بالاتر از ۰/۴ باشند و هر چه بیشتر باشد، نشاندهنده مناسب بودن آن گویه جهت سنجش متغیر پنهان می باشد. اعدادی که درون متغیرهای پنهان هستند، ضریب تعیین (R2) هستند که نشاندهنده میزان واریانس تبیین شده آن متغیر پنهان توسط متغیرهای وابسته ی آن می باشد. گویه های ۲۱، ۲۳، ۲۵، ۹، ۱۳، ۳۱، ۳۵، ۳۸ و ۳۹ به دلیل بار عاملی کمتر از ۰/۴ از مدل حذف شدند و مجدداً مدل توسط نرم افزار smart pls اجرا شد. نتایج در نمودار ۲ و جدول ۱۱ ارائه شد.

4. Latan & Ghozali

نمودار ۲. ضرایب تاثیر، ضرایب تعیین و بارهای عاملی در مدل ساختاری پژوهش



مدل نشان می دهد، از ۵ عامل موثر بر استفاده از کتب کمک درسی، سه عامل کارکرد مثبت، عوامل فردی، عوامل اجتماعی و دسترسی به کتب به طور مستقیم بر میزان استفاده از کتب کمک درسی موثرند، و ۵۸ درصد واریانس میزان استفاده از کتب بر اساس این سه عامل قابل تبیین است. و دو عامل عوامل اجتماعی، عوامل زمینه ای فقط بر روی عوامل فردی موثرند و این دو عامل، نه به طور مستقیم و نه به طور غیر مستقیم تاثیری روی میزان استفاده از کتب کمک درسی ندارند.

جدول۱۱. نتایج رد و تائید فرضیات تحقیق در یک نگاه

مسیر	ضریب مسیر استاندارد شده	اثر غیر مستقیم	آماره t	سطح معناداری	نتیجه
دسترسی به کتب -> میزان استفاده از کتب	۰.۵۴۰		5.044	0.010	تایید
عوامل اجتماعی -> عوامل فردی	۰.۴۰۳		4.001	0.046	تایید
عوامل اجتماعی -> میزان استفاده از کتب	۰.۰۲۸	- ۰.۱۶۰	0.375	0.94	عدم تایید
عوامل زمینه ای -> عوامل فردی	۰.۵۳۰		7.441	0.009	تایید
عوامل زمینه ای -> میزان استفاده از کتب	۰.۱۰۶	۰.۰۱۴	1.035	0.972	عدم تایید
عوامل فردی_ -> میزان استفاده از کتب	۰.۴۵۵		4.261	0.006	تایید
کارکردهای مثبت -> میزان استفاده از کتب	۰.۵۸۹		9.601	0.003	تایید

همان‌گونه که نتایج جدول شماره ۱۱ نشان می‌دهد، نتایج معناداری ضرایب براساس مقدارآماره t گزارش شده است. به طوری که اگر مقدار آماره t از ۱/۹۶ بیشتر باشد، با اطمینان ۹۵ درصد می توان نتیجه گرفت که متغیر مستقل بر متغیر وابسته تاثیر دارد. بر اساس جدول، مقادیر t برای تاثیر سه عامل کارکرد مثبت، عوامل فردی، عوامل اجتماعی و دسترسی به کتب بر میزان استفاده

از کتب، معنادارند(Sig < ۰/۰۵). و تاثیر دو عامل عوامل اجتماعی، عوامل زمینه ای بر میزان استفاده از کتب، غیر معنادارند(۰/۰۵ < Sig).

ضرایب مسیرها بیان کننده وجود رابطه علی خطی، شدت و جهت رابطه بین دو متغیر مکنون است. ضرایب سه عامل کارکرد مثبت (۰.۵۸۹)، عوامل فردی (۰.۴۵۵)، دسترسی به کتب(۰.۵۴۰) نشاندهنده تاثیر این سه عامل بر میزان استفاده از کتب در دانش آموزان بود. و قوی ترین عامل مربوط به کارکرد مثبت کتب می باشد. ضرایب دو عامل عوامل اجتماعی (۰.۰۲۸) و عوامل زمینه ای (۰.۱۰۶) گویای ناچیز بودن تاثیر این دو عامل بر میزان استفاده از کتب بودند؛ اما ضرایب این دو عامل یعنی عوامل اجتماعی ۰.۴۰۳؛ و عوامل زمینه ای ۰.۵۳۰ گویای تاثیر آنها بر روی عوامل فردی تاثیر قابل توجهی می باشند.

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با هدف ارائه مدل ساختاری عوامل مؤثر بر استفاده از کتاب‌های کمک‌درسی در میان دانش‌آموزان متوسطه دوم انجام شد و نتایج نشان داد که استفاده دانش‌آموزان از این کتاب‌ها تحت تأثیر چندین عامل مستقیم و غیرمستقیم است. یافته‌های مدل‌سازی معادلات ساختاری با روش **PLS** حاکی از آن است که سه عامل اصلی شامل کارکرد مثبت کتاب‌ها، ویژگی‌های فردی دانش‌آموزان و دسترسی و عوامل اجتماعی تأثیر مستقیم بر میزان استفاده از کتاب‌های کمک‌درسی دارند و این سه عامل توانسته‌اند حدود ۵۸ درصد از واریانس استفاده از کتاب‌ها را توضیح دهند. دو عامل دیگر، یعنی عوامل زمینه‌ای و اجتماعی گسترده‌تر، صرفاً از طریق تأثیر بر عوامل فردی عمل می‌کنند و تأثیر مستقیمی بر استفاده از کتاب‌ها ندارند. این یافته‌ها نشان می‌دهد که استفاده از کتاب‌های کمک‌درسی پدیده‌ای چندعاملی و پیچیده است و نمی‌توان تنها انتشارات یا بازار کتاب‌ها را عامل اصلی آن دانست؛ بلکه تعامل عوامل فردی، خانوادگی، مدرسه، ویژگی‌های خود کتاب‌ها، کنکور و عوامل کلان اجتماعی و اقتصادی در شکل‌گیری این رفتار نقش دارند.

یکی از مهم‌ترین نتایج این پژوهش تأکید بر عوامل فردی است. دانش‌آموزانی که ویژگی‌هایی مانند پشتکار، نظم و برنامه‌ریزی، خودکارآمدی تحصیلی، هوش، کمالگرایی، آینده‌نگری و انگیزه یادگیری بالاتر دارند، بیشتر به استفاده از کتاب‌های کمک‌درسی گرایش دارند. علاوه بر ویژگی‌های شخصیتی، عوامل زمینه‌ای فردی مانند رشته تحصیلی (به ویژه رشته تجربی)، رضایت از رشته انتخابی، هدف قبولی در رشته‌های پرمتقاضی، قبولی در دانشگاه دولتی، پیشینه تحصیلی خوب، استفاده کمتر از فضای مجازی و نگرش مثبت به کتاب‌های کمک‌درسی، نقش مهمی در میزان استفاده از این منابع دارند. این یافته‌ها همسو با پژوهش عبدالله‌پور و انصاری (۱۴۰۰) است که نشان می‌دهد گرایش دانش‌آموزان به کتاب‌های کمک‌درسی، به‌طور قابل توجهی تحت تأثیر ویژگی‌ها و انگیزه‌های فردی آنان قرار دارد و در برخی موارد به شکل فرهنگی میان دانش‌آموزان نهادینه شده است.

عوامل آموزشگاهی نیز نقش مهمی در گرایش به کتاب‌های کمک‌درسی دارند. ضعف‌های سیستم آموزشی مانند کیفیت پایین تدریس، شلوغی کلاس‌ها، تمرکز بیش از حد بر کنکور، کمبود منابع و تجهیزات آموزشی و عدم دسترسی به کتابخانه‌های مجهز، دانش‌آموزان را مجبور می‌کند برای جبران این نواقص، به منابع مکمل مانند کتاب‌های کمک‌درسی مراجعه کنند. علاوه بر این، فعالیت‌های مدرسه مانند برگزاری کلاس‌های موفقیت در کنکور و توصیه به خرید کتاب‌های کمک‌درسی، نقش مؤثری در تقویت گرایش دانش‌آموزان دارند. پژوهش‌های پیشین نیز نشان داده‌اند که ناپایداری آموخته‌ها در مدارس رسمی و محدودیت‌های آموزشی باعث گرایش دانش‌آموزان به آموزشگاه‌ها و منابع آزاد آموزشی می‌شود (حسینی لرگانی و محمدی، ۱۳۹۶). همچنین، نبود کتابخانه‌های به‌روز و با تجهیزات مناسب، فضای لازم برای مطالعه و تحقیق را محدود می‌کند و دانش‌آموزان برای پر کردن این خلأ به کتاب‌های کمک‌درسی متوسل می‌شوند.

عوامل خانوادگی نیز در شکل‌گیری استفاده از کتاب‌های کمک‌درسی مؤثرند. نگرش والدین نسبت به موفقیت تحصیلی، فشار و توقع‌های خانوادگی، نظارت تحصیلی، مقایسه با دیگران و وضعیت اقتصادی خانواده، تصمیم دانش‌آموزان را برای استفاده از این کتاب‌ها تحت تأثیر قرار می‌دهد. برای مثال، خانواده‌هایی که درآمد بالایی دارند یا والدین نگرش مثبت و حمایتی دارند، کمتر فشار مستقیم برای خرید کتاب‌های کمک‌درسی وارد می‌کنند؛ اما خانواده‌های کم‌درآمد یا دارای نگرش‌های محدود نسبت به موفقیت، ممکن است امکان دسترسی به منابع مکمل را محدود کرده یا فشار روانی برای استفاده از آن‌ها ایجاد کنند. این یافته‌ها با پژوهش‌های پیشین نیز همسو است و نشان می‌دهد که محیط خانوادگی نقش تعیین‌کننده‌ای در شکل‌گیری رفتارهای تحصیلی دانش‌آموزان دارد.

ویژگی‌های خود کتاب‌های کمک‌درسی، چه از نظر بازاریابی و چه از نظر کارکرد آموزشی، از دیگر عوامل کلیدی استفاده از آن‌هاست. بازاریابی گسترده، تبلیغات متعدد در رسانه‌ها و مدارس، استفاده از رتبه‌های برتر کنکور برای تبلیغ، تنوع و گرافیک جذاب، همه باعث افزایش دسترسی و رغبت دانش‌آموزان به این کتاب‌ها می‌شوند. از سوی دیگر، کارکردهای مثبت این کتاب‌ها مانند کمک به قبولی در کنکور، افزایش معدل، جبران ضعف آموزشی، ارائه نمونه سؤال‌های متنوع و ساده‌سازی مفاهیم، استفاده از آن‌ها را توجیه می‌کند. پژوهش‌ها نشان می‌دهند دانش‌آموزانی که از منابع مکمل مانند کتاب‌های کمک‌درسی بهره می‌برند، در بسیاری موارد عملکرد تحصیلی بهتری دارند (قاجاریه، ۱۳۷۳؛ یوسفی و همکاران، ۱۳۹۲).

در پژوهش حاضر، عوامل آموزشگاهی (مانند کیفیت پایین تدریس و کمبود تجهیزات) به عنوان عللی برای گرایش به کتاب‌های کمک‌درسی شناسایی شده‌اند، که این با یافته‌های بری (۲۰۰۳) و فارل (۲۰۰۸) همخوانی و مطابقت دارد. یافته های این پژوهش، نشان داد که شلوغی کلاس‌ها و کنکورمحوری، احساس تعلق به مدرسه را کاهش می‌دهد، مشابه آنچه در کشورهای غربی گزارش شده است. تفاوت اصلی این است که در ایران، این مسئله با عوامل محلی مانند کنکور تستی تشدید می‌شود، در حالی که در غرب، بیشتر به دلیل رقابت فردی است. این مقایسه نشان می‌دهد که پدیده جهانی است، اما در زمینه‌های فرهنگی متفاوت عمل می‌کند. همچنین در این پژوهش ، عوامل کلان (مانند نابرابری درآمد و شکاف شغلی) به عنوان عللی برای استفاده از کتاب‌های کمک‌درسی شناسایی شده‌اند، که مستقیماً با یافته‌های هون (۲۰۱۰) و بری و لیکینز (۲۰۱۲) همخوانی دارد. هون (۲۰۱۰) در پژوهش خود رشد "بازار سیاه آموزش" را بررسی می‌کند، که شامل کتاب‌های کمک‌درسی و کلاس‌های خصوصی است و نشان می‌دهد این پدیده در آسیا (مانند هنگ‌کنگ) نابرابری اجتماعی را تشدید می‌کند، زیرا خانواده‌های ثروتمندتر دسترسی بیشتری دارند. بری و لیکینز (۲۰۱۲) در مطالعات خود ، این مفهوم را گسترش می‌دهند و تأکید می‌کنند که هزینه‌های بالای این بازار، شکاف طبقاتی را افزایش می‌دهد. مطالعات آنان نشان می‌دهد که "بازار سیاه آموزش" نه تنها عملکرد تحصیلی را بهبود می‌بخشد، بلکه نابرابری‌های اقتصادی و اجتماعی را به ویژه در کشورهای آسیایی با سیستم‌های آزمون‌محور تشدید می کند. پژوهش هون (۲۰۱۰) نشان داد که اصلاح نابرابری درآمد می‌تواند رقابت را کاهش دهد، که این با پژوهش هون (۲۰۱۰) همخوانی دارد. آن چه تفاوت دارد این است که در ایران، این نابرابری با سیستم کنکور ترکیب شده و تأثیر بیشتری دارد، در حالی که در آسیا، بیشتر به رقابت جهانی آموزشی مربوط است.

این مطالعه همچنین نشان داد که کتاب‌های کمک‌درسی می‌توانند کارکردهای مثبتی داشته باشند، مانند افزایش انگیزه و بهبود عملکرد، اما اگر افراطی باشند، ممکن است مشکلات شناختی ایجاد کنند. در این پژوهش، کارکردهای مثبت کتاب‌های کمک‌درسی (مانند ارائه سوالات متنوع) در مضمون چهارم شناسایی شده، که با یافته‌های چن (۲۰۱۹) همخوان است. مطالعات چن نشان داد که استفاده هدفمند از کتاب‌های کمک‌درسی برای دانش‌آموزان دارای مشکلات یادگیری (مانند اختلالات زبانی) مفید است، اما باید با نظارت باشد. تفاوت این است که در ایران، این کارکردها بیشتر با فشار خانوادگی ترکیب می‌شوند، در حالی که در چین، بر جنبه‌های فردی تمرکز دارد.

ویژگی‌های کنکور و نظام پذیرش دانشگاهی نیز دلیل مهمی برای استفاده از کتاب‌های کمک‌درسی است. ماهیت تستی و رقابتی کنکور، نیاز به تمرین و تسلط بر تست‌ها را افزایش می‌دهد و حتی تغییرات اخیر در شیوه برگزاری آزمون، نتوانسته نیاز دانش‌آموزان به منابع مکمل را کاهش دهد. در این شرایط، تمرکز بر تست‌زنی به عنوان مهارتی کلیدی، استفاده از کتاب‌های کمک‌درسی را الزامی کرده و انگیزه رقابتی شدیدی ایجاد می‌کند.

عوامل کلان اجتماعی و اقتصادی نیز به طور غیرمستقیم بر استفاده از کتاب‌ها اثرگذارند. نابرابری درآمدی، رقابت بر سر رشته‌های پرمتقاضی و نبود قوانین مناسب برای چاپ و سازماندهی کتاب‌ها، فشار اقتصادی و اجتماعی برای استفاده از منابع مکمل را افزایش می‌دهد. درآمد بالا در برخی رشته‌ها و عدم قوانین دقیق در چاپ کتاب‌ها باعث شده است که دانش‌آموزان به طور سیستماتیک به دنبال ابزارهایی برای افزایش شانس قبولی خود باشند.

با توجه به مجموع این یافته‌ها، می‌توان نتیجه گرفت که استفاده از کتاب‌های کمک‌درسی پدیده‌ای چندعاملی و پیچیده است که تحت تأثیر تعامل عوامل فردی، خانوادگی، مدرسه، ویژگی‌های کتاب‌ها، کنکور و عوامل کلان اقتصادی و اجتماعی شکل می‌گیرد. بنابراین، نمی‌توان تنها یک عامل را به عنوان علت اصلی در نظر گرفت و لازم است تحلیل این رفتار تحصیلی با نگاه سیستمی و جامع

انجام شود. تا زمانی که کنکور سراسری چهارگزینه‌ای به عنوان معیار اصلی پذیرش دانشجو باقی باشد و سیستم آموزشی رسمی در متوسطه دوم نتواند دانش‌آموزان را برای این آزمون آماده کند، نیاز به منابع مکمل و کتاب‌های کمک‌درسی باقی خواهد ماند. انتقاد به سطحی بودن این کتاب‌ها باید همزمان با بازنگری در ساختار کنکور و نظام آموزشی صورت گیرد، چرا که این آزمون تعیین‌کننده سرنوشت متخصصان آینده است.

تعمیم‌های مطرح‌شده در بخش بحث، مستقیماً از داده‌های پژوهش و ادبیات پیشینه استنباط می‌شوند و بر اساس تحلیل عوامل شناسایی‌شده (مانند عوامل کلان و کنکور) ارائه شده‌اند. برای مثال، در مضمون ششم (عوامل کلان)، داده‌ها نشان می‌دهند که نابرابری درآمد باعث افزایش رقابت بر سر رشته‌های پرمتقاضی می‌شود، که این با یافته‌های شرکت‌کنندگان در پژوهش همخوانی دارد. بنابراین، پیشنهاد اصلاح نابرابری درآمد، نه یک تعمیم بی‌اساس، بلکه نتیجه‌ای از تحلیل داده‌هاست که با رفرنس‌های موجود پشتیبانی می‌شود. همچنین، پیشنهاد تغییر نظام کنکور بر اساس یافته‌های مربوط به مضمون پنجم (ویژگی‌های کنکور) است، که نشان می‌دهد کنکور تستی، یادگیری عمیق را تضعیف می‌کند. این پیشنهادها از مدل ساختاری پژوهش (که عوامل متعدد را بررسی می‌کند) استنباط می‌شوند و با ادبیات مرتبط همخوانی دارند.

با توجه به محدودیت‌های پژوهش، از جمله محدود بودن نمونه به یک منطقه، تغییرات سریع در حوزه کتاب‌های کمک‌درسی، ساختار کنکور و نبود پژوهش‌های مشابه داخلی، توصیه می‌شود پژوهش‌های آتی در استان‌ها و بافت‌های فرهنگی مختلف انجام شوند و اعتبار ابزارهای ارزیابی ساخته شده مورد بررسی قرار گیرد. همچنین، اثرات استفاده از کتاب‌های کمک‌درسی بر جنبه‌های روانشناختی و تحصیلی دانش‌آموزان، نحوه انتخاب و استفاده صحیح از این منابع، و سیاست‌های بازاریابی کتاب‌ها به شکل علمی بررسی شود. از منظر کاربردی، مشاوران مدارس می‌توانند با ارزیابی دانش و نگرش دانش‌آموزان، آموزش‌ها و راهنمایی‌های هدفمند ارائه دهند، نظام آموزشی باید به سمت فعالیت‌های عملی، اکتشافی و مهارت‌محور حرکت کند تا نیاز به منابع صرفاً تقویتی کاهش یابد و قوانین مرتبط با چاپ و استفاده از کتاب‌های کمک‌درسی بازبینی شود تا نقش حمایتی و مکمل آن‌ها در یادگیری معنادار دانش‌آموزان حفظ شود و پیامدهای آسیب‌زا کاهش یابد.

ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسندگان

مشارکت نویسندگان در این مقاله به شکل زیر است:

نویسنده اول: تهیه و آماده سازی نمونه ها، انجام آزمایش و گردآوری داده ها، انجام محاسبات، تجزیه و تحلیل آماری داده ها، تحلیل و تفسیر اطلاعات و نتایج، تهیه پیش نویس مقاله.

نویسنده دوم: استاد راهنمای پایان نامه، طراحی پژوهش، نظارت بر مراحل انجام پژوهش، بررسی و کنترل نتایج، اصلاح، بازبینی.

نویسنده سوم: مشاوره پایان نامه، طراحی پژوهش، نظارت بر مراحل انجام پژوهش، بررسی و کنترل نتایج، اصلاح، بازبینی.

نویسنده چهارم: مشاوره پایان نامه، طراحی پژوهش، نظارت بر مراحل انجام پژوهش، بررسی و کنترل نتایج، اصلاح، بازبینی.

تعارض منافع

بر اساس اظهارات نویسندگان، این مقاله تعارض منافعی ندارد.

حامی مالی

بنابر اظهارات نویسندگان این پژوهش هیچگونه حامی مالی ندارد.

سپاسگزاری

از تمامی مشارکت کنندگان در این پژوهش سپاسگزاری می شود.

منابع

آزادی، محمد (۱۳۹۶). برزخ میان کتاب درسی و کمک درسی. تهران: انتشارات رشد جوانه.

امینی، محمد. (۱۴۰۰). سیاست‌گذاری هویت در نظام آموزشی کشور و توصیه‌های سیاستی آن. *فصلنامه علمی مطالعات راهبردی فرهنگ*, ۲(۴), ۲۸-۹.

پارسائیان، محمد، و عظیمی‌منتظر، فاطمه. (۱۳۹۹). واکاوی گفتمان تبلیغات تلویزیونی موسسات آمادگی کنکور: بررسی موردی سه تبلیغ تلویزیونی موسسه مدرسان شریف، پارسه و ماهان. *زبان‌پژوهی* (علوم انسانی)، ۱۳(۳۸), ۳۰۱—۳۲۶.

حسین زاده، فاطمه و میری، محسن. (۱۳۹۷). بررسی تاثیر مطالعه کتب کمک آموزشی بر یادگیری دانش آموزان مقطع ابتدایی. سومین کنفرانس بین المللی پژوهش های نوین در حوزه علوم تربیتی و روانشناسی و مطالعات اجتماعی ایران.

حسینی لرگانی، سیده مریم، و محمدی، رضا. (۱۳۹۶). تبیین علل اثرگذار بر مراجعه دانش آموزان به آموزشگاه های آزاد کنکور. *مطالعات اندازه گیری و ارزشیابی آموزشی*، ۷(۱۸)، ۵۳-۸۹. https://sid.ir/paper/255262/fa

خلاقی، حسن، و حج‌فروش، محمد. (۱۳۹۱). بررسی تأثیر کنکور بر اهداف آموزشی در گذر از آموزش متوسطه به آموزش عالی. تعلیم و تربیت، ۱۱۲, ۶۷—۹۸.

داوری، علی، و رضازاده، آرش. (۱۳۹۳). مدلسازی معادلات ساختاری با نرم افزار اسمارت پلاس، انتشارات جهاد دانشگاهی.

رحیم نیا، فریبرز؛ غلامی، محمد و نصرتی، سعید. (۱۳۹۷). بررسی تأثیر جو بخشش درک شده بر نگرش‌ها و رفتارهای کاری کارکنان هتل‌آپارتمان‌ها و مهمان‌پذیران شهر مشهد. برنامه ریزی و توسعه گردشگری.

رستم‌زاده، محمد. (۱۳۹۴). بررسی نقش استفاده کتاب‌های کمک آموزشی بر رشد تحصیلی دانش‌آموزان پسر مقطع راهنمایی شهرستان کلیبر از دیدگاه معلمان. دومین کنفرانس بین‌المللی پژوهش‌های نوین در مدیریت، اقتصاد و حسابداری.

سبحانیان، فرید، رضایی، امیر، و مصلی‌نژاد، لیلا. (۱۳۹۴). بررسی ارتباط بین پیشرفت تحصیلی دانشجویان دانشگاه علوم پزشکی جهرم با گذراندن کلاس‌های فوق‌العاده آموزشی قبل از ورود به دانشگاه. *توسعه آموزش در علوم پزشکی*، ۸(۱۹), ۵۳—۶۱.

سلیمانی، محمد، و سلیمان‌نژاد، علی. (۱۳۹۳). بررسی تأثیر کتاب‌های کمک آموزشی بر رشد تحصیلی دانش‌آموزان ابتدایی از دیدگاه معلمان. نخستین همایش ملی علوم تربیتی و روان‌شناسی.

سیدعلیان, سیده محبوبه و صالحی, کیوان (۱۴۰۰). تأثیر استفاده از وسایل کمک آموزشی و فناوری اطلاعات در بهبود یادگیری ریاضیات دانش آموزان دوره دوم متوسطه. *فناوری آموزش*, ۱۵(۴), ۶۸۳-۶۹۴.

https://doi.org/10.22061/tej.2021.6700.2450

شکرباغانی، اشرف السادات و حسنی، محمد (۱۴۰۰). به کارگیری کتاب های کمک درسی در آموزش مدرسه ای از منظر اولیا (بایدها و نبایدها)،یازدهمین کنفرانس بین المللی روانشناسی، مشاوره و علوم تربیتی،

صبوری خسروشاهی,حبیب . (۱۳۸۸). آموزش و پرورش در عصر جهانی شدن؛ چالش¬ها و راهبردهای مواجهه با آن. *مطالعات راهبردی سیاستگذاری عمومی*, ۱(۱), ۱۵۳-۱۹۶.

عبدالله‌پور، علی، و انصاری، فاطمه. (۱۴۰۰). بررسی علل گرایش دانش‌آموزان به کتاب‌های کمک‌درسی ریاضی از دیدگاه دبیران و دانش‌آموزان (پژوهش آمیخته). *مطالعات آموزشی و آموزشگاهی*، ۱۰(۴), ۴۶۹—۴۹۳.

قلی زاده قلعه، اشکان؛ تقی نژاد، بهزاد؛ نقدی، محسن؛ عالی نژاد، احسان و قاسم زاده، علی. (۱۴۰۳). بررسی اثرات آموزش های خارج از مدارس بر پیشرفت تحصیلی دانش آموزان، دومین کنفرانس بین المللی حقوق، مدیریت، علوم تربیتی، روانشناسی و مدیریت برنامه ریزی آموزشی،تهران. https://civilica.com/doc/2404647

گنج بخش زمانی, محسن؛کسرایی, محمدسالار و توسلی رکن آبادی, مجید. (۱۴۰۲). نقش و اهمیت نهاد آموزش و پرورش در فرایند سیاست‌گذاری‌ها و توسعه انسان محور با نگاهی موردی به ایران. *مطالعات سیاست گذاری تربیت معلم*, ۶(۲), ۶۷-۸۷.

محمدی، فاطمه سادات و مختاری، محدثه. (۱۴۰۲). بررسی میزان استفاده از کتاب های کمک درسی و نقش آن در یادگیری،هجدهمین همایش ملی علمی پژوهشی روانشناسی و علوم تربیتی،شیروان. https://civilica.com/doc/1925323

مرادی، محسن و بدری، بهناز. (۱۳۹۱). بررسی تاثیر ارزش ویژه ی نام و نشان تجاری بر پاسخ مخاطبان کتاب های کمک درسی (مطالعه موردی انتشارات کاج). *پژوهشنامه چاپ و نشر*، ۴(۲)، ۵۱-۶۳.

مرتضوی، محمد. (۱۳۷۹). اهمیت و نقش کتابخانه‌های آموزشگاهی در آموزش. *فصلنامه کتاب*، ۱۳(۲), ۱۰۹—۱۱۶.

مصدق, لیلا؛ نصیری فرقانی, بابک و زمانی مقدم, افسانه. (۱۳۹۹). ارائه مدلی به منظور ایجاد شبکه‌های یادگیری دانشجوی در تحصیلات تکمیلی دانشگاه‌های آزاد شهر تهران، *فصلنامه روان شناسی تربیتی*, ۱۶(۵۷), ۱۸۹-۲۲۰.

https://doi.org/10.22054/jep.2021.55076.3137

مومنی مهموئی؛ حسین و صفدری,زهرا. (۱۳۹۵). رابطه نگرش تحصیلی و انگیزش پیشرفت با تلقی دانشجویان از کیفیت برنامه درسی. *دوفصلنامه مطالعات برنامه درسی آموزش عالی*, ۷(۱۳), ۱۰۱-۱۲۱.

میکائیلو، مهدی، و انتصارفومنی، علی. (۱۳۹۱). بررسی رابطه بین فعالیت‌های بعد از مدرسه با پیشرفت تحصیلی ریاضی. نشریه علمی *آموزش و ارزشیابی* (فصلنامه)، ۵(۱۹), ۱۳—۲۵.

یوسفی، سمانه، نبیئی، پریسا، صفری، رسول، امینی، میترا، صفری، آناهید و برهانی حقیقی، افشین. (۱۳۹۲). تعیین فراوانی، نوع و علل استفاده دانشجویان از کتاب های کمک آموزشی در جهت آمادگی برای آزمون پیش کارورزی شهریور ماه ۱۳۹۱ علوم پزشکی شیراز. علوم پزشکی صدرا، ۱(۴)، ۲۳۴ — ۲۴۱.

References

Bourdieu, P. (1986). The Forms of Capital. In J. Richardson (Ed.), Handbook of Theory and Research for the Sociology of Education (pp. 241-258). New York: Greenwood. https://www.marxists.org/reference/subject/philosophy/works/fr/bourdieu-forms-capital.htm

Braun, V., & Clarke, V. (2006). Using thematic analysis in psychology. *Qualitative research in psychology*, 3(2), 77-101.

Bray, M. (2003). Education and society in developing countries. Routledge

Bray, M., & Lykins, C. (2012). Shadow education: Private supplementary tutoring and its implications for policy makers in Asia (No. 9). Asian Development Bank

Bus, A. G., Takacs, Z. K., & Kegel, C. A. T. (2015). Affordances and limitations of electronic storybooks for young children's literacy development. *Developmental Review*, 36, 1–21.

Chen, Grace. (2019). Tutoring & Supplemental Education: The Pros and Cons. public school review.

Farineau, H. M., & McWey, L. M. (2011). The relationship between extracurricular activities and delinquency of adolescents in foster care. Children and Youth Services Review, 33(6), 963-968. DOI:10.1016/j.childyouth.2011.01.002

Farrell, M. (2008). Schooling and educational outcomes: International perspectives. Cambridge University Press

Fornell. C, and Larcker D.F. (1981). Evaluating structural equation models with unobservable variables and measurements error, J Mark Res 18(1): 39-50

Ghozali, I., Latan, H., Partial Least Squares Konsep, T. D., Metro, K., & Indonesia, A. (2014). UNDIP. *Diponegoro Journal of Accounting*, 3(3), 1-15.

Hon, H. N. (2010). HONG KONG'S SHADOW EDUCATION. Hong Kong Anthropolist, 4, 1-24

Kiran, H. S., Chacko, T. V., Murthy, K. S., & Gowdappa, H. B. (2016, December). Enhancing the clinical reasoning skills of postgraduate students in internal medicine through medical nonfiction and nonmedical fiction extracurricular books. *In Mayo Clinic Proceedings* (Vol. 91, No. 12, pp. 1761-1768). Elsevier.

Nunnally, J. C., & Bernstein, I. H. (1994). Psychometric theory. (3rd ed.). New York, NY: McGraw-Hil

Rawat, N., Rastogi, A., Jaiswal, K., & Nigam, A. (2014). Analysis of relationship between extracurricular activities and academic performance by computational intelligence. In 2014 Innovative Applications of Computational Intelligence on Power, Energy and Controls with their impact on Humanity (CIPECH) (pp. 472-475). IEEE

Ross, K. M., Pye, R. E., & Randell, J. (2016). Reading touch screen storybooks with mothers negatively affects 7-year-old readers' comprehension but enriches emotional engagement. *Frontiers in psychology*, 7, 1728

Tekle-Haimanot, R., Preux, P. M., Gerard, D., Worku, D. K., Belay, H. D., & Gebrewold, M. A. (2016). Impact of an educational comic book on epilepsy-related knowledge, awareness, and attitudes among school children in Ethiopia. *Epilepsy & Behavior*, 61, 218-223

Tenenhaus, M., Vinzi, V., Chatelin, Y., et al. (2005) PLS Path Modeling. Computational Statistics & Data Analysis, 48, 159-205. https://doi.org/10.1016/j.csda.2004.03.005

Vinzi, V. E., Chin, W. W., Henseler, J., & Wang, H. (2009). Perspectives on partial least squares. In Handbook of partial least squares: Concepts, methods and applications (pp. 1-20). Berlin, Heidelberg: Springer Berlin Heidelberg.

New Research in Islamic Humanities Studies
Online ISSN : 2980 - 8944
https://api.lu.ac.ir/
Lorestan University

Strategic Foresight in the Tourism Industry with an Interdisciplinary Approach

Amirali Akhavi

M.A. in Tourism Management (Tourism Development Planning) Faculty of Tourism, University of Science and Culture, Tehran, Iran. Email: amiraliakhavi4@gmail.com

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received 26 September 2025
Received in revised form 26 November 2025
Accepted 05 January 2026
Available online 15 January 2026

Keywords:
Strategic Foresight,
Sustainable Tourism,
Interdisciplinary,
Technology and Innovation,
Scenario Planning

ABSTRACT

Objective: This study aims to develop an interdisciplinary and foresight-oriented framework for analyzing the future of the tourism industry with an emphasis on sustainable development.

Method: The present study employed a qualitative approach utilizing grounded theory to analyze 20 semi-structured interviews conducted with experts in the fields of tourism, sustainable development, and technology. In accordance with the grounded theory methodology, the data analysis process systematically involved open, axial, and selective coding. The management and analysis of qualitative data were performed using MAXQDA software.

Results: The findings indicate that the future of the tourism industry is shaped by three key axes: "Technology and Innovation," "Sustainability and Resilience," and "Culture and Management." Factors characterized by high uncertainty such as tourist behavior, economic resilience, and environmental impacts are identified as critical future junctures, underscoring the necessity of strategic scenario planning to navigate plausible futures.

Conclusions: The proposed conceptual model enables policymakers and planners to design flexible, resilient, and sustainable strategies. This framework can contribute to the advancement of sustainable and smart tourism development in Iran and other developing countries.

Cite this article: Akhavi, A. (2026). Strategic Foresight in the Tourism Industry with an Interdisciplinary Approach. *New Research in Islamic Humanities Studies*, 4 (Special Issue), 1-14. https://doi.org/10.22034/api.2026.2085631.1667

© Author retain the copyright and full publishing rights.
Publisher: Lorestan University.
DOI: https://doi.org/10.22034/api.2026.2085631.1667

Introduction

The tourism industry, as a dynamic economic sector, is confronted with rapid technological transformations, climate change, and global crises, which have challenged traditional planning approaches. These conditions underscore the necessity of adopting a strategic foresight approach to identify trends, key drivers, and uncertainties, and to design alternative scenarios. Achieving sustainable development in tourism also necessitates an interdisciplinary perspective that considers its various dimensions. Nevertheless, existing research often tends to be unidimensional or lacks an integrated framework that connects foresight with sustainability. This gap is particularly evident in developing countries. Therefore, the present study, employing a qualitative and interdisciplinary approach, seeks to provide a comprehensive framework for analyzing the future of the tourism industry with an emphasis on sustainable development and to outline strategic pathways toward achieving sustainable and resilient tourism.

Method

The present study employed a qualitative approach utilizing grounded theory to analyze 20 semi-structured interviews conducted with experts in the fields of tourism, sustainable development, and technology. In accordance with the grounded theory methodology, the data analysis process systematically involved open, axial, and selective coding. The management and analysis of qualitative data were performed using MAXQDA software.

Results

The findings indicate that the future of the tourism industry is shaped by three key axes: "Technology and Innovation," "Sustainability and Resilience," and "Culture and Management." Factors characterized by high uncertainty such as tourist behavior, economic resilience, and environmental impacts are identified as critical future junctures, underscoring the necessity of strategic scenario planning to navigate plausible futures.

Conclusions

The findings revealed that the future of the tourism industry is shaped by three key and interconnected axes: "Technology and Innovation," "Sustainability and Resilience," and "Culture and Management." Emerging technologies, such as artificial intelligence, are transforming the tourist experience and enhancing managerial efficiency. Concurrently, environmental and economic pressures necessitate a transition toward sustainable tourism. Factors characterized by high uncertainty including tourist behavior and economic resilience represent critical junctures for the industry's future, rendering strategic scenario planning indispensable for navigating plausible futures**.**Accordingly, a three layered conceptual model encompassing "Key Factors and Uncertainties," "Scenario Analysis," and "Decision-Making and Strategies" was developed. This model facilitates the integration of strategic foresight with an interdisciplinary approach. The proposed framework can serve as a practical foundation for formulating flexible, resilient, and

sustainable policies in tourism management within Iran and other developing countries **.**Future research directions include quantitative testing of this model at regional and national scales, conducting scenario-based studies in diverse destinations, investigating the role of artificial intelligence in enhancing tourism resilience, undertaking comparative studies with successful countries, and employing participatory approaches that incorporate stakeholder perspectives.

Author Contributions

The author contributed equally to the conceptualization of the article and writing of the original and subsequent drafts.

Data Availability Statement

Data available on request from the authors.

Acknowledgements

Thanks and appreciation have not been expressed.

Ethical Considerations

The author strictly adhered to the highest standards of research integrity. The authors avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not-for-profit sectors.

Conflict of Interest

The author declare no conflict of interest.

پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی
شاپا الکترونیکی: ۸۹۴۴-۲۹۸۰
https://api.lu.ac.ir/
دانشگاه لرستان

آینده‌نگاری راهبردی صنعت گردشگری با رویکرد میان‌رشته‌ای

امیرعلی اخوی

کارشناس ارشد مدیریت جهانگردی (برنامه‌ریزی توسعه)، دانشکده گردشگری، دانشگاه علم و فرهنگ، تهران، ایران. رایانامه: amiraliakhavi4@gmail.com

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
مقاله پژوهشی،

تاریخچه مقاله:
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۷/۰۴
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۹/۰۵
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۰/۱۵
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۱۰/۲۵

کلیدواژه‌ها:
آینده‌نگاری استراتژیک،
گردشگری پایدار،
میان‌رشته‌ای،
فناوری و نوآوری،
برنامه‌ریزی سناریو

چکیده

هدف: این مطالعه با هدف ارائه چارچوبی میان‌رشته‌ای و آینده‌نگارانه برای تحلیل آینده صنعت گردشگری با تأکید بر توسعه پایدار انجام شد.

روش پژوهش: پژوهش حاضر از روش کیفی و نظریه داده‌بنیاد برای تحلیل ۲۰ مصاحبه نیمه‌ساختاریافته با کارشناسان حوزه گردشگری، توسعه پایدار و فناوری بهره برد. در فرآیند تحلیل داده‌ها، مطابق با رویکرد نظریه داده‌بنیاد، مراحل کدگذاری باز، محوری و انتخابی به‌صورت نظام‌مند انجام شد و مدیریت و تحلیل داده‌های کیفی با استفاده از نرم‌افزار MAXQDA صورت گرفت.

یافته‌ها: یافته‌ها نشان می‌دهند که آینده صنعت گردشگری تحت تأثیر سه محور کلیدی «فناوری و نوآوری»، «پایداری و تاب‌آوری» و «فرهنگ و مدیریت» قرار دارد. عوامل با عدم قطعیت بالا، مانند رفتار گردشگر، تاب‌آوری اقتصادی و اثرات زیست‌محیطی، نقاط بحرانی آینده محسوب می‌شوند و سناریونویسی راهبردی برای مواجهه با آینده‌های محتمل ضروری است.

نتیجه‌گیری: مدل مفهومی ارائه شده، امکان طراحی سیاست‌های منعطف، تاب‌آور و پایدار را برای تصمیم‌گیران و برنامه‌ریزان فراهم می‌کند. این چارچوب می‌تواند به توسعه گردشگری پایدار و هوشمند در ایران و سایر کشورهای در حال توسعه کمک نماید.

استناد: اخوی، امیرعلی. (۱۴۰۴). آینده‌نگاری راهبردی صنعت گردشگری با رویکرد میان‌رشته‌ای. *پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی*، (ویژه نامه) ۴، ۱۴-۱. https://doi.org/10.22034/api.2026.2085631.1667

ناشر: دانشگاه لرستان.

© نویسنده.

DOI: https://doi.org/10.22034/api.2026.2085631.1667

مقدمه

صنعت گردشگری به‌عنوان یکی از بزرگ‌ترین و پویاترین بخش‌های اقتصادی جهان، نقش مهمی در اشتغال‌زایی، رشد اقتصادی، تعاملات فرهنگی و توسعه منطقه‌ای ایفا می‌کند. با این حال، این صنعت در دهه‌های اخیر در معرض تحولات شتابان فناورانه، تغییرات اقلیمی، نوسانات اقتصادی و بحران‌های جهانی قرار گرفته است. این شرایط پویا و غیرقابل پیش‌بینی، ضرورت بازنگری در الگوهای سنتی برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری گردشگری را آشکار ساخته و نیاز به رویکردهایی آینده‌محور، منعطف و نظام‌مند را برجسته کرده است. در این میان، آینده‌نگاری راهبردی به‌عنوان یکی از رویکردهای نوین در مطالعات توسعه، امکان شناسایی روندهای کلان، پیشران‌های کلیدی و عدم‌قطعیت‌های بحرانی را فراهم می‌سازد و از طریق طراحی سناریوهای بدیل، به تصمیم‌گیران کمک می‌کند تا برای آینده‌های محتمل آماده شوند. از سوی دیگر، تحقق توسعه پایدار در صنعت گردشگری مستلزم در نظر گرفتن هم‌زمان ابعاد اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، زیست‌محیطی و نهادی است؛ امری که تنها از طریق نگاهی میان‌رشته‌ای امکان‌پذیر خواهد بود. با این وجود، بخش قابل توجهی از پژوهش‌های موجود یا به تحلیل‌های تک‌بعدی بسنده کرده‌اند یا فاقد چارچوبی جامع برای پیوند آینده‌نگاری با اصول توسعه پایدار هستند. بررسی ادبیات پژوهش نشان می‌دهد که هنوز مدل‌های بومی و یکپارچه‌ای که بتوانند آینده صنعت گردشگری را با تأکید بر پایداری ترسیم کنند، به‌طور کافی توسعه نیافته‌اند. این شکاف پژوهشی به‌ویژه در کشورهای در حال توسعه، که همزمان با چالش‌های زیست‌محیطی، اقتصادی و نهادی مواجه‌اند، نمود بیشتری دارد. همچنین، اتکای بیش از حد به روش‌های کمی و پیش‌بینی‌های خطی، موجب نادیده گرفتن پیچیدگی‌ها و تعاملات چندسطحی این صنعت شده است.

از این رو، پژوهش حاضر می‌کوشد با بهره‌گیری از رویکرد کیفی و میان‌رشته‌ای و تکیه بر روش‌های آینده‌نگاری راهبردی، چارچوبی جامع برای تحلیل آینده صنعت گردشگری با تأکید بر توسعه پایدار ارائه دهد. این مطالعه با تحلیل نظام‌مند داده‌ها، تلاش می‌کند تا ضمن شناسایی عوامل اثرگذار بر آینده این صنعت، مسیرهای راهبردی برای دستیابی به گردشگری پایدار و تاب‌آور را ترسیم کند.

مبانی نظری

صنعت گردشگری در دهه اخیر با تغییرات بنیادین در ساختارهای فناورانه و رویکردهای زیست‌محیطی مواجه شده است. مرور نظام‌مند ادبیات پژوهشی نشان می‌دهد که هوش مصنوعی اکنون فراتر از یک ابزار جانبی، به عنوان محرک اصلی در بازآفرینی مدل‌های کسب‌وکار و تجربیات گردشگری عمل می‌کند. پژوهش‌های اخیر تأکید دارند که هوش مصنوعی در حال دگرگون‌سازی کسب‌وکارهای گردشگری است و این فناوری‌ها نقشی حیاتی در بازتعریف تعاملات و ارتقای کارایی عملیاتی ایفا می‌کنند (لوپز–نارانجو و همکاران[1]، ۲۰۲۵). این تحول فناورانه به طور مستقیم بر تجربه گردشگر تأثیر گذاشته است؛ به طوری که فناوری‌های توانمندساز هوش مصنوعی، الگوهای سنتی سفر را تغییر داده و دستورکارهای پژوهشی جدیدی را برای درک عمیق‌تر رفتار مسافران ایجاد کرده‌اند (چاتوردی و همکاران[2]، ۲۰۲۴). در همین راستا، استفاده از مدل‌های یادگیری عمیق کامپیوتری برای تحلیل کلان‌داده‌های بصری (مانند عکس‌های گردشگران) در مقاصد پربازدید نظیر پکن، امکان کشف رفتارهای پنهان و ادراکات گردشگران را با دقتی بی‌سابقه فراهم آورده است (ژانگ و همکاران[3]، ۲۰۱۹). علاوه بر این، سیستم‌های هوشمند اکنون به عنوان زیرساختی ضروری برای توسعه گردشگری مدرن شناخته می‌شوند (گونزالس–آرگوته[4]، ۲۰۲۵) و مرورهای سیستماتیک نشان می‌دهند که ظهور هوش مصنوعی در این صنعت، روندی رو به رشد و غیرقابل اجتناب است (اردوس و همکاران[5]، ۲۰۲۵). در کنار پیشرفت‌های فناورانه، مفهوم پایداری نیز در ادبیات گردشگری تکامل یافته است. بررسی روند پژوهش‌های چهار دهه اخیر نشان

1. López-Naranjo et al.
2. Chaturvedi et al.
3. Zhang et al
4. González-Argote
5. Erdős et al.

می‌دهد که تمرکز از گردشگری صرف، به سمت همسوسازی با اهداف توسعه پایدار تغییر مسیر داده است (اگروال و همکاران[1]، ۲۰۲۴). پژوهشگران اکنون به دنبال نقطه تلاقی میان فناوری و پایداری هستند؛ جایی که هوش مصنوعی می‌تواند به عنوان ابزاری برای تحقق "گردشگری احیاکننده" و توسعه مقاصد سبز عمل کند (خان و همکاران[2]، ۲۰۲۴). این همگرایی در مدل‌های پیش‌بینی نیز مشهود است؛ به طوری که استفاده از مدل‌های پیش‌بینی مبتنی بر ابر و هوش مصنوعی برای مدیریت مقاصد هوشمند و ارتقای پایداری پیشنهاد شده است (شارما و پاندی[3]، ۲۰۲۵). همچنین، ادغام سیستم‌های هوش تجاری با حسابداری مدیریت زیست‌محیطی، رویکردی نوین برای پایش دقیق عملکرد پایداری در بنگاه‌های گردشگری محسوب می‌شود (ساریجیانیدیس و همکاران، ۲۰۲۴). مرور ادبیات تکاملی گردشگری پایدار نیز تأیید می‌کند که آینده این صنعت در گرو درک عمیق تعاملات پیچیده میان سیستم‌های تصمیم‌گیر و الزامات زیست‌محیطی است (گای و همکاران[4]، ۲۰۲۶). تحول در موضوعات پژوهشی، نیازمند تحول در روش‌شناسی تحقیق نیز بوده است. برای تحلیل داده‌های کیفی پیچیده در مطالعات گردشگری، استفاده از نرم‌افزارهای تحلیل داده‌های کیفی گسترش یافته است. ابزارهایی مانند و به پژوهشگران کمک می‌کنند تا پروژه‌های نظریه داده‌بنیاد و تحلیل‌های تماتیک را با شفافیت و انسجام بیشتری انجام دهند (ملادو و همکاران، ۲۰۲۰؛ نایدبالسکی و اسلزاک، ۲۰۱۷[5]). مطالعات نشان می‌دهند که این ابزارهای نرم‌افزاری، تاریخچه و فرآیند تحلیل را مستند کرده و اعتبار یافته‌های کیفی را افزایش می‌دهند (ریس و همکاران، ۲۰۱۶؛ گیلبرت و همکاران، ۲۰۱۴[6]). علاوه بر روش‌های تحلیل وضعیت موجود، روش‌های آینده‌پژوهی و پیش‌بینی تقاضا نیز از اهمیت ویژه‌ای برخوردار شده‌اند. تکنیک دلفی به عنوان یک روش کیفی معتبر، برای پیش‌بینی ریسک‌ها در صنعت گردشگری (کانلیف[7]، ۲۰۰۲) و ترسیم چشم‌انداز توسعه گردشگری شهری در مناطقی مانند ماراکایبو به کار گرفته شده است (کاماکارو سیرا و همکاران[8]، ۲۰۱۴). همچنین، ترکیب روش‌های سنتی با رویکردهای نوین مانند الگوریتم‌های ژنتیک برای پیش‌بینی دقیق‌تر تقاضای گردشگری، نشان‌دهنده حرکت به سمت روش‌شناسی‌های ترکیبی و پیشرفته در این حوزه است (آل جاسم[9] و همکاران، ۲۰۲۳).

پیشینه پژوهش

برای انجام این پژوهش، از مطالعات پیشین استفاده شده است تا پیشران‌های کلیدی، روندهای اثرگذار و روش‌های آینده‌نگاری موفق در صنعت گردشگری ایران و سایر شهرها شناسایی شود و پژوهش حاضر بتواند چارچوبی علمی، میان‌رشته‌ای و مبتنی بر توسعه پایدار برای تحلیل آینده گردشگری ارائه دهد. صنعت گردشگری در ایران با وجود ظرفیت‌های بالقوه، به دلیل محدودیت‌های زیرساختی، موانع قانونی و تحریم‌های بین‌المللی، در جذب گردشگران خارجی نسبت به کشورهای رقیب عقب است. با این حال، رشد سریع فناوری اطلاعات و افزایش کاربردهای دیجیتال در حوزه گردشگری، به‌عنوان یکی از روندهای کلیدی توسعه و فرصت‌های راهبردی برای آینده این صنعت مطرح شده است (بطحی نصیری و همکاران، ۲۰۲۳). تحقیقات پیشین نشان می‌دهند که شناسایی پیشران‌های کلیدی و تحلیل آن‌ها از طریق روش‌های آینده‌نگاری، چارچوبی علمی و نظام‌مند برای برنامه‌ریزی و مدیریت صنعت گردشگری فراهم می‌کند. به عنوان نمونه، در پژوهشی در مشکین‌شهر، با استفاده از روش دلفی و تحلیل اثرات متقابل، ۱۴ عامل کلیدی به عنوان پیشران توسعه گردشگری شناسایی شد که شامل طراحی مناسب فضا، بازسازی آثار گردشگری، جاذبه‌های انسان‌ساخت و منابع آبی بود؛ این عوامل می‌توانند توسعه پایدار گردشگری را تسهیل کنند (محمودی و همکاران، ۱۴۰۳).

در حوزه گردشگری پایدار، مفاهیم آینده‌نگاری راهبردی و اقتصاد مقاومتی نقش تعیین‌کننده‌ای دارند. نعیمی مجد و نعیمی مجد (۱۳۹۸) نشان دادند که اقتصاد مقاومتی اثر مثبت و مستقیمی بر آینده‌نگاری گردشگری و تحقق توسعه پایدار دارد و می‌تواند

1. Agarwal et al
2. Khan et al
3. Sharma & Pandey
4. Gai et al
5. Mellado et al., 2020 & Niedbalski & Ślęzak, 2017
6. Reis et al., 2016 & Gilbert et al., 2014
7. Canliffe
8. Camacaro Sierra et al
9. Al-Jassim et al

به‌عنوان ابزاری برای مقابله با چالش‌های اقتصادی و فرهنگی عمل کند. مطالعه‌ای در شهر یاسوج با رویکرد آینده‌نگاری و سناریونویسی نشان داد که از میان ۳۷ عامل کلیدی، ۸ پیشران حیاتی شامل شرایط آب و هوایی، طرح جامع گردشگری، تأسیسات زیربنایی، رسانه‌ها، خدمات رفاهی، آداب و رسوم، بخش خصوصی و امنیت شناسایی شدند؛ این پیشران‌ها برای تدوین ۸۰ سناریوی راهبردی آینده گردشگری شهر یاسوج مورد استفاده قرار گرفتند (تقوایی و حسینی‌خواه، ۱۳۹۶). در کلانشهر رشت نیز، با رویکرد آینده‌نگاری، ۳۴ عامل اولیه شناسایی شد و سپس با استفاده از روش دلفی و تحلیل اثرات متقابل، پیشران‌های کلیدی توسعه گردشگری تعیین گردید. نتایج نشان داد که توسعه روابط با همسایگان، حیات جانوری و وجود مراکز خرید به ترتیب مهم‌ترین عوامل مؤثر بر توسعه گردشگری این شهر هستند (جوان و همکاران، ۱۴۰۰). پس از بحران کرونا، اهمیت تحلیل روندهای اثرگذار بر گردشگری بیش از پیش افزایش یافته است. پژوهشی نشان داد که افزایش شکاف اقتصادی، تحریم‌های بین‌المللی، نقش بلاگرهای شبکه‌های اجتماعی، افزایش استفاده از تلفن‌های همراه هوشمند، تخریب محیط‌زیست و رشد کنفرانس‌ها و سمینارها، از مهم‌ترین روندهای اثرگذار بر توسعه گردشگری پساکرونا هستند و بر ضرورت طراحی راهکارهای راهبردی و پایدار برای این صنعت تأکید دارند (رحیمی و همکاران، ۱۴۰۳). این مطالعات نشان می‌دهند که بهره‌گیری از رویکرد آینده‌نگاری راهبردی با تأکید بر توسعه پایدار و میان‌رشته‌ای می‌تواند چارچوبی علمی برای شناسایی پیشران‌ها، تحلیل روندها و طراحی سناریوهای مناسب فراهم آورد و مسیرهای توسعه پایدار گردشگری در ایران را به‌صورت واقع‌گرایانه و عملیاتی ترسیم کند. همچنین پژوهش اخوی (۱۴۰۴) نیز براتخاذ رویکردی بین‌رشته‌ای در تبیین و تحلیل تعامل میان عوامل و متغیرهای مؤثر بر یک موضوع تأکید دارد.

روش پژوهش

پژوهش حاضر یک مطالعه کیفی، آینده‌نگارانه و میان‌رشته‌ای است که با هدف تحلیل نظام‌مند روندها، پیشران‌ها و سناریوهای راهبردی صنعت گردشگری با تأکید بر توسعه پایدار طراحی شده است. این رویکرد کیفی امکان بررسی الگوها، روابط و پیچیدگی‌های مفهومی در داده‌ها را فراهم می‌کند و به پژوهشگر اجازه می‌دهد چارچوبی بومی و واقع‌گرایانه برای آینده صنعت گردشگری ارائه دهد. برای تحلیل داده‌ها از نظریه داده‌بنیاد استفاده شد که از طریق مراحل کدگذاری باز، کدگذاری محوری و کدگذاری انتخابی، به استخراج مفاهیم اصلی، روابط میان آن‌ها و شکل‌گیری چارچوب مفهومی جامع منجر می‌شود. جامعه پژوهش شامل متخصصان، پژوهشگران و کارشناسان حوزه گردشگری، توسعه پایدار، مدیریت و فناوری است و نمونه‌گیری به صورت هدفمند و نظری انجام شد. در این پژوهش، ۲۰ مصاحبه نیمه‌ساختاریافته با افراد منتخب انجام شد تا داده‌ها از غنای لازم برخوردار باشند و اشباع داده‌ای حاصل شود. همچنین، مطالعه اسناد و گزارش‌های مرتبط مانند گزارش‌های سازمان جهانی گردشگری و اسناد داخلی، به تکمیل داده‌ها و افزایش اعتبار پژوهش کمک کرد. تحلیل داده‌ها در سه مرحله انجام شد: ابتدا با کدگذاری باز داده‌های خام به واحدهای معنایی کوچک تقسیم و کدگذاری اولیه انجام شد، سپس در کدگذاری محوری روابط میان کدها شناسایی و گروه‌بندی شده و مفاهیم اصلی و زیرمجموعه‌های آن شکل گرفت، و در نهایت با کدگذاری انتخابی محورهای اصلی پژوهش مشخص و چارچوب مفهومی نهایی طراحی شد. برای ارزیابی پایایی کدگذاری‌ها، ضریب توافق بین پژوهشگران با استفاده از ضریب کاپا محاسبه شد و میزان توافق ۷۴ درصد به دست آمد که نشان‌دهنده سطح قابل قبول توافق بین تحلیل‌گران است. برای اطمینان از روایی و پایایی داده‌ها و یافته‌ها از چند روش استفاده شد. نخست، از تثبیت یافته‌ها با بررسی مکرر داده‌ها بهره گرفته شد، به‌طوری که داده‌های مصاحبه با اسناد و گزارش‌های معتبر مقایسه و هم‌سنجی شدند. دوم، از بازبینی همکارانه استفاده شد تا تحلیل‌ها توسط پژوهشگران دیگر بازبینی شوند و سوگیری شخصی کاهش یابد. سوم، با بازخورد شرکت‌کنندگان، خلاصه تحلیل‌ها و کدها به افراد مورد مصاحبه ارائه شد تا صحت و دقت برداشت‌ها تأیید گردد. همچنین، شفافیت در مستندسازی فرایند جمع‌آوری و تحلیل داده‌ها و نگهداری سوابق مصاحبه‌ها، به تقویت قابلیت اعتماد و تکرارپذیری پژوهش کمک کرد.

در نهایت، خروجی این پژوهش شامل شناسایی روندها و پیشران‌های کلیدی آینده صنعت گردشگری، استخراج الگوهای مفهومی و سناریوهای راهبردی با رویکرد میان‌رشته‌ای و ارائه یک چارچوب مفهومی و راهبردی برای تصمیم‌گیری پایدار خواهد بود که می‌تواند به برنامه‌ریزان و پژوهشگران در طراحی سیاست‌های هوشمند و تاب‌آور در حوزه گردشگری کمک کند.

یافته‌ها

این یافته‌ها حاصل تحلیل عمیق ۲۰ مصاحبه تخصصی است و تلاش شده تا از کلیشه‌های رایج عبور کرده و راهکارهایی نوآورانه، میان‌رشته‌ای و ساختارشکن برای آینده صنعت گردشگری ارائه دهد.

در این مرحله، مفاهیم اولیه (کدهای باز) از دل مصاحبه‌ها استخراج و بر اساس تشابه معنایی در قالب زیرمقوله‌ها و سپس مقولات اصلی (کدهای محوری) دسته‌بندی شدند.

در فرآیند آینده‌پژوهی، شناسایی پیشران‌ها و عوامل کلیدی که مسیر آینده صنعت گردشگری را تعیین می‌کنند ضروری است. این عوامل معمولاً شامل فناوری، اقتصاد، محیط‌زیست، فرهنگ، تجربه گردشگر و سیاستگذاری هستند. نکته مهم این است که بسیاری از این عوامل عدم قطعیت بالایی دارند؛ یعنی مسیر دقیق آن‌ها قابل پیش‌بینی نیست و می‌توانند تحت تأثیر بحران‌ها، تغییرات اقلیمی، نوسانات اقتصادی، تحولات اجتماعی یا تغییر رفتار گردشگر قرار گیرند. بررسی این عوامل با تمرکز بر سطح تأثیر و میزان عدم قطعیت به تصمیم‌گیران امکان می‌دهد تا سناریوهای متنوعی طراحی کرده و برای آینده‌های محتمل آماده شوند. عوامل دارای عدم قطعیت بالا معمولاً نقاط کلیدی برای طراحی سناریو هستند و استراتژی‌های تاب‌آور و منعطف بر اساس آن‌ها شکل می‌گیرد.

جدول ۱. عوامل کلیدی صنعت گردشگری با سطح عدم قطعیت برای آینده‌پژوهی

کد باز (عامل کلیدی)	توضیح کوتاه	سطح عدم قطعیت
سفر هوشمند	تجربه شخصی‌سازی‌شده سفر با فناوری	متوسط تا بالا
تحلیل رفتار گردشگر	پیش‌بینی تصمیمات و الگوهای سفر	بالا
واقعیت ترکیبی	شبیه‌سازی و تجربه تعاملی مقصد	متوسط
مدیریت مقصد هوشمند	کنترل و بهینه‌سازی زیرساخت‌ها با سامانه هوشمند	متوسط
اینترنت اشیا گردشگری	اتصال تجهیزات و زیرساخت‌ها برای بهبود خدمات	متوسط
گردشگری احیاکننده	فعالیت‌های سبز با اثر مثبت محیطی	بالا
بهره‌وری منابع طبیعی	استفاده بهینه از آب و انرژی	متوسط
اثرات زیست‌محیطی	طراحی گردشگری با حداقل اثرات منفی	بالا
سرمایه‌گذاری پایدار	توسعه زیرساخت‌ها با دیدگاه بلندمدت	متوسط
تاب‌آوری اقتصادی گردشگری	انعطاف در برابر بحران‌ها و نوسانات اقتصادی	بالا
تجربه فرهنگی تعاملی	ارتباط گردشگر با جامعه میزبان	بالا
حفاظت و بازآفرینی میراث	نگهداری و احیای آثار تاریخی و فرهنگی	متوسط
سناریونویسی راهبردی	طراحی مسیرهای آینده با سناریوهای متنوع	بالا
تصمیم‌گیری داده‌محور	استفاده از داده‌ها و تحلیل‌ها برای سیاستگذاری	متوسط
آموزش و توانمندسازی نیروی انسانی	ارتقای مهارت‌ها و قابلیت‌های کارکنان	متوسط
راهنمای دیجیتال گردشگر	اپلیکیشن‌ها و ابزارهای اطلاع‌رسانی	متوسط
تجربه سفر شخصی‌سازی‌شده	خدمات منطبق با نیاز گردشگر	بالا
تعامل چندجانبه با ذی‌نفعان	همکاری دولت، بخش خصوصی و جامعه محلی	بالا
حکمرانی انعطاف‌پذیر	سازگاری سیاست‌ها با تغییرات محیطی و اقتصادی	بالا
مدیریت ریسک و بحران	پیش‌بینی و مقابله با بحران‌ها	بالا
شبکه‌سازی گردشگری	ایجاد ارتباط میان مقاصد و خدمات	متوسط
نوآوری در خدمات گردشگری	طراحی محصولات و خدمات جدید و خلاقانه	بالا
سنجش و پایش عملکرد	ارزیابی مستمر کیفیت و رضایت گردشگر	متوسط
بازاریابی هوشمند	جذب و حفظ گردشگر با فناوری و داده	متوسط
اقتصاد دیجیتال گردشگری	بهره‌گیری از فناوری اطلاعات در تجارت گردشگری	متوسط

جدول (۱) شامل ۲۵ کد باز کلیدی صنعت گردشگری است که هر کد بیانگر عاملی اثرگذار بر آینده این صنعت می‌باشد. ستون «سطح عدم قطعیت» نشان می‌دهد هر عامل تا چه حد قابل پیش‌بینی نیست و تحت تأثیر تغییرات اقتصادی، اجتماعی، فناورانه و محیطزیستی قرار می‌گیرد؛ عواملی با عدم قطعیت بالا، مانند رفتار گردشگر یا تاب‌آوری اقتصادی، نقاط بحرانی آینده محسوب می‌شوند و برای طراحی سناریوهای منعطف و واقع‌گرایانه حیاتی هستند، در حالی که عوامل با عدم قطعیت متوسط، مانند آموزش نیروی انسانی یا بهره‌وری منابع، کم‌ریسک‌تر بوده و بیشتر برای بهبود زیرساخت‌ها و سیاستگذاری کاربرد دارند. شناخت و تحلیل این عدم قطعیت‌ها، امکان شناسایی مسیرهای راهبردی، تدوین سناریوهای متنوع و اتخاذ تصمیمات تاب‌آور و پایدار در صنعت گردشگری را فراهم می‌کند.

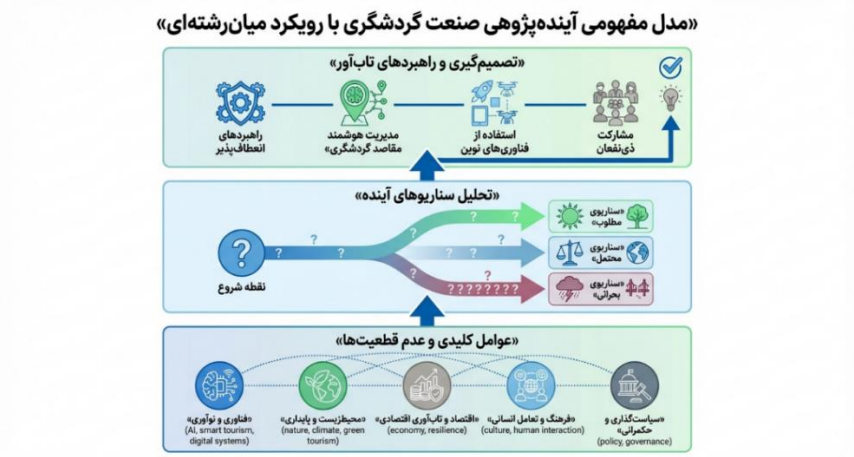
جدول (۲) محورهای اصلی صنعت گردشگری برای آینده‌پژوهی را نشان می‌دهد که از تحلیل ۲۵ کد باز استخراج شده‌اند. هر محور، یک حوزه کلیدی اثرگذار بر آینده صنعت را مشخص می‌کند و نمونه کدهای باز مرتبط، مفاهیم عملی و قابل اجرا را برای تحلیل، سناریونویسی و طراحی راهبردهای تاب‌آور و پایدار ارائه می‌دهند. این ساختار کمک می‌کند تا تصمیم‌گیران و پژوهشگران، ارتباط میان فناوری، پایداری، اقتصاد، فرهنگ و مدیریت را به‌طور واضح درک کرده و مسیرهای راهبردی متنوع و منعطف برای آینده گردشگری طراحی کنند.

جدول ۲. کدهای محوری صنعت گردشگری برای آینده‌پژوهی

کد محوری	نمونه کدهای باز مرتبط
فناوری و تجربه نوآورانه	سفر هوشمند، تجربه سفر شخصی‌سازی‌شده، واقعیت ترکیبی، راهنمای دیجیتال گردشگر، اینترنت اشیا گردشگری
پایداری و محیطزیست	گردشگری احیاکننده، بهره‌وری منابع طبیعی، کاهش اثرات زیست‌محیطی، حفاظت و بازآفرینی میراث
اقتصاد و زیرساخت پایدار	سرمایه‌گذاری پایدار، تاب‌آوری اقتصادی گردشگری، شبکه‌سازی گردشگری، اقتصاد دیجیتال گردشگری
فرهنگ و تعامل انسانی	تجربه فرهنگی تعاملی، آموزش و توانمندسازی نیروی انسانی
مدیریت و تصمیم‌گیری راهبردی	سناریونویسی راهبردی، تصمیم‌گیری داده‌محور، مدیریت ریسک و بحران، نوآوری در خدمات گردشگری، بازاریابی هوشمند، سنجش و پایش عملکرد

سه کد انتخابی برای آینده‌پژوهی صنعت گردشگری به صورت خلاصه و متمرکز شامل فناوری و نوآوری، پایداری و تاب‌آوری، و فرهنگ و مدیریت هستند. محور «فناوری و نوآوری» بر کاربرد ابزارها و فناوری‌های نوین، تجربه شخصی‌سازی‌شده گردشگر و هوشمندسازی مقاصد تمرکز دارد؛ «پایداری و تاب‌آوری» بر حفظ محیطزیست، بهره‌وری منابع، سرمایه‌گذاری پایدار و انعطاف اقتصادی در برابر بحران‌ها تأکید می‌کند؛ و «فرهنگ و مدیریت» شامل تعامل فرهنگی، توانمندسازی نیروی انسانی، حکمرانی راهبردی و تصمیم‌گیری داده‌محور است. این سه کد انتخابی، به‌عنوان ستون‌های اصلی تحلیل، امکان طراحی سناریوهای آینده، شناسایی پیشران‌های کلیدی و تدوین استراتژی‌های تاب‌آور و پایدار در صنعت گردشگری را فراهم می‌کنند.

شکل ۱. مدل مفهومی آینده پژوهی صنعت گردشگری با رویکرد میان رشته ای



نتیجه‌گیری

یافته‌های پژوهش حاضر نشان می‌دهند که آینده صنعت گردشگری تحت تأثیر سه محور کلیدی قرار دارد :فناوری و نوآوری، پایداری و تاب‌آوری، و فرهنگ و مدیریت .محور فناوری و نوآوری بر تحول تجربه گردشگر و بهینه‌سازی مدیریت مقاصد تمرکز دارد و با مطالعات لوپز–نارانجو و همکاران (۲۰۲۵) و چاتورودی و همکاران (۲۰۲۴) همسو است که نشان می‌دهند فناوری‌های نوین، از هوش مصنوعی تا واقعیت ترکیبی، به بازتعریف تجربه سفر و مدل‌های کسب‌وکار گردشگری منجر شده‌اند. محور پایداری و تاب‌آوری نیز بر تعامل اقتصاد، محیط‌زیست و منابع طبیعی تأکید دارد و یافته‌های ما با مطالعات اگروال و همکاران (۲۰۲۴) و خان و همکاران (۲۰۲۴) تطابق دارد که بر همگرایی گردشگری پایدار و فناوری برای ایجاد مقاصد سبز تأکید می‌کنند. در نهایت، محور فرهنگ و مدیریت شامل تعامل انسانی، توانمندسازی نیروی انسانی و حکمرانی راهبردی است که با پژوهش‌های نعیمی‌مجد و همکاران (۱۳۹۸) و رحیمی و همکاران (۱۴۰۳) واخوی(۱۴۰۴) همخوانی دارد و نقش تصمیم‌گیری داده‌محور و سناریونویسی در طراحی سیاست‌های تاب‌آور و انعطاف‌پذیر را برجسته می‌سازد.

تحلیل داده‌ها نشان می‌دهد که عوامل کلیدی صنعت گردشگری، به ویژه آن‌هایی که عدم قطعیت بالایی دارند مانند رفتار گردشگر، تاب‌آوری اقتصادی و واکنش‌های محیطی، به‌عنوان نقاط بحرانی آینده عمل می‌کنند. این نتایج با مطالعات پیشین در شهرهای یاسوج و رشت (تقوایی و حسینی‌خواه، ۱۳۹۶؛ جوان و همکاران، ۱۴۰۰) و پژوهش‌های پساکرونا (رحیمی و همکاران، ۱۴۰۳) همسو است که اهمیت طراحی سناریوهای منعطف و استراتژی‌های تاب‌آور را تأکید کرده‌اند.

با ترکیب یافته‌های این پژوهش با ادبیات پیشین، یک مدل مفهومی آینده‌پژوهی میان‌رشته‌ای صنعت گردشگری پیشنهاد می‌شود که شامل سه لایه اصلی است :لایه عوامل کلیدی و عدم قطعیت‌ها شامل فناوری، محیط‌زیست، اقتصاد، فرهنگ و سیاستگذاری که مسیر آینده را تعیین می‌کنند؛ لایه تحلیل سناریو که طراحی سناریوهای متنوع بر اساس تعامل عوامل و درجه عدم قطعیت را ممکن می‌سازد؛ و لایه تصمیم‌گیری و راهبردها که تدوین استراتژی‌های تاب‌آور، انعطاف‌پذیر و عملیاتی برای مدیریت مقاصد، بهره‌گیری از فناوری‌های نوین و ارتقای مشارکت ذی‌نفعان را فراهم می‌آورد.

این مدل نشان می‌دهد که ترکیب رویکرد آینده‌نگاری راهبردی با چارچوب میان‌رشته‌ای، امکان تحلیل پیچیدگی‌های صنعت گردشگری، شناسایی پیشران‌های کلیدی و تدوین سیاست‌های عملیاتی و پایدار را فراهم می‌آورد. تمرکز بر سه محور اصلی، فرآیند تصمیم‌گیری را ساده‌تر و راهبردها را واقع‌گرایانه‌تر می‌کند و امکان تطبیق سیاست‌ها با تغییرات محیطی و اقتصادی را افزایش می‌دهد. از این رو، برای آینده‌پژوهی مؤثر در صنعت گردشگری ایران و سایر کشورهای در حال توسعه، ترکیب فناوری‌های نوین، حفاظت محیطی، تاب‌آوری اقتصادی و تعامل انسانی به‌عنوان محورهای اصلی سیاست‌گذاری و طراحی سناریو مدنظر قرار گیرد؛ رویکردی که نه تنها مدیریت عدم قطعیت‌ها را ممکن می‌سازد، بلکه مسیر توسعه پایدار و تاب‌آور گردشگری را به شکلی علمی و عملیاتی ترسیم می‌کند.

یافته‌های پژوهش نشان داد که آینده صنعت گردشگری بیش از هر چیز تحت تأثیر سه محور «فناوری و نوآوری»، «پایداری و تاب‌آوری» و «فرهنگ و مدیریت» قرار دارد که به‌صورت هم‌زمان و درهم‌تنیده عمل می‌کنند. نقش فناوری‌های نوین به‌ویژه هوش مصنوعی و ابزارهای هوشمند، در بازتعریف تجربه گردشگر و افزایش کارایی مدیریت مقاصد بسیار تعیین‌کننده است. از سوی دیگر، فشارهای زیست‌محیطی و اقتصادی، ضرورت حرکت به سوی گردشگری پایدار و احیاکننده را برجسته می‌سازد. نتایج نشان داد که عواملی با عدم‌قطعیت بالا مانند رفتار گردشگر و تاب‌آوری اقتصادی، نقاط بحرانی آینده این صنعت محسوب می‌شوند. بر این اساس، سناریونویسی راهبردی به‌عنوان ابزاری کلیدی برای مواجهه با آینده‌های محتمل معرفی می‌شود. ترکیب آینده‌نگاری راهبردی با رویکرد میان‌رشته‌ای، امکان درک پیچیدگی‌های صنعت گردشگری را فراهم می‌کند. در نهایت، این چارچوب می‌تواند مبنایی عملی برای تدوین سیاست‌های انعطاف‌پذیر، تاب‌آور و پایدار در مدیریت گردشگری باشد. برای پژوهش‌های آتی می‌توان پیشنهاد کرد که چارچوب مفهومی ارائه‌شده در این مطالعه به‌صورت کمی و در مقیاس‌های منطقه‌ای و ملی مورد آزمون قرار گیرد تا روابط میان فناوری، پایداری و حکمرانی راهبردی با دقت بیشتری سنجیده شود. همچنین انجام مطالعات سناریومحور در شهرها

و مقاصد مختلف کشور، با توجه به پیشران‌ها و عدم‌قطعیت‌های شناسایی‌شده، می‌تواند به درک بهتر مسیرهای محتمل آینده گردشگری کمک کند. بررسی نقش عملی هوش مصنوعی و فناوری‌های هوشمند در افزایش تاب‌آوری صنعت گردشگری در برابر بحران‌هایی مانند رکود اقتصادی، بلایای طبیعی یا همه‌گیری‌ها نیز از دیگر زمینه‌های مهم پژوهشی است. از سوی دیگر، مطالعات تطبیقی میان ایران و کشورهای موفق در حوزه گردشگری پایدار می‌تواند الگوهای کارآمد سیاست‌گذاری را آشکار سازد. در نهایت، به‌کارگیری رویکردهای مشارکتی و توجه به دیدگاه ذی‌نفعان محلی و گردشگران در طراحی سناریوها، می‌تواند به تولید راهبردهایی واقع‌گرایانه‌تر و اثربخش‌تر برای آینده این صنعت منجر شود.

ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسندگان

مشارکت نویسنده در این مقاله به شکل زیر است:

نویسنده به تنهایی مسئول مفهوم‌پردازی، نگارش و بازبینی مقاله است.

تعارض منافع

بر اساس اظهارات نویسنده، این مقاله تعارض منافعی ندارد.

حامی مالی

بنابر اظهارات نویسنده این پژوهش هیچگونه حامی مالی ندارد.

سپاسگزاری

از تمامی مشارکت کنندگان در این پژوهش سپاسگزاری می شود.

منابع

اخوی, امیرعلی . (۱۴۰۴). تأثیر مدیریت بهینه منابع آبی بر توسعه گردشگری مطالعه موردی جزیره کیش. *جغرافیا و برنامه ریزی منطقه‌ای*, ۱۵(۶۱), ۱۱۷-۱۰۳.

ابطحی نصیری، سیده نیره، ملکی، م.، بیات، ب. و قبادی لموکی تحفه .(2023) .*آینده‌پژوهی هوش کسب‌وکار در صنعت گردشگری*.

جوان، ف.؛ شمامی، س. و سیفی‌زاده، م. (۱۴۰۰). واکاوی پیشران‌های مؤثر بر توسعه گردشگری کلانشهر رشت مبتنی بر رویکرد آینده‌پژوهی. *پژوهش‌های برنامه و توسعه*, ۲(۶), ۱۶۱-۱۸۶.

https://sid.ir/paper/۹۸۵۵۵۸/fa

محمودی، ن.؛ معصومی، م. ت. و صمدزاده، ر. (۱۴۰۳). آینده‌پژوهی توسعه صنعت گردشگری با استفاده از تکنیک ماتریس اثرات متقاطع (مطالعه موردی: شهر مشکین‌شهر). *جغرافیا و روابط انسانی*, e217582

-نعیمی مجد، م. و نعیمی مجد، آ. (۱۳۹۸). آینده پژوهی گردشگری پایدار، رهیافتی نو در اقتصاد مقاومتی (مورد مطالعه: کارشناسان صنعت گردشگری و هتلداری). *آینده پژوهی مدیریت (پژوهش های مدیریت)*, ۳۰(۱۱۶), ۲۰۰-۲۱۲.

https://sid.ir/paper/۵۱۷۱۲۹/fa

رحیمی، ع.؛ رضایی، م. ر. و پاشاپور، ح. ا. (۱۴۰۳). آینده‌پژوهی روندهای تاثیرگذار بر توسعه گردشگری ایران در دوران پساکرونا. *پژوهشهای جغرافیای انسانی*, ۵۶(۱), ۴۷-۶۲.

https://doi.org/10.22059/jhgr.2022.335020.1008421

تقوایی، م. و حسینی‌خواه، ح. (۱۳۹۶). برنامه‌ریزی توسعه صنعت گردشگری مبتنی بر روش آینده‌پژوهی و سناریونویسی (مطالعه موردی: شهر یاسوج). *برنامه‌ریزی و توسعه گردشگری*, ۶(۲۳), ۸-۳۰.

https://doi.org/10.22080/jtpd.2018.1762

References

Abtahi Nasiri, S. N., Maleki, M., Bayat, B., & Ghobadi Lamuki, T. (2023). Ayandeh-pajuhi-ye hush-e kargozar dar san'at-e gardeshgari [Future studies of business intelligence in the tourism industry]. *Journal of Tourism and Development*.

Agarwal, R., Mehrotra, A., Mishra, A., Rana, N. P., Nunkoo, R., & Cho, M. (2024). Four decades of sustainable tourism research: Trends and future research directions. *International Journal of Tourism Research*, 26(3), e2643.

Akhavi, A. (2025). Tasir-e modiriyat-e behin-e manabe'-e abi bar tose'-e gardeshgari: Motale'eh-ye moredi-ye Jazireh-ye Kish [The impact of optimal water resource management on tourism development: A case study of Kish Island]. *Joghrafia va Barnamehrizi-ye Mantaqeh-i [Geography and Regional Planning]*, 15(61), 103–117.

Al-Jassim, R. S., Al-Mansoory, S., El-Hajjar, S., Al-Maqbali, H. A., & Al-Shanfari, L. (2023). Forecasting tourism demand using hybrid genetic algorithms and machine learning. *Sustainability*, 15(3), 2147.

Camacaro Sierra, L., Rodríguez Silva, M., Caldera de Ugarte, N., & Cestary Colmenares, J. (2014). Visión prospectiva del desarrollo turístico urbano de Maracaibo según el método Delphi [Prospective vision of urban tourism development in Maracaibo according to the Delphi method]. *Cuadernos de Turismo*, 46, 423–457.

Chaturvedi, R., Verma, S., Ali, F., & Kumar, S. (2024). Reshaping tourist experience with AI-enabled technologies: Review and research agenda. *International Journal of Human–Computer Interaction*, 40(18), 5517–5533.

Erdős, F., Thinakaran, R., Firuza, B., & Koloszár, L. (2025). The rise of artificial intelligence in tourism: A systematic literature review. *GeoJournal of Tourism and Geosites*, 60, 1254–1265.

Gai, A. M., Harahap, K., Herawati, S., Maulidina, & Ningsih, C. (2026). Exploring the evolution of sustainable tourism: Insights from a systematic literature review. *In Studies in Systems, Decision and Control* (Vol. 238, pp. 253–262). Springer. https://doi.org/10.1007/978-3-031-85398-2_23

Gilbert, L. S., Jackson, K., & Di Gregorio, S. (2014). Tools for analyzing qualitative data: The history and relevance of qualitative data analysis software. In J. M. Spector et al. (Eds.), *Handbook of Research on Educational Communications and Technology* (4th ed., pp. 221–236). Springer. https://doi.org/10.1007/978-1-4614-3185-5_18

González-Argote, D. (2025). Intelligent systems as infrastructure for modern tourism development. *Tourism Review*.

Javan, F., Shamami, S., & Seifizadeh, M. (2021). Vakavi-ye pishranhaye mo'asser bar tose'-e gardeshgari-ye kalanshahr-e Rasht mobtani bar rahyafte ayandeh-pajuhi [Analysis of effective drivers on tourism development in Rasht metropolis based on futures studies approach]. *Pajuheshhaye Barnameh va Tose'e [Program and Development Research]*, 2(6), 161–186. https://sid.ir/paper/985558/fa

Khan, A., Bibi, S., Ardito, L., Lyu, J., Hayat, H., & Arif, A. M. (2024). Artificial intelligence and regenerative tourism: Towards green destinations. *Journal of Sustainable Tourism*.

López-Naranjo, A. L., Puente-Riofrio, M. I., Carrasco-Salazar, V. A., Erazo-Rodríguez, J. D., & Buñay-Guisñan, P. A. (2025). Artificial intelligence in the tourism business: A systematic review. *Frontiers in Artificial Intelligence*, 8, 1599391.

Mahmoudi, N., Masoumi, M. T., & Samadzadeh, R. (2024). Ayandeh-pajuhi-ye tose'-e san'at-e gardeshgari ba estefadeh az teknik-e matrix-e asarat-e motagate' (motale'eh-ye moredi: shahr-e Meshkinshahr) [Future study of tourism industry development using cross-impact matrix technique (case study: Meshkinshahr city)]. *Joghrafia va Ravabet-e Ensani [Geography and Human Relations]*, e217582.

Mellado, B. H., Brandão, C., Pilger, T. L., & dos Reis, F. J. C. (2020). Using RQDA in qualitative data analysis: A tool for researching chronic pelvic pain using thematic analysis. *New Trends in Qualitative Research*, 1, 153–170.

Naimi Majd, M., & Naimi Majd, A. (2019). Ayandeh-pajuhi-ye gardeshgari-ye paydar, rahyafte-i nov dar eqtesad-e moqavemati (motale'eh-ye moredi: karshenasan-e san'at-e gardeshgari va hoteldari) [Future study of sustainable tourism, a new approach in resistance economy (case study: tourism and hotel industry experts)]. *Ayandeh-pajuhi-ye Modiriyat (Pajuheshhaye Modiriyat) [Management Futures Studies (Management Research)]*, 30(116), 200–212. https://sid.ir/paper/517129/fa

Niedbalski, J., & Ślęzak, I. (2017). Computer assisted qualitative data analysis software: Using NVivo and ATLAS.ti in grounded theory projects. *In Studies in Systems, Decision and Control* (Vol. 71, pp. 85–94). Springer. https://doi.org/10.1007/978-3-319-43271-7_8

Rahimi, A., Rezaei, M. R., & Pashapour, H. A. (2024). Ayandeh-pajuhi-ye roudhaye tasirgozar bar tose'-e gardeshgari-ye Iran dar doran-e pas az corona [Future study of trends affecting Iran's tourism development in the post-corona era]. *Pajuheshhaye Joghrafia-ye Ensani [Human Geography Research]*, 56(1), 47–62. https://doi.org/10.22059/jhgr.2022.335020.1008421

Reis, L. P., Costa, A. P., & de Souza, F. N. (2016). A survey on computer assisted qualitative data analysis software. In Proceedings of the 10th Iberian Conference on Information Systems and Technologies (CISTI). *IEEE*. https://doi.org/10.1109/CISTI.2016.7521502

Sarigiannidis, C., Halkiopoulos, C., & Boutsinas, B. (2024). An environmental management accounting system for sustainable tourism based on business intelligence. *In Springer Proceedings in Business and Economics* (pp. 543–556). https://doi.org/10.1007/978-3-031-54338-8_31

Sharma, S., & Pandey, N. (2025). AI-powered cloud-based predictive models for managing intelligent travel destinations and enhancing sustainability. *Journal of Tourism Futures*.

Taghvaei, M., & Hosseinikhah, H. (2017). Barnamehrizi-ye tose'-e san'at-e gardeshgari mobtani bar ravesh-e ayandeh-pajuhi va senarionevisi (motale'eh-ye moredi: shahr-e Yasuj) [Development planning of tourism industry based on futures studies and scenario writing (case study: Yasuj city)]. *Barnamehrizi va Tose'-e Gardeshgari [Tourism Planning and Development]*, 6(23), 8–30. https://doi.org/10.22080/jtpd.2018.1762

Zhang, K., Chen, Y., & Li, C. (2019). Discovering tourists' behaviors and perceptions in a tourism destination by analyzing photos' visual content with a computer deep learning model: The case of Beijing. *Tourism Management*, 75, 595–608. https://doi.org/10.1016/j.tourman.2019.07.002

New Research in Islamic Humanities Studies
Online ISSN : 2980 - 8944
https://api.lu.ac.ir/
Lorestan University

Analyzing the Strengths and Weaknesses of Iranian News Agencies in Utilizing Artificial Intelligence for Scenario Planning and Proposing a Digital Transformation Model: A Qualitative Study

Hadi Manjiri[1], **Mohammad Soltanifar**[2] ✉ and **Ali Jafari**[3]

1. Department of Media Management, Ki.C., Islamic Azad University, Kish, Iran. Email: h.manjiri@iau.ac.ir
2. Corresponding Author, Department of Communication Sciences, SR.C., Islamic Azad University, Tehran, Iran. Email: Soltanifar.m@iau.ac.ir
3. Department of Partnerships and Communications, Institute for Education Studies, Organization for Educational Research and Planning, Tehran, Iran. Email: alijafari@oerp.ir

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received 26 September 2025
Received in revised form 26 November 2025
Accepted 05 January 2026
Available online 15 January 2026

Keywords:
Artificial Intelligence,
News Scenario Planning,
Iranian News Agencies,
Digital Transformation

ABSTRACT

Objective: The objective of this study was to identify the strengths and weaknesses of Iranian news agencies in employing artificial intelligence for scenario planning and to design an indigenous digital transformation model.

Method: This qualitative study employed an exploratory approach. Participants consisted of academic and professional experts in the three fields of artificial intelligence, media, and communication law, from whom a sample of 13 individuals was selected using purposive sampling and the snowball technique. Data were collected through semi-structured interviews and analyzed using thematic content analysis through a three-stage coding process (open, axial, and selective) with MAXQDA software.

Results: The findings were organized into eight main themes and 27 sub-themes. Based on the results, the "Comprehensive Digital Transformation Model for Iranian News Agencies with an Artificial Intelligence Approach" was designed, emphasizing the "institutionalization of adaptive learning in the editorial ecosystem" across five primary dimensions: "professional competencies and human capital," "technological and processing infrastructures," "legal and governance requirements," "economic considerations and investment," and "cognitive and cultural dimensions.".

Conclusions: The results indicated that despite a relative awareness of AI capabilities, Iranian news agencies face challenges including inadequate technical infrastructure, cultural resistance to change, a lack of specialized personnel, and the absence of a clear legal framework. The core of the proposed model is the "institutionalization of adaptive learning in the editorial ecosystem," which ensures the dynamic interaction of the five primary dimensions.

Cite this article: Manjiri, H., Soltanifar, M. & Jafari, A. (2026). Analyzing the Strengths and Weaknesses of Iranian News Agencies in Utilizing Artificial Intelligence for Scenario Planning and Proposing a Digital Transformation Model: A Qualitative Study. *New Research in Islamic Humanities Studies*, 4 (Special Issue), 1-23.
https://doi.org/10.22034/api.2026.2084986.1659

© Author(s) retain the copyright and full publishing rights.
Publisher: Lorestan University.
DOI: https://doi.org/10.22034/api.2026.2084986.1659

Introduction

In an era of information overload and increasing environmental complexity, news agencies must move beyond traditional forecasting methods to remain effective. While scenario planning is a vital strategic tool for simulating future events, its efficacy now depends on integrating artificial intelligence (AI). Technologies like natural language processing and machine learning have revolutionized data analysis, enabling leading global media to achieve unprecedented speed and accuracy in predicting developments.

In contrast, major Iranian news agencies remain largely reliant on conventional methods, with AI adoption in their scenario planning processes being minimal and primarily experimental. These organizations face tangible challenges, including a shortage of specialized expertise, weak data processing infrastructure, organizational resistance to change, and the absence of a clear strategic framework for integrating advanced technologies. This creates a significant gap between AI's potential and the current reality within Iranian news agencies, limiting their effectiveness and weakening their competitive position. Consequently, a precise understanding of these organizations' internal strengths and weaknesses is a critical first step toward formulating digital transformation strategies. Addressing this gap, the present study focuses exclusively on analyzing the internal factors strengths and weaknesses within Iranian news agencies regarding their scenario planning processes. The central research question asks how AI can be leveraged to optimize scenario planning, considering these internal dynamics, and what an appropriate indigenous operational model for the gradual integration of this technology might entail.

Method

This qualitative study employed an exploratory approach. Participants consisted of academic and professional experts in the three fields of artificial intelligence, media, and communication law, from whom a sample of 13 individuals was selected using purposive sampling and the snowball technique. Data were collected through semi-structured interviews and analyzed using thematic content analysis through a three-stage coding process (open, axial, and selective) with MAXQDA software.

Results

The findings were organized into eight main themes and 27 sub-themes. Based on the results, the "Comprehensive Digital Transformation Model for Iranian News Agencies with an Artificial Intelligence Approach" was designed, emphasizing the "institutionalization of adaptive learning in the editorial ecosystem" across five primary dimensions: "professional competencies and human capital," "technological and processing infrastructures," "legal and governance requirements," "economic considerations and investment," and "cognitive and cultural dimensions."

Conclusions

The research revealed that Iranian news agencies are in a state of incomplete digital transition. The primary challenges include weak technical infrastructure, a shortage of interdisciplinary

personnel (combining media and technology expertise), cultural resistance to change, and legal gaps. Conversely, capacities such as rich Persian-language data, successful pilot experiences in automating structured news, and the interest of the new generation of journalists in emerging technologies provide a foundation for transformation.From a theoretical perspective, AI should be viewed not as a replacement for, but as a cognitive complement to journalists. By focusing on the strategic role of AI in scenario planning and proposing an indigenous model (a five-dimensional framework centered on the "institutionalization of adaptive learning"), this study advances beyond previous research.

The proposed model for integrating SWOT analysis with AI comprises a three stage process: 1) systematic identification of strengths and weaknesses using AI, 2) generation of dynamic scenarios based on these findings, and 3) continuous learning and improvement through feedback loops.Ultimately, the digital transformation of Iranian news agencies requires a shift from a purely technological orientation toward a human-centered, education-based, and locally-grounded approach. The presented model offers a roadmap for this gradual and intelligent transition.

Author Contributions

All authors contributed equally to the conceptualization of the article and writing of the original and subsequent drafts.

Data Availability Statement

Data available on request from the authors.

Acknowledgements

The authors would like to thank the anonymous reviewers for their insightful comments and constructive feedback, which significantly improved the quality of this manuscript. We also extend our gratitude to our colleagues for their valuable discussions and technical support throughout this research.

Ethical Considerations

The authors strictly adhered to the highest standards of research integrity. The authors avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not-for-profit sectors.

Conflict of Interest

The authors declare no conflict of interest.

پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی
شاپا الکترونیکی: ۸۹۴۴-۲۹۸۰
https://api.lu.ac.ir/
دانشگاه لرستان

تحلیل نقاط قوت و ضعف خبرگزاری‌های ایرانی در به‌کارگیری هوش مصنوعی برای سناریونویسی و ارائه مدل تحول دیجیتال: یک مطالعه کیفی

هادی منجیری[۱]، محمد سلطانی فر[۲] ✉، علی جعفری[۳]

۱. گروه مدیریت رسانه، واحد بین المللی کیش، دانشگاه آزاد اسلامی، کیش، ایران. رایانامه: h.manjiri@iau.ac.ir

۲. نویسنده مسئول، استاد گروه علوم ارتباطات، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. رایانامه: Soltanifar.m@iau.ac.ir

۳. گروه مشارکت ها و ارتباطات، پژوهشگاه مطالعات آموزش و پرورش، سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی، تهران، ایران. رایانامه: alijafari@oerp.ir

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
مقاله پژوهشی،

تاریخچه مقاله:
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۷/۰۴
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۹/۰۵
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۰/۱۵
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۱۰/۲۵

کلیدواژه‌ها:
هوش مصنوعی،
سناریونویسی خبری،
خبرگزاری‌های ایرانی،
تحول دیجیتال

چکیده

هدف: پژوهش حاضر با هدف شناسایی نقاط قوت و ضعف خبرگزاری‌های ایرانی در به‌کارگیری هوش مصنوعی برای سناریونویسی و طراحی یک مدل تحول دیجیتال بومی انجام شد.

روش پژوهش: این مطالعه به روش کیفی و با رویکرد اکتشافی انجام گردید. مشارکت‌کنندگان را خبرگان دانشگاهی و حرفه‌ای در سه حوزه هوش مصنوعی، رسانه و حقوق ارتباطات تشکیل می‌دادند که از میان آن‌ها، با استفاده از نمونه‌گیری هدفمند و تکنیک گلوله برفی، ۱۳ نفر انتخاب شدند. داده‌ها از طریق مصاحبه نیمه‌ساختاریافته گردآوری و با روش تحلیل محتوای تماتیک و طی فرآیند سه‌مرحله‌ای کدگذاری (باز، محوری و انتخابی) با نرم‌افزار MAXQDA تحلیل شدند.

یافته‌ها: یافته‌ها در قالب هشت مضمون اصلی و ۲۷ مضمون فرعی سازماندهی شدند. بر اساس نتایج، «مدل جامع تحول دیجیتال خبرگزاری‌های ایرانی با رویکرد هوش مصنوعی» با تأکید بر «نهادینه‌سازی یادگیری تطبیقی در زیست‌بوم تحریری» در پنج محور اصلی شامل «شایستگی‌های حرفه‌ای و سرمایه انسانی»، «زیرساخت‌های فناورانه و پردازشی»، «الزامات حقوقی و حکمرانی»، «ملاحظات اقتصادی و سرمایه‌گذاری» و «ابعاد شناختی و فرهنگی» طراحی گردید.

نتیجه‌گیری: نتایج نشان داد که علی‌رغم شناخت نسبی از قابلیت‌های هوش مصنوعی، خبرگزاری‌های ایرانی با کمبود زیرساخت فنی، مقاومت فرهنگی در برابر تغییر، فقدان نیروی متخصص و عدم وجود چارچوب حقوقی مشخص مواجه هستند. هسته مرکزی مدل پیشنهادی، «نهادینه‌سازی یادگیری تطبیقی در زیست‌بوم تحریری» است که تعامل پویای پنج محور اصلی را تضمین می‌کند.

استناد: منجیری، هادی؛ سلطانی فر، محمد و جعفری، علی. (ویژه نامه). تحلیل نقاط قوت و ضعف خبرگزاری‌های ایرانی در به‌کارگیری هوش مصنوعی برای سناریونویسی و ارائه مدل تحول دیجیتال: یک مطالعه کیفی. *پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی*، (ویژه نامه) ۴، ۱-۲۳.

https://doi.org/10.22034/api.2026.2084986.1659

ناشر: دانشگاه لرستان.

© نویسندگان.

DOI: https://doi.org/10.22034/api.2026.2084986.1659

مقدمه

در عصر انفجار اطلاعات و پیچیدگی‌های فزاینده محیطی، خبرگزاری‌ها به‌عنوان نهادهای محوری در عرصه اطلاع‌رسانی و تحلیل رویدادها، با چالش بی‌سابقه‌ای در پیش‌بینی و مدیریت آینده مواجهند. تحولات سریع فناورانه، تغییر الگوهای مصرف رسانه‌ای، و ظهور بازیگران جدید در فضای اطلاعاتی، ضرورت بازنگری در روش‌های سنتی تحلیل و پیش‌بینی خبری را بیش از پیش آشکار ساخته است. در این میان، سناریونویسی به‌عنوان ابزاری راهبردی، امکان شبیه‌سازی آینده‌های محتمل و طراحی واکنش‌های مؤثر به رویدادهای بالقوه را فراهم می‌آورد (Van der Heijden, 2005). با این حال، کارآمدی این فرآیند در گرو بهره‌گیری از روش‌های تحلیلی پیشرفته و داده‌بنیان است.

همزمان، ظهور فناوری هوش مصنوعی انقلابی در حوزه تحلیل داده‌ها و پیش‌بینی روندها ایجاد کرده است .قابلیت‌هایی چون پردازش زبان طبیعی، یادگیری ماشین و تحلیل کلان‌داده‌ها، امکان استخراج الگوهای پیچیده از انبوه اطلاعات، شبیه‌سازی سناریوهای چندلایه و افزایش چشمگیر دقت پیش‌بینی‌ها را مهیا ساخته‌اند (McAfee & Brynjolfsson, 2017). رسانه های پیشرو جهانی، با ادغام این فناوری در فرآیندهای خبری، نه تنها سرعت و دقت تولید محتوا را افزایش داده‌اند، بلکه به سطح بی‌سابقه‌ای از توانایی در پیش‌بینی تحولات و مدیریت راهبردی دست یافته‌اند.

در مقابل، خبرگزاری‌های ایرانی (از جمله ایرنا، ایسنا، فارس، تسنیم و تابناک) علیرغم نقش محوری در فضای رسانه‌ای کشور، عمدتاً در چارچوب روش‌های سنتی تحلیل و پیش‌بینی عمل می‌کنند. بررسی‌های اولیه حاکی از آن است که بهره‌گیری از هوش مصنوعی در فرآیند سناریونویسی این خبرگزاری‌ها بسیار محدود و عمدتاً در مرحله آزمایشی است. این در حالی است که این نهادها با چالش‌های عینی متعددی از جمله کمبود نیروی متخصص در حوزه فناوری‌های نوین، محدودیت زیرساخت‌های پردازش داده، مقاومت سازمانی در برابر تغییر رویه‌های سنتی، و فقدان چارچوب راهبردی مشخص برای ادغام فناوری‌های پیشرفته در فرآیندهای تحلیلی مواجهند(Sun et al., 2020).

مسئله اصلی این است که شکاف روزافزونی بین قابلیت‌های بالقوه هوش مصنوعی در تحول فرآیند سناریونویسی خبری و وضعیت موجود در خبرگزاری‌های ایرانی وجود دارد. از یک سو، پیشرفت‌های جهانی در حوزه رسانه‌های هوشمند، استانداردهای جدیدی از دقت، سرعت و عمق تحلیل را تعریف کرده‌اند و از سوی دیگر، خبرگزاری‌های ایرانی با موانع ساختاری، فنی و فرهنگی متعددی در بهره‌گیری از این فناوری‌ها روبرو هستند. این شکاف نه تنها کارایی و اثربخشی فرآیند سناریونویسی را محدود می‌کند، بلکه موقعیت رقابتی این نهادها در عرصه رسانه‌ای منطقه و جهان را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد.

شناخت دقیق نقاط قوت و ضعف درونی خبرگزاری‌های ایرانی در حوزه سناریونویسی، به عنوان گام نخست در طراحی راهبردهای تحول دیجیتال، از ضرورت‌های اساسی است. مدل تحلیل SWOT به‌عنوان چارچوبی اثبات‌شده در شناسایی توانمندی‌ها و کاستی‌های درونی سازمان‌ها، می‌تواند مبنای تحلیلی مناسبی برای این منظور باشد. با این حال، مطالعه نظام‌مندی که به طور همزمان به سه محور اصلی بپردازد، در ادبیات پژوهشی داخلی مغفول مانده است: اول، شناسایی نظام‌مند نقاط قوت و ضعف درونی خبرگزاری‌های ایرانی در فرآیند سناریونویسی؛ دوم، تحلیل امکان‌سنجی بهره‌گیری از هوش مصنوعی برای تقویت نقاط قوت و رفع نقاط ضعف شناسایی‌شده؛ و سوم، ارائه مدل عملیاتی بومی برای ادغام تدریجی و هوشمندانه این فناوری در فرآیندهای خبری.

غفلت از این مسئله می‌تواند پیامدهای جدی در پی داشته باشد: تداوم روش‌های سنتی تحلیل که با حجم و پیچیدگی اطلاعات عصر حاضر سازگاری ندارند؛ از دست رفتن فرصت‌های پیش‌بینی و مدیریت راهبردی رویدادها؛ کاهش تدریجی اعتبار و نفوذ خبرگزاری‌های ملی در رقابت با رسانه‌های هوشمند جهانی؛ و در نهایت، تأخیر در تحول دیجیتال اکوسیستم رسانه‌ای کشور.

با توجه به عنوان پژوهش که بر شناسایی و تحلیل نقاط قوت و ضعف خبرگزاری‌های ایرانی در سناریونویسی با کمک هوش مصنوعی متمرکز است، این تحقیق صرفاً به بررسی عوامل درونی می‌پردازد. به عبارت دیگر، چارچوب تحلیلی این مطالعه تنها دو بعد از مدل SWOT یعنی نقاط قوت و نقاط ضعف را پوشش می‌دهد و بررسی فرصت‌ها و تهدیدها به عنوان عوامل بیرونی در حیطه این پژوهش قرار نمی‌گیرد و می‌تواند محور مطالعات آتی باشد. این تمرکز انتخابی، امکان تحلیل عمیق‌تر و متمرکزتری بر ظرفیت‌ها و محدودیت‌های درونی سازمان‌های خبری ایرانی را فراهم می‌آورد. این انتخاب از آن رو صورت گرفته که نخستین گام در برنامه‌ریزی راهبردی، شناخت دقیق توانمندی‌ها و کاستی‌های درونی سازمان است؛ زیرا بدون این شناخت، بهره‌گیری از فرصت‌های بیرونی یا مقابله با تهدیدهای محیطی ممکن است با کارایی کامل محقق نشود.

بر این اساس، پژوهش حاضر با تمرکز بر خبرگزاری‌های ایرانی، در پی پاسخ به این پرسش اساسی است: با توجه به نقاط قوت و ضعف درونی خبرگزاری‌های ایرانی در فرآیند سناریونویسی، چگونه می‌توان از فناوری هوش مصنوعی برای بهینه‌سازی این فرآیند بهره گرفت و چه مدل کاربردی بومی می‌توان برای این منظور طراحی و پیشنهاد داد؟

پیشینه پژوهش

محبی و طرفی (۱۴۰۴) در پژوهشی با عنوان آینده‌پژوهی توسعه هوش مصنوعی در ایران با رویکرد سناریونویسی به این نتیجه رسیدند که آینده توسعه هوش مصنوعی در ایران تا حد زیادی به حمایت‌های دولتی و توسعه زیرساخت‌های مناسب وابسته است. سناریوهای بحرانی نیازمند مداخلات فوری در سیاست‌گذاری ملی بوده، درحالی که سناریوهای مطلوب فرصت‌هایی را برای توسعه پایدار هوش مصنوعی در کشور فراهم می‌کنند.

شعبان (۱۴۰۴) در پژوهشی با عنوان چالش ها و فرصت های هوش مصنوعی برای روزنامه نگاری به این نتیجه رسید که استفاده از هوش مصنوعی می تواند تاثیرات دوگانه ای در روزنامه نگاری داشته باشد از طرفی در تولید و توزیع و مدیریت محتوا عملکرد رسانه و روزنامه نگاران را افزایش دهد و نیز موجب توسعه روزنامه نگاری شود و از طرف دیگر اثرات استفاده سوء از هوش مصنوعی می تواند موجب تضعیف جایگاه روزنامه نگاران و برخی عملکرد رسانه ها مانند تقویت انحصارگرایی و تولید و انتشار محتوای محتوای مغرضانه شود.

نیک ملکی و افخمی (۱۴۰۳) در پژوهشی با عنوان کاربرد هوش مصنوعی در روزنامه نگاری (بررسی دانش و نگرش سردبیران خبرگزاری صدا و سیما) به این نتیجه رسیدند که سردبیران «بهره‌وری بیشتر»، «کارآمدی روزنامه‌نگاران»، «دریافت سریع اخبار «و «کاهش هزینه از طریق خودکار سازی» را به ترتیب به‌عنوان ۴ دلیل عمده پذیرش فناوری‌های هوش‌مصنوعی در اتاق خبر خبرگزاری صداوسیما بیان کردند .همچنین «مدیریت محتوا»، «تولید خودکار و کارآمدتر محتوا»، «شناسایی اخبار جعلی/ تشخیص جعل عمیق» و «تجزیه‌وتحلیل احساسات کاربران» را به‌عنوان چهار اولویتی که در اتاق خبر خبرگزاری انتظار دارند، هوش‌مصنوعی روزنامه‌نگاری تلویزیونی را مجدداً شکل دهد. همچنین «فقدان مهارت‌های مرتبط با هوش‌مصنوعی به همراه دشواری جذب و استخدام استعدادها»، «فقدان دانش، مهارت‌ها و درک در مورد پتانسیل هوش‌مصنوعی در سازمان خبری»، «فقدان استراتژی به‌ویژه در سطح مدیریت/ فقدان بینش مدیریتی استراتژیک»، «فقدان منابع مالی و/ یا فقدان تمایل به سرمایه‌گذاری در منابع موجود» و «مسائل ساختاری، ازجمله شکاف‌های فنی بین بخش‌ها» به‌عنوان ۵ چالش مهم و موانع پذیرش فناوری‌های هوش‌مصنوعی در اتاق خبر خبرگزاری صداوسیما ارزیابی کردند.

مسعودی (۱۴۰۴) در پژوهشی با عنوان تأثیر سیستم‌های هوش مصنوعی در تولید خودکار محتوای خبری بر کیفیت و استانداردهای حرفه‌ای روزنامه‌نگاری به این نتیجه رسید که استفاده از هوش مصنوعی تأثیرات متنوعی بر کیفیت محتوای خبری داشته است. از یک سو، هوش مصنوعی پتانسیل افزایش سرعت، حجم و دقت تولید خبر را دارد و می‌تواند به پوشش گسترده‌تر موضوعات خبری کمک کند. از سوی دیگر، هوش مصنوعی همچنان با چالش‌هایی در زمینه خلاقیت، تفکر تحلیلی، درک ظرافت‌های زبانی و رعایت اصول اخلاقی مواجه است. در زمینه انطباق با استانداردهای حرفه‌ای روزنامه‌نگاری،

نتایج متناقضی مشاهده شده است. نقش روزنامه‌نگاران نیز به تدریج از انجام وظایف تکراری به سمت تحلیل‌های عمیق‌تر، نظارت بر محتوای تولیدشده توسط هوش مصنوعی و توسعه مهارت‌های جدید تغییر کرده است.

پژوهش‌های بین‌المللی در زمینه کاربرد هوش مصنوعی در رسانه را می‌توان در سه موج تاریخی دسته‌بندی کرد:

پژوهش‌های بین المللی بر قابلیت‌های پیش‌بینانه هوش مصنوعی در تحلیل روندهای خبری متمرکز شده‌اند. برای نمونه، چن و همکاران (Chen et al., 2021) با استفاده از مدل‌های زبانی بزرگ مانندGPT-3 ، سیستم پیش‌بینی رویدادهای خبری مبتنی بر تحلیل متون خبری تاریخی طراحی کردند که دقت قابل توجهی در پیش‌بینی تحولات سیاسی نشان داد. همچنین، کوین-آلریچی و همکاران (Kevin-Alerechi et al., 2025) در پژوهشی نوآورانه نشان دادند که چگونه سیستم‌های هوشمند می‌توانند نقش حیاتی در تحول اتاق‌های خبر ایفا کنند.

المنصوم ملا و منصور (۲۰۲۵) در پژوهشی با عنوان هوش مصنوعی و روزنامه‌نگاری: یک تحلیل کتاب‌سنجی و موضوعی سیستماتیک از تحقیقات جهانی یافته‌ها نشان‌دهنده افزایش شدید فعالیت‌های پژوهشی پس از سال ۲۰۲۰ است، با تمرکز بر حوزه های برجسته شامل اتوماسیون، اطلاعات نادرست و حاکمیت اخلاقی. در حالی که اکثر مطالعات خوش‌بینی محتاطانه‌ای را منعکس می‌کنند، نگرانی‌ها در مورد سوگیری، شفافیت و مسئولیت‌پذیری همچنان پابرجاست. این مرور همچنین نابرابری‌های منطقه‌ای در مشارکت‌های علمی را برجسته می‌سازد، با نمایندگی محدود از کشورهای جنوب جهان، و همچنین پراکندگی میان مرزهای رشته‌های علمی .با ترکیب رویکردهای کمی و کیفی، این مرور درک چندبعدی از چگونگی تحول روزنامه‌نگاری توسط هوش مصنوعی ارائه می‌دهد. این مطالعه نه تنها نقشه‌ای توصیفی از روندها، بلکه چارچوبی تفسیری برای درک تغییرات در اقتدار، استقلال و کارکردهای دموکراتیک ارائه می کند. در نهایت، این مطالعه پیامدهای عملی برای آموزش روزنامه‌نگاری، سیاست‌های تحریریه و مقررات را ترسیم می کند و جهت‌های پژوهشی آینده را برای نوآوری فراگیرتر و بین‌رشته‌ای ارائه می دهد.

فرج‌پور و همکاران (۲۰۲۵) در بررسی کاربرد VAR و سیستم‌های خودکار در ورزش نشان می‌دهند که عدم شفافیت در فرآیند تصمیم‌گیری الگوریتم‌ها، مشابه آنچه در خبرگزاری‌ها رخ می‌دهد، منجر به کاهش اعتماد ذی‌نفعان و ایجاد ابهام در پذیرش نتایج می‌گردد.

طریق و همکاران (۲۰۲۴) در پژوهشی با عنوان هوش مصنوعی و بازآفرینی روزنامه‌نگاری به این نتیجه رسید که یافته‌های مطالعه نشان می‌دهد که علیرغم نقش تحول‌آفرین هوش مصنوعی در روزنامه‌نگاری پاکستان، پذیرش این فناوری هنوز نیازمند ملاحظات خاصی برای بهبود استانداردهای گزارش‌دهی در جامعه‌ای قطبی‌شده مانند پاکستان است. اگرچه روزنامه نگاران پاکستانی از دانش نسبی در مورد فناوری هوش مصنوعی برخوردارند، اما آموزش بیشتر در مورد پیامدهای اخلاقی کاربرد آن در روزنامه‌نگاری ضروری به نظر می‌رسد.

دلیما و کرون (۲۰۲۲) در پژوهشی با عنوان هوش مصنوعی در رسانه‌های خبری: درک‌های فعلی و چشم‌انداز آینده به این نتیجه رسیدند که که سه زیرشاخه یادگیری ماشین، بینایی رایانه‌ای و برنامه‌ریزی، زمان‌بندی و بهینه‌سازی در رسانه‌های خبری بیشتر توسعه یافته‌اند. سایر حوزه‌ها هنوز به طور کامل در عرصه روزنامه‌نگاری به کار گرفته نشده‌اند. همچنین، اکثر پروژه‌های هوش مصنوعی در حوزه خبر متکی به سرمایه‌گذاری شرکت‌های فناوری مانند گوگل هستند که این امر، گسترش قابلیت های هوش مصنوعی را به تعداد محدودی از بازیگران صنعت خبر محدود می کند.

بررسی نظام‌مند پیشینه پژوهش نشان می‌دهد که علیرغم گسترش مطالعات در حوزه کاربرد هوش مصنوعی در رسانه‌ها، شکاف های عمیقی در ادبیات موضوع، به ویژه در بستر خبرگزاری های ایرانی، وجود دارد که ضرورت انجام پژوهش حاضر را تبیین می کنند:

حجم قابل‌توجهی از تحقیقات داخلی و بین‌المللی بر جنبه های عملیاتی و اتوماسیون هوش مصنوعی مانند تولید خودکار محتوای خبری ساده یا شخصی‌سازی توصیه‌ها متمرکز شده‌اند. در مقابل، پژوهش‌های معدودی به طور خاص به بررسی قابلیت های تحلیلی و راهبردی هوش مصنوعی، به ویژه در فرآیند پیچیده سناریونویسی و آینده‌پژوهی خبری، پرداخته‌اند. این

شکاف باعث شده است که پتانسیل هوش مصنوعی برای ارتقای تفکر استراتژیک و تحلیل‌های پیش‌نگر در خبرگزاری‌ها به طور کافی شناخته و بهره‌برداری نشود.

اغلب مدل‌ها و چارچوب‌های مطرح در ادبیات جهانی، مبتنی بر محیط‌های رسانه‌ای توسعه‌یافته با زیرساخت‌های فنی پیشرفته، چارچوب‌های حقوقی شفاف و فرهنگ سازمانی پذیرای نوآوری طراحی شده‌اند. مطالعه بومی‌شده‌ای که به طور همزمان موانع ساختاری (مانند محدودیت زیرساختی و تحریم)، چالش‌های فرهنگی–سازمانی (مانند مقاومت در برابر تغییر و نگاه کوتاه‌مدت)، پیچیدگی‌های زبانی (ظرفیت‌ها و دشواری‌های زبان فارسی) و خلأهای حقوقی–اخلاقی خاص ایران را در کانون تحلیل قرار دهد، در پژوهش‌های پیشین مغفول مانده است.

اگرچه بسیاری از مطالعات به شناسایی چالش‌های کلی پرداخته‌اند، اما ارائه یک مدل یا نقشه راه عملیاتی، گام‌به‌گام و بومی که چگونگی گذار از وضعیت موجود به وضعیت مطلوب را با درنظرگیری واقعیت‌های درونی خبرگزاری‌های ایرانی ترسیم کند، مشاهده نمی‌شود. شکاف میان «توصیف مسئله» و «ارائه راه‌حل اجراییِ زمینه‌آگاه» محسوس است.

این شکاف‌ها نشان می‌دهد که علیرغم آگاهی از اهمیت فناوری‌های نوین، مسیر هوشمند و بومیِ ادغام آن‌ها در قلب راهبردی‌ترین فرآیندهای خبری (مانند سناریونویسی) در خبرگزاری‌های ایران، همچنان ناشناخته و نیازمند نقشه‌برداری است. پژوهش حاضر با هدف پاسخگویی به این شکاف‌ها و ارائه چارچوبی زمینه‌مند طراحی شده است.

مبانی نظری

سناریونویسی در خبرگزاری‌ها: از نظریه تا عمل

سناریونویسی ریشه در آینده‌پژوهی[1] و برنامه‌ریزی راهبردی دارد. بر اساس نظریه «آینده‌های چندگانه» که توسط امانوئل کانت[2] مطرح و سپس توسط متفکرانی چون گاستون برگر[3] بسط داده شد، آینده امری تک‌خطی و قطعی نیست، بلکه مجموعه‌ای از احتمالات است که تحت تأثیر تصمیمات کنونی شکل می‌گیرد (Bell, 2003). در حوزه رسانه، سناریونویسی نخستین بار در دهه ۱۹۷۰ توسط روزنامه‌نگارانی چون پیتر شوارتز[4] در شرکت رویال داچ شل[5] برای پیش‌بینی شوک‌های نفتی مورد استفاده قرار گرفت و به عنوان ابزاری برای «تفکر در مورد غیرقابل اندیشیدن» شناخته شد (Schwartz, 1996).

از منظر نظریه سیستم‌های پیچیده، خبرگزاری‌ها به عنوان سیستم‌های اجتماعی–فنی پیچیده در تعامل پویا با محیط خود قرار دارند. در این چارچوب، سناریونویسی روشی برای درک «وابستگی متقابل غیرخطی» بین عوامل مختلف و شناسایی «نقاط اهرمی» برای تأثیرگذاری بر سیستم است (Meadows, 2008). نظریه «وابستگی به مسیر» نیز توضیح می‌دهد که چگونه تصمیمات گذشته، دامنه انتخاب‌های آینده را محدود می‌سازد و سناریونویسی می‌تواند با شناسایی این وابستگی‌ها، امکان گشودن «قفل‌های تکنولوژیک» را فراهم آورد (David, 2007).

هوش مصنوعی در رسانه: پارادایم نوین تحلیل خبری

هوش مصنوعی به عنوان علمی میان‌رشته‌ای در تقاطع علوم کامپیوتر، ریاضیات و علوم شناختی تعریف می‌شود که به ساخت ماشین‌های «هوشمند» قادر به انجام وظایفی می‌پردازد که معمولاً به هوش انسانی نیاز دارند (Russell & Norvig, 2020). در حوزه رسانه، هوش مصنوعی عمدتاً در قالب چهار کاربرد اصلی ظهور یافته است: ۱) تولید خودکار محتوا، ۲) شخصی‌سازی، ۳) کشف و بررسی، و ۴) تولید بینش (Diakopoulos, 2019).

1. Futures Studies
2. Immanuel Kant
3. Gaston Berger
4. Peter Schwartz
5. Royal Dutch Shell

از منظر نظریه «تکمیل‌گری شناختی» که توسط برینجولفسون و مک‌آفی (Brynjolfsson & McAfee, 2014) مطرح شده، هوش مصنوعی نه به عنوان جایگزین هوش انسانی، بلکه به عنوان مکمل آن عمل می‌کند. این دیدگاه که در تضاد با نظریه «جایگزینی فناورانه» قرار دارد، بر همکاری انسان و ماشین در حل مسائل پیچیده تأکید می‌ورزد. در حوزه خبر، این به معنای تقویت قابلیت‌های تحلیلی روزنامه‌نگاران از طریق ابزارهای هوش مصنوعی است.

"همانطور که فرجپور (۲۰۲۵) در تحلیل تطبیقی مسئولیت مدنی هوش مصنوعی نشان می‌دهد، نظام‌های حقوقی مختلف از جمله ایران با چالش اساسی در تعیین مسئول حقوقی در خطاهای ناشی از تصمیم‌گیری خودکار هوش مصنوعی مواجه هستند. این مسئله در خبرگزاری‌های ایرانی نیز که به‌تدریج به سمت به‌کارگیری سیستم‌های هوشمند حرکت می‌کنند، به عنوان یکی از دغدغه‌های اصلی حقوقی شناسایی شده است".

چارچوب مفهومی پژوهش

بر اساس مبانی نظری و شکاف‌های شناسایی‌شده، این پژوهش مدل «تحول دیجیتال خبرگزاری‌های ایرانی با رویکرد هوش مصنوعی» را به عنوان چارچوب مفهومی خود پیشنهاد می‌دهد. این مدل که با عنوان «چارچوب نهادینه‌سازی یادگیری تطبیقی در زیست‌بوم تحریری» نیز شناخته می‌شود، بر سه نظریه کلان استوار است:

نظریه نهادینه‌سازی[1]: بر اساس کار دیماگیو و پاول (DiMaggio & Powell, 1983) در نظریه هم‌شکلی نهادی، سازمان‌ها تحت فشارهای نهادی (قانونی، هنجاری، فرهنگی) تمایل به شبیه‌سازی یکدیگر پیدا می‌کنند. مدل پیشنهادی با درنظرگیری این فشارها در بافتار ایران، مسیری برای نهادینه‌سازی هوش مصنوعی در خبرگزاری‌ها ترسیم می‌کند.

نظریه یادگیری سازمانی[2]: بر اساس کار پیتر سنگه (Senge, 1990) در نظریه سازمان یادگیرنده، سازمان‌هایی که توانایی یادگیری جمعی و بازاندیشی در مفروضات خود را دارند، بهتر می‌توانند با تغییرات محیطی کنار بیایند. مدل پیشنهادی با طراحی هسته مرکزی «یادگیری تطبیقی»، مکانیزم‌هایی برای یادگیری سازمانی در فرآیند ادغام هوش مصنوعی پیشنهاد می‌دهد.

نظریه تحول دیجیتال[3]: بر اساس کار وسرمن و همکاران(Westerman et al., 2014) ، تحول دیجیتال فرآیندی است که در آن سازمان‌ها از فناوری‌های دیجیتال برای ایجاد تغییرات بنیادین در ارزش‌آفرینی، عملیات و روابط با ذی‌نفعان استفاده می‌کنند. مدل پیشنهادی این نظریه را با شرایط خاص خبرگزاری‌های ایرانی سازگار ساخته و در قالب محورهای اصلی عملیاتی می‌کند.

روش‌شناسی

این بخش از پژوهش با روش کیفی و رویکرد اکتشافی انجام شد. ابزار گردآوری داده، مصاحبه نیمه‌ساختاریافته مبتنی بر راهنمای مصاحبه بود که سوالات آن حول محورهای اصلی پژوهش از جمله: تجربیات فعلی سناریونویسی، درک از قابلیت‌های هوش مصنوعی، شناسایی نقاط قوت و ضعف داخلی خبرگزاری‌ها، و چالش‌های فنی، انسانی و اخلاقی تنظیم شده بود. مشارکت کنندگان پژوهش شامل اساتید، پژوهشگران و متخصصان حرفه‌ای در سه حوزه هوش مصنوعی و علوم داده، مدیریت رسانه و ارتباطات، و حقوق ارتباطات و فناوری اطلاعات بود. با استفاده از روش نمونه‌گیری هدفمند و تکنیک گلوله برفی، ۱۳ نفر از خبرگان که دارای حداقل ۱۰ سال سابقه تدریس، پژوهش یا فعالیت حرفه‌ای در حوزه‌های مرتبط بودند، انتخاب شدند. مشخصات شرکت‌کنندگان در جدول ۱ آمده است.

1. Institutional Theory
2. Organizational Learning Theory
3. Digital Transformation Theory

جدول ۱. مشخصات شرکت‌کنندگان در بخش کیفی

کد مصاحبه	حوزه تخصصی اصلی	سابقه (سال)	سمت/موقعیت
P1	هوش مصنوعی و یادگیری ماشین	۱۵	**استاد دانشگاه**
P2	مدیریت رسانه	۱۲	**عضو هیئت علمی**
P3	حقوق فناوری اطلاعات	۱۸	**وکیل و مشاور حقوقی**
P4	روزنامه‌نگاری دیجیتال	۲۰	**سردبیر پیشین**
P5	علوم داده و رسانه	۱۰	**پژوهشگر ارشد**
P6	هوش مصنوعی کاربردی	۱۴	**مدیر فناوری**
P7	ارتباطات و رسانه	۱۶	**استاد دانشگاه**
P8	اخلاق رسانه‌ای	۱۱	**پژوهشگر**
P9	حقوق ارتباطات	۲۲	**قاضی بازنشسته**
P10	مدیریت نوآوری در رسانه	۱۳	**مشاور رسانه‌ای**
P11	پردازش زبان طبیعی	۹	**دانشیار دانشگاه**
P12	سیاست‌گذاری رسانه	۱۷	**کارشناس ارشد**
P13	هوش مصنوعی و جامعه	۱۵	**جامعه‌شناس فناوری**

مصاحبه‌ها به صورت حضوری و آنلاین انجام و با رضایت شرکت‌کنندگان ضبط شد. میانگین زمان هر مصاحبه ۴۵ دقیقه بود. داده‌ها با روش تحلیل محتوای تماتیک و با استفاده از نرم‌افزار MAXQDA نسخه ۲۴ تحلیل شدند. فرایند کدگذاری در سه مرحله باز، محوری و انتخابی انجام گرفت. برای تأمین اعتبار پژوهش از روش‌های بازبینی توسط همتا و بازخورد مشارکت‌کنندگان استفاده شد .پایایی نیز از طریق بازآزمایی توسط پژوهشگر و محاسبه ضریب توافق کاپای کوهن (۰/۸۲) تأیید گردید.

یافته‌ها

پس از تشریح مبانی نظری و روش‌شناسی پژوهش، این بخش به ارائه و تحلیل یافته‌های حاصل از مصاحبه‌های نیمه‌ساختاریافته با خبرگان می‌پردازد. داده‌های گردآوری‌شده از ۱۳ مشارکت‌کننده در حوزه‌های هوش مصنوعی، رسانه و حقوق ارتباطات، طی فرایند نظام‌مند تحلیل محتوای تماتیک مورد بررسی قرار گرفتند. این تحلیل در سه مرحله کدگذاری باز، محوری و انتخابی انجام شد که در نهایت منجر به استخراج مضامین اصلی و مضامین فرعی مرتبط با پرسش پژوهش گردید.

در ادامه، نخست نمونه‌ای از فرایند کدگذاری باز در جدول ۱ ارائه می‌شود تا خواننده با نوع داده‌های خام و استخراج مفاهیم اولیه آشنا گردد. سپس در جدول ۲، دسته‌بندی کدهای اولیه به مقوله‌های محوری نمایش داده می‌شود. در نهایت، در جدول ۳، هشت مضامین اصلی و مضامین فرعی مرتبط با هر یک به‌تفصیل معرفی و تحلیل خواهند شد. این سیر ارائه، انسجام منطقی یافته‌ها را حفظ کرده و زمینهٔ بحث و نتیجه‌گیری جامع را در بخش‌های آتی فراهم می‌سازد.

جدول ۲. کدگذاری اولیه (باز) – نمونه‌ای از مصاحبه‌ها

کد اولیه	متن مصاحبه (گزیده)	کد مصاحبه
نداشتن سرورهای قوی برای پردازش داده‌های حجیم	"الان اگر بخواهیم کل اخبار ۵ سال اخیر را تحلیل کنیم، زیرساخت سخت‌افزاری اصلاً جوابگو نیست. مجبوریم نمونه‌ای کوچک کار کنیم".	P1
داده‌های پراکنده و غیرساختاریافته	"هر دپارتمان آرشیو خودش را دارد. فرمت‌ها متفاوت است. حتی فایل‌های Word قدیمی هستند که قابل پردازش خودکار نیستند".	P4
تحریم و دسترسی محدود به سرویس‌های ابری بین‌المللی	"برای آموزش مدل‌های بزرگ زبانی، به زیرساخت ابری قدرتمند نیاز داریم که یا تحریمیم یا هزینه‌اش سرسام‌آور است".	P6
کمبود نیروی دوزبانه (فناوری و رسانه)	"یا مهندس کامپیوتر هستند که رسانه نمی‌فهمند، یا روزنامه‌نگار هستند که از الگوریتم می‌ترسند. ترکیب این دو نادر است".	P7
مقاومت در برابر اتوماسیون	"بعضی همکاران می‌ترسند ربات جایشان را بگیرد. این تراس باعث می‌شود حتی در استفاده از ابزارهای ساده کمک‌کننده هم مقاومت کنند".	P12
بودجه ناکافی برای پروژه‌های نوآورانه	"اولویت با خبررسانی روزمره است. هیچ خط بودجه مشخصی برای تحقیق و توسعه در حوزه AI وجود ندارد".	P10
حجم بالای داده‌های فارسی	"ما یک گنجینه زبانی داریم که غربی‌ها ندارند: میلیون‌ها خبر فارسی با ظرافت‌های زبانی و فرهنگی خاص".	P11
تجربه مثبت در اتوماسیون خبرهای ورزشی	"در خبرگزاری X ، تولید خودکار جداول مسابقات و اخبار کوتاه نتیجه بازی‌ها خیلی موفق بود و بار کاری را کم کرد".	P6
علاقه نسل جدید به ابزارهای هوشمند	"جوان‌ترها خودشان با پایتون آشنا هستند و دنبال ابزارهای تحلیل داده می‌گردند. این ظرفیت خوبی است".	P10
جعبه سیاه بودن الگوریتم‌ها	"چگونه می‌توانیم به خبری اعتماد کنیم که نمی‌دانیم چرا و چگونه توسط یک الگوریتم تولید شده است؟"	P8
مسئولیت حقوقی خطای AI	"اگر هوش مصنوعی خبر نادرستی تولید کند که منجر به خسارت شود، چه کسی مسئول است: برنامه‌نویس، خبرگزاری یا کاربر؟"	P9
رویکرد تدریجی و گام‌به‌گام	"نباید یک‌شبه دنبال ChatGPT فارسی باشیم. از یک کاربرد ساده مثل طبقه‌بندی خودکار اخبار شروع کنیم".	P5
شناسایی الگوهای پنهان	"AI می‌تواند ارتباطاتی را بین اخبار به ظاهر نامربوط ببیند که از چشم تحلیلگر انسانی پنهان می‌ماند".	P13
توسعه مدل‌های زبانی بومی	"باید مدل‌های زبانی خودمان را تربیت کنیم که اصطلاحات، کنایه‌ها و ظرافت‌های زبان فارسی را درک کند".	P1
همکار هوشمند به جای جایگزین	"AI باید مانند یک دستیار تحقیق بسیار قوی باشد که وقت روزنامه‌نگار را برای تفکر راهبردی آزاد می‌کند".	P2

این جدول نمونه‌ای از فرآیند کدگذاری باز را نشان می‌دهد که در آن مفاهیم اولیه مستقیماً از داده‌های متنی مصاحبه استخراج شده‌اند. همانطور که مشاهده می‌شود، کدهای اولیه طیف وسیعی از نگرانی‌ها (مانند محدودیت‌های فنی و مقاومت سازمانی) تا فرصت‌ها (مانند حجم داده‌های فارسی و علاقه نسل جدید) را پوشش می‌دهند. تنوع این کدها نشان‌دهنده پیچیدگی و چندوجهی بودن مسئله ادغام هوش مصنوعی در خبرگزاری‌های ایرانی است.

جدول ۳. کدگذاری محوری – دسته‌بندی کدهای اولیه به مقوله‌ها

مقوله اصلی	کدهای اولیه مرتبط	فراوانی در مصاحبه‌ها
موانع فنی و زیرساختی	-نداشتن سرورهای قوی برای پردازش داده‌های حجیم -داده‌های پراکنده و غیرساختاریافته -تحریم و دسترسی محدود به سرویس‌های ابری -نبود پایگاه داده‌های یکپارچه -فرسودگی سخت‌افزارهای موجود	**۱۱ مصاحبه (۸۵ درصد)**
چالش‌های منابع انسانی و سازمانی	-کمبود نیروی دوزبانه (فناوری و رسانه) -مقاومت در برابر اتوماسیون -بودجه ناکافی برای پروژه‌های نوآورانه -نگاه کوتاه‌مدت مدیریتی -فقدان فرهنگ آزمایش و خطا	**۱۳ مصاحبه (۱۰۰ درصد)**
فرصت‌های تحول‌آفرین هوش مصنوعی	-حجم بالای داده‌های فارسی -تجربه مثبت در اتوماسیون خبرهای ورزشی/بورس -علاقه نسل جدید به ابزارهای هوشمند -انعطاف‌پذیری نسبی در سطح راهبردی -دسترسی به داده‌های خام ارزشمند	**۱۰ مصاحبه (۷۷ درصد)**
دغدغه‌های اخلاقی و حقوقی	-جعبه سیاه بودن الگوریتم‌ها -مسئولیت حقوقی خطای **AI** -جانبداری ناخواسته الگوریتم‌ها -تهدید حریم خصوصی -خلأ قانونی در مالکیت معنوی	**۹ مصاحبه (۶۹ درصد)**
الزامات راهبردی ادغام	-رویکرد تدریجی و گام‌به‌گام -شروع از حوزه‌های کم‌حساسیت -ایجاد واحدهای **R&D** مشترک -تدوین نقشه راه و استانداردهای بومی -سرمایه‌گذاری بر آموزش نیروی انسانی	**۱۲ مصاحبه (۹۲ درصد)**

در این مرحله از کدگذاری محوری، کدهای اولیه در پنج مقوله اصلی دسته‌بندی شده‌اند. چالش‌های منابع انسانی و سازمانی با اشاره در تمامی ۱۳ مصاحبه، به عنوان فراگیرترین مقوله شناسایی شد که نشان‌دهنده عمق موانع فرهنگی و مدیریتی است. در مقابل، دغدغه‌های اخلاقی و حقوقی اگرچه در مصاحبه‌های کمتری به صراحت مطرح شد، اما در مصاحبه‌های حوزه حقوق (P3, P9) و اخلاق (P8) با عمق و جزئیات بسیار بیشتری بحث شد. این جدول نشان می‌دهد که مشکل صرفاً فنی نیست، بلکه ترکیبی پیچیده از عوامل انسانی، سازمانی، حقوقی و فناورانه است.

جدول ٤. کدگذاری انتخابی – مضامین اصلی و فرعی

مضامین (تم) اصلی	مضامین فرعی	نمونه گزاره‌های کلیدی از مصاحبه‌ها	تفسیر و تحلیل
موانع فنی و زیرساختی	۱-۱ .ضعف در زیرساخت پردازش کلان‌داده‌ها ۱-۲ .ناپیوستگی داده‌های خبری ۱-۳ .محدودیت دسترسی به سخت‌افزار و الگوریتم‌های پیشرفته ۱-۴ .فقدان پلتفرم‌های یکپارچه تحلیل داده	"الان بیشتر شبیه کارگاه نجاری است که می‌خواهد با اره دستی یک ساختمان بسازد**(P6)** ".	**این مضمون نشان می‌دهد خبرگزاری‌ها در مرحله ابتدایی بلوغ داده‌ای هستند. مشکل تنها کمبود سرور نیست، بلکه فقدان معماری اطلاعات یکپارچه است. داده‌ها مانند جزایر پراکنده‌ای هستند که ارتباط معناداری با هم ندارند.**
چالش‌های منابع انسانی و سازمانی	۲-۱ .شکاف مهارتی و فقدان نیروی دورشته‌ای ۲-۲ .مقاومت فرهنگی در برابر تغییر ۲-۳ .کمبود بودجه و نگاه عملیاتی کوتاه‌مدت ۲-۴ .ساختار سلسله‌مراتبی و کندی تصمیم‌گیری	"مدیریت می‌گوید اولویت، پر کردن صفحات امروز است، نه سرمایه‌گذاری برای فردا **(P10)** ".	**چالش اصلی فرهنگی-شناختی است. ترس از بیکاری و ناآشنایی با فناوری، مقاومت ایجاد می‌کند. ساختارهای سنتی خبرگزاری‌ها برای نوآوری چابک طراحی نشده‌اند. بودجه‌بندی نیز مبتنی بر هزینه‌های جاری است، نه سرمایه‌گذاری آینده‌نگر.**
فرصت‌های تحول‌آفرین هوش مصنوعی (نقاط قوت بالقوه)	۳-۱ .دسترسی انحصاری به داده‌های غنی زبانی فارسی ۳-۲ .تجربیات موفق پایلوت در اتوماسیون ۳-۳ .استقبال نسل جدید از فناوری ۳-۴ .شناخت راهبردی از ضرورت تحول	"ما یک معدن طلای زبانی داریم که هنوز استخراج نشده است **(P11)** ".	**این مضمون نشان‌دهنده ظرفیت‌های نهفته است. نقطه قوت اصلی، داده‌های خام است. موفقیت پایلوت‌ها نشان می‌دهد در صورت برنامه‌ریزی صحیح، پذیرش داخلی امکان‌پذیر است. این فرصت‌ها می‌توانند پایه‌ای برای ایجاد مزیت رقابتی باشند.**
دغدغه‌های اخلاقی و حقوقی	۴-۱ .فقدان شفافیت و تبیین‌پذیری الگوریتم‌ها ۴-۲ .مسئولیت‌پذیری حقوقی در قبال خطاها ۴-۳ .سوگیری الگوریتمی و تهدید بی‌طرفی ۴-۴ .خلأ قانونی و عدم انطباق با استانداردها	"اگر ربات خبری تهمتی بزند، شکایت به نام چه کسی ثبت می‌شود؟ **(P9)** "	**این نگرانی‌ها نشان می‌دهد فناوری پیش از بستر حقوقی و اخلاقی لازم در حال حرکت است. مسئله اعتماد در قلب این دغدغه‌ها قرار دارد: اعتماد مخاطب، اعتبار سازمان و مسئولیت‌پذیری اجتماعی. بدون حل این مسائل، توسعه فناوری می‌تواند ریسک‌های جدی ایجاد کند.**
الزامات راهبردی ادغام	۵-۱ .اتخاذ رویکرد تدریجی و کاربردمحور ۵-۲ .تمرکز اولیه بر تحلیل (نه تولید) ۵-۳ .ایجاد همکاری بین‌سازمانی و دانشگاهی ۵-۴ .تدوین استانداردها و راهنمای اخلاقی بومی	"باید از جایی شروع کرد که هم ساده باشد، هم ارزش آن برای همه ملموس شود **(P5)** ".	**خبرگان بر واقع‌گرایی تأکید دارند. راه حل، نه انقلاب است و نه تقلید صرف از غرب. نیاز به یک نقشه راه بومی است که محدودیت‌ها را می‌پذیرد و از نقاط قوت داخلی بهره می‌برد. سرمایه‌گذاری روی آموزش و ایجاد شبکه‌های همکاری کلید موفقیت است.**
سناریونویسی به‌مثابه فرایند راهبردی	۶-۱ .هوش مصنوعی به عنوان ابزار کمکی تحلیل ۶-۲ .توانایی **AI** در شناسایی الگوهای پیچیده ۶-۳ .تلفیق قضاوت انسانی با تحلیل ماشینی	"ماشین می‌تواند صدها سناریو را در ثانیه محاسبه کند، اما انتخاب نهایی و مسئولیت آن با انسان است**(P13)** ".	**در این دیدگاه، هوش مصنوعی توانمندساز تفکر استراتژیک انسانی است. ارزش اصلی آن در پردازش حجم عظیم اطلاعات و شبیه‌سازی احتمالات است، نه جایگزینی خلاقیت و قضاوت اخلاقی روزنامه‌نگار. این نگاه، تعادل سالمی بین انسان و ماشین برقرار می‌کند.**

	۴-۶ .تمرکز بر شبیه‌سازی پیامدهای زنجیره‌ای		
راهکارهای بومی‌سازی فناوری	۷-۱ .توسعه مدل‌های زبانی اختصاصی فارسی ۷-۲ .استفاده از راهکارهای متن‌باز و ابر داخلی ۷-۳ .اولویت‌دهی به نیازهای محلی در توسعه ابزار ۷-۴ .یادگیری از تجربیات بین‌المللی با اقتباس هوشمند	"نیاز نیست چرخ را دوباره اختراع کنیم، اما چرخی که می‌سازیم باید با جاده‌های خودمان سازگار باشد ". **(P1)**	**این مضمون بر خوداتکایی هوشمند تأکید دارد. راه حل، نه وابستگی مطلق و نه انزواست، بلکه توسعه داخلی با آگاهی از پیشرفت‌های جهانی است. تمرکز بر زبان و فرهنگ فارسی یک ضرورت استراتژیک است.**
چشم‌انداز آینده رسانه‌های هوشمند	۸-۱ .تغییر نقش روزنامه‌نگار به تحلیل‌گر و ناظر ۸-۲ .شکل‌گیری اکوسیستم‌های داده‌بنیان ۸-۳ .هوش مصنوعی به عنوان همکار دائمی ۸-۴ .افزایش انتظارات مخاطب برای عمق و شخصی‌سازی تحلیل	"خبرگزاری آینده، یک آزمایشگاه تحلیل اجتماعی دائمی خواهد بود، نه فقط یک توزیع‌کننده خبر ". **(P2)**	**این مضمون تحول پارادایم در ماهیت کار رسانه‌ای را پیش‌بینی می‌کند. ارزش‌آفرینی از سرعت و حجم صرف به سمت عمق تحلیل، پیش‌بینی و ارائه بینش حرکت می‌کند. این چشمانداز هم تهدید است (برای ناکارآمدها) و هم فرصت (برای پیشگامان).**

هشت مضمون اصلی نهایی، تصویر جامع و پویایی از وضعیت حاضر و مسیر پیش‌رو ارائه می‌دهند دو مضمون اول (موانع) توصیف‌کننده واقعیت سخت امروز هستند، در حالی که دو مضمون آخر (چشم انداز) ترسیم‌کننده آینده مطلوب می‌باشند. چهار مضمون میانی نقش پل ارتباطی را بازی می‌کنند: آنها از یک سو فرصت‌های موجود و نگرانی‌های اخلاقی را شناسایی می‌کنند (واقعیت) و از سوی دیگر، الزامات راهبردی، نقش جدید سناریونویسی و راهکارهای عملی برای حرکت از وضع موجود به وضع مطلوب را ارائه می‌دهند (مسیر حرکت).

نکته کلیدی این است که این مضامین در تقابل با هم نیستند، بلکه در تعامل دیالکتیکی قرار دارند. برای مثال، دغدغه‌های اخلاقی (تم ۴) می‌تواند با راهکارهای بومی‌سازی (تم ۷) و الزامات راهبردی (تم ۵) تعدیل شود. به طور کلی، یافته‌ها نشان می‌دهد که مسیر بهره‌گیری از هوش مصنوعی در خبرگزاری‌های ایرانی نیازمند یک تحول همه‌جانبه است که فناوری تنها یکی از ابعاد آن است و ابعاد انسانی، سازمانی، حقوقی و فرهنگی از اهمیت برابر یا بیشتری برخوردارند.

تحلیل داده‌های مصاحبه منجر به استخراج هشت مضمون (تم) اصلی و ۲۷ مضمون فرعی شد که در ادامه به‌طور خلاصه ارائه می‌شوند.

موانع فنی و زیرساختی

شرکت‌کنندگان به کمبودهای جدی در زیرساخت‌های فنی اشاره کردند .ضعف در زیرساخت پردازش کلان‌داده‌ها به عنوان اصلی‌ترین مانع فنی شناسایی شد (P1, P5, P6). ناپیوستگی و پراکندگی داده‌های خبری در درون خبرگزاری‌ها و نبود پایگاه داده‌های یکپارچه و ساختاریافته نیز از دیگر چالش‌های برجسته بود (P4, P10). محدودیت دسترسی به سخت‌افزارهای قدرتمند و الگوریتم‌های پیشرفته به دلیل تحریم‌ها و هزینه‌های بالا بارها تکرار شد (P6, P11).

چالش‌های منابع انسانی و سازمانی

فقدان نیروی انسانی متخصص دورشته‌ای در حوزه‌های «رسانه و فناوری» به عنوان یک نقطه ضعف حیاتی مورد تأکید قرار گرفت (P2, P7, P10). مقاومت فرهنگی در برابر تغییر و تمایل به روش‌های سنتی خبرنویسی و تحلیل در لایه‌های میانی و عملیاتی سازمان‌های خبری گزارش شد (P4, P12). کمبود بودجه اختصاصی برای سرمایه‌گذاری در پروژه‌های نوآورانه هوش مصنوعی و نگاه کوتاه‌مدت مدیریتی از دیگر موانع سازمانی بودند (P5, P10).

فرصت‌های تحول‌آفرین هوش مصنوعی (نقاط قوت بالقوه)

شرکت‌کنندگان به قابلیت‌های قابل توجهی اشاره کردند که در صورت بهره‌برداری می‌توانند به نقاط قوت تبدیل شوند .دسترسی به حجم عظیم و متنوع داده‌های خام خبری به زبان فارسی یک مزیت منحصربه‌فرد دانسته شد (P1, P11). انعطاف‌پذیری نسبی در پذیرش فناوری‌های جدید در سطوح راهبردی برخی خبرگزاری‌ها و تجربه‌های محدود اما موفق در اتوماسیون خبرهای ورزشی و بورس به عنوان پایلوت‌های الهام‌بخش مطرح شدند (P4, P6). علاقه‌مندی نسل جدید روزنامه‌نگاران به فناوری نیز یک نقطه قوت انسانی آینده‌نگر شناسایی شد (P7, P10).

دغدغه‌های اخلاقی و حقوقی

این درون‌مایه به شدت مورد توجه خبرگان حقوقی و اخلاق‌مدار قرار داشت .شفاف‌نبودن و تبیین‌ناپذیری الگوریتم‌ها بزرگ‌ترین نگرانی اخلاقی عنوان شد (P3, P8, P9). جانبداری ناخواسته الگوریتم‌ها به دلیل آموزش بر روی داده‌های دارای سوگیری و تهدید حریم خصوصی منابع و سوژه‌های خبری از دیگر نگرانی‌های عمده بودند (P3, P8). از منظر حقوقی، خلأ قانونی مشخص در حوزه مالکیت معنوی محتوای تولیدشده توسط هوش مصنوعی، مسئولیت حقوقی خطاهای خبری ناشی از AI ، و عدم انطباق مقررات داخلی با استانداردهای بین‌المللی چالش‌های جدی قلمداد شدند (P3, P9, P12).

الزامات راهبردی ادغام هوش مصنوعی

خبرگان بر لزوم اتخاذ یک رویکرد تدریجی و گام‌به‌گام به جای تحول یک‌شبه تأکید کردند .آغاز از حوزه‌های کم‌حساسیت و دارای داده‌های ساختاریافته (مانند ورزش، بورس، آب‌وهوا) به عنوان راهکار عملی پیشنهاد شد (P5, P6). ایجاد واحدهای پژوهشی–توسعه‌ای مشترک بین خبرگزاری‌ها و دانشگاه‌ها و تدوین نقشه راه و استانداردهای بومی از دیگر الزامات راهبردی برشمرده شدند (P2, P10, P13).

سناریونویسی به‌مثابه فرایند راهبردی

شرکت‌کنندگان اتفاق نظر داشتند که هوش مصنوعی باید به عنوان ابزاری در خدمت تفکر راهبردی و قضاوت انسانی در سناریونویسی باشد، نه جایگزین آن. توانایی AI در شناسایی الگوهای پنهان در جریان اخبار و شبیه‌سازی پیامدهای زنجیره‌ای یک رویداد خبری از مهم‌ترین قابلیت‌های آن در این حوزه دانسته شد (P1, P11, P13) با این حال، لزوم حفظ نقش محوری تحلیلگر انسانی در تفسیر نتایج، وزن‌دهی به متغیرهای کیفی و ملاحظات اخلاقی تأکید شد (P7, P8, P10).

راهکارهای بومی‌سازی فناوری

توسعه ابزارها و مدل‌های زبانی خاص فارسی متناسب با پیچیدگی‌های زبانی و فرهنگی، اولویت‌گذاری بر روی تحلیل و سناریوسازی به جای تولید خودکار محتوا در مرحله اول، و استفاده از راهکارهای متن‌باز و ابری داخلی برای کاهش وابستگی و هزینه از جمله راهکارهای بومی پیشنهادی بودند (P1, P6, P11).

چشم‌انداز آینده رسانه‌های هوشمند

خبرگان بر این باور بودند که خبرگزاری‌هایی موفق خواهند بود که هوش مصنوعی را به عنوان یک «همکار هوشمند» بپذیرند . تغییر ماهیت شغل روزنامه‌نگار از تولیدکننده صرف به تحلیل‌گر، سناریوساز و ناظر اخلاقی و شکل‌گیری اکوسیستم‌های خبری مبتنی بر داده و شفافیت از جمله تحولات آینده پیش‌بینی شد(P2, P7, P13)

تبیین و تحلیل مدل پیشنهادی

مدل ترسیم‌شده در شکل (۱) که با عنوان «مدل جامع تحول دیجیتال خبرگزاری‌های ایرانی با رویکرد هوش مصنوعی» معرفی می‌شود، بر پایه هشت مضمون اصلی استخراج‌شده از داده‌های کیفی (موانع فنی و زیرساختی، چالش‌های منابع انسانی و سازمانی، فرصت‌های تحول‌آفرین هوش مصنوعی، دغدغه‌های اخلاقی و حقوقی، الزامات راهبردی ادغام، سناریونویسی به‌مثابه فرایند راهبردی، راهکارهای بومی‌سازی فناوری، و چشم‌انداز آینده رسانه‌های هوشمند) طراحی شده است. هدف این مدل، ارائه چارچوبی راهبردی و چندبعدی برای شناسایی و تحلیل نقاط قوت و ضعف خبرگزاری‌های ایرانی در مسیر بهره‌گیری از هوش مصنوعی در فرآیند سناریونویسی خبری است.

مدل پیشنهادی دارای ساختاری پنج‌محوره و پویااست که بازتاب‌دهنده پیچیدگی و چندوجهی بودن مسئله تحول دیجیتال در خبرگزاری‌ها می‌باشد.

آنچه این مدل را از یک چارچوب ایستا متمایز می‌سازد، هسته مرکزی آن با عنوان «نهادینه‌سازی یادگیری تطبیقی در زیست‌بوم تحریری» است. این هسته پویا، نقش حلقه‌های بازخورد یادگیرنده را ایفا کرده و تعامل دائمی میان پنج محور را تضمین می‌کند. منطق حاکم بر مدل، تأکید بر تعامل نظام‌مند و دوسویه میان عوامل فنی، انسانی، حقوقی، اقتصادی و فرهنگی است. شکل (۱) نمای کلی این مدل را با روابط متقابل میان مؤلفه‌ها نمایش می‌دهد

شکل ۱. مدل جامع تحول دیجیتال خبرگزاری‌های ایرانی با رویکرد هوش مصنوعی: چارچوبی برای سناریونویسی راهبردی و یادگیری تطبیقی



مدل ترسیم‌شده در شکل (۱) که با عنوان «مدل جامع تحول دیجیتال خبرگزاری‌های ایرانی با رویکرد هوش مصنوعی (چارچوب نهادینه‌سازی یادگیری تطبیقی در زیست‌بوم تحریری)» معرفی می‌شود، بر پایه هشت مضمون اصلی استخراج‌شده از داده‌های کیفی (موانع فنی و زیرساختی، چالش‌های منابع انسانی و سازمانی، فرصت‌های تحول‌آفرین هوش مصنوعی، دغدغه‌های اخلاقی و حقوقی، الزامات راهبردی ادغام، سناریونویسی به‌مثابه فرایند راهبردی، راهکارهای بومی‌سازی فناوری، و چشم‌انداز آینده رسانه‌های هوشمند) طراحی شده است. این مدل با نگاهی کل‌نگر و سیستمی، پنج محور اساسی را در تعامل با یکدیگر قرار می‌دهد که بازتاب‌دهنده پیچیدگی‌ها و الزامات تحول در خبرگزاری‌های ایرانی است.

محور اول: شایستگی‌های حرفه‌ای و سرمایه انسانی

این محور که برگرفته از مضامین «چالش‌های منابع انسانی و سازمانی» و «چشم‌انداز آینده رسانه‌های هوشمند» است، بر دو مؤلفه کلیدی تأکید دارد:

بازطراحی شایستگی‌های حرفه‌ای مبتنی بر سواد داده: یافته‌های پژوهش نشان داد که فقدان نیروی انسانی دورشته‌ای (ترکیب تخصص رسانه و فناوری) یکی از مهم‌ترین موانع تحول در خبرگزاری‌هاست. این مؤلفه بر ضرورت بازتعریف نقش‌های حرفه‌ای و پرورش روزنامه‌نگارانی تأکید دارد که علاوه بر مهارت‌های سنتی، توانایی کار با داده‌ها، تحلیل الگوریتمی و تفسیر خروجی‌های سیستم‌های هوشمند را داشته باشند. همان‌طورکه یکی از خبرگان تأکید کرد: روزنامه‌نگار آینده باید بتواند با الگوریتم‌ها دیالوگ برقرار کند، نه اینکه صرفاً از آن‌ها بترسد یا آن‌ها را جایگزین خود ببیند.

تعمیق کیفیت روایت از طریق هم‌سنجی چندالگویی: این مؤلفه که با مضمون «سناریونویسی به‌مثابه فرایند راهبردی» پیوند دارد، بر بهره‌گیری از ظرفیت هوش مصنوعی برای غنی‌سازی روایت‌های خبری تأکید می‌کند. هوش مصنوعی می‌تواند با مقایسه الگوهای متعدد و شناسایی ارتباطات پنهان میان رویدادها، روزنامه‌نگاران را در تولید روایت‌های عمیق‌تر و چندبعدی‌تر یاری رساند.

محور دوم: زیرساخت‌های فناورانه و پردازشی

این محور که با مضمون «موانع فنی و زیرساختی» پیوند دارد، چالش‌های عینی خبرگزاری‌ها را در دو سطح نمایان می‌سازد:

ناپیوستگی زیرساخت‌های داده و سامانه‌های تحریری: فقدان پایگاه‌های داده یکپارچه، پراکندگی اطلاعات در دپارتمان‌های مختلف با فرمت‌های ناهمگون و نبود معماری داده منسجم، فرآیند یادگیری ماشین و آموزش مدل‌های هوشمند را با مشکل جدی مواجه می‌سازد. این ناپیوستگی، به‌تعبیر یکی از شرکت‌کنندگان، شبیه «کارگاه نجاری است که می‌خواهد با اره دستی یک ساختمان بسازد».

محدودیت بلوغ فناورانه در پردازش زبان و معنا: چالش‌های بومی در حوزه پردازش زبان فارسی، پیچیدگی‌های زبانی و فرهنگی، و عدم دسترسی به الگوریتم‌های پیشرفته به دلیل تحریم‌ها و محدودیت‌های بین‌المللی، از موانع جدی در مسیر بهره‌گیری از ظرفیت‌های هوش مصنوعی در خبرگزاری‌هاست. این محدودیت‌ها، برخلاف رسانه‌های پیشرو جهانی که به آخرین دستاوردهای فناورانه دسترسی دارند، خبرگزاری‌های ایرانی را در موضعی نامتقارن قرار می‌دهد.

محور سوم: الزامات حقوقی و حکمرانی

این محور که انعکاس‌دهنده مضمون «دغدغه‌های اخلاقی و حقوقی» است، به دو چالش بنیادین اشاره دارد:

ابهام حقوقی در مالکیت، مسئولیت و حکمرانی محتوای هوشمند: نبود چارچوب قانونی مشخص برای تعیین مالکیت معنوی اخبار تولیدشده توسط هوش مصنوعی و مسئولیت خطاهای احتمالی، از نگرانی‌های جدی خبرگان حقوقی این پژوهش بود. همان‌طورکه فرجپور (۲۰۲۵) در تحلیل تطبیقی مسئولیت مدنی هوش مصنوعی نشان می‌دهد، نظام‌های حقوقی مختلف از جمله ایران با چالش اساسی در تعیین مسئول حقوقی در خطاهای ناشی از تصمیم‌گیری خودکار مواجه هستند. این ابهام، اعتماد به سیستم‌های هوشمند خبری را با تردید مواجه می‌سازد.

چالش در مسئولیت‌پذیری تحلیلی و صیانت از قضاوت حرفه‌ای تحریری: تعارض میان تصمیمات الگوریتمی و استقلال حرفه‌ای روزنامه‌نگاران، یکی دیگر از دغدغه‌های اساسی است. این چالش در سایر حوزه‌های کاربست هوش مصنوعی از جمله داوری ورزشی نیز قابل مشاهده است.

محور چهارم: ملاحظات اقتصادی و سرمایه‌گذاری

این محور که با مضامین «الزامات راهبردی ادغام» و «چالش‌های سازمانی» مرتبط است، بر دو مؤلفه تأکید دارد:

ناپایداری الگوهای تأمین مالی فناوری‌های پیشرفته: نبود بودجه‌های پایدار برای تحقیق و توسعه در حوزه هوش مصنوعی و اولویت‌دهی به هزینه‌های جاری بر سرمایه‌گذاری‌های آینده‌نگر، از موانع ساختاری تحول دیجیتال در خبرگزاری‌هاست.

عدم قطعیت اقتصادی در توجیه سرمایه‌گذاری فناورانه: دشواری در محاسبه بازگشت سرمایه و توجیه هزینه‌های سنگین فناوری برای مدیران، به‌ویژه در شرایط اقتصادی کشور، یکی دیگر از چالش‌های اساسی است که در مصاحبه‌ها بارها تکرار شد.

محور پنجم: ابعاد شناختی و فرهنگی

این محور که برگرفته از مضامین «چالش‌های منابع انسانی» و «راهکارهای بومی‌سازی» است، به عمیق‌ترین لایه‌های مقاومت در برابر تحول می‌پردازد:

شکاف شناختی میان حرفه روزنامه‌نگاری و فناوری: عدم درک متقابل میان روزنامه‌نگاران سنتی و متخصصان فناوری، به‌عنوان یکی از مهم‌ترین موانع انسانی تحول شناسایی شد. این شکاف که ناشی از تفاوت در زبان، جهان‌بینی و منطق کاری دو گروه است، همکاری مؤثر میان آن‌ها را با دشواری مواجه می‌سازد.

مقاومت هویتی نسبت به بازتعریف نقش‌های حرفه‌ای: ترس از دست رفتن جایگاه سنتی و مقاومت در برابر پذیرش نقش‌های جدید، ریشه در نگرانی‌های عمیق‌تری دارد که صرفاً با آموزش فنی قابل حل نیستند. این مقاومت هویتی، نیازمند مداخلات فرهنگی و مدیریتی هدفمندی است که در راهکارهای بومی‌سازی فناوری به آن اشاره شد.

مکانیزم پویای مدل: نهادینه‌سازی یادگیری تطبیقی در زیست‌بوم تحریری

آنچه این مدل را از یک چارچوب ایستا متمایز می‌سازد، هسته مرکزی آن با عنوان «نهادینه‌سازی یادگیری تطبیقی در زیست‌بوم تحریری» است. این حلقه پویا، تعامل دائمی میان پنج محور را تضمین کرده و از طریق بازخوردهای مستمر، موجب تعدیل و تکامل تدریجی هر یک از مؤلفه‌ها می‌شود.

تحلیل مکانیزم‌های پویا و روابط در مدل

مدل نشان می‌دهد که ارتباط بین محورها یک‌طرفه و خطی نیست، بلکه شبکه‌ای از تعاملات دوسویه میان آن‌ها برقرار است. برای نمونه:

ارتقای شایستگی‌های حرفه‌ای (محور یک) می‌تواند شکاف شناختی (محور پنج) را کاهش داده و پذیرش فناوری را تسهیل کند.

شفاف‌سازی الزامات حقوقی (محور سه)، عدم قطعیت اقتصادی (محور چهار) را کاهش داده و سرمایه‌گذاری فناورانه را توجیه‌پذیرتر می‌سازد.

توسعه زیرساخت‌های فناورانه (محور دو)، امکان بازطراحی شایستگی‌ها (محور یک) را فراهم می‌آورد.

مدل تأکید می‌کند که تحول دیجیتال خبرگزاری‌های ایرانی امری تک‌خطی نیست که با سرمایه‌گذاری صرف در فناوری محقق شود، بلکه نیازمند تعامل همزمان و نظام‌مند میان ابعاد انسانی، فناورانه، حقوقی، اقتصادی و فرهنگی است. موفقیت در این مسیر مستلزم عبور از نگاه جزیره‌ای و اتخاذ رویکردی اکوسیستمی است که مدل حاضر ترسیم‌کننده آن است.

نتیجه‌گیری

یافته‌های پژوهش نشان داد که خبرگزاری‌های ایرانی در میانه یک گذار دیجیتال ناتمام قرار دارند. از یک سو، چالش‌های ساختاری عمیقی شامل کمبود زیرساخت فنی پیشرفته، فقدان نیروی انسانی دورشته‌ای (ترکیب تخصص رسانه و فناوری)، مقاومت فرهنگی در برابر تغییر، و خلأهای حقوقی و اخلاقی در بهره‌گیری از هوش مصنوعی وجود دارد. از سوی دیگر، فرصت‌ها و نقاط قوت قابل توجهی مانند دسترسی به حجم عظیم داده‌های خام به زبان فارسی، تجربه‌های موفق پایلوت در اتوماسیون اخبار ساختاریافته (ورزشی و مالی)، و علاقه‌مندی نسل جدید روزنامه‌نگاران به فناوری‌های نوین، ظرفیت تحول را فراهم می‌آورند.

تفسیر یافته‌ها در چارچوب نظری

در پرتو مبانی نظری مطرح‌شده، می‌توان ادغام هوش مصنوعی در سناریونویسی خبری را نه یک جایگزینی فناورانه، بلکه یک تکمیل‌گری شناختی دانست که در آن هوش مصنوعی به عنوان ابزاری کمکی، توان تحلیل‌گری و آینده‌نگاری روزنامه‌نگاران را تقویت می‌کند. این نگاه با نظریه عقلانیت محدود سایمون همسو است، جایی که هوش مصنوعی می‌تواند با گسترش دامنه جستجو و پردازش داده‌ها، کیفیت تصمیم‌گیری در شرایط عدم قطعیت را بهبود بخشد. همچنین، از منظر نظریه سیستم‌های پیچیده تطبیقی، هوش مصنوعی می‌تواند با شبیه‌سازی تعاملات پیچیده عوامل مختلف، به درک بهتر پویایی‌های خبری و پیش‌بینی پیامدهای زنجیره‌ای کمک کند.پژوهش حاضر با پر کردن شکاف‌های شناسایی‌شده در پیشینه، گامی فراتر از مطالعات داخلی موجود برداشته است. در حالی که تحقیقات پیشین عمدتاً بر تولید خودکار محتوا یا بررسی‌های کلی تأثیرات هوش مصنوعی متمرکز بودند، این مطالعه به طور خاص به جنبه راهبردی هوش مصنوعی در سناریونویسی پرداخته است. همچنین، برخلاف مدل‌های وارداتی که اغلب بدون تطبیق با بافتار محلی ارائه می‌شوند، چارچوب پیشنهادی این پژوهش (مدل جامع تحول دیجیتال خبرگزاری‌های ایرانی با رویکرد هوش مصنوعی) با درنظرگیری شرایط خاص ایران در ابعاد فنی، انسانی، حقوقی و فرهنگی طراحی شده است.

یافته‌های پژوهش حاضر در خصوص نگرانی خبرگان از فقدان چارچوب حقوقی مشخص برای مسئولیت خطاهای هوش مصنوعی، با تحلیل فرجپور (۲۰۲۵) همخوانی دارد که بر اساس آن، در حقوق ایران مسئولیت مدنی همچنان مبتنی بر شخصیت حقوقی انسانی و شرکتی است و هوش مصنوعی فاقد شخصیت حقوقی مستقل می‌باشد. در مجموع، این مطالعه با تلفیق نگاه راهبردی، بومی‌سازی چارچوب تحلیلی، ارائه مدل عملیاتی یکپارچه و شناسایی ظرفیت‌های داخلی، گامی فراتر از پیشینه موجود برداشته است. یافته‌ها نشان می‌دهد که مسیر تحول خبرگزاری‌های ایرانی، نه تقلید صرف از الگوهای خارجی، بلکه طراحی یک گذار هوشمندانه، تدریجی و مبتنی بر منابع و محدودیت‌های داخلی است که در مدل پیشنهادی این پژوهش تبلور یافته است.

مدل پیشنهادی تلفیق SWOT و هوش مصنوعی برای سناریونویسی خبری می‌تواند یک مدل تکاملی سه‌مرحله‌ای باشد:

۱ .مرحله پایه (شناسایی و تقویت): استفاده از هوش مصنوعی برای تحلیل داده‌های درونی و بیرونی به منظور شناسایی سیستماتیک نقاط قوت و ضعف واقعی (به جای تصورات ذهنی) در چارچوب.SWOT

۲ .مرحله ادغام (سناریوسازی هوشمند): به‌کارگیری الگوریتم‌های پیش‌بینی کننده و شبیه‌ساز برای تولید سناریوهای پویا بر اساس ترکیب‌های مختلف نقاط قوت و ضعف شناسایی‌شده.

۳ .مرحله تعاملی (یادگیری و بهبود): ایجاد یک حلقه بازخورد که در آن نتایج سناریوهای اجراشده، مجدداً توسط هوش مصنوعی تحلیل شده و به روزرسانی مداوم در شناخت نقاط قوت و ضعف و دقت سناریوها منجر شود.تحول به سمت خبرگزاری‌های هوشمند برای خبرگزاری‌های ایرانی یک ضرورت راهبردی در عصر انفجار اطلاعات و پیچیدگی فزاینده است. مدل پیشنهادی این پژوهش با عنوان «مدل جامع تحول دیجیتال خبرگزاری‌های ایرانی با رویکرد هوش مصنوعی» نشان می‌دهد که موفقیت در این مسیر مستلزم عبور از نگرش صرفاً سخت‌افزارمحور و حرکت به سمت نگرشی انسان‌محور، آموزش‌بنیان و اکوسیستم‌محور است. در این نگاه، هوش مصنوعی نه یک غایت، بلکه وسیله‌ای برای توانمندسازی نیروی انسانی، تعمیق تحلیل‌های راهبردی، و افزایش اثربخشی و اعتبار خبرگزاری‌های ملی در رقابت با رسانه‌های جهانی است.

مدل پنج‌محوره ارائه‌شده، با هسته مرکزی «نهادینه‌سازی یادگیری تطبیقی»، چارچوبی پویا برای مواجهه با چالش‌های هم‌زمان فنی، انسانی، حقوقی، اقتصادی و فرهنگی فراهم می‌آورد. این مدل تأکید می‌کند که تحول دیجیتال در خبرگزاری‌ها نمی‌تواند صرفاً با واردات فناوری یا تقلید از الگوهای غربی محقق شود، بلکه نیازمند طراحی مسیری بومی، تدریجی و مبتنی بر واقعیت‌های داخلی است. پژوهش حاضر با ارائه این چارچوب بومی و گام‌به‌گام، نقشه راهی اولیه برای این تحول ارائه می‌دهد که می‌تواند مبنایی برای اقدام مدیران رسانه‌ای، متخصصان فناوری و سیاست‌گذاران حوزه ارتباطات قرار گیرد.

ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسندگان

مشارکت نویسندگان در این مقاله به شکل زیر است:

نویسنده اول: تهیه و آماده سازی نمونه ها، انجام آزمایش و گردآوری داده ها، انجام محاسبات، تجزیه و تحلیل آماری داده ها، تحلیل و تفسیر اطلاعات و نتایج، تهیه پیش نویس مقاله.

نویسنده دوم: استاد راهنمای پایان نامه، طراحی پژوهش، نظارت بر مراحل انجام پژوهش، بررسی و کنترل نتایج، اصلاح، بازبینی.

نویسنده سوم: مشاوره پایان نامه، طراحی پژوهش، نظارت بر مراحل انجام پژوهش، بررسی و کنترل نتایج، اصلاح، بازبینی.

تعارض منافع

بر اساس اظهارات نویسندگان، این مقاله تعارض منافعی ندارد.

حامی مالی

بنابر اظهارات نویسندگان این پژوهش هیچگونه حامی مالی ندارد.

سپاسگزاری

از تمامی مشارکت کنندگان در این پژوهش سپاسگزاری می شود.

منابع

شعبان، داریوش. (۱۴۰۴). چالش ها و فرصت های هوش مصنوعی برای روزنامه نگاری تحلیل تماتیک دیدگاه روزنامه نگاران حوزه فناوری اطلاعات و ارتباطات. *مطالعات فضای مجازی و رسانه‌های اجتماعی*، ۲(۲)، ۱۲۷-۱۵۳.

محبی، حسین و طرفی، سعید. (۱۴۰۴). آینده‌پژوهی توسعه هوش مصنوعی در ایران با رویکرد سناریونویسی. مطالعات مدیریت کسب و کار هوشمند، ۱۴(۵۳)، ۱۵۹-۲۰۴.

مسعودی، حسن. (۱۴۰۴). تأثیر سیستم‌های هوش مصنوعی در تولید خودکار محتوای خبری بر کیفیت و استانداردهای حرفه‌ای روزنامه‌نگاری: یک فراتحلیل کیفی. *فصلنامه علوم خبری*، ۱۴(۲)، ۱۰۲-۱۲۰.

نیک ملکی، محمد و افخمی، حسین علی. (۱۴۰۳). کاربرد هوش مصنوعی در روزنامه نگاری (بررسی دانش و نگرش سردبیران خبرگزاری صدا و سیما). *مطالعات رسانه‌های نوین*، ۱۰(۳۸)، ۳۹-۷۴.

References

Al Masum Molla, M., & Ahsan, M. (2025). Artificial intelligence and journalism: A systematic bibliometric and thematic analysis of global research. Computers in Human Behavior Reports, 20, Article 100573.

Bell, W. (2003). Foundations of futures studies: History, purposes, and knowledge. Transaction Publishers.

Brynjolfsson, E., & McAfee, A. (2014). The second machine age: Work, progress, and prosperity in a time of brilliant technologies. W. W. Norton & Company.

Brynjolfsson, E., & McAfee, A. (2017). Machine, platform, crowd: Harnessing our digital future. W. W. Norton & Company.

Chen, Z., Can, B., Pasi, G., & Gabrielli, S. (2021). Event prediction with natural language processing: A systematic review. *ACM Computing Surveys*, 54(5), 1–37.

David, P. A. (2007). Path dependence: A foundational concept for historical social science. Cliometrica, 1(2), 91–114.

De Lima Santos, M.F., & Ceron, W. (2022). Artificial intelligence in news media: Current perceptions and future outlook. *Journalism and Media*, 3(1), 13–26. https://doi.org/10.3390/journalmedia3010002

Diakopoulos, N. (2019). Automating the news: How algorithms are rewriting the media. Harvard University Press.

DiMaggio, P. J., & Powell, W. W. (1983). The iron cage revisited: Institutional isomorphism and collective rationality in organizational fields. American Sociological Review, 48(2), 147–160.

Farajpour, R. (2025). Legal and comparative analysis of civil liability of artificial intelligence in automated decision-making. *AI and Tech in Behavioral and Social Sciences*, 3(3), 1–9. https://doi.org/10.61838/kman.aitech.3.3.4

Farajpour, R. (2025). The role of civil liability in artificial intelligence laws from the perspective of major global legal systems. *Journal of Law and Political Studies*, 5(1), 182–196. https://doi.org/10.48309/jlps.2025.518711.1353

Farajpour, R., Amerinia, M. B., & Pourjavaheri, A. (2025). The role of artificial intelligence in arbitration and legal challenges arising from automated decisions in sports. *AI and Tech in Behavioral and Social Sciences*, 3(2), 21–28. https://doi.org/10.61838/kman.aitech.3.2.3

Kevin-Alerechi, E., Abutu, I., & Oladunni, O. (2025). AI and the newsroom: Transforming journalism with intelligent systems. *Journal of Artificial Intelligence, Machine Learning & Data Science*, 3(1), 1930–1937.

Lee, T. B., Kim, Y., & Lee, H. (2015). Automated journalism: A meta-analysis of readers' perceptions. *Journalism & Mass Communication Quarterly*, 92(3), 550–572.

Masoudi, H. (2025). Tasir-e system-haye hush-e masnui dar tolid-e khodkar-e mohtava-ye khabari bar keyfiyat va standard-haye herfei-ye ruznameh-negari: Yek faratahlil-e keyfi [The impact of artificial intelligence systems on automated news content production on the quality and professional standards of journalism: A qualitative meta-analysis]. *Faslname-ye Olum-e Khabari [Quarterly Journal of News Sciences]*, 14(2), 102–120.

McAfee, A., & Brynjolfsson, E. (2017). Machine, platform, crowd: Harnessing our digital future. W. W. Norton & Company.

Meadows, D. H. (2008). Thinking in systems: A primer. Chelsea Green Publishing.

Mohebbi, H., & Tarafi, S. (2025). Ayandeh-pajuhi-ye tose-e hush-e masnui dar Iran ba ruykard-e senarionevisi [Future study of artificial intelligence development in Iran with a scenario planning approach]. *Motale'at-e Modiriyat-e Kasar va Hooshmand [Journal of Intelligent Business Management Studies]*, 14(53), 159–204.

Nik Molki, M., & Afkhami, H. A. (2024). Karbord-e hush-e masnui dar ruznameh-negari (barrasi-ye danesh va negaresh-e sardabiran-e khabargozari-ye sada va sima) [The application of artificial intelligence in journalism (A study of the knowledge and attitude of IRIB news agency editors-in-chief)]. *Motale'at-e Rasaneh-haye Novin [New Media Studies]*, 10(38), 39–74.

Russell, S., & Norvig, P. (2020). Artificial intelligence: A modern approach (4th ed.). Pearson.

Schwartz, P. (1996). The art of the long view: Planning for the future in an uncertain world. Currency Doubleday.

Senge, P. M. (1990). The fifth discipline: The art and practice of the learning organization. Currency Doubleday.

Shaban, D. (2025). Chalesh-ha va forsat-haye hush-e masnui baraye ruznameh-negari: Tahlil-e tematik-e didgah-e ruznameh-negaran-e howzeh-ye fanavari-ye ettela'at va ertebatat [Challenges and opportunities of artificial intelligence for journalism: Thematic analysis of the perspectives of ICT journalists]. *Motale'at-e Faza-ye Majazi va Rasaneh-haye Ejtema'i [Studies of Cyberspace and Social Media]*, 2(2), 127–153.

Sun, S., Zhai, Y., Shen, B., & Chen, Y. (2020). Newspaper coverage of artificial intelligence: A perspective of emerging technologies. *Telematics and Informatics*, 53, Article 101433.

Tariq, A., Sajid, M., Farooq, U., & Ali, M. (2024). Artificial intelligence and the reshaping of journalism. *Qlantic Journal of Social Sciences*, 5(1), 44–53.

Van der Heijden, K. (2005). Scenarios: The art of strategic conversation (2nd ed.). John Wiley & Sons.

Westerman, G., Bonnet, D., & McAfee, A. (2014). Leading digital: Turning technology into business transformation. Harvard Business Review Press.

New Research in Islamic Humanities Studies
Online ISSN : 2980 - 8944
https://api.lu.ac.ir/
Lorestan University

An Analysis of Saadi's Approach to His Reception of the Sermons of Nahj al-Balaghah

Reyhaneh Reyhani[1], **Seyed Mohammad Mehdi Jafari**[2] ✉, **Nadeali Ashouri Talooki**[3], and **Mohsen Fahim**[4]

1. Ph.D. Student, Department of Theology, Najafabad Branch, Islamic Azad University, Najafabad, Iran. Email: r.reihani90@yahoo.com
2. Corresponding Author, Department of Theology, Najafabad Branch, Islamic Azad University, Najafabad, Iran. Email: jafarismm@gmail.com
3. Department of Theology, Najafabad Branch, Islamic Azad University, Najafabad, Iran. Email: nadali_ashoori@yahoo.com
4. epartment of Theology, Najafabad Branch, Islamic Azad University, Najafabad, Iran. Email: mohsenfahim54@iau.ac.ir

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received 26 September 2025
Received in revised form 26 November 2025
Accepted 05 January 2026
Available online 15 January 2026

Keywords:
content analysis,
Nahj al-Balagha,
Saʿdi,
Ethics and Education,
Comparative Analysis Provide

ABSTRACT

Objective: The present study adopts an analytical-descriptive approach to examine the extent and nature of Sa'di's influence by the teachings of Nahj al-Balagha. Furthermore, this research seeks to elucidate the position of Nahj al-Balagha as an inspirational source in the formation of Persian didactic literature.

Method: The research method is based on the analysis of texts and intertextual evidence from Nahj al-Balagha (including its sermons, letters, and maxims) and their comparison with selected passages from Sa'di's Golestan, Boostan, ghazals, and moral admonitions. In this process, efforts have been made to rigorously evaluate the accuracy of the comparisons and citations by referring to authoritative literary and historical sources.

Results: The findings indicate that Sa'di was influenced by Alavid thought not only at a conceptual level but also in linguistic layers, ethical imagery, and educational perspective. This influence, rather than being a superficial imitation, represents a creative reinterpretation of the fundamental concepts of Nahj al-Balagha within the framework of Persian language and literary taste, which has enriched the ethical themes in his works.

Conclusions: The research concludes that the connection between Nahj al-Balagha and Sa'di's works is structural and profound, playing a fundamental role in shaping the ethical system of Persian literature. Accordingly, it can be asserted that Nahj al-Balagha has left a lasting and deep impact not only in the realm of religion and ethics but also within the broader scope of Persian literature.

Cite this article: Reyhani, R., Jafari, S. M. M., Ashouri Talooki, N., & Fahim, M. (2026). An Analysis of Saadi's Approach to His Reception of the Sermons of Nahj al-Balaghah. *New Research in Islamic Humanities Studies*, 4 (Special Issue), 1-16. https://doi.org/10.22034/api.2026.2085127.1657

© Author(s) retain the copyright and full publishing rights.
Publisher: Lorestan University.
DOI: https://doi.org/10.22034/api.2026.2085127.1657

Introduction

Persian didactic literature has historically maintained a profound and inseparable relationship with Islamic ethical and religious texts. Among these sources, Nahj al-Balagha, a compilation of sermons, letters, and aphorisms attributed to Imam Ali ibn Abi Talib (AS), occupies a uniquely influential position in shaping moral, educational, and social thought in Islamic civilization. Owing to its conceptual richness, rhetorical excellence, and comprehensive humanistic outlook, Nahj al-Balagha has served not only as a theological and philosophical reference but also as a lasting source of inspiration for Persian literary culture.Sadi Shirazi (d. 691 AH), one of the most prominent figures of classical Persian literature, represents a pivotal link between Islamic ethical teachings and Persian literary expression. His major works, Bustan and Golestan, are widely recognized as exemplary manifestations of moral and educational discourse articulated through literary elegance and lived human experience. Numerous scholars have emphasized that a substantial portion of Sadi's ethical worldview is rooted in Islamic sources, particularly the Quran and Nahj al-Balagha. This study aims to examine, through a comparative and analytical approach, the extent and nature of Sadi's intellectual and literary engagement with Nahj al-Balagha. Relying exclusively on the textual evidence and analytical framework provided in the original dissertation, and deliberately avoiding the introduction of external sources, the article investigates how Alid ethical teachings are reflected, transformed, and rearticulated in Sadi's works. The central research question addresses the levels at which this influence operates namely conceptual, rhetorical, and educational and explores the creative strategies through which Sadi adapts these teachings to Persian language and literary taste.The findings demonstrate that the influence of Nahj al-Balagha on Sadi is neither superficial nor merely thematic, but rather deep, structural, and systematic. At the rhetorical level, both texts share a common understanding of eloquence (fasaha) and rhetoric (balagha) as ethical instruments rather than ornamental devices. In Nahj al-Balagha, clarity of expression and appropriateness to context serve moral guidance and intellectual awakening. Sadi mirrors this approach by employing lucid language, brevity, metaphor, and narrative exempla to guide readers toward ethical reflection rather than rhetorical display. In the domain of speech ethics, both Imam Ali and Sadi emphasize the precedence of thought over utterance, the moral value of silence, and the dangers of unrestrained speech. Nahj al-Balagha consistently presents language as a reflection of inner reason and moral character, while Sadi translates this principle into vivid poetic and narrative forms that highlight the social and ethical consequences of speech. This convergence underscores a shared conception of discourse as a moral act with individual and communal ramifications.The study further reveals a strong parallel in their views on moral education, particularly in childhood and adolescence. In Letter 31 of Nahj al-Balagha, early ethical cultivation is described as a decisive factor in character formation, with the child's soul likened to fertile land receptive to any seed. Sadi echoes this pedagogical vision through memorable metaphors such as the "green wood," emphasizing the necessity of early discipline, balanced affection, and the integration of intellect and virtue.In their treatment of knowledge, both sources advocate the concept of "beneficial knowledge" (ilm nafi), defined by its inseparable

connection to action, sincerity, and moral intention. Nahj al-Balagha warns against knowledge divorced from practice, portraying it as a moral liability rather than an asset. Sadi reinforces this critique by condemning scholars who lack ethical commitment and by privileging humility, prayer, and sincerity as conditions for true learning.

Finally, the comparative analysis of moderation, contentment, and asceticism reveals a shared ethical framework for regulating individual and social life. In Nahj al-Balagha, moderation is a foundational principle safeguarding personal integrity and social justice, while contentment liberates individuals from the bondage of greed. Sadi rearticulates these values through poetic wisdom and social narratives, presenting asceticism not as withdrawal from the world but as freedom from excessive attachment to it. In both texts, contentment functions as a precondition for generosity, social solidarity, and moral responsibility.In conclusion, this study establishes that Nahj al-Balagha provides a coherent ethical and educational paradigm that profoundly informs Sadi's literary and moral vision. Sadi emerges as a cultural mediator who translates Alid wisdom from its original Arabic, religious context into accessible, enduring Persian literary forms. The relationship between Nahj al-Balagha and Sadi's works is thus best understood as a deep intellectual and ethical continuity rather than a surface-level influence. This finding not only enhances our understanding of Sadi's thought but also highlights the capacity of Nahj al-Balagha to inspire enduring moral discourse within Persian Islamic culture and offers a valuable model for interdisciplinary research in ethics, literature, and Islamic education.

Method

The research method is based on the analysis of texts and intertextual evidence from Nahj al-Balagha (including its sermons, letters, and maxims) and their comparison with selected passages from Sa'di's Golestan, Boostan, ghazals, and moral admonitions. In this process, efforts have been made to rigorously evaluate the accuracy of the comparisons and citations by referring to authoritative literary and historical sources.

Results

The findings indicate that Sa'di was influenced by Alavid thought not only at a conceptual level but also in linguistic layers, ethical imagery, and educational perspective. This influence, rather than being a superficial imitation, represents a creative reinterpretation of the fundamental concepts of Nahj al-Balagha within the framework of Persian language and literary taste, which has enriched the ethical themes in his works.

Conclusions

This study, through a comparative examination of the teachings of Nahj al-Balagha and the works of Sadi, demonstrates that Sadi's indebtedness to Alavid wisdom is profound and structural. Sadi has not only recreated the concepts of Nahj al-Balagha in terms of expressive modes but also in ethical and educational dimensions, employing literary language and Persian aesthetic taste. In the realm of speech ethics, both sources emphasize measured speech and the value of wise silence. Concerning moral education, they concur on the priority of childhood upbringing and the

fundamental role of discipline and rationality. In the domain of knowledge and epistemology, both underscore "beneficial knowledge" (al-ilm al-nafi) and critique scholars who are devoid of practice. Regarding moderation and contentment, they consider temperance as the foundational principle of ethical life.The ultimate finding is that Sadi serves as an intermediary link, transmitting Alavid wisdom from the level of religious doctrine to the sphere of everyday life and Persian culture. This profound connection signifies both the substantial capacity of Nahj al-Balagha to inspire Muslim men of letters and Sadi's pivotal role in the localization and perpetuation of these teachings within Iranian-Islamic culture.

Author Contributions

All authors contributed equally to the conceptualization of the article and writing of the original and subsequent drafts.

Data Availability Statement

Data available on request from the authors.

Acknowledgements

The authors would like to thank the anonymous reviewers for their insightful comments and constructive feedback, which significantly improved the quality of this manuscript. We also extend our gratitude to our colleagues for their valuable discussions and technical support throughout this research.

Ethical Considerations

The authors strictly adhered to the highest standards of research integrity. The authors avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not-for-profit sectors.

Conflict of Interest

The authors declare no conflict of interest.

پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی
شاپا الکترونیکی: ۸۹۴۴-۲۹۸۰
https://api.lu.ac.ir/
دانشگاه لرستان

تحلیل رویکرد سعدی در تاثیرپذیری از آموزه های نهج البلاغه

ریحانه ریحانی[۱]، سیدمحمدمهدی جعفری[۲] ✉، نادعلی عاشوری تلوکی[۳]، محسن فهیم[۴]

۱. دانشجوی دکتری، گروه الهیات، واحد نجف آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف آباد، ایران. رایانامه: r.reihani90@yahoo.com
۲. نویسنده مسئول، گروه الهیات، واحد نجف آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف آباد، ایران. رایانامه: jafarismm@gmail.com
۳. گروه الهیات، واحد نجف آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف آباد، ایران. رایانامه: nadali_ashoori@yahoo.com
۴. گروه الهیات، واحد نجف آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف آباد، ایران. رایانامه: mohsenfahim54@iau.ac.ir

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
مقاله پژوهشی،

تاریخچه مقاله:
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۷/۰۴
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۹/۰۵
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۰/۱۵
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۱۰/۲۵

کلیدواژه‌ها:
نهج‌البلاغه،
سعدی،
اخلاق و تربیت،
تحلیل تطبیقی

چکیده

هدف: پژوهش حاضر با رویکردی تحلیلی ـ توصفی، به بررسی می‌زان و چگونگی تأثیرپذیری سعدی از آموزه‌های نهج‌البلاغه می‌پردازد. همچنین این تحقیق درصدد است تا جایگاه نهج‌البلاغه را به عنوان یک منبع الهام‌بخش در شکل‌گیری ادبیات تعلیمی فارسی تبیین نماید.

روش پژوهش: روش تحقیق مبتنی بر تحلیل متون و شواهد درون‌متنی از نهج‌البلاغه (خطبه‌ها، نامه‌ها و حکمت‌ها) و تطبیق آن‌ها با گزیده‌هایی از گلستان، بوستان، غزلیات و مواعظ سعدی است. در این مسیر، تلاش شده است تا با استناد به منابع معتبر ادبی و تاریخی، صحت تطبیق‌ها و استنادهای انجام‌شده مورد ارزیابی دقیق قرار گیرد.

یافته‌ها: یافته‌ها نشان می‌دهد که سعدی نه‌تنها در سطح مفهومی، بلکه در لایه‌های زبانی، تصویرپردازی اخلاقی و نگرش تربیتی نیز از اندیشه علوی تأثیر پذیرفته است. این تأثیرپذیری بیش از آنکه تقلیدی صوری باشد، بازآفرینی خلاقانه مفاهیم بنیادین نهج‌البلاغه در قالب زبان و ذوق ادبی فارسی است که موجب غنای مضامین اخلاقی در آثار او شده است.

نتیجه‌گیری: نتیجه پژوهش حاکی از آن است که پیوند میان نهج‌البلاغه و آثار سعدی، پیوندی ساختاری و عمیق است که در شکل‌دهی به منظومه اخلاقی ادب فارسی نقشی اساسی ایفا کرده است. بدین ترتیب، می‌توان ادعا کرد که نهج‌البلاغه نه تنها در حوزه دین و اخلاق، بلکه در گستره ادبیات فارسی نیز تأثیری ماندگار و ژرف بر جای نهاده است.

استناد: ریحانی، ریحانه؛ جعفری، سیدمحمدمهدی؛ عاشوری تلوکی، نادعلی و فهیم، محسن. (۱۴۰۴). تحلیل رویکرد سعدی در تاثیرپذیری از آموزه های نهج البلاغه. *پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی*، (ویژه نامه) ۴، ۱-۱۶. https://doi.org/10.22034/api.2026.2085127.1657

ناشر: دانشگاه لرستان.

© نویسندگان.

DOI: https://doi.org/10.22034/api.2026.2085127.1657

مقدمه

ادب فارسی، به‌ویژه در شاخه ادبیات تعلیمی، همواره پیوندی ناگسستنی با متون دینی و اخلاقی اسلامی داشته است. در این میان، نهج‌البلاغه به‌عنوان مجموعه‌ای از خطبه‌ها، نامه‌ها و حکمت‌های امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب(ع)، جایگاهی ممتاز در تکوین اندیشه اخلاقی، سیاسی و تربیتی مسلمانان یافته است. غنای مفهومی، عمق بلاغی و جامعیت انسانی این اثر سبب شده است که نهج‌البلاغه نه‌تنها در حوزه الهیات و فلسفه، بلکه در عرصه ادبیات و فرهنگ نیز منبع الهام قرار گیرد (سید رضی، ۱۳۹۴).

سعدی شیرازی، شاعر و نویسنده بزرگ قرن هفتم هجری، یکی از برجسته‌ترین چهره‌هایی است که آثارش آینه‌ای تمام‌نما از آموزه‌های اخلاقی و تربیتی اسلام به شمار می‌آید. جایگاه سعدی در ادب فارسی، به‌ویژه در نثر گلستان و نظم بوستان، بیش از هر چیز به توانایی او در تلفیق حکمت، اخلاق و تجربه زیسته انسانی بازمی‌گردد. پژوهشگران متعددی بر این باورند که سرچشمه بخش مهمی از این حکمت، متون دینی به‌ویژه قرآن کریم و نهج‌البلاغه است (هاشمی، ۱۳۷۸؛ زرین‌کوب، ۱۳۶۹).

نهج‌البلاغه با طرح مفاهیمی همچون عدالت، تقوا، زهد، تواضع، مسئولیت‌پذیری اجتماعی و تربیت نفس، چارچوبی اخلاقی ارائه می‌دهد که در بسیاری از آثار سعدی بازتاب یافته است. برای نمونه، تأکید امام علی(ع) بر شناخت نفس و مهار امیال نفسانی در نامه‌ها و حکمت‌ها، با نگاه تربیتی سعدی در گلستان و مواعظ هم‌خوانی آشکاری دارد (نهج‌البلاغه، نامه ۳۱؛ کلیات سعدی، گلستان، باب هفتم). این هم‌خوانی، صرفاً محدود به اشتراک مفاهیم کلی نیست، بلکه در شیوه بیان، ساختار تمثیلی و حتی لحن اندرزگونه نیز قابل مشاهده است.

اهمیت بررسی تأثیرپذیری سعدی از نهج‌البلاغه از آن‌روست که چنین پژوهشی می‌تواند به درک عمیق‌تری از ریشه‌های فکری ادب تعلیمی فارسی بینجامد. افزون بر این، تحلیل تطبیقی این دو متن، امکان بازشناسی چگونگی انتقال مفاهیم دینی از زبان عربی به زبان فارسی و دگرگونی آن‌ها در قالب ادبی را فراهم می‌سازد. به بیان دیگر، سعدی را می‌توان حلقه واسطی دانست که آموزه‌های علوی را به زبان فرهنگ عمومی و ذوق ادبی ایرانی منتقل کرده است (دانش‌پژوه، ۱۳۸۸).

پژوهش حاضر با تمرکز بر همین پیوند، مجموعه‌ای گسترده از شواهد متنی از نهج‌البلاغه و آثار سعدی را گردآوری کرده و زمینه‌ای مناسب برای استخراج یک مقاله علمی مستقل فراهم آورده است. پژوهش حاضر با تکیه بر داده‌های همان رساله و بدون افزودن منابع بیرونی، می‌کوشد تصویری منسجم و تحلیلی از تأثیر آموزه‌های نهج‌البلاغه بر اندیشه و بیان سعدی ارائه دهد. پرسش اصلی این است که این تأثیرپذیری در چه سطوحی (مفهومی، زبانی و تربیتی) رخ داده و سعدی چگونه این آموزه‌ها را با خلاقیت ادبی خود بازآفرینی کرده است.

بر این اساس، مقاله پیش رو در ادامه، نخست به تبیین مبانی نظری تأثیرپذیری سعدی از نهج‌البلاغه می‌پردازد و سپس با تحلیل نمونه‌های مشخص از خطبه‌ها، نامه‌ها و حکمت‌های نهج‌البلاغه و تطبیق آن‌ها با آثار سعدی، ابعاد مختلف این پیوند فکری و ادبی را بررسی می‌کند.

فصاحت و بلاغت در نهج‌البلاغه و بازتاب آن در آثار سعدی

یکی از بنیادی‌ترین محورهای پیوند میان نهج‌البلاغه و آثار سعدی، جایگاه ممتاز فصاحت و بلاغت در هر دو متن است. نهج‌البلاغه از دیرباز به‌عنوان نمونه اعلای نثر فصیح و بلیغ عربی شناخته شده و حتی از آن با تعبیر «اخ‌القرآن» یاد شده است؛ تعبیری که بر هم‌سنگی بلاغی و تأثیرگذاری معنوی آن دلالت دارد (نهج‌البلاغه، خطبه‌ها). در این اثر، جلوه‌های بلاغت الهی در قالب بیانی روان، متناسب با مقتضای حال و آمیخته با عمق معنایی ارائه می‌شود؛ امری که مخاطب را نه‌تنها مجذوب زیبایی لفظ، بلکه درگیر تأمل اخلاقی و عقلانی می‌سازد.

مفهوم فصاحت در سنت بلاغی اسلامی

بر اساس تحلیل‌های ارائه‌شده در رساله، «فصاحت» در اصل لغوی به معنای پاکی و خلوص است؛ همان‌گونه که درباره شیر خالص به کار می‌رفته و سپس به صورت استعاری در مورد سخن به معنای روشنی، روانی و عاری بودن از پیچیدگی استعمال شده است. در اصطلاح ادب، فصاحت به سه سطح تقسیم می‌شود: فصاحت کلمه، فصاحت کلام و فصاحت متکلم. فصاحت کلام، که برای این پژوهش اهمیت ویژه دارد، به خلوص سخن از تنافر کلمات، ضعف تألیف و تعقیدهای لفظی و معنوی اشاره دارد؛ به‌گونه‌ای که معنا بدون زحمت و ابهام به مخاطب منتقل شود. این تعریف، به‌روشنی با ساختار بیانی نهج‌البلاغه هم‌خوانی دارد؛ متنی که در عین ایجاز، از عمق معنایی و استحکام مفهومی برخوردار است.

بلاغت به‌مثابه درک مقتضای حال

بلاغت، چنان‌که در رساله توضیح داده شده، در اصطلاح علم معانی به معنای رسیدن کلام به نهایت کمال خود با رعایت مقتضای مقام و حال و مشروط به فصاحت است. در این معنا، بلاغت صرفاً مهارت زبانی نیست، بلکه نوعی تشخیص موقعیت، مخاطب و غایت سخن به شمار می‌آید. امام علی(ع) در نهج‌البلاغه، بلاغت را امری پیوندخورده با عقل و دل می‌داند و می‌فرماید: «آیَةُ اَلَهِ الْبَلَاغَةِ قَلْبٌ عَقُولٌ وَ لِسَانٌ قَائِل» که دلالت بر آن دارد که رسایی سخن، حاصل هم‌نشینی خرد درونی و بیان بیرونی است (نهج‌البلاغه). این نگاه، بلاغت را به سطحی فراتر از صناعت لفظی ارتقا می‌دهد و آن را به تجربه درونی و اخلاقی گوینده پیوند می‌زند.

کنایه، ایجاز و پرهیز از صراحت خشن

یکی از نکات مهم در تعریف بلاغت علوی، توجه به زمان و شیوه بیان حقیقت است. در نهج‌البلاغه آمده است که گاه، پرهیز از تصریح و روی آوردن به کنایه، بلیغ‌تر و مؤثرتر از بیان صریح است؛ به‌ویژه آنگاه که صراحت، موجب خشونت یا دل‌آزردگی مخاطب شود (نهج‌البلاغه). این اصل، بعدها در ادب فارسی و به‌ویژه در آثار سعدی، به‌صورت گسترده به کار گرفته شده است. سعدی، چه در نثر گلستان و چه در نظم بوستان، اغلب با بهره‌گیری از تمثیل، حکایت و کنایه، پیام‌های اخلاقی خود را منتقل می‌کند. این شیوه، به‌جای تحمیل معنا، مخاطب را به مشارکت ذهنی و تأمل وامی‌دارد؛ رویکردی که با تعریف بلاغت در نهج‌البلاغه کاملاً هم‌سوست (کلیات سعدی، گلستان).

اندیشه پیش از سخن؛ پیوند بلاغت و اخلاق

یکی از جلوه‌های برجسته بلاغت علوی که در آثار سعدی نیز بازتاب یافته، **ضرورت اندیشه پیش از سخن گفتن** است. در نهج‌البلاغه تأکید می‌شود که مؤمن، پیش از سخن گفتن، پیامدهای آن را می‌سنجد و تنها در صورتی لب به سخن می‌گشاید که گفتار را خیر و سودمند بداند (نهج‌البلاغه، حکمت). این آموزه، به‌صورت آشکار در اشعار سعدی انعکاس یافته است؛ جایی که او بارها بر تقدم اندیشه بر گفتار تأکید می‌کند و خام‌گویی را نشانه فقدان خرد می‌داند (سعدی، بوستان و گلستان). چنین هم‌پوشانی مفهومی نشان می‌دهد که بلاغت در نگاه هر دو، نه ابزار خودنمایی زبانی، بلکه جلوه‌ای از **اخلاق گفتار** است. بررسی مفهوم فصاحت و بلاغت در نهج‌البلاغه و تطبیق آن با آثار سعدی نشان می‌دهد که سعدی درک عمیقی از بلاغت علوی داشته و آن را در قالب زبان و ذوق فارسی بازآفرینی کرده است. فصاحت در هر دو متن، به معنای روشنی و خلوص بیان است و بلاغت، به‌عنوان هنری اخلاق‌محور، در خدمت هدایت، تربیت و تأثیرگذاری پایدار بر مخاطب قرار می‌گیرد. این اشتراک، یکی از شواهد اصلی تأثیرپذیری ساختاری سعدی از نهج‌البلاغه به شمار می‌آید.

ضرورت اندیشه، سکوت و اخلاق گفتار در نهج‌البلاغه و آثار سعدی

یکی از برجسته‌ترین محورهای مشترک میان نهج‌البلاغه و آثار سعدی، تأکید بر **اخلاق گفتار** و تقدم اندیشه بر سخن است. در منظومه فکری امام علی(ع)، زبان ابزاری تعیین‌کننده در سعادت یا شقاوت انسان تلقی می‌شود و ازاین‌رو، مهار آن نیازمند خرد، تقوا و خودآگاهی است. این نگرش، به‌ویژه در نامه ۳۱ نهج‌البلاغه خطاب به امام حسن مجتبی(ع)، به‌صورت نظام‌مند و تربیتی تبیین شده است (نهج‌البلاغه، نامه ۳۱).

اندیشه پیش از سخن در آموزه‌های علوی

در نهج‌البلاغه بارها تأکید می‌شود که سخن، بازتاب درون انسان است و زبان، ترجمان عقل یا جهل او به شمار می‌آید. از منظر امام علی(ع)، گفتار بدون اندیشه، نه‌تنها سودمند نیست، بلکه می‌تواند منشأ لغزش، ندامت و گمراهی شود. به همین دلیل، سکوتِ آگاهانه در بسیاری از موارد بر گفتارِ بی‌محاسبه ترجیح داده شده است (نهج‌البلاغه، حکمت‌ها). در نامه ۳۱، امام علی(ع) فرزند خود را به سنجش گفتار پیش از بیان فرا می‌خواند و هشدار می‌دهد که انسان خردمند، هر اندیشه‌ای را بر زبان جاری نمی‌سازد. این نگاه، گفتار را فعلی اخلاقی می‌داند که پیامدهای آن باید پیشاپیش مورد توجه قرار گیرد (نهج‌البلاغه، نامه ۳۱).

بازتاب آموزه «اول اندیشه، آنگه گفتار» در آثار سعدی

همین اصل بنیادین، در آثار سعدی با بیانی شاعرانه و تمثیلی بازتاب یافته است. سعدی در گلستان و بوستان، بارها به این نکته اشاره می‌کند که زبان بی‌مهار، نشانه فقدان خرد است و انسان فرزانه، سخن را پس از تأمل و تشخیص مصلحت بر زبان می‌آورد. از دیدگاه سعدی، گفتار نسنجیده می‌تواند همان‌قدر زیان‌بار باشد که کردار ناپسند (کلیات سعدی). در یکی از مضامین مطرح‌شده در رساله، سعدی سکوت را نه نشانه ناتوانی، بلکه جلوه‌ای از عقلانیت می‌داند و معتقد است که بسیاری از لغزش‌ها، نه از کم‌دانشی، بلکه از پرگویی ناشی می‌شود. این نگرش، هم‌راستا با آموزه علوی درباره پرهیز از سخن بیهوده است (نهج‌البلاغه، حکمت‌ها؛ سعدی، گلستان).

پرهیز از سخن بیهوده و نقش آن در تهذیب نفس

در نهج‌البلاغه، سخن بیهوده نه‌تنها اتلاف وقت، بلکه عامل تضعیف روح و زمینه‌ساز نفوذ شیطان معرفی شده است. در یکی از خطبه‌ها، امام علی(ع) از دشمنی سخن می‌گوید که «مخفیانه در سینه‌ها نفوذ می‌کند و آهسته در گوش‌ها نجوا می‌کند» و انسان را به لغزش می‌کشاند (نهج‌البلاغه، خطبه). این توصیف، نشان‌دهنده پیوند میان گفتار بی‌مهار و سقوط اخلاقی انسان است. سعدی نیز در اشعار خود، با زبانی هشداردهنده، انسان را از پیروی بی‌چون‌وچرا از سخنان فریبنده برحذر می‌دارد و توصیه می‌کند که حتی اگر دشمن راهی «راست چون تیر» بنمایاند، باید با احتیاط و تأمل از آن پرهیز کرد (سعدی). این هم‌سویی معنایی، نشان می‌دهد که سعدی آموزه علوی درباره خطر گفتار و القائات پنهان را در قالب شعر و تمثیل بازآفرینی کرده است.

سکوت، ابزار تربیت فردی و اجتماعی

در منظومه فکری نهج‌البلاغه، سکوت آگاهانه ابزاری برای تربیت نفس و اصلاح روابط اجتماعی است. انسان با کنترل زبان، نه‌تنها از خطاهای فردی می‌کاهد، بلکه از بروز کینه، دشمنی و سوءتفاهم در جامعه نیز جلوگیری می‌کند (نهج‌البلاغه، حکمت‌ها). سعدی نیز سکوت را یکی از نشانه‌های پختگی اخلاقی می‌داند و آن را در کنار ادب، قناعت و مدارا از ارکان زندگی اجتماعی سالم معرفی می‌کند. در نگاه او، زبان مهار نشده می‌تواند سرمایه اجتماعی انسان را نابود کند، در حالی

که گفتار سنجیده، مایه اعتبار و احترام فرد در جامعه است (سعدی، گلستان). تحلیل تطبیقی آموزه‌های نهج‌البلاغه و آثار سعدی در حوزه اخلاق گفتار نشان می‌دهد که اصل «تقدم اندیشه بر سخن» یکی از مهم‌ترین نقاط اشتراک این دو متن است. امام علی(ع) با بیانی حکیمانه و تربیتی، زبان را آیینه عقل و اخلاق انسان معرفی می‌کند و سعدی با بهره‌گیری از زبان شعر و حکایت، همان مفاهیم را به شکلی ملموس و اثرگذار به مخاطب فارسی‌زبان منتقل می‌سازد. این هم‌پوشانی مفهومی، گواهی روشن بر تأثیرپذیری عمیق و ساختاری سعدی از آموزه‌های علوی در حوزه اخلاق گفتار است.

تربیت اخلاقی و ضرورت ادب در کودکی و نوجوانی

تربیت اخلاقی انسان از منظر نهج‌البلاغه، فرآیندی تدریجی، آگاهانه و زمان‌مند است که از سال‌های نخست زندگی آغاز می‌شود. امام علی(ع) در نامه ۳۱ نهج‌البلاغه، با نگاهی ژرف و تربیتی، به اهمیت دوران کودکی و نوجوانی در شکل‌گیری شخصیت اخلاقی انسان اشاره می‌کند و این دوره را بهترین زمان برای آموزش ادب، عقلانیت و پرهیزکاری می‌داند (نهج‌البلاغه، نامه ۳۱). سعدی شیرازی نیز در آثار خود، به‌ویژه در بوستان و گلستان، با زبانی تمثیلی و شاعرانه، همین نگرش تربیتی را بازتاب داده است؛ نگرشی که بر تقدم ادب‌آموزی در خردسالی و نقش بنیادین آن در سعادت آینده انسان تأکید دارد.

جایگاه ادب در تربیت انسان از منظر نهج‌البلاغه

در نهج‌البلاغه، «ادب» صرفاً به معنای آداب ظاهری یا رفتاری محدود نیست، بلکه مجموعه‌ای از فضایل اخلاقی، عقلانی و اجتماعی را دربرمی‌گیرد که انسان را برای زیست مسئولانه در جامعه آماده می‌سازد. امام علی(ع) در نامه ۳۱، فرزند خود را مخاطب قرار داده و تصریح می‌کند که دل کودک، همچون زمینی آماده است که هر بذری در آن افشانده شود، به‌سرعت می‌پذیرد و رشد می‌کند (نهج‌البلاغه، نامه ۳۱). ازاین‌رو، تأخیر در تربیت اخلاقی، به معنای از دست دادن فرصتی بی‌بدیل است. این آموزه به‌عنوان یکی از بنیادی‌ترین اصول تربیتی نهج‌البلاغه معرفی شده است؛ اصلی که بر لزوم آموزش ارزش‌ها پیش از شکل‌گیری عادت‌های ناپسند تأکید دارد. چنین نگاهی، تربیت را فرآیندی پیشگیرانه می‌داند، نه درمانی.

سعدی و تأکید بر ادب‌آموزی در خردسالی

همین اصل تربیتی، در آثار سعدی با بیانی روشن و تأثیرگذار انعکاس یافته است. سعدی به‌صراحت می‌گوید: «هر که در خردیش ادب نکنند در بزرگی فلاح از او برخاست» (سعدی، بوستان). این بیت، به‌روشنی بیانگر همان اندیشه‌ای است که در نامه ۳۱ نهج‌البلاغه مطرح شده است؛ یعنی اگر ادب در کودکی نهادینه نشود، اصلاح اخلاقی در بزرگسالی دشوار و گاه ناممکن خواهد بود. سعدی، برخلاف برخی رویکردهای صرفاً نظری، پیام تربیتی خود را در قالب تجربه‌های ملموس و حکمت‌آمیز ارائه می‌دهد و ازاین‌رو، تأثیر آن بر مخاطب عمیق‌تر است.

استعاره «چوب تر» و تربیت‌پذیری انسان

یکی از مشهورترین تمثیل‌هایی که سعدی برای تبیین ضرورت تربیت زودهنگام به کار می‌برد، استعاره «چوب تر» است: «چوب تر را چنان که خواهی پیچ نشود خشک جز به آتش راست» (سعدی، بوستان). در این تمثیل، کودک به چوب تر تشبیه شده است که قابلیت شکل‌پذیری دارد، اما اگر این مرحله سپری شود، اصلاح او تنها با رنج و سختی ممکن خواهد بود. این تصویر شاعرانه، بازتابی روشن از دیدگاه نهج‌البلاغه درباره آمادگی روح کودک برای پذیرش تعلیم و تربیت است (نهج‌البلاغه، نامه ۳۱).

آموزش خردمندی و پرهیزکاری

در ادامه همین نگرش، سعدی تربیت صحیح را محدود به آموزش ظاهری نمی‌داند، بلکه آن را شامل پرورش خرد، رأی و پرهیزکاری می شمارد: «پسر را خردمندی آموز و رای خردمند و پرهیزکارش برآر» (سعدی، بوستان). این ابیات، با تأکید امام علی(ع) بر پیوند عقل و اخلاق در تربیت انسان هم‌خوانی دارد. در نهج‌البلاغه، عقل بدون اخلاق و اخلاق بدون عقل، هر دو ناکافی دانسته شده‌اند و تربیت مطلوب، تربیتی است که این دو را توأمان رشد دهد (نهج‌البلاغه، نامه ۳۱).

محبت، اعتدال و پرهیز از افراط در تربیت

نکته مهم دیگری که هم در نهج‌البلاغه و هم در آثار سعدی مورد توجه قرار گرفته، **اعتدال در تربیت** است. سعدی هشدار می‌دهد که محبت افراطی و نازپروردگی، مانع رشد اخلاقی کودک می‌شود: «گرش دوست داری، بنازش مدار» (سعدی، بوستان). این دیدگاه، با توصیه های امام علی(ع) درباره مسئولیت والدین در هدایت فرزندان و پرهیز از سهل‌انگاری تربیتی هم‌راستا است. تربیت از منظر نهج‌البلاغه، ترکیبی از محبت، نظارت و آموزش آگاهانه است؛ نه سخت‌گیری افراطی و نه رهاسازی مطلق (نهج‌البلاغه، نامه ۳۱). بررسی تطبیقی آموزه‌های نهج‌البلاغه و آثار سعدی در حوزه تربیت کودکان و نوجوانان نشان می دهد که سعدی، با الهام از اندیشه علوی، نظامی منسجم از تربیت اخلاقی ارائه داده است. تأکید بر ادب‌آموزی در خردسالی، شکل‌پذیری روح کودک، پیوند عقل و اخلاق و لزوم اعتدال در محبت و سخت‌گیری، از مهم‌ترین نقاط اشتراک این دو منبع به شمار می‌آید. این هم‌سویی مفهومی، گواهی روشن بر تأثیرپذیری عمیق سعدی از نهج‌البلاغه در حوزه تعلیم و تربیت است.

علم، اخلاص، دعا و «علم نافع»

علم در منظومه فکری نهج‌البلاغه، ارزشی ذاتی و در عین حال ابزاری هدایت‌گر دارد؛ ارزشی که تنها در صورت پیوند با عمل، اخلاص و نیت الهی به «علم نافع» تبدیل می‌شود. امام علی(ع) بارها بر این نکته تأکید می‌کند که دانشی که به عمل نیانجامد یا در خدمت هواهای نفسانی قرار گیرد، نه‌تنها مایه کمال انسان نیست، بلکه می‌تواند زمینه‌ساز سقوط اخلاقی او شود (نهج‌البلاغه، حکمت‌ها). سعدی شیرازی نیز، هم‌سو با این نگرش، در آثار خود علمی را می‌ستاید که به اصلاح فرد و جامعه بینجامد و از دانشی که صرفاً مایه فخر و برتری‌جویی است، به‌شدت انتقاد می‌کند.

پیوند علم و عمل در نهج‌البلاغه

در نهج‌البلاغه، علم و عمل دو روی یک حقیقت واحد معرفی شده‌اند. امام علی(ع) علم را راهنما و عمل را مقصد می‌داند و تصریح می‌کند که علم بدون عمل، چون چراغی است که راه را نشان می‌دهد اما صاحب آن در جای خود ایستاده است (نهج‌البلاغه، حکمت‌ها). در تحلیل پژوهش حاضر، این آموزه به‌عنوان یکی از اصول بنیادین اخلاق علوی معرفی شده است؛ اصلی که بر مسئولیت اخلاقی عالم تأکید دارد. از منظر امام علی(ع)، عالم حقیقی کسی است که دانش او به اصلاح رفتار، عدالت‌ورزی و خدمت به خلق منجر شود. در غیر این صورت، علم نه‌تنها فضیلت نیست، بلکه حجتی است علیه صاحب آن (نهج‌البلاغه).

بازتاب نقد «علم بی‌عمل» در آثار سعدی

سعدی، با زبانی صریح و گاه طنزآمیز، به نقد عالمان بی‌عمل می‌پردازد. در گلستان و بوستان، بارها به این نکته اشاره می‌کند که دانشی که به اخلاق و عمل نینجامد، ارزشی ندارد و حتی می‌تواند زیان‌بار باشد (کلیات سعدی). سعدی، همانند امام علی(ع)، علم را زمانی ستودنی می‌داند که با فروتنی، خدمت و اصلاح نفس همراه باشد. در یکی از مضامین مطرح‌شده

در رساله، سعدی به‌طور ضمنی بر این نکته تأکید می‌کند که عالم بی‌عمل، همچون چراغی است که دیگران را روشن می‌کند اما خود در تاریکی می‌سوزد؛ تصویری که از نظر مفهومی، کاملاً با آموزه‌های نهج‌البلاغه هم‌خوانی دارد.

مقایسه علم و ثروت

امام علی(ع) علم را برتر از ثروت می‌داند، زیرا علم نگهبان انسان است، در حالی که ثروت نیازمند نگهبانی است (نهج‌البلاغه، حکمت‌ها). علم با بخشش کاسته نمی‌شود، اما ثروت با خرج کردن کاهش می‌یابد. سعدی نیز در آثار خود، بارها بر ناپایداری ثروت و ماندگاری علم و دانش تأکید می‌کند. از دیدگاه او، مال و مکنت دنیوی گذراست، اما دانش و نام نیک، جاودانگی می‌آفریند (سعدی، بوستان). این هم‌سویی، نشان‌دهنده تأثیرپذیری مستقیم اندیشه سعدی از حکمت علوی در ارزیابی ارزش‌های انسانی است.

شرط آموزش علم: اخلاص و نیت الهی

در نهج‌البلاغه، اخلاص به‌عنوان شرط اساسی در تحصیل و آموزش علم معرفی می‌شود. علمی که برای خودنمایی، فخر فروشی یا کسب قدرت آموخته شود، فاقد برکت الهی است (نهج‌البلاغه). امام علی(ع) هشدار می‌دهد که نیت نادرست، حتی اعمال ظاهراً نیک را از ارزش واقعی تهی می‌کند. سعدی نیز در همین راستا، علم را زمانی ارزشمند می‌داند که با فروتنی و نیت پاک همراه باشد. او عالمانی را که دانش خود را ابزار برتری‌جویی قرار می‌دهند، نکوهش می‌کند و آنان را از حقیقت علم دور می‌داند (کلیات سعدی).

دعا، اخلاص و علم نافع

یکی دیگر از محورهای مهم این بخش، نقش دعا در تکامل علم و عمل است. در نهج‌البلاغه، دعا نه صرفاً یک عمل عبادی، بلکه ابزاری برای پالایش نیت، تقویت اخلاص و جهت‌دهی صحیح به علم معرفی شده است. امام علی(ع) بر این باور است که خداوند دعای بندگان مخلص را می‌شنود و علم و عمل آنان را به ثمر می‌رساند (نهج‌البلاغه). سعدی نیز در آثار خود، بارها به اثر دعا و اخلاص در زندگی انسان اشاره می‌کند و دعا را مایه آرامش، هدایت و رهایی از غرور علمی می‌داند. از نظر سعدی، دانشمندی که از دعا و توکل غافل است، در معرض لغزش‌های اخلاقی قرار دارد (سعدی). بررسی تطبیقی آموزه‌های نهج‌البلاغه و آثار سعدی در حوزه علم، اخلاص و دعا نشان می‌دهد که هر دو منبع، بر مفهوم «علم نافع» تأکید دارند؛ علمی که با عمل، نیت پاک و ارتباط معنوی با خداوند همراه است. امام علی(ع) با بیانی حکیمانه، چارچوب نظری این نگرش را ترسیم می‌کند و سعدی با زبان شعر و حکایت، آن را به‌گونه‌ای ملموس و اثرگذار برای مخاطب فارسی‌زبان بازآفرینی می‌سازد. این هم‌پوشانی مفهومی، نشان‌دهنده پیوند عمیق اندیشه سعدی با حکمت علوی در ارزیابی جایگاه علم در زندگی فردی و اجتماعی انسان است.

میانه‌روی، قناعت و زهد در تنظیم حیات فردی و اجتماعی

یکی از محورهای بنیادین اخلاق فردی و اجتماعی در نهج‌البلاغه، اصل **اعتدال** در همه شئون زندگی است. امام علی(ع) انسان را به پرهیز از افراط و تفریط در رفتار، خواسته‌ها و روابط فرا می‌خواند و میانه‌روی را شرط سلامت فرد و جامعه می‌داند (نهج‌البلاغه). این اصل، در آثار سعدی شیرازی نیز جایگاهی محوری دارد و به‌عنوان راهبردی عقلانی برای تنظیم زندگی فردی، اقتصادی و اجتماعی انسان معرفی می‌شود.

اعتدال و میانه‌روی؛ اصل بنیادین حیات اخلاقی

در نهج‌البلاغه، اعتدال نه‌تنها یک فضیلت اخلاقی، بلکه قاعده‌ای فراگیر در اداره زندگی انسان است. امام علی(ع) میانه‌روی را عامل ثبات شخصیت و تعادل روحی می‌داند و افراط و تفریط را منشأ لغزش، نارضایتی و فروپاشی اخلاقی معرفی می‌کند (نهج‌البلاغه). این آموزه به‌عنوان یکی از کلیدهای فهم اخلاق علوی تحلیل شده است. سعدی نیز در بوستان و گلستان، بارها انسان را به رعایت حد وسط در شادی، اندوه، مصرف، خشم و محبت فرا می‌خواند. از نگاه سعدی، زندگی خردمندانه، زندگی متعادل است؛ نه غرق در لذت و نه گرفتار رهبانیت افراطی (سعدی).

قناعت؛ آزادی درونی در برابر بردگی طمع

قناعت در نهج‌البلاغه، ارزشی اخلاقی است که انسان را از بردگی طمع رها می‌سازد. امام علی(ع) طمع را عامل ذلت انسان و قناعت را سرچشمه عزت معرفی می‌کند (نهج‌البلاغه). در تحلیل رساله، طمع به‌مثابه زنجیری معرفی می‌شود که آزادی درونی انسان را محدود می‌سازد. سعدی نیز قناعت را مایه آرامش روان و استقلال شخصیت می‌داند و هشدار می‌دهد که حرص، انسان را هرگز به سیری نمی‌رساند. در یکی از ابیات مطرح‌شده در رساله، سعدی پایان‌پذیری ثروت مادی و ناپایانی پیشه و تلاش شرافتمندانه را یادآور می‌شود (سعدی). این نگرش، هم‌سو با نگاه نهج‌البلاغه به قناعت به‌عنوان یک سرمایه معنوی است.

زهد؛ نه ترک دنیا، بلکه رهایی از دلبستگی

زهد در نهج‌البلاغه، به‌معنای ترک مسئولیت‌های اجتماعی یا انکار نعمت‌های الهی نیست، بلکه به‌معنای **دل نبستن به دنیا** و اسیر نشدن در تعلقات مادی است. امام علی(ع) دنیا را گذرگاه می‌داند، نه قرارگاه، و هشدار می‌دهد که دلبستگی افراطی به دنیا، انسان را از حقیقت خویش غافل می‌سازد (نهج‌البلاغه). سعدی نیز همین نگرش را با زبانی شاعرانه بیان می‌کند و دنیا را ناپایدار و فریبنده می‌خواند. در آثار او، زاهد حقیقی کسی است که دل آزاد دارد، نه کسی که صرفاً ظاهر زاهدانه اختیار کرده باشد (سعدی). این نگاه، با نقد نهج‌البلاغه نسبت به زاهدان دروغین و ریاکار کاملاً هم‌راستا است.

حرص، دنیادوستی و پیامدهای اجتماعی آن

در نهج‌البلاغه، دنیادوستی و حرص به‌عنوان ریشه بسیاری از ناهنجاری‌های اخلاقی و اجتماعی معرفی شده‌اند. امام علی(ع) حرص را عامل سلب آرامش، گسترش ظلم و تضعیف روابط انسانی می‌داند که در رویکرد سعدی نیز این آموزه در پیوند با پیامدهایی چون حسادت، کینه‌توزی و فروپاشی اعتماد اجتماعی تحلیل شده است. سعدی نیز در حکایات خود، حرص و آز را سرچشمه بی‌عدالتی و رنج انسان معرفی می‌کند و انسان را به قناعت و انصاف فرا می‌خواند. از دیدگاه او، جامعه‌ای که در آن طمع حاکم باشد، از همبستگی و انسان‌دوستی تهی خواهد شد (سعدی).

قناعت، انفاق و مردم‌داری

یکی از نتایج عملی قناعت در نهج‌البلاغه، انفاق و مردم‌داری است. امام علی(ع) بر این باور است که ثروت، امانتی الهی است و فقرا در دارایی اغنیا سهم دارند (نهج‌البلاغه). این نگاه، عد اجتماعی اخلاق علوی را آشکار می‌سازد. سعدی نیز با تأکید بر جوانمردی، سخاوت و یاری نیازمندان، قناعت را مقدمه‌ای برای نیکوکاری و همدلی اجتماعی می‌داند. از نگاه او، انسان قانع، نه‌تنها خود آسوده‌تر است، بلکه برای دیگران نیز سودمندتر خواهد بود (سعدی). تحلیل تطبیقی آموزه‌های نهج‌البلاغه و آثار سعدی در حوزه میانه‌روی، قناعت و زهد نشان می‌دهد که هر دو منبع، بر ضرورت تنظیم خواسته‌های انسان و مهار دلبستگی‌های مادی تأکید دارند. امام علی(ع) چارچوبی حکیمانه برای زیست متعادل و آزاد

ترسیم می کند و سعدی این چارچوب را با زبان شعر و حکایت، به تجربه زیسته مخاطب نزدیک می‌سازد. این هم‌سویی مفهومی، بیانگر تأثیرپذیری عمیق سعدی از اخلاق علوی در تبیین نسبت انسان با دنیا و جامعه است.

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با هدف بررسی تطبیقی آموزه‌های اخلاقی و تربیتی نهج‌البلاغه و بازتاب آن‌ها در آثار سعدی شیرازی انجام شد. محدود کردن منابع به داده‌های درون‌متنی و برون‌متنی همان رساله، این امکان را فراهم ساخت تا پیوندهای مفهومی میان حکمت علوی و اندیشه سعدی، بدون دخالت تفسیرهای ثانویه یا منابع بیرونی، به‌صورت دقیق و مستند واکاوی شود. نتایج این بررسی نشان می‌دهد که آثار سعدی، نه صرفاً از حیث زبان و بلاغت، بلکه در لایه‌های عمیق اخلاقی و تربیتی، به‌گونه‌ای گسترده و نظام‌مند از نهج‌البلاغه تأثیر پذیرفته‌اند.

در سطح زبانی و بیانی، تحلیل فصاحت و بلاغت نشان داد که هر دو متن، زبان را ابزار انتقال اندیشه می‌دانند، نه هدفی مستقل. در نهج‌البلاغه، فصاحت به‌معنای پاکیزگی بیان و بلاغت به‌معنای رعایت مقتضای حال، همواره در خدمت هدایت فکری و اخلاقی مخاطب قرار دارد. سعدی نیز همین اصل را در قالب شعر و نثر هنری بازآفرینی می‌کند و نشان می‌دهد که زیبایی کلام، زمانی ارزشمند است که حامل معنا و اندیشه باشد. این هم‌سویی، گواه آن است که سعدی در تلقی از زبان، به حکمت علوی نزدیک است و سخن را وسیله‌ای برای اصلاح فرد و جامعه می‌داند، نه ابزاری برای خودنمایی ادبی.

در حوزه اخلاق گفتار، هر دو منبع بر ضرورت سنجش سخن، پرهیز از پرگویی و ارزش سکوت حکیمانه تأکید دارند. آموزه‌های نهج‌البلاغه، به‌ویژه در نامه‌ها و حکمت‌ها، سکوت را نشانه عقلانیت و سخن نسنجیده را عامل لغزش معرفی می‌کند. سعدی نیز در حکایات و اشعار خود، پیامدهای منفی زبان بی‌مهار را به‌صورت ملموس و اجتماعی نشان می‌دهد. نتیجه این مقایسه آن است که اخلاق گفتار، در هر دو متن، بخشی جدایی‌ناپذیر از تربیت انسان دانسته می‌شود و نقش مهمی در حفظ کرامت فردی و سلامت روابط اجتماعی دارد. در بخش مربوط به تربیت اخلاقی، به‌ویژه تربیت در کودکی و نوجوانی، تحلیل‌ها نشان داد که نهج‌البلاغه و آثار سعدی بر تقدم تربیت زودهنگام و نقش بنیادین ادب و خردورزی اتفاق نظر دارند. استعاره‌هایی چون «چوب تر» در هر دو متن، بیانگر این نکته است که شکل‌گیری شخصیت اخلاقی، نیازمند توجه و هدایت از آغاز زندگی است. سعدی، با الهام از این نگاه، مفاهیم تربیتی علوی را به زبانی قابل فهم برای عموم جامعه منتقل می‌کند و نشان می‌دهد که تربیت اخلاقی، زیربنای سعادت فردی و اجتماعی است.

در محور علم و معرفت، نتایج پژوهش به‌روشنی نشان داد که هر دو منبع، بر مفهوم «علم نافع» تأکید دارند. در نهج‌البلاغه، علم بدون عمل و اخلاص، فاقد ارزش حقیقی و حتی زیان‌بار معرفی می‌شود. سعدی نیز با نقد عالمان بی‌عمل، همین دیدگاه را در قالب شعر و حکایت تثبیت می‌کند. مقایسه علم و ثروت، پیوند علم با دعا و اخلاص، و تأکید بر نیت الهی در تحصیل دانش، از جمله نقاط اشتراک اساسی این دو منبع است. این یافته‌ها نشان می‌دهد که اندیشه سعدی، در ارزیابی ارزش علم، به‌طور مستقیم از حکمت علوی متأثر است. در بخش مربوط به میانه‌روی، قناعت و زهد، تحلیل تطبیقی نشان داد که هر دو متن، اعتدال را اصل بنیادین حیات اخلاقی می‌دانند. نهج‌البلاغه، افراط و تفریط را عامل انحراف فرد و جامعه معرفی می‌کند و قناعت را مایه عزت و آزادی درونی انسان می‌داند. سعدی نیز با تأکید بر ناپایداری دنیا، قناعت و زهد حقیقی را نه در ترک مسئولیت‌های اجتماعی، بلکه در رهایی از دلبستگی‌های افراطی می‌بیند. در هر دو متن، قناعت زمینه‌ساز سخاوت، انفاق و مردم‌داری است و نقش مهمی در تنظیم روابط اجتماعی ایفا می‌کند.

جمع‌بندی نهایی این پژوهش نشان می‌دهد که نهج‌البلاغه، به‌عنوان متنی بنیادین در اخلاق اسلامی، چارچوبی منسجم برای تربیت انسان در ابعاد فردی و اجتماعی ارائه می‌دهد و سعدی شیرازی، این چارچوب را با زبان ادبی و تجربه‌محور خود، به فرهنگ فارسی منتقل و ماندگار کرده است. سعدی را می‌توان حلقه واسطی دانست که حکمت علوی را از سطح تعالیم دینی، به سطح زیست روزمره و وجدان جمعی جامعه ایرانی رسانده است. نتایج این مقاله نشان می‌دهد که مطالعه تطبیقی نهج‌البلاغه و آثار سعدی، نه‌تنها به فهم عمیق‌تر اندیشه سعدی کمک می‌کند، بلکه امکان بازخوانی کاربردی آموزه‌های نهج‌البلاغه در بستر فرهنگی و ادبی

فارسی را فراهم می‌سازد. این رویکرد، می‌تواند الگویی برای پژوهش‌های مشابه در حوزه مطالعات میان‌رشته‌ای اخلاق، ادبیات و تعلیم‌وتربیت اسلامی باشد. در پایان، می‌توان گفت که پیوند میان حکمت علوی و اندیشه سعدی، پیوندی سطحی یا صرفاً لفظی نیست، بلکه رابطه‌ای عمیق، ساختاری و معنایی است. این پیوند، نشان‌دهنده ظرفیت بالای نهج‌البلاغه در الهام‌بخشی به اندیشمندان و ادیبان مسلمان و نقش سعدی در تداوم و بومی‌سازی این حکمت در فرهنگ ایرانی—اسلامی است.

ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسندگان

طراحی و ایده‌پردازی توسط آذرمیدخت رضایی و فریده امینی انجام شده است؛

بخش روش‌شناسی و تحلیل داده‌ها نیز به طور مشترک توسط آذرمیدخت رضایی و فریده امینی صورت گرفته است.

نظارت و نگارش نهایی مقاله با همکاری آذرمیدخت رضایی، مریم زرنقاش، مریم کورش‌نیا و فریده امینی انجام شده است.

تعارض منافع

بر اساس اظهارات نویسندگان، این مقاله تعارض منافعی ندارد.

حامی مالی

بنابر اظهارات نویسندگان این پژوهش هیچگونه حامی مالی ندارد.

سپاسگزاری

از تمامی مشارکت کنندگان در این پژوهش سپاسگزاری می شود.

منابع

انصاری، محمدباقر. (بی‌تا). خطابه غدیر در آینه اسناد. قم: انتشارات دلیل ما.

جعفری، محمدمهدی. (بی‌تا). آموزش نهج‌البلاغه. مقدمه.

حلبی، علی‌اصغر. (بی‌تا). تأثیر قرآن و حدیث در ادب فارسی.

دانش‌پژوه، منوچهر. (۱۳۸۸). استاد سخن سعدی (مروری بر زندگی و آثار مصلح‌الدین سعدی شیرازی). تهران: انتشارات همشهری.

دشتی، علی. (بی‌تا). قلمرو سعدی.

رنجبر کلهرودی، عباس. (۱۳۸۳). اندیشه‌های مدیریت ایرانی (مدیریت و جلوه‌های آن در آثار سعدی). تهران: انتشارات جهاد دانشگاهی.

سروستانی، کوروش کمالی (به کوشش). (۱۳۷۷). سعدی‌شناسی (دفتر اول). شیراز: دانشنامه فارس.

سروستانی، کوروش کمالی (به کوشش). (۱۳۸۱). سعدی‌شناسی (دفتر پنجم). شیراز: مرکز سعدی‌شناسی.

سعدی شیرازی، مصلح‌الدین. (بی‌تا). کلیات سعدی (شامل: گلستان، بوستان، غزلیات، قصاید فارسی، مواعظ).

سید رضی، ابوالحسن محمد بن الحسین. (۱۳۹۴). نهج‌البلاغه (ترجمه سید محمدمهدی جعفری). تهران: مؤسسه نشر و تحقیقات ذکر.

ماسه، هانری. (بی‌تا). تحقیق درباره سعدی (ترجمه محمدحسن مهدوی اردبیلی و غلامحسین یوسفی).

مصطفی، دلشاد تهرانی. (بی‌تا). چشمه خورشید.

مطهری، مرتضی. (بی‌تا). سیری در نهج‌البلاغه.

معبودی، زهرا. (۱۳۸۵). جامعه‌شناسی در آثار سعدی. تهران: انتشارات تیرگان.

References

Ansari, M. B. (n.d.). Khetabe Ghadir dar Ayeneh Asnad [The Sermon of Ghadir in the Mirror of Documents]. Qom: Dəlil-e Ma Publications.

Jafari, M. M. (n.d.). Amozesh-e Nahj al-Balagha [Teaching Nahj al-Balagha]. Introduction.

Halabi, A. A. (n.d.). Təsir-e Quran va Hadis dar Adab-e Farsi [The Influence of Quran and Hadith on Persian Literature].

Daneshpajooh, M. (2009). Ostad-e Sokhan Sa'di: Moruri bar Zendegi va Asar-e Mosleh al-Din Sa'di Shirazi [The Master of Speech Sa'di: A Review of the Life and Works of Mosleh al-Din Sa'di Shirazi]. Tehran: Hamshahri Publications.

Dashti, A. (n.d.). Qalamro-e Sa'di [The Realm of Sa'di].

Ranjbar Kelaroudi, A. (2004). Andishehaye Modiriat-e Irani: Modiriat va Jelvəhay-e An dar Asar-e Sa'di [Iranian Management Thoughts: Management and Its Manifestations in the Works of Sa'di]. Tehran: Academic Jihad Publications.

Sarvestani, K. K. (Ed.). (1998). Sa'di Shenasi [Sa'di Studies] (Vol. 1). Shiraz: Daneshnameh Fars.

Sarvestani, K. K. (Ed.). (2002). Sa'di Shenasi [Sa'di Studies] (Vol. 5). Shiraz: Sa'di Studies Center.

Sa'di Shirazi, M. (n.d.). Kolliyat-e Sa'di [The Complete Works of Sa'di] (Including: Golestan, Bustan, Ghazals, Persian Odes, Moral Admonitions).

Sharif al-Radi, A. M. ibn al-H. (2015). Nahj al-Balagha (M. M. Jafari, Trans.). Tehran: Zekr Publishing and Research Institute.

Massé, H. (n.d.). Tahqiq darbareh Sa'di [Research on Sa'di] (M. H. Mahdavi Ardabili & G. H. Yousefi, Trans.).

Mostafa, D. T. (n.d.). Cheshmeh Khorshid [The Spring of the Sun].

Motahhari, M. (n.d.). Seyri dar Nahj al-Balagha [A Journey through Nahj al-Balagha].

Maboudi, Z. (2006). Jame'e Shenasi dar Asar-e Sa'di [Sociology in the Works of Sa'di]. Tehran: Tirgan Publications.

New Research in Islamic Humanities Studies
Online ISSN : 2980 - 8944
https://api.lu.ac.ir/
Lorestan University

Elucidation of the Status of Knowledge and Learning within Ferdowsis Intellectual Framework in the Shahnameh

Mohammad Dehnad

PhD, Department of Persian Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, University of Tehran, Tehran, Iran.
Email: m.dehnad@ut.ac.ir

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received 29 September 2025
Received in revised form 29 November 2025
Accepted 08 January 2026
Available online 15 January 2026

Keywords:
Knowledge,
Wisdom,
Art,
Sciences,
Ferdowsi,
Shahnameh, Philosophy (or Hikmah),
Worldview,
Moral Advice (or Didactic Literature),
Education

ABSTRACT

Objective: Beyond narrating national epics and heroic feats, Ferdowsi's Shahnameh reflects the worldview and intellectual system of the sage of Tus across various domains, one of the most significant being the status of knowledge and learning. The present study aims to elucidate the position of knowledge and learning within Ferdowsi's intellectual framework and to examine the nature of knowledge in his thought, as well as the relationship between knowledge, religion, politics, and ethics within his worldview.

Method: This study adopts a qualitative approach and employs textual content analysis. The primary data are drawn from the text of the Shahnameh, particularly the Moscow edition (edited by Saeed Hamidian) and the critical edition prepared by Jalal Khaleghi-Motlagh. In addition, primary sources and authoritative studies in the field of Shahnameh scholarship have been consulted to support the analysis.

Results: The findings indicate that in Ferdowsi's thought, khirad (wisdom or intellect) is regarded as the first creation of God, the criterion for distinguishing good from evil, and a fundamental prerequisite for legitimate kingship. Moreover, knowledge in the Shahnameh is not merely portrayed as a practical or technical instrument but as a force that serves human goodness and well-being. The analysis further suggests that, in Ferdowsi's perspective, knowledge consists of two principal categories and seven sub-branches.

Conclusion: An examination of the narratives of the Shahnameh, including those concerning Jamshid, Zahhak, Kay Khosrow, Rostam, and Bozorgmehr, demonstrates that neglect of wisdom and knowledge leads to the downfall of rulers, whereas the exercise of wisdom brings prosperity and success. Overall, by emphasizing the triadic relationship among wisdom, knowledge, and religion, Ferdowsi presents a comprehensive model of the wise individual and the ideal society one that, even after a millennium, remains instructive and inspiring.

Cite this article: Dehnad, M. (2026). Elucidation of the Status of Knowledge and Learning within Ferdowsis Intellectual Framework in the Shahnameh. *New Research in Islamic Humanities Studies*, 4 (Special Issue), 1-28.
https://doi.org/10.22034/api.2026.2092504.1829

© Author retain the copyright and full publishing rights.
Publisher: Lorestan University.
DOI: https://doi.org/10.22034/api.2026.2092504.1829

Introduction

Ferdowsi is regarded as one of the greatest creators of artistic works in world literature. In the fourth century AH, in Tus, he devoted according to his own account nearly thirty years of secluded labor to composing the Shahnameh, offering a portion of his elevated human thought in the refined form of Persian (Dari) verse to the treasury of art and knowledge. What has endured from the hidden treasury of the Shahnameh's jeweled words is the effusion of Ferdowsi's lofty intellectan intellectual essence that was distilled centuries ago into this monumental epic and has remained, like eternal musk and ambergris, fragrant across the passage of time, preserving his name and renown**.**

The Shahnameh opens with the majestic verse**:**

- In the name of the Lord of soul and wisdom**,**
- Beyond whom no thought can pass**.**

In this opening, "wisdom" (khirad) is placed alongside the name of God, and the first attribute ascribed to the Creator is not might or wrath, but "soul and wisdom." This deliberate choice reveals the exalted status that wisdom and knowledge occupy within Ferdowsi's intellectual system. Throughout the Shahnameh, Ferdowsi praises wisdom and knowledge as the noblest of human virtues and underscores their importance in all dimensions of individual and social life**.**A careful examination of the firm and eloquent discourse of the Shahnameh demonstrates that its author adopts a learned and reflective perspective, one that attributes profound value to the artistic and cultural legacy of his land. His deep familiarity with the ancient heritage of his ancestors forged an inseparable bond within him; through his poetic talent and refined sensibility, he gathered a rich harvest of Iran's artistic and intellectual traditions, which found inspired expression in the Shahnameh. In this monumental work, Ferdowsi repeatedly extols knowledge, wisdom, and learning, delineating the qualities of the learned and wise as well as the characteristics of the ignorant**.**Comprising approximately 60,000 to 61,000 couplets (Yahaghi, Behin Nameh, 1370/1991, p. 13), the Shahnameh recounts the mythic and epic history of Iran from its origins to the Arab conquest. Yet it is far more than a heroic narrative; it constitutes a coherent intellectual system in which the interrelationship among ethics, politics, and justice is articulated in a thoughtful and systematic manner. Within this framework, wisdom and knowledge assume a foundational and central role**.** From Ferdowsi's perspective, knowledge possesses two distinguishing characteristics. First, human dignity and exaltation depend upon knowledge; a society attains progress, honor, and strength in proportion to its intellectual advancement. Second, through the acquisition of knowledge, one may resist the harms of evil and corruption that is, to safeguard oneself from vice and misfortune, one must increase one's knowledge and thereby triumph over the forces of wrongdoing (Hamidian, 1383/2004, p. 34). Likewise, Ferdowsi maintains that without wisdom, a joyful and flourishing life is unattainable. In his view, wisdom and knowledge are inextricably intertwined; through their union, a just and harmonious world free from harm, defeat, and sorrow may be realized (H. Esfahani, 1390/2011, p. 57)**.** The present study adopts a descriptive analytical approach and draws upon library based

sources to examine the status of knowledge and learning in Ferdowsi's Shahnameh. It seeks not only to investigate the nature of knowledge in Ferdowsi's thought but also to elucidate its principal sub-branches as reflected in the epic. The central research question guiding this inquiry is as follows: What is the nature of knowledge and its sub-branches from Ferdowsi's perspective?.

Method

This study adopts a qualitative approach and employs textual content analysis. The primary data are drawn from the text of the Shahnameh, particularly the Moscow edition (edited by Saeed Hamidian) and the critical edition prepared by Jalal Khaleghi-Motlagh. In addition, primary sources and authoritative studies in the field of Shahnameh scholarship have been consulted to support the analysis.

Results

The findings indicate that in Ferdowsi's thought, khirad (wisdom or intellect) is regarded as the first creation of God, the criterion for distinguishing good from evil, and a fundamental prerequisite for legitimate kingship. Moreover, knowledge in the Shahnameh is not merely portrayed as a practical or technical instrument but as a force that serves human goodness and well-being. The analysis further suggests that, in Ferdowsi's perspective, knowledge consists of two principal categories and seven sub-branches.

Conclusion

A careful examination of the status of knowledge in Ferdowsi's Shahnameh demonstrates that Ferdowsi both as a cultivated Iranian sage and as a devout Muslim attributes a distinctive and elevated position to knowledge by harmonizing the cultural and intellectual heritage of ancient Iran with Islamic teachings. The findings of this study indicate that in the Shahnameh, wisdom (khirad) and knowledge (danesh) are not conceived merely as technical instruments, but rather as the ontological and ethical foundations of human existence and social order. Wisdom is portrayed as the "first creation of God" and the criterion for discerning good from evil, while knowledge is presented as a cosmic force directed toward human goodness and felicity. The triadic relationship among knowledge, God, and virtue forms an integrated conceptual structure in Ferdowsi's thought, such that knowledge without faith is deemed fruitless, and faith without knowledge invalid**.** Ferdowsi regards scholars and learned individuals as sources of dignity and prosperity in both this world and the hereafter. In his view, knowledge possesses a universal and essential meaning intrinsically valuable and encompassing a wide range of domains. Moreover, the various branches of knowledge each hold a specific and distinguished status. Ferdowsi enumerates them among the respected courtly professions, suggesting that mastery of particular sciences could bring individuals into proximity with royal authority. He also presents knowledge and artistic skill as criteria for distinguishing the accomplished from the unskilled. Given that Persian literary tradition often likens kings to children susceptible to displeasure at the slightest fault Ferdowsi emphasizes the precision and refinement required in both knowledge and art. Those admitted to

royal courts were therefore expected to possess a degree of intellectual competence and reliability that would secure the ruler's trust and favor**.** From a sociological perspective, Ferdowsi's intellectual system provides a foundation for the concept of legitimate authority: the legitimacy of rulership is contingent upon wisdom and knowledge. Philosophically, he transcends the role of a mere epic poet, emerging as an ethical thinker who affirms the inseparable bond between faith and reason. Through the illumination of wisdom and belief, he addresses the most profound human crises death, suffering, injustice, pride, and downfall**.** Ferdowsi's teachings concerning the value and status of knowledge remain instructive for contemporary society. They suggest that sustainable development and collective flourishing are unattainable without adherence to knowledge and wisdom that is, without commitment to rationality, morality, and faith. Ferdowsi may thus rightly be called the "poet of wisdom and knowledge": a thinker who bridged ancient Iran and Islamic Iran and enduringly demonstrated the enduring truth of the maxim, "He who is wise is powerful." Through this intellectual legacy, he attained immortality.

Author Contributions

The author contributed equally to the conceptualization of the article and writing of the original and subsequent drafts.

Data Availability Statement

Data available on request from the authors.

Acknowledgements

Thanks and appreciation have not been expressed.

Ethical Considerations

The author strictly adhered to the highest standards of research integrity. The authors avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not-for-profit sectors.

Conflict of Interest

The author declare no conflict of interest.

پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی
شاپا الکترونیکی: ۸۹۴۴-۲۹۸۰
https://api.lu.ac.ir/
دانشگاه لرستان

تبیین جایگاه علم و دانش در نظام فکری فردوسی در شاهنامه

محمد دهناد

دکترای گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران، تهران، ایران. رایانامه: m.dehnad@ut.ac.ir

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
مقاله پژوهشی،

تاریخچه مقاله:
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۷/۰۷
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۹/۰۸
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۰/۱۸
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۱۰/۲۵

کلیدواژه‌ها:
دانش، خرد،
هنر،
علوم،
فردوسی،
شاهنامه،
حکمت، جهان‌بینی،
اندرز،
تعلیم و تربیت

چکیده

هدف: شاهنامه فردوسی افزون بر روایت حماسه‌ها و دلاوری‌های ملی، بازتاب‌دهندهٔ جهان‌بینی و نظام فکری حکیم توس در حوزه‌های گوناگون است که یکی از مهم‌ترین آن‌ها جایگاه علم و دانش است. این پژوهش با هدف تبیین جایگاه علم و دانش در نظام فکری فردوسی انجام شده و می‌کوشد نشان دهد دانش در اندیشهٔ او چه ماهیتی دارد و چه نسبتی میان دانایی، دین، سیاست و اخلاق در جهان‌بینی وی برقرار است.

روش پژوهش: این پژوهش با رویکرد کیفی و با استفاده از روش تحلیل محتوای متنی انجام شده است. داده‌های اصلی از متن شاهنامه، به‌ویژه چاپ مسکو (به کوشش دکتر سعید حمیدیان) و نسخه تصحیح‌شده دکتر جلال خالقی مطلق استخراج شده و در کنار آن از منابع دست‌اول و پژوهش‌های معتبر در حوزه شاهنامه‌پژوهی بهره گرفته شده است.

یافته‌ها: یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که در اندیشهٔ فردوسی خرد نخستین آفریدهٔ خداوند، معیار تشخیص نیک و بد و شرط اساسی شایستگی برای فرمانروایی است. همچنین دانش در شاهنامه نه صرفاً ابزاری کاربردی، بلکه نیرویی در خدمت نیکی و سعادت انسان به شمار می‌آید. افزون بر این، تحلیل‌ها نشان می‌دهد که دانش در دیدگاه فردوسی شامل دو بخش اصلی و هفت زیرشاخه است.

نتیجه‌گیری: بررسی داستان‌های شاهنامه، از جمله روایت‌های مربوط به جمشید، ضحاک، کیخسرو، رستم و بزرگمهر، نشان می‌دهد که بی‌توجهی به خرد و دانش به سقوط فرمانروایان می‌انجامد، در حالی که خردورزی زمینه‌ساز سعادت و کامیابی است. در مجموع، فردوسی با تأکید بر پیوند سه‌گانهٔ خرد، دانش و دین الگویی از انسان خردمند و جامعهٔ آرمانی ارائه می‌دهد که همچنان پس از گذشت قرن‌ها الهام‌بخش و راهگشا است.

استناد: دهناد، محمد. (۱۴۰۴). تبیین جایگاه علم و دانش در نظام فکری فردوسی در شاهنامه. *پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی*، (ویژه نامه) ۴، ۱-۲۸. https://doi.org/10.22034/api.2026.2092504.1829

ناشر: دانشگاه لرستان.

© نویسنده.

DOI: https://doi.org/10.22034/api.2026.2092504.1829

مقدمه

فردوسی یکی از بزرگترین آفرینندگان آثار هنری جهان است که در سده چهارم هجری در توس، برپایه گفته خود، کم و بیش سی سال[۱] در کنج سرای، بخشی از اندیشه های انسانیِ گوهرجان علوی خویش را در قالب کلمات زیبای دری به رسته گوهرفروشان هنر و معرفت ارزانی داشت. آنچه امروز از نهانخانهٔ گنجینه گهربار واژگان شاهنامه بر لوح ضمیر نقش بسته، تراوش اندیشه بلند فردوسی اندیشمند است که قرنها پیش عصاره اندیشهٔ این هنرمند نقش آفرین با کوششی درخور در شاهنامه فشرده شد و چونان مشک و عبیر جاوید، درگذر روزگاران به یادگار مانده است و نام و آوازه او را زنده نگاه داشته است.[۲]

شاهنامهٔ فردوسی با این بیت شکوهمند آغاز می‌شود؛

«به نام خداوند جان و خرد کز این برتر اندیشه بر نگذرد

آغازی که در آن، در کنار نام خداوند، «خرد» قرار می‌گیرد و نخستین صفتی که برای پروردگار جهان برمی‌گزینند، نه جبروت و قهر، که «جان و خرد» است. این انتخاب، خود گویای آن است که در نظام فکری فردوسی، خرد و دانش از چه جایگاه والایی برخوردار است. فردوسی در جای‌جای شاهنامه، خرد و دانش را «شایسته‌ترین فضیلت انسانی» ستوده و بر اهمیت آن در همهٔ ابعاد زندگی فردی و اجتماعی تأکید کرده است.

جستجو و پژوهش در گفتار استوار شاهنامه نشان می دهد که دیدگاه سرایندهٔ آن دیدگاهی علمی است که به آثار هنری گذشتهٔ سرزمینش دیدی ارزشی دارد. چنانکه انس با فرهنگ دیرینه نیاکان خود، پیوندی ناگسستنی در وجود او پدید آورده و با ذوق و قریحه خود از هنرها و دانش های گذشتگان ایرانْ زمین خرمن معرفت برگرفته است که با شیفتگی هنری در شاهنامه نمود یافته است. حکیم فردوسی در نامورنامه گرانمایه خود، شاهنامه، دانش و دانایی را ارج نهاده است و به دانش، دانایی، خردمندی و دانشوری بارها اشاره داشته و برای دانشی مرد دانشور و دانشمند و یا افراد بی دانش، ویژگی هایی برشمرده است.

شاهنامه که در حدود ۶۰،۰۰۰ تا ۶۱،۰۰۰ بیت(یاحقی، بهین نامه، ۱۳۷۰: ۱۳)، تاریخ اساطیری و حماسی ایران را از آغاز تا حمله اعراب روایت می کند، صرفاً یک متن حماسی نیست، بلکه نظامی فکری است که در آن پیوند میان اخلاق، سیاست و عدالت به گونه‌ای اندیشمندانه تبیین شده است. در این نظام فکری، خرد و دانش نقشی بنیادین و محوری ایفا می‌کنند.

ازدیدگاه فردوسی، دانش دو ویژگی ممتاز دارد: نخست آن که بلندی و سرفرازی آدمی به دانش اوست. جامعه ای به رفعت، پیشرفت و سرفرازی و توانمندی می رسد که دانش بیشتری دارد. دوم آن که با کسب دانش می توان در برابر گزند بدی ها و زشتی ها ایستاد؛ یعنی، اگر می‌خواهیم از بدی ها آسیب نبینم باید بر دانش خود بیفزاییم و از این راه بر لشگر بدی پیروز شویم. (حمیدیان،۱۳۸۳: ۳۴)

همچنانکه در مورد خرد نیز می گوید بدون آن نمی توان زندگی شادی داشت. از دیدگاه این حکیم نامدار میان خرد و دانش ارتباط تنگاتنگی وجود دارد. با وجود آن دو می توان جهانی خوب و به دور از گزند و شکست و غم داشت.(ح.اصفهانی، ۱۳۹۰: ۵۷)

---

۱. این نکته از بیتی در شاهنامه قابل دریافت است که می گوید:

بسی رنج بردم در این سال سی عجم زنده کردم بدین پارسی

۲. چنانکه خود گوید:

بناهـــــــای آباد گردد خراب ز باران و از گــردش آفتاب

پی افکندم از نظم کاخـــی بلند که از باد و باران نیابد گـزند

نمیرم از این پس که من زنده ام که تخم سخن را پراکنــده ام

پژوهش حاضر به شیوه توصیفی- تحلیلی و با بهره گیری از منابع کتابخانه ای به بررسی جایگاه علم و دانش در شاهنامه ی فردوسی می پردازد و بر آن است تا ضمن بررسی ماهیت دانش، زیرشاخه های مهم آن را نیز با تکیه بر نظر فردوسی تبیین نماید. سوال اساسی که پیکره ی پژوهش حاضر را تشکیل می دهد این گونه مطرح می گردد که: «**ماهیت علم و دانش و زیر شاخه های آن از دیدگاه فردوسی کدامند؟**»

اهمیت و ضرورت پژوهش

اهمیت و ضرورت پژوهش حاضر از آنجا ناشی می‌شود که علی‌رغم تحقیقات فراوان در حوزهٔ شاهنامه، هنوز جای یک پژوهش جامع و روشمند دربارهٔ «تبیین جایگاه علم و دانش در اندیشهٔ فردوسی»، با رویکردی ساختاری و نظام‌مند، به‌ویژه با تکیه بر متن شاهنامه و با نگاهی به پیشینهٔ فلسفی-تاریخی این مفهوم در فرهنگ ایران باستان و دوره اسلامی، احساس می‌شود. بیشتر پژوهش‌های پیشین یا به جنبه‌های جزئی‌تر پرداخته‌اند یا فاقد تحلیل نظام‌مند و پیوند با بافت تاریخی و فرهنگی اندیشهٔ فردوسی بوده‌اند.

پرسش‌های اصلی این پژوهش عبارت‌اند از:

۱. فردوسی مفهوم «خرد» و «دانش» را چگونه تعریف و تبیین می‌کند؟

۲. چه نسبتی میان خرد، دانش، دین و اخلاق در اندیشهٔ فردوسی برقرار است؟

۳. در داستان‌های پادشاهان و پهلوانان شاهنامه، دانش و خرد چگونه در قالب شخصیت‌ها و رویدادها تجلی یافته است؟

۴. فردوسی برای علم‌آموزی و آموزش چه جایگاهی قائل است؟

روش پژوهش

روش پژوهش در این مقاله، روش تحلیل محتوای کیفی است؛ بدین صورت که پس از استخراج ابیات مرتبط با علم و دانش و خرد از متن شاهنامه (بر اساس تصحیح دکتر جلال خالقی مطلق و نسخه چاپ مسکو به کوشش دکتر حمیدیان)، این ابیات از منظر معناشناختی و نظام‌اندیشگی فردوسی تحلیل می‌شوند. همچنین از منابع کتابخانه‌ای و پژوهش‌های معتبر در حوزهٔ شاهنامه‌پژوهی بهره گرفته شده است.

پیشینه پژوهش

در باره فردوسی و شاهنامه بسیار نوشته اند و می نویسند. نام بردن ازپژوهشهای انجام شده در حوصله ی این پژوهش نمی گنجد. به ناچار برای بیان پیشینه ی پژوهش به محدود کردن دایره ی جست و جو پرداخته و آن دسته از آثار پژوهشی را بررسی می کنیم که در حیطه ی موضوع این پژوهش جای دارند و یا شبیه به آن هستند. بر همین اساس پس از جست و جوی فراوان به دلیل تخصصی بودن موضوع پژوهشی مستقل که به بررسی جایگاه علم و دانش در شاهنامه فردوسی بپردازد، نیافتیم و تنها در برخی از کتب پیرامون فردوسی و شاهنامه به صورت مختصر مطالبی در زمینه ارزش های خرد، ارزش انسان، ضرورت های گفتار نیک و ... یافتیم که به شرح ذیل است:

۱- دکتر بهمن سید نظری در کتاب«**جستاری در شاهنامه فردوسی**» به بیان جایگاه خرد در شاهنامه فردوسی پرداخته است و خرد را از اسباب پیشرفت و تعالی آدمی دانسته است.

۲- سامان ح. اصفهانی در کتاب« **سخنی از سیمرغ**»،**(گفت و گو با دکتر میر جلال الدین کزّازی پیرامون شاهنامه فردوسی)** به بیان اندیشه های بهروزی فردوسی پرداخته و جایگاه خرد و خردمندان را در شاهنامه واکاوی نموده است.

۳- معلم شهید سید مرتضی مصلّایی در کتاب«**ارزش های متعالی انسان در شاهنامه**» درگفتاری مبسوط با عنوان «خرد و خردمندی در شاهنامه» به بیان ارزش های هنر و هنرمندان و بادانشان در شاهنامه می پردازد.

۴- سعید حمیدیان در کتاب «**درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی**» ، به بیان تأثیر هنر فردوسی در شاهنامه از هنر اسلامی، پرداخته و علم و دانش را در این کتاب برگرفته از تعالیم و علوم اسلامی دانسته است. صرف نظر از پژوهش های انجام شده و ضمن ارزشمند بودن هر یک از این پژوهش ها، باید گفت: هیچ یک از منابع پیشین به طور تخصصی به جایگاه و شاخه های علم و دانش در شاهنامه فردوسی نپرداخته اند.

بنابراین در این پژوهش بر آنیم تا ضمن معرفی جایگاه علم و دانش در شاهنامه، زیر شاخه های این مقوله را نیز مورد بررسی قرار دهیم.

بنیان‌های فکری فردوسی دربارهٔ خرد و دانش

خرد: نخستین آفریدهٔ خداوند و شالودهٔ هستی

فردوسی در دیباچهٔ شاهنامه، پس از ستایش خداوند جان و خرد، به تفصیل به ستایش خرد می‌پردازد. او خرد را «اولین آفرینش» خداوند می‌داند و معتقد است که آدمی با بهره‌مندی از خرد است که به مقام شایستهٔ انسانی خود دست می‌یابد:

خرد بهتر از هرچه ایزد بداد — ستایش خرد را بهْ از راه داد
خرد رهنمای و خرد دلگشای — خرد دست گیرد به هر دو سرای
نخست آفرینش خرد را شناس — نگهبان جان است و آن سه پاس

(شاهنامه فردوسی، حمیدیان،۱۳۷۴: ۱۳-۱۴)

این نگرش، ریشه در سنت کهن ایرانی (به‌ویژه باورهای زرتشتی) دارد که در آن خرد به‌عنوان نیروی ممتاز انسانی و موهبتی الهی تلقی می‌شود. خردگرایی از اندیشه‌های بنیادین فرهنگ ایرانی است، زیرا این فرهنگ، سعادت و رستگاری آدمی را در استخدام خرد می‌داند.

کسی که او ندارد خرد را ز پیش — دلش گردد از کرده خویش ریش
هشیـــــوار دیوانه خواند ورا — همـــــــــان خویش بیگانه داند ورا
از اویی به هر دو سرای ارجمند — گسسته خرد پای دارد به ببند (همان)

«خرد» و «خردمندی» در شاهنامه، بسامد بالایی دارد. این بسامد بالا، نشان از محوریت این مفهوم در سراسر این اثر دارد. فردوسی «خرد» را شالودهٔ اصلی تفکر و اندیشه می داند که از او اندیشمند خلاق و مبتکر ساخته است.

اما «خرد» در دیدگاه فردوسی چه تعریفی دارد؟

از نظر او، خرد حد و مرزی ندارد. خرد نیرویی است که باید از طریق دانش‌آموختن و تربیت یافتن تقویت شود.خرد، معیار سنجش نیک و بد و ترازوی درستی و نادرستی کارهاست. فردوسی هنگامی که قصد ستایش عملی را دارد، از ارزش و اعتبار خرد مدد می‌جوید تا شنونده در درستی آن کار تردید نکند.

دانش: نیرویی کیهانی در خدمت نیکی

در جهان‌بینی فردوسی، دانش صرفاً انباشت اطلاعات نیست؛ بلکه «نیرویی است جستجوگر، کنجکاو، و معناگر» که انسان را از جهل، از سرکشی و از تباهی می‌رهاند و او را به مرزهای اخلاق، خرد و سعادتمندی می‌رساند.در یکی از کلیدی‌ترین ابیات شاهنامه، فردوسی می‌گوید:

ز دانش خرد را توانگر کنید خرد را همان بر سر افسر کنید (همان)

در این بیان، دانش منشأ پرورش خرد است و خرد به‌منزلهٔ اوج ارزش انسانی، شایستهٔ تاج و افسر دانسته می‌شود. همچنین فردوسی به صراحت بر تقدم دانش بر هر چیز دیگری تأکید می‌کند:

توانا بود هر که دانا بود ز دانش دل پیر برنا بود (همان)

این بیت، که در دیباچهٔ شاهنامه آمده است، یکی از مشهورترین ابیات در ستایش دانش است. از نظر فردوسی، توانایی و قدرت بدون دانش، نه‌تنها بی‌ارزش، بلکه خطرناک است.

پیوند خرد، دانش و دین: نظریهٔ توسعه و سعادت

دین و دانش دو مبنا و پایه اصلی جهان‌شناسی فردوسی است که بر این اصول نظریه‌های خود را پایه‌ریزی کرده و بزرگ‌ترین شاهکار خود شاهنامه را برای جهانیان سروده است. یکی از بدیع‌ترین و عمیق‌ترین جنبه‌های اندیشهٔ فردوسی، پیوند میان دانش و دین است.:

به دانش فزای و به یزدان گرای که اویست بر نیکویی رهنمای

این سخن بنیادین خلاصه‌ای از جهان‌بینی فردوسی را ارائه می‌دهد: جهان‌بینی‌ای که در آن، «دانش بی‌خدا بی‌ثمر است، و ایمان بی‌دانش، بی‌جهت». در این منظومهٔ فکری، دانش، پرتوی از یزدان است و یزدان، راهنمای نیکی از رهگذر دانایی.

فردوسی در جای دیگر نیز می گوید:

تو را دانش و دین رهاند درست در رستگاری ببایدت جست

این ابیات به وضوح نشان می‌دهد که فردوسی دانش و دین را دو بال رستگاری و سعادت انسان می‌داند. استاد جلال خالقی مطلق، برجسته‌ترین شاهنامه‌پژوه معاصر، دربارهٔ این پیوند می‌گوید: «دین و دانش، پایهٔ اصلی جهان‌شناسی فردوسی است. انسان در این هستی باید پشتوانه‌ای داشته باشد که این پشتوانه ایمان، دین و خرد است».

نکتهٔ مهم آنکه فردوسی ضمن التزام به اسلام (و در بخشی از دیباچه، ستایش پیامبر و خلفا)، در سراسر شاهنامه توانسته است اندیشهٔ خردگرایی ایرانی را با تعالیم اسلامی پیوند دهد. جهان‌بینی فردوسی مبتنی بر یکتاپرستی است. توصیف‌های او از خداوند کاملاً مطابق توحید اسلامی است و هیچ نشانه‌ای از دوگانه‌انگاری زردشتی در آن دیده نمی‌شود.»

با این حال، خاستگاه این خردورزی بیش از آنکه صرفاً اسلامی باشد، ریشه در فرهنگ باستانی ایران دارد. این امر نشان‌دهندهٔ توانایی فردوسی در تلفیق حکمت ایرانی با جهان‌بینی اسلامی و خلق نظامی فکری است که در عین وفاداری به اسلام، هویت فرهنگی ایرانی را زنده و پویا نگاه می‌دارد.

تجلی خرد و دانش در لایه‌های سه‌گانهٔ شاهنامه

شاهنامه از سه لایهٔ اصلی تشکیل شده است: اسطوره‌ای، پهلوانی و تاریخی.در هر سه لایه، خرد و دانش حضوری پررنگ و تعیین‌کننده دارد.

لایهٔ اسطوره‌ای: جمشید و هبوط از فراز دانایی

شخصیت جمشید، نخستین پادشاه اساطیری ایران، نمونهٔ برجسته‌ای از این آموزه است که غرور و خودبینی برآمده از نادانی (نادانی در شناخت حقیقت جایگاه خود)، سرانجام سقوط را به دنبال دارد. داستان جمشید، نمونهٔ از دست دادن «فرّ ایزدی» به سبب غرور و سرمستی است. در تحلیل عمیق‌تر، گناه اصلی جمشید نه صرفاً غرور، بلکه «نابخردی» در شناخت حد خویش و نسبت خود با مبدأ هستی است. فردوسی در پایان این داستان به صراحت می‌گوید:

چو جمشید شد غرق ناز و نبرد برون شد ز یزدان و راه خرد

جمشید چون خود را به جای خداوند نشاند و از «خرد» که ارتباط‌گر او با مبدأ نور بود فاصله گرفت، فرّ ایزدی از او دور شد و ضحاک ماردوش (نماد جهل و تاریکی) بر تخت نشست.

چنین گفته با سالخورده مهان که جز خویشتن را ندانم جهان...
چو این گفته شد فرّ یزدان از اوی بگشت و جهان شد پر از گفت و گوی
منی چون بپیوست با کردگار شکست اندر آورد و برگشت کار
به یزدان هر آن کس که شد ناسپاس به دلش اندر آید زهر سو هراس

(شاهنامه، حمیدیان،۱۳۷۴: ۴۳)

لایهٔ پهلوانی: رستم، پهلوان خردمند

رستم، بزرگ‌ترین پهلوان شاهنامه، نه صرفاً به سبب نیروی بدنی، که به دلیل خردمندی و تدبیر در میان پهلوانان ممتاز می‌شود. او همواره پیش از هر نبردی، با خرد و تدبیر وارد می‌شود و در هفت‌خوان، از طریق خرد بر موانع غلبه می‌کند. گفت‌وگوهای حکیمانهٔ رستم با کیکاووس و دیگران و نقش او به‌عنوان «پهلوان خردمند» که در امور کشورداری و صلح نیز مداخله می کند، نشان از آن دارد که در اندیشهٔ فردوسی، «پهلوانی» بدون «خردمندی» معنا و ارزش ندارد.

لایهٔ تاریخی: بزرگمهر، نماد دانش و سیاست

بزرگمهر بختگان، وزیر خردمند انوشیروان، شاخص‌ترین چهرهٔ لایهٔ تاریخی شاهنامه در حوزهٔ دانش و حکمت است. او نماد تلفیق دانش، سیاست و دیانت است. حکایات بسیاری از حکمت و دانش او در شاهنامه نقل شده که از آن جمله می‌توان به حل معماهای بزرگمهر در پاسخ به پرسش‌های دشوار انوشیروان اشاره کرد.

بزرگمهر نمایندهٔ وزیر آرمانی در اندیشهٔ ایرانشهری است: «شاهی لایق به وزیری دانشمند نیاز دارد که امور مملکتی را با خرد و تدبیر پیش ببرد. انوشیروان بدون بزرگمهر نیمه‌تمام است.» خود انوشیروان نیز به این مسئله اعتراف می‌کند.

آموزه‌های تعلیمی و تربیتی در شاهنامه علم‌آموزی به‌مثابهٔ وظیفهٔ ابدی

از نظر فردوسی، علم‌آموزی و دانش‌اندوزی هیچ‌گاه پایان نمی‌پذیرد. او آموزش را امری دائمی و ضروری می‌داند و اعتقاد دارد که «آموزش می‌بایست پیوسته باشد و آنرا برای خردورزی امری لازم می‌داند».این نگاه، بسیار پیش‌تر از نظریه‌های جدید «یادگیری مادام‌العمر» مطرح شده است.

موانع دانش‌آموزی از دیدگاه فردوسی

فردوسی موانع دانش آموزی را نیز به روشنی برشمرده است: غرور و خودبینی، تنبلی و سستی، و ترس از نادیده گرفتن آداب و رسوم غلط. او در موارد متعدد، پادشاهانی را نکوهش می‌کند که به سبب غرور و خودبزرگ‌بینی، از آموختن و مشورت با خردمندان روی گردانده‌اند و سرانجام به سقوط گرفتار آمده‌اند.

روش‌های آموزش در شاهنامه

فردوسی به روش‌های متنوع آموزش اشاره می‌کند: «مشورت با خردمندان»، «سفر و سیاحت برای دانش‌اندوزی»، «استفاده از تجربیات پیشینیان»، و «آموزش در محضر استاد». او تأکید می‌کند که «اصولاً هرکس وظیفه دارد بر دانش خود بیفزاید و نباید گمان کند که دانش را حد و مرزی است و بهرهٔ ما از آن به کفایت رسیده است».

«خرد» و «دانش» در کانون ادبیات تعلیمی

شاهنامه به‌جرئت یکی از غنی‌ترین متون ادبیات تعلیمی و اندرزی به زبان فارسی است. موضوعاتی مانند توجه به مذهب و تعالیم دینی، پند و اندرز و نتایج اخلاقی آن از شاخصه‌های این اثر است. در این میان، خرد و دانش نقشی محوری در همهٔ اندرزها و پندهای شاهنامه دارند. اندرزهای فردوسی (چه به‌صورت مستقیم و چه در قالب گفت‌وگوهای شخصیت‌ها) همگی به نحوی به اهمیت خردورزی و دانش‌آموزی اشاره دارند.

خرد و دانش شرط بقای قدرت یا سقوط در جهل

یکی از مهم‌ترین آموزه‌های سیاسی و اجتماعی شاهنامه که در تمام لایه‌های آن تکرار شده، این اصل است که «خرد و دانش» شرط بقای قدرت است و هر فرمانروایی که از خرد دور شود، به نابودی کشیده می‌شود.

جمشید و ضحاک: تقابل خرد و جهل

جمشید پادشاه آرمانی است که به سبب خرد و فرّ ایزدی، جهان را به اوج شکوفایی می‌رساند، اما همین که غرور بر او غالب می‌شود و خود را «صاحب تاج و اورنگ» می‌پندارد (و نه امانت‌دار خداوند)، خرد را از دست می‌دهد. در مقابل، ضحاک تجسم جهل و پیروی از هوای نفس است. او به سبب نادانی و گمراهی (و فریب اهریمن) به پدرکشی و خون‌ریزی دست می‌زند و سراسر دوران پادشاهی وی، نمادی از تباهی و ویرانی است.

«فریدون»، پادشاه آرمانی بعدی، با خرد و تدبیر بر ضحاک پیروز می‌شود. فردوسی دربارهٔ فریدون می‌گوید:

فـــــــریدون فرّخ فرشته نبود — ز مشک و ز عنبر ســـــرشته نبود
به داد و دهش یافت آن نیکویی — تو داد و دهش کن، فریدون تویی

فریدون «به داد و دهش» (که هر دو از لوازم خرد و عدالت است) به این نیکویی دست می‌یابد، نه از طریق زور و شمشیر.

کیخسرو و پادشاهی آرمانی

کیخسرو در شاهنامه، نمونهٔ اعلای پادشاه فرزانه و خردمند است. او که با خرد و دانش بر تخت می‌نشیند، در پایان عمر، تاج و تخت را رها می‌کند و راهی «کوهسار» می‌شود تا به خلوت بندگی بپردازد. این تصمیم، آخرین مرحلهٔ خردورزی است: پادشاهی که می‌داند هیچ پادشاهی جاوید نیست و دوران قدرت گذراست.

بزرگمهر نیز در پایان نامهٔ خود به انوشیروان، یکی از مهم‌ترین اصول خردورزی را یادآور می‌شود:

جهان را بکوش و جهان را بجوی به گیتی کسی را مدان هم‌تبوی

یعنی «در جستجوی دانش و جهان باش، اما مغرور مباش که گمان کنی همتایی در گیتی داری». این همان حکمتی است که فردوسی در تمام شاهنامه پیوسته تکرار می‌کند: خرد یعنی شناخت حد خویش، و دانایی یعنی آگاهی از نادانی خود.

نقش دانشمندان، پزشکان و وزیران در شاهنامه پزشکی و دانش درمان در شاهنامه

شاهنامه علاوه بر ارزش‌های حماسی و اخلاقی، گنجینه‌ای از دانش پزشکی کهن ایرانی را نیز در خود جای داده است. در این اثر به روش‌های متداول درمان از جمله دارو و گیاه‌پزشکی اشاره شده است.پزشکان در شاهنامه، نماد «دانش در خدمت حیات» هستند.

در داستان رستم و سهراب، دردمندی و ناتوانی پزشکان در درمان رستم (و نیز عدم تشخیص هویت سهراب) بازتاب‌دهنده محدودیت دانش بشری در برابر تقدیر است. در این میان، فردوسی نه‌تنها طبابت را دانشی مقدس می‌خواند، بلکه به تفاوت «پزشک حاذق» و «پزشک نادان» نیز اشاره می‌کند.

وزیران خردمند و مشاوران دانا

وزیران خردمند در شاهنامه نقشی حیاتی دارند: آن‌ها «مغز متفکر» قدرت هستند و پادشاهان را از افتادن در دام غرور و بیدادگری بازمی‌دارند. بزرگمهر در کنار انوشیروان، موبد موبدان در کنار اردشیر بابکان، و گودرز و طوس در کنار کیخسرو، نمونه‌هایی از این وزیران و مشاوران خردمند در شاهنامه هستند.

فردوسی معتقد است که پادشاه نابخرد، سرانجام به دست یکی از همین وزیران خود کشته یا سرنگون می‌شود یا آنکه کشور را به تباهی می‌کشاند. از این رو، «وزیر خردمند» به‌مثابهٔ ضمانت بقای فرمانروایی خردمند معرفی می‌شود.

در هم‌آمیختگی دانش و دیانت

آنچه در شخصیت بزرگمهر و دیگر حکیمان تاریخی شاهنامه برجسته است، پیوند ناگسستنی «دانش» و «دیانت» است. در این منظومهٔ فکری، دانش، پرتوی از یزدان است و یزدان، راهنمای نیکی از رهگذر دانایی. چنین پیوندی، نظریه‌ای تمام‌عیار درباره رشد و توسعه انسان و جامعه پدید می‌آورد.

نمونهٔ موردی تحلیل تطبیقی شخصیت‌ها بر محور خرد و دانش

شکست یا پیروزی شخصیت شاخصه‌ها نسبت با خرد و دانش

با توجه به شاهنامه فردوسی، برخی از چهره های شاهنامه را براساس میزان توجه آنان به مقوله علم و دانش از نظر می گذرانیم تا ببینیم این شاخص ها نسبت به این موضوع چگونه رفتار کرده اند و به سرانجام چه سرنوشتی چار شده اند:

- جمشید پادشاه آرمانی نخستین صاحب خرد و فرّ ایزدی: در ابتدا گرفتار غرور شد و در پایان هبوط و شکست
- ضحاک ماردوش، نماد شر تهی‌مغز، تسلیم اهریمن: به بند کشیده شدن در کوه دماوند
- فریدون پادشاه دادگر خردمند و پیرو راه نیکی: پیروزی و آبادانی
- کیخسرو پادشاه فرزانه، اوج خردورزی و دانایی: رهایی از تاج و تخت
- بزرگمهر وزیر و حکیم نمونهٔ تام دانش، دیانت و سیاست: جاودانگی در تاریخ
- رستم پهلوان نامدار خرد در خدمت قدرت و پهلوانی: مرگ تراژیک به سبب غفلت از خرد

این موضوع به وضوح نشان می‌دهد که خرد و دانش، عامل اصلی تعیین‌کننده در سرنوشت شخصیت‌های شاهنامه است. کسانی که خرد را راهنمای خود قرار می‌دهند (فریدون، کیخسرو، بزرگمهر) به آبادانی و جاودانگی می‌رسند و کسانی که از خرد دور می‌شوند (جمشید، ضحاک) به سقوط و نابودی گرفتار می‌آیند.

ماهیت و جایگاه علم و دانش در اسلام و شاهنامه فردوسی

در قرآن کریم آشکارا و به روشنی آمده که دانایان با نادانان برابر نیستند: «هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ»، (زمر:۹). فردوسی با توجه به این اندیشه قرآنی می گوید:

«که گوید که دانا و نادان یکی است؟!» (شاهنامه، حمیدیان،۱۳۷۸: ۴۶۷-ج:۱)

و در سخنان حضرت علی (ع) آمده است که: علم و حکمت گمشدهٔ مومن است و باید آن را بجوید: «اَلْحِکْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنُ» (آمدی،۱۳۷۳: ۵۸) و رسول اکرم(ص) فرموده است: «أُطْلُبُوا الْعِلْمَ وَ لَو بِالصِّین» (المنادی، ۱۳۵۶: ۱۱۱۰)

علم و دانش گوهری گرانبهاست که نه آن را دزد ببرد و نه خواجه به تفاریق بخورد و شرافت علم شرافتی ذاتی است همچون نور که: «ذاهرٌ بِذاتهِ و مُظهِرٌ لِغَیْرِهِ» خود روشن و تابان است و به دل های تاریک، روشنایی می بخشد و آدمی را از عالم بهیمیّت و سبعیت به عالم انسانیت بر می کشد. (محقق، ۱۳۸۴: ۱۲۳-۱۲۹)

هنگامی که از اهمیت شاهنامه سخن به میان می آید، در این زمینه اتفاق نظرداریم که شاهنامه یکی از مفاخر ملّی است؛ ولی اگر از چند نفر بپرسید که چرا شاهنامه یکی از مفاخر ملّی است؟ آنان اهمیت ملی شاهنامه را در تبلیغ میهن پرستی و شرح پیروزی های ایرانیان بر دشمنان آنان می‌دانند. به دیگرسخن وقتی ما از اهمیت ملّی شاهنامه سخن می‌گوییم، غالباً تنها به اهمیتی که این کتاب برای ملیّت ما دارد، نظر داریم؛ درحالی که شاهنامه، علاوه بر اهمیت ملی، ارزش های **علمی** و **ادبی** آن نیز مطرح است؛ به طوری که برای شناخت همه جهاتِ اهمیت شاهنامه باید بدون اغراق، دهها کتاب مستند و صدها مقاله تحقیقی نوشت و این کار هم وقتی ممکن است که بر پایه یک متن پالوده انجام گیرد؛ یعنی نخست باید تصحیح نسبتاً معتبری از این کتاب فراهم شود و متن کتاب از دستبردهای بیگانه و چندین هزار بیت الحاقی پاک گردد.

در شاهنامه، علم و دانش در دو حیطه «**ماهیت کلی** و **جزئی**» مطرح شده است. وقتی فردوسی از دانش در جایگاه کلی آن سخن به میان می آورد، تمام **حیطه های دانش** را در نظر دارد و منظور او دانش با تمام شاخصه های آن است؛ اما فردوسی دانش را در همین حد کلّی معرفی نکرده بلکه از زیر شاخه های آن نیز به صورت جداگانه سخن به میان آورده است. ولی در ابتدای امر شروع شاهنامه، از ماهیت و کلیت دانش سخن گفته است:

همه جستنش داد و دانش بود　　ز دانش روانش به رامش بود

(شاهنامه، حمیدیان، ۱۳۸۷: ۴۹۳)

در این بیت، فردوسی از **ماهیت** و **کلیت دانش** سخن رانده است و منظور او از دانش تمام علوم و آگاهی هایی بوده است که برای پیشرفت و تعالی آدمی ضروری و مفید است. همچنین است در ابیات زیر:

تو را دین و دانش رهـــاند درست　　ره رستگاری ببایدت جست
کنون گرد خویش اندر آور گروه　　سواران و مردان دانش پژوه
بزرگان ز تو دانش آموختنـــد　　به تو تیرگیها بر افروختنـــد (همان :۴۷)

فردوسی در اشعار خود به دانش های گوناگون اشاره کرده است و علاقهٔ خود را به هر یک از بخش های دانش ابراز داشته است. او علاقه خود را به علم، حکمت، طب، نجوم، علوم دینی و غیره نشان داده و فراگیری آن را از ویژه ترین وظایف انسان ها دانسته است.

در عصر حاضر، تعریف و تمجید از علم و دانش، نه بجاست و نه شایسته؛ و اینکه اگر بخواهیم در شاهنامه کندوکاو کنیم تا اشاراتی را که به ارزش علم شده است، استخراج نماییم، کاری است عبث و بی نتیجه.[۱]

یک انسان آگاه و متعهد در عصر حاضر وقتی می خواهد از علم بگوید و با تمام ایمان و عقیده اش از آن دفاع کند و در قرن آشفته امروز که دنیا بر محور علم می گردد، وقتی می خواهد از اصالت علم و ارزش های علمی صحبت کند، پیش از هرچیز، ماهیت علم مورد نظر را تعیین می کند که: کدام علم؟ و از کدام دانش باید دفاع کرد؟ در شاهنامه هم هرجا که صحبت از دانش و دانش اندوزی شده است، این دانش انسانی و متعهد و در خدمت هدف های متعالی بشری است.

دانشی که در شاهنامه از آن تمجید می شود، انسان ساز است و نجات دهنده؛ دانشی است که توانایی معنوی به ارمغان می آورد و دل پیران را جوان نگاه می دارد:

به مرد خردمند و فرهنگ و رأی بود جاودان تخت گیتی به پای

(شاهنامه، حمیدیان، ۱۳۷۸: ۱۲۵۹ – ج:۱)

لازمه علم در جهان بینی شاهنامه آن است که متوجه خداوند و ارزش‌های وجودی انسان باشد و لذا بهترین علمی که می تواند وجود داشته باشد، علمی است که انسان را در شناخت خداوند یاری کند:

سر راستی دانش ایزدست چو دانستی اش، زو نترسی بدست(همان: ۶۷۲)

دانش باید انسان را آگاه و بیدار و دانا کند و جان او را فروغ و روشنی بخشد. اگر از دانش دفاع می شود، منظور آن دانشی است که فرد و جامعه را از جهل و نادانی و تاریکی فردی و رکود می رهاند:

ز دانش بهْ اندر جهان هیچ نیست تن مرده و جان نادان یکی است (همان:۵۴۳)

علم آموزی باید توام با پرورش ارزش های عالی انسانی باشد و کسب چنین علمی است که تحریض و تشویق می شود:

زمانی میاسای ز آموختن اگر جان همی خواهی افروختن (همان:۷۴۸)

می دانیم که محتوای شاهنامه به لحاظ اقتضای زمانی مطالب، دانش را به صورت یادگیری های عملی و فراگیری های عینی در زندگی توجیه می‌کند. زیرا مراکز علمی و آموزشی را بدان معنی که در قرون بعد از چهار و پنج به وجود آمدند و عمومیت یافتند، در محیط باستانی شاهنامه نمی توان جستجو کرد. بنابراین واژه «دانا و داننده» در شاهنامه، رساننده مفهوم شخص دانشمند و کتاب خوانده و تجربه دار هم هست:

به دانا سپردند و داننده گفت: که من گوهری دارم اندر نهفت (همان: ۷۸۸)

عمومیت و ماهیت دانش و دانشمندی در شاهنامه فردوسی

فردوسی، دانایی را پایه توانایی و مقدمه قدرت واقعی می داند و به کسانی که خواهان رسیدن به قدرت معرفتی و شناخت هستند، گوشزد می کند که راه آن، آموختن دانش و داشتن آگاهی است و بر این باور است که انسان به وسطه علم و دانش می تواند به شادابی و نشاط روحی و روانی برسد و در پیری و سستی، جوانی از سر گیرد و چونان جوانان کوشا در عرصه های مختلف اجتماعی و میدانهای حرکت و تلاش، نقش آفرینی کند. از دید او، یکی از پایه های دانش این است که انسان را به سوی یزدان می کشاند. زیرا یزدان، جاودانه و پابرجا و خلل ناپذیر است.کسی که مایل باشد به جاودانگی و استواری یزدان دست باید، نخستین گام او باید این باشد که در راه دانش بکوشد و بدان گرایش یابد. دانایی انسان را به پایه ای از

۱. منظور این است که از سیاق سخن فردوسی باید پی به وجود ارزش علم برد، نه این که ادلّه ای ظاهری برای آن جست. چه، در این کتاب گهربار با ارزش علم و دانش در پس سخن مواجهیم و شاعر به صورت ضمنی این مقوله را بیان کرده است.

بلند مرتبگی می رساند که قدردان بخشش های خداوندی می گردد و بر پایه این بینش مندی و دانشمندی می تواند به گوهر شناخت که یکی از شکوهمندترین اهداف آفرینش و هستی است ، برسد. چنان که گوید:

توانا بود هـــــــر که دانا بود ز دانش دل پیـــــــــــر برنا بود
ز دانش نخستین به یزدان گرای کجا هست و باشد همیشه بجای
به دانش ز یزدان شناسد سپاس خنک مـــرد دانا و یزدان شناس
دگر آن که دارد ز یزدان سپاس بود دانشی مـــــرد نیکی شناس (همان)

از آنجا که یزدان پاک، در گمراهی و تاریکیهای جهل و نا آگاهی راهنمای جان است، فردوسی انسان را به افزایش سطح علمی و معرفت و دانش توصیه می کند و او را به سوی یزدان فرامی خواند. او با بهره گیری از آموخته های دانایان سرد و گرم چشیده روزگار و خردمندان سخن شناس که پیوند بهتری با یزدان دارند و در آشوب روزگاران و تنگناهای آن، راههای برون رفت از دشواریها را بهتر از دیگران شناخته اند، از زبان آنان حکایت می کند که اگر خواهی ره یافتگان و نزدیکان به درگاه یزدان پاک را بخوبی بشناسی و از پروردگار سپاس داشته و به آفرینِ ویژه او برخوردار شوی، این کار تنها از راه دانش و آگاهی امکان پذیرخواهد بود. او«انسانیت» را بهترین کار در جهان می داند و براین باور است که، روزگار با اهل علم به پیکار و ناسازگاری و ستیز برنخیزد. آدمی بخاطر وجهه ارزشمند انسانی که از راه علم و دانش به دست آورده می تواند به آرامش و آسودگی برسد. علم و آگاهی که انسان از راه معرفت و شناخت ایزدی به دست آورده، اساس راستی و درستکاری است و آنگاه که انسان به این بینش راستین و نیکو دست یافت، ترس و هراس که یکی از بدیها و ناخوشایندیها درگوهر وجود است، از دل او رخت بر می بندد.او باور دارد که انسانهای خداشناس بسیار قوی دل هستند و به خاطر انجام کار نیکو که یکی از نمودهای عینی آن توجه به دانش و معرفت و آگاهی است، هراسی از بدی به دل راه ندهند.

به دانش فـزای و به یزدان گرای که او باد جان تو را رهنمـــــــــای
بپرسیـــــدم از مرد نیکو سخن کسی کو به سال و خـــــرد بد کهن
که از ما به یزدان که نزدیک تر؟ کـــــــــــه را نزد او راه، باریک تر؟
چنین داد پاسخ که: دانش گزین چو خـــواهی ز پروردگار ، آفـرین
به گیتی به از مردمی، کار نیست بـــــدین با تو دانش به پیکار نیست
سر راســـتی دانش ایزدی است چو دانستیش زو نترسی ، بدی است
همه یک دلاننـــــد یزدان شناس به نیـــــکی ندارند از بد هـــراس (همان)

فردوسی علم ودانش را گوهری از جانب یزدان می داند که آن را به هرکس که بخواهد می دهد. شاید در این سخن، گوشه چشمی به اندیشه قرآنی(یُؤتی الْحِکْمَه مَنْ یَشاء)(بقره:۲۱۹ و نسا:۱۲۹)داشته باشد. همچنانکه شکوهمندی و قدرت را نیز از جانب او می داند که(هُوَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قدیر). او علم و دانش را چونان باغی رنگارنگ و لبریز از میوه های آبدار یا گنج شایگانی می داند که هرچند آن را بر این و آن بخشش کنی، هرگز پایانی برآن نخواهد بود.

فردوسی بر این نکته تأکید دارد که آنگاه که دانشی مردان سخن شناس، چشمه زلال سخن از اندیشه گهربار خویش جاری سازند، بر جویندگان است که سخن آنان را بخوبی پذیرا و شنوا و خریدار باشند. او بر آموختن همه علوم و دانشها تأکید دارد و با توجه به سودمندی دانش، بر این اندیشه پای می فشارد که انسان باید از همه دانشها بهره لازم را به دست آورد. زیرا ماهیت علم و دانش و کسب علوم و فنون مختلف به داننده اش آرامش درونی و بیرونی می بخشد. از طرفی، رنج و سختی کشیدن برای دانش را امری پسندیده می داند و معتقد است که سزاواترین رنج و سختی فقط در راه کسب علم و دانش رواست. او بر این باور است که اگر انسان جسم و وجود خود را به خاطر فراگیری علم و دانش به سختی افکند و رنج ها در این راه بر خویشتن هموار سازد، بسی شایسته است. چه، دانش همواره تازه است و در هر زمان و مکانی تازگی خاص

خود را دارد و هرگز طراوت و شادابی و تازگی آن بوی کهنگی به خود نگیرد و پیوسته تازه باشد. پس برانسان است که همواره در راه کسب دانش و داد و دهش آماده باشد.

به یزدان چنین گفت:کای دادگـــر / تو دادی مـــرا دانش و زور و فـر
چـــو دیدار یابی به شـــاخ سخن / بـــدانی که دانـــــش نیاید به بن
اگر چنـــد بخشی ز گنـــج سخن / برافشـــــان، که دانش نیاید به بن
اگر دانشـــی مرد گوید سخـــــن / تو بشنو که دانش نگـــــردد کهـن
به رنج انـــدر آری تنت را رواست / که خود رنج بردن به دانش سزاست
بیامـــــــوز و بشنو ز هر دانشی / بیابی ز هـــر دانشـــــی رامشی
ز خورد و ز بخشش میاسای هیچ / همـــه دانش و داد دادن بسیـــچ! (حمیدیان:۱۳۷۴)

فردوسی بر این نکته اصرار دارد که انسان باید پیوسته به دنبال دانش باشد و لحظه ای درنگ را جایز نداند و باور او بر این است که انسان به کمک دانش می تواند به یقین برسد. بنابراین باید کوشش شود تا به واسطه علم و آگاهی پایه های دل استوار گردد و در گمان و دو دلی گرفتار نشود. ارج و پایه علم در نظر فردوسی تا بدانجاست که سفارش می کند باید نزد صاحبان علم همواره از علم و دانش آنها بهره مند باشی و از آن مانند جان و تن خویش نگه داری کنی! و می گوید علم از آنچه که تاکنون آشکارا و نهان درباره اش گفته و یا شنیده ایم، پایگاهی بس والاتر و ارزشمندتر دارد و هنوز نتوانسته ایم آنگونه که شایسته علم و آگاهی است از آن سخن به میان آوریم.

از دیدگاه فردوسی توانایی علمی، سبب استواری انسان در گفتار و کردار می شود؛ صبر و شکیبایی که از ویژگیهای پسندیده در اندیشه آدمی است، در وجود او پایدار می ماند؛ آن که از دانش برخوردار باشد، در چنبره بدیها گرفتار نگردد و گزند و آسیبی از آن بدیها او را نیازارد؛ دست اهریمنان از او کوتاه می گردد؛ آنجایی که دانش و دانایی حکفرماست، امنیت و آسایش در جامعه بر قرار خواهد بود. به عبارت دیگر، آرامش یک جامعه در گرو بهره مندی آن از وجود ارزشمند دانایان خویش است. بنابراین انسانی که ارزش و سود علم را درک کرده باشد، باید با گوهر علم، دل خویش بیاراید تا ارج و منزلت واقعی را دریافته باشد. زیرا جان به واسطه علم ارزش پیدا می کند.

میاسای از آمـــــوختن یک زمان / ز دانش میفکن دل اندر گمـــان
همیشـــــه یکی دانشی پیش دار / ورا چـون روان و تن خویش دار
فزون است از آن دانش اندرجهان / که بشنود گوش آشکار و نهـــان
کســـــی کو به دانش توانگر بود / ز گفتار و کردار بهتـــــــر بود
شکیبـــــایی از ما نشاید ستـــد / نه کس را ز دانش رسـد نیز بد
نگه کن به جـــــایی که دانش بود / ز داننده کشـــور به رامش بود
بیارای دل را به دانـــــش که ارز / به دانش بود،چـــون بدانی،بورز
به دانش بود مـــــــرد را ایمنی / ببندد ز بد، دست آهـــــرمنی
به دانش بود بی گمـــان زنده مرد / خنک رنج بردار پاینده مـــــرد (همان) فردوسی

از قول دهقان پیر و دانا می گوید:

انسان به واسطه دانش پشت گرمی دارد و کسی که از خرد و دانش مایه گرفته باشد، گویی زره پولادین بر تن کرده باشد[۱]. از طرفی ، اگر می خواهی در زندگی، دوست و همنشین خوبی داشته باشی، بهتر آن است که این دوست را از میان

۱. چنانکه شاعر(تیره چشم روشن بین ، رودکی بزرگ)نزدیک به همین مضمون گفته است:

تا جهـــــان بود از سر آدم فراز / کس نبود از راز دانش بی نیـــاز
دانش اندر دل چراغ روشن است / و ازهمه بد بر تن تو جوشن است

کسانی برگزینی که از علم و دانش بهره مند باشند. زیرا دوستی با بی دانشان جز ناخوشایندی نتیجه ای در بر نخواهد داشت. در واقع آدمهای نادان و تهی از دانش، آدمهایی بیکار و بی عار هستند و گریستن به حال آنان ، سزاست. به سبب علم و دانش، سیمای دل و جان آدمی روشنایی یابد و گرفتار تاریک خانه نادانی نگردد. از سوی دیگر، دانش می تواند راستی را بگستراند و هرآن کس که دلش با دانش راست گردد، بایدکه به هوش باشد که به آلایش دروغ، نیالاید!

چنین گفت: داننده دهقـــان پیر — که دانش بود مـــرد را دستگیـــر
هر آن مغز،کو را خرد،روشن ست — ز دانش به گـــرد تنش جوشن ست
یکی پارسی بود هشـــــیار نام — که بر چـــرخ کردی به دانش لگام
چه ناخوش بود دوستی با کسی — که بهـــــره ندارد ز دانش بســـی
که بیکاری او ز بی دانشـی است — به بی دانشـــان بر، بباید گـــریست
ز دانش بود جان و دل را فـــروغ — نگر تا نگـــــردی به گـــرد دروغ (شاهنامه، حمیدیان، ۱۳۷۴)

یکی از ویژگیهای اهل دانش این است که به همه سخنان گوش فرامی دهند و ازآن میان، خوب ترین آن بر می گزینند[۱]. فردوسی با نگاهی به این ویژگی پسندیده، شنونده را به شنیدن سخن گوینده فرا می خواند و از او می خواهد که آنگاه که گوینده، لب به سخن گشاید، شنونده خوبی باشد و در برابر سخن سخندان تندی و سرکشی نکند. افزون بر این، سخن باید که سودمند باشد و بر گوینده است که سخنی نراند که آن را بهره ای نیانگیزد. چه، سخن بی سود، آتشی را ماند که جز دود از آن برنخیزد! فردوسی با باریک بینی و نگاه موشکافانه، بی دانشان را چونان مردگانی انگارد که آنان را یارای جنبش نیست و نادانان را چنان می نماید که هرکجای که پای نهند، شادابی و نشاط از آن رخت بربسته باشد. فردوسی در مقام ارج و منزلت دانش و دانشمندی، یکی از نغزترین سخنان زبان فارسی را که امروزه جزو ماناترین نمونه های ضرب المثل است، به کار برده است وآن تعبیر بسیار ژرف و شکوهمند «برتری دشمن دانا بر دوست نادان» است و این سخن در زبان فارسی چنان نغز و دلکش افتاده است که گویندگان برجسته بعد از فردوسی آن را چاشنی سخنان دل انگیز خود ساخته و کام جویندگان و پویندگان اندیشه خویش را به زیور گوهر گرانبهای آن آراسته اند[۲]؛ بنابراین، سزاست که همه ازاین گوهرشریف برخوردار باشند. پس معیار درست و حقیقی، دانش را سزد که زیبنده آدمی است نه گنج دینار را!

در اندیشه فردوسی، سخن که تعبیر زیبای دانش است، مهمترین یادگاری است که از آدمی به جای می ماند. زیرا هیچ گنجی یارای برابری با دانش را ندارد و دانش خود گنجی است فراتر ازگنجهای این جهانی که روزی پایان می یابد؛ حال آنکه گنج دانش را پایانی بر آن نتوان انگاشت.

ویژگی دیگری که فردوسی در مورد دانش بیان می کند، این است که آدمی که از نعمت دانش برخوردار باشد، به جهت آگاهی که از پلیدی گناه دارد، هرگز دامن خود بدان آلوده نسازد؛ چه، دانش، فراتر از تخت پادشاهی است که گناه و آلودگی را در پی دارد.

(مینوی، مجتبی، مقدمه کلیله و دمنه ، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ دهم،ص اول،۱۳۷۱)

۱ . درقرآن کریم به زیبایی به این نکته اشاره رفته است که:

فَبَشِّرْعِبَادِالَّذینَ یَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَیَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولئِکَ الَّذینَ هَدیهُمُ اللهُ وَ أُولئِکَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبابِ(زمر / ۱۸)

سنایی،عارف و شاعرمعروف قرن پنجم هجری، هم با نظر به همین مفهوم قرآنی گوید:

گوش سوی همه سخنها دار — هرچه زآن به، درون جان بنگار

(سنایی،حدیقه الحقیقه / تصحیح مدرس رضوی، تهران، نشردانشگاه، ص۳۱۶)

۲. نظامی، شاعر توانمند زبان فارسی این مضمون ر ا به زیبایی در کلام خویش به کاربرده و می گوید:

دشمن دانا که پی[/غم] جان بود — بهتر از آن دوست که نادان بود

(نظامی گنجوی،کلیات،به تصحیح وحید دستگردی،ج اول،تهران، انتشارات نگاه،۱۳۸۴،ص۷۳)

یا شبیه این مضمون آمده است:

دوستی با مردم دانا نکوست — دشمـن دانا به از نادان دوست
دشمن دانا بلندت مـــی کند — بر زمینت می زند نادان دوست

در نگاه فردوسی، دانش هم می تواند مراتب خاص داشته باشد. اگر صاحب دانش، علم خود را وسیله ای برای فخر بر دیگران بداند و بخاطر آن بر خویشتن ببالد، آن دانش، سودمند نیست و چه بسا مایه دردسر برای دارنده اش باشد. دانشی که ازآن غرور زاید، داننده اش را به نادانسته ترین حالت کشاند![1]

سخنگوی چون بر گشاید سخن — بمان تا بگـــــوید تو تندی مکــن
مگو آن سخن کاندرو سود نیست — که زان آتشت بهره جــز دود نیست
تن مرده چون مرد بی دانش ست — که نادان به هر جای بی رامش ست
که دشمن که دانا بود به ز دوست — که با دشمن و دوست دانش نکوست
سخن ماند از ما همـــــی یادگار — تو با گنـــــج دانش برابر مـــــدار
سخن سنج و دینار، گنجی مسنـج — که بر دانشی مــرد خوار است گنج
به دانش نگر دور باش از گنـــاه — که دانش گـــرامی تر از تاج و گاه
هـر آن گه که گویی که دانا شدم — به هـــــر دانشـــی بر توانا شدم،
چنـان دان که نادان تری آن زمان — مشو بر تن خـــویش بر بدگمــان
همان گنـــــجِ دینار و کاخ بلند — نخواهد بُدَن مر تو را سودمنـــــد
سخن ماند از تو همـــــی یادگار — سخن را چنین خوارمایه مـــدار

(شاهنامه فردوسی، حمیدیان:۱۳۷۴)

زیرشاخه های ماهیتی دانش در شاهنامه فردوسی

خرد

حکیم توس اثر عظیم خود را با نام خداوند جان و خرد آغاز می کند و خرد را برترین و مهم ترین آنها می داند. او در مقدمه شاهنامه بارها از خرد و اهمیت آن سخن می گوید و به ستایش آن می پردازد. به عقیده او خوبی و نیکی، غم و شادی، پیروزی و شکست، دست یابی به جاه و مقام مادی و معنوی و بهروزی در دنیا و آخرت دراثرِ بود و نبود خرد است. علی رغم دنیای افسانه ای اساطیری حاکم بر بخش های عظیم از شاهنامه، حوادث از مسیر خرد و عقل کمتر فاصله می گیرد به طوری که می توان ادعا کرد به عقیده ی او میزان سنجش امور، ترازوی خرد و دانش است. درباره خرد گرایی و خرد ستایی فردوسی در مقدمه شاهنامه، می توان روزگار خرد گرا، ماهیت کار نگاه به تاریخ و اندیشه های ایرانی اسلامی و یونانی را کم وبیش موثر دانست. از این عوامل تاثیر اندیشه ایرانی بیشتر است. با بررسی و طبقه بندی اندیشه های فردوسی در دو قسمت «آغاز کتاب » و « ستایش خرد » و تطبیق آنها با متن شاهنامه این نکته استنباط می شود که فردوسی بیشتر تحت تاثیر اندیشه های ایرانی مندرج در منابع و مأخذ شاهنامه، به خردورزی و خردستایی پرداخته است. در بسیاری از داستان های شاهنامه حکمت و اندیشه های مشابهی دیده می شود. به طوری که می توان آنها را غالب حکمت شاهنامه دانست. از قبیل رابطه خرد با داد ، صلح، آز، گذرایی جهان و شادی.

حکمت شاهنامه را در دو قسمت بیشتر می توان دید:

نخست در مواعظ ، اندرزها و تأملاتی که درجای جای داستان ها گنجانده شده؛ دیگر، در نحوه رفتار و کردار و کنش و واکنش شخصیت های داستان در برخورد با رویدادهای گوناگون. برای بررسی مورد اخیر ضرورت دارد داستان های شاهنامه

---

۱. سعدی گوید:

فروتن بود هوشمند گزین — نهد شاخ پرمیوه سر بر زمین

(سعدی،بوستان-باب چهارم/ در تواضع، به تصحیح دکترغلامحسین یوسفی، تهران، انتشارات خوارزمی،۱۳۸۴،ص۱۳۴)

یک مجموعه نظام و سامان یافته تلقی شود که اشخاص گوناگون با وجود اختلاف در جزئیات، اندیشه های فراگیر و منسجم را بیان کنند. شاهنامه فردوسی با ستایش خداوند شروع می شود؛ اما او خدایی را می ستاید که آفریننده ی خرد است و گوهر عقل را به انسان ارزانی داشته.[۱]

در شاهنامه هیچ چیز به اندازه ی خرد ستوده نشده است و هیچ ارزش و فضیلتی به اندازهٔ خردمندی تأکید و تمجید نشده است چنانکه خرد را راهنما و زداینده اندوه دل می داند که در سرای دیگر به یاری انسان می آید.[۲]

می‌توان گفت اگر «خردنامه» یا «نامه خردمندان» به جای شاهنامه براین کتاب گرانسنگ نهند، به بیراهه نرفته اند. در شاهنامه بیشترین توجه و عنایت، صرفاً به انسانهای خردمند و مردان و زنان با خرد مبذول می شود. چنانکه فردوسی درباره اثرش اشاره می کند که خوانندگان این نامه کسانی اند که از گوهر خرد بهره دارند و می گوید:

بر این نامه بر سالها بگذرد همه خواند آن کس که دارد خرد (شاهنامه فردوسی، حمیدیان:۱۳۷۸)

و خود اوست که به خوانندگان یا شنوندگان اثرش تاکید می کند:

براندیش با این سخن با خرد که اندیشه اندر سخن بر خورد (همان)

بنابراین تنها انسانهای خردمند هستند که مفاهیم و معانی عالی بشری را درک می‌کنند؛ عواطف عمیق انسانی را می‌فهمند؛ قدر سخن نیکو و خردمندانه را می‌دانند؛ پندشنو و فرهنگ پذیر و دانش دوست و معلّم هستند و برای ارزش های عالی انسانی ارج قائل‌اند. همین امر سبب شده تا فردوسی در ارزش و ستایش خرد چنین سراید که:

خرد با شدت ز این سخن رهنمون بدین پرسش اندر چرایی و چون (همان)

شاهنامه فردوسی و هنر و هنرمند در ایران باستان

فردوسی هنر و هنرمند را برتر از هر چیزی می داند و می گوید:

چنین داد پاسخ که دانش به است خردمند خود بر جهان بر مه است
خـــــرد برتر از هرچه ایزد بداد ستایش خـــــرد را به از راه داد (همان)

درفرهنگ ایرانیان باستان، دانش بهترین موهبت الهی به بندگان است؛ چنانکه در حکمتهای اسلامی آمده است: أفضلُ مَا أُعْطِیَ الْعَبْدُ فِی الدُّنْیا،ألْحِکْمَهُ وَ فِی الاخِرَه ألرَّحْمَه. بهترین چیزی که در دنیا به آدمی داده شده حکمت و در آخرت رحمت است. (ابن مسکویه،الحکمه الخالده)

همچنین از نظر بزرگمهر بالاترین مرتبهٔ شرف و بزرگی، از آنِ دانشمندان و هنرمندان است: «أرفعُ منازلِ الشَّرَفِ لأهلِهِ: العلمُ وَ الأدَبُ.» بالاترین جایگاه شرف، دانش و ادب است. (قرطبی، بهجه المجالس)

علاوه بر این بزرگمهر به فرزندش در طلب دانش و هنر توصیه نموده و گفته است:

«ای پسر، وظیفهٔ تو کسب علم و انتشار آن است تا درحال و آینده به عزت و بزرگی دست یابی. مبادا چون باشی که چون گرسنه شوند می چرند و چون سیر شوند، می خوابند.» (الماوردی، ادب الدنیا و الدین:۱۴۰۷)

---

۱. چنانکه شاهنامه با این بیت آغاز شده است:

به نام خداوند جان و خرد که از این برتر اندیشه بر نگذرد

۲. فردوسی می گوید:

خرد رهنمای و خرد دلگشای خرد دست گیرد به هر دو سرای

چارپایان

با تکیه بر بیانات فوق می توان گفت: «بسیاری از عقاید اسلامی عصر فردوسی یا کلاً عصر اسلامی در شاهنامه راه یافته است که پیداست از عصر اسلامی و به ویژه قرآن کریم تأثیرپذیرفته است.» (حمیدیان، ۱۳۸۳)

زیرشاخه های دانش در شاهنامه فردوسی

دانش از دیدگاه فردوسی گسترده و دارای شاخه های بسیار است به طوری که نمی توان این شاخه ها را برشمرد و در اختیار یک نفر نمی باشد:

چنین داد پاسخ که دانش بس است و لیکن پراکنده با هر کس است (شاهنامه فردوسی، حمیدیان:۱۳۷۴)

در این بیت از فردوسی، دو نکتهٔ مهم وجود دارد: اول- گستردگی دانش و دوم- این که شاخه های دانش در اختیار یک نفر قرار ندارد. هر کسی سهمی از آن دارد و درمیان مردم پراکنده است. فردوسی در بزم هفتم انوشیروان و بزرگمهر از زبان بزرگمهر نقل می کند:

میاســـای زآموختن یک زمان ز دانش میفکن دل اندر گمان
چو گویی که فام خرد توختم همه هـــــرچه بایستم آموختم،
یکی نغز بازی کنـــــد روزگار که بنشاندت پیـــــش آموزگار (همان)

در ابیات فوق فردوسی با باریک بینی و واقعیت نگری روزگار را آموزگاری صبور دانسته است که انسان های مغروری را که به غلط فکر می کنند همه چیز را می دانند درس عبرت می آموزد و چنین تفهیم شان می کند که هنوز ناکامل و خام اند و از تمام علوم آگاهی ندارند.

خوالیگری

فردوسی از نژاد ایرانیان باستان است.او نسل اندر نسل کشاورز زاده است و به همین دلیل از علوم کهن ایرانی به وفور سخن رانده است و از نشانه های ایرانی بودن وی آن است که هیچ علمی را کوچک نمی شمارد و تمام علوم را دارای ارزش می داند. بزرگمهر گفته است: «مِن العِلم أن لا تحتقر شیئا مِن العلمِ، من العلم و من العلم تفضیلاً جمیع العلم»

از نشانه های دانش این است که هیچ علمی را بی ارزش ندانی و همه انواع دانش را برتر بدانی. (الماوردی:۱۴۰۷)

فردوسی نیز در شاهنامه از علومی نام می برد که در جایگاه خود ارزشمند و مفید است. یکی از این علم ها، علم(فنّ و هنر) آشپزی است. در داستان ضحّاک، آن گاه که دو جوان را برای طعمه ی ماران دستگیر کرده اند، فردوسی می گوید آن ها را به دست آشپزی دادند تا از مغز آن ها برای ماران خورشتی بسازد:

برفتند و خوالیگری ساختند خورشها و اندازه بشناختند (شاهنامه فردوسی، حمیدیان: ۱۳۷۸)

در این بیت فردوسی آشپزی را علمی(فن و مهارتی) دانسته که در دربار پادشاهان رواج داشته است و بدون شناخت ظرافت و زیر و بم های آن کسی نمی توانست از عهده آن سرافراز بیرون آید. اندازه و نوع خورشت ها را شناختن از فنون و ظرافت های این علم است که فردوسی در این بیت به آن اشاره کرده است.

در جایی دیگر آشپزی را هنری دانسته است پشتوانه دار و متقن که افراد آن را وسیله ای جهت نزدیکی به شاه می دانسته اند و حاضر می شده اند با این شغل به دربار راه یابند. در داستان ضحّاک شاهد این صحنه هستیم:

یکی آنک ما را به خوالیگری بباید بر شاه رفت آوری (همان)

پس می توان خوالیگری را از علوم درباری و ظریف در زمان فردوسی دانست که او در شاهنامه به عنوان یک هنر و شاخه ای از دانش از آن سخن به میان آورده است.

آموزگار

فردوسی ضمن اذعان به تربیت اسلامی و جایگاه آموزگار در آموزه های علمی، آموزگاری را در قدیم یک علم و فن دانسته که هر کسی از پس آن بر نمی آمده و تجربه و علم از اولین خصیصه های معلم بوده است. «روزگار» و «زمانه» در شعر سبک خراسانی، بهترین آموزگار معرفی شده اند و تجربه ای را که در سر دارند به متعلّمان خویش انتقال داده اند. البته سنت علمی در اسلام بر این پایه بوده است که وقتی دانشمندی از میان می رود، شاگردان او نه تنها آنچه او می دانسته، باید بدانند، بلکه بر دانسته هایی که استاد می دانسته چیزهایی بیفزایند و سرّ پیشرفت و ترقی علم در همین است. در جامعه ای که بگویند فلان استاد جانشین ندارد اقرار به افول و انحطاط علمی کرده اند. قطب الدین شیرازی در یکی از آثار خود گفته است: زیانبارترین عبارت ضد علم و دانش این جمله بوده که: «مَا تَرَکَ الأولُ لِلاخَرِ شیئاً» یعنی گذشتگان چیزی برای آیندگان باقی نگذاشته اند:

سخن هر چه گویم همه گفته اند بر باغ دانش همه رفته اند

(شاهنامه فردوسی، حمیدیان: ۱۳۷۸: ۴۵۷)

همان گونه که پیش تر نیز گفتیم، از دیدگاه فردوسی، آموزگاری یکی از علوم ظریف محسوب می گردد که نیاز به تجربه و علم فراوان دارد:

پر آشوب جنگ است زو روزگار همه یاد دارم ز آموزگار (همان:۷۸۶)

آموزگار، در این بیت، همچون منبعی غنی از اطلاعات معرفی شده است که راوی، همه چیز را از او آموخته و به یاد دارد؛ پس چنین فردی باید زیرک، همه چیز دان و آگاه باشد. در بیت دیگری جمله صفات نیک را به آموزگار نسبت می دهد:

خرد باید و گوهر نامدار هنر یار و فرهنگش آموزگار (همان:۹۷۶)

ستاره شمر

ستاره شناسی یا نجوم یکی دیگر از زیر شاخه های علم در شاهنامه فردوسی است که بسیار غریب و نادر پیرامون آن سخن رانده است. «در شاهنامه، ستاره شناسان، زیرک ترین و نادره ترین عالمانند و در ردیف پزشکان جای دارند.» در داستان رستم و اسفندیار، نمونه ظرافت این علم را به وضوح مشاهده می کنیم و آنگاه که گشتاسپ از ستاره شمار می خواهد که نسبت به سرنوشت اسفندیار اسطرلاب[1] بگیرد. ستاره شمار مرگ او را در سرزمین سیستان و به دست رستم پیش بینی می کند:

---

۱. **اسطرلاب:** دستگاه کوچکی است که برای تعیین بعضی مشخصات زمان ومکان آسمان به کار می رود. به فارسی "جام جم" نامیده می شود؛ ولی به تدریج کلمه یونانی اسطرلاب برای آن متداول شده است.اسطرلاب رایج و معمولی دستگاه و صفحه مدور فلزی است که از جنس برنز یا برنج و یا از آهن وفولاد و یا تخته به طرز بسیار دقیق و ظریف و مستحکمی ساخته شده، برای مطالعات ومحاسبات کارهای نجومی از قبیل پیدا کردن ارتفاع و زاویه آفتاب، محل ستارگان و سیارات و منطقه البروج، به دست آوردن طول و عرض جغرافیایی محل در تمام مدت شبانه روز و فصول مختلف سال، همچنین برای بدست آوردن ارتفاع کوهها و پهنای رودخانه ها و سایر عوارض طبیعی زمین، تعیین ساعات طلوع و غروب یکایک ستارگان ثوابت و سیاراتی که نام آنها بر شبکه اسطرلاب نقش بسته، برای محاسبه ساعات طلوع و غروب آفتاب هر محل(علی الخصوص در دوره اسلام که تعیین ساعات نماز هم برآن اضافه شد) ساخته شده است. اسطرلاب در آغاز به شکل کره ساخته می‌شد. در جهان اسلام نیز به رغم آشنایی با اسطرلاب مسطح، نخست به اسطرلاب کروی توجه بیشتری نشان داده شد. از جابر بن سنان (سدهٔ ۳ق) به عنوان نخستین سازندهٔ اسطرلاب کروی در جهان اسلام یاد می‌شود (ابن ندیم، ۳۴۲– ۳۴۳؛ سارتن، I/602). فضل بن حاتم نیریزی (سدهٔ ۳ق) نیز طی رساله‌ای دربارهٔ اسطرلاب کروی، از مزایای آن بر اسطرلاب مسطح یاد کرده است (همانجا؛ VI/192 ؛ GAS, نیز نک: ه د، کرهٔ فلکی). گفته می‌شود که بطلمیوس مبتکر اسطرلاب مسطح بوده است. در این زمینه

در داستان سیاوش آینده ی وی را منوط به گفتار ستاره شناسان دانسته و این سخن را با اعتقادی راسخ به این علم به میان آورده است:

چنین یافتم اخترت را نشان ز گفت ستاره شمر موبدان (شاهنامه فردوسی، حمیدیان ۱۳۸۷:)

فردوسی در جای دیگری از داستان سیاوش آن گاه که سرنوشت تهمت نامادری به سیاوش نامعلوم است، از ستاره شمار سخن به میان می آورد و آن را علمی منطبق بر فکر و بسیار ظریف می داند:

ستاره شمر پیش دو شهریار پر اندیشه و زیج ها بر کنار (همان)

پر اندیشه بودن در این بیت، نشانگر سختی و تعمق کار ستاره شناسی و شناختن بروج است و فردوسی با ظرافت به هنرمند بودن ستاره شناس در کار خویش نظر داشته است.

پزشکی

پزشکی و معالجه ی بیماران یکی دیگر از زیر شاخه های علم و دانش در شاهنامه است که فردوسی آن را در ردیف علوم تخصصی آورده است. شاید نمونه بارز علم پزشکی که در دنیا اولین و بی نظیر است، در حادثه ی زاده شدن سهراب باشد. آنجا که شاهد تولّد اولین کودک به روش «سزارین»[۱] در جهانیم. این مسئله نشانگر پیشرفت علم پزشکی در ایران و جایگاه والای آن در شاهنامه فردوسی است.

در چهار مقاله در ظرافت علم پزشکی آمده است:

«اما طبیب باید که رقیق الخلق، حکیم النفس، جید الحدس باشد و حدس حرکتی بود که نفس را بود..» (عروضی سمرقندی، چهار مقاله، ۱۳۸۴: ۹۴)

فردوسی با تکیه بر ارزش علم پزشکی در داستان یزدگرد هنگامی که موبد، یزدگرد را از غرّه شدن بر جهان پیرامون بر حذر می کند، او را همچون بیماری هر لحظه در حال مردن و خویشتن را چون پزشکی می داند که می تواند جان او را نجات دهد:

تو بیماری و ما همه چون پزشک پزشک خروشان به خونین سرشک

(شاهنامه فردوسی، حمیدیان ۱۳۷۴: ۳۶۰- ج.۴)

نیز افسانه‌هایی نقل کرده‌اند(ابن خلکان، همانجا). طرح و ساخت این نوع اسطرلاب مستلزم آشنایی با ترسیم تصویرفضای سه بعدی بر صفحهٔ مسطح است که ابرخس و بطلمیوس به خوبی از آن آگاهی داشتند (کینگ، «مجموعه‌ها»، ۱۰۶). ابن ندیم، ابیون بطریق را مبتکر اسطرلاب مسطح می‌شمارد(ص ۳۴۲). سهولت حمل و نقل اسطرلاب مسطح به زودی مزایای اسطرلاب کروی را در سایه نهاد. در نتیجه، اسطرلاب مسطح همه جا متداول گردید (بیرونی، استیعاب...، گ ۴۷ الف – ب).

۱. در خصوص« سزارین» اطلاعات دقیقی نداریم. ولی با توجه به نظر فردوسی در شاهنامه، می توان دریافت که در ایران، پیشینه ای بسیار کهن دارد.فردوسی، به زادن رودابه همسر زال اشاره می کندکه به هنگام به دنیاآوردن رستم با مشکل برخورد می کند. زیرا رستم به هنگام زاده شدن، تنی درشتناک دارد و مادر را دچار دردی بسیارشدید می نماید. زال چاره کار را در کمک خواستن از سیمرغ می بیند.بنابراین سیمرغ،با روشی خاص در به دنیا آوردن رستم به رودابه کمک می کند.امروزه این عمل در مراقبتهای بارداری و زایمان، به عنوان «سزارین» خوانده می شود. عده ای از فرهیختگان و پژوهندگان ادب حماسی ایران و از آن جمله دکتر کزازی، به استناد این داستان شاهنامه، پیشنهاد داده اند که این عمل را رستمینه خوانند. زیرا به گفته ایشان، چنین عملی فقط در باور و اندیشه ایرانیان و زادن شدن پهلوان نامی ایران، رستم، سامان یافته و جاهای دیگر،از این اندیشه ایرانیان بهره برده اند.

در پژوهشی دیگر، اغلب بر این باورند که زایمان سزارین نام خود را از امپراتور روم باستان "ژولیوس سزار" گرفته است. زیرا او اولین کسی بود که به شیوه ی غیرطبیعی به دنیا آمد و وقتی مادرش از دنیا رفت. طبیبان مجبور شدند تا با شکافتن و برش شکم مادرش، او را به دنیا آورده و نجات دهند. سزارین در زمانهای قدیم برای خانم هایی بود که در حین زایمان طبیعی نمی توانستند بچه خود را به صورت طبیعی به دنیا بیاورند و با عمل سزارین بچه و مادرش را نجات می دادند. اگر سزارین نمی کردند مادر و نوزاد فوت می کردند.گفته اند: مادر سزار،اولین زنی است که سزارین شد؛ اما حقیقت این است که او اولین فرد برای به دنیا آمدن به این شیوه نبوده است. اولین دلیل برای اثبات این ادعا این است که فرآیند برش دادن و شکافتن شکم زنان باردار برای به دنیا آوردن نوزاد در فرهنگ های مختلف جهان حتی پیش از ژولیوس سزار وجود داشته و جزئی از قانون امپراتوری روم باستان که به آن قانون سزاری (Lex Caesaria) گفته می شد، نیز بوده است.

پزشکی از شغل های لازم و واجب دربارها بوده است و در دربارهای پادشاهان از وجود پزشکان حاذق چاره ای نبوده است. «اسکندر پزشکان ماهر و حاذقی را در دربار و سفرهایش به همراه می برد و هر یک از این پزشکان را از سرزمین های مختلف به دربار آورده بودند و بسیار با عزت و احترام با آنان رفتار می شد و فرموده بود تا اسباب راحتی آنان را فراهم کنند» (مصلایی، ۱۳۸۴: ۳۲۴)

در دربار پادشاهان ایران نیز طبقه ای به نام پزشکان وجود داشته اند که جز طبقات بالا و نزدیک به اشراف بوده اند. در کتاب تاریخ ایران قبل از اسلام آمده است:

«ساسانیان همانند حکومت های قبل به تربیت و نگهداری پزشکان می پرداختند و پزشکان در دربار دارای حقوق سالیانه ای بودند که طی چند نوبت به آن ها داده می شد و در برخی فصول سال به دستور پادشاه جلسات شوری بین این پزشکان برپای می شد تا هر یک از یافته های دیگری بهره گیرد» (سید نظری، بهمن،۱۳۹۰: ۹۳)

در شاهنامه فردوسی نیز علم پزشکی را با ارزش و ضروری دانسته و غیاب پزشک در یک مکان را باعث غم و اندوه شمرده است. به عنوان مثال آن گاه که در داستان فرود سیاوش وضعیت گودرز را شرح می دهد، پس از این که گودرز و اطرافیان را در وضعیتی بد و خاک آلود می بیند آن ها را خسته، بی غذا و بدون پزشک به تصویر می کشد:

نه آن خستگان را خورش، نه پزشک همه جای غم بود و خونین سرشک

(شاهنامه فردوسی، حمیدیان، ۱۳۷۸: ۶۹۷)

آن چه از این بیت استباط می شود، نشانگر وجود پزشک در جوامع و دربار پادشاهان بوده است به گونه ای که فقدان وی از اسباب ناراحتی و غم بوده است.

دبیری

از دیگر علوم و دانش های نام برده در شاهنامه فردوسی که ریشه ای کهن نیز دارد، علم دبیری است. نظامی عروضی در چهارمقاله خویش ذیل ماهیت دبیری می نویسد: «دبیری صناعتی است مشتمل بر قیاسات خطابی و بلاغی منتفع در مخاطباتی که در میان مردم است بر سبیل محاورت و مشاورت و مخاصمت در مدح و ذم و حیله و استعطاف و اغراء و بزرگ گردانیدن اعمال و خرد گردانیدن اشغال و ساختن وجوه عذر و عتاب و احکام وثائق و اذکار سوابق و ظاهر گردانیدن ترتیب و نظام سخن در هر واقعه تا بر وجه اولی و اخری ادا کرده آید.» (عروضی سمرقندی، نظامی ۱۳۸۴: ۱۹۶) آنچه از سخن نظامی عروضی بر می آید، دبیری شغلی ظریف و دارای وجوه متفاوت بوده است که نیاز به پژوهشگری و صاحب فن بودن دارد. فردوسی نیز در شاهنامه یکی از صفات دبیر را پژوهشگری دانسته است و چنین آورده است:

دبیر پژوهنده را پیش خواند سخنهای آگنده را برفشاند (همان: ۵۴۳)

یکی دیگر از ویژگی های این علم در شاهنامه فردوسی و متون قبل از آن، «آگاهی فراوان و علم وافر» (عروضی سمرقندی، ۱۳۸۴: ۱۹۰) صاحبان این شغل بوده است.

در چهار مقاله آمده است: «پس دبیر باید که کریم الاصل شریف العرض دقیق النظر عمیق الفکر ثاقب الرّای باشد و از ادب و ثمرات آن قسم اکبر و حظّ اوفر نصیب او رسیده باشد». (همان: ۲۰۱)

دبیری در شاهنامه فردوسی شغلی معرفی شده که از علم بر می خیزد و جایگاه علم و دانش را نشان می دهد و صاحب آن همیشه با صفات مثبت آمده است:

دبیر **خردمند** را پیش خواند سخنهـــای بایسته با او براند
از ایران یکی نامــدارم دبیر خردمند و روشن دل و یادگیر

(شاهنامه فردوسی، حمیدیان، ۱۳۷۸: ۸۶۵)

در ابیات فوق دبیر را با صفاتی چون خردمند و نامدار معرفی نموده است که نشانگر علمی بودن این شغل و دانشمند بودن صاحب آن است.

سخن دان

سخنوری و سخن دانی از علوم و فنون ذکر شده در شاهنامه است که صاحب آن باید آگاه به ظرایف سخنوری بوده و گفتار وی دل ها را مجذوب خود کند. اگر چه در ادبیات فارسی، مقامه[۱] سرایان را مردانی سخنور و صاحب فن معرفی کرده است، اما در شاهنامه، فن سخنوری در دو وجه به کار رفته است: «نخست- به معنای قصه گو و کسی که قصه های زیادی در سینه دارد؛ دوم- به معنای حکیم و دانشمندی که به ظرافت سخن می گوید. (سید نظری،۱۳۹۰: ۵۴)

در هر دو وجه، این حرفه یک حرفه ی علمی و برگرفته از دانش به شمار می آید و در داستان خسرو پرویز، فردوسی، مرد سخن دان را از نظر جایگاه دانش هم سطح ارتنگ چین قرار داده است:

یکی نامه بنبشت با آفرین سخندان چینی چو ارتنگ چین (شاهنامه فردوسی، حمیدیان: ۱۳۷۸).

نتیجه‌گیری

با تامل و بررسی موضوع و جایگاه علم در شاهنامه فردوسی می توان دریافت که فردوسی به عنوان یک ایرانی با فرهنگ و فاضل و حکیم و نیز به عنوان یک مسلمان معتقد با پیوند بین آراء و عقاید فرهنگی ایرانیان و آموزه های دینی برای علم و دانش ارزش و جایگاه ویژه ای قائل است. این پژوهش نشان داد که فردوسی در شاهنامه، خرد و دانش را نه به‌عنوان ابزاری صرفاً فنی، که به‌مثابهٔ بنیاد هستی‌شناختی و اخلاقی انسان و جامعه تبیین می‌کند. خرد «نخستین آفریدهٔ خداوند» و معیار سنجش نیک و بد، و دانش «نیرویی کیهانی» در خدمت نیکی و سعادت بشری است. سه‌گانهٔ «دانش، یزدان، نیکی»، در اندیشهٔ او چنان به هم پیوسته است که دانش بی‌دین، بی‌ثمر و دین بی‌دانش، باطل شمرده می‌شود.

او عالمان و دانشمندان را در دنیا و آخرت باعث سرفرازی و سعادتمندی می داند. در دیدگاه فردوسی علم و دانش دارای یک معنای ماهیتی و کلی است که جهان شمولی و در برگیری فراوانی دارد و به خودی خود ارزشمند است و علاوه بر آن زیرشاخه های مختلف علوم هر یک دارای ارزش و جایگاه ویژه ای است. به طوری که فردوسی آن ها را در شمار شغل های درباری معرفی کرده است که سبب نزدیکی فرد به پادشاه نیز می شده اند. فردوسی این علوم را ابزارهای سنجه ای برای تمایز هنرمند از بی هنر دانسته است و از آنجایی که خوی و خصلت پادشاهان در ادبیات فارسی به کودکان مانند شده است و کوچک ترین خطایی در هر هنر می توانسته آنان

---

۱ ـ «مقامه»: در فرهنگ لغت به معنای موضع قیام، برخاستن و مجلس نیز آمده است و در ادب، آن را داستان کوتاهی دانسته‌اند که حوادث آن در یک مجلس واحد دور می‌زند. مقامه داستان کوتاهی است که بر اساس خواهندگی و گدایی بنا شده و در واقع از سه رکن اصلی ذیل تشکیل دهنده آن است.۱-راوی: همان کسی است که حوادث رخ داده در مجلس مقامه را ذکر می‌کند. ۲- تکدی یا قهرمان مقامه: که تمامی حوادث داستان حول او دور می‌زند و داستان در نهایت با پیروزی او در کلیه امور پایان می‌پذیرد. ۳- ملحه (نکته یا گره و عقده): همان امری است که مقامه در خصوص آن شکل گرفته و تنظیم شده که البته این عقده و گره در مقامات گاه از امور غیر اخلاقی و گاه از مسایل اخلاقی سخن می‌گوید و مفید است. به این ترتیب می‌توان گفت: مقامه فن ادبی است همچون داستان کوتاه، که پیرامون یک قهرمان موهوم دور می‌زند و سرگذشت او را روایت می‌کند.

برای مطالعه بیشتر در باب مقامه و سیر تاریخی آن، رجوع شود به:

-«فن نثر در ادب فارسی، دکتر حسین خطیبی، انتشارات زوار

- فاطمی نیا، سید عبدالله، مجله گلچرخ، بهمن ۱۳۷۱، شماره ۵

-فارس، احمد، مقامه نویسی در ادب فارسی، مجله وحید، آذر۱۳۴۳، شماره ۱۲

ـ حقدادی، عبدالرحیم، بحثی در چگونگی پیدایش مقامات در ادب عربی، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران،۱۳۷۹، شماره ۱۵۵

- بامشکی، سمیرا و...، ریخت شناسی مقامه های فارسی و عربی، مجله ادبیات تطبیقی، دوره دوم، بهار و تابستان،۱۳۹۳، شماره ۱(پیاپی ۳)

را برآشوبد، فردوسی ضمن تکیه بر ظرافت علم و هنر راه یافتگان به دربارهای پادشاهان آنان را در علم دارای درجه ای از اطمینان خاطر دانسته که اعتماد آن ها سبب پشت گرمی و ورود آن ها به دربارهای پادشاهان دانسته شده است.

از منظر جامعه‌شناختی، فردوسی با این نظام فکری، بنیانی برای «قدرت مشروع» ترسیم می‌کند: مشروعیت هر فرمانروا در گرو خردمندی و دانش اوست. از منظر فلسفی، او به‌عنوان فیلسوفی اخلاق‌گرا و معتقد به پیوند ایمان و عقل، جایگاهی فراتر از یک «حماسه‌سرا» دارد. وی عمیق‌ترین بحران‌های انسانی (مرگ، رنج، ناعدالتی، غرور و سقوط) را با چراغ خرد و ایمان روشن می‌کند.

آموزه‌های فردوسی در زمینهٔ ارزش و جایگاه دانش، برای جامعهٔ امروز ایران که با بحران‌های هویتی، بی‌اعتمادی به عقلانیت عمومی و گسست نسلی روبروست، راهگشاست. او به ما یادآوری می‌کند که «توسعهٔ پایدار» و «ایران آباد»، بدون «دانش» و «خرد»، که همانا پایبندی به عقلانیت و اخلاق و دیانت است، امکان‌پذیر نیست. فردوسی را به حق باید «شاعر خرد و دانش» نامید؛ شاعری که با اندیشهٔ خود، پلی زد میان ایران باستان و ایران اسلامی و برای همیشه نشان داد که «توانا بود هر که دانا بود». و در این راه، جاودانه شد.

ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسندگان

مشارکت نویسنده در این مقاله به شکل زیر است:

نویسنده به تنهایی مسئول مفهوم‌پردازی، نگارش و بازبینی مقاله است.

تعارض منافع

بر اساس اظهارات نویسنده، این مقاله تعارض منافعی ندارد.

حامی مالی

بنابر اظهارات نویسنده این پژوهش هیچگونه حامی مالی ندارد.

سپاسگزاری

از تمامی مشارکت کنندگان در این پژوهش سپاسگزاری می شود.

منابع

قرآن مجید.

ابن‌مسکویه، احمد بن محمد. الحکمه الخالده (عبدالرحمان بدوی، محقق). دارالاندلس.

اصفهانی، سامان ح. (۱۳۹۰). سخنی از سیمرغ. شورآفرین.

الماوردی، ابوالحسن بن محمد بن حبیب البصری. (۱۴۰۷ق). ادب الدنیا و الدین (چاپ اول). دارالکتب العلمیه.

آمدی، علی بن محمد. (۱۳۷۳). شرح غرر و درر آمدی (سید جلال‌الدین محدث ارموی، مصحح). انتشارات دانشگاه تهران.

بهار، مهرداد. (۱۳۷۴). پژوهشی در خرد در اندرزهای دینکرد ششم و شاهنامه فردوسی. متن‌شناسی ادب فارسی، ۳). درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی. ناهید.

دلپذیر، زهرا، بهنام‌فر، محمد، و راشد محصل، محمدرضا. (۱۳۹۶). بررسی تطبیقی مفهوم خرد در اندرزهای دینکرد ششم و شاهنامه فردوسی. *متن‌شناسی ادب فارسی*، ۹(۴)، ۳۷—۵۵.

رنجبر، احمد. (۱۳۶۹). فردوسی و خرد. نشر قطره.

رضا، فضل‌الله. (۱۳۷۴). پژوهشی در اندیشه‌های فردوسی. علمی و فرهنگی.

زمخشری، ابوالقاسم محمد بن عمر. (۱۴۱۲ق). ربیع الابرار و نصوص الاخبار (عبدالامیر مهنا، محقق). منشورات مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.

خلیلی جهانتیغ، مریم. (۱۳۹۰). ادبیات تعلیمی و تربیتی در شاهنامه فردوسی. *مجله علمی پژوهشی دانشگاه آزاد اسلامی*، ۲(۱)، ۵۵—۱۲.

سعدی، مصلح‌الدین. (۱۳۸۴). بوستان (غلامحسین یوسفی، مصحح). انتشارات خوارزمی.

سنایی، ابوالمجد مجدود بن آدم. (۱۳۶۸). حدیقه الحقیقه (مدرس رضوی، مصحح). انتشارات دانشگاه تهران.

سید نظری، بهمن. (۱۳۹۰). جستاری در شاهنامه فردوسی. چاپار.

عبدالرئوف المنادی، محمد. (۱۳۵۶). فیض القدیر (شرح جامع الصغیر). مکتبه مصطفی محمد.

عبده، محمد. (۱۸۸۵). شرح نهج البلاغه. بیروت.

عروضی سمرقندی، نظامی. (۱۳۸۴). چهارمقاله. انتشارات توس.

فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۷۴). شاهنامه (سعید حمیدیان، به کوشش). دفتر نشر داد.

فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۷۸). شاهنامه (سعید حمیدیان، به کوشش؛ جلد ۱). نشر قطره.

فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۶). شاهنامه (جلال خالقی مطلق، مصحح). انتشارات سخن.

قرطبی، ابو یوسف عبدالله بن محمد بن عبدالبر النمری. بهجه المجالس و انس المجالس و شحذ الذاهن و الهاجس (محمد مرسی الخولی، محقق).

محقق، مهدی. (۱۳۸۴). منزلت دانش در جهان اسلام و انعکاس آن در ادب فارسی. *پژوهش زبان و ادب فارسی*، ۴، ۱۲۳—۱۲۹.

مصلایی، سید مرتضی. (۱۳۸۶). ارزش‌های متعالی انسان در شاهنامه. مؤسسه فرهنگی هنری شاهد.

موسوی، سیدکاظم، و خسروی، اشرف. (۱۳۸۹). پیوند خرد و اسطوره در شاهنامه (چاپ اول). شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

منشی، نصرالله. (۱۳۷۱). کلیله و دمنه (مجتبی مینوی، مصحح؛ چاپ دهم). انتشارات امیرکبیر.

نظامی گنجوی، الیاس بن یوسف. (۱۳۸۴). کلیات (وحید دستگردی، مصحح؛ جلد ۱). انتشارات نگاه.

ولف، فریتس. (۱۳۷۷). فرهنگ شاهنامه. انتشارات اساطیر.

یاحقی، محمدجعفر. (۱۳۷۰). بهین نامه باستان. انتشارات آستان قدس رضوی.

References

Abduh, M. (1885). Sharh Nahj al-Balaghah [Commentary on Nahj al-Balaghah]. Beirut.

Al-Amidi, A. ibn M. (1373). Sharh ghurar wa durar al-Amidi (S. J. al-Din Muhaddith Urmawi, Ed.). Tehran: University Press.

Al-Mawardi, A. al-Hasan ibn M. (1407 AH). Adab al-dunya wa al-din (1st ed.). Beirut: Dar al-Kutub al-Ilmiyyah.

Al-Munawi, M. ‘Abd al-Ra’uf. (1356 AH). Fayd al-qadir (Sharh al-jami al-saghir). Cairo: Maktabat Mustafa Muhammad.

Al-Qurtubi (Ibn ‘Abd al-Barr al-Nimri), A. Y. ibn ‘A. (n.d.). Bahjat al-majalis wa uns al-majalis wa shahdh al-dhihn wa al-hajis (M. M. al-Khouli, Ed.).

Bahar, M. (1374). A research on Iranian mythology. Tehran: Agah Publications.

Delpazir, Z., Behnamfar, M., & Rashed-Mohassel, M. R. (1396). A comparative study of the concept of wisdom in the counsels of Dinkard VI and Ferdowsi’s Shahnameh. Textology of Persian Literature, 9(4), 37–55.

Esfahani, S. (1390). A discourse on Simorgh. Tehran: Shur Afarin.

Ferdowsi, A. (1374). Shahnameh (Based on the Moscow edition) (S. Hamidian, Ed.). Tehran: Daftar-e Nashr-e Dad.

Ferdowsi, A. (1378). Shahnameh (Vol. 1, S. Hamidian, Ed.). Tehran: Qatreh Publishing.

Ferdowsi, A. (1386). Shahnameh (J. Khaleghi-Motlagh, Ed.). Tehran: Sokhan Publications.

Ferdowsi University of Mashhad. (1403). Journal of Epic Knowledge and Wisdom (Scientific Pole of Shahnameh and Ferdowsi).

Hamidian, S. (1383). An introduction to Ferdowsi’s thought and art. Tehran: Nahid Publications.

Ibn Miskawayh, A. A. A. (n.d.). Al-hikmah al-khalidah (A. Badawi, Ed.). Beirut: Dar al-Andalus.

Iran Book News Agency (IBNA). (1387). Religion and knowledge as the foundation of Ferdowsi’s cosmology. Retrieved from https://www.ibna.ir

Khalili Jahantigh, M. (1390). Educational and didactic literature in Ferdowsi’s Shahnameh. *Scientific-Research Journal of Islamic Azad University*, 2(1), 55–124.

Masoumi, M. (1397). The status of wisdom, knowledge, and education in Ferdowsi’s Shahnameh. Paper presented at the National Conference on Shahnameh and Education, Arak.

Mohaghegh, M. (1384). The dignity of knowledge in the Islamic world and its reflection in Persian literature. *Persian Language and Literature Research Quarterly, New Series*. (4), 123–129.

Mosallayi, S. M. (1386). The sublime human values in the Shahnameh. Tehran: Shahed Cultural-Artistic Institute.

Mousavi, S. K., & Khosravi, A. (1389). The connection between wisdom and myth in the Shahnameh. Tehran: Scientific and Cultural Publishing Company.

National Conference on Modern Research in Iran and the World in Psychology and Educational Sciences. (1399). A reflection on Ferdowsi’s valuation of knowledge and learning. Civilica. (ID: 1117724)

Nizami Arudi Samarqandi. (1384). Chahar Maqala [Four Discourses]. Tehran: Tous Publications.

Nizami Ganjavi. (1384). Kulliyat (Vol. 1, V. Dastgerdi, Ed.). Tehran: Negah Publications.

PANA News Agency. (1397). Knowledge and wisdom in the thought of Hakim Ferdowsi. Retrieved from https://www.pana.ir

Qur’an. (n.d.).

Ranjbar, A. (1369). Ferdowsi and wisdom. Tehran: Qatreh Publishing.

Reza, F. (1374). A study of Ferdowsi’s thought. Tehran: Scientific and Cultural Publishing Company.

Sabzianpour, V. (n.d.). Manifestations of ancient Iranian wisdom in the Shahnameh and Arabic sources. Ali Mirfetros Information Base.

Sadi. (1384). Bustan (Chapter 4: On humility) (G. H. Yousefi, Ed.). Tehran: Kharazmi Publications.

Saeedi, R. (n.d.). Shahnameh and Iranshahr thought. Retrieved from https://www.drrezasaidi.com

Sanai. (1368). Hadiqat al-haqiqah (Modarres Razavi, Ed.). Tehran: University Press.

Seyyed Nazari, B. (1390). A study on Ferdowsi’s Shahnameh. Tehran: Chapar Publications.

The 6th National Conference on New Approaches in Humanities. (1404). Analysis of Ferdowsi’s intellectual system based on wisdom, ethics, and Iranian identity. Civilica. (ID: 2526894)

Wolf, F. (1377). Shahnameh lexicon. Tehran: Asatir Publications.

Yahaghi, M. J. (1370). Bahin Nameh-ye Bastan. Mashhad: Astan Quds Razavi Publications.

Zamakhshari, A. al-Q. M. (1412 AH). Rabi al-abrar wa nusus al-akhbar (A. A. Muhanna, Ed.). Beirut: Mu’assasat al-Alami li-l-Matbuat.

New Research in Islamic Humanities Studies
Online ISSN : 2980 - 8944
https://api.lu.ac.ir/
Lorestan University

Alawi Human Rights and Its Relationship with Justice in the Quran and Nahj al-Balagha

Amrollah Andarzian

Assistant Professor, Department of Islamic Studies, University of Yasuj, Yasuj, Iran. Email: andarzian@mail.yu.ac.ir

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received 29 September 2025
Received in revised form 29 November 2025
Accepted 08 January 2026
Available online 15 January 2026

Keywords:
Alawi Human Rights,
Justice,
Quran,
Nahj al-Balagha

ABSTRACT

Objective: The objective of this research is to elucidate the exalted status of human beings and their rights based on the divine worldview, as well as to examine the relationship between human rights and justice (as an intermediate goal) and the attainment of the vision of God (as the ultimate goal). This study seeks to critique the instrumentalist view of human rights held by colonial powers and to highlight the necessity of returning to the origin (God) and the end (the afterlife) to achieve a true understanding of human rights.

Method: This research employs a descriptive-analytical approach, drawing upon authentic Islamic revelatory sources, specifically the verses of the Holy Quran and the teachings of Imam Ali (AS) in the Nahj al-Balagha.

Results: The findings of this study demonstrate that human rights are exclusively ordained by God, and that human-made laws, due to the limitations of a materialist perspective, are insufficient to ensure human eternal felicity. In this regard, topics such as the distinction between "right" (haqq) and "ruling" (hukm), the necessity of accepting the truth, the rights of God over His servants, and the priority of public rights (huquq al-nas) have been analyzed. Furthermore, the findings emphasize that, contrary to the materialist worldview which limits human existence to the worldly life, the Alawi perspective delineates an infinite horizon for human rights.

Conclusion: The conclusion drawn from this discussion indicates that human rights in the Alawi school of thought have an inseparable bond with justice. Adherence to international covenants, alongside prioritizing human dignity and divine justice, paves the way toward spiritual enlightenment and ultimate perfection. In fact, knowledge of the origin and the resurrection constitutes the essential foundation for realizing true human rights within this framework.

Cite this article: Andarzian, A. (2026). Alawi Human Rights and Its Relationship with Justice in the Quran and Nahj al-Balagha. *New Research in Islamic Humanities Studies*, 4 (Special Issue), 1-17.
https://doi.org/10.22034/api.2026.2028922.1024

© Author retain the copyright and full publishing rights.
Publisher: Lorestan University.
DOI: https://doi.org/10.22034/api.2026.2028922.1024

Introduction

To achieve a profound understanding of human rights, one must first possess a deep comprehension of the human being. Furthermore, grasping the true essence of humanity is unattainable without acknowledging both the efficient cause the Almighty God and the final cause the encounter with the Divine (Liqa' al-Haqq). Materialistic thought, severed from the metaphysical realm (the Unseen), lacks both the capacity to comprehend human nature and the ability to codify inherent human rights. Consequently, within a divine worldview, self-knowledge serves as a prerequisite for recognizing the Creator and the broader metaphysical universe**.**

To understand human rights and their relationship with justice which some mistakenly regard as the ultimate goal it is necessary to recognize the true ultimate objective of humanity: attaining the Divine presence and achieving spiritual illumination. Justice functions as an intermediate goal, acting as a springboard toward this ultimate end. The Holy Quran supports this perspective: verse 25 of Surah Al-Hadid establishes the mission of the prophets and the revelation of scriptures as a means to "establish justice" (qist). Conversely, the opening verse of Surah Ibrahim identifies the ultimate purpose of divine revelation as guiding people "from darkness into light"a state of scientific and intuitive witnessing of truths that transcend the physical world**.**

The underlying rationale for this lies in the philosophical principle that everything that is "accidental" (bil-arad) must ultimately terminate in that which is "essential" (bil-dhat). Accordingly, the chain of accidental causes leads to the Essential Cause the Almighty God and all accidental goals converge upon the Essential Finality. Therefore, all human endeavors, until they attain the encounter with the Truth, remain merely intermediate objectives.

Method

This research employs a descriptive-analytical approach, drawing upon authentic Islamic revelatory sources, specifically the verses of the Holy Quran and the teachings of Imam Ali (AS) in the Nahj al-Balagha.

Results

The findings of this study demonstrate that human rights are exclusively ordained by God, and that human-made laws, due to the limitations of a materialist perspective, are insufficient to ensure human eternal felicity. In this regard, topics such as the distinction between "right" (haqq) and "ruling" (hukm), the necessity of accepting the truth, the rights of God over His servants, and the priority of public rights (huquq al-nas) have been analyzed. Furthermore, the findings emphasize that, contrary to the materialist worldview which limits human existence to the worldly life, the Alawi perspective delineates an infinite horizon for human rights.

Conclusion

Given the significance of human rights within divine and Islamic traditions, this article has endeavored to elucidate various dimensions of human rights through both rational (aqli) and

traditional (naqli) frameworks**.**In the contemporary era, the discourse on human rights has frequently been instrumentalized by hegemonic powers as a pretext to plunder and exploit the resources of independent and developing nations**.**

This study serves to remind those who lack an understanding of human existential dimensions, the station of humanity before the Almighty, and the spiritual pursuit of the Divine encounter, that their vociferous advocacy for human rights remains superficial without grounding in these fundamental truths. To truly grasp the status and rights of human beings, it is imperative to: first, recognize the Creator; second, comprehend the ultimate goal of human perfection; third, acknowledge that only the Almighty can legitimately ordain human rights; and fourth, recognize that human-made laws have consistently proven inadequate due to their lack of insight into the true nature of the human being **.**Beyond clarifying these points through rational and scriptural proofs, this article has briefly examined the critical issue of Haqq al-Nas (the rights of the people), the collective responsibilities toward it, and the approach adopted by religious scholars (ulama) regarding this matter.

Author Contributions

The author contributed equally to the conceptualization of the article and writing of the original and subsequent drafts.

Data Availability Statement

Data available on request from the authors.

Acknowledgements

Thanks and appreciation have not been expressed.

Ethical Considerations

The author strictly adhered to the highest standards of research integrity. The authors avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not-for-profit sectors.

Conflict of Interest

The author declare no conflict of interest.

پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی
شاپا الکترونیکی: ۸۹۴۴-۲۹۸۰
https://api.lu.ac.ir/
دانشگاه لرستان

حقوق بشر علوی و رابطه ی آن با عدالت در قرآن و نهج البلاغه

امرالله اندرزیان

استادیار گروه معارف اسلامی دانشگاه یاسوج، یاسوج، ایران. رایانامه: andarzian@mail.yu.ac.ir

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
مقاله پژوهشی،

تاریخچه مقاله:
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۷/۰۷
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۹/۰۸
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۰/۱۸
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۱۰/۲۵

کلیدواژه‌ها:
حقوق بشرعلوی،
عدالت،
قرآن،
نهج البلاغه

چکیده

هدف: هدف از این پژوهش، تبیین جایگاه رفیع انسان و حقوق او بر اساس جهان‌بینی الهی و همچنین بررسی رابطه میان حقوق بشر با عدالت (به‌عنوان هدف میانی) و رسیدن به لقای الهی (به‌عنوان هدف نهایی) است. این مطالعه در پی آن است که نگاه ابزاری قدرت‌های استعماری به حقوق بشر را نقد کرده و ضرورت بازگشت به مبدأ (خدا) و معاد (آخرت) را برای دستیابی به درک حقیقی از حقوق بشر برجسته سازد.

روش پژوهش: این پژوهش از رویکرد توصیفی–تحلیلی بهره برده و با استناد به منابع اصیل وحیانی اسلامی، به‌ویژه آیات قرآن کریم و آموزه‌های امام علی (ع) در نهج‌البلاغه، به بررسی موضوع می‌پردازد.

یافته‌ها: یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که حقوق بشر منحصراً توسط خداوند تعیین می‌شود و قوانین بشری به دلیل محدودیت‌های دیدگاه مادی‌گرایانه، برای تضمین سعادت ابدی انسان ناکافی هستند. در این راستا، موضوعاتی همچون تمایز میان «حق» و «حکم»، ضرورت پذیرش حقیقت، حقوق خداوند بر بندگان و اولویت حقوق‌الناس مورد تحلیل قرار گرفته است. علاوه بر این، یافته‌ها تأکید می‌کنند که برخلاف جهان‌بینی مادی که وجود انسان را به زندگی دنیوی محدود می‌کند، دیدگاه علوی افقی نامتناهی برای حقوق بشر ترسیم می‌نماید.

نتیجه‌گیری: نتیجه‌گیری حاصل از این بحث نشان می‌دهد که حقوق بشر در مکتب علوی پیوندی ناگسستنی با عدالت دارد. پایبندی به میثاق‌های بین‌المللی در کنار اولویت دادن به کرامت انسانی و عدالت الهی، راه را به سوی روشنگری معنوی و کمال نهایی هموار می‌سازد. در واقع، معرفت به مبدأ و معاد، زیربنای اساسی تحقق حقوق حقیقی بشر در این چارچوب را تشکیل می‌دهد.

استناد: اندرزیان، امرالله. (۱۴۰۴). حقوق بشر علوی و رابطه ی آن با عدالت در قرآن و نهج البلاغه. *پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی*، (ویژه نامه) ۴، ۱۷-۱. https://doi.org/10.22034/api.2026.2028922.1024

ناشر: دانشگاه لرستان.

© نویسنده.

DOI: https://doi.org/10.22034/api.2026.2028922.1024

مقدمه

برای شناخت و آگاهی از حقوق انسان اولاً می‌بایست به خود انسان آگاهی پیدا کرد و ثانیاً معرفت و آگاهی به حقیقت انسان، بدون شناختِ مبدأ فاعلی یعنی، خدای سبحان و بدون درک مبدأ غائیِ او یعنی، لقای حق امکان پذیر نیست. چرا که تفکر مادیِ بریده از ماوراءُ الطبیعه(عالم غیب) هرگز نه توان شناخت بشر را خواهد داشت و نه توان تدوین حقوق حقّه‌ی او را. از این جهت است که در جهان بینیِ الهی معرفت و شناخت به انسان هم مقدمه ی شناخت خداوند و آفریدگار اوست و هم مقدمه آگاهی به جهان طبیعت و ماوراء آن می باشد. برای شناخت حقوق بشر و رابطه ی آن با عدالت (که عده ای آنرا هدف غایی می دانند) نیازمند آگاهی و شناخت به هدف غائی انسان که رسیدن به لقای حق و نورانی شدن است و به عدالت که هدف متوسط و سکوی پرواز به آن هدف نهایی است می باشد.((لَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلَنا بِالْبَيِّناتِ وَ أَنْزَلْنا مَعَهُمُ الْكِتابَ وَ الْميزانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ.... حدید۲۵)) که هدف رسالت انبیاء الهی و نزول کتابهای آسمانی را قیام مردم به قسط و عدل می داند. اما آیه ی آغازین سوره ی ابراهیم(علیه السلام) هدف نهایی از نزول کُتُب آسمانی را نورانی شدن مردم که همان مرتبه ی شهود علمی و عینی نسبت به حقایق برتر از عالم طبیعت و مثال است میداند. (الر كِتابٌ أَنْزَلْناهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلى صِراطِ الْعَزيزِ الْحَميدِ. سوره ی ابراهیم، آیه ۱). سرِّ این قضیه آنست که هر بالعَرَضی می بایست به بالذّات منتهی شود. بر این اساس سلسله ی فاعلهای بالعَرَض به فاعل بالذّات که خدای متعال است منتهی و غایتهای بالعَرَض به غایت بالذّات رجوع می نماید. بنابراین اهداف همه ی کارهای انسانی تا زمانیکه به لقای حق نرسند هدف متوسط اند .

حقوق بشر علوی و رابطه ی آن با عدالت در قرآن و نهج البلاغه

حق چیست و چه تفاوتی با حکم دارد؟

حق، یا در برابر باطل است و یا در برابرحکم. اما تعریف حق در برابر باطل، حق واژه ی عربی است که معادل آن در زبان فارسی ((هستی پایدار)) است. یعنی هر چیز ثابت و پایدار و جاودانه را حق گویند. به همین دلیل قرآن کریم خدای متعالی را حق می نامد (ذلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَ أَنَّ ما يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْباطِلُ... حج آیه ۶۲) این از آنروست که خداوند حق است و آنچه جز او می خوانند باطل است . در آیات دیگری به همین مضمون آمده که خداوند موجودی ثابت وپایدار و هیچ زوالی به حریم او راه ندارد و هر چه که به او نسبت دارد حق، یعنی ثابت است، همانند جهان هستی، پیامبران، احکام الهی و ... درباره معنای اصطلاحی حقّ که در علم حقوق مطرح است، ازآنجایی که حق از مفاهیم اعتباری و لازم است که از علتهای چهار گانه، امر اعتباری مورد تعریف را ذکر کنیم، بر این اساس می توان حقوق را در اصطلاح اینگونه تعریف کرد: حقوق عبارت است از مجموعه ی قوانین و مقررات اجتماعی که از سوی خدای انسان و جهان برای برقراری نظم، قسط و عدل در جامعه بشری تدوین می شود تا سعادت جامعه را تامین سازد. فلسفه حقوق بشر، (آیت ا... جوادی – ص ۷۵)

تفاوت حقّ و حکم

اگر امری، صرفاً جنبه ی قانونی داشته باشد و یا در حدّ وظیفه باشد و به اشیاء برگردد حکم نامیده می شود. مثل حکم آب و آفتاب که پاک کننده اند، اما اگر امری از اختیارات به شمار آید و به انسان برگردد حقّ نام دارد. در مورد حق، انسان اختیار دارد که آنرا استیفا کند یا نکند، بر خلاف حکم که باید آنرا رعایت کند .

بازگشت احکام و حقوق به یکدیگر

از یک دیدگاه حقوق به احکام بر می گردد و از دیدگاه دیگر احکام به حقوق .

بازگشت حقوق به احکام به این معناست که گرچه انسان دارای حق آزادی است اما همین آزادی او اولاً مطلق نیست و محدود است، و ثانیاً انسان محکوم به آزادی است. از اینرو همه ی حقوقی که به آزادی انسان مربوط است، به احکامی که خداوند برای انسان مقرّر کرده باز می گردند و انسان موظّف و مکلّف است از حقوقی که خداوند در جهت سعادت وکمال او مقرّر نموده بهره ی کافی و وافی را ببرد . و اما بازگشت احکام به حقوق، خداوند برای آن که انسان را به کمال برساند احکام و تکالیفی را بر او واجب نموده است که روح این احکام همان حقِّ کمال یابی انسان است. بنا براین همانگونه که انسان نمی تواند این حقوق را از خود سلب نماید نمی تواند این احکام را کنار بگذارد . خدای متعال در قرآن کریم می فرماید: احکام دین که متن حقّ و عین صراط اند، برای راه یابی انسان به کمال تدوین شده اند ((هُوَ الَّذی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدی وَ دینِ الْحَقِّ ...توبه۳۳)) که اضافه ی دین به حقّ یعنی، دین متن حقّ و عین صراط است .

پذیرش حقّ امری ضروری است

همچنانکه گفته شد چون حقّ امری ثابت و پایدار است هر آنچه که در مقابل او چهره گشاید نابود شدنی است. حضرت علی (علیه السلام) می فرماید : ((مَن أبدی صَفحَتَهُ لِلحَقِّ هَلَک)) هر کسی در برابر حق چهر ه بگشاید (در برابر قرآن بایستد) نابود می شود (نهج البلاغه خطبه ۱۶ ص ۹ حکمت ۱۸۸ ص ۱۶۷) و خدای متعال نیز در قرآن کریم می فرماید: هر کسی که بخواهد با ستم خویش در مقابل دین حق بایستد دُمِ او را قطع می کنیم (فَقُطِعَ دابِرُ الْقَوْمِ الَّذینَ ظَلَمُوا وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمینَ – انعام ۴۵)

هر نعمتی از آن خداوند است که به‌همراه آن حقی باید ادا گردد

بر اساس آیات قرآنی خداوند که خالق همه اشیاء است (اللَّهُ خالِقُ کُلِّ شَیْءٍ) و هر آنچه آفریده زیبا و نیکو خلق کرده (الَّذی أَحْسَنَ کُلَّ شَیْءٍ خَلَقَهُ) این اشیاء زیبا و أحسن را بعنوان نعمت از آنِ خویش دانسته و می فرماید که (وَ ما بِکُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّه) بر این پایه، امام امیر المومنین (سلام الله علیه) می فرماید: ((إنَّ لِلّهِ فِی کُلِّ نِعمَةٍ حَقّاً، فَمَن أدّاهُ زادَهُ مِنها وَ مَن قَصَّرَ فیهِ خاطر بِزَوالِ نِعمَتَه – نهج البلاغه حکمت ۲۴۴ ص ۶۸) خدا را در هر نعمتی حقی است هر کس آنرا بپردازد فزونی یابد و آنکس که نپردازد و کوتاهی کند در خطر نابودی قرار می گیرد . در مورد ضرورت حفظ و حراست از نعمتهای الهی می فرماید : فَلَّما أقبَلَ شَیءٍ قَد أدبَرَ) نعمتی که از کف انسان می رود به راحتی باز نمی گردد. (شرح غرر و دُرَر ج ۵).

از این رو معصوم علیه السلام می فرماید: أحسِنُوا جَوارَ النِعَم[۹] – آنگاه که همسایه نعمتهائید قدر آنها را بدانید و حق شناس باشید. (کافی ج ۴ ص۳۸).

یکی از انواع حق شناسی اینکه انسان خود را در استفاده از نعمتها بطور مطلق آزاد نداند و از نعمتهای الهی در جهت ارتکاب گناه و معاصی بهره نگیرد. درهمین زمینه امام علی (علیه السلام) می فرماید : ((أقَل ما یَلزِمُکُم لِلّهِ أن لا تَستَعِینُوا بِنِعمَةٍ عَلی مَعاصِیهِ)) کمترین حق خدا بر عهده شما این است که از نعمتهای الهی در گناهان یاری نگیرید. نهج البلاغه حکمت(۳۳۰ ص ۷۰۸).

حق خدا بر بندگان

انسانی که خداوند او را از عدم، لباس وجود و هستی پوشانده و همه نعمتهای مادی و معنوی را (که در جهت رشد و کمال، فلاح و سعادت) به او ارزانی داشته حق خویش را بر بندگان، عبودیت آنها معرفی کرده است. از میان جامعه ی انسانی فرزا نگا نی هستند که اطاعت و بندگی خداوند را غنیمت شمرده و بهترین بهره ها را برده و می برند. اما فرو مایگان بی عقل و خرد به خاطرترک اطاعت و ارتکاب گناه همیشه در خسران و غرامت اند . امام علی (علیه السلام) می فرماید : أنَّ اللهَ سُبحَانَهُ جَعَلَ الطاعَةُ غَنیمَةً الا کیاسَ عِندَ تَفریطَ العَجزَه خدای سبحان طاعت را غنیمت زیرکان قرار داد آنگه که مردم ناتوان کوتاهی کنند. نهج البلاغه حکت ۳۳۱ ص ۷۰۸ .

تنها خدا حق تعیین حقوق بشر را دارد

از آن جهت که تدوین حقوق بشر نیازمند به منبع مشترک است و آداب، عادات و عرف نمی توانند منبع حقوق بشر واقع شوند و از طرف دیگر انسانی که در زنجیر طبیعت گرفتار شده و شناخت حقیقی و عینی، نه از خویش دارد، نه از جهان اطرافش و نه از آفریدگار جهان آفرین، شایستگی تدوین حقوق بشر را ندارد. بنا براین قانونگذار حقیقی فقط خدای متعال است. ((...أ فَمَنْ یَهْدی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ یُتَّبَعَ أَمَّنْ لا یَهِدِّی إِلاَّ أَنْ یُهْدی....)) آیا کسیکه که بسوی حق فرا می خواند برای پیروی شایسته تر است یا آن کس که به حق فرا نمی خواند مگر آنکه هدایت شود . سوره ی یونس آیه ۳۵ . اما علی (علیه السلام) می فرماید : ((لا تَقُولُوا بِما لا تَعرَفُونَ ان أکثَرَالحَقُ فِیما تَنکُرُون. نهج البلاغه خطبه ۸۷)) آنچه ر ا نمی دانید بر زبان مرانید حق های بسیاری اند که شما آنها را نمی دانید و نمی شناسید). برای اثبات اینکه قانونگذاری تنها حقّ خدای سبحان است براهینی ذکر شده است: یکی اینکه ارتباط انسان تنها محدود به آغاز خلقت نمی شود، بلکه برای رسیدن به کمال مطلوب خویش نیازمند این رابطه است. دوم اینکه تدوین حقوق بشر مستلزم شناخت کامل از انسان و نیازهای اوست و واضح و مَبَرهَن است که تنها خداوندی که عالم به غیب و شهادت است به همه ی ابعاد بشر آگاهی کامل دارد. سوم اینکه چون حقِّ محض فقط خداست حق هر موجود محدود دیگر را باید حق محض عطا کند. به عبارتی دیگر حق های بالعَرَض و نَسَبی را باید آنکه حق محض و حق بالذات است بدهد و او غیر از خدای سبحان کس دیگری نیست[۱۴]. در آیه ی ۳۰ سوره ی لقمان و آیه ی ۲۵ سوره ی نور خداوند را به عنوان حق و حق مبین و در آیه ی ۶۰ آل عمران می فرماید: الْحَقُّ مِنْ رَبِّک... حق فقط ازآن خدا است . و چهارم اینکه منبع مشترک میان انسانها برای تدوین و تعیین حقوق بشر، فطرت است که فرمود فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْها لا تَبْدیلَ لِخَلْقِ اللَّهِ....(از فطرت الهی پیروی کن که خداوند مردم را بر پایه ی آن آفریده و آفرینش خدا تغییر ناپذیر است ــ سوره روم آیه ۳۰). و ارزشمند تر از فطرت بعنوان منبع مشترک، وحی الهی است. بر این اساس خداوند به انبیاء خویش دستور میدهد که از پیش خود قانونی وضع نکنند بلکه گوش به منبع وحی فرا دهند((لا تُحَرِّکْ بِهِ لِسانَکَ لِتَعْجَلَ بِهِ إِنَّ عَلَیْنا جَمْعَهُ وَ قُرْآنَهُ شتاب آلوده به قرائت قرآن زبان مگشا که ما خود قرآن را گرد آورده به تو فرا می خوانیم ــ قیامت ۱۶و۱۷) و چون پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) تنها به منبع وحی گوش می داد و عمل می کرد خدای حکیم فرمود : ((وَ ما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوی إِنْ هُوَ إِلاَّ وَحْیٌ یُوحی. نجم ۳ و ۴)) بر پایه ی خواست خود سخن نمی گوید بلکه هر چه می گوید وحی الهی است که فرو فرستاده شده است .

قوانین بشری نارسا و ناتوانند

اگر کسی برای إحقاق حقّش به قوانین غیر الهی پناه ببرد به مقصد نخواهد رسید. قرآن کریم این حقیقت زیبا را اینگونه تبیین می کند. ((لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَ الَّذینَ یَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لا یَسْتَجیبُونَ لَهُمْ بِشَیْءٍ إِلاَّ کَباسِطِ کَفَّیْهِ إِلَی الْماءِ لِیَبْلُغَ فاهُ وَ ما هُوَ بِبالِغِهِ وَ ما دُعاءُ الْکافِرینَ إِلاَّ فی ضَلالٍ.رعد ۱۴)) ندای حقّ تنها از آنِ خداست و آنان که جز حق را می خوانند نیازشان بر آورده نمی شود و مَثَلِ آن مَثَلِ کسی است که به سوی آبی دست بگشاید تا دهن او به آب برسد و بیاشامد ولی دهن و دستش به آن نمی رسد و ندای کافران جز ضلالت و گمراهی نیست . کافرانی که بواسطه کفر و ضلالت خویش پرده بر نور فطرت انداخته و آنرا در درون خود خاموش و دفن نموده اند ((وَ قَدْ خابَ مَنْ دَسَّاها. سوره ی شمس، آیه ی ۱۰)) همچون تشنه گانی هستند که اگر به سمت آب دست بکشند به آن دسترسی ندارند و هیچگاه نمی توانند دیگران را سیراب نمایند. بنا بر این کسانیکه به سوی غیر خدا می روند مَثَل آنها مَثَل این بد دهانهایی هستند که می خواهند نور خدا را خاموش کنند و البته نمی توانند و موفق نخواهند شد ((یُریدُونَ لِیُطْفِؤُا نُورَ اللَّهِ بِأَفْواهِهِمْ وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ کَرِهَ الْکافِرُونَ. صف ۸)).

چگونگی تحصیل منابع حقوقی

برای دستیابی به منابع حقوقی نیازمند اراده ی جدّی و عزمی قوی است. بخاطر اینکه راهزنانی مثل شکّ و تردید، هم درصحنه ی مسائل عملی و هم در موضوعات علمی بعنوان آفات و آسیبهایی اساسی اند . امیر المومنین علیه السلام می فرماید((لا یُدرِکَ الحَقَّ الا بِالجِد)) حق جز با تلاش و کوشش بدست نمی آید. نهج البلاغه خطبه ۲۹ ص ۸۰ این جدّیّت از اوصاف حق و اهل حقّ است. در قرآن کریم می فرماید. ((إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَصْلٌ وَ ما هُوَ بِالْهَزْلِ- آیات ۱۳ و ۱۴ سوره طارق)) براستی قرآن جدا کننده حق از باطل و کاملا جدّی است .اگر کسی گرفتار وهم و خیال شد و حکومت درون خود را از سلطه ی عقل به امارت و صدارت اوهام و خیالات در آورد، قطعاً یا گرفتار شک و تردید و یا تسامح و تساهل می شود و نمی تواند در تحصیل حقّ و اجرای آن اراده ای قوی داشته باشد.

حقوق بشر اسلامی و اعضای خانواده ی جهانی

قرآن کریم خانواده جهانی را به سه گروه تقسیم نموده است :

۱. مسلمانان
۲. موحدان
۳. ملحدان

در آیه ۶۴ سوره آل عمران دو اصل عمده را به اهل کتاب گوشزد می کند که جز خدا را نپرستیم و به او شرک نورزیم و به یک اصل مشترک بین همه انسانها تذکر می دهد که از میان خود یک یا چند تن را به پروردگاری بر نگزینند . ((قُلْ یا أَهْلَ الْکِتابِ تَعالَوْا إِلی کَلِمَةٍ سَواءٍ بَیْنَنا وَ بَیْنَکُمْ أَلاَّ نَعْبُدَ إِلاَّ اللَّهَ وَ لا نُشْرِکَ بِهِ شَیْئاً وَ لا یَتَّخِذَ بَعْضُنا بَعْضاً أَرْباباً مِنْ دُونِ اللَّهِ... سوره آل عمران آیه ۶۴)) . قرآن کریم رعایت حقوق دو عضو خانواده ی جهانی را لازم و ضروری دانسته و به مسلمانان دستور می دهد حتی دادورزی نسبت به ملحدان را مراعات نمایند .در سوره ی ممتحنه آیه ی ۸ این نکته ی مهم را یاد آوری می نماید. تنها آن گروه از ملحدان که مسلمانان را تحت سلطه و فشار سیاسی قرار می دهند استثنا می کند .(لا یَنْهاکُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذینَ لَمْ یُقاتِلُوکُمْ فِی الدِّینِ وَ لَمْ یُخْرِجُوکُمْ مِنْ دِیارِکُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَیْهِمْ إِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ الْمُقْسِطینَ) خداوند شما را باز نمی دارد که دادگری و نیکی کنید نسبت به آنها که با شما نبرد دینی نکرده اند و از منازلتان بیرونتان نکرده اند به راستی خداوند دادگران را دوست دارد.امام کاظم (علیه السلام) می فرماید : ((أحسِنُوا مَجالِسَةَ مَن جَالَستَهُ وَ لَو کانَ یَهودِیاً)) با هر کسی همنشین شدی حق همنشینی را رعایت کن حتی اگر وی یهودی باشد .

تاکید اسلام بر احترام به میثاقهای بین المللی

قرآن کریم کفر و الحاد را بهانه ای برای جنگیدن با آنها به شمار نمی آورد اما نقض عهد وپیمان و ایمان را سبب برافروخته شدن نائره ی جنگ با آنها می داند . ((.....فَقاتِلُوا أَئِمَّةَ الْکُفْرِ إِنَّهُمْ لا أَیْمانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ یَنْتَهُونَ ــتوبه آیه ۱۲)) با سران کفر و ستم بجنگید زیرا آنان به راستی سوگند شکنند، باشد که از این کار دست بکشند . در دنیای کنونی که از ایمان عمیق دینی و الهی برخوردار نیستند تمام تفاهم ها و میثاق ها و عهد نامه های بین المللی در ردیف ایمان کشورها و اشخاص حقیقی یا حقوقی بین المللی به شمار می رود اما درد مندانه باید اذعان کرد که این سوگند ها تنها سپری برای حفاظت و حراست نیرومندان از عمل به تعهدات قانونی به نفع خود شده است .

قرآن کریم از یک طرف سوگند شکنان را در ردیف منافقان به شمار می آورد ((اتَّخَذُوا أَیْمانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبیلِ اللَّهِ.... سوره ی مجادله آیه ی۱۶ و سوره منافقون آیه ۲))سوگند های خود را همچون سپری پیش رو می گرفتند و دیگران را از راه خدا باز می داشتند . و از سوی دیگر سوگند شکنی را مورد مواخذه و مجازات می داند .

((....یُؤاخِذُکُمْ بِما عَقَّدْتُمُ الْأَیْمانَ....)) اگر سوگند یاد کنید و بدان عمل نکنید مواخذه می شوید(سوره مائده آیه ۸۹) . سازمان ملل و شورای امنیت از این میثاق ها و سوگند های بین المللی برای دفاع از حقوق ملل زیرِ ستم و توسعه نیافته مدد نمی گیرند، بلکه اینها را سپری جهت حفاظت از قدرتهای استبکاری بکار می برند که نمونه ی بارز آن را در عراق، فلسطین، افغانستان و مسئله ی انرژی هسته ای ایران می بینیم. خدای سبحان آنقدر مسئله ی احترام به پیمانها و سوگند های بین المللی را مهم دانسته که علاوه بر نهی از نقض آنها و تأکید بر مجازات سوگند شکنان، امر به تحقق عملی این میثاق های جهانی را مورد تاکید قرار می دهد . ((....وَ احْفَظُوا أَیْمانَکُمْ...)) به سوگند های خویش وفادار باشید – سوره ی مائده، آیه ی ۸۹ . ((....لا تَنْقُضُوا الْأَیْمانَ بَعْدَ تَوْکیدِها ...)) پس از پا فشاری به سوگند هایتان آنها را نقض نکنید . سوره ی نحل، آیه ی ۹۱ . دنیایی که زور مداران و قدرتمندانش با حاکمیت وهم و خیال، خواهان نظم نوین جهانی جهت سلطه طلبی و ستم گری بر ملتهای بی دفاع و محروم هستند و ظاهری پاکیزه و باطنی آلوده دارند و مصداق بعضی از آیات قرآن کریم اند که به عنوان منافقان پیمان شکن سوگند های خود را دستاویزی برای مداخله در میان خویش قرار می دهند ((.....تَتَّخِذُونَ أَیْمانَکُمْ دَخَلاً بَیْنَکُمْ..... سوره ی نحل آیه ی ۹۲)) اینها که شعارهایشان ظاهراً زیباست، مثل دفاع از حقوق بشر، آزادی، دموکراسی و... اما باطنی متجاوزانه و سلطه طلبانه دارند، همان منافقان عهد شکنی اند که دروغ گویی سنّت و سیره ی آنها شده است . ((....ما هُمْ مِنْکُمْ وَ لا مِنْهُمْ وَ یَحْلِفُونَ عَلَی الْکَذِبِ وَ هُمْ یَعْلَمُونَ)) آنها نه از شمایند و نه از گروه دیگر و در حالی که خود می دانند سوگند نادرست یاد می کنند ._ سوره مجادله آیه ۱۴.

حقوق بشر از دیدگاه اسلام

برای اینکه حقوق انسان از منظر اسلام روشن شود، باید جایگاه رفیع انسان از نظر اسلام مُبَرهَن شود تا از این رهگذر مبانی حقوق بشر در اسلام معلوم گردد .

یکم: کرامت و بزرگواری انسان

خدای متعالی می فرماید: (وَ لَقَدْ کَرَّمْنا بَنی آدَمَ....)) همانا فرزندان آدم را کرامت بخشیدیم . سوره ی اسراء، آیه ی ۷۰ . روح و فطرت انسان به سمت کرامت و بزرگ منشی گرایش دارد و از هر گونه پستی و پلیدی مُنزَجِر و متنفر است. بنا براین خدای کریم انسانِ با کرامت تربیت می کند، سپس در سایه ی نزاهت و کرامتی که از راه کسب تقوا به او رسیده هم توان رعایت حقوق الهی و هم حقوق خود و جامعه را دارد .

امام امیر المؤمنین (علیه السلام) انسانهای کریم را اینگونه معرفی می نماید .

۱- انسان کریم کسی است که از حرامها دوری کند و از عیب پاک باشد. شرح غرر الحکم ج ۲ و ۴ به نقل از اخلاق اسلامی صفحه ۱۴۱ .

۲- شهوات و تمایلات نفسانی نزد او خوار و حقیر باشد. غررالحکم ج ۲ص ۲۱۳ به نقل از اخلاق اسلامی ص ۱۴۱

۳- کسی است که نفس خود را با گناه مرهون و پست نکند. غررا لحکم ج ۲ص۲۱۰ .

کسانی که شعار حقوق بشر می دهند و در عمل قتل، سربریدن، سوزاندن، غارت، آواره نمودن و دهها جنایت را خود و عُمّال فاسدشان انجام می دهند لئیمانی هستند که هیچگاه از پستیها و پلیدیها جدا نمی شوند و امیدی به خیر آنها نیست و از شرّ آنها کسی در امان نیست.

دوم: انسان دارای فطرت خداجویی است

انسان عوالمی را پشت سر می گذارد تا اینکه به دارُالقرار و سرزمین ابدی خویش برسد. در سه عالم بر تعهد و میثاق خویش مبنی بر خدا خواهی و خدا پرستی پایبند است در عالم الست، پشت پدر و رَحِم مادر همیشه متوجه خدای سبحان و

در برزخ و قیامت فقر و ربط محض خود به خداوند را به طور آشکارا مشاهده می کند که فرمود: ((یا أَیُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَراءُ إِلَی اللَّهِ....)) ای مردم شما نیازمند خداوندید . سوره ی فاطر، آیه ی ۱۵.

در این آیه دو نکته ی اساسی بیان شده است: یکی اینکه انسان وجود مستقل ندارد و دیگر آنکه ارتباط او تنها با خداست. بدین لحاظ هر گونه ترتیب و تنظیم حقوقی برای بشر باید با روح خدا جویی وی سازگاری کامل داشته باشد. براین اساس تنظیم حقوقی که برای انسان استقلال وجودی قائل یا او را به موجودی جز خدا وابسته می داند پذیرفتی نیست. فلسفه حقوق بشر آیت ا... جوادی ص ۱۶۳

سوم: جاودانگی انسان

جاودانه بودن انسان را هم از دلیل عقلی و هم از رهگذر برهان نقلی می توان اثبات کرد .

عقل که خود نوری الهی و رحمانی است روح انسان را موجودی مجرد می داند که از هر گونه فنا و نابودی به دور و برهان نقلی یعنی قرآن کریم و سنت اسلامی نه تنها انسان بلکه مجموعه ی کیهانی را در حرکت به سوی خدا می داند و انسان در حشر اکبر زندگی جاوید خویش را آغاز می نماید. بنا براین در تدوین و تنظیم حقوق برای انسان، توجه به زندگی ابد و خلود دائمی او در قیامت کبری، ضرورتی است اجتناب ناپذیر اما کسانی که جهان بینی آنها فقط تا چهار دیواری دنیا است ((وَ قالُوا ما هِیَ إِلاَّ حَیاتُنَا الدُّنْیا نَمُوتُ وَ نَحْیا...جاثیه ۲۴)) و داعیه ی حمایت از حقوق بشر را دارند، نمی توانند بدون اعتقاد به سرای ابدی و اینکه انسان می بایست به دارالقرار برسد حقوقی را تنظیم و یا ترتیب بدهند.

چهارم: حیثیت فردی و اجتماعی

ازنظرفلسفه اصالت از آن خداست چون(هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ وَ الظَّاهِرُ وَ الْباطِنُ.. سوره ی حدید، آیه ی ۳).

اما از نظر اخلاقی و حقوقی انسان دارای دو حیثیت فردی و اجتماعی است که گاه فرد بر جامعه تاثیر گذار است و گاه جامعه بر فرد و افراد و اصالت را به هردو می دهند آنگاه که صبغه و رنگ خدائی داشته باشد ((....وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً....))کیست که رنگش بهتر از رنگ خدا باشد – سوره ی بقره، آیه ی ۱۳۸.

بدین لحاظ برای تدوین حقوق انسانها نیاز به توجه کامل به هر دو حیثیت فردی و اجتماعی آنها می رود.

انسان و مبانی حقوقی وی از نظر اسلام

یکم: حق حیات

نخستین حقی که قرآن کریم برای انسان ذکر می کند حق حیات است. هر انسانی دارای دو حیات است: مادی و معنوی، سلب حیات مادی با قتل انسان محقّق می شود و سلب حیات معنوی وی با انحراف و گمراهی صورت می گیرد. براین اساس نه خود انسان و نه کس دیگری می تواند حیات مادی و معنوی خود را به خطر اندازد .

قرآن کریم در سوره ی مائده، آیه ی ۳۲ می فرماید : ((....مَنْ قَتَلَ نَفْساً بِغَیْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسادٍ فِی الْأَرْضِ فَکَأَنَّما قَتَلَ النَّاسَ جَمِیعاً....)) هر کس دیگری را جز برای قصاص یا مبارزه با فسادگری بکشد گویا همه ی مردم را کشته است .

و هر کس کفر پیشه کند و ایمان را رها نماید چون سعادت حقیقی خویش را ذبح نموده و از دست داده مثل مرده ای است که از حیات بهرمند نیست. از همین جهت قرآن کریم حیات معنوی را نقطه مقابل کفر ذکر می کند . ((لِیُنْذِرَ مَنْ کانَ حَیًّا وَ یَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَی الْکافِرِینَ)) تا زندگان را بیم دهد و حق را درباره کافران جریان بخشد. سوره یس آیه ۷۰.از نظر قرآن کریم انسان دارای حیات گیاهی، حیوانی و انسانی است. آنچه که در دنیای کنونی بعنوان اعلامیه ی حقوق بشر تدوین گردیده، ناظر به همین حیات حیوانی انسان است. این اعلامیه تامین کننده حق حیات مادی و معنوی انسان الهی که سرانجام به دارالقرار می رسد نمی تواند باشد.

امام علی (علیه السلام): وقتی حیات انسانی را توصیف می نماید می فرماید :

حیات و زندگی چونان حکمت و دانشی است که این حکمت حیات قلبهای مرده و بینائی چشم های نابینا و مایه ی شنوایی گوشهای کر و آبی گوارا برای تشنگان می باشد که همه در آن سالم و بی نیازند . خطبه ی ۱۳۳ ص ۲۵۳ .

دوم: آزادی

یکی از بهترین نعمتهایی که خدای متعال به انسان ارزانی داشته نعمت آزادی است. و از جمله حقوق مسلّم این انسان که هیچکس نمی تواند رادع و مانع آن شود همین حق آزادی است .

لکن آزادی از نظر مکتب حیات بخش اسلام با مکاتب دیگر تفاوت ما هُوِی دارد .

پیروان مکاتب حقوقی دیگر معتقدند که آزادی به معنای توان همه جانبه او در انتخاب هر چیز و از جمله بردگی غیر خداست. در نگاه آنان انسان آزاد است دین را بپذیرد یا نپذیرد مثل سایر امور قراردادی عادی در حالیکه آزادی از نظر اسلام یعنی رها شدن از بندگی و بردگی غیر خدا . حضرت موسی (علیه السلام) فرمود: ((أدُّوا إلَیَّ عِبادَ اللّهِ. دخان آیه ۱۸)) ای طاغوتیان، بندگان خدا را به من بسپارید. اما فرعون و یارانش می گفتند: ما تسلیم کسانیکه خود بندگان ما هستند نمی شویم ((أنَا ربُّکُمُ الْأعْلی. سوره نازعات۲۴))من پروردگار برتر شما هستم.

امیر سخن و بیان علی (علیه السلام) خطاب به فرزندش امام مجتبی (علیه السلام) می فرماید: ((لاتَکُن عَبدَ غَیرِکَ وَ قَد جَعَلَکَ اللهُ حُرّاً)) بنده جز خدا مباش زیرا خداوند تو را آزاد آفریده است. نهج البلاغه نامه ۳۱رعایت حقوق انسانی از نظر دین اسلام در ابعاد مختلف مورد توجه قرار گرفته است که به بعضی از آنها اشاره می کنیم.

الف) آزادگی

در تقابل بین پذیرش خدا و دنیا، آنکس که دنیای مذموم را همچون باقی مانده ی لقمه در دهان بداند و از او بگذرد و جان خویش را به خدا و بهشت معامله نماید بعنوان آزاده ی حقیقی که از تعلّقات دنیوی رهیده است معرفی می نماید (ألا حُرٌّ یَدَعُ هذِهِ اللُّماظَه لِأهلِها إنَّهُ لَیسَ لِأنفُسِکُم ثَمَنٌ إلّاَ الجَنَه فَلاتَبِیعُوها إلّاَ بِها. نهج البلاغه حکمت ۴۵۶)) اگر آزادگی از حقوق حقیقی انسانی است در صورت کنار گذاشتن زنجیر تعلق به دنیا تحقق پیدا می کند .

ب) راز آزادگی تقوی است

در سایه ی تقوای الهی که همان صیانت از نفس، ترس از خدا و خود نگهداری است، انسان ازهرگونه بردگی و هلاکت نجات پیدا می کند (فإنَّ تَقوَی الله ... و عِتقٌ مِن کُلِّ مَلَکَهُ وَ نَجاهٌ مِن کُلِّ هَلَکَه خطبه ۲۳۰ نهج البلاغه در خطبه ۱۶۱)) بر این امر تأکید می نماید ((اُوصِیکُم عبادَاللهَ بِتَقواالله و طاعَتَهُ فإنَّها النَجاهُ غَداً وَ المُنجاهُ أبَداً))نجات فردا و رهایی همیشگی را در سایه ی تقوی و اطاعت الهی بیان می کند .

ج) آزادی عقیده و بیان

قرآن کریم محدوده ی آزادی عقیده را تعیین کرده و می فرماید :

((...فَبَشِر عبادِی الَّذینَ یَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَیَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ... سوره زمر آیه ۱۸)) مژده بده به بندگان من که سخن را می شنوند و بهترینش را دنبال می کنند –

و در جای دیگر کلام أحسن را بیان می کند ((وَ مَنْ أَحْسَنُ قَوْلاً مِمَّنْ دَعا إلَی اللّهِ وَ عَمِلَ صالِحاً وَ قالَ إنَّنی مِنَ الْمُسْلِمینَ)) سخن چه کسی بهتر از گفتار آن کسی است که بسوی خدا فرا خواند و کار نیک انجام دهد و بگوید من از مسلمانانم ؟ سوره ی فُصِّلَت، آیه ی ۳۳ بر اساس آنچه که از این آیه مستفاد است بر خلاف پیروان تفکر الحادی انسان در انتخاب هر راهی و هر عقیده ای آزاد نیست، بلکه انسان در پذیرش عقیده و سخنی آزاد است که او را به سوی خدای متعال دعوت و هدایت نماید.

د) آزادی اقتصادی

اسلام بعد از بیان حلالها و حرام ها و منافع و مضارّ آنها انسان را در کسب آنچه که حلال است آزاد گذاشته و بر هر آنچه که بدست آورده مسلط کرده است ((الناسُ مُسَلَطُونَ عَلی اَموالِهِم))

((...لِلرِّجالِ نَصیبٌ مِمَّا اکْتَسَبُوا وَ لِلنِّساءِ نَصیبٌ مِمَّا اکْتَسَبْنَ... سوره نساء آیه ۳۲)) مردان از آنچه بدست می آورند بهره ای دارند و زنان نیز به همین سان از دستاورد خود بهره دارند. کسانی که جهانبینی مادّی دارند و اقتصاد را بعنوان هدف و مقصد خویش انتخاب نموده اند برای داد و ستد هیچ حدّ و مرز و حدود و ثغوری قائل نیستند، و این از جمله مسائل مهمی است که در تفکر الهی ضمن تأکید بر تحصیل و کسب درآمد، حدود و ثغور آن مشخص و همگان را برای بندگی خدا از راه کسب حلال دعوت نموده است. بدترین و بالاترین ستم در دنیای کنونی اینست که همه حقوق انسانی و ارزشهای معنوی او را به زَخارف دنیا و زندگی پر از تجمّل و لذّات آنی و زود گذر معاوضه کرده اند.

ت) آزادی سیاسی

در فضای تاریک و ظلمانی کفر، شرک و الحاد حصول آزادی سیاسی معقول و مشروع امکان پذیر نیست. دموکراسی و مردم سالاری زمانی مقبول است که رأی آنها و انتخاب اصلح شان، موجب تحکیم ارزشهای الهی و رعایت عدالت در همه ی شئون جامعه و عدم فقر، فساد و تبعیض بشود. در فضای نورانی توحیدی هم از وکالت سخن رفته و هم از ولایت. آنجا که مردم کسانی را مستقیماً انتخاب می کنند بعنوان وکیل باید پاسخگو باشند و این انتخاب می بایست بر اساس مصالح اسلام و مسلمین تحقق یابد. و اما درباره ی ولایت مردم موظف اند ولایت پذیری خویش را با میثاقی که می بندند به اثبات برسانند چراکه ولایت منصوب از طرف خدا است که ولای خویش را می پذیرد و هیچ نقشی در نشاندن خود بر مسند حکومت ندارد .

سوم: عدل

تعریف عدل: یعنی قراردادن هر چیز در جای مناسب خویش

در حکمت ۴۳۷ وقتی از تفاوت بین عدل و جود پرسیده شد فرمودند: عدالت هر چیزی را در جای خود می نهد در حالیکه جود و بخشش آنرا از جای خود خارج می سازد، عدالت تدبیر عموم مردم است در حالیکه جود و بخشش گروه خاصی را شامل است پس عدالت شریف تر و برتر است .از این جهت که تدوین و تنظیم حقوق بشر بدون رعایت عدالت اجتماعی امکان پذیر نیست، ضرورت توجه به جایگاه عدالت ایجاب می کند در این زمینه بحث مختصری داشته باشیم .

۱- قوّه ی عادله که عملکرد او تعدیل قوای درون و به عبارتی نگاهداشتن قوّه ی غضب و شهوت تحت اوامر و اشارات عقل و شرع است، وقتی حد اعتدال غضب که شجاعت است، شهوت که عفّت است و علم که حکمت است، در این صورت چنین شخصی می تواند هم در تدوین حقوق بشر شرکت نماید و هم برای اجرای آن گام بردارد. اخلاق وتربیت اسلامی ص۱۵و۱۶

۲- حکما و فلاسفه ی الهی عدالت اجتماعی را تابع عدالت اخلاقی دانسته و عدالت اخلاقی را تسلّط عقل نظری و عقل عملی بر جمیع قوای ادراکی و تحریکی می دانند و برای دستیابی به عدالت اخلاقی که همان تعدیل قوای درون باشد بدون تهذیب و تزکیه نفس راهی وجود ندارد ((قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَکَّاها. سوره شمس، آیه‌ی ۹))

بنابراین در دنیای آلوده و تاریک فعلی بدون گرایش به توحید و بدون تزکیه ی نفس شعار حقوق بشر بسیار بی معنا و بدور از واقعیت است. اخلاق و تربیت اسلامی –اندرزیان ص۵۳

۳- عدل، اصلی فراگیر است: همه ی انسانها با هر فرهنگ، آداب و رسومی خواستار اجرای عدالت هستند و این از آنروست که گوهر هر انسانی حق و عدل است ((الَّذی خَلَقَکَ فَسَوَّاکَ فَعَدَلَکَ. سوره انفطار آیه ۷)) خداوند تو را آفرید راست گردانید و به عدل سامان داد.

همانگونه که همه‌ی انسانها خواهان اجرای عدالت اند قرآن کریم نیز عدل را برای همگان می خواهد.

درباره اهل کتاب می فرماید: ((... فَإِنْ جاؤُکَ فَاحْکُمْ بَیْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ وَ إِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَنْ یَضُرُّوکَ شَیْئاً وَ إِنْ حَکَمْتَ فَاحْکُمْ بَیْنَهُمْ بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ الْمُقْسِطِینَ. سوره ی مائده، آیه ی ۴۲)) پس اگر نزد تو آمدند میان آنان داوری کن یا از ایشان روی بر تاب و اگر از آنان روی برتابی هرگز زیانی به تو نخواهند رسانید و اگر داوری می کنی پس به عدالت در میانشان حکم کن که خداوند دادگران را دوست می دارد.

امام علی (علیه السلام) در فرمانش به مالک اشتر بازتاب تعالیم قرآن را ذکر و می فرماید : ((و لا تَکُونَنَ عَلَیهِم سَبُعاً ضارِیاً تَغتَنِمُ الکَهَم فانهُم صِنفانِ إمّا أخٌ لَکَ فِی الدِّین أو نَظیرٌ لَکَ فِی الخَلق. نهج البلاغه نامه ۵۳ ص ۵۶۶)) همچون گرگ خون آشام نسبت به مردم ستم نکن زیرا مردم بر دو گونه اند، یا برادر دینی تواند یا همسان تو در آفرینش.

ضرورت اجرای عدالت در تمام شئون جامعه را در خطبه ی ۱۵ اینگونه بیان می کند :

(به خدا سوگند بیت المال تاراج شده را هر کجا بیابم به صاحبان اصلی آن بازمی گردانم گرچه با آن ازدواج کرده یا کنیزانی خریده باشند. زیرا در عدالت گشایش برای عموم است و آنکس که عدالت بر او گران آید تحمل ستم برای او سخت تر است. خطبه ۱۵ نهج البلاغه، ص ۵۹

در نامه ی۵۳ نهج البلاغه بهترین روشنی چشم زمامداران را برقراری عدل درشهرها می داند. ((و إنَّ اَفضَلَ قُرَّةَ عَینِ الوُلاةِ إستقامَةُ العدلِ فِی البلادِ. نامه ۵۳ ص ۵۷۵))

۴- عدالت هدف میانی رسالت انبیاء است: گرچه برای انسانهای عادی عدالت هدف نهایی قلمداد شده ولکن برای سالکان کوی حق که عدالت از آنها تجلی می کند بعنوان هدف متوسط و نورانی شدن هدف نهایی آنهاست.

((لَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلَنا بِالْبَیِّناتِ وَ أَنْزَلْنا مَعَهُمُ الْکِتابَ وَ الْمیزانَ لِیَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ... سوره ی حدید، آیه ی۲۵)) به راستی پیامبران خویش را با نشانهای روشن و همراه با کتاب ومیزان فرستادیم تا مردم عدل را برپا دارند. در آیه ی ۱۸ سوره ی آل عمران خدای سبحان که یگانه مبدأ عالم هستی است، یکتائی را به عدل هستی پیوند زده و فرشتگان و دانشمندان وقتی هماهنگی و نظم و عدل هستی را دیدند به یکتایی خدا گواهی دادند. ((شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ وَ الْمَلائِکَةُ وَ أُولُوا الْعِلْمِ قائِماً بِالْقِسْطِ. آل عمران ۱۸))

اما هدف اصلی انسانهای به خدا پیوسته،کنار زدن پرده های تاریکی و به نورانیت رسیدن است.

((کِتابٌ أَنْزَلْناهُ إِلَیْکَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَی النُّورِ... سوره ی ابراهیم، آیه ی ۱)) قرآن را به تو فرود فرستادیم تا مردم را از تاریکی به سوی نور رهنمون شوی .میان انسان عادل و انسان نورانی تفاوت بسیاری است. انسان عادل عدل را برپای می دارد زیرا این کار را وظیفه ی خود می شمارد اما انسان نورانی خود سرچشمه ی عدل است و عدل از او جلوه گر میشود . فلسفه حقوق بشر، آیت اله جوادی ص ۲۱۱

۵- رابطه ی عدالت و مساوات: درباره‌ی تقسیم اموال همیشه این بحث بوده که چرا اموال بطور مساوی بین همه تقسیم نمی شود غافل از اینکه در اندیشه ی اسلامی اموال بر چند دسته اند .

الف) دسته ای بطور مساوی میان همه باید تقسیم شود؛

ب) دسته ای را باید به تفاوت میان افراد توزیع نمود؛

ج) دسته ای به طور ویژه و اختصاصی بین برخی تقسیم می شود. مساوات آنجاست که همه ی افراد همدوش و همسان در انجام کاری ایفای وظیفه کرده باشند .

امام علی (علیه السلام) بیت المال را از دسته ی اول می دانسته و بطور مساوی تقسیم می کرد. اگر کسی رنج بیشتری متحمل شده بود، سهم بیشتری دریافت می کرد، که این تفاوت یا همان دسته ی دوم است. بنا براین اگر حق اینها رعایت نشود ظلم و ستم به آنها شده است. و اگر به دسته ی اول مثل دسته ی دوم داده شود به دسته ی دوم ظلم شده و آن مال را اسراف و یا تبذیر کرده که در خطبه ی ۱۲۶ نهج البلاغه فرمود : همانا بخشش مال به غیر مستحق ناروا و اسراف است .

دسته ی سوم که اختصاصی بود، مثل کسانی که به جنگ رفته و با شمشیر خویش غنیمتی بدست آورده باشند. در حکمت ۲۳۲ می فرماید : همانا این مال نه از آن من و نه از آن تو بلکه دارایی مسلمان ره آ ورد شمشیر های آنان است .

بنا بر این همه در پیشگاه قانون عدل برابر و مساوی اند اما قانون عدل برای همه یکسان نیست .

اهمیت حقوق الناس از نظر اسلام

حضرت امیر((سلام الله علیه)) می فرماید: ((أما الظُلمُ الَّذی لا یُترَک فَظُلمُ العِبادَ بَعضُهُم بَعضاً)) اما ظلمی که بخشوده نمی شود ظلمی است که بعضی از بندگان خدا بر بعضی دیگر می کنند. نهج البلاغه خطبه ۱۷۵

امام صادق (علیه السلام) می فرماید : در پل صراط گردنه ای وجود دارد که هر کس به ذمّه اش حق الناسی وجود داشته باشد از آن نمی تواند رد شود. وسائل الشیعه ص ۳۳۹ امام علی (علیه السلام) می فرماید : ((الیومُ أحکِمُ بَینَکُم بِعَدلِی وَ قِسطِی لا یَظلِمُ الیومَ عِندِی اَحَد)) امروز در میان شما با عدالت حکم می کنم و به هیچ کس در دادگاه من ظلم نمی شود. بحار الانوار ج ۷ ص ۲۶۸

نکاتی پیرامون حقّ الناس

یک: در نماز باید مکان و لباس نمازگزار غصبی نباشد؛

دو: در حج باید لباس احرام غصبی نباشد؛

سه: در ارث نباید حقوق ورثه و حقوق میت از بین برود ؛

چهار: طولانی ترین آیه ی قرآن(سوره بقره، آیه ی ۲۸۲) درباره ی حق الناس است؛

پنج: در حق الناس تفاوتی بین زن و مرد، کوچک و بزرگ، ضعیف و قوی وجود ندارد؛

شش: به اندازه ای که احتمال تضییع حقوق مردم را می دهد ردّ مظالم کند و یا وصیت نماید؛

هفت: اسلام برای جان، مال، آبرو و ناموس مردم احترام ویژه قائل شده است؛

هشت: امام علی(علیه السلام) می فرماید: خدای سبحان از حقوق خود و حقوقی را برای انسانها نسبت به یکدیگر قرار داد. بحار الانوار ج ۲۷ ص ۲۵۱ ؛

نه: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می فرماید:کسیکه از اداء حقّی از حقوق مسلمانان خودداری کند خداوند او را از برکت رزق محروم می گرداند مگر اینکه توبه کند. بحار ج ۱۰۱ ص ۲۹۳

ده: امام صادق (علیه السلام) فرمود: خداوند به ذات خود سوگند یادکرده که سه طایفه را در بهشت جای ندهد .

الف) کسی که خدا را انکار کند؛

ب) کسیکه امام و رهبر را رد کند؛

ج) کسیکه حق مسلمان را باز دارد. بحار ج ۷۰ ص ۱۸۷

سیره ی علما در حقّ الناس

سفارش امام خمینی (ره) به رعایت حقوق مردم

۱- پسرم سعی کن که با حق النّاس از این جهان رخت نبندی که کار بسیار مشکل می شود و سر و کار انسان با خدای تعالی که ارحم الراحمین است، بسیار سهل تر است تا سر و کار با انسانها. به خداوند تبارک و تعالی پناه می برم از گرفتاری خود، تو و مؤمنین در حقوق مردم و سرو کار با انسانهای گرفتار. سرگذشتهای ویژه ج ۲ ص ۸۲.

۲- روزی شیخ مرتضی انصاری به طلبه ای مختصر پولی داد تا نان خریداری کند وقتی آمد دید حلوا هم گرفته به او گفت پول حلوا را از کجا آوردی گفت به عنوان قرض گرفتم. شیخ فقط از نان آن مقدار که حلوا نبود برداشت و فرمود : من یقین ندارم برای اداء این دین زنده باشم . روزی همان طلبه خدمت شیخ رسید و گفت شما چه کردید که به این مقام رسیدید:

شیخ فرمود: چون جرأت نکردم حتی نان زیرحلوا را بخورم ولی تو با کمال جرأت نان و حلوا تناول نمودی. زندگی و شخصیت شیخ انصاری ص۷۰.

۳- حضرت آیت اله العظمی بروجردی گاهی هنگام تدریس و بحث باشاگردان عصبانی می شد ولی پس از درس پشیمان و به دنبال آن شخص می فرستاد، عذرخواهی می کرد و کمک مالی می نمود که در میان طلبه ها معروف بود که : عصبانیت آیت اله بروجردی مایه ی برکت است.

۴- حضرت امام (ره) هرگز در مجلس غیبت، تهمت و گناه نمی نشستند و شنیدند که گاهی از روحانیون انتقاد و می گویند چرا امام برای مرجعیت قدم بر نمی دارد. یک روز حاج آقا مصطفی پیغام آوردند که آقا فرمودند: شنیده ام در این جا بعضی غیبت و جسارت به علما می کنند بنده راضی نیستم کسی در این خانه غیبت یا اهانت به افراد نماید. سرگذشتهای ویژه ج ۲ ص ۲۹.

نتیجه‌گیری

باتوجه با اهمیّت مسئله ی حقوق بشردرمنابع ومعارف الهی واسلامی،برآن شدیم تا دراین مقاله برخی اززوایای حقوق انسانی ازحیث عقلی ونقلی تبیین شود.امروزه مسئله ی حقوق بشر دستاویزی برای کشورهای سلطه طلب جهت غارت وچپاول منابع کشورهای مستقل وکمتر توسعه یافته است. دراین مقاله سعی شده است به کسانی که ازابعاد وجودی انسان وجایگاه اودر نزد خدای متعال ومکانت ومنزلت وی درکسب معارف الهی ودرک لقای حقّ بی اطّلاع هستند، فهمانده شود که این اندازه دم از حقوق بشر نزنند وگوش عالم را کر نکنند.برای آگاهی ازجایگاه انسان وحقوق وی می بایست اولاً خدای انسان آفرین را شناخت ثانیاً نسبت به غایت ونهایت کمالی اوواقف شد ثالثاً بدانیم که تنها خدای سبحان می تواند حقوق انسان را تعیین نماید رابعاً متوجه باشیم که قوانین بشری به خاطر عدم اطّلاع کافی از مقام انسانی همیشه نارسا بوده است.در این مقاله علاوه برروشن نمودن موارد بالا براساس براهین عقلی ونقلی،نیم نگاهی نیز به مسئله ی حقّ الناس ووظیفه همگان نسبت به آن وبیان سیره‌ی علماء داشته ایم.

ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسندگان

مشارکت نویسنده در این مقاله به شکل زیر است:

نویسنده به تنهایی مسئول مفهوم‌پردازی، نگارش و بازبینی مقاله است.

تعارض منافع

بر اساس اظهارات نویسنده، این مقاله تعارض منافعی ندارد.

حامی مالی

بنابر اظهارات نویسنده این پژوهش هیچگونه حامی مالی ندارد.

سپاسگزاری

از تمامی مشارکت کنندگان در این پژوهش سپاسگزاری می شود.

منابع

اندرزیان، امرالله. (۱۳۸۷). اخلاق اسلامی، ابتکار دانش، قم، چاپ سوم، زمستان.

جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۷۵). فلسفه حقوق بشر،مرکز نشر اسراء،قم، چاپ اول.

دشتی، محمد ـ نهج البلاغه،انتشارات وجدانی،قم ،چاپ دوم.

------. (۱۳۷۸). سرگذشتهای ویژه (به نقل از نگاهی به حق الناس)کتاب آشنا، قم، چاپ اول.

------. سرگذشتهای ویژه (به نقل ازنگاهی به حق الناس محمود اکبری).

------. (۱۳۸۹). شرح غرر و درر، پیام علمدار، چاپ دوم

قرآن کریم، مرکز چاپ ونشر قرآن کریم، قم، زیر نظر مرحوم آیت الله مشکینی.

مجلسی، محمد باقر. بحار الانوار.

حرّعاملی، محمد. (۲۳۸۵ ق.). وسائل الشیعه، احیاءالتراث العربی، قم.

شرح غرر الحکم. به نقل ازاخلاق وتربیت اسلامی صفحه ۴ (اندرزیان).

زندگی و شخصیت شیخ انصاری.

کلینی، محمد. (۱۳۸۱). اصول کافی، انتشارات اسوه، تهران.

References

Akbari, M. (n.d.). A look at Haqq al-Nas. Qom.

Al-Hurr al-Amili, M. (1985). Wasa’il al-Shia. Ihya al-Turath al-Arabi. Qom.

Al-Kulayni, M. (2002). Usul al-Kafi. Asoeh Publications. Tehran.

Anderzian, A. (2008). Islamic Ethics and Education (3rd ed.). Ebtekar Danesh. Qom.

Dashti, M. (2005). Nahj al-Balagha (2nd ed.). Vajdani Publications. Qom.

Description of Gharrar al-Hikam. (2010). Pyam Alamdar (2nd ed.). Qom. (Original work cited in Anderzian, A., Islamic Ethics and Education, p. 4).

Holy Quran. (n.d.). Holy Quran Printing and Publishing Center. Qom. (Under the supervision of Ayatollah Meshkini).

Javadi Amoli, A. (1996). Philosophy of Human Rights (1st ed.). Esra Publishing Center. Qom.

Life and personality of Sheikh Ansari. (n.d.).

Majlisi, M. B. (n.d.). Bihar al-Anwar.

Special stories (Quoted from A Look at Haqq al-Nas by M. Akbari). (1999). Ashna Book (1st ed.). Qom.

New Research in Islamic Humanities Studies
Online ISSN : 2980 - 8944
https://api.lu.ac.ir/
Lorestan University

Characteristics of the Pazand Text of the Bundahisn

Hamed Khodadad[1], **Jaleh Amouzgar**[2] ✉, and **Farzaneh Goshtasb**[3]

1. PhD student in Ancient Iranian Culture and Languages, SR.C., Islamic Azad University, Tehran, Iran.
   Email: hamed.khodadad@yahoo.com
2. Corresponding Author, Professor of ancient languages, University of Tehran, Tehran, Iran.
   Email: jalehamouzegar@yahoo.com
3. Professor، Department of Ancient Culture and Languages, Institute for Humanities and Cultural Studies, Tehran, Iran.
   Email: goshtasbfarzaneh@gmail.com

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received 25 September 2025
Received in revised form 25 November 2025
Accepted 04 January 2026
Available online 15 January 2026

Keywords:
Pazand,
Bundahišn,
Pahlavi texts,
Dīn Dabireh,
Avestan script,
Transcription,
Zoroastrian texts,
Sasanian culture

ABSTRACT

Objective: The present article aims to provide a detailed examination of the linguistic, orthographic, and transliterative features of the Pazand version of the Bundahishn, a significant text within the Middle Persian tradition. This version was edited and published in 1909 by Ervad Edalji Kersaspji Antia on the basis of Indian manuscripts of the Bundahishn. The study seeks to clarify the distinctive characteristics and textual position of this version in comparison with the Pahlavi recensions of the Bundahishn.

Method: The present study adopts a descriptive analytical approach. In this regard, the Pazand text of the Bundahishn has been examined with respect to its transliteration method, the use of Den-dabireh (Avestan) characters, and its orthographic features, and subsequently compared with the Pahlavi versions of the Bundahishn. In addition, the characters employed in the text have been identified and analyzed, and its chapter divisions have been comparatively studied alongside those of other recensions.

Results: The findings indicate that, despite considerable differences from the Pahlavi manuscripts, the Pazand Bundahishn generally follows traditional transliteration practices. Nevertheless, the text contains instances of transliteration errors, graphemic transpositions, omissions or alterations of words, and the simultaneous use of both Pahlavi and Den-dabireh characters. Furthermore, the study identifies and analyzes 47 out of the 53 characters of the Den-dabireh script employed in the text and explains the systematic distinctions in their usage. The comparison also reveals differences in chapter divisions between the Pazand version and the Pahlavi recensions of the Bundahishn.

Conclusions: The results suggest that, although the Pazand Bundahishn does not achieve the degree of transliterative precision found in the texts transliterated by Neryosang, it nevertheless remains a valuable source for comparative linguistic studies and for the investigation of Iranian religion and culture during the Middle Persian period. The text also represents a noteworthy example of the longstanding interaction between the Pahlavi scribal tradition and later linguistic developments within Zoroastrian communities.

Cite this article: Khodadad, H., Amouzgar, J., & Goshtasb, F. (2026). Characteristics of the Pazand Text of the Bundahisn. *New Research in Islamic Humanities Studies*, 4 (Special Issue), 1-17.
https://doi.org/10.22034/api.2026.2092230.1822

© Author(s) retain the copyright and full publishing rights.
Publisher: Lorestan University.
DOI: https://doi.org/10.22034/api.2026.2092230.1822

Introduction

Pazand generally refers to the practice of writing Pahlavi texts in the Avestan script (Dēn-dabireh). Various views have been proposed regarding the etymology of the term. Some scholars derive it from a root meaning "to know" or "to recognize," while others interpret it as meaning "with interpretation." Another view considers it a compound of pati ("against" or "in relation to") and zand ("commentary" or "exegesis"). The term zand itself denotes the explanation and interpretation of the Avesta and was used in the Sasanian period for the translation and commentary of Avestan texts into Middle Persian.

The Dēn-dabireh, or Avestan script, was most likely developed during the Sasanian period for the writing and accurate recitation of the Avesta. Later, particularly after the Islamic period, it was also employed for writing Pahlavi texts. Therefore, the origins of Pazand writing can be traced back to Iran. In the late Sasanian period, scribes of Pahlavi texts occasionally transliterated difficult, ritual, proper, scholarly, or less common words into the Avestan script. In the fifth and sixth centuries AH, the Zoroastrian scholar Dastur Neryosang Dhaval systematized this practice, which later came to be known as Pazand.

Evidence suggests that many Pahlavi and Zand texts once had Pazand versions as well. Some of these manuscripts have been lost, some survive only in Pazand form, and others exist in both Pahlavi and Pazand versions. In certain cases, such as the *Shkand Gumanig Wizar, the extant Pahlavi manuscript was recompiled on the basis of its Pazand version. In other works, such as the Mēnōg ī Xrad, discrepancies between the Pahlavi and Pazand manuscripts indicate that the Pazand text was produced from a different Pahlavi source.

The Bundahishn is one of the most important Middle Persian texts, for which both Pahlavi and Pazand versions survive. It may be regarded as a kind of encyclopaedia of the Mazdean religion and, according to the opening lines of the text, appears to have drawn upon Zand versions of the Avesta. Two principal recensions of the Bundahishn are known: the Greater (Iranian) Bundahishn, consisting of 36 chapters, and the Lesser (Indian) Bundahishn, containing 32 chapters. The chapter divisions of the latter do not fully correspond to those of the Iranian version; the chapters are often shorter, and in some cases a single chapter of the Iranian recension is divided into several chapters in the Indian one. The Pazand version of the Bundahishn was prepared on the basis of the Indian recension, and the present study examines the characteristics of this Pazand text.

Method

The present study adopts a descriptive analytical approach. In this regard, the Pazand text of the Bundahishn has been examined with respect to its transliteration method, the use of Den-dabireh (Avestan) characters, and its orthographic features, and subsequently compared with the Pahlavi versions of the Bundahishn. In addition, the characters employed in the text have been identified and analyzed, and its chapter divisions have been comparatively studied alongside those of other recensions.

Results

The findings indicate that, despite considerable differences from the Pahlavi manuscripts, the Pazand Bundahishn generally follows traditional transliteration practices. Nevertheless, the text contains instances of transliteration errors, graphemic transpositions, omissions or alterations of words, and the simultaneous use of both Pahlavi and Den-dabireh characters. Furthermore, the study identifies and analyzes 47 out of the 53 characters of the Den-dabireh script employed in the text and explains the systematic distinctions in their usage. The comparison also reveals differences in chapter divisions between the Pazand version and the Pahlavi recensions of the Bundahishn.

Conclusions

The Pazand version of the Bundahishn was composed on the basis of the Indian recension, or the Lesser Bundahishn, and was most likely derived from manuscript M51; however, its chapter divisions do not fully correspond to those of the Pahlavi version. Since this Pazand recension appears to have been produced after the fourteenth century, its Pazand transcriber, unlike Neryosang and his followers, did not possess complete mastery of the precise reading of Pahlavi vocabulary. This lack of proficiency resulted in a range of errors in transliteration, graphemic transpositions, the omission of certain words, and the incorrect reading of some heterograms. Consequently, the Pazand Bundahishn is less precise than more accurate Pazand texts such as the Shkand Gumanig Wizar.Nevertheless, these errors are not so extensive as to justify speaking of the emergence of a new method of Pazand transcription, for the Pazand Bundahishn still broadly adheres to the fundamental principles of earlier Pazand writing. One of its most important characteristics is its close fidelity to the Pahlavi text: even where the transcriber may not have correctly understood a given word, he nevertheless attempted to preserve some form of it in the text. For this reason, the work is highly valuable for reconstructing certain lacunae and illegible passages in the Pahlavi manuscripts and can play a significant role in their editing and re-reading.Moreover, the relative absence of heterograms, the recording of words on the basis of their pronounced forms, and the abandonment of many historical or quasi-historical spellings make this text an important source for linguistic research. The author shows that 47 of the 53 principal characters of the Dēn-dabireh script are employed in the text, some of which display distinctive phonetic and orthographic functions. The analysis of these characters demonstrates that, despite certain inconsistencies, the writing system of the text follows identifiable patterns.Finally, the article concludes that the transliteration system of the Pazand Bundahishn reflects not so much an exact representation of early Middle Persian as spoken in the Sasanian period, but rather a later reading influenced by New Persian. It should therefore be regarded not merely as a transliterated version of the Bundahishn, but also as an important document for the development of the Pazand tradition and for the transformation of the reading of Pahlavi texts in later periods.

Author Contributions

All authors contributed equally to the conceptualization of the article and writing of the original and subsequent drafts.

Data Availability Statement

Data available on request from the authors.

Acknowledgements

The authors would like to thank the anonymous reviewers for their insightful comments and constructive feedback, which significantly improved the quality of this manuscript. We also extend our gratitude to our colleagues for their valuable discussions and technical support throughout this research.

Ethical Considerations

The authors strictly adhered to the highest standards of research integrity. The authors avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not-for-profit sectors.

Conflict of Interest

The authors declare no conflict of interest.

پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی
شاپا الکترونیکی: ۸۹۴۴-۲۹۸۰
https://api.lu.ac.ir/
دانشگاه لرستان

ویژگی‌های متن پازند بندهش

حامد خداداد[۱]، ژاله آموزگار[۲] ✉، فرزانه گشتاسب[۳]

۱. دانشجوی دکتری، گروه فرهنگ و زبان های باستانی ایران، واحد علوم تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. رایانامه: hamed.khodadad@yahoo.com
۲. نویسنده مسئول، استاد زبان‌های باستانی دانشگاه تهران، تهران، ایران. رایانامه: jalehamouzegar@yahoo.com
۳. استادگروه فرهنگ و زبانهای باستانی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران. رایانامه: goshtasbfarzaneh@gmail.com

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
مقاله پژوهشی،

تاریخچه مقاله:
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۷/۰۳
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۹/۰۴
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۰/۱۴
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۱۰/۲۵

کلیدواژه‌ها:
پازند،
بندهش،
متون پهلوی،
دین‌دبیره،
خط اوستایی،
آوانویسی،
متون زرتشتی،
فرهنگ ساسانی

چکیده

هدف: هدف این مقاله بررسی دقیق ویژگی‌های زبانی، نگارشی و آوانویسی نسخه پازند بندهش است؛ متنی ارزشمند از سنت فارسی میانه که به‌وسیله ارواد ادلجی کرساسپ‌جی آنتیا در سال ۱۹۰۹ بر اساس نسخه‌های هندی بندهش تصحیح و منتشر شده است. این پژوهش می‌کوشد جایگاه و ویژگی‌های خاص این نسخه را در مقایسه با نسخه‌های پهلوی بندهش روشن سازد.

روش پژوهش: پژوهش حاضر با رویکرد توصیفی–تحلیلی انجام شده است. در این راستا، متن پازند بندهش از نظر شیوه آوانویسی، کاربرد نویسه‌های دین‌دبیره (اوستایی)، و ویژگی‌های نگارشی بررسی شده و سپس با نسخه‌های پهلوی بندهش مقایسه شده است. همچنین نویسه‌های به‌کاررفته در متن شناسایی و تحلیل شده و ساختار فصل‌بندی آن با نسخه‌های دیگر مورد تطبیق قرار گرفته است.

یافته‌ها: نتایج پژوهش نشان می‌دهد که متن پازند بندهش، با وجود تفاوت‌های قابل توجه با نسخه‌های پهلوی، به‌طور کلی از روش‌های سنتی آوانویسی پیروی می‌کند. با این حال، در آن مواردی از خطاهای آوانویسی، جابه‌جایی نویسه‌ها، حذف یا تغییر واژه‌ها، و کاربرد همزمان نویسه‌های پهلوی و دین‌دبیره مشاهده می‌شود. همچنین در این پژوهش ۴۷ نویسه از مجموع ۵۳ نویسه دین‌دبیره شناسایی و تحلیل شده و تفاوت‌های نظام‌مند در کاربرد آن‌ها تبیین شده است. افزون بر این، تفاوت‌هایی در فصل‌بندی میان نسخه پازند و نسخه‌های پهلوی بندهش مشاهده گردید.

نتیجه‌گیری: بر اساس نتایج به‌دست‌آمده، اگرچه پازند بندهش از نظر دقت آوانویسی به پای متون آوانویسی‌شده توسط نریوسنگ نمی‌رسد، اما همچنان منبعی ارزشمند برای مطالعات زبان‌شناسی تطبیقی و بررسی فرهنگ و دین ایرانی در دوره میانه به شمار می‌آید. این متن همچنین نمونه‌ای قابل توجه از تعامل دیرینه میان سنت کتابت پهلوی و تحولات متأخر زبان‌شناختی در میان جوامع زرتشتی است.

استناد: خداداد، حامد؛ آموزگار، ژاله و گشتاسب، فرزانه. (۱۴۰۴). ویژگی‌های متن پازند بندهش. *پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی*، (ویژه نامه) ۴، ۱۷-۱. https://doi.org/10.22034/api.2026.2092230.1822

ناشر: دانشگاه لرستان.

© نویسندگان.

DOI: https://doi.org/10.22034/api.2026.2092230.1822

مقدمه

بنابر نظر بسیاری از پژوهشگران، پازند از*pati-zanti- : شناختن، مشتق شده است. بویس باور دارد که از آنجا که متون پازند نوعی تفسیر نیز به شمار می‌رود پارسیان آن را pa zand به معنای «با تفسیر» خواندند (گشتاسب ۱۳۹۶: ۳۴). تازه‌ترین پیشنهاد درباره ریشه شناسی واژه‌ی پازند به دیونگ تعلق دارد که بر مبنای -āzantī ، اشتقاق -apā āzanti- را برای پازند مطرح کرده است. (گشتاسب ۱۳۹۶ : ۳۴)، همچنین در مقاله‌ی «زند و پازند» استاد آموزگار آمده‌است که این واژه از دو بخش paiti: پاد، دربرابر و ضد و āzantī: زند، گزارش و تفسیر، ساخته شده‌است(آموزگار الف ۱۳۹۶: ۱۵۴) و بسیاری از دانشمندان پازند را به معنی گزارش زند می‌دانند.(آموزگار الف ۱۳۹۶: ۱۵۴).

خود واژه‌ی زند همانگونه که گفته شد به معنی گزارش و تفسیر است و در متون پهلوی برای برگردان اوستا با گزارش وتفسیر آن به کار رفته‌است (آموزگار الف ۱۳۹۶: ۱۵۳). متون زند، برگردان و گزارش بخشهای گوناگون اوستا به زبان پارسی میانه بوده‌است و به نظر می‌رسد که در زمان ساسانیان دستنویس زندی از اوستای بیست و یک نسک نوشته شده بوده‌است که امروزه اندکی از آن‌ها برجا مانده‌است.(آموزگار ۱۳۹۶: ۱۲۲). بعدها که متون پهلوی به خط اوستایی نوشته شد، نام این متون اخیر، پازند گذاشته شد. دین دبیره یا رسم الخط اوستایی که متون پازند با آن نوشته شده است. به نظر می‌رسد در زمان ساسانیان، برای نگارش اوستا و برای درستخوانی آن ساخته شده باشد و سپس و پس از اسلام برای نگارش متون پهلوی، به کار گرفته شد. از این رو می‌توان گفت که باید ریشه‌های پازند نویسی را در ایران جست،(آموزگار ۱۳۹۶: ۹۲) بدینگونه که دبیران متون پهلوی به جای واژه‌های سخت و نام نیایش‌ها از دبیره‌ی اوستایی یا دین دبیره بهره می‌بردند(آموزگار ۱۳۹۶: ۹۲) بدینگونه که در اواخر دوران ساسانی، کاتبان متن‌های پهلوی، واژه‌های آیینی، اسامی خاص، واژه‌های عالمانه یا کم کاربرد و آنهایی را که بازنویسی واژه‌ای اوستایی به خط پهلوی‌اند، به خط اوستایی آوانویسی می‌کردند. (گشتاسب ۱۳۹۶: ۳۲). بعدها در حدود سده‌های پنجم و ششم هجری، دانشمندی به نام دستور نریوسنگ دهاوال از پارسیان زرتشتی، روش پازند نویسی را که امروزه می‌شناسیم بنیان نهاده‌است(آموزگار الف ۱۳۹۶: ۱۵۸). وی خود هیچگاه و در هیچ نوشته‌ای این روش آوانویسی نامه‌های پهلوی را پازند نخوانده‌است و پس از آن و پیروان او آن را پازند خوانده‌اند. برای نمونه یکی از رونویسی کنندگان جاماسب نامه آن را پازند خوانده‌است.(آموزگار ۱۳۹۶: ۹۳).بر اساس بررسی‌های صورت گرفته اینگونه به نظر می‌رسد که بیشتر نوشتارهای پهلوی و زند، دستنویس پازندی نیز داشته‌اند که برخی از این دستنویس‌ها از میان رفته‌است، برخی از آنها تنها دستنویس پازند آن به جا مانده‌است و برخی، هم دستنویس پازند و هم دستنویس پهلوی آن در دسترس است. برخی هم مانند شکند گمانیک وزار دستنویس پهلوی آن که دارای پنج بخش نخست نامه‌ی شکند گمانیک وزار است از روی دستنویس پازندش دوباره به نگارش درآمده‌است. هم چنین برخی از متن‌ها، مانند مینوی خرد، دستنویس پهلوی با دستنویس پازند ناسازگار است و نشان می‌دهد که دستنویس پازند از روی دستنویس پهلوی دیگری به نگارش درآمده‌است.(آموزگار ۱۳۹۶: ۹۲). بندهش (در پهلوی: bundahišn: بندهشن)، یکی از ارزنده‌ترین نوشتارهای فارسی میانه است که هم نگارش پازند آن و هم نگارش پهلوی آن موجود است. بندهش را می‌توان دانشنامه‌ی دین مزدیسنان به شمار آورد و بر پایه‌ی سطر آغازین کتاب اینگونه به نظر میرسد که اطلاعاتش را از نسخه‌های زند اوستا گرفته باشد.(تفضلی ۱۳۷۸ ۱۴۱).از بندهش دو تحریر یا نگارش موجود است. نخست، بندهش بزرگ که آنرا به دلیل اینکه دستنویس‌های آن در ایران استنساخ شده‌اند، بندهش ایرانی و دودیگر، بندهش مختصر یا کوچک که آنرا به دلیل آنکه نسخه‌های آن در هند استنساخ شده است، بندهش هندی می‌خوانند.(تفضلی ۱۳۷۸: ۱۴۴).بندهش بزرگ ۳۶ فصل دارد(تفضلی ۱۳۷۸: ۱۴۲) و بندهش کوچک بر مبنای نسخه K20 و M51، ۳۲ فصل دارد، اما این فصل‌ها مطابقت کاملی با فصلهای بندهش ایرانی ندارند و معمولا فصلها کوتاه‌تر و مختصرتر از نسخه ایرانی و گاه یک فصل در بندهش ایرانی به چند فصل در بندهش هندی تقسیم شده است. مانند فصل «نحوه‌ی آن افرینش‌ها»

از بندهش بزرگ (بهار ۱۳۸۵: ۶۹) که در پازند بندهش به چند باب تقسیم شده است در نتیجه به نظر می‌رسد که بندهش هندی احتمالا بر بنیاد یک نسخه افتاده و ناقص تهیه شده است. انکلساریا این افتادگی‌ها و کم بودها را ارزیابی و نشان داده است. (تاوادیا ۱۳۴۸: ۹۵). همانگونه که بدان اشاره شد، نسخه پازند بندهش از روی نسخه هندی به نگارش درآمده است و در این مقاله نگارنده ویژگیهای متن پازند بندهش را مورد بررسی قرار خواهد داد.

تحریرها

نسخه‌ها و دستنویس‌های موجود از هر دو تحریر

از هر یک از دو نگارش بندهش بزرگ و کوچک رونوشت‌هایی چند موجود است. از بندهش بزرگ یا ایرانی، نسخه‌های TD1 , TD2 , DH و از بندهش کوچک یا هندی نسخه‌های K20 و M51 در دسترس هستند. به جز این چند نسخه‌ای که متن کامل از هر دو تحریر را دربردارند، چند نسخه ناقص به صورت پراکنده از هر دو تحریر موجود است. در کنار این نسخه‌ها، چندین نسخه‌ی پازند نیز از کتاب بندهش هندی موجوداست که در بخش دستنویس‌های پهلوی و اوستا در India Office Library موجود است. که شماره‌ی ۲۲ از این مجموعه‌ی پهلوی و اوستا در ۹۳۶ یزگردی برابر با ۱۵۶۷ میلادی نوشته شده‌است.(بهار ۱۳۸۵: ۸). همچنین ارواد ادلجی کرساسپ جی آنتیا در سال ۱۹۰۹، یک نسخه ازپازند بندهش را در کتاب نوشتارهای پازند خود، گردآوری و به چاپ رسانیده‌است. این متن، نسبت به دیگر متن‌های پازند دارای ویژگی‌های منحصر به فردی هست.

نسخه پازند ارواد ادلجی کرساسپ جی آنتیا ۱۹۰۹

متن پازند بندهش آنتیا، مانند دیگر نسخه‌های پازند از روی بندهش هندی یا بندهش کوچک، به رشته تحریر درآمده‌است این متن دارای سی و چهار باب است و از صفحه یک تا صفحه هشتاد و دو کتاب نوشتارهای پازند، بدان اختصاص یافته است. وی در پیشگفتار کتاب، در صفحه VI ، در خصوص متن پازند بندهش که ملاک گردآوری او بوده‌است، توضیحاتی داده است که برگردان آن به قلم نگارنده، چنین است:

برای بندهش، دستنویسی را که متعلق یه نایب دستور ادال‌جی نوروجی مهرجی‌رانا از نوساری(Naib Dastur Edaljee Nawrojee Meherjirana of Nowsaree) است، مبنا قراردادم. این دستنویس را خود برای ایشان در سال ۱۲۳۳ یزدگردی برابر با سال ۱۸۶۴ م از روی یک نسخه کهن نوشته‌ام. من این دستنویس را با دستنویس‌های زیر یکجا گردآوری کردم.

۱. یک دستنویس که متعلق به کتابخانه دستور جاماسپ‌جی منوچهرجی جاماسپ‌آسانا است و من نام آن را D.J.M گذاشتم. این دستنویس قدیمی در ۱۱۳۷ یزدگردی برابر با سال ۱۷۶۹ م نوشته شده است.

انجامه‌ی آن چنین است:

تمام شد این کتاب بندهش بروز مبارک تیر بماه مهرداور سنه ۱۱۳۷ یزده جردی نویسنده موبد جمشید بین مانک لقب هنجانه – فجین کردم بروز آستاد بماه دی سال اور یکهزار دوئست و بیست و سه یزده جردی کاتب الحروف من دین بنده فقیر حقیر جاماسپ ابن دستور منوچهر لقب دستور جاماسپ آسا ساکن قصبه نوساری نمر فی الحال در شهرممبئی نوشته شد.

۲. یک دستنویس که هیچ انجامه‌ای ندارد و متعلق به خود من است. من نام آن را E.K.A. گذاشته‌ام. از نوع نوشته‌هایش اینگونه به نظر می‌رسد که می‌باید دستنویسی کهن باشد.(آنتیا ۱۹۰۹: VI)

فصل بندی کتاب

فصل بندی و ترتیب باب‌های متن پازند به هیچ عنوان مطابقتی با نسخه‌های بندهش هندی که ملاک پازندنویس بوده‌است، ندارد. برای نمونه، باب هفتم متن پازند با بخش یکم بندهش هندی که با جمله‌ی az zand āgāhīh آغاز می‌شود مطابقت دارد(آنتیا ۱۹۰۹: ۱۴) و به جای آن باب نخست پازند، درباره درخت گوکرن، بخش هجدهم از بندهش هندی‌ست. (آنتیا ۱۹۰۹: ۱) آنتیا با درنظر گرفتن این موضوع در صفحه‌ی XVII در بخش فهرست مطالب، فهرست بندی خود را بر مبنای فصل بندی ا. و. وست (Dr. E. W. West) که مطابق با همان نسخه هندی است ارائه می‌دهد و شماره‌ی هر باب و شماره‌ی صفحه آن را در مقابل آن می‌آورد و این مورد را در سه خط آغازین صفحه فهرست مطالب، توضیح می‌دهد.(آنتیا ۱۹۰۹: XVII) به جز این مورد، گاه دو باب به یک بخش از بندهش هندی اختصاص دارد و گاه دو بخش به یک باب.

شماره بخش براساس نظر وست	موضوع	شماره باب پازند	شماره صفحه از کتاب پازند
بخش نخست	درباره‌ی فراز آفریدن روشنان	باب هفتم	۱۴
بخش دوم	درباره‌ی آگاهی از سنت آفرینش اهورامزدا	باب هشتم	۲۱
بخش سوم	درباره‌ی یورش اهریمن به آفرینش	باب نهم	۲۱
بخش چهارم	درباره‌ی نبرد اهریمن با گاو یکتا آفریده	باب دهم	۲۴
بخش پنجم	اختران و اباختران (سیارات و صور فلکی)	باب یازدهم	۲۵
بخش ششم	درباره‌ی نبرد کردن آفریدگام گیتی با پتیاره گنا مینو	باب دوازدهم	۲۷
بخش هفتم	نبرد با آب	باب سیزدهم	۲۸
بخش هشتم	نبرد با زمین	باب چهاردهم	۳۱
بخش نهم و دهم	نبرد با گیاه	باب پانزدهم	۳۱
بخش یازدهم	درباره‌ی چگونگی زمین	باب شانزدهم	۳۲
بخش دوازدهم	درباره‌ی چگونگی کوهها	باب هفدهم	۳۳
بخش سیزدهم	درباره‌ی چگونگی دریاها و رودها	باب هجدهم	۳۷
بخش چهاردهم	درباره‌ی چگونگی گوسپندان (جانوران)	باب نوزدهم	۳۹
بخش پانزدهم و شانزدهم	درباره چگونگی مردمان و زایش‌ها	باب سی و دوم	۷۵
بخش هفدهم	درباره چگونگی آتش	باب سی و سوم	۸۰
بخش هجدهم	درباره‌ی درخت گوکرن	باب نخست	۱
بخش نوزدهم	خر سه پا و مرغ چمروش	باب دوم و سوم	۲-۴
بخش بیستم و بیست و یکم	درباره‌ی گونگی رودها	باب چهارم	۷
بخش بیست و دوم	درباره‌ی چگونگی دریاچه‌ها	باب پنجم	۱۲
بخش بیست و سوم	درباره‌ی چگونگی میمون‌ها و خرس‌ها	باب ششم	۱۴
بخش بیست و چهارم	درباره‌ی سروری مردمان و گوسپندان(جانوران)	باب بیستم	۴۳
بخش بیست و پنجم	درباره‌ی کار دین	باب بیست و یکم	۴۵
بخش بیست و ششم	واحد اندازه‌گیری هاسر	باب بیست و دوم	۴۸
بخش بیست و هفتم	درباره‌ی چگونگی گیاهان	باب بیست و سوم	۴۸
بخش بیست و هشتم	درباره‌ی بدکنشی اهریمن و دیوان	نیامده است	
بخش بیست و نهم	درباره‌ی چگونگی کشورها	نیامده است	
بخش سی‌ام	درباره‌ی رستاخیز و تن پسین	باب بیست و چهارم	۵۱
بخش سی و یکم	درباره‌ی تخمه و پیوند کیان	باب بیست و چهارم	
بخش سی و دوم	درباره‌ی پیوند پوروشاسپ	باب بیست و پنجم	۵۷
بخش سی و سوم	درباره‌ی خانواده‌ی موبدان	باب بیست و پنجم	
بخش سی و چهارم	درباره‌ی هزاره‌ها	باب بیست و ششم	۵۸

(برای آگاهی بیش‌تر، بنگرید به آنتیا ۱۹۰۹: XVII).

نویسه‌های اوستایی به کار رفته در متن پازند بندهش

دین دبیره یا خط اوستایی دارای ۵۳ نویسه است و پازند نویسان بنا برشرایط متن از شماری از این نویسه‌ها در متون پازند بهره برده‌اند. در متن پازند بندهش از۵۳ نویسه‌ی اصلی دین دبیره، ۴۷ نویسه‌ی آن به کار رفته است. نویسه‌های اوستایی و نشانه‌هایی که بارتلمه برای آن انتخاب کرده‌است به شرح زیر است:

a -۱	k-۱۵	n-۳۲
ā -۲	x-۱۶	n-۳۳
å -۳	ḣ-۱۷	m-۳۴
ą -۴	x^v-۱۸	y-۳۵
ə -۵	g-۱۹	v-۳۶
ə̄ -۶	ɣ-۲۰	v-۳۷
e -۷	č-۲۱	r-۳۸
ē -۸	ĵ-۲۲	l-۳۹
o -۹	t-۲۳	š-۴۰
ō-۱۰	ɵ-۲۴	s-۴۱
i-۱۱	d-۲۵	z-۴۲
ī-۱۲	δ-۲۶	š-۴۳
u-۱۳	ţ-۲۷	ž-۴۴
ū-۱۴	p-۲۸	y-۴۵
	f-۲۹	y-۴۶
	b-۳۰	h -۴۷
	w -۳۱	

(برای آگاهی بیشتر بنگرید به ابوالقاسمی ۱۳۸۶: ۳۷)

ویژگی‌های نویسه‌های به کار رفته در پازند

همانگونه که پیشتر بدان اشاره شد، پازند نویس برای نوشتن بندهش از ۴۷ نویسه‌ی دین دبیره بهره برده است که دارای ویژگی‌های زیر هستند.

نویسه‌ی l: جزء نویسه‌های اوستایی نیست، ولی طبق سنت پازند نویسی در این متن آمده‌است.

x^v و ḣ:س هر دو برای x^v به کار رفته است.

مانند: x^vrtā (آنتیا ۱۹۰۹: ۱۹) x^vāš (آنتیا ۱۹۰۹: ۲۱)

برای v و y ، مانند متون اوستایی در میان واژه ‹‹ و ›› به کار رفته است و در جدول بالا، جز نویسه‌ها قرار گرفته‌اند. بارتولمه آنها را v و y نویسه گردانی کرده‌است. (ابوالقاسمی ۱۳۸۶: ۳۸) ولی هوفمان آنرا uu و ii نویسه گردانی کرده است(ابوالقاسمی ۱۳۸۶: ۴۰).

مانند ‹‹ورر›› urvar: (آنتیا ۱۹۰۹: ۳۱) ‹‹پیدیاره›› paityāra: (آنتیا ۱۹۰۹: ۲۴)

ī:ی گاهی در آغاز واژه به جای y:ی ، آمده‌است و هر دو صورت نیز در متن به کار رفته است که به نظر می‌رسد پازند نویس آن را همان y:ی آغازین در نظر گرفته است.

مانند: 𐬬𐬀𐬐 īak(آنتیا ۱۹۰۹: ۳۹) و 𐬬𐬀𐬐 yak(آنتیا ۱۹۰۹: ۴۱)

گاهی برای همخوان y ، نویسه‌ی 𐬬:y، هم در آغاز، هم میانه و هم پایان واژه بکار رفته است.

مانند: 𐬬𐬀𐬭𐬀𐬬 x^{v}əy (آنتیا ۱۹۰۹: ۲۳) 𐬬𐬀𐬭𐬀𐬌 āyani (آنتیا ۱۹۰۹: ۴۰) 𐬬𐬀𐬭𐬁𐬐 yazāṭ (آنتیا ۱۹۰۹: ۷۶)

𐬦 ṇ در این متن مانند 𐬦 ą صدای –an می دهد و بیشتر پس از واکه و گاهی بدون همراهی آن می‌آید. که در هر صورت باید همان –an خوانده شود.

مانند: 𐬵𐬀𐬎𐬀 zaṇṭ(آنتیا ۱۹۰۹: ۱۴) 𐬵𐬀𐬎𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀𐬎 hōmāṇṭ(آنتیا ۱۹۰۹: ۱۴) 𐬵𐬀𐬎 buṇṭ (آنتیا ۱۹۰۹: ۱۵)

𐬵𐬀𐬎 ōmāaṇṭ (آنتیا ۱۹۰۹: ۱۵) 𐬵𐬀𐬎𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀𐬎 ṇjiminīṭ (آنتیا ۱۹۰۹: ۱۵)

𐬦 ą معمولا پیش از 𐬨 m و 𐬭 n می‌آید و باید : ā خوانده شود. این ویژگی تقریبا در تمام متن دیده می‌شود.

مانند: 𐬛𐬀𐬨 dąm (آنتیا ۱۹۰۹: ۱۶) ، 𐬀𐬛𐬀𐬭 avąn (آنتیا ۱۹۰۹: ۱۸)

هنگامی که 𐬦 ą بدون همراهی 𐬨 m و 𐬭 n می‌آید، باید همان ān خوانده شود.

مانند: 𐬦 ān:ą آن، (آنتیا ۱۹۰۹: ۲۱) که گاهی 𐬦 ąn: آن. (آنتیا ۱۹۰۹: ۲۵) نیز آمده است.

𐬵 ṭ صرفا، در پایان واژه می‌آید و بر خلاف اوستا که آن را «ت» پایانی می‌دانند دراینجا می‌باید d خوانده شود. و آنگونه که در متن ملاحظه می‌شود، در واژه‌هایی که صورت باستانی آنها به 𐬵 ṭ ختم می‌شده است و در دوره‌ی میانه به d بدل گشته است این قاعده به کار رفته است. مانند kṛta- فارسی باستان، که در فارسی میانه kird و در فارسی نو به کرد، تبدیل شده‌است،(ابوالقاسمی ۱۳۸۶: ۱۵۵). البته گاه استثناهایی هم هست مانند 𐬵𐬀𐬦𐬛 haṇd:، در باب چهاردهم که جز معدود مواردی است که از این شیوه استفاده شده است.

مانند: 𐬵𐬀𐬎𐬀 zaṇṭ(آنتیا ۱۹۰۹: ۱۴) 𐬵𐬀𐬎𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀𐬎 hōmāṇṭ(آنتیا ۱۹۰۹: ۱۴) 𐬵𐬀𐬎 buṇṭ (آنتیا ۱۹۰۹: ۱۵)

𐬵𐬀𐬎 ōmāaṇṭ (آنتیا ۱۹۰۹: ۱۵) 𐬵𐬀𐬎𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀𐬎 ṇjiminīṭ (آنتیا ۱۹۰۹: ۱۵)

𐬀 ə و 𐬁 ā: در بیشتر مواقع به جای e و ē به کار رفته است. و نویسه‌ی 𐬋 e: و 𐬌 ē: در پایان واژه یا به جای یای نکره یا کسره‌ی اضافه و همچنین در افعال استفاده شده‌اند. اما به کارگیری این چهار نویسه از قانون خاصی پیروی نمی‌کنند و این نویسه‌ها گاهی به جای یکدیگر نیز به کار رفته‌اند. این جابه جایی گاهی در خصوص i و ī نیز صدق می‌کند.

مانند: 𐬵𐬀𐬎𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀𐬎 ōmāaṇṭ(آنتیا ۱۹۰۹: ۱۵) 𐬵𐬁𐬭𐬁𐬐 yazāṭ (آنتیا ۱۹۰۹: ۷۶) 𐬐𐬭𐬋𐬴 frahē (آنتیا ۱۹۰۹: ۱۶) 𐬴𐬀𐬭𐬨𐬌𐬵𐬀 hōrməzda (آنتیا ۱۹۰۹: ۱۷)

𐬛 i– طبق قاعده در متون پازند در پایانه‌ی اسم مصدر جزء صورت املایی واژه به شمار می‌رود و فقط در آوانویسی به همان شکل می‌آید و ارزش معنایی ندارد. متن پازند بندهش نیز از این قاعده مستثنا نیست لذا حتی زمانی که به نظر می‌بایست کسره‌ی اضافه به شمار آید باز هم باید از آن صرف نظر شود.

مانند 𐬛𐬀𐬴 𐬴𐬀𐬛𐬌𐬰𐬀𐬭𐬌 bun dahišni: (آنتیا ۱۹۰۹: ۱۴)

گاهی نویسه‌ی 𐬋 e: در پایان برخی واژگان که مختوم به 𐬴 h: هستند می‌آید و به نظر می‌رسد که ارزش معنایی ندارد و شاید تحت تاثیرگویش بومی پازندنویس به کار رفته باشد. هر چند نمی‌توان درباره‌ی آن با قطعیت چنین نظری داد.

مانند 𐬛𐬀𐬨𐬀𐬵𐬌𐬎𐬀: duāzdahe (آنتیا ۱۹۰۹: ۱۹) 𐬐𐬀𐬨𐬀𐬵𐬌𐬎𐬀: kąmahe (آنتیا ۱۹۰۹: ۲۲) 𐬯𐬀𐬵𐬌𐬎𐬀: pązdahe (آنتیا ۱۹۰۹: ۲۲) 𐬰𐬀𐬨𐬀𐬵𐬌: zarahe (آنتیا ۱۹۰۹: ۲۹)

گاهی نویسه‌ی 𐬀: a در پایان برخی واژگان می‌آید و در برخی موارد در پایان همان واژه نمی‌آید. به نظر می‌رسد که این نویسه دارای ارزش معنایی نیست و شاید تحت تاثیرگویش بومی پازندنویس به کار رفته باشد هر چند نمی‌توان درباره‌ی آن با قطعیت چنین نظری داد.

مانند 𐬵𐬀𐬭𐬎𐬌𐬯𐬀: harvispa (آنتیا ۱۹۰۹: ۷۷) 𐬵𐬎𐬎𐬀: huxta (آنتیا ۱۹۰۹: ۷۷) 𐬵𐬀𐬭𐬬𐬵𐬌𐬎𐬀: hōrməzda (آنتیا ۱۹۰۹: ۱۷)

پازندنویس گاهی به جای همخوان‌های 𐬛: jld از 𐬡: δ و به جای 𐬰: z از 𐬶: ž و به جای 𐬯: s از 𐬱: š و به جای 𐬙: t از 𐬧: ϑ و بر عکس استفاده کرده است.

مانند، dam, dast, hašt, az که در متن zam, dašt, hast, əž آمده است.

ویژگی‌های متن پازند و مقایسه آن با متن پهلوی کتابی

گاهی واژه‌ای در دستنویس پهلوی آمده‌است، اما در هیچ یک از نسخ بکار رفته در متن پازند بندهش، نیامده است، که عدم وجود آن واژه در متن باعث نقصان در معنی می‌گردد.

گاهی نیز صورت پهلوی کتابی واژه به خاطر شباهت آن به واژه‌ی دیگر که ویژه‌ی این خط است، پازندنویس را به اشتباه انداخته است و آن را واژه‌ی دیگری خوانده است

مانند واژه ...ud a-rawāg... (𐭥𐭫𐭠𐭲𐭥𐭠𐭢𐭪) (K20: Fol.88.r) پازند...nālnā... (𐬥𐬀𐬤𐬀𐬤𐬀)(آنتیا ۱۹۰۹: ۱۵) .

برای هر دو نمونه اخیر به متن پهلوی کتابی، پازند و آونویسی زیر توجه نمایید. در زیر همه‌ی موارد مطروحه خط کشیده شده است.

𐭠𐭲𐭥𐭠𐭢𐭪 𐭠𐭲 𐭩𐭥𐭠𐭲𐭣𐭥𐭠𐭲 𐭥𐭠𐭲𐭩𐭠𐭲𐭣𐭥𐭠𐭲 𐭠𐭲 𐭥𐭠𐭲𐭩𐭠𐭲𐭣𐭥𐭠𐭲 𐭠𐭲

گاهی هم صورت پهلوی و هم صورت پازند آن اشتباه آمده است.

مانند:

<*bālist*+-<*īg*>که در هر دو نسخه پهلوی و پازند bālistan آمده است. (آنتیا ۱۹۰۹ ۱۴) (K20: Fol.88.r)

در متن پازند گاه پیش آمده‌است که پازند نویس همان صورت پهلوی کتابی واژه را در متن پازند آورده است.

مانند:

𐬰𐬌 𐬰𐬀𐬵𐬌-𐬀𐬀𐬎𐬀𐬴-<𐬌𐬵> 𐬚𐬀𐬯𐬌𐬯 𐬀𐬯𐬀𐬭 𐬥𐬀𐬭𐬥𐬌𐬵𐬀𐬎𐬀 𐬚𐬀𐬯𐬌𐬯 𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬉𐬌𐬵𐬌𐬵 𐬚𐬀𐬯𐬌𐬯 𐬀𐬯𐬀𐬭 𐬥𐬀𐬭𐬥𐬌𐬵𐬀𐬎𐬀 𐬚𐬀𐬯𐬌𐬯.(آنتیا ۱۹۰۹: ۱۴)

az zaṇṭ-āgāh-<*īh*> naxust avar <u>*bundahišnīh*</u> hōrməzda (K20: Fol.88.r)

پازند نویس گاهی خوانش‌های گوناگونی از یک واژه ارائه کرده‌است، بدین معنی که یک واژه به خط پهلوی کتابی را به چند روش در پازند با خط دین دبیره آوانویسی کرده‌است. از این رو می‌توان آن را یکی از ویژگی‌های پازنویسی متن بندهش در نظر گرفت.

مانند: صورت پهلوی کتابی 𐬀𐬵𐬀𐬭𐬥𐬌𐬵 که پازند آن به صورتهای 𐬚𐬀𐬯𐬌𐬯 𐬀𐬯𐬀𐬭 𐬥𐬀𐬭𐬥𐬌𐬵𐬀𐬎𐬀 hōrməzda ، 𐬚𐬀𐬯𐬌𐬯 𐬀𐬯𐬀𐬭 𐬥𐬀𐬭𐬥𐬌𐬵𐬀𐬎𐬀 horməzda ، 𐬚𐬀𐬯𐬌𐬯 𐬀𐬯𐬀𐬭 𐬥𐬀𐬭𐬥𐬌𐬵𐬀𐬎𐬀 hōrməzda ، 𐬚𐬀𐬯𐬌𐬯 𐬀𐬯𐬀𐬭 𐬥𐬀𐬭𐬥𐬌𐬵𐬀𐬎𐬀 hōrməzd ، 𐬚𐬀𐬯𐬌𐬯 𐬀𐬯𐬀𐬭 𐬥𐬀𐬭𐬥𐬌𐬵𐬀𐬎𐬀 horməzd ، و ... آمده است.

یکی از مهمترین ویژگی‌های متن پازند بندهش آن است که به جای شناسه‌ی īh- در پایان اسم معنی، 𐬰: šمی‌آید. به نظر 𐬰:š به علت شباهتش، با yh-:𐬌𐬵 درخط پهلوی کتابی، اشتباه شده‌است. به علت کثرت، این خطا در این متن، به یک ویژگی، روش و سنت تبدیل شده است، لذا، نگارنده فرض را بر این گرفته است که -*īh*، که نشانه اسم معنی است، با نویسه‌ی پهلوی آن، yh-:𐬌𐬵، در پایان اسم معنی به همراه صورت پازند واژه آمده‌است. یعنی، پازند نویس اصل واژه را با نویسه پازند نوشته است و شناسه‌ی آن را با نویسه‌ی پهلوی.

به عنوان مثال در واژه‌ی 𐬚𐬀𐬯𐬌𐬯 𐬀𐬯𐬀𐬭 𐬥𐬀𐬭𐬥𐬌𐬵𐬀𐬎𐬀 [čūna-yh]:𐬚𐬀𐬯𐬌𐬯 (آنتیا ۱۹۰۹ ۳۷)، جز نخست واژه 𐬚𐬀𐬯𐬌𐬯 𐬀𐬯𐬀𐬭 𐬥𐬀𐬭𐬥𐬌𐬵𐬀𐬎𐬀 čūna:به نگارش پازند و جز دوم «yh» به نگارش پهلوی آمده است. که می‌باید آن را در متن čuna-*īh* نویسه‌گردانی کرد.

گاهی در متن پازند، بر خلاف yh- که پیشتر درباره‌ی آن گفته شد، برخی واژه‌ها به گونه‌ای محدود و نه پرتکرار، به صورت ترکیبی از حروف پازند و حروف پهلوی کتابی به نگارش درآمده‌اند و معلوم نیست که پازند نویس از عمد این کار را کرده است یا غیر عمد.

مانند Pa: 𐬚𐬀𐬯𐬌𐬯 𐬀𐬯𐬀𐬭 𐬥𐬀𐬭𐬥𐬌𐬵𐬀𐬎𐬀.(آنتیا ۱۹۰۹: ۳۹) spandān K20: 𐬐𐬀𐬯𐬌𐬯 𐬀𐬯𐬀𐬭 𐬥𐬀𐬭𐬥𐬌𐬵𐬀𐬎𐬀 سپنددانه(K20:Fol.101.v)

گاهی طبق سنت، برخی از نویسه‌های دین دبیره بر خلاف معمول به یک دیگر می‌چسبند و صورت املایی واژه، شبیه خط پهلوی کتابی می‌شود.

به عنوان مثال پازندنویس در باب هفتم، واژه‌ی 𐬚𐬀𐬯𐬌𐬯 𐬀𐬯𐬀𐬭 𐬥𐬀𐬭𐬥𐬌𐬵𐬀𐬎𐬀:šahāṭ را به صورت پیوسته، 𐬚𐬀𐬯𐬌𐬯 𐬀𐬯𐬀𐬭 𐬥𐬀𐬭𐬥𐬌𐬵𐬀𐬎𐬀: šahāṭ آورده است.(آنتیا ۱۹۰۹: ۱۶) در جزء اول این واژه، 𐬰:š به a: و 𐬵:h چسبیده است و صورت šah: 𐬚𐬀𐬯𐬌𐬯 را به وجود آورده است که شبیه واژه‌ی فرضی$y^{ə}h^{ə}č$: 𐬚𐬀𐬯𐬌𐬯 در پهلوی کتابی است.

در پازند بندهش، گاهی کسره‌ی اضافه به صورت متصل یا پی‌چسب و گاهی به صورت منفصل می‌آید.

مانند 𐬀𐬯𐬌 ąn-i که صورت پهلوی آن ān ī است.

در پازند بندهش، واو عطف معمولا به صورت منفصل u: آمده‌است به جز باب نهم که به صورت هزوارش va: 𐬎𐬀 آمده است. (آنتیا ۱۹۰۹: ۲۴)

در متن پازند بندهش، معمولا به جای ō: 𐬎 به سوی، از 𐬎𐬀: oi: او، ضمیر سوم شخص مفرد، استفاده شده است. گاهی نیز oi دقیقا به معنی او به کار رفته است. مانند باب هفتم: 𐬵𐬵𐬵𐬌 𐬎𐬀. 𐬵𐬀𐬎𐬵𐬀𐬌 hast ōi aryand . (آنتیا ۱۹۰۹ ۱۶).

در متن پازند گاهی واژه‌هایی یافت می‌شود که با اینکه با خط پازند نوشته شده‌اند، اما صورت پهلوی آن به خاطر شباهت با حروف پازند به صورت پازند آمده‌اند.

مانند:

Pa: 𐬵𐬀𐬌𐬌.(آنتیا ۱۹۰۹: ۴۰) K20:𐬎𐬀𐬱𐬱 suš: شُش (K20:Fol.101.v)

Pa: 𐬵𐬎𐬌𐬌𐬀.(آنتیا ۱۹۰۹: ۳۹) K20: 𐬵𐬎𐬌𐬌𐬎𐬀 xōn, kōdak ī : خون، کودکِ... (K20:Fol.101.v)

Pa: 𐬵𐬎𐬎𐬀.(آنتیا ۱۹۰۹: ۳۹) K20: 𐬎𐬀𐬵𐬎 gandanāg : گندنا(=تره)، (K20:Fol.101.v)

در مواردی بسیار نادر، واژه‌هایی که به صورت هزوارش در نسخه‌ی پهلوی آمده است به همان صورت در پازند، آوانویسی شده است. مانند باب ۳۲، 𐬎𐬁𐬱: kālā که صورت هزوارش به جای wāng آمده است(آنتیا ۱۹۰۹: ۳۰). و همچنین عدد 3 : *se*، که در متن پهلوی گاهی به صورت هزوارش 𐬵𐬀𐬍𐬵 آمده است و پازند نویس، آن را 𐬵𐬁𐬀𐬵𐬌.taltā: آوانویسی کرده است.(آنتیا ۱۹۰۹: ۲۷).

نتیجه‌گیری

متن پازند بندهش از روی نگارش هندی بندهش یا بندهش کوچک، نوشته شده است. با این تفاوت که فصل بندی‌های نسخه‌ی پازند مطابق با فصل بندی نگارش پهلوی آن نیست و با توجه به قیاسی که میان متن پازند بندهش با دستنویس‌های پهلوی بندهش هندی صورت گرفته به نظر می‌رسد متن پازند به احتمال زیاد از روی دستنویس M51 نوشته شده‌است. تاریخ استنساخ نخستین پازند بندهش مشخص نیست اما آنگونه که از متن‌های به جا مانده از آن آشکار است چند دستنویس در ۹۳۶ یزدگردی برابر ۱۵۶۷م نوشته شده که در بخش دستنویس‌های پهلوی و اوستا در India Office Library موجود است. به جز آن چند نسخه، بنا بر گفته‌ی آنتیا، از سه دستنویس بکار رفته در کتاب وی، یکی را خود از روی یک دستنویسی کهن در سال ۱۲۳۳ یزدگردی برابر با سال ۱۸۶۴م نوشته، یکی توسط جاماسپ آسانا در سال ۱۱۳۷ یزدگردی برابر با سال ۱۷۶۹م نوشته شده و دیگری که خود آن را دستنویسی کهن می‌داند فاقد انجامه و تاریخ است. با مقایسه‌ی تاریخ این دستنویس‌ها با تاریخ استنساخ دو دستنویس K20 و M51 که در میانه‌ی سده چهاردهم میلادی است، باید نتیجه گرفت که نسخه پازند اولیه بی‌گمان بعد از سده‌ی چهاردهم نوشته شده باشد. لذا این تاخر در نگارش پازند بندهش سبب گشته است که پازند نویس، بر خلاف نریوسنگ و پیروان او، از تسلط کافی برای خوانش دقیق واژگان برخوردار نبوده باشد.

این عدم تسلط کافی که آشکارا در متن به چشم می‌خورد باعث شده است که گاه واژه‌ای مانند ōhrmazd با چندین صورت، آوانویسی شود یا واژه‌ای مانند ud gāh، در متن پازند ngāh خوانده شود. یا واژه‌ای مانند jeh ، دختر اهریمن، یا در متن آورده نشود یا به صورت‌های عجیبی مانند ā: 𐬀 آوانویسی شود. یا هزوارش wāng، به اشتباه در پازند 𐬎𐬁𐬱: kālā آورده شود. یا حتی نویسه‌های مشابه در دین دبیره و پهلوی کتابی از هم تشخیص داده نشود و پازندنویس گاهی، 𐬱: š را به جای yh و 𐬬: y را به جای dⁿ و 𐬛: δ را به جای č آوانویسی کند. این موارد باعث شده است که پازند بندهش در مقایسه

با متن‌های پازندی که توسط نریوسنگ و پیروان او نوشته شده‌اند، مانند پازند شکند گمانیک وزار، پازند دقیقی به حساب نیاید. به عنوان مثال در پازند شکند گمانیک وزار –h و –g از پایانه‌های –īh و –īg افتاده است و به جای هر دو آنها 𐬌: ī آمده است، در متن پازند بندهش به جز موارد محدودی که پازند نویس طبق دیگر متون پازند عمل کرده است در بیشتر مواقع 𐬱: š را به جای īh- آورده‌است. اما در خصوص پایانه īg- معمولا طبق سنت پازند نویسی که بدان اشاره شد، رفتار شده است. برای نمونه می‌توان به 𐬯𐬀𐬞𐬀𐬱𐬀𐬈𐬌: pursašnī و 𐬜𐬀𐬞𐬌: gātī اشاره کرد که صورت پهلوی آنها pursišnīg و gētīg است. یکی دیگر از این تفاوت‌ها در آوانویسی 𐬯: ʷw در متون پازند است که در پازند بندهش مانند آوانویسی امروزی ō با نویسه‌ی 𐬭 و 𐬯 آمده است.

اما این تفاوت‌ها و خطاها که ذکر آن رفت محدودتر از آن است که باعث پیدایی روش تازه‌ای در پازندنویسی شود و پازند بندهش از بسیاری جهات، ویژگی‌های اصلی پازند نویسی متقدم را رعایت کرده است و از همان شیوه بهره برده‌است. یکی از این ویژگی‌های مهم این است که پازند نویس کاملا به متن پهلوی وفادار بوده‌است و با حوصله تمام متن بندهش هندی را آوانویسی کرده است و در بیشتر مواقع آنجا که شاید واژه را درست هم تشخیص نداده است صورتی از آن را چه به صورت پهلوی چه به صورت پازند در متن آورده است. این کار سبب گشته است که برخی واژگان که در متن پهلوی دچار افتادگی شده‌اند را می‌توان از روی متن پازند بازنشانی کرد و صورت دقیق آن را تشخیص داد. برای نمونه در بند ششم بخش چهاردهم(باب نوزدهم) واژه‌ی *šnāyēnišn*: خشنودی، در متن پهلوی ناخوانا است ولی در متن پازند به درستی آمده است.

این مثال البته ساده‌ترین بخش است چرا که متنی مانند K20 دارای صفحاتی با افتادگی‌های فراوان هست که متن پازند برای خوانش آن بسیار مفید خواند بود.از طرفی عدم وجود هزوارش‌ها در متن، جز موارد اندکی که به احتمال زیاد سهوی بوده است، و آوانویسی دقیق آنها بر اساس صورت ملفوظ واژه و عدم وجود املاهای تاریخی و آوانویسی نزدیک به دقیق واژگان پهلوی این متن را متنی شایسته‌ی پژوهش می‌سازد و نشان می‌دهد که پازندنویس طبق سنتی که ذکر آن رفت، از وجود هزوارش‌ها و املاهای تاریخی و شبه تاریخی در متن‌های پهلوی، با خبر بوده و می‌دانسته است که صورت ملفوظ با صورت املایی این دست واژگان با هم متفاوت است و لذا خوانش نسبتا دقیقی از این واژگان ارائه داده‌است.و نکته‌ای که پیشتر بدان اشاره شد از۵۳ نویسه‌ی اصلی دین دبیره، ۴۷ نویسه‌ی آن برای نگارش پازند بندهش استفاده شده است. از این ۴۷ نویسه، نویسه‌های 𐬀 𐬁 𐬂 𐬃 که جز نویسه‌های اصلی دبیره‌ی دینی نیست، در متن به کار رفته است. دو نویسه‌ی نخست طبق قاعده، در میان واژه برای نوشتن v و y به کار رفته است و نویسه‌ی l، صرفا برای نوشتن پازند کاربرد دارد و جز نویسه‌های اوستایی نیست. 𐬯 و 𐬭 هر دو برای x^w به کار رفته است. 𐬯𐬀𐬥: aṇ، در همه جا، صدای –an می دهد و بیشتر پس از واکه و گاهی بدون همراهی آن می‌آید. به جای 𐬀𐬵: ām، پیش از 𐬨: m و 𐬥: n، 𐬯𐬀𐬥: aṇ می‌آید و خود بدون همراهی 𐬯𐬀: aṇ باید ān خوانده شود. همیشه 𐬠: ṭ در پایان واژه می‌آید و بر خلاف متون اوستایی «ت» پایانی نیست و باید d خوانده شود. 𐬌: ī گاهی در آغاز واژه به جای 𐬹: y، آمده‌است و باید y خوانده شود. گاهی برای همخوان y ، نویسه‌ی 𐬺: y، هم در آغاز، هم میانه و هم پایان واژه بکار رفته است. بیشتر مواقع به جای e و ē از نویسه های 𐬄: ə و 𐬀𐬄: āə استفاده شده است. و نویسه‌ی 𐬇: e و 𐬈: ē در پایان واژه یا به جای یای نکره یا کسره‌ی اضافه استفاده شده‌اند، اما به کارگیری این چهار نویسه از قانون خاصی پیروی نمی‌کنند و این نویسه‌ها گاهی به جای یکدیگر نیز به کار رفته‌اند. این جابه جایی گاهی در خصوص i و ī نیز صدق می‌کند. گاهی نویسه‌های 𐬛 و 𐬇 در پایان برخی واژگان آمده‌است که به نظر تحت تاثیر گویش محلی پازند نویس بوده و ارزش معنایی ندارند هر چند نمی‌توان درباره‌ی آن با قطعیت چنین نظری داد. پازندنویس گاهی به جای همخوان‌های d از δ و به جای z از ž و به جای s از š و به جای t از θ و بر عکس نیز استفاده کرده است. گاهی طبق

سنت، نویسه‌های ﻩ ، ﻫ ، ﻩ به نویسه‌های پیش و پس از خود می‌چسبد و صورت املایی واژه را شبیه خط پهلوی کتابی می‌سازد. گاهی کسره‌ی اضافه به صورت متصل یا پی‌چسب و گاهی به صورت منفصل می‌آید. و مانند دیگر متون پازند، –i در پایانه‌ی اسم مصدر ارزش آوایی ندارد. و در آخر بنا بر آنچه گذشت و با نگاهی دقیق به متن پازند بندهش می‌توان نتیجه گرفت که آوانویسی متون پازند بیشتر به روش آوانویسی مکنزی نزدیک است و این شباهت، می‌تواند به خاطر آن باشد، که متون پازند بیش از آنکه در خوانش واژگان به فارسی میانه‌ی متقدم که در دوران ساسانیان رواج داشته‌است، وفادار بوده باشد، تحت تاثیر فارسی دری که زبان زمانه‌ی ایشان بوده است قرار گرفته است و از این رو خوانشی متاخر از واژگان پهلوی ارائه شده‌است.

ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسندگان

مشارکت نویسندگان در این مقاله مستخرج از پایان نامه به شکل زیر است:

نویسنده اول: تهیه و آماده‌سازی نمونه‌ها، انجام آزمایش و گردآوری داده‌ها، انجام محاسبات، تجزیه و تحلیل آماری داده‌ها، تحلیل و تفسیر اطلاعات و نتایج، تهیه پیش‌نویس مقاله.

نویسنده دوم: استاد راهنمای پایان‌نامه، طراحی پژوهش، نظارت بر مراحل انجام پژوهش، بررسی و کنترل نتایج، اصلاح، بازبینی و نهایی‌سازی مقاله.

نویسنده سوم: استاد مشاور پایان‌نامه، مشارکت در طراحی پژوهش، نظارت بر پژوهش، مطالعه و بازبینی مقاله.

تعارض منافع

بر اساس اظهارات نویسندگان، این مقاله تعارض منافعی ندارد.

حامی مالی

بنابر اظهارات نویسندگان این پژوهش هیچگونه حامی مالی ندارد.

سپاسگزاری

از تمامی مشارکت کنندگان در این پژوهش سپاسگزاری می شود.

منابع

بهار، مهرداد. (۱۳۸۵). مقدمه بر: بندهش، فرنبغ دادگی، ترجمه‌ی مهرداد بهار، تهران: توس.

تفضلی، احمد. (۱۳۷۸). تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام؛ به کوشش ژاله آموزگار، تهران: سخن.

آموزگار یگانه، ژاله. (۱۳۹۶). زبان، فرهنگ، اسطوره، تهران: معین.

آموزگار یگانه، ژاله. (۱۳۹۶ الف). از گذشته‌های ایران(زبان، اسطوره، فرهنگ). تهران: معین.

آموزگار، ژاله. و احمد تفضلی. (۱۳۸۲). زبان پهلوی، ادبیات و دستور آن. تهران: انتشارات معین.

ابوالقاسمی محسن. (۱۳۸۶). تاریخ زبان فارسی. تهران:سازمان مطالعه و تدوین علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).

ابوالقاسمی محسن. (۱۳۹۳). دستور تاریخی زبان فارسی، تهران:سازمان مطالعه و تدوین علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).

تاوادیا، جی.سی. و فریدون وهمن. (۱۳۴۸). متون پهلوی. تهران: انجمن زرتشتیان.

ماهیار نوابی، یحیی و محمود طاووسی. (۱۳۵۲). گنجینه دستنویس‌های پهلوی و پژوهش‌های ایرانی: جلد ۴۸، ک ۲۰، ک۲۰ ب، ارداویرافنامه، بندهش و جز آن. شیراز: مؤسسه آسیایی دانشگاه پهلوی (شیراز).

بهزادی، رقیه. (۱۳۶۸). بندهش هندی متنی، به زبان فارسی میانه (تصحیح و ترجمه). تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

گشتاسب، فرزانه. (۱۳۹۶). واژه‌های پازند در فرهنگ اویم، زبان‌ها و گویش‌های ایرانی، *نامه فرهنگستان*، ش ۷، صص ۲۷– ۴۹.

References

Abolghasemi, M. (2007). History of the Persian language. SAMAT.

Abolghasemi, M. (2014). Historical grammar of the Persian language. SAMAT.

Amoozgar, J. (2017). Language, culture, mythology. Moein.

Amoozgar, J. (2017a). From the past of Iran (Language, mythology, culture). Moein.

Amoozgar, J., & Tafazzoli, A. (2003). Pahlavi language, literature, and its grammar. Moein.

Anklesaria, B. T. (1956). The Greater Bundahishn. Trustees of the Parsee Punchayet Funds and Properties.

Antia, E. E. K. (1909). Pazendnama: A collection of Pazend writings. The Parsi Publishing Co.

Bahar, M. (2006). Introduction to: Bundahishn (F. Dadgi, Trans.). Toos. (Original work published 1986).

Bartholomae, C. (1961). Altiranisches Wörterbuch. Walter De Gruyter & Co.

Behzadi, R. (1989). The Indian Bundahishn: A Middle Persian text (Correction and translation). Institute for Cultural Studies and Research.

Gashtasb, F. (2017). Pazand words in the Oym-ēk culture. *Name-ye Farhangestan*, 15(3), 27–49.

Mahyar Navabi, Y., & Tavousi, M. (1973). Treasury of Pahlavi manuscripts and Iranian research: Vol. 48. Ardavirafnameh, Bundahishn, and others. Asian Institute of Pahlavi University.

Tafazzoli, A. (2009). History of Iranian literature before Islam (J. Amoozgar, Ed.). Sokhan.

Tavadia, J. C., & Vahman, F. (1969). Pahlavi texts. Zoroastrian Society.

15. West, E. W. (1885). Pahlavi texts. Oxford University Press.

New Research in Islamic Humanities Studies
Online ISSN : 2980 - 8944
https://api.lu.ac.ir/
Lorestan University

Explaining the Contexts and Process of the Expansion of Shiism in Isfahan during the Early Islamic Centuries

Arman Forouhi

Assistant Professor, Department of Iranian Studies, Faculty of Humanities, Meybod University, Meybod, Iran.
Email: A.Forouhi@meybod.ac.ir

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received 24 September 2025
Received in revised form 24 November 2025
Accepted 03 January 2026
Available online 15 January 2026

Keywords:
Islam,
Shiism,
Isfahan,
Partisans,
Alids

ABSTRACT

Objective: To examine the historical roots of the presence of Shiism and how it spread in the city of Isfahan during the early Islamic centuries, and to identify the impact of the process of Imam al-Rida's (AS) arrival in Iran and the subsequent migration of Alawids to this city and the increased inclination toward the Ahl al-Bayt (AS).

Method: This inquiry, employing a descriptive-analytical approach and relying on library sources, will examine and analyze historical accounts concerning the status of Shiism in Isfahan during the early Islamic centuries.

Results: The results of the research indicate that Shiism existed in Isfahan despite the relatively dominant anti-Shii (Nasibi) atmosphere. The undisputed dominance of the Umayyads and their subordinate governors prevented the establishment and continuation of Shii inclinations in Isfahan. Nevertheless, the migration of sayyids to Iran, the establishment of Shii governors in Isfahan by Imam Ali (AS), Mukhtar al-Thaqafi, and Abd Allah ibn Mu'awiyah, as well as the presence of Shii scholars and learned men, were influential in the spread of Shiism in this region and led to the result that in the early centuries, Shiis, as a minority, played a role in the political and social transformations of this land.

Conclusion: Although Isfahan was predominantly known as a Sunni city in the early Islamic centuries, there were signs of the presence and activity of Shiis there. Extensive Umayyad propaganda and then the dominance of Sunni schools of thought created an anti-Shii atmosphere and enmity toward the Ahl al-Bayt (AS). However, the presence of Imam al-Rida (AS), the migration of sayyids and Alawids to Iran, gradually prepared the ground for the people of Isfahan to become acquainted with Shiism, and eventually this city, relying on its Shii heritage from the early Islamic centuries, became one of the solid bastions of Shiism in later periods.

Cite this article: Forouhi, A. (2026). Explaining the Contexts and Process of the Expansion of Shiism in Isfahan during the Early Islamic Centuries. *New Research in Islamic Humanities Studies*, 4 (Special Issue), 1-16.
https://doi.org/10.22034/api.2026.2044093.1077

© Author retain the copyright and full publishing rights.
Publisher: Lorestan University.
DOI: https://doi.org/10.22034/api.2026.2044093.1077

Introduction

The advent of Islam in Iran is considered one of the most significant historical events for the Iranian territory. Isfahan held an important position in the late Sasanian era prior to the advent of Islam in Iran. Isfahan, in the Jibal region, was among the first cities to be conquered upon the arrival of the Arabs. Over time, Islam came to be accepted as the new religion by the inhabitants of Isfahan. The conquest of Isfahan provided a suitable ground for the presence of Arab tribes in this region. From the time of the conquest of Isfahan, the Rightly Guided Caliphs consistently dispatched governors to administer the city. Among the significant events that took place during the time of Imam Ali (AS) was the construction of the first grand mosque, known as Masjid al-Khashinan, by Abu Khunas, the freed slave of Umar ibn al-Khattab. During the period of Imam Ali (AS), the arrival of the caliph's agents to various regions, including Isfahan, contributed to the spread of Shiism. They brought with them Shii thought and played a role in fostering the people's interest in the Ahl al-Bayt (the Prophet's household), and their presence marked the beginning of the term Shia being raised, albeit in a simple and ordinary manner, in the city of Isfahan. The most important figures who planted the seeds of Shiism in Isfahan during the period of Ali (AS) were Yazid ibn Qays al-Arhabi, Mukhnaf ibn Sulaym al-Azdi, Umar ibn Salama, and others.

Method

This research, employing a descriptive-analytical approach and relying on library sources, will examine and analyze historical accounts concerning the status of Shiism in Isfahan during the early Islamic centuries.

Results

A considerable number of the noble Companions of the Prophet (PBUH) and the Imams (AS) were from Isfahan, and they provided the groundwork for the spread of Shii teachings during their time. The first Muslim Iranian and the first Companion of the Prophet (PBUH) was Salman al-Farsi, born in Jayy, Isfahan. Ummah al-Farsiyyah was another Companion of the Prophet (PBUH) whose birthplace has been recorded as Isfahan. The arrival of Malik al-Ashtar al-Nakha'i in Isfahan is mentioned in the book Dhikr Akhbar Asbahan, noting that Malik al-Ashtar was in Isfahan during the caliphate of Ali ibn Abi Talib. Other Shii figures who lived in Isfahan for a period include the prominent poet of Arab and Islamic history, Qays ibn Abd Allah ibn Ka'b, nicknamed al-Nabighah al-Ja'di, and Abd Allah ibn Muhammad al-Kanani, known as Abu al-Walid, who is renowned in history as a memorizer of hadith. Isma'il ibn Abd al-Rahman, Hammad ibn Abi Sulayman, Ibn Qutaybah, Abu al-Hasan al-Asbahani, Idris ibn Abd Allah al-Isfahani, Muhammad ibn Sulayman al-Isfahani, Uthman al-Isfahani, Nafi' ibn Abd al-Rahman, Ibrahim ibn Shaybah al-Isfahani, Muhammad ibn Mandah, Abd al-Rahman al-Isfahani, Abd Allah ibn Muhammad ibn Isfahaniyya, Abu al-Hasan ibn Muhammad ibn Shirah al-Isfahani, and Ahmad ibn Muhammad ibn Sayyar al-Isfahani were among the Companions of the Imams (AS) from Isfahan.

The Umayyad agents in the cities engaged in intense propaganda against the Commander of the Faithful and the Alawids; however, the impact of this propaganda in Isfahan was greater than in other cities, to the extent that for centuries afterward, it was referred to in sources as a city of the Nasibis (enemies of the Ahl al-Bayt). The oppressive conduct and racial prejudice of the caliphs and governors of the Umayyads had created grounds for discontent and opposition to the government, particularly among non-Arab peoples and nations, including the Iranians. Consequently, Alawid uprisings intensified during the Umayyad period. Mukhtar al-Thaqafi, in pursuit of the killers of Imam Husayn (AS), received substantial funds from Iraq, Jibal, Isfahan, Rayy, Azerbaijan, and the Jazirah. The domain of his Shii rule also extended over Kufa, Basra, Rayy, Khurasan, Nahavand, the environs of Isfahan, and Azerbaijan. He also appointed Yazid ibn Mu'awiyah al-Bajali over Isfahan, Qom, and their surrounding areas. Said ibn Jubayr al-Asadi, one of the Followers (Tabi'un) and Shiis of the Commander of the Faithful (AS), and a jurist, reciter, and exegete of the Qur'an, entered Isfahan around the year 82 AH. During two years of residence in the Kunbulan quarter, he disseminated hadith and expanded Shii teachings in the Masjid al-Juljulah ibn Tamimi. The uprising of Abd Allah ibn Mu'awiyah in the late Umayyad period, after being defeated in Kufa, fled to Iran and managed to gain control over Hamadan, Isfahan, and Rayy. Even after establishing himself in Isfahan, he appointed individuals to govern various regions.

The growth of Shiism in the third century was remarkable due to the arrival of Imam al-Rida (AS) in Khurasan, the establishment of the Alawid state in Tabaristan, and the increased migration of sayyids to Iran, and this century can be called the century of Shiism in Iran. Isfahan was also influenced by this atmosphere, and favorable conditions were provided for the flourishing of Shiis in social arenas. The selection of Isfahan as the capital by the Buyid amirs, as well as their practical emphasis on tolerance and coexistence among all religions and Islamic sects, caused the situation of Shiis to thrive.

The reasons for the lack of inclination of the people of Isfahan toward the Ahl al-Bayt and their tendency to confront Shiis are as follows:

- The governance of Isfahan was in the hands of appointees of the Umayyad and Abbasid caliphs, who had no peaceful relationship with Shiism.
- The existence of Shii centers such as Qom adjacent to Isfahan, where any Shii individual would prefer to choose Qom for residence rather than settle as a minority in a Sunni city.
- The presence of certain Arab tribes in Isfahan that were opposed to Shiism, such as the Banu Dibbah, who came to Isfahan after their defeat in the Battle of the Camel.
- The absence of a Shii government in that region, which caused the people of Isfahan to lean toward Sunni Islam.
- The influence of the Hanbali school in this region, which was vehemently opposed to Shiism.
- The creation of an anti-Shii atmosphere in Isfahan through extensive Umayyad propaganda.

Conclusion

The history of Isfahan in the early Islamic centuries presents conflicting information in sources regarding religion and how Shiism entered the city. The entry and spread of Shiism in Isfahan

suffer from inconsistency in the sources; some sources, despite the presence of noble Companions of the Prophet (PBUH) and the Imams (AS) in Isfahan, have introduced it as a city that was incompatible with Shiism due to the prolonged presence of the Umayyads in the political structure of that period. The arrival of great Shii figures in Isfahan on the one hand, and the subsequent inclination of the people of Isfahan on the other, have prevented historians from reaching an acceptable consensus in this regard.

The creation of an anti-Shii atmosphere in Isfahan through extensive Umayyad propaganda in this region caused a distorted image of the Ahl al-Bayt to be portrayed in Isfahan, and the people of Isfahan came to believe that enmity toward the Ahl al-Bayt and the Alawids, and especially toward Imam Ali (AS), was a pillar of their religion. After the fall of the Umayyad state, this trend continued due to the dominance of the Hanbali and Thawri schools, which inherently carried hostility toward the Ahl al-Bayt. With the migration of Imam al-Rida (AS) and, following him, the sayyids and Alawids to Iran, the ground was prepared for the people of Isfahan to become more and more deeply acquainted with Shiism and the Ahl al-Bayt (AS). Over time, the inclination toward Shii beliefs deepened, and the intellectual-theoretical groundwork was laid for transforming this city into a bastion of Shiism for later historical periods, namely the Buyids and the Safavids.

Author Contributions

The author contributed equally to the conceptualization of the article and writing of the original and subsequent drafts.

Data Availability Statement

Data available on request from the authors.

Acknowledgements

Thanks and appreciation have not been expressed.

Ethical Considerations

The author strictly adhered to the highest standards of research integrity. The authors avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not-for-profit sectors.

Conflict of Interest

The author declare no conflict of interest.

پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی
شاپا الکترونیکی: ۸۹۴۴-۲۹۸۰
https://api.lu.ac.ir/
دانشگاه لرستان

تبیین زمینه‌ها و روند گسترش تشیع در اصفهان در قرون نخستین هجری

آرمان فروهی

استادیار گروه ایرانشناسی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه میبد، میبد، ایران. رایانامه: A.Forouhi@meybod.ac.ir

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
مقاله پژوهشی،

تاریخچه مقاله:
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۷/۰۲
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۹/۰۳
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۰/۱۳
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۱۰/۲۵

کلیدواژه‌ها:
اسلام،
تشیع،
اصفهان،
علویان

چکیده

هدف: بررسی ریشه‌های تاریخی حضور تشیع و چگونگی گسترش آن در شهر اصفهان در قرون نخستین هجری و شناسایی تأثیر روند حضور امام رضا (ع) در ایران و در پی آن مهاجرت علویان به این شهر و افزایش گرایش به اهل بیت (ع).

روش پژوهش: این جُستار با رویکرد توصیفی- تحلیلی و با تکیه بر منابع کتابخانه‌ای به بررسی و تحلیل گزاره‌های تاریخی در ارتباط با وضعیت تشیع در اصفهان در طی قرون اولیه هجری خواهد پرداخت.

یافته‌ها: نتایج حاصل از پژوهش حاکی از آن است که تشیع در اصفهان با وجود فضای مسلط نسبی ناصبی‌گری وجود داشته است. سیطره بلامنازع امویان و حاکمان دست نشانده آنها مانع ایجاد و تداوم گرایش‌های شیعی در اصفهان شد. با این وجود، مهاجرت سادات به ایران، استقرار حاکمان شیعی در اصفهان از سوی حضرت علی (ع)، مختار ثقفی و عبدالله بن معاویه و حضور دانشمندان شیعی و علما در گسترش تشیع در این منطقه اثرگذار بوده و منجر به آن شده است که در سده‌های اولیه شیعیان به صورت اقلیتی در دگرگونی‌های سیاسی و اجتماعی این دیار نقش آفرینی کنند.

نتیجه گیری: اگرچه اصفهان در سده‌های نخستین اسلامی شهری غالباً سنی‌مذهب شناخته می‌شد، نشانه‌هایی از حضور و فعالیت شیعیان در آن وجود داشت. تبلیغات گسترده اموی و سپس سیطره مذاهب اهل سنت، فضایی ضدشیعی و دشمنی با اهل‌بیت (ع) پدید آورد. اما حضور امام رضا(ع)، مهاجرت سادات و علویان در ایران، به‌تدریج زمینه آشنایی مردم اصفهان با تشیع را فراهم کرد و سرانجام این شهر با تکیه بر میراث شیعی قرون اولیه هجری خود، در ادوار بعدی به یکی از پایگاه‌های مستحکم تشیع تبدیل شد.

استناد: فروهی، آرمان. (۱۴۰۴). تبیین زمینه‌ها و روند گسترش تشیع در اصفهان در قرون نخستین هجری. *پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی*، (ویژه نامه) ۴، ۱-۱۶. https://doi.org/10.22034/api.2026.2044093.1077

ناشر: دانشگاه لرستان.

© نویسنده.

DOI: https://doi.org/10.22034/api.2026.2044093.1077

مقدمه

ورود اسلام به ایران از مهم‌ترین حوادث تاریخی برای سرزمین ایران به شمار می‌رود. اصفهان در قبل از ورود اسلام به ایران جایگاه مهمی در اواخر عصر ساسانی داشته است. اصفهان در این دوره مرکز واسپوهران (افراد خاندان‌های بزرگ) محسوب می‌شد و واسپوهران آمارکار و مستوفی خراج واسپوهران در این شهر حضور داشتند. (کریستین‌سن، ۱۳۸۴: ۳۶۲) در هنگام وقوع نبردهای ساسانیان و اعراب، دسته‌های فراوانی از اهالی اصفهان در قالب نیروهای نظامی به سپاه یزدگرد می پیوستند. مورخان از حضور اهالی اصفهان در نبردهای جلولا و قادسیه یاد کرده اند. (دینوری، ۱۳۸۳: ۱۰۵ و ۱۶۲) همچنین پس از شکست یزدگرد از سپاه اعراب به همراه خواص خود در اصفهان پناه گرفت که این مسئله بر اهمیت اصفهان در اواخر عصر ساسانی تأکید می‌کند. (اصفهانی، ۱۳۴۶: ۱۶۰)

اصفهان در منطقه جبال از نخستین شهرهایی بود که با ورود اعراب گشوده شود. هرمزان والی سابق خوزستان در مشورت به عمر بن خطاب از اهمیت اصفهان یاد کرده است: «فارس و آذربایجان دو بال است و اصفهان سر؛ اما اگر یکی از دو بال را قطع کنی بال دیگر به جای او باشد اما اگر سر را قطع کنی هر دو بال بیفتد، پس از سر آغاز کن». (مسعودی، ۱۳۶۹: ۶۷۹/۱) مورخان سال فتح اصفهان را ۲۱ هجری، اواخر سال ۲۳ هجری یا اوایل سال ۲۴ هجری ذکر کرده اند. (طبری، ۱۳۷۵: ۱۹۶۶/۵) به نظر می‌رسد سال ۲۱ هجری با توجه به اصالت و قدمت طبری به واقعیت نزدیک‌تر باشد. خلیفه دوم، مأموریت فتح اصفهان را به عبدالله بن عبدالله بن عتبان از سران انصار فرستاد که موفق بود. (طبری، ۱۳۷۵: ۱۹۶۲/۵) البته برخی منابع، عبدالله بن بن بدیل بن ورقاء خزاعی را فاتح اصفهان دانسته‌اند که با توجه به تخمین سن وی در زمان خلیفه دوم، پذیرش این روایت محل تردید است. (پرگاری و دیگران، ۱۳۹۱: ۸۷)

بدین ترتیب دین اسلام وارد اصفهان گردید و گرچه در ابتدا مسلمانان را پذیرفتند، ولی اسلام به مرور زمان به عنوان دین جدید مورد پذیرش اهالی اصفهان قرار گرفت. فتح اصفهان زمینه مناسب برای حضور قبایل عرب را در این منطقه فراهم کرد. قبایل ثقیف، تمیم، بنی ضبّه، بنی حنیفه و بنی عبدالقیس قبایلی بودند که افرادی از آنها در اصفهان اسکان یافتند. (یعقوبی، ۱۳۸۱: ۵۰) در زمان خلیفه سوم آنچه از ری و اصفهان باقیمانده بود به دست ابوموسی اشعری فتح گردید. (مقدسی، ۱۳۷۴: ۴-۸۶۶/۶) از سوی خلفای راشدین از زمان فتح اصفهان همواره حاکمانی جهت اداره اصفهان فرستاده می‌شد. در دوره حضرت علی (ع)، مخنف بن سلّیم، حارث بن ابی الحارث، عمرو بن سلمه و یزید بن قیس ارحبی از جمله حاکمان اصفهان بوده‌اند. (ابن اعثم کوفی، ۱۳۷۲: ۲۵۵) از رویدادهای مهمی که در زمان حضرت علی (ع) رخ داد، ساخت نخستین مسجد بزرگ به نام مسجد خشینان[1] توسط ابوخناس مولای عمر بن خطاب بود. (ابونعیم اصفهانی، ۱۳۷۷: ۱۳۰) سنگ بنای این مسجد توسط ابوموسی اشعری گذاشته شد. (ابن رسته، ۱۳۶۵: ۲۳۷-۲۳۸) از دوره حضرت علی (ع) دسته بندی مسلمانان به شیعه و اهل سنت نمایان‌تر می‌شود. در ارتباط با اصفهان در قرون اولیه اسلامی آثار متعددی به نشر رسیده است که برخی از آنها به تشیع این شهر اشاره داشته اند. فقیه ایمانی در کتاب تاریخ تشیع اصفهان از دهه سوم قرن اول تا پایان قرن دهم و همچنین در مجموعه مقالات همایش پیشینه تشیع در اصفهان به ابعاد مختلف شیعیان در اصفهان پرداخته اند. در هر دو اثر با وجود بررسی جنبه های گوناگون به زمینه ها و روند ورود تشیع اشاره جامعی نشده است. براین اساس بررسی کامل تر این موضوع از اهداف پژوهش حاضر است. در منابع به تفضیل از فعالیت شیعه در اصفهان از این دوره به بعد یاد شده است که در ادامه به آن اشاره خواهیم کرد.

۱. محله‌ای به همین نام نیز در اصفهان وجود داشته است. (دهخدا، ۱۳۷۳: ۸۶۳۱/۶)

پیشگامان اسلام و تشیع در اصفهان

در میان شهرهای ایران، شهر اصفهان شاهد حضور محبان اهل بیت بود. تعداد فراونی از صحابه بزرگوار پیامبر (ص) و ائمه (ع) از اهالی اصفهان بوده و زمینه گسترش معارف شیعی را در دوره خود فراهم کرده اند. نخستین مسلمان ایرانی و نخستین صحابه پیامبر (ص) سلمان فارسی زاده جی اصفهان بود. وی به صورت برده وارد مدینه شد تا اینکه پیامبر (ص) در سال پنجم هجری او را از زن یهودی خرید و آزاد کرد. (ابن هشام، ۱۹۹۸م: ۲۳۴/۱) از خدمات ارزنده سلمان فارسی به اسلام می توان به پیشنهاد حفر خندق به دور مدینه در جنگ احزاب، پیشنهاد ساخت شهر کوفه برای اسکان سربازان در عراق، راهنمایی سپاه اسلام در فتح ایران و حکمرانی بر مدائن براساس عدالت اشاره کرد. (یعقوبی، بی تا: ۳۷/۲؛ ابن اثیر، ۱۳۷۲: ۳۶۸/۲؛)پیامبر (ص) از سلمان فارسی با تعبیر «سلمان منا اهل بیت» و حضرت علی (ع) از او به عنوان «دریای علم که پایان ندارد» یاد کرده است. (ابن ابی الحدید، بی تا: ۳۶/۱۸؛ صدوق، ۱۱۶۶ق: ۲۵/۱) سلمان فارسی جزء نخستین کسانی بود که در کنار مقداد بن اسود، ابوذر غفاری و عمار بن یاسر شیعه علی (ع) شناخته شد. (نوبختی، ۱۳۵۵: ۱۷–۱۸) وی به طور قطع در گسترش اسلام و تشیع در میان ایرانیان نقش تأثیرگذاری داشته است.

اَمَه الفارسیه از دیگر صحابه پیامبر (ص) بود که محل تولد وی را اصفهان ذکر کرده اند. (سامانی، ۱۳۹۳: ۳۷) همچنین هرچند منابع به حضور حسنین (ع) در اصفهان در روند فتح طبرستان و جرجان اشاره کرده‌اند، ولیکن عدم اتفاق نظر در میان مورخان و وجود روایت های ضعیف و راویان نامعتبر، حضور این ائمه (ع) در اصفهان را رد می‌کند. (بلاذری، ۱۳۶۴: ۳۴۳؛ ابوشیخ، ۱۹۹۲: ۱۹۱/۱؛ مافروخی، ۱۳۵۸: ۳۵) به ورود مالک اشتر نخعی به اصفهان در کتاب ذکر اخبار اصبهان اشاره شده که مالک اشتر در ایام خلافت علی بن ابی طالب در اصفهان بوده و شخصی به نام عمیر بن سعید بر او وارد شده در حالی که جمعی از قبیله نخع همراه او بودند و سپس می‌نویسد مالک در سال ۳۷ ق در محل قلزم در اثر مسمومیت درگذشت. (ابونعیم اصفهانی، ۱۳۷۷: ۳۱۸/۲)

از دیگر شخصیت‌های شیعی که در اصفهان مدتی زندگی کرد، شاعر برجسته تاریخ عرب و اسلام قیس بن عبد الله بن کعب بن عبد الله یا عبد الله بن قیس ملقب به نابغه جعدی می‌باشد، نابغه جعدی از رفتارهای عثمان بن عفان در دوران خلافت او رنجیده شد و به بهانه زیارت فامیل و شوق به بادیه و صحرا از مدینه خارج شد. (مدرس، ۱۳۷۴: ۸۵/۶) بعدها معاویه به مروان دستور داد اهل و خانواده نابغه را دستگیر کند و به زندان بیندازد، جون نابغه از دوستداران و ستایش گران و سرایندگان شعر در حمایت از امیرالمومنین به شمار می‌رفت (حسینی العاملی، ۱۳۵۴: ۶ /۲۶۳) معاویه، نابغه جعدی را به اصفهان تبعید نمود نابغه بعد از مدتی در این شهر درگذشت. (ابو نعیم اصفهانی، ۱۳۷۷: ۷۳/۱)

از دیگر شیعیانی که در اصفهان بذر تشیع را پراکند و مردم را با مکتب اهل بیت آشنا کرد، عبدالله بن محمد کنانی مکنی به ابو الولید است که به عنوان حفاظ الحدیث در تاریخ شهرت دارد، حافظ ابو نعیم از او به عنوان شخصی که به کثرت حدیث شهرت داشت و علنا به دفاع از امام علی می‌پرداخت و خلافت ابوبکر را انکار می‌کرد، یاد کرده است. (ابو نعیم اصفهانی،۱۳۷۷: ۲ / ۴۹) وی با واکنش شدید حنبلی‌ها روبرو شد و ابی دلف والی اصفهان او را در مجمعی از علمای مشهور حنفی از قبیل ابو مسعود رازی و محمد بن بکار محمد بن فرج و زید بن خرشیه وارد نمود. علمای مذکور با او مناظره کردند؛ ولی او هم چنان بر عقاید خود اصرار ورزید و در پایان به فرمان والی او را چهل ضربه شلاق زدند و از اصفهان طرد کردند. (ابوالشیخ، ۱۹۹۲: ۲ / ۳۲۹)

اسماعیل بن عبدالرحمن در شمار صحابه امام سجاد (ع)، امام محمدباقر (ع) و امام صادق (ع) بود. پدر وی از بزرگان اصفهان به شمار می رفته است و علامه امینی، اسماعیل را در زمره راویان شیعه مورد قبول اهل سنت آورده است. (امینی، ۱۳۶۹: ۹۳/۲) اسماعیل از مفسران بزرگ اسلامی بود که تفسیرش مرجع مفسران بعدی شد. (قریشی، ۱۳۹۰: ۲۱۱) از دیگر بزرگان تشیع اصفهان می توان به حماد بن ابی سلیمان اشاره کرد. حماد از طبقه پنجم راویان کوفی بود و شیخ طوسی وی را در میان اصحاب امام باقر (ع) و امام صادق (ع) آورده است. دانشمندان اسلامی از وی به عنوان امام، مجتهد، جواد و کریم

یاد کرده اند. جریر بن عبدالحمید بن قُرط (متوفی ۱۸۸ هـ . ق) از دانشمندان مشهور زمان خود و مرجع دیگر دانشمندان بود. (عزیزی، ۱۳۸۰: ۱۷۱) ابن قتیبه او را از شخصیت های شیعی و شیخ طوسی وی را در شمار اصحاب و راویان امام صادق (ع) به شمار آورده است. (دینوری، ۱۳۷۲: ۶۲۴) از دیگر صحابه اصفهانی امام صادق (ع) می توان به ابوالحسن اصبهانی، ادریس بن عبدالله الاصفهانی، محمد بن سلیمان اصفهانی و عثمان اصفهانی اشاره کرد. (امین، ۱۳۷۹: ۱۸۹/۶؛ موسوی خویی، ۱۴۰۳ق: ۱۱۲/۱۱) نافع بن عبدالرحمن از اصحاب امام موسی کاظم (ع) اصفهانی ولی ساکن مدینه بود. وی در قرائت مورد اعتماد قراء برجسته مدینه بود. (ابن خلکان، ۱۳۶۴: ۵/۵) ابراهیم بن شیبه اصفهانی از اصحاب اصفهانی امام جواد (ع) و امام هادی (ع) و مورد اعتماد رجالیان بود. (طوسی، ۱۴۱۵ق: ۳۹۸ و ۴۱۱) در کتب اربعه از جمله کافی، تهذیب و استبصار از ابراهیم بن شیبه حدیث آمده است. (اردبیلی غروی، ۱۴۰۳ق: ۲۲/۱) محمد بن منده از دیگر اصحاب امام جواد (ع) و محدثان بزرگ شیعه بود. عبدالرحمن اصفهانی، عبدالله بن محمد بن اصفهانی و ابوالحسن بن محمد بن شیره اصفهانی از یاران امام هادی (ع) بودند. احمد بن محمد بن سیار اصفهانی از صحابه امام جواد (ع)، امام هادی (ع) و امام حسن عسگری (ع) بوده است که دارای تألیفاتی همچون النوادر، ثواب القرآن، الطب، الغارات و القرائت بود. (طوسی، ۱۴۱۵ق: ۴۱۱ و ۴۲۷)

حضور با برکت اصحاب ائمه (ع) در اصفهان نشانه‌ای از ورود عقاید شیعی و وابستگی به مکتب اهل بیت از همان قرن‌های اولیه به این شهر دارد و بیانگر این مطلب می‌باشد که به‌رغم سیاست مخالفین مکتب امامت و تشیع در اصفهان ارتباط با پیشوایان شیعه و اهل بیت علیه‌السلام و حمایت و پشتیبانی از این مذهب با درجات مختلف وجود داشته است.

تشیع و اصفهان در قرن اول هجری

قرن اول هجری دوره حاکمیت خلفای نخستین و سپس بنی‌امیه در جهان اسلام می‌باشد و از آنجا که ایران نیز از دهه سوم قرن اول هجری بخشی از قلمرو اسلامی گردیده بود تحولات و تغییراتی که در مرکز خلافت روی می‌داد بر اوضاع و احوال ایران و مناطق آن از جمله اصفهان تأثیر داشت. در دوره امام علی (ع) ورود عاملان خلیفه مسلمین به مناطق مختلف از جمله اصفهان موجب رواج تشیع گردید. آنان با خود اندیشه شیعی را می‌آوردند و در ایجاد علاقه مردم به اهل بیت نقش داشته و حضور آن‌ها سرآغاز مطرح شدن عنوان شیعه هرچند به شکل ساده و معمولی در شهر اصفهان گردید. مهم‌ترین اشخاصی که در دوره علی (ع) نهال تشیع را در اصفهان افشاندند، یزید بن قیس ارحبی، مخنف بن سلیم ازدی، عمر بن سلمه و دیگران بودند.

یزید بن قیس ارحبی، نخستین فرستاده امام علی (ع) به اصفهان است. او از قبیله همدان یمن و از روسای بزرگ طائفه به شمار می‌آمد. زمان پیامبر (ص) را درک نموده و از صحابه آن حضرت به حساب می‌آمده است. در کوفه سکونت داشت. او از بنی ارحب و از قبیله همدان و برادر سعید بن قیس همدانی می‌باشد. (ابو نعیم اصفهانی، ۱۳۷۷: ۷۲/۱؛ خویی، ۱۳۹۰: ۱۱۹/۲) شیخ طوسی وی را به عنوان یکی از رجال حدیثی شیعه می‌داند که در ابتدا امام علی او را والی مداین و سپس حاکم شهرهای اصفهان و ری و همدان نمود. (طوسی، ۱۴۰۴: ۶۲)

یزید بن قیس از تبعیدی‌های حکومت عثمان بن عفان بود. یزید بن قیس در جریان جنگ صفین یکی از چند نفری است که به همراه عدی بن حاتم شبث بن ربعی و زیاد بن خصفه از طرف امام علی (ع) برای بحث و مناظره به سوی معاویه اعزام گردیدند و سخنانی در دفاع از حقانیت امام علی و فضایل آن حضرت ایراد نمود. وی مبارزه تحسین برانگیزی به همراه امام علی (ع) در جنگ صفین داشت و خطبه‌ها و سخنرانی‌های مشهوری ایراد نمود که دلالت بر ثبات قدم و قدرت ایمان او دارد. وی مردم را به جهاد و جنگ بر علیه شامیان تشویق می‌کرد. (منقری، ۱۳۶۶: ۳۳۸-۳۳۹) شیخ کلینی روایتی در کتاب کافی نقل نموده که یزید بن قیس از شهود وصیت نامه امام علی (ع) است. (کلینی، ۱۳۷۶: ۱۱۹/۷) وی رئیس پلیس کوفه در ایام حکومت علی بن ابی طالب (ع) بود. (مامقانی، ۱۳۵۰: ۲۰۷/۳)

بعد از پایان یافتن جنگ جمل و بازگشت حضرت علی (ع) از بصره به کوفه در سال ۳۵ هجری و اعزام یزید بن قیس از طرف آن حضرت به حکومت اصفهان سرنخ تشیع در اصفهان نمودار و فعالیت یک شخصیت شیعی از موضع فرمانداری و

حکومت در این شهر آغاز می گردد. مخنف بن سلیم ازدی صحابه رسول خدا و از اصحاب امیر المومنین (ع) است. ابن داوود در رجال خود او را از خواص اصحاب علی (ع) و کوفی دانسته که مدتی پس از فوت یزید بن قیس والی اصفهان گردید. (ابن داود، ۱۳۴۲: ۳۴۲) مخنف بن سلیم جایگاه ویژه‌ای در نزد حضرت علی (ع) داشت، امام در زمان بازگشت از بصره جمعی از مسلمانان را به دلیل کوتاهی در میدان جنگ سرزنش نمود و نگاهی به مخنف بن سلیم نموده و فرمودند: لکن مخنف بن سلیم و قومش از مسئولیت جنگ تخلف ننمودند. (منقری، ۱۳۶۶: ۸) و بدینوسیله او را مورد تحلیل و تکریم قرار داد. مامقانی از مجموع برنامه های امام علی نسبت به وی و اقدامات او در اطاعت و حمایت از علی نتیجه گیری نموده که او نه تنها از چهره‌های موثق بوده بلکه مرتبه‌ای فوق عدالت داشته است. (مامقانی، ۱۳۵۰: ۲۰۷/۳)

مخنف بن سلیم و یزید بن قیس نخستین افراد شیعه بودند که با مقام فرمانداری از طرف امام علی، در شهر اصفهان به فعالیت مذهبی پرداخته و حضور آن ها سرآغاز مطرح شدن عنوان شیعه هرچند به شکل ساده و معمولی در این شهر است. عمر بن ابی سلمه بن عبد الاسد قرشی مخزومی ربیب پیامبر خدا در سال دوم هجرت در حبشه متولد شد و در سال وفات پیامبر نه سال داشت (ابن اثیر، ۱۳۷۲: ۲۳۶/۴-۲۳۷؛ خویی، ۱۳۹۰: ۱۰۵/۱۳)، او در جنگ جمل با امام علی (ع) همراهی کرد و از طرف ایشان والی بحرین و فارس شد. ابوالشیخ در طبقات المحدثین خود از ولایت عمر بن سلمه بر اصفهان در دوره خلافت امام یاد کرده است. و حکایتی زیبا در مورد بردن خراج و هدایای مردم این شهر نزد امام در کوفه نقل کرده است. (ابوالشیخ، ۱۹۹۲: ۱/ ۲۷۸) حافظ ابو نعیم به جریان انتصاب عمر بن سلمه از سوی امام علی به اصفهان اشاره می‌نماید. (ابونعیم اصفهانی، ۱۳۷۷: ۲۷۷/۱) در مصادر تاریخی و رجالی موجود شرح حالی بیش از آن چه ذکر گردید از او به دست نیامده؛ اما واگذاری سمت فرمانداری آن روز به عمر بن سلمه از سوی امام علی بیانگر تشیع و وابستگی عمر بن سلمه به آن حضرت است.

در مورد کارگزاران امام در مناطق مختلف ایران و از جمله اصفهان، اطلاعاتی در مورد اقدام آنان مبنی بر گسترش تشیع در منابع نیامده است، اما حضور عاملان امام در شهرهایی مانند اصفهان منجر به تسامح و گسترش علاقه به اهل بیت گردید. فعالیت ها و تبلیغات فرماندهان امام علی (ع) در شهر اصفهان باعث گردد تا انگیزه علاقه به اهل بیت و نگرش ضد ظلم در میان مردم تقویت گردد و در نتیجه زمینه را برای گرایش به تشیع در این منطقه فراهم نماید. بعد از شهادت امام علی (ع) و در مدت کوتاه خلافت امام حسن (ع) خبری از تغییر و تبدیل والی در اصفهان نیست و امام حسن (ع) در مدت کوتاه خلافت خود والیان تعیین شده از طرف پدر را تغییر نداده است.

امویان و تبلیغات ضد شیعی در اصفهان

با قدرت رسیدن امویان، بصره زیر سیطره زیاد بن ابیه برادر خوانده معاویه قرار گرفت و از آن به بعد اصفهان تحت سیطره و فرمانروایی بصره در آمد. عمال اموی در شهرها به تبلیغات تندی بر ضد امیر المومنین و علویان پرداختند؛ ولی تأثیر این تبلیغات در شهر اصفهان بیش از دیگر شهرها بود به‌طوری که تا قرن‌ها بعد چهره خاصی به این شهر بخشید، آن‌گونه که در منابع به عنوان شهر ناصبی یاد شده است. مقدسی در کتاب «احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم» از غلو مردم اصفهان درباره معاویه و تأکید بر ناصبی گری تا جایی خبر می‌دهد که جایگاه او را تا حد پیامبر (ص) بالا برده بودند و نبوت را به وی نسبت می‌دادند. (مقدسی، ۱۳۶۱: ۵۹۶-۵۹۷)

اصفهان در قرن دوم هجری در اختیار حاکمانی قرار داشت که از طرف مرکز خلافت تعیین می‌شد. در سه دهه اول قرن دوم هجری قلمرو اسلامی در اختیار و انحصار خلفای اموی قرار داشت و پذیرش اسلام در زمان بنی‌امیه به کندی صورت گرفت. رفتار ظالمانه و تعصب نژادی خلفا و حاکمان بنی‌امیه زمینه نارضایتی و مخالفت با حکومت را به خصوص در اقوام و ملل غیر عرب از جمله ایرانیان فراهم ساخته بود. در نتیجه، در دوره اموی قیام‌های علویان شدت بیشتری گرفت. این قیام‌ها تأثیراتی در گسترش تشیع در سرزمین‌های اسلامی از جمله مناطق مختلف ایران داشت و در بسیاری از این قیام‌ها ایرانیان

حضور داشتند. حمایت ایرانی‌ها از قیام‌های علویان سبب اشاعه عقاید علوی در مناطق مختلف ایران و از جمله اصفهان گردید.

از مهم‌ترین قیام‌ها در این دوره قیام مختار بن ابی عبید ثقفی و عبدالله بن معاویه بود. اساس سپاه مختار را موالی تشکیل می‌دادند که تعداد بسیار زیادی از آن‌ها در جریان قیام مختار کشته شدند (بلاذری، ۱۳۹۸: ۲۴۶)، مختار هم چنان در جستجوی قاتلان امام حسین (ع) بود و اموال فراوانی از عراق و جبل و اصفهان و ری و آذربایجان و جزیره دریافت می‌کرد. (دینوری، ۱۳۸۳: ۳۴۳) دامنه حکومتی شیعی مختار بر کوفه و بصره و ری و خراسان و نهاوند و حدود اصفهان آذربایجان گسترش داشت و به نام او را در این شهرها خطبه می‌خواندند و سکه به نام او می‌زدند (قزوینی رازی، ۱۳۳۱: ۱۵۴). مختار، یزید بن معاویه بجلی را بر اصفهان و قم و نواحی آن دو شهر گماشت. (دینوری، ۱۳۸۸: ۳۳۷)

سعید بن جبیر اسدی از تابعین و شیعیان امیرمومنان (ع) و از فقها و قاریان و مفسران قرآن بود در حوالی سال ۸۲ هجری به اصفهان وارد شد. (مهدوی، ۱۳۸۲: ۲۰۲) از وی به عنوان پیشگام مفسران قرآن یاد شده است. (عقیقی بخشایشی، ۱۳۷۱: ۶) ورود او به اصفهان به این حادثه بر می‌گشت که حجاج بن یوسف، عبدالرحمن بن اشعث کوفی را به جنگ با رتبیل در سیستان فرستاده بود و سعید بن جبیر نیز را برای بیان خواسته‌ها در میان سپاهیان گماشت. با عزل عبدالرحمن از سوی حجاج، سعید نیز بر ضد حجاج نافرمانی کرد و به اصفهان فرار کرد. (همایی، ۱۳۸۱: ۱۸۱) وی طی دو سالی که در کوی سنبلان سکونت داشت، در مسجد جُلجُلَه بن تمیمی به نشر حدیث و گسترش معارف شیعی پرداخت. (فقیه ایمانی، ۱۳۷۴: ۱۰۳) مسجد سعید بن جبیر فعلی در ضلع غربی صحن شمالی بقعه درب امام قرار دارد. (هنرفر، ۱۳۴۴: ۳۵۲)

قیام عبدالله بن معاویه بن عبدالله بن جعفر بن ابی‌طالب در اواخر دوره اموی حدود سال‌های ۱۲۷ و ۱۲۸ هجری در روزگار مروان بن محمد به وقوع پیوست. او بعد از آن که در کوفه شکست خورد به ایران گریخت و توانست بر همدان، اصفهان و ری غلبه کند. (طبری، ۱۳۷۵: ۴۵۳۹/۱۰) وی حتی پس از استقرار در اصفهان، افرادی را به حکومت مناطق گوناگون گماشت. (همانجا) در همین شهر بود که مهران به او پیوست و اسلام آورد. عبدالله بن معاویه پس از گریز از فشار اموی همزمان با قیام داعیان آل عباس در خراسان گرفتار ابومسلم خراسانی شد و در سال ۱۲۹ هجری در هرات به دست وی به قتل رسید. (مسعودی، ۱۳۶۹: ۲۴۲/۲؛ ابن اثیر، ۱۳۷۲: ۳۲۴/۵)

تشیع و اصفهان در قرن سوم هجری

رشد تشیع در قرن سوم به علت ورود امام رضا (ع) به خراسان، تشکیل دولت علویان طبرستان، افزایش مهاجرت سادات به ایران چشمگیر بوده و این قرن را قرن تشیع در ایران می‌توان نامید. با افزایش قیام‌های علویان و سرکوبی این قیام‌ها در مدت خلافت منصور، هادی و هارون عباسی از طرفی باعث ایجاد فاصله در بین مردم و دستگاه خلافت عباسی و از طرف دیگر باعث افزایش محبوبیت علویان در نزد مردم گردید، مأمون با توجه به جایگاه علویان در بین مردم سعی کرد با جذب امام رضا (ع) به دستگاه خلافت این مشکل را حل نماید. (طبری، ۱۳۷۵: ۱۲۲/۲) حضور امام رضا (ع) در ایران در گسترش تشیع در مناطق مختلف ایران تأثیر داشت. این امر در نهایت به تأسیس نخستین دولت‌های شیعی علویان طبرستان در قرن سوم و زمینه‌سازی برای تشکیل دولت آل بویه شد. حضور امرای آل بویه در بغداد و برقراری روابط محترمانه با خلفای عباسی، زمینه تعامل فرق اسلامی در سایر مناطق تحت سلطه فراهم آورد. اصفهان نیز به تبع از این فضا تأثیر پذیرفت و زمینه‌های مساعد برای شکوفایی شیعیان در عرصه‌های اجتماعی فراهم شد. انتخاب اصفهان از سوی امرای بویهی به عنوان پایتخت و نیز تأکید عملی بر تسامح و مدارا بین همه ادیان و فرق اسلامی در گذر زمان سبب شد که ابداعات فراوانی در علوم مختلف توسط شیعیان به ثبت برسد.

تحلیل اعتقادات مذهبی مردم اصفهان در سه قرن نخستین هجری

یکی از مباحثی که در مورد مذهب مردم اصفهان مطرح شده، گرایش اصفهانی به مذهب اهل سنت در حد بسیار سخت‌گیرانه همراه با صب است. پس از خلفای ثلاث، در دوران خلافت امام علی (ع) والیانی شیعی مذهب و با گرایش علوی مانند یزید بن قیس ارحبی و مخنف بن سلیم به اصفهان آمدند و مردم اصفهان را با اهل بیت ولو در سطح بسیار پایین آشنا نمودند؛ اما خلافت کوتاه امام علی (ع) به تشیع آن قدر فرصت نداد تا تأثیر مذهبی عمیقی بر افراد جامعه داشته باشد و سریعاً بعد از امام علی (ع) اعمال بنی‌امیه روی کار آمدند. برخی قبایل متمایل به اموی در این شهر سکنی گزیدند و مردم را از اهل بیت دور و اندیشه اعتقادی جبر و رجاء را در جامعه نشر دادند و به اهل بیت ناسزا می‌گفتند. به همین دلیل به موازات تبلیغات اموی شهر اصفهان در قرون نخستین و در میان شهرهای ایران به تسنن افرطی و ناصبی گری شهرت داشته است و این چنین شهره شده بود که اهل اصفهان از محبت اهل بیت چیزی بر دل ندارند. (راوندی، ۱۴۰۹: ۵۴۵/۲)

تسنن اصفهانی‌ها ریشه‌دار بوده؛ چرا که احوال مردم اصفهان از آن غریب‌تر بود. کار ایشان از مذهب تسنن نیز گذشته بود؛ بلکه همگی از قدیم الایام ناصبی واقعی گشته بودند. حسینی رازی در این ارتباط می‌افزاید: «حتی غایت نصب و عداوت ایشان با اهل بیت رسالت به نوعی بر همگی معلوم گشته بوده که ساکنان آن ضرب المثل در میان اهل عالم در این باب گردیده بودند». (حسینی رازی، ۱۳۶۴: ۱۰۱) البته قطب راوندی اذعان می‌نماید گرچه در قرون اول و دوم مردم اصفهان به نداشتن حب اهل بیت شهره بودند؛ ولی خواهیم دید برخلاف این شهرت علاقه‌مندان به اهل بیت هم در آن فراوان بوده‌اند. (راوندی، ۱۴۰۹: ۵۴۵/۲) حکایت چگونگی آمدن مؤلف شیعی کتاب الغارات به اصفهان به خوبی جو ضد شیعی را نشان می‌دهد. ابراهیم بن محمد بن سعید بن هلال ثقفی از شیعیان کوفه که کتابی موسوم به المعرفه در مناقب شیعیان نوشته بود. اهل سنت از مطالب این کتاب ناراحت شدند و از او خواستند از نوشتن آن خودداری کند. پس از آن سوگند یاد کرد جز در اصفهان مطالب این کتاب را بازگو نکند. (نجاشی، ۱۹۹۸: ۹۰/۱)

یکی از علل شهره بودن اصفهانی ها به مخالفت با تشیع، تقابل میان قم و اصفهان در قرن دوم است، در این زمان شهر قم گرایش شیعی داشت و از نظر منطقه‌ای تحت تسلط اصفهان بود. بدین سبب کوشش‌هایی برای جدایی آن شهر از اصفهان توسط حمزه بن یسیع اشعری صورت گرفت و از هارون خلیفه عباسی درخواست نمود تا قم را از اصفهان جدا نماید و وی این درخواست را پذیرفت. (قمی، ۱۳۶۱: ۵۰) به هر روی رقابتی میان این دو شهر پدید آمد که به تدریج جنبه مذهبی به خود گرفت، بعد ضرب‌المثل شد قمی نباشد الا الشیعه و اصفهانی نباشد الا سنی. (قزوینی رازی، ۱۳۵۸: ۲۵۲)

علل عدم گرایش مردم اصفهان به سوی اهل بیت و تمایل آنان به برخورد با شیعیان عبارت‌اند از:

- حکومت اصفهان در دست فرستادگان خلفای اموی و عباسی بود که هیچ رابطه مسالمت آمیزی با تشیع نداشتند.
- وجود مراکز شیعی همانند قم در کنار اصفهان که هر فرد شیعی ترجیح می‌داد که به قم رود و در آنجا سکونت گزیند تا این که به صورت یک اقلیت در شهری سنی مذهب مسکن گزینند و از این رو گروهی از مردم مانند فرزندان عمر بن الحسن بن علی بن علی به مراکز شیعه نشین قم یا آوه مهاجرت نمودند. (قمی، ۱۳۶۱: ۲۰۳)
- حضور برخی از طوایف عرب در اصفهان که مخالف تشیع بودند، مانند بنی ضبه که بعد از شکست در نبرد جمل به اصفهان آمدند. (جابری انصاری، ۱۳۵۸: ۹)
- عدم وجود حکومت شیعه مذهب در آن منطقه که باعث گرویدن مردم اصفهان به مذهب تسنن گردید، در صورتی که عکس آن مذهب در آن منطقه مسلط بود که باعث گسترش تشیع می‌گردید.
- نفوذ مذهب حنبلی در این منطقه که به شدت مخالف مذهب تشیع بود.
- برخورد تعصب آمیز مردم قم با مخالفان عقیدتی خود که گاهی اوقات آتش اختلاف را دامن می‌زدند.
- ایجاد فضای ضد شیعی در اصفهان بوسیله تبلیغات وسیع امویان.

نتیجه‌گیری

قرون اولیه اسلامی، جهان اسلام شاهد بزرگ‌ترین تغییر و تحول سیاسی، اجتماعی و عقیدتی بود که این تحول در ایران چشم‌گیرتر بود. اصفهان در میان شهرهای ایران از دگرگونی خاصی برخوردار بوده و گسترش تشیع در ایران و اصفهان این تحول را خاص‌تر نمود. با توجه به شرایط سیاسی و دینی ایران در سه قرن اول هجری مردم شهر اصفهان به علت برخورد نامناسب با طرفداران تشیع به عنوان یک شهر ناصبی شناخته شد، با این وجود می‌توان به خوبی دریافت که تشیع در اصفهان کمابیش فعالیت داشته؛ ولی اندیشه غالب با اهل تسنن بوده است.

تاریخ اصفهان در قرون اولیه اسلامی از نظر مذهبی و چگونگی ورود تشیع در منابع اطلاعات متعارضی را به ما می‌دهد. ورود و گسترش تشیع در اصفهان در منابع از ناهماهنگی برخوردار است، برخی منابع با وجود حضور صحابه بزرگوار پیامبر (ص) و ائمه (ع) در اصفهان، به سبب حضور طولانی امویان در ساختار سیاسی آن دوره اصفهان را به عنوان شهری که با تشیع سرناسازگاری گذاشته معرفی کرده‌اند. ورود بزرگان شیعه به اصفهان از یک طرف و گرایش بعدی مردم اصفهان از طرف دیگر موجب شده است مورخان به یک نتیجه مقبولی در این ارتباط نرسند.

با توجه به حضور بزرگان شیعی در اصفهان و فعالیت شیعیان در این شهر، در دوره امویان به علت تبلیغات وسیع امویان در این منطقه فضای ضد شیعی در اصفهان ایجاد گردید، این امر موجب شد چهره نادرستی از اهل بیت در اصفهان ترسیم گردد و مردم اصفهان به این باور رسیده بودند که دشمنی با خاندان اهل بیت و در رأس آن حضرت علی (ع) از ملزومات دین آنها است. بعد از سقوط دولت اموی به خاطر سیطره مذهب حنبلی و ثوری که در بطن خود دشمنی اهل بیت را به همراه داشتند این جریان تداوم یافت. با حضور امام رضا (ع)، سادات و علویان در ایران کم‌کم زمینه آشنایی مردم اصفهان در مورد تشیع و اهل بیت بیشتر شد و به مرور زمان اصفهان به سنگر تشیع به ویژه در دوره آل بویه و بعد از آن در دوره صفویه تبدیل شد.

ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسندگان

مشارکت نویسنده در این مقاله به شکل زیر است:

نویسنده به تنهایی مسئول مفهوم‌پردازی، نگارش و بازبینی مقاله است.

تعارض منافع

بر اساس اظهارات نویسنده، این مقاله تعارض منافعی ندارد.

حامی مالی

بنابر اظهارات نویسنده این پژوهش هیچگونه حامی مالی ندارد.

سپاسگزاری

از تمامی مشارکت کنندگان در این پژوهش سپاسگزاری می شود.

منابع

ابن ابی الحدید، عزالدین ابو حامد (بی تا). شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، قم: اسماعیلیان.

ابن اثیر، عزالدین علی (۱۳۷۲). الکامل فی التاریخ، ترجمه عباس خلیلی، تهران: شرکت سهامی چاپ و انتشارات کتب ایران.

ابن خلکان، احمد بن محمد (۱۳۶۴). وفیات الاعیان و انباء ابناء الزمان، قم: شریف الرضی.

ابن داود، حسن بن علی (۱۳۴۲). رجال ابن داود، بکوشش جلال الدین حسینی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

ابن رسته، ابی علی احمد بن عمر (۱۳۶۵). الاعلاق النفیسه، ترجمه و تعلیق حسین قره چانلو، تهران: امیرکبیر.

ابوشیخ الانصاری، ابی محمد عبدالله بن محمد بن جعفر بن حیان (۱۹۹۲). طبقات المحدثین باصبهان و واردین علیها، دراسه و تحقیق عبد الغفور عبدالحق حسین بر البلوشی، بیروت: موسسه الرساله.

ابو نعیم اصفهانی، حافظ (۱۳۷۷). ذکر اخبار اصفهان، ترجمه نورالله کسایی، تهران: سروش.

اردبیلی غروی، محمد بن علی (۱۴۰۳ق). جامع الرواه، قم: مکتبه آیت الله مرعشی نجفی.

اصفهانی، حمزه بن حسن (۱۳۴۶). تاریخ پیامبران و شاهان (سنی ملوک الارض و الانبیاء)، ترجمه جعفر شعار، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

امین، محسن (۱۳۷۹). اعیان الشیعه، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات.

امینی، عبدالحسین (۱۳۶۹). الغدیر، تهران: بعثت.

بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر (۱۳۹۴). انساب الاشراف، تحقیق شیخ محمدباقر المحمودی، بیروت: موسسه الاعلمی المطبوعات.

بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر (۱۳۶۴). فتوح البلدان، ترجمه محمد توکل، تهران: نقره.

پرگاری، صالح، فروهی، آرمان و شعبانی مقدم، عادل (پاییز ۱۳۹۱). «اهمیّت سیاسی اصفهان در دو قرن نخستین هجری»، فصلنامه تاریخ اسلام، دانشگاه باقرالعلوم قم، س۱۳، ش۵۱.

حسینی العاملی، امین محسن (۱۳۵۴). اعیان الشیعه، حققه و اخرجه حسن الامین، بیروت: المطبعه الانصاف.

جابری انصاری، حسن خان (۱۳۵۸). تاریخ اصفهان، تعلیق جمشید مظاهری سروشیار، اصفهان: مشعل.

دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۳). لغت نامه، ج۶، تهران: موسسه انتشارات لغت نامه و انتشارات دانشگاه تهران.

دینوری، ابن قتیبه ابومحمد عبدالله بن مسلم (۱۳۷۲). المعارف، قم: رضی.

دینوری، احمد بن داود (۱۳۸۳). اخبار الطوال، ترجمه محمود مهدی دامغانی، تهران: نی.

سامانی، سید محمود (۱۳۹۳). صحابه ایرانی پیامبر (ص) و دیگر مسلمانان ایرانی تبار در عصر نبوی، قم: پژوهشکده حج و زیارت.

صدوق، محمد بن علی (۱۱۶۶ق). خصال صدوق، تصحیح علی اکبر غفاری، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

طبری، عمادالدین حسن بن علی طبری (۱۳۷۵). اخبار و احادیث و حکایات در فضایل اهل بیت رسول صلی الله علیه و اله و مناقب اولاد بتول علیهم السلام، مترجم عبدالملک بن اسحاق بن فتحان واعظ قمی، بکوشش رسول جعفریان، تهران: مشعر.

طبری، محمد بن جریر (۱۳۷۵). تاریخ الرسل و الملوک، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: اساطیر، چ۵.

طوسی، ابی جعفر (۱۴۰۴). اختیار معرفه الرجال، تحقیق سید مهدی رجایی، قم: المطبعه مبعث.

عقیقی بخشایشی، عبدالرحیم (۱۳۷۱). طبقات مفسران شیعه، قم: نوید اسلام.

فقیه ایمانی، مهدی بن محمدباقر (۱۳۷۴). تاریخ تشیع اصفهان از دهه سوم قرن اول تا پایان قرن دهم، اصفهان: مؤلف.

قریشی کرین، سید حسن (۱۳۹۰). «اصحاب اصفهانی ائمه اطهار (ع)»، در مجموعه مقالات همایش پیشینه تشیع در اصفهان، بکوشش محمدعلی چلونگر و احمد زمانی، اصفهان: سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری اصفهان.

قزوینی رازی، نصیرالدین ابو رشید عبدالجلیل (۱۳۵۸). النقض، تصحیح میر جلال الدین محدث، تهران: انجمن ملی ایران.

قمی، حسن بن محمد بن حسن (۱۳۶۱). تاریخ قم، ترجمه حسن بن علی بن حسن بن عبدالملک قمی، تصحیح سید جلال‌الدین طهرانی، تهران: توس.

کریستین سن، آرتور (۱۳۸۴). ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، تهران: صدای معاصر، چ۴.

کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۷۶). الکافی، تحقیق علی‌اکبر غفاری، تهران: دارالکتب الاسلامیه.

مافروخی، مفضل بن سعد بن حسین (۱۳۸۵). محاسن اصفهان، ترجمه حسین بن محمد بن ابی الرضا آوی، اصفهان: مرکز اصفهان شناسی و خانه ملل.

مامقانی، ملأ عبدالله (۱۳۵۰). تنقیح المقال فی علم الرجال، نجف: المطبعه المرتضویه.

مدرس، محمد علی (۱۳۴۹). ریحانه الادب فی تراجم المعروفین بالکنیه و اللقب، تبریز: بی‌نا.

مسعودی، علی بن الحسین (۱۳۶۹). مروج الذهب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

مقدسی، ابوعبدالله محمد بن احمد (۱۳۶۱). احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم، ترجمه علینقی منزوی، تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان ایران.

مقدسی، مطهر بن طاهر (۱۳۷۴). آفرینش و تاریخ، ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: آگه.

منقری، نصر بن مزاحم (۱۳۶۶). پیکار صفین، ترجمه پرویز اتابکی، تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.

موسوی خویی، سید ابوالقاسم (۱۳۹۰). معجم الرجال الحدیث، نجف: المطبعه الحیدریه.

مهدوی، سید مصلح الدین (۱۳۸۲). مزارات اصفهان؛ از قرن سوم تا زمان حاضر، تصحیح و اضافات اصغر منتظرالقائم، اصفهان: انتشارات دانشگاه اصفهان.

نجاشی، ابوالعباس احمد بن علی (۱۹۹۸). الرجال، تحقیق سید محمدجواد نائینی، بیروت: دار الاضواء.

نوبختی، حسن بن موسی (۱۳۵۵ق). فرق الشیعه، نجف: المطبعه الحیدریه.

همایی، جلال الدین (۱۳۸۱). تاریخ اصفهان، (مجلد ابنیه و عمارت)، بکوشش ماهدخت همایی، تهران: هما.

هنرفر، لطف الله (۱۳۴۴). گنجینه آثار تاریخی اصفهان، اصفهان: کتابفروشی ثقفی.

یعقوبی، ابن واضح (۱۳۸۱). البلدان، ترجمه محمدابراهیم آیتی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

یعقوبی، ابن واضح (بی تا). تاریخ یعقوبی، بیروت: دار صادر.

References

Ibn Abi al-Hadid, Izz al-Din Abu Hamid (n.d.).Sharh Nahj al-Balaghah, ed. Muhammad Abul-Fadl Ibrahim, Qom: Isma'iliyan.

Ibn Athir, Izz al-Din Ali (1372). Al-Kamil fi al-Tarikh, trans. Abbas Khalili, Tehran: Sherkat-e Sahami-ye Chap va Intisharat-e Kotob-e Iran.

Ibn Khallikan, Ahmad ibn Muhammad (1364). Wafayat al-Ayan wa Anba Abna al-Zaman, Qom: Sharif al-Radi.

Ibn Dawud, Hasan ibn Ali (1342). Rijal Ibn Dawud, ed. Jalal al-Din Husayni, Tehran: Intisharat-e Daneshgah-e Tehran.

Ibn Rusta, Abu Ali Ahmad ibn Umar (1365). Al-Alaq al-Nafisah, trans. and comm. Husayn Qareh Chanlu, Tehran: Amir Kabir.

Abu Shaykh al-Ansari, Abu Muhammad Abdullah ibn Muhammad ibn Jafar ibn Hayyan (1992). Tabaqat al-Muhaddithin bi-Asbahan wa Waridin Alayha, study and ed. Abd al-Ghafur Abd al-Haqq Husayn Bar al-Balushi, Beirut: Muassasat al-Risalah.

Abu Nuaym al-Isfahani, Hafiz (1377). Dhikr Akhbar Asbahan, trans. Nourallah Kasai, Tehran: Soroush.

Ardabili Gharawi, Muhammad ibn Ali (1403 AH). Jami al-Ruwah, Qom: Maktabat Ayatollah al-Marashi al-Najafi.

Isfahani, Hamzah ibn Hasan (1346). Tarikh-e Payambaran va Shahanshahan (Sunan Muluk al-Ard wa al-Anbiya), trans. Jafar Shaar, Tehran: Bonyad-e Farhang-e Iran.

Amin, Muhsin (1379). Ayan al-Shi'ah, Beirut: Dar al-Taaruf lil-Matbu'at.

Amini, Abd al-Husayn (1369). Al-Ghadir, Tehran: Bethat.

Baladhuri, Ahmad ibn Yahya ibn Jabir (1394). Ansab al-Ashraf, ed. Shaykh Muhammad Baqir al-Mahmudi, Beirut: Muassasat al-Alami lil-Matbu'at.

Baladhuri, Ahmad ibn Yahya ibn Jabir (1364). Futuh al-Buldan, trans. Muhammad Tavakkol, Tehran: Noqreh.

Pargari, Saleh, Forouhi, Arman & Shabani Moghaddam, Adel (Autumn 1391). "The Political Importance of Isfahan in the First Two Centuries AH", in The Scientific-Research Quarterly of Islamic History, University of Baqir al-Ulum, Qom, Vol. 13, No. 51.

Husayni al-Amili, Amin Muhsin (1354). Ayan al-Shi'ah, ed. Hasan al-Amin, Beirut: Al-Matbaah al-Insaf.

Jaberi Ansari, Hasan Khan (1358). Tarikh-e Isfahan, annotated by Jamshid Mazaheri Sarvishar, Isfahan: Mashal.

Dehkhoda, Ali Akbar (1373). Lughat Nameh, Vol. 6, Tehran: Moasseseh-ye Intisharat-e Lughat Nameh va Intisharat-e Daneshgah-e Tehran.

Dinawari, Ibn Qutaybah Abu Muhammad Abdullah ibn Muslim (1372). Al-Maarif, Qom: Radi.

Dinawari, Ahmad ibn Dawud (1383). Al-Akhbar al-Tiwal, trans. Mahmoud Mahdi Damghani, Tehran: Ney.

Samani, Seyyed Mahmoud (1393). Sahabeh-ye Irani-e Payambar (S) va Digar Mosalmanan-e Irani-Tabar dar Asr-e Nabawi, Qom: Pajooheshkadeh-ye Hajj va Ziarat.

Saduq, Muhammad ibn Ali (1166 AH). Khisal al-Saduq, ed. Ali Akbar Ghaffari, Qom: Jameeh-ye Modarresin-e Howzeh-ye Elmiyyeh-ye Qom.

Tabari, Imad al-Din Hasan ibn Ali Tabari (1375). Akhbar va Ahadith va Hikayat dar Fazael-e Ahl-e Bayt-e Rasul (S) va Manaqeb-e Awlad-e Batul (AS), trans. Abd al-Malek ibn Ishaq ibn Fathan Vaez-e Qomi, ed. Rasul Jafarian, Tehran: Mashar.

Tabari, Muhammad ibn Jarir (1375). Tarikh al-Rusul wa al-Muluk, trans. Abolqasem Payandeh, Tehran: Asatir, 5th ed.

Tusi, Abu Jafar (1404 AH). Ikhtiyar Marifat al-Rijal, ed. Seyyed Mehdi Rajai, Qom: Al-Matbaah Mabaath.

Aqiqi Bakhshayishi, Abd al-Rahim (1371). Tabaqat-e Mofasseran-e Shieh, Qom: Navid-e Eslam.

Faqih Imani, Mehdi ibn Muhammad Baqir (1374). Tarikh-e Tashayyo-e Isfahan az Daheh-ye Sevom-e Qarn-e Aval ta Payan-e Qarn-e Dahom, Isfahan: Muallif.

Qureshi Karrin, Seyyed Hasan (1390). "Ashab-e Isfahani-ye A'emmeh-ye At-har (AS)", in Majmueh-ye Maqalat-e Hamayesh-e Pishineh-ye Tashayyo dar Isfahan, ed. Mohammad Ali Chelongar & Ahmad Zamani, Isfahan: Sazman-e Farhangi-ye Tafrihi-ye Shahrdari-ye Isfahan.

Qazvini Razi, Nasir al-Din Abu Rashid Abd al-Jalil (1358). Al-Naqd, ed. Mir Jalal al-Din Mohaddeth, Tehran: Anjoman-e Melli-ye Iran.

Qomi, Hasan ibn Muhammad ibn Hasan (1361). Tarikh-e Qom, trans. Hasan ibn Ali ibn Hasan ibn Abd al-Malek Qomi, ed. Seyyed Jalal al-Din Tehrani, Tehran: Toos.

Christensen, Arthur (1384). Iran dar Zaman-e Sasaniyan, trans. Rashid Yasemi, Tehran: Seday-e Moaser, 4th ed.

Kulayni, Muhammad ibn Ya'qub (1376). Al-Kafi, ed. Ali Akbar Ghaffari, Tehran: Dar al-Kotob al-Islamiyyeh.

Mafrukh, Mofazzal ibn Sad ibn Hoseyn (1385). Mahasen-e Isfahan, trans. Hoseyn ibn Muhammad ibn Abi al-Reza Avi, Isfahan: Markaz-e Isfahan-shenasi va Khaneh-ye Melal.

Mamaqani, Mulla Abdullah (1350). Tanqih al-Maqal fi Ilm al-Rijal, Najaf: Al-Matbaah al-Murtazawiyyah.

Modarres, Mohammad Ali (1349). Rayhanat al-Adab fi Tarajem al-Marufin bil-Kunyah wa al-Laqab, Tabriz: no publisher.

Masudi, Ali ibn al-Husayn (1369). Muruj al-Dhahab, trans. Abolqasem Payandeh, Tehran: Intisharat-e Elmi va Farhangi.

Maqdisi, Abu Abdullah Muhammad ibn Ahmad (1361). Ahsan al-Taqasim fi Marifat al-Aqalim, trans. Ali Naqi Monzavi, Tehran: Sherkat-e Moallefan va Motarjeman-e Iran.

Maqdisi, Mutahhar ibn Tahir (1374). Farhang-e Iran (Afrinesh va Tarikh), trans. Mohammad Reza Shafiei Kadkani, Tehran: Agah.

Minqari, Nasr ibn Muzahim (1366). Pikar-e Siffin, trans. Parviz Atabaki, Tehran: Sazman-e Intisharat va Amuzesh-e Enqelab-e Eslami.

Musavi Khoei, Seyyed Abolqasem (1390 AH). Mujam Rijal al-Hadith, Najaf: Al-Matbaah al-Haydariyya.

Mahdavi, Seyyed Mosleh al-Din (1382). Mazarat-e Isfahan; az Qarn-e Sevom ta Zaman-e Hazer, ed. and additions by Asghar Montazer al-Qaem, Isfahan: Intisharat-e Daneshgah-e Isfahan.

Najashi, Abul-Abbas Ahmad ibn Ali (1998). Al-Rijal, ed. Seyyed Mohammad Javad Naini, Beirut: Dar al-Adwa.

Nawbakhti, Hasan ibn Musa (1355 AH). Firaq al-Shiah, Najaf: Al-Matbaah al-Haydariyya.

Homai, Jalal al-Din (1381). Tarikh-e Isfahan (vol. Abniyeh va Emarat), ed. Mahdokht Homai, Tehran: Homa.

Honarfar, Lotfollah (1344). Ganjineh-ye Asar-e Tarikhi-ye Isfahan, Isfahan: Ketabforushi-ye Saqafi.

Yaqubi, Ibn Wadih (1381). Al-Buldan, trans. Mohammad Ebrahim Ayati, Tehran: Intisharat-e Elmi va Farhangi.

Yaqubi, Ibn Wadih (n.d.). Tarikh al-Yaqubi, Beirut: Dar Sadir

New Research in Islamic Humanities Studies
Online ISSN : 2980 - 8944
https://api.lu.ac.ir/
Lorestan University

The Difficulties of Translating Hafez's Poetry and the Role of These Difficulties in the Delay of Translation

Malek Shoai

Associate Professor of Persian Language and Literature, Faculty of Humanities, Ilam branch, Islamic Azad University, Ilam, Iran. Email: malek.shoaei@iau.ac.ir

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received 29 September 2025
Received in revised form 29 November 2025
Accepted 08 January 2026
Available online 15 January 2026

Keywords:
Hafez,
Delay in translation,
Orientalists,
Romanticism,
Ghazals

ABSTRACT

Objective: Among the great Persian poets, Hafez of Shiraz - considering the prestige and status he holds in Iran - was recognized later in Western literature. This article examines the reasons for the delay in translating Hafez's poetry into other languages.

Method: This article adopts a descriptive–analytical approach. The statistical population consists of the ghazals of Hafez's Divan and some Latin translations of his poems. The statistical samples are verses from Hafez's ghazals along with their translated forms. The method of data collection is documentary and library-based.

Results: This article is an effort to draw greater attention among translators of Hafez's poetry to the fact that various types of free and semantic translation lack the capacity to fully convey the exalted concepts and distinguished ideas of Hafez's poetry. A deeper inclination and the opening of a gateway to a new world and to the spirit of longing inherent in Hafez's poems for people of other nations require comprehensive awareness of the underlying themes, concepts, and structures embedded in Hafez's poetry. The path that the translation of Hafez's poems into Europe has opened is very long, because these translations have failed to lead readers to the truth, essence, depth, and profound contemplation of Hafez's verses. Hafez has been an inspiration for Western scholars in later centuries.

Conclusions: The delay in translating Hafez's poetry in comparison with other Persian poets and literary figures is due to the richness of cultural content, the perfection of Islamic mysticism, roguish irony, ambiguity-creating and inspiring wordplay, musicality, the structure of the ghazal, terms with specific meanings, social and political foundations, and other elements in his poetry. Because of cultural differences, weaknesses in translation structures, and similar factors, the transmission of these elements has become difficult. On the other hand, until the emergence of the Romantic movement—and the alignment of its core elements such as inspiration from love and imagination, the dominance of emotion and feeling over reason, free and unrestrained affection released from all constraints, attention to discovery and intuition, and so forth—the suitable ground and receptive thirst for Hafez's poetry were not prepared in the West.

Cite this article: Shoai, M. (2026). The Difficulties of Translating Hafez's Poetry and the Role of These Difficulties in the Delay of Translation. *New Research in Islamic Humanities Studies*, 4 (Special Issue), 1-22.
https://doi.org/10.22034/api.2026.2066149.1388

© Author retain the copyright and full publishing rights.
Publisher: Lorestan University.
DOI: https://doi.org/10.22034/api.2026.2066149.1388

Introduction

The history of translating Persian literary works in the West dates back to four centuries ago. The precedence, delay, and popularity of literary translations depend on various factors such as cultural, intellectual, social, educational, religious, and other considerations. For example, the intellectual outlook of Khayyam appealed to Westerners and speakers of many living languages of the world, but Hafez-due to the particular structure of his poetry, which by virtue of that style is more than others favored by Iranian taste-received attention in the West later. This is due to the structural richness of Hafez's poetry in the following domains:

– national identity, mystical themes, moral teachings, Iranian–Islamic culture, historical and philosophical foundations, and so on

– imagery: rhetorical devices, especially ambiguity (īhām), musicality, and so forth

– style, language, and special terminology in Hafez's poetry, which have made understanding and acceptance difficult for other nations

On the other hand, the successful translation of any work requires the existence of appropriate context and need. With the emergence of the Romantic movement in the West, the groundwork for translating Hafez's poetry was prepared, because the principles of this movement are aligned with the structure and content of Hafez's ghazals.

Research Questions

This article attempts to answer the following questions:

1. What are the reasons for the delayed recognition of Hafez in the West?
2. Which difficult concepts in Hafez's poetry pose challenges in translation?
3. How was the ground for translating Hafez's poetry in the West prepared?

Literature Review

Some of the research conducted in this field includes:

Denis Wright, Iran Among the English;

Nikki R. Keddie, Iranology in Europe and Japan;

Shojaʿ al-Din Shafa, Iran in French Literature;

The World of Iranian Studies, and others.

In the section on articles:

"Hafez in Western Literature: A Case Study of the Influence of Hafez's Poetry on Goethe,"

"The Influence of Hafez on European and American Literature,"

"Hafez in the West,"

"The Place of the East and the Divan of Hafez in Goethe's Thought,"

"Hafez in French Literature,"

"Iranology in Poland," and others have been published; however, regarding the cause of the delay in the study and recognition of Hafez in the West, no article has yet been published.

Method

This article adopts a descriptive–analytical approach. The statistical population consists of the ghazals of Hafez's Divan and some Latin translations of his poems. The statistical samples are verses from Hafez's ghazals along with their translated forms. The method of data collection is documentary and library-based.

Results

This article is an effort to draw greater attention among translators of Hafez's poetry to the fact that various types of free and semantic translation lack the capacity to fully convey the exalted concepts and distinguished ideas of Hafez's poetry. A deeper inclination and the opening of a gateway to a new world and to the spirit of longing inherent in Hafez's poems for people of other nations require comprehensive awareness of the underlying themes, concepts, and structures embedded in Hafez's poetry. The path that the translation of Hafez's poems into Europe has opened is very long, because these translations have failed to lead readers to the truth, essence, depth, and profound contemplation of Hafez's verses. Hafez has been an inspiration for Western scholars in later centuries.

Conclusions

Among Persian poets, Hafez—due to lofty meanings, pleasing themes, innovative subtleties, the difficulty of translating the ghazal form, verbal music, roguishness and roguish irony, Islamic mysticism, terms with specific meanings, word collocation, ambiguity, verbal and semantic rhetorical devices, the social and political foundations of Hafez's era, folk culture, and other factors - was accepted by the refined taste of European intellectuals with considerable delay.

Author Contributions

The author contributed equally to the conceptualization of the article and writing of the original and subsequent drafts.

Data Availability Statement

Data available on request from the authors.

Acknowledgements

Thanks and appreciation have not been expressed.

Ethical Considerations

The author strictly adhered to the highest standards of research integrity. The authors avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not-for-profit sectors.

Conflict of Interest

The author declare no conflict of interest.

پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی
شاپا الکترونیکی: ۸۹۴۴-۲۹۸۰
https://api.lu.ac.ir/
دانشگاه لرستان

دشواری‌های شعر حافظ در ترجمه و نقش این دشواری‌ها در تأخیر ترجمه

مالک شعاعی

دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده علوم انسانی، واحد ایلام، دانشگاه آزاد اسلامی، ایلام، ایران. رایانامه: malek.shoaei@iau.ac.ir

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
مقاله پژوهشی،

تاریخچه مقاله:
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۷/۰۷
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۹/۰۸
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۰/۱۸
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۱۰/۲۵

کلیدواژه‌ها:
حافظ،
تأخیر ترجمه،
خاورشناسان،
رمانتیسم و غزلیات

چکیده

هدف: در میان شاعران بزرگ فارسی، حافظ شیرازی حسب اعتبار و جایگاهی که در ایران دارد؛ دیرتر در ادبیات غرب شناسایی شده‌است. این مقاله، علت‌های تأخیر در ترجمهٔ اشعار حافظ به زبان‌های دیگر بررسی کرده‌است.

روش پژوهش: این مقاله به شیوهٔ توصیفی ـ تحلیلی است. جامعه آماری، غزلیات دیوان حافظ و برخی ترجمهٔ لاتین اشعار اوست. نمونه‌های آماری، بیت‌هایی از غزلیات حافظ با صورت ترجمه‌شدهٔ آن‌هاست. روش گردآوری اطلاعات، اسنادی و کتاب‌خانه‌ای است.

یافته‌ها: این مقاله تلاشی برای توجه بیش‌تر مترجمین اشعار حافظ بدین موضوع است که انواع ترجمهٔ آزاد و معنایی، ظرفیت انتقال تام مفاهیم متعالی و اندیشه‌های ممتاز شعر حافظ را ندارد و گرایش عمیق‌تر و گشودن دروازه‌ای از دنیای تازه و روح شوق اشعار حافظ برای مردمان دیگر ملل، مستلزم آگاهی همه‌جانبه نسبت به بن‌مایه‌ها و مفاهیم و ساختار نهفته در شعر حافظ است و مسیری که ترجمه اشعار حافظ به اروپا گشوده، بسیار طولانی است زیرا این ترجمه‌ها نتوانسته آنان را به حقیقت و کنه و غور سروده‌های حافظ برساند. حافظ، الهام‌بخش محققان غربی در قرن‌های بعد است.

نتیجه‌گیری: تأخیر در ترجمهٔ اشعار حافظ نسبت به سایر شعرا و ادبای ادبیات فارسی، ناشی از غنای بار فرهنگی و کمال عرفان اسلامی، طنز رندانه، ایهام‌های ابهام‌آور و الهام‌انگیز، موسیقی، ساختار غزل، اصطلاحات با معنی خاص، مبانی اجتماعی و سیاسی و ... در شعر اوست که به‌خاطر تفاوت‌های فرهنگی و ضعف ساختار ترجمه و ... انتقال آن دشوار گردیده‌است. از سویی تا پیدایش مکتب رمانتیسم ـ و همسویی بن‌مایه‌های آن نظیر: الهام از عشق و تخیّل، تفوّق عاطفه و احساسات بر خرد، علاقهٔ آزاد و رها شده از هر قید و بندی، توجه به کشف و شهود و ... ـ بستر مطلوب و عطش مطبوع برای اشعار حافظ در غرب مهیا نگردید.

استناد: شعاعی، مالک. (۱۴۰۴). دشواری‌های شعر حافظ در ترجمه و نقش این دشواری‌ها در تأخیر ترجمه. *پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی*، (ویژه نامه) ۴، ۱-۲۲. https://doi.org/10.22034/api.2026.2066149.1388

ناشر: دانشگاه لرستان.

© نویسنده.

DOI: https://doi.org/10.22034/api.2026.2066149.1388

مقدمه

در میان انواع ادبی، شعر بیش از دیگر مقوله‌ها مورد توجه اروپاییان واقع شد زیرا شعر زبان مادری بشریّت و تداعی‌کنندهٔ پیوند ملت‌هاست. نیروی عظیمی که در شعر نهفته‌است به‌نوعی زبان مشترک درونی است و موجب دلبستگی و نزدیکی افراد و اقوام ملل مختلف به یکدیگر می‌گردد. این امر موجب ارتباط فرهنگ‌ها و بالتبع زمینه‌ای برای ترجمهٔ متون فراهم آورده‌است.

پیشینهٔ ترجمهٔ آثار ادب فارسی در غرب به چهار قرن پیش معطوف است. تقدم، تأخر و رونق ترجمهٔ آثار ادبی به عوامل مختلف: فرهنگی، فکری، اجتماعی، تربیتی، مذهبی و ... وابسته است برای نمونه، مشرب فکری خیام مطلوب غربیان و بسیاری از زبان‌های زندهٔ دنیاست ولی حافظ به دلیل ساختار خاص شعریش ـ که به برکت آن سبک، بیش از دیگران مقبول طبع ایرانیان است ـ در غرب دیرتر مورد توجه قرار گرفته‌است این امر ناشی از غنای ساختاری اشعار حافظ در حوزه‌های:

ـ هویت ملی، مضامین عرفانی، تعالیم اخلاقی، فرهنگ ایرانی ـ اسلامی، مبانی تاریخی و فلسفی و ...

ـ صور خیال: صناعات بدیعی به‌ویژه ایهام، موسیقی و ...

ـ سبک، زبان و اصطلاحات خاص حافظ مانند: رند، خرابات، پیر مغان و ...، طنز و ... در شعر حافظ است که فهم و پذیرش آن برای دیگر ملل با دشواری همراه کرده‌است.

از سوی دیگر، ترجمهٔ مقبول هر اثری، مستلزم وجود زمینه و نیاز است با پیدایش مکتب رمانتیسم در غرب، زمینهٔ ترجمهٔ اشعار حافظ ممهد گردید زیرا اصول این مکتب همسو با ساختار و محتوای غزلیات حافظ است.

این مقاله تلاشی برای توجه بیش‌تر مترجمین اشعار حافظ بدین موضوع است که انواع ترجمهٔ آزاد و معنایی، ظرفیت انتقال تام مفاهیم متعالی و اندیشه‌های ممتاز شعر حافظ را ندارد و گرایش عمیق‌تر و گشوده دروازه‌ای از دنیای تازه و روح شوق اشعار حافظ برای مردمان دیگر ملل، مستلزم آگاهی همه‌جانبه نسبت به بن‌مایه‌ها و مفاهیم و ساختار نهفته در شعر حافظ است و مسیری که ترجمه اشعار حافظ به اروپا گشوده، بسیار طولانی است زیرا این ترجمه‌ها نتوانسته آنان را به حقیقت و کنه و غور سروده‌های حافظ برساند. حافظ، الهام‌بخش محققان غربی در قرن‌های بعد است.

سؤالات و فرضیه‌های پژوهش

این مقاله تلاشی برای پاسخ به پرسش‌های زیر است:

۱- علل تأخیر شناخت حافظ در غرب چیست؟

۲- مفاهیم دشوار شعر حافظ در ترجمه کدامند؟

۳- زمینهٔ ترجمهٔ شعر حافظ در غرب چگونه فراهم گردید؟

فرضیه‌ها

۱- چنین به نظر می‌رسد در تأخیر شناخت حافظ در غرب، عوامل مختلفی نظیر: هویت ملی، هویت فرهنگی، مبانی اجتماعی (فرهنگ عامه و ...)، آموزه‌های دینی، قرآنی و اخلاقی، و ... که در تار و پود شعر حافظ تنیده‌است ترجمه را دشوار کرده‌است.

۲- شعر حافظ به خاطر ایهام و صنایع لفظی و معنوی، رندی و طنز حافظ، اصطلاحات خاص مانند خرابات، پیر مغان و ...، انواع موسیقی (بیرونی، کناری، درونی و معنوی)، زنجیرهٔ کلام، زبان رازناک و ... ترجمه اشعار حافظ را سخت کرده‌است.

۳- ترجمه مقبول هر اثری، مستلزم وجود زمینه و نیاز است با پیدایش مکتب رمانتیسم در غرب زمینه ترجمهٔ اشعار حافظ ممهد گردید زیرا اصول این مکتب همسو با ساختار و محتوای غزلیات حافظ بود.

۴- موسیقی، بار معنایی وسیع اشعار و ... نقش دارد. از سویی، تا پیش از پیدایش مکتب رمانتیسم در غرب، شرایط مطلوبی برای توجه به اشعار حافظ محقق نشد زیرا زمینهٔ بروز و نیاز به آبشخورهای شعر حافظ در مکتب‌های ادبی دیگر اروپا به اندازهٔ مکتب رمانتیسم احساس نگردید.

در بررسی ترجمه‌های اشعار حافظ، بسیاری از آن ترجمه‌ها ساختار شعری ندارند و بن‌مایهٔ آن ترجمه‌ها در انتقال محورهای مختلف شعر حافظ به قدرت و ظرافت شعر فارسی حافظ نیست.

پیشینهٔ پژوهش

اگرچه در شناخت اشعار حافظ در غرب تأخیر دیده‌می‌شود، اما ترجمه‌های بی‌شماری از اشعار حافظ به زبان‌های مختلف صورت گرفته وکارهای تحقیقی بسیاری نیز انجام گرفته‌است

در حوزه کتاب‌ها:

دنیس رایت (۱۳۶۴)، ایران در میان انگلیسی ها، ترجمه منوچهر طاهرنیا، انتشارات آشتیانی؛

نیکی‌کدی رودی‌متی، (۱۳۷۱)، ایران‌شناسی در اروپا و ژاپن، ترجمه‌ی مرتضی اسعدی، انتشارات بین المللی الهدی.

شجاع الدین شفا، (۱۳۳۲)، ایران در ادبیات فرانسه، انتشارات ابن سینا و در سال (۱۳۴۸)، جهان ایران شناسی، انتشارات کیهان و ... .

و در بخش مقالات:

ناهید جعفری‌دهکردی، مریم شهریار و سارا فرجی (۱۳۹۹) در مقالهٔ «حافظ در ادبیات غرب؛ مطالعه موردی تأثیر اشعار حافظ بر گوته»، مجله مطالعات ادبیات تطبیقی؛

اسماعیل آذر (۱۳۸۹)، مقاله «تأثیرپذیری ادبیات اروپا و آمریکا از حافظ» فصل‌نامه تحقیقات زبان و ادب فارسی؛

اسماعیل آذر و مریم برزگر (۱۳۸۹)، مقاله «حافظ در غرب» سال‌نامه حافظ‌پژوهی؛

محمدحسین حدادی (۱۳۸۵)، مقاله «جایگاه شرق و دیوان حافظ در اندیشه گوته»، مجله پژوهش زبان‌های خارجی؛

جواد حدیدی (۱۳۵۵)، مقاله «حافظ در ادبیات فرانسه» مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی؛

«ایران‌شناسی در لهستان»، مجله‌ی وحید، شماره‌ی ۲۱۵، شهریور۱۳۵۶ و .. به زیور طبع آراسته شده‌است اما در مورد علت تأخیر حافظ‌شناسی در غرب، مقاله‌ای تاکنون چاپ نشده‌است.

چنان‌که پیداست، پژوهش‌های صورت‌گرفته تنها به تبیین ترجمهٔ شعر حافظ و تأثیر آن در اندیشهٔ شاعران و مکتب‌های ادبی غرب پرداخته‌است و تاکنون دربارهٔ علل تأخیر ترجمهٔ اشعار حافظ در غرب و معرفی دیرتر حافظ به غربیان ــ نسبت به سایر ادبای فارسی مانند: خیام، فردوسی، مولوی، سعدی و ... ــ تحقیقی صورت نگرفته‌است.

حافظ و رمانتیسم

باید گفت، شعر حافظ به خوبی در ادبیّات اروپا معرفی نشده‌است و فاصله‌ی زمانی شناخت مردم اروپا از اشعار حافظ با شاعران دیگر چون سعدی به حدود چهار قرن می‌رسد. دلیل این کار در زبان پر از ایهام و ابهام حافظ، موسیقی غزلیات (انواع واج‌آرایی و صدامعنایی و ...)، بار فرهنگی اشعار او که سرشار از اشارات ادبی، آیات قرآنی، اخبار و احادیث مذهبی و ... دانست. علاوه بر این مسائل، زمینهٔ پذیرش افکار حافظ در غرب مهیا نبوده‌است.

در میان مکتب‌های مختلف ادبی اروپا: مانند اومانیسم، کلاسیک، رئالیسم، ناتورالیسم، پارناسیسم، اکسپرسیونیسم و ... هیچ‌کدام مانند رمانتیسم با روح شعر حافظ همخوانی نداشت. اواخر قرن ۱۷ و اوایل قرن ۱۸ مکتب رمانتیسم Romantisme در اروپا شکل گرفت. در بارهٔ این واژه گفته‌اند: «اصلاح رمانتیسم از کلمه رمانس گرفته شده‌است. در قرن هفدهم به قصه‌هایی که جنبه خیال‌پرورانه داشت، رمانس می‌گفتند به تدریج در زبان فرانسوی این کلمه به مفهوم احساساتی، ظریف و محزون به‌کار رفت و به‌صورت صفت رمانتیک به کسانی که افکار شاعرانه داشتند یا قصه‌هایی که با عوالم رؤیا و عواطف لطیف سروکار داشتند، گفته‌شد» (میرصادقی، ۱۳۷۷: ۱۳۰). «فردریش شلگل نخستین کسی است که اصطلاح رمانتیک را وارد فضای ادبی کرده است» (جعفری، ۱۳۷۸: ۱۴)

مکتب ادبی رمانتیسم یکی از شاخص‌ترین مکتب‌های ادبی غرب است و با فروپاشی مکتب کلاسیسم شکل گرفت. رمانتیک برخلاف کلاسیسم مکتب بسیار پیچیده و آشفته‌ای است. پیروان آن اغلب آرا و عقاید مغایری دارند. (صدرایی، ۱۳۹۶: ۳۴)

تأثیر ظهور مکتب رمانتیسم دارای ابعاد مختلفی است. در حوزۀ فکری، همسویی آن با عرفان تا جایی است که برخی برای آن تعبیر «رمانتیک عرفانی» استعمال کرده‌اند و به عصر احساس و تخیل، تفوق عاطفه و احساسات بر خرد، الهام از عشق و سوز و گداز عاشقانه، ستیز با محدودیت فضا، علاقه‌ای آزاد، گرایش به زندگی روحانی و کشف و شهود معروف است. به طور کلی «اصول اساسی رمانتیسم: آزادی، هیجان و احساسات، گریز و سیاحت، کشف و شهود و افسون سخن» (ر. ک. سیدحسینی، ۱۳۸۱: ج۱/ ۱۸۲ – ۱۷۹) است. این امر زمینۀ رونق ادبیات غنایی در اواخر قرن هجدهم و قرن نوزدهم فراهم آورد و شعر غنایی غرب که مصادیق و حقیقت آن تقریباً همسو با شعر حافظ رواج پیدا کرد.

دشواری‌های شعر حافظ در ترجمه

قالب غزل دشواری دیوان حافظ در ترجمه

حافظ را همه با غزلیات می‌شناسند پیداست بر خلاف قصیده یا برخی قالب‌های دیگر شعر، ارتباط معنایی و توالی موضوعی بیت‌های غزل به ویژه در غزلیات حافظ بسیار نادر است؛ یعنی ساختار تکبیتی و گسستگی معنایی دارد؛ نکته‌ای که تا اواسط قرن بیستم موجب خرده‌گیری بسیاری از ناقدان غربی نسبت به شعر حافظ گردید؛ برای نمونه: هانس هاینریش شدر ـ با توجه به موضوع و ماهیت شعر حافظ ـ آن را شعر غنایی خواند، از آشفتگی‌های آن سخن گفت، البته این آشفتگی یا گسستگی ظاهری از نوع همان شکستگی است که به تعبیر خود حافظ «که با شکستگی ارزد به صد هزار درست» (حافظ، ۱۳۷۲: ۸۱).

به گفتۀ گوته در «دیوان»، شعر شرقی را «نه آغازی است، و نه پایانی».

هامرپورگشتال و آربری، ویژگی شعر حافظ را به گردن‌بند مروارید تشبیه می‌کنند و نتیجه می‌گیرند که ابیات غزل حافظ را بندی نامریی به هم پیوند می‌دهد.

آربری، با تشبیه شعر حافظ به قالی ایرانی، به ماهیت تزیینی و متنوع این نوع شعر پیبرده‌است.

دشواری دیگر قالب غزل، ساختار رازناک آن است برای تفسیر این معنی، نباید اظهار نظر گوته را نادیده گرفت که می‌گفت غزل «یک نوع لغز و چیستان است».

لذا عکس شعر غربی که از ساختمانی منسجم و منظم برخوردار است (به استثنای پیروان مکتب سمبلیسم)، ساختار شعر حافظ به سبکی است که طلب کام از خلاف‌آمد عادت دارد.

صنایع بدیعی (لفظی و معنوی)

علم بدیع دارای دو بخش: بدیع لفظی و بدیع معنوی است. بدیع لفظی شامل: انواع صناعاتی که با سجع فراهم می‌گردد (مانند ترصیع، موازنه یا مماثله، ازدواج و ...)، انواع جناس (که خود بحث مفصلی است و کتاب جناس در پهنۀ ادب فارسی جلیل تجلیل گویای گستردگی آن است)، تکرار از قبیل: تکرار واج (هم‌حرفی و هم‌صدایی) تکرار واژه (رد الصدر الی العجز، رد العجز الی الصدر، تشابه الاطراف، التزام یا اعنات، طرد و عکس، قلب المطلب و ...) هنرنمایی‌هایی که برخی آن را بارد می‌دانند مانند: تجرید، توشیح، واسع‌الشفتین، واصل‌الشفتین، جامع‌الحروف، رقطا، خیفا، فوق‌النقاط و تحت‌النقاط، ذولغتین، قلب‌الکل و ...

محسوس‌ترین صورت بدیع لفظی، واج‌آرایی است برای نمونه در بیت زیر، واج‌آرایی «س»، صدامعنایی را هم به ذهن القا می‌کند:

رشتۀ تسبیح ار بگسست معذورم بدار دستم اندر ساعد ساقی سیمین ساق بود

(حافظ، ۱۳۷۲: ۱۴۲)

ترجمه:

If the cord of the rosary snapped, hold my excused: on the arm of the Saki of silver leg, my arm was.

ویلبر فورس، (1384: 413)

این زیبایی لفظی در ترجمه شعر حافظ، برای مخاطب قابل درک، انتقال و رؤیت نیست زیرا این موسیقی، در ترجمه به هر زبانی که باشد یا به کلّی از بین می‌رود یا به سستی می‌گراید.

این امر با واج‌آرایی شعر اروپایی یعنی: «قافیه آغازین» رابطهٔ عموم و خصوص من وجه دارد.

علاوه بر افول موسیقی، طنز زیبای حافظ که به اصطلاح «رُبَّ عُذرٍ اَقبَحُ مِن الذَّنب»: چه بسیار عذری که بدتر از گناه باشد (به خلاف انتظار و با طنزی رندانه) پارگی تسبیح که باید در سجاده و راز و نیاز باشد نه در «ساعد ساقی سیمین ساق» در ترجمه محو گشته‌است این امر در دیگر انواع چهارگانهٔ موسیقی ملموس است.

یا در بیت:

جان بی جمال جانان میل جهان ندارد　　هرکس که این ندارد حقا که آن ندارد

(حافظ، ۱۳۷۲: ۱۱۴)

ترجمه:

Without the (true) beloved s beauty, inclination for the world my soulhath not.

(ویلبر فورس، ۱۳۸۴: ۲۵۳)

علاوه بر واج‌آرایی همحرفی «ج»، جناس زاید وسط: «جان» و «جهان»، جناس زاید مذیل «جان» و «جانان»، جناس مطرّف «جان» و «آن» و ... در ترجمهٔ بالا محو گشته‌است ـ در حالی‌که گاهی وجد مخاطب حافظ در موسیقی شعر اوست ـ حال که ترجمه در انتقال صنایع بدیع لفظی بدین‌سان ناتوان است؛ در بدیع معنوی عرصهٔ جولان ندارد.

بدیع معنوی، که به برخی از فروع آن مانند تناسب و ایهام و ... در این مقاله پرداخته‌می‌شود اما صناعات دیگر مانند: عقد، ارصاد و تسهیم، صدامعنایی، استخدام، لف و نشر، حسن تعلیل و ... در ترجمه به ندرت قابل انتقال است و روح هنری ابیات دارای این ویژگی، در ترجمه مرده‌می‌شود.

برای مثال در بیت زیر:

سرشک گوشه‌گیران را چو دریابند در یابند　　رخ مهر از سحرخیزان نگردانند اگر دانند

(حافظ، ۱۳۷۲: ۱۳۸)

در مصرع اول، واژگان «دَریابند» و «دُر یابند» ضمن جناس ناقص یا محرف (اختلاف در مصوت کوتاه) دارای جناس مرکب مقرون‌اند. واژهٔ دُر،» دریا را در «دریابند» با ایهام تبادر به ذهن متبادر می‌سازد. در ترکیب «گوشه‌گیران» بین «گوشه» و «گیر» همخوانی و ترادف معنایی (زنجیرهٔ کلام و همنشینی واژگان) به‌چشم می‌خورد همان‌گونه که از «نگردانند اگر دانند» اگر و مگر (نگر) به ذهن می‌رساند.

در مصرع دوم:

واج‌آرایی هم‌حرفی «ر»، «د» و «ن»؛

ایهام در واژگان: «مهر»: الف) محبت، ب) آفتاب و «سرشک» در مصرع اول: الف) اشک، ب) شراره و خرده آتش بود که بجهد. (برهان به نقل از لغت‌نامه ذیل سرشک)

«گردانند»» و «گر دانند» جناس تام و جناس مرکب مقرون؛ .

«گردانند»» و «اگر دانند» جنس زاید مطرّف، «یکی از کلمات متجانس نسبت به دیگری یک یا دو هجا در آغاز بیش‌تر داشته‌باشد» (شمیسا، ۱۳۸۱: ۶۶).

«نگردانند»» و «اگر دانند» جناس لاحق، «کلمات، حروف بعیدالمخرج داشته‌باشند» (همان، ۵۸).

«گردانند» دارای صنعت استخدام است زیرا با لفظ «سرشک» معنی حلقه و دایرهٔ اشک و با «رخ» معنی چرخیدن و پشت کردن می‌رساند.

با اندکی تسامح می‌توان موازنه یا مماثله‌ای در بیت یافت.

تشبیه مضمر «سرشک گوشه‌گیران» به «دُر»/ استعاره مکنیه «رخ مهر»، همچنین تشبیه رخ معشوقان به آفتاب/ استعاره «گوشه‌گیران» به عاشقان/ کنایه ایما «رخ نگرداندن»: ترک نکردن/ مجاز کل ارادهٔ جزء «رخ» که منظور نگاه است و ... در علم بیان، و قصر و حصر و تنافر حروف و دیگر صناعات علم معانی این بیت، خود حدیث مفصل دیگری است.

ترجمهٔ این بیت به لاتین چنین است:

The tear of the corner takers (lovers) they find, when they find
Frome the love of morning-risers,the face (from love of them) they turn not, if (when) they know.

(کلارک، ۱۳۸۴: ۳۸۹)

ترجمهٔ متن بالا که برگردان شعر حافظ به لاتین است، چنین خواهدبود:

اشکِ عاشقانی که گوشه‌نشین می‌شوند چون از محبت سحرخیزان دریابند، اگر بدانند، روی خود را برنمی‌گردانند.

لذا آن همه صور خیال و کمال و هنر، گویی در یک لحظه مدفون شده‌است زیرا ترجمه (به‌ویژه در ترجمه‌ی معنایی یا تحت اللّفظی و دقیق) یارای انتقال محاسن شعر حافظ نیست.

موسیقی و شعر حافظ

موسیقی، بخش عظیمی از نیروی تأثیرگذار شعر کلاسیک است. برای ارتباط موسیقی با شعر، تقسیم‌بندی چهارگانهای تعریف کردهاند:

۱- موسیقی بیرونی: که همان وزن عروضی شعر است.

۲- موسیقی درونی: به بررسی انواع جناس، انواع تکرار: حرف، هجا، کلمه و جمله میپردازد. در حقیقت موسیقی درونی همان بحث بدیع لفظی است.

۳- موسیقی معنوی: شامل بدیع معنوی است که صناعاتی مانند: ایهام، تناسب، تضاد، تلمیح، حس‌آمیزی و ... در آن بررسی میشود.

۴- موسیقی کناری: «عواملی است که در نظام موسیقایی شعر، دارای تأثیر است ولی ظهور آن در سراسر بیت یا مصراع قابل‌مشاهده نیست. برعکس موسیقی بیرونی، که تجلی آن در سراسر بیت و مصراع یکسان است و به‌طور مساوی، در همه جا و به یک اندازه حضور دارد. جلوه‌های موسیقی کناری بسیار است و آشکارترین نمونه آن، قافیه و ردیف است». (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۳۹۱) البته اوج موسیقی در هر شعری برخاسته از ردیف و قافیه است.

در این مقاله برخی از مصادیق موسیقی درونی و معنوی آمده‌است. دربارهٔ موسیقی کناری، لطفاً به مقالهٔ «موسیقی کناری در غزلیات حافظ» مجلهٔ پژوهش‌های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی از همین نویسنده مراجعه فرمایید.

رندی و طنز رندانهٔ شعر حافظ

«یکی از مهم‌ترین دلایل گرایش ادبای غرب به سخن حافظ، ستایش او از آزادگی یا به معنای دقیق‌تر آن، آزادگی است. حافظ از این اصطلاح به تعریف "رند" و "رندی" یاد می‌کند» (جعفری‌دهکردی و دیگران، ۱۳۹۹: ۱۴۰) این امر باعث شده‌است زرین‌کوب، اشعار حافظ را «ترانه‌ای ابدی در ستایش آزادی و بی‌تعلقی معرفی می‌کند» (سیدی و صارمی‌گروی، ۱۳۹۲: ۱۵۶).

دیگر امر غامض ترجمهٔ شعر حافظ و غربت او در غرب، طنز رندانهٔ اوست امری که حاصل کمال روح و پختگی خردمندانهٔ تفکر و هنر شرقی تلقی می‌کنند در شعر زیر:

صراحی می کشم پنهان و مردم دفتر انگارند　　عجب گر آتش این زرق در دفتر نمی‌گیرد

Secretly, I drink a goblet (of wine); and, men think it a book
Wonderful if the book, this hypocrisy’s fire kindleth not.

(کلارک، ۱۳۸۴: ۲۹۹)

ترجمهٔ بیت انگلیسی چنین است:

مخفیانه یک جام (شراب) می نوشم; و مردان فکر می‌کنند آن کتاب است،
شگفت‌انگیز است اگر کتاب، این آتش ریا روشن نمی‌شود.
اکنون ترجمهٔ ادیب فارسی زبان از این بیت ارائه می‌شود:
«من با خود و در آستین مرقعم، پنهانی صراحی شراب می‌برم و مردم حمل به صحت می‌کنند و تصور می‌کنند دفتر وکتاب است.

جای شگفتی است که از این ریای آشکار آتشی از غیب نمی‌جهد که در دفتر و کتاب واقعی من بگیرد و رقم بطلان بر این مظاهر علم و دانش ریایی من بکشد. یا ممکن است دفتر خیالی، یعنی صراحی باشد» (خرمشاهی،۱۳۷۲: ج ۱، ۵۸۴).

در شعر بالا واژهٔ «زرق» به hypocrisy یا «ریا» ترجمه شده‌است در حالی‌که «این "زرق" و دو چهرگی از نوع زرق و ریای زاهد و شیخ و محتسب نیست. زرق اینان برای فریفتن مردم و سواری گرفتن از گردهٔ ایشان به سود خویش است، اما "زرق" رندانه برای به‌در بردن خویش از چنگ نادانی و بدخواهی‌ها و آزارگری‌های دیگران است ... خواست او فریب دیگران نیست بلکه تنها گریز از آزار ایشان است. اساس آن راستی‌ست و راست باختن» (آشوری، ۱۳۷۹: ۳۴۴–۳۴۵).

رندی نهفته در بیت بالا به طور کامل در ترجمه به نظر نمی‌آید و هنر رندانهٔ حافظ قابل درک و تفسیر در ساختار ترجمه، نیست. هنر حافظ در این «رندی» چاشنی طنز آن است و آگاهی مترجم از این احوال مستلزم دریافت امور بسیاری است.

اصطلاحات با معنی خاص در دیوان حافظ

شعر حافظ دارای وجوه مختلفی است و از هر زاویه‌ای بررسی گردد باز نکاتی در زوایای دیگر مستور دارد زیرا او «یکی از بزرگ‌ترین شاعران نغزگوی ایران و از گویندگان بزرگ جهان است» (صفا، ۱۳۷۵: ۲۱۴).

اصطلاحاتی در دیوان حافظ نظیر: رند، خرابات، زاهد، پیر مغان/ پیر می‌فروش، میکده و ... آمده‌است که در تبیین برخی از آن‌ها نظیر رند آمده‌است: «این کلمه در سایر فرهنگ‌ها و زبان‌های قدیم و جدید جهان معادل ندارد» (خرمشاهی، ۱۳۷۲: ج ۱، ۴۰۷) این ویژگی بدیع بر غنای شعر حافظ افزوده انتقال آن در ترجمه، ضعیف یا شاید غیرممکن کرده‌است لذا عظمت و شکوهی که در ورا و لابه‌لای واژگان و ترکیبات شعر حافظ مشهود است در ترجمه قابل حصول نیست. ای بسا ارتباط و زنجیرهٔ کلام شعری در این واژگان (هنگام ترجمه) به سستی نگاه مخاطب منجر شود در بیت بالا «بهره‌گیری هنرمندانه از این ظرافت ادبی، مستلزم شناخت دقیق از زبان دیروز است به‌طوری که استفادهٔ نابه‌جا از آن، نه تنها باعث افزایش شکوه و صلابت شعر نمی‌شود، بلکه شکاف عمیقی میان مخاطب و شعر ایجاد می‌کند که جز سر در گمی و هاج و واج شادن در میان خیل عظیم واژگان مهجور و مطرود، ارمغانی برای مخاطب ندارد» (پهلوان نژاد، ۱۳۸۸: ۱۱۸).

زنجیرهٔ کلام و همنشینی واژگان

حافظ به خوبی دانسته‌است «هم‌آیی یکی از ویژگی‌های مهم زبانی است که در شکل‌دهی نظام واژگانی و نحوی زبان، نقش ویژه‌ای دارد» (شریفی و نامور،۱۳۹۱، ۴۰) لذا یکی از اسرار جادویی و هنر حافظ، دقت و وسواس در گزینش و چینش واژگان زنجیرهٔ گفتار است. او از این نیرو برای القای مفاهیم مورد نظرش نهایت استفاده برده‌است زیرا معنی هر واژه با واژگان ملازمش نوسان می‌یابد به عبارت بهتر، به نیروی همنشینی واژگان در زنجیرهٔ کلام، لغات از معنی قاموسی فراتر روند و هنرهای بدیعی مانند: تناسب‌گریزی، پاراددوکس، حس‌آمیزی و ... می‌آفرینند

چیست این سقف بلند سادهٔ بسیار نقش زین معما هیچ دانا در جهان آگاه نیست

(حافظ، ۱۳۷۲: ۹۶)

در ترکب «سادهٔ بسیار نقش» تناقض و هنری است که جز با همنشینی این دو واژه متصور نیست.
این امر با تناسب به‌ویژه انواع: ایهام تناسب، ایهام تضاد، ایهام ترجمه، ایهام تبادر، بهتر قابل تبیین است.

عالم از نالهٔ عشاق مبادا خالی که خوش‌آهنگ و فرح‌بخش هوایی دارد

(حافظ، ۱۳۷۲: ۲۴۹)

در بیت بالا، «عشاق» جمع عاشق و به معنای دلدادگان است اما واژهٔ آهنگ باعث توجه ذهن به مقامات دوازده‌گانه موسیقی می‌گردد که عشاق یکی از آن‌هاست لذا حضور واژهٔ آهنگ در بیت بالا، توسعه معنایی برای عشاق آفریده‌است این امر در واژگان هوا و عالم قابل درک است.

لذا جایگاه واژگان در زنجیره کلام و نیز تأثیر همنشینی واژگان با یکدیگر به منظور القای معنی درست و کامل بر کسی پوشیده نیست و جرجانی در این باره آورده‌است: «کلمات از حیث این‌که مجردند و کلماتی مفردند، مزیتی ندارند؛ بلکه فضیلت داشتن و نداشتن الفاظ، مربوط به تناسب معنی لفظی با لفظ دیگر است که در کلام پیش از آن آمده یا بعد از آن قرار گرفته‌است. (جرجانی، ۲۰۰۴: ۴۶)

ایهام

شاعران بزرگ معمولاً دارای سبک فردی هستند. ایهام، ویژگی سبک فردی و ظریف‌ترین و رازناک‌ترین شگرد شعری حافظ است در عین آنکه کلام را مغلق و پیچیده می‌کند، لطف و ظرافتی خاص به سخن می‌بخشد «روش ایهام مهم‌ترین مبحث بدیع است تمام سخنوران برجسته از مسعود سعد سلمان، خاقانی، سعدی، حافظ و صائب گرفته تا شاعران امروز، سخنورانی هستند که به عنوان ایهام توجّه داشته‌اند امّا استاد بی‌همتای آن حافظ است. ژان پل سارتر در اشاره به ایهام می‌نویسد که پیکاسو آرزو می‌کرد که قوطی کبریتی بسازد [نقاشی کند] که هم خفاش باشد و هم در عین حال قوطی کبریت، چنین آرزویی برای نقاشان مُحال می‌نماید امّا شاعر می‌تواند با ایهام، دو تصویر مختلاف را هم‌زمان مجسّم کند» (شمیسا، ۱۳۸۶: ۱۲۳).

«در اشعار حافظ این صنعت از پیچیدگی و تکامل هنری خاصی برخوردار است که این امر از یک طرف ناشی از محدودیت‌های اجتماعی است و از طرف دیگر برخاسته از الهامی است که او در شیوهٔ هنری خود از قرآن گرفته‌است» (واردی، ۱۳۸۰: ۱۶۶).

فروع صنعت ایهام چون: تناسب، تبادر، ترجمه، تضاد و ... خصوصیت بارز شعر حافظ است؛ منوچهر مرتضوی، ایهام را خصیصهٔ اصلی سبک حافظ دانسته‌است و اصلی‌ترین گرایش حافظ را به این صنعت، روزگار استبدادی و خفقان‌زده‌اش انگاشته‌اند که راه را برای فاش‌گویی و صراحت بیان بسته بود (مرتضوی، ۱۳۶۵: ۴۵۵).

ادب‌سنجان و شعرشناسان برای ایهام انواع مختلفی ذکر کرده‌اند: «ایهام تناسب، ایهام تضاد، ایهام ترجمه، ایهام تبادر، استخدام» (شمیسا، ۱۳۸۱: ۱۴۵ – ۱۳۵)، «شبه ایهام یا ایهام‌گونه، ایهام آمیغی» (کزازی، ۱۳۸۱: ۱۳۵)، «ایهام مرشحه، ایهام مجرده، ایهام تام، ایهام مبینه» (واعظ کاشفی، ۱۳۶۹: ۱۱)، «ایهام توکید، ایهام موشح، ایهام مهیّا، ایهام عکس» (انوشه،۱۳۸۱: ۱۸۳). در ترجمه، تحت هیچ شرایطی بدین فروع ایهام توجه نمی‌شود حتی از اصل مهم شعری حافظ هم غفلت می‌شود برای نمونه:

به بوی نافه‌ای کاخر صبا زان طّره بگشاید ز تاب جعد مشکینش چه خون افتاد در دل‌ها

(حافظ، ۱۳۷۲: ۷۱)

By reason of the perfume of the musk-pod, that, at the end, the breeze displayeth
from that fore-lock, From the twist of its musky curl, what blood befell the hearts!

(کلارک، ۱۳۸۴: ۳)

اگر در ترجمه دقت شود از معانی ایهامی:

بو: ۱- بوییدن ۲- امید و آرزو؛

تاب: ۱- پیچ و تاب ۲- تحمل ۳ – رنج و عذاب ۴- زلف؛

مشک: ۱- صفت برای جعد به معنی سیاه ۲- ماده‌ای خوش‌بو از ناف آهوی ختن؛

طره: ۱- دسته موی تابیده در کنار پیشانی – تازیانه؛

خون در دل افتادن: برای انسان کنایه از درد و رنج ۲- مشک، ماده خوش‌بو که در کیسهٔ ناف آهو جمع می‌شود و در صنایع زیبایی، عطرسازی و داروسازی کاربرد دارد.

حافظ در صنعت ایهام، بی‌گمان چیره‌دست‌ترین شاعر ایران است. او در به‌کارگیری دل‌پذیر الفاظ و ترکیب‌ها، در انتخاب واژه‌ها و تعبیرها، دقتی وسواس‌آمیز و حیرت‌انگیز دارد. این امر با همهٔ زیباییش در برگرداندن شعر حافظ ازبین می‌رود. دگر صور خیال مانند کنایه و ... خود حدیث مفصل دیگری است.

شعر و نظم در ترجمه

ادبا تفاوت فاحشی در ساختار نظم و شعر می‌بینند. نظم حاصل بازی با کلمات است اما شعر را برخی به رودخانه تشبیه کرده‌اند که هرگاه شاعر وارد آن شود در آغاز به نظم روی می‌آورد چنانه فردوسی در داستان بیژن و منیزه، بیت‌های آغازینش (به‌ویژه مصرع دوم) صورت نظم دارد و فاقد هنر متعالی است:

شبی چون شبه روی شسته به قیر نه بهرام پیدا نه کیوان نه تیر

(فردوسی، ۱۳۷۴/ ج ۵: ۶)

اما وقتی که شاعر وارد رودخانهٔ شعر گردید، آبِ شعر او را از خودبی‌خود کرده، کلمات، شاعر را با خود می‌برد و کلمات به سوی او می‌آیند و شاعر در جست‌وجوی واژه نیست، مقصدش مشخص نیست، آن‌چه بر لب و کاغذ می‌آید جوشش دل و غلیان درون است و ... .

لذا برای التذاذ ادبی و تشخیص نظم از شعر، به معیارهای مختلفی مانند: کم شدن دخالت اراده و تعقل و تقویت نیروی تخیل، استفاده از صناعات لفظی و معنوی، صور خیال و ... متوصل می‌شوند اما ترجمهٔ اشعار شاعران حسن مضاعفی برای درک شعر از نظم است.

اگر برخی از ترجمه‌های اشعار انگلیسی حافظ، با اصل غزل در شعر پارسی مقایسه شود، مشخص می‌گردد بار محتوایی و معنایی و ... این اشعار چه قدر بوده در ترجمه، چه میزانی از آن‌ها قابل مشاهده است و چه مقداری غیرقابل انتقال بوده‌است به عبارت دیگر صورت شعری غزل حافظ؛ در ترجمه ساختار نظم می‌گیرد. لذا ترجمه نیز محکی برای شعر است یعنی بخش عظیمی از ظرفیت شعر با ترجمه قابل تشخیص و تفسیر می‌شود. برای هر ایرانی یا پارسی‌زبانی، شعر حافظ نیز مانند شعر دیگر سرایندگان است و این ایده که حافظ، تصوف مولوی، تغزل سعدی، عرفان ابن عربی و فلسفهٔ خیام درهم‌آمیخته، به چشم نمی‌آید اما وقتی صورت ترجمهٔ اشعار حافظ بررسی می‌شود ویژگی‌هایی که در آن نهفته‌است در ترجمه قابل انتقال نیست به عبارت دیگر لذتی که از خواندن غزلیات حافظ برای ایرانیان حاصل می‌شود برای انیرانیان (به‌خصوص در ترجمه‌ی معنایی/ ترجمه‌ی تحت اللّفظی) قابل ادراک نیست زیرا در ترجمه، هنر شاعری و کمال کلام او به طور کلی گم می‌گردد، تفکرات و گرایش‌های فکری شاعر، اصول اعتقادی و بار فرهنگی برخی اشعار او که سرشار از اشارات ادبی، آیات قرآنی، اخبار و احادیث مذهبی، آرکائیسم، فرهنگ عامه و... است نیز غیرقابل دسترسی می‌گردد زیرا مترجم باید پیشاپیش به توضیح نکات بسیاری بپردازد (که چنین شرایطی ممهد نیست)؛ از طرفی درک مفاهیم فرهنگ شرقی ـ اسلامی برای کسانی که در غرب زندگی می کنند، آسان نیست.

مبانی اجتماعی و سیاسی دورهٔ حافظ

در بررسی شعر عوامل بی‌شماری مانند: زمان، کنش، شخصیت‌ها، احوال درونی شاعر و ... نقش دارد و بخش عظیمی از پیام شعر به درک این مبانی وابسته است از طرفی «قرن هشتم عصر پریشانی‌ها و نابسامانی‌هاست و طبیعی است که شاعران این قرن نمی‌توانستند نسبت به این اوضاع بی‌تفاوت باشند به همین جهت نیز پاره‌ای از اشعار خود را به بازتاب و بیان این وقایع اختصاص داده‌اند ... حافظ نیز در غزلیات خود هرگاه که فرصتی دست دهد آن را غنیمت شمرده اشاره‌ای به بی‌سر و سامانی اوضاع دارد» (واردی، ۱۳۸۰: ۱۶۳ – ۱۶۲)؛ مثلاً در غزل با مطلع:

دو یار زیرک و از بادهٔ کهن دو منی　　فراغتی و کتابی و گوشهٔ چمنی

(حافظ، ۱۳۷۲: ۲۴۹)

«شادروان غنی می‌نویسد: "این غزل ممکن است راجع به حوادث تیمور گورکانی یا شکست شیخ ابواسحاق باشد. در هر حال اشاره به حوادث سیاسی است" (حواشی غنی، ص ۶۶۴)» به نقل از (خرمشاهی،۱۳۷۲: ج ۲، ۱۲۱۷)

ز تندباد حوادث نمی‌توان دیدن　　در این چمن که گلی بوده است یا سمنی
ببین در آیینهٔ جام نقش‌بندی غیب　　که کس به یاد ندارد چنین عجب زَمنی
از این سموم که بر طرف بوستان بگذشت　　عجب که بوی گلی هست و رنگ نسترنی

(حافظ، ۱۳۷۲: ۲۴۹-۲۵۰)

«حافظ، آگاهانه یا ناآگاهانه در صدر کسانی قرار دارد که از آمیختگی عناصر اسلامی و مزدایی به نیکوترین شکل بهره گرفته‌است» (شهبازی، ۱۳۹۹: ۱۴۲).

لذا ساختار سیاسی و اجتماعی، طبقات اجتماعی و ... در افکار حافظ ریشه دوانیده‌است از سویی شاعری چون حافظ به هر چیزی نگاهی چند پهلو دارد لذا گاهی درک صحیح و اثرگذار شعر حافظ به آگاهی از اوضاع و احوال سیاسی و اجتماعی عصر او وابسته است این امر بر دریافت دنیای حافظ پرده افکنده‌است.

بار فرهنگی اشعار حافظ

عرفان اسلامی

عرفان اسلامی دریایی است که در آن:

اصطلاحاتی است مر ابدال را　　که نباشد ز آن خبر اقوال را

(مولوی، ۱۳۸۱: ۱۶۸)

«عرفان عبارت است از علم به خدای سبحان از حیث اسما و صفت و مظاهر آن و احوال مبدأ و معاد و حقایق عالم و کیفیت بازگشت آن‌ها به حقیقت واحد یعنی ذات احدیت و نیز معرفت طریق سلوک و مجاهده برای رهاسازی نفس از تنگناهای قید و بند جزئیت و پیوستنش به مبدأ خویش و اتصاف به نعت اطلاق و کلیّت» (زرین کوب، ۱۳۸۰: ۳۶۲).

در این دریای بی‌پایان که ترکیبی از قرآن، سنت، تصوف، فلسفه و ... است مفاهیم و اصطلاحات غامض عرفانی، وجود فرق فراوان صوفیه، مراتب بی‌شمار سلوک، التزام اقوام و ادیان مختلف بدان، جنبه‌های نظری و عملی عرفان اسلامی، علم اخلاق، فطرت، برخورداری از ابزارهایی چون: دل، مجاهده، تصفیه، تهذیب و حرکت در باطن و ... همچنین تکثرپذیری این معانی در شعر حافظ، ترجمه را دشوار گردانیده از سویی نهایت عرفان را باید در حافظ و مولوی جست لذا آندره ژید، تفسیرهای عرفانی از دیوان حافظ «پرواز بر فراز آسمان» نامیده‌است.

فرهنگ عامه

شعر، تجلی باورها، آداب و رسوم، فرهنگ عامه مردم دوران شاعر است. آیین‌هایی که در ضمیر ناخودآگاه انسان‌ها جای گرفته‌است و به آن‌ها ایمان دارد بی‌آنکه دلیل آن را بداند حتی گاهی جنبهٔ تقدس یافته‌اند. حافظ از این قاعده بری نیست او به چشم بد اعتقاد دارد:

از چشم بخت خویش مبادت گزند از آنک در دلبری به غـایت خوبـی رسیـــده‌ای

(حافظ، ۱۳۷۲: ۲۲۵)

از پرکاربردترین آیه قرآن برای محافظت در برابر چشم‌زخم « إِن یَکَادُ» در آیه ۵۱ سوره قلم غافل نیست:

حضور خلوت انس است و دوستان جمعند و ان یکاد بخوانیـــد و در فـــراز کنیـــد

(همان، ۱۵۵)

یا این اندیشه که جهان بر پشت ماهی قرار دارد در بیت زیر مشهود است:

اگرت سلطنت فقر ببخشند ای دل کم‌ترین ملک تو از ماه بود تا ماهی

(همان، ۲۵۴)

در شعر حافظ ابیات زیادی به باورهای: مربوط به بزم، پزشکی، جرعه‌فشانی، پیدایش گوهر و مروارید، حرز و تعویذ، افسانه‌های پریان و دیو، غول، هما، عنقا، خوش قدمی و خوش نفسی، دیدن ماه نو، عقاید مربوط به رنگ‌ها، قیافه‌شناسی، گنج و ویرانه و ... اشاره دارد. که گاهی «عناصر فرهنگ عامه در *دیوان* حافظ غالباً از معنای اولیه خود فاصله گرفته و با یافتن معانی ثانویه، در خدمت اندیشه‌های عارفانه و والای وی درآمده است» (صرفی، ۱۳۸۴: ۱۹۷).

بنابراین اشعار حافظ، گسترهٔ فرهنگ عامه را در خود مستور داشته با پیوند عقاید عامیانه با اندیشه‌های عارفانه، ترجمهٔ شعر حافظ بسی دشوارتر شده‌است.

برای آگاهی از تجلی فرهنگ عامه در شعر حافظ لطفاً به مقالهٔ محمدرضا صرفی در شماره ۵۵ مجله فرهنگ با عنوان «عناصر فرهنگ عامه در غزلیات حافظ» و مقاله «بازتاب فرهنگ عامه در دیوان حافظ» معصومه محمدنژاد و محبوبه حاتمی‌یزد و ... مراجعه فرمایید.

مترجم اشعار حافظ

می‌توان گفت، متأسفانه تاکنون ترجمهٔ آثار ادب فارسی به سایر زبان‌های دنیا، به‌وسیله‌ایرانیان و فارسی‌زبان انجام نشده‌است و ترجمهٔ اشعار حافظ چون دیگر ترجمه‌های آثار ادب فارسی، با تلاش مستشرقین و خاورشناسان غربی صورت گرفته‌است.

ساکنان هر کشوری به صورت مستقیم از طریق آموزش‌های سازمان‌یافته (از ابتدایی تا مراحل آموزش عالی) و گاه آموزش غیر منسجم، اصول فرهنگی و زیربنایی آن کشور را درمی‌یابند در کنار این امر، خانواده، جامعه و دیگر ساختارهای مدنی، به تکامل و توسعه معلومات فرهنگی، اجتماعی و ... کمک می‌کنند لذا این ظرفیت‌ها برای مترجمین غربی ممکن نیست و این امر در انتقال تجربیات شعری شاعران ناکارآمد می‌ماند. به عبارت دیگر امکان شناخت جامع و کاملی از فرهنگ ایرانی ــ اسلامی اشعار حافظ و دیگر آثار ادبی برای مترجمین غربی متصور نیست و این امر ـ در شناخت شاعران که پرورش‌یافتهٔ فرهنگ غنی این مرزو بوم است ـ مهمل مانده‌است. اگر مترجم آثار حافظ، ایرانی و متخصص در حوزهٔ زبان و ادبیات فارسی باشد بدون شک رونق شعر حافظ در غرب کم‌تر از ایران نخواهدبود.

شخصیت حافظ

اگر ترجمهٔ اشعار حافظ با دیگر شاعران بلندآوازهٔ ایرانی مانند خیام، سعدی، فردوسی و ... مقایسه گردد، شعر آنان به‌ویژه خیام برای طیف وسیعی از مخاطبان غربی، زودفهم‌تر است و ترجمهٔ اشعار آنان به سرعت گسترش یافته‌است اما عدم شناخت شخصیت حافظ بر ترجمهٔ شعر او سایه افکنده‌است. شاید بتوان گفت کلید تفسیر شعر حافظ، شناخت شخصیت اوست. در ادبیات فارسی، حافظ را شاعری می‌شناسند که «قرآن ز بر بخوانی، در چارده روایت» این امر در کنار اشعار تأویل‌پذیر و ... او باعث شده او را شاعری عارف بنامند اما در غرب گاهی حافظ را عاشق لذت‌های زندگی، گاه درباری، گاه مذهبی، گاه مبتذل و ضد مذهب و ... دانسته‌اند

این امر در کنار عوامل دیگر باعث شده‌است از کرامت شعر حافظ کامیاب نگردند زیرا شعر به صورت ناخودآگاه با لایه‌های پنهان شخصیت ارتباط دارد.

کارنامه‌ی غربیان در حافظ‌شناسی

«وارنر» Varner، آلمانی احتمالاً اوّلین اروپایی است که با استمداد از شرح ترکی «سودی» غزلیّات حافظ را به لاتین ترجمه کرده است. (رودی و نیکیبد، ۱۳۷۱: ۱۴۰)

«تاماس هاید»Thomas Hyde ، نخستین استاد انگلیسی است که با غزل های حافظ آشنا شد و به ترویج آنها همّت گماشت. کامل‌ترین مجموعه‌ی دیوان حافظ در انگلستان، در سال ۱۹۱۶م. به‌وسیله‌ی «جان پین» Yan Peine، تحت عنوان: «اشعار شمس‌الدّین محمّد حافظ شیرازی»، به صورت منظوم به انگلیسی ترجمه شد. (طاهری، ۱۳۵۲: ۲۹۲)

«فرید ریش و اهل «Fridrich Wahel»، برای نخستین بار در سال۱۷۹۱م. بخشی از غزلیّات حافظ را به آلمانی برگرداند. (زبان و ادبیات فارسی در جهان، ۱۳۷۱: ۹۶)

نخستین ترجمه‌ی فرانسوی بعضی از غزلیّات حافظ توسط «ویلیام جونز» William Jones، صورت گرفت و در سال ۱۷۷۱ منتشر شد. (همان، ۹۱)

در لهستان، نخستین ترجمه‌ی غزل‌های حافظ توسط «سکووسکی» Sekowski، ۱۸۲۰ م. و «ویرینکسکی» Wiern Koski، در سال۱۸۳۱م. انجام گرفت. (همان، ۹۷)

دیگر ترجمه‌های اشعار حافظ عبارتند از:

«جان ریچاردسون»Yan Richardson، »نمونه‌ای از اشعار فارسی»، شامل نخستین واژه‌نامه‌ی فارسی و چند غزل حافظ، ۱۷۷۴ م.

«جان نات» Yan nath، «غزل‌هایی برگزیده از شاعر ایران، حافظ»، ۱۷۸۷ م. (زبان و ادبیات فارسی در جهان، ۱۳۷۱: ۳۱۱)

«جان هدون هیندلی»Yan Hedon Hindly، «غزل‌های فارسی»، چاپ مجموعه‌ای از اشعار حافظ، ۱۸۰۰ م.

«یوزف سکووسکی»Jozef Sekowski ، چاپ دیوان خواجه حافظ شیرازی، ۱۸۲۰م.

«یان ویر نیکووسکی »Jan iernikowsWki، «شرحی کوتاه بر غزل‌های حافظ»، ۱۸۳۱م. و «ترجمه‌ی آزاد غزل‌های حافظ شاعر ایرانی» به زبان لهستانی، ۱۸۳۸م.

«هرمان بروکهاس»Herman Brockhas، چاپ متن کامل فارسی دیوان حافظ و ترجمه‌ی آلمانی آن، در سه جلد، ۱۸۴۵ م. و۱۸۶۰ م.

«گ. ف. داومر» G.F.Davmer، «مجموعه ای تازه از اشعار حافظ»، تدوین و ترجمه به زبان آلمانی، ۱۸۵۲ م. و چاپ «غزلیّات حافظ»، ۱۸۵۹ م. (حبیب‌اللهی و دیگران، ۱۳۵۶: ۴۷)

«ف. فن.روزنتسوایک شواناو»F. Fan. Rosenzwig Sehewanaoe، «دیوان حافظ، شاعر غزل‌سرای بزرگ»، متن فارسی و ترجمه‌ی عروضی به زبان آلمانی، با توضیحات و حواشی در سه جلد، ۱۸۵۸ م. تا ۱۸۶۴ م. (زبان و ادبیات فارسی در جهان، ۱۳۷۱: ۳۲۰-۳۲۲).

نسلمان در ۱۸۶۵م/ ۱۲۸۲ق مجموعه‌ای به نام «دیوان شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی، گزیدهٔ اشعار» به چاپ رساند.

«ف.نسلمن» Nesselman .F، ترجمه «قطعاتی از دیوان حافظ» به زبان آلمانی، ۱۸۶۵ م.

«فریدریش بدنشتت» Friedrich Bodneshtet(d)، «نغمه‌پرداز شیراز»، ترجمه‌ی غزلیّات حافظ به زبان آلمانی، ۱۸۷۷ م. (زبان و ادبیات فارسی در جهان، ۱۳۷۱: ۷۹)

«اوگوست گراف هالرموند» Auguste Graf halermona، ترجمه‌ی «غزل‌های حافظ با اوزان اصلی این غزل‌ها» به زبان آلمانی،۱۸۸۰ م. (رودی و نیکی، ۱۳۷۱: ۸۳).

«ونسان مونتی»Wensan Monti ، «حافظ شیرازی»، صد غزل منتخب از دیوان حافظ، ترجمه به زبان فرانسه، ۱۸۸۹ م. (رودی و نیکی، ۱۳۷۱: ۶۱).

«جوس تین هانتلی مکارتی» Jhos Tien Hantly Macarty» غزل‌هایی از دیوان حافظ»، ترجمه به زبان انگلیسی، ۱۸۹۳ م. (همان، ۸۳).

«والتریف» Vālteryf، ترجمه‌ی « بیست‌وهشت غزل حافظ» به زبان انگلیسی، ۱۸۹۸ م.

«فریدریش فیشباخ» Friedrich Pischbach، «گل‌هایی از شیراز»، نقل اشعـار حافظ، بزرگ‌ترین غزل‌سرای شرق، ۱۸۹۸ م.

«ریچارد لوگالی ین»Richard Loguly yen، مجموعه‌ای از ترجمه‌ی «صد غزل از دیوان حافظ» به زبان انگلیسی، ۱۹۰۵ م. (همان، ۶۱).

«گ. د. شچینگی »G.D.Shcingi، «مستی عرفانی عشق و باده»، منتخبی از غزلیّات حافظ، ترجمه به زبان آلمانی، ۱۹۱۱ م.

«گران مربینگ»Gran Marbing، ترجمه‌ی «رباعیّات حافظ»، ۱۹۱۰ م. و «گزیده‌ای از رباعیّات و غزل‌های حافظ» به زبان انگلیسی،۱۹۲۰ م.

«هرمان لومل» Hermann Lommel، «پژوهش‌هایی درباره‌ی حافظ»، به زبان آلمانی، ۱۹۲۰ م. (رودی و نیکی، ۱۳۷۱: ۱۲۴)

«رابرت اوبان»Rābert awban، «خاطرات بیش‌تری از حافظ» به زبان انگلیسی، ۱۹۲۲ م. (همان، ۲۱)

«چارلز دویل»Charles Doyl ، «ترجمه‌ی کامل دیوان حافظ» به زبان فرانسه، ۱۹۲۲م.

همزمان با وی باید از ترجمهٔ گئورگ یاکوب نام برد که ترجمه‌ای منظوم را که از دقت کم‌نظیری برخوردار است، در ۱۹۲۲ به چاپ رساند.

«گئورگ جاکوب» Geurg Jacob، «ترجمه ی منظوم غزل‌های حافظ»، به زبان آلمانی، ۱۹۲۲م.

لشچینسکی ۶۰ غزل حافظ را با نثری شاعرانه در ۱۹۲۳م/ ۱۳۰۲ش ترجمه کرد.

«تاماس رایت»Tomos Rayt ، «گل سرخ در نقاب»، ترجمه‌ی برخی از اشعار و صدویک رباعی از حافظ، ۱۹۲۵ م. (شفیعی و دیگران، ۱۳۵۰: ۱۸)

آرتورجان آربری «پنجاه شعر حافظ» با متن آنها، در۱۹۴۷م. ترجمه کرد.

«دیتریش کایل» Dietrich Caiel، «اشعار حافظ»، غزل‌ها، قطعات، رباعیّات و ساقی‌نامه، ترجمه و تفسیر به زبان آلمانی، ۱۹۵۷ م. (زبان و ادبیات فارسی در جهان، ۱۳۷۱: ۶۳)

«ه.تبگه»H. Tebge، «اشعاری از حافظ»، ۱۹۶۲ م.

«هانس هاینریش شدر»H.H.Schaeder ، «پژوهش‌هایی درباره‌ی حافظ»، ۱۹۹۲م. (همان، ۲۷)

در نهایت باید از دو ترجمهٔ منثور نام برد: نخست، ترجمهٔ منثور سیروس آتابای، شامل ترجمهٔ شماری از غزل‌های حافظ، به گونه‌ای نامنظم؛ دوم، ترجمهٔ کامل و دقیق *دیوان* که توسط یوآخیم وُل لبن صورت گرفته، و به سال ۲۰۰۴م/ ۱۳۸۳ ش. منتشر شده‌است.

دیگر کارهای حوزه حافظ‌شناسی عبارتند از:

«ولادیسلاو دولبا»Wladyslaw Duleba، «غزل‌های عاشقانه‌ی حافظ» به زبان لهستانی. (حبیب‌اللهی و دیگران، ۱۳۵۶: ۲۱)

«دبلیوس جارت» Dabelus Jaurt، «دیوان خواجه حافظ»، ترجمه به زبان انگلیسی. (روح‌بخشان، ۱۳۷۸: ۳۸).

«ویلبر فورس کلارک»Wilber Phurth Klark، ترجمه‌ی منثور «دیوان حافظ» به زبان انگلیسی.

اوزالی تعدادی از اشعار خواجه شمس‌الدین حافظ شیرازی به شعر انگلیسی ترجمه نمود[۱].

نتیجه‌گیری

آشنایی نویسندگان، شعرا و مردم اروپا با آثار بزرگ ادبیات پارسی موجب بهوجود آمدن آثار مختلف در کشورهای اروپایی گردید. شعرای ایران، بدون اغراق، ادبیات اروپا را غنی کرده‌ند زیرا زبان و ادبیات فارسی به عنوان دومین زبان جهان اسلام و زبان حوزهٔ

۱. این اندیشه که، خاورشناسان غربی جاسوسانی برای کشورشان بوده اند و در جهت تأمین منافعشان در ایران فعالیّت سیاسی داشته‌اند بیشتر در مورد «ویلیلم آوزلی» صدق پیدا می‌کند.

فرهنگ و تمدن ایرانی، با هزاران کار گران‌سنگ در زمینه‌های مختلف علمی، ادبی، عرفانی، فلسفی، کلامی، تاریخی، هنری و مذهبی همواره مورد اعتنا و اعتقاد ایرانیان و مردمان اروپا بوده‌است.

در میان شاعران فارسی، حافظ به دلیل: معانی بلند، مضامین دلنشین، نکتههای بدیع، دشواری قالب غزل در ترجمه، موسیقی لفظی، رندی و طنز رندانهٔ شعر حافظ، عرفان اسلامی و اصطلاحات با معنی خاص، همنشینی واژگان، ایهام، صنایع بدیع لفظی و معنوی، مبانی اجتماعی و سیاسی دورهٔ حافظ، فرهنگ عامه و ... با تأخیر بسیار «مقبول طبع مردم صاحب‌نظر» اروپا واقع شده‌است.

با ظهور مکتب رمانتیسم و نزدیکی اصول آن به ساختار شعر حافظ، زمینه ترجمهٔ اشعار وی سرعت گرفت. اروپاییان چنان مفتون سرچشمهٔ عذب کلام حافظ شده که برای نمونه گوته یکی از ارکان چهارگانهٔ ادب جهان وقتی حافظ را شناخت آرزو کرد که مریدی از مریدان او باشد.

در میان کشورهای اروپایی، در حافظشناسی، آلمان مقدم است و این امر در سایر کشورهای اروپایی نیز نفوذ کرده‌است. این نفوذ به دو شکل صورت گرفته‌است: از طریق ترجمه‌های مستقیم اشعار فارسی حافظ به انگلیسی، فرانسه و ... یا ترجمه انگلیسی، فرانسه و ... اشعار حافظ به زبان‌های دیگر.

ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسندگان

مشارکت نویسنده در این مقاله به شکل زیر است:

نویسنده به تنهایی مسئول مفهوم‌پردازی، نگارش و بازبینی مقاله است.

تعارض منافع

بر اساس اظهارات نویسنده، این مقاله تعارض منافعی ندارد.

حامی مالی

بنابر اظهارات نویسنده این پژوهش هیچگونه حامی مالی ندارد.

سپاسگزاری

از تمامی مشارکت کنندگان در این پژوهش سپاسگزاری می شود.

منابع

آذر، اسماعیل. (۱۳۹۰). حافظ در آن سوی مرزها، پژوهشی در ادبیات تطبیقی، به اهتمام مریم برزگر، تهران: سخن.

آشوری، داریوش. (۱۳۷۹). عرفان و رندی در شعر حافظ، تهران: مرکز.

اسماعیلی، زیبا. (۱۳۹۴). هنجارگریزی زمانی (باستان گرایی) در اشعار اخوان ثالث، *فصل‌نامه مطالعات شهریار پژوهی*، ۴(۱)، ۲۶۷-۲۹۶.

جرجانی، عبدالقاهر. (۲۰۰۴). دلائل الاعجاز، تحقیق محمود محمد شاکر، القاهره: مکتبه الخانجی.

جعفری‌دهکردی، ناهید؛ شهریار، مریم و فرجی، سارا (۱۳۹۹). حافظ در ادبیات غرب؛ مطالعه موردی تأثیر اشعار حافظ بر گوته، *مجله مطالعات ادبیات تطبیقی*، ۱۴(۵۳)، ۱۳۹–۱۵۶.

جعفری، مسعود. (۱۳۷۸). سیر رمانتیسم در اروپا، تهران: مرکز.

حافظ، شمس الدین محمد. (۱۳۷۲). دیوان حافظ، تصحیح قزوینی وقاسم غنی، انتشارات نگاه، چاپ اول، تهران.

حبیب اللهی، محمد و هوچوکو، الکساندر. (۱۳۵۶). ایران‌شناسی در لهستان، *مجله‌ی وحید*، ۲۱۵، ۱۶-۳۲.

دهخدا، علی اکبر، (۱۳۷۷) لغت‌نامه، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

رایت دنیس، (۱۳۶۴)، ایران در میان انگلیسی ها، ترجمه‌ی منوچهر طاهر نیا، انتشارات آشتیانی، چاپ اول، تهران.

روح‌بخشان، عبدالمحمد (۱۳۷۸)، سابقه و تاریخچه زبان فارسی در اروپا، *مجله نامه پارسی*، ۱۳، ۹۰–۱۰۵.

رودی (رودولف پی)، متی و نیکی، کدی. (۱۳۷۱). ایران‌شناسی در اروپا و ژاپن ترجمه مرتضی اسعدی، چاپ اول، تهران: انتشارات بین‌المللی الهدی.

زبان و ادبیات فارسی در جهان (۱۳۷۱). دبیرخانه‌ی شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی، چاپ اول، تهران.

زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۸۰). دنباله جستجو در تصوف ایران، تهران: امیر کبیر.

سیدحسینی، رضا. (۱۳۸۱). مکتب‌های ادبی، جلد اول، تهران، نگاه.

سیدی، سیدحسن و صارمی‌گروی، سکینه. (۱۳۹۲). عشق، وطن و آزادی در اندیشه خلیل جبران و امین‌پور، *فصل‌نامه مطالعات ادبیات تطبیقی جیرفت*، ۷)۲۶(، ۴۷-۶۸.

شریفی، شهلا و نامورفرگی، مجتبی (۱۳۹۱)، تقسیم‌بندی جدید انواع باهم‌آیی با در نظرفتن ویژگی‌های فرامتنی در شکل‌گیری انواع باهم‌آیی، *مجله زبان‌شناسی و گویش‌های خراسان*، ۷، ۳۹-۶۲.

شفا، شجاع الدین. (۱۳۳۲). ایران در ادبیات فرانسه، انتشارات ابن سینا، چاپ اول، تهران.

(۱۳۴۸). جهان ایران شناسی، جلد اول، انتشارات کیهان، چاپ اول، تهران.

شفیعی کدکنی، محمّد رضا. (۱۳۸۰). صورخیال در شعرفارسی، چاپ هشتم، تهران: آگاه.

(۱۳۷۶). موسیقی شعر، تهران: آگاه.

شفیعی، سیروس و روشن ضمیر، مهدی (۱۳۵۰). سیاحان آلمانی که در عصر صفویه از ایران دیدن نموده‌اند، ۱۰۹، ۱۶–۲۰.

شمیسا، سیروس. (۱۳۸۱). نگاهی تازه به بدیع، تهران: میترا.

شهبازی، ایرج. (۱۳۹۹). سیمای جامعهٔ ایرانی در آیینهٔ دیوان حافظ، جامعه‌پژوهی فرهنگی، پژوهشگاه انسانی علوم و مطالعات فرهنگی، ۱۱(۲)، ۱۱۹–۱۴۵.

صدرایی، رقیه. (۱۳۹۶). بازتاب مکتب رمانتیسم در سهراب سپهری، *فصلنامه علمی تخصصی مطالعات زبان و ادبیات غنایی*، دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف‌آباد، ۷(۲۳)، ۳۳۰۴۶.

صفا، ذبیح الله. (۱۳۷۵). تاریخ ادبیات ایران، ۵ ج، انتشارات فردوس، چاپ هشتم، تهران.

صرفی، محمدرضا. (۱۳۸۴). عناصر فرهنگ عامه در غزلیات حافظ، *مجله فرهنگ*، 55، ۱۶۵-۱۹۹.

صفوی، کوروش. (۱۳۷۳). از زبان‌شناسی به ادبیات، تهران: چشمه.

طاهری، ابوالقاسم. (۱۳۵۲). سیر فرهنگ در بریتانیا، تهران: انتشارات دنیا.

فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۷۴). شاهنامه، ج ۵، تهران، نشر داد.

کلارک، هنری ویلبر فورس. (۱۳۸۴). ترجمه انگلیسی دیوان حافظ، تهران: بهزاد.

مولوی، جلال الدین. (۱۳۸۰). مثنوی معنوی، به سعی و اهتمام نیکلسون، تهران: امیرکبیر.

واردی، زرین تاج. (۱۳۸۰). اوضاع تاریخی، سیاسی و اجتماعی قرن هشتم و تاثیر آن بر شعر حافظ»، مجله سالنامه حافظ‌پژوهی، دفتر ۴، ۱۵۶–۱۶۵.

وفایی‌فرد، زهره و کزازی، میرجلال‌الدین. (۱۳۹۴). مفهوم آزادی در اندیشه حافظ و مولانا و تطبیق آن با تفکر اگزیستیانسیالیسم، *فصل‌نامه مطالعات ادبیات تطبیقی جیرفت*، ۳۳(۹)، ۵۱-۶۹.

References

Ashouri, D. (2000). Erfan va randi dar she'r-e Hafez [Mysticism and roguery in Hafez's poetry]. Markaz.

Azar, E. (2011). Hafez dar an su-ye marzha, pajouheshi dar adabiyat-e tatbiqi [Hafez beyond borders: A research in comparative literature] (M. Barzegar, Ed.). Sokhan.

Clarke, H. W. (2005). Tarjomeh-ye Englisi-ye Divan-e Hafez [English translation of Hafez's Divan]. Behzad.

Dehkhoda, A. A. (1998). Loghat-nameh [Dictionary]. Entesharat-e Daneshgah-e Tehran.

Esmaeili, Z. (2015). Hengargorizi-ye zamani (bastangarai) dar ashar-e Akhavan-e Sales [Temporal deviation (archaism) in Akhavan Sales poetry]. *Faslnamehye Motaleate Shahriarpajouhi [Shahriyar Studies Quarterly]*, 1(4), 267–296.

Ferdowsi, A. (1995). Shahnameh (Vol. 5). Dād.

Habibollahi, M., & Chodźko, A. (1977). Iranshenasi dar Lahestan [Iranian studies in Poland]. *Majalleh-ye Vahid*, 215, 16–32.

Hafez, S. M. (1993). Divan-e Hafez [The Divan of Hafez] (M. Qazvini & Q. Ghani, Eds.). Negah. (Original work published n.d.)

Jafari Dehkordi, N., Shahriar, M., & Faraji, S. (2020). Hafez dar adabiyat-e Gharb; motale'eh-ye moredi-ye tasir-e ash'ar-e Hafez bar Goethe [Hafez in Western literature; A case study of the influence of Hafez's poetry on Goethe]. *Majallehye Motaleat-e Adabiyate Tatbiqi [Journal of Comparative Literature Studies]*, 14(53), 139–156.

Jafari, M. (1999). Seyr-e Romanticism dar Orupa [The course of Romanticism in Europe]. Markaz.

Jorjani, A. (2004). Dalail al-ijaz [Proofs of inimitability] (M. M. Shaker, Ed.). Maktabat al-Khanji.

Mowlavi, J. (2001). Masnavi-ye ma'navi [Spiritual couplets] (R. A. Nicholson, Ed.). Amirkabir. (Original work published n.d.)

Roudi, M., & Keddie, N. (1992). Iranshenasi dar Orupa va Japan [Iranian studies in Europe and Japan] (M. Asadi, Trans.). Entesharat-e Beynolmellali-ye Al-Hoda.

Rouhbakhshan, A. (1999). Sabeqeh va tarikhchehye zaban-e Farsi dar Orupa [The history and background of Persian language in Europe]. *Majallehye Namehye Parsi*, 13, 90–105.

Safa, Z. (1996). Tarikh-e adabiyate Iran [History of Iranian literature] (Vols. 1-5). Entesharat-e Ferdows. (Original work published 1953)

Safavi, K. (1994). Az zabanshenasi be adabiyat [From linguistics to literature]. Cheshmeh.

Sarfi, M. R. (2005). Anasor-e farhang-e ammeh dar ghazaliyat-e Hafez [Elements of popular culture in Hafez's ghazals]. *Majallehye Farhang*, 55, 165–199.

Seyed Hosseini, R. (2002). Maktabhaye adabi [Literary schools] (Vol. 1). Negah.

Seyyedi, S. H., & Saremi Garavi, S. (2013). Eshgh, vatan va azadi dar andisheh-ye Khalil Jibran va Aminpour [Love, homeland and freedom in the thought of Khalil Gibran and Aminpour]. *Faslnamehye Motaleate Adabiyate Tatbiqiye Jiroft [Jiroft Comparative Literature Studies Quarterly]*, 7(26), 47–68.

Shafa, S. (1953). Iran dar adabiyat-e Faraneh [Iran in French literature]. Ebne Sina.

Shafa, S. (1969). Jahan-e Iranshenasi [The world of Iranian studies] (Vol. 1). Keyhan.

Shafi'i Kadkani, M. R. (2001a). Sur-e khiyal dar shere Farsi [Imagery in Persian poetry] (8th ed.). Agah.

Shafi'i Kadkani, M. R. (2001b). Musiqi-ye she'r [The music of poetry]. Agah.

Shafi'i, S., & Rowshan Zameer, M. (1971). Sayyahane Almani ke dar asr-e Safaviyeh az Iran didan nemudeand [German travelers who visited Iran during the Safavid era]. *Majalleh*, 109, 16–20.

Shahbazi, I. (2020). Sima-ye jame'eh-ye Irani dar ayineh-ye Divan-e Hafez [The image of Iranian society in the mirror of Hafezs Divan]. *Jameehpajouhiye Farhangi*, 11(2), 119–145.

Shamisa, S. (2002). Negahi taze be badi' [A new look at rhetoric]. Mitra.

Sharifi, S., & Namvar Forgi, M. (2012). Taghsimbandi-ye jadid-e anva'-e bahamayi ba dar nazargereftan-e vizhegihaye faramotni dar sheklgiri-ye anvae bahamayi [A new classification of collocation types considering metatextual features in the formation of collocation types]. *Majallehye Zabanshenasi va Guyeshhaye Khorasan*, 7, 39–62.

Sohrabi, N., & Nikmanesh, Z. (2022). Asarbakhshi-ye shenakht darmani-ye mabani bar zhehnagahi beh behdasht-e ravanshenakhti va avatef-e mosbat va manfi dar dokhtaran-e nojavan-e mobtala be nesanehgan-e ekhtelal-e bodrimangi-ye badan [The effectiveness of mindfulness-based cognitive therapy on psychological well-being and positive and negative affect in adolescent girls with body dysmorphic disorder symptoms]. *Nashriyehye Pajuheshe Tavambakhshi dar Parastari [Journal of Rehabilitation Research in Nursing]*, 8(2), 64–79.

Taheri, A. (1973). Seyre farhang dar Britannia [The course of culture in Britain]. Entesharat-e Donya.

Vafa'i Fard, Z., & Kazazi, M. J. (2015). Mafhum-e azadi dar andisheh-ye Hafez va Mowlavi va tatbiq-e an ba tafakkor-e existentialism [The concept of freedom in the thought of Hafez and Rumi and its comparison with existentialist thought]. *Faslnamehye Motaleate Adabiyate Tatbiqiye Jiroft [Jiroft Comparative Literature Studies Quarterly]*, 9(33), 51–69.

Vardi, Z. T. (2001). Owzae tarikhi, siasi va ejtemaiye gharne hashtom va tasir-e an bar shere Hafez [Historical, political and social conditions of the 8th century and its impact on Hafez's poetry]. *Majallehye Salnamehye Hafezpajouhi*, 4, 156–169.

Wright, D. (1985). Iran dar miyan-e Englisi-ha [Iran among the English] (M. Taher Nia, Trans.). Ashtiani. (Original work published n.d.)

Zaban va adabiyat-e Farsi dar jahan [Persian language and literature in the world]. (1992). Daftar-e Shoraye Gostareshe Zaban va Adabiyate Farsi.

Zarrinkoub, A. (2001). Donbaleh-ye jostojo dar tasavvofe Iran [The sequel to the search in Iranian Sufism]. Amirkabir.

New Research in Islamic Humanities Studies
Online ISSN : 2980 - 8944
https://api.lu.ac.ir/
Lorestan University

The Position of the Nullity Doctrine in Criminal Proceedings: An Analysis of Iranian Law and International Instruments

Bagher Aramesh[1], **Ali Janipour**[2] ✉, and **Karam Janipour**[3]

1. PhD Student in Law, Department of Law, Yas.C., Islamic Azad University, Yasuj, Iran. Email: b.aramesh@iau.ac.ir
2. Corresponding Author, Assistant Professor, Department of Law, Yas.C., Islamic Azad University, Yasuj, Iran. Email: a.janipour.2025@iau.ac.ir
3. Assistant Professor, Department of Law, Yas.C., Islamic Azad University, Yasuj, Iran. Email: k.janipour@iau.ac.ir

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received 24 September 2025
Received in revised form 24 November 2025
Accepted 03 January 2026
Available online 15 January 2026

Keywords:
Rule,
Doctrine of Nullity,
Gathering of Evidence,
Illegitimate Evidence,
Criminal Proceedings

ABSTRACT

Objective: The present study aims to examine and identify the position of the "Doctrine of Nullity" within criminal proceedings in the Iranian criminal justice system and its alignment with international instruments. This research seeks to demonstrate how the nullity rule, as a fundamental legal principle, functions to safeguard individual rights and liberties against state authority and to prevent the abuse of judicial and legislative power.

Method: This research employs a descriptive-analytical method. Data collection and analysis were conducted through a library-based approach and documentary study, focusing on domestic laws and international legal instruments.

Results: The findings indicate that the "gathering of evidence" is a cornerstone of the criminal justice system, without which the attribution of crime or the declaration of acquittal is impossible. Accordingly, principles such as the "legitimacy of evidence gathering" and the "legality of evidence" are among the most critical rules governing this process. Failure to comply with these principles and obtaining evidence through unlawful means not only violates human dignity but is also explicitly recognized in international instruments as grounds for the nullity of the proceedings. In Iranian law, such violations, in specific cases, lead to the invalidity of investigations and the reversal of verdicts in appellate courts.

Conclusions: The results demonstrate that the "Rule of Nullity of Evidence," as a legal sanction for non-compliance with statutory regulations during the trial process, plays a vital role in ensuring a fair trial. Despite the explicit recognition of this rule in international instruments, Iranian criminal law lacks clear and cohesive general regulations in this regard. Therefore, a revision of domestic laws is necessary to broaden the acceptance of this doctrine, thereby protecting the rights of the accused and achieving compliance with international standards.

Cite this article: Aramesh, B., Janipour, A., & Janipour, K. (2026). The Position of the Nullity Doctrine in Criminal Proceedings: An Analysis of Iranian Law and International Instruments. *New Research in Islamic Humanities Studies*, 4 (Special Issue), 1-21. https://doi.org/10.22034/api.2026.2078565.1573

© Author(s) retain the copyright and full publishing rights.
Publisher: Lorestan University.
DOI: https://doi.org/10.22034/api.2026.2078565.1573

Introduction

The primary objective of criminal proceedings is the discovery of truth and the issuance of a just judgment, a goal that cannot be achieved without the collection and presentation of evidence. In order to reach the truth, a criminal judge must be able to rely on the principle of freedom in obtaining evidence, meaning that the proof of a crime should not be restricted to a limited number of evidentiary forms predetermined by law. Evidence holds a crucial position in criminal litigation, as it serves as the principal means of discovering the truth and constitutes the basis of judicial decision-making. In the absence of evidence, the judge is obliged to issue a verdict of acquittal**.**

Moreover, since crimes not only cause harm to individuals but also disrupt public order and social security, the collection and evaluation of evidence play a significant role in safeguarding public interests. At the same time, legislators and judges must maintain a balanced approach among various interests, including the protection of the innocent, respect for human dignity and reputation, and the preservation of public order. For this reason, the principle of freedom in obtaining evidence has been recognized in criminal proceedings, enabling both the effective administration of justice and the discovery of truth.

Method

This research employs a descriptive-analytical method. Data collection and analysis were conducted through a library-based approach and documentary study, focusing on domestic laws and international legal instruments.

Results

The findings indicate that the "gathering of evidence" is a cornerstone of the criminal justice system, without which the attribution of crime or the declaration of acquittal is impossible. Accordingly, principles such as the "legitimacy of evidence gathering" and the "legality of evidence" are among the most critical rules governing this process. Failure to comply with these principles and obtaining evidence through unlawful means not only violates human dignity but is also explicitly recognized in international instruments as grounds for the nullity of the proceedings. In Iranian law, such violations, in specific cases, lead to the invalidity of investigations and the reversal of verdicts in appellate courts.

Conclusions

The principle of freedom in obtaining evidence in criminal proceedings implies the admissibility of various forms of evidence; however, this principle is not absolute and must be exercised within the framework of statutory regulations and the principle of legality of evidence. The legislator may establish lawful conditions and methods for the collection of evidence in order to prevent the submission of evidence lacking judicial value and to prohibit unlawful practices, thereby maintaining a balance between individual rights, human dignity, and public interests.The gathering of evidence constitutes a fundamental pillar of criminal proceedings, and courts must

rely solely on valid and lawfully obtained evidence. Any violation of legal rules governing the collection of evidence results in its invalidity. In different legal systems, particularly in international criminal tribunals, a more liberal approach to the admissibility of evidence has been adopted. Although this approach enhances flexibility, it may also give rise to challenges such as prolonged proceedings or inequality among defendants. The protection of witnesses and the preservation of evidence are likewise essential components of a fair trial at the international level.Ultimately, the sanction of nullity serves as a crucial mechanism for addressing unlawfully obtained evidence and safeguarding the fairness of criminal proceedings. Failure to comply with procedural rules may lead to the exclusion of evidence and even to criminal or disciplinary liability of officials. In Iranian law, nullity functions as a deterrent mechanism against unlawful investigative measures and plays a significant role in protecting individual rights within the criminal justice process.

Author Contributions

All authors contributed equally to the conceptualization of the article and writing of the original and subsequent drafts.

Data Availability Statement

Data available on request from the authors.

Acknowledgements

The authors would like to thank the anonymous reviewers for their insightful comments and constructive feedback, which significantly improved the quality of this manuscript. We also extend our gratitude to our colleagues for their valuable discussions and technical support throughout this research.

Ethical Considerations

The authors strictly adhered to the highest standards of research integrity. The authors avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not-for-profit sectors.

Conflict of Interest

The authors declare no conflict of interest.

پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی
شاپا الکترونیکی: ۸۹۴۴-۲۹۸۰
https://api.lu.ac.ir/
دانشگاه لرستان

جایگاه قاعده بطلان در دادرسی‌های کیفری (تحلیلی در حقوق ایران و اسناد بین المللی)

باقر آرامش[۱]، علی جانی پور[۲] ✉، کرم جانی پور[۳]

۱. دانشجوی دکتری حقوق، گروه حقوق، واحد یاسوج، دانشگاه ازاد اسلامی، یاسوج، ایران. رایانامه: b.aramesh@iau.ac.ir
۲. نویسنده مسئول، استادیار گروه حقوق، واحد یاسوج، دانشگاه آزاد اسلامی، یاسوج، ایران. رایانامه: a.janipour.2025@iau.ac.ir
۳. استادیار گروه حقوق، واحد یاسوج، دانشگاه آزاد اسلامی، یاسوج، ایران. رایانامه: k.janipour@iau.ac.ir

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
مقاله پژوهشی،

تاریخچه مقاله:
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۷/۰۲
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۹/۰۳
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۰/۱۳
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۱۰/۲۵

کلیدواژه‌ها:
قاعده،
قاعده بطلان،
تحصیل دلیل،
ادله نامشروع،
دادرسی‌های کیفری

چکیده

هدف: هدف تحقیق حاضر، بررسی و شناخت جایگاه قاعده بطلان در دادرسی‌های کیفری در نظام کیفری ایران و تطبیق آن با اسناد بین‌المللی است. این پژوهش در پی آن است تا نشان دهد چگونه قاعده بطلان به عنوان یک اصل حقوقی اساسی، جهت حفظ حقوق و آزادی‌های فردی در برابر سلطه دولت و جلوگیری از سوءاستفاده قدرت قضایی و قانون‌گذاری عمل می‌کند.

روش پژوهش: روش پژوهش حاضر توصیفی-تحلیلی است که از طریق مطالعه منابع اسنادی و کتابخانه‌ای و بررسی قوانین داخلی و اسناد بین‌المللی نسبت به جمع‌آوری و تحلیل اطلاعات اقدام نموده است.

یافته‌ها: یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که تحصیل دلیل، رکنی اساسی در نظام کیفری است که بدون آن انتساب جرم یا اعلام برائت ممکن نیست. بر این اساس، اصولی نظیر مشروعیت تحصیل دلیل و قانون‌مند بودن دلیل از مهم‌ترین قواعد حاکم بر این فرآیند هستند. عدم رعایت این اصول و تحصیل دلیل از طرق نامشروع، نه‌تنها ناقض کرامت انسانی است، بلکه در اسناد بین‌المللی صراحتاً از موجبات بطلان فرآیند دادرسی و در حقوق ایران (در موارد خاص) موجب بی‌اعتباری تحقیقات و نقض رأی در مراجع تجدیدنظر می‌گردد.

نتیجه‌گیری: نتیجه حاصله بیانگر آن است که قاعده بطلان دلیل به عنوان ضمانت اجرایِ عدم رعایت مقررات قانونی در فرآیند دادرسی، نقشی حیاتی در تضمین دادرسی عادلانه دارد. با وجود صراحت این قاعده در اسناد بین‌المللی، در حقوق کیفری ایران مقررات واضح و منسجمی در این خصوص (به صورت عام) وجود ندارد؛ لذا بازنگری در قوانین داخلی برای پذیرش گسترده‌تر این قاعده جهت صیانت از حقوق متهم و انطباق با استانداردهای بین‌المللی ضرورت دارد.

استناد: آرامش، باقر؛ جانی پور، علی و جانی پور، کرم. (۱۴۰۴). جایگاه قاعده بطلان در دادرسی‌های کیفری (تحلیلی در حقوق ایران و اسناد بین المللی). *پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی*، (ویژه نامه) ۴، ۱-۲۱. https://doi.org/10.22034/api.2026.2078565.1573

ناشر: دانشگاه لرستان.

© نویسندگان.

DOI: https://doi.org/10.22034/api.2026.2078565.1573

مقدمه

کشف حقیقت مطلق و صدور حکم عادلانه براساس آن، مهم‌ترین هدف دادرسی‌های کیفری است و این مهم جز از طریق تحصیل دلیل امکان پذیر نخواهد بود. وظیفه دادرس کیفری، یافتن حقیقت و صدور حکم بر مبنای آن است و چنین امری نیازمند و در گرو اعمال و اجرای اصل آزادی تحصیل دلیل در دادرسی‌های کیفری است. بدین مفهوم که نوع دلایل قابل ارائه در یک دادرسی کیفری نباید از قبل و توسط قانونگذار تعیین شود. به بیان دیگر، جرائم باید با هر نوع دلیلی قابل اثبات باشند. در واقع طبیعت اثبات در امور کیفری حکومت اصل آزادی تحصیل دلیل را می‌طلبد و تنها در پرتو حاکمیت چنین اصلی است که می‌توان امیدوار بود که دادرس کیفری در پروندههای مختلف و با لحاظ پیچیدگی خاص اثبات در امور کیفری، حقیقت مطلق را بیابد و حکم خود را به گوهر آن بیاراید. ضمن اینکه، حفظ ثبات، امنیت و به طور کلی مصالح جامعه اقتضاء می‌کند که مبارزه با جرم با قدرت تمام و با توسل به کلیه راههای ممکن انجام پذیرد. لازمه چنین امری این است که دست دادرسان در تمسک به تمامی دلایل، جهت اثبات جرائم باز باشد. در واقع مبارزه مؤثر با بزهکاری، وجود اصل آزادی تحصیل دلیل را ضروری می‌سازد.

مرکز ثقل دعاوی، دلیل است. جایگاه و اهمیت ادله در دعاوی به ویژه در دعاوی کیفری غیرقابل اغماض و تسامح است. دلیل به عنوان «اثبات وجود عملی در شیوه های پذیرفته شده توسط قانون» و انتساب آن به شخص «تحت بررسی در امور کیفری، کاشف حقیقت است و این کشف حقیقت فقط در خدمت تأمین منافع خصوصی افراد زیان دیده نیست و به این قلمرو محدود نمی‌شود. از آنجا که ارتکاب جرائم موجبات اخلال در نظم جامعه و امنیت عمومی را فراهم می‌کنند، لذا کشف حقیقت، حمایت از منافع و مصالح عمومی و اجتماعی را نیز لحاظ می‌کند. ادله به عنوان وسایلی که قانوناً بتوانند وجود یا عدم وجود یک واقعه و صحت و سقم یک موضوع را تأیید کنند، از مهمترین مسائل آئین دادرسی کیفری است. بسیاری از بزرگان حقوق کیفری بحث دلیل را به عنوان یکی از اجزای پایه‌ای و اساسی دادرسی کیفری معرفی می‌کنند چرا که در صورت فقدان دلیل، قاضی مکلف به صدور حکم برائت است.

بدین خاطر است که قانونگذار و قاضی مکلفند بین مصالح و منافع مختلف از قبیل حمایت از بیگناه، احترام به حیثیت و شرافت انسانی و حمایت از نظم عمومی جامعه، رابطه صلح آمیزی را برقرار نمایند. اثبات هر امری در مراجع قضایی به مفهوم «نمایاندن آن به کمک دلیل» است؛ بنابراین امری که ادعا شده اما اثبات نگردد، در حقوق مانند امری است که در واقع وجود ندارد. اهمیت «اثبات» تا آنجاست که گفته‌اند: عدم اثبات حق و نبود در امور حقوقی ادله اثبات دعوا محدود و از سوی قانونگذار احصا شده است. پذیرش این روش در حق به یک معناست. امور کیفری، مبارزه مؤثر علیه بزهکاری و اجرای عدالت را با مشکلاتی مواجه می‌سازد. چنین است که در دعاوی کیفری اصل «تحصیل آزادانه دلیل» پذیرفته شده است؛ اصلی که علاوه بر جامعه، متهم نیز از آن بهرهمند می‌گردد.

بیان مسئله

گرچه کشف حقیقت، هدف و منظور اساسی پرونده کیفری است و بنابر اصل فوق، قاضی آزاد در تحصیل ادله است، ولی در عین حال، این حقیقت نمی‌تواند به هر شیوه و وسیله‌ای ولو نامشروع به دست آید. شان و منزلت دستگاه قضایی و احترام به عدالت و حقوق انسانی مستلزم جلوگیری از به کاربردن وسایلی است که ارزشهای اساسی تمدن بشری و نیل به یک «دادرسی منصفانه» را به مخاطره می‌اندازد. بنابراین، اگرچه می‌توان با توسل به انواع و اقسام ادله مبادرت به اثبات جرم نمود ولی هر طریق و شیوهای که مبتنی بر معیارهای حقوقی و انسانی نباشد، سبب سلب ارزش اثباتی آن دلیل می‌شود.

به این خاطر است که به دنبال قاعده آزادی تحصیل دلیل، بحث مشروعیت تحصیل دلیل مطرح می‌گردد و هرگونه دلیل غیرقانونی و تحصیل غیرقانونی دلیل را محکوم می‌کند. اصل مشروعیت تحصیل دلیل، محدودیت‌های چندی را در ارتباط با اصل آزادی تحصیل دلیل مطرح می‌کند که این محدودیتها از نظامی به نظام دیگر متفاوت است. در یک جمع بندی کلی،

اصل مشروعیت تحصیل دلیل حکم می‌کند که اولاً، فقط ادله‌ای قابلیت ارائه به دادگاه و قابلیت استناد دارند که از سوی قانونگذار یا رویه قضایی ممنوع اعلام نشده باشند و ثانیاً، این ادله قانونی نیز به طرق قانونی معین و با رعایت موازین و مقررات مربوط تحصیل شده باشند. در حقیقت اصل مشروعیت تحصیل دلیل به معنای مشروعیت دلیل و رعایت مشروعیت در تحصیل دلیل» است. پس از یک سو، قانونگذار و در صورت ضرورت رویه قضایی، باید ادله معتبر و واجد ارزش اثباتی را مشخص کنند تا اصحاب دعوا از تحصیل و ارائه ادله‌ای که فاقد ارزش قضایی است، امتناع کنند و از سوی دیگر، شیوه‌های صحیح تحصیل ادله معتبر و ضوابط خاص لازم الرعایه ناظر به آنها و یا دست کم شیوههای مذموم و ناپسند تحصیل دلیل را بیان و ارائه کنند تا از توسل به روشهای غیرقانونی در تحصیل و ارائه دلیل که نه فقط به مخدوش شدن خود دلیل منجر می‌شود بلکه اصل آزادی تحصیل دلیل را نیز زیر سؤال می‌برد. مواردی مانند تحصیل دلیل از طریق شکنجه، نقض احترام به تمامیت جسمانی و روانی افراد، نقض حریم خصوصی و..... را می‌توان محدودیت‌های اصل آزادی تحصیل دلیل کیفری بیان داشت.

مشروع و قانونی بودن دلیل به تنهایی برای ارائه آن به دادرس کافی نیست و افزون بر آن، دلیل باید با رعایت قانون تحصیل و کسب شده باشد. عدم رعایت برخی از اصول و قواعد حاکم بر دادرسی‌های کیفری مانند اصل مشروعیت تحصیل دلیل می‌تواند ادله تحصیلی را در معرض بطلان و سلب اعتبار قرار دهد و مسولیت کیفری یا انضباطی به دنبال داشته باشد. همانگونه که قانونگذار در قانون آیین دادرسی کیفری با دقت خاصی، قواعد و مقررات و روش جستجوی ادله جرم را تعیین و تبیین می‌نماید، باید ضمانت اجرای عدم رعایت این اصول و قواعد قانونی را که سیستم دادرسی موظف به تبعیت از آنهاست نیز مشخص نماید. «دعاوی بطلان» ادله تحصیلی به علت عدم رعایت این قواعد و مقررات، دعوایی است که در آنها قانونگذار و رویه قضایی، به دنبال برقراری تعادل و توازن میان منافع اشخاص ذینفع و منافع اجتماع است. در حقیقت، باید از یک طرف، رعایت قواعد دادرسی را به منظور حمایت از منافع اصحاب دعوا تضمین نمود و در نتیجه به آنها اجازه درخواست بطلان اعمال و اقداماتی را که در جریان آنها، قواعد و اصول دادرسی رعایت نشده‌اند داد و از طرف دیگر، با طرح «قاعده بطلان»، از عدم رعایت این هنجارها و قواعد دادرسی پیشگیری و مجریان عدالت را به رعایت بهتر قواعد و مقرراتی که ممکن است عدول از آن، عملکرد آنها را در معرض بطلان قرار دهد، واداشت. تردیدی وجود ندارد که قانونگذار نمی‌تواند از نقض قواعد و مقررات پیش بینی شده برای تضمین رعایت قانون و چگونگی تهیه و اثبات دلیل جلوگیری نماید ولی می‌تواند آثار آن را با منع دادرسان از پذیرش اعتبار و ارزش ادله تحصیلی از طرق غیرقانونی و نامشروع، از بین ببرد.

هر چند در حقوق کیفری ایران به این موضوع کمتر توجه شده است ولی در ارتباط با ادله نامشروع و غیرقانونی، در اسناد بین المللی، ضمانت اجراهای چندی پیش بینی شده است. برخی از این ضمانت اجراها جنبه فردی دارد و علیه پلیس یا مقام قضایی خاطی اتخاذ می‌گردد. بعضی دیگر، یک تدبیر کیفری ماهوی به نفع متهم و مبنی بر تخفیف مجازات است که به ندرت به مرحله اجرا در می‌آید ولی مهمترین و موثرترین اقدام، یک تدبیر دادرسی است که مبتنی بر رد اتهام و سلب اعتبار از دلیل است.

عدم رعایت قواعد دادرسی در هنگام جستجو و جمع آوری دلیل، ادله تحصیلی را در معرض بطلان و سلب اعتبار و ارزش قضایی قرار می‌دهد. بطلان، مجازات عدم رعایت شرایط اعتبار اعمال حقوقی است و عمل باطل شده، فرض می‌گردد که هرگز وجود نداشته است. بنابراین قاعده بطلان در دادرسی را می‌توان یک ضمانت اجرا و حتی یک محدویت در راستای اصل آزادی تحصیل دلیل دانست.

بنابراین می‌توان گفت، یکی از قواعد مهم در نظام کیفری، قاعده بطلان است که ضمن تضمین حقوق متهم، انجام دادرسی منصفانه و عادلانه را در پی خواهد داشت، به همین دلیل، یکی از ضرورت‌های پرداختن به موضوع قاعده بطلان، پاسخ به این سوالات است که جایگاه و گستره اصل تحلیل دلیل کیفری در برخورد با قاعده بطلان در دادرسی کیفری ایران چگونه است؟ چگونه در پرتو قاعده بطلان، دادرسی منصفانه تضمین می‌گردد؟ قاعده بطلان دادرسی چه تاثیری بر ادله اثبات دارد؟

قاعده بطلان و سلب اعتبار از ادله نامشروع

عدم رعایت قواعد دادرسی در هنگام جستجو و جمع آوری دلیل، ادله تحصیلی را در معرض بطلان و سلب اعتبار و ارزشی قضایی قرار می‌دهد. بطلان، مجازات عدم رعایت شرایط اعتبار اعمال حقوقی اسبت و عمل باطل شده، فرض می‌گردد که هرگز وجود نداشته است. هرچند در بین کشورهای مختلف در ارتباط با ادله تحصیل شده به طرق غیرقانونی و نامشروع، رویه واحدی وجود ندارد(آشوری،۱۴۰۰،ج۲، ۱۲۲).

انواع بطلان

علت بطلان ادله را باید در نقض یکی از قواعد دادرسی جستجو کرد و در واقع، بی اعتبار دلیل و صدور حکم بر بطلان آن، به طبیعت قاعده‌ای که رعایت نشده است، بستگی می‌یابد. هر چند بطلان ادله یا فرایند دادرسی در حقوق کیفری ما پیش بینی نشده است ولی اصل ۳۸ قانون اساسی، شهادت، اقرار و سوگندی که تحت اجبار کسب شده باشد را فاقد ارزشی و اعتبار و در حقیقت باطل دانسته و بند ۹ ماده واحده قانون احترام به آزادیهای مشروع و حفظ حقوق شهروندی، اینگونه ادله را فاقد حجیت شرعی و قانونی خوانده است. در قانون آیین دادرسی کیفری و قانون مجازات اسلامی نیز جز ضمانت اجرای انتظامی و کیفری در پاره‌ای از موارد[1]، در مورد بطلان ادله تحصیلی از طرق نامشروع یا با نقض قواعد دادرسی مقرره‌ای دیده نمی‌شود، به هر حال، استناد به ادله غیرقانونی و نامشروع که با عدول از قواعد و مقررات قانونی تحصیل شده‌اند، در صورتی که باطل اعلام نگردند و مبنای تصمیم دادرسی و انشای رأی قرار گیرند، می‌تواند به ادعای عدم اعتبار مدارک استنادی دادگاه یا ادعای مخالف بودن رأی با قانون مبنای تجدیدنظر خواهی قرار گیرند.

بطلان‌های منصوص (قانونی)

گاه قانونگذار خود موارد بطلان را در متون قانونی پیش بینی می‌کند. ماده ۸۰۲ قانون آیین دادرسی کیفری فرانسه، علت بطلان قانونی را «نقضی شیوه‌های تجویز شده قانونی دارای ضمانت بطلان» دانسته است. هر چند قانونگذار فرانسوی از ماده ۱۷۰ تا ۱۷۶-۱ را به موضوع «بطلان تحقیقات» اختصاص داده است، ولی در این مواد، مصادیق بطلان منصوصی را ذکر ننموده است. با کنکاش در میان مواد قانونی، به راحتی می‌توان برخی از مصادیق این نوع بطلان را شناسایی کرد: ماده ۵۹ قانون آیین دادرسی کیفری، در مورد بازدیدهای خانگی و بازرسی در چارچوب جرائم مشهود به منظور تحصیل دلیل مقرر می‌دارد «به جز مواردی که از داخل خانه اعلام می‌شود یا استثناهای پیشربینی شده در قانون، تفتیشری ور بازرسی از محل اقامت شست حاضری، قبل از ساعت ۶ صبح و بعد از ساعت ۲ شب امکان پذیر نیست. عدم رعایت تشریفات مذکور در ماده ۵۶، ۱-۵۶ و ۵۷ ماده حاضر دارای ضمانت اجرایی بطلان است».

بطلان‌های قضایی

مصادیق این بطلان‌ها برخلاف دسته نخست، توسط قانون پیش‌بینی نشده است و رویه قضایی آنها را تعیین می‌کند. عدم رعایت تشریفات اساسی پیش بینی شده توسط مقررات قانون آیین دادرسی کیفری علت بطلان ذاتی دانسته شده است و رویه قضایی معتقد است علیرغم وجود بطلان‌های قانونی، اهمیت کافی برای توجیه چنین بطلان‌هایی وجود دارد. بنابراین، نقض تشریفات اساسی دادرسی و منافع اساسی اصحاب دعوا مانند حقوق دفاعی متهم و تضمینات مربوط به تحت نظر باعث بطلان ذاتی ادله تحصیلی می‌گردد. رویه قضایی برای اولین بار براساس بند ۲ ماده ۶۰۸ قانون تحقیقات جنایی، تحت شرایط خاصی اجازه بطلان اعمال مربوط به دادرسی جلسه دادگاه «هر چند که مجازات بطلان از نظر متون قانونی به فقدان تشریفات مربوط نباشد» را می‌دهد و به این ترتیب، دیوان عالی کشور در آرای خود مصادیق بطلان بالقوه را تعیین می‌نماید؛

---

۱. ر.ک به مواد ۱۹، ۲۰ و ۱۰۵ قانون آیین دادرسی کیفری و مواد ۵۷۰ و بعد از آن، قانون مجازات اسلامی.

مثلاً، شعبه جنایی می‌تواند تصمیم بگیرد که دعوت وکیل متهم یا مدعی خصوصی در آدرس قدیمی نامعتبر منجر به بطلان بازجویی متهم یا استماع مدعی خصوصی در غیاب وکیل می‌گردد. پس مقررات راجع به دعوت وکیل، مقررات اساسی محسوب می‌شود. برعکس، عدم ذکر نام نماینده دادسرا بر روی پیش نویس تصمیم دادگاه، نقض تشریفات اساسی دادرسی محسوب نمی‌گردد.

قلمرو بطلان یا حدود سلب اعتبار از دلیل

در حقوق کشورهای مختلف، تلاش می‌شود، قلمرو عدم اعتبار دلیل با دقت در شدت صدمه (معیار عینی) و یا وضعیت روحی و روانی پلیس (معیار ذهنی) محدود شود، به گونه‌ای که با توجه به این معیارها، گاه صحبت از سلب اعتبار جزیی یا نسبی و یا سلب اعتبار مطلق از دلیل به میان می‌آید. در نظام‌های حقوقی با سیستم گسترش عدم اعتبار دلیل به ادله بعدی یا سیستم محدودیت اعتبار دلیلی به خود دلیل مواجه هستیم ولی در آیین دادرسی کیفری فرانسه از سیستم بینابینی مبنی بر آزادی ارزیابی قاضی درباره قلمرو اعتبار دلیل پیروی شده است. بر این اساسی، بند دوم ماده ۱۷۶ قانون آیین دادرسی کیفری مقرر می‌دارد که شعبه تحقیقی تصمیم می‌گیرد آیا بطلان باید به تمام یا قسمتی از اعمال یا اسناد دادرسی باطل شده محدود شود یا به تمام یا قسمتی از دادرسی به عبارتی نیز گسترش یابد». منظور از اعمال دادرسی، کلیه اعمالی است که در راستای جستجوی ادله توسط بازپرسی یا در جریان تحقیقات توسط پلیسی انجام شده است».

موضوع درخواست بطلان از شعبه تحقیق می‌تواند شامل تقاضای بطلان برخی از اعمال مانند تحقیقات و بازجویی یا برخی از اسناد مانند نیابت قضایی یا صورت جلسات باشد ولی درخواست بطلان نمی‌تواند در مورد تصمیمات قضایی قابل تجدیدنظر خوامی و اعتراض مطرح شود. تصمیمات صادره در موضوع بازداشت موقت یا نظارت قضایی نیز اینگونه اند زیرا از اینگونه اعمال می‌تواند در مراجع بالاتر، تجدیدنظر خواهی نمود. هر چند مرجع درخواست بطلان، شعبه تحقیق است ولی دیوان عالی کشور نیز در بسیاری از آرای خود تلاش نموده است قلمرو بطلان را محدود و تعیین نماید. به عنوان مثال، از دیدگاه شعب جنایی دیوان بطلان یک جز از صورت جلسه منجر به بطلان کاملی تحقیمات نمی‌گردد و ایرادی که ناشی از کشفیات غیرقانونی است به کشفیات قانونی سرایت نمی‌کند و بطلان بازرسی و توقیف بدون دستور بر روی اعتبار تعقیب بی اثر است و برای قاضی منعی در توجه به کلیه عناصر دلیلی مستقل از اعمال غیرقانونی بویژه اقاریر پیش‌بینی متهم که بدون اجبار تحصیل شده است، ایجاد نمی‌نماید. هر چند قانونگذار و رویه قضایی بر رعایت تشریفات و مقررات مذکور در قانون آیین دادرسی کیفری تاکید می‌نمایند و مجازات عدم رعایت آنها را بطلان ادله تحصیلی و حتی فرایند تحقیق و دادرسی دانسته‌اند ولی در عین حال، در برخی شرایط محدود به اصحاب دعوا اجازه اعتبار بخشی به فرایند دادرسی را داده‌اند. این شیوه فقط در مورد بطلانهای بالقوه یا ذاتی امکانپذیر است. اصحاب دعوا که مدعی نقضی تشریفات اساسی هستند به استناد ماده ۱۷۲ قانون آیین دادرسی کیفری، می‌توانند از این تشریفات، چشم پوشی کنند و به دادرسی جنبه قانونی بخشند. این انصراف باید صریح و در حضور وکیل داده شود.

با مداقه در قوانین مجازات اسلامی و آیین دادرسی کیفری ایران مشخص می‌گردد که قانونگذار در مورد ادله اثبات در امور کیفری – که در بخش دوم این کتاب به آنها خواهیم پرداخت مانند اقرار و شهادت شرایطی را در نظر گرفته است که عدم رعایت این شرایط باعث سلب اعتبار و مشروعیت دلیل می‌گردد؛ مثلاً اختیار و قصد در زمره شرایط اقرار و شهادت است و قانونگذار اجبار و اکراه اشخاصی به ادای شهادت و اقرار و حتی اتیان سوگند را باعث سلب ارزش و اعتبار و قابلیت استناد این ادله دانسته است و تردیدی باقی نمی‌ماند که ملازمه عقلی و منطقی بطلان چنین ادله‌ای ایجاب می‌کند که فرایند دادرسی یا تحقیقاتی که بر مبنای ادله باطل شده استوار گردیده‌اند یا به گفته دیوان عالی کشور فرانسه ریشه و بقاء خود را بر مبنای اعمال باطل شده قرار داده‌اند. نیز باطل و متوقف اطلاعات از آنها، علیه متهم ممنوع گردد. اما متاسفانه در رویه قضایی ایران ملاحظه می‌گردد که گاه اینگونه از ادله باطل شده یا فاقد شرایط و اوصاف قانونی به عنوان «قرینه و اماره»

در نظر گرفته می‌شوند و حتی گاه یکی از طرق دستیابی قضات به علم و اقناع وجدانی قرار می‌گیرند،[۱] در حالی که «مستندات علم قاضی باید معتبر و غیرمخدوش باشد و «با موازین معتبر شرعی و قانونی» انطباق داشته باشد[۲] پذیرفتن ادله‌ای که اعتبار قانونی دلیل را ندارد، «تحت عنوان قرینه، گرچه برای قضاوت و اجرای عدالت، لازم و مفید تشخیص داده شود، موجب می‌گردد که در تحصیل دلیل توسل به طرق نامشروع و غیر صادقانه تعمیم یابد و در نتیجه به حقوق فردی صدمه و لطمه بزند». به هر حال در رویه قضایی ایران، رویکرد صریح و روشنی در این خصوص دیده نمی‌شود و تا حدودی با تشتت ارا مواجه هستیم و لازمه ایجاد یک خط مشی صحیح و واحد در مورد قلمرو بطلان و حدود اعتبار ادله مخدوش، تدوین قانون در این زمینه است.

آیین دادرسی بطلان

عدم رعایت تشریفات قانونی یا اساسی به تنهایی برای ابطال اعمال یا اسناد دادرسی کافی نیست، بلکه بنابر اصلی که قانونگذار و رویه قضایی بر آن تاکید دارند، یعنی اصل «بدون اعتراض، بطلان وجود ندارد»، نقض تشریفات و مقررات قانونی باید موضوع درخواست و شکایت ذینفع قرار گیرد. از آنچه گفته شد، دو نکته استنباط می‌گردد: نخست اینکه، فقط اصحاب دعوایی که تشریفات راجع به انهاست و به اصطلاح ذینفع محسوب می‌شوند، حق درخواست بطلان ادله تحصیلی و دادرسی را دارند(سلیمی،۱۳۹۴، ۱۳).

ماده ۱۷۰ این قانون، اشخاصی را که می‌توانند درخواست بطلان اعمال یا اسناد در فرایند دادرسی را مطرح نمایند اعم از بازپرسی، دادستان، اصحاب دعوا یا شاهد همراه با مشاور دانسته است. مقامات قضایی فقط می‌توانند راساً در مورد بطلانهای مربوط به نظم عمومی دخالت کنند. دوم اینکه، بدون اعتراضی و شکایت اشخاصی ذینفع، امکان بطلان اعمال یا اسناد دادرسی وجود ندارد. رویه قضایی با تفکیک بطلان‌های مربوط به نظام عمومی از بطلان‌های مربوط به منافع خصوصی، فقط درخواست بطلان اعمال یا اسناد لطمه زننده به منافع خصوصی اشخاص را بدون شکایت آنها قابل بررسی و دستور به بطلان ندانسته است؛ مثلاً، دیوان عالی کشور، گزارش شفاهی که باید توسط یکی از مستشاران شعبه تحقیق ارائه شود را یکی از تشریفات مربوط به دادگاه دانسته است و عدم رعایت آنرا لطمه به منافع خصوصی اشخاصی ندانسته و لذا تصمیم گیری در مورد بطلان فرایند دادرسی را برعهده مقامات قضایی نهاده است و در یکی دیگر از آراء خود به صراحت ذکر نموده است که در مسائلی صلاحیت در موضوعات کیفری و نظم عمومی» نیاز به شکایت اصحاب دعوا وجود ندارد. حتی رویه قضایی به مراجع کیفری اجازه داده است تا هنگامی که عدم رعایت قواعد دادرسی به کشف و جستجوی حقیقت لطمه وارد می‌آورد، حتی بدون شکایت اصحاب ذینفع دعوا، اعتراضی و اقدام نمایند؛ به عنوان نمونه دادگاه تجدید نظر «دویه» اقرارهای تحت نظر که به صورت غیرقانونی تحصیل شده است را به علت لظمه به تحصیل حقیقت باطل اعلام کرده است زیرا به «شخص متهم، تحت نظر قرار گرفتن او، ابلاغ نشده و شخص بدون دلیل، دور از محل سکونت خود، ساعت‌ها بازجویی شده است بدون اینکه ساعت‌های بازجویی و استراحت در صورت جلسه ذکر شود و یک چنین مجموعه غیرقانونی می‌تواند باعث اقدامک به اعتراف و خدشه به جستجوی حقیقت گردد. رأی ۲۷ فوریه دیوان عالی کشور، اوسط به مکر و حیله را باعث تخدیش حقیقت و لطمه به اصل مشروعیت تحصیل دلیل دانسته است و در نتیجه مجموعه فرایند دادرسی که ناشی از خدعه و فریب بوده است را باطل اعلام و حتی به بطلان دادرسی‌های فرعی نیز اقدام نموده است(سلیمی،۱۳۹۴، ۱۵).

رویه قضایی نقض حقوق دفاعی اضخاص را از مصادیق بارز لطمه به منافع خصوصی اشخاص دانسته و به عنوان مثال به بطلان گزارش کارشناس که در مهلت مقرر قانونی آن را ارائه نکرده است، به علت لطمه به حقوق دفاعی اشخاص رأی داده است و هرگونه تأخیر ناموجه در تفهیم حقوق را ضرورتاً لطمه به منافع اشخاص مربوط برآورده نموده است.در مورد

---

۱. در دادنامه شماره ۹۴۲ – ۱۳۸۶/۷/۳۰ شعبه ۱۰۲۷ دادگاه عمومی (کیفری) تهران، آمده است که هرچند شهادت فاقد شرایط قانونی بوده و حتی شاهد از آن عدول نموده است ولی از آنجا که به ذکر جزئیات پرداخته است، این شهادت در کنار سایر قراین و امارات مؤید مجرمیت متهم است.

۲. رأی اصراری کیفری شماره ۲۰ مورخه ۲۵/۱۰/۱۳۸۰

شنودهای تلفنی نیز شعبه جنایی فقدان شکایت شخصی از سوی خواهان را مانع صدور حکم بطلان دانسته است در حالی که دیوان اروپایی حقوق بشر با این دیدگاه چندان موافق نیست (سلیمی،۱۳۹۴، ۱۶).

اجرای قاعده بطلان دادرسی در مراحل دادرسی کیفری

دادرسی منصفانه به منظور تضمین حقوق دفاعی متهمان ایجاب می‌نمایدکه دلایل قابل استناد در فرآیند دادرسی کیفری به صورت قانونی و منطبق بر موازین دادرسی باشند. لزوم اصل تحصیل دلیل از طرق مشروع و قانونی به عنوان یک قاعده و در راستای تضمین اصل قانونی بودن تحصیل دلیل افزون بر سایر ضمانت اجراها، به بی اعتبار بودن تحقیقات و ادله استخراجی در صورت عدم رعایت مقررات اشاره شده است. قاعده بطلان در مراحل مختلف دادرسی کیفری اعم از تحقیقات مقدماتی تا اجرای حکم قابل تصور است که در این قسمت به بررسی آن پرداخته خواهد شد.

نسبت به ضابطین دادگستری

اصل مشروعیت تحصیل دلیل به شرحی که گذشت یعنی احترام به قانون در توسل به کلیه روش‌هایی که هدف آنها به دست آوردن دلیل به منظور کشف و اعلام واقعیت است.

در حقوق کیفری نظریه بطلان از چند دهه پیش تولید ادبیات حقوقی و به ویژه رویه قضایی گسترده‌ای را در کنار اقدامات تقنینی در برداشته است. از یکسو رعایت حقوق اصحاب دعوا و برگزاری یک دادرسی عادلانه ایجاب می‌کند که هر اقدام مغایر با قوانین حاکم، اعم از اینکه از سوی ضابطان و یا مقامات قضایی صورت گرفته باشد نادیده انگاشته شود و از محتویات پرونده اخراج و باطل اعلام گردد؛ از سوی دیگر منافع جمعی و برخی مصالح اجتماعی ایجاب می‌کند که بطلان فقط ناظر به برخی اقدامات غیرقانونی ارتکاب یافته طی فرآیند رسیدگی باشد. عدم امکان تکرار و بازسازی برخی دلایل در جهت تقویت استدلال اخیرالذکر ارائه گردیده است (آشوری،۱۴۰۰: ۴۱۳).

دعوای بطلان ادله‌ای که خارج از موازین قانونی به دست آمده‌اند، دعوایی است که هدف از آن، برقراری توازن میان منافع اشخاص اجتماع و مبنای آن اصل تساوی سلاح‌ها است. به عبارت دقیق‌تر، در فرایند کیفری باید از یکسو امنیت و از سوی دیگر آزادی اشخاص را ملاک قرار داد و به همین دلیل نمی‌توان میان این دو رجحان قائل شد و بر آن اساس یکی را فدای دیگری کرد. از اینرو رعایت حقوق دفاعی متهم به عنوان یک بخش ماجرا ایجاب می‌کند که ادله‌ای که خارج از موازین قانونی به دست آمده‌اند را از عداد دلایل خارج کرد. این امر هم موجب رعایت حقوق فردی و تضمین دادرسی منصفانه می‌شود و هم این نکته را به نهادهای کیفری گوشزد می‌کند که باید مفاد قانون را رعایت کنند. به عبارت دیگر قاعده بطلان از این نظر جنبه پیشگیرانه دارد؛ زیرا مهمترین هشدار آن برای نهادهای کیفری آن است که خارج از مفاد قانون، دلیلی را جمع آوری نکنند به همین دلیل از طریق این قاعده می‌توان مجریان عدالت را به رعایت قواعد و مقرراتی که ممکن است عدول از آن عملکرد آنها را در معرض بطلان قرار دهد و اداشت (تدین،۱۳۸۸: ۷۷).

عده‌ای از حقوقدانان بر این باورند که در نظام حقوقی، ایران قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به عنوان سند ارتباط حاکمیت و مردم در اصل سی و هشتم قانون اساسی به بی اعتبار بودن دلایلی که خارج از موازین قانونی به دست آمده‌اند اشاره کرده است. اصل مزبور مقرر می‌دارد: هر گونه شکنجه برای گرفتن اقرار و یا کسب اطلاع ممنوع است اجبار شخص به شهادت، اقرار یا سوگند مجاز نیست و چنین، شهادت اقرار و سوگندی فاقد ارزش و اعتبار است. متخلف از این اصل طبق قانون مجازات می‌شود. اما استناد به اصل ۳۸ قانون اساسی در زمینه اصل حسن نیست در قاعده بطلان دلیل خالی از ایراد نیست؛ زیرا وجود این اصل در قانون اساسی به معنای آن نیست که قانون گذار ایران قاعده بطلان ادله را حداقل در زمینه اقرار حاصل از شکنجه پذیرفته است؛ زیرا مبنای این اصل با آنچه در مورد قاعدهٔ بطلان ادله گفته شد کاملاً متفاوت است توضیح آنکه عدم پذیرش اقرار حاصل از شکنجه، به شرح مذکور در اصل ۳۸ قانون اساسی و برخی قوانین عادی، به دلیل قابل اعتماد نبودن چنین اقراری است. به بیان دیگر اساساً در مورد اینکه چنین اقراری دلالت بر واقع داشته باشد، تردید وجود

دارد و از آنجا که نمی‌توان بر مبنای مردد، حکم به محکومیت کیفری صادر کرد، چنین اقراری نمی‌تواند مستند حکم قرار گیرد.

بنابراین، اگر چه دلیلی که با نقض اصل ۳۸ قانون اساسی و نیز ماده ۹ قانون احترام به آزادی‌های مشروع و حفظ حقوق شهروندی به دست آمده باشد، فاقد حجیت است و قاضی نمی‌تواند آن را مستند رأی خود قرار دهد، عدم قابلیت پذیرش آن به سبب «ماهیت غیر قابل اعتماد آن است و نه شیوهٔ غیرقانونی تحصیل آن اما در بحث قاعدهٔ رد ادله، وضعیت به کلی متفاوت است. در آنجا صحبت از عدم پذیرش دلیلی است که هیچ تردیدی در ماهیت آن وجود ندارد و دلالت آن بر واقع کاملاً روشن است؛ اما از آن جهت که ضوابط قانونی در تحصیل آن رعایت نشده است، قابل استناد در دادگاه نیست چنان که اشاره شد اعمال این قاعده در حقوق ایالات متحده در برخی موارد باعث برائت اشخاصی شده است که هیچ تردیدی در مجرمیت آن‌ها وجود نداشته است. برخلاف اقرار حاصل از شکنجه در دلالت این ادله بر مجرمیت هیچ تردیدی وجو ندارد، اما پذیرفته نمی‌شود. زیرا شیوه تحصیل دلیل غیرقانونی بوده است (ساولانی،۱۳۹۸: ۵۹).

با این حال در قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ در مواد مختلفی به صورت موردی به بی اعتبار بودن دلیل تحصیل شده اشاره شده است؛ در همین راستا ماده ۳۰ الزام ضابطان به کارت ویژه ضابطین و ماده ۶۰ (منع اجبار و اکراه در بازجویی‌ها قانون آیین دادرسی کیفری و همچنین ماده ۱۱۵ قانون موصوف در صورت رعایت نکردن مقررات ناظر بر مکتوب نمودن بازجویی و تحقیقات به فقدان اعتبار تصریح کرده است. با توجه به استثنایی بودن مقررات مربوط به بطلان ممکن است این گونه تصور شود که بطلان در نظام کیفری ایران در حد یک قاعده نیست و تنها به مثابه یک ضمانت اجرا در نظر گرفته است (زراعت،۱۴۰۱: ۷۴).

در نظام کیفری ایران با وجود اشاره صریح به بی اعتبار بودن ادله‌ای که خارج از موازین قانونی به دست آمده‌اند؛ اما در جهت تبیین آیین دادرسی بطلان و استثنائات آن هیچ مقرره‌ای وجود ندارد؛ لذا این تکلیف بر عهده قانون گذار است که همچنان که قواعد، مقررات و روش جستجوی ادله را مشخص می‌کند ضمانت اجرای عدم رعایت این اصول را نیز به طور دقیق و با صراحت بیان کند به همین خاطر است که گفته شده است که دعوای بطلان، ادله‌ای که خارج از موازین قانونی به دست آمده‌اند دعوایی است که هدف از آن برقراری توازن میان منافع اشخاص اجتماع و مبنای آن اصل تساوی سلاحها است.

لذا در دادرسی کیفری و به منظور تحقق موازین دادرسی، منصفانه از یکسو، باید اجازه طرح دعوای بطلان را به طرفین دعوا داد و از سوی دیگر با به رسمیت شناختن دعوای بطلان، موجبات پیشگیری از رفتارهای خلاف قانون ضابطان را فراهم ساخت. تردیدی وجود ندارد که قانون گذار نمی‌تواند از نقض قواعد و مقررات پیش بینی شده برای تضمین رعایت قانون و چگونگی تهیه و اثبات دلیل جلوگیری نماید ولی می‌تواند آثار آن را با منع دادرسان از پذیرش اعتبار و ارزش ادله تحصیلی از طرق غیرقانونی و نامشروع از بین برد (پرادل، ۱۳۹۵: ۴۸۱).

به همین علت قانون گذار این گونه از ادله را غیر مفید» یا «نامعتبر» می‌خواند. هر چند در حقوق کیفری ایران به این موضوع کمتر توجه شده است، ولی در ارتباط با ادله نامشروع و غیرقانونی در حقوق کشورهای مختلف از جمله فرانسه ضمانت اجراهای چندی پیش بینی شده است. برخی از این ضمانت اجراها جنبه فردی دارد و علیه پلیس یا مقام قضایی خاطی اتخاذ می‌گردد و برخی دیگر یک تدبیر کیفری ماهوی به نفع متهم و مبنی بر تخفیف مجازات است که به ندرت به مرحله‌ی اجرا در می‌آید، ولی مهمترین و مؤثرترین اقدام، یک تدبیر دادرسی است که مبتنی بر رد اتهام و سلب اعتبار از دلیل است.

نسبت به تحقیقات مقدماتی

پس از کشف جرم دادسرا که هیاتی است مرکب از دادستان دادیار و بازپرس به ریاست دادستان وظیفه تعقیب و انجام تحقیقات مقدماتی را در بیشتر جرائم بر عهده دارد. اصولاً جز در موارد استثنایی که در قانون مشخص شده تحقیقات مقدماتی درباره تمامی جرائم در دادسرا صورت می‌گیرد، جرائم ارتکابی از سوی اطفال یا جرائم زنا و لواط و نیز جرایمی که مجازات

قانونی آنها کمتر از سه ماه حبس یا کمتر از یک میلیون ریال جزای نقدی است به طور مستقیم در دادگاه طرح می‌شود و تحقیقات مقدماتی آنها نیز در دادگاه صورت می‌گیرد، بنابراین جز در این گونه موارد در بقیه موارد تحقیقات مقدماتی در دادسرا صورت می‌گیرد.

برای شروع تحقیقات مقدماتی دادسرا معمولاً با شکایت شاکی یا اعلام و گزارش ضابطان از وقوع جرم آگاه می‌شود، سپس دادستان یا معاونش پرونده را به بازپرس یا دادیار ارجاع می‌دهد. تحقیقات مقدماتی همچون سایر اقدامات دادرسی دارای شرایط و مقرراتی است که باید رعایت شود و بخش عمده‌ای از قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ به بیان این مقررات، اختصاص دارد. با وجود این بسیاری از این مقررات جنبه تمثیلی و ارشادی دارد و حصری نیست، بنابراین بازپرس می‌تواند از هر راهی که مناسب‌تر تشخیص دهد تحقیقات را انجام داده و واقعیت را احراز نماید(زراعت،۱۴۰۱: ۴۲).

گرچه مهم‌ترین رسالت قاضی تحقیق بررسی عناصر و ارکان مادی جرم است، اما در خصوص عنصر قانونی و عنصر روانی نیز مسئولیتهایی دارد از جمله اینکه واقعه رخ داده را با عنوان قانونی صحیحت تطبیق دهد، اقدامات تأمینی و احتیاطی را انجام داده و متناسب با میزان مسئولیت متهم تصمیم بگیرد و از آنجا که دادسرا دشمنی شریف برای متهم است باید دلایلی را که به نفع متهم است نیز جمع‌آوری کند(گلدوست جویباری، ۱۴۰۱: ۷۴).

قانونگذار، سلاحی قوی در اختیار دادسرا قرار داده است و به او اختیار داده تا در صورت لزوم وارد حریم خصوصی متهم شده و حقوق و آزادیهای وی را سلب کند و حتی به ضابطان دادگستری نیز چنین اختیاری می‌دهد، پس مردم باید در مقابل این اختیارات تضمین داشته باشند تا حقوقشان تضییع نگردد. محدوده عمل بازپرس منحصر در مقررات قانونی نیست، بلکه بسیاری از آنها در قالب قواعد نانوشته، اما مسلم و قطعی، وجود دارد. تحقیقات مقدماتی با هدف فیصله دادن به دعوا صورت نمی‌گیرد.

بنابراین شاید چنین به نظر آید که نظریه بطلان در اینجا کاربردی ندارد، زیرا هر تخلفی صورت گیرد در دادگاه مردود دانسته شده و مورد عمل قرار نمی‌گیرد. پس نیازی به بطلان در دادسرا ندارد این ادعا صحیح نیست، زیرا در مرحله تحقیقات مقدماتی نیز تصمیمات مهمی اتخاذ می‌شود که با حقوق و آزادیهای اشخاص در ارتباط است. باید به صورت صحیح و مطابق با قانون باشد اصل بر آن است که تحقیقات مقدماتی را دادسرا انجام می‌دهد و در دادسرا نیز اصل بر صلاحیت بازپرس است اما آنچه مسلم است تحقیقات مقدماتی به موجب قانون یا از راه واگذاری ممکن است توسط ضابطان دادگستری انجام شود و در جرائم کم اهمیت یا منافی عفت یا جرائم اطفال از سوی دادگاه صورت گیرد(زراعت،۱۴۰۱: ۴۴).

پس تصمیمات ضابطان دادگستری توسط دادسرا و تصمیمات دادسرا توسط دادگاه قابل ارزیابی است و چناچه عملی بر خلاف قانون صورت گرفته باشد قابل ابطال است. دادسرا فقط قرار جلب به محاکمه و کیفر خواست صادر نمی‌کند، بلکه ممکن است قرار منع تعقیب یا موقوفی تعقیب یا تعلیق تعقیب را صادر نماید که دادرسی را خاتمه می‌دهد؛ بنابراین در چنین مواردی نیز چنانچه تصمیم اشتباه گرفته شود باید نظریه بطلان را اجرا کرد. زیرا این نظریه فقط برای مصلحت متهم و تأمین حقوق وی نیست بلکه حقوق جامعه و شاکی خصوصی نیز باید تأمین شود و متهم بر اثر تصمیم باطل برائت حاصل نکند دادگاه انتظامی قضات تحقیقات از شهود در محل وقوع جرم با حضور متهم و بازجویی علنی از متهم را تخلف دانسته است. این اقدامات بر خلاف اصل سری بودن تحقیقات مقدماتی است اما بعید می‌نماید که اقدامات انجام شده به کلی باطل باشد(شهیدی، ۱۳۸۵: ۳۷۵).

بازپرسان، قضات تحقیق، دادیاران تحقیق و سایر مقامات قضایی مکلفند در کمال بی غرضی و به دور از هرگونه جانبداری از یکی از اصحاب دعوا تحقیقات را شروع کرده و ادامه دهند و در مسیر حقیقت بین دلایل قراین و اوضاع و احوالی که به سود یا زیان متهم است تفاوتی قائل نشوند. بدیهی است که قاضی تحقیق یا بازپرس در صورتی قادر به ادای وظیفه مذکور یعنی جمع آوری ادله به سود و زیان متهم است که از استقلال کافی برخوردار باشد، بنابراین ضابط و تحت نظر دادستان بودن یا لزوم تبعیت از مقام قضایی دیگر می‌تواند در پاره‌ای از موارد تأمین بی طرفی قاضی تحقیق را با دشواری‌هایی مواجه سازد(آشوری،۱۴۰۰، ج۱: ۳۹۶).

در قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ این اصل در مواد (۳) و (۹) اشاره شده است. استقلال عدم وابستگی به سایر قوا و عدم وابستگی به طرفین دعوا و بی طرفی قاضی دادگاه دو ویژگی اساسی و بنیادین برای یک دادرسی عادلانه می‌باشند به عنوان یکی از معیارهای مسلم دادرسی چنانچه قاضی رسیدگی کننده به پرونده کیفری قبلاً به هر عنوان در پرونده مورد رسیدگی اظهار نظر کرده باشد دیگر نمی‌توان او را یک قاضی مستقل و بی طرف به حساب آورد. در قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ اصل بی طرفی مقام قضایی مورد تأکید مقنن قرار گرفته است. به این ترتیب که به منظور تضمین بی طرفی و پرهیز از هرگونه شبهه جانبداری از یکی از طرفین دعوای کیفری، قاضی‌ای که پرونده به او ارجاع شده است در موارد رد دادرسی باید از رسیدگی به پرونده خودداری ورزد و امر رسیدگی را به قاضی دیگری واگذار نماید(فدایی ده چشمه و همکاران،۱۴۰۱: ۳۶۴).

بازپرس یا قاضی تحقیق با رعایت موازین قانونی و در چهارچوب حقوق بنیادی پیش بینی شده برای متهم، نسبت به هرگونه اقدام تحقیقی که برای کشف حقیقت لازم باشد اقدام می‌کند و در این خصوص اصولاً نباید الزامی به رعایت دیدگاههای اصحاب دعوا داشته باشد. این امر در قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ در مواد ۱۲۳، ۲۰۲ و ۲۰۴ مورد اشاره قرار گرفته است.

در این مرحله لازم است قاضی تحقیق از بی طرفی بهره ببرد. استقلال قضایی وقتی است که قضات در مقام دادرسی صرفاً براساس موازین قانونی و دستورات وجدانی خود به دور از هرگونه نفوذ یا فشار بیرونی و درونی مبادرت به صدور حکم نمایند. منظور از استقلال قاضی این است که وی هنگام رسیدگی به دعوی و صدور رأی اصول آیین دادرسی و حقوق طرفین را رعایت نموده و به دور از هرگونه اعمال نفوذ مقامات و نهادهای دیگر صرفاً بر اساس ادعا، اسناد و مدارک مطرح شده از سوی طرفین دعوا قوانین و مقررات موجود اصول عدالت و دادرسی عادلانه، بی طرفی، انصاف و علم منطقی و عقلایی خود حکم صادر نماید. وجه تضمین استقلال قاضی در اصل ۱۶۴ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران بیان شده است(جانی پور و همکاران،۱۳۹۹: ۴).

نظریه بطلان تحقیقات مقدماتی در آیین دادرسی کیفری

ضمانت اجرای بطلان از میان بقیه ضمانت‌های، اجرایی اهمیت بیشتری دارد و از همین روی حقوقدانان توجه فراوانی به آن نموده و بحث‌های مفصلی را ارائه داده‌اند. قوانین موضوعه نیز، مواردی را به این موضوع اختصاص داده‌اند اما اتفاق نظر وجود ندارد و چند نظریه در این خصوص مطرح گردیده است. این نظریه‌ها را می‌توان به دو دسته کلی تقسیم کرد: یک دسته به شکل اجرایی(شکلیی) تکیه دارد و دسته دیگر اسباب موضوعی و ماهوی را مورد توجه قرار داده است. این دو دسته به دو گروه تقسیم می‌شود که در مجموع می‌توان سه نظریه را مطرح نمود:

الف– نظریه رعایت شکلی

مقررات کیفری براساس این نظریه، بطلان زمانی رخ می‌دهد که هر یک از مقررات اجرایی کیفری مورد اعتراض و مخالفت قرار گیرد. مبنای این نظریه این است که قانونگذار برای دادرسی کیفری قوانینی وضع کرده و هدفی دارد، بنابراین اجرای این قواعد از دیدگاه قانونگذار به قدری اهمیت داشته است که اگر شخصی برخلاف آنها عمل کند عملش باطل است هر چند در ظاهر مخالفت با آن مقررات، مهم نباشد. این نظریه را به این دلیل شکلی می‌نامند که شکل قانون مبنای آن است یعنی ظاهر قانونی برای دادرسی بسیار مهم است و ما باید به همان شکل قانونی مقید به رعایت شکل قوانین در دادرسی کیفری باشیم(فدایی ده‌چشمه و همکاران،۱۴۰۱: ۳۷۱).

در اینجا به اساسی بودن یا نبودن مقررات توجهی نمی‌شود و آنچه در قانون آمده است از این رو مهم و اساسی است و تنها ملاک این است که در قانون پیش بینی شده باشد و استثنایی وجود نداشته باشد. این نظریه مورد استقبال حقوقدانان و سایر قوانین قرار نگرفته است، زیرا به شکل و ظاهر قانون بیش از حد اهمیت می‌دهد و ابطال هر اقدامی موجب اطاله دادرسی

می‌شود که با ماهیت دادرسی کیفری در تعارض است. اگرچه برخی از تصمیمات خلاف قانون است اما اگر غیرقانونی مورد اقدام و انجام گیرد، هدف قانون را تأمین کند و تنها عامل آن تحت تعقیب انتظامی یا کیفری قرار می‌گیرد. مثلاً اگر تصمیم ضابط دادگستری بدون اجازه مقام قضایی وارد منزلی شود و ابزار و وسایل جرم را توقیف و ضبط کند، نمی‌توان گفت که در رأی کیفری نمی‌توان به این ادله استناد کرد. به سخنی دیگر نمی‌توان گفت که این ادله قابلیت استناد در رأی کیفری را ندارد در اینجا متخلف باید مجازات شود و متهمان تحت تعقیب کیفری قرار گیرند، زیرا شکل قانونی اقدام یعنی ورود به منزل با اجازه مقام قضایی موضوعیت ندارد.

ب– نظریه بطلان به حکم قانون

براساس این نظریه، حکم به بطلان فقط در مواردی که در قانون پیش بینی شده صورت می‌پذیرد، یعنی هر موردی که قانونگذار، مخالفت با مقرراتی را موجب بطلان بداند باید حکم به بطلان نمود و گرنه صرف مخالفت با مقررات موجب بطلان نخواهد بود؛ بنابراین موارد بطلان اعمالی که برخلاف قانون انجام می‌شود منحصر بوده و نیاز به تصریح در قانون دارد. این نظریه به شکل و ظاهر قانون توجه دارد، فارغ از اینکه ماهیت یا جوهری بودن آن اهمیت داشته باشد پس به نوعی، همان نظریه شکلی است. دلایلی که برای اثبات این نظریه مطرح گردیده است عبارتنداز اینکه اولاً تخلف از مقررات قانونی، ضمانت اجراهای گوناگون دارد و ضمانت اجرای بطلان آخرین و شدیدترین واکنش است .پس باید در قانون بیان گردد(زراعت،۱۴۰۱: ۴۰).

ثانیاً باطل کردن اقدامات اجرایی دادرسی تبعات و آثار سنگینی دارد پس نمی‌توان آن را به تشخیص قضات وانهاد و بهترین مقامی که می‌تواند موارد بطلان را تشخیص دهد، خود قانونگذار است زیرا او بهتر می‌داند کدام یک از مقررات مهم‌تر است و کدام یک در درجه بالایی از اهمیت قرار ندارد(فدایی ده چشمه و همکاران، ۱۴۰۱: ۳۷۲).

ثالثاً پیش بینی قانونگذار موجب جلوگیری از تشتت آراء و اظهار نظرهای سلیقه‌ای می‌شود و از نظر عملی نیز مناسب‌ترین راه است.

رابعاً قانونگذار در پاره‌ای موارد حکم به بطلان نموده و در موارد دیگر سکوت کرده است در حالی که می‌توانست تکلیف بقیه موارد را نیز روشن کند. ایراد این نظریه این است که مصادیق بطلان زیاد است و در برخی موارد باید به صورت موردی و با توجه به شرایط حاکم بر قضیه تصمیم گیری شود؛ بنابراین پیش بینی همه موارد بطلان در قانون برای قانونگذار ممکن نیست. مثلاً علنی شدن تحقیقات مقدماتی در برخی موارد، دادگاه را از حالت عادلانه و بی طرفانه خارج فشارهای مردمی و سیاسی بر جریان محاکمه به حدی است که قاضی نمی‌تواند بی طرفی خود را حفظ کند و وکیل متهم مدیریت دفاع از پرونده را از دست می‌دهد. در برخی موارد اطلاعات و اسرار تحقیقات در اختیار برخی افراد قرار می‌گیرد تأثیر چندانی در روند رسیدگی ندارد(زراعت،۱۴۰۱: ۴۰).

بنابراین به طور کلی نمی‌توان در قانون پیش بینی کرد که در صورت افشای اطلاعات و اسرار مربوط به تحقیقات مقدماتی، تحقیقات باطل است و متهم باید تبرئه شود.

ج– نظریه موضوعی

مقررات دادرسی اهمیت زیادی دارند و قانونگذار نیز برای تشخیص مصادیق بطلان، صلاحیت دارد، اما ملاک‌های موضوعی در اینجا اهمیت بیشتری دارد. زیرا با حقوق مصالح اشخاص، ارتباط دارد. در مواردی میان مصلحت اشخاص و مصلحت جامعه تعارض به وجود می‌آید و چاره‌ای جز ترجیح یک مصلحت بر مصلحت دیگر وجود ندارد، اما ترجیح بلامرجح امر مذموم و ناپسندی است پس باید برای ترجیح یک مصلحت بر مصلحت دیگر هدف وضع قانون را در نظر گرفت.(فرج پور و همکاران،۱۴۰۳)

نظریه بطلان ذاتی؛ این، نظریه ملاک بطلان را مخالفت با مقررات اساسی و جوهری می‌داند، منتها قانونگذار تشخیص این موضوع را بر عهده قضات قرار داده است. قضات در تشخیص این امر به جای مراجعه به ملاک‌های شکلی باید به ملاکهای موضوعی توجه کنند(گلدوست جویباری،۱۴۰۱: ۴۹).

مثلاً مقرراتی که برای تضمین حقوق متهم وضع شده ماهوی است. اشکالات این نظریه نحوه شناخت قواعد و معیارهای اساسی، ملاک‌ها و اهداف وضع مقررات است. به عنوان نمونه آیا مقرراتی که برای مصلحت عمومی یا حقوق دفاعی وضع شده است، مقررات اساسی و جوهری است یا مصلحت اشخاص و حقوق دفاعی متهم مهم‌تر است؟ آیا عدم ابلاغ برگه احضاریه به متهم موجب بطلان تصمیم دادگاه در غیاب متهم می‌باشد؟ این نظریه، قضات را مورد اعتماد دانسته و موجب تنوع تصمیمات می‌شود؛ تصمیم در یک مورد خاص ممکن است بی اساس باشد، اما همان تصمیم در یک مورد خاص دیگر اساسی به حساب آید(زراعت،۱۴۰۱: ۴۱).

به عنوان مثال، اگر منهم به طور غیر رسمی از زمان رسیدگی مطلع شود و بدون احضار قبلی در جلسه دادگاه حاضر شود، حکم را نمی‌توان باطل کرد، حتی اگر منهم بدون آمادگی برای دفاع در جلسه حاضر شده باشد، اما اگر در جلسه محاکمه حاضر نشود رأی غیابی که در غیاب متهم صادر می‌گردد بی اعتبار است هر چند متهم به صورت غیر رسمی از وقت جلسه دادگاه اطلاع پیدا کرده و در دادگاه حاضر نشده باشد(آشوری،۱۴۰۰، ج۱: ۳۹۹).

بنابراین بطلان نسبت به مخالفتهایی است که موجب ضرر می‌شود. ضرر به معنای عام آن همیشه وجود دارد زیرا عمل برخلاف قوانین خالی از ضرر، نیست یعنی هیچ موردی وجود ندارد که، قانونی نقض شود، اما به ضرر جامعه تمام نشود و در این صورت تمام تخلفات از قانون باید باطل در نظر گرفته شود زیرا زیان در همه موارد وجود دارد. بعید است که پیروان نظریه حصول ضرر چنین معنایی را از کلمه ضرر در نظر گرفته باشند؛ بنابراین مفهوم ضرر ابهام دارد و این ابهام را می‌توان ایرادی بر نظریه حصول ضرر دانست.

بطلان و ضمانت اجرای آن در تحقیقات مقدماتی

حقوق متهم به معنای امتیازات و امکاناتی است که در یک دادرسی منصفانه لازم است متهم از آن برخوردار باشد تا بتواند در مقابل ادعایی که برخلاف فرض برائت علیه او مطرح شده است، در شرایط آزاد و انسانی از خود دفاع کند(امیدی، ۱۳۸۳: ۲۲۵).

در تعریفی مشابه حقوق متهم مجموعه امتیازاتی است که به موجب آن برای متهم امکان مؤثر دفاع از خود در فرایند رسیدگی کیفری تضمین می‌شود(ساقیان،۱۳۹۳: ۱۱۶).

مبنای رعایت حقوق دفاعی متهم را باید در اصل برائت جستجو نمود؛ اصلی که اذعان داشته است که تمامی افراد مبرا از هرگونه تهمت و افترا بوده و چنانچه علیه آنان در مراجع قضایی، دعوایی مطرح گردد، مدعیان باید گناهکاری و مجرمیت افراد را اثبات نمایند و اساساً بر همین مبنا است که شاکی خصوصی یا دادستان باید عناصر جرم را در صورت ورود اتهام به دیگر افراد اثبات نمایند. بی شک اصل برائت که حقوق دفاعی متهم منبعث از آن بوده میراث مشترک تمامی کشورهای مترقی در حوزه رعایت حقوق افراد است. فقدان ضمانت اجراهای مناسبی همچون بطلان تحقیقات مقدماتی در فرض عدم رعایت حقوق دفاعی شخص متهم توسط مقامات انتظامی و قضایی سبب گشته است تا نتوان قوانین حمایتی ایران را همانند کشورهای مبتنی بر نظام کامن لا حامی فرد متهم تلقی نمود(جلیلی، ۱۴۰۰: ۵۲).

عدم رعایت تشریفات قانونی یا اساسی به تنهایی برای ابطال اعمال یا اسناد دادرسی کافی نیست، بلکه بنابر اصلی که قانونگذار و رویه قضایی بر آن تأکید دارند یعنی اصل بدون اعتراض، بطلان وجود ندارد. نقض تشریفات و مقررات قانونی باید موضوع درخواست و شکایت ذی نفع قرار گیرد؛ بنابراین دو نکته استنباط می‌گردد:

نخست اینکه فقط اصحاب دعوایی که تشریفات راجع به آنها است و به اصطلاح ذی نفع محسوب می‌شوند حق درخواست بطلان ادله تحصیلی و دادرسی را دارند.

دوم اینکه بدون اعتراض و شکایت اشخاص ذی نفع امکان بطلان اعمال یا استاد دادرسی وجود ندارد(تدین،۱۳۹۰: ۱۹).

لذا تصمیم گیری در مورد بطلان فرایند دادرسی را برعهده مقامات قضایی نهاده است. همچنین در یکی دیگر از آراء خود به صراحت ذکر نموده است که در مسائل صلاحیت در موضوعات کیفری و نظم عمومی نیاز به شکایت اصحاب دعوا وجود ندارد. حتی رویه قضایی به مراجع کیفری اجازه داده است تا هنگامی که عدم رعایت قواعد دادرسی به کشف و جستجوی حقیقت لطمه وارد می‌آورد حتی بدون شکایت اصحاب ذینفع دعوا، اعتراض و اقدام نمایند؛ به عنوان نمونه دادگاه تجدیدنظر اقرارهای تحت نظر را که به صورت غیرقانونی تحصیل شده است به علت لطمه به تحصیل، حقیقت باطل اعلام کرده است، زیرا به شخص متهم، تحت نظر قرار گرفتن او، ابلاغ نشده و شخص بدون دلیل، دور از محل سکونت خود، ساعت‌ها بازجویی شده است، بدون اینکه ساعتهای بازجویی و استراحت در صورت جلسه ذکر شود و یک چنین مجموعه غیر قانونی می‌تواند باعث اقدام به اعتراف و خدشه به جستجوی حقیقت گردد. رویه قضایی، نقض حقوق دفاعی اشخاص را از مصادیق بارز لطمه به منافع خصوصی اشخاص دانسته و به عنوان مثال، به بطلان گزارش کارشناس که در مهلت مقرر قانونی آن را ارائه نکرده است به علت لطمه به حقوق دفاعی اشخاص رأی داده و هرگونه تأخیر ناموجه در تفهیم حقوق را ضرورتاً لطمه به منافع اشخاص مربوط برآورد نموده است(تدین، ۱۳۸۷: ۸۳).

هنگامی که عدم رعایت قواعد دادرسی و به ویژه توسل به اعمال نامشروع در تحصیل ادله، عنصر تشکیل دهنده جرم معینی را محقق سازد، ممکن است با ضمانت اجرای کیفری نیز مواجه گردد. در تحصیل دلیل باید تمامیت جسمانی و معنوی اشخاص رعایت گردد. ماده ۵۷۸ "کتاب پنجم قانون مجازات اسلامی(تعزیرات) مصوب ۱۳۷۵ در این رابطه است. در مورد سایر اشخاص نیز، قانونگذار آنها را ملزم به احترام به تمامیت جسمانی و معنوی افراد اجتماع نموده و لطمه به تمامیت اشخاص را مقید به ضمانت اجرای کیفری کرده است(صالحی وانانی،۱۴۰۰: ۵۴).

در تحصیل دلیل همچنین باید حرمت زندگی خصوصی اشخاص رعایت گردد. به همین قانونگذار در ماده ۵۸۰ کتاب پنجم قانون مجازات اسلامی(تعزیرات) مصوب ۱۳۷۵، به منظور احترام علت، به حریم منزل و مسکن اشخاص، مستخدمین و مأموران قضایی یا غیر قضایی را از ورود بدون اجازه به منزل دیگری یا عدم رعایت ترتیبات قانونی منع نموده است و برای ارتکاب این اعمال، مجازات حبس در نظر گرفته است.(فرج پور و همکاران،۱۴۰۴)

حریم مراسلات و ارتباطات مکتوب و تلفنی اشخاص نیز توسط قانونگذار مورد حمایت قرار گرفته است و مقامات دولتی و اشخاص عادی ملزم به احترام به این حریم در تحصیل ادله هستند و نقض این حریم دارای ضمانت اجرای کیفری دانسته شده است. اصل مشروعیت تحصیل دلیل از اصحاب حرف و مشاغلی که به مناسبت شغل و وظیفه امین محسوب می‌شوند حفظ اسرار و رازداری را طلب می‌نماید و هر گونه افشای اسرار اشخاص را بدون مجوز قانونی قابل مجازات کیفری می‌داند علاوه بر ضمانت اجراهای کیفری مقرر برای تحصیل دلیل با نقض قواعد دادرسی، قانونگذار در پاره‌ای از موارد برای مقامات قضایی پلیسی و دستاندرکاران عدالت کیفری، ضمانت اجراهای انضباطی در نظر گرفته است. از این ضمانت اجراها تحت عنوان مجازات انتظامی یا انضباطی(اداری) در قانون نامبرده شده است. ارتکاب اعمالی که بر خلاف حیثیت و شرافت امر قضا و نقض سوگند قضایی دادرسان محسوب شود دارای ضمانت اجرای انتظامی انفصال موقت و یا دائم از خدمت قضایی است و بی تردید توسل به مکر و حیله در تحصیل دلیل برخلاف اعتبار و شان مقام قضا و انشای رأی بر این اساس مخالف شرافت و وجدان قضایی است(صالحی وانانی،۱۴۰۰: ۵۴-۵۵).

در قانون مجازات جرائم نیروهای مسلح مصوب ۱۳۸۲ علاوه بر مجازات‌های کیفری، قانونگذار تخلفات انضباطی افراد نظامی را نیز مورد توجه قرار داده و در این مورد مجازات‌های انتظامی یا انضباطی مقرر داشته است. این اشخاص جرایمی را که در مقام ضابط دادگستری مرتکب شوند، در محاکم عمومی مورد رسیدگی قرار می‌گیرد.

بر اساس بند هشتم ماده ۴ قانون نیروی انتظامی جمهوری اسلامی ایران مصوب ۱۳۶۹ یکی از وظایف نیروهای انتظامی، انجام وظایفی است که بر طبق قانون به عنوان ضابط قوه قضاییه به عهده آنها گذارده شده است کشف جرم، بازرسی، تحقیق، حفظ آثار و ادله جرم در زمره این وظایف قرار می‌گیرد؛ بنابراین هرگاه نیروهای پلیس در مقام ضابط دادگستری به منظور

تحصیل و جمع آوری ادله مرتکب اعمالی گردند که جرم محسوب شود یا تخلف انضباطی و انتظامی به حساب، آید قابل مجازات کیفری و انضباطی هستند وکلاً و کارشناسان رسمی دادگستری نیز ملزم به حفظ اسرار و اطلاعات اصحاب دعوا می‌باشند و هرگونه اقدامی که منجر به افشای اطلاعات موکلین و یا اصحاب دعوا گردد، دارای ضمانت اجرای انتظامی و انضباطی است(مسعودی،۱۳۹۹: ۸۸).

طبق ماده ۱ قانون مسئولیت مدنی مصوب ۱۳۳۹ و ماده ۱۴ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، هرگاه از عملکرد مسئولین اجرای عدالت در تحصیل ادله به اصحاب دعوا ضرر و زیان مادی یا معنویی وارد آید با احراز شرایط، قانونی آنها دارای مسئولیت مدنی و ملزم به جبران خسارت اشخاص هستند. بدیهی است عمومیت دادن امر و قبول مسئولیت مدنی در هر مورد موجب اختلال در اقدامات مأموران تحقیق خواهد شد و از این جهت مقتضی است دامنه شمول این مسئولیت محدود شود.

نسبت به محاکمات دادرسی

قضاوت، میزان عدالت است و سلامت این میزان بستگی به آن دارد که از مصالح و عواطف شخصی تأثیر نپذیرد و اصل استقلال قضاوت، با حکم قانون، تأثیر مقامات دولتی را منتفی می‌سازد. میثاق‌های بین المللی خصوصاً اعلامیه جهانی حقوق بشر در سال ۱۹۴۸ و امثال آن بر بی طرفی قضات تاکید کرده‌اند. اقدامات دادرسی کیفری یکی از مظاهر دال بر وجود رابطه بین سلطه دولت و فرد می‌باشد و با آزادی‌های شخصی مورد حمایت قانون در تماس است، لذا باید حقوق آنها رعایت شده و تساوی افراد نزد قضات اجرا می‌شود (رحمدل،۱۳۹۵: ۳۱-۳۲).

یکی از موارد مذکور، علنی بودن محاکمات، است علنی بودن اقدامات دادرسی، وسیله کنترل فعلی رعایت عدالت توسط قضات محاکم است و تردید در خصوص عدم بی طرفی قضات را مرتفع می‌کند. اصل ۱۶۵ قانون اساسی در این زمینه مقرر می‌دارد:«محاکمات علنی انجام می‌شود و حضور افراد بلامانع است مگر آنکه به تشخیص دادگاه علنی بودن آن منافی عفت عمومی یا نظم عمومی باشد».

ماده ۳۵۲ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ نیز مقرر داشته: «محاکمات دادگاه علنی است، مگر در جرائم قابل گذشت که طرفین یا شاکی، غیرعلنی بودن محاکمه را درخواست کنند».

بنابراین اصل در جلسات دادگاه علنی بودن می‌باشد و به قدر وسعت مکان، امکان حضور همه فراهم می‌باشد، مگر آنکه طبق مقررات ماده ۳۵۲ مذکور مراعات نظم یا اخلاق، ضرورت داشته باشد یا مثلاً حضور عده‌ای از مردم در مسایلی مانند زنا، یا اغتصاب توسط دادگاه ممنوع اعلام گردد. البته سری بودن جلسات به طرفین دعوی و وکلای آنها سرایت ندارد. اجازه انتشار اقدامات جلسات علنی از وسایل ارتباطی مختلف ناشی از اصل علنی بودن محاکم است و شرط صحت حکم صادره آن است که بعد از مشورت علناً قرائت شود و الا حکم باطل خواهد بود.

بنابراین با توجه به اینکه قانونگذار ایران هیچ مقرراتی در مورد مسأله بطلان در نظر نداشته و در قانون این مسأله به سکوت برگزار شده است، رویه قضایی به عنوان نهادی که در ارزشگذاری تحقیقات و اقدامات انجام شده در مراحل کیفری سهم دارد باید عملاً نسبت به بی اعتباری اقداماتی خلاف مقررات قانونی انجام شده و در اساس تحقیقات مؤثر می‌باشد اقدام نماید.

نتیجه‌گیری

۱- اصل تحصیل آزادانه ادله، علی الاصول مبتنی بر قابلیت پذیرش هر نوع دلیلی است ولی در عین حال، دلیل باید در پرتو ضوابط قانونی تعیین و حدود اعتبار آن معلوم گردد. بنابراین اصل آزادی دلیل باید با اصل قانونی بودن هماهنگ و محدویتهای قانونی را پذیرا باشد. ممنوعیت تحصیل و ارائه ادله فاقد ارزش قضایی و تاکید بر اثبات برخی از جرائم با ارائه ادله و شیوههای قضایی خاص و تحصیل دلیل از روشی قانونی و مشروع همگی به معنای تحدید اصل آزادی دلیل در قلمرو آئین دادرسی کیفری است.

۲- احترام به ارزش‌های انسانی و دستگاه قضایی نیازمند استفاده از ادله معتبر و رعایت اصول قانونی است. قانونگذار و دستگاه قضایی باید ادله معتبر را مشخص کنند و روش‌های نامناسب تحصیل دلیل را از جانب افراد در دعاوی جلوگیری کنند. همچنین باید ضوابط و مقررات قانونی را برای تحصیل دلیل تعیین کنند تا از استفاده از روش‌های غیرقانونی جلوگیری شود. احترام به حقوق افراد و توازن بین حقوق فردی و منافع اجتماعی باید همواره حفظ شود. استفاده از شیوه‌های تقلبی و غیرقانونی در تحصیل دلیل ممنوع است و تحقق اهداف اصل مشروعیت تحصیل دلیل را تضمین می‌کند. در نهایت، تحصیل دلیل می‌تواند قانونی و مشروع باشد یا نامشروع و غیرقانونی، و اهمیت تحصیل دلیل در دادرسی‌ها به قواعد و مقررات مشخصی وابسته است.

۳- تحصیل دلیل در فرآیند دادرسی بسیار مهم است و بر اساس قوانین و مقررات تعریف شده است. دادگاه‌ها نباید به هر دلیلی که ارائه می‌شود، ترتیب اثر دهند، بلکه باید از دلایل معتبر استناد کنند. برای تعیین دلایل معتبر و نامعتبر، می‌توان به اسناد و مدارک جهانی حقوق بشر مراجعه کرد. در قوانین کشورها و در مقررات دادرسی، قواعد تحصیل دلیل ذکر شده و تجاوز به این قواعد باعث عدم اعتبار دلیل می‌شود. تفاوتی بین نظام قانونی و نظام آزاد تحصیل دلیل وجود دارد و در موارد خاص باید از نظام آزاد تحصیل دلیل استفاده شود. در محاکم بین المللی، تشکیل شده برای رسیدگی به جنایات جنگی و نقض حقوق بشر، نظام تحصیل دلیل منصفانه‌تری وجود دارد و اساسنامه‌های خاصی برای این محاکم تعریف شده است. اما بهتر است در تدوین قوانین دیگر دادگاه‌های بین‌المللی، از تجربیات قبلی استفاده شود. موضوع حفاظت از دلایل نیز بسیار مهم است و باید به شهود و شهادت‌ها حمایت شود. محاکم بین‌المللی نهادهایی را برای حمایت از شهود تشکیل داده‌اند.

۴- تقویت نهادهای قضایی برای تضمین دادرسی منصفانه در محاکم بین‌المللی بسیار مهم است. قوانین آیین دادرسی کیفری بین‌المللی انعطاف‌پذیر هستند و قضات دستورالعمل دقیقی برای اجرای اصول دادرسی ندارند. همچنین، قواعد مشخصی در خصوص رد ادله و مدارک وجود ندارد. در نتیجه، قضات در محاکم بین‌المللی می‌توانند هرگونه ادله‌ای را پذیرفته و مورد بررسی قرار دهند. این نظام آزاد تحصیل دلیل در عدالت کیفری بین‌المللی انعطاف‌پذیری را در پذیرش ادله تقویت کرده است، اما این ممکن است باعث عدم تساوی رفتار با متهمان و کاهش سرعت محاکمات شود. ادله ممکن است مورد بحث قرار گیرند، اما در نهایت ممکن است متقاعدکننده نباشند و زمان زیادی را تلف کنند. همچنین، ممکن است تعارضی بین نظام‌های سرزمینی و بین‌المللی تحصیل دلیل وجود داشته باشد. اما نظام‌های جهانی تحصیل دلیل اغلب بر اساس نظام آزاد تحصیل دلیل عمل می‌کنند و برتری آنها در دفاع از حقوق دفاعی طرفین دعوا قرار دارد.

۵- ضمانت بطلان به عنوان یک ضمانت اجرایی در دادرسی های کیفری استفاده می‌شود و هدف آن محدود کردن تأثیر اقدامات تحقیقی غیرقانونی و حفظ حقوق افراد در فرآیند دادرسی است. رعایت قواعد دادرسی و اصول قانونی توسط مقامات قضایی و غیرقضایی از اهمیت بالایی برخوردار است و عدم رعایت آنها می‌تواند منجر به بطلان ادله تحصیلی و مسئولیت کیفری یا انضباطی شود. ضمانت بطلان در جریان تحقیقات و اجرای دادرسی کیفری به منظور حفظ حقوق افراد و تضمین عدالت جنایی مورد استفاده قرار می‌گیرد. در ایران، ضمانت اجرای بطلان به عنوان وسیله‌ای برای مقابله با اقدامات تحقیقی غیرقانونی مانند تفتیش و توقیف غیرقانونی، شکنجه در طول بازجویی و عدم داشتن سمت قانونی مأموران تحقیقاتی استفاده می‌شود و تأثیر قابل توجهی در بازدارندگی از ارتکاب رفتارهای خلاف قانون در فرآیند دادرسی کیفری دارد.

ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسندگان

مشارکت نویسندگان در این مقاله مستخرج از پایان نامه به شکل زیر است:

نویسنده اول: تهیه و آماده‌سازی نمونه‌ها، انجام آزمایش و گردآوری داده‌ها، انجام محاسبات، تجزیه و تحلیل آماری داده‌ها، تحلیل و تفسیر اطلاعات و نتایج، تهیه پیش‌نویس مقاله.

نویسنده دوم: استاد راهنمای پایان‌نامه، طراحی پژوهش، نظارت بر مراحل انجام پژوهش، بررسی و کنترل نتایج، اصلاح، بازبینی و نهایی‌سازی مقاله.

نویسنده سوم: استاد مشاور پایان‌نامه، مشارکت در طراحی پژوهش، نظارت بر پژوهش، مطالعه و بازبینی مقاله.

تعارض منافع

بر اساس اظهارات نویسندگان، این مقاله تعارض منافعی ندارد.

حامی مالی

بنابر اظهارات نویسندگان این پژوهش هیچگونه حامی مالی ندارد.

سپاسگزاری

از تمامی مشارکت کنندگان در این پژوهش سپاسگزاری می شود.

منابع

آشوری، محمد. (۱۴۰۰). آیین دادرسی کیفری، تهران، سمت.

امیدی، جلیل. (۱۴۰۰). دادرسی کیفری و حقوق بشر. *نشریه مجلس و پژوهش*، دوره ۱۰، شماره ۳۸.

پرادل، ژان. (۱۳۹۵). تاریخ اندیشه های کیفری، ترجمه علی حسین نجفی ابرندآبادی، انتشارات سمت، تهران.

تدین، عباس. (۱۳۸۷). قانون آیین دادرسی کیفری فرانسه، چاپ اول، نشر خرسندی، تهران.

تدین، عباس. (۱۳۸۸). مطالعه تطبیقی اصل مشروعیت تحصیل دلیل در آیین دادرسی ایران و فرانسه، رساله دکتری، دانشگاه شهید بهشتی.

تدین، عباس. (۱۳۹۰). نظریه بطلان دلیل در فرایند دادرسی کیفری با تاکید بر حقوق فرانسه، *فصلنامه دانشکده حقوق*، شماره۳.

جانی پور، علی؛ ابراهیمی، شهرام و القاصی مهر، علی. (۱۳۹۹). کنترل تحت نظر در حقوق کیفری ایران و فرانسه، *نشریه پژوهشنامه حقوق کیفری*، شماره ۲.

رحمدل، منصور. (۱۳۸۷) حقوق کیفری، نشر میثاق عدالت، تهران.

رحمدل، منصور. (۱۳۹۵) قانون اساسی و بار اثبات در امور کیفری، *نشریه حقوق اساسی*، شماره ۸.

زراعت، عباس. (۱۴۰۱) اصول آیین دادرسی کیفری، انتشارت مجد، تهران.

ساقیان، محمدمهدی. (۱۳۹۳) تقویت حقوق و آزادیهای متهم در مرحله تحقیقات مقدماتی دادرسی کیفری مصوب۱۳۹۲، *مجله حقوقی دانشگاه علامه طباطبایی*، شماره۶.

ساولانی، اسماعیل. (۱۳۹۸) حقوق جزای عمومی، نشر میزان، تهران.

سلیمی، محمد. (۱۳۹۴) تحصیل دلیل در حقوق امامیه و حقوق فرانسه، *مجله مبانی فقهی حقوق اسلامی*، شماره ۱۵.

صالحی وانانی، فتاح. (۱۴۰۰). ضمانت اجراهای غیرکیفری اقدام علیه عدالت قضایی. پایان نامه کارشناسی ارشد دانشگاه آزاد واحد شهرکرد.

فرج پور, رضا؛ محمودی مقدم, سید مصطفی؛ بابایی, داریوش؛ رستمی, حمیدرضا و کیانی, محمدجواد. (۱۴۰۴). آثار و پیامدهای حقوقی اعطای شخصیت حقوقی به سیستم‌های هوش مصنوعی در حقوق ایران و اتحادیه اروپا. *پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی*, ۴(ویژه نامه), ۱-۲۸. doi: 10.22034/api.2026.2087166.1696

فرج پور، رضا؛ عامری نیا، محمدباقر و گرجی نیا، معصومه. (۱۴۰۳)، الزامات اخلاقی در سیر تصویب قانون هوش مصنوعی اتحادیه اروپا. ۱۶۰. http://sanad.iau.ir/journal/cyberlaw/Article/1127854
doi:10.71488/cyberlaw.2025.1127854

فدایی ده چشمه، مسعود؛ سلیمانی، امیر و طاهری، حمیرا. (۱۴۰۱). پیرامون نظریه بطلان تحقیقات مقدماتی در فرآیند دادرسی کیفری ایران (با توجه به قانون آئین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲)، *فصلنامه تمدن حقوق*، دوره ۵، شماره ۱۰.

گلدوست جویباری، رجبعلی. (۱۴۰۱)، آیین دادرسی کیفری، انتشارات جنگل، تهران.

مسعودی، فاطمه. (۱۳۹۹). اصول حقوقی حاکم بر ادله اثبات دعوا در امور کیفری. پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه آزاد واحد شهرکرد

References

Amidi, J. (2021). Criminal procedure and human rights. *Majles and Research Journal*, 10(38).

Ashouri, M. (2021). Criminal procedure. Tehran: SAMT Publications.

Ebrahimi, S., Jani-Pour, A., & Alghasi Mehr, A. (2020). Police custody control in Iranian and French criminal law. *Criminal Law Research Journal*, (2).

Fadaei Dehcheshmeh, M., Soleimani, A., & Taheri, H. (2022). On the theory of nullity of preliminary investigations in the Iranian criminal procedure process (with reference to the Criminal Procedure Code of 2013). *Legal Civilization Quarterly*, 5(10).

Farajpour, R., Amerinia, M. B., & Gorjiniya, M. (2025). Ethical requirements in the process of adopting the European Union Artificial Intelligence Act. *Cyber Law Studies*. DOI: https://doi.org/10.71488/cyberlaw.2025.1127854

Farajpour, R., Mahmoudi Moghaddam, S. M., Babaei, D., Rostami, H. R., & Kiani, M. J. (2026). Legal consequences and implications of granting legal personality to artificial intelligence systems in Iranian law and the law of the European Union. *Modern Research in Islamic Humanities Studies*, 4(Special Issue), 1–28. https://doi.org/10.22034/api.2026.2087166.1696

Goldoost Joybari, R. (2022). Criminal procedure. Tehran: Jangal Publications.

Masoudi, F. (2020). Legal principles governing evidence in criminal matters (Master's thesis). Islamic Azad University, Shahrekord Branch.

Pradel, J. (2016). History of criminal law ideas (A. H. Najafi Abrandabadi, Trans.). Tehran: SAMT Publications.

Rahmdel, M. (2008). Criminal law. Tehran: Misaq e Edalat Publications.

Rahmdel, M. (2016). Constitution and burden of proof in criminal matters. Constitutional Law Journal, (8).

Sagiyan, M. M. (2014). Strengthening the rights and freedoms of the accused during the preliminary investigation stage under the Criminal Procedure Code of 2013. *Allameh Tabataba'i University Law Journal*, (6).

Salehi Vanani, F. (2021). Non criminal sanctions against actions undermining judicial justice (Master's thesis). Islamic Azad University, Shahrekord Branch.

Salimi, M. (2015). Evidence gathering in Imami jurisprudence and French law. *Journal of Jurisprudential Foundations of Islamic Law*, (15).

Savolani, E. (2019). General criminal law. Tehran: Mizan Publications.

Tadin, A. (2008). French criminal procedure code. Tehran: Khorsandi Publications.

Tadin, A. (2009). A comparative study of the principle of legality of evidence gathering in Iranian and French criminal procedure (Doctoral dissertation). Shahid Beheshti University.

Tadin, A. (2011). The theory of nullity of evidence in criminal proceedings with emphasis on French law. *Law Faculty Quarterly*, (3).

Zeraat, A. (2022). Principles of criminal procedure. Tehran: Majd Publications.

New Research in Islamic Humanities Studies
Online ISSN : 2980 - 8944
https://api.lu.ac.ir/
Lorestan University

Trade Secrets: Intellectual Property or Protective Measure? A Critical Analysis of the Thematic Nature of Confidential Trade Information in Iranian Law

Hosein Heydari Monavvar

Assistant Professor Department of Law and social Sciences, Payame Noor University, Tehran, Iran.
Email: hhmonavvar@pnu.ac.ir

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received 29 September 2025
Received in revised form 26 November 2025
Accepted 07 January 2026
Available online 15 January 2026

Keywords:
Industrial Property,
Trade Secrets,
Confidential Information,
Substantive Conditions of Protection

ABSTRACT

Objective: The objective of this study is to identify the substantive nature of trade secrets and to clarify its impact on the legal rules governing this field, particularly in assessing the rights and obligations of trade secret holders and third parties.

Method: This research adopts an analytical–critical approach. While considering various methods used to understand the nature of objects such as examining their effects, opposites, and underlying foundations the study primarily focuses on the more direct method of identifying the internal components of trade secrets. Accordingly, the constitutive elements of trade secrets are analyzed and compared with theories concerning the substantive nature of legal objects.

Results: The findings indicate that, first, a trade secret refers to any type of information that, due to the adoption of reasonable protective measures by its holder, is not known to the public and cannot be readily obtained through lawful means; for this reason, it possesses independent economic value either actual or potential or competitive value. Second, although the subject matter protected within the legal regime of trade secrets is confidential information, the principal basis for protection is the confidentiality of the information itself, which arises as a result of the adoption of reasonable protective measures. Third, the attribute of confidentiality reflects an intangible condition indicating that the information falls within the sphere of individuals' privacy or fiduciary relationships and therefore attracts the corresponding forms of legal protection.

Conclusion: Based on the findings, the protection of trade secrets appears to rest less on intellectual property rights in information and more on the confidentiality created through reasonable protective measures. Consequently, classifying trade secrets within the domain of intellectual property is highly questionable, and their nature may be more appropriately analyzed within the frameworks of privacy protection, fiduciary relationships, and protective measures.

Cite this article: Heydari Monavvar, H. (2026). Trade Secrets: Intellectual Property or Protective Measure? A Critical Analysis of the Thematic Nature of Confidential Trade Information in Iranian Law. *New Research in Islamic Humanities Studies*, 4 (Special Issue), 1-19. https://doi.org/10.22034/api.2026.2091980.1814

© Author retain the copyright and full publishing rights.
Publisher: Lorestan University.
DOI: https://doi.org/10.22034/api.2026.2091980.1814

Introduction

In the contemporary knowledge-based economy, the creation of added value for firms and the formation of sustainable competitive advantage rely more than ever on intangible assets. In the past, physical capital such as land, machinery, and natural resources constituted the most important sources of economic power for enterprises. However, in an economy driven by knowledge and technology, the decisive role has shifted toward information, organizational knowledge, and intellectual innovation. In this context, confidential business information, technical data, production formulas, managerial methods, marketing strategies, customer lists, software algorithms, and other forms of organizational knowledge have become assets that sometimes possess greater value than tangible property. Such information can influence production processes, distribution systems, and even the structure of competition within an industry. Consequently, the protection of such information has become one of the principal concerns of business enterprises (Barzi et al., 2022). In this regard, trade secrets have acquired a distinctive position in legal systems as one of the most significant forms of valuable economic information. Trade secrets essentially consist of knowledge or information that generates a competitive advantage for its holder precisely because it remains confidential. For instance, the formula for manufacturing a product, a particular method of supply chain management, or even a database of loyal customers may constitute information that, if disclosed to competitors, would eliminate a substantial portion of a firm's commercial advantage (Barzi, 2022). The value of such information therefore lies precisely in its secrecy; as long as it is not publicly available and remains inaccessible to competitors, it can serve as a source of profit and economic power for its holder. Once such information is disclosed, this competitive advantage disappears, and in many cases its loss is difficult if not impossible to remedy.

Method

This research adopts an analytical–critical approach. While considering various methods used to understand the nature of objects such as examining their effects, opposites, and underlying foundations the study primarily focuses on the more direct method of identifying the internal components of trade secrets. Accordingly, the constitutive elements of trade secrets are analyzed and compared with theories concerning the substantive nature of legal objects.

Results

The findings indicate that, first, a trade secret refers to any type of information that, due to the adoption of reasonable protective measures by its holder, is not known to the public and cannot be readily obtained through lawful means; for this reason, it possesses independent economic value either actual or potential or competitive value. Second, although the subject matter protected within the legal regime of trade secrets is confidential information, the principal basis for protection is the confidentiality of the information itself, which arises as a result of the adoption of reasonable protective measures. Third, the attribute of confidentiality reflects an intangible

condition indicating that the information falls within the sphere of individuals' privacy or fiduciary relationships and therefore attracts the corresponding forms of legal protection.

Conclusion

Trade secrets cannot be readily classified within the traditional framework of "property," or even intellectual property, because this legal institution possesses a multi-layered nature formed through the combination of information, secrecy, economic value, and protective measures. Accordingly, the mere existence of information, technical knowledge, or professional expertise is insufficient for something to qualify as a trade secret. The information must be confidential, must derive economic value from that confidentiality, and the holder must have taken reasonable measures to maintain its secrecy.The first element of a trade secret is confidentiality. Confidentiality does not imply absolute secrecy; rather, it is sufficient that the information is not generally accessible to the public or to individuals operating within the relevant field. If the information can be obtained through public sources, professional custom, exhibitions, or digital environments, it loses its character as a trade secret. Unlike certain forms of intellectual property such as patents, where disclosure forms part of the logic of protection disclosure in the context of trade secrets typically results in the loss of protection.

The second element is economic value derived from secrecy. Not every piece of confidential information constitutes a trade secret. The information must generate a benefit or competitive advantage for its holder precisely because it remains confidential, whether that advantage is actual or potential. Its value stems from the fact that competitors do not have access to it, allowing the holder to exploit the information on an exclusive or quasi exclusive basis. The third element is the adoption of reasonable and customary protective measures by the holder. Protection of trade secrets is not automatic; it depends on the active conduct of the holder. If the holder leaves the information unprotected without classification systems, non disclosure agreements, access controls, or security policies it becomes difficult to claim legal protection. International instruments such as TRIPS and NAFTA likewise recognize these three elements as the criteria for identifying trade secrets. Therefore, the protection of trade secrets does not extend to all forms of information; rather, it concerns the protection of a controlled and confidential state of information. For this reason, fully incorporating trade secrets into the traditional concept of intellectual property presents conceptual difficulties. In this domain, the right of the holder is less a form of proprietary dominion over an object than a legitimate control over access to information. Consequently, a person who obtains the information through legitimate means such as independent discovery or lawful reverse engineering is generally not considered to have infringed the right.

Accordingly, the principal foundation of trade secret protection should be sought in concepts such as confidentiality obligations, legitimate reliance, good faith, the prohibition of unfair competition, and the prevention of information misuse. In Iranian law as well, although a comprehensive legal regime has not yet been established, the Electronic Commerce Act refers to the essential elements of trade secrets. With the expansion of the digital economy and the growing

importance of algorithms, data, software, and business models, the significance of trade secrets has increased considerably. Ultimately, trade secrets may best be understood as a right to preserve a state of confidentiality, rather than as a classical proprietary right.

Author Contributions

The author contributed equally to the conceptualization of the article and writing of the original and subsequent drafts.

Data Availability Statement

Data available on request from the authors.

Acknowledgements

Thanks and appreciation have not been expressed.

Ethical Considerations

The author strictly adhered to the highest standards of research integrity. The authors avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not-for-profit sectors.

Conflict of Interest

The author declare no conflict of interest.

پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی
شاپا الکترونیکی: ۸۹۴۴-۲۹۸۰
https://api.lu.ac.ir/
دانشگاه لرستان

اسرار تجاری؛ مالکیت فکری یا تدبیر حفاظتی؟ تحلیل انتقادی ماهیت موضوعی اطلاعات تجاری محرمانه در حقوق ایران

حسین حیدری منور

استادیار، گروه حقوق و علوم اجتماعی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران. رایانامه: hhmonavvar@pnu.ac.ir

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
مقاله پژوهشی،

تاریخچه مقاله:
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۷/۰۷
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۹/۰۵
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۰/۱۷
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۱۰/۲۵

کلیدواژه‌ها:
مالکیت صنعتی،
اسرار تجاری،
اطلاعات سری،
شرایط ماهوی حمایت

چکیده

هدف: هدف این پژوهش، شناخت ماهیت موضوعی اسرار تجاری و تبیین تأثیر آن بر قواعد حقوقی حاکم بر این حوزه، به‌ویژه در ارزیابی حقوق و تکالیف دارنده اسرار تجاری و اشخاص ثالث است.

روش پژوهش: این پژوهش با رویکرد تحلیلی ـ انتقادی انجام شده است. در آن، ضمن توجه به شیوه‌های مختلف شناخت ماهیت اشیاء، از جمله شناخت آثار، اضداد، مبانی و مآخذ، بر روش مستقیم‌تر یعنی شناخت اجزاء درونی اسرار تجاری تمرکز شده و اجزاء وجودی آن با نظریات مربوط به ماهیت موضوعی اشیاء تطبیق داده شده است.

یافته‌ها: یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که اولاً، سر تجاری هر نوع اطلاعاتی است که به دلیل اتخاذ تدابیر حفاظتی متعارف از سوی دارنده، برای عموم ناشناخته بوده و به‌سادگی و از طرق قانونی قابل دستیابی نباشد و از این جهت دارای ارزش اقتصادی مستقل، اعم از بالفعل یا بالقوه، یا ارزش رقابتی باشد. ثانیاً، اگرچه موضوع مورد حمایت در نظام حقوق اسرار تجاری، اطلاعات محرمانه است، اما دلیل اصلی حمایت، محرمانگی اطلاعات است که در نتیجه اتخاذ تدابیر حفاظتی متعارف ایجاد می‌شود. ثالثاً، وصف محرمانگی اطلاعات، بیانگر وضعیتی غیرمادی است که ناظر بر قرار گرفتن اطلاعات در قلمرو حریم خصوصی یا رابطه امانی اشخاص و برخورداری از حمایت‌های مرتبط با آن است.

نتیجه‌گیری: بر اساس نتایج پژوهش، حمایت از اسرار تجاری بیش از آنکه مبتنی بر مالکیت فکری بر اطلاعات باشد، بر محرمانگی ناشی از تدابیر حفاظتی متعارف استوار است. ازاین‌رو، قرار دادن اسرار تجاری در قلمرو مالکیت‌های فکری با تردید جدی مواجه است و می‌توان ماهیت آن را بیشتر در چارچوب حمایت از حریم خصوصی، رابطه امانی و تدابیر حفاظتی تحلیل کرد.

استناد: حیدری منور، حسین. (۱۴۰۴). اسرار تجاری؛ مالکیت فکری یا تدبیر حفاظتی؟ تحلیل انتقادی ماهیت موضوعی اطلاعات تجاری محرمانه در حقوق ایران. *پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی*، (ویژه نامه) ۴، ۱-۱۹. https://doi.org/10.22034/api.2026.2091980.1814

ناشر: دانشگاه لرستان.

© نویسنده.

DOI: https://doi.org/10.22034/api.2026.2091980.1814

مقدمه

در اقتصاد دانش‌بنیان معاصر، ارزش‌افزایی بنگاه‌ها و شکل‌گیری مزیت رقابتی پایدار بیش از هر زمان دیگری بر دارایی‌های ناملموس استوار شده است. در گذشته، سرمایه‌های فیزیکی همچون زمین، ماشین‌آلات و منابع طبیعی مهم‌ترین عوامل قدرت اقتصادی بنگاه‌ها محسوب می‌شدند، اما در اقتصاد مبتنی بر دانش و فناوری، نقش تعیین‌کننده به اطلاعات، دانش سازمانی و نوآوری‌های فکری منتقل شده است. در چنین فضایی، اطلاعات تجاری محرمانه، داده‌های فنی، فرمول‌های تولید، روش‌های مدیریتی، استراتژی‌های بازاریابی، فهرست مشتریان، الگوریتم‌های نرم‌افزاری و سایر اشکال دانش سازمانی به دارایی‌هایی تبدیل شده‌اند که گاه ارزشی بیش از دارایی‌های مادی دارند. این نوع اطلاعات می‌تواند مسیر تولید، توزیع و حتی ساختار رقابت در یک صنعت را تحت تأثیر قرار دهد و به همین دلیل، حفاظت از آن‌ها به یکی از دغدغه‌های اساسی بنگاه‌های اقتصادی تبدیل شده است (برزی و همکاران، ۱۴۰۱).

در این میان، «اسرار تجاری» به عنوان یکی از مهم‌ترین مصادیق اطلاعات اقتصادی ارزشمند، جایگاه ویژه‌ای در نظام‌های حقوقی پیدا کرده است. اسرار تجاری در واقع بخشی از دانش یا اطلاعاتی هستند که به دلیل محرمانه بودن، برای دارنده خود مزیت رقابتی ایجاد می‌کنند. برای مثال، فرمول ساخت یک محصول، شیوه خاص مدیریت زنجیره تأمین، یا حتی یک پایگاه داده از مشتریان وفادار، می‌تواند اطلاعاتی باشد که اگر در اختیار رقبا قرار گیرد، بخش مهمی از برتری تجاری یک بنگاه از میان خواهد رفت (برزی، ۱۴۰۱). بنابراین ارزش این اطلاعات دقیقاً در همین محرمانه بودن نهفته است؛ به این معنا که تا زمانی که اطلاعات در دسترس عموم قرار نگرفته و در اختیار رقبا نیست، می‌تواند برای دارنده آن منبع سود و قدرت اقتصادی باشد. به محض افشای این اطلاعات، این مزیت رقابتی از بین می‌رود و گاه جبران آن بسیار دشوار یا حتی غیرممکن می‌شود.

بیان مسئله

اهمیت اقتصادی اسرار تجاری به اندازه‌ای است که بسیاری از شرکت‌های بزرگ جهان بخش قابل توجهی از سیاست‌های مدیریتی و امنیتی خود را به حفاظت از این اطلاعات اختصاص می‌دهند. در برخی موارد، حتی ارزش اقتصادی یک شرکت بیش از آنکه به دارایی‌های مادی آن وابسته باشد، به اطلاعات محرمانه‌ای بستگی دارد که در اختیار دارد. برای نمونه، الگوریتم‌های جست‌وجو در شرکت‌های فناوری، فرمول‌های تولید در صنایع دارویی و غذایی، یا شیوه‌های خاص تحلیل داده در شرکت‌های دیجیتال، همگی نمونه‌هایی از اسرار تجاری هستند که افشای آنها می‌تواند زیان‌های سنگینی برای دارنده اطلاعات به همراه داشته باشد (شیرزادی، ۱۴۰۴). به همین دلیل، در فضای رقابتی اقتصاد جهانی، اسرار تجاری نه‌تنها ابزار حفظ مزیت اقتصادی، بلکه یکی از موتورهای اصلی نوآوری و توسعه فناوری نیز به شمار می‌روند؛ زیرا بنگاه‌ها زمانی حاضر به سرمایه‌گذاری در تحقیق و توسعه هستند که اطمینان داشته باشند نتایج آن به آسانی در اختیار رقبا قرار نخواهد گرفت.

با وجود این اهمیت گسترده، اسرار تجاری از نظر حقوقی مفهومی پیچیده و تا حدی مبهم محسوب می‌شوند. برخلاف بسیاری از حقوق مالکیت فکری مانند اختراع یا اثر ادبی و هنری که موضوع آنها تا حد زیادی قابل شناسایی و تعریف است، اسرار تجاری دامنه بسیار گسترده‌ای دارند و می‌توانند انواع مختلفی از اطلاعات را در بر گیرند. همین ویژگی باعث شده است که ارائه یک تعریف جامع و مانع از این مفهوم همواره دشوار باشد. در واقع، اسرار تجاری نه یک نوع خاص از دارایی، بلکه یک وضعیت حقوقی خاص هستند که در آن اطلاعاتی به دلیل محرمانه بودن و ارزش اقتصادی ناشی از آن مورد حمایت قرار می‌گیرند.

از جنبه حقوقی، یکی از مهم‌ترین پرسش‌هایی که در این زمینه مطرح می‌شود، این است که اسرار تجاری در چه قلمرو حقوقی باید تحلیل شوند. برخی از نویسندگان حقوقی آنها را در زمره حقوق مالکیت فکری قرار می‌دهند و معتقدند همان‌گونه که اختراع یا علامت تجاری به عنوان دارایی فکری مورد حمایت قرار می‌گیرد، اطلاعات محرمانه نیز باید در همین چارچوب مورد حمایت قرار گیرد (جبارزاده ایوریق، ۱۴۰۴). در مقابل، گروهی دیگر بر این باورند که ماهیت اسرار تجاری با بسیاری از مصادیق سنتی مالکیت فکری تفاوت دارد. به اعتقاد این دیدگاه، در حالی که در بسیاری از حقوق مالکیت فکری، موضوع حمایت پس از افشا و انتشار

عمومی نیز مورد حمایت قرار می‌گیرد، اسرار تجاری دقیقاً بر مبنای عدم افشا و محرمانه ماندن شکل می‌گیرند (پارساباروق و مرادی نیا، ۱۴۰۴). بنابراین حمایت از آنها بیشتر باید در چارچوب قواعدی مانند منع رقابت نامشروع، تعهد به محرمانگی و مسئولیت مدنی تحلیل شود.

این اختلاف دیدگاه‌ها نشان می‌دهد که اسرار تجاری در مرز میان چند حوزه مختلف حقوقی قرار دارند. از یک سو، به دلیل ارتباط آنها با دانش و اطلاعات، مطالعه آنها در حوزه حقوق مالکیت فکری طبیعی به نظر می‌رسد. از سوی دیگر، شیوه حمایت از آنها غالباً مبتنی بر تعهدات قراردادی، روابط امانی و جلوگیری از سوءاستفاده غیرمجاز است؛ موضوعاتی که به حوزه حقوق تعهدات و رقابت تجاری نزدیک‌ترند. به همین دلیل، برخی از نویسندگان از اسرار تجاری به عنوان نهادی «میان‌رشته‌ای» در حقوق یاد می‌کنند که برای تحلیل دقیق آن باید عناصر مختلفی از حقوق مالکیت فکری، حقوق قراردادها و حقوق رقابت مورد توجه قرار گیرد.

در حقوق ایران نیز این موضوع اهمیت قابل توجهی پیدا کرده است. با گسترش تجارت الکترونیکی، اقتصاد دیجیتال و فعالیت شرکت‌های دانش‌بنیان، ارزش اطلاعات محرمانه و داده‌های اقتصادی بیش از گذشته آشکار شده است. قانون‌گذار ایرانی نیز در برخی مقررات به این موضوع توجه نشان داده است. برای مثال، ماده ۶۵ قانون تجارت الکترونیکی به نوعی به مفهوم اسرار تجاری اشاره کرده و از داده‌پیام‌هایی سخن گفته است که دارای ارزش اقتصادی بوده و در دسترس عموم قرار ندارند و برای حفظ محرمانگی آنها اقدامات معقولی صورت گرفته است. هرچند این مقرره گامی مهم در شناسایی این نهاد در حقوق ایران محسوب می‌شود، اما همچنان پرسش‌های متعددی درباره ماهیت حقوقی، قلمرو حمایت و شرایط تحقق اسرار تجاری باقی مانده است.

ابهام در ماهیت این نهاد باعث شده است که در برخی موارد، مرز میان اسرار تجاری و سایر مفاهیم حقوقی مانند اطلاعات عمومی، دانش فنی، یا حتی اطلاعات شخصی چندان روشن نباشد. همچنین این پرسش مطرح است که چه نوع اطلاعاتی می‌تواند سر تجاری محسوب شود و چه شرایطی باید وجود داشته باشد تا اطلاعات از حمایت حقوقی برخوردار گردد. برای پاسخ به این پرسش‌ها، بسیاری از نظام‌های حقوقی و اسناد بین‌المللی مجموعه‌ای از معیارها را برای شناسایی اسرار تجاری مطرح کرده‌اند. به طور کلی، این معیارها بر سه عنصر اساسی تأکید دارند: نخست آنکه اطلاعات باید محرمانه باشد و در دسترس عموم یا فعالان همان حوزه قرار نداشته باشد؛ دوم آنکه این اطلاعات به دلیل محرمانه بودن خود دارای ارزش اقتصادی یا تجاری باشد؛ و سوم آنکه دارنده اطلاعات برای حفظ محرمانگی آن اقدامات معقول و متعارفی انجام داده باشد.

با توجه به این ملاحظات، بررسی ماهیت و شرایط تحقق اسرار تجاری از منظر حقوقی اهمیت زیادی دارد. در واقع، بدون تحلیل دقیق این شرایط نمی‌توان مرز میان اطلاعات عادی و اطلاعاتی را که شایسته حمایت حقوقی هستند مشخص کرد. از همین رو، در این مقاله تلاش می‌شود ابتدا مفهوم و تعریف اسرار تجاری با توجه به منابع حقوقی داخلی و اسناد بین‌المللی مورد بررسی قرار گیرد. سپس شرایط ماهوی تحقق این نهاد، از جمله اطلاعات بودن، منشأ فکری داشتن، سری بودن، ارزش اقتصادی و اتخاذ تدابیر حفاظتی متعارف، به طور تحلیلی بررسی خواهد شد. در ادامه نیز نظریات مطرح در خصوص ماهیت موضوعی حقوق فکری و نسبت آن با اسرار تجاری مورد مطالعه قرار می‌گیرد تا روشن شود که آیا می‌توان اسرار تجاری را به طور کامل در چارچوب مالکیت فکری تحلیل کرد یا باید برای آن جایگاهی متفاوت در نظام حقوقی در نظر گرفت.

در نهایت، هدف این پژوهش آن است که نشان دهد آنچه در اسرار تجاری مورد حمایت قرار می‌گیرد، صرفاً یک «چیز» یا یک دارایی مستقل نیست، بلکه نوعی وضعیت حقوقی مبتنی بر محرمانگی اطلاعات است که به واسطه اقدامات حفاظتی معقول ایجاد و حفظ می‌شود. به بیان دیگر، حمایت از اسرار تجاری در واقع حمایت از وضعیت محرمانگی اطلاعات و مزیت اقتصادی ناشی از آن است؛ وضعیتی که در صورت افشا یا عدم اتخاذ تدابیر حفاظتی مناسب، به سرعت از میان می‌رود. فهم دقیق این ماهیت می‌تواند به تبیین بهتر جایگاه اسرار تجاری در نظام حقوقی و ارائه راهکارهای مؤثرتر برای حمایت از آن کمک کند.

تعریف اسرار تجاری

تعریف اسرار تجاری در حقوق، همواره دشوار و محل مناقشه بوده است. یکی از دلایل این دشواری، تنوع و گستردگی مصادیق این نهاد است؛ به‌گونه‌ای که نمی‌توان آن را محدود به نوع خاصی از اطلاعات یا قالب معینی از داده‌ها دانست. به همین سبب، برخی از نویسندگان، از جمله Gesmer، با این مضمون که «نمی‌توانم آن را تعریف کنم، ولی اگر ببینم می‌توانم بشناسم» به ماهیت سیال و مصداق‌محور اسرار تجاری اشاره کرده‌اند (Gesmer, 2009, 2). در ادبیات فارسی نیز این دشواری مورد توجه قرار گرفته و امامی از همین حیث به پیچیدگی تعریف سر تجاری اشاره کرده است (امامی، ۱۳۹۰، ۵۲۳).

با این حال، قوانین و اسناد بین‌المللی کوشیده‌اند از خلال عناصر مشترک، چارچوبی برای شناسایی این مفهوم ارائه دهند. ماده ۶۵ قانون تجارت الکترونیکی ایران، اسناد بین‌المللی مانند TRIPs، مقررات WIPO، توافق‌نامه NAFTA، دستورالعمل پیشنهادی اتحادیه اروپا در سال ۲۰۱۳، معاهده اتحادیه اقتصادی اوراسیایی، مقررات اموال صنعتی جامعه آندین و نیز قانون یکنواخت اسرار تجاری ایالات متحده آمریکا، همگی کم‌وبیش بر سه عنصر اساسی تأکید دارند: نخست، محرمانه بودن اطلاعات؛ دوم، برخورداری آن از ارزش اقتصادی یا تجاری به سبب همین محرمانگی؛ و سوم، اتخاذ اقدامات معقول برای حفظ آن.

در ماده ۶۵ قانون تجارت الکترونیکی، سر تجاری به‌نحوی تعریف شده که شامل داده‌پیام‌هایی است که از ارزش اقتصادی برخوردارند، در دسترس عموم قرار ندارند و برای حفظ محرمانگی آنها تلاش‌های معقولانه صورت گرفته است. هرچند این تعریف در ظاهر با الگوهای بین‌المللی همسوست، اما از منظر تحلیلی، چنان‌که برخی پژوهشگران نشان داده‌اند، بین «داده‌پیام» و «اطلاعات» باید تفاوت گذاشت؛ زیرا هر داده‌پیامی لزوماً اطلاعات به معنای حقوقی و اقتصادی مورد نظر در باب اسرار تجاری نیست (رهبری، ۱۳۸۸، ۲؛ بشیری و پوررحیم، ۱۳۹۰، ۱۳۳).

در TRIPs نیز اسرار تجاری ذیل اطلاعات افشاء نشده تعریف می‌شوند؛ اطلاعاتی که محرمانه‌اند، ارزش تجاری دارند و دارنده آنها اقدامات متعارفی برای حفظ محرمانگی انجام داده است. همین سه‌گانه، در اکثر اسناد مشابه نیز تکرار شده و به‌تدریج به معیار پذیرفته‌شده جهانی برای تشخیص سر تجاری بدل شده است. به بیان دیگر، در تعریف اسرار تجاری، آنچه اهمیت دارد نه قالب و صورت ظاهری اطلاعات، بلکه کارکرد اقتصادی و وضعیت محرمانه آن است.

از این نگاه، می‌توان گفت سر تجاری عبارت است از اطلاعاتی که در دسترس عموم یا فعالان همان حوزه نیست، به دلیل همین محرمانگی دارای ارزش اقتصادی است، و دارنده آن برای حفظ این محرمانگی، تدابیر معقول و متناسب اتخاذ کرده است. بنابراین تعریف سر تجاری را باید تعریفی کارکردی دانست، نه ماهوی به معنای سنتی آن.

شرایط ماهوی اسرار تجاری: نقش تدابیر حفاظتی در محرمانگی اطلاعات و ارزش اقتصادی آنها

تحقق سر تجاری منوط به وجود مجموعه‌ای از شرایط ماهوی است که فقدان هر یک از آنها می‌تواند وصف تجاری بودن و قابلیت حمایت را از میان ببرد. این شرایط، هم در متون داخلی و هم در اسناد بین‌المللی انعکاس یافته‌اند. در ادامه، مهم‌ترین این شرایط بررسی می‌شوند.

اطلاعات بودن

نخستین شرط آن است که موضوع حمایت، «اطلاعات» باشد. سر تجاری ناظر به شیء مادی نیست، بلکه به محتوای اطلاعاتی نهفته در آن شیء مربوط است. به عبارت دیگر، فرمول تولید، طرح فنی، شیوه سازمان‌دهی یا فهرست مشتریان، اگرچه ممکن است در قالب سند یا حامل مادی خاصی ظاهر شوند، اما آنچه مورد حمایت قرار می‌گیرد، خود اطلاعات است نه حامل آن (Bently & Brad, 2001, 926؛ Sit-upltd v. IAC/Interactive Corp, 2008).

این نکته اهمیت زیادی دارد؛ زیرا گاهی میان «داده‌پیام» و «اطلاعات» خلط می‌شود. داده‌پیام صرفاً شکل انتقال یا ذخیره‌سازی داده است، در حالی که اطلاعات، به‌ویژه در حوزه اسرار تجاری، معنای اقتصادی و حقوقی خاصی دارد. از این رو، اطلاق سر تجاری

به هر داده‌ای قابل پذیرش نیست؛ بلکه باید داده‌ای باشد که واجد ارزش عملی و قابلیت بهره‌برداری تجاری باشد (Cornish, 200, 250).

در این زمینه، برخی از نویسندگان بر آن‌اند که هر نوع اطلاعات مفید تجاری می‌تواند موضوع سر تجاری قرار گیرد، مشروط به آنکه سایر ارکان نیز محقق باشند (رهبری، ۱۳۸۸، ۲؛ بشیری و پوررحیم، ۱۳۹۰، ۱۳۳). بنابراین، سر تجاری به حوزه خاصی از اطلاعات، مانند اطلاعات صرفاً فنی یا علمی، محدود نمی‌شود و ممکن است اطلاعات مدیریتی، بازاریابی، مالی یا حتی ترکیبی از داده‌ها را نیز در بر گیرد.

منشأ فکری–ذهنی داشتن

دومین شرط، منشأ فکری یا ذهنی داشتن اطلاعات است. اسرار تجاری معمولاً محصول فعالیت ذهنی، تجربه، آزمایش، سازماندهی اطلاعات و ترکیب داده‌ها هستند. با این حال، برای تحقق این شرط، ضرورت ندارد که اطلاعات حتماً نتیجه خلاقیت بسیار بالا یا نبوغ فکری باشند. چه‌بسا مجموعه‌ای از تجربه‌های عملی، آزمایش‌های مکرر یا حتی تحلیل‌های ساده، اطلاعاتی پدید آورد که ارزش تجاری چشمگیر داشته باشد (رهبری، ۱۳۸۸، ۴۰–۴۵).

در این زمینه، دادگاه‌ها نیز در برخی پرونده‌ها بر این نکته تأکید کرده‌اند که حتی اطلاعاتی که از طریق فعالیت‌های عادی تجاری و نه از مسیر خلاقیت هنری یا علمی پدید آمده‌اند، می‌توانند تحت حمایت قرار گیرند؛ از جمله در پرونده Sutra, Inc. v. Iceland Express EHF (۲۰۰۸) که در آن ارزش اطلاعات بیشتر از حیث کارکرد اقتصادی آن مورد توجه قرار گرفته است. همچنین در تحلیل‌های دکترین، این نکته مطرح شده است که بسته‌ای از اطلاعات کاربردی ناشی از تجربه یا آزمایش، اگر واجد ارزش و محرمانگی باشد، می‌تواند سر تجاری تلقی شود (Stim and Fishman, 2001, 1/3).

نکته دیگر آن است که این اطلاعات لزوماً باید حاصل فعالیت ذهنی خود دارنده نباشند. گاه اطلاعات در چارچوب رابطه آمر و مأمور، کارمند و کارفرما یا پیمانکار و سفارش‌دهنده شکل می‌گیرد. در چنین مواردی، تعیین مالک یا دارنده اطلاعات تابع حدود تعهدات و روابط قراردادی طرفین است (بشیری و پوررحیم، ۱۳۹۰، ۶۰). بنابراین، منشأ فکری داشتن، لزوماً به معنای انتساب کامل ذهنی به شخص خاص نیست، بلکه مهم آن است که اطلاعات از رهگذر نوعی فرآیند فکری یا عملی سازمان‌یافته پدید آمده باشد.

سری بودن

سری بودن، مهم‌ترین و بنیادین‌ترین عنصر در شناسایی اسرار تجاری است. ارزش سر تجاری دقیقاً از آن‌جا ناشی می‌شود که عموم یا دست‌کم اشخاص فعال در حوزه مربوط، به آن دسترسی ندارند. در نتیجه، اگر اطلاعاتی آشکار، عمومی یا به‌راحتی قابل دسترس باشد، نمی‌توان آن را سر تجاری دانست. این امر هم در اسناد بین‌المللی و هم در نظریه‌های حقوقی مورد تأکید قرار گرفته است (Raskind, 1991, 26 & Besen ؛Hur, 2000, 447). البته سری بودن مفهومی نسبی است. «عموم» در اینجا به معنای تمام مردم نیست، بلکه به‌طور عمده ناظر به اشخاص صنفی و فعالان حوزه مربوط است (رهبری، ۱۳۸۸، ۳۳–۴۵). ممکن است اطلاعات نزد چند فرد یا گروه محدود شناخته‌شده باشد، اما تا زمانی که در معرض دسترسی عمومی و آسان قرار نگرفته، همچنان وصف سری بودن خود را حفظ می‌کند. همین معنا در دستورالعمل‌های جدید اروپایی و در برخی نظام‌های دیگر نیز بازتاب یافته است (Gesmer, 2009, 2 ؛Sherman, 2001, 924 & Bently).

از سوی دیگر، باید میان «سری بودن» و «مخفی بودن مطلق» تفاوت گذاشت. افشاءگری ناقص، یا افشای محدود برای اشخاص معدود، لزوماً موجب زوال سر تجاری نمی‌شود، مگر آنکه دسترسی آسان عموم به اطلاعات فراهم شود (ماده ۴۵ قانون بازار اوراق بهادار؛ بشیری و پوررحیم، ۱۳۹۰، ۸۳). حتی اگر ترکیبی از اجزا یا ویژگی‌ها خود در قلمرو مالکیت عمومی باشند، ممکن است صورت ترکیبی آنها همچنان محرمانه باقی بماند و از حمایت برخوردار شود. از این رو، ملاک اصلی، نه صرف افشا به هر میزان، بلکه افشای مؤثر و از بین رفتن قابلیت کنترل بر محرمانگی است.

همچنین، در مواردی مانند مهندسی معکوس یا تحقیقات مستقل، اگر اطلاعات به‌طور قانونی و بدون دسترسی غیرمجاز به دست آید، ممکن است سری بودن آن از بین برود. با این حال، تا زمانی که چنین دسترسی‌ای به شکل متعارف و آسان در اختیار عموم قرار نگرفته، وصف سری بودن محفوظ است (Hur, 2000, 447؛ Bently & Sherman, 2001, 924). بر همین مبنا، می‌توان گفت که اسرار تجاری در مرز میان دانش آشکار و دانش پنهان قرار دارند و همین مرزی‌بودن، جوهره حقوقی آنها را تشکیل می‌دهد.

داشتن ارزش یا مزیت اقتصادی

چهارمین شرط، برخورداری از ارزش یا مزیت اقتصادی است. اطلاعاتی که فاقد ارزش اقتصادی باشند، نمی‌توانند در زمره اسرار تجاری قرار گیرند. با این حال، ارزش مورد نظر در اینجا صرفاً ارزش مالی مستقیم نیست، بلکه هرگونه ارزش یا مزیت تجاری ناشی از محرمانگی اطلاعات را در بر می‌گیرد (Hut, 2000, 447؛ Bently & Sherman, 2001, 924). ارزش اقتصادی ممکن است بالفعل یا بالقوه باشد. یعنی لازم نیست اطلاعات در لحظه دعوا یا افشا حتماً سود بالفعل تولید کرده باشد؛ کافی است که قابلیت ایجاد سود یا مزیت رقابتی را داشته باشد (Gesmer, 2009, 2؛ بشیری و پوررحیم، ۱۳۹۰، ۸۳). به همین دلیل، اطلاعاتی که در آینده می‌تواند مبنای تصمیم‌گیری تجاری، تولید محصول، جذب مشتری یا کاهش هزینه‌ها قرار گیرد، ارزشمند تلقی می‌شود. نکته مهم این است که ارزش اقتصادی اطلاعات از محرمانگی آن جدا نیست. به بیان دیگر، ارزش این اطلاعات نه به‌خاطر ماهیت صرفاً ذاتی آن، بلکه به دلیل سری بودن و ناشناخته ماندن آن برای رقباست (Hur, 2000, 447). در نتیجه، هرگاه اطلاعات به سبب تغییر شرایط بازار، پیشرفت فناوری، یا رواج عمومی دانش، مزیت خود را از دست بدهد، وصف سر تجاری بودن آن نیز ممکن است زایل شود. مثال‌های تاریخی، از جمله فنونی که زمانی در تولید نمایشگرهای سیاه‌وسفید ارزش اقتصادی داشتند اما با ظهور فناوری رنگی ارزش خود را از دست دادند، نشان می‌دهد که ارزش تجاری امر ثابتی نیست، بلکه تابع بستر اقتصادی و فناوری است. در برخی موارد نیز ممکن است مجموعه‌ای از اطلاعات، خود به‌تنهایی چندان ارزشمند نباشد، اما در قالب یک بسته منسجم یا در ترکیب با سایر عناصر، ارزش اقتصادی بیابد. در این صورت، آنچه مورد حمایت است، نه تک‌تک اجزا، بلکه حاصل ترکیب و سازماندهی آنهاست. این نکته با منطق حمایت از اسرار تجاری کاملاً سازگار است، زیرا آنچه اهمیت دارد، مزیت رقابتی حاصل از محرمانگی است، نه صرف وجود داده‌های پراکنده (شبیری و همکاران، ۱۴۰۴).

تحت حفاظت متعارف بودن

پنجمین و شاید مهم‌ترین شرط حمایتی، اتخاذ اقدامات حفاظتی متعارف است. هیچ اطلاعاتی صرفاً به دلیل ارزشمند بودن و محرمانه بودن، به‌طور خودکار تحت حمایت قرار نمی‌گیرد؛ بلکه دارنده آن باید اقدامات معقولی برای حفظ محرمانگی انجام داده باشد. این اقدامات ممکن است فیزیکی، قراردادی، سازمانی یا حتی فنی باشند (ISO/IEC 17799؛ ماده ۱۷۱۱ توافقنامه نفتا). در حقوق و دکترین، «متعارف» بودن به معنای آن است که یک شخص عاقل و متعارف در موقعیت مشابه، همین اقدامات یا اقدامات مشابه را برای حفاظت از اطلاعات به کار می‌برد. بنابراین، معیار، نسبی و وابسته به اوضاع و احوال هر پرونده است. شدت و ضعف اقدامات، هزینه‌های متعارف، نوع فعالیت، سطح حساسیت اطلاعات و میزان دسترسی کارکنان یا اشخاص ثالث، همگی در سنجش متعارف بودن نقش دارند (رهبری، ۱۳۸۸، ۶۰؛ Stim and Fishman, 2001, 213-215). اقدامات حفاظتی می‌توانند شامل تدابیر فیزیکی مانند محدودسازی دسترسی به اسناد و دفاتر، تدابیر قراردادی مانند اخذ تعهدنامه عدم افشا، تدابیر مدیریتی مانند طبقه‌بندی اطلاعات، و تدابیر فنی مانند رمزگذاری و کنترل دسترسی در فضای مجازی باشند (ISO/IEC 17799، خط ۶۵). در این زمینه، برخی استانداردهای بین‌المللی بر لزوم «مدیریت، حفاظت و طبقه‌بندی اطلاعات مالکانه» تأکید کرده‌اند. از نگاه تحلیلی، نکته مهم این است که ارزش اطلاعات به سری بودن آن وابسته است و سری بودن نیز به اقدامات حفاظتی معقول متکی است. بنابراین، میان ارزش اقتصادی، محرمانگی و حفاظت متعارف رابطه‌ای دوری‌گونه اما ضروری برقرار است. اگر دارنده اطلاعات هیچ تدبیر مؤثری برای صیانت از آن نیندیشیده باشد، نمی‌تواند انتظار حمایت حقوقی جدی داشته باشد. به همین دلیل، در برخی دعاوی، عدم

انعقاد توافق‌نامه عدم افشا یا نبود دستورالعمل مراقبتی، به ضرر خواهان تمام شده است (ماده ۶۵ قانون تجارت الکترونیکی؛ رهبری، ۱۳۸۸، ۶۹).

همچنین، این حمایت صرفاً در زمان فعالیت شخص دارنده محدود نمی‌شود. حتی در صورت فوت یا حجر، یا در شرایطی که اطلاعات از طریق نماینده یا زیرمجموعه سازمانی محافظت می‌شود، همچنان امکان اعمال حفاظت متعارف وجود دارد، مشروط به آنکه نظام حفاظتی به‌درستی طراحی شده باشد. در فضای مجازی نیز رمزگذاری، تفکیک سطح دسترسی و کنترل داده‌ها از مصادیق روشن تدابیر معقول محسوب می‌شوند (Hur, 2000, 447؛ ماده ۱۷۱۱ توافقنامه نفتا). در نتیجه، حمایت از اسرار تجاری در واقع حمایت از خود محرمانگی به‌واسطه تدابیر متعارف است. اگر این تدابیر وجود نداشته باشد، حتی اطلاعاتی که بالقوه ارزشمندند نیز ممکن است از شمول حمایت خارج شوند.

نظریات مربوط به ماهیت موضوعی مالکیت‌های فکری

برای تحلیل جایگاه اسرار تجاری، بررسی نظریات مربوط به ماهیت موضوعی مالکیت‌های فکری ضروری است. در ادبیات حقوقی، دیدگاه‌های مختلفی درباره اینکه موضوع حقوق فکری دقیقاً چیست و چگونه باید فهم شود، ارائه شده است. برخی از این دیدگاه‌ها بر فقدان موضوع مستقل تأکید می‌کنند و معتقدند که حقوق فکری بیشتر ناظر به روابط و منافع است تا اشیای عینی. برخی دیگر، موضوع این حقوق را به صورت امر ذهنی، امر مجرد، امر اعتباری یا معنای غیرمادی تحلیل کرده‌اند (حکمت‌نیا، ۱۳۸۶، ۱۰۷؛ ۱۱۱؛ ۱۱۳). از سوی دیگر، برخی نظریه‌ها با الهام از فلسفه هگل، اثر فکری را نوعی تجلی اراده یا فعل انسانی می‌دانند که در جهان حقوقی واجد اعتبار می‌شود (هگل، ۱۳۷۸: ۷۶). در برخی تحلیل‌ها نیز از «فعل ارسال پیام» برای توصیف ماهیت ارتباطی برخی آثار فکری استفاده شده است (حبیبا و حسین‌زاده، ۱۳۹۳، ۳۳۷). در نگاه پیتر دراهوس نیز، مالکیت فکری نه صرفاً بر شیء، بلکه بر شبکه‌ای از روابط اجتماعی و اقتصادی استوار است که در پیرامون تولید و بهره‌برداری از دانش شکل می‌گیرد (Peter Drahos). با این همه، هیچ‌یک از این نظریات به‌تنهایی نمی‌تواند تمام ابعاد اسرار تجاری را تبیین کند. دلیل اصلی آن است که اسرار تجاری برخلاف آثار ادبی یا اختراعات ثبت‌شده، بر آشکار شدن و انتشار عمومی مبتنی نیستند. در اینجا، موضوع حمایت نه یک اثر مادی یا حتی یک شیء ذهنی مستقل، بلکه وضعیت محرمانه‌ای است که در نتیجه ترکیب اطلاعات، ارزش اقتصادی و حفاظت متعارف پدید می‌آید. از این رو، اگرچه نظریات یادشده برای فهم کلی مالکیت‌های فکری مفیدند، اما برای درک دقیق اسرار تجاری باید از چارچوب سنتی مالکیت فراتر رفت.

نقد جایگاه اسرار تجاری در مالکیت فکری

قرار دادن اسرار تجاری در قلمرو مالکیت فکری، هرچند از منظر سیاست‌گذاری حقوقی و به‌ویژه در راستای حمایت از دارایی‌های ناملموس قابل دفاع به نظر می‌رسد، اما از دیدگاه ماهوی با دشواری‌ها و ابهام‌های قابل توجهی روبه‌رو است. در نظام کلاسیک حقوق مالکیت فکری، موضوع حمایت معمولاً یک «اثر» یا «دستاورد فکری» مشخص و قابل شناسایی است که در قالبی معین ظهور یافته و پس از تحقق شرایط قانونی، مورد شناسایی و حمایت قرار می‌گیرد. برای مثال، در حقوق اختراعات، اختراع به عنوان یک راه‌حل فنی جدید که واجد گام ابتکاری و قابلیت کاربرد صنعتی است، موضوع حق انحصاری قرار می‌گیرد. همچنین در حوزه حقوق مؤلف، اثر ادبی یا هنری پس از خلق و در قالبی قابل ادراک، مورد حمایت قرار می‌گیرد. در همه این موارد، موضوع حق دارای نوعی عینیت نسبی است و اغلب پس از افشا یا انتشار نیز همچنان تحت حمایت قرار دارد (قرونه، ۱۴۰۴).

در مقابل، اسرار تجاری ماهیتی متفاوت دارند. در این حوزه، ارزش اطلاعات دقیقاً به دلیل پنهان بودن آن شکل می‌گیرد. به بیان دیگر، در حالی که در بسیاری از مصادیق مالکیت فکری، افشا و انتشار اثر یا اختراع نه‌تنها مانع حمایت نیست بلکه گاه شرط بهره‌برداری از آن محسوب می‌شود، در اسرار تجاری افشا شدن اطلاعات می‌تواند اساس حمایت را از بین ببرد. به عنوان مثال، در نظام ثبت اختراع، مخترع برای بهره‌مندی از حق انحصاری باید اختراع خود را به طور کامل افشا کند تا در دسترس عموم قرار گیرد. در واقع، فلسفه ثبت اختراع بر نوعی مبادله استوار است: مخترع دانش خود را در اختیار جامعه قرار می‌دهد و در مقابل، برای

مدت معینی از حق انحصاری بهره‌مند می‌شود. اما در مورد اسرار تجاری چنین سازوکاری وجود ندارد. در اینجا دارنده اطلاعات نه تنها انگیزه‌ای برای افشای اطلاعات ندارد، بلکه تمام تلاش خود را برای حفظ محرمانگی آن به کار می‌گیرد (زارعی و لطفی، ۱۴۰۴).

این تفاوت بنیادی نشان می‌دهد که اسرار تجاری از لحاظ ساختار حقوقی با بسیاری از مصادیق سنتی مالکیت فکری متفاوت هستند. در واقع، آنچه در اسرار تجاری مورد حمایت قرار می‌گیرد، نه صرفاً یک اثر فکری یا دانش خاص، بلکه وضعیت محرمانگی اطلاعات است. به همین دلیل، هرچه میزان افشای اطلاعات بیشتر شود، دامنه حمایت حقوقی نیز محدودتر می‌گردد. اگر اطلاعات به طور گسترده در اختیار عموم قرار گیرد یا به راحتی از طریق منابع عمومی قابل دسترسی باشد، دیگر نمی‌توان آن را سر تجاری تلقی کرد. از این رو، عنصر محرمانگی در این حوزه نقشی محوری دارد و در حقیقت بنیان اصلی حمایت از اسرار تجاری را تشکیل می‌دهد.

از سوی دیگر، مبنای حمایت از اسرار تجاری نیز با منطق سنتی مالکیت تفاوت دارد. در بسیاری از حقوق مالکیت فکری، حمایت حقوقی بر پایه اعطای یک حق انحصاری قانونی به صاحب اثر یا اختراع استوار است. این حق به دارنده اجازه می‌دهد دیگران را از استفاده بدون اجازه از موضوع حق منع کند، حتی اگر آن دیگران به طور مستقل همان اثر یا اختراع را خلق کرده باشند. اما در مورد اسرار تجاری، چنین انحصار مطلقی وجود ندارد. اگر شخصی بدون نقض تعهدات محرمانگی و بدون دسترسی غیرمجاز، به طور مستقل به همان اطلاعات دست یابد، معمولاً نمی‌توان او را از استفاده از آن منع کرد. این امر نشان می‌دهد که حمایت از اسرار تجاری بیش از آنکه بر مالکیت انحصاری بر یک موضوع استوار باشد، بر جلوگیری از رفتارهای غیرمنصفانه و سوءاستفاده از اطلاعات محرمانه مبتنی است (شیاسی، ۱۴۰۳).

در همین چارچوب، بسیاری از نویسندگان حقوقی بر این نکته تأکید کرده‌اند که مبنای اصلی حمایت از اسرار تجاری در مفاهیمی مانند «تعهد به محرمانگی»، «روابط امانی»، «منع رقابت نامشروع» و «جلوگیری از تحصیل یا افشای غیرقانونی اطلاعات» ریشه دارد (رهبری، ۱۳۸۸، ۴۰–۴۵؛ بشیری و پوررحیم، ۱۳۹۰، ۸۳). برای مثال، در بسیاری از روابط تجاری، کارکنان، مدیران، مشاوران یا شرکای تجاری به اطلاعات محرمانه یک شرکت دسترسی پیدا می‌کنند. در چنین مواردی، انتظار می‌رود این اشخاص از افشای اطلاعاتی که در چارچوب اعتماد حرفه‌ای در اختیار آنان قرار گرفته خودداری کنند. نقض این اعتماد می‌تواند موجب مسئولیت حقوقی شود، حتی اگر شخص ناقض تعهد مالک رسمی اطلاعات نباشد. بنابراین، حمایت از اسرار تجاری تا حد زیادی به روابط اعتمادآمیز و تعهدات قراردادی وابسته است.

همین ویژگی سبب شده است که در بسیاری از نظام‌های حقوقی، اسرار تجاری در نقطه تلاقی چند شاخه مختلف حقوق قرار گیرند. از یک سو، به دلیل ارتباط نزدیک با دانش، نوآوری و اطلاعات اقتصادی، مطالعه آنها در چارچوب حقوق مالکیت فکری طبیعی به نظر می‌رسد. از سوی دیگر، ابزارهای حمایتی مورد استفاده در این حوزه غالباً از حقوق قراردادها، مسئولیت مدنی و قواعد رقابت تجاری الهام می‌گیرند. برای مثال، در بسیاری از دعاوی مربوط به اسرار تجاری، مسئله اصلی این نیست که آیا شخصی بدون اجازه از یک «حق انحصاری» استفاده کرده است، بلکه این است که آیا اطلاعات به طور غیرمجاز تحصیل یا افشا شده است یا خیر. این تفاوت ظریف اما مهم نشان می‌دهد که منطق حمایتی اسرار تجاری بیشتر به جلوگیری از سوءاستفاده و رفتار غیرمنصفانه مربوط می‌شود تا حمایت از یک دارایی انحصاری به معنای سنتی آن (صادقی، ۱۴۰۳).

اسناد و توافق‌نامه‌های بین‌المللی نیز تا حد زیادی همین رویکرد را پذیرفته‌اند. برای مثال، موافقت‌نامه جنبه‌های تجاری حقوق مالکیت فکری (TRIPs) و نیز ماده ۱۷۱۱ توافق‌نامه تجارت آزاد آمریکای شمالی (NAFTA) حمایت از اسرار تجاری را مشروط به وجود سه عنصر اساسی می‌دانند: محرمانه بودن اطلاعات، داشتن ارزش تجاری به دلیل محرمانگی، و اتخاذ اقدامات معقول برای حفظ این محرمانگی. این شرایط نشان می‌دهد که حمایت از اسرار تجاری یک حمایت مطلق و بی‌قیدوشرط نیست، بلکه وابسته به رفتار و اقدامات خود دارنده اطلاعات است. اگر دارنده اطلاعات هیچ تدبیر معقولی برای حفاظت از آن اتخاذ نکرده باشد، نمی‌تواند انتظار داشته باشد که نظام حقوقی از وی حمایت کند.

این نکته تفاوت دیگری میان اسرار تجاری و بسیاری از حقوق مالکیت فکری ایجاد می‌کند. در حوزه‌هایی مانند حقوق مؤلف، اثر به محض خلق شدن مورد حمایت قرار می‌گیرد و خالق اثر حتی بدون انجام اقدامات حفاظتی خاص می‌تواند از حقوق خود دفاع کند. اما در اسرار تجاری، رفتار فعال دارنده اطلاعات برای حفظ محرمانگی اهمیت اساسی دارد. در واقع، حمایت حقوقی تا حد زیادی نتیجه تلاش‌های خود دارنده برای محافظت از اطلاعات است. از این رو، عنصر «حفاظت» در این حوزه نقش تعیین‌کننده‌ای دارد و نمی‌توان آن را از مفهوم سر تجاری جدا کرد. همچنین باید اشاره کرد که در اسرار تجاری بر خلاف سایر مالکیت های فکری بعد معنوی وجود ندارد (اسماعیلی و همکاران، ۱۳۹۹).

با توجه به این ملاحظات، برخی از حقوقدانان پیشنهاد کرده‌اند که اسرار تجاری را نه به عنوان یک «مال فکری» به معنای سنتی، بلکه به عنوان نوعی «وضعیت حقوقی مبتنی بر محرمانگی» در نظر بگیریم. در این دیدگاه، موضوع حمایت نه یک شیء یا دارایی مستقل، بلکه رابطه‌ای است که میان اطلاعات محرمانه، ارزش اقتصادی آن و اقدامات حفاظتی دارنده برقرار می‌شود. به عبارت دیگر، آنچه مورد حمایت قرار می‌گیرد وضعیت خاصی است که در آن اطلاعاتی به دلیل محرمانه بودن و به واسطه تدابیر حفاظتی معقول، برای دارنده خود مزیت اقتصادی ایجاد کرده است.

این برداشت با منطق اقتصادی اسرار تجاری نیز سازگارتر به نظر می‌رسد. در واقع، بنگاه‌های اقتصادی زمانی می‌توانند از اطلاعات محرمانه خود بهره‌برداری کنند که بتوانند آن را از دسترسی رقبا دور نگه دارند. بنابراین، ارزش این اطلاعات نه به دلیل مالکیت مطلق بر آن، بلکه به دلیل توانایی کنترل دسترسی به آن ایجاد می‌شود. در چنین شرایطی، نقش نظام حقوقی بیشتر در حمایت از این کنترل و جلوگیری از تحصیل یا افشای نامشروع اطلاعات است.

در نتیجه، هرچند قرار دادن اسرار تجاری در حوزه گسترده حقوق مالکیت فکری از منظر سیاست‌گذاری حقوقی و حمایت از اقتصاد دانش‌بنیان قابل درک است، اما تحلیل ماهوی نشان می‌دهد که این نهاد ویژگی‌های متمایزی دارد که آن را از بسیاری از حقوق فکری سنتی جدا می‌کند. اسرار تجاری بیش از آنکه بیانگر مالکیت بر یک موضوع مشخص باشند، بازتاب‌دهنده نوعی وضعیت محرمانگی و اعتماد در روابط اقتصادی هستند. به همین دلیل، مطالعه و تحلیل آنها مستلزم توجه همزمان به اصول حقوق مالکیت فکری، قواعد مسئولیت مدنی، تعهدات قراردادی و مقررات رقابت منصفانه است. تنها از طریق چنین رویکردی می‌توان ماهیت پیچیده این نهاد را به درستی درک کرد و چارچوبی مناسب برای حمایت از آن در نظام حقوقی فراهم ساخت.

نتیجه‌گیری

در جمع‌بندی مباحث مربوط به اسرار تجاری می‌توان گفت این نهاد را نمی‌توان به‌سادگی در قالب‌های سنتی حقوقی، به‌ویژه مفهوم کلاسیک مالکیت، جای داد. سر تجاری نه صرفاً «اطلاعات» است و نه کاملاً همانند اموال فکری کلاسیک، بلکه ماهیتی مرکب و چندلایه دارد که از پیوند میان اطلاعات، محرمانگی، ارزش اقتصادی و تدابیر حفاظتی شکل می‌گیرد. بنابراین، صرف وجود داده، دانش فنی، تجربه تخصصی یا آگاهی تجاری برای تحقق سر تجاری کافی نیست؛ بلکه اطلاعات باید در وضعیتی خاص قرار داشته باشد: محرمانه باشد، از این محرمانگی ارزش اقتصادی به دست آورد و دارنده آن برای حفظ محرمانگی اقدامات معقول و متعارفی انجام داده باشد. از این منظر، سر تجاری بیش از آنکه «مال» به معنای سنتی باشد، نوعی «وضعیت حقوقی ـ اقتصادی» است که بقای آن وابسته به استمرار محرمانگی است.

نخستین عنصر اساسی سر تجاری، محرمانگی است. محرمانگی در اینجا به معنای پنهان بودن مطلق یا دسترسی‌ناپذیری کامل نیست، بلکه به این معناست که اطلاعات به‌طور آزاد و متعارف در دسترس عموم یا فعالان همان حوزه قرار نداشته باشد. ممکن است برخی کارکنان، مدیران، مشاوران یا شرکای تجاری به اطلاعات دسترسی داشته باشند، اما تا زمانی که این دسترسی در چارچوبی محدود، کنترل‌شده و مبتنی بر تعهدات حرفه‌ای یا قراردادی باشد، وصف محرمانگی از بین نمی‌رود. بنابراین، محرمانگی حقوقی به معنای محدود بودن دایره آگاهی و نبود دسترسی عمومی و مشروع اهمیت محرمانگی از آن جهت است که ارزش اقتصادی و حمایت حقوقی سر تجاری از همین ویژگی سرچشمه می‌گیرد. اگر اطلاعاتی در منابع عمومی، بازار، نشریات تخصصی، نمایشگاه‌ها، فضای دیجیتال یا عرف حرفه‌ای مربوط به یک صنعت به‌آسانی قابل دستیابی باشد، دیگر نمی‌توان آن را سر تجاری

دانست. در چنین وضعی، نه‌تنها امتیاز اقتصادی اطلاعات از میان می‌رود، بلکه مبنای حمایت حقوقی نیز زایل می‌شود. از همین رو، افشا در حوزه اسرار تجاری صرفاً یک اتفاق خارجی نیست، بلکه رخدادی است که می‌تواند موضوع حمایت را از بین ببرد. این ویژگی، اسرار تجاری را از بسیاری از مصادیق مالکیت فکری متمایز می‌کند؛ زیرا در برخی حقوق فکری، مانند اختراع، افشا بخشی از منطق حمایت و ثبت است، اما در اسرار تجاری افشا معمولاً به معنای فروپاشی بنیان حمایت است.عنصر دوم، ارزش اقتصادی ناشی از محرمانگی است. هر اطلاعات محرمانه‌ای لزوماً سر تجاری نیست. اطلاعات باید به سبب محرمانه بودن، برای دارنده خود منفعت، سود، برتری رقابتی یا دست‌کم ظرفیت اقتصادی ایجاد کند. این ارزش می‌تواند بالفعل یا بالقوه باشد؛ یعنی اطلاعات یا در زمان حاضر سودآور باشد یا قابلیت معقولی برای ایجاد منفعت در آینده داشته باشد. فرمول تولید، روش قیمت‌گذاری، فهرست مشتریان، الگوریتم‌های پردازشی، برنامه‌های توسعه بازار، داده‌های راهبردی، شیوه‌های مدیریتی یا روش‌های کاهش هزینه، زمانی سر تجاری محسوب می‌شوند که محرمانه ماندن آن‌ها برای دارنده مزیت ایجاد کند و افشای آن‌ها این مزیت را کاهش دهد یا نابود سازد.

رابطه میان محرمانگی و ارزش اقتصادی رابطه‌ای اتفاقی نیست، بلکه ساختاری و درونی است. اطلاعات از آن جهت ارزشمند می‌شود که در اختیار رقبا نیست و دارنده می‌تواند از آن بهره‌برداری انحصاری یا شبه‌انحصاری داشته باشد. بنابراین، ارزش سر تجاری نه در خود دانش به‌صورت انتزاعی، بلکه در رابطه میان دانش، کنترل دسترسی و منفعت اقتصادی نهفته است. حمایت حقوقی نیز متوجه همین وضعیت است؛ یعنی حقوق از دانشی حمایت می‌کند که به‌سبب محرمانه بودن و کنترل‌شده بودن، مزیت اقتصادی ایجاد کرده است.عنصر سوم، اتخاذ تدابیر حفاظتی معقول و متعارف از سوی دارنده اطلاعات است. این عنصر، اسرار تجاری را از بسیاری از حقوق فکری دیگر جدا می‌کند. در برخی شاخه‌های مالکیت فکری، پس از تحقق شرایط قانونی، حق ایجاد می‌شود و دارنده حق می‌تواند حتی بدون مراقبت دائمی از موضوع، از حمایت قانونی برخوردار شود. اما در اسرار تجاری، حمایت حقوقی به رفتار فعال دارنده وابسته است. اگر شخص یا بنگاه اقتصادی اطلاعات مهم خود را بدون طبقه‌بندی، هشدار محرمانگی، قرارداد عدم افشا، سیاست امنیتی یا کنترل دسترسی رها کند، دشوار است بتواند از نظام حقوقی انتظار حمایت داشته باشد. حقوق در اینجا جایگزین بی‌احتیاطی دارنده نمی‌شود، بلکه از اهتمام معقول او برای حفظ منافع مشروعش حمایت می‌کند.این رویکرد در اسناد بین‌المللی نیز دیده می‌شود. در موافقت‌نامه‌هایی مانند TRIPs و NAFTA، شناسایی اطلاعات افشانشده‌نشده یا اسرار تجاری بر سه پایه استوار است: محرمانگی، ارزش تجاری ناشی از محرمانگی و اقدامات معقول حفاظتی. تأکید بر اقدامات معقول نشان می‌دهد حمایت از سر تجاری خودکار و مطلق نیست، بلکه دارنده اطلاعات باید در حفظ محرمانگی مشارکت مؤثر داشته باشد. نوع این تدابیر بسته به صنعت، ارزش اطلاعات، ساختار بنگاه و ماهیت فعالیت متفاوت است، اما اصل کلی آن است که حفاظت باید واقعی، متناسب و سنجیده باشد.بر پایه این سه عنصر، سر تجاری را نباید با مفهوم عام اطلاعات یکی دانست. همه داده‌ها، دانش‌های فنی، مهارت‌های مدیریتی یا اطلاعات ارزشمند، به‌طور خودکار سر تجاری نیستند. تنها اطلاعاتی که محرمانه باقی مانده، از محرمانگی خود ارزش اقتصادی کسب کرده و موضوع تدابیر حفاظتی معقول قرار گرفته‌اند، می‌توانند در این قلمرو جای گیرند. بنابراین، حمایت از اسرار تجاری حمایت از هر نوع محتوا نیست، بلکه حمایت از یک وضعیت ممتاز و کنترل‌شده است.همین تحلیل نشان می‌دهد که الحاق کامل اسرار تجاری به مفهوم سنتی مالکیت فکری دشوار است. در مالکیت کلاسیک، نوعی سلطه حقوقی نسبتاً ثابت بر موضوعی مشخص وجود دارد و دارنده حق می‌تواند دیگران را از استفاده یا بهره‌برداری منع کند. اما در اسرار تجاری، حق مستقل از محرمانگی نیست. اگر اطلاعات از دایره کنترل خارج شود و محرمانگی خود را از دست بدهد، موضوع حمایت نیز تضعیف یا نابود می‌شود. آنچه دارنده سر تجاری در اختیار دارد، بیش از آنکه سلطه مالکانه بر یک شیء باشد، کنترل مشروع بر دسترسی به اطلاعات است.

همچنین در بسیاری از حقوق فکری، حق انحصاری حتی در برابر شخصی که مستقلاً به همان نتیجه رسیده نیز قابل اعمال است؛ اما در اسرار تجاری، اگر شخصی بدون نقض تعهد، فریب، دسترسی نامشروع یا سوءنیت و از راه‌هایی مانند کشف مستقل یا مهندسی معکوس مجاز به اطلاعات برسد، معمولاً ناقض حق محسوب نمی‌شود. بنابراین، حمایت از اسرار تجاری بر منع رفتارهای ناروا در تحصیل، افشا یا استفاده از اطلاعات استوار است، نه بر انحصار مطلق نسبت به خود محتوا.از این جهت، مبنای حمایت از

اسرار تجاری را باید در مفاهیمی مانند تعهد به محرمانگی، اعتماد مشروع، حسن نیت، منع رقابت نامشروع، جلوگیری از سوءاستفاده از اطلاعات و صیانت از روابط تجاری جست‌وجو کرد. هنگامی که کارمند، شریک تجاری، مشاور یا پیمانکار به اطلاعات حساس دسترسی می‌یابد، این دسترسی معمولاً در بستر اعتماد و انتظار معقول به حفظ محرمانگی شکل می‌گیرد. نقض این اعتماد می‌تواند مسئولیت حقوقی به دنبال داشته باشد. در نتیجه، اسرار تجاری با حقوق قراردادها، مسئولیت مدنی و حقوق رقابت پیوند جدی دارد.در حقوق ایران نیز، هرچند نظام جامع و منسجمی درباره اسرار تجاری وجود ندارد، اما نشانه‌های شناسایی این نهاد دیده می‌شود. قانون تجارت الکترونیکی به اطلاعاتی اشاره می‌کند که دارای ارزش اقتصادی‌اند، در دسترس عموم نیستند و برای حفظ آن‌ها تدابیر متعارف اتخاذ شده است. این مؤلفه‌ها نشان می‌دهد قانون‌گذار ایرانی نیز سه رکن اصلی سر تجاری را پذیرفته است. با این حال، ابهام‌هایی درباره معیار اقدامات متعارف، نحوه احراز ارزش اقتصادی، تفکیک دانش شخصی کارکنان از اسرار تجاری و آثار افشای جزئی یا تدریجی همچنان باقی است.در عصر اقتصاد دیجیتال، اهمیت اسرار تجاری افزایش یافته است؛ زیرا بخش مهمی از مزیت رقابتی بنگاه‌ها در الگوریتم‌ها، پایگاه‌های داده، کدهای نرم‌افزاری، مدل‌های کسب‌وکار و دانش سازمانی نهفته است. بسیاری از این دارایی‌ها یا قابل ثبت نیستند یا ثبت آن‌ها مستلزم افشاست. بنابراین، اسرار تجاری ابزاری مهم برای حفاظت از سرمایه‌های ناملموس‌اند. با این حال، آنچه حمایت می‌شود بیشتر نظام کنترل دسترسی و حفظ محرمانگی است، نه یک حق مالکانه کلاسیک.در نهایت، اسرار تجاری را می‌توان «حق بر صیانت از وضعیت محرمانگی» دانست. موضوع حمایت، صرف محتوا نیست، بلکه وضعیتی است که اطلاعات در آن قرار دارد. اگر اطلاعات محرمانه، ارزشمند و تحت مراقبت معقول باقی بماند، حمایت می‌شود؛ اما اگر به‌طور مشروع وارد حوزه عمومی شود یا دارنده در حفاظت از آن کوتاهی کند، مبنای حمایت از بین می‌رود. بنابراین، تحلیل اسرار تجاری باید رابطه‌محور، وضع‌محور و کارکردگرا باشد و هم‌زمان به حقوق قراردادها، مسئولیت مدنی، رقابت منصفانه، امنیت اطلاعات و مالکیت فکری توجه کند. این رویکرد با منطق اقتصادی و واقعیت حقوقی اسرار تجاری در نظام‌های معاصر سازگارتر است.

ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسندگان

مشارکت نویسنده در این مقاله به شکل زیر است:

نویسنده به تنهایی مسئول مفهوم‌پردازی، نگارش و بازبینی مقاله است.

تعارض منافع

بر اساس اظهارات نویسنده، این مقاله تعارض منافعی ندارد.

حامی مالی

بنابر اظهارات نویسنده این پژوهش هیچگونه حامی مالی ندارد.

سپاسگزاری

از تمامی مشارکت کنندگان در این پژوهش سپاسگزاری می شود.

منابع

اسماعیلی، م؛ تقی زاده، ا؛ حیدری منور، ح. (۱۳۹۹). تعلق حقوق معنوی (اخلاقی) برای صاحبان اصرار تجاری: نقطه تمایز اسرار تجاری با نظام مالکیت فکری. *مطالعات حقوق خصوصی*، ۵۰(۲)، ۲۰۸-۱۸۹.

امامی، اسدالله. (۱۳۹۰). حقوق مالکیت صنعتی، جلد دوم، چاپ اول. تهران: انتشارات میزان.

برزی، و. (۱۴۰۱). افشای اسرار تجارت الکترونیکی در حقوق رقابت ایران و اتحادیه اروپا. در مجموعه مقالات سومین کنفرانس ملی پدافند سایبری (صص. ۱—۲۲).

برزی، و.، غریبه، ع.، صغیری، ا.، و مسعودی، ن. (۱۴۰۱). افشای اسرار تجارت الکترونیکی در حقوق رقابت ایران و اتحادیه اروپا. فصلنامه مطالعات حقوقی فضای مجازی، ۱(۳)، ۱—۱۸.

بشیری، عباس، و پوررحیم، مریم. (۱۳۹۰). اسرار تجاری الکترونیک کاربردی در قانون تجارت الکترونیک ایران، چاپ اول. تهران: انتشارات جاودانه و جنگل.

پارسابا‌روق، م.، و مرادی‌نیا، ح. (۱۴۰۴). مسئولیت مدنی ناشی از افشای اسرار تجاری. در مجموعه مقالات نهمین کنفرانس بین‌المللی مطالعات اجتماعی، حقوق و فرهنگ عامه (صص. ۱—۱۴).

جبارزاده ایوریق، م. (۱۴۰۴). راهکارهای حقوقی حمایت از اسرار تجاری در قراردادهای فرانشیز. در مجموعه مقالات اولین همایش بین‌المللی و سومین همایش ملی حقوق خصوصی نوین با محوریت کسب‌وکار و اقتصاد دیجیتال (صص. ۱—۹).

حبیبا، سعید، و حسین‌زاده، مجید. (پاییز و زمستان ۱۳۹۳). بررسی فرآیند تحصیل مالکیت اموال فکری. نشریه مطالعات حقوق تطبیقی، ۵(۲)، ۳۵۷—۳۳۵.

حکمت‌نیا، محمود. (۱۳۸۶). مبانی مالکیت فکری، چاپ اول. تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

رهبری، ابراهیم. (۱۳۸۸). حقوق اسرار تجارتی. تهران: مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).

زارع، ع.، و لطفی، م. (۱۴۰۴). تحلیل حقوقی نقش بیع متقابل بر انتقال و حمایت از اسرار تجاری در قراردادهای بین‌المللی. در مجموعه مقالات بیستمین کنفرانس بین‌المللی مطالعات حقوقی و قضایی (صص. ۱—۲۵).

شبیری (زنجانی)، س. ح.، دهقانی، س. ا.، و سلطانی، ر. (۱۴۰۴). حمایت از ایده‌ها در چهارچوب نظام حقوق اسرار تجاری. فصلنامه پژوهش‌های حقوق تطبیقی، ۲۹(۴).

شیاسی، م. (۱۴۰۳). چالش‌های قانونی در حفاظت از اسرار تجاری در ایران. در مجموعه مقالات نوزدهمین کنفرانس ملی حقوق، علوم اجتماعی و انسانی، روانشناسی و مشاوره.

شیرزادی، ر. (۱۴۰۴). تحلیل کیفری نقض محرمانگی اسرار تجاری در مراودات و مبادلات الکترونیکی. دوفصلنامه تحقیقات حقوق قضایی، ۶(۱۲)، ۱—۱۶.

صادقی، م. (۱۴۰۳). جستاری نقادانه در نوآوری‌ها و نارسایی‌های قانون حمایت از مالکیت صنعتی مصوب ۱۴۰۳ از منظر اسرار تجاری. دوفصلنامه تحقیق و توسعه در حقوق خصوصی، ۱(۱)، ۱—۴۴.

صادقی، محسن. (اردیبهشت ۱۳۸۶). حمایت از حقوق مالکیت فکری در محیط اینترنتی. نشریه الکترونیکی حقوق فناوری اطلاعات، ۲.

صفایی، سیدحسین. (۱۳۷۹). دوره مقدماتی حقوق مدنی. تهران: میزان.

قرونه، ه. (۱۴۰۴). بررسی حفاظت از اسرار تجاری در حقوق ایران و کامن لا. در مجموعه مقالات چهاردهمین کنفرانس بین‌المللی و ملی مطالعات مدیریت، حسابداری و حقوق (صص. ۱—۲۳).

میرحسینی، سیدحسن. (۱۳۸۵). مقدمه‌ای بر حقوق مالکیت معنوی (مالکیت فکری)، چاپ دوم. تهران: نشر میزان.

هگل، گئورک ویلهلم فریدریش. (۱۳۷۸). عناصر فلسفه حق (ترجمه مهبد ایرانی‌طلب). تهران: انتشارات پروین.

References

Bently, L., & Sherman, B. (2001). Intellectual property law. Oxford University Press.

Besen, S. M., & Raskind, L. J. (1991). An introduction to the law and economics of intellectual property. *Journal of Economic Perspectives*, 5(1), 3–27. DOI: https://doi.org/10.1257/jep.5.1.3

Bashiri, A., & Pourrahim, M. (2011). Applied electronic trade secrets in the Iranian electronic commerce law (1st ed.). Tehran: Javidaneh & Jangal Publishing.

Barzi, V. (2022). Disclosure of electronic trade secrets in Iranian and European Union competition law. In Proceedings of the Third National Cyber Defense Conference (pp. 1–22).

Barzi, V., Gharibeh, A., Saghiri, A., & Masoudi, N. (2022). Disclosure of electronic trade secrets in Iranian and European Union competition law. *Journal of Cyberspace Legal Studies*, 1(3), 1–18.

Colston, C. (1999). Principles of intellectual property law. Cavendish Publishing.

Cornish, W. R. (1998). Intellectual property (3rd ed.). Sweet & Maxwell.

Czapracka, K. A. (2012). Antitrust and trade secrets: The U.S. and the EU approach. *Santa Clara High Technology Law Journal*, 24, 207–248.

Available at: http://digitalcommons.law.scu.edu/chtlj/vol24/iss2/1

Esmaeili, M., Taghizadeh, A., & Heydari Manavar, H. (2020). Recognition of moral rights for holders of trade secrets: A distinguishing point between trade secrets and the intellectual property system. *Private Law Studies*, 50(2), 189–208.

Gesmer, L. T. (2009). Protection of trade secrets in the computer industry. Retrieved from http://www.gesmer.com/news/protection-of-trade-secrets-in-the-computer-industry

Hegel, G. W. F. (1999). Elements of the philosophy of right (M. Irani-Talab, Trans.). Tehran: Parvin Publications.

Habiba, S., & Hosseinzadeh, M. (2014). Examination of the process of acquiring intellectual property ownership. *Comparative Law Studies*, 5(2), 335–357.

Hekmatnia, M. (2007). Foundations of intellectual property (1st ed.). Tehran: Institute for Research in Culture and Islamic Thought Publications.

Hur, R. K. (2000). Taking trade secret and tobacco: Mountain or molehill? *Stanford Law Review*, 53(2), 429–474. DOI: https://doi.org/10.2307/1229559

Emami, A. (2011). Industrial property law (Vol. 2, 1st ed.). Tehran: Mizan Publishing.

Jabbarzadeh Ivirigh, M. (2025). Legal solutions for the protection of trade secrets in franchise contracts. In Proceedings of the First International and Third National Conference on Modern Private Law with Emphasis on Business and Digital Economy (pp. 1–9).

Kaye, J. (2004). Coca-Cola India (Case No. 1-0085). Tuck School of Business at Dartmouth College. Retrieved from http://mba.tuck.dartmouth.edu/pdf/2004-1-0085.pdf

Lang, J. (2003). The protection of commercial trade secrets. *European Intellectual Property Review*, 25(10), 461–472.

Mirhosseini, S. H. (2006). An introduction to intellectual property law (2nd ed.). Tehran: Mizan Publishing.

Milgrim, R. M. (2006). Commission proposed capital punishment by definition for trade secrets: A uniquely valuable IP rights. *Journal of the Patent and Trademark Office Society*, 88.

Montville, C. (2007). Reforming the law of proprietary information. *Duke Law Journal*, 56, 1159–1198.

Parsabarouq, M., & Moradiniya, H. (2025). Civil liability arising from disclosure of trade secrets. In Proceedings of the Ninth International Conference on Social Studies, Law and Folk Culture (pp. 1–14).

Qaruneh, H. (2025). Protection of trade secrets in Iranian law and common law. In Proceedings of the Fourteenth International and National Conference on Management, Accounting and Legal Studies (pp. 1–23).

Rahbari, E. (2009). Trade secret law. Tehran: SAMT (Organization for Researching and Composing University Textbooks in the Humanities).

Sadeghi, M. (2024). A critical study of the innovations and shortcomings of the 2024 Industrial Property Protection Act from the perspective of trade secrets. *Research and Development in Private Law*, 1(1), 1–44.

Sadeghi, M. (2007). Protection of intellectual property rights in the internet environment. *Information Technology Law Electronic Journal*, 2.

Safaei, S. H. (2000). Introductory course of civil law. Tehran: Mizan Publishing.

Shabiri Zanjani, S. H., Dehghani, S. A., & Soltani, R. (2025). Protection of ideas within the framework of trade secret law. *Comparative Legal Research Quarterly*, 29(4).

Shiasi, M. (2024). Legal challenges in protecting trade secrets in Iran. In Proceedings of the Nineteenth National Conference on Law, Social and Human Sciences, Psychology and Counseling.

Shirzadi, R. (2025). Criminal analysis of breach of trade secret confidentiality in electronic communications and transactions. *Judicial Legal Research Biannual*, 6(12), 1–16.

Stim, R., & Fishman, S. (2001). Nondisclosure agreements: Protect your trade secrets and more.

Zare, A., & Lotfi, M. (2025). Legal analysis of the role of buy-back contracts in the transfer and protection of trade secrets in international agreements. In Proceedings of the Twentieth International Conference on Legal and Judicial Studies (pp. 1–25).

New Research in Islamic Humanities Studies
Online ISSN : 2980 - 8944
https://api.lu.ac.ir/
Lorestan University

Investigating the Impact of Integrated Reporting Quality on Financial Performance, Value Relevance of Accounting Information, and Earnings Quality in Companies Listed on the Iraqi Stock Exchange

Baydaa Jasim[1], **Sahar Sepasi**[2] ✉, and **Javad Rezazadeh**[3]

1. PhD student, Department of Accounting, Faculty of Management and Economics, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran. Email: baydaa.jasim@modares.ac.ir
2. Corresponding Author, Associate Professor, Department of Accounting, Faculty of Management and Economics, Tarbiat Modares University, Tehran, iran. Email: sepasi@modares.ac.ir
3. Associate Professor, Department of Accounting, Faculty of Management and Economics, Tarbiat Modares University, Tehran, iran. Email: j.rezazadeh@modares.ac.ir

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received 30 September 2025
Received in revised form 30 November 2025
Accepted 09 January 2026
Available online 15 January 2026

Keywords:
Integrated Reporting,
Integrated Reporting Quality,
Financial Performance,
Value Relevance of Accounting Information,
Earnings Quality,
Iraqi Stock Exchange

ABSTRACT

Objective: This research aims to investigate the impact of integrated reporting quality on financial performance, the value relevance of accounting information, and earnings quality in companies listed on the Iraq Stock Exchange. Additionally, the role of integrated reporting quality as a novel mechanism for disclosing both financial and non-financial information in improving the financial and informational outcomes of companies is examined.

Method: In terms of purpose, this research is applied, and regarding its nature, it is descriptive-correlational, conducted using panel data. The statistical population includes companies listed on the Iraq Stock Exchange during the period from 2018 to 2024, from which the final sample was selected after applying screening criteria. The data used were extracted from audited financial statements, annual reports, and capital market information. Panel data regression models and relevant econometric methods were employed to test the hypotheses.

Results: The results of the study indicate that the quality of integrated reporting has a significant positive impact on the financial performance of companies. Furthermore, this variable leads to an increase in the value relevance of accounting information and an improvement in earnings quality within the studied companies.

Conclusions: Based on the research findings, enhancing the quality of integrated reporting can serve as an effective factor in increasing information transparency and strengthening investor confidence. On one hand, this facilitates better informed decision-making for investors and other stakeholders; on the other hand, it can lead to improved capital market efficiency and the enhanced standing of companies in the Iraq Stock Exchange. Moreover, the results of this study highlight the importance for managers, policymakers, and regulatory bodies to focus on the development and improvement of the integrated reporting system.

Cite this article: Jasim, B., Sepasi, S., & Rezazadeh, J. (2026). Investigating the Impact of Integrated Reporting Quality on Financial Performance, Value Relevance of Accounting Information, and Earnings Quality in Companies Listed on the Iraqi Stock Exchange. *New Research in Islamic Humanities Studies*, 4 (Special Issue), 1-28. https://doi.org/10.22034/api.2026.2094222.1865

© Author(s) retain the copyright and full publishing rights.
Publisher: Lorestan University.
DOI: https://doi.org/10.22034/api.2026.2094222.1865

Introduction

This introduction emphasizes that traditional financial reporting, due to its primary focus on historical and financial information, is no longer sufficient on its own to meet the needs of investors and other stakeholders. The reason is that it cannot fully capture the intangible, non-financial, and long-term dimensions of corporate value creation. Consequently, integrated reporting has emerged as a modern approach that combines financial, social, environmental, and governance information to provide a more comprehensive picture of corporate performance and the value-creation process.

Within this framework, the International Integrated Reporting Council (IIRC) stresses the disclosure of how a company utilizes six forms of capital: financial, manufactured, human, intellectual, social and relationship, and natural capital. The quality of integrated reporting is generally assessed based on the extent of compliance with this framework, the comprehensiveness of disclosure, the coherence of information, and its reliability. Prior studies have shown that this type of reporting can enhance the quality of financial reporting, reduce agency conflicts, and establish a clearer link between non-financial factors and financial outcomes. The text then examines three principal consequences of integrated reporting. First, in the area of financial performance, it is argued that integrated reporting can improve corporate performance by reducing information asymmetry, lowering the cost of capital, increasing stock liquidity, and enhancing risk management. Second, with regard to the value relevance of accounting information, integrated reporting strengthens the explanatory power of earnings and book value in stock pricing by incorporating non-financial and strategic information. Third, concerning earnings quality, integrated reporting can lead to greater earnings persistence and predictability by increasing transparency, constraining managers' opportunistic behavior, and reducing earnings management. The importance of this issue is particularly pronounced in the Iraqi market, where the Iraq Stock Exchange faces challenges such as institutional weakness, limited transparency, low reporting quality, and high information asymmetry. Therefore, the adoption of integrated reporting in such a market could play a significant role in improving investor confidence, enhancing information quality, and increasing the efficiency of the capital market. Despite this importance, empirical research on the effects of integrated reporting in Iraq remains very limited, which constitutes a significant research gap

Alongside these factors, the text also highlights the role of audit quality. High-quality auditing can strengthen the credibility of both financial and non-financial information and amplify the positive effects of integrated reporting on financial performance, value relevance, and earnings quality. Thus, audit quality is introduced as an important moderating variable in these relationships, especially in a market such as Iraq, where regulatory and auditing infrastructures have not yet reached the level of developed markets. Overall, this introduction presents integrated reporting as a new paradigm in corporate transparency that can have significant effects in emerging markets, particularly Iraq, by improving financial performance, increasing the value relevance of accounting information, and enhancing earnings quality. On this basis, the present

study, drawing on theoretical foundations and prior evidence, seeks to examine these relationships in companies listed on the Iraq Stock Exchange and also to assess the moderating role of audit quality in this context.

Method

In terms of purpose, this research is applied, and regarding its nature, it is descriptive-correlational, conducted using panel data. The statistical population includes companies listed on the Iraq Stock Exchange during the period from 2018 to 2024, from which the final sample was selected after applying screening criteria. The data used were extracted from audited financial statements, annual reports, and capital market information. Panel data regression models and relevant econometric methods were employed to test the hypotheses.

Results

The results of the study indicate that the quality of integrated reporting has a significant positive impact on the financial performance of companies. Furthermore, this variable leads to an increase in the value relevance of accounting information and an improvement in earnings quality within the studied companies.

Conclusions

This study interprets the empirical findings within the relevant theoretical foundations and prior evidence and highlights their scientific and practical implications. Overall, the results indicate that the quality of integrated reporting has a positive and statistically significant effect on all three examined dimensions: financial performance, the value relevance of accounting information, and earnings quality. These findings are broadly consistent with prior literature while also providing new evidence from the emerging Iraqi market. The first hypothesis showed that integrated reporting quality significantly improves financial performance, measured by return on assets. This result is consistent with prior evidence suggesting that high-quality integrated reporting enhances operational efficiency, reduces information asymmetry, and lowers agency costs. From a stakeholder perspective, firms that provide more comprehensive disclosure across multiple forms of capital are better able to gain legitimacy and strengthen relational capital, which can ultimately improve operating and financial outcomes. In the Iraqi context, where market institutions remain relatively weak and informational asymmetry is high, this relationship appears particularly important. The control variables further support this interpretation: financial leverage and CEO duality were negatively associated with financial performance, whereas board independence, board size, and institutional ownership had positive effects, highlighting the importance of internal governance mechanisms. The second hypothesis confirmed that integrated reporting quality positively affects the value relevance of accounting information. This suggests that more comprehensive and better-structured disclosure enhances the usefulness of accounting numbers for investors and improves the market's ability to interpret firm value. The finding aligns with signaling theory, according to which firms use high-quality voluntary disclosure to communicate transparency, sound governance, and lower information risk to the market. In Iraq,

where alternative information channels are relatively limited, integrated reporting may play an even more critical role in shaping investor expectations. The significance of traditional accounting indicators such as book value per share and earnings before interest and taxes also shows that conventional financial information remains relevant, but its usefulness is strengthened when accompanied by high-quality integrated reporting.

The third hypothesis, examined through complementary models of discretionary accruals and earnings smoothing, indicates that integrated reporting quality contributes to higher earnings quality by constraining opportunistic earnings management. This result is theoretically consistent with the agency framework, as integrated reporting reduces managerial discretion by requiring clearer disclosure of the links between financial and non-financial performance drivers. Broader and more transparent disclosure also improves external monitoring and raises the cost of opportunistic behavior. In addition, the observed upward trend in integrated reporting quality during 2018-2024 suggests that Iraqi firms are increasingly responding to new transparency and disclosure expectations. Although this trend does not establish causality on its own, it is consistent with the broader argument that stronger integrated reporting is associated with more stable and credible earnings outcomes.

When compared with evidence from other emerging markets, such as India and Jordan, the findings reveal a similar general pattern, although the magnitude of the effects appears especially notable in Iraq due to deeper institutional weaknesses and a more constrained information environment. This implies that integrated reporting is not merely a symbolic legitimacy tool; rather, it produces substantive economic consequences through greater transparency, richer information content, and lower agency costs. Despite these contributions, the study has several limitations. The measurement of integrated reporting quality relied on content analysis and a self-constructed index, which may involve researcher judgment. The sample was limited to firms listed on the Iraq Stock Exchange, so generalization should be made cautiously. The 2018-2024 period, although covering seven years, may still be insufficient to fully capture long-term effects. In addition, omitted variables such as organizational culture, managerial quality, and macroeconomic conditions may have influenced the results. Finally, earnings quality was measured through only two proxies, which do not capture all of its dimensions. Based on these findings, several implications follow. Iraqi capital market regulators are encouraged to develop clearer guidelines and stronger oversight mechanisms to promote integrated reporting practices. Firms should treat integrated reporting not merely as a compliance requirement but as a strategic tool for improving transparency, investor confidence, and performance. Investors and financial analysts may also benefit from incorporating integrated reporting quality into their evaluation of firm value and earnings quality. Future research may extend this work by examining the moderating role of audit quality, employing broader measures of earnings quality, conducting comparative studies across Middle Eastern countries, and investigating other outcomes such as cost of capital and stock liquidity. In conclusion, this study provides empirical evidence from the Iraqi emerging market that higher integrated reporting quality simultaneously improves financial performance, enhances the value relevance of accounting information, and strengthens earnings

quality. These findings underscore the importance of moving toward integrated reporting frameworks in developing markets and carry important policy implications for regulators. As Iraq seeks to attract foreign investment and deepen its capital market, improving the quality of integrated reporting may serve as an effective mechanism for reducing information gaps, strengthening market efficiency, and supporting sustainable economic growth. This study represents an initial step in that direction and offers a foundation for future research on the causal mechanisms and boundary conditions of these relationships.

Author Contributions

All authors contributed equally to the conceptualization of the article and writing of the original and subsequent drafts.

Data Availability Statement

Data available on request from the authors.

Acknowledgements

The authors would like to thank the anonymous reviewers for their insightful comments and constructive feedback, which significantly improved the quality of this manuscript. We also extend our gratitude to our colleagues for their valuable discussions and technical support throughout this research.

Ethical Considerations

The authors strictly adhered to the highest standards of research integrity. The authors avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not-for-profit sectors.

Conflict of Interest

The authors declare no conflict of interest.

پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی
شاپا الکترونیکی: ۸۹۴۴-۲۹۸۰
https://api.lu.ac.ir/
دانشگاه لرستان

بررسی تأثیر کیفیت گزارشگری یکپارچه بر عملکرد مالی، ارتباط ارزشی اطلاعات حسابداری و کیفیت سود در شرکت‌های پذیرفته‌شده در بورس اوراق بهادار عراق

بیداء جاسم[۱]، سحر سپاسی[۲] ✉، جواد رضازاده[۳]

۱. دانشجوی دکتری گروه حسابداری، دانشکده مدیریت و اقتصاد، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران. رایانامه: baydaa.jasim@modares.ac.ir
۲. نویسنده مسئول، دانشیار گروه حسابداری، دانشکده مدیریت و اقتصاد، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران. رایانامه: sepasi@modares.ac.ir
۳. دانشیار گروه حسابداری، دانشکده مدیریت و اقتصاد، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران. رایانامه: j.rezazadeh@modares.ac.ir

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
مقاله پژوهشی،

تاریخچه مقاله:
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۷/۰۸
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۹/۰۹
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۰/۱۹
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۱۰/۲۵

کلیدواژه‌ها:
گزارشگری یکپارچه،
کیفیت گزارشگری یکپارچه،
عملکرد مالی،
ارتباط ارزشی اطلاعات حسابداری،
کیفیت سود،
بورس اوراق بهادار عراق

چکیده

هدف: این پژوهش با هدف بررسی تأثیر کیفیت گزارشگری یکپارچه بر عملکرد مالی، ارتباط ارزشی اطلاعات حسابداری و کیفیت سود در شرکت‌های پذیرفته‌شده در بورس اوراق بهادار عراق انجام شده است. همچنین، نقش کیفیت گزارشگری یکپارچه به‌عنوان سازوکاری نوین برای افشای اطلاعات مالی و غیرمالی در بهبود پیامدهای مالی و اطلاعاتی شرکت‌ها مورد توجه قرار گرفته است.

روش پژوهش: این پژوهش از نظر هدف، کاربردی و از نظر ماهیت، توصیفی- همبستگی است که با استفاده از داده‌های ترکیبی (پانل دیتا) انجام شده است. جامعه آماری شامل شرکت‌های پذیرفته‌شده در بورس اوراق بهادار عراق طی دوره ۲۰۱۸ تا ۲۰۲۴ بوده که پس از اعمال معیارهای غربالگری، نمونه نهایی انتخاب شده است. داده‌های مورد استفاده از صورت‌های مالی حسابرسی‌شده، گزارش‌های سالانه و اطلاعات بازار سرمایه استخراج شده و برای آزمون فرضیه‌ها از مدل‌های رگرسیون داده‌های پانلی و روش‌های اقتصادسنجی مرتبط استفاده شده است.

یافته‌ها: نتایج پژوهش نشان می‌دهد که کیفیت گزارشگری یکپارچه تأثیر مثبت و معناداری بر عملکرد مالی شرکت‌ها دارد. همچنین، این متغیر موجب افزایش ارتباط ارزشی اطلاعات حسابداری و بهبود کیفیت سود در شرکت‌های مورد مطالعه می‌شود.

نتیجه‌گیری: بر اساس یافته‌های پژوهش، ارتقای کیفیت گزارشگری یکپارچه می‌تواند به‌عنوان عاملی مؤثر در افزایش شفافیت اطلاعاتی و تقویت اعتماد سرمایه‌گذاران عمل کند. این امر از یک‌سو زمینه بهبود تصمیم‌گیری آگاهانه‌تر سرمایه‌گذاران و سایر ذی‌نفعان را فراهم می‌سازد و از سوی دیگر، می‌تواند به ارتقای کارایی بازار سرمایه و بهبود جایگاه شرکت‌ها در بورس اوراق بهادار عراق منجر شود. همچنین، نتایج این پژوهش اهمیت توجه مدیران، سیاست‌گذاران و نهادهای ناظر را به توسعه و بهبود نظام گزارشگری یکپارچه برجسته می‌کند.

استناد: جاسم، بیداء؛ سپاسی، سحر و رضازاده، جواد. (۱۴۰۴). بررسی تأثیر کیفیت گزارشگری یکپارچه بر عملکرد مالی، ارتباط ارزشی اطلاعات حسابداری و کیفیت سود در شرکت‌های پذیرفته‌شده در بورس اوراق بهادار عراق. *پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی*، (ویژه نامه) ۴، ۱-۲۸.
https://doi.org/10.22034/api.2026.2094222.1865

ناشر: دانشگاه لرستان.

© نویسندگان.

DOI: https://doi.org/10.22034/api.2026.2094222.1865

مقدمه

در دهه‌های اخیر، پیچیدگی فزاینده محیط کسب‌وکار و افزایش انتظارات ذی‌نفعان، گزارشگری مالی سنتی را با چالش‌های اساسی روبرو ساخته است. صورت‌های مالی تاریخی، با وجود ارائه اطلاعات کمی خلاصه‌شده از عملکرد گذشته، قادر به انعکاس کامل ارزش‌آفرینی بلندمدت شرکت‌ها، به‌ویژه در ابعاد نامشهود و غیرمالی نیستند. این نارسایی، زمینه‌ساز ظهور نسل جدیدی از گزارشگری شرکتی با عنوان «گزارشگری یکپارچه» شده است که هدف آن تبیین چگونگی خلق ارزش توسط سازمان در طول زمان، از طریق تلفیق اطلاعات مالی، محیطی، اجتماعی و راهبری است (پرماتاساری و تجاهدی، ۲۰۲۴). گزارشگری یکپارچه می‌کوشد تصویری جامع و منسجم از عملکرد شرکت ارائه دهد و ارتباط میان عوامل غیرمالی و نتایج مالی را آشکار سازد. در اقتصادهای نوظهوری مانند عراق که بازار سرمایه در مراحل اولیه توسعه قرار دارد و با ضعف نهادی، عدم تقارن اطلاعاتی بالا و کیفیت پایین گزارشگری مواجه است، اتخاذ رویکردهای نوین گزارشگری می‌تواند به تقویت شفافیت و بهبود کارکرد بازار کمک کند. بورس اوراق بهادار عراق به‌عنوان یکی از بازارهای در حال گذار منطقه خاورمیانه، با چالش‌های اساسی در زمینه کیفیت اطلاعات حسابداری و اعتماد سرمایه‌گذاران دست‌به‌گریبان است؛ از این رو، بررسی تأثیر کیفیت گزارشگری یکپارچه بر پیامدهای مالی و اطلاعاتی در این بستر، ضرورتی پژوهشی و کاربردی دارد. کیفیت گزارشگری مالی همواره یکی از دغدغه‌های اصلی نهادهای ناظر، سرمایه‌گذاران و محققان بوده است. گزارشگری مالی باکیفیت، اطلاعاتی را فراهم می‌کند که مربوط، قابلاتکا و به‌موقع بوده و تصمیم‌گیری‌های اقتصادی را تسهیل می‌نماید. با این حال، گزارشگری مالی سنتی عمدتاً بر معیارهای تاریخی و کمی تأکید دارد و بخش بزرگی از دارایی‌های نامشهود، سرمایه فکری و ریسک‌های غیرمالی را نادیده می‌گیرد. این خلأ، گزارشگری یکپارچه را به عنوان یک راه‌حل مطرح ساخته است. چارچوب بین‌المللی گزارشگری یکپارچه (IIRC) با معرفی مفهوم «سرمایه‌های شش‌گانه» شامل سرمایه مالی، تولیدی، انسانی، فکری، اجتماعی–ارتباطی و طبیعی، شرکت‌ها را به افشای نحوه استفاده و تأثیرگذاری بر این منابع ترغیب می‌کند. مطالعات پیشین نشان می‌دهد که حرکت به‌سمت این چارچوب می‌تواند کیفیت گزارشگری مالی را از طریق افزایش انسجام اطلاعاتی و کاهش تضادهای نمایندگی بهبود بخشد (بدری گمچی، حسنی، یعقوب‌نژاد و رحمانی‌نیا، ۱۴۰۳). همچنین، موحی و بن‌عیسی (۲۰۲۳) دریافتند که گزارشگری یکپارچه با تأکید بر پیوستگی اطلاعات مالی و غیرمالی، به ارتقای کیفیت گزارشگری مالی منجر می‌شود. این بهبود کیفیت می‌تواند از مسیرهای گوناگون بر عملکرد مالی، ارتباط ارزشی اطلاعات حسابداری و کیفیت سود اثر بگذارد.

مبانی نظری

عملکرد مالی، به‌عنوان یکی از عینی‌ترین معیارهای موفقیت شرکت، همواره مورد توجه پژوهشگران بوده است. در حالی که دیدگاه سنتی، عملکرد مالی را صرفاً نتیجه مدیریت کارآمد دارایی‌های مشهود می‌داند، دیدگاه مدرن بر نقش سرمایه‌های نامشهود و راهبری پایدار تأکید دارد. گزارشگری یکپارچه با افشای اطلاعات جامع‌تر، می‌تواند هزینه سرمایه را کاهش داده، نقدینگی سهام را افزایش دهد و از این طریق بر عملکرد مالی اثر مثبت بگذارد. سوریا و راستوگی (۲۰۲۳) در پژوهشی در بازار هند، به شواهدی مبنی بر تأثیر مثبت کیفیت گزارشگری یکپارچه بر عملکرد مالی شرکت‌ها دست یافتند و نشان دادند شرکت‌هایی که کیفیت بالاتری در گزارش‌های یکپارچه خود دارند، به‌طور میانگین از بازده دارایی‌ها و ارزش بازار بهتری برخوردارند. این رابطه در بازار عراق که با کمبود شفافیت و هزینه‌های بالای نمایندگی مواجه است، می‌تواند از اهمیت بیشتری برخوردار باشد، زیرا گزارشگری یکپارچه می‌تواند به کاهش عدم تقارن اطلاعاتی و بهبود تخصیص منابع کمک کند. ارتباط ارزشی اطلاعات حسابداری، به معنای توانایی ارقام حسابداری در توضیح قیمت یا بازده سهام، سنگ‌بنای پژوهش‌های بازار سرمایه در حوزه حسابداری است. اگر اطلاعات حسابداری نتوانند ارزش شرکت را منعکس کنند، مفید بودن آنها برای تصمیم‌گیری زیر سؤال می‌رود. گزارشگری یکپارچه با افزودن اطلاعات غیرمالی به

مجموعه اطلاعاتی سرمایه‌گذاران، انتظار می‌رود ارتباط ارزشی را تقویت کند. هچری و القطان (۲۰۲۴) با بررسی شرکت‌های بین‌المللی نشان دادند که گزارشگری یکپارچه تأثیر مثبت و معناداری بر ارتباط ارزشی اطلاعات دارد و این تأثیر در محیط‌هایی با نهادهای قوی‌تر، بارزتر است. رضوان و زیونگیوان (۲۰۲۴) نیز در مطالعه‌ای بر روی کشورهای آسیایی، شواهدی از افزایش ارتباط ارزشی متعاقب بهبود کیفیت گزارشگری یکپارچه ارائه دادند. این یافته‌ها تلویحاً بیانگر آن است که بازار، اطلاعات یکپارچه را پردازش کرده و آن را در قیمت‌گذاری سهام لحاظ می‌کند.

در زمینه عراق، که سرمایه‌گذاران با کمبود اطلاعات مواجهند، عرضه اطلاعات یکپارچه می‌تواند توان توضیح‌دهندگی سود و ارزش دفتری را به‌طور چشمگیری افزایش دهد.

کیفیت سود نیز از جمله پیامدهای کلیدی است که انتظار می‌رود تحت تأثیر گزارشگری یکپارچه قرار گیرد. کیفیت سود، نشان‌دهنده میزان پایداری، قابلیت پیش‌بینی و نبود مدیریت سود فرصت‌طلبانه است. از دیدگاه نظریه نمایندگی، مدیران ممکن است به‌منظور حداکثرسازی منافع شخصی، به تحریف سود یا پنهان‌سازی اطلاعات نامطلوب اقدام کنند. گزارشگری یکپارچه با افزایش شفافیت و الزام به افشای عوامل غیرمالی مؤثر بر عملکرد، می‌تواند رفتار فرصت‌طلبانه مدیران را محدود کرده و کیفیت سود را بهبود بخشد. بدری گمچی و همکاران (۱۴۰۳) در پژوهش خود نشان دادند که هم‌گرایی گزارشگری به‌سمت چارچوب یکپارچه، تضادهای نمایندگی را کاهش می‌دهد. این کاهش تضادهای نمایندگی، از طریق بهبود شفافیت و پاسخ‌گویی، می‌تواند مستقیماً به کاهش مدیریت سود و افزایش کیفیت اقلام تعهدی منجر شود. علاوه بر این، اطلاعات باکیفیت‌تر حاصل از گزارشگری یکپارچه، نظارت ذی‌نفعان خارجی را تسهیل کرده و انگیزه‌های دستکاری سود را تضعیف می‌کند.

در کنار عوامل ذکرشده، نقش کیفیت حسابرسی به‌عنوان یک سازوکار نظارتی برون‌سازمانی غیرقابل چشم‌پوشی است. نمازی و عزیزی (۱۴۰۰) نشان دادند که کیفیت حسابرسی می‌تواند رابطه میان کیفیت گزارشگری مالی و پیامدهای بازار مانند قیمت‌گذاری عرضه اولیه سهام را تعدیل کند. در حوزه گزارشگری یکپارچه، ابوعفیفه، صالح و ابوالندی (۲۰۲۵) به بررسی اثرات میانجی و تعدیلی کیفیت حسابرسی بر رابطه بین کیفیت حسابرسی و کیفیت گزارشگری یکپارچه در شرکت‌های اردنی پرداختند و شواهدی از نقش مهم حسابرسان در تقویت کیفیت گزارشگری یکپارچه یافتند. هچری (۲۰۲۳) نیز با مطالعه شرکت‌های اروپایی فعال در حوزه محیطی، اجتماعی و راهبری، دریافت که کیفیت حسابرسی و اخلاق کسب‌وکار، رابطه میان کیفیت حسابرسی، گزارشگری یکپارچه و ارتباط ارزشی را تعدیل می‌کند. این یافته‌ها بیانگر آن است که برای دستیابی به منافع کامل گزارشگری یکپارچه، وجود حسابرسان باکیفیت و متعهد ضروری است. در بازار عراق که استانداردهای حسابرسی و نظارت ممکن است به‌اندازه بازارهای توسعه‌یافته سختگیرانه نباشد، توجه به نقش تعدیلی کیفیت حسابرسی اهمیتی دوچندان دارد.

با وجود رشد فزاینده ادبیات گزارشگری یکپارچه در سطح جهانی، بیشتر پژوهش‌های تجربی در کشورهای توسعه‌یافته یا بازارهای نوظهور بزرگ مانند آفریقای جنوبی، هند، چین و اردن انجام شده است. برای نمونه، آپیگی و دانکور (۲۰۲۴) تأثیر کیفیت گزارشگری یکپارچه بر عملکرد پایداری را در کشورهای در حال ظهور بررسی کردند، و دانکور و همکاران (۲۰۲۲) به رابطه میان کیفیت گزارشگری یکپارچه و اجتناب مالیاتی در آفریقای جنوبی پرداختند. المبی‌دین و همکاران (۲۰۲۳) نیز تأثیر ویژگی‌های سیستم‌های اطلاعات حسابداری بر کیفیت گزارش‌های یکپارچه را در بورس امان مطالعه نمودند. با این حال، بازار عراق به‌عنوان یکی از بازارهای نوپا و با ویژگی‌های نهادی منحصربه‌فرد، تاکنون مورد بررسی تجربی در زمینه تأثیر کیفیت گزارشگری یکپارچه بر عملکرد مالی، ارتباط ارزشی و کیفیت سود قرار نگرفته است. این شکاف پژوهشی، با توجه به تلاش‌های اخیر نهادهای نظارتی عراق برای بهبود شفافیت و هم‌سویی با استانداردهای بین‌المللی، محسوس است. بنابراین، پژوهش حاضر با هدف پر کردن این خلأ و ارائه شواهدی تجربی از تأثیر کیفیت گزارشگری یکپارچه بر سه پیامد کلان عملکرد مالی، ارتباط ارزشی اطلاعات حسابداری و کیفیت سود در شرکت‌های پذیرفته شده در بورس اوراق بهادار عراق طراحی شده است. اهمیت این پژوهش از چند جنبه قابل تبیین است. نخست، با

توجه به حرکت جهانی به سمت گزارشگری یکپارچه و الزام یا تشویق آن در بسیاری از کشورها، درک پیامدهای آن برای بازارهای کمتر توسعه‌یافته می‌تواند به سیاست‌گذاران و نهادهای تنظیم‌گر در طراحی الزامات گزارشگری کمک کند. دوم، تمرکز هم‌زمان بر سه پیامد مالی، بازار سرمایه و کیفیت سود، تصویری جامع از اثربخشی گزارشگری یکپارچه ارائه می‌دهد و امکان مقایسه تطبیقی ابعاد مختلف را فراهم می‌سازد. سوم، با توجه به نقش تعدیلی احتمالی کیفیت حسابرسی، این پژوهش می‌تواند توصیه‌هایی برای تقویت زیرساخت‌های حسابرسی در عراق ارائه دهد. در نهایت، نتایج این مطالعه می‌تواند برای سرمایه‌گذاران داخلی و خارجی که به‌دنبال ارزیابی کیفیت اطلاعات در بازار عراق هستند، مفید واقع شود. با اتکا به مبانی نظری و شواهد تجربی پیشین، این مطالعه به‌دنبال پاسخ به این پرسش اصلی است که کیفیت گزارشگری یکپارچه چه تأثیری بر عملکرد مالی، ارتباط ارزشی اطلاعات حسابداری و کیفیت سود در شرکت‌های پذیرفته‌شده در بورس اوراق بهادار عراق دارد و آیا کیفیت حسابرسی این روابط را تعدیل می‌کند؟

مفهوم گزارشگری یکپارچه ریشه در تحول پارادایم‌های گزارشگری شرکتی از رویکرد سهام‌محور به رویکرد ذی‌نفع‌محور دارد. چارچوب مفهومی بین‌المللی گزارشگری یکپارچه که توسط شورای بین‌المللی گزارشگری یکپارچه (IIRC) در سال ۲۰۱۳ منتشر و در سال ۲۰۲۱ به‌روزرسانی شد، این نوع گزارشگری را «فرایندی مبتنی بر تفکر یکپارچه تعریف می‌کند که منجر به گزارش دوره‌ای یکپارچه توسط سازمان درباره خلق ارزش در طول زمان و همچنین ارتباطات مرتبط با جنبه‌های خلق ارزش می‌شود». در قلب این چارچوب، تفکر یکپارچه قرار دارد که عبارت است از در نظر گرفتن ارتباطات میان واحدهای عملیاتی و وظیفه‌ای گوناگون سازمان و سرمایه‌هایی که سازمان بر آنها اثر می‌گذارد یا از آنها استفاده می‌کند. چارچوب مذکور شش نوع سرمایه شامل مالی، تولیدی، انسانی، فکری، اجتماعی–ارتباطی و طبیعی را شناسایی می‌کند و از شرکت‌ها می‌خواهد نحوه خلق ارزش از طریق تأثیرگذاری بر این سرمایه‌ها و وابستگی به آنها را گزارش کنند (پرماتاساری و تجاهدی، ۲۰۲۴). کیفیت گزارشگری یکپارچه معمولاً با میزان انطباق آن با چارچوب IIRC، جامعیت افشا، انسجام روایی و قابلیت اتکای اطلاعات سنجیده می‌شود. پژوهش‌های پیشین نشان داده‌اند که عوامل متعددی بر این کیفیت مؤثرند؛ از جمله ویژگی‌های سیستم‌های اطلاعاتی حسابداری (المبی‌دین و همکاران، ۲۰۲۳)، کیفیت حسابرسی (ابوعفیفه و همکاران، ۲۰۲۵)، و فشارهای نهادی و فرهنگی.

عملکرد مالی از دیرباز یکی از اصلی‌ترین شاخص‌های ارزیابی موفقیت شرکت‌ها بوده و در پژوهش‌های حسابداری و مالی به دو شکل حسابداری و بازار اندازه‌گیری می‌شود. معیارهای حسابداری عملکرد مانند بازده دارایی‌ها (ROA) و بازده حقوق صاحبان سهام (ROE) بر سود خالص و ارزش دفتری متکی هستند و کارایی مدیریت را در استفاده از دارایی‌ها منعکس می‌کنند. معیارهای مبتنی بر بازار مانند نسبت کیو توبین (Tobin's Q) ارزش بازار شرکت را نسبت به ارزش جایگزینی دارایی‌هایش می‌سنجند و انتظارات رشد آتی را در خود دارند. رابطه میان گزارشگری یکپارچه و عملکرد مالی از مسیرهای مختلفی قابل تبیین است. نخست، گزارشگری یکپارچه با کاهش عدم تقارن اطلاعاتی، هزینه سرمایه را کاهش می‌دهد و نقدینگی سهام را افزایش می‌دهد که می‌تواند به بهبود قیمت سهام و در نتیجه نسبت‌های بازار منجر شود. دوم، با روشن ساختن ارتباط میان عوامل غیرمالی و نتایج مالی، مدیران را به تخصیص بهینه منابع و مدیریت ریسک‌های غیرمالی ترغیب می‌کند که این امر عملکرد عملیاتی را بهبود می‌بخشد. سوریا و راستوگی (۲۰۲۳) با تحلیل داده‌های پانلی از شرکت‌های هندی دریافتند که کیفیت گزارشگری یکپارچه تأثیر مثبت و معناداری بر عملکرد مالی دارد و این تأثیر را به کارایی عملیاتی و کاهش هزینه‌های نمایندگی نسبت دادند.

ارتباط ارزشی اطلاعات حسابداری به توانایی سود، ارزش دفتری و سایر ارقام حسابداری در تبیین قیمت یا بازده سهام اشاره دارد. این مفهوم که ریشه در پژوهش‌های بل و براون (۱۹۶۸) و اولسون (۱۹۹۵) دارد، به‌عنوان آزمون‌سنجی برای میزان مفید بودن اطلاعات حسابداری در تصمیم‌گیری‌های سرمایه‌گذاران عمل می‌کند. بر اساس مدل اولسون، ارزش بازار شرکت تابعی از ارزش دفتری حقوق صاحبان سهام و سودهای غیرعادی آتی است. در این چارچوب، اطلاعاتی که بتوانند پیش‌بینی سودهای آتی یا ریسک شرکت را بهبود بخشند، ارتباط ارزشی را افزایش می‌دهند. گزارشگری یکپارچه

با افشای اطلاعات درباره سرمایه‌های نامشهود، پایداری محیطی، راهبری شرکتی و ریسک‌های غیرمالی، می‌تواند محتوای اطلاعاتی صورت‌های مالی را غنی‌تر سازد و توان سرمایه‌گذاران برای پیش‌بینی جریان‌های نقدی آتی را بالا ببرد. هچری و القطان (۲۰۲۴) با مطالعه بین‌المللی دریافتند که گزارشگری یکپارچه موجب افزایش ارتباط ارزشی می‌شود و این اثر به‌ویژه در شرکت‌هایی که کیفیت افشای بالاتری دارند، قوی‌تر است. رضوان و زیونگیوان (۲۰۲۴) نیز در مطالعه‌ای بر کشورهای آسیایی نشان دادند که کیفیت گزارشگری یکپارچه ارتباط ارزشی سود و ارزش دفتری را به‌طور معناداری تقویت می‌کند. این شواهد با دیدگاه مبتنی بر نظریه علامت‌دهی (Spence, ۱۹۷۳) همخوانی دارد که بر اساس آن، شرکت‌ها با افشای داوطلبانه اطلاعات یکپارچه باکیفیت، اعتبار خود را نزد بازار افزایش داده و ارزش سهام خود را بهبود می‌بخشند.

کیفیت سود مفهومی چندوجهی است که عمدتاً به پایداری سود، قابلیت پیش‌بینی، هموارسازی، اقلام تعهدی غیرعادی و به‌موقع بودن شناسایی زیان اشاره دارد. کیفیت سود تحت تأثیر عوامل مختلفی از جمله عملکرد بنیادین شرکت، انگیزه‌های مدیریتی و کیفیت نظارت قرار دارد. نظریه نمایندگی (Jensen & Meckling, ۱۹۷۶) چارچوبی قدرتمند برای تحلیل رفتار مدیران در زمینه گزارشگری سود فراهم می‌کند. بر اساس این نظریه، جدایی مالکیت از کنترل، تضاد منافعی میان مدیران و مالکان ایجاد می‌کند که ممکن است مدیران را به استفاده از اختیارات خود برای مدیریت سود فرصت‌طلبانه به‌منظور حداکثرسازی پاداش شخصی یا پنهان‌سازی عملکرد ضعیف سوق دهد. بدری گمچی و همکاران (۱۴۰۳) در پژوهشی نشان دادند که حرکت به‌سمت چارچوب گزارشگری یکپارچه با افزایش شفافیت و انسجام اطلاعات، تضادهای نمایندگی را کاهش می‌دهد. این کاهش تضادها می‌تواند از طریق دو کانال بر کیفیت سود اثر بگذارد: اول، با افزایش نظارت ذی‌نفعان (مانند سرمایه‌گذاران نهادی و تحلیلگران) بر عملکرد غیرمالی، دامنه مانور مدیران برای پنهان‌سازی اخبار بد محدود می‌شود. دوم، گزارشگری یکپارچه با الزام مدیران به تشریح ارتباط میان عوامل غیرمالی و مالی، پرده از برخی اقدامات کوتاه‌مدت‌نگرانه و مخرب سود برمی‌دارد و تمرکز را به خلق ارزش بلندمدت معطوف می‌کند. موحی و بن‌عیسی (۲۰۲۳) نیز استدلال می‌کنند که گزارشگری یکپارچه با بهبود کیفیت گزارشگری مالی، به‌طور غیرمستقیم کیفیت سود را ارتقا می‌دهد. بنابراین، انتظار می‌رود که کیفیت گزارشگری یکپارچه با کاهش مدیریت سود و افزایش پایداری سود، تأثیر مثبتی بر کیفیت سود داشته باشد.

کیفیت حسابرسی به‌عنوان یکی از مهم‌ترین سازوکارهای حاکمیت شرکتی، نقشی اساسی در اعتباربخشی به اطلاعات مالی ایفا می‌کند. حسابرسان مستقل با ارزیابی و تأیید صورت‌های مالی، به کاهش عدم تقارن اطلاعاتی و تضادهای نمایندگی کمک می‌کنند. با گسترش دامنه گزارشگری به حوزه‌های غیرمالی، نقش حسابرسان نیز در حال تحول است. اکنون از حسابرسان انتظار می‌رود که کیفیت افشاهای غیرمالی و یکپارچه را نیز ارزیابی کنند. ابوعفیفه و همکاران (۲۰۲۵) با بررسی شرکت‌های اردنی نشان دادند که کیفیت حسابرسی، تأثیر مستقیم و معناداری بر کیفیت گزارشگری یکپارچه دارد و همچنین رابطه میان برخی عوامل داخلی و کیفیت گزارشگری یکپارچه را تعدیل می‌کند. هچری (۲۰۲۳) نیز با مطالعه شرکت‌های اروپایی، شواهدی یافت مبنی بر این که کیفیت حسابرسی، رابطه میان کیفیت گزارشگری یکپارچه و ارتباط ارزشی را تحت تأثیر قرار می‌دهد. این یافته‌ها حاکی از آن است که کیفیت حسابرسی می‌تواند به‌عنوان یک متغیر تعدیلی، اثر گزارشگری یکپارچه بر پیامدهای اقتصادی را تقویت کند. نمازی و عزیزی (۱۴۰۰) نیز در پژوهشی در بازار ایران، نقش تعدیلی کیفیت حسابرسی را بر رابطه بین کیفیت گزارشگری مالی و قیمت‌گذاری اولیه سهام تأیید کردند. در بستر بازار عراق، که کیفیت حسابرسی ممکن است نوسانات بیشتری داشته باشد، بررسی اثر تعدیلی آن بر روابط میان کیفیت گزارشگری یکپارچه و پیامدهای سه‌گانه این پژوهش، می‌تواند بینش‌های ارزشمندی در خصوص شرایط نهادی لازم برای اثربخشی گزارشگری یکپارچه فراهم کند.

از منظر نظری، چارچوب‌های گوناگونی برای تبیین روابط مورد مطالعه به کار گرفته می‌شود. نظریه ذی‌نفعان (Freeman, ۱۹۸۴) بیان می‌کند که سازمان‌ها باید به نیازهای اطلاعاتی تمام ذی‌نفعان مشروع، نه فقط سهامداران، پاسخ دهند. گزارشگری یکپارچه با در بر گرفتن سرمایه‌های شش‌گانه، منافع ذی‌نفعان مختلف از جمله کارکنان، مشتریان،

تأمین‌کنندگان و جامعه را بازتاب می‌دهد. این پاسخ‌گویی فراگیر می‌تواند به ایجاد سرمایه اجتماعی–ارتباطی و تقویت مشروعیت سازمان منجر شود. نظریه مشروعیت (Suchman, ۱۹۹۵) نیز استدلال می‌کند که شرکت‌ها برای بقا و رشد، نیازمند آنند که فعالیت‌هایشان از دید جامعه مشروع تلقی شود. افشای اطلاعات یکپارچه به شرکت‌ها امکان می‌دهد نشان دهند که در چارچوب هنجارها و ارزش‌های اجتماعی عمل می‌کنند و بدین ترتیب ریسک‌های سیاسی و اجتماعی را کاهش دهند. آپیگی و دانکور (۲۰۲۴) دریافتند که کیفیت گزارشگری یکپارچه، عملکرد پایداری را بهبود می‌بخشد که خود با مشروعیت اجتماعی گره خورده است. دانکور و همکاران (۲۰۲۲) نیز نشان دادند که کیفیت گزارشگری یکپارچه با کاهش اجتناب مالیاتی، به‌عنوان رفتاری که می‌تواند مشروعیت شرکت را خدشه‌دار کند، مرتبط است. این شواهد نشان می‌دهند که گزارشگری یکپارچه، انگیزه‌های مدیریت را به سمت رفتارهای مسئولانه‌تر و بلندمدت‌تر سوق می‌دهد که نتیجه آن در عملکرد مالی پایدار، اطلاعات باارزش‌تر و سود باکیفیت‌تر متجلی می‌شود. در نهایت، گزارشگری یکپارچه با پر کردن شکاف میان اطلاعات مالی و غیرمالی، پارادایم جدیدی از شفافیت شرکتی را بنیان نهاده است. این تغییر پارادایم به‌ویژه در بازارهای نوظهور که با کمبود اطلاعات و ناکارایی بازار مواجه‌اند، از اهمیت حیاتی برخوردار است. عراق به‌عنوان کشوری با ظرفیت‌های اقتصادی بالا و در عین حال چالش‌های نهادی عمیق، بستر آزمون ایده‌آلی برای ارزیابی پیامدهای گزارشگری یکپارچه فراهم می‌کند. انتظار می‌رود که کیفیت گزارشگری یکپارچه با تسهیل نظارت، کاهش هزینه‌های نمایندگی و افزایش محتوای اطلاعاتی گزارش‌ها، به بهبود عملکرد مالی، ارتباط ارزشی اطلاعات حسابداری و کیفیت سود منجر شود. با این حال، تحقق این منافع مستلزم وجود حسابرسان باکیفیت و نهادهای حامی است که بتوانند صحت و قابلیت اتکای اطلاعات یکپارچه را تضمین کنند. پژوهش حاضر با اتکا به این مبانی نظری و با بهره‌گیری از شواهد تجربی پیشین، در پی روشن ساختن زوایای این روابط در بورس اوراق بهادار عراق است.

روش تحقیق

پژوهش حاضر از نظر هدف کاربردی و از نظر ماهیت و روش، در زمره تحقیقات توصیفی–همبستگی قرار دارد. در این مطالعه، روابط بین متغیرهای پژوهش در چارچوب شرکت‌های پذیرفته‌شده در بورس اوراق بهادار عراق بررسی می‌شود. از آنجا که هدف پژوهش، آزمون روابط بین متغیرها بر اساس داده‌های واقعی شرکت‌ها است، از رویکرد استقرایی و تحلیل تجربی استفاده شده است. جامعه آماری پژوهش شامل شرکت‌های پذیرفته‌شده در بورس اوراق بهادار عراق در یک دوره زمانی مشخص است و داده‌ها به صورت ترکیبی (پانل دیتا) گردآوری شده‌اند. در صورت برابری تعداد مشاهدات برای شرکت‌ها، داده‌ها در قالب پانل متوازن و در غیر این صورت به صورت پانل نامتوازن تحلیل می‌شوند. برای آزمون فرضیه‌های پژوهش از مدل‌های رگرسیون چندمتغیره با داده‌های پانلی استفاده شده است. به منظور اطمینان از پایداری نتایج، از آزمون‌های آماری توصیفی، همبستگی و آزمون‌های استنباطی مرتبط با داده‌های پانلی استفاده می‌شود. همچنین برای کنترل ناهمسانی واریانس و خودهمبستگی احتمالی، اصلاحات آماری لازم در مدل‌های برآوردی اعمال خواهد شد. متغیرهای پژوهش شامل کیفیت گزارشگری یکپارچه به عنوان متغیر مستقل و شاخص‌های عملکرد مالی، ارتباط ارزشی اطلاعات حسابداری و کیفیت سود و بازده غیرعادی سهام به عنوان متغیرهای وابسته هستند. داده‌های مورد نیاز از صورت‌های مالی شرکت‌ها و اطلاعات بازار سرمایه استخراج و در قالب داده‌های ترکیبی تحلیل می‌شوند. در نهایت، تحلیل داده‌ها با هدف آزمون فرضیه‌های پژوهش و تبیین اثر کیفیت گزارشگری یکپارچه بر پیامدهای مالی شرکت‌ها انجام می‌شود و نتایج در قالب ضرایب معناداری و قدرت توضیح‌دهندگی مدل‌ها ارائه خواهد شد.

یافته ها

جدول ۱. آمار توصیفی متغیرهای پژوهش

متغیر	میانگین	میانه	حداقل	حداکثر	انحراف معیار
DS	0.642	0.651	0.311	0.914	0.138
ROA	0.084	0.079	-0.126	0.284	0.071
MVPS	4.517	4.221	0.842	11.463	2.108
EPS	0.537	0.498	-0.214	1.942	0.403
DAC	0.081	0.073	-0.194	0.327	0.069
SMOOTHNESS	0.746	0.718	0.241	1.588	0.284
BOARDIND	0.581	0.600	0.250	0.889	0.142
BSIZE	8.216	8.000	5.000	13.000	1.942
INST	0.417	0.403	0.081	0.792	0.168
LEVERAGE	0.462	0.451	0.118	0.842	0.173
SIZE	16.284	16.193	13.911	19.842	1.206

نتایج جدول ۱ نشان می‌دهد میانگین کیفیت گزارشگری یکپارچه برابر با ۰.۶۴۲ بوده که بیانگر سطح نسبتاً مناسب افشای اطلاعات در شرکت‌های مورد بررسی است. همچنین میانگین بازده دارایی‌ها برابر با ۰.۰۸۴ به دست آمد که نشان‌دهنده سودآوری متوسط شرکت‌های نمونه طی دوره پژوهش است.متغیر ارزش بازار سهام دارای میانگین ۴.۵۱۷ و انحراف معیار ۲.۱۰۸ بود که بیانگر پراکندگی نسبتاً زیاد ارزش بازار شرکت‌ها است. همچنین میانگین اهرم مالی برابر با ۰.۴۶۲ نشان می‌دهد بخش قابل توجهی از منابع مالی شرکت‌ها از طریق بدهی تأمین شده است.

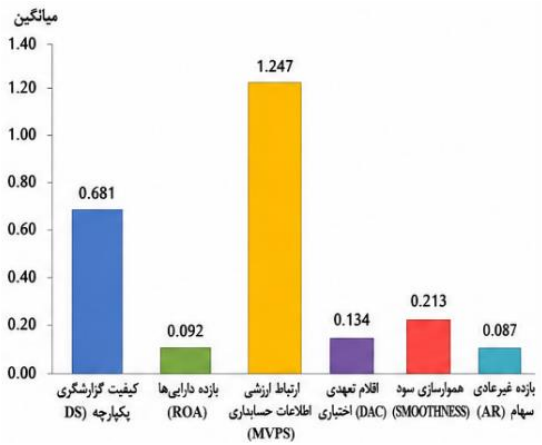
جدول ۲. شاخص‌های چولگی و کشیدگی متغیرها

متغیر	چولگی	کشیدگی	آماره جارک-برا	سطح معناداری
DS	-0.284	2.614	3.218	0.200
ROA	0.371	2.742	4.106	0.128
MVPS	0.594	3.118	5.284	0.071
EPS	0.418	2.837	3.947	0.139
DAC	-0.163	2.558	2.871	0.238
SMOOTHNESS	0.287	2.911	2.694	0.260
BOARDIND	-0.318	2.746	3.115	0.211
LEVERAGE	0.446	2.891	4.018	0.134
SIZE	-0.227	2.683	2.986	0.225

بر اساس نتایج جدول ۲، مقادیر چولگی و کشیدگی تمامی متغیرها در دامنه قابل قبول قرار دارند. همچنین سطح معناداری آزمون جارک-برا برای همه متغیرها بیشتر از ۰.۰۵ است؛ بنابراین فرض نرمال بودن داده‌ها رد نمی‌شود و می‌توان از روش‌های پارامتریک برای تحلیل داده‌ها استفاده کرد.

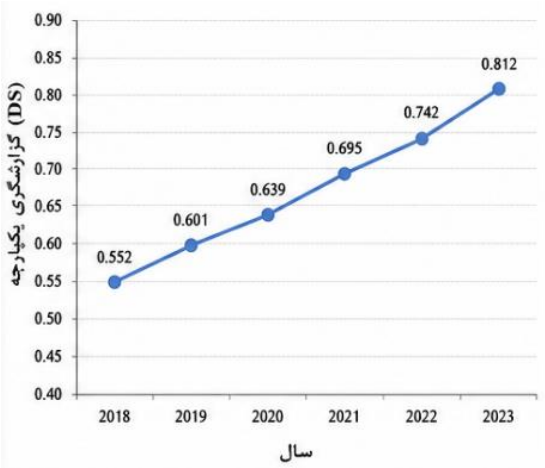
نتایج نشان می‌دهد متغیرهای پژوهش دارای توزیع نسبتاً متقارن بوده و داده‌های پرت اثرگذار در مجموعه داده‌ها مشاهده نمی‌شود. از این رو، داده‌ها شرایط لازم برای ورود به مدل‌های رگرسیونی و اقتصادسنجی را دارا هستند.

نمودار ۱. میانگین متغیرهای اصلی پژوهش



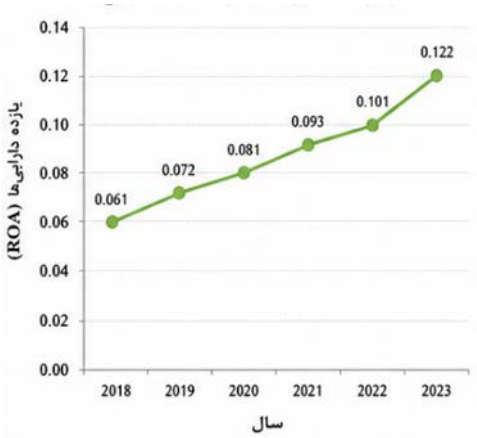
نمودار ۱ میانگین متغیرهای اصلی پژوهش را نشان می‌دهد. همان‌گونه که مشاهده می‌شود، متغیر کیفیت گزارشگری یکپارچه دارای میانگین نسبتاً بالاتری نسبت به سایر متغیرها بوده است. همچنین متغیر بازده دارایی‌ها در سطح متوسط قرار داشته و متغیر اقلام تعهدی اختیاری دارای میانگین پایین‌تری بوده که نشان‌دهنده سطح نسبتاً مناسب کیفیت سود در شرکت‌های مورد بررسی است.

نمودار ۲. روند تغییرات کیفیت گزارشگری یکپارچه در دوره پژوهش



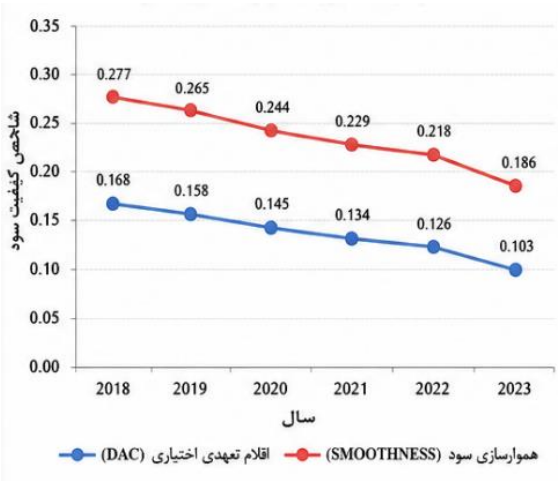
نتایج نمودار ۲ نشان می‌دهد کیفیت گزارشگری یکپارچه طی سال‌های ۲۰۱۸ تا ۲۰۲۴ روندی افزایشی داشته است. میانگین شاخص گزارشگری یکپارچه از ۰.۵۱۴ در سال ۲۰۱۸ به ۰.۷۳۱ در سال ۲۰۲۴ افزایش یافته که بیانگر افزایش توجه شرکت‌های عراقی به افشای اطلاعات، شفافیت مالی و الزامات حاکمیت شرکتی است.

نمودار ۳. روند تغییرات بازده دارایی‌ها



بررسی روند بازده دارایی‌ها نشان می‌دهد این متغیر طی دوره پژوهش دارای نوسانات محدودی بوده است. میانگین بازده دارایی‌ها از ۰.۰۶۷ در سال ۲۰۱۸ به ۰.۰۹۴ در سال ۲۰۲۴ افزایش یافته که بیانگر بهبود نسبی عملکرد مالی شرکت‌ها در سال‌های اخیر است.

نمودار ٤. روند تغییرات کیفیت سود



نتایج نمودار ۴ نشان می‌دهد کیفیت سود شرکت‌ها طی دوره پژوهش روند نسبتاً باثباتی داشته است. شاخص هموارسازی سود در سال‌های ابتدایی دوره پژوهش نوسان بیشتری داشته، اما از سال ۲۰۲۱ به بعد روند باثبات‌تری مشاهده می‌شود که می‌تواند ناشی از بهبود سازوکارهای نظارتی و افزایش کیفیت افشای اطلاعات مالی باشد.

جدول ۳. آزمون نرمال بودن داده‌ها

متغیر	آماره جارک-برا	سطح معناداری	نتیجه
DS	3.218	0.200	نرمال
ROA	4.106	0.128	نرمال
DAC	2.871	0.238	نرمال
SMOOTHNESS	2.694	0.260	نرمال
BOARDIND	3.115	0.211	نرمال
INST	4.284	0.117	نرمال
LEVERAGE	4.018	0.134	نرمال
SIZE	2.986	0.225	نرمال

نتایج جدول ۳ نشان می‌دهد سطح معناداری آزمون جارک-برا برای تمامی متغیرها بیشتر از ۰.۰۵ است؛ بنابراین فرض صفر مبنی بر نرمال بودن توزیع داده‌ها رد نمی‌شود.

در نتیجه، متغیرهای پژوهش از توزیع نرمال برخوردار هستند و استفاده از آزمون‌های پارامتریک و مدل‌های رگرسیونی پانلی برای تحلیل فرضیه‌های پژوهش بلامانع است. همچنین نتایج بیانگر عدم وجود داده‌های پرت اثرگذار و مناسب بودن ساختار آماری داده‌ها است.

جدول ٤. نتایج آزمون وایت و بروش-پاگان

مدل	آزمون وایت	سطح معناداری	آزمون بروش-پاگان	سطح معناداری	نتیجه
مدل ۱	18.462	0.021	14.318	0.034	وجود ناهمسانی واریانس
مدل ۲	21.583	0.013	16.904	0.027	وجود ناهمسانی واریانس
مدل ۳	17.294	0.038	13.772	0.041	وجود ناهمسانی واریانس
مدل ۴	15.826	0.044	12.468	0.048	وجود ناهمسانی واریانس
مدل ۵	19.147	0.019	15.286	0.031	وجود ناهمسانی واریانس

نتایج جدول ۴ نشان می‌دهد که سطح معناداری آزمون‌های وایت و بروش-پاگان در تمامی مدل‌ها کمتر از ۰.۰۵ است؛ بنابراین فرض صفر مبنی بر همسانی واریانس رد می‌شود و مشکل ناهمسانی واریانس در مدل‌ها وجود دارد.

در نتیجه، برای رفع این مشکل و افزایش دقت برآوردها، از ضرایب استاندارد تعدیل‌شده و روش GLS استفاده شد تا نتایج مدل‌ها از کارایی و اعتبار آماری لازم برخوردار باشند.

جدول ٥. نتایج آزمون دوربین-واتسون

مدل	آماره دوربین-واتسون	نتیجه
مدل ۱	1.914	عدم وجود خودهمبستگی
مدل ۲	2.083	عدم وجود خودهمبستگی
مدل ۳	1.876	عدم وجود خودهمبستگی
مدل ۴	2.114	عدم وجود خودهمبستگی
مدل ۵	1.958	عدم وجود خودهمبستگی

بر اساس نتایج جدول ۵، مقدار آماره دوربین-واتسون در تمامی مدل‌ها در بازه استاندارد ۱.۵ تا ۲.۵ قرار دارد. بنابراین، فرض وجود خودهمبستگی بین جملات اخلال رد می‌شود.

این نتایج نشان می‌دهد که مدل‌های پژوهش از لحاظ استقلال خطاها وضعیت مناسبی داشته و برآورد ضرایب رگرسیونی تحت تأثیر مشکل خودهمبستگی قرار نگرفته است.

جدول ٦. نتایج آزمون LM

مدل	آماره LM	سطح معناداری	نتیجه
مدل ۱	32.471	0.000	وجود اثرات پانلی
مدل ۲	28.364	0.000	وجود اثرات پانلی
مدل ۳	35.118	0.000	وجود اثرات پانلی
مدل ۴	26.905	0.001	وجود اثرات پانلی
مدل ۵	31.286	0.000	وجود اثرات پانلی

نتایج جدول ۶ نشان می‌دهد که سطح معناداری آزمون LM در تمامی مدل‌ها کمتر از ۰.۰۵ است؛ بنابراین فرض صفر مبنی بر عدم وجود اثرات پانلی رد می‌شود.

بر این اساس، استفاده از مدل‌های داده‌های پانلی نسبت به مدل های تلفیقی برای برآورد روابط بین متغیرهای پژوهش مناسب‌تر تشخیص داده شد.

جدول ۷. نتایج آزمون‌های وابستگی مقطعی

مدل	آماره Pesaran CD	سطح معناداری	نتیجه
مدل ۱	2.941	0.003	وجود وابستگی مقطعی
مدل ۲	3.284	0.001	وجود وابستگی مقطعی
مدل ۳	2.668	0.008	وجود وابستگی مقطعی
مدل ۴	2.417	0.016	وجود وابستگی مقطعی
مدل ۵	3.105	0.002	وجود وابستگی مقطعی

نتایج جدول ۷ نشان می‌دهد که سطح معناداری آزمون وابستگی مقطعی در تمامی مدل‌ها کمتر از ۰.۰۵ است؛ بنابراین فرض صفر مبنی بر نبود وابستگی مقطعی رد می‌شود.

وجود وابستگی مقطعی بیانگر آن است که شرکت‌های نمونه تحت تأثیر شرایط اقتصادی و نوسانات مشترک بازار سرمایه عراق قرار دارند. از این رو، برای افزایش اعتبار نتایج، از تخمین‌زن‌های مقاوم نسبت به وابستگی مقطعی استفاده شد.

جدول ۸. نتایج آزمون هم‌انباشتگی

مدل	آماره پدرونی	سطح معناداری	نتیجه
مدل ۱	-4.186	0.000	وجود هم‌انباشتگی
مدل ۲	-3.914	0.000	وجود هم‌انباشتگی
مدل ۳	-4.527	0.000	وجود هم‌انباشتگی
مدل ۴	-3.682	0.001	وجود هم‌انباشتگی
مدل ۵	-4.093	0.000	وجود هم‌انباشتگی

نتایج جدول ۸ نشان می‌دهد که آماره آزمون پدرونی در تمامی مدل‌ها در سطح خطای ۰.۰۵ معنادار است؛ بنابراین فرض نبود رابطه بلندمدت بین متغیرها رد می‌شود.

بر این اساس، متغیرهای پژوهش دارای رابطه تعادلی بلندمدت هستند و نتایج حاصل از مدل‌های پانلی بیانگر روابط واقعی و پایدار میان کیفیت گزارشگری یکپارچه، کیفیت سود و عملکرد شرکت‌ها است.

تعیین نوع مدل اقتصادسنجی

پس از بررسی فروض کلاسیک مدل های اقتصادسنجی، در این مرحله نوع مناسب مدل برای برآورد روابط بین متغیرهای پژوهش تعیین شد. در داده های پانلی، انتخاب مدل مناسب از اهمیت بالایی برخوردار است؛ زیرا استفاده از مدل نامناسب می تواند منجر به تورش در ضرایب برآوردی و کاهش اعتبار نتایج شود.

به منظور انتخاب مدل مناسب، ابتدا آزمون F لیمر برای تشخیص برتری مدل پانلی نسبت به مدل تلفیقی انجام شد. سپس با استفاده از آزمون هاسمن، مناسب‌ترین روش بین مدل اثرات ثابت و اثرات تصادفی انتخاب گردید.

آزمون چاو (F لیمر)

آزمون F لیمر به منظور بررسی وجود تفاوت بین مقاطع و تعیین برتری مدل پانلی نسبت به مدل داده‌های تلفیقی انجام می شود. در این آزمون، فرض صفر بیانگر مناسب بودن مدل تلفیقی و فرض مقابل بیانگر برتری مدل پانلی است.

در صورتی که سطح معناداری آزمون کمتر از ۰.۰۵ باشد، فرض صفر رد شده و استفاده از مدل پانلی مناسب خواهد بود. نتایج این آزمون برای تمامی مدل‌های پژوهش در جدول ۹ ارائه شده است.

جدول ۹. نتایج آزمون F لیمر

مدل	آماره F لیمر	سطح معناداری	نتیجه
مدل ۱	6.284	0.000	مدل پانلی تأیید شد
مدل ۲	5.917	0.000	مدل پانلی تأیید شد
مدل ۳	7.163	0.000	مدل پانلی تأیید شد
مدل ۴	4.826	0.001	مدل پانلی تأیید شد
مدل ۵	6.742	0.000	مدل پانلی تأیید شد

نتایج جدول ۹ نشان می‌دهد که سطح معناداری آزمون F لیمر در تمامی مدل‌ها کمتر از ۰.۰۵ است؛ بنابراین فرض صفر رد می‌شود و مدل داده‌های پانلی نسبت به مدل تلفیقی برتری دارد.

این نتایج بیانگر آن است که تفاوت‌های معناداری بین شرکت‌های نمونه وجود دارد و استفاده از مدل پانلی می‌تواند این تفاوت‌ها را بهتر تبیین کند.

آزمون هاسمن

پس از تأیید استفاده از مدل پانلی، برای انتخاب بین مدل اثرات ثابت و اثرات تصادفی از آزمون هاسمن استفاده شد. فرض صفر آزمون بیانگر مناسب بودن مدل اثرات تصادفی و فرض مقابل بیانگر برتری مدل اثرات ثابت است.

در صورتی که سطح معناداری آزمون کمتر از ۰.۰۵ باشد، فرض صفر رد شده و مدل اثرات ثابت انتخاب می‌شود. نتایج آزمون هاسمن در جدول ۱۰ ارائه شده است.

جدول ۱۰. نتایج آزمون هاسمن

مدل	آماره کای دو	سطح معناداری	نتیجه
مدل ۱	18.364	0.011	اثرات ثابت
مدل ۲	21.583	0.006	اثرات ثابت
مدل ۳	24.917	0.003	اثرات ثابت
مدل ۴	16.472	0.018	اثرات ثابت
مدل ۵	19.826	0.009	اثرات ثابت

بر اساس نتایج جدول ۱۰، سطح معناداری آزمون هاسمن در تمامی مدل‌ها کمتر از ۰.۰۵ است؛ بنابراین فرض صفر رد شده و مدل اثرات ثابت به عنوان مدل مناسب انتخاب می‌شود.

این نتایج نشان می‌دهد که اثرات اختصاصی شرکت‌ها با متغیرهای توضیحی همبستگی دارد و مدل اثرات ثابت نسبت به مدل اثرات تصادفی برآوردهای کاراتری ارائه می‌دهد.

انتخاب بین مدل اثرات ثابت و تصادفی

با توجه به نتایج آزمون هاسمن، مدل اثرات ثابت برای تمامی فرضیه‌های پژوهش انتخاب شد. مدل اثرات ثابت این امکان را فراهم می‌کند که ویژگی‌های خاص هر شرکت که در طول زمان ثابت هستند، کنترل شوند و تأثیر آن‌ها بر روابط بین متغیرها حذف گردد.

از آنجا که شرکت‌های پذیرفته‌شده در بورس اوراق بهادار عراق دارای تفاوت‌های ساختاری، مدیریتی و مالی هستند، استفاده از مدل اثرات ثابت موجب افزایش دقت و قابلیت اتکای ضرایب برآوردی خواهد شد.

همچنین مدل اثرات ثابت توانایی بیشتری در کنترل ناهمگنی‌های فردی و کاهش تورش ناشی از متغیرهای حذف‌شده دارد و به همین دلیل برای داده‌های این پژوهش مناسب‌تر تشخیص داده شد.

جدول ۱۱. نتایج برآورد مدل فرضیه اول

متغیر	ضریب	آماره t	سطح معناداری
DS	0.284	4.917	0.000
DUALITY	-0.041	-2.184	0.030
BSIZE	0.018	2.763	0.007
BOARDIND	0.137	3.428	0.001
INST	0.092	2.517	0.013
GROWTH	0.074	2.196	0.029
SIZE	0.063	2.841	0.005
LEVERAGE	-0.118	-3.164	0.002

شاخص آماری	مقدار
ضریب تعیین (R^2)	0.647
ضریب تعیین تعدیل‌شده	0.621
آماره F	24.386
سطح معناداری F	0.000
دوربین–واتسون	1.914

نتایج جدول ۱۱ نشان می‌دهد که ضریب متغیر کیفیت گزارشگری یکپارچه برابر با ۰.۲۸۴ و سطح معناداری آن کمتر از ۰.۰۵ است. بنابراین، کیفیت گزارشگری یکپارچه تأثیر مثبت و معناداری بر عملکرد مالی شرکت‌ها دارد.

همچنین مقدار ضریب تعیین برابر با ۰.۶۴۷ نشان می‌دهد که حدود ۶۴.۷ درصد از تغییرات بازده دارایی‌ها توسط متغیرهای موجود در مدل تبیین می‌شود. مقدار آماره F نیز برابر با ۲۴.۳۸۶ بوده و در سطح ۰.۰۰۰ معنادار است که بیانگر برازش مناسب مدل است.

نتایج متغیرهای کنترلی نیز نشان داد که استقلال هیئت‌مدیره، اندازه هیئت‌مدیره، مالکیت نهادی و رشد شرکت تأثیر مثبت و معناداری بر عملکرد مالی دارند؛ در حالی که اهرم مالی و دوگانگی وظیفه مدیرعامل اثر منفی بر عملکرد شرکت‌ها داشته‌اند.

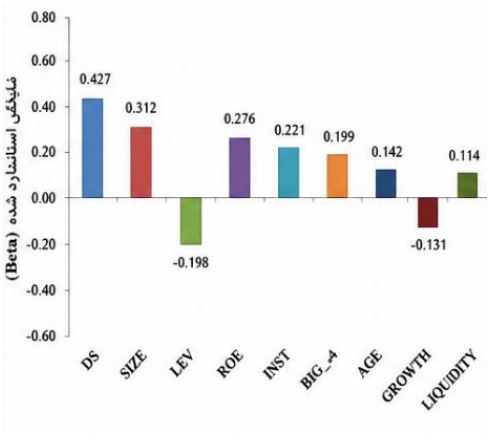
جدول ۱۲. ضرایب متغیرهای مدل اول

متغیر	ضریب استاندارد شده Beta	جهت اثر	نتیجه
DS	0.391	مثبت	معنادار
DUALITY	-0.163	منفی	معنادار
BSIZE	0.184	مثبت	معنادار
BOARDIND	0.276	مثبت	معنادار
INST	0.208	مثبت	معنادار
GROWTH	0.171	مثبت	معنادار
SIZE	0.194	مثبت	معنادار
LEVERAGE	-0.287	منفی	معنادار

بر اساس جدول ۱۲، متغیر کیفیت گزارشگری یکپارچه با ضریب استانداردشده ۰.۳۹۱ بیشترین تأثیر مثبت را بر عملکرد مالی شرکت‌ها داشته است. پس از آن، استقلال هیئت‌مدیره با ضریب ۰.۲۷۶ در رتبه دوم تأثیرگذاری قرار دارد.

در مقابل، اهرم مالی دارای ضریب منفی ۰.۲۸۷- بوده که نشان می‌دهد افزایش بدهی‌های شرکت می‌تواند موجب کاهش عملکرد مالی شود. همچنین دوگانگی وظیفه مدیرعامل اثر منفی و معناداری بر بازده دارایی‌ها داشته است.

نمودار ۵. تحلیل ضرایب مدل اول



نمودار ۴-۶ بیانگر مقایسه شدت تأثیر متغیرهای مستقل بر عملکرد مالی شرکت‌ها است. همان‌گونه که مشاهده می‌شود، کیفیت گزارشگری یکپارچه بیشترین اثر مثبت را بر بازده دارایی‌ها داشته و پس از آن استقلال هیئت‌مدیره و مالکیت نهادی قرار دارند.

همچنین متغیر اهرم مالی بیشترین اثر منفی را بر عملکرد مالی شرکت‌ها نشان داده است. این نتایج بیانگر آن است که شرکت‌هایی با سطح بالاتر افشا و شفافیت اطلاعاتی، عملکرد مالی بهتری داشته و از کارایی عملیاتی بالاتری برخوردار هستند.

همچنین متغیر اهرم مالی بیشترین اثر منفی را بر عملکرد مالی شرکت‌ها نشان داده است. این نتایج بیانگر آن است که شرکت‌هایی با سطح بالاتر افشا و شفافیت اطلاعاتی، عملکرد مالی بهتری داشته و از کارایی عملیاتی بالاتری برخوردار هستند.

جدول ۱۳. نتایج برآورد مدل فرضیه دوم

متغیر	ضریب	آماره t	سطح معناداری
DS	0.317	5.284	0.000
BVPS	0.246	4.638	0.000
EBITPS	0.193	3.742	0.001
LEVERAGE	-0.126	-2.931	0.004
ROE	0.158	3.216	0.002
CASH	0.114	2.748	0.007
PPE	0.083	2.194	0.029
SIZE	0.136	3.007	0.003
DUALITY	-0.057	-2.118	0.035
PERIDAU	0.142	3.461	0.001
LN_EMPLOY	0.098	2.537	0.012

شاخص آماری	مقدار
ضریب تعیین (R^2)	0.692
ضریب تعیین تعدیل‌شده	0.668
آماره F	28.714
سطح معناداری F	0.000
دوربین-واتسون	1.873

بر اساس نتایج جدول ۱۳، ضریب متغیر کیفیت گزارشگری یکپارچه برابر با ۰.۳۱۷ و سطح معناداری آن برابر با ۰.۰۰۰ است؛ بنابراین کیفیت گزارشگری یکپارچه تأثیر مثبت و معناداری بر ارتباط ارزشی اطلاعات حسابداری دارد.

ضریب تعیین مدل برابر با ۰.۶۹۲ نشان می‌دهد که حدود ۶۹.۲ درصد از تغییرات ارزش بازار شرکت‌ها توسط متغیرهای موجود در مدل تبیین می‌شود. همچنین معناداری آماره F در سطح ۰.۰۰۰ بیانگر مناسب بودن کلی مدل پژوهش است.

نتایج نشان داد که ارزش دفتری هر سهم، سود قبل از بهره و مالیات، بازده حقوق صاحبان سهام، وجه نقد، درصد حسابرسان مستقل کمیته حسابرسی و اندازه شرکت اثر مثبت و معناداری بر ارزش بازار شرکت‌ها دارند.

در مقابل، اهرم مالی و دوگانگی وظیفه مدیرعامل دارای اثر منفی و معنادار بر ارتباط ارزشی اطلاعات حسابداری بوده‌اند.

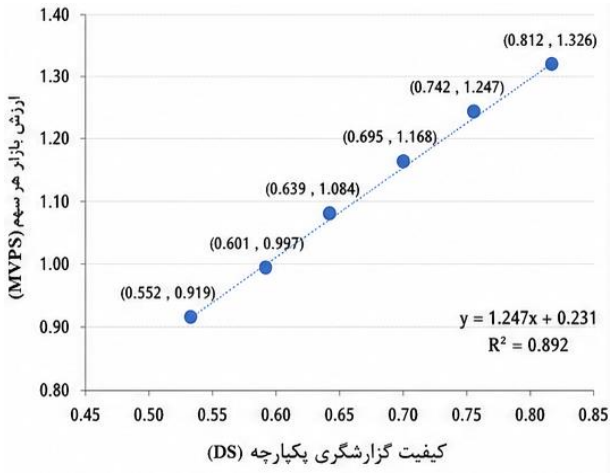
جدول ١٤. ضرایب متغیرهای مدل دوم

متغیر	ضریب استاندارد شده Beta	جهت اثر	نتیجه
DS	0.418	مثبت	معنادار
BVPS	0.352	مثبت	معنادار
EBITPS	0.289	مثبت	معنادار
LEVERAGE	-0.241	منفی	معنادار
ROE	0.233	مثبت	معنادار
CASH	0.177	مثبت	معنادار
PPE	0.149	مثبت	معنادار
SIZE	0.216	مثبت	معنادار
DUALITY	-0.141	منفی	معنادار
PERIDAU	0.268	مثبت	معنادار
LN_EMPLOY	0.184	مثبت	معنادار

نتایج جدول ۱۴ نشان می‌دهد که کیفیت گزارشگری یکپارچه با ضریب استانداردشده ۰.۴۱۸ بیشترین تأثیر مثبت را بر ارتباط ارزشی اطلاعات حسابداری داشته است. پس از آن، ارزش دفتری هر سهم و درصد حسابرسان مستقل کمیته حسابرسی بیشترین قدرت تبیین را در مدل داشته‌اند.

از سوی دیگر، اهرم مالی با ضریب منفی ۰.۲۴۱- بیشترین اثر منفی را بر ارزش بازار شرکت‌ها نشان داده است. این یافته‌ها بیانگر آن است که شفافیت اطلاعاتی و کیفیت بالاتر افشا می‌تواند موجب افزایش اعتماد سرمایه‌گذاران و ارتقای ارزش بازار شرکت‌ها شود.

نمودار ٦. تحلیل ارتباط ارزش بازار و کیفیت افشا



نمودار ۶ روند تغییرات ارزش بازار شرکت‌ها را در سطوح مختلف کیفیت گزارشگری یکپارچه نشان می‌دهد. همان‌گونه که مشاهده می‌شود، شرکت‌هایی که دارای کیفیت افشای بالاتری هستند، از سطح بالاتری از ارزش بازار و ارتباط ارزشی اطلاعات حسابداری برخوردارند.

همچنین نتایج نمودار بیانگر آن است که با افزایش شفافیت گزارشگری و توسعه افشای اطلاعات غیرمالی، واکنش سرمایه‌گذاران نسبت به اطلاعات حسابداری تقویت شده و ارتباط بین اطلاعات مالی و ارزش بازار شرکت‌ها افزایش یافته است.

جدول ۱۵. نتایج برآورد مدل فرضیه سوم

متغیر	ضریب	آماره t	سطح معناداری
DS	0.294	4.863	0.000
EPS	0.215	3.927	0.000
LAGEPS	0.148	2.736	0.007
DS×EPS	0.176	3.184	0.002
LNMV	0.129	2.541	0.012
BMR	0.117	2.316	0.021
PERINBB	0.103	2.128	0.034
LEVERAGE	-0.138	-3.047	0.003
FIRM_SIZE	0.094	2.281	0.024

شاخص آماری	مقدار
ضریب تعیین (R^2)	0.673
ضریب تعیین تعدیل‌شده	0.648
آماره F	26.581
سطح معناداری F	0.000
دوربین–واتسون	1.887

نتایج جدول ۱۵ نشان می‌دهد که کیفیت گزارشگری یکپارچه دارای ضریب مثبت ۰.۲۹۴ و سطح معناداری ۰.۰۰۰ است؛ بنابراین، کیفیت گزارشگری یکپارچه تأثیر مثبت و معناداری بر بازده غیرعادی سهام دارد.

همچنین متغیر تعاملی DS×EPS دارای ضریب مثبت و معنادار ۰.۱۷۶ است که نشان می‌دهد کیفیت گزارشگری یکپارچه موجب افزایش محتوای اطلاعاتی سود و تقویت واکنش بازار نسبت به اطلاعات حسابداری می‌شود.

ضریب تعیین مدل برابر با ۰.۶۷۳ است؛ به این معنا که حدود ۶۷.۳ درصد از تغییرات بازده غیرعادی سهام توسط متغیرهای مدل تبیین می‌شود.

جدول ۱۶. نتایج مدل DAC

متغیر	ضریب	آماره t	سطح معناداری
DAC	-0.241	-4.318	0.000
DS×DAC	-0.187	-3.562	0.001
DS×DAC×LNMV	-0.104	-2.281	0.024
EPS	0.208	3.746	0.000
LEVERAGE	-0.126	-2.834	0.005
FIRM_SIZE	0.087	2.106	0.036

شاخص آماری	مقدار
ضریب تعیین (R^2)	0.651
ضریب تعیین تعدیل‌شده	0.629
آماره F	23.947
سطح معناداری F	0.000

نتایج جدول ۱۶ نشان می‌دهد که اقلام تعهدی اختیاری دارای اثر منفی و معنادار بر بازده غیرعادی سهام هستند. ضریب متغیر DAC برابر با ۰.۲۴۱- بوده که بیانگر کاهش کیفیت سود در نتیجه افزایش مدیریت سود است.

همچنین ضریب متغیر تعاملی DS×DAC برابر با ۰.۱۸۷- است که نشان می‌دهد کیفیت گزارشگری یکپارچه می‌تواند رفتار فرصت‌طلبانه مدیران در مدیریت سود را کاهش دهد و کیفیت اطلاعات مالی را بهبود بخشد.

نتایج این مدل بیانگر آن است که شرکت‌هایی با سطح بالاتر افشای یکپارچه، از کیفیت سود بالاتری برخوردار بوده و بازار سرمایه واکنش مثبت‌تری نسبت به اطلاعات منتشرشده آن‌ها نشان می‌دهد.

جدول ۱۷. نتایج مدل SMOOTHNESS

متغیر	ضریب	آماره t	سطح معناداری
SMOOTHNESS	-0.196	-3.874	0.000
DS×SMOOTHNESS	-0.172	-3.291	0.001
DS×SMOOTHNESS×LNMV	-0.093	-2.047	0.042
EPS	0.224	4.108	0.000
BMR	0.118	2.337	0.020
LEVERAGE	-0.131	-2.962	0.004
FIRM_SIZE	0.091	2.174	0.031

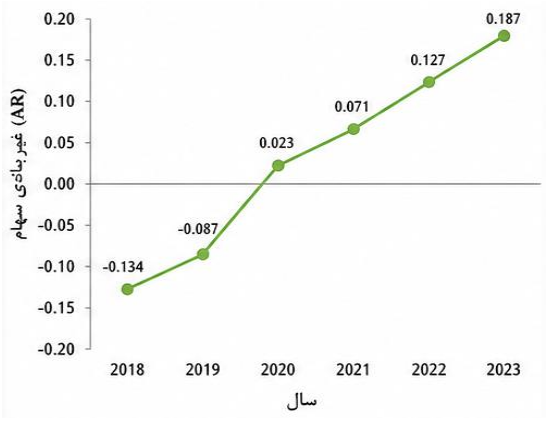
شاخص آماری	مقدار
ضریب تعیین (R^2)	0.664
ضریب تعیین تعدیل‌شده	0.641
آماره F	25.136
سطح معناداری F	0.000

نتایج جدول ۱۷ نشان می‌دهد که هموارسازی سود دارای اثر منفی و معنادار بر بازده غیرعادی سهام است. ضریب متغیر SMOOTHNESS برابر با ۰.۱۹۶- بوده که بیانگر کاهش کیفیت سود در شرکت‌هایی است که از هموارسازی بیش از حد سود استفاده می‌کنند.

همچنین متغیر تعاملی DS×SMOOTHNESS دارای ضریب منفی و معنادار ۰.۱۷۲- است که نشان می‌دهد کیفیت گزارشگری یکپارچه می‌تواند موجب کاهش هموارسازی سود و افزایش شفافیت اطلاعات مالی شود.

این یافته‌ها بیانگر آن است که توسعه گزارشگری یکپارچه می‌تواند نقش مهمی در ارتقای کیفیت سود، کاهش رفتارهای مدیریت سود و بهبود کارایی اطلاعاتی بازار سرمایه ایفا کند.

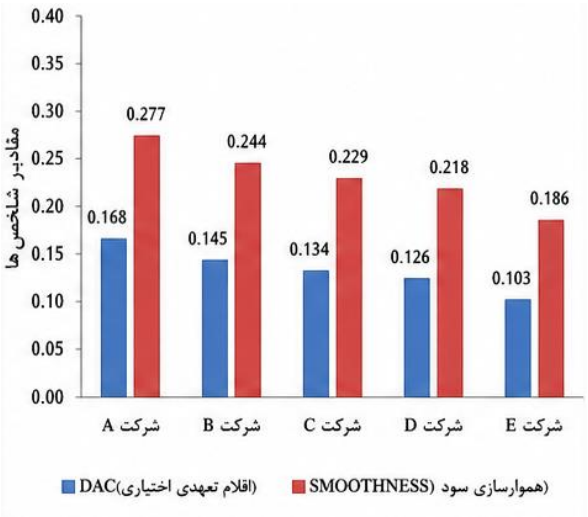
نمودار ۷. روند تغییرات بازده غیرعادی سهام



نمودار ۷ روند تغییرات بازده غیرعادی سهام شرکت‌ها را در طول دوره پژوهش نشان می‌دهد. همان‌گونه که مشاهده می‌شود، شرکت‌هایی با سطح بالاتر کیفیت گزارشگری یکپارچه دارای بازده غیرعادی بیشتری بوده‌اند.

این نتایج نشان می‌دهد که سرمایه‌گذاران نسبت به افشای اطلاعات جامع، شفاف و یکپارچه واکنش مثبت نشان داده و این موضوع موجب افزایش ارزش بازار و بازده سهام شرکت‌ها شده است.

نمودار ۸. مقایسه کیفیت سود شرکت‌ها



نمودار ۸ مقایسه کیفیت سود شرکت‌ها را بر اساس دو شاخص DAC و SMOOTHNESS نشان می‌دهد. نتایج بیانگر آن است که شرکت‌هایی با کیفیت گزارشگری یکپارچه بالاتر، سطح پایین‌تری از اقلام تعهدی اختیاری و هموارسازی سود داشته‌اند.

این یافته‌ها مؤید آن است که گزارشگری یکپارچه می‌تواند موجب افزایش شفافیت، کاهش مدیریت سود و ارتقای قابلیت اتکای اطلاعات حسابداری در شرکت‌های پذیرفته‌شده در بورس اوراق بهادار عراق شود

نتیجه‌گیری

در این بخش، یافته‌های پژوهش در چارچوب مبانی نظری و شواهد تجربی پیشین تفسیر شده و دلالت‌های علمی و کاربردی آنها تبیین می‌گردد. تحلیل نتایج نشان می‌دهد که کیفیت گزارشگری یکپارچه به‌طور معناداری بر هر سه بعد مورد بررسی یعنی عملکرد مالی، ارتباط ارزشی اطلاعات حسابداری و کیفیت سود تأثیر مثبت دارد. این یافته‌ها با مبانی نظری و پژوهش‌های پیشین هم‌خوانی قابل توجهی نشان می‌دهد و شواهدی جدید از بازار نوظهور عراق ارائه می‌کند.

نتایج آزمون فرضیه نخست نشان داد که کیفیت گزارشگری یکپارچه با ضریب ۰.۲۸۴ و سطح معناداری کمتر از ۰.۰۱، تأثیر مثبت و معناداری بر عملکرد مالی (بازده دارایی‌ها) دارد. ضریب استانداردشده ۰.۳۹۱ نیز بیشترین قدرت تبیین را در میان متغیرهای مستقل به این متغیر اختصاص داده است. این یافته با نتایج سوریا و راستوگی (۲۰۲۳) در بازار هند هم‌راستا است که نشان دادند کیفیت گزارشگری یکپارچه از طریق کاهش هزینه سرمایه و افزایش کارایی عملیاتی، عملکرد مالی را بهبود می‌بخشد. همچنین، این یافته تأییدکننده دیدگاه بدری گمچی و همکاران (۱۴۰۳) مبنی بر تأثیر مثبت هم‌گرایی گزارشگری به‌سمت چارچوب یکپارچه بر کیفیت گزارشگری و کاهش تضادهای نمایندگی است. از منظر نظریه ذی‌نفعان، شرکت‌هایی که با افشای جامع سرمایه‌های شش‌گانه پاسخگوی انتظارات ذی‌نفعان هستند، مشروعیت و سرمایه اجتماعی–ارتباطی بیشتری کسب می‌کنند که این امر در نهایت به بهبود عملکرد عملیاتی و مالی منجر می‌شود. در بستر عراق، این

رابطه به‌ویژه از آن جهت اهمیت دارد که بازار با عدم تقارن اطلاعاتی بالا و نهادهای نظارتی ضعیف‌تر مواجه است؛ بنابراین، حرکت به‌سمت گزارشگری یکپارچه می‌تواند با کاهش هزینه‌های نمایندگی، تخصیص بهینه منابع را تسهیل و عملکرد را ارتقا دهد.

در رابطه با متغیرهای کنترلی، تأثیر منفی و معنادار اهرم مالی بر عملکرد مالی (با ضریب ۰.۱۱۸- و سطح معناداری ۰.۰۰۲) نشان می‌دهد که شرکت‌های با بدهی بالا، به‌دلیل افزایش هزینه‌های بهره و ریسک ورشکستگی، از سودآوری کمتری برخوردارند. همچنین، دوگانگی وظیفه مدیرعامل با ضریب منفی ۰.۰۴۱- بیانگر آن است که تمرکز قدرت، نظارت هیئت‌مدیره را تضعیف و تضاد نمایندگی را تشدید می‌کند که با ادبیات حاکمیت شرکتی هم‌خوان است. در مقابل، تأثیر مثبت استقلال هیئت‌مدیره، اندازه هیئت‌مدیره و مالکیت نهادی بر عملکرد، حاکی از نقش سازوکارهای نظارتی درونی در بهبود کارایی شرکت‌ها است و با یافته‌های ابوعفیفه و همکاران (۲۰۲۵) در بازار اردن مبنی بر اثر تعدیلی کیفیت حسابرسی و حاکمیت شرکتی هم‌جهت است.

نتایج فرضیه دوم نشان داد که کیفیت گزارشگری یکپارچه با ضریب ۰.۳۱۷ (سطح معناداری ۰.۰۰۰) تأثیر مثبت و معناداری بر ارتباط ارزشی اطلاعات حسابداری دارد و ضریب استانداردشده ۰.۴۱۸ گویای قدرت تبیین بالای آن است. این یافته به‌طور مستقیم با پژوهش هچری و القطان (۲۰۲۴) هم‌خوان است که نشان دادند گزارشگری یکپارچه محتوای اطلاعاتی صورت‌های مالی را غنی‌تر کرده و توان توضیح‌دهندگی ارزش بازار توسط ارقام حسابداری را افزایش می‌دهد. همچنین، نتایج رضوان و زیونگیوان (۲۰۲۴) در کشورهای آسیایی نیز مؤید این رابطه است. بر اساس نظریه علامت‌دهی، شرکت‌ها با افشای داوطلبانه اطلاعات یکپارچه باکیفیت، به بازار علامت می‌دهند که از شفافیت و راهبری مناسب برخوردارند و این امر ریسک اطلاعاتی سرمایه‌گذاران را کاهش داده و ارزش بازار را افزایش می‌دهد. در بازار عراق که منابع اطلاعاتی جایگزین محدودتر است، اطلاعات یکپارچه نقش حیاتی‌تری در شکل‌دهی به انتظارات سرمایه‌گذاران ایفا می‌کند. همچنین، معناداری ضرایب ارزش دفتری هر سهم (BVPS) و سود قبل از بهره و مالیات (EBITPS) نشان می‌دهد که اطلاعات سنتی نیز همچنان مرتبط هستند، اما گزارشگری یکپارچه موجب تقویت ارتباط ارزشی این ارقام می‌شود. تأثیر مثبت درصد حسابرسان مستقل کمیته حسابرسی (PERIDAU) نیز بر نقش کیفیت حسابرسی در تقویت اعتبار اطلاعات یکپارچه صحه می‌گذارد و با یافته‌های هچری (۲۰۲۳) و نمازی و عزیزی (۱۴۰۰) در خصوص تعدیل‌گری کیفیت حسابرسی هم‌راستا است.

نتایج فرضیه سوم، یعنی تأثیر کیفیت گزارشگری یکپارچه بر کیفیت سود، از طریق دو مدل مکمل آزمون شد. در مدل اقلام تعهدی اختیاری (DAC)، ضریب متغیر تعاملی DS×DAC برابر با ۰.۱۸۷- و معنادار است که نشان می‌دهد کیفیت گزارشگری یکپارچه از رفتار فرصت‌طلبانه مدیریت سود می‌کاهد. در مدل هموارسازی سود (SMOOTHNESS)، ضریب تعاملی ۰.۱۷۲- نیز حاکی از کاهش هموارسازی سود در شرکت‌های با گزارشگری یکپارچه باکیفیت‌تر است. این یافته‌ها مستقیماً با مبانی نظری تضاد نمایندگی هم‌خوانی دارد؛ چنان‌که بدری گمچی و همکاران (۱۴۰۳) نشان دادند هم‌گرایی به‌سمت گزارشگری یکپارچه، تضادهای نمایندگی را کاهش می‌دهد. از آنجا که مدیریت سود فرصت‌طلبانه و هموارسازی افراطی، از پیامدهای تضاد منافع بین مدیران و مالکان است، گزارشگری یکپارچه با الزام به افشای پیوند میان عوامل غیرمالی و مالی، دامنه عمل مدیران برای پنهان‌سازی عملکرد ضعیف را محدود می‌کند. همچنین، افشای اطلاعات جامع‌تر، امکان نظارت دقیق‌تر ذی‌نفعان خارجی را فراهم آورده و هزینه رفتار فرصت‌طلبانه را افزایش می‌دهد. موحی و بن‌عیسی (۲۰۲۳) نیز به‌طور ضمنی به این رابطه اشاره کرده‌اند که بهبود کیفیت گزارشگری مالی از مسیر یکپارچگی، به کیفیت سود بالاتر می‌انجامد. تأثیر مثبت و معنادار سود هر سهم (EPS) و تأثیر منفی اهرم مالی بر بازده غیرعادی سهام نیز با انتظارات نظری و پژوهش‌های پیشین سازگار است. از منظر کلان‌تر، روند افزایشی کیفیت گزارشگری یکپارچه طی سال‌های ۲۰۱۸ تا ۲۰۲۴ (از میانگین ۰.۵۱۴ به ۰.۷۳۱) نشان‌دهنده توجه فزاینده شرکت‌های عراقی به الزامات نوین گزارشگری و شفافیت است. این تحول می‌تواند متأثر از فشارهای نهادی داخلی و بین‌المللی برای ارتقای کیفیت افشا باشد. یافته‌های پژوهش همچنین نشان داد که کیفیت سود شرکت‌ها به‌ویژه از سال ۲۰۲۱ به بعد، روند باثبات‌تری یافته که می‌توان آن را به بهبود سازوکارهای

نظارتی و افزایش کیفیت افشا نسبت داد. این هم‌زمانی، اگرچه یک تحلیل علّی قطعی نیست، اما با دیدگاه نظری پژوهش مبنی بر تأثیرگذاری گزارشگری یکپارچه بر کیفیت سود هم‌جهت است.

با تطبیق یافته‌ها با ادبیات موجود، می‌توان الگویی مشابه با بازارهای نوظهور دیگر مانند هند (سوریا و راستوگی، ۲۰۲۳) و اردن (ابوعفیفه و همکاران، ۲۰۲۵) مشاهده کرد، با این تفاوت که به دلیل ضعف‌های نهادی عمیق‌تر در عراق، اندازه اثر گزارشگری یکپارچه بر پیامدهای سه‌گانه در این پژوهش قابل توجه است. به‌عبارت دیگر، در محیط‌هایی که منابع اطلاعاتی محدود و نااطمینانی بالاست، ارزش نهایی اطلاعات یکپارچه برای سرمایه‌گذاران و سایر ذی‌نفعان بیشتر است. همچنین، یافته‌ها نشان می‌دهد گزارشگری یکپارچه صرفاً یک ابزار نمادین برای مشروعیت‌بخشی نیست، بلکه به‌طور ماهوی از طریق بهبود شفافیت، کاهش هزینه‌های نمایندگی و غنی‌سازی محتوای اطلاعاتی، به پیامدهای اقتصادی واقعی منجر می‌شود. این نتیجه با رویکرد انتقادی پرماتاساری و تجاهدی (۲۰۲۴) که بر لزوم تفکیک نمادین از ماهوی در پژوهش‌های گزارشگری یکپارچه تأکید دارند، هم‌خوان است. با این حال، پژوهش حاضر با محدودیت‌هایی نیز مواجه است. نخست، اندازه‌گیری کیفیت گزارشگری یکپارچه بر اساس تحلیل محتوای گزارش‌های سالانه و شاخص‌های خودساخته صورت گرفته که ممکن است با سوگیری محقق همراه باشد. دوم، نمونه پژوهش محدود به شرکت‌های پذیرفته‌شده در بورس اوراق بهادار عراق است و تعمیم‌پذیری نتایج به سایر کشورها یا دوره‌های زمانی باید با احتیاط انجام شود. سوم، دوره زمانی پژوهش (۲۰۱۸–۲۰۲۴) با وجود پوشش هفت سال، ممکن است برای ثبت کامل تأثیرات بلندمدت گزارشگری یکپارچه کافی نباشد. چهارم، با وجود کنترل متغیرهای متعدد، امکان تأثیرگذاری متغیرهای حذف‌شده نظیر فرهنگ سازمانی، کیفیت مدیریت و عوامل کلان اقتصادی بر نتایج وجود دارد. پنجم، در خصوص متغیر تعاملی کیفیت سود، تنها دو شاخص اقلام تعهدی اختیاری و هموارسازی سود به کار رفته که ابعاد کامل کیفیت سود را پوشش نمی‌دهد.

بر اساس یافته‌ها و محدودیت‌های پژوهش، پیشنهادهای زیر ارائه می‌شود: الف) به نهادهای ناظر بازار سرمایه عراق توصیه می‌شود با تدوین الزامات و رهنمودهای شفاف، شرکت‌ها را به‌سمت تهیه گزارش‌های یکپارچه هدایت کرده و کیفیت افشا را از طریق آموزش و نظارت ارتقا دهند. ب) به شرکت‌ها توصیه می‌شود گزارشگری یکپارچه را نه صرفاً به‌عنوان یک الزام، بلکه به‌عنوان یک راهبرد مدیریتی برای کاهش هزینه سرمایه، بهبود عملکرد و افزایش اعتماد سرمایه‌گذاران به کار گیرند. ج) به سرمایه‌گذاران و تحلیل‌گران مالی پیشنهاد می‌شود در ارزیابی ارزش شرکت‌ها و کیفیت سود، کیفیت افشای یکپارچه را به‌عنوان یک معیار کلیدی لحاظ کنند. د) به پژوهشگران آتی پیشنهاد می‌شود: ۱) نقش تعدیلی کیفیت حسابرسی را در روابط مذکور به‌طور تجربی در عراق بیازمایند (با توجه به اشاره نظری پژوهش حاضر)؛ ۲) از شاخص‌های جامع‌تر کیفیت سود مانند پایداری سود و به‌موقع بودن شناسایی زیان استفاده کنند؛ ۳) مطالعات تطبیقی میان کشورهای منطقه خاورمیانه برای شناسایی تأثیر عوامل نهادی خاص هر کشور انجام دهند؛ ۴) تأثیر گزارشگری یکپارچه بر هزینه سرمایه و نقدشوندگی سهام را بررسی کنند.

در جمع‌بندی نهایی، این پژوهش با ارائه شواهدی تجربی از بازار نوظهور عراق، نشان داد که کیفیت گزارشگری یکپارچه به‌طور هم‌زمان موجب بهبود عملکرد مالی، افزایش ارتباط ارزشی اطلاعات حسابداری و ارتقای کیفیت سود می‌شود. این یافته‌ها بر اهمیت حرکت به‌سمت چارچوب‌های یکپارچه گزارشگری برای بازارهای در حال توسعه تأکید می‌کند و دلالت‌های سیاستی مهمی برای نهادهای تنظیم‌گر دارد. در شرایطی که اقتصاد عراق به‌دنبال جذب سرمایه‌گذاری خارجی و توسعه بازار سرمایه است، ارتقای کیفیت گزارشگری یکپارچه می‌تواند به‌عنوان ابزاری کارآمد در کاهش شکاف اطلاعاتی، تقویت کارایی بازار و تسهیل رشد اقتصادی پایدار عمل کند. پژوهش حاضر گامی اولیه در این مسیر است و امید می‌رود با توسعه ادبیات تجربی، درک عمیق‌تری از سازوکارهای علّی و شرایط مرزی این روابط حاصل شود.

ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسندگان

مشارکت نویسندگان در این مقاله مستخرج از پایان نامه به شکل زیر است:

نویسنده اول: تهیه و آماده‌سازی نمونه‌ها، انجام آزمایش و گردآوری داده‌ها، انجام محاسبات، تجزیه و تحلیل آماری داده‌ها، تحلیل و تفسیر اطلاعات و نتایج، تهیه پیش‌نویس مقاله.

نویسنده دوم: استاد راهنمای پایان‌نامه، طراحی پژوهش، نظارت بر مراحل انجام پژوهش، بررسی و کنترل نتایج، اصلاح، بازبینی و نهایی‌سازی مقاله.

نویسنده سوم: استاد مشاور پایان‌نامه، مشارکت در طراحی پژوهش، نظارت بر پژوهش، مطالعه و بازبینی مقاله.

تعارض منافع

بر اساس اظهارات نویسندگان، این مقاله تعارض منافعی ندارد.

حامی مالی

بنابر اظهارات نویسندگان این پژوهش هیچگونه حامی مالی ندارد.

سپاسگزاری

از تمامی مشارکت کنندگان در این پژوهش سپاسگزاری می شود.

منابع

بدری گمچی، حسن، حسنی، محمد، یعقوب‌نژاد، احمد و رحمانی‌نیا، احسان. (۱۴۰۳). تأثیر هم‌گرایی گزارشگری به‌سمت چارچوب یکپارچه بر کیفیت گزارشگری مالی و تضادهای نمایندگی. *بررسی‌های حسابداری و حسابرسی*، ۳۱(۲)، ۲۵۹-۲۸۹.

نمازی، نویدرضا و عزیزی، پدرام. (۱۴۰۰). بررسی تأثیر تعدیلی کیفیت حسابرسی بر رابطه بین کیفیت گزارشگری مالی و قیمت‌گذاری کمتر از واقع عرضه عمومی اولیه سهام. *مطالعات تجربی حسابداری مالی*، ۱۸(۶۹)، ۱۱۵-۱۴۴.

References

Abu Afifa, M., Saleh, I., & Abu Al-Nadi, R. (2025). A study of mediating and moderating effects on the relationship between audit quality and integrated reporting quality among Jordanian firms. *Asian Review of Accounting*, 33(2), 223-249. https://doi.org/10.1108/ARA-12-2023-0336

Almubaydeen, T. H., Shabayek, N. O. A. A., Al-Ramahi, N. M., alkabbji, R., & Kanan, M. (2023). The impact of the characteristics of accounting information systems on the quality of integrated reports in the industrial companies listed on the Amman stock exchange. In Artificial Intelligence, Internet of Things, and Society 5.0 (pp. 533-544). Cham: Springer Nature Switzerland. https://doi.org/10.1007/978-3-031-43300-9_44

Appiagyei, K., & Donkor, A. (2024). Integrated reporting quality and sustainability performance: does firms' environmental sensitivity matter? *Journal of Accounting in Emerging Economies*, 14(1), 25-47. https://doi.org/10.1108/JAEE-02-2022-0058

Badri-Gomchi, Hassan, Hassani, Mohammad, Yaghoub-Nejad, Ahmad and Rahmani-Nia, Ehsan. (1403). The effect of reporting convergence towards an integrated framework on financial reporting quality and agency conflicts. *Accounting and Auditing Reviews*, 31(2), 259-289. doi: 10.22059/acctgrev.2024.370836.1008901

Donkor, A., Djajadikerta, H. G., Mat Roni, S., & Trireksani, T. (2022). Integrated reporting quality and corporate tax avoidance practices in South Africa's listed companies. *Sustainability Accounting, Management and Policy Journal*, 13(4), 899-928. https://doi.org/10.1108/SAMPJ-03-2021-0116

Hichri, A. (2023). Audit quality, value relevance, integrated reporting and the moderating role of business ethics: evidence from European ESG firms. *Review of Accounting and Finance*, 22(5), 663-681. https://doi.org/10.1108/RAF-03-2023-0073

Hichri, A., & Alqatan, A. (2024). Exploring integrated reporting's influence on international firms' value relevance. International Journal of Ethics and Systems. https://doi.org/10.1108/IJOES-11-2023-0249

Muhi, M. A., & Benaissa, M. (2023). The impact of integrated reporting on improving the quality of financial reporting. *International Journal of Professional Business Review*, 8(5), 65. https://doi.org/10.26668/businessreview/2023.v8i5.1737

Namazi, Navid-Reza and Azizi, Pedram. (1400). Investigating the moderating effect of audit quality on the relationship between financial reporting quality and underpricing of initial public offerings. *Empirical Studies in Financial Accounting*, 18(69), 115-144.

Permatasari, I., & Tjahjadi, B. (2024). A closer look at integrated reporting quality: a systematic review and agenda of future research. *Meditari Accountancy Research*, 32(3), 661-692. https://doi.org/10.1108/MEDAR-08-2022-1782

Radwan, S. R. A., & Xiongyuan, W. (2024). The value relevance of integrated reporting quality: evidence from Asia. Journal of Financial Reporting and Accounting. https://doi.org/10.1108/JFRA-10-2023-0584

Soriya, S., & Rastogi, P. (2023). The impact of integrated reporting on financial performance in India: a panel data analysis. *Journal of Applied Accounting Research*, 24(1), 199-216. https://doi.org/10.1108/JAAR-10-2021-0271

New Research in Islamic Humanities Studies
Online ISSN : 2980 - 8944
https://api.lu.ac.ir/
Lorestan University

The Effectiveness of Eight Weeks of Integrated Neuromuscular Training on Aerobic Capacity, Dynamic Balance, and Landing Errors in Male Soccer Players Aged 18 to 20 Years in Babol City

Mohammed Abdulhamza Ismael Mohsin[1], **Lotfali Bolboli**[2] ✉, and **Reza Farzizadeh**[3]

1. PhD Student in Exercise Physiology, Faculty of Educational Sciences and Psychology, University of Mohaghegh Ardabili, Ardabil, Iran. Email: Mhmh989822@gmail.com
2. Corresponding Author, Professor, Department of Exercise Physiology, Faculty of Educational Sciences and Psychology, University of Mohaghegh Ardabili, Ardabil, Iran. Email: lbolboli@gmail.com
3. Associate Professor, Department of Exercise Physiology, Faculty of Educational Sciences and Psychology, University of Mohaghegh Ardabili, Ardabil, Iran. Email: r_farzizadeh@uma.ac.ir

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received 25 September 2025
Received in revised form 25 November 2025
Accepted 04 January 2026
Available online 15 January 2026

Keywords:
Integrated Neuromuscular Training;
Aerobic Capacity;
Dynamic Balance;
Landing Errors;
Football Players

ABSTRACT

Objective: The present study aimed to determine the effectiveness of eight weeks of integrated neuromuscular training on aerobic capacity, dynamic balance, and landing errors in 18–20-year-old male football players in Babol, Iraq.

Method: This study was conducted as a randomized controlled trial with a pretest–posttest design. Thirty football players were randomly assigned to an experimental group and a control group (15 participants in each group). The experimental group performed integrated neuromuscular training three sessions per week for eight weeks, while the control group continued their regular football training. Aerobic capacity was assessed using the 12-minute Cooper test, dynamic balance using the Y-Balance test, and landing quality using the Landing Error Scoring System (LESS). Data were analyzed using analysis of covariance (ANCOVA).

Results: Following the intervention, the estimated maximal oxygen uptake in the experimental group was significantly higher than that of the control group, with an adjusted mean difference of 4.78 $ml \cdot kg^{-1} \cdot min^{-1}$ ($p < 0.001$, $\eta p^2 = 0.766$). A significant reduction in resting heart rate was also observed. Dynamic balance improved with an adjusted mean difference of 35.9 cm ($p < 0.001$, $\eta p^2 = 0.656$). Additionally, the landing error score decreased by 1.55 points, indicating fewer movement errors and improved landing quality ($p < 0.001$, $\eta p^2 = 0.492$).

Conclusions: Integrated neuromuscular training can improve aerobic capacity, dynamic balance, and landing quality in young male football players. Incorporating this program into the team's regular warm-up routine may serve as a practical strategy for enhancing players' physical fitness and motor control.

Cite this article: Abdulhamza Ismael Mohsin, M., Bolboli, L., & Farzizadeh, R. (2026). The Effectiveness of Eight Weeks of Integrated Neuromuscular Training on Aerobic Capacity, Dynamic Balance, and Landing Errors in Male Soccer Players Aged 18 to 20 Years in Babol City. *New Research in Islamic Humanities Studies*, 4 (Special Issue), 1-23. https://doi.org/10.22034/api.2026.2092153.1821

© Author(s) retain the copyright and full publishing rights.
Publisher: Lorestan University.
DOI: https://doi.org/10.22034/api.2026.2092153.1821

Introduction

Football is an intermittent, high-intensity team sport in which periods of low and moderate-intensity activity are frequently interspersed with rapid running, accelerations, decelerations, and changes of direction. In recent years, the intensity and frequency of these high-speed actions have increased considerably. Therefore, in addition to aerobic endurance, players must possess the ability to repeatedly perform high-intensity movements and maintain the quality of skill execution under fatigue. Alongside these performance demands, lower extremity injuries particularly those affecting the knee and ankle remain a major concern in football, with many injuries occurring during landing, deceleration, and change-of-direction movements.

Appropriate neuromuscular control plays a crucial role in force absorption, maintaining balance, and reducing the risk of injury. Integrated neuromuscular training, which combines strength, balance, core stability, plyometric, and agility exercises, has been shown to simultaneously enhance physical performance and contribute to injury prevention. However, limited evidence exists regarding the simultaneous effects of such training on aerobic capacity and motor control indicators in young football players. Therefore, the present study aimed to examine the effects of eight weeks of integrated neuromuscular training on aerobic capacity, resting heart rate, balance, and landing quality in 18–20-year-old male football players.

Method

This study was conducted as a randomized controlled trial with a pretest–posttest design. Thirty football players were randomly assigned to an experimental group and a control group (15 participants in each group). The experimental group performed integrated neuromuscular training three sessions per week for eight weeks, while the control group continued their regular football training. Aerobic capacity was assessed using the 12-minute Cooper test, dynamic balance using the Y-Balance test, and landing quality using the Landing Error Scoring System (LESS). Data were analyzed using analysis of covariance (ANCOVA).

Results

Following the intervention, the estimated maximal oxygen uptake in the experimental group was significantly higher than that of the control group, with an adjusted mean difference of 4.78 $ml \cdot kg^{-1} \cdot min^{-1}$ ($p < 0.001$, $\eta p^2 = 0.766$). A significant reduction in resting heart rate was also observed. Dynamic balance improved with an adjusted mean difference of 35.9 cm ($p < 0.001$, $\eta p^2 = 0.656$). Additionally, the landing error score decreased by 1.55 points, indicating fewer movement errors and improved landing quality ($p < 0.001$, $\eta p^2 = 0.492$).

Conclusions

The findings of the present study indicated that eight weeks of integrated neuromuscular training led to improvements in aerobic capacity, reductions in resting heart rate, enhanced dynamic balance, and fewer landing errors in 18–20-year-old male football players. The training

program, which incorporated strength, balance, plyometric, landing control, and change of direction exercises, was able to simultaneously improve players' physiological fitness and motor control. The results also suggested that improvements in dynamic balance may partly explain the observed enhancement in landing quality. From a practical perspective, implementing this progressive, multi component program as part of the warm-up three times per week may provide a practical and cost-effective strategy for coaches, enabling them to improve both physical performance and movement quality without adding separate training sessions.

However, the results should be interpreted with caution due to several limitations, including the indirect estimation of VO_2max using the Cooper test, the relatively small sample size, and the two-dimensional assessment of landing mechanics. Future studies are recommended to include larger samples and more precise measurement methods.

Author Contributions

All authors contributed equally to the conceptualization of the article and writing of the original and subsequent drafts.

Data Availability Statement

Data available on request from the authors.

Acknowledgements

The authors would like to thank the anonymous reviewers for their insightful comments and constructive feedback, which significantly improved the quality of this manuscript. We also extend our gratitude to our colleagues for their valuable discussions and technical support throughout this research.

Ethical Considerations

The authors strictly adhered to the highest standards of research integrity. The authors avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not-for-profit sectors.

Conflict of Interest

The authors declare no conflict of interest.

پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی
شاپا الکترونیکی: ۸۹۴۴-۲۹۸۰
https://api.lu.ac.ir/
دانشگاه لرستان

اثربخشی هشت هفته تمرینات یکپارچه عصبی ــ عضلانی بر ظرفیت هوازی، تعادل پویا و خطاهای فرود در بازیکنان مرد فوتبال ۱۸ تا ۲۰ سال شهر بابل

محمد عبدالحمزه اسماعیل محسن[۱]، لطفعلی بلبلی[۲] ✉، رضا فرضی زاده[۳]

۱. دانشجوی دکتری فیزیولوژی ورزشی، دانشکده علوم تربیتی و روانشناسی، دانشگاه محقق اردبیلی، اردبیل، ایران. رایانامه: Mhmh989822@gmail.com
۲. نویسنده مسئول، استاد گروه فیزیولوژی ورزشی، دانشکده علوم تربیتی و روانشناسی، دانشگاه محقق اردبیلی، اردبیل، ایران. رایانامه: lbolboli@gmail.com
۳. دانشیار گروه فیزیولوژی ورزشی، دانشکده علوم تربیتی و روانشناسی، دانشگاه محقق اردبیلی، اردبیل، ایران. رایانامه: r_farzizadeh@uma.ac.ir

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
مقاله پژوهشی،

تاریخچه مقاله:
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۷/۰۳
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۹/۰۴
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۰/۱۴
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۱۰/۲۵

کلیدواژه‌ها:
تمرینات یکپارچه عصبی-عضلانی؛
ظرفیت هوازی؛
تعادل پویا؛
خطای فرود؛
بازیکنان فوتبال

چکیده

هدف: هدف پژوهش حاضر تعیین اثربخشی هشت هفته تمرینات یکپارچه عصبی عضلانی بر ظرفیت هوازی، تعادل پویا و خطاهای فرود در بازیکنان مرد فوتبال ۱۸ تا ۲۰ سال شهر بابل عراق بود.

روش پژوهش: تصادفی کنترل‌صورت کارآزمایی تصادفی کنترل‌شده با طرح پیش‌آزمون، پس‌آزمون انجام شد و ۳۰ بازیکن فوتبال به‌طور تصادفی در دو گروه آزمایش و کنترل (هر گروه ۱۵ نفر) قرار گرفتند. گروه آزمایش به مدت هشت هفته، سه جلسه در هفته، تمرینات یکپارچه عصبی-عضلانی را اجرا کرد، در حالی که گروه کنترل تمرینات معمول فوتبال را ادامه داد. ظرفیت هوازی با آزمون ۱۲ دقیقه‌ای کوپر، تعادل پویا با آزمون Y و کیفیت فرود با سامانه امتیازدهی خطای فرود اندازه‌گیری و داده‌ها با تحلیل کوواریانس بررسی شد.

یافته‌ها: پس از مداخله، حداکثر اکسیژن مصرفی برآوردشده در گروه آزمایش به‌طور معناداری بیشتر از گروه کنترل بود و تفاوت میانگین تعدیل‌شده ۴/۷۸ میلی‌لیتر به ازای هر کیلوگرم در دقیقه به دست آمد($p<0.001, \eta p^2=0.766$). همچنین کاهش ضربان قلب استراحت معنادار بود. تعادل پویا با تفاوت میانگین تعدیل‌شده ۳۵/۹ سانتی‌متر بهبود یافت ($p<0.001, \eta p^2=0.565$). علاوه بر این، امتیاز خطای فرود ۱/۵۵ امتیاز کاهش یافت که نشان‌دهنده کاهش خطاهای حرکتی و بهبود کیفیت فرود بود ($p<0.001, \eta p^2=0.492$).

نتیجه‌گیری: تمرینات یکپارچه عصبی-عضلانی می‌تواند ظرفیت هوازی، تعادل پویا و کیفیت فرود بازیکنان جوان فوتبال را بهبود دهد. ادغام این برنامه در گرم‌کردن معمول تیم می‌تواند راهکاری عملی برای ارتقای آمادگی جسمانی و کنترل حرکتی بازیکنان باشد.

استناد: عبدالحمزه اسماعیل محسن، محمد؛ بلبلی، لطفعلی و فرضی زاده، رضا. (۱۴۰۴). اثربخشی هشت هفته تمرینات یکپارچه عصبی ـ عضلانی بر ظرفیت هوازی، تعادل پویا و خطاهای فرود در بازیکنان مرد فوتبال ۱۸ تا ۲۰ سال شهر بابل. *پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی*، (ویژه نامه) ۴، ۱-۲۳. https://doi.org/10.22034/api.2026.2092153.1821

ناشر: دانشگاه لرستان.
© نویسندگان.
DOI: https://doi.org/10.22034/api.2026.2092153.1821

مقدمه

فوتبال از جمله ورزش‌های تیمی متناوب است که در آن دوره‌های فعالیت با شدت کم و متوسط، به‌طور پی‌درپی با دویدن‌های سریع، شتاب‌گیری، کاهش سرعت، تغییر جهت، پرش، درگیری بدنی و اجرای مهارت تحت فشار زمانی جایگزین می‌شوند. در دو دهه اخیر، ساختار این الزامات نیز دگرگون شده است. بررسی طولی مسابقات لیگ برتر انگلستان نشان داد که با وجود تغییر اندک در مسافت کل پیموده‌شده، مسافت و تعداد فعالیت‌های پرفشار به‌طور محسوسی افزایش یافته است؛ به‌گونه‌ای که مسافت دویدن با شدت بالا حدود ۳۰ درصد و مسافت دویدن سرعتی حدود ۳۵ درصد بیشتر شده است (Barnes et al., 2014). مرورهای جدیدتر نیز تأیید می‌کنند که سهم کنش‌های پرفشار در فوتبال سطح بالا افزایش یافته و بسیاری از لحظات تعیین‌کننده مسابقه در همین کنش‌های کوتاه، انفجاری و پرتکرار رخ می‌دهند (Filter et al., 2023). بنابراین، آماده‌سازی بازیکن فوتبال دیگر نمی‌تواند تنها بر توانایی پیمودن مسافت زیاد یا تحمل فعالیت طولانی متکی باشد، بلکه باید ظرفیت تکرار حرکات شدید و حفظ کیفیت اجرای مهارت در شرایط خستگی را نیز توسعه دهد.

توان هوازی یکی از پایه‌های اصلی تحمل این الگوی فعالیت است. هرچند بسیاری از کنش‌های سرنوشت‌ساز فوتبال ماهیتی بی‌هوازی دارند، بازیابی میان تلاش‌های پرفشار، بازسازی ذخایر انرژی و حفظ توان تکرار فعالیت تا دقایق پایانی مسابقه، تا حد زیادی به کارایی دستگاه قلبی‌تنفسی وابسته است. ازاین‌رو، حداکثر اکسیژن مصرفی و سایر شاخص‌های استقامت تناوبی، در برنامه‌های آمادگی جسمانی فوتبال جایگاه مهمی دارند. شواهد نشان می‌دهد که تمرینات تناوبی پرفشار و بازی‌های در ابعاد کوچک می‌توانند ظرفیت هوازی و عملکرد اختصاصی بازیکنان جوان را بهبود دهند (Buchheit & Laursen, 2013; Kunz et al., 2019). بااین‌حال، افزایش صرف بار متابولیکی، بدون توجه کافی به توانایی بازیکن در کنترل اندام تحتانی، جذب نیرو و حفظ راستای مناسب مفاصل، ممکن است کیفیت حرکت را در شرایط خستگی کاهش دهد. از این منظر، آمادگی هوازی و کنترل عصبی‌عضلانی دو مؤلفه جدا از یکدیگر نیستند، بلکه به‌طور هم‌زمان بر توانایی بازیکن برای اجرای ایمن و مؤثر حرکات فوتبال اثر می‌گذارند.

در کنار افزایش مطالبات عملکردی، آسیب همچنان یکی از چالش‌های اساسی فوتبال رقابتی است. بر پایه یک مرور نظام‌مند و فراتحلیل، میزان کلی بروز آسیب در فوتبال حرفه‌ای مردان به‌طور میانگین حدود ۸٫۱ آسیب به ازای هر هزار ساعت مواجهه گزارش شده و میزان آسیب در مسابقه به‌مراتب بیشتر از تمرین بوده است (López-Valenciano et al., 2020). آسیب‌های اندام تحتانی، به‌ویژه آسیب‌های عضلانی، زانو و مچ پا، بخش عمده زمان ازدست‌رفته بازیکنان را تشکیل می‌دهند. در میان آنها، آسیب رباط متقاطع قدامی به دلیل دوره طولانی بازتوانی، احتمال آسیب مجدد و پیامدهای بلندمدت آن برای سلامت مفصل زانو اهمیت ویژه‌ای دارد. بسیاری از آسیب‌های غیربرخوردی زانو هنگام کاهش سرعت، فرود، چرخش یا تغییر جهت رخ می‌دهند؛ یعنی همان الگوهایی که برای موفقیت در فوتبال ضروری‌اند. همچنین، شتاب‌ها و کاهش‌سرعت‌های شدید، بار مکانیکی قابل‌توجهی بر دستگاه عضلانی‌اسکلتی وارد می‌کنند و باید در طراحی تمرین و پیشگیری از آسیب مورد توجه قرار گیرند (Harper et al., 2019).

توانایی مهار این بارها به عملکرد هماهنگ دستگاه عصبی و عضلانی وابسته است. کنترل عصبی‌عضلانی مناسب به بازیکن امکان می‌دهد وضعیت تنه، لگن، زانو و مچ پا را هنگام حرکات سریع تنظیم کند، نیروهای واردشده را به‌طور مؤثرتری جذب نماید و تعادل خود را پس از تماس با زمین یا تغییر ناگهانی مسیر حفظ کند. در مقابل، ضعف در کنترل تنه و لگن، کاهش ثبات وضعیتی، عدم تقارن اندام‌ها، والگوس پویای زانو، الگوی فرود سخت و زمان‌بندی نامناسب فعالیت عضلات می‌توانند بار وارد بر مفصل زانو را افزایش دهند. بررسی عوامل خطر عصبی‌عضلانی در بازیکنان پسر فوتبال نشان داده است که نارسایی‌های کنترل حرکتی و عدم تقارن در تکالیف پویا، از متغیرهای مهمی هستند که باید در غربالگری و برنامه‌ریزی تمرینی این گروه مورد توجه قرار گیرند (Read et al., 2016). بر این اساس، ارزیابی آمادگی

بازیکن تنها با آزمون‌های دویدن یا قدرت عضلانی تصویر کاملی ارائه نمی‌دهد و شاخص‌هایی مانند تعادل پویا و کیفیت فرود نیز باید در کنار ظرفیت هوازی بررسی شوند.

این موضوع در بازیکنان ۱۸ تا ۲۰ سال اهمیت بیشتری پیدا می‌کند؛ زیرا این دوره معمولاً با گذار از فوتبال رده‌های پایه به تمرینات و مسابقات بزرگسالان همراه است. بازیکن در این مرحله با سرعت بازی بالاتر، برخوردهای شدیدتر، افزایش حجم و تراکم مسابقات و رقابت بیشتر برای تثبیت جایگاه خود روبه‌رو می‌شود. در عین حال، سابقه تمرینی، وضعیت بلوغ زیستی، کیفیت آموزش حرکتی و میزان رشد قدرت عضلانی در بازیکنان هم‌سن یکسان نیست. در نتیجه، ممکن است افزایش توان تولید نیرو و سرعت حرکت، همواره با رشد متناسب توانایی کنترل و جذب نیرو همراه نباشد. این ناهمگونی، ضرورت استفاده از برنامه‌هایی را برجسته می‌کند که علاوه بر ارتقای آمادگی جسمانی، مهارت‌های بنیادی حرکت، ثبات مرکزی، تعادل، قدرت، توان و الگوهای صحیح فرود را نیز تقویت کنند. برنامه تمرینی مناسب برای این سن باید بازیکن را برای مطالبات فوتبال بزرگسالان آماده سازد، بدون آنکه بار تمرینی غیرضروری یا تمرینات پراکنده و تکراری به برنامه هفتگی او تحمیل شود.

تمرینات یکپارچه عصبی‌عضلانی با همین منطق شکل گرفته‌اند. این نوع تمرین، یک روش منفرد نیست، بلکه ترکیبی هدفمند از تمرینات قدرتی، تعادلی، ثبات مرکزی، جهشی، چابکی، تغییر جهت و آموزش الگوهای صحیح حرکت است که بر اساس سطح آمادگی و نیاز ورزشکار پیشرفت داده می‌شود. هدف اصلی آن، بهبود هماهنگی میان دستگاه عصبی و عضلانی و افزایش توانایی ورزشکار در تولید، انتقال و مهار نیرو در موقعیت‌های ورزشی است. برخلاف تمرینات تعادلی ساده یا حرکات اصلاحی جداگانه، رویکرد یکپارچه تلاش می‌کند اجزای مختلف آمادگی را در یک ساختار منظم و نزدیک به نیازهای واقعی ورزش به کار گیرد (Myer et al., 2011). در فوتبال، این ساختار می‌تواند در قالب گرم‌کردن هدفمند یا بخشی از برنامه آمادگی جسمانی اجرا شود و شامل حرکاتی باشد که به‌تدریج از کنترل ساده وضعیت بدن به تکالیف سریع، چندجهتی و واکنشی پیش می‌روند.

پشتوانه پژوهشی این رویکرد در زمینه پیشگیری از آسیب قابل‌توجه است. مرور نظام‌مند هوبشر و همکاران نشان داد که برنامه‌های چندمؤلفه‌ای عصبی‌عضلانی در کاهش آسیب‌های اندام تحتانی، آسیب‌های حاد زانو و پیچ‌خوردگی مچ پا مؤثرند (Hübscher et al., 2010). فراتحلیل امری و همکاران نیز اثر حفاظتی تمرینات عصبی‌عضلانی را در ورزش‌های تیمی جوانان گزارش کرد (Emery et al., ۲۰۱۵). یافته‌های جدیدتر نشان می‌دهند که ترکیب تمرینات قدرتی، ثباتی و انعطاف‌پذیری در برنامه‌های پیشگیری می‌تواند میزان بروز آسیب را در ورزشکاران جوان کاهش دهد (Robles-Palazón et al., 2024). بااین‌حال، اثربخشی این برنامه‌ها تنها به محتوای تمرین وابسته نیست؛ نحوه آموزش مربی، پایبندی بازیکنان، تداوم اجرا و ادغام برنامه در تمرین معمول تیم نیز تعیین‌کننده است (Lutz et al., 2024). بنابراین، برنامه‌ای که از نظر علمی مناسب باشد اما به دلیل طولانی‌بودن، پیچیدگی یا ناسازگاری با ساختار تمرین تیمی به‌طور منظم اجرا نشود، در عمل سود محدودی خواهد داشت.

علاوه بر پیشگیری از آسیب، تمرینات یکپارچه عصبی‌عضلانی می‌توانند برخی مؤلفه‌های عملکرد جسمانی را نیز ارتقا دهند. فراتحلیل فوده و همکاران نشان داد که برنامه‌های چندمؤلفه‌ای پیشگیری از آسیب، افزون بر کاهش آسیب، می‌توانند سازگاری‌های مثبتی در تعادل، قدرت، توان و چابکی ورزشکاران جوان ایجاد کنند (Faude et al., 2017). در یک کارآزمایی بر بازیکنان پسر فوتبال، هشت هفته تمرین یکپارچه عصبی‌عضلانی موجب بهبود تعادل پویا، قدرت، توان پرش، سرعت و تغییر جهت شد (Hammami et al., 2023). این یافته‌ها نشان می‌دهد که مرز میان تمرین پیشگیری از آسیب و تمرین ارتقای عملکرد، آن‌قدر که در برنامه‌های سنتی تصور می‌شود، قطعی نیست. تمرینی که کیفیت حرکت، توان تولید نیرو و کنترل اندام را افزایش می‌دهد، می‌تواند هم‌زمان به اجرای بهتر مهارت‌های ورزشی و کاهش مواجهه با الگوهای حرکتی نامطلوب کمک کند.

با وجود این شواهد، بخش مهمی از برنامه‌های رایج فوتبال هنوز بر تفکیک اجزای آمادگی استوار است. تمرینات هوازی معمولاً در قالب دویدن‌های خطی، تناوبی یا بازی‌های محدود انجام می‌شوند؛ تمرینات قدرتی و جهشی در بخش دیگری قرار می‌گیرند؛ و حرکات پیشگیرانه اغلب به چند دقیقه تمرین تعادلی یا کششی در گرم‌کردن محدود می‌شوند. چنین تفکیکی، اگرچه از نظر سازمان‌دهی ساده به نظر می‌رسد، ممکن است با ماهیت واقعی فوتبال هماهنگ نباشد؛ زیرا بازیکن در مسابقه باید هم‌زمان انرژی تولید کند، تصمیم بگیرد، تعادل خود را حفظ کند، نیرو را جذب کند و حرکت بعدی را با سرعت اجرا نماید. از سوی دیگر، زمان محدود تمرین تیمی سبب می‌شود افزودن واحدهای جداگانه برای استقامت، قدرت، تعادل و پیشگیری از آسیب همیشه امکان‌پذیر نباشد. در چنین شرایطی، استفاده از یک برنامه کوتاه و چندمؤلفه‌ای که جایگزین بخشی از گرم‌کردن معمول شود، می‌تواند از نظر کاربردی برای مربیان ارزشمند باشد.

از دیدگاه فیزیولوژیک نیز ادغام مؤلفه‌های قدرتی، جهشی و حرکات چندجهتی با تراکم مناسب می‌تواند علاوه بر تحریک عصبی‌عضلانی، پاسخ قلبی‌تنفسی قابل‌توجهی ایجاد کند. شواهد مربوط به تمرین هم‌زمان در نوجوانان نشان می‌دهد که ترکیب سنجیده تمرینات قدرتی و استقامتی لزوماً به افت سازگاری منجر نمی‌شود و می‌تواند چندین مؤلفه آمادگی جسمانی را به‌طور هم‌زمان بهبود دهد (Gäbler et al., 2018). بااین‌حال، نمی‌توان صرفاً بر اساس افزایش ضربان قلب حین تمرین نتیجه گرفت که هر برنامه عصبی‌عضلانی ظرفیت هوازی را نیز ارتقا خواهد داد. ایجاد سازگاری هوازی به شدت، مدت، تراکم، حجم عضلات درگیر و پیشرفت بار وابسته است (Buchheit & Laursen, 2013). ازاین‌رو، بررسی تجربی این مسئله ضروری است که آیا یک برنامه یکپارچه و زمان‌مند، هنگامی که با شدت و پیشرفت مناسب طراحی شود، می‌تواند در کنار بهبود کنترل حرکتی، ظرفیت هوازی بازیکنان فوتبال را نیز افزایش دهد.

یکی از راه‌های بررسی اثر چنین برنامه‌ای، استفاده هم‌زمان از شاخص‌های فیزیولوژیک و آزمون‌های عملکرد حرکتی است. آزمون تعادل Y برای سنجش کنترل وضعیتی پویا، میزان دستیابی اندام و عدم تقارن عملکردی کاربرد دارد و در محیط‌های ورزشی به‌سادگی قابل اجراست. کیفیت فرود نیز می‌تواند با سامانه امتیازدهی خطای فرود ارزیابی شود. این سامانه، خطاهای قابل مشاهده در وضعیت تنه و اندام تحتانی را هنگام پرش و فرود ثبت می‌کند و به‌عنوان ابزاری میدانی برای ارزیابی الگوی فرود شناخته شده است. پادوآ و همکاران نشان دادند که امتیازهای بالاتر این آزمون با الگوهای فرود نامطلوب‌تر همراه است و این ابزار می‌تواند برای شناسایی بازیکنانی که به آموزش حرکتی بیشتری نیاز دارند مفید باشد (Padua et al., 2015). بااین‌حال، امتیاز این آزمون نباید معادل وقوع قطعی آسیب تلقی شود؛ بلکه شاخصی از کیفیت حرکت و عوامل خطر بیومکانیکی قابل اصلاح است. این تمایز برای تفسیر دقیق نتایج و پرهیز از نتیجه‌گیری فراتر از داده‌ها ضروری است.

مرور مطالعات پیشین نشان می‌دهد که پژوهش‌های مربوط به تمرینات یکپارچه عصبی‌عضلانی عمدتاً بر کاهش میزان آسیب یا بهبود متغیرهایی مانند قدرت، توان، سرعت، چابکی و تعادل تمرکز داشته‌اند. در مقابل، مطالعات مربوط به ارتقای ظرفیت هوازی بازیکنان جوان بیشتر به تمرینات تناوبی پرفشار و بازی‌های در ابعاد کوچک پرداخته‌اند (Kunz et al., 2019). در نتیجه، شواهد درباره اثر یک برنامه واحد بر مجموعه‌ای از پیامدهای فیزیولوژیک و حرکتی همچنان محدود است. به‌ویژه، مطالعات اندکی در بازیکنان مرد ۱۸ تا ۲۰ سال نیمه‌نخبه بررسی کرده‌اند که آیا جایگزینی گرم‌کردن معمول با یک برنامه پیش‌رونده عصبی‌عضلانی می‌تواند به‌طور هم‌زمان حداکثر اکسیژن مصرفی، ضربان قلب استراحت، تعادل ایستا و پویا، انعطاف‌پذیری و کیفیت فرود را بهبود بخشد. همچنین، روشن نیست که بهبود کنترل وضعیتی تا چه اندازه با تغییر کیفیت فرود همراه است. این خلأ، از نظر علمی و کاربردی اهمیت دارد؛ زیرا پاسخ به آن می‌تواند به طراحی برنامه‌ای کم‌هزینه، قابل اجرا و متناسب با محدودیت زمانی باشگاه‌های فوتبال کمک کند.

بر این اساس، پژوهش حاضر با هدف تعیین اثربخشی هشت هفته تمرینات یکپارچه عصبی‌عضلانی بر ظرفیت هوازی، ضربان قلب استراحت، تعادل ایستا و پویا، انعطاف‌پذیری و خطاهای فرود در بازیکنان مرد فوتبال ۱۸ تا ۲۰ سال انجام شد. فرض بر این بود که اجرای این برنامه، در مقایسه با تمرین معمول تیم، موجب افزایش ظرفیت هوازی، بهبود تعادل

و انعطاف‌پذیری و کاهش خطاهای بیومکانیکی فرود می‌شود. همچنین، با توجه به نقش کنترل وضعیتی در تنظیم راستای اندام تحتانی و جذب نیرو، بررسی شد که آیا تغییرات تعادل پویا می‌تواند بخشی از تغییرات مشاهده‌شده در کیفیت فرود را توضیح دهد.

روش پژوهش

طرح پژوهش و جامعه آماری

پژوهش حاضر به‌صورت کارآزمایی تصادفی کنترل‌شده، با طرح دوگروهی موازی و اندازه‌گیری‌های پیش‌آزمون و پس‌آزمون انجام شد. مراحل طراحی، تخصیص شرکت‌کنندگان، اجرای مداخله و گزارش نتایج بر اساس اصول راهنمای گزارش‌دهی کارآزمایی‌های تصادفی تنظیم شد. متغیر مستقل پژوهش، برنامه تمرینات یکپارچه عصبی‌عضلانی و متغیرهای وابسته شامل حداکثر اکسیژن مصرفی برآوردشده، ضربان قلب استراحت، تعادل ایستا و پویا، انعطاف‌پذیری و امتیاز خطای فرود بودند.

جامعه پژوهش را بازیکنان مرد ۱۸ تا ۲۰ سال باشگاه فوتبال شهر بابل عراق تشکیل دادند که به‌طور منظم در تمرینات و مسابقات لیگ منطقه‌ای شرکت داشتند. معیارهای ورود شامل قرارداشتن در دامنه سنی ۱۸ تا ۲۰ سال، برخورداری از حداقل سه سال سابقه تمرین و رقابت سازمان‌یافته فوتبال و شرکت منظم در تمرینات تیم بود. وجود آسیب اسکلتی‌عضلانی محدودکننده عملکرد اندام تحتانی طی شش ماه گذشته، سابقه اختلالات قلبی‌عروقی یا عصبی و شرکت هم‌زمان در برنامه‌های بدنسازی خارج از برنامه تیم، از معیارهای عدم ورود در نظر گرفته شدند. همچنین، غیبت در بیش از ۲۰ درصد جلسات مداخله، ایجاد آسیب مؤثر بر اجرای آزمون‌ها و تکمیل‌نکردن پس‌آزمون‌ها از معیارهای خروج حین پژوهش بودند.

حجم نمونه با استفاده از نرم‌افزار G*Power، نسخه ۳، برآورد شد. با درنظرگرفتن اندازه اثر متوسط ۰٫۲۵، سطح معناداری ۰٫۰۵ و توان آماری ۰٫۸۰، حداقل حجم نمونه ۲۸ نفر تعیین شد. با توجه به احتمال ریزش نمونه، ۳۴ بازیکن وارد پژوهش شدند. شرکت‌کنندگان پس از طبقه‌بندی بر اساس پست بازی، به‌صورت تصادفی و با نسبت مساوی در گروه تمرینات یکپارچه عصبی‌عضلانی و گروه کنترل قرار گرفتند. در طول پژوهش، چهار نفر به دلیل آسیب‌های جزئی ناشی از فعالیت‌های معمول فوتبال و نامرتبط با مداخله از پژوهش خارج شدند و در نهایت داده‌های ۳۰ بازیکن، شامل ۱۵ نفر در هر گروه، تحلیل شد.

پژوهش پس از تأیید کمیته اخلاق در پژوهش دانشگاه محقق اردبیلی و اخذ رضایت‌نامه آگاهانه کتبی از شرکت‌کنندگان اجرا شد. اطلاعات آزمودنی‌ها محرمانه نگه داشته شد و شرکت در پژوهش داوطلبانه بود.

فرایند پژوهش ۱۰ هفته به طول انجامید و شامل یک هفته آشناسازی و اجرای پیش‌آزمون‌ها، هشت هفته مداخله تمرینی و یک هفته اجرای پس‌آزمون‌ها بود. یک هفته پیش از آغاز مداخله، شرکت‌کنندگان در جلسه‌ای ۶۰ دقیقه‌ای با شیوه اجرای آزمون‌های تعادل، انعطاف‌پذیری، پرش و فرود و آزمون دویدن آشنا شدند.

پیش‌آزمون‌ها در دو جلسه و با فاصله ۴۸ ساعت انجام شدند. در جلسه نخست، اندازه‌گیری‌های پیکرسنجی، ضربان قلب استراحت، تعادل ایستا و پویا و انعطاف‌پذیری انجام گرفت. در جلسه دوم، ابتدا کیفیت پرش و فرود و سپس ظرفیت هوازی ارزیابی شد. پس‌آزمون‌ها نیز ۴۸ تا ۷۲ ساعت پس از آخرین جلسه تمرینی، با همان ترتیب و شرایط پیش‌آزمون اجرا شدند. از شرکت‌کنندگان خواسته شد در ۴۸ ساعت پیش از آزمون از فعالیت شدید و در ۲۴ ساعت پیش از آن از مصرف نوشیدنی‌های حاوی کافئین خودداری کنند.

مداخله تمرینی

شرکت‌کنندگان گروه آزمایش به مدت هشت هفته، سه جلسه در هفته و در مجموع ۲۴ جلسه، برنامه تمرینات یکپارچه عصبی‌عضلانی را اجرا کردند. مدت هر جلسه تقریباً ۳۰ دقیقه بود و این برنامه جایگزین گرم‌کردن معمول تیم شد. بازیکنان پس از پایان مداخله، تمرینات فنی و تاکتیکی معمول تیم را ادامه دادند.

برنامه تمرینی شامل تمرینات تعادل، ثبات مرکزی، قدرت، حرکات جهشی، کنترل فرود، کاهش سرعت، تغییر جهت و چابکی واکنشی بود و در سه مرحله پیش‌رونده اجرا شد. در هفته‌های اول و دوم، تمرکز بر آموزش الگوهای صحیح حرکت، کنترل تنه و اندام تحتانی، ثبات ایستا و فرود دوپا بود. در هفته‌های سوم تا پنجم، تمرینات مقاومتی، حرکات جهشی پویا، پرش و فرود تک‌پا، اسکوات جام و حرکات چندجهتی به برنامه افزوده شد. در هفته‌های ششم تا هشتم، تمرینات با سرعت و پیچیدگی بیشتر و در شرایط نزدیک‌تر به فوتبال، شامل تغییر جهت سریع، پرش و فرود چندجهتی و چابکی واکنشی اجرا شدند. شدت تمرین از طریق افزایش سرعت، مقاومت، پیچیدگی حرکت و کاهش سطح اتکا به‌تدریج افزایش یافت.

گروه کنترل برنامه معمول فوتبال خود را شامل سه تا چهار جلسه تمرین فنی، تاکتیکی، بازی‌های در ابعاد کوچک و آماده‌سازی عمومی در هفته ادامه داد و هیچ برنامه ساختاریافته‌ای با هدف بهبود کنترل عصبی‌عضلانی یا مکانیک فرود دریافت نکرد.

بار درونی جلسات با استفاده از روش ادراک فشار جلسه تمرین بررسی شد. بازیکنان پس از هر جلسه، شدت کلی تمرین را بر اساس مقیاس صفر تا ۱۰ بورگ گزارش کردند و بار تمرینی بر اساس مدت جلسه و امتیاز ادراک فشار محاسبه شد. حضور و غیاب شرکت‌کنندگان نیز ثبت شد و شرکت در حداقل ۸۰ درصد جلسات برای باقی‌ماندن در تحلیل نهایی الزامی بود.

ابزارها و روش‌های اندازه‌گیری

قد ایستاده با استفاده از قدسنج دیواری سکا مدل ۲۱۳، ساخت آلمان، با دقت ۰٫۱ سانتی‌متر و توده بدن با ترازوی دیجیتال تانیتا مدل BWB-۸۰۰، ساخت ژاپن، با دقت ۰٫۱ کیلوگرم اندازه‌گیری شد. شاخص توده بدنی بر اساس توده بدن و قد شرکت‌کنندگان محاسبه شد.

ضربان قلب استراحت پیش از گرم‌کردن و آزمون‌های بدنی، پس از قرارگرفتن آزمودنی در وضعیت استراحت، اندازه‌گیری و بر حسب تعداد ضربان در دقیقه ثبت شد.

برای برآورد حداکثر اکسیژن مصرفی از آزمون دویدن ۱۲ دقیقه‌ای کوپر استفاده شد. شرکت‌کنندگان طی ۱۲ دقیقه بیشترین مسافت ممکن را در پیست ۴۰۰ متری طی کردند. مسافت کل با دقت یک متر ثبت شد و حداکثر اکسیژن مصرفی نسبی بر اساس معادله استاندارد آزمون کوپر برآورد گردید. به دلیل اندازه‌گیری‌نشدن مستقیم تبادلات تنفسی، متغیر حاصل در پژوهش حاضر «حداکثر اکسیژن مصرفی برآوردشده» در نظر گرفته شد.

تعادل پویا با استفاده از آزمون تعادل Y ارزیابی شد. شرکت‌کننده روی یک پا در مرکز دستگاه قرار گرفت و با پای آزاد، نشانگر را در جهت‌های قدامی، خلفی‌داخلی و خلفی‌خارجی تا بیشترین فاصله ممکن حرکت داد. سه کوشش موفق در هر جهت ثبت شد و فاصله‌های دستیابی با توجه به طول اندام تحتانی نرمال‌سازی شدند. نمره ترکیبی تعادل پویا بر اساس عملکرد سه جهت محاسبه و به‌صورت درصد گزارش شد.

تعادل ایستا با آزمون ایستادن لک‌لک اندازه‌گیری شد. شرکت‌کننده روی پای غالب ایستاد، دست‌ها را روی کمر قرار داد و کف پای غیراتکا را در مجاورت سطح داخلی زانوی پای اتکا گذاشت. زمان‌گیری با بلندشدن پاشنه پای اتکا آغاز و در صورت تماس پاشنه با زمین، جابه‌جایی پای اتکا، جداشدن دست‌ها از کمر یا برهم‌خوردن وضعیت آزمون متوقف شد. سه کوشش انجام شد و بهترین زمان بر حسب ثانیه ثبت گردید.

انعطاف‌پذیری با آزمون نشستن و رساندن و دستگاه ساخت شرکت لافایت، ایالات متحده، ارزیابی شد. شرکت‌کننده با زانوهای باز و کف پاهای چسبیده به دستگاه، دست‌ها را بدون حرکت جهشی به سمت جلو حرکت داد. سه کوشش انجام شد و بهترین رکورد با دقت ۰٫۵ سانتی‌متر ثبت گردید.

کیفیت پرش و فرود با استفاده از سامانه امتیازدهی خطای فرود ارزیابی شد. شرکت‌کنندگان از روی جعبه‌ای به ارتفاع ۳۰ سانتی‌متر در فاصله‌ای معادل ۵۰ درصد قد بدن فرود آمدند و بلافاصله یک پرش عمودی با حداکثر توان انجام دادند. سه کوشش معتبر با دو دوربین و نرخ ثبت ۶۰ فریم در ثانیه از نماهای روبه‌رو و جانبی فیلم‌برداری شد. ویدئوهای کدگذاری‌شده توسط ارزیابی که از تخصیص گروهی شرکت‌کنندگان اطلاع نداشت، بر اساس فرم ۱۷ مؤلفه‌ای امتیازدهی شدند. امتیاز بیشتر نشان‌دهنده تعداد بیشتر خطاهای حرکتی و کیفیت نامطلوب‌تر فرود بود. پایایی درون‌ارزیاب پیش از تحلیل بررسی شد و ضریب همبستگی درون‌طبقه‌ای بیشتر از ۰٫۹۰ به دست آمد.

تحلیل آماری

داده‌ها با استفاده از نرم‌افزار اس‌پی‌اس‌اس نسخه ۲۸ تحلیل شدند. متغیرهای کمی با میانگین و انحراف معیار توصیف شدند. طبیعی‌بودن توزیع داده‌ها و باقیمانده‌های مدل با آزمون شاپیرو ـ ویلک و همگنی واریانس‌ها با آزمون لوین بررسی شد.

برای تعیین اثر مداخله بر هر متغیر، از تحلیل کوواریانس یک‌راهه استفاده شد. در هر تحلیل، مقدار پس‌آزمون به‌عنوان متغیر وابسته، گروه به‌عنوان عامل ثابت و مقدار پیش‌آزمون همان متغیر به‌عنوان هم‌پراش در نظر گرفته شد. پیش از اجرای تحلیل، ارتباط خطی میان پیش‌آزمون و پس‌آزمون و همگنی شیب‌های رگرسیون بررسی شد. نتایج با تفاوت میانگین تعدیل‌شده، فاصله اطمینان ۹۵ درصد، آماره F و سطح معناداری گزارش شدند.

اندازه اثر با استفاده از مجذور اتای تفکیکی محاسبه شد و مقادیر ۰٫۰۰۱، ۰٫۰۰۶ و ۰٫۱۴ به‌ترتیب به‌عنوان اثر کوچک، متوسط و بزرگ تفسیر شدند. سطح معناداری آماری کمتر از ۰٫۰۵ در نظر گرفته شد.

برای بررسی اکتشافی نقش تغییرات تعادل پویا در ارتباط میان مداخله و کیفیت فرود، تحلیل میانجی‌گری با ۵۰۰۰ بازنمونه‌گیری بوت‌استرپ انجام شد. در این مدل، گروه تمرینی متغیر مستقل، تغییر تعادل پویا متغیر میانجی و تغییر امتیاز خطای فرود متغیر وابسته بود. اثر غیرمستقیم زمانی معنادار تلقی شد که فاصله اطمینان ۹۵ درصد آن شامل صفر نبود.

یافته‌ها

پیش از انجام تحلیل‌های استنباطی، داده‌ها از نظر خطاهای ورود، مقادیر گمشده، داده‌های پرت و مفروضه‌های آماری بررسی شدند. در میان شرکت‌کنندگانی که مراحل پژوهش را تکمیل کردند، هیچ داده گمشده‌ای مشاهده نشد. نتایج آزمون شاپیرو—ویلک نشان داد که انحراف معناداری از توزیع طبیعی در باقیمانده‌های استانداردشده متغیرهای پژوهش وجود نداشت ($p>۰/۰۵$). همچنین، نتایج آزمون لوین بیانگر برقرار بودن فرض همگنی واریانس‌ها در دو گروه بود ($p>۰/۰۵$).

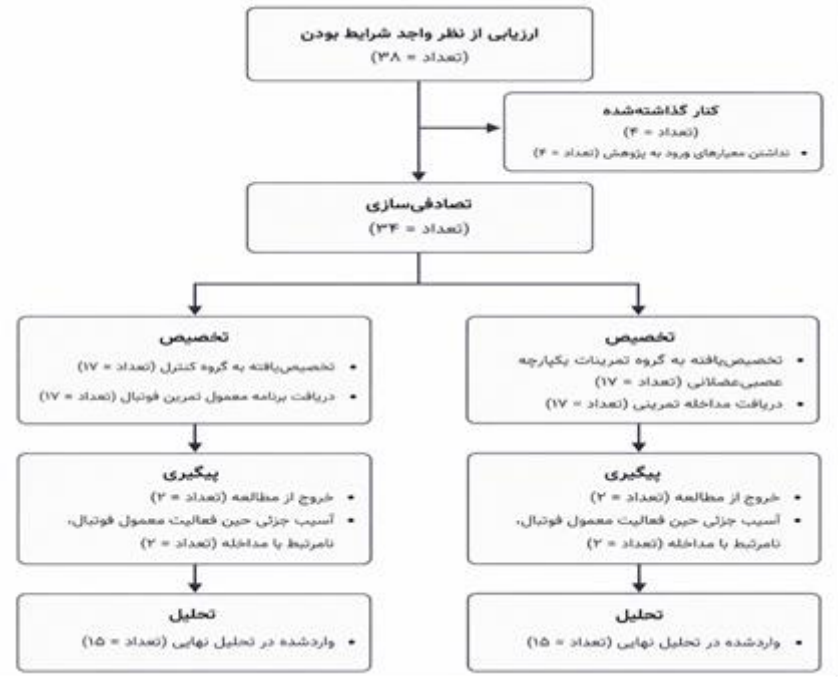
از ۳۴ بازیکنی که در آغاز پژوهش به‌صورت تصادفی در دو گروه تخصیص یافتند، ۳۰ نفر دوره مداخله و ارزیابی‌های پس‌آزمون را به‌طور کامل به پایان رساندند. چهار بازیکن، شامل دو نفر از گروه تمرینات یکپارچه عصبی‌عضلانی و دو نفر از گروه کنترل، به دلیل آسیب‌های جزئی ایجادشده در تمرینات یا مسابقات معمول فوتبال که با مداخله پژوهش ارتباطی نداشت، از ادامه همکاری خارج شدند. بنابراین، میزان ریزش کل نمونه ۱۱/۸ درصد بود و داده‌های ۳۰ بازیکن، شامل ۱۵ نفر در هر گروه، در تحلیل نهایی وارد شد.

به‌منظور بررسی اکتشافی ویژگی‌های افراد خارج‌شده، سن، شاخص توده بدنی و حداکثر اکسیژن مصرفی برآوردشده در خط پایه میان تکمیل‌کنندگان و افراد خارج‌شده مقایسه شد. نتایج آزمون تی مستقل تفاوت معناداری را میان دو گروه نشان

نداد (p>۰/۴۰). بااین‌حال، به دلیل تعداد اندک افراد خارج‌شده، این یافته باید با احتیاط تفسیر شود و صرفاً نشان می‌دهد که در متغیرهای پایه بررسی‌شده، تفاوت آشکاری میان تکمیل‌کنندگان و افراد خارج‌شده مشاهده نشد.

شکل ۱ جریان شرکت‌کنندگان را از مرحله بررسی شرایط ورود تا تخصیص تصادفی، پیگیری و ورود به تحلیل نهایی نشان می‌دهد. از ۳۴ بازیکنی که به‌صورت تصادفی در دو گروه قرار گرفتند، ۳۰ نفر شامل ۱۵ نفر در گروه تمرینات یکپارچه عصبی‌عضلانی و ۱۵ نفر در گروه کنترل، مراحل مداخله و ارزیابی‌های پس‌آزمون را تکمیل کردند و داده‌های آنان در تحلیل نهایی وارد شد.

شکل ۱. نمودار جریان شرکت‌کنندگان در مراحل جذب، تخصیص تصادفی، پیگیری و تحلیل نهایی



ویژگی‌های جمعیت‌شناختی و فیزیولوژیک شرکت‌کنندگان در آغاز پژوهش در جدول ۱ ارائه شده است. نتایج مقایسه‌های مقدماتی نشان داد که بین دو گروه از نظر سن، توده بدن، سابقه تمرین، حداکثر اکسیژن مصرفی برآوردشده، ضربان قلب استراحت و امتیاز خطای فرود تفاوت آماری معناداری وجود نداشت (p>۰٫۰۵). اندازه تفاوت‌های بین‌گروهی برای بیشتر متغیرها ناچیز بود؛ بااین‌حال، سابقه تمرین و امتیاز خطای فرود به‌ترتیب اندازه اثر ۰٫۴۰ و ۰٫۳۴ داشتند. ازاین‌رو، نمی‌توان هم‌ارزی کامل دو گروه را صرفاً بر اساس غیرمعنادار بودن آزمون‌ها نتیجه گرفت. در تحلیل‌های اصلی، مقادیر پیش‌آزمون هر متغیر به‌عنوان هم‌پراش وارد مدل شدند تا اثر تفاوت‌های اولیه احتمالی کنترل شود.

جدول ۱. ویژگی‌های جمعیت‌شناختی، فیزیولوژیک و بیومکانیکی شرکت‌کنندگان در آغاز پژوهش

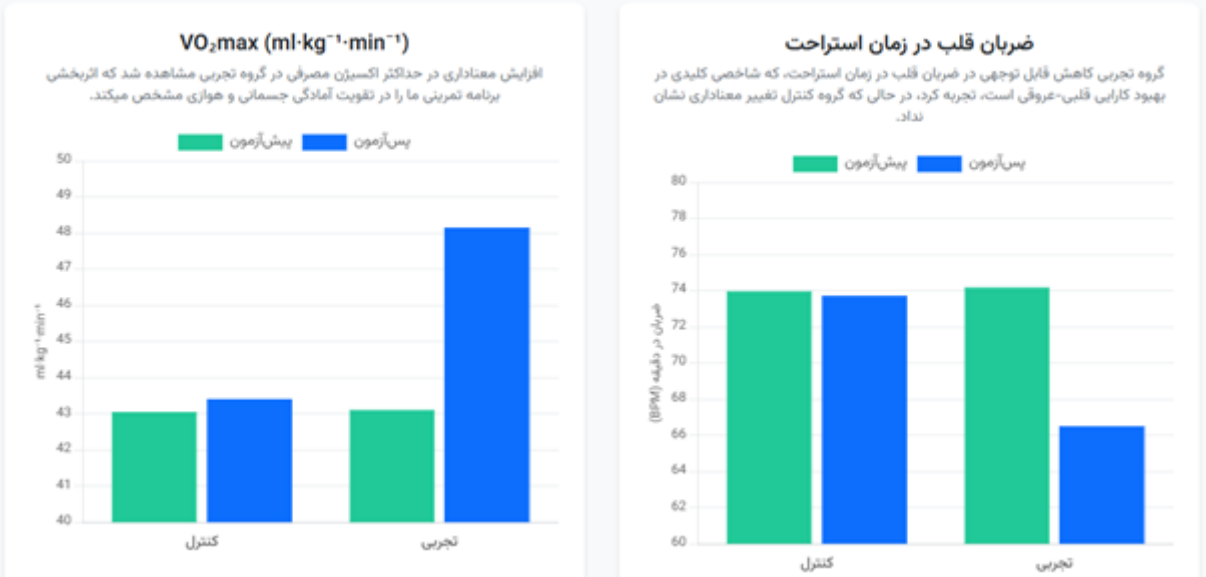
متغیر	گروه کنترل (۱۵ نفر)	گروه آزمایش (۱۵ نفر)	مقدار p	اندازه اثر d کوهن
ویژگی‌های جمعیت‌شناختی				
سن (سال)	۱۸٫۹۳ ± ۰٫۷۰	۱۹٫۰۰ ± ۰٫۶۵	۰٫۷۸	۰٫۱۰
توده بدن (کیلوگرم)	۷۲٫۹ ± ۵٫۶	۷۳٫۸ ± ۴٫۵	۰٫۶۲	۰٫۱۸
سابقه تمرین (سال)	۴٫۷ ± ۱٫۱	۵٫۲ ± ۱٫۲	۰٫۲۹	۰٫۴۰
شاخص‌های فیزیولوژیک				
حداکثر اکسیژن مصرفی برآوردشده (میلی‌لیتر/کیلوگرم/دقیقه)	۴۳٫۰۵ ± ۱٫۶۸	۴۳٫۱۲ ± ۱٫۷۶	۰٫۹۱	۰٫۰۴
ضربان قلب استراحت (ضربان در دقیقه)	۷۴٫۰ ± ۵٫۲	۷۴٫۲ ± ۴٫۸	۰٫۹۰	۰٫۰۴
شاخص بیومکانیکی				
امتیاز خطای فرود	۵٫۶۷ ± ۰٫۹۸	۵٫۳۳ ± ۰٫۹۸	۰٫۳۴	۰٫۳۴

تغییرات ظرفیت هوازی

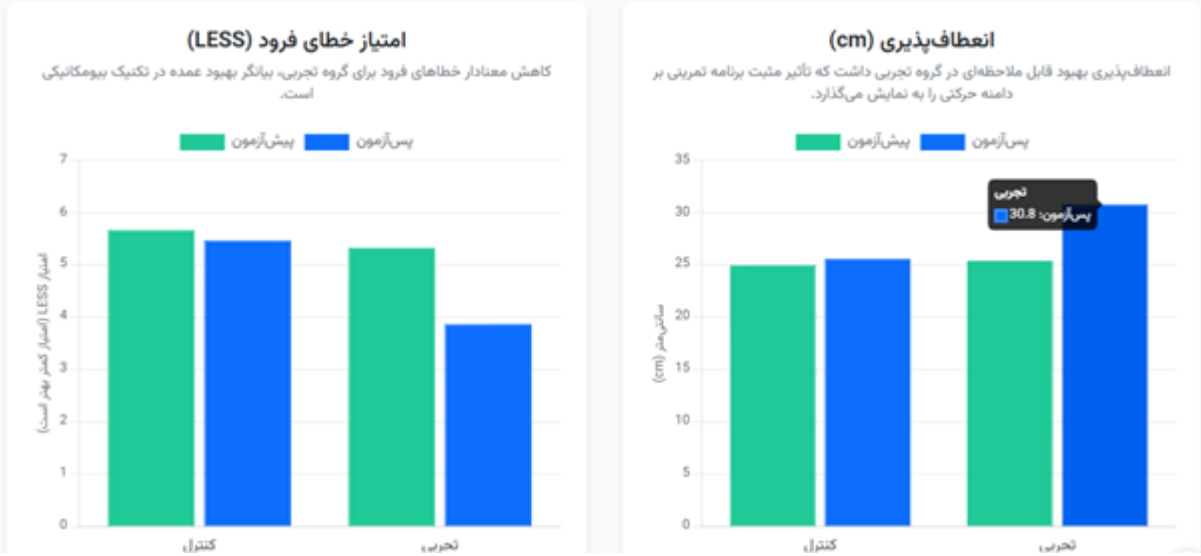
نتایج تحلیل کوواریانس، پس از کنترل مقادیر پیش‌آزمون، نشان داد که حداکثر اکسیژن مصرفی برآوردشده در گروه تمرینات یکپارچه عصبی‌عضلانی به‌طور معناداری بیشتر از گروه کنترل بود [$F(1,27)=88.42$، $p<0.001$]. اندازه اثر این تفاوت بزرگ بود [مجذور اتای تفکیکی=۰.۷۶۶] که بیانگر اثر قابل توجه مداخله بر ظرفیت هوازی شرکت‌کنندگان است.

تفاوت میانگین تعدیل‌شده بین دو گروه ۴.۷۸ میلی‌لیتر به ازای هر کیلوگرم وزن بدن در دقیقه بود و فاصله اطمینان ۹۵ درصد آن بین ۳.۷۷ تا ۵.۷۹ قرار داشت. این یافته نشان می‌دهد که پس از کنترل تفاوت‌های اولیه، شرکت‌کنندگان گروه آزمایش در پس‌آزمون به‌طور متوسط ۴.۷۸ واحد حداکثر اکسیژن مصرفی برآوردشده بیشتری نسبت به گروه کنترل داشتند. مثبت بودن تفاوت میانگین تعدیل‌شده و قرار نگرفتن صفر در فاصله اطمینان ۹۵ درصد نیز مؤید برتری مداخله تمرینی در بهبود این شاخص است.

شکل ۲. مقایسه میانگین حداکثر اکسیژن مصرفی برآوردشده در پیش‌آزمون و پس‌آزمون در دو گروه کنترل و تمرینات یکپارچه عصبی‌عضلانی







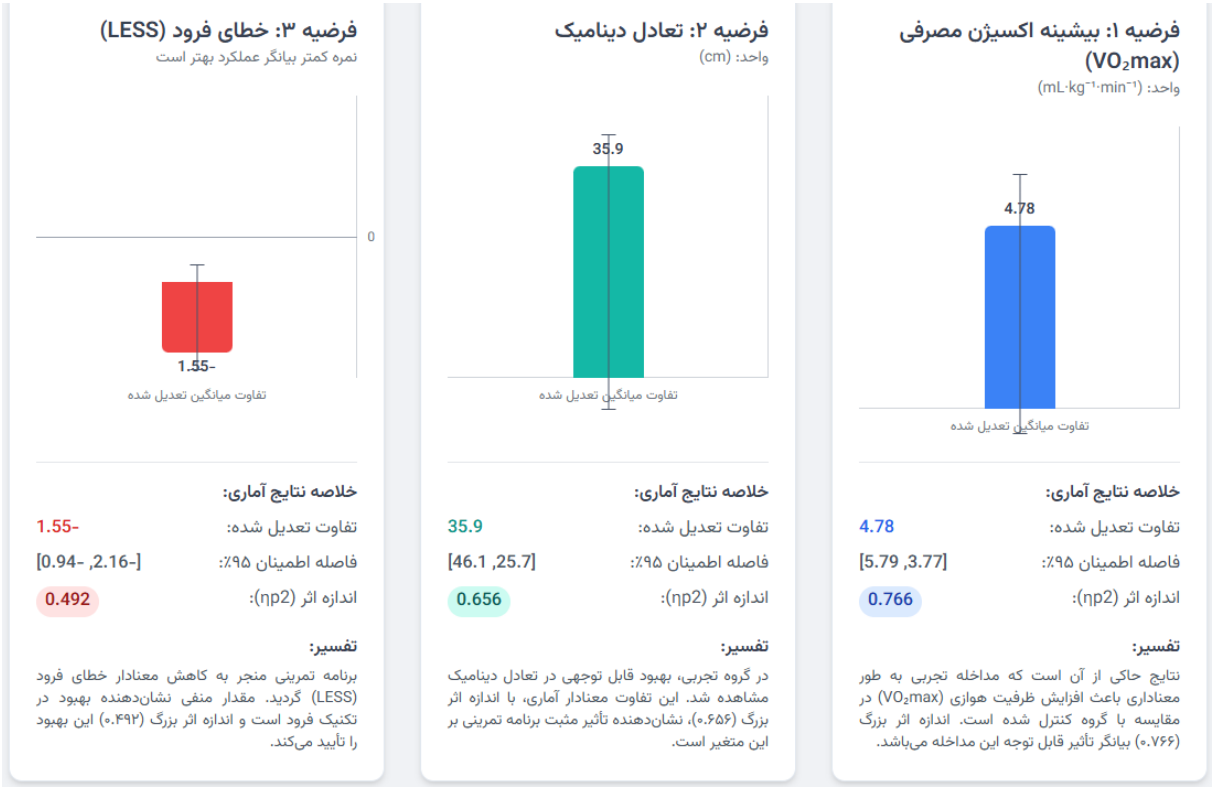
سازگاری‌های زیست‌حرکتی و بیومکانیکی

نتایج تحلیل کوواریانس، پس از کنترل مقادیر پیش‌آزمون، نشان داد که در شاخص‌های زیست‌حرکتی و بیومکانیکی نیز بین دو گروه تفاوت‌های معناداری وجود داشت. در آزمون تعادل Y، نمره تعادل پویای گروه تمرینات یکپارچه عصبی‌عضلانی به‌طور معناداری بیشتر از گروه کنترل بود $F(۱,۲۷)=۵۱.۶۰$، $p<۰.۰۰۱$، $\eta p۲=۰.۶۵۶$، $F(۱,۲۷)=۵۱.۶۰$، $p<۰.۰۰۱$، $\eta p۲=۰.۶۵۶$، $F(۱,۲۷)=۵۱.۶۰$، $p<۰.۰۰۱$، $\eta p^2=۰.۶۵۶$. تفاوت میانگین تعدیل‌شده بین دو گروه ۳۵.۹ سانتی‌متر بود و فاصله اطمینان ۹۵ درصد آن بین ۲۵.۷ تا ۴۶.۱ قرار داشت. این یافته نشان می‌دهد که پس از کنترل مقادیر پایه، عملکرد گروه آزمایش در تعادل پویا به‌طور متوسط ۳۵.۹ سانتی‌متر بیشتر از گروه کنترل بود.

همچنین، امتیاز خطای فرود در گروه تمرینات یکپارچه عصبی‌عضلانی به‌طور معناداری کمتر از گروه کنترل بود $F(۱,۲۷)=۲۶.۱۷$، $p<۰.۰۰۱$، $\eta p۲=۰.۴۹۲$، $F(۱,۲۷)=۲۶.۱۷$، $p<۰.۰۰۱$، $\eta p۲=۰.۴۹۲$، $F(۱,۲۷)=۲۶.۱۷$، $p<۰.۰۰۱$، $\eta p^2=۰.۴۹۲$. تفاوت میانگین تعدیل‌شده بین دو گروه ۱.۵۵− خطا بود و فاصله اطمینان ۹۵ درصد آن از ۲.۱۶− تا ۰.۹۴− متغیر بود. با توجه به

اینکه امتیاز کمتر در این آزمون نشان‌دهنده خطاهای حرکتی کمتر و کیفیت بهتر فرود است، این یافته بیانگر بهبود معنادار مکانیک فرود در گروه آزمایش نسبت به گروه کنترل است.

شکل ۳. تفاوت میانگین‌های تعدیل‌شده متغیرهای اصلی بین دو گروه کنترل و تمرینات یکپارچه عصبی‌عضلانی



تحلیل حساسیت

برای بررسی استواری نتایج، تحلیل حساسیت با استفاده از تحلیل کوواریانس رتبه‌ای کواد انجام شد. نتایج این تحلیل نشان داد که تفاوت‌های بین گروهی در حداکثر اکسیژن مصرفی برآوردشده، تعادل پویا و امتیاز خطای فرود همچنان معنادار باقی ماندند $p<۰.۰۰۱$ $p<۰.۰۰۱$ $p<۰.۰۰۱$. این یافته نشان می‌دهد که نتایج اصلی پژوهش نسبت به نقض احتمالی برخی مفروضه‌های پارامتریک از استحکام مناسبی برخوردار بودند.

تحلیل میانجی‌گری اکتشافی

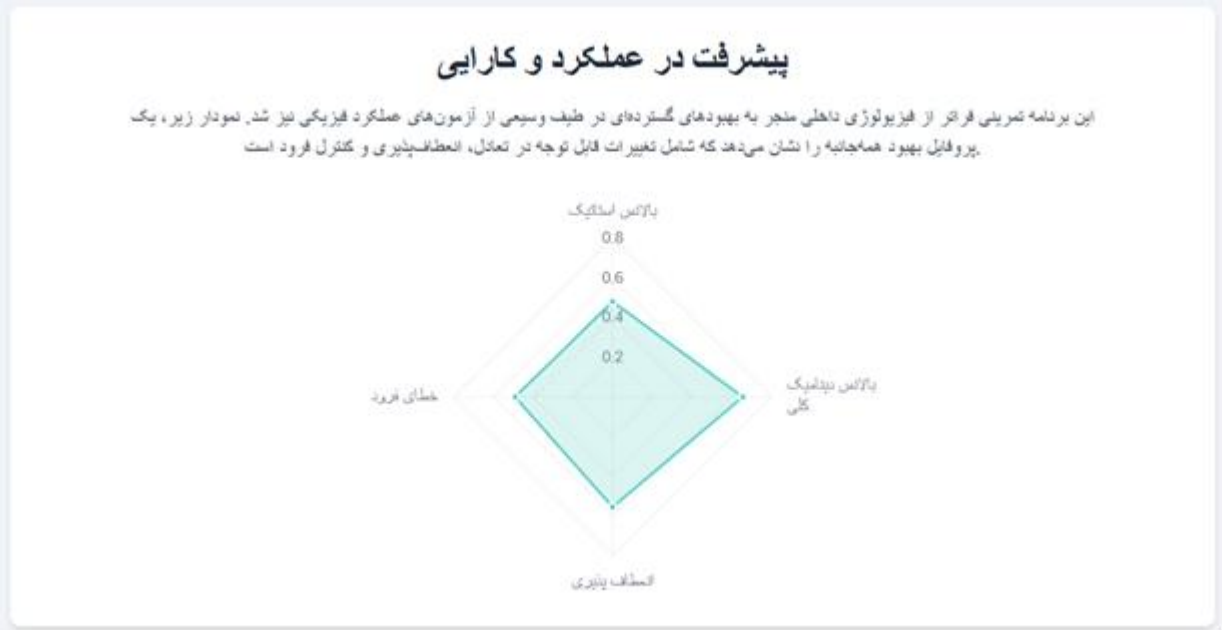
به‌منظور بررسی اکتشافی نقش تعادل پویا در ارتباط بین مداخله تمرینی و تغییر کیفیت فرود، تحلیل میانجی‌گری با استفاده از روش بوت‌استرپ ناپارامتریک و ۵۰۰۰ بازنمونه‌گیری انجام شد. در این مدل، گروه تمرینی به‌عنوان متغیر مستقل، تغییر تعادل پویا به‌عنوان متغیر میانجی و تغییر امتیاز خطای فرود به‌عنوان متغیر وابسته در نظر گرفته شد. نتایج نشان داد که اثر غیرمستقیم مداخله از طریق تغییرات تعادل پویا معنادار بود؛ به‌گونه‌ای که برآورد نقطه‌ای اثر غیرمستقیم برابر با ۰.۹۱- و فاصله اطمینان ۹۵ درصد آن بین ۱.۴۸- تا ۰.۴۵- قرار داشت. از آنجا که این فاصله اطمینان شامل صفر نبود، می‌توان گفت بهبود تعادل پویا احتمالاً بخشی از اثر مداخله بر بهبود کیفیت فرود را تبیین می‌کند. با این حال، با توجه به حجم نمونه و ماهیت اکتشافی تحلیل، این یافته باید با احتیاط تفسیر شود.

جدول ۲. خلاصه اثرات مداخله بر متغیرهای اصلی پژوهش

متغیر وابسته	تفاوت میانگین تعدیل‌شده [فاصله اطمینان ۹۵٪]	مقدار p	اندازه اثر (ηp^2)
حداکثر اکسیژن مصرفی برآوردشده	+۴.۷۸ [۳.۷۷ ,۵.۷۹]	<۰.۰۰۱	۰.۷۶۶
ضربان قلب استراحت	−۷.۴۵ [−۹.۸۱ ,−۵.۰۹]	<۰.۰۰۱	۰.۶۰۶
تعادل پویا	+۳۵.۹ [۲۵.۷ ,۴۶.۱]	<۰.۰۰۱	۰.۶۵۶
امتیاز خطای فرود	−۱.۵۵ [−۲.۱۶ ,−۰.۹۴]	<۰.۰۰۱	۰.۴۹۲

یادداشت: تفاوت میانگین تعدیل‌شده از تفاضل گروه آزمایش منهای گروه کنترل به‌دست آمده است. مقادیر منفی برای ضربان قلب استراحت و امتیاز خطای فرود نشان‌دهنده بهبود در گروه آزمایش است.

شکل ٤. نمای کلی تغییرات متغیرهای عملکردی در گروه تمرینات یکپارچه عصبی‌عضلانی





نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با هدف بررسی تأثیر هشت هفته تمرینات یکپارچه عصبی‌عضلانی بر ظرفیت هوازی، ضربان قلب استراحت، تعادل پویا و کیفیت الگوی فرود بازیکنان مرد فوتبال ۱۸ تا ۲۰ سال انجام شد. یافته‌ها نشان داد که اجرای این برنامه، در مقایسه با تمرین معمول فوتبال، موجب افزایش حداکثر اکسیژن مصرفی برآوردشده، کاهش ضربان قلب استراحت، بهبود تعادل پویا و کاهش خطاهای فرود شد. بزرگ‌بودن اندازه اثر متغیرهای اصلی نشان می‌دهد که تغییرات مشاهده‌شده تنها به معناداری آماری محدود نبوده و مداخله از نظر عملکردی نیز تأثیر قابل‌توجهی داشته است. همچنین، نتایج تحلیل

میانجی گری اکتشافی نشان داد که بخشی از اثر تمرینات بر کیفیت فرود ممکن است از مسیر بهبود تعادل پویا ایجاد شده باشد. در مجموع، این یافته‌ها نشان می‌دهد که یک برنامه عصبی‌عضلانی چندمؤلفه‌ای، در صورت برخورداری از شدت، پیشرفت و تداوم مناسب، می تواند فراتر از یک برنامه صرفاً پیشگیرانه عمل کند و چند جنبه از آمادگی فیزیولوژیک و حرکتی بازیکنان جوان را به‌طور هم‌زمان تحت تأثیر قرار دهد.

یکی از مهم‌ترین یافته های پژوهش، افزایش معنادار حداکثر اکسیژن مصرفی برآوردشده در گروه تمرینات یکپارچه عصبی‌عضلانی بود. پس از کنترل مقادیر پیش‌آزمون، ظرفیت هوازی گروه آزمایش به‌طور متوسط ۴٫۷۸ میلی‌لیتر به ازای هر کیلوگرم وزن بدن در دقیقه بیشتر از گروه کنترل بود. این نتیجه نشان می‌دهد که برنامه اجراشده، با وجود تمرکز اصلی بر تعادل، قدرت، حرکات جهشی، کنترل فرود و تغییر جهت، توانسته است بار متابولیکی مناسبی نیز ایجاد کند. درگیری هم‌زمان گروه‌های عضلانی بزرگ، اجرای متوالی حرکات چندجهتی، پرش‌ها، کاهش سرعت و تمرینات چابکی، همراه با زمان های استراحت نسبتاً محدود، احتمالاً ضربان قلب و نیاز اکسیژنی تمرین را افزایش داده است. همچنین، افزایش تدریجی سرعت، مقاومت و پیچیدگی حرکات در طول هشت هفته می تواند از سازگاری زودهنگام بازیکنان با یک بار ثابت جلوگیری کرده و محرک لازم برای بهبود عملکرد هوازی میدانی را حفظ کرده باشد.

کونز و همکاران (۲۰۱۹) در یک فراتحلیل نشان دادند که تمرینات تناوبی پرفشار و بازی‌های در ابعاد کوچک، هر دو می‌توانند شاخص های استقامتی و عملکرد اختصاصی بازیکنان جوان فوتبال را بهبود دهند؛ زیرا ساختار متناوب فعالیت و استراحت در این روش‌ها با نیازهای فیزیولوژیک فوتبال هماهنگ است (Kunz et al., 2019). اگرچه مداخله پژوهش حاضر یک برنامه تناوبی هوازی متعارف نبود، تراکم حرکات جهشی، چندجهتی و واکنشی می‌تواند الگویی مشابه از فعالیت‌های شدید کوتاه‌مدت و دوره‌های بازیابی ایجاد کرده باشد. گابلر و همکاران (۲۰۱۸) نیز در مرور نظام‌مند خود گزارش کردند که ترکیب هدفمند تمرینات قدرتی و استقامتی در نوجوانان الزاماً موجب اختلال در سازگاری نمی‌شود و می‌تواند چند مؤلفه آمادگی جسمانی را به‌طور هم‌زمان ارتقا دهد (Gäbler et al., 2018). این یافته با نتیجه پژوهش حاضر همسو است و نشان می‌دهد که در صورت طراحی صحیح برنامه، توسعه توانایی‌های عصبی‌عضلانی و هوازی لزوماً در تعارض با یکدیگر قرار نمی گیرند.

هامامی و همکاران (۲۰۲۳) نیز نشان دادند که تمرینات یکپارچه عصبی‌عضلانی در فوتبالیست‌های جوان موجب بهبود تعادل، قدرت، توان، سرعت و تغییر جهت می‌شود، هرچند در آن مطالعه ظرفیت هوازی اندازه‌گیری نشده بود (Hammami et al., 2023). شباهت نتایج عملکردی دو مطالعه را می‌توان به چندمؤلفه‌ای‌بودن برنامه‌ها، اجرای پیش‌رونده تمرین و استفاده از حرکات قدرتی، تعادلی و جهشی نسبت داد. بااین‌حال، یافته پژوهش حاضر دامنه گسترده‌تری از سازگاری را نشان داد؛ زیرا علاوه بر شاخص‌های عصبی‌عضلانی، عملکرد هوازی میدانی نیز بهبود یافت.

در مقابل، ایمپلیتزری و همکاران (۲۰۱۳) پس از اجرای نه هفته برنامه «فیفا ۱۱ پلاس»، بهبودهایی را در کنترل عصبی‌عضلانی و برخی شاخص های قدرت گزارش کردند، اما در بیشتر متغیرهای عملکردی تغییر قابل‌توجهی مشاهده نکردند (Impellizzeri et al., 2013). ناهمسویی نسبی این نتایج ممکن است به تفاوت در محتوای برنامه‌ها، سطح آمادگی اولیه بازیکنان و میزان بار متابولیکی تمرین مربوط باشد. مداخله پژوهش حاضر در مراحل میانی و پایانی شامل حرکات سریع، پرش های چندجهتی، کاهش سرعت و چابکی واکنشی بود و هر جلسه حدود ۳۰ دقیقه ادامه داشت؛ بنابراین، احتمالاً فشار قلبی‌تنفسی بیشتری نسبت به برنامه‌هایی داشته است که با سرعت پایین‌تر، توقف‌های بیشتر یا مدت کوتاه‌تر اجرا می‌شوند.

کاهش معنادار ضربان قلب استراحت نیز با افزایش ظرفیت هوازی هم‌جهت بود. این تغییر می‌تواند نشان‌دهنده بهبود کارایی عمومی دستگاه قلبی عروقی و کاهش نیاز قلب به تعداد ضربان بیشتر در حالت استراحت باشد. بااین‌حال، متغیرهایی مانند حجم ضربه‌ای قلب، تغییرپذیری ضربان قلب، حجم پلاسما و فعالیت دستگاه عصبی خودمختار در این پژوهش اندازه‌گیری نشدند؛ بنابراین، نمی‌توان سازوکار دقیق کاهش ضربان قلب استراحت را مشخص کرد. افزون بر این، حداکثر اکسیژن مصرفی با آزمون کوپر برآورد شد و به‌صورت مستقیم با دستگاه تحلیل گاز اندازه‌گیری نشد. ازاین‌رو، افزایش مسافت

طی‌شده ممکن است علاوه بر سازگاری قلبی‌تنفسی، تا حدی از بهبود اقتصاد حرکت، تحمل فعالیت، آشنایی بیشتر با آزمون یا تنظیم مناسب‌تر سرعت ناشی شده باشد. بر این اساس، یافته حاضر از بهبود عملکرد هوازی میدانی حمایت می‌کند، اما برای نسبت‌دادن کامل تغییرات به افزایش واقعی حداکثر اکسیژن مصرفی، اندازه‌گیری مستقیم تبادلات تنفسی ضروری است.

بهبود تعادل پویا یکی دیگر از یافته‌های اصلی پژوهش بود. پس از تعدیل مقادیر پایه، عملکرد گروه آزمایش در آزمون تعادل Y به‌طور معناداری بهتر از گروه کنترل بود. تعادل پویا در فوتبال به توانایی بازیکن برای کنترل مرکز جرم در محدوده سطح اتکا هنگام دویدن، توقف، ضربه‌زدن، تغییر جهت و فرود مربوط می‌شود. برنامه حاضر با استفاده از تمرینات تک‌پا و دوپا، حرکات چندجهتی، کاهش سطح اتکا، جابه‌جایی مرکز جرم و تکالیف واکنشی، بازیکنان را به تنظیم مداوم وضعیت تنه، لگن و اندام تحتانی وادار کرد. تکرار این تکالیف احتمالاً موجب بهبود هماهنگی بین‌عضلانی، استفاده مؤثرتر از اطلاعات حسی و تنظیم سریع‌تر پاسخ‌های وضعیتی شده است.

هامامی و همکاران (۲۰۲۳) پس از هشت هفته تمرین یکپارچه عصبی‌عضلانی، افزایش معناداری در تعادل پویای بازیکنان جوان فوتبال گزارش کردند (Hammami et al., 2023). شباهت مدت مداخله، ویژگی‌های سنی شرکت‌کنندگان و ماهیت چندمؤلفه‌ای برنامه می‌تواند همسویی نتایج دو پژوهش را توضیح دهد. در هر دو مطالعه، تمرینات تعادلی به‌صورت مجزا و ایستا اجرا نشدند، بلکه با حرکات قدرتی، جهشی و چندجهتی ترکیب شدند؛ رویکردی که احتمال انتقال سازگاری‌ها به حرکات واقعی فوتبال را افزایش می‌دهد.

استفن و همکاران (۲۰۱۳) نیز نشان دادند که بازیکنان جوانی که پایبندی بیشتری به برنامه عصبی‌عضلانی «فیفا ۱۱ پلاس» داشتند، در تعادل عملکردی پیشرفت بیشتری نشان دادند (Steffen et al., 2013). این نتیجه اهمیت استمرار تمرین و اجرای منظم برنامه را برجسته می‌کند. در پژوهش حاضر نیز تمرینات سه بار در هفته انجام شد و شرکت در حداقل ۸۰ درصد جلسات برای حضور در تحلیل نهایی الزامی بود؛ بنابراین، میزان مواجهه تمرینی مناسب احتمالاً در شکل‌گیری تغییرات تعادلی نقش داشته است.

در مقابل، زخ و همکاران (۲۰۱۴) پس از اجرای تمرینات عصبی‌عضلانی در ورزشکاران جوان هاکی، بهبود یکسانی را در تمام شاخص‌های تعادل مشاهده نکردند و اثر تمرین در برخی آزمون‌ها محدود بود (Zech et al., 2014). تفاوت میان نتایج ممکن است به ماهیت چندبعدی تعادل، نوع ورزش، سطح اولیه شرکت‌کنندگان، محتوای تمرین و ابزار اندازه‌گیری مربوط باشد. آزمون‌های مختلف تعادل الزاماً یک سازه کاملاً مشابه را ارزیابی نمی‌کنند و ممکن است یک برنامه در کنترل وضعیتی ایستا مؤثر باشد، اما در آزمون‌های دسترسی پویا یا واکنشی اثر کمتری ایجاد کند. در پژوهش حاضر، حضور تمرینات تک‌پا و چندجهتی و شباهت نسبی آنها با الزامات آزمون تعادل Y احتمالاً انتقال تمرینی بیشتری ایجاد کرده است. بنابراین، بهبود نمره آزمون تعادل Y را باید به‌عنوان بهبود کنترل وضعیتی پویا در شرایط همانند این آزمون تفسیر کرد و از تعمیم آن به تمام ابعاد تعادل خودداری نمود.

کاهش معنادار امتیاز خطای فرود نشان داد که بازیکنان گروه آزمایش پس از مداخله، تکلیف پرش و فرود را با خطاهای قابل مشاهده کمتری اجرا کردند. کاهش ۱٫۵۵ امتیازی در مقایسه با گروه کنترل از نظر عملکردی نیز قابل‌توجه است؛ زیرا امتیاز کمتر نشان‌دهنده کنترل بهتر تنه و اندام تحتانی، جذب مناسب‌تر نیرو و کاهش خطاهای حرکتی هنگام تماس با زمین است. برنامه حاضر علاوه بر تمرینات قدرتی و جهشی، آموزش مستقیم فرود، کنترل راستای زانو، ثبات تنه و خم‌شدن هماهنگ مفاصل ران، زانو و مچ پا را دربر داشت. ارائه بازخورد کلامی و اصلاح تکنیک نیز احتمالاً به بازیکنان کمک کرد تا الگوهای حرکتی مطلوب‌تر را فراگیرند و در آزمون نهایی به کار گیرند.

مایر و همکاران (۲۰۰۵) نشان دادند که تمرینات جامع عصبی‌عضلانی می‌تواند هم‌زمان عملکرد ورزشی و برخی شاخص‌های بیومکانیکی اندام تحتانی را در ورزشکاران بهبود دهد (Myer et al., 2005). همسویی نتایج را می‌توان به حضور توأمان تمرینات قدرتی، تعادلی، جهشی و آموزش تکنیک نسبت داد. افزایش قدرت به‌تنهایی الزاماً موجب اصلاح

الگوی فرود نمی‌شود؛ اما هنگامی که ورزشکار هم‌زمان نحوه کنترل تنه، تنظیم راستای زانو و جذب نیرو را تمرین کند، احتمال انتقال تغییرات قدرتی به کیفیت حرکت بیشتر می‌شود.

ویلیامز و همکاران (۲۰۲۱) نیز در یک فراتحلیل گزارش کردند که برنامه‌های عصبی‌عضلانی مبتنی بر وزن بدن می‌توانند کنترل حرکتی ورزشکاران جوان را بهبود دهند (Williams et al., 2021). یافته آنان از این تبیین حمایت می‌کند که تمرینات چندمؤلفه‌ای از طریق بهبود هماهنگی عصبی‌عضلانی و توانایی تنظیم حرکت، تعداد خطاهای قابل مشاهده در تکالیف پویا را کاهش می‌دهند.

در مقابل، دی‌استفانو و همکاران (۲۰۱۶) نشان دادند که یک برنامه پیشگیری از آسیب اجراشده در قالب گرم‌کردن، نیروی عمودی عکس‌العمل زمین را کاهش داد، اما تغییر امتیاز خطای فرود در مقایسه با گروه کنترل معنادار نبود (DiStefano et al., 2016). تفاوت میان نتایج ممکن است به محتوای تمرین، مدت برنامه، ویژگی‌های نمونه و حساسیت شاخص‌های اندازه‌گیری مربوط باشد. ممکن است یک برنامه ابتدا متغیرهای پیوسته‌ای مانند نیروی عکس‌العمل زمین یا زاویه مفاصل را تغییر دهد، اما میزان تغییر به اندازه‌ای نباشد که در سامانه امتیازدهی خطای فرود، که بر مشاهده خطاهای مشخص استوار است، منعکس شود. در پژوهش حاضر، آموزش مستقیم و تکرارشونده تکنیک فرود و ارائه بازخورد اصلاحی احتمالاً تغییرات آشکارتری در الگوی حرکت ایجاد کرده است.

پادوآ و همکاران (۲۰۰۹) سامانه امتیازدهی خطای فرود را ابزاری معتبر و پایا برای شناسایی الگوهای حرکتی بالقوه پرخطر هنگام پرش و فرود معرفی کردند (Padua et al., 2009). بااین‌حال، کاهش امتیاز این آزمون را نباید معادل کاهش قطعی وقوع آسیب رباط متقاطع قدامی یا سایر آسیب‌های زانو دانست. در پژوهش حاضر، میزان آسیب طی یک فصل مسابقه‌ای پیگیری نشد و پیامد اصلی، کیفیت حرکت در یک تکلیف کنترل‌شده بود. بنابراین، تفسیر دقیق آن است که برنامه موجب بهبود مکانیک فرود و کاهش خطاهای حرکتی قابل مشاهده شد، نه اینکه کاهش واقعی میزان آسیب را به‌طور مستقیم اثبات کرده باشد.

تحلیل میانجی‌گری اکتشافی نشان داد که تغییرات تعادل پویا بخشی از ارتباط میان مداخله تمرینی و کاهش امتیاز خطای فرود را توضیح می‌دهد. از نظر حرکتی، این رابطه قابل‌قبول است؛ زیرا فرود مطلوب به کنترل سریع مرکز جرم، حفظ ثبات تنه، تنظیم راستای اندام تحتانی و پاسخ مناسب به نیروی تماس با زمین نیاز دارد. بازیکنی که کنترل وضعیتی بهتری دارد، احتمالاً می‌تواند نوسان‌های ناخواسته بدن را سریع‌تر مهار کرده و اندام تحتانی را هنگام فرود در وضعیت مناسب‌تری قرار دهد.

ویلیامز و همکاران (۲۰۲۱) گزارش کردند که تمرینات عصبی‌عضلانی موجب بهبود شاخص‌های کنترل حرکتی در ورزشکاران جوان می‌شوند و این تغییرات می‌توانند در تکالیف پویایی مانند فرود و تغییر جهت نمود پیدا کنند (Williams et al., 2021). هم‌زمانی افزایش تعادل پویا و کاهش خطاهای فرود در پژوهش حاضر نیز با این دیدگاه سازگار است. بااین‌حال، تعادل پویا احتمالاً تنها سازوکار مؤثر بر کیفیت فرود نیست. افزایش قدرت عضلات ران و تنه، هماهنگی بین‌عضلانی، زمان‌بندی فعالیت عضلات، بهبود حس عمقی و یادگیری تکنیک نیز ممکن است در تغییر الگوی فرود نقش داشته باشند، اما در پژوهش حاضر اندازه‌گیری نشدند. افزون بر این، حجم نمونه محدود و اندازه‌گیری متغیرها فقط در دو مقطع زمانی، امکان استنباط قطعی درباره رابطه علّی را کاهش می‌دهد. ازاین‌رو، نتیجه میانجی‌گری باید به‌عنوان شواهد مقدماتی از یک مسیر احتمالی تفسیر شود.

یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که جایگزین‌کردن گرم‌کردن معمول با یک برنامه ۳۰ دقیقه‌ای، پیش‌رونده و چندمؤلفه‌ای می‌تواند راهکاری عملی برای ارتقای هم‌زمان عملکرد هوازی و کنترل عصبی‌عضلانی بازیکنان جوان باشد. این موضوع برای مربیانی اهمیت دارد که در برنامه هفتگی تیم، زمان محدودی برای آماده‌سازی جسمانی، اصلاح حرکت و تمرینات پیشگیرانه در اختیار دارند. برنامه حاضر بدون افزودن یک جلسه مستقل، در ابتدای تمرینات معمول اجرا شد و از این نظر قابلیت استفاده در محیط واقعی فوتبال را دارد.

استایب و همکاران (۲۰۱۷) در فراتحلیل خود نشان دادند که اثربخشی تمرینات عصبی‌عضلانی به میزان مواجهه تمرینی، فراوانی جلسات و تداوم اجرای برنامه وابسته است و اجرای منظم دو تا سه جلسه در هفته نتایج مطلوب‌تری ایجاد می‌کند (Steib et al., 2017). فراوانی سه جلسه در هفته و مجموع ۲۴ جلسه در پژوهش حاضر نیز احتمالاً فرصت کافی برای یادگیری و تثبیت الگوهای حرکتی فراهم کرده است. بااین‌حال، اجرای برنامه نباید به تکرار مکانیکی مجموعه‌ای ثابت از حرکات محدود شود. پیشرفت تدریجی دشواری، تناسب تمرین با سطح بازیکن، نظارت بر تکنیک و ارائه بازخورد، اجزای اصلی اثربخشی برنامه هستند. همچنین، برای حفظ سازگاری‌های به‌دست‌آمده، مناسب است پس از پایان دوره اصلی، بخشی از تمرینات تعادلی، قدرتی و فرود در گرم‌کردن هفتگی بازیکنان ادامه یابد.

در نهایت نتایج پژوهش حاضر نشان داد که هشت هفته تمرینات یکپارچه عصبی‌عضلانی، با فراوانی سه جلسه در هفته و به‌صورت جایگزین گرم‌کردن معمول تیم، می‌تواند چند جنبه مهم از آمادگی بازیکنان مرد فوتبال ۱۸ تا ۲۰ سال را به‌طور هم‌زمان بهبود دهد. افزایش حداکثر اکسیژن مصرفی برآوردشده و کاهش ضربان قلب استراحت نشان داد که برنامه اجراشده، با وجود تمرکز اصلی بر کنترل عصبی‌عضلانی، احتمالاً از بار متابولیکی کافی برای بهبود عملکرد هوازی میدانی نیز برخوردار بوده است. همچنین، افزایش تعادل پویا و کاهش امتیاز خطای فرود بیانگر آن بود که ترکیب تمرینات تعادلی، قدرتی، جهشی، کنترل فرود، کاهش سرعت و تغییر جهت می‌تواند توانایی بازیکنان را در حفظ ثبات بدن و اجرای مطلوب‌تر تکلیف فرود ارتقا دهد. تحلیل میانجی‌گری اکتشافی نیز نشان داد که بخشی از بهبود کیفیت فرود ممکن است از مسیر افزایش تعادل پویا حاصل شده باشد؛ هرچند به دلیل حجم نمونه محدود، این نتیجه نباید به‌عنوان اثبات یک رابطه علّی قطعی تلقی شود. از نظر کاربردی، استفاده از این برنامه در ساختار گرم‌کردن می‌تواند برای مربیانی که با محدودیت زمان تمرین مواجه‌اند، راهکاری نسبتاً کم‌هزینه و قابل اجرا باشد؛ زیرا بدون نیاز به برگزاری جلسه‌ای مستقل، امکان توسعه هم‌زمان آمادگی جسمانی و کیفیت حرکت را فراهم می‌کند. پیشنهاد می‌شود مربیان برنامه را به‌صورت پیش‌رونده، با نظارت دقیق بر تکنیک و دست‌کم سه جلسه در هفته اجرا کنند و پس از دوره اصلی، یک برنامه نگهدارنده برای حفظ سازگاری‌ها در نظر بگیرند. بااین‌حال، در تفسیر نتایج باید به دو محدودیت اصلی توجه شود. نخست، حداکثر اکسیژن مصرفی با آزمون میدانی کوپر برآورد شد و مستقیماً با دستگاه تحلیل گاز اندازه‌گیری نشد؛ بنابراین، بخشی از تغییر ممکن است متأثر از اقتصاد دویدن، راهبرد تنظیم سرعت یا آشنایی با آزمون باشد. دوم، پژوهش بر تعداد محدودی از بازیکنان مرد یک باشگاه انجام شد و کیفیت فرود نیز با تحلیل ویدئویی دوبعدی ارزیابی گردید؛ ازاین‌رو، تعمیم نتایج به بازیکنان زن، رده‌های سنی دیگر و سطوح متفاوت رقابتی باید با احتیاط انجام شود. پیشنهاد می‌شود پژوهش‌های آینده با نمونه‌های بزرگ‌تر و چندمرکزی، اندازه‌گیری مستقیم شاخص‌های قلبی‌تنفسی، تحلیل سه‌بعدی حرکت و پیگیری واقعی میزان آسیب در طول فصل انجام شوند. بررسی ماندگاری آثار تمرین و مقایسه دوزهای متفاوت مداخله نیز می‌تواند شواهد دقیق‌تری برای طراحی برنامه‌های بلندمدت آماده‌سازی و پیشگیری از آسیب در فوتبال فراهم کند.

ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسندگان

مشارکت نویسندگان در این مقاله مستخرج از پایان نامه به شکل زیر است:

نویسنده اول: تهیه و آماده‌سازی نمونه‌ها، انجام آزمایش و گردآوری داده‌ها، انجام محاسبات، تجزیه و تحلیل آماری داده‌ها، تحلیل و تفسیر اطلاعات و نتایج، تهیه پیش‌نویس مقاله.

نویسنده دوم: استاد راهنمای پایان‌نامه، طراحی پژوهش، نظارت بر مراحل انجام پژوهش، بررسی و کنترل نتایج، اصلاح، بازبینی و نهایی‌سازی مقاله.

نویسنده سوم: استاد مشاور پایان‌نامه، مشارکت در طراحی پژوهش، نظارت بر پژوهش، مطالعه و بازبینی مقاله.

تعارض منافع

بر اساس اظهارات نویسندگان، این مقاله تعارض منافعی ندارد.

حامی مالی

بنابر اظهارات نویسندگان این پژوهش هیچگونه حامی مالی ندارد.

سپاسگزاری

از تمامی مشارکت کنندگان در این پژوهش سپاسگزاری می شود.

References

Barnes, C., Archer, D. T., Hogg, B., Bush, M., & Bradley, P. S. (2014). The evolution of physical and technical performance parameters in the English Premier League. *International Journal of Sports Medicine, 35*(13), 1095–1100. https://doi.org/10.1055/s-0034-1375695

Buchheit, M., & Laursen, P. B. (2013). High-intensity interval training, solutions to the programming puzzle: Part I: Cardiopulmonary emphasis. *Sports Medicine, 43*(5), 313–338. https://doi.org/10.1007/s40279-013-0029-x

Cooper, K. H. (1968). A means of assessing maximal oxygen intake: Correlation between field and treadmill testing. *JAMA, 203*(3), 201–204. https://doi.org/10.1001/jama.1968.03140030033008

DiStefano, L. J., Marshall, S. W., Padua, D. A., Peck, K. Y., Beutler, A. I., de la Motte, S. J., Frank, B. S., Martinez, J. C., & Cameron, K. L. (2016). The effects of an injury prevention program on landing biomechanics over time. *The American Journal of Sports Medicine, 44*(3), 767–776. https://doi.org/10.1177/0363546515621270

Emery, C. A., Roy, T.-O., Whittaker, J. L., Nettel-Aguirre, A., & van Mechelen, W. (2015). Neuromuscular training injury prevention strategies in youth sport: A systematic review and meta-analysis. *British Journal of Sports Medicine, 49*(13), 865–870. https://doi.org/10.1136/bjsports-2015-094639

Faude, O., Rössler, R., Petushek, E. J., Roth, R., Zahner, L., & Donath, L. (2017). Neuromuscular adaptations to multimodal injury prevention programs in youth sports: A systematic review with meta-analysis of randomized controlled trials. *Frontiers in Physiology, 8*, Article 791. https://doi.org/10.3389/fphys.2017.00791

Filter, A., Olivares-Jabalera, J., Dos'Santos, T., Madruga, M., Oliva Lozano, J. M., Molina, A., Santalla, A., Requena, B., & Loturco, I. (2023). High-intensity actions in elite soccer: Current status and future perspectives. *International Journal of Sports Medicine, 44*(8), 535–544. https://doi.org/10.1055/a-2013-1661

Foster, C., Florhaug, J. A., Franklin, J., Gottschall, L., Hrovatin, L. A., Parker, S., Doleshal, P., & Dodge, C. (2001). A new approach to monitoring exercise training. *Journal of Strength and Conditioning Research, 15*(1), 109–115. https://doi.org/10.1519/00124278-200102000-00019

Gäbler, M., Prieske, O., Hortobágyi, T., & Granacher, U. (2018). The effects of concurrent strength and endurance training on physical fitness and athletic performance in youth: A systematic review and meta-analysis. *Frontiers in Physiology, 9*, Article 1057. https://doi.org/10.3389/fphys.2018.01057

Hammami, R., Negra, Y., Nebigh, A., Ramirez-Campillo, R., Moran, J., & Chaabene, H. (2023). Preseason integrative neuromuscular training improves selected measures of physical fitness in highly trained, youth, male soccer players. *Journal of Strength and Conditioning Research, 37*(6), e384–e390. https://doi.org/10.1519/JSC.0000000000004394

Harper, D. J., Carling, C., & Kiely, J. (2019). High-intensity acceleration and deceleration demands in elite team sports competitive match play: A systematic review and meta-analysis of observational studies. *Sports Medicine, 49*(12), 1923–1947. https://doi.org/10.1007/s40279-019-01170-1

Hübscher, M., Zech, A., Pfeifer, K., Hänsel, F., Vogt, L., & Banzer, W. (2010). Neuromuscular training for sports injury prevention: A systematic review. *Medicine & Science in Sports & Exercise, 42*(3), 413–421. https://doi.org/10.1249/MSS.0b013e3181b88d37

Impellizzeri, F. M., Bizzini, M., Dvorak, J., Pellegrini, B., Schena, F., & Junge, A. (2013). Physiological and performance responses to the FIFA 11+ (part 2): A randomised controlled trial on the training effects. *Journal of Sports Sciences, 31*(13), 1491–1502. https://doi.org/10.1080/02640414.2013.802926

Kunz, P., Engel, F. A., Holmberg, H.-C., & Sperlich, B. (2019). A meta-comparison of the effects of high-intensity interval training to those of small-sided games and other training protocols on parameters related to the physiology and performance of youth soccer players. *Sports Medicine–Open, 5*(1), Article 7. https://doi.org/10.1186/s40798-019-0180-5

López-Valenciano, A., Ruiz-Pérez, I., Garcia-Gómez, A., Vera-Garcia, F. J., De Ste Croix, M., Myer, G. D., & Ayala, F. (2020). Epidemiology of injuries in professional football: A systematic review and meta-analysis. *British Journal of Sports Medicine, 54*(12), 711–718. https://doi.org/10.1136/bjsports-2018-099577

Lutz, D., van den Berg, C., Räisänen, A. M., Shill, I. J., Kim, J., Vaandering, K., Hayden, A., Pasanen, K., Schneider, K. J., Emery, C. A., & Owoeye, O. B. A. (2024). Best practices for the dissemination and implementation of neuromuscular training injury prevention warm-ups in youth team sport: A systematic review. *British Journal of Sports Medicine, 58*(11), 615–625. https://doi.org/10.1136/bjsports-2023-106906

Myer, G. D., Faigenbaum, A. D., Chu, D. A., Falkel, J., Ford, K. R., Best, T. M., & Hewett, T. E. (2011). Integrative training for children and adolescents: Techniques and practices for reducing sports-related injuries and enhancing athletic performance. *The Physician and Sportsmedicine, 39*(1), 74–84. https://doi.org/10.3810/psm.2011.02.1864

Myer, G. D., Ford, K. R., Palumbo, J. P., & Hewett, T. E. (2005). Neuromuscular training improves performance and lower-extremity biomechanics in female athletes. *Journal of Strength and Conditioning Research, 19*(1), 51–60. https://doi.org/10.1519/13643.1

Padua, D. A., DiStefano, L. J., Beutler, A. I., de la Motte, S. J., DiStefano, M. J., & Marshall, S. W. (2015). The Landing Error Scoring System as a screening tool for an anterior cruciate ligament injury-prevention program in elite-youth soccer athletes. *Journal of Athletic Training, 50*(6), 589–595. https://doi.org/10.4085/1062-6050-50.1.10

Padua, D. A., Marshall, S. W., Boling, M. C., Thigpen, C. A., Garrett, W. E., Jr., & Beutler, A. I. (2009). The Landing Error Scoring System is a valid and reliable clinical assessment tool of jump-landing biomechanics: The JUMP-ACL study. *The American Journal of Sports Medicine, 37*(10), 1996–2002. https://doi.org/10.1177/0363546509343200

Preacher, K. J., & Hayes, A. F. (2008). Asymptotic and resampling strategies for assessing and comparing indirect effects in multiple mediator models. *Behavior Research Methods, 40*(3), 879–891. https://doi.org/10.3758/BRM.40.3.879

Read, P. J., Oliver, J. L., De Ste Croix, M. B. A., Myer, G. D., & Lloyd, R. S. (2016). Neuromuscular risk factors for knee and ankle ligament injuries in male youth soccer players. *Sports Medicine, 46*(8), 1059–1066. https://doi.org/10.1007/s40279-016-0479-z

Robles-Palazón, F. J., Blázquez-Rincón, D., López-Valenciano, A., Comfort, P., López-López, J. A., & Ayala, F. (2024). A systematic review and network meta-analysis on the effectiveness of exercise-based interventions for reducing the injury incidence in youth team-sport players: Part 1: An analysis

by classical training components. *Annals of Medicine*, *56*(1), Article 2408457. https://doi.org/10.1080/07853890.2024.2408457

Steffen, K., Emery, C. A., Romiti, M., Kang, J., Bizzini, M., Dvorak, J., Finch, C. F., & Meeuwisse, W. H. (2013). High adherence to a neuromuscular injury prevention programme (FIFA 11+) improves functional balance and reduces injury risk in Canadian youth female football players: A cluster randomised trial. *British Journal of Sports Medicine*, *47*(12), 794–802. https://doi.org/10.1136/bjsports-2012-091886

Steib, S., Rahlf, A. L., Pfeifer, K., & Zech, A. (2017). Dose-response relationship of neuromuscular training for injury prevention in youth athletes: A meta-analysis. *Frontiers in Physiology*, *8*, Article 920. https://doi.org/10.3389/fphys.2017.00920

Williams, M. D., Ramirez-Campillo, R., Chaabene, H., & Moran, J. (2021). Neuromuscular training and motor control in youth athletes: A meta-analysis. *Perceptual and Motor Skills*, *128*(5), 1975–1997. https://doi.org/10.1177/00315125211029006

Zech, A., Klahn, P., Hoeft, J., zu Eulenburg, C., & Steib, S. (2014). Time course and dimensions of postural control changes following neuromuscular training in youth field hockey athletes. *European Journal of Applied Physiology*, *114*(2), 395–403. https://doi.org/10.1007/s00421-013-2786-5

New Research in Islamic Humanities Studies
Online ISSN : 2980 - 8944
https://api.lu.ac.ir/
Lorestan University

Identification of the Components of the Soft Skills Model for Employees with a Focus on Developing Digital Human Capital at Mazandaran University of Education

Meysam Mataji neymvar[1], **Taraneh Enayati**[2] ✉ and **Mahsa Gholamhossein Zadeh**[3]

1. PhD Candidate in Higher Education Management, Department of Educational Sciences, Sari Branch, Islamic Azad University, Sari, Iran. Email: meysam.mataji@iau.ac.ir
2. Corresponding Author, Associate Professor, Department of Educational management, Sari Branch, Islamic Azad University, Sari, Iran. Email: enayati@iau.ac.ir
3. Associate Professor, Department of Educational management, Sari Branch, Islamic Azad University, Sari, Iran. Email: ma.gholamhoseinzadeh@iau.ac.ir

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received 27 September 2025
Received in revised form 30 November 2025
Accepted 03 January 2026
Available online 15 January 2026

Keywords:
Performance Analysis, Decision-Making, Human Development, Digital Skills

ABSTRACT

Objective: The primary objective of this study is to design a comprehensive model of employees' soft skills with a focus on developing digital human capital at Farhangian University of Mazandaran. The study seeks to identify the soft skills required for employees to cope with digital transformations and to determine how these skills can be strengthened to enhance human capital.

Method: This research is qualitative in nature and applied in purpose, with data collected through an exploratory approach. Following a review of the theoretical background, the primary data were gathered via semi structured interviews with 15 experts in higher education management, human resource management, and information technology, selected through purposive snowball sampling. The data were analyzed using thematic analysis to extract the main themes and patterns**.**

Results: The analysis revealed that employees' soft skills in the digital domain comprise five main dimensions: communicative, functional, organizational, technology related, and digital research and development. These dimensions encompass sixteen subcomponents, including skills such as effective communication, digital decision making, technology evaluation, and participation in innovative projects, indicating that digital soft skills are multilayered and extend beyond individual capabilities.

Conclusions: The proposed model can provide a practical framework for strengthening digital soft skills and developing digital human capital at Farhangian University. Employing this model helps policymakers design more effective training programs and implement capability-building initiatives aligned with real, digitally oriented needs, ultimately improving performance and organizational readiness in the face of technological change.

Cite this article: Mataji neymvar, M., Enayati, T. & Gholamhossein Zadeh, M. (2026). Identification of the Components of the Soft Skills Model for Employees with a Focus on Developing Digital Human Capital at Mazandaran University of Education. *New Research in Islamic Humanities Studies*, 4 (Special Issue), 1-21. https://doi.org/10.22034/api.2025.2056228.1232

© Author(s) retain the copyright and full publishing rights.
Publisher: Lorestan University.
DOI: https://doi.org/10.22034/api.2025.2056228.1232

Introduction

In the era of digital transformation, the advancement of information and communication technologies has heightened the necessity of developing employees' soft skills within universities. Employees' skills are generally categorized into soft skills (such as communication, teamwork, and adaptability) and hard skills (technical abilities). In recent years, the significance of soft skills in academic and professional environments has received increasing attention. Although these skills can be taught and learned, there is still no clear consensus on their definition and components, as each discipline, industry, or country may define them differently. Furthermore, existing research provides limited information regarding the specific soft skills required by university staff and their relationship with digital skills and the development of digital human capital. Most studies have examined digital skills at a conceptual level, offering insufficient empirical evidence on their impact on digital human capital development. Additionally, prior research has mainly focused on university graduates rather than academic staff, and comprehensive studies addressing the essential soft skills required by employees at Farhangian University are lacking. Therefore, the present study aims to identify and analyze employees' soft skills and to design a model for developing digital human capital at Farhangian University of Mazandaran.

Method

This research is qualitative in nature and applied in purpose, with data collected through an exploratory approach. Following a review of the theoretical background, the primary data were gathered via semi structured interviews with 15 experts in higher education management, human resource management, and information technology, selected through purposive snowball sampling. The data were analyzed using thematic analysis to extract the main themes and patterns**.**

Results

The analysis revealed that employees' soft skills in the digital domain comprise five main dimensions: communicative, functional, organizational, technology related, and digital research and development. These dimensions encompass sixteen subcomponents, including skills such as effective communication, digital decision making, technology evaluation, and participation in innovative projects, indicating that digital soft skills are multilayered and extend beyond individual capabilities.

Conclusions

This study was conducted with the aim of identifying and modeling the soft skills of employees at Farhangian University of Mazandaran with an emphasis on the development of digital human capital. The findings revealed that employees' soft skills can be categorized into five main dimensions: communication skills, functional skills, organizational skills, technology-related skills, and digital research and development skills, which together encompass 16 subcomponents. The results indicate that in today's digital environments, skills such as effective communication in virtual spaces, problem-solving, data-driven decision-making, and the use of emerging technologies

play a significant role in improving both individual and organizational performance and in enhancing digital human capital**.** Furthermore, the results suggest that the development of soft skills requires continuous training, targeted development programs, and the use of innovative educational approaches so that employees can adapt to rapid technological changes. These skills contribute to increased organizational productivity, improved service quality, and enhanced professional interactions. Nevertheless, the lack of a standardized definition of soft skills and the limitations related to the research sample are considered challenges in this field. Overall, the study emphasizes that strengthening employees' digital soft skills is a strategic necessity for universities and can serve as a foundation for sustainable development and the improvement of educational and organizational performance.

Author Contributions

All authors contributed equally to the conceptualization of the article and writing of the original and subsequent drafts.

Data Availability Statement

Data available on request from the authors.

Acknowledgements

The authors would like to thank the anonymous reviewers for their insightful comments and constructive feedback, which significantly improved the quality of this manuscript. We also extend our gratitude to our colleagues for their valuable discussions and technical support throughout this research.

Ethical Considerations

The authors strictly adhered to the highest standards of research integrity. The authors avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not-for-profit sectors.

Conflict of Interest

The authors declare no conflict of interest.

پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی
شاپا الکترونیکی: ۸۹۴۴-۲۹۸۰
https://api.lu.ac.ir/
دانشگاه لرستان

شناسایی مولفه‌های مدل مهارتهای نرم کارکنان با رویکرد توسعه سرمایه انسانی دیجیتال در دانشگاه فرهنگیان مازندران

میثم متاجی نیمور[۱]، ترانه عنایتی[۲] ✉، مهسا غلامحسین زاده[۳]

۱. دانشجوی دکتری مدیریت آموزش عالی، گروه علوم تربیتی، واحد ساری، دانشگاه آزاد اسلامی، ساری، ایران. رایانامه: meysam.mataji@iau.ac.ir
۲. نویسنده مسئول، دانشیار، گروه مدیریت آموزشی، واحد ساری، دانشگاه آزاد اسلامی، ساری، ایران. رایانامه: enayati@iau.ac.ir
۳. دانشیار، گروه مدیریت آموزشی، واحد ساری، دانشگاه آزاد اسلامی، ساری، ایران. رایانامه: ma.gholamhoseinzadeh@iau.ac.ir

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
مقاله پژوهشی،

تاریخچه مقاله:
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۷/۰۵
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۹/۰۹
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۰/۱۳
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۱۰/۲۵

کلیدواژه‌ها:
تحلیل عملکرد،
تصمیم‌گیری،
توسعه انسانی،
مهارت‌های دیجیتال

چکیده

هدف: هدف اصلی این پژوهش، طراحی مدلی جامع از مهارت‌های نرم کارکنان با رویکرد توسعه سرمایه انسانی دیجیتال در دانشگاه فرهنگیان مازندران است. این مطالعه تلاش می‌کند مشخص کند کارکنان برای مواجهه با تحولات دیجیتال به چه مهارت‌هایی نیاز دارند و چگونه می‌توان این مهارت‌ها را در راستای ارتقای سرمایه انسانی تقویت کرد.

روش پژوهش: این تحقیق از نظر ماهیت کیفی و از نظر هدف کاربردی است و داده‌ها به‌صورت اکتشافی گردآوری شده‌اند. پس از بررسی پیشینه نظری، داده‌های اصلی از طریق مصاحبه‌های نیمه‌ساختاریافته با ۱۵ خبره حوزه‌های آموزش عالی، منابع انسانی و فناوری اطلاعات جمع‌آوری شد که با روش نمونه‌گیری هدفمند گلوله‌برفی انتخاب شده بودند. تحلیل داده‌ها با روش تحلیل تم انجام گرفت تا مضامین و الگوهای اصلی استخراج شود.

یافته‌ها: تحلیل داده‌ها نشان داد مهارت‌های نرم کارکنان در حوزه دیجیتال شامل پنج بعد اصلی است: ارتباطی، کارکردی، سازمانی، مرتبط با فناوری و تحقیق و توسعه دیجیتال؛ که در مجموع شانزده مؤلفه فرعی را دربرمی‌گیرد. این مؤلفه‌ها شامل مهارت‌هایی مانند ارتباط مؤثر، تصمیم‌گیری دیجیتال، ارزیابی فناوری و مشارکت در پروژه‌های نوآورانه است و نشان می‌دهد که مهارت‌های نرم دیجیتال ماهیتی چندلایه و فراتر از توانایی‌های فردی دارند.

نتیجه‌گیری: مدل استخراج‌شده می‌تواند چارچوبی کاربردی برای تقویت مهارت‌های نرم دیجیتال و توسعه سرمایه انسانی دیجیتال در دانشگاه فرهنگیان فراهم کند. بهره‌گیری از این مدل به سیاست‌گذاران کمک می‌کند برنامه‌های آموزشی مؤثرتر تدوین کرده و توانمندسازی کارکنان را بر پایه نیازهای واقعی دیجیتال‌محور انجام دهند، که نتیجه آن ارتقای عملکرد و آمادگی سازمان در برابر تحولات فناورانه خواهد بود.

استناد: متاجی نیمور، میثم؛ عنایتی، ترانه و غلامحسین زاده، مهسا. (۱۴۰۴). شناسایی مولفه‌های مدل مهارتهای نرم کارکنان با رویکرد توسعه سرمایه انسانی دیجیتال در دانشگاه فرهنگیان مازندران. *پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی*، (ویژه نامه) ۴، ۱-۲۱.

https://doi.org/10.22034/api.2025.2056228.1232

ناشر: دانشگاه لرستان.

© نویسندگان.

DOI: https://doi.org/10.22034/api.2025.2056228.1232

مقدمه

در دوران فعلی پیشرفت فناوری اطلاعات و ارتباطات نقش مهمی در تحول دیجیتال دنیا ایفا می‌کند. دانشگاه‌ها نیز به عنوان مؤسسات اصلی تأمین کننده نیروهای انسانی، نیازمند به توسعه مهارتهای نرم کارکنان با استفاده از سرمایه انسانی دیجیتال هستند. مهارت‌های مورد نیاز کارکنان به مهارت‌های "نرم" (مربوط به ارتباطات بین فردی) و مهارت‌های "سخت" (مربوط به توانایی‌های فنی) طبقه‌بندی می‌شوند (لیو و لو[1]، ۲۰۲۱). در سال‌های اخیر، دنیای کسب‌وکار و دانشگاه علاقه فزاینده‌ای به مهارت‌های نرم نشان داده‌اند (تیلور[2]، ۲۰۱۶). مهارت‌های نرم برای به دست آوردن جایگاهی برتر در هر زمینه ضروری و حیاتی هستند. دلیل این امر این است که به منظور کار کردن در محل کار، فرد باید صلاحیت‌هایی فراتر از دانش فنی داشته باشد که برای اصلاح نواقص در یک زمان نسبتا کوتاه مورد نیاز است. به عنوان مثال، مهارت‌هایی مانند توانایی فرد برای عمل کردن مطابق با محیطی که در آن کار خواهد کرد، ارتباط برقرار کردن، کار کردن به عنوان عضوی از یک تیم، اعتماد به نفس داشتن/دادن و درک هنجارهای فرهنگی محل کار. حتی در یک زمینه بسیار فنی مانند مهندسی، رهبری خوب بودن، یک مهارت غیر فنی (نرم) بوده که در بسیاری از محل‌های کار درخواست خواهد شد (دوهرتی و ستفنس[3]، ۲۰۲۳).

اگرچه مهارت‌های نرم را می توان آموخت / آموزش داد، یافته‌ها نشان می‌دهند که در مورد مهارت‌های نرم و یا راه‌های اعمال این مهارت‌ها اختلافات نظر وجود دارد (بروس و بوروکزک[4]، ۲۰۱۷). یکی از دلایل اینکه چرا این مهارت‌ها، که می‌توانند بخشی از برنامه‌درسی آموزشی و یا برنامه درسی محیط کاری شوند، هنوز به طور کامل در سیستم‌های دانشگاهی گنجانده نشده‌اند، شاید این است که هنوز توافقی در مورد تعریف این مفهوم و مولفه‌های آن وجود نداشته است. چرا که هر رشته، بخش صنعتی و بازار یا کشور ممکن است مهارت‌های نرم را با در نظر گرفتن نیازهای خود تعریف کند. برای مثال، دمینگ و کان[5] (۲۰۱۸، ص ۳۴۷)"مهارت‌های نرم" را به عنوان ویژگی‌های شخصیتی مرتبط مانند وظیفه‌شناسی و سازگاری و همچنین ویژگی‌های شخصی مانند خویشتن‌داری و عاطفه مثبت تعریف می‌کند. رابلز[6] (۲۰۱۲، ص ۴۵۷) این اصطلاح را به عنوان "کیفیت‌های مطلوب برای اشکال خاصی از اشتغال که وابسته به دانش کسب‌شده نیستند" تعریف می‌کند. بنابراین، با توجه به این تعاریف، مهارت‌های نرم ویژگی‌های شخصیتی، نگرش‌ها و رفتارهای مستقل از تکنیک و دانش هستند. این مهارت‌ها غیرملموس و مهارت‌های خاص شخصیتی مانند رهبری، تسهیل، میانجی گری و مذاکره هستند (المدا و موریس[7]، ۲۰۲۳). در همین رابطه، بررسی پیشینه تحقیق نیز نشان می‌دهد که اطلاعات اندکی در مورد ویژگی‌های حرفه‌ای و ویژگی‌های شخصی نرم ترجیح داده‌شده توسط دانشگاه‌ها وجود دارد. مسئله دیگر این است که اگرچه مولفه‌های مختلف مهارت‌های دیجیتال در تحقیقات قبلی توصیف شده‌اند (به عنوان مثال الفکی و البیالی[8]، ۲۰۲۳؛ ادلسبرونر و دیگران،[9] ۲۰۲۲؛ کبلنا و دیگران[10]، ۲۰۲۰)، روشن نیست که کدام‌یک از مهارت‌های نرم، تحت‌تاثیر متغیرهایی دیجیتال قرار دارند و به توسعه سرمایه انسانی دیجیتال کمک می‌کنند. علاوه بر این، اکثر مقالات مرتبط با مهارت‌های دیجیتال، مهارت‌ها را در سطح مفهومی با شواهد اندکی از داده‌های تجربی متناظر توصیف نموده؛ اثرگذاری و اثرپذیری این مهارتها بر مقوله‌های محوری همچون توسعه سرمایه انسانی دیجیتال را مشخص ننموده‌اند. به این ترتیب، توسعه دانش موجود در رابطه با شناسایی و روابط بین مهارت‌های نرم دیجیتال در میان کارکنان، مورد نیاز است. مسئله بعدی به محیط انجام این تحقیق برمی‌گردد.

1. Lyu and Liu
2. Taylor
3. Doherty and Stephens
4. Burrows and Borowczak
5. Deming and Kahn
6. Robles
7. Almeida and Morais
8. Elfeky and Elbyaly
9. Edelsbrunner
10. Kabalina

اگرچه تحقیقات زیادی (مانند: نوذری و دیگران[1]، ۲۰۲۲؛ سکی و کانووی[2]، ۲۰۲۰؛ آخوندزردینی و محمدی احمد آبادی، ۱۴۰۱؛ دانش نیا و نوذری، ۱۳۹۹) در مورد توسعه مهارت‌های نرم برای فارغ التحصیلان دانشگاهی منتشر شده‌است، مطالعه‌ای جامع با تمرکز بر این‌که کدام مهارت‌های غیرفنی(نرم) به طور کلی برای موقعیت‌های شغلی کارکنان دانشگاهی مطلوب هستند و موجب توسعه سرمایه انسانی دیجیتال در دانشگاه فرهنگیان می‌شوند، یافت نمی‌شود.

با توجه به طرح موضوع و شکاف‌های تحقیقاتی موجود، در مجموع چندین روش کمی و کیفی برای شناسایی و تحلیل مهارت‌های نرم کارکنان وجود دارد. روش‌های کمی موجود، معمولا به مجموعه داده‌های بزرگ‌تر نیاز دارند اما، عمدتا مبتنی بر خودارزیابی هستند. از سوی دیگر، روش‌های کیفی امکان تنظیم دقت بیشتر در شناسایی و اندازه‌گیری مهارت‌های نرم کارکنان را فراهم می‌کنند اما معمولا از مسئله تعمیم محدود، رنج می‌برند. لذا، تحقیق حاضر در این حوزه بر روی تعمیم یافته‌ها با نگاه به گروه‌های مختلف کارکنان دانشگاه فرهنگیان مازندران و افزایش اندازه مجموعه داده، گسترش مجموعه مهارت‌های نرم کارکنان مورد استفاده در تحلیل‌ها، تبیین اثرگذاری و اثرپذیری مهارت‌های نرم کارکنان در قالب طراحی مدلی جدید با رویکرد توسعه سرمایه انسانی دیجیتال در دانشگاه فرهنگیان مازندران متمرکز است و در نهایت به این سوال اصلی پاسخ می‌دهد که مدل مهارت‌های نرم کارکنان با رویکرد توسعه سرمایه انسانی دیجیتال در دانشگاه فرهنگیان مازندران، کدام است؟

روش پژوهش

پژوهش حاضر از نظر ماهیت داده‌ها کیفی، از نظر هدف کاربردی و از نظر روش گردآوری داده‌ها اکتشافی است. جامعه تحقیق را خبرگان دانشگاهی مرتبط با مدیریت آموزش عالی، مدیریت منابع انسانی و مدیریت فناوری اطلاعات در دانشگاه فرهنگیان مازندران تشکیل دادند. در پژوهش حاضر، ابتدا مصاحبه با افراد کلیدی و مطلع انجام شد و سپس با سایر افراد نمونه مصاحبه نیمه ساختارمند انجام گردید. بنابراین، روش نمونه‌گیری در بخش کیفی به‌صورت هدفمند و گلوله‌برفی بود. در این روش تا زمانی جمع‌آوری اطلاعات ادامه می‌یابد که پژوهشگر به نقطه اشباع[3] برسد؛ جایی که داده‌های جدیداً جمع‌آوری‌شده با داده‌هایی که قبلاً جمع‌آوری شده‌اند تفاوتی ندارد و مثل هم شده‌اند. در پژوهش حاضر داده‌ها با ۱۵ مصاحبه به نقطه اشباع رسید. به منظور تجزیه و تحلیل داده‌ها از روش تحلیل تم شش مرحله‌ای (آشنایی با داده‌ها، ایجاد کدهای اولیه، جست‌وجوی تم‌ها، بازبینی‌تم‌ها، تعریف و نامگذاری تم‌ها و تهیه گزارش) براون و کلارک[4] (2006)، استفاده شد. به منظور افزایش اعتبار داده‌ها از بازبینی توسط شرکت‌کنندگان و بازنگری همکارانه توسط دو متخصص استفاده شد.

یافته‌های پژوهش

در تحقیق حاضر، جهت پاسخ به سوال اول پژوهش مبنی بر شناسایی ابعاد و مولفه‌های مدل مهارتهای نرم کارکنان با رویکرد توسعه سرمایه انسانی دیجیتال در دانشگاه فرهنگیان مازندران از ابزار مصاحبه و روش تحلیل تم استفاده شد. در مرحله نظرسنجی از خبرگان، و با توجه به ماهیت روش نمونه گیری(گلوله برفی)، در نهایت حجم نمونه این تحقیق براساس خبرگان در دسترس و متمایل به همکاری ۱۵ نفر تعیین شد که مشخصات جمعت‌شناختی این افراد، در جدول ۱ آورده شده است.

1. Nozari
2. Succi and Canovi
3. saturation
4. Braun & Clarke

جدول ۱. مشخصات جمعت‌شناختی خبرگان تحقیق

ردیف	جنسیت	میزان تحصیلات	حوزه فعالیت	محل فعالیت	تجربه کاری (سال)	تاریخ و مدت مصاحبه
۱	مرد	دکتری	مدیریت آموزشی	دانشگاه فرهنگیان مازندران	۱۵ سال	۰۵/۵/۱۴۰۳ — ۶۰ دقیقه
۲	زن	دکتری	فناوری آموزشی	دانشگاه فرهنگیان مازندران	۱۲ سال	۰۷/۵/۱۴۰۳ — ۵۵ دقیقه
۳	مرد	کارشناسی ارشد	علوم تربیتی	دانشگاه فرهنگیان مازندران	۱۰ سال	۰۹/۵/۱۴۰۳ — ۵۰ دقیقه
۴	زن	دکتری	برنامه‌ریزی درسی	دانشگاه فرهنگیان مازندران	۱۸ سال	۱۱/۶/۱۴۰۳ — ۶۵ دقیقه
۵	مرد	دکتری	روانشناسی تربیتی	دانشگاه فرهنگیان مازندران	۲۰ سال	۱۳/۶/۱۴۰۳ — ۷۰ دقیقه
۶	زن	کارشناسی ارشد	مدیریت آموزشی	دانشگاه فرهنگیان مازندران	۸ سال	۱۵/۶/۱۴۰۳ — ۴۵ دقیقه
۷	مرد	دکتری	علوم شناختی	دانشگاه فرهنگیان مازندران	۱۴ سال	۱۷/۶/۱۴۰۳ — ۶۰ دقیقه
۸	زن	کارشناسی ارشد	مشاوره و راهنمایی	دانشگاه فرهنگیان مازندران	۹ سال	۱۹/۶/۱۴۰۳ — ۵۰ دقیقه
۹	مرد	دکتری	مدیریت منابع انسانی	دانشگاه فرهنگیان مازندران	۱۶ سال	۲۱/۷/۱۴۰۳ — ۵۵ دقیقه
۱۰	زن	دکتری	تکنولوژی آموزشی	دانشگاه فرهنگیان مازندران	۱۳ سال	۲۳/۷/۱۴۰۳ — ۶۰ دقیقه
۱۱	مرد	کارشناسی ارشد	آموزش و پرورش تطبیقی	دانشگاه فرهنگیان مازندران	۱۱ سال	۲۵/۷/۱۴۰۳ — ۵۰ دقیقه
۱۲	زن	دکتری	توسعه منابع انسانی	دانشگاه فرهنگیان مازندران	۱۷ سال	۲۷/۷/۱۴۰۳ — ۶۵ دقیقه
۱۳	مرد	دکتری	سیاست‌گذاری آموزشی	دانشگاه فرهنگیان مازندران	۱۹ سال	۲۹/۷/۱۴۰۳ — ۷۰ دقیقه
۱۴	زن	کارشناسی ارشد	علوم ارتباطات	دانشگاه فرهنگیان مازندران	۷ سال	۰۱/۸/۱۴۰۳ — ۴۵ دقیقه
۱۵	مرد	دکتری	مدیریت فناوری اطلاعات	دانشگاه فرهنگیان مازندران	۱۵ سال	۰۳/۸/۱۴۰۳ — ۶۰ دقیقه

با توجه به اینکه تحلیل تم یک فرایند رفت و برگشتی مستمر بین داده‌ها و کدهاست، در پژوهش حاضر، داده‌ها بارها مورد بررسی قرار گرفته و در برخی موارد، نیاز به بازگشت مجدد به مرحله قبل احساس شده است. اگرچه در طی فرایند پژوهش، پژوهشگر به منظور افزایش دقت و صحت بررسی‌ها نیازمند بازگشت مجدد به مراحل قبلی بوده است، اما به طور کلی می‌توان گفت پس از جمع‌آوری داده‌ها، فرایند پژوهش در بخش کیفی بر طبق گام‌های تحلیل تم انجام شد.

آشنا شدن با داده‌ها

این مرحله با مطالعه مصاحبه‌ها (۱۵ مصاحبه) و کسب آشنایی با آن‌ها توسط پژوهشگر آغاز شد. این مرحله با علامت‌گذاری قسمت‌هایی از متن مصاحبه‌ها که از نظر پژوهشگر جالب و مرتبط با موضوع پژوهش بود، به پایان رسید.

برچسب‌زنی داده‌ها

در این مرحله، داده‌های مورد علاقه پژوهشگر که در مرحله قبلی مشخص شده بود، برچسب‌زنی شد. این برچسب‌زنی همان مرحله ایجاد کدهای اولیه (تعیین مفاهیم) از داده‌ها است. کدها، ویژگی‌های داده‌ها را معرفی می‌کنند که از نظر تحلیل‌گر جالب به نظر می‌رسند. در ادامه، نمونه ای از چگونگی انجام برچسب زنی داده ها یکی از مصاحبه‌شوندگان (مصاحبه‌شونده ۴) به منظور تشریح چگونگی انجام این مرحله آورده شده است:

جدول ۲. نمونه ای از چگونگی انجام برچسب زنی داده ها

برچسب	آشنایی و استخراج شواهد گفتاری (مصاحبه ٤)
مهارت حل اختلافات در محیط دیجیتال	این مهارت‌ها [مهارتهای نرم] نه تنها به بهبود ارتباطات کمک می‌کنن، بلکه در حل مسائل و تعارضات هم نقش بسزایی دارن. در محیط دیجیتال، توانایی حل اختلافات خیلی مهمه
لزوم برقراری ارتباط با افراد از وجوه مختلف در محیط دیجیتال	یکی از روش‌های مؤثر، اینه که افراد بتونن با استفاده از ابزارهای مختلف، مثل ایمیل، چت، ویدئو کنفرانس و شبکه‌های اجتماعی، به خوبی ارتباط برقرار کنن
مهارت اقناع و دستیابی به توافق در گفت‌وگوهای دیجیتالی	در فضای دیجیتال، باید بیشتر به کلمات و نحوه بیان توجه کرد، چون زبان بدن و لحن صدا که در ارتباط حضوری مؤثرن، حضور ندارن.
مهارت حل مسائل در حوزه دیجیتال	مهارت‌هایی مثل توانایی شناسایی مشکلات، تجزیه و تحلیل داده‌ها و یافتن راه‌حل‌های مناسب، خیلی حیاتی هستن.
انتخاب فناوری دیجیتال مناسب	برای هر فعالیت، انتخاب فناوری مناسب خیلی مهمه. این شامل شناخت ابزارهای مختلف، ارزیابی مزایا و معایب هر یک، و انتخاب بهترین گزینه برای نیازهای خاصه.
مهارت یادگیری و آموزش دیجیتال	"تقویت مهارت‌های یادگیری و آموزش دیجیتال نیازمند رویکردی مستمر و پویاست". "توسعه مهارت‌های نرم در دنیای دیجیتال باید به عنوان یک فرآیند مداوم و پویا در نظر گرفته بشه".

در نمونه‌های جدول ، پژوهشگر پس از اینکه گزاره مورد علاقه خود را از متن مصاحبه مشخص نمود، برای آن‌ها، برچسب یا واژه‌ای را مشخص کرد. این برچسب در نهایت کدهای اولیه پژوهش را نشان می‌دهد. بر همین اساس، مجموعه شواهد گفتاری مستخرج از ۱۵ مصاحبه، در جدول ۳ ارائه شده است.

در ادامه کدهای اولیه (مفاهیم) به صورت جدول ۳، به همراه شواهد گفتاری اشاره شده در مصاحبه ها، ارائه شده است.

جدول۳. شواهد گفتاری و کدهای اولیه استخراج شده از مصاحبه‌ها

کد های اولیه (مفاهیم)	شواهد گفتاری
تحلیل اطلاعات دیجیتال	م ۱: "دنیای آموزش داره خیلی سریع تغییر می‌کنه. با تحلیل داده‌ها می‌تونیم از روندهای جدید آموزشی باخبر بشیم و ازشون توی دانشگاه خودمون استفاده کنیم. مثلاً اگه ببینیم که آموزش‌های تعاملی و بازی‌وار خیلی مورد توجه دانشجوها هست، می‌تونیم از این روش‌ها توی کلاس‌هامون استفاده کنیم و آموزش رو جذاب‌تر کنیم." م ۶: "در دنیای امروز، فقط داشتن دانش کافی نیست. باید قدرت تحلیل داشته باشیم و ایده‌های جدیدمون رو به واقعیت تبدیل کنیم. مثلاً یه معلم ممکنه خیلی باهوش باشه و همه قوانین آموزشی رو بلد باشه، اما اگه نتونه روش‌های آموزشی جدید و خلاقانه‌ای رو طراحی کنه، دانشجوها به تدریسش علاقه‌مند نمیشن. پس علاوه بر دانش، باید مهارت‌های تحلیل اطلاعات موجود رو هم تقویت کنیم."
پیش‌بینی تحولات دیجیتال	م ۱: "من همیشه سعی می‌کنم قبل از طراحی هر برنامه آموزشی، یه نگاهی به اطراف بندازم و ببینم که توی دنیای بیرون چه خبره. مثلاً وقتی می‌بینم که مدارس‌ها بیشتر به دنبال افرادی هستن که مهارت‌های دیجیتال دارن، سعی می‌کنم که دوره‌های آموزشی رو طوری طراحی کنم که دانشجوها این مهارت‌ها رو یاد بگیرن. اینجوری ما می‌تونیم دانشجوهای آماده‌ای رو وارد بازار کار کنیم." م ۱۲: "ما باید همیشه به آینده فکر کنیم و ببینیم که دانشجوهامون چند سال دیگه به چه مهارت‌هایی نیاز دارن. مثلاً اگه پیش‌بینی کنیم که هوش مصنوعی خیلی مهم میشه، باید از همین الان برنامه‌ریزی کنیم که دانشجوهامون رو توی این زمینه آموزش بدیم. اینجوری هم به نفع خودشون هست و هم به نفع کشورمون."
ارزیابی عملکرد دیجیتال	م ۳: "کارکنان کلیدی دانشگاه فرهنگیان با دارا بودن مهارت مدیریت ارزیابی عملکرد، نقش محوری در هدایت دانشگاه به سمت تعالی سازمانی ایفا می‌کنند. این مهارت به آن‌ها امکان می‌دهد تا با شناسایی دقیق نیازهای آموزشی و پژوهشی، برنامه‌های توسعه فردی کارکنان را تدوین کنند و در نهایت، به ارتقای سطح علمی دانشگاه کمک کنند." م ۸: "از طریق ارزیابی‌های عملکرد سالانه، ما می تونیم به طور مستمر بر توسعه مهارت‌های دیجیتال کارکنان خود تمرکز کنیم. با شناسایی شکاف‌های مهارتی در حوزه فناوری اطلاعات، می‌توانیم برنامه‌های آموزشی هدفمندی را طراحی کنیم تا اطمینان حاصل کنیم که کارکنان ما با آخرین فناوری‌ها و ابزارهای دیجیتال آشنا هستند و می‌توانند به طور مؤثری از آن‌ها در انجام وظایف خود استفاده کنند."
ارزیابی فناوری‌های دیجیتال	م ۷: "مهارت ارزیابی فناوری‌های جدید و ادغامشون در فرآیندها، میتونه یکی از شایستگی‌های مهم کارکنان کلیدی دانشگاه فرهنگیان باشه. این مهارت توی عصر دیجیتال، به دانشگاه کمک می‌کنه تا همیشه به‌روز بمونه و از جدیدترین تکنولوژی‌ها برای بهبود آموزش و خدمات استفاده کنه."
مهارت تعیین ارزش‌ها و اصول در حوزه دیجیتال	م ۱: توی دانشگاه فرهنگیان ما خیلی به این موضوع اهمیت میدیم که همه ما یه سری ارزش‌ها و اصول مشترک داشته باشیم. اینجوری همه ما یه هدف مشترک رو دنبال می‌کنیم و می‌تونیم با همدیگه بهتر کار کنیم. مثلاً، یکی از مهم‌ترین ارزش‌های ما، آموزش با کیفیت و پرورش دانش‌آموزان مسئولیت‌پذیره. وقتی همه ما این ارزش رو قبول داریم، تصمیماتمون هم همسو با این هدف میشه. اینجوری همه با همدیگه تلاش می‌کنیم که یه محیط آموزشی پویا و با نشاط بسازیم." م ۹: ما توی دانشگاهمون یه سری ارزش‌ها و اعتقاداتی داریم که همه بهشون پایبندیم. این ارزش‌ها مثل یه راهنما برای همه ما هستن که بگن چطوری باید رفتار کنیم و تصمیم بگیریم. اینجوری همه ما یه فرهنگ مشترک رو ساختیم که همه کارهامون رو تحت تاثیر قرار میده. مثلا، یکی از ارزش‌های مهم ما، اهمیت دادن به یادگیری و پیشرفت هست، به خصوص توی حوزه دیجیتال. این باعث شده که همه ما به دنبال یادگیری چیزهای جدید باشیم و به دانشگاهمون کمک کنیم که توی زمینه دیجیتال پیشرفت کنه."
مهارت حل مسائل در حوزه دیجیتال	م ۴: "مهارت‌هایی مثل توانایی شناسایی مشکلات، تجزیه و تحلیل داده‌ها و یافتن راه‌حل‌های مناسب، خیلی حیاتی هستن." م ۱۰: توی دانشگاه، همیشه یه مشکلی پیش میاد. حالا ممکنه یه مشکل کوچیک باشه یا یه مشکل بزرگ. مهم اینه که ما بتونیم این مشکلات رو سریع و دقیق حل کنیم. اگه ما بلد باشیم که چطوری مشکلات رو حل کنیم، دیگه نگران هیچ مشکلی نیستیم. اینجوری میتونیم به دانشجوهامون خدمات بهتری ارائه بدیم و دانشگاه رو به یه جای بهتر تبدیل کنیم." م ۱۵: "در دنیای دیجیتالی امروز همه چیز خیلی سریع تغییر می‌کنه. پس ما باید همیشه آماده باشیم که با چالش‌های جدید روبرو بشیم. یکی از مهم‌ترین مهارت‌هایی که ما باید داشته باشیم، اینه که بتونیم مشکلات رو سریع و دقیق حل کنیم. اینجوری می‌تونیم از پس هر تغییری بربیایم و دانشگاه رو به روز نگه داریم."

مهارت تصمیم‌گیری در حوزه دیجیتال	م ۶: "به نظر من، یکی از مهم‌ترین مهارت‌هایی که یک کارمند دانشگاه باید داشته باشه، مهارت تصمیم‌گیری سریع و دقیق هست. با استفاده از ابزارهای دیجیتال و داده‌ها، می‌تونیم تصمیمات بهتری بگیریم و دانشگاه رو به سمت پیشرفت هدایت کنیم." م ۷: "تصمیم‌گیری درست، فقط به نفع سازمان نیست، بلکه به رشد فردی خودمون هم کمک می‌کنه. وقتی ما تصمیم می‌گیریم، در واقع داریم مسیرمون رو مشخص می‌کنیم. من همیشه سعی کردم با تصمیماتم، هم به رشد خودم کمک کنم و هم به پیشرفت دانشگاه. اینجوری هم دانشجوهامون ازمون یاد می‌گیرن و هم خودمون به عنوان یک کارمند، احساس رضایت بیشتری داریم."
مهارت تحلیل تغییرات دیجیتال	م ۱۴: تکنولوژی جدید، روش‌های یادگیری جدید و نیازهای جدید دانشجوها، همه و همه باعث می‌شن که ما هم مجبور باشیم خودمون رو با این تغییرات وفق بدیم. به نظرم یکی از مهم‌ترین مهارت‌ها برای ما به‌عنوان کارمند دانشگاه اینه که بتونیم این تغییرات رو تحلیل کنیم و خودمون رو باهاشون تطبیق بدیم. اینجوری می‌تونیم هم به دانشجوهامون بهتر خدمت کنیم و هم دانشگاه رو به روز نگه داریم." م ۱۵: "تحلیل تغییرات فقط یه مهارت نیست، بلکه یه فرصته. وقتی ما تغییرات رو تحلیل می‌کنیم، می‌تونیم ایده‌های جدیدی پیدا کنیم و نوآوری کنیم. توی دانشگاه فرهنگیان، ما نیاز داریم که همیشه به دنبال راه‌های جدید برای بهبود آموزش باشیم. تحلیل تغییرات به ما کمک می‌کنه تا این راه‌ها رو پیدا کنیم و دانشگاه رو به یه محیط پویا و خلاق تبدیل کنیم."
مهارت حل اختلافات در محیط دیجیتال	م ۱: "ببینید، توی دانشگاه، ما با آدم‌های خیلی مختلفی سر و کار داریم. دانشجوها، اساتید، کارکنان اداری، همه با همدیگه متفاوتیم. حالا تصور کنید که همه این آدم‌ها با هم اختلاف نظر داشته باشن و نتونه مشکلشون رو حل کنن. اون وقت دیگه نه دانشجوها می‌تونن خوب درس بخونن و نه ما می‌تونیم کارمون رو درست انجام بدیم. برای همین، ما باید بلد باشیم که چطور با همدیگه کنار بیایم و مشکلات رو حل کنیم. این خیلی مهمه، مخصوصاً توی دنیای امروز که همه چیز دیجیتال شده و ارتباطاتمون بیشتر مجازی شده." م ۴: "این مهارت‌ها [مهارتهای نرم] نه تنها به بهبود ارتباطات کمک می‌کنن، بلکه در حل مسائل و تعارضات هم نقش بسزایی دارن. در محیط دیجیتال، توانایی حل اختلافات خیلی مهمه." م ۹: "در عصر دیجیتال، مهارت مدیریت تعاملات انسانی و حل اختلافات یکی از مهم‌ترین مهارت‌های یک مدیر آموزشی به حساب میاد. در دانشگاه فرهنگیان، جایی که هم آموزش‌های حضوری و هم آنلاین داریم، داشتن مهارت برای هماهنگی بین این دو بستر و رسیدگی به چالش‌های پیش‌آمده، خیلی اهمیت داره. مثلاً، مدیری که بتونه با استفاده از ابزارهای دیجیتال، فضاهای مناسبی برای ارتباط بین دانشجویان و اساتید فراهم کنه و مشکلات فنی و آموزشی رو حل کنه، به رشد و توسعه سرمایه انسانی دیجیتال دانشگاه کمک زیادی می‌کنه." م ۹: "ما داریم تلاش می‌کنیم که دانشگاهمون رو به یه دانشگاه دیجیتال تبدیل کنیم. اما فراموش نکنیم که پشت این همه تکنولوژی، آدم‌ها هستن. این آدم‌ها هستن که باید با همدیگه کار کنن و به همدیگه کمک کنن. حالا تصور کنید که این آدم‌ها نتونن با همدیگه کنار بیان. اون وقت همه این تکنولوژی‌ها بی فایده میشه. برای همین، ما باید به مهارت‌های نرم مثل مدیریت اختلافات و حل مسئله خیلی اهمیت بدیم. این مهارت‌ها به ما کمک می‌کنن که هم بتونیم از تکنولوژی‌ها به بهترین شکل استفاده کنیم و هم بتونیم با همدیگه یه تیم قوی تشکیل بدیم."
مهارت ایجاد هماهنگی در حوزه دیجیتال	م ۲: "وقتی با چالش‌های آموزشی و تکنولوژیکی مواجه می‌شیم، مهارت در ایجاد هماهنگی در تصمیم‌گیری‌ها می‌تونه عملکرد دانشگاه رو بهبود ببخشه، رضایت دانشجویان رو بالا ببره و روابط با همکاران رو تقویت کنه. حالا با ابزارهای دیجیتال، این مهارت‌ها می‌تونن حتی اثر بیشتری داشته باشن چون ادغام فناوری در فرایندهای آموزشی نیازمند هماهنگی دقیق و به‌روز است." م ۱۰: "قبل از این هماهنگی، دانشجوها خیلی از کلاس‌ها خسته می‌شدند. اما الان با استفاده از فناوری‌های جدید، کلاس‌ها خیلی جذاب‌تر شده. مثلاً، دانشجوها می‌تونن تو کلاس‌های آنلاین با هم گروه بشن و پروژه انجام بدن یا اینکه با اساتیدشون از راه دور ارتباط بگیرن. اینجوری هم یادگیریشون بهتر شده هم انگیزه‌شون برای ادامه تحصیل بیشتر شد.
لزوم برقراری ارتباط با افراد از وجوه مختلف در محیط دیجیتال	م ۳: "روابط بین فردی خیلی مهمه و باید با توجه به ویژگی‌های خاص هر فرد بهش توجه کنیم. این موضوع وقتی همه چیز آنلاین شده، اهمیت بیشتری پیدا می‌کنه." م ۴: "یکی از روش‌های مؤثر، اینه که افراد بتونن با استفاده از ابزارهای مختلف، مثل ایمیل، چت، ویدئو کنفرانس و شبکه‌های اجتماعی، به خوبی ارتباط برقرار کنن. " م ۱۳: "آدما مثل محصولات نیستن که فقط از یه جنبه بررسی بشن؛ باید از جنبه‌های مختلف و با در نظر گرفتن ویژگی‌های فردی‌شون نگاه کرد. این هم در دنیای دیجیتال خیلی مهمه."

	م ۱۴: "بعضی‌ها ممکنه تئوریسین‌های خوبی باشن، ولی بدون تجربه عملی یا مهارت در ارتباطات، نمی‌تونن خیلی خوب عمل کنن. این نکته در دنیای دیجیتال و محیط‌های آموزشی بیشتر به چشم میاد." م ۱۵: "برای هر کسی، خصوصاً در موقعیت‌های مختلف شغلی، مهارت در تعامل با دیگران خیلی مهمه؛ مثلاً یه مدیر ارشد باید بتونه با سهامداران، هیئت مدیره و مدیران بالاتر به خوبی ارتباط برقرار کنه. این مهارت در دنیای دیجیتال هم باید به کار گرفته بشه."
مهارت اقناع و دستیابی به توافق در گفت گوهای دیجیتالی	م ۴: "در فضای دیجیتال، باید بیشتر به کلمات و نحوه بیان توجه کرد، چون زبان بدن و لحن صدا که در ارتباط حضوری مؤثرن، حضور ندارن." م ۸: "در فعالیت‌های آموزشی و ارائه خدمات دانشگاهی با رویکرد سرمایه انسانی دیجیتال، مهارت اقناع در جذب دانشجویان و توضیح مزایا و خدمات دانشگاه می‌تونه به افزایش ثبت‌نام و ارتقاء نقش دانشگاه در جامعه کمک کنه. همچنین، در مذاکرات و توافقات با شرکای آموزشی و همکاران دانشگاهی، مهارت اقناع در به دست آوردن شرایط مطلوب و ایجاد توافقات مؤثر از اهمیت بالایی برخورداره. این شایستگی باعث تقویت روابط آموزشی، افزایش اعتبار دانشگاه و بهبود عملکرد در محیط رقابتی آموزش عالی می‌شه." م ۹: "شایستگی در مذاکره و ایجاد توافقات مثبت با شرکای آموزشی، به ویژه در محیط دیجیتال، یکی از شایستگی‌های حیاتی در حوزه آموزش عالیه."
تعامل اجتماعی بالا در محیط دیجیتال	م ۵: "مهارت در مدیریت احساسات خیلی مهمه، چون در مواقع بحرانی، این مهارت به من کمک می‌کنه تا رویکردهای مؤثری اتخاذ کنم و به صورت هوشمندانه با موقعیت‌های چالش‌برانگیز، به‌ویژه در فضای دیجیتال، برخورد کنم."
ادراک و مدیریت احساسات در حوزه دیجیتال	م ۵: "مهارت برنامه‌ریزی مؤثر برای دستیابی به اهداف و انجام وظایف مختلف در زمان معین، برای من یکی از شایستگی‌های حرفه‌ای بسیار مهمه. با برنامه‌ریزی دقیق، من می‌تونم بهره‌وری بیشتری از زمانم داشته باشم و به بهترین شکل ممکن به اهدافم نزدیک بشم. این برنامه‌ریزی در مدیریت فعالیت‌های دیجیتال هم اهمیت داره."
برنامه‌ریزی موثر در زمینه دیجیتال	م ۷: "مهارت تعیین اولویت‌ها و ترتیب‌بندی وظایف بر اساس اهمیت و فوریت اونها، برای من اساسی هست. با این مهارت، می‌تونم وظایف رو به بهترین شکل ممکن مدیریت کنم و به دقت و به موقع اقدامات لازم رو انجام بدم. این مهارت در محیط‌های دیجیتال هم کاربردی است."
مهارت تعیین اولویت‌ها و ترتیب بندی وظایف بر اساس فوریت	م ۱۰: "مهارت جمع‌آوری داده‌های دقیق و به‌روز از منابع مختلف برای تحلیل‌های دقیق و تصمیم‌گیری‌های آگاهانه ضروریه. این مهارت در محیط دیجیتال با دسترسی به منابع و ابزارهای متنوع داده‌ها اهمیت ویژه‌ای داره." م ۱۲: توی فضا دیجیتال، داده همه کاره است. هر کاری که می‌خوایم انجام بدیم، اول باید داده‌ها رو بررسی کنیم. مثلاً میخوایم بدونیم کدوم درس‌ها بیشتر مورد علاقه دانشجوهاست یا اینکه کدوم استادا بهترین بازخورد رو از دانشجوها گرفتن. اینجوری میتونیم با استفاده از داده، تصمیم‌های بهتری بگیریم و دانشگاه رو هر روز بهتر کنیم."
مهارت انطباق فرآیندها با اهداف دیجیتال دانشگاه	م ۱۴: "به نظرم یکی از مهم‌ترین کارهای ما به‌عنوان کارمند دانشگاه اینه که همیشه به دنبال راه‌های جدید برای بهبود فرآیندهای آموزشی باشیم. من توی این چند سال، با استفاده از روش‌های مختلف مدیریت تغییر، تونستم خیلی از فرآیندهای آموزشی رو بهبود بدم و اون‌ها رو با نیازهای دانشجوها و اهداف دانشگاه هماهنگ کنم."
تحلیل محیط خارجی	م ۱۱: " دانشگاه فقط یه ساختمان و یه سری کلاس نیست. دانشگاه یه موجود زنده‌ایه که با دنیای بیرون خیلی در ارتباطه. ما باید همیشه حواسمون به این باشه که چه اتفاقاتی توی جامعه میفته، تکنولوژی چه تغییراتی می‌کنه، و دانشجوهامون چی می‌خوان. وقتی ما اینجوری به اطرافمون نگاه کنیم، می‌تونیم برنامه‌های بهتری برای دانشگاهمون داشته باشیم و نیازهای دانشجوها رو بهتر برطرف کنیم."
تعیین اهداف و راهبردها در حوزه دیجیتال	م ۱۱: "مهارت در تعیین اهداف و راهبردهای مؤثر برای رسیدن به اهداف سرمایه انسانی دیجیتال ، یکی از شایستگی‌های حیاتی و نرم کارکنان کلیدی دانشگاه فرهنگیانه." م ۱۵: "رئیس دانشگاه فرهنگیان، به عنوان یکی از کلیدی‌ترین کارکنان، با تحلیل محیط آموزشی و تدوین استراتژی‌های جدید، مسیری را برای توسعه دانشگاه تعیین می‌کنه. این استراتژی شامل اهدافی مثل ارتقاء فناوری آموزشی، گسترش برنامه‌های تحصیلی و بهبود تجربه دانشجویان می‌شه. اجرای این استراتژی با تیم مدیریت واحدهای مختلف به منظور رسیدن به اهداف سازمانی صورت می‌گیره، که این تدوین استراتژی به بهبود عملکرد و پیشرفت دانشگاه در مقابل چالش‌های موجود کمک می‌کنه."

آشنایی با مفاهیم هوش مصنوعی و یادگیری ماشین	م ۱۰: "با توجه به حجم زیاد داده‌ها و پیچیدگی فرآیندها، استفاده از تکنولوژی‌های هوش مصنوعی برای تحلیل داده‌ها و پیش‌بینی روندها خیلی مفیده. این تکنولوژی‌ها کمک می‌کنن تا کارکنان دانشگاه الگوهای پیچیده توی داده‌ها رو تشخیص بدن و تصمیم‌گیری‌های بهتری انجام بدن. آشنایی با مفاهیم هوش مصنوعی و یادگیری ماشین به کارکنان کمک می‌کنه که در برابر چالش‌ها آگاهانه‌تر عمل کنن و راهکارهای نوآورانه‌تری ارائه بدن. این مهارت توی دانشگاه فرهنگیان برای توسعه سرمایه انسانی دیجیتال خیلی مهمه."
تشویق به همکاری و تعامل	م ۱۴: "اگه بخوام خیلی ساده بگم، ما تو دانشگاهمون خیلی روی کار گروهی و تبادل اطلاعات دیجیتال تاکید داریم. می‌خوایم همه، از استاد تا دانشجو و کارمند، با همدیگه کار کنن و از تجربیات دیجیتالشون با هم به اشتراک بذارن. اینجوری هم سطح علمی دانشگاهمون بالاتر میره و هم اینکه می تونیم مشکلات دیجیتالی که تو دانشگاه داریم رو راحت‌تر حل کنیم."
ارزیابی فرآیندهای دیجیتال	م ۲: برای ارزیابی فرآیندهای دیجیتال توی دانشگاه، یه سیستم پنج مرحله‌ای می تونیم داشته باشیم. یعنی کارمندها رو بر اساس عملکردشون به پنج دسته تقسیم کنیم: مقدماتی، عمومی، تخصصی، پیشرفته و عالی. برای هر کدوم از این سطح‌ها هم یه سری معیار مشخص کردیم که اگه کسی به اون معیارها برسه، میتونه به سطح بالاتر ارتقا پیدا کنه. اینجوری هم خودمون میتونیم پیشرفت کارمندا رو دقیق‌تر بررسی کنیم و هم اینکه انگیزه‌شون رو برای یادگیری بیشتر و بهتر شدن بیشتر می‌کنیم. در کل، هدفمون میتونه این باشه که با این سیستم، سرمایه انسانی دیجیتالمون رو تقویت کنیم و به همه کمک کنیم که بهترین عملکردشون رو نشون بدن."
جستجوی فعّال در منابع دیجیتالی	م ۲: "توی دنیای دیجیتال، اطلاعات به سرعت در حال تغییرن. ما باید بلد باشیم که چطور اطلاعات درست رو از اطلاعات غلط تشخیص بدیم و از این اطلاعات برای بهبود آموزشهامون استفاده کنیم." م ۱۳: "با توجه به اینکه دانشجوها به راحتی می‌تونن به اطلاعات دسترسی داشته باشن، ما باید بهشون یاد بدیم که چطور اطلاعات رو ارزیابی کنن و از منابع معتبر استفاده کنن."
مهارت یادگیری و آموزش دیجیتال	م ۴: "تقویت مهارت‌های یادگیری و آموزش دیجیتال نیازمند رویکردی مستمر و پویاست". م ۴: "توسعه مهارت‌های نرم در دنیای دیجیتال باید به عنوان یک فرآیند مداوم و پویا در نظر گرفته بشه". م ۵: "ما برای اینکه همکارانمون با آخرین فناوری‌های آموزشی دیجیتال آشنا بشن، کتاب‌ها رو باید به زبان ساده ترجمه کنیم. این کتاب‌ها بهمون کمک می‌کنه تا مهارت‌های دیجیتال خودمون رو ارتقا بدیم و بهتر بتونیم از ابزارهای آموزشی جدید استفاده کنیم." م ۱۱: "من معتقدم که توسعه سرمایه انسانی دیجیتال نیازمند یادگیری مداوم و به‌روزرسانی مهارت‌هاست و من همیشه آماده‌ام تا در این زمینه پیشرفت کنم."
انتخاب فناوری دیجیتال مناسب	م ۴: "برای هر فعالیت، انتخاب فناوری مناسب خیلی مهمه. این شامل شناخت ابزارهای مختلف، ارزیابی مزایا و معایب هر یک، و انتخاب بهترین گزینه برای نیازهای خاصه. " م ۹: "برای مثال، یک مدیر فناوری توی دانشگاه فرهنگیان می‌تونه با ارزیابی یه فناوری مثل هوش مصنوعی، فرآیندها رو بهبود بده و کارایی رو بیشتر کنه. اون ممکنه تصمیم بگیره از این فناوری برای بهتر کردن تحلیل داده‌های آموزشی و پیش‌بینی نیازهای دانشجوها استفاده کنه. این کار باعث می‌شه تشخیص نیازها دقیق‌تر بشه، زمان پردازش داده‌ها کاهش پیدا کنه و خدمات بهتری به دانشجوها ارائه بشه. به زبان ساده، این شایستگی مثل یه 'راهنمای فناوری' عمل می‌کنه که به دانشگاه کمک می‌کنه از فناوری‌های جدید بهترین استفاده رو ببره و سریع‌تر به سمت بهبود و نوآوری حرکت کنه."
مهارت پیش‌بینی و تحلیل با هوش مصنوعی	م ۱۲: "مهارت استفاده از الگوریتم‌های هوش مصنوعی برای تحلیل داده‌ها و پیش‌بینی الگوهای آینده یکی از مهارت‌های هست که دارم کسب میکنم. این مهارت توی دانشگاه فرهنگیان خیلی به کار میاد، چون با این الگوریتم‌ها می‌تونیم تصمیم‌گیری‌ها رو بهبود بدم و عملکرد دانشگاه رو بهینه کنیم. با توجه به اهمیت بالای اطلاعات و داده‌ها، به‌ویژه تو زمینه آموزش دیجیتال، این مهارت خیلی حیاتیه بنظرم."
آگاهی از تهدیدات سایبری	م ۸: "برای اینکه بتونیم آموزش آنلاین رو گسترش بدیم، باید به امنیت این سیستم‌ها هم آگاه باشیم. یه متخصص امنیت سایبری با شناسایی نقاط ضعف سیستم‌ها، به ما کمک می‌کنه تا آموزش آنلاین امن‌تری داشته باشیم." م ۱۳: "با توجه به اینکه دانشجوها به صورت آنلاین به اطلاعات دسترسی دارن، باید از اطلاعات شخصی اونا محافظت کنیم. یه متخصص امنیت سایبری با آگاهی روش‌های امنیتی، به ما کمک می‌کنه تا حریم خصوصی دانشجوها رو حفظ کنیم."
مهارت‌های فنی سایبری	م ۵: "امنیت اطلاعات دانشجوها و اساتید خیلی مهمه. به همین خاطر، داشتن مهارت‌های سایبری برای محافظت از داده‌های دانشگاه، یک ضرورته."

	م ۷: "با توجه به اینکه دانشجوها و اساتید از سیستم‌های دانشگاه برای انجام کارهای پژوهشی و آموزشی استفاده می‌کنن، امنیت این سیستم‌ها خیلی مهمه. داشتن مهارت‌های سایبری به ما کمک می‌کنه تا از اطلاعات دانشگاه در برابر حملات سایبری محافظت کنیم."
جمع‌آوری داده‌های دیجیتال	م ۵: "مهارت در مدیریت احساسات خیلی مهمه، چون در مواقع بحرانی، این مهارت به من کمک می‌کنه تا رویکردهای مؤثری اتخاذ کنم و به صورت هوشمندانه با موقعیت‌های چالش‌برانگیز، به‌ویژه در فضای دیجیتال، برخورد کنم."
تجزیه و تحلیل نیازهای دیجیتال دانشگاه	م ۶: ما توی دانشگاه فرهنگیان با دانشجوهای خیلی مختلفی سر و کار داریم. هر کدومشون نیازها و مهارت‌های خاص خودشون رو دارن. پس ما باید اول از همه بدونیم که هر دانشجو به چه چیزی نیاز داره. یعنی چی؟ یعنی باید بشینیم و با دقت بررسی کنیم که هر دانشجو کجا ضعف داره و کجا قوت. بعد براساس این بررسی‌ها، برنامه آموزشی فردی براشون طراحی کنیم. اینجوری می‌تونیم مطمئن باشیم که همه دانشجوها به بهترین شکل ممکن پیشرفت می‌کنن." م ۹: توی این فضا[دیجیتال]، هر دانشجو یه پروفایل شخصی داره. توی این پروفایل، اطلاعات مختلفی از دانشجو ثبت میشه. مثلاً اینکه چه درس‌هایی رو پاس کرده، چه نمراتی گرفته و چه فعالیت‌هایی داشته. با استفاده از این اطلاعات، می‌تونیم نیازهای هر دانشجو رو به صورت دقیق شناسایی کنیم و برنامه آموزشی شخصی براشون طراحی کنیم. اینجوری هم به دانشجوها کمک می‌کنیم که بهتر یاد بگیرن و هم اینکه از منابع دانشگاه به بهترین شکل استفاده می‌کنیم."
تجزیه و تحلیل داده‌های دیجیتال	م ۱۰: دانشجوها مثل هم نیستن. هر کدومشون یه جوری یاد می‌گیرن و به چیزهای مختلفی علاقه دارن. ما باید بتونیم نیازهای خاص هر دانشجو رو تجزیه و تحلیل کنیم و براساس اون، برنامه آموزشی مخصوص خودشون رو طراحی کنیم. اینجوری هم دانشجوها بیشتر به درس علاقه‌مند می‌شن و هم اینکه بهتر یاد می‌گیرن. این یعنی ما داریم به سمت آموزش شخصی‌سازی شده حرکت می‌کنیم که یکی از مهم‌ترین اهداف دانشگاه‌های مدرن دنیاست."
گوش دادن فعال در محیط دیجیتال	م ۵: "ببینید، ما توی دانشگاه فرهنگیان داریم با یه نسل جدید از دانشجوها کار می‌کنیم. این دانشجوها خیلی اهل حرف زدن و بیان نظراتشون هستن. پس ما هم باید بتونیم باهاشون خوب ارتباط بگیریم. یعنی چی؟ یعنی باید بلد باشیم خوب گوش بدیم، حرفاشونو بفهمیم و باهاشون گفت‌وگو کنیم. اینجوری هم اونا احساس ارزشمندی می‌کنن و هم اینکه بهتر می‌تونیم بهشون کمک کنیم" م ۸: "ما داریم به سمت یه دانشگاه دیجیتال حرکت می‌کنیم. تو این فضای دیجیتال، ارتباطات خیلی مهم‌تر شده. دیگه فقط کلاس درس نیست که مهمه، بلکه تعاملات بین دانشجوها، اساتید و کارکنان هم خیلی مهمه. برای همین، ما باید بتونیم از طریق ابزارهای دیجیتال هم با هم ارتباط موثر برقرار کنیم. این یعنی تسلط بر مهارت‌های گفت‌وگو و گوش دادن فعال، حتی تو فضای مجازی"
ارتباط با افراد و نهادهای بیرونی با ابزار دیجیتال	م ۱: "من یه مدیری رو می‌شناختم که انگار یه جادوگر بود! یعنی هر کسی رو که می‌دید، می‌تونست باهاش ارتباط برقرار کنه. چه دانشجو بود، چه استاد، چه مسئول اداری، چه حتی آدمای بیرون از دانشگاه. این آدم بلد بود با همه جور آدمی راه بیاد و همه رو راضی نگه داره. اینجوری همه کارها خیلی راحت‌تر پیش می‌رفت و همه از کار کردن باهاش لذت می‌بردن." م ۳: "مهارت در برقراری ارتباط مؤثر با دانشجویان و استادان به عنوان یک شایستگی بسیار حیاتی در حوزه آموزش عالی محسوب می‌شه. مخصوصاً اینکه داریم به سمت یه دانشگاه دیجیتال حرکت می‌کنیم."
بیان واضح و مختصر مطالب در محیط دیجیتال	م ۱۴: "برای بیان واضح و مختصر مطالب، باید از زبانی استفاده کنیم که مناسب مخاطب باشه، لحنی مناسب انتخاب کنیم و زبان بدن خودمون رو با کلام تنظیم کنیم. این مهارت‌ها در محیط دیجیتال هم به همان اندازه اهمیت دارند."

طبقه بندی کدهای اولیه و تشکیل تم فرعی

در این مرحله، کدهای اولیه یا همان مفاهیم بدست آمده (جدول ۴)، مورد بررسی قرار گرفته و سپس پژوهشگر کدهایی که از نظر معنی و مفهوم به یکدیگر نزدیک هستند و به اصطلاح قرابت معنایی با یکدیگر دارند را در یک گروه قرار داده و به خلق معانی و واژه‌های جدید پرداخت. در حقیقت پژوهشگر کدها را در قالب تم‌های فرعی دسته بندی نمود. برای آشنایی بیشتر با چگونگی این دسته‌بندی‌ها، یک نمونه در جدول۴ آورده شده است.

جدول٤ نمونه ای از چگونگی انجام مرحله طبقه بندی کدهای اولیه و تشکیل تم فرعی

تم فرعی	کدگذاری اولیه ⟹	شواهد گفتاری ⟹
مهارت برقراری ارتباط اثربخش در محیط دیجیتال	لزوم برقراری ارتباط با افراد از وجوه مختلف در محیط دیجیتال	م ۳: "روابط بین فردی خیلی مهمه و باید با توجه به ویژگی‌های خاص هر فرد بهش توجه کنیم. این موضوع وقتی همه چیز آنلاین شده، اهمیت بیشتری پیدا می‌کنه." م ۴: "یکی از روش‌های مؤثر، اینه که افراد بتونن با استفاده از ابزارهای مختلف، مثل ایمیل، چت، ویدئو کنفرانس و شبکه‌های اجتماعی، به خوبی ارتباط برقرار کنن. " م ۱۳: "آدما مثل محصولات نیستن که فقط از یه جنبه بررسی بشن؛ باید از جنبه‌های مختلف و با در نظر گرفتن ویژگی‌های فردی‌شون نگاه کرد. این هم در دنیای دیجیتال خیلی مهمه." م ۱۴: "بعضی‌ها ممکنه تئوریسین‌های خوبی باشن، ولی بدون تجربه عملی یا مهارت در ارتباطات، نمی‌تونن خیلی خوب عمل کنن. این نکته در دنیای دیجیتال و محیط‌های آموزشی بیشتر به چشم میاد." م ۱۵: "برای هر کسی، خصوصاً در موقعیت‌های مختلف شغلی، مهارت در تعامل با دیگران خیلی مهمه؛ مثلاً یه مدیر ارشد باید بتونه با سهامداران، هیئت مدیره و مدیران بالاتر به خوبی ارتباط برقرار کنه. این مهارت در دنیای دیجیتال هم باید به کار گرفته بشه."
	مهارت ارتباط با افراد و نهادهای بیرونی با ابزار دیجیتال	م ۱: "من یه مدیری رو می‌شناختم که انگار یه جادوگر بود! یعنی هر کسی رو که می‌دید، می‌تونست باهاش ارتباط برقرار کنه. چه دانشجو بود، چه استاد، چه مسئول اداری، چه حتی آدمای بیرون از دانشگاه. این آدم بلد بود با همه جور آدمی راه بیاد و همه رو راضی نگه داره. اینجوری همه کارها خیلی راحت‌تر پیش می‌رفت و همه از کار کردن باهاش لذت می‌بردن." م ۳: "مهارت در برقراری ارتباط مؤثر با دانشجویان و استادان به عنوان یک شایستگی بسیار حیاتی در حوزه آموزش عالی محسوب می‌شه. مخصوصاً اینکه داریم به سمت یه دانشگاه دیجیتال حرکت می‌کنیم."

با توجه به جدول۴، ویژگی‌هایی از قبیل لزوم برقراری ارتباط با افراد از وجوه مختلف در محیط دیجیتال و نیز مهارت ارتباط با افراد و نهادهای بیرونی با ابزار دیجیتال، از نظر پژوهشگر قرابت معنایی بالایی با یکدیگر دارند و با توجه به شواهد گفتاری ارائه شده توسط پاسخ‌دهندگان، در یک دسته تحت عنوان مهارت برقراری ارتباط اثربخش در محیط دیجیتال، قرار می‌گیرند. با توجه به نمونه ارائه شده، نتایج نهایی حاصل از این نوع دسته بندی و یا به‌عبارت‌دیگر احصای تم‌های فرعی پژوهش، در جدول ۵، نشان داده شده است.

جدول۵. جدول تم های فرعی ایجاد شده

تم اصلی	تم فرعی
مهارت های نرم ارتباطی در حوزه دیجیتال	مهارت مدیریت اختلافات و تعارض در محیط دیجیتال
	مهارت برقراری ارتباط اثربخش در محیط دیجیتال
	مهارت مذاکره و اقناع در گفتگوی دیجیتال
	هوش هیجانی بالا در زمینه دیجیتال
مهارت‌های نرم کارکردی در حوزه دیجیتال	مهارت مدیریت زمان
	مهارت تحلیل داده‌ها و نیازهای دیجیتال دانشگاه
	مهارت تصمیم‌گیری و حل مسائل در حوزه دیجیتال
	مهارت مدیریت تغییرات در حوزه دیجیتال
مهارت‌های نرم سازمانی در حوزه دیجیتال	مهارت تدوین استراتژی سازمانی در حوزه دیجیتال
	مهارت رهبری اثربخش در حوزه دیجیتال
	مهارت ارزیابی عملکرد و فرایندهای سازمانی دیجیتال
مهارت‌های نرم مرتبط با فناوری در حوزه دیجیتال	مهارت ارزیابی و انتخاب فناوری دیجیتال
	مهارت استفاده از الگوریتم‌های هوش مصنوعی
	مهارت حفاظت از داده‌ها و امنیت سایبری
مهارت‌های نرم تحقیق و توسعه‌پذیری در حوزه دیجیتال	مهارت مشارکت در پروژه‌های تحقیقی و آموزشی دیجیتال
	مهارت تحلیل و پیش‌بینی تحولات دیجیتال

تعیین تم اصلی و رسم الگوی تحقیق

در این مرحله، تم‌های اصلی تحقیق تعیین گردید. با توجه به ویژگی‌های احصا شده در مراحل قبلی و نیز درنظرگرفتن هدف اصلی تحقیق، مهارت های نرم ارتباطی در حوزه دیجیتال، مهارت‌های نرم کارکردی در حوزه دیجیتال، مهارت‌های نرم سازمانی در حوزه دیجیتال، مهارت‌های نرم مرتبط با فناوری در حوزه دیجیتال و نیز مهارت‌های نرم تحقیق و توسعه‌پذیری در حوزه دیجیتال، به عنوان تم‌های اصلی تحقیق تعیین شد. در ادامه، خلاصه یافته‌های پژوهش حاضر در بخش کیفی (تحلیل تم)، در جدول ۶ آورده شده است.

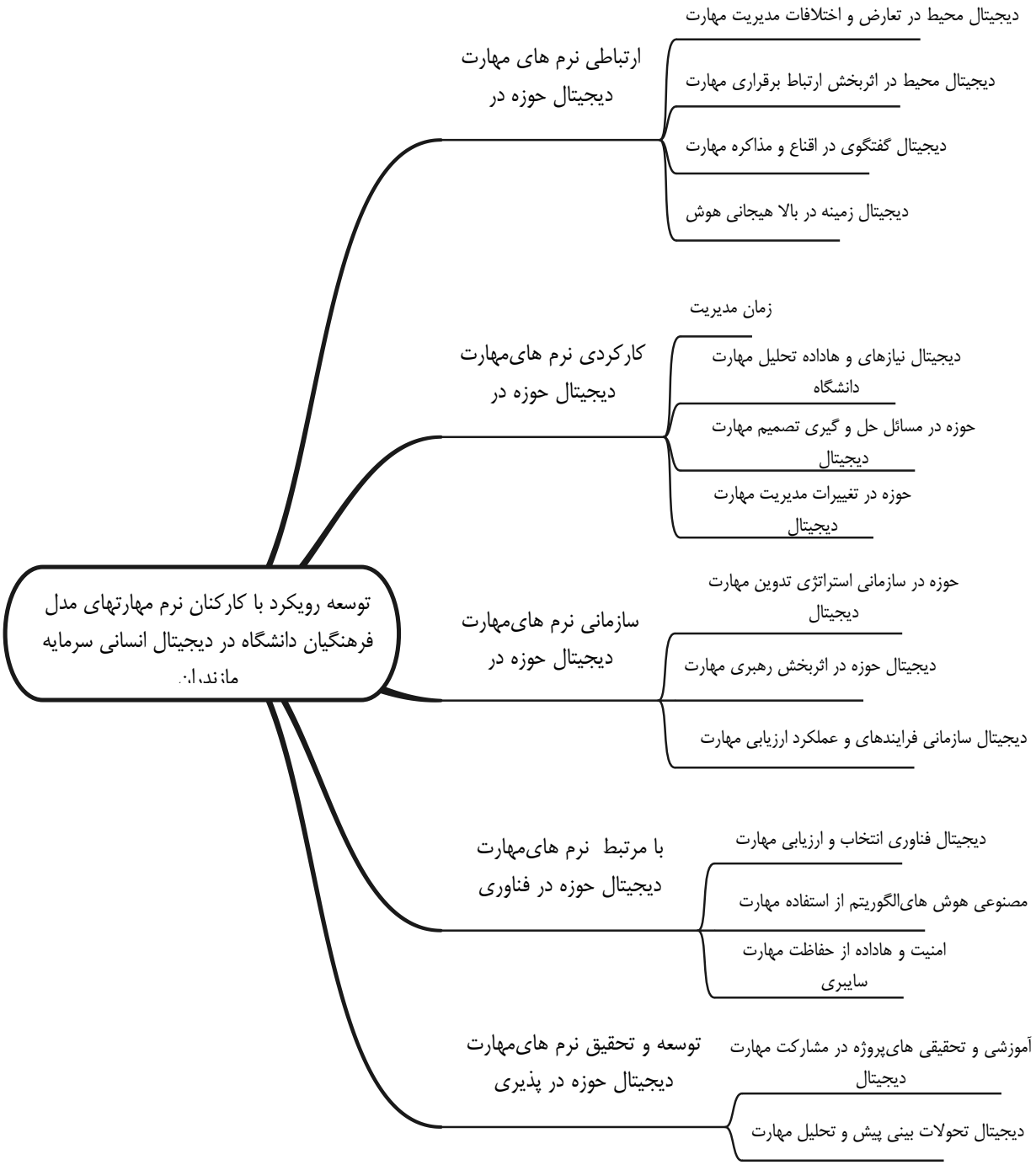
جدول ٦. خلاصه نتایج پژوهش حاضر در بخش کیفی (تحلیل تم)

تم اصلی	تم فرعی	مفاهیم
مهارت های نرم ارتباطی در حوزه دیجیتال	مهارت مدیریت اختلافات و تعارض در محیط دیجیتال	مهارت حل اختلافات در محیط دیجیتال
		مهارت ایجاد هماهنگی در حوزه دیجیتال
	مهارت برقراری ارتباط اثربخش در محیط دیجیتال	لزوم برقراری ارتباط با افراد از وجوه مختلف در محیط دیجیتال
		مهارت ارتباط با افراد و نهادهای بیرونی با ابزار دیجیتال
	مهارت مذاکره و اقناع در گفتگوی دیجیتال	گوش دادن فعال در محیط دیجیتال
		بیان واضح و مختصر مطالب در محیط دیجیتال
		مهارت اقناع و دستیابی به توافق در گفت گوهای دیجیتالی
	هوش هیجانی بالا در زمینه دیجیتال	تعامل اجتماعی بالا در محیط دیجیتال
		ادراک و مدیریت احساسات در حوزه دیجیتال
	مهارت مدیریت زمان	برنامه‌ریزی موثر در زمینه دیجیتال

مهارت‌های نرم کارکردی در حوزه دیجیتال		مهارت تعیین اولویت‌ها و ترتیب بندی وظایف بر اساس فوریت
	مهارت تحلیل داده‌ها و نیازهای دیجیتال دانشگاه	جمع‌آوری داده‌های دیجیتال
		تجزیه و تحلیل نیازهای دیجیتال دانشگاه
		تجزیه و تحلیل داده‌های دیجیتال
	مهارت تصمیم‌گیری و حل مسائل در حوزه دیجیتال	مهارت حل مسائل در حوزه دیجیتال
		مهارت تصمیم‌گیری در حوزه دیجیتال
	مهارت مدیریت تغییرات در حوزه دیجیتال	مهارت تحلیل تغییرات دیجیتال
		مهارت انطباق فرآیندها با اهداف دیجیتال دانشگاه
مهارت‌های نرم سازمانی در حوزه دیجیتال	مهارت تدوین استراتژی سازمانی در حوزه دیجیتال	تحلیل محیط خارجی
		تعیین اهداف و راهبردها در حوزه دیجیتال
	مهارت رهبری اثربخش در حوزه دیجیتال	مهارت تعیین ارزش‌ها و اصول در حوزه دیجیتال
		تشویق به همکاری و تعامل
	مهارت ارزیابی عملکرد و فرایندهای سازمانی دیجیتال	ارزیابی فرآیندهای دیجیتال
		ارزیابی عملکرد دیجیتال
مهارت‌های نرم مرتبط با فناوری در حوزه دیجیتال	مهارت ارزیابی و انتخاب فناوری دیجیتال	ارزیابی فناوری‌های دیجیتال
		انتخاب فناوری دیجیتال مناسب
	مهارت استفاده از الگوریتم‌های هوش مصنوعی	آشنایی با مفاهیم هوش مصنوعی و یادگیری ماشین
		مهارت پیش‌بینی و تحلیل با هوش مصنوعی
	مهارت حفاظت از داده‌ها و امنیت سایبری	آگاهی از تهدیدات سایبری
		مهارت‌های فنی سایبری
مهارت‌های نرم تحقیق و توسعه‌پذیری در حوزه دیجیتال	مهارت مشارکت در پروژه‌های تحقیقی و آموزشی دیجیتال	جستجوی فعّال در منابع دیجیتالی
		مهارت یادگیری و آموزش دیجیتال
	مهارت تحلیل و پیش‌بینی تحولات دیجیتال	تحلیل اطلاعات دیجیتال
		پیش‌بینی تحولات دیجیتال

با توجه به نتایج پژوهش در بخش کیفی (جدول)، به طور خلاصه می‌توان گفت که در تحقیق حاضر و در بخش کیفی، به‌منظور جمع‌آوری داده‌ها و اطلاعات، از مصاحبه و جهت تحلیل از روش تحلیل تم (مضمون)، استفاده شد. بر همین اساس و باهدف جمع‌آوری داده‌های کیفی، پس از بررسی ادبیات مرتبط با مبحث تحقیق، چارچوبی برای طرح پرسش‌های مصاحبه‌ها با خبرگان تدوین گردید. در ادامه، ۱۵ نفر از خبرگان دانشگاهی مرتبط با مدیریت آموزش عالی، مدیریت منابع انسانی و مدیریت فناوری اطلاعات در دانشگاه فرهنگیان مازندران، از طریق روش نمونه‌گیری هدفمند گلوله برفی انتخاب شدند. در فاز دوم، مصاحبه‌های انجام‌شده با روش تحلیل تم استقرایی شش مرحله‌ای کلارک و براون، کدگذاری گردید. بر این اساس و در طی مرحله آشنایی با داده‌ها، شواهد گفتاری (۶۴ مورد) شناسایی شده ازمتن مصاحبه ها در قالب ۳۴ کد اولیه برچسب‌زنی شد. در ادامه، کدهای اولیه در قالب ۱۶ تم فرعی و سپس، پنج تم اصلی دسته‌بندی شدند. با توجه به نتایج پژوهش حاضر در بخش کیفی، مدل مهارتهای نرم کارکنان با رویکرد توسعه سرمایه انسانی دیجیتال در دانشگاه فرهنگیان مازندران، مطابق شکل ۱ رسم شده است.

شکل ۱. مدل مهارت‌های نرم کارکنان با رویکرد توسعه سرمایه انسانی دیجیتال در دانشگاه فرهنگیان مازندران



نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با هدف اصلی "شناسایی و مدل‌سازی مهارت‌های نرم کارکنان دانشگاه فرهنگیان مازندران با تأکید بر توسعه سرمایه انسانی دیجیتال" انجام شد. نتایج این پژوهش منجر به شناسایی پنج بعد اصلی برای مهارت‌های نرم کارکنان دانشگاه فرهنگیان گردید که عبارتند از:

مهارت‌های ارتباطی: این بعد بر توانایی افراد در برقراری ارتباط مؤثر و کارآمد با دیگران، به ویژه در محیط‌های دیجیتال، تمرکز دارد. شامل مهارت‌هایی نظیر گوش دادن فعال، بیان واضح و رسا، انتقال پیام به صورت کتبی و شفاهی، و استفاده از ابزارهای ارتباطی دیجیتال (ایمیل، پیام‌رسان‌ها، ویدئو کنفرانس) به نحو مطلوب.

مهارت‌های کارکردی: این بعد به توانایی افراد در انجام وظایف و مسئولیت‌های شغلی به نحو مؤثر اشاره دارد. شامل مهارت‌هایی نظیر برنامه‌ریزی، سازماندهی، مدیریت زمان، حل مسئله، تصمیم‌گیری، و تفکر انتقادی.

مهارت‌های سازمانی: این بعد بر توانایی افراد در همکاری با دیگران، کار تیمی، مدیریت تعارضات، و سازگاری با محیط کار تمرکز دارد. شامل مهارت‌هایی نظیر رهبری، کار گروهی، مذاکره، مدیریت استرس، و انطباق‌پذیری.

مهارت‌های مرتبط با فناوری: این بعد به دانش و توانایی افراد در استفاده از فناوری‌های اطلاعاتی و ارتباطی (ICT) در انجام وظایف شغلی اشاره دارد. شامل مهارت‌هایی نظیر آشنایی با نرم‌افزارهای کاربردی، استفاده از اینترنت و شبکه‌های اجتماعی، تحلیل داده‌ها، و امنیت اطلاعات.

مهارت‌های تحقیق و توسعه در حوزه دیجیتال: این بعد بر توانایی افراد در یادگیری مداوم، نوآوری، و توسعه دانش و مهارت‌های خود در حوزه فناوری‌های دیجیتال تمرکز دارد. شامل مهارت‌هایی نظیر جستجوی اطلاعات، تحلیل و ارزیابی منابع اطلاعاتی، تولید محتوای دیجیتال، و مشارکت در پروژه‌های تحقیق و توسعه.

علاوه بر ابعاد اصلی، ۱۶ مؤلفه فرعی نیز برای هر یک از ابعاد شناسایی شدند که چارچوب جامعی را برای توسعه مهارت‌های نرم در محیط دیجیتال ارائه می‌دهند. این مؤلفه‌ها نشان می‌دهند که مهارت‌های نرم در دنیای امروز، صرفاً به تعاملات چهره‌به‌چهره محدود نمی‌شوند، بلکه نیازمند توانایی برقراری ارتباط مؤثر، حل مسائل پیچیده، و استفاده از فناوری‌های نوین در محیط‌های مجازی نیز هستند.

یکی از نکات کلیدی در یافته‌های این پژوهش، تأکید بر اهمیت مهارت‌های نرم در محیط دیجیتال است. در دنیای کنونی که تعاملات روزمره افراد به طور فزاینده‌ای به فضای آنلاین منتقل شده‌اند، توانایی‌هایی نظیر ارتباط مؤثر از طریق ابزارهای دیجیتال، حل تعارضات در محیط‌های مجازی، تصمیم‌گیری آگاهانه با استفاده از داده‌های آنلاین، و ارزیابی نقادانه اطلاعات موجود در اینترنت، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار شده‌اند.

این مهارت‌ها نه تنها به بهبود عملکرد فردی و سازمانی کمک می‌کنند، بلکه نقش مهمی در ارتقای سرمایه انسانی دیجیتال ایفا می‌کنند. سرمایه انسانی دیجیتال به مجموعه‌ای از دانش، مهارت‌ها، و توانایی‌های افراد اطلاق می‌شود که به آن‌ها امکان می‌دهد به طور مؤثر از فناوری‌های دیجیتال در محیط کار و زندگی شخصی خود استفاده کنند.

با این حال، توسعه مهارت‌های نرم با چالش‌هایی نیز مواجه است. یکی از این چالش‌ها، نبود تعریف دقیق و استاندارد برای مهارت‌های نرم است. از آنجایی که این مهارت‌ها اغلب غیرملموس هستند، اندازه‌گیری و ارزیابی آن‌ها دشوار است. علاوه بر این، کمبود شواهد تجربی درباره اثرگذاری این مهارت‌ها بر توسعه سرمایه انسانی دیجیتال، ضرورت انجام تحقیقات بیشتر در این زمینه را نشان می‌دهد.

این تحقیق همچنین نشان داد که توسعه مهارت‌های نرم نیازمند رویکردی مستمر و پویا است. کارکنان باید توانایی تطبیق سریع با فناوری‌های جدید را داشته باشند و از ابزارهای دیجیتال برای بهبود عملکرد خود بهره بگیرند. یافته‌ها حاکی از آن است که آموزش هدفمند و طراحی برنامه‌های توسعه‌ای می‌تواند نقشی کلیدی در تقویت این مهارت‌ها داشته باشد.

نتایج این پژوهش با تحقیقات پیشین مانند مطالعات "لیو و لو (۲۰۲۱)" همسو است که بر اهمیت مهارت‌های نرم در محیط کاری تأکید کرده‌اند. همچنین، یافته‌ها با دیدگاه "رابلز (۲۰۱۲)" که مهارت‌های نرم را به عنوان ویژگی‌هایی غیرملموس اما ضروری برای موفقیت شغلی تعریف کرده است، همخوانی دارد. هر دو پژوهش بر اهمیت توانایی‌هایی نظیر ارتباط مؤثر و سازگاری تأکید دارند.

با این حال، این پژوهش با مطالعاتی که صرفاً به توصیف مفهومی مهارت‌های نرم پرداخته‌اند (مانند الفقی و البیالی، ۲۰۲۳) تفاوت دارد. برخلاف آن‌ها، تحقیق حاضر تلاش کرده است تا اثرگذاری مستقیم این مهارت‌ها بر توسعه سرمایه انسانی دیجیتال را بررسی کند. علاوه بر این، برخلاف برخی تحقیقات که تنها به سطح مفهومی بسنده کرده‌اند، این مطالعه از داده‌های تجربی برای طراحی مدلی جامع استفاده کرده است.

یافته‌های این پژوهش تأکید می‌کند که توسعه مهارت‌های نرم کارکنان دانشگاهی به‌عنوان یک ضرورت راهبردی در راستای سازگاری با محیط دیجیتال مطرح می‌باشد. نتایج نشان داد که مهارت‌های نرم دیجیتال نقش اساسی در ارتقای عملکرد سازمانی ایفا می‌کنند؛ زیرا کارکنانی که از مهارت‌های نرم دیجیتال قوی برخوردارند، توانمندی بیشتری در تعامل مؤثر با همکاران و دانشجویان، حل خلاقانه مسائل و بهره‌برداری بهینه از فناوری‌های نوین دارند، که این امر به افزایش بهره‌وری، ارتقای کیفیت خدمات و بهبود رضایت شغلی منجر می‌شود.

ابعاد و مؤلفه‌های استخراج‌شده در این تحقیق، مبنایی مستحکم برای طراحی و توسعه برنامه‌های آموزشی هدفمند فراهم می‌آورد. برنامه‌هایی که متناسب با نیازهای ویژه کارکنان و شرایط محیط دانشگاه طراحی شوند و با استفاده از روش‌های آموزشی فعال و مشارکتی، زمینه ارتقای مهارت‌های نرم را در سطوح مختلف مهیا سازند.

با توجه به تغییرات سریع فناوری، آموزش مستمر و مداوم مهارت‌های نرم از ضرورت‌های انکارناپذیر است تا کارکنان قادر باشند به‌روز و هماهنگ با تحولات فناورانه عمل نمایند. در این راستا، دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزشی موظف‌اند فرصت‌های یادگیری مادام العمر را فراهم آورده و از فناوری‌های نوین آموزشی بهره‌گیرند تا محتوای آموزشی باکیفیت، جذاب و کاربردی عرضه شود.

این پژوهش گام مهمی در شناسایی و تبیین ارتباط میان مهارت‌های نرم و سرمایه انسانی دیجیتال برداشت. با این حال، محدودیت‌هایی از جمله محدودیت در دسترسی به تعداد کافی از خبرگان و عدم امکان افزایش حجم نمونه، ممکن است بر اعتبار روابط شناسایی‌شده میان مهارت‌ها تأثیرگذار باشد. برای پژوهش‌های آتی توصیه می‌شود از رویکردهای تلفیقی کمی و کیفی بهره‌برداری شود تا تأثیرات مهارت‌های نرم به صورت دقیق‌تر و جامع‌تر مورد ارزیابی قرار گیرد. همچنین، تعمیم‌پذیری نتایج با گسترش نمونه به دیگر دانشگاه‌ها ارتقا خواهد یافت. افزون بر این، بررسی عوامل سازمانی و فردی مؤثر بر رشد مهارت‌های نرم دیجیتال می‌تواند به توسعه نظریه‌های مرتبط کمک شایانی نماید.

در پایان، این مطالعه نشان داد که توسعه مهارت‌های نرم کارکنان، به ویژه در دانشگاه فرهنگیان و با محوریت سرمایه انسانی دیجیتال، نه تنها یک ضرورت سازمانی، بلکه سرمایه‌گذاری راهبردی در جهت آینده مستدام این دانشگاه است. بنابراین، طراحی و اجرای برنامه‌های آموزشی و توسعه‌ای مؤثر، کارکنان را برای مواجهه هدفمند با چالش‌ها و فرصت‌های محیط دیجیتال آماده ساخته و نقش اساسی در تربیت نسل آینده معلمان و متخصصان کشور ایفا خواهد نمود.

ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسندگان

مشارکت نویسندگان در این مقاله به شکل زیر است:

نویسنده اول: تهیه و آماده سازی نمونه ها، انجام آزمایش و گردآوری داده ها، انجام محاسبات، تجزیه و تحلیل آماری داده ها، تحلیل و تفسیر اطلاعات و نتایج، تهیه پیش نویس مقاله.

نویسنده دوم: استاد راهنمای پایان نامه، طراحی پژوهش، نظارت بر مراحل انجام پژوهش، بررسی و کنترل نتایج، اصلاح، بازبینی.

نویسنده سوم: مشاوره پایان نامه، طراحی پژوهش، نظارت بر مراحل انجام پژوهش، بررسی و کنترل نتایج، اصلاح، بازبینی.

تعارض منافع

بر اساس اظهارات نویسندگان، این مقاله تعارض منافعی ندارد.

حامی مالی

بنابر اظهارات نویسندگان این پژوهش هیچگونه حامی مالی ندارد.

سپاسگزاری

از تمامی مشارکت کنندگان در این پژوهش سپاسگزاری می شود.

منابع

آخوندزردینی، مهدی؛ و محمدی احمد آبادی، ناصر. (۱۴۰۱). بررسی و مقایسه‌ی خودکارآمدی، مهارت‌های شناختی و مهارت‌های تدریس معلمان فارغ‌التحصیل از دانشگاه فرهنگیان و سایر معلمان دوره ابتدایی شهر یزد.

دانش نیا، عفت؛ و نوذری، همزه. (۱۳۹۹). عوامل مؤثر بر شغل یابی فارغ التحصیلان دانشگاه(مورد مطالعه؛ فارغ التحصیلان شاغل دانشگاه خوارزمی).

References

Akhoundzardini, M. & Mohammadi Ahmadabadi, N. (2022). A comparison of self-efficacy, cognitive skills, and teaching skills among teachers graduated from Farhangian University and other primary school teachers in Yazd.

Almeida, F. & Morais, J. (2023). Strategies for developing soft skills among higher engineering courses. *Journal of Education*, 203(1), 103–112.

Braun, V. & Clarke, V. (2006). Using thematic analysis in psychology. *Qualitative Research in Psychology*, 3(2), 77–101.

Burrows, A. C. & Borowczak, M. (2017). Hardening freshman engineering student soft skills. Paper presented at the 2017 FYEE Conference.

Deming, D. & Kahn, L. B. (2018). Skill requirements across firms and labor markets: Evidence from job postings for professionals. *Journal of Labor Economics*, 36(S1), S337–S369.

Doherty, O. & Stephens, S. (2023). Hard and soft skill needs: Higher education and the Fintech sector. *Journal of Education and Work*, 36(3), 186–201.

Edelsbrunner, S., Steiner, K., Schön, S., Ebner, M. & Leitner, P. (2022). Promoting digital skills for Austrian employees through a MOOC: Results and lessons learned from design and implementation. *Education Sciences*, 12(2), 89.

Elfeky, A. I. M. & Elbyaly, M. Y. H. (2023). The impact of virtual classrooms on the development of digital application skills among teachers of digital skills in Najran Region. *Annals of Forest Research*, 66(1), 2044–2056.

Kabalina, V. I., Makarova, A. V. & Reshetnikova, K. V. (2020). Motivating employees to acquire digital skills.

Lyu, W. & Liu, J. (2021). Soft skills, hard skills: What matters most? Evidence from job postings. *Applied Energy*, 300, 117307. https://doi.org/10.1016/j.apenergy.2021.117307

Nozari, H., Karimi, A. & Daneshniya, E. (2022). The issue of job search for university graduates and related factors (Case study: Kharazmi University graduates). *Journal of Social Policy Research Institute*, 12(2), 259–279.

Robles, M. M. (2012). Executive perceptions of the top 10 soft skills needed in today's workplace. *Business Communication Quarterly*, 75(4), 453–465.

Succi, C. & Canovi, M. (2020). Soft skills to enhance graduate employability: Comparing students and employers' perceptions. Studies in Higher Education, 45(9), 1834–1847.

Taylor, E. (2016). Investigating the perception of stakeholders on soft skills development of students: Evidence from South Africa.

Daneshniya, E. & Nozari, H. (2020). Factors affecting the employment of university graduates (Case study: Employed graduates of Kharazmi University).

New Research in Islamic Humanities Studies
Online ISSN : 2980 - 8944
https://api.lu.ac.ir/
Lorestan University

Presenting a Model of Innovative Marketing Opportunities with an Emphasis on Creating Entrepreneurial Opportunities in Tourism

Ahmed Naji Ahmed Ibrahim[1], **Hossein Rahimi Kolour**[2] ✉, **Bahman khodapanah**[3], and **Mohammad bashokouh Ajirlou**[4]

1. PhD Student, Department of Business Administration, Faculty of Social Sciences, University of Mohaghegh Ardabili, Ardabil, Iran. Email: a7med12021@gmail.com
2. Corresponding Author, Associate Professor, Department of Business Management, Faculty of Social Sciences,University of Mohaghegh Ardabili, Ardabil, Iran bili, Ardabil, Iran. Email: hrk6809@gmail.com
3. Assistant Professor, Department of Business Management, Faculty of Social Sciences,University of Mohaghegh Ardabili, Ardabil, Iran. Email: khodapanah@uma.ac.ir
4. Professor, Department of Business Administration, Faculty of Social Sciences, University of Mohaghegh Ardabili, Ardabil, Iran. Email: bashokouh@uma.ac.ir

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received 26 September 2025
Received in revised form 26 November 2025
Accepted 05 January 2026
Available online 15 January 2026

Keywords:
Sustainable Value Chain,
Iraqi Oil Industry,
Digital Transformation,
Innovation,
Institutional Sustainability,
Structural Equation Modeling

ABSTRACT

Objective: The aim of this study is to identify the dimensions and components of the sustainable value chain in Iraq's oil industry and to explain the impact of digital transformation and innovation on enhancing this chain within the context of the country's economic and institutional challenges. Additionally, the study seeks to provide a practical framework to improve strategic decision-making toward sustainable development in Iraq's oil sector.

Method: This research was conducted using a pragmatist paradigm and a mixed qualitative quantitative approach. In the qualitative phase, semi-structured interviews were conducted with 15 experts in the oil industry in the provinces of Maysan and Basra, and the data were analyzed using open, axial, and selective coding in MAXQDA.

Results: The qualitative analysis led to the identification of five main dimensions: economic, environmental, social, institutional/governance sustainability, and modern drivers such as digital transformation. The quantitative results showed that all hypotheses were confirmed, and the variable of digital transformation and innovation had the highest impact on achieving a sustainable value chain, with a path coefficient of 0.44. Economic sustainability showed a favorable status, while institutional sustainability received the lowest score. The final model explained 64% of the variance in the sustainable value chain.

Conclusions: The results indicate that transitioning from traditional models to a sustainable value chain in Iraq requires strategic emphasis on modern technologies such as artificial intelligence and the Internet of Things. Institutional reforms and governance transparency provide the necessary foundation for strengthening other dimensions of sustainability. Therefore, synergy between digital transformation, organizational innovation, and institutional reforms can facilitate the realization of a sustainable value chain in Iraq's oil industry.

Cite this article: Naji Ahmed Ibrahim, A., Rahimi Kolour, H., khodapanah, B., & Bashokouh Ajirlou, M. (2026). Presenting a Model of Innovative Marketing Opportunities with an Emphasis on Creating Entrepreneurial Opportunities in Tourism. *New Research in Islamic Humanities Studies*, 4 (Special Issue), 1-26.
https://doi.org/10.22034/api.2026.2091747.1807

© Author(s) retain the copyright and full publishing rights.
Publisher: Lorestan University.
https://doi.org/10.22034/api.2026.2091747.1807

Introduction

Academic research in tourism is frequently constrained by methodological limitations and a lack of innovation, often resulting in superficial analyses and theories devoid of empirical application. This state of affairs is increasingly incongruent with the industry's burgeoning significance within the global economy. Today, the tourism sector plays a pivotal role in job creation and foreign exchange earnings, establishing itself not merely as a policy preference, but as a strategic necessity for nations. However, to survive in the contemporary, complex, and highly competitive landscape, businesses within this sector can no longer rely on traditional hospitality and service models. Such inertia not only impedes the capacity to attract tourists but risks trapping the national economy in a negative cycle of decline**.**Consequently, to achieve sustainable development and improve the foreign exchange balance, merely increasing tourist arrivals is insufficient; the focus must shift toward maximizing "net gains." Realizing this objective requires dual, simultaneous actions: first, the adoption of innovative marketing strategies and the transformation of business models to effectively translate ideas into economic value; and second, the establishment of fair competitive frameworks and smart regulation within the digital economy. Ultimately, transitioning from traditional models to innovative and systematic approaches is the only viable pathway to harnessing the massive potential of the tourism industry as a key driver for long-term economic growth.

Method

This research was conducted using a pragmatist paradigm and a mixed qualitative quantitative approach. In the qualitative phase, semi-structured interviews were conducted with 15 experts in the oil industry in the provinces of Maysan and Basra, and the data were analyzed using open, axial, and selective coding in MAXQDA.

Results

The qualitative analysis led to the identification of five main dimensions: economic, environmental, social, institutional/governance sustainability, and modern drivers such as digital transformation. The quantitative results showed that all hypotheses were confirmed, and the variable of digital transformation and innovation had the highest impact on achieving a sustainable value chain, with a path coefficient of 0.44. Economic sustainability showed a favorable status, while institutional sustainability received the lowest score. The final model explained 64% of the variance in the sustainable value chain.

Conclusions

The findings derived from the mixed-methods approach in this study demonstrate that the realization of a "sustainable value chain" in Iraq's oil industry is a multi-dimensional, complex construct dependent on the interplay of structural, technological, and environmental variables. Contrary to traditional approaches that prioritize short-term profitability and the maximal extraction of reserves, this construct possesses a supra-economic nature, simultaneously

encompassing environmental, institutional, social, and technological dimensions. The results from the qualitative phase clarify that concepts such as "gas flaring reduction," "pollution monitoring using smart technologies," "financial transparency," and "contractual stability" not only reflect the operational concerns of experts but also reveal their deep awareness of the geopolitical, infrastructural, and managerial challenges facing the Iraqi oil industry. These components, alongside variables such as "marketing innovation," "data-driven analysis," and "economic diversification in oil-rich communities," provide a comprehensive picture of the actual needs of Iraq's energy sector needs whose fulfillment hinges on fundamental reforms and a redesign of the governance model within the oil industry.

In the quantitative phase, the analysis of the construct means indicated that although "economic sustainability" (mean = 3.68) remains the most critical executive priority for industry managers and professionals, its significant disparity with "institutional sustainability" (mean = 2.89) reveals a profound structural gap between macro-objectives and implementation frameworks. This gap is, in itself, a symptom of the fragility of the governance system in Iraq's oil industry, where administrative corruption, lack of financial transparency, unstable regulations, and institutional overlap impede the formation of a value chain based on global standards. From this perspective, the findings emphasize that the transition toward sustainability does not begin with the procurement of new technologies or the upgrading of operational standards, but rather with institutional reforms, structural anti-corruption measures, and the creation of a stable contractual environment an environment where domestic and international investors can confidently engage in long-term projects, and where economic, environmental, and social dimensions of the value chain can be mutually reinforced.The results of the hypothesis testing within the structural model confirmed and complemented the qualitative findings. The confirmation of all five main hypotheses at a 95% confidence level indicates that the paradigmatic model extracted from the qualitative section possesses significant coherence, validity, and goodness-of-fit. Among these, the variable of "digital transformation and innovation" emerged as more prominent than other variables, identifying itself as the most powerful driver of sustainability with a path coefficient of 0.44. This finding reveals a critical shortcut for policymakers: modern technologies such as artificial intelligence, the Internet of Things (IoT), big data analytics, 3D modeling, and green marketing are not mere decorative tools or showcase projects, but essential components for compensating for historical lag and enhancing the resilience of Iraq's oil industry. These technologies can simultaneously reduce extraction and operational costs, increase transparency, elevate HSE (Health, Safety, and Environment) standards, and significantly lower the carbon footprint. Therefore, innovation and digitalization are not merely technical tools but a "strategic imperative" on the path toward achieving a sustainable value chain.Finally, the model fit results showed an R^2 value of 0.64 and a Q^2 value of 0.41; these values confirm that the five identified dimensions possess high explanatory power regarding the variations in the sustainable value chain.

A noteworthy point in this section is the positive but weaker path coefficient of "institutional sustainability" (0.18) compared to other variables. This result implies that although institutional

reforms are capable of steering the value chain toward sustainability, under current Iraqi conditions, bureaucratic obstacles, lack of transparency, and institutional conflicts have hindered this construct from exerting its true effect. In other words, the role of institutional sustainability is currently operating below its potential, and this inefficiency may undermine other dimensions of sustainability. Consequently, the study's final model correctly suggests that senior managers in the Basra and Maysan provinces as the heart of Iraq's oil production must prioritize institutional reforms and transparent governance as the backbone of the sustainable value chain, in addition to focusing on digital innovations and profit enhancement. Only within such a framework can a resilient, transparent, cost-effective, environmentally friendly, and socially accountable chain be created, thereby transforming Iraq's oil industry from a fragile structure into a sustainable and future-oriented one.

Author Contributions

All authors contributed equally to the conceptualization of the article and writing of the original and subsequent drafts.

Data Availability Statement

Data available on request from the authors.

Acknowledgements

The authors would like to thank the anonymous reviewers for their insightful comments and constructive feedback, which significantly improved the quality of this manuscript. We also extend our gratitude to our colleagues for their valuable discussions and technical support throughout this research.

Ethical Considerations

The authors strictly adhered to the highest standards of research integrity. The authors avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not-for-profit sectors.

Conflict of Interest

The authors declare no conflict of interest.

پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی
شاپا الکترونیکی: ۸۹۴۴-۲۹۸۰
https://api.lu.ac.ir/
دانشگاه لرستان

ارائه الگوی فرصت های بازاریابی نوآورانه با تاکید بر خلق فرصت های کارآفرینی در گردشگری

احمد ناجی احمد ابراهیم[۱]، حسین رحیمی کلور[۲]✉، بهمن خداپناه[۳]، محمد باشکوه اجیرلو[۴]

۱. دانشجوی دکتری گروه مدیریت بازرگانی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه محقق اردبیلی، اردبیل، ایران. رایانامه: a7med12021@gmail.com
۲. نویسنده مسئول، دانشیار گروه مدیریت بازرگانی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه محقق اردبیلی، اردبیل، ایران. رایانامه: hrk6809@gmail.com
۳. استادیار، مدیریت بازرگانی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه محقق اردبیلی، اردبیل، ایران. رایانامه: khodapanah@uma.ac.ir
۴. استاد، گروه مدیریت بازرگانی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه محقق اردبیلی، اردبیل، ایران. رایانامه: bashokouh@uma.ac.ir

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
مقاله پژوهشی،

تاریخچه مقاله:
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۷/۰۴
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۹/۰۵
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۰/۱۵
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۱۰/۲۵

کلیدواژه‌ها:
زنجیره ارزش پایدار،
صنعت نفت عراق،
تحول دیجیتال،
نوآوری بازاریابی،
پایداری نهادی،
مدل‌سازی معادلات ساختاری

چکیده

هدف: هدف از این پژوهش، شناسایی ابعاد و مؤلفه‌های زنجیره ارزش پایدار در صنعت نفت عراق و تبیین تأثیر تحول دیجیتال و نوآوری بر ارتقای این زنجیره در بستر چالش‌های اقتصادی و نهادی این کشور است. همچنین، پژوهش حاضر می‌کوشد چارچوبی کاربردی برای بهبود تصمیم‌گیری راهبردی در مسیر توسعه پایدار صنعت نفت عراق ارائه دهد.

روش پژوهش: این تحقیق با پارادایم عمل‌گرایی و رویکرد آمیخته کیفی-کمی انجام شد. در بخش کیفی، با ۱۵ نفر از خبرگان صنعت نفت در استان‌های میسان و بصره مصاحبه نیمه‌ساختاریافته انجام و داده‌ها با روش کدگذاری باز، محوری و انتخابی در نرم‌افزار MAXQDA تحلیل شدند.

یافته‌ها: تحلیل کیفی منجر به شناسایی ۵ بعد اصلی شامل پایداری اقتصادی، زیست‌محیطی، اجتماعی، نهادی/حاکمیتی و محرک‌های نوین، از جمله تحول دیجیتال، شد. یافته‌های کمی نشان داد که تمامی فرضیات تأیید شدند و متغیر تحول دیجیتال و نوآوری با ضریب مسیر ۰.۴۴ بیشترین تأثیر را بر تحقق زنجیره ارزش پایدار دارد. همچنین، پایداری اقتصادی در وضعیت مطلوبی قرار داشت، اما پایداری نهادی کمترین امتیاز را به دست آورد. مدل نهایی پژوهش توانست ۶۴ درصد از تغییرات زنجیره ارزش پایدار را تبیین کند.

نتیجه‌گیری: نتایج نشان می‌دهد که برای گذار از مدل‌های سنتی به زنجیره ارزش پایدار در عراق، تمرکز بر فناوری‌های نوین، از جمله هوش مصنوعی و اینترنت اشیا، یک ضرورت استراتژیک است. همچنین اصلاحات نهادی و شفافیت حاکمیتی زیربنای لازم برای اثرگذاری سایر ابعاد پایداری را فراهم می‌آورد. بنابراین، هم‌افزایی میان تحول دیجیتال، نوآوری سازمانی و اصلاحات نهادی می‌تواند مسیر تحقق زنجیره ارزش پایدار در صنعت نفت عراق را تسهیل کند.

استناد: ناجی احمد ابراهیم، احمد؛ رحیمی کلور، حسین؛ خداپناه، بهمن و باشکوه اجیرلو، محمد. (۱۴۰۴). ارائه الگوی فرصت های بازاریابی نوآورانه با تاکید بر خلق فرصت های کارآفرینی در گردشگری. *پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی*، (ویژه نامه) ۴، ۱-۲۷.

https://doi.org/10.22034/api.2026.2091747.1807

ناشر: دانشگاه لرستان.

© نویسندگان.
https://doi.org/10.22034/api.2026.2091747.1807

مقدمه

فقدان نوآوری در روشهای مطالعات توریسم و شکست بسیاری از مطالعات مرتبط با این تئوریها در ادبیات توریسم باعث شده که از سوی برخی از متفکران این رشته انتقاداتی مطرح شود از جمله آنها دان است که در مورد کمبود ابداع و ابتکار در متدلوژی تحقیقات توریسم انتقاد میکند و میگوید به طور نسبی قلمرو جدید تحقیقات توریسم که زیر سایه حمایت تعدادی از رشته های علمی و رفتاری شکل گرفته است روش مناسبی را برای شرح دادن به سوالات روش‌ها و تئوری‌ها نداشته و در نتیجه باعث می‌شود که تحقیقات در این زمینه در سه طبقه زیر قرار بگیرند ۱- سخنرانی تئوریکی بدون عملکرد تجربی ۲- مقالاتی توصیفی که مجموعه ای از موضوعات داستان گونه را جمع آوری میکنند و ۳-آنالیز اطلاعاتی که عاری از موضوعات تئوریکی است دان (۱۹۹۸) نوآوری مفهوم پیچیده ای است که از منابع گوناگون مشتق میشود و انواع آن به صورت‌های مختلف تعریف شده است توآوری در محصول و نوآوری در فرآیند اغلب در پیوند با یکدیگر روی می‌دهند زیرا فرآیندهای جدید می‌توانند تولید محصولات جدید را امکان‌پذیر سازند و محصولات جدید نیز توسعه فرآیندهای جدید را ممکن می‌سازند نتایج تحقیقات نشان میدهد سازمانها برای دستیابی به مزیت رقابتی بلندمدت، به توآوری نیاز دارند و برای نوآوری نیازمند شناخت و درک صحیح از محیط خود هستند و برای این منظور باید پیوسته مشتریان و رقبای خود را زیر نظر داشته و اطلاعات حاصل از آنها را تجزیه و تحلیل کنند (مدهوشی و همکاران ۱۳۹۹).

رشد صنعت گردشگری در سال‌های اخیر نقش مهمی را در ایجاد فرصت‌های شغلی تولید و درآمد و تحریک اقتصادی ملی و بین‌المللی داشته است. گردشگری با ایجاد فرصت‌های جدید اقتصادی به فعالیت‌های جوامع محلی جان تازه‌ای می‌بخشد و می‌تواند در توسعه فعالیت‌های کارآفرینی بسیار با اهمیت باشد ویژگی گردشگری کارآفرینی اشتغال سریع و درآمد زیاد است و پتانسیل آن به وقور در ایران یافت می‌شود. کسب و کارهای گردشگری ایده‌های سازمان را به ارزش‌های اقتصادی تبدیل میکنند مدل کسب و کار نشان میدهد که یک شرکت چگونه با تعیین کردن جایگاه در زنجیره ارزش کسب درآمد می‌کند که شامل موضوعات مختلفی درباره کسب و کار می‌باشد (قهفرخی سالم و همکاران ،۱۳۹۹) گرچه ادبیات قابل توجهی که در زمینه پتانسیل اقتصادی گردشگری وجود دارد، اما تاکنون به نقش فعالیت‌های کارآفرینانه و چگونگی فعالیت کسب و کارهای گردشگری در اقتصادهای مختلف توجه اندکی شده است افزایش شمار گردشگران عاملی است که باعث رونق یافتن کسب و کارها و همچنین افزایش درآمد شرکت‌ها و مؤسساتی می‌شود که در این عرصه فعالیت می‌کنند. تقاضای بالای موجود در صنعت گردشگری موجب پیدایش هتل‌ها رستوران‌ها و آژانس‌های مسافرتی کوچک و متوسط زیادی در این حوزه شده و زمینه ورود کارآفرینان را به عنوان مدیران و صاحبان این کسب و کارها در صنعت گردشگری فراهم آورده است. این کسب و کارها به عنوان یک مجموعه اقتصادی با همه تنوع و پیچیدگی خود حداقل‌هایی از زنجیره بزرگ و مهم در اقتصاد امروز جهان و در بخش گردشگری محسوب می‌شوند و برای ورود به بازارهای جدید و ارائه خدمت بهتر به مشتریان و جذب مشتریان جدید و در نهایت افزایش سودآوری به راهکارهای جدیدی برای بهبود عملکرد و بقاء در صنعت نیازمندند (تودسکینی و همکاران، ۲۰۲۱).

سرمایه‌گذاری در صنعت گردشگری در جهان کنونی بیش از آنکه یک انتخاب سیاستی باشد، به ضرورتی اقتصادی و راهبردی تبدیل شده است؛ زیرا افزایش تمایل شهروندان کشورها به سفرهای بین‌المللی و تجربه‌های نو، موجب خروج حجم قابل توجهی از ارز و سرمایه‌های ملی می‌شود. در چنین شرایطی، توسعه هدفمند صنعت گردشگری می‌تواند به‌مثابه ابزاری برای متعادل‌سازی جریان‌های ارزی عمل کند؛ به این معنا که با برنامه‌ریزی دقیق، جذب گردشگران ورودی به میزانی برابر یا بیشتر از گردشگران خروجی دنبال شود. این وضعیت را می‌توان با منطق تراز تجاری در صادرات و واردات مقایسه کرد که هدف آن دستیابی به مازاد و تقویت موقعیت اقتصادی کشور است. با این حال، تحقق این هدف مستلزم وجود چارچوب‌های رقابتی سالم، جلوگیری از شکل‌گیری انحصار در زنجیره خدمات گردشگری و ارتقای کارایی بازار است؛ زیرا همان‌گونه که در ادبیات حقوق رقابت تأکید شده، نبود رقابت مؤثر می‌تواند به کاهش کیفیت خدمات، افزایش قیمت‌ها و تضعیف منافع

مصرف‌کنندگان منجر شود (Farajpour and Amerinia,2024). افزون بر این، در اقتصاد دیجیتال امروز که بخش مهمی از بازاریابی و عرضه خدمات گردشگری از طریق پلتفرم‌های آنلاین انجام می‌شود، رعایت اصول شفافیت، پاسخگویی و ملاحظات اخلاقی در استفاده از فناوری‌های نوین اهمیت فزاینده‌ای دارد؛ موضوعی که در مباحث حکمرانی فناوری و تنظیم‌گری نوین نیز مورد تأکید قرار گرفته است (Farajpuor and Amerinia,2024). از این رو، سرمایه‌گذاری در گردشگری زمانی می‌تواند به بهبود تراز ارزی و تقویت جایگاه اقتصادی کشور منجر شود که هم‌زمان با توسعه زیرساخت‌ها، سازوکارهای رقابتی و ضوابط تنظیمی کارآمد نیز تقویت شوند.. در این میان البته آنچه اهمیت اساسی دارد به شمار گردشگران بلکه میزان خالص عایدی کشور میزبان از این فرآیند است با برنامه ریزی درست و پایه ای به راحتی می‌توان از یک تعداد ثابت گردشگر میزان درآمد بیشتری را به دست آورد اینجاست که راهبردهای بازارایی توآورانه در مدل‌های کسب و کار در صنعت گردشگری نقش خود را آشکار می‌کنند. چرا که اگر بنا باشد تنها بر مدلهای قدیمی مانند هتلداری و مانند آن تکیه شود نه تنها از افزایش سود گردشگری باز می‌مانیم بلکه به دلیل به روز نبودن به آرامی از تعداد گردشگران نیز کاسته خواهد شد و یک حلقه منفی زیان به وجود خواهد آمد. بخش گردشگری پنج درصد از تولید ناخالص داخلی جهانی و چهار درصد از صادرات جهان را به عنوان چهارمین بخش مهم صادرات پس از نفت، محصولات شیمیایی و تولید خودرو تشکیل می‌دهد. صنعت جهانگردی به ایجاد ۲۳۵ میلیون شغل منجر شده است. این بدان معنی است که از هر ۱۲ شغل در جهان یک شغل به بخش گردشگری اختصاص یافته است (ایوانف و ایاض، ۲۰۱۷).

ادبیات و چارچوب نظری

تحلیل مطالعات متأخر در حوزه صنعت نفت به‌روشنی نشان می‌دهد که مفهوم «تحول دیجیتال» دیگر صرفاً یک انتخاب فناورانه یا یک گرایش مدیریتی زودگذر نیست، بلکه به‌مثابه یک پیشران ساختاری و تمدنی در حال بازتعریف منطق تولید، حکمرانی، بازاریابی، پایداری و خلق ارزش در این صنعت راهبردی است. در دهه‌های گذشته، صنعت نفت عمدتاً بر پایه مزیت‌های فیزیکی، ظرفیت‌های استخراج، توسعه میادین، تجهیزات سرمایه‌بر و سازوکارهای سنتی کنترل عملیات تفسیر می‌شد؛ اما اکنون شواهد پژوهشی نشان می‌دهد که توان رقابتی شرکت‌ها و مناطق نفت‌خیز بیش از هر زمان دیگری به ظرفیت آن‌ها در ادغام فناوری‌های دیجیتال، توسعه قابلیت‌های داده‌محور، بازآرایی زنجیره ارزش و طراحی الگوهای نوین تعامل با ذی‌نفعان وابسته شده است. در این میان، مطالعه شیرخدایی و صفری (۱۴۰۳) درباره صنعت نفت عراق، به‌ویژه در استان میسان، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است؛ زیرا نشان می‌دهد که چگونه فناوری‌های نوظهور نظیر هوش مصنوعی، اینترنت اشیا و تحلیل داده‌های بزرگ می‌توانند نه‌فقط در بهینه‌سازی عملیات فنی، بلکه در ارتقای تصمیم‌گیری راهبردی، کاهش اتلاف منابع، بهبود شفافیت مدیریتی و حتی بازاریابی اخلاق‌مدار و نوآورانه ایفای نقش کنند. نکته مهم در یافته‌های این پژوهش آن است که تحول دیجیتال در این صنعت، صرفاً به معنای جایگزینی ابزارهای سنتی با سامانه‌های هوشمند نیست، بلکه مستلزم تغییر در فرهنگ سازمانی، سبک رهبری، منطق تصمیم‌سازی و چارچوب‌های پاسخ‌گویی نسبت به محیط زیست و جامعه است. از این منظر، زیرساخت دیجیتال در صنعت نفت به یک سکوی چندمنظوره تبدیل می‌شود که همزمان بهره‌وری، قابلیت ردیابی، تاب‌آوری و پایداری را ارتقا می‌دهد و بدین‌سان، امکان حرکت از الگوهای واکنشی به سمت الگوهای پیش‌نگر و هوشمند را فراهم می‌سازد.

در همین چارچوب، یکی از مهم‌ترین دستاوردهای نظری و کاربردی مطالعات اخیر آن است که تحول دیجیتال در صنعت نفت را نه به‌صورت منفک، بلکه در پیوندی وثیق با اهداف توسعه پایدار تحلیل می‌کنند. این رویکرد سبب شده است که شاخص‌های موفقیت دیگر تنها به میزان تولید، کاهش هزینه یا سرعت عملیات محدود نشود، بلکه مؤلفه‌هایی مانند کاهش ردپای کربن، مصرف بهینه انرژی، مدیریت پسماند، کاهش نشت و آلودگی، شفافیت در زنجیره تأمین و مسئولیت‌پذیری اجتماعی نیز به‌عنوان خروجی‌های اساسی فرایندهای دیجیتال‌سازی مورد توجه قرار گیرند. یافته‌های شیرخدایی و صفری (۱۴۰۳) نیز مؤید همین نکته است که هرچند هزینه‌های اولیه پیاده‌سازی سامانه‌های دیجیتال، کمبود مهارت‌های تخصصی،

مقاومت کارکنان در برابر تغییر و ضعف برخی زیرساخت‌های نهادی می‌تواند روند تحول را با مانع مواجه کند، اما در بلندمدت، همین سرمایه‌گذاری‌ها بسترساز ارتقای پایداری و کارایی می‌شوند. به بیان دیگر، تحول دیجیتال در صنعت نفت را باید نوعی سرمایه‌گذاری میان‌مدت و بلندمدت در ظرفیت حکمرانی هوشمند دانست؛ ظرفیتی که از رهگذر آن می‌توان هم هزینه‌های عملیاتی را کاهش داد و هم به انتظارات روزافزون دولت‌ها، جوامع محلی، سرمایه‌گذاران و نهادهای بین‌المللی در خصوص عملکرد مسئولانه پاسخ گفت. این نتیجه برای کشوری مانند عراق که اقتصاد آن وابستگی بالایی به نفت دارد و در عین حال با چالش‌های توسعه‌ای، محیط‌زیستی و نهادی مواجه است، اهمیتی دوچندان دارد؛ زیرا دیجیتال‌سازی در چنین بستری می‌تواند هم به تقویت مزیت رقابتی صنعت نفت و هم به بازتعریف رابطه آن با توسعه ملی یاری رساند.

از سوی دیگر، ادبیات پژوهش به‌خوبی آشکار ساخته است که تحول دیجیتال زمانی می‌تواند به نتایج پایدار و اثربخش منجر شود که با استراتژی‌های بازاریابی نوآورانه و قابلیت‌های بازاریابی پویا همراه گردد. در گذشته، بازاریابی در بسیاری از صنایع استخراجی از جمله نفت، به‌طور سنتی کمتر در کانون توجه قرار می‌گرفت، زیرا فرض بر آن بود که ماهیت کالایی محصولات، ساختارهای انحصاری یا شبه‌انحصاری و قراردادهای بلندمدت بین‌المللی، نیاز به نوآوری بازاریابی را محدود می‌سازد. با این حال، تحولات جدید در بازارهای انرژی، افزایش حساسیت به معیارهای زیست‌محیطی، ظهور ذی‌نفعان متکثر، لزوم مدیریت تصویر برند سازمانی، فشار برای شفافیت بیشتر و توسعه زنجیره‌های ارزش پایین‌دستی، نشان داده است که بازاریابی دیگر فقط ابزاری برای فروش نیست، بلکه فرآیندی برای خلق، انتقال و تثبیت ارزش در میان شبکه‌ای از ذی‌نفعان است. رضوی علوی و عسکری (۱۴۰۱) در این باره بر نقش میانجی قابلیت‌های بازاریابی در ارتباط میان استراتژی‌های نوآورانه و رضایت مشتریان تأکید کرده‌اند و نشان داده‌اند که نوآوری در بازاریابی زمانی به بهبود واقعی عملکرد منجر می‌شود که سازمان بتواند این نوآوری را در قالب قابلیت‌های اجرایی، تحلیلی، ارتباطی و پاسخ‌گو نهادینه سازد. این یافته، برای صنعت نفت نیز دلالت‌های مهمی دارد؛ زیرا بیان می‌کند که حتی در محیط‌های صنعتی و B2B، برخورداری از اطلاعات بازار، توان بخش‌بندی دقیق، مدیریت رابطه با ذی‌نفعان، ارتباطات شفاف و طراحی ارزش پیشنهادی متناسب، امتیازی راهبردی به شمار می‌رود.

در ادامه همین مسیر، پژوهش زراعت‌پیشه و همکاران (۱۴۰۲) نیز بر نقش مثبت بازاریابی دیجیتال و خدمات نوآورانه در ارتقای عملکرد بازاریابی تأکید کرده‌اند؛ نتیجه‌ای که فراتر از حوزه مورد مطالعه آنان، برای تحلیل وضعیت صنعت نفت و صنایع وابسته نیز قابل تعمیم مفهومی است. بازاریابی دیجیتال در معنای معاصر خود تنها به حضور در رسانه‌های آنلاین محدود نیست، بلکه شامل گردآوری و تحلیل داده‌های رفتاری، پایش مستمر ترجیحات و نگرش‌های ذی‌نفعان، تولید محتوای هدفمند، شخصی‌سازی پیام‌ها، مدیریت اعتبار برند و طراحی کانال‌های ارتباطی دوسویه است. در صنعت نفت عراق، که هم با فشارهای اجتماعی و محیط‌زیستی و هم با ضرورت جلب اعتماد سرمایه‌گذاران، پیمانکاران، نهادهای تنظیم‌گر و جامعه محلی مواجه است، این نوع از بازاریابی می‌تواند کارکردی فراتر از بازاریابی تجاری داشته باشد و به ابزار مشروعیت‌سازی، اعتمادسازی و هم‌راستاسازی منافع تبدیل شود. از این منظر، استفاده از ظرفیت‌های دیجیتال در بازاریابی نه‌تنها برای توسعه بازار و بهبود عملکرد اقتصادی، بلکه برای مدیریت ادراک عمومی، کاهش اصطکاک اجتماعی، تقویت مسئولیت اجتماعی شرکت‌ها و حتی بهبود شرایط حکمرانی صنعت اهمیت می‌یابد. این تحلیل با نتایج غلامی و بستان (۱۴۰۱) نیز همسو است؛ آنجا که «محتوای رسانه‌های اجتماعی» به‌عنوان مهم‌ترین عامل در بازاریابی نوآورانه شرکت‌های صادرات‌محور معرفی شده است. در واقع، برجسته شدن محتوای رسانه‌ای نشان می‌دهد که در عصر شبکه‌ای، ارزش تنها در خود محصول یا خدمت نهفته نیست، بلکه در روایت‌پردازی، تعامل، تصویرسازی و تولید معنا پیرامون آن نیز شکل می‌گیرد. برای صنایع پیچیده‌ای چون نفت، این امر می‌تواند به معنای ضرورت بازآفرینی گفتمان سازمانی و ارائه روایتی مسئولانه، فناورانه و توسعه‌گرا از فعالیت‌های صنعتی باشد.

در لایه‌ای عمیق‌تر، ادبیات مربوط به بازاریابی نوآورانه با مفهوم کارآفرینی گره می‌خورد و این پیوند، افق تحلیلی گسترده‌تری برای فهم تحولات صنعت نفت و توسعه منطقه‌ای فراهم می‌سازد. شافعی و همکاران (۱۴۰۱) با رویکرد قوم‌نگاشتی، بازاریابی کارآفرینانه را نه به‌عنوان مجموعه‌ای از تکنیک‌های ترویجی، بلکه به‌عنوان فرایندی خلاق،

فرصت‌محور، مبتنی بر ارزش‌آفرینی و همراه با پذیرش ریسک و نوآوری تبیین کرده‌اند. این نوع نگاه اهمیت زیادی دارد؛ زیرا نشان می دهد که بازاریابی در بسترهای متحول و نامطمئن، نیازمند چابکی شناختی، هوشیاری محیطی، درک الگوهای فرهنگی و قدرت بازتعریف بازارهاست. اگر این منطق به صنعت نفت عراق تعمیم یابد، می‌توان استدلال کرد که توسعه پایدار زنجیره ارزش نفت، دیگر تنها با سرمایه‌گذاری در استخراج و صادرات محقق نمی‌شود، بلکه مستلزم تقویت اکوسیستم‌های کارآفرینانه پیرامون صنعت، حمایت از کسب‌وکارهای مکمل، توسعه خدمات فنی و دانش‌بنیان، تقویت نوآوری‌های محلی و ارتقای قابلیت جامعه در بهره‌گیری از فرصت‌های مرتبط با نفت است. این امر به‌ویژه در استان‌های نفت‌خیز اهمیت دارد؛ زیرا توسعه صنعت در غیاب توسعه محلی، اغلب به شکاف‌های اقتصادی، نارضایتی اجتماعی و بهره‌برداری ناکارآمد از منابع می‌انجامد. از این رو، رویکرد بازاریابی کارآفرینانه می‌تواند به مثابه پلی میان ظرفیت‌های صنعت نفت و نیازهای توسعه منطقه‌ای عمل کند و بستری برای تبدیل منابع طبیعی به ارزش‌های پایدار اقتصادی و اجتماعی فراهم آورد.

در همین راستا، پژوهش روزبهانی و همکاران (۱۴۰۲) با تأکید بر قابلیت «بازساخت فضایی» و نقش خلاقیت کارآفرینانه در تنوع‌بخشی به اقتصادهای محلی، بُعد مهم دیگری از موضوع را روشن می‌سازد. یکی از آسیب‌های شناخته‌شده اقتصادهای متکی به نفت، وابستگی بیش از حد به یک منبع درآمدی و شکل‌گیری ساختارهای اقتصادی تک‌محصولی است که در برابر نوسانات قیمت جهانی، تحولات ژئوپلیتیکی و بحران‌های فناورانه بسیار脆弱 هستند. مفهوم بازساخت فضایی در این زمینه بر آن دلالت دارد که مناطق نفت‌خیز می‌توانند از رهگذر نوآوری، سرمایه‌گذاری هدفمند، توسعه زیرساخت و کارآفرینی محلی، از فضای صرفاً استخراج‌محور عبور کرده و به فضاهای چندکارکردی تولید، خدمات، فناوری، آموزش و گردش سرمایه انسانی تبدیل شوند. این تحلیل برای عراق بسیار مهم است؛ زیرا بسیاری از مناطق نفتی این کشور، علی‌رغم برخورداری از ثروت زیرزمینی، با محرومیت‌های زیرساختی و محدودیت فرصت‌های اشتغال متنوع مواجه‌اند. در چنین شرایطی، مدل یکپارچه زنجیره ارزش پایدار باید بتواند ارتباطی فعال میان درآمدها و ظرفیت‌های صنعت نفت از یک‌سو، و شکل‌گیری اکوسیستم‌های کارآفرین محلی از سوی دیگر برقرار کند. به بیان دقیق‌تر، توسعه پایدار در این حوزه زمانی محقق می‌شود که صنعت نفت نه‌تنها به استخراج و صادرات بینجامد، بلکه به محرکی برای شکل‌گیری صنایع پایین‌دستی، خدمات فناورانه، آموزش‌های تخصصی، کسب‌وکارهای دیجیتال، نوآوری اجتماعی و تقویت سرمایه اجتماعی محلی تبدیل شود.

پژوهش‌های بابایی و همکاران (۱۴۰۲) و نیز اکبری سامانی و همکاران (۱۳۹۹) این استدلال را با تأکید بر اهمیت زیرساخت‌های اقتصادی و حمایتی دولت تکمیل می‌کنند. بر اساس این مطالعات، فرصت‌های کارآفرینانه در خلأ شکل نمی‌گیرند و موفقیت آن‌ها وابسته به بسترهای نهادی، مالی، آموزشی، ارتباطی و قانونی است که دولت و نهادهای عمومی فراهم می‌آورند. این نکته برای صنعت نفت عراق، که در بستری از پیچیدگی‌های سیاسی، نهادی و منطقه‌ای عمل می‌کند، از اهمیت بنیادی برخوردار است. تحول دیجیتال، بازاریابی نوآورانه و توسعه کارآفرینی، هر سه به زیرساخت‌های پایدار وابسته‌اند: اینترنت و ارتباطات مطمئن، چارچوب‌های حقوقی روشن، نظام‌های حمایتی از نوآوری، مشوق‌های مالیاتی، سازوکارهای تأمین مالی، نهادهای آموزشی مهارت‌محور و رویه‌های شفاف برای مشارکت بخش خصوصی. بدون این عناصر، حتی اگر فناوری و ایده نیز وجود داشته باشد، امکان تبدیل آن به عملکرد اقتصادی پایدار ضعیف خواهد بود. در نتیجه، طراحی مدل یکپارچه زنجیره ارزش پایدار در صنعت نفت عراق باید رویکردی صرفاً بنگاهی نداشته باشد و ابعاد سیاست‌گذاری، نهادی و منطقه‌ای را نیز در نظر بگیرد. در واقع، یکی از نتایج مهم مرور ادبیات آن است که مزیت رقابتی پایدار در صنایع پیچیده، نه فقط محصول توان درون‌سازمانی، بلکه برآیند تعامل هوشمند میان بنگاه، دولت، دانشگاه، جامعه و شبکه‌های پشتیبان است.

از سوی دیگر، مطالعه اندرواژ و آهو (۱۴۰۱) درباره گردشگری حلال، هرچند در حوزه‌ای متفاوت انجام شده، اما از حیث تحلیلی برای این بحث بسیار الهام‌بخش است؛ زیرا نشان می‌دهد که نوآوری در محصول و استفاده از فناوری‌های روز زمانی اثربخش و ارزش‌آفرین خواهد بود که با ارزش‌های فرهنگی، هویتی و نیازهای خاص بازار همسو شود. این یافته برای صنعت نفت عراق نیز اهمیت دارد، چون هر گونه مدل توسعه، بازاریابی و تحول دیجیتال در این کشور نمی‌تواند صرفاً تقلیدی از

الگوهای جهانی باشد، بلکه باید با ویژگی‌های بومی، ساختارهای اجتماعی، حساسیت‌های فرهنگی، انتظارات جوامع محلی و منطق نهادی منطقه انطباق یابد. به بیان دیگر، نوآوری زمانی پایدار است که بومی‌سازی شود. این بومی‌سازی شامل زبان ارتباطی، نوع تعامل با ذی‌نفعان، نحوه ارائه مسئولیت اجتماعی، الگوهای آموزش و توانمندسازی، و حتی شکل روایت‌سازی درباره منافع پروژه‌های نفتی است. چنین نگاهی مانع از آن می‌شود که تحول دیجیتال یا بازاریابی نوآورانه به پروژه‌هایی صرفاً تکنیکی و از بالا به پایین تقلیل یابد. برعکس، آن‌ها را به فرایندهایی مشارکتی و زمینه‌مند تبدیل می‌کند که در آن‌ها فناوری و فرهنگ در تعامل با یکدیگر قرار می‌گیرند. از این رو، هر مدل یکپارچه زنجیره ارزش در صنعت نفت عراق ناگزیر است پیوند میان نوآوری، بوم‌مندی و مقبولیت اجتماعی را جدی بگیرد.

تحلیل ابعاد نهادی و ساختاری کارآفرینی نیز بخش مهمی از مبانی نظری این موضوع را می‌سازد. حیدری و همکاران (۱۴۰۰) با شناسایی عواملی همچون قوانین تنظیمی، هنجارهای فرهنگی و ساختارهای آموزشی، بر ضرورت هم‌گرایی این مؤلفه‌ها برای بهره‌برداری از فرصت‌های کارآفرینی تأکید دارند. این نتیجه نشان می‌دهد که فرصت، پدیده‌ای صرفاً عینی و مستقل از محیط نیست، بلکه در تعامل با ساختارهای رسمی و غیررسمی معنا می‌یابد و به فعلیت می‌رسد. در صنعت نفت عراق، که با چالش‌هایی چون بوروکراسی، ناپایداری مقرراتی، محدودیت‌های مهارتی و بعضاً ضعف اعتماد نهادی روبه‌روست، این نکته حائز اهمیت فراوان است. برای آنکه تحول دیجیتال و نوآوری در بازاریابی بتواند به توسعه پایدار منجر شود، باید نوعی هم‌راستایی نهادی میان مقررات، نظام آموزشی، سیاست‌های صنعتی، مشوق‌های نوآوری و انتظارات اجتماعی ایجاد گردد. اگر قوانین از نوآوری حمایت نکنند، اگر نظام آموزشی مهارت‌های مرتبط با داده، تحلیل، بازاریابی دیجیتال و کارآفرینی را تولید نکند، و اگر هنجارهای سازمانی پذیرای تغییر نباشند، هرگونه سرمایه‌گذاری فناورانه با بازدهی محدود مواجه خواهد شد. بنابراین، از منظر نهادی، توسعه یک زنجیره ارزش پایدار در صنعت نفت به نوعی اصلاح نهادی نیاز دارد که در آن تنظیم‌گری هوشمند، یادگیری سازمانی و مشارکت ذی‌نفعان به‌صورت همزمان تقویت شوند.

مطالعه حمیدی و همکاران (۱۴۰۰) با تمرکز بر تجارت الکترونیک، این بحث را از زاویه فرصت‌های کارآفرینی دیجیتال تکمیل می‌کند و نشان می‌دهد که عوامل نهادی و محیطی، متغیرهای نافذ و سطح اول در توسعه این فرصت‌ها هستند. اگرچه تجارت الکترونیک از نظر موضوعی با صنعت نفت تفاوت دارد، اما از منظر منطق توسعه دیجیتال، آموزه‌های آن قابل بهره‌گیری است. در هر دو حوزه، دسترسی به زیرساخت ارتباطی، وجود قوانین شفاف، اعتماد کاربران، امنیت داده، حمایت از نوآوری و آمادگی فرهنگی از عوامل کلیدی موفقیت به شمار می‌آیند. برای صنعت نفت عراق، این بدان معناست که گذار به سمت سامانه‌های هوشمند، یکپارچه‌سازی داده‌ها، مدیریت دیجیتال زنجیره تأمین، قراردادهای هوشمند، بازاریابی مبتنی بر پلتفرم و ارتباطات برخط با ذی‌نفعان، تنها در صورتی ثمربخش خواهد بود که محیط نهادی از این گذار پشتیبانی کند. لذا، هر مدلی که به دنبال یکپارچه‌سازی زنجیره ارزش پایدار در صنعت نفت است، باید محیط نهادی را نه یک پس‌زمینه منفعل، بلکه جزئی فعال از فرایند ارزش‌آفرینی در نظر بگیرد. در واقع، مزیت راهبردی آینده در صنایعی مانند نفت، تا حد زیادی وابسته به این است که چگونه نظام نهادی یک کشور یا منطقه بتواند تعامل میان فناوری، بازار، جامعه و سیاست را سامان دهد.

همچنین، پژوهش خشایاری و همکاران (۱۴۰۱) با برجسته‌سازی هوشیاری کارآفرینانه، شبکه‌های اجتماعی و اصلاح قوانین و مقررات، به ما یادآور می‌شود که موفقیت در محیط‌های پیچیده و در حال تغییر، تنها وابسته به منابع مادی نیست، بلکه به ظرفیت شناختی و ارتباطی بازیگران نیز وابسته است. هوشیاری کارآفرینانه به معنای توان درک زودهنگام تغییرات، کشف شکاف‌ها، بازتعریف مسائل و تشخیص فرصت در بستر ابهام است. در صنعت نفت عراق که هم تحت تأثیر نوسانات جهانی انرژی قرار دارد و هم درگیر چالش‌های داخلی توسعه و حکمرانی است، این قابلیت می‌تواند نقش تعیین‌کننده‌ای ایفا کند. مدیران، سیاست‌گذاران و فعالان بخش خصوصی باید بتوانند نه‌تنها تحولات فناورانه را رصد کنند، بلکه پیامدهای آن‌ها را برای زنجیره ارزش، بازارها، اشتغال، محیط زیست و روابط اجتماعی تفسیر نمایند. از سوی دیگر، شبکه‌های اجتماعی و حرفه‌ای، چه در معنای سنتی و چه در قالب شبکه‌های دیجیتال، ابزار انتقال دانش، تسهیل همکاری، ایجاد اعتماد و گسترش نوآوری‌اند. این موضوع برای کشوری که به دنبال توسعه اکوسیستم‌های نوآور پیرامون صنعت نفت است، اهمیت ویژه‌ای

دارد. زیرا شکل‌گیری خوشه‌های دانش، ارتباط دانشگاه و صنعت، همکاری میان شرکت‌های بزرگ و استارتاپ‌ها، و پیوند میان جوامع محلی و نهادهای توسعه‌ای، بدون شبکه‌های قوی رسمی و غیررسمی دشوار خواهد بود.

در همین راستا، یافته‌های مهدی‌لو و همکاران (۱۴۰۱) مبنی بر نقش تعیین‌کننده فرایندهای شناختی در تشخیص فرصت‌های کارآفرینی، بُعد انسانی و فردی بحث را برجسته می‌کند. بسیاری از مدل‌های توسعه، به‌ویژه در صنایع سرمایه‌بر، بیش از حد بر زیرساخت، سرمایه و فناوری تمرکز می‌کنند و از این نکته غافل می‌مانند که در نهایت این انسان‌ها هستند که از طریق تفسیر محیط، ترکیب دانش، تخیل آینده، تصمیم‌گیری و کنش هدفمند، فرصت‌ها را کشف و به ارزش تبدیل می‌کنند. از این‌رو، در تحلیل زنجیره ارزش پایدار صنعت نفت عراق، توجه به سرمایه انسانی و ظرفیت‌های شناختی مدیران، کارشناسان، کارآفرینان محلی و سیاست‌گذاران امری اساسی است. اگر فرایندهای آموزشی و سازمانی نتوانند نگرش تحلیلی، تفکر سیستمی، مهارت داده‌محور، آمادگی برای نوآوری و توان یادگیری مستمر را پرورش دهند، حتی بهترین فناوری‌ها نیز به‌درستی به کار گرفته نخواهند شد. این واقعیت، بار دیگر نشان می‌دهد که تحول دیجیتال و بازاریابی نوآورانه نه‌فقط پروژه‌هایی فناورانه، بلکه پروژه‌هایی انسانی، شناختی و فرهنگی هستند. در چنین برداشتی، توسعه پایدار زنجیره ارزش نفت مستلزم پرورش «ذهنیت نوآور» در همه سطوح سازمانی و منطقه‌ای است.

مرور مطالعات بین‌المللی نیز این تصویر را تکمیل می‌کند و نشان می‌دهد که در سطح جهانی، فناوری‌های نوین چگونه در حال بازتعریف شیوه‌های خلق ارزش، تجربه‌سازی و مدیریت پایدار هستند. لیتل و همکاران (۲۰۲۰) با تأکید بر روش‌هایی مانند مدل‌سازی سه‌بعدی برای ایجاد تجربه‌های پایدار، نشان داده‌اند که فناوری می‌تواند همزمان کارکرد اقتصادی، حفاظتی و هویتی داشته باشد. گرچه این مطالعه در زمینه‌ای متفاوت صورت گرفته، اما دلالت ضمنی آن برای صنعت نفت آن است که فناوری تنها ابزار افزایش بهره‌وری نیست، بلکه می‌تواند ابزار مستندسازی، شفاف‌سازی، آموزش، تعامل با ذی‌نفعان و حتی بازنمایی مسئولانه فعالیت‌های صنعتی نیز باشد. در صنعت نفت عراق، استفاده از ابزارهای پیشرفته بصری‌سازی، مدل‌سازی و پایش دیجیتال می‌تواند برای مدیریت میادین، پیش‌بینی ریسک، آموزش نیروی انسانی، گزارش‌دهی زیست‌محیطی و نمایش تعهد شرکت‌ها به استانداردهای پایداری به‌کار رود. این تحول، شکاف سنتی میان «عملیات» و «ارتباطات» را نیز کاهش می‌دهد و باعث می‌شود که داده‌های عملیاتی به سرمایه‌ای برای تصمیم‌سازی، اعتمادسازی و نوآوری تبدیل شوند.

در سطح استراتژی‌های بازاریابی جهانی، جایاواردنا (۲۰۱۹) و میشرا (۲۰۱۹) بر ضرورت بخش‌بندی بازار، اتصال دیجیتال و استفاده از رسانه‌های اجتماعی برای توسعه مقاصد و بازارها تأکید کرده‌اند. اگرچه حوزه کاربرد این مطالعات الزاماً صنعت نفت نیست، اما منطق محوری آن‌ها برای این صنعت نیز قابل اقتباس است. نخست آنکه بخش‌بندی بازار در مفهوم جدید خود صرفاً به مشتری نهایی محدود نمی‌شود، بلکه شامل بخش‌بندی ذی‌نفعان، سرمایه‌گذاران، شرکای تجاری، تنظیم‌گران، جوامع محلی و حتی افکار عمومی است. دوم آنکه اتصال دیجیتال به سازمان امکان می‌دهد که داده‌های دقیق‌تری از رفتار و انتظارات این گروه‌ها به دست آورد و پاسخ‌های متناسب‌تری طراحی کند. سوم آنکه رسانه‌های اجتماعی و بسترهای تعاملی می‌توانند به فضایی برای گفت‌وگو، مشروعیت‌سازی و اطلاع‌رسانی شفاف تبدیل شوند. در مورد صنعت نفت عراق، این عناصر می‌توانند به کاهش فاصله میان شرکت‌ها و جامعه، تقویت اعتماد، توضیح منافع اقتصادی پروژه‌ها و تبیین اقدامات زیست‌محیطی کمک کنند. از این منظر، بازاریابی دیگر صرفاً در خدمت فروش نیست، بلکه به بخشی از حکمرانی مشارکتی و مدیریت ارتباطات راهبردی بدل می‌شود.

بیگن و دکراپ (۲۰۱۹) با بررسی پارادوکس‌های رفتار مصرف‌کننده در عصر پست‌مدرن، نوآوری در کانال‌های توزیع و شخصی‌سازی محصولات را راهکاری برای مواجهه با تحولات بازار معرفی می‌کنند. اهمیت این تحلیل در آن است که به ما یادآور می‌شود محیط‌های بازار امروز با پیچیدگی، سیالیت و تناقض همراه‌اند؛ بازیگران ممکن است همزمان خواهان قیمت پایین و کیفیت بالا، دسترسی سریع و مسئولیت‌پذیری زیست‌محیطی، یا استانداردسازی و شخصی‌سازی باشند. چنین پارادوکس‌هایی در مقیاس کلان‌تر در صنعت نفت نیز وجود دارد: بازارها خواهان انرژی مقرون‌به‌صرفه‌اند، اما همزمان فشار

برای کاهش کربن نیز افزایش یافته است؛ دولت‌ها به درآمدهای نفتی نیاز دارند، اما باید مسیر گذار انرژی را نیز مدیریت کنند؛ شرکت‌ها به بهره‌وری می‌اندیشند، اما باید پذیرش اجتماعی و مسئولیت محیط‌زیستی را هم حفظ کنند. در این چارچوب، نوآوری در کانال‌های ارائه ارزش، تنوع‌بخشی خدمات، طراحی راه‌حل‌های متناسب با نیازهای ذی‌نفعان و به‌کارگیری داده برای تصمیم‌سازی چابک، اهمیت مضاعف می‌یابد. از این رو، مدل یکپارچه زنجیره ارزش پایدار در صنعت نفت باید بتواند با چنین پارادوکس‌هایی مواجه شود و میان الزامات ظاهراً متعارض، نوعی هم‌افزایی راهبردی ایجاد کند.

افزون بر این، هوریلو و دیاز (۲۰۱۹) با تأکید بر اهمیت منابع خارجی و پیوندهای شبکه‌ای در نوآوری بنگاه‌های کوچک و متوسط در شرایط ناپایداری اقتصادی، بُعد دیگری از مسئله را روشن می‌سازند. صنعت نفت، هرچند اغلب با شرکت‌های بزرگ و سرمایه‌گذاری‌های عظیم شناخته می‌شود، اما پویایی واقعی آن در گرو شبکه‌ای گسترده از بنگاه‌های کوچک و متوسط، پیمانکاران، تأمین‌کنندگان، ارائه‌دهندگان خدمات تخصصی، استارتاپ‌های فناور و کسب‌وکارهای محلی است. در کشورهایی مانند عراق، که توسعه متوازن و اشتغال‌زا یکی از اولویت‌های کلیدی است، تقویت این لایه از زنجیره ارزش می‌تواند آثار اقتصادی و اجتماعی فراوانی داشته باشد. اما نوآوری در این بخش بدون دسترسی به منابع بیرونی، پیوند با شرکت‌های بزرگ، حمایت نهادی، دسترسی به دانش و شبکه‌سازی دشوار است. بنابراین، طراحی یک زنجیره ارزش پایدار باید نه‌تنها به شرکت‌های اصلی نفتی، بلکه به مکانیزم‌های اتصال و توانمندسازی کسب‌وکارهای پیرامونی نیز توجه کند. چنین رویکردی می‌تواند به بومی‌سازی فناوری، توسعه اشتغال مهارتی، افزایش تاب‌آوری منطقه‌ای و کاهش وابستگی به واردات خدمات و دانش فنی منجر شود.

در کنار همه این مطالعات، پژوهش آلیشر (۲۰۱۷) نیز نشان می‌دهد که موفقیت در صنایع پیچیده، در گرو هماهنگی میان استراتژی‌های نوآورانه بازاریابی، مدیریت کارآمد زنجیره ارزش و انطباق مستمر با تحولات دیجیتال است. این هماهنگی، دقیقاً همان نقطه‌ای است که می‌تواند به‌عنوان هسته مفهومی مدل یکپارچه زنجیره ارزش پایدار در صنعت نفت عراق در نظر گرفته شود. به‌عبارت دیگر، شواهد پژوهشی به ما می‌گوید که توسعه پایدار در این صنعت نه از مسیر مداخلات پراکنده و منفصل، بلکه از رهگذر نگاه سیستمی و یکپارچه حاصل می‌شود. در چنین نگاهی، تحول دیجیتال به‌عنوان موتور هوشمندسازی و شفافیت عمل می‌کند؛ بازاریابی نوآورانه به‌عنوان سازوکار خلق و انتقال ارزش و مدیریت روابط ذی‌نفعان ایفای نقش می‌نماید؛ کارآفرینی و نوآوری محلی به‌عنوان پایه تنوع‌بخشی اقتصادی و تعمیق پیوند صنعت با منطقه عمل می‌کنند؛ و ساختارهای نهادی و حمایتی نیز به‌عنوان بستر امکان‌پذیرکننده این فرایندها حضور دارند. اگر یکی از این ابعاد نادیده گرفته شود، کل سازه توسعه دچار عدم توازن خواهد شد. برای نمونه، فناوری بدون نهاد مناسب به ناکارآمدی می‌انجامد؛ بازاریابی بدون نوآوری واقعی به سطحی‌نگری تقلیل می‌یابد؛ کارآفرینی بدون زیرساخت به شکست می‌انجامد؛ و توسعه اقتصادی بدون پایداری اجتماعی و زیست‌محیطی، دیر یا زود با بحران مشروعیت و کارایی روبه‌رو خواهد شد.

بر این اساس، می‌توان نتیجه گرفت که پیشینه پژوهش بررسی‌شده، مبنایی مستحکم برای تدوین یک مدل نظری جامع در زمینه زنجیره ارزش پایدار صنعت نفت عراق فراهم می‌کند؛ مدلی که در آن چند بُعد کلیدی باید به‌صورت همزمان مورد توجه قرار گیرد. نخست، بُعد فناورانه که شامل به‌کارگیری هوش مصنوعی، اینترنت اشیا، کلان‌داده، سامانه‌های پایش هوشمند و بسترهای دیجیتال برای بهینه‌سازی عملیات، کاهش مخاطرات، بهبود تصمیم‌گیری و افزایش شفافیت است. دوم، بُعد بازاریابی و ارتباطات که ناظر بر توسعه قابلیت‌های بازاریابی، طراحی استراتژی‌های نوآورانه، تولید محتوای اثربخش، مدیریت تصویر برند، تعامل با ذی‌نفعان و پاسخ‌گویی به نیازهای متحول بازار است. سوم، بُعد کارآفرینی و توسعه محلی که بر خلق فرصت‌های اقتصادی پیرامون صنعت، تقویت خوشه‌های کسب‌وکار، تنوع‌بخشی به اقتصادهای محلی و توانمندسازی سرمایه انسانی و اجتماعی تأکید دارد. چهارم، بُعد نهادی و حکمرانی که شامل قوانین، سیاست‌ها، نظام‌های حمایتی، آموزش، تنظیم‌گری و سازوکارهای مشارکت چندذی‌نفعی است. و پنجم، بُعد پایداری که باید همچون روح حاکم بر همه ابعاد دیگر عمل کند و شاخص‌هایی چون کاهش ردپای کربن، بهره‌وری منابع، عدالت اجتماعی، مسئولیت‌پذیری و تاب‌آوری بلندمدت را در کانون ارزیابی قرار دهد.

به‌طور کلی، ادبیات مورد بررسی نشان می‌دهد که آینده صنعت نفت، به‌ویژه در کشورهایی که در حال بازسازی ظرفیت‌های توسعه‌ای و نهادی خود هستند، در گرو عبور از نگاه خطی و استخراج‌محور به سوی نگاه شبکه‌ای، هوشمند، مشارکتی و پایدار است. در این نگاه جدید، ارزش دیگر صرفاً در نقطه استخراج خلق نمی‌شود، بلکه در سراسر زنجیره از داده و دانش گرفته تا تعاملات اجتماعی، نوآوری‌های بازاریابی، توانمندسازی محلی و حکمرانی مسئولانه شکل می‌گیرد. صنعت نفت عراق، اگر بخواهد در فضای رقابتی و پرتحول جهانی جایگاه خود را تثبیت کند و همزمان پاسخ‌گوی مطالبات توسعه ملی و منطقه‌ای باشد، ناگزیر است این منطق جدید را بپذیرد. بنابراین، شواهد به‌دست‌آمده از مطالعات داخلی و بین‌المللی، به‌روشنی بر این امر دلالت دارد که تدوین مدل یکپارچه زنجیره ارزش پایدار در صنعت نفت عراق باید بر هم‌افزایی میان تحول دیجیتال، بازاریابی نوآورانه، کارآفرینی منطقه‌ای، ظرفیت‌های نهادی و الزامات پایداری استوار شود. این هم‌افزایی نه‌تنها می‌تواند به ارتقای کارایی عملیاتی و عملکرد اقتصادی منجر شود، بلکه زمینه‌ساز شکل‌گیری نوعی توسعه متوازن، یادگیرنده و تاب‌آور خواهد شد که منافع آن از سطح بنگاه فراتر رفته و به جامعه، محیط زیست و نسل‌های آینده نیز تسری می‌یابد.

روش پژوهش

روش تحقیق به معنای فهم الگوهای اجتماعی، دیدگاههای فلسفی، قواعد اخلاقی و ابعاد سیاسی کنش پژوهشگران اجتماعی است. روش تحقیق عمدتاً مبتنی بر جهان‌بینی یا پارادایم پژوهشگران یک حوزه علمی است و تمام تلاشهای پژوهشگر به معنای تأویل تفسیر مفاهیم از دریچه‌ی پاردایم علمی او می‌گذرد. پارادایم دربرگیرندهی باورهای بنیادی هست که مبانی غایی پژوهش را تعیین مینماید. پژوهشگران به کمک پاردایم چارچوبهای علمی پژوهش خود را بنا می‌کنند (دانایی‌فرد و همکاران، ۱۳۹۰). پژوهشگران به سه دسته پاردایمهای فرا اثباتگرایی، تفسیری (برساختی) و انتقادی اشاره می‌کنند که مبنای تفکر پژوهشگران علوم اجتماعی را شکل می‌دهد.

فر اثبات‌گرایی به آن دسته از رویکردهای علمی اشاره دارد که عموما از استراتژیهای آزمایش و یا پیمایش استفاده می‌کنند و از طریق ابزارهایی اندازه‌گیری سعی در سنجش دقیق مفاهیم را دارند. به عبارتی ایم پارادایم علمی که از دیدگاه اثبات‌گرایی محض علوم تجربی منشعب شده است تلاش می‌کنند پاسخهای جهان شمولی برای پدیده‌های اجتماعی پیدا کنند. پارادایم تفسیری مبتنی بر این پیش فرض اساسی است که واقعیت یک سازه‌ی اجتماعی است که از طریق تفسیرها و معانی مشترک بروز پیدا کرده است. یک پژوهشگر تفسیری کار خود را با مشاهده مشارکتی و درک تجارب زیسته افراد مورد مطالعه آغاز می‌کند و جهت دستیابی به این مفاهیم وضع شده، زمان زیادی را با مشارکت کنندگان و افراد مورد مطالعه خواهد گذراند. پژوهشگر تفسیری داده‌های کیفی تفصیلی زیادی را گردآوری می‌نماید تا از این طریق بتواند به امور معنا ببخشد. پژوهشگران تفسیری به دنبال این هستند که دریابند چه چیزی ازنظر افراد مورد مطالعه معنادار یا در ارتباط با آنان است و یا چگونه افراد زندگی روزانه خود را تجربه می‌کنند. پژوهشگر در احساسات و تفسیرهای افراد مورد مطالعه سهیم می شود و از دریچه ذهن آنان به مفاهیم می نگرد. پژوهشگر باید منطق کنشگر اجتماعی و بستر اجتماعی اقدام وی را مدنظر قرار دهد. پارادایم انتقادی فرض میکند به دیده تردید به پدیده‌های اجتماعی می‌نگرد انتقاد اجتماعی است تا از این طریق موقعیتهای محدودکننده وضع موجود را آشکار کند. پژوهشگران انتقادی درصددند که به افراد کمک کنند؛ تا وضع موجود را برای دستیابی به جهانی بهتر تغییر دهند. دسته دیگری از پژوهشگران از یک پارادایم علمی نوظهور نام می‌برند که رویکرد جدیدی را برای علوم اجتماعی گشوده است. این پارادایم علمی که از آن به عنوان پارادایم عملگرایی[1] یاد میشود ترکیبی از پارادایمهای قبلی است که جهت حل مسائل واقعی علوم اجتماعی پدیدار شده است. پژوهشگران با این عینک علمی علاقمند پارادایم کیفی تفسیری را با فرا اثبات‌گرایی ترکیب کنند و از تقدم و تأخر استفاده از این پارادایمها، به توسعه علم کمک کند.

1. Pragmatisim

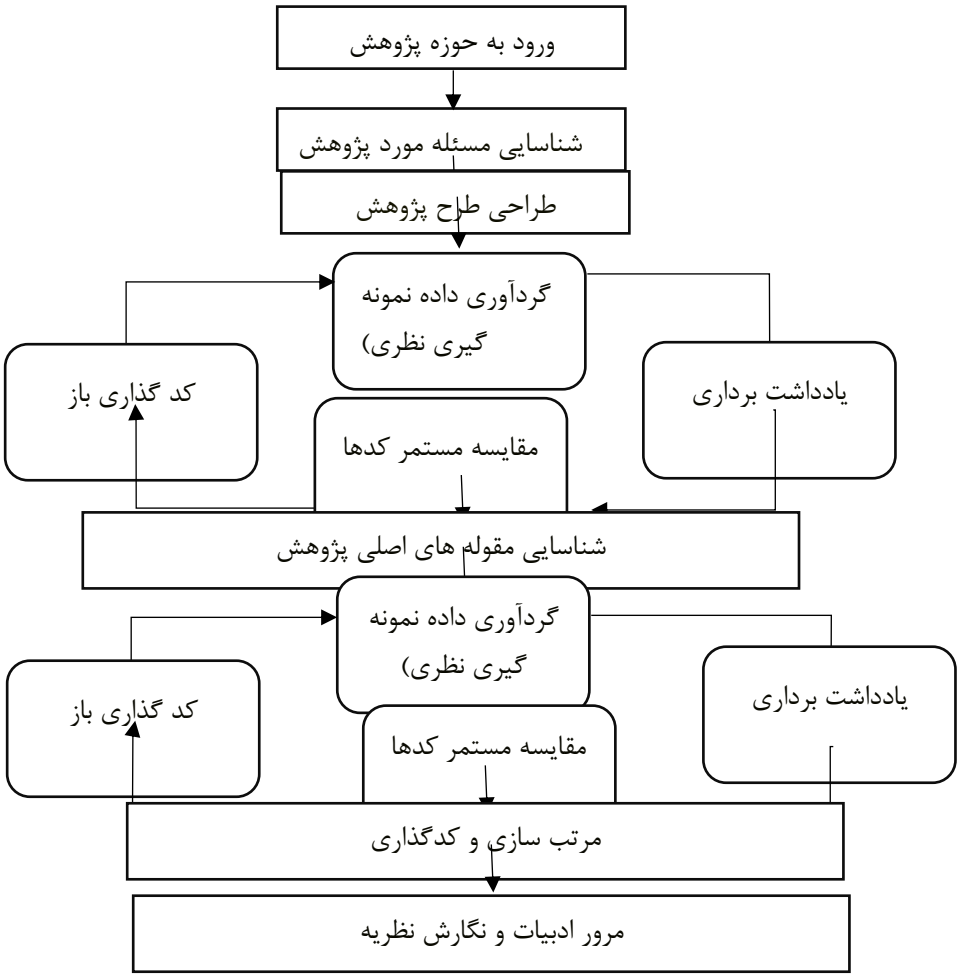
هدف پژوهش حاضر مطالعه‌ی الگوهای رفتاری مصرف‌کنندگان عراقی در مواجهه با فناوری خانه‌های هوشمند است. از این رو مطالعه‌ی الگوها رفتاری، مستلزم بررسی تجارب زیسته و دیدگاه‌های مصرف کنندگان عراقی است که پژوهشگر را به سمت انتخاب پارادایم علمی تفسیری هدایت میکند. انتخاب پارادایم تفسیری برای این پژوهش، به پژوهشگر کمک می‌کند مسأله پذیرش فناوری خانه‌های هوشمند را برای اولین بار از دریچه‌ی ذهنی مصرف کنندگان عراقی تبیین نماید. با این وجود پژوهشگر علاقمند است که نتایج خود را به مجامع علمی گزارش دهد و آن را به سایر جوامع تعمیم دهد. انتخاب پارادایم فرا اثباتگرایی انتخاب مناسبی برای دستیابی به این هدف فرعی است. بدین منظور پژوهشگر انتخاب خود را بر پارادایم عملگرایی استوار می‌سازد و از تکنیک‌های دستیابی به واقعیت پارادایم تفسیری و فرا اثبات‌گرایی استفاده خواهد کرد. با توجه به انتخاب پارادایم عملگرایی و با این دید که رویکرد کیفی به تنهایی قادر به درک واقعیت پدیده محوری این پژوهش نیست، جهت درک واقعیت پدیده‌های مورد مطالعه رویکردهای کمی و کیفی به صورت تلفیقی یا همان رویکرد آمیخته مورد استفاده قرار میگیرد. پژوهش حاضر به منظور پاسخگویی به سوال اصلی پژوهش، از استراتژی تئوری داده‌بنیاد در بخش کیفی و استراتژی پیمایش در بخش کمی استفاده خواهد کرد. ترکیب درست این دو استراتژی زمانی به بهترین نحو شکل میگیرد که پژوهشگر بتواند همزمان رویکردهای کمی و کیفی را پیش ببرد. بعبارتی رویکرد آمیخته متوالی (ابتدا کیفی و سپس کمی و یا برعکس) دنبال نخوهد شد و پژوهشگر با بهره‌گیری از پارادایم عملگرایی در هر بخشی و به فراخور مراحل پژوهش ممکن از بخش کمی و یا کیفی استفاده نماید.

پژوهشگر پس از انتخاب استراتژیهای پژوهش به دنبال تاکتیک جمع‌آوری اطلاعات خواهد رفت. تاکتیک جمع‌آوری اطلاعات در استراتژی داده بنیاد، بهره‌گیری از تجارب زیسته مصرف کنندگان عراقی با بهره‌گیری از تکنیک مصاحبه و مشاهدات پژوهشگر است. علاوه بر این، اسناد، مکتوبها و مطالعات گذشته در ارتباط با الگوهای فرهنگی مردم عراق بررسی خواهند شد. در بخش کمی به منظور دستیابی به مدل جامع کمی، پرسشنامه با طیف لیکرت در مراحل مختلف پژوهش استفاده خواهد شد. از طرفی پژوهشگر از نمونه‌گیری غیر احتمالی با تاکتیک نمونه‌گیری ناهمگن استفاده خواهد کرد. چرا که مصاحبه شوندگان از نظر ویژگیهای دموگرافیک کاملا ناهمگن می‌باشند و دلیل انتخاب این نوع از طرح نمونه‌گیری بر اساس هدف پژوهش و بنابر قضاوت پژوهشگر خواهد بود.

روش تجزیه و تحلیل اطلاعات در این پژوهش با توجه به پارادایم عملگرایی و رویکرد همزمان پژوهش آمیخته به این شرح است که: در استراتژی دادهبنیاد سه مرحله کدگذاری باز، محوری و انتخابی جهت تجزیه و تحلیل اطلاعات جمع‌آوری شده استفاده خواهد شد. در مکتب اشتراوس و کوربین (۲۰۱۵) تجزیه و تحلیل در قالب کدگذاری دور نخست را کد گذاری باز می‌خوانند. در کدگذاری دور نخست در این مکتب به محقق پیشنهاد می‌گردد که ابتدا از درون اسناد هر آنچه را که پژوهشگر در می یابد خواه ارتباط مستقیمی با سند داشته باشد و خواه تفسیری هرمنوتیک یا به تاویل زمان و مکان رویداد حادثه انجام پذیرفته باشد، به صورت کد اولیه ارائه گردد و مرتبا این کدها باز تعریف گردد و مورد اصلاح قرار گیرد. سپس با توجه قرابت معنایی کدهای شناسایی شده با استفاده از تاکتیک تحلیل محتوای پنهان به تشکیل طبقات معنایی پژوهش خواهد پرداخت. در این تاکتیک پژوهشگر پس از آن که به اشباع نظری دست یافت؛ یعنی تشکیل هیچ طبقه جدیدی از درون کدهای باز امکان پذیر نبود، تشکیل طبقه معنایی جدید را متوقف می‌کند.

نرم‌افزارهای مورد استفاده در این پژوهش در بخش کیفی استفاده از نرم‌افزار MAXQDA ۲۰۲۳ و در بخش کمی نرم‌افزارهای Smart PLS،SPSS و ۸.۸MPLUS خواهد بود که بسته به مراحل اصلی پژوهش از این نرم‌افزارها استفاده خواهد شد.

شکل ۱. مراحل نظریه زمینه‌ای پژوهش



یافته ها

در این فصل، داده‌های گردآوری شده در دو مرحله کیفی و کمی مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرند. ابتدا در بخش کیفی، با استفاده از استراتژی تحلیل محتوای کیفی و با بهره‌گیری از نرم‌افزار MAXQDA، مضامین استخراج شده از مصاحبه‌های نیمه‌ساختاریافته با خبرگان صنعت نفت عراق ارائه می‌شود. در گام دوم، بر اساس مضامین شناسایی شده، یافته‌های حاصل از ابزار پرسشنامه در قالب آمار توصیفی و استنباطی (مدل‌سازی معادلات ساختاری با رویکرد حداقل مربعات جزئی و نرم‌افزار SmartPLS) تحلیل می‌گردند تا میزان اعتبار مدل و صحت فرضیات پژوهش مورد آزمون قرار گیرد.

یافته‌های بخش کیفی (استخراج ابعاد و مؤلفه‌ها)

در این مرحله، متن مصاحبه‌ها طی سه مرحله کدگذاری (باز، محوری و انتخابی) تحلیل گردید. جامعه خبرگان شامل مدیران ارشد و کارشناسان خبره صنعت نفت عراق (استان میسان و بصره) بود که تا رسیدن به اشباع نظری (۱۵ مصاحبه) ادامه یافت.

کدگذاری باز و محوری (شناسایی مقوله‌ها)

در فرآیند کدگذاری باز، ابتدا عبارات کلیدی استخراج و سپس در قالب کدهای مفهومی طبقه‌بندی شدند. در مرحله کدگذاری محوری، این کدها بر اساس وجوه مشترک در قالب مقوله‌های اصلی (ابعاد پایداری و زنجیره ارزش) دسته‌بندی گردیدند.

جدول ۱. نتایج کدگذاری باز و محوری مؤلفه‌های زنجیره ارزش پایدار در صنعت نفت عراق (مستخرج از MAXQDA)

نمونه عبارات و مفاهیم استخراج‌شده از متن / دیدگاه خبرگان	کد باز	کد محوری	مقوله انتخابی
«ارتقای کارایی عملیاتی از طریق تحول دیجیتال»	بهینه‌سازی هزینه استخراج	بهره‌وری منابع	**پایداری اقتصادی در زنجیره ارزش نفت**
«مدیریت بهینه منابع نفتی برای جلوگیری از اتلاف»	کاهش هدررفت منابع		
«کاربرد اینترنت اشیا در پایش تجهیزات»	افزایش راندمان تجهیزات		
«تصمیم‌گیری داده‌محور در بهره‌برداری از میادین»	مدیریت هوشمند مخازن		
«ادغام هوش مصنوعی در عملیات اکتشاف»	استفاده از فناوری‌های پیشرفته		
«تحول دیجیتال منجر به کاهش هزینه‌های عملیاتی می‌شود»	کاهش هزینه‌های عملیاتی	مدیریت هزینه و سرمایه	
«کاهش ریسک سرمایه‌گذاری در پروژه‌های نفتی»	مدیریت ریسک مالی		
«لزوم نگاه بلندمدت به توسعه پایدار صنعت نفت»	برنامه‌ریزی اقتصادی بلندمدت		
«تقویت جایگاه رقابتی شرکت‌های نفتی»	افزایش رقابت‌پذیری		
«سرمایه‌گذاری در فناوری‌های دیجیتال و هوشمند»	سرمایه‌گذاری در فناوری‌های نوین		
«مدیریت منابع و کنترل آلاینده‌ها»	مدیریت پساب صنعتی	مدیریت پسماند	**پایداری زیست‌محیطی در صنعت نفت**
«حرکت به سمت استفاده بهینه از منابع»	بازیافت ضایعات نفتی		
«کنترل مخاطرات محیط‌زیستی»	جلوگیری از نشت نفت		
«تعهد به کاهش اثرات منفی زیست‌محیطی»	ارزیابی اثرات زیست‌محیطی		
«مدیریت پایدار منابع انرژی»	مدیریت خطرات زیست‌محیطی		
«تعهد به کاهش ردپای کربن»	کاهش ردپای کربن	کنترل آلایندگی و انرژی	
«کاهش انتشار گازهای آلاینده»	مهار مشعل‌سوزی		
«استفاده از سیستم‌های هوشمند پایش»	پایش لحظه‌ای آلاینده‌ها		
«حرکت به سمت انرژی‌های تجدیدپذیر»	بهره‌گیری از انرژی‌های پاک		
«رعایت استانداردهای بین‌المللی محیط زیست»	رعایت استانداردهای زیست‌محیطی		
«افزایش رضایت ذی‌نفعان»	توسعه جوامع محلی	مسئولیت اجتماعی (CSR)	**پایداری اجتماعی در صنعت نفت**
«ارتقای عملکرد اجتماعی سازمان»	سرمایه‌گذاری اجتماعی		
«بهبود روابط با ذی‌نفعان»	تقویت سرمایه اجتماعی		
«تنوع‌بخشی اقتصادی در مناطق نفت‌خیز»	ایجاد اشتغال منطقه‌ای		
«ایجاد زیرساخت‌های حمایتی دولت»	حمایت از آموزش محلی		
«توسعه اکوسیستم کارآفرینی»	آموزش نیروی متخصص	توسعه سرمایه انسانی	
«توجه به سلامت و ایمنی کارکنان»	ارتقای ایمنی (HSE)		
«مدیریت ریسک و ثبات سازمانی»	امنیت شغلی		
«ارتقای بهره‌وری از طریق سرمایه انسانی»	بهبود محیط کار		
«هوشیاری کارآفرینانه و توسعه مهارت‌ها»	توانمندسازی کارکنان		
«شفافیت در سیاست‌های انرژی»	شفافیت مالی	شفافیت و اصلاح نهادی	**حکمرانی و نهادهای پشتیبان**
«اصلاح قوانین و تنظیم‌گری»	کاهش فساد		
«بهبود ساختارهای قانونی»	نظارت بر قراردادها		
«تقویت سازوکارهای پاسخ‌گویی»	پاسخگویی نهادی		
«هم‌گرایی قوانین، فرهنگ و آموزش»	هم‌گرایی نهادی		

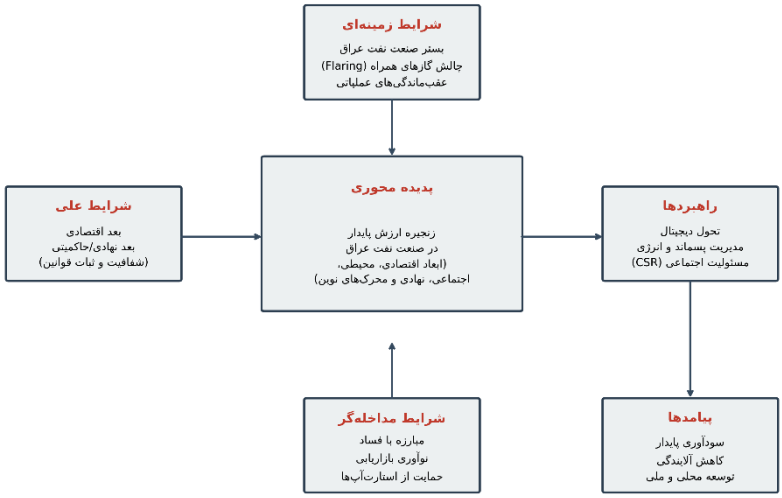
«ثبات در سیاست‌های انرژی»	اصلاح قوانین نفتی	ثبات سیاستی	
«بهبود زیرساخت‌های نهادی»	کاهش بوروکراسی		
«ساختارهای تنظیمی کارآمد»	تنظیم‌گری هوشمند		
«هماهنگی میان استراتژی‌های مدیریتی»	هماهنگی بین نهادی		
«نقش زیرساخت‌های حمایتی دولت»	حمایت دولتی از نوآوری		
«ادغام فناوری‌های هوش مصنوعی»	هوش مصنوعی در اکتشاف	تحول دیجیتال	**محرک‌های فناورانه و بازاریابی نوآورانه**
«استفاده از IoT در مدیریت عملیات»	اینترنت اشیا در پایش		
«تحلیل داده‌محور در تصمیم‌گیری»	تحلیل کلان‌داده		
«تحول دیجیتال به عنوان کاتالیزور توسعه»	دیجیتالی‌سازی فرایندها		
«ارتقای کارایی از طریق فناوری»	سیستم‌های هوشمند مدیریتی		
«توسعه بازاریابی دیجیتال»	بازاریابی دیجیتال	نوآوری بازاریابی و کارآفرینی	
«توجه به ارزش‌های پایدار در بازار»	بازاریابی سبز		
«محتوای رسانه‌های اجتماعی به‌عنوان متغیر کلیدی»	تولید محتوای رسانه‌ای		
«خلق ارزش از طریق نوآوری»	نوآوری در خدمات		
«نقش شبکه‌های اجتماعی در موفقیت کارآفرینان»	توسعه شبکه‌های کارآفرینانه		

طبق یافته‌های حاصل از تحلیل محتوا، زنجیره ارزش پایدار در صنعت نفت عراق سازه‌ای چندبعدی است. خبرگان بر این باورند که پایداری تنها محدود به جنبه‌های مالی (بعد اقتصادی) نیست، بلکه در بستر عراق، «شفافیت نهادی» و «مدیریت چالش‌های زیست‌محیطی» (به‌ویژه مسئله گازهای همراه) از اولویت بالایی برخوردار است. همچنین، ظهور مؤلفه‌هایی نظیر «تحول دیجیتال» نشان‌دهنده تغییر رویکرد صنعت نفت عراق به سمت استفاده از فناوری‌های نوین برای جبران عقب‌ماندگی‌های عملیاتی است.

مدل پارادایمی و شبکه مضامین پژوهش

پس از اتمام کدگذاری، پیوند میان مقوله‌ها در قالب یک مدل مفهومی اولیه ترسیم گردید که در آن، زنجیره ارزش به عنوان پدیده محوری و ابعاد چهارگانه پایداری به عنوان شرایط زمینه‌ای و علی نقش‌آفرینی می‌کنند. این مدل مبنای تدوین فرضیات در بخش کمی قرار گرفت.

شکل ۲. مدل پارادایمیک زنجیره ارزش پایدار صنعت نفت عراق



در این بخش، یافته‌های حاصل از فاز کمی پژوهش که از طریق توزیع پرسشنامه بین بدنه کارشناسی و مدیریتی صنعت نفت عراق گردآوری شده است، در قالب آمار توصیفی ارائه می‌گردد. این بخش شامل تحلیل ویژگی‌های جمعیت‌شناختی پاسخ‌دهندگان و بررسی شاخص‌های توصیفی متغیرهای اصلی پژوهش است.

یافته‌های بخش کمی (آمار توصیفی)

ویژگی‌های جمعیت‌شناختی پاسخ‌دهندگان

پیش از تحلیل فرضیات، توزیع فراوانی ویژگی‌های عمومی پاسخ‌دهندگان شامل جنسیت، سطح تحصیلات و سابقه خدمت مورد بررسی قرار گرفت تا نمایی کلی از جامعه آماری حاصل شود.

جدول ۲. توزیع فراوانی و درصد ویژگی‌های جمعیت‌شناختی نمونه آماری (n=۳۸٤)

متغیر	طبقه	فراوانی	درصد	درصد تجمعی
جنسیت	مرد	۳۱۲	۳.۸۱	۳.۸۱
	زن	۷۲	۷.۱۸	۱۰۰
تحصیلات	لیسانس	۱۸۵	۲.۴۸	۲.۴۸
	فوق‌لیسانس	۱۴۶	۰.۳۸	۲.۸۶
	دکتری تخصصی	۵۳	۸.۱۳	۱۰۰
سابقه فعالیت	زیر ۱۰ سال	۹۸	۵.۲۵	۵.۲۵
	۱۱ تا ۲۰ سال	۲۰۴	۱.۵۳	۶.۷۸
	بالای ۲۰ سال	۸۲	۴.۲۱	۱۰۰
پست سازمانی	کارشناس/سرپرست	۲۴۵	۸.۶۳	۸.۶۳
	مدیر میانی/ارشد	۱۳۹	۲.۳۶	۱۰۰

نتایج حاصل از تحلیل ویژگی‌های جمعیت‌شناختی نشان می‌دهد که اکثریت غالب پاسخ‌دهندگان (۸۱.۳ درصد) را مردان تشکیل می‌دهند که این امر با ماهیت عملیاتی و بدنه اجرایی صنعت نفت عراق همخوانی دارد. از نظر سطح تحصیلات، بیش از ۵۱ درصد پاسخ‌دهندگان دارای تحصیلات تکمیلی (فوق‌لیسانس و دکتری) هستند که نشان‌دهنده تخصص‌محور بودن جامعه آماری و اعتبار نظرات کارشناسی است. همچنین، تمرکز بیش از ۵۳ درصدی پاسخ‌دهندگان در بازه سابقه کار ۱۱ تا ۲۰ سال، بیانگر بهره‌مندی پژوهش از دیدگاه‌های افراد با تجربه و صاحب‌نظر در لایه‌های مختلف مدیریتی و کارشناسی صنعت نفت است.

تحلیل توصیفی متغیرهای پژوهش و بررسی نرمال بودن

در این بخش، شاخص‌های مرکزی (میانگین) و پراکندگی (انحراف معیار) به همراه شاخص‌های شکل توزیع (کجی و کشیدگی) برای متغیرهای اصلی مدل محاسبه گردید.

جدول ۳. شاخص‌های توصیفی و وضعیت نرمال بودن متغیرهای پژوهش

متغیرهای پژوهش	میانگین (۱ تا ۵)	انحراف معیار	کجی (Skewness)	کشیدگی (Kurtosis)
پایداری اقتصادی	۶۸.۳	۷۴.۰	-۴۱.۰	-۲۵.۰
پایداری زیست‌محیطی	۱۵.۳	۸۹.۰	-۱۸.۰	-۵۲.۰
پایداری اجتماعی	۴۲.۳	۸۱.۰	-۳۳.۰	۱۴.۰
پایداری نهادی/حاکمیتی	۸۹.۲	۹۲.۰	۵۴.۰	-۰۸.۰
تحول دیجیتال و نوآوری	۲۴.۳	۸۵.۰	-۲۱.۰	-۳۶.۰
زنجیره ارزش پایدار	۵۶.۳	۷۸.۰	-۴۷.۰	۱۹.۰

تحلیل میانگین متغیرها نشان می‌دهد که «پایداری اقتصادی» با میانگین ۳.۶۸ بالاترین امتیاز و «پایداری نهادی» با میانگین ۲.۸۹ کمترین امتیاز را به خود اختصاص داده‌اند؛ این یافته مؤید آن است که در صنعت نفت عراق، تمرکز بر جنبه‌های مالی بیش از اصلاحات ساختاری و حاکمیتی است. از سوی دیگر، با توجه به اینکه مقادیر مطلق «کجی» و «کشیدگی» برای تمامی متغیرها در بازه استاندارد (بین ۲- تا ۲+) قرار دارند، توزیع داده‌ها از نرمال بودن نسبی برخوردار است. اگرچه در روش PLS-SEM حساسیت شدیدی به نرمال بودن داده‌ها وجود ندارد، اما این نتایج زیربنای مناسبی برای انجام تحلیل‌های استنباطی فراهم می‌آورد.

یافته‌های بخش کمی

ارزیابی مدل‌های اندازه‌گیری (برازش بخش بیرونی)

در اولین گام، کیفیت مدل‌های اندازه‌گیری از طریق بررسی ضرایب بارهای عاملی، پایایی (آلفای کرونباخ و پایایی ترکیبی) و روایی (همگرا و واگرا) مورد سنجش قرار گرفت.

جدول ٤. شاخص‌های برازش مدل‌های اندازه‌گیری (پایایی و روایی همگرا)

متغیرهای مکنون	بازه بارهای عاملی	آلفای کرونباخ	پایایی ترکیبی	میانگین واریانس استخراج شده
پایداری اقتصادی	۸۸.۰ - ۷۲.۰	۸۴.۰	۸۹.۰	۶۸.۰
پایداری زیست‌محیطی	۸۴.۰ - ۷۰.۰	۸۱.۰	۸۷.۰	۶۳.۰
پایداری اجتماعی	۹۱.۰ - ۷۵.۰	۸۸.۰	۹۱.۰	۷۱.۰
پایداری نهادی	۸۵.۰ - ۶۸.۰	۷۹.۰	۸۵.۰	۵۹.۰
تحول دیجیتال	۸۹.۰ - ۷۴.۰	۸۶.۰	۹۰.۰	۶۹.۰
زنجیره ارزش پایدار	۹۰.۰ - ۷۱.۰	۸۵.۰	۸۹.۰	۶۶.۰

طبق نتایج به دست آمده، تمامی بارهای عاملی بالاتر از حد آستانه (۰.۴) و در اغلب موارد بالای ۰.۷ هستند که نشان‌دهنده همبستگی مناسب گویه‌ها با سازه‌های مربوطه است. مقدار آلفای کرونباخ و پایایی ترکیبی (CR) برای تمامی متغیرها از مقدار ملاک (۰.۷) فراتر رفته که مبین پایایی درونی بالای ابزار سنجش است. همچنین، شاخص AVE برای تمامی متغیرها بزرگتر از ۰.۵ برآورد شده است؛ این امر تأیید می‌کند که متغیرهای مکنون بیش از نیمی از واریانس نشانگرهای خود را تبیین می‌کنند و در نتیجه روایی همگرا مورد تأیید است.

بررسی روایی واگرا (تشخیصی)

برای اطمینان از اینکه متغیرهای مکنون از نظر تجربی متمایز از یکدیگر هستند، از ماتریس فورنل–لارکر استفاده گردید. طبق این معیار، ریشه دوم AVE هر سازه باید از همبستگی آن با سایر سازه‌ها بیشتر باشد.

جدول ۵. ماتریس روایی واگرا به روش فورنل–لارکر (Fornell-Larcker)

سازه‌های پژوهش	(۱)	(۲)	(۳)	(٤)	(٥)	(٦)
(۱) پایداری اقتصادی	۸۲.۰					
(۲) پایداری زیست‌محیطی	۵۴.۰	۷۹.۰				
(۳) پایداری اجتماعی	۴۸.۰	۶۱.۰	۸۴.۰			
(۴) پایداری نهادی	۴۱.۰	۳۸.۰	۴۵.۰	۷۷.۰		
(۵) تحول دیجیتال	۵۹.۰	۴۷.۰	۵۲.۰	۶۳.۰	۸۳.۰	
(۶) زنجیره ارزش پایدار	۶۵.۰	۵۸.۰	۶۰.۰	۵۱.۰	۶۷.۰	۸۱.۰

همان‌طور که در جدول مشاهده می‌شود، تمامی مقادیر مندرج بر قطر اصلی (ریشه دوم AVE) از ضرایب همبستگی زیر آن در همان ستون بزرگتر هستند. این نتیجه نشان می‌دهد که هر سازه نسبت به سازه‌های دیگر پژوهش بیشترین تعامل را با نشانگرهای خود دارد؛ لذا روایی واگرای مدل در سطح سازه تأیید می‌گردد.در این مرحله، پس از اطمینان از برازش مدل‌های اندازه‌گیری، به ارزیابی بخش ساختاری پژوهش (Inner Model) پرداخته می‌شود. این بخش شامل آزمون فرضیات پژوهش از طریق بررسی ضرایب مسیر (β\betaβ) و آماره‌های معناداری (T-value) است که با استفاده از تکنیک Bootstrapping در نرم‌افزار SmartPLS استخراج شده‌اند.

ارزیابی مدل ساختاری (آزمون فرضیات پژوهش)

مدل ساختاری نشان‌دهنده روابط علی میان متغیرهای مکنون است. معیار اصلی برای تأیید یک فرضیه در سطح اطمینان ۹۵ درصد، بزرگتر بودن مقدار آماره T از عدد ۱.۹۶ می‌باشد.

جدول ٦. نتایج آزمون فرضیات و تحلیل ضرایب مسیر مدل پژوهش

ردیف	فرضیات پژوهش (روابط مسیر)	ضریب مسیر (β\betaβ)	آماره معناداری (t-valuet-valuet-value)	سطح معناداری (PPP)	نتیجه فرضیه
۱	پایداری اقتصادی - زنجیره ارزش پایدار	۳۸.۰	۸۴.۵	۰۰۰.۰	تأیید
۲	پایداری زیست‌محیطی - زنجیره ارزش پایدار	۲۷.۰	۱۲.۴	۰۰۱.۰	تأیید
۳	پایداری اجتماعی - زنجیره ارزش پایدار	۲۱.۰	۵۶.۳	۰۰۲.۰	تأیید
۴	پایداری نهادی - زنجیره ارزش پایدار	۱۸.۰	۹۴.۲	۰۰۵.۰	تأیید
۵	تحول دیجیتال و نوآوری - زنجیره ارزش پایدار	۴۴.۰	۲۱.۷	۰۰۰.۰	تأیید

نتایج آزمون فرضیات نشان می‌دهد که تمامی مسیرهای طراحی شده در مدل پژوهش از نظر آماری معنادار هستند (t>1.96t 1.96t <>۱.۹۶). در این میان، متغیر «تحول دیجیتال و نوآوری» با ضریب مسیر ۰.۴۴، بیشترین تأثیر مستقیم و مثبت را بر تحقق زنجیره ارزش پایدار در صنعت نفت عراق دارد. این یافته مبین آن است که تکنولوژی‌های نوین پیشران اصلی یکپارچگی ابعاد پایداری هستند. پس از آن، «پایداری اقتصادی» با ضریب ۰.۳۸ در رتبه دوم اهمیت قرار دارد. نکته قابل تأمل، تأثیر مثبت اما ضعیف‌تر «پایداری نهادی» (۰.۱۸) نسبت به سایر ابعاد است که نشان‌دهنده لزوم اصلاحات ساختاری عمیق‌تر در حاکمیت شرکتی صنعت نفت عراق برای اثرگذاری ملموس بر زنجیره ارزش می‌باشد.

ارزیابی قدرت تبیین (۲R) و کیفیت پیش‌بینی (۲Q)

علاوه بر آزمون فرضیات، بررسی شاخص‌های ۲R (برای تعیین میزان واریانس تبیین شده متغیر وابسته) و ۲Q (برای ارزیابی قدرت پیش‌بینی مدل) ضرورت دارد.

جدول ۷. شاخص‌های برازش کلی مدل ساختاری

قدرت تبیین	شاخص پیش‌بین	ضریب تعیین تعدیل شده	ضریب تعیین	متغیر وابسته
قوی	۴۱.۰	۶۲.۰	۶۴.۰	زنجیره ارزش پایدار

مقدار ضریب تعیین (R۲) برای سازه اصلی پژوهش برابر با ۰.۶۴ به دست آمده است؛ بدین معنا که ۶۴ درصد از تغییرات «زنجیره ارزش پایدار» در صنعت نفت عراق توسط ابعاد پنج‌گانه وارد شده در مدل (اقتصادی، زیست‌محیطی، اجتماعی، نهادی و تحول دیجیتال) تبیین می‌شود که در علوم رفتاری مقدار «قوی» و بسیار مناسبی محسوب می‌گردد. همچنین، مثبت بودن و مقدار بالای شاخص Q۲ (۰.۴۱) فراتر از حد آستانه (۰.۰۲، ۰.۱۵ و ۰.۳۵)، نشان‌دهنده «قدرت پیش‌بینی قوی» مدل است؛ یعنی مدل طراحی شده به خوبی می‌تواند تغییرات زنجیره ارزش را در نمونه‌های خارج از مطالعه نیز پیش‌بینی نماید.

در گام نهایی تجزیه و تحلیل یافته‌های کمی، برازش کلی مدل پژوهش (Global Model Fit) مورد ارزیابی قرار گرفته و سپس بر اساس نتایج حاصل از آزمون فرضیات، مدل نهایی تبیین می‌گردد.

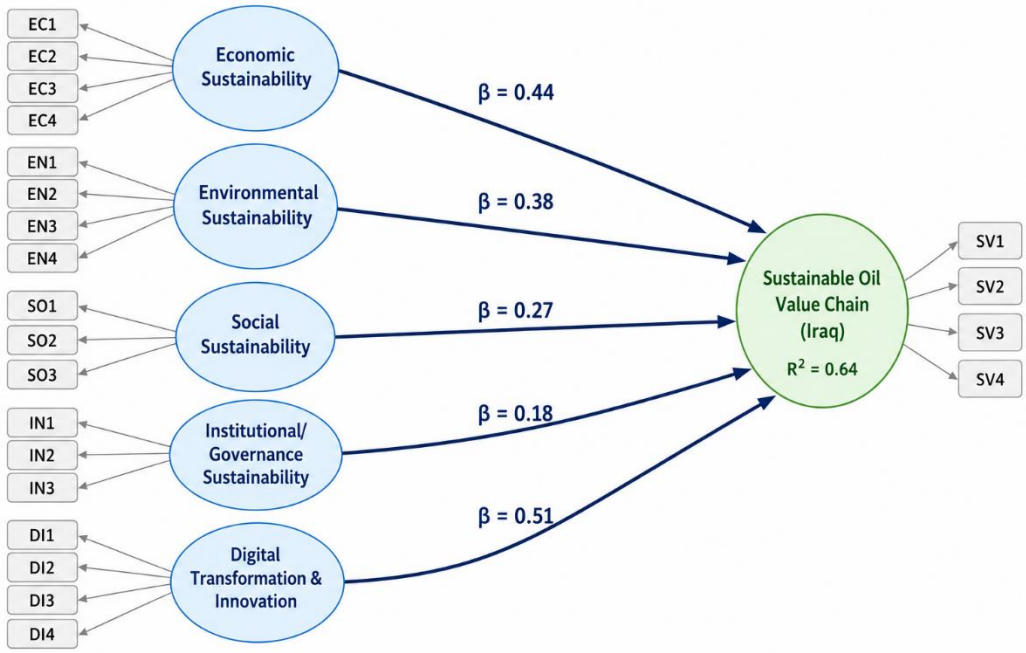
ارزیابی برازش کلی مدل (Goodness of Fit)

در روش PLS-SEM، برای اطمینان از اینکه مدل استخراج شده تا چه حد با داده‌های واقع‌بودگی (Emperical Data) انطباق دارد، از شاخص‌های برازش کلی نظیر SRMR (ریشه میانگین مجذور مربعات باقی‌مانده) استفاده می‌شود.

جدول ۸. شاخص‌های برازش کلی مدل یکپارچه زنجیره ارزش پایدار

شاخص برازش	مقدار حاصل شده	مقدار ملاک (Threshold)	نتیجه برازش
SRMR	۰۶۲.۰	۰۸.۰<	مطلوب
d_ULS	۷۴.۰	۹۵.۰<	مطلوب
NFI	۹۰۴.۰	۹۰.۰>	مطلوب
Chi-Square	۱۵.۸۴۲	–	–

طبق نتایج مندرج در جدول، مقدار شاخص SRMR برابر با ۰.۰۶۲ می‌باشد که کمتر از حد آستانه استاندارد (۰.۰۸) است؛ این امر نشان‌دهنده خطای اندک مدل و برازش بسیار مناسب بخش ساختاری و اندازه‌گیری به صورت همزمان است. همچنین شاخص NFI (شاخص نرم شده برازش) مقدار ۰.۹۰۴ را نشان می‌دهد که برتری مدل تدوین شده نسبت به مدل پایه را تأیید می‌کند. مجموع این شاخص‌ها مبین آن است که مدل مفهومی مستخرج از فاز کیفی، توسط داده‌های فاز کمی به طور کامل پشتیبانی شده و قابلیت تعمیم به بدنه صنعت نفت عراق را داراست.بر اساس تحلیل‌های آماری فوق، مدل نهایی پژوهش که نشان‌دهنده شبکه روابط میان ابعاد پایداری و زنجیره ارزش است، با درج ضرایب مسیر (β\betaβ) و ضرایب تعیین (R۲) در شکل ذیل (خروجی نهایی نرم‌افزار SmartPLS) تبیین می‌شود.فرآیند تحلیل داده‌ها در این فصل نشان داد که برای تحقق زنجیره ارزش پایدار در صنعت نفت عراق، یک رویکرد چندبعدی ضرورت دارد. یافته‌های فاز کیفی، ابعاد پایداری را در ۵ حوزه اصلی شناسایی کرد. در فاز کمی، آزمون فرضیات مشخص نمود که «تحول دیجیتال و نوآوری» با بیشترین وزن و اهمیت، موتور محرک پایداری در این صنعت است. همچنین پایداری اقتصادی و زیست‌محیطی پیوند مستحکمی با عملکرد زنجیره ارزش دارند. اگرچه پایداری نهادی کمترین ضریب مسیر را به خود اختصاص داد، اما معناداری آن نشان‌دهنده نیاز مبرم به اصلاحات ساختاری در حاکمیت انرژی عراق است. در مجموع، مدل تحقیق با تبیین ۶۴ درصد از تغییرات متغیر وابسته، از قدرت تبیین و پیش‌بینی بالایی برخوردار است.



نتیجه‌گیری

یافته‌های به‌دست‌آمده از رویکرد آمیخته در این پژوهش نشان داد که تحقق «زنجیره ارزش پایدار» در صنعت نفت عراق، سازه‌ای چندبعدی، پیچیده و وابسته به کنش متقابل متغیرهای ساختاری، فناورانه و محیطی است. این سازه برخلاف رویکردهای سنتی که بر سودآوری کوتاه‌مدت و بهره‌برداری حداکثری از مخازن تأکید دارند، ماهیتی فرااقتصادی داشته و ابعاد زیست‌محیطی، نهادی، اجتماعی و فناورانه را به‌طور همزمان در بر می‌گیرد. نتایج فاز کیفی روشن ساخت که مفاهیمی همچون «مهار مشعل‌های نفتی»، «پایش آلایندگی با فناوری‌های هوشمند»، «شفافیت مالی» و «ثبات قوانین قراردادی» نه تنها بازتاب‌دهنده نگرانی‌های عملیاتی خبرگان هستند، بلکه عمق آگاهی آنان از چالش‌های ژئوپلیتیک، زیرساختی و مدیریتی صنعت نفت عراق را آشکار می‌کنند. این مؤلفه‌ها، در کنار متغیرهایی مانند «نوآوری بازاریابی»، «تحلیل داده‌محور» و «تنوع‌بخشی اقتصادی در جوامع نفت‌خیز»، تصویری جامع از نیازهای واقعی بخش انرژی عراق ارائه می‌دهند؛ نیازهایی که تحقق آنها در گرو اصلاحات بنیادین و بازطراحی مجدد الگوی حکمرانی در صنعت نفت است.

در فاز کمی نیز تحلیل میانگین سازه‌ها نشان داد که گرچه «پایداری اقتصادی» با میانگین ۳.۶۸ همچنان مهم‌ترین اولویت اجرایی مدیران و متخصصان صنعت نفت محسوب می‌شود، اما فاصله معنادار آن با «پایداری نهادی» که میانگین ۲.۸۹ را کسب کرده، نشانگر وجود یک شکاف ساختاری عمیق میان اهداف کلان و بسترهای اجرایی است. این شکاف، خود نشانه‌ای از شکنندگی نظام حکمرانی در صنعت نفت عراق است؛ جایی که فساد اداری، عدم شفافیت مالی، ناپایداری قوانین و تداخل نهادی، مانع از شکل‌گیری زنجیره ارزش مبتنی بر استانداردهای جهانی می‌شوند. از این منظر، یافته‌ها تأکید می‌کنند که گذار به سمت پایداری نه با خرید فناوری‌های جدید و نه با ارتقای استانداردهای عملیاتی آغاز می‌شود، بلکه نقطه شروع آن اصلاحات نهادی، مبارزه ساختاری با فساد و ایجاد محیط قراردادی باثبات است؛ محیطی که در آن سرمایه‌گذاران داخلی و بین‌المللی بتوانند با اطمینان وارد پروژه‌های بلندمدت شوند و ابعاد اقتصادی، زیست‌محیطی و اجتماعی زنجیره ارزش در کنار یکدیگر تقویت گردند.

نتایج آزمون فرضیات در مدل ساختاری یافته‌های کیفی را تأیید و تکمیل کرد. تأیید تمامی پنج فرضیه اصلی با سطح اطمینان ۹۵ درصد نشان داد که مدل پارادایمیک استخراج‌شده از بخش کیفی دارای انسجام، اعتبار و برازش قابل توجهی

است. در این میان، نقش متغیر «تحول دیجیتال و نوآوری» بسیار برجسته‌تر از سایر متغیرها ظاهر شد و با ضریب مسیر ۰.۴۴ به‌عنوان قدرتمندترین پیشران پایداری معرفی گردید. این یافته میان‌بُر مهمی را برای سیاست‌گذاران نمایان می‌سازد: فناوری‌های نوین همچون هوش مصنوعی، اینترنت اشیا، تحلیل کلان‌داده، مدل‌سازی ۳بعدی و بازاریابی سبز، نه ابزارهای تزئینی یا پروژه‌های نمایشی، بلکه اجزای ضروری برای جبران عقب‌ماندگی‌های تاریخی و افزایش تاب‌آوری صنعت نفت عراق هستند. این فناوری‌ها می‌توانند همزمان هزینه‌های استخراج و بهره‌برداری را کاهش دهند، شفافیت را افزایش دهند، استانداردهای HSE را ارتقا بخشند، و ردپای کربن را به میزان قابل توجهی کاهش دهند. بنابراین، نوآوری و دیجیتالی‌سازی بیش از آنکه ابزاری تکنیکی باشند، یک «ضرورت استراتژیک» در مسیر دستیابی به زنجیره ارزش پایدار به شمار می‌روند.

در نهایت، نتایج برازش مدل نشان داد که مقدار R^2 برابر با ۰.۶۴ و مقدار Q^2 برابر با ۰.۴۱ است؛ این مقادیر مؤید آن هستند که ابعاد پنج‌گانه شناسایی‌شده، توان تبیین‌کنندگی بالایی در توضیح تغییرات مربوط به زنجیره ارزش پایدار دارند. نکته قابل تأمل در این بخش، ضریب مسیر مثبت اما ضعیف‌تر «پایداری نهادی» (۰.۱۸) نسبت به سایر متغیرهاست. این نتیجه بیان می‌کند که اگرچه اصلاحات نهادی قادرند زنجیره ارزش را به سمت پایداری هدایت کنند، اما در شرایط کنونی عراق، موانع بوروکراتیک، عدم شفافیت و تعارضات نهادی مانع از شکوفایی اثر واقعی این سازه شده‌اند. به بیان دیگر، نقش پایداری نهادی در شرایط فعلی کمتر از ظرفیت بالقوه آن عمل می‌کند و این ناکارآمدی می‌تواند سایر ابعاد پایداری را نیز تضعیف کند. بنابراین، مدل نهایی پژوهش به‌درستی پیشنهاد می‌دهد که مدیران ارشد در استان‌های بصره و میسان —به عنوان قلب تولید نفت عراق— علاوه بر تمرکز بر نوآوری‌های دیجیتال و ارتقای سودآوری، باید اصلاحات نهادی و حکمرانی شفاف را به عنوان ستون فقرات زنجیره ارزش پایدار در اولویت راهبردی خود قرار دهند. تنها در چنین بستری است که می‌توان زنجیره‌ای تاب‌آور، شفاف، کم‌هزینه، دوستدار محیط‌زیست و پاسخگو در برابر جامعه ایجاد کرد و صنعت نفت عراق را از یک ساختار شکننده به ساختاری پایدار و آینده‌محور تبدیل نمود.

ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسندگان

همه نویسندگان به نحو مساوی در نگارش مقاله همکاری داشتند.

تعارض منافع

بر اساس اظهارات نویسندگان، این مقاله تعارض منافعی ندارد.

حامی مالی

بنابر اظهارات نویسندگان این پژوهش هیچگونه حامی مالی ندارد.

سپاسگزاری

از تمامی مشارکت کنندگان در این پژوهش سپاسگزاری می شود.

منابع

فرج پور، رضا؛ عامری نیا، محمدباقر و بابائی، داریوش. (۱۴۰۳). اعمال قواعد حقوق رقابت در خودروسازی ایرانی. *نشریه حقوق اداری*، سال ششم، شماره ۱۹.

https://doi.org/10.22034/MRAL.2023.2002937.1473

فرج پور، رضا؛ عامری نیا، محمدباقر و گرجی نیا، معصومه. (۱۴۰۴). الزامات اخلاقی در فرایند تصویب قانون هوش مصنوعی اتحادیه اروپا.

https://doi.org/10.71488/cyberlaw.2025.1127854

References

Alisher, E. (2017). Innovative marketing strategy for tourism development. World Scientific News, 88(2), 58-68.

Bedő, Z., Erdős, K. and Pittaway, L. (2020), "University-centred entrepreneurial ecosystems in resource-constrained contexts", *Journal of Small Business and Enterprise Development*, Vol. ahead-of-print No. ahead-of-print. https://doi.org/10.1108/JSBED02-2020-0060

Bell, R. and Bell, H. (2020), "Applying educational theory to develop a framework to support the delivery of experiential entrepreneurship education", Journal of Small Business and Enterprise Development, Vol. ahead-of-print No. ahead-of-print. https://doi.org/10.1108/JSBED-01-2020-0012

Bigné, E., & Decrop, A. (2019). Paradoxes of Postmodern Tourists and Innovation in Tourism Marketing. In The Future of Tourism (pp. 131-154). Springer, Cham.

Eniola, Anthony Abiodun (2020) Entrepreneurial self-efficacy and orientation for SME development, *Small Enterprise Research*, 27:2, 125-145, https://doi.org/10.1080/13215906.2020.1752295

Farajpour, R., Amerinia, M., & Gorginia, M. (2024). Ethical requirements in the approval process of EU Artificial Intelligence Act. *Quarterly Journal of Legal Studies of Cyberspace*, 3, 37–53. https://doi.org/10.71488/cyberlaw.2025.1127854

Farajpour, R., Amerinia, M., & babaei, D. (2024). Applying the rules of competition law in Iranian automobile industry. *Journal of Modern Legal Research*, 6(19), 87–107. https://doi.org/10.22034/MRAL.2023.2002937.1473

Gulabdin, S. B., Sung, T. P., & Sondoh, S. L. (2020). Personality, Interpersonal Identification and Agent's Performance in Multilevel Marketing Industry (MLM): Preliminary. *International Journal of Academic Research in Business and Social Sciences*, 10(3), 444–452.

Harrison, D., & Kjellberg, H. (2010). Segmenting a market in the making: Industrial market segmentation as construction. *Industrial Marketing Management*, 29(5), 784-792.

Ivashkova, N., Sidorchuk, R., & Skorobogatykh, I. (2020). Studying distributorconsultants' involvement into MLM business in the russian perfume and cosmetics market. Espacios, 39(33).

Jayawardena, C. C. (2019). What are the key innovative strategies needed for future tourism in the world?. Worldwide Hospitality and Tourism Themes.

Kah, S., O'Brien, S., Kok, S, & Gallagher, E. (2020). Entrepreneurial Motivations, Opportunities, and Challenges: An International Perspective, Journal of African Business.

Karlidag-Dennis.,Ecem., Hazenberg, Richard., Dinh, Anh-Tuan (2020). Is education for all? The experiences of ethnic minority students and teachers in North-western Vietnam engaging with social entrepreneurship. *International Journal of Educational Development*, 77 (2020): 1-9.

Little, C., Bec, A., Moyle, B. D., & Patterson, D. (2020). Innovative methods for heritage tourism experiences: creating windows into the past. *Journal of Heritage Tourism*, 15(1), 1-13.

Masurel, E. (2019). "Entrepreneurship Education", The Entrepreneurial Dilemma in the Life Cycle of the Small Firm, Emerald Publishing Limited, pp. 75-84.

Mishra, M. (2019). Marketing Strategies for Tourism development in Varanasi: the Cultural Capital of India. *Journal of Accounting, Finance & Marketing Technology*, 2(3), 27-37.

Poblete, C. and Mandakovic, V. (2020), "Experts in entrepreneurship: opportunities and context evaluation from the perspective of entrepreneurs and non-entrepreneurs", Journal of Entrepreneurship in Emerging Economies, Vol. ahead-of-print No. aheadof-print. https://doi.org/10.1108/JEEE-01-2020-0014.

Ratten, V. (2020), "Entrepreneurship as Empowerment: Knowledge Spillovers and Entrepreneurial Ecosystems", Ratten, V. (Ed.) Entrepreneurship as Empowerment: Knowledge Spillovers and Entrepreneurial Ecosystems, *Emerald Publishing Limited*, pp. 1-10.

Wickstrøm, K.A., Klyver, K. & Cheraghi-Madsen, (2020). M. Age effect on entry to entrepreneurship: embedded in life expectancy. Small Bus Econ (2020). https://doi.org/10.1007/s11187-020-00398-w.

Yoruk, E., Jones, P. (2020). Firm-environment alignment of entrepreneurial opportunity exploitation in technology-based ventures: A configurational approach, Journal of Small Business Management.

New Research in Islamic Humanities Studies
Online ISSN : 2980 - 8944
https://api.lu.ac.ir/
Lorestan University

The Influence of Activating Professional Role Identity on Lawyers' Ethical Decision-Making: The Moderating Role of Moral Foundations

Leila Aghabalazadeh Koljahi[1] , **Mahdi Khanjani**[2] ✉

1. M.A. in Psychology, Allameh Tabatabaei University, Tehran, Iran. Email: leilaaghabalazadeh1@gmail.com
2. Corresponding Author, Associate Professor, Department of Clinical Psychology, Allameh Tabatabaei University, Tehran, Iran. Email: khanjani.mahdi@gmail.com

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received 29 August 2025
Received in revised form 02 October 2025
Accepted 09 December 2025
Available online 15 January 2026

Keywords:
Professional Role Activation, Ethical Decision-Making, Moral Foundations, Moderation

ABSTRACT

Objective: This study aimed to examine the effect of professional role activation on the ethical decision-making of attorneys, as well as the moderating role of their moral foundations.

Method: The research adopted a quantitative approach and was conducted using a quasi-experimental design with a 2×2 factorial structure. The statistical population consisted of attorneys registered with the Tehran Bar Association, from whom 120 participants were selected through purposive convenience sampling. Inclusion criteria required a minimum of three years of active legal practice and informed willingness to participate. Participants moral foundations were first assessed using the MFQ-30 questionnaire, after which two professional role frameworks"zealous advocate" and "justice-oriented advocate"were activated through a role-priming technique. Following a manipulation-check procedure, participants responded to five ethical decision-making scenarios reflecting real-world situations in legal practice. Data were analyzed using independent t-tests, simple linear regression, and moderation regression models.

Results: The results indicated that professional role activation had a significant effect on attorneys' ethical decision-making ($p < 0.05$), with the experimental group scoring higher than the control group. Regression analysis showed that the group variable explained approximately 3.5% of the variance in ethical decision-making. Additionally, none of the five moral foundation dimensions care, fairness, loyalty, authority, and purity displayed a significant interaction effect with professional role activation in predicting ethical decision-making.

Conclusions: Professional role activation can influence attorneys' ethical decision-making; however, the level of their moral foundations did not serve as a significant moderating factor in this relationship.

Cite this article: Aghabalazadeh Koljahi, L. & Khanjani, M. (2025). The Influence of Activating Professional Role Identity on Lawyers' Ethical Decision-Making: The Moderating Role of Moral Foundations. *New Research in Islamic Humanities Studies*, 4 (Special Issue), 1-16. https://doi.org/10.22034/api.2026.2086959.1688

© Author(s) retain the copyright and full publishing rights.
Publisher: Lorestan University.
DOI: https://doi.org/10.22034/api.2026.2086959.1688

Introduction

This article examines how the activation of lawyers' professional roles influences their ethical decision-making. In legal practice, the tension between the obligation to zealously defend the client and the commitment to principles of justice, honesty, and fairness renders ethical decision-making particularly complex. Research indicates that ethical behavior is not solely determined by stable personal traits; rather, the activation of a professional role can shift the framework through which individuals evaluate moral issues, such that behaviors deemed unethical in everyday life may appear justified within a professional context.

In the legal profession, professional norms can generate a form of "role morality" that diverges from general morality. Ethical decision-making refers to the cognitive and evaluative process through which individuals identify a moral issue, assess the potential consequences of various options, and select a course of action consistent with ethical principles. In the context of lawyering, such decisions carry significant individual and societal implications.The authors draw on Moral Foundations Theory, which proposes five underlying moral dimensions: care, fairness, loyalty, authority, and purity. These foundations help explain individual differences in moral judgment as well as how professionals interpret the demands of their roles. They may also function as moderating variables in the relationship between professional role activation and ethical decision-making.A review of the literature shows that although research exists on legal ethics and moral foundations, studies examining the simultaneous interaction of professional role activation, moral foundations, and ethical decision-making among lawyers remain limited. This gap is theoretically, pedagogically, and practically significant, as it may clarify the divide between personal and professional morality, explain variations in lawyers ethical decisions, and inform the development of more effective ethics education.Accordingly, the present study aims to investigate the extent to which activating the professional role influences lawyers ethical decision-making and whether moral foundations moderate this relationship.

Method

The research adopted a quantitative approach and was conducted using a quasi-experimental design with a 2×2 factorial structure. The statistical population consisted of attorneys registered with the Tehran Bar Association, from whom 120 participants were selected through purposive convenience sampling. Inclusion criteria required a minimum of three years of active legal practice and informed willingness to participate. Participants' moral foundations were first assessed using the MFQ-30 questionnaire, after which two professional role frameworks"zealous advocate" and "justice-oriented advocate"were activated through a role-priming technique. Following a manipulation-check procedure, participants responded to five ethical decision-making scenarios reflecting real-world situations in legal practice. Data were analyzed using independent t-tests, simple linear regression, and moderation regression models.

Results

The results indicated that professional role activation had a significant effect on attorneys' ethical decision-making ($p < 0.05$), with the experimental group scoring higher than the control group. Regression analysis showed that the group variable explained approximately 3.5% of the variance in ethical decision-making. Additionally, none of the five moral foundation dimensions care, fairness, loyalty, authority, and purity displayed a significant interaction effect with professional role activation in predicting ethical decision-making.

Conclusions

This study examined how the activation of the professional role influences lawyers' ethical decision-making and whether moral foundations moderate this relationship. The findings indicated that professional role activation significantly enhances lawyers' ethical decision-making; lawyers whose professional role was activated demonstrated higher levels of ethical decision-making compared to those in the control group. These results suggest that highlighting professional identity increases attention to professional norms and ethical standards within legal practice. Theoretical perspectives on identity, social roles, role morality, and cognitive schemas all support the notion that activating a professional role heightens moral sensitivity and directs individuals toward professional ethical standards.

Another key finding was that moral foundations did not serve as a significant moderating variable in the relationship between role activation and ethical decision-making. In other words, the positive effect of professional role activation was observed regardless of individual differences in moral orientations. This suggests that professional norms and institutional rules in the legal field are sufficiently strong to overshadow variability in personal moral foundations. Thus, when the professional role is activated, lawyers appear to rely more on professional obligations than on personal moral intuitions.Overall, the study demonstrates that situational factors and professional role activation play a critical role in shaping lawyers' ethical behavior and can elevate their level of ethical decision-making. Furthermore, although moral foundations are important in personal moral judgment, they did not exert a moderating influence in this context. These results underscore the importance of strengthening professional identity and ethics education in the training of lawyers.The study's limitations include the use of convenience sampling and reliance on experimental scenarios, which may restrict the generalizability of the findings to broader populations of lawyers or real-world legal settings. Future research should incorporate larger and more diverse samples, employ more rigorous sampling methods, and examine additional variables that may influence professional behavior and ethical decision-making among lawyers.

Author Contributions

All authors contributed equally to the conceptualization of the article and writing of the original and subsequent drafts.

Data Availability Statement

Data available on request from the authors.

Acknowledgements

The authors would like to thank the anonymous reviewers for their insightful comments and constructive feedback, which significantly improved the quality of this manuscript. We also extend our gratitude to our colleagues for their valuable discussions and technical support throughout this research.

Ethical Considerations

The authors strictly adhered to the highest standards of research integrity. The authors avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not-for-profit sectors.

Conflict of Interest

The authors declare no conflict of interest.

پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی
شاپا الکترونیکی: ۸۹۴۴-۲۹۸۰
https://api.lu.ac.ir/
دانشگاه لرستان

تأثیر فعال‌سازی نقش حرفه‌ای بر تصمیم‌گیری اخلاقی وکلا: نقش تعدیل‌گر مبانی اخلاقی

لیلا آقا بالازاده کلجاهی[۱]، مهدی خانجانی[۲] ✉

۱. کارشناسی ارشد روانشناسی، دانشکده روانشناسی و علوم تربیتی، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران. رایانامه: leilaaghabalazadeh1@gmail.com

۲. نویسنده مسئول، دانشیار گروه روان‌شناسی بالینی دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران. رایانامه: khanjani.mahdi@gmail.com

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
مقاله پژوهشی،

تاریخچه مقاله:
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۶/۰۷
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۷/۱۰
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۹/۱۸
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۱۰/۲۵

کلیدواژه‌ها:
فعال‌سازی نقش حرفه‌ای،
تصمیم‌گیری اخلاقی،
مبانی اخلاقی، تعدیل گری

چکیده

هدف: این پژوهش با هدف بررسی تأثیر فعال‌سازی نقش حرفه‌ای بر تصمیم‌گیری اخلاقی وکلای دادگستری و همچنین نقش سطح مبانی اخلاقی به‌عنوان متغیر تعدیل‌گر انجام شد.

روش پژوهش: مطالعه حاضر با رویکرد کمی و در قالب طرح شبه‌آزمایشی با ساختار عاملی ۲×۲ انجام گرفت. جامعه آماری شامل وکلای عضو کانون وکلای دادگستری تهران بود که ۱۲۰ نفر از آن‌ها به روش نمونه‌گیری هدفمند در دسترس انتخاب شدند. معیار ورود شامل حداقل سه سال سابقه وکالت فعال و تمایل آگاهانه به شرکت در پژوهش بود. ابتدا سطح مبانی اخلاقی شرکت‌کنندگان با پرسشنامه *MFQ-30* اندازه‌گیری شد و سپس دو چارچوب نقشی «وکیل مدافع پرشور» و «وکیل مدافع عدالت» از طریق تکنیک پرایمینگ فعال گردید. پس از کنترل دست‌کاری، شرکت‌کنندگان به پنج سناریوی تصمیم‌گیری اخلاقی مرتبط با موقعیت‌های واقعی وکالت پاسخ دادند. داده‌ها با آزمون t مستقل، رگرسیون خطی ساده و مدل‌های رگرسیون تعدیل‌گری تحلیل شدند.

یافته‌ها: نتایج نشان داد فعال‌سازی نقش حرفه‌ای تأثیر معناداری بر تصمیم‌گیری اخلاقی وکلا دارد ($p < 0.05$) و میانگین تصمیم‌گیری اخلاقی در گروه آزمایش بالاتر از گروه کنترل بود. رگرسیون نشان داد متغیر گروه حدود ۳.۵ درصد از واریانس تصمیم‌گیری اخلاقی را تبیین می‌کند. همچنین مشخص شد که هیچ‌یک از ابعاد پنج‌گانه مبانی اخلاقی (مراقبت، انصاف، وفاداری، اقتدار و پاکی) اثر تعاملی معناداری در رابطه بین نقش حرفه‌ای و تصمیم‌گیری اخلاقی ندارند

نتیجه‌گیری: فعال‌سازی نقش حرفه‌ای می‌تواند بر نحوه تصمیم‌گیری اخلاقی وکلا تأثیر بگذارد؛ با این حال، سطح مبانی اخلاقی آنان در این رابطه نقش تعدیل‌گر معناداری نداشت.

استناد: آقا بالازاده کلجاهی، لیلا و مهدی خانجانی. (۱۴۰۴). تأثیر فعال‌سازی نقش حرفه‌ای بر تصمیم‌گیری اخلاقی وکلا: نقش تعدیل‌گر مبانی اخلاقی. *پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی*، (ویژه نامه) ۴، ۱-۱۶. https://doi.org/10.22034/api.2026.2086959.1688

ناشر: دانشگاه لرستان.

© نویسندگان.

DOI: https://doi.org/10.22034/api.2026.2086959.1688

مقدمه

در سال‌های اخیر، توجه پژوهشگران حوزه اخلاق حرفه‌ای و روان‌شناسی اخلاق به این مسئله معطوف شده است که چرا افراد حرفه‌ای در برخی موقعیت‌ها تصمیم‌هایی اتخاذ می‌کنند که با اصول اخلاقی عمومی در تعارض قرار می‌گیرد. حرفه وکالت به دلیل ماهیت تعارضی[1] نظام حقوقی و مسئولیت هم‌زمان وکیل در قبال موکل، دادگاه و عدالت اجتماعی، یکی از زمینه‌های مهم برای بررسی تصمیم‌گیری اخلاقی[2] محسوب می‌شود (بایز[3] و همکاران، ۲۰۲۰). وکلا در بسیاری از موقعیت‌ها با دوگانگی‌های اخلاقی مواجه‌اند؛ از یک سو وظیفه دفاع حداکثری از منافع موکل را دارند و از سوی دیگر باید به اصول انصاف، صداقت و عدالت پایبند بمانند. این وضعیت، تصمیم‌گیری اخلاقی آنان را به فرایندی پیچیده و چندبعدی تبدیل می‌کند (وندل[4]، ۲۰۲۲)

پژوهش‌های اخیر نشان می‌دهد که رفتار اخلاقی افراد تنها به ویژگی‌های پایدار شخصیتی یا ارزش‌های اخلاقی آنان وابسته نیست، بلکه تحت تأثیر نحوه فعال‌شدن نقش‌های اجتماعی و حرفه‌ای نیز قرار می‌گیرد. در این چارچوب، مفهوم فعال‌سازی نقش حرفه‌ای[5] به وضعیتی اشاره دارد که در آن هویت حرفه‌ای فرد در یک موقعیت خاص برجسته شده و چارچوب‌های هنجاری مرتبط با آن نقش بر فرایند قضاوت و تصمیم‌گیری او تأثیر می‌گذارند (استرنبرگ و استرنبرگ[6]، ۲۰۲۳). زمانی که نقش حرفه‌ای فعال می‌شود، فرد ممکن است معیارهای متفاوتی برای ارزیابی رفتار اخلاقی به کار گیرد؛ به‌گونه‌ای که آنچه در زندگی شخصی غیراخلاقی تلقی می‌شود، در چارچوب الزامات حرفه‌ای قابل توجیه یا حتی ضروری به نظر برسد.

در حرفه وکالت، این پدیده به‌ویژه برجسته است. بسیاری از نظریه‌پردازان اخلاق حقوقی معتقدند که هنجارهای حرفه‌ای وکالت، به‌ویژه در نظام‌های حقوقی مبتنی بر مدل خصمانه، نوعی اخلاق نقش[7] ایجاد می‌کنند که ممکن است با اخلاق عمومی متفاوت باشد (گرین و اسمیت[8]، ۲۰۲۲). در چنین شرایطی، وکیل ممکن است اقداماتی مانند پنهان‌سازی اطلاعاتی که به ضرر موکل است یا استفاده حداکثری از خلأهای قانونی را از منظر حرفه‌ای موجه بداند، حتی اگر همان رفتار در زندگی روزمره غیراخلاقی تلقی شود. این امر نشان می‌دهد که فعال‌شدن نقش حرفه‌ای می‌تواند چارچوب‌های تصمیم‌گیری اخلاقی را دگرگون کند.

در کنار این موضوع، مفهوم تصمیم‌گیری اخلاقی به‌عنوان یکی از متغیرهای کلیدی در پژوهش‌های اخلاق حرفه‌ای مطرح شده است. تصمیم‌گیری اخلاقی به فرایندی شناختی و ارزشی اشاره دارد که طی آن فرد یک موقعیت اخلاقی را تشخیص داده، پیامدهای احتمالی گزینه‌های مختلف را ارزیابی می‌کند و در نهایت رفتاری را انتخاب می‌کند که با اصول اخلاقی یا هنجارهای حرفه‌ای سازگار باشد (آوولیو[9] و همکاران، ۲۰۲۱). در حرفه وکالت، تصمیم‌گیری اخلاقی نه تنها بر سرنوشت پرونده‌ها و حقوق افراد تأثیر می‌گذارد، بلکه می‌تواند اعتماد عمومی به نظام عدالت را نیز تحت تأثیر قرار دهد. به همین دلیل، شناخت عوامل مؤثر بر تصمیم‌گیری اخلاقی وکلا از اهمیت نظری و عملی بالایی برخوردار است.

با وجود پیشرفت‌های قابل توجه در مطالعه اخلاق حرفه‌ای، پژوهش‌های اخیر نشان می‌دهد که بسیاری از مدل‌های موجود در تبیین رفتار اخلاقی، کمتر به نقش هویت‌های موقعیتی و فعال‌شدن نقش‌های حرفه‌ای توجه کرده‌اند. در حالی که مطالعات روان‌شناسی اجتماعی نشان می‌دهد که فعال‌شدن یک نقش اجتماعی می‌تواند به‌طور چشمگیری شیوه استدلال اخلاقی و حتی ادراک فرد از درست و نادرست را تغییر دهد (لیم[10] و همکاران، ۲۰۲۲). در زمینه حرفه وکالت نیز برخی پژوهش‌ها نشان داده‌اند که وکلا در مقایسه با افراد عادی، هنگام

1. adversarial nature
2. Ethical Decision-Making
3. Baez
4. Wendel
5. Professional Role Activation
6. Sternberg, Sternberg
7. role morality
8. Green, Smith
9. Avolio
10. Lim

مواجهه با معضلات اخلاقی مرتبط با حرفه خود، تصمیم‌هایی اتخاذ می‌کنند که بیشتر با هنجارهای نقش حرفه‌ای آنان همخوانی دارد تا با اصول اخلاقی عمومی (اسچائوستر[۱] و همکاران، ۲۰۲۱ و وانگ[۲] و همکاران، ۲۰۱۸).

در این میان، یکی از چارچوب‌های نظری مهم برای درک تفاوت‌های فردی در قضاوت اخلاقی، نظریه مبانی اخلاقی[۳] است که نخستین بار توسط هیدت و همکاران مطرح شد و در سال‌های اخیر توسعه قابل توجهی یافته است. بر اساس این نظریه، قضاوت‌های اخلاقی افراد بر مجموعه‌ای از مبانی یا شهودهای اخلاقی مانند مراقبت/آسیب[۴]، انصاف/تقلب[۵]، وفاداری/خیانت[۶]، اقتدار/سرپیچی[۷] و پاکی/انحطاط[۸] استوار است (گراهام[۹] و همکاران، ۲۰۲۳). افراد بسته به میزان اهمیت هر یک از این مبانی، ممکن است در موقعیت‌های مشابه به تصمیم‌های اخلاقی متفاوتی برسند.

پژوهش‌های جدید نشان می‌دهد که مبانی اخلاقی نه تنها بر قضاوت‌های اخلاقی عمومی تأثیر می‌گذارند، بلکه می‌توانند نحوه تفسیر افراد از الزامات حرفه‌ای را نیز شکل دهند (فریمر و والکر[۱۰]، ۲۰۲۲). برای مثال، وکیلی که مبنای اخلاقی «انصاف» در نظام ارزشی او برجسته است، ممکن است در مواجهه با موقعیتی که امکان سوءاستفاده از خلأ قانونی وجود دارد، تصمیم متفاوتی نسبت به وکیلی اتخاذ کند که مبنای «وفاداری به گروه» برای او اهمیت بیشتری دارد. از این رو، مبانی اخلاقی می‌توانند به‌عنوان یک متغیر تعدیل‌گر در رابطه میان فعال‌سازی نقش حرفه‌ای و تصمیم‌گیری اخلاقی عمل کنند.

با این حال، مرور ادبیات پژوهش نشان می‌دهد که اگرچه مطالعات متعددی به بررسی اخلاق حرفه‌ای وکلا یا نقش مبانی اخلاقی در قضاوت اخلاقی پرداخته‌اند، اما پژوهش‌هایی که به‌طور هم‌زمان تعامل میان فعال‌سازی نقش حرفه‌ای، مبانی اخلاقی و تصمیم‌گیری اخلاقی را در میان وکلا بررسی کنند، بسیار محدود است. بیشتر مطالعات موجود یا بر تحلیل هنجاری اخلاق حقوقی تمرکز داشته‌اند یا به بررسی نگرش‌های اخلاقی وکلا بدون توجه به سازوکارهای روان‌شناختی زیربنایی پرداخته‌اند (گرین و همکاران، ۲۰۲۲ و استرنبرگ و همکاران، ۲۰۲۳).

این خلأ پژوهشی از چند جهت اهمیت دارد. نخست آنکه شناخت نحوه تأثیر فعال‌سازی نقش حرفه‌ای بر تصمیم‌گیری اخلاقی می‌تواند به درک بهتر پدیده‌ای کمک کند که در ادبیات اخلاق حرفه‌ای از آن با عنوان «فاصله میان اخلاق شخصی و اخلاق حرفه‌ای» یاد می‌شود. دوم آنکه بررسی نقش تعدیل‌گر مبانی اخلاقی می‌تواند نشان دهد چرا وکلا در شرایط حرفه‌ای مشابه، تصمیم‌های اخلاقی متفاوتی اتخاذ می‌کنند. سوم آنکه نتایج چنین پژوهشی می‌تواند پیامدهای کاربردی مهمی برای طراحی برنامه‌های آموزش اخلاق حرفه‌ای در دانشکده‌های حقوق و دوره‌های کارآموزی وکالت داشته باشد.

از نگاه عملی نیز، افزایش پیچیدگی پرونده‌های حقوقی، رقابت فزاینده در بازار خدمات حقوقی و فشارهای اقتصادی بر وکلا، احتمال مواجهه آنان با معضلات اخلاقی را افزایش داده است. در چنین شرایطی، درک عوامل روان‌شناختی مؤثر بر تصمیم‌گیری اخلاقی وکلا می‌تواند به تدوین سیاست‌ها و راهبردهایی برای تقویت رفتار اخلاقی در حرفه وکالت کمک کند (هاناح[۱۱] و همکاران، ۲۰۲۱). به‌ویژه اگر مشخص شود که فعال‌شدن نقش حرفه‌ای ممکن است در برخی شرایط موجب تضعیف حساسیت اخلاقی شود، می‌توان با طراحی مداخلات آموزشی مناسب، آگاهی وکلا نسبت به این فرایند را افزایش داد. بنابراین، مسئله اصلی پژوهش حاضر این است که فعال‌سازی نقش حرفه‌ای تا چه اندازه بر تصمیم‌گیری اخلاقی وکلا تأثیر می‌گذارد و آیا مبانی اخلاقی می‌توانند این رابطه را تعدیل کنند یا خیر. به عبارت دیگر، این پژوهش در پی آن است که بررسی کند آیا شدت یا جهت تأثیر فعال‌سازی نقش حرفه‌ای بر تصمیم‌گیری اخلاقی در میان وکلا، بسته به سطح یا نوع مبانی اخلاقی آنان متفاوت است

1. Schauster
2. Wang
3. Moral Foundations Theory
4. Care/Harm
5. Fairness/Cheating
6. Loyalty/Betrayal
7. Authority/Subversion
8. Purity/Degradation
9. Graham
10. Frimer, Walker
11. Hannah

روش شناسی پژوهش

پژوهش حاضر با رویکرد کمی و در قالب یک طرح آزمایشی شبه‌تصادفی[1] انجام شده است. هدف از این طرح بررسی تأثیر فعال‌سازی نقش حرفه‌ای وکلای دادگستری بر تصمیم‌گیری اخلاقی آنان، با در نظر گرفتن سطح مبانی اخلاقی به عنوان متغیر تعدیل‌گر است. در این طراحی، ابتدا سطح مبانی اخلاقی شرکت‌کنندگان با استفاده از پرسشنامه مبانی اخلاقی سنجیده شد و بر اساس نمره حاصل، افراد به دو گروه «سطح مبانی اخلاقی بالا» و «سطح مبانی اخلاقی پایین» تقسیم شدند. این متغیر در واقع پیش از مداخله آزمایشی اندازه‌گیری و به صورت گروه‌بندی در تحلیل وارد شد. پس از این مرحله، برای شرکت‌کنندگان در هر یک از دو سطح مبانی اخلاقی، دست‌کاری آزمایشی از طریق پرایمینگ نقش حرفه‌ای اعمال شد. در این مرحله دو نوع چارچوب نقشی برای شرکت‌کنندگان فعال شد: ۱) نقش «وکیل مدافع پرشور» که بر تعهد به دفاع حداکثری از موکل در چارچوب قانون تأکید دارد و ۲) نقش «وکیل مدافع عدالت » که بر وفاداری به عدالت، صداقت با دادگاه و حفظ سلامت نظام حقوقی تأکید می‌کند. بدین ترتیب، طرح پژوهش به صورت یک طرح عاملی ۲×۲ شکل گرفت که در آن متغیر «نقش حرفه‌ای فعال‌شده» (وکیل مدافع پرشور / وکیل مدافع عدالت) و متغیر «سطح مبانی اخلاقی» (بالا / پایین) به عنوان متغیرهای بین‌گروهی در نظر گرفته شدند و اثر آن‌ها بر متغیر وابسته یعنی «تصمیم‌گیری اخلاقی» بررسی شد. جامعه آماری این پژوهش شامل تمامی وکلای عضو کانون وکلای دادگستری استان تهران است. با توجه به ماهیت تخصصی جامعه مورد مطالعه، نمونه‌گیری به شیوه هدفمند در دسترس انجام شد. در این روش، وکلایی که شرایط لازم برای مشارکت در پژوهش را داشتند و تمایل به همکاری نشان دادند، وارد مطالعه شدند. معیارهای ورود به پژوهش شامل موارد زیر بود: داشتن حداقل سه سال سابقه وکالت فعال و تمایل آگاهانه به شرکت در پژوهش. با توجه به طرح عاملی پژوهش (۲×۲) و به منظور دستیابی به توان آماری مناسب، برای هر یک از چهار گروه آزمایشی بین ۱۵ تا ۲۰ شرکت‌کننده در نظر گرفته شد. در نتیجه، حجم کل ۱۲۰ نفر تعیین گردید. فرایند اجرای پژوهش در چند مرحله انجام شد. در ابتدا، پس از معرفی کلی پژوهش، رضایت‌نامه آگاهانه در اختیار شرکت‌کنندگان قرار گرفت و پس از اعلام موافقت آنان، مراحل پژوهش آغاز شد. در مرحله نخست، شرکت‌کنندگان پرسشنامه مبانی اخلاقیرا تکمیل کردند. سپس بر اساس نمره به‌دست‌آمده، افراد در دو گروه سطح مبانی اخلاقی بالا و پایین دسته‌بندی شدند. در مرحله بعد، شرکت‌کنندگان به صورت تصادفی در یکی از دو شرایط پرایمینگ نقش حرفه‌ای قرار گرفتند و متن مربوط به نقش خود را مطالعه کردند. پس از آن، آزمون کنترل دست‌کاری اجرا شد تا میزان فعال شدن نقش حرفه‌ای مورد نظر بررسی شود. در نهایت، شرکت‌کنندگان مجموعه سناریوهای تصمیم‌گیری اخلاقی را مطالعه کرده و پاسخ‌های خود را در مقیاس ارائه‌شده ثبت کردند. برای تحلیل داده‌ها از روش‌های آماری استنباطی استفاده شد. ابتدا برای بررسی موفقیت دست‌کاری آزمایشی، میانگین نمرات آزمون کنترل دست‌کاری در دو گروه پرایمینگ مقایسه شد. این مقایسه از طریق آزمون t مستقل یا تحلیل واریانس انجام شد تا مشخص شود فعال‌سازی نقش حرفه‌ای به‌طور معناداری میان گروه‌ها تفاوت دارد. در گام بعد، برای بررسی اثر نقش حرفه‌ای و سطح مبانی اخلاقی بر تصمیم‌گیری اخلاقی از تحلیل واریانس دوطرفه[2] در طرح عاملی ۲×۲ استفاده شد. در این تحلیل، نقش حرفه‌ای فعال‌شده و سطح مبانی اخلاقی به عنوان متغیرهای مستقل و نمره کل تصمیم‌گیری اخلاقی به عنوان متغیر وابسته در نظر گرفته شدند. این تحلیل امکان بررسی اثرات اصلی هر متغیر و نیز اثر تعاملی آن‌ها بر تصمیم‌گیری اخلاقی را فراهم می‌کند. در صورت نیاز، تحلیل‌های تکمیلی با استفاده از رگرسیون شامل متغیرهای دسته‌ای و تعامل میان آن‌ها نیز قابل انجام است. این پژوهش با رعایت اصول اخلاق در پژوهش‌های علوم انسانی و اجتماعی و مطابق با دستورالعمل‌های کمیته اخلاق در پژوهش دانشگاه علامه طباطبائی انجام شد. مشارکت در پژوهش کاملاً داوطلبانه بود و پیش از شروع مطالعه، رضایت آگاهانه شرکت‌کنندگان اخذ شد. در فرم رضایت‌نامه هدف پژوهش، شیوه اجرا، مدت زمان مشارکت و حقوق شرکت‌کنندگان به زبان ساده توضیح داده شد. شرکت‌کنندگان در هر مرحله از پژوهش حق داشتند بدون ارائه دلیل از ادامه همکاری انصراف دهند و این انصراف هیچ‌گونه پیامد حرفه‌ای یا حقوقی برای آنان نداشت. همچنین در این پژوهش هیچ‌گونه اطلاعات هویتی شناسایی‌کننده جمع‌آوری نشد و داده‌ها به‌صورت کدگذاری‌شده و محرمانه نگهداری شدند. نتایج پژوهش نیز صرفاً به‌صورت کلی و گروهی گزارش شد.

1. Quasi-Experimental Design
2. Two-Way ANOVA

ابزارهای پژوهش

پرسشنامه مبانی اخلاقی[1]: برای سنجش مبانی اخلاقی از نسخه ۳۰ گویه‌ای پرسشنامه مبانی اخلاقی که توسط هایت و گراهام (۲۰۰۷) تدوین شده است استفاده شد. این ابزار پنج بعد اصلی مبانی اخلاقی را اندازه‌گیری می‌کند که عبارت‌اند از: مراقبت/آسیب، انصاف/تقلب، وفاداری/خیانت، اقتدار/زیرپاگذاری و پاکی/انحراف. پاسخ‌ها در مقیاس لیکرت شش‌درجه‌ای از «کاملاً مخالفم» تا «کاملاً موافقم» نمره‌گذاری می‌شوند. نمره این پرسشنامه بر اساس دستورالعمل استاندارد آن محاسبه می‌شود و میانگین نمرات ابعاد یا نمره کل به عنوان شاخص سطح مبانی اخلاقی فرد در نظر گرفته می‌شود. در پژوهش حاضر، نمره کل مبانی اخلاقی برای تقسیم‌بندی شرکت‌کنندگان به دو گروه «سطح بالا» و «سطح پایین» استفاده شد.

دست‌کاری آزمایشی: پرایمینگ نقش حرفه‌ای: برای فعال‌سازی چارچوب‌های نقشی متفاوت در ذهن شرکت‌کنندگان از تکنیک پرایمینگ نقش حرفه‌ای استفاده شد. در این روش، شرکت‌کنندگان متنی کوتاه اما تأمل‌برانگیز را مطالعه می‌کنند که آنان را در یک چارچوب نقش حرفه‌ای خاص قرار می‌دهد و موجب فعال شدن طرحواره‌های مرتبط با آن نقش می‌شود. در پژوهش حاضر دو نوع متن پرایمینگ طراحی شد. در حالت نخست، شرکت‌کننده در موقعیت «وکیل مدافع پرشور» قرار می‌گرفت که در آن تأکید اصلی بر دفاع سرسختانه از حقوق موکل، استفاده از تمام ابزارهای قانونی و ایفای نقش به عنوان صدای موکل در دادگاه بود. در حالت دوم، متن پرایمینگ شرکت‌کننده را در نقش «وکیل مدافع عدالت » قرار می‌داد که در آن بر وفاداری به عدالت، صداقت با دادگاه، حفظ اعتماد نظام قضایی و رعایت اصول کلی انصاف تأکید می‌شد. شرکت‌کنندگان پس از مطالعه متن مربوط به گروه خود، خود را در آن موقعیت حرفه‌ای تصور کرده و سپس به پرسش‌های بعدی پاسخ می‌دادند.

آزمون کنترل دست‌کاری[2]: به منظور اطمینان از موفقیت دست‌کاری آزمایشی، مجموعه‌ای از گویه‌ها برای سنجش میزان فعال شدن نقش حرفه‌ای در ذهن شرکت‌کنندگان طراحی شد. این بخش شامل جملاتی بود که هر یک بیانگر نگرش یا وظیفه مرکزی در یکی از دو نقش حرفه‌ای بود. شرکت‌کنندگان میزان موافقت خود را با این جملات اعلام کردند و میانگین نمرات آن‌ها به عنوان شاخص فعال‌سازی نقش حرفه‌ای محاسبه شد. سپس تفاوت میان گروه‌های پرایمینگ از طریق آزمون‌های آماری بررسی شد تا مشخص شود دست‌کاری آزمایشی به‌طور معناداری چارچوب نقش مورد نظر را فعال کرده است.

سناریوهای تصمیم‌گیری اخلاقی: برای سنجش متغیر وابسته پژوهش، مجموعه‌ای از پنج سناریوی اخلاقی مرتبط با موقعیت‌های واقعی حرفه وکالت طراحی شد. این سناریوها موقعیت‌هایی را توصیف می‌کنند که در آن‌ها تعارضی میان الزامات نقش حرفه‌ای و ملاحظات گسترده‌تر اخلاقی یا عدالت‌محور وجود دارد. نمونه‌هایی از این موقعیت‌ها شامل افشای مدارک، تعارض منافع، تبلیغ حرفه‌ای، رفتار با قاضی و گزارش مالی موکل است. برای هر سناریو، پاسخ‌ها در یک مقیاس پنج‌درجه‌ای لیکرت ارائه شد که دامنه آن از «تصمیم کاملاً نقش‌محور» (نمره ۱) تا «تصمیم کاملاً اخلاقی‌تر یا عدالت‌محور» (نمره ۵) متغیر است. این مقیاس امکان ثبت درجات میانی تمایل به هر یک از دو رویکرد را نیز فراهم می‌کند. مجموع نمرات پنج سناریو دامنه‌ای بین ۵ تا ۲۵ دارد که در آن نمرات بالاتر نشان‌دهنده گرایش بیشتر به تصمیم‌گیری اخلاقی‌تر و عدالت‌محور است. طراحی این سناریوها بر مبنای مدل چهارمولفه‌ای رست[3] در اخلاق حرفه‌ای انجام شده است که شامل شناسایی مسئله اخلاقی، قضاوت اخلاقی، قصد اخلاقی و عمل اخلاقی است. به این ترتیب، سناریوها به گونه‌ای طراحی شدند که شرکت‌کنندگان ناگزیر به ارزیابی اخلاقی موقعیت و انتخاب میان گزینه‌های متفاوت شوند.

یافته های پژوهش

در مطالعه حاضر ۱۲۰ نمونه مورد بررسی قرار گرفتند که ۶۱/۷ درصد را وکلای مرد و ۳۸/۳ درصد نیز وکلای زن تشکیل دادند. همچنین میانگین سابقه‌ی کار وکلای مورد مطالعه ۱۰/۲۵ سال با انحراف معیار ۳/۹۴ سال بود. حداقل سابقه‌ی کار ۲/۳۰ سال و حداکثر آن ۲۵/۴۰ سال گزارش شد. همچنین توزیع سابقه‌ی کار به‌گونه‌ای بود که ۵۰ درصد میانی نمونه در بازه‌ی تقریباً ۷ تا ۱۲ سال تجربه

1. Moral Foundations Questionnaire: MFQ-30
2. Manipulation Check
3. Rest

قرار داشتند (بین چارک اول ۶/۹۲ و چارک سوم ۱۲/۲۲). این الگو نشان‌دهنده‌ی آن بود که بخش عمده‌ی نمونه از وکلای با تجربه‌ی متوسط تا نسبتاً بالا تشکیل شده و تعداد کمی از افراد دارای سابقه‌ی بسیار کم یا بسیار زیاد هستند.

جدول ۱. شاخص‌های مرکزی و پراکندگی نمرات متغیرهای پژوهش

متغیر	مولفه‌ها	میانگین	انحراف معیار	حداقل	حداکثر
	مراقبت	۳/۶۳	۰/۶۷۷	۱/۳۳	۵
	انصاف	۳/۸۰	۰/۶۷۰	۲/۳۱	۵
مبانی اخلاقی	وفاداری	۳/۱۰	۰/۶۸۶	۱/۴۷	۵
	اقتدار	۳/۱۲	۰/۷۳۱	۱/۲۱	۴/۹۰
	پاکی	۲/۹۸	۰/۶۵۲	۱/۵۴	۴/۸۴
تصمیم گیری اخلاقی	–	۰/۵۲۵	۰/۲۲۵	۰	۱

بر اساس جدول ۱، بالاترین میانگین متعلق به بعد انصاف با مقدار ۳/۸۰ است که نشان می‌دهد حساسیت به انصاف و پرهیز از تقلب در این نمونه نسبتاً بالا است. پس از آن بعد مراقبت با میانگین ۳/۶۳ قرار دارد که حاکی از اهمیت قابل توجه اصول مراقبت از دیگران و پرهیز از آسیب در تصمیم‌های اخلاقی وکلا است. در مقابل، بعد پاکی کم‌ترین میانگین را با مقدار ۲/۹۸ نشان می‌دهد که بیانگر آن است که حساسیت به مقوله‌های مرتبط با پاکی (در مقایسه با سایر ابعاد) در سطح نسبتاً پایین‌تری قرار دارد. انحراف معیارها در بازه‌ی حدود ۰/۶۵ تا ۰/۷۳ قرار دارند که بیانگر پراکندگی متوسط نمرات حول میانگین است و نشان می‌دهد شرکت‌کنندگان از نظر مبانی اخلاقی نه کاملاً همگون و نه کاملاً ناهمگون هستند. مشاهده می‌شود، میانگین کلی تصمیم‌گیری اخلاقی وکلا برابر با ۰/۵۲۵ است؛ با توجه به دامنه‌ی متغیر (۰ تا ۱)، این مقدار حاکی از آن است که سطح کلی تصمیم‌گیری اخلاقی نمونه در حد متوسط رو به بالا قرار دارد. انحراف معیار ۰/۲۲۵ نشان‌دهنده‌ی وجود پراکندگی نسبی در نمرات تصمیم‌گیری اخلاقی است؛ به نحوی که برخی از شرکت‌کنندگان حداقل نمره‌ی ۰ و برخی حداکثر نمره‌ی ۱ را کسب کرده‌اند. برای بررسی مفروضه نرمال بودن داده‌ها، توزیع متغیرهای پژوهش پیش از انجام تحلیل‌های استنباطی با استفاده از آزمون شاپیرو–ویلک بررسی شد. نتایج نشان داد که برای متغیر میانگین تصمیم‌گیری اخلاقی و مبانی اخلاقی مقادیر سطح معناداری بزرگ‌تر از سطح خطای ۰/۰۵ هستند و فرض نرمال بودن توزیع داده‌ها رد نمی‌شود.

فرضیه اول: فعال‌سازی نقش حرفه‌ای بر تصمیم‌گیری اخلاقی وکلا تأثیر معنادار دارد.

برای آزمون این فرضیه، میانگین نمرات تصمیم‌گیری اخلاقی در دو گروه کنترل و آزمایش با استفاده از آزمون t مستقل مقایسه شد.

جدول ۲. آزمون t مستقل برای مقایسه میانگین تصمیم‌گیری اخلاقی در دو گروه

متغیر	وضعیت برابری واریانس‌ها	F (لوین)	سطح معناداری	t	درجه آزادی	سطح معناداری (دوطرفه)
میانگین تصمیم‌گیری اخلاقی	برابری واریانس‌ها فرض شده است	۰٫۰۰۳	۰٫۹۵۴	-۲٫۵۷۹	۱۱۸	**۰٫۰۱۱**

بر این اساس، میانگین تصمیم‌گیری اخلاقی وکلا در گروه آزمایش به‌طور معناداری بالاتر از گروه کنترل است. این یافته نشان می‌دهد فعال‌سازی نقش حرفه‌ای باعث ارتقای سطح تصمیم‌گیری اخلاقی وکلا شده است. به‌منظور ارائه نتایج در قالب مدل پیش‌بینی، رگرسیون خطی ساده با متغیر پیش‌بین «گروه» و متغیر ملاک «تصمیم‌گیری اخلاقی» اجرا شد. نتایج در جدول ارائه شده است.

جدول ۳. رگرسیون خطی ساده پیش‌بینی تصمیم‌گیری اخلاقی بر اساس گروه

متغیر پیش‌بین	R	R^2 Adjusted	B	Beta	t	P
گروه	۰/۲۳۱	۰/۰۵۳	۰/۱۰۳	۰/۲۳۱	۲/۷۵	۰/۰۱

بر اساس این نتایج، متغیر گروه به‌تنهایی حدود ۵.۳ درصد از واریانس تصمیم‌گیری اخلاقی را تبیین می‌کند. این یافته با نتایج آزمون t همسو بوده و مجدداً اثر معنادار فعال‌سازی نقش حرفه‌ای را تأیید می‌کند.

به‌منظور بررسی نقش تعدیل‌گر مبانی اخلاقی، برای هر یک از پنج بُعد اخلاقی (مراقبت، انصاف، وفاداری، اقتدار و پاکی)، یک مدل رگرسیون شامل اثرات اصلی و تعامل (گروه×بعداخلاقی)(گروه × بعد اخلاقی)(گروه×بعداخلاقی) اجرا شد. کلیه متغیرهای پیوسته پیش از ایجاد تعامل، میانگین‌مرکزی شدند.

جدول ٤. خلاصه مدل‌های رگرسیون تعدیل‌گری مبانی اخلاقی

بعد اخلاقی	R^2	$Adj.R^2$	B تعامل	p تعامل
مراقبت	۰/۰۶	۰/۰۳	−۰/۰۵	**۰/٤۱۷**
انصاف	۰/۱۰۱	۰/۰۷	۰/۱۰۵	**۰/۰۸**
وفاداری	۰/۰۸	۰/۰۶	−۰/۱۱۱	**۰/۰٦**
اقتدار	۰/۰۵	۰/۰۳	−۰/۰۱	**۰/۰۸**
پاکی	۰/۰۸	۰/۰۵	۰/۰۱	**۰/۷۵۵**

همان‌گونه که در جدول مشاهده می‌شود، هیچ‌یک از ضرایب تعامل در سطح ۰.۰۵ معنادار نیستند. بنابراین، مبانی اخلاقی در این پژوهش نقش تعدیل‌گر معناداری در رابطه بین فعال‌سازی نقش حرفه‌ای و تصمیم‌گیری اخلاقی ایفا نکرده‌اند. نزدیک‌ترین تعامل به سطح معناداری مربوط به بعد وفاداری (P=۰/۰۶) و سپس انصاف (p=۰/۰۸) است؛ با این حال، این مقادیر برای پذیرش فرضیه تعدیل‌گری کافی نیستند.

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با هدف تأثیر فعال‌سازی نقش حرفه‌ای بر تصمیم‌گیری اخلاقی وکلا: نقش تعدیل‌گر مبانی اخلاقی انجام شد. نتایج حاصل از آزمون پژوهش حاضر نشان داد نتایج پژوهش نشان داد که فعال‌سازی نقش حرفه‌ای بر تصمیم‌گیری اخلاقی وکلا اثر معناداری دارد؛ به‌طوری‌که وکلایی که نقش حرفه‌ای آنان فعال شده بود، در مقایسه با گروه کنترل سطح بالاتری از تصمیم‌گیری اخلاقی را نشان دادند. تحلیل‌های تکمیلی نیز این نتیجه را تأیید کرد و نشان داد که قرار گرفتن در گروه آزمایش می‌تواند به‌طور معناداری تصمیم‌گیری اخلاقی را پیش‌بینی کند. با این حال، بررسی نقش مبانی اخلاقی به‌عنوان متغیر تعدیل‌گر نشان داد که ابعاد مختلف این مبانی، رابطه بین فعال‌سازی نقش حرفه‌ای و تصمیم‌گیری اخلاقی را به‌طور معناداری تغییر نمی‌دهند؛ بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که اثر مثبت فعال‌سازی نقش حرفه‌ای بر تصمیم‌گیری اخلاقی وکلا مستقل از تفاوت‌های فردی در مبانی اخلاقی آنان مشاهده شده است. پژوهش‌های اسچائوستر و همکاران (۲۰۲۱)، وانگ و همکاران (۲۰۱۸)، گرین و اسمیت (۲۰۲۲)، لیم و همکاران (۲۰۲۲)، استرنبرگ و همکاران (۲۰۲۳)، فریمر و همکاران (۲۰۲۲) و آوولیو و همکاران (۲۰۲۱) نشان داده‌اند که فعال‌شدن نقش‌های حرفه‌ای می‌تواند چارچوب قضاوت اخلاقی افراد را تغییر دهد و در برخی موقعیت‌ها موجب افزایش توجه به هنجارهای حرفه‌ای و تصمیم‌گیری اخلاقی در چارچوب آن نقش شود.

یافته‌های این پژوهش نشان داد که فعال‌سازی نقش حرفه‌ای به طور معناداری بر تصمیم‌گیری اخلاقی وکلا تأثیر دارد و وکلایی که نقش حرفه‌ای آنان فعال شده بود، سطح بالاتری از تصمیم‌گیری اخلاقی را در مقایسه با گروه کنترل نشان دادند. این نتیجه را می‌توان در پرتو نظریه‌های روان‌شناسی اجتماعی درباره هویت و نقش‌های اجتماعی تبیین کرد. بر اساس این دیدگاه‌ها، افراد در زندگی روزمره دارای هویت‌های متعددی هستند و هر یک از این هویت‌ها با مجموعه‌ای از هنجارها، انتظارات و استانداردهای رفتاری همراه است. زمانی

که یک هویت یا نقش خاص در یک موقعیت برجسته می‌شود، همان نقش به چارچوب اصلی تفسیر موقعیت و هدایت رفتار تبدیل می‌شود. به عبارت دیگر، فعال شدن نقش حرفه‌ای باعث می‌شود فرد رفتار خود را نه صرفاً بر اساس ترجیحات شخصی، بلکه بر اساس هنجارهای مرتبط با آن نقش تنظیم کند (استرنبرگ و استرنبرگ، ۲۰۲۳).

در حرفه وکالت، این مسئله اهمیت ویژه‌ای دارد؛ زیرا وکلا در چارچوب نظام حقوقی با مجموعه‌ای از قواعد حرفه‌ای، آیین‌نامه‌های اخلاقی و انتظارات نهادی مواجه‌اند که رفتار آنان را هدایت می‌کند. زمانی که نقش حرفه‌ای وکیل در ذهن او فعال می‌شود، احتمالاً این هنجارها و الزامات حرفه‌ای به صورت برجسته‌تری در فرایند تصمیم‌گیری او حضور می‌یابند. در چنین شرایطی، وکیل تلاش می‌کند تصمیم‌هایی اتخاذ کند که با استانداردهای حرفه‌ای، اصول انصاف و الزامات نظام عدالت سازگار باشد. از این منظر، فعال‌سازی نقش حرفه‌ای می‌تواند نوعی «چارچوب هنجاری فعال» ایجاد کند که حساسیت فرد نسبت به ابعاد اخلاقی موقعیت را افزایش می‌دهد. این تبیین با یافته‌های پژوهش‌های پیشین نیز همخوانی دارد که نشان داده‌اند فعال شدن نقش‌های اجتماعی می‌تواند قضاوت اخلاقی افراد را تغییر داده و آنان را به تبعیت بیشتر از هنجارهای مرتبط با آن نقش سوق دهد (لیم و همکاران، ۲۰۲۲).

از سوی دیگر، در حرفه وکالت هنجارهای حرفه‌ای به گونه‌ای طراحی شده‌اند که علاوه بر دفاع از منافع موکل، حفظ عدالت و صداقت در فرایند دادرسی نیز مورد توجه قرار گیرد. آیین‌نامه‌های اخلاقی حرفه وکالت در بسیاری از نظام‌های حقوقی تأکید می‌کنند که وکیل نباید از روش‌های فریبنده، ارائه اطلاعات نادرست یا سوءاستفاده از فرایند قضایی استفاده کند. بنابراین هنگامی که نقش حرفه‌ای فعال می‌شود، احتمالاً این قواعد اخلاقی نیز در ذهن وکیل برجسته‌تر شده و بر تصمیم‌گیری او اثر می‌گذارند. به همین دلیل، می‌توان انتظار داشت که فعال‌سازی نقش حرفه‌ای موجب افزایش دقت و حساسیت اخلاقی در تصمیم‌های حرفه‌ای شود. یافته‌های پژوهش حاضر نیز چنین الگویی را تأیید می‌کند و نشان می‌دهد که یادآوری یا برجسته‌سازی هویت حرفه‌ای می‌تواند سطح تصمیم‌گیری اخلاقی را در میان وکلا افزایش دهد.

تبیین دیگر این یافته را می‌توان در چارچوب نظریه «اخلاق نقش» مطرح کرد. بر اساس این دیدگاه، هر حرفه دارای مجموعه‌ای از هنجارها و استانداردهای اخلاقی خاص است که رفتار اعضای آن حرفه را تنظیم می‌کند. در حرفه وکالت نیز نوعی اخلاق نقش شکل گرفته است که نحوه تعامل وکیل با موکل، دادگاه و سایر بازیگران نظام حقوقی را تعیین می‌کند (گرین و اسمیت، ۲۰۲۲). هنگامی که نقش حرفه‌ای فعال می‌شود، فرد خود را در قالب همین چارچوب اخلاقی تعریف می‌کند و تلاش می‌کند رفتار خود را با آن هماهنگ سازد. در نتیجه، فعال شدن نقش حرفه‌ای می‌تواند به افزایش تعهد فرد نسبت به هنجارهای اخلاقی حرفه منجر شود.

از دیدگاه روان‌شناسی شناختی نیز می‌توان این یافته را تبیین کرد. فعال شدن نقش حرفه‌ای می‌تواند نوعی «طرحواره شناختی» مرتبط با حرفه را فعال کند. طرحواره‌ها ساختارهای ذهنی هستند که به افراد کمک می‌کنند اطلاعات مربوط به یک موقعیت را سازمان‌دهی و تفسیر کنند. هنگامی که طرحواره حرفه‌ای فعال می‌شود، فرد اطلاعات موقعیت را از دریچه الزامات و انتظارات حرفه‌ای تفسیر می‌کند. این فرایند می‌تواند توجه فرد را به جنبه‌های اخلاقی موقعیت افزایش داده و او را به ارزیابی دقیق‌تر پیامدهای تصمیم‌های خود سوق دهد. پژوهش‌های حوزه تصمیم‌گیری اخلاقی نیز نشان داده‌اند که تشخیص یک موقعیت به عنوان مسئله اخلاقی یکی از نخستین و مهم‌ترین مراحل در فرایند تصمیم‌گیری اخلاقی است (آوولیو و همکاران، ۲۰۲۱). فعال شدن نقش حرفه‌ای ممکن است این مرحله را تقویت کند و حساسیت اخلاقی فرد را افزایش دهد.

یافته دیگر پژوهش حاضر نشان داد که مبانی اخلاقی به عنوان متغیر تعدیل‌گر نقش معناداری در رابطه بین فعال‌سازی نقش حرفه‌ای و تصمیم‌گیری اخلاقی ایفا نکردند. به عبارت دیگر، اثر مثبت فعال‌سازی نقش حرفه‌ای بر تصمیم‌گیری اخلاقی در میان وکلا صرف‌نظر از تفاوت‌های فردی آنان در مبانی اخلاقی مشاهده شد. این نتیجه می‌تواند نشان‌دهنده قدرت و نفوذ هنجارهای حرفه‌ای در شکل‌دهی به رفتار اخلاقی وکلا باشد. در واقع، هنگامی که نقش حرفه‌ای فعال می‌شود، چارچوب‌های هنجاری حرفه ممکن است آن‌قدر قوی باشند که تفاوت‌های فردی در گرایش‌های اخلاقی را تا حدی تحت‌الشعاع قرار دهند. یکی از تبیین‌های ممکن برای این نتیجه آن است که حرفه وکالت دارای نظام نسبتاً منسجمی از قواعد اخلاقی رسمی و غیررسمی است. این قواعد در فرایند آموزش حقوق، کارآموزی و فعالیت حرفه‌ای به طور مستمر به وکلا منتقل می‌شود و به تدریج به بخشی از هویت حرفه‌ای آنان تبدیل می‌گردد. بنابراین زمانی که نقش حرفه‌ای فعال می‌شود، این هنجارهای مشترک می‌توانند رفتار افراد را در جهت مشابهی هدایت کنند، حتی اگر آنان از نظر مبانی اخلاقی

فردی با یکدیگر تفاوت داشته باشند. در چنین شرایطی، هویت حرفه‌ای ممکن است نقش «چارچوب تنظیم‌کننده» را ایفا کند که تصمیم‌گیری افراد را در مسیرهای مشابهی هدایت می‌کند. از سوی دیگر، نظریه مبانی اخلاقی بیان می‌کند که افراد ممکن است در میزان اهمیت دادن به مبانی مختلف اخلاقی مانند مراقبت، انصاف، وفاداری، اقتدار و پاکی تفاوت داشته باشند (گراهام و همکاران، ۲۰۲۳). با این حال، در محیط‌های حرفه‌ای که قواعد رفتاری مشخصی وجود دارد، این تفاوت‌ها ممکن است تأثیر کمتری بر تصمیم‌های عملی داشته باشند. به عبارت دیگر، هنگامی که افراد در نقش حرفه‌ای خود عمل می‌کنند، بیشتر به الزامات نهادی و هنجارهای حرفه توجه می‌کنند تا به شهودهای اخلاقی فردی. این موضوع می‌تواند توضیح دهد که چرا مبانی اخلاقی در این پژوهش نتوانستند رابطه میان فعال‌سازی نقش حرفه‌ای و تصمیم‌گیری اخلاقی را تعدیل کنند.

تبیین دیگر آن است که مبانی اخلاقی بیشتر در قضاوت‌های اخلاقی کلی و نگرش‌های ارزشی نقش دارند، در حالی که تصمیم‌گیری در موقعیت‌های حرفه‌ای ممکن است تحت تأثیر عوامل موقعیتی و ساختاری قرار گیرد. پژوهش‌های حوزه روان‌شناسی اجتماعی نیز نشان داده‌اند که عوامل موقعیتی گاهی می‌توانند تأثیر قوی‌تری نسبت به ویژگی‌های شخصیتی یا نگرشی بر رفتار افراد داشته باشند (لیم و همکاران، ۲۰۲۲). در زمینه حرفه وکالت نیز ممکن است شرایط نهادی، قواعد حقوقی و هنجارهای حرفه‌ای نقش تعیین‌کننده‌تری در هدایت رفتار داشته باشند. همچنین می‌توان این نتیجه را از منظر فرایند اجتماعی‌شدن حرفه‌ای تبیین کرد. در فرایند آموزش و فعالیت حرفه‌ای، وکلا به تدریج با ارزش‌ها، هنجارها و استانداردهای خاص حرفه خود آشنا می‌شوند و این ارزش‌ها را درونی می‌کنند. این فرایند می‌تواند به شکل‌گیری نوعی «هویت حرفه‌ای مشترک» در میان اعضای حرفه منجر شود. در نتیجه، هنگامی که نقش حرفه‌ای فعال می‌شود، افراد به مجموعه‌ای نسبتاً مشابه از اصول و معیارهای اخلاقی مراجعه می‌کنند. این امر می‌تواند موجب کاهش اثر تفاوت‌های فردی در مبانی اخلاقی بر تصمیم‌گیری حرفه‌ای شود.

در مجموع، یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که فعال‌سازی نقش حرفه‌ای می‌تواند به طور معناداری سطح تصمیم‌گیری اخلاقی وکلا را افزایش دهد و برجسته شدن هویت حرفه‌ای آنان را به تبعیت بیشتر از هنجارها و استانداردهای اخلاقی حرفه سوق دهد. این نتیجه بیانگر آن است که عوامل موقعیتی و فعال شدن نقش‌های اجتماعی می‌توانند نقش مهمی در هدایت قضاوت‌ها و رفتارهای اخلاقی ایفا کنند. همچنین نتایج نشان داد که مبانی اخلاقی، با وجود اهمیت در قضاوت‌های اخلاقی فردی، در رابطه میان فعال‌سازی نقش حرفه‌ای و تصمیم‌گیری اخلاقی نقش تعدیل‌گر معناداری نداشته‌اند. بنابراین به نظر می‌رسد هنجارها و چارچوب‌های حرفه‌ای در محیط وکالت می‌توانند تا حد زیادی اثر تفاوت‌های فردی در مبانی اخلاقی را کاهش داده و رفتار اخلاقی وکلا را در مسیر نسبتاً مشابهی هدایت کنند. این امر بر اهمیت تقویت هویت حرفه‌ای و آموزش اخلاق حرفه‌ای در فرایند تربیت وکلا تأکید دارد.

از جمله محدودیت‌های پژوهش حاضر می‌توان به شیوه نمونه‌گیری اشاره کرد. در این مطالعه به دلیل دسترسی محدود به جامعه مورد نظر، از روش نمونه‌گیری در دسترس استفاده شد که این امر می‌تواند تعمیم‌پذیری نتایج را به سایر گروه‌های وکلا یا دیگر جوامع حرفه‌ای با محدودیت همراه سازد. همچنین با وجود استفاده از طرح آزمایشی، شرایط اجرای پژوهش در محیط کنترل‌شده و مبتنی بر سناریوهای فرضی بوده است که ممکن است با پیچیدگی‌های موقعیت‌های واقعی تصمیم‌گیری در حرفه وکالت تفاوت داشته باشد. از این رو پیشنهاد می‌شود در پژوهش‌های آینده از روش‌های نمونه‌گیری تصادفی و نیز نمونه‌های بزرگ‌تر و متنوع‌تر استفاده شود تا امکان تعمیم نتایج افزایش یابد. همچنین بررسی متغیرهای دیگری که می‌توانند بر تصمیم‌گیری اخلاقی و رفتار حرفه‌ای وکلا تأثیرگذار باشند، می‌تواند درک دقیق‌تری از عوامل مؤثر بر اخلاق حرفه‌ای در این حوزه فراهم کند.

ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسندگان

مشارکت نویسندگان در این مقاله به شکل زیر است:

نویسنده اول: تهیه و آماده سازی نمونه ها، گردآوری داده ها، انجام محاسبات، تجزیه و تحلیل آماری داده ها، تحلیل و تفسیر اطلاعات و نتایج، تهیه پیش نویس مقاله.

نویسنده دوم: طراحی پژوهش، نظارت بر مراحل انجام پژوهش، بررسی و کنترل نتایج، اصلاح، بازبینی.

تعارض منافع

بر اساس اظهارات نویسندگان، این مقاله تعارض منافعی ندارد.

حامی مالی

بنابر اظهارات نویسندگان این پژوهش هیچگونه حامی مالی ندارد.

سپاسگزاری

از تمامی مشارکت کنندگان در این پژوهش سپاسگزاری می شود.

منابع

کانون وکلای دادگستری. (۱۳۹۹). منشور اخلاق حرفه‌ای وکالت

References

Aquino, K., Freeman, D., Reed, A., Lim, V. K., & Felps, W. (2022). Testing a social cognitive model of moral behavior: The interactive influence of situations and moral identity centrality. *Journal of Personality and Social Psychology*, 122(3), 495–517. https://doi.org/10.1037/pspp0000388

Baez, S., Patiño-Sáenz, M., Martínez-Cotrina, J., et al. (2020). The impact of legal expertise on moral decision-making biases. *Humanities and Social Sciences Communications*, 7(1), 103. https://doi.org/10.1057/s41599-020-0496-y

Frimer, J. A., & Walker, L. J. (2022). Moral foundations and moral judgment: Exploring the psychological basis of ethical decision making. *Personality and Social Psychology Review*, 26(4), 346–369. https://doi.org/10.1177/10888683221094489

Graham, J., Haidt, J., Koleva, S., Motyl, M., Iyer, R., Wojcik, S., & Ditto, P. (2023). Moral foundations theory: Advances and applications in moral psychology. *Current Directions in Psychological Science*, 32(2), 141–148. https://doi.org/10.1177/09637214221150688

Green, B. A., & Smith, A. (2022). Lawyers professional responsibility and the ethics of role morality. *Georgetown Journal of Legal Ethics*, 35(2), 235–268.

Hannah, S. T., Avolio, B. J., & May, D. R. (2021). Moral decision making in organizations: A review and future directions. *Academy of Management Annals*, 15(2), 760–798. https://doi.org/10.5465/annals.2019.0072

Iranian Bar Association. (2020). Professional Ethical Charter of Advocacy.

Schauster, E., Ferrucci, P., Tandoc, E., & Walker, T. (2021). Advertising primed: How professional identity affects moral reasoning. *Journal of Business Ethics*, 171(1), 175–187. https://doi.org/10.1007/s10551-020-04483-9

Sternberg, R. J., & Sternberg, K. (2023). Cognitive Psychology (8th ed.). Cengage Learning.

Wang, X., Zhu, J., Liu, L., Chen, X., & Huo, J. (2018). Active construction of profession-related events: The priming effect among pre-service teachers with different professional identity. *Frontiers in Psychology*, 9, 233. https://doi.org/10.3389/fpsyg.2018.00233

Wendel, W. B. (2022). Lawyers and Fidelity to Law: Legal Ethics in the Adversary System (Updated ed.). Princeton University Press.

New Research in Islamic Humanities Studies
Online ISSN : 2980 - 8944
https://api.lu.ac.ir/
Lorestan University

A Comparative Study of Wisdom in the Poetry of Al-Mutanabbi and Ferdowsi: A Case Study of the Imagery and Theme of the Transience of the World

Vali Allah Shojapoorian

Assistant Professor, Department of Arabic Language and Literature, Shahid Chamran University of Ahvaz, Ahvaz, Iran.
Email: v.shojapoorian@scu.ac.ir

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received 29 September 2025
Received in revised form 26 November 2025
Accepted 07 January 2026
Available online 15 January 2026

Keywords:
Al-Mutanabbi,
Ferdowsi,
Wisdom,
The Transience of the World

ABSTRACT

Objective: This study aims to conduct a comparative examination of wisdom in the poetry of Ferdowsi and al-Mutanabbi, with a particular focus on the imagery and theme of the "transience and insignificance of the material world." The goal is to identify the shared and divergent aspects of their imagery and their approaches to expressing philosophical concepts.

Method: Drawing on the French School of comparative literature, this research analyzes and compares the shared images and motifs found in the works of the two poets. It also investigates the underlying causes of these similarities, including intuitive convergence of thought, historical simultaneity, shared religious background, and the poets engagement with the rich Islamic Iranian cultural tradition.

Results: The results indicate that while both poets employ similar motifs and images to portray the transience of the world, their modes of depiction differ significantly. Ferdowsi, aiming to instill ethical and philosophical principles in the general public, creates brief, vivid, forceful, and emotionally stirring images. In contrast, al-Mutanabbi writing within a courtly environment and seeking the favor of his patrons—tends to craft more complex and multilayered imagery.

Conclusions: The study concludes that in some cases al-Mutanabbi appears to have been influenced by Iranian philosophical traditions, while the Shahnameh represents an authentic reflection of this indigenous wisdom. Thus, the similarities between the two poets' works, in addition to shared cultural foundations, may also point to deeper intellectual connections between Iranian and Arabic traditions.

Cite this article: Shojapoorian, V. A. (2026). A Comparative Study of Wisdom in the Poetry of Al-Mutanabbi and Ferdowsi: A Case Study of the Imagery and Theme of the Transience of the World. *New Research in Islamic Humanities Studies*, 4 (Special Issue), 1-19.
https://doi.org/10.22034/api.2026.2085432.1666

© Author retain the copyright and full publishing rights.
Publisher: Lorestan University.
DOI: https://doi.org/10.22034/api.2026.2085432.1666

Introduction

This article refers to the long-standing and continuous cultural and literary connections between the Persian and Arabic languages and emphasizes the necessity of a comparative examination of the relationships between the literatures of these two traditions. Comparative literature studies the intellectual and literary exchanges among nations, and within the French School of comparative literature, attention is given not only to linguistic differences but also to historical evidence and shared sources of inspiration that demonstrate literary connections among different cultures**.**

According to this perspective, literary works are generally the result of interaction and mutual influence among cultures. Their durability and lasting significance are achieved when they transcend ethnic and linguistic boundaries and engage with the literatures of other nations through shared human themes and universal cultural motifs**.** Furthermore, due to the influence of religious teachings, ethical and philosophical concepts occupy an important place in both Persian and Arabic literary texts. In literary terminology, wisdom refers to a concise, eloquent, and thoughtful statement that conveys moral advice and a profound reflection on life and existence. Its sources may include human experience, philosophical reflection, divine revelation, religious teachings, and ethical values.

Method

Drawing on the French School of comparative literature, this research analyzes and compares the shared images and motifs found in the works of the two poets. It also investigates the underlying causes of these similarities, including intuitive convergence of thought, historical simultaneity, shared religious background, and the poets engagement with the rich Islamic Iranian cultural tradition.

Results

The results indicate that while both poets employ similar motifs and images to portray the transience of the world, their modes of depiction differ significantly. Ferdowsi, aiming to instill ethical and philosophical principles in the general public, creates brief, vivid, forceful, and emotionally stirring images. In contrast, al-Mutanabbi writing within a courtly environment and seeking the favor of his patrons—tends to craft more complex and multilayered imagery.

Conclusions

1. The shared didactic themes in the poetry of al-MutanabbI and FerdowsI including the transience and worthlessness of the worldly life and its related motifs are abundantly evident and open to analysis. In addition to differences in poetic form and style, there are also divergences at the level of personality and individuality: among them are FerdowsI’s humility, his adherence to ethical and religious principles, and his firm belief in the Hereafter, as opposed to the pride and self-glorification that pervade the poetry of al-MutanabbI.

2. The ShI affiliation of the two poets, Islamic culture, ancient Iranian wisdom, and classical Arab wisdom all serve as sources of poetic inspiration for the sapiential contents of their verse. Al-Mutanabbī, due to the penetration of Iranian wisdom into Arabic texts and culture as well as his journey to Iran, was influenced by Iranian thought, which in turn led to affinities with the Shahnāmeh, the most authentic manifestation of that wisdom. Ferdowsī, likewise, owing to his extensive familiarity with Arabic culture and literature and his direct grounding in the authentic Iranian tradition, created many similar sapiential themes to those of al-MutanabbI. This attests, on the one hand, to Ferdowsī's direct indebtedness to Iran's rich cultural heritage and, on the other, to the influence of Iranian thought on Arab culture through the translation of texts and various cultural encounters.

3. Ferdowsī builds a palace whose summit touches the sky and remains safe from the vicissitudes of time, whereas al-Mutanabbī, using the same building materials, erects low, single-storey houses.

4. The intricate images in al-Mutanabbī's poetry which call for commentary and careful reflection arise from the exigencies of panegyric and courtly verse, while Ferdowsī's imagery is lucid, forceful, affective, and addressed to the common people.

Author Contributions

The author contributed equally to the conceptualization of the article and writing of the original and subsequent drafts.

Data Availability Statement

Data available on request from the authors.

Acknowledgements

Thanks and appreciation have not been expressed.

Ethical Considerations

The author strictly adhered to the highest standards of research integrity. The authors avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not-for-profit sectors.

Conflict of Interest

The author declare no conflict of interest.

پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی
شاپا الکترونیکی: ۸۹۴۴-۲۹۸۰
https://api.lu.ac.ir/
دانشگاه لرستان

بررسی تطبیقی حکمت در شعر متنبّی و فردوسی (مطالعه موردی: تصویر و مضمون بی‌اعتباری دنیا)

ولی الله شجاع پوریان

استادیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه شهید چمران اهواز، اهواز، ایران. رایانامه: v.shojapoorian@scu.ac.ir

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
مقاله پژوهشی،

تاریخچه مقاله:
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۷/۰۷
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۹/۰۵
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۰/۱۷
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۱۰/۲۵

کلیدواژه‌ها:
متنبّی،
فردوسی،
حکمت،
بی‌اعتباری دنیا

چکیده

هدف: این پژوهش با هدف بررسی تطبیقی حکمت در شعر فردوسی و متنبّی، به‌ویژه در تصویر و مضمون «بی‌اعتباری دنیا»، انجام شده است تا وجوه اشتراک و افتراق شیوه‌های تصویرپردازی و بیان مفاهیم حکمی در آثار این دو شاعر مشخص شود.

روش پژوهش: این مطالعه با تکیه بر رویکرد ادبیات تطبیقی بر اساس مکتب فرانسه انجام شده و با تحلیل و مقایسه تصاویر و مضامین مشترک در اشعار دو شاعر، زمینه‌های شکل‌گیری این شباهت‌ها، از جمله توارد خاطر، هم‌زمانی تاریخی، اشتراکات مذهبی و بهره‌گیری از منابع فرهنگ اسلامی ـ ایرانی بررسی شده است.

یافته‌ها: نتایج نشان می‌دهد که هر دو شاعر برای بیان بی‌اعتباری دنیا از مضامین و تصاویر مشترکی بهره گرفته‌اند، اما شیوه تصویرپردازی آنان متفاوت است. فردوسی با هدف انتقال آموزه‌های اخلاقی و حکمی به عموم مردم، تصاویری کوتاه، روشن و تأثیرگذار می‌آفریند؛ در حالی‌که متنبّی در فضای دربار و برای جلب رضایت ممدوح، به تصاویر پیچیده‌تر و چندلایه گرایش دارد.

نتیجه‌گیری: مهم‌ترین نتیجه این پژوهش آن است که در برخی موارد می‌توان از تأثیرپذیری متنبّی از حکمت و اندیشه ایرانی سخن گفت و شاهنامه را بازتاب اصیل این سنت حکمی دانست؛ ازاین‌رو شباهت‌های موجود میان اشعار این دو شاعر علاوه بر عوامل مشترک فرهنگی، می‌تواند نشان‌دهنده پیوندهای عمیق میان سنت‌های فکری ایرانی و عربی باشد.

استناد: شجاع پوریان، ولی الله. (۱۴۰۴). بررسی تطبیقی حکمت در شعر متنبّی و فردوسی (مطالعه موردی: تصویر و مضمون بی‌اعتباری دنیا). *پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی*، (ویژه نامه) ۴، ۱-۱۹. https://doi.org/10.22034/api.2026.2085432.1666

ناشر: دانشگاه لرستان.

© نویسنده.

DOI: https://doi.org/10.22034/api.2026.2085432.1666

مقدمه

وجوه تبادل دیرینه و بی گسست فرهنگی و ادبی دو زبان فارسی و عربی، امری است که ضرورت بررسی تطبیقی پیوندهای موجود میان این دو زبان را در زمینه‌های گوناگون گریزناپذیر می‌نماید؛ آنچه که به ادبیات‌تطبیقی موسوم است، همان تحقیق در روابط و مناسبات میان ادبیات ملل جهان و نظارت بر تمامی مبادلات فکری و ادبی است که از سرحد قلمرو زبان قومی به اقوام دور و نزدیک روی می‌دهد (غنیمی هلال، ۱۳۷۳: ۳۱). مکتب فرانسه در ادبیات‌تطبیقی علاوه بر اختلاف زبان بیشتر به دنبال شواهد تاریخی و سرچشمه‌های الهام است که مؤید پیوندهای ادبی ملت‌هاست (نظری منظم، ۱۳۸۹: ۲۲۱) و این همان ابزاری است که ما را برای رسیدن به این مهم یاری می‌کند. تقریباً هیچ اثری از قلم و فکر امضاکننده تراوش نمی‌کند و ابداع مطلق اگر به‌کلی نایاب نباشد قطعاً کمیاب است. آن چه یک اثر را ماندگار می‌کند، تعلق آن به همه ملل و تکیه بر معارف و مضامین مشترک فرهنگی جهانی است. حیات و جاودانگی ادبیات ملت‌ها در گرو این است که از لاک خود بیرون آید و از مرزهای قومی خود خارج شود و برای دریافت مضامین نو تلاش کند و با هضم آنها، حرکت فکری خود را با ادبیات دیگر ملل، همگام سازد. در غیر این صورت، چنین ادبیاتی روبه انحطاط می‌رود (سبزیان‌پور، ۱۳۸۴: ۹۷).

به سبب نگاه تربیتیِ برآمده از آموزه‌های دینی، مفاهیم حکمی و اخلاقی بسیاری در متون ادبی فارسی و عربی راه یافته است و این خود یکی از مهمترین موضوعات ادبیات تطبیقیِ مورد توجه پژوهشگران ادب عربی و فارسیاست.

حکمت کلامی مختصر و فصیح است که پند و نصیحتی سودمند با نگرشی اندیشمندانه را نسبت به هستی و زندگی در بر می‌گیرد (طبال، ۱۹۸۵: ۱۱۸). حکمت، ثمره و نتیجهٔ خرد، احساس و عاطفه است و بهتر است پرحرارت و جاری و روان باشد (قطب، ۲۰۰۳: ۷۷). منبع اول حکمت، تجربه‌های انسان و تأمل درگذشته و حال هستی است. البته ممکن است منابع آن زمینه‌های دیگری همچون فلسفه، وحی آسمانی، قوانین و آموزه‌های دینی و ارزش‌های اخلاقی باشد (طلیمات، ۲۰۰۲: ۲۶۰). در اصطلاح ادبیات حکمت، گونه‌ای ادبی است که خصوصیت اصلی آن اختصار در قالب جمله‌ای است که در یک حکم کلی با مفهومی اخلاقی و تربیتی بیان می‌شود.

نگاهی به پیشینه حکمت در شعر فارسی و عربی

نزد اعراب در عصر جاهلی، حکمت ثمره و محصول تجارب فردی شاعر بود که از رهگذر زندگی و مطالعه احوال مردم به دست می‌آید. شعر جاهلی، بهره فراوانی از امثال، برده است (الفاخوری، ۱۳۸۰، ج۱: ۱۱۱). اگر به این ابیات دقت شود، روشن میشود که شاعرجاهلی «سموال بن عُریض» به چه زیبایی، ارزشهای اخلاقی و انسانی را، به تصویر کشیده است:

إذا المرءُ لَم یدنسْ مِن اللومِ عِرضَه فکُلِ رداءٍ یرتدیـــــــــــــــهِ جمیـــــلُ
وَإنْ هو لَم یحملْ علی النفسِ ضیمَها فَلَیسَ إلی حُسنِ الثناءِ سَبیلُ (المجانی الحدیثة، بیتا: ۳۴۵/۱)

(ترجمه: هرگاه انسان آبرویش را از اتهام حفظ کند هر لباسی که بپوشد زیباست و اگر او ستم بر نفس را تحمل نکند پس راهی به‌سوی ستایش نیست).

از برجسته‌ترین شاعران این دوره که نمونه‌هایی از حکمت در شعر آنها یافت می‌شود، عبارت‌اند از «امیهٔ بن ابی الصلت، زهیربن ابی سلمی، طرفهٔ بن العبد، لبیدبن ربیعهٔ» (ر.ک: عطیهٔ، ۱۹۳۶: ۸۱؛ الحاج حسن، ۱۴۱۷: ۱۵۹). با ظهور اسلام، قرآن و حدیث و آموزه‌های دینی از منابع حکمت و اخلاق در عصر اسلامی شناخته شد. در شعر «کعب بن زهیر، حسان بن ثابت»، نشانه‌های فراوانی از گرایش شاعران آن روزگار به حکمت‌های قرآنی یافت می‌شود (ر.ک: هدار، ۱۹۹۵: ۹۸؛ صبح و همکاران، ۱۴۱۲: ۱۶۱؛ خفاجی، ۱۹۷۴: ۲۱۳؛ مصطفی، ۱۹۳۷: ۱۴۷؛ البستانی، ۱۹۳۵: ۳۲۶؛ ضیف، بیتا: ۱۷۶). در دورهٔ اموی، حکمت‌های شعری، بیشتر بر همان شیوه و سبک شاعران پیشین گام برداشت. از شاعران حکمی این دوره که به شعر حکمی و اخلاقی بیشتر توجه داشته‌اند می‌توان به «ابوصخر الهذلی، الحکم بن الکوفی و ابوالأسود» اشاره کرد (ر.ک: الطریفی، ۲۰۰۹: ۵۲؛ الحسین، ۱۹۹۸: ۱۷؛ ملحس: ۱۹۸۹: ۱۳۳). نهضت ترجمه که عرب را با آفاق جدیدی از فکر و اندیشه دیگر اقوام، آشنا کرده بود؛ باعث شد که شعر حکمی، پیشرفتی

جدی یابد. از کسانی که شعر او به‌عنوان شعر حکمی، در قرن دوم هجری شهرت دارد «صالح بن عبد القدوس» است و حکمت یکی از موضوعات ثابت در شعر قرن دوم هجری شد (عباس، ۱۹۷۸: ۴۴۸). در قرن سوم، شعر حکمی و اخلاقی از رشد چشمگیری برخوردار شد، ابوالعتاهیهٔ (ت ۲۱۸ ه. ق) زعیم بزرگ شعر زهد و حکمت قلمداد شده است و بیشترین شعر او در زهدیات است:

لِلتقّی عاقِـــــبهٔ محـــمودٌ و التقی المحضُ مَن کانَ یرَع
وَ قُنوعُ المرءِ یحمی عرضَهُ ما القریرُ العینُ الّا مَن قنــع (ابوالعتاهیه، بیتا: ۱۵۳)

(ترجمه: برای پرهیزگاری سرانجامی پسندیده است و تقوای خالص از آن کسی است که خشوع کند و خشوع مرد این است که آبرویش را حفظ کند و روشنی چشم فقط برای کسی است که قانع و خرسند باش).

«ابو تمام، متنبّی، ابوالفتح، ابن رومی، معرّی و...» به‌عنوان چهره‌های برجسته شعر حکمی این دوره شناخته شده‌اند (ر. ک: خفاجی، ۱۹۹۰: ۲۵۱؛ خلیف، ۱۹۸۱: ۹۹؛ مروّه، ۱۹۹۰: ۱۵۰؛ آباد، ۱۳۸۶: ۹۸).

حکمت در ایران باستان نیز بسیار موردتوجه بوده است و از حکیمان بزرگی همچون بزرگمهر، وزیر دانای انوشیروان سخنان حکمت‌آمیز بسیاری نقل شده است. اخلاقیات مهم‌ترین بخش ادبیات پهلوی را تشکیل می‌دهد (زینیوند و خزلی: ۱۳۹۲: ۱۳۳). مشخصه بارز این ادبیات، به‌ویژه از جهت تأثیری که بعدها در ادبیات دوران اسلامی در کتاب‌های ادب عربی و فارسی گذاشته است، مجموعه اندرزهای آن است (تفضّلی، ۱۳۷۸: ۱۸۰). آثار پرشماری به زبان فارسی میانه نوشته شده که موضوع آنها اندرز و موضوعات اخلاقی است. بیشتر این آثار ازمیان‌رفته است و بخش عمده‌ای از آنها در کتاب‌های دوره اسلامی به‌صورت ترجمه یافت می‌شود. بیشتر حکمت‌هایی که در این کتاب‌ها آمده‌است، به خردمندان و شاهان پیش از دوره ساسانی نسبت می‌شود (میرباقری فرد و همکاران، ۱۳۸۸: ۶۹). حکمت در روزگار اسلامی نیز موردتوجه ایرانیان قرار گرفت. با آمدن اسلام و ارتباط بیشتر فکری ایرانیان با دیگر ملت‌ها، شعر حکمی گستردگی بیشتری یافت (ترابی، ۱۳۸۲: ۱۸۸). قرن چهارم دوره پختگی دانش‌های عقلی در تمدن اسلامی است. تلاش‌های عالمان سرزمین‌های اسلامی در قرن‌های دوم و سوم برای برگرداندن دانش‌های عقلی به زبان عربی بیشتر حکم مقدمه‌ای برای ظهور واقعی دانشمندان بزرگ تمدن اسلامی در قرن چهارم داشته است (صفا، ۱۳۸۷، ج ۱ ۲۳۸). آوردن حکمت و پند از آغاز قرن چهارم در شعر فارسی معمول شد در این باب کسایی مروزی پیشقدم بود و شیوه وی در دوره‌های بعد مورد تقلید شاعر بزرگ عهد سلجوقی قرار گرفت (سبحانی، ۱۳۸۶: ۱۰۸). در اشعار حکیمانه او تجربه‌های اجتماعی دیده می‌شود:

نکنی طاعت وانگه که کنی سست و ضعیف راست‌گویی که مگر سخره وشاکارکنی (کسایی، ۱۳۶۸: ۱۰۹)

رودکی، یکی از نخستین شاعران عصر سامانی است که در اشعار خود به حکمت توجه بسیار داشته است (یزدانی، ۱۳۸۴: ۳۰). اودر باب عبرت گرفتن از دنیا میگوید:

این جهان پاک خوب‌کردار است آن شناسد که دلش بیدار است (رودکی، ۱۳۸۲: ۱۶)

حکمت در عصر غزنویان چندان در مسیر شکوفایی قرار نداشت؛ اما نبوغ برخی شاعران بر بی‌اهمیتی حاکمان غزنوی نسبت به دانش و حکمت چیرگی یافت (زرین‌کوب، ۱۳۸۵: ۲۴۱–۲۴۰). شهید بلخی نیز از شاعران معاصر فردوسی در زمینه حکمت است که او را حکیم خوانده‌اند.

اهداف، پرسش‌ها و فرضیه‌های پژوهش

دو شاعر هم‌روزگار، متنبّی و فردوسی که هر دو شیعه‌مذهب و بهره‌مند از معارف اسلامی بوده‌اند و کمابیش در محیط دینی و فرهنگی مشابهی زیسته‌اند و علاوه بر ذوق و ظرافت فطری و الهامات هنری، (اگرنه به یک‌میزان) با حکمت ایران باستان آشنایی داشته‌اند، مهم‌ترین هدف این پژوهش است؛ بنابراین، اساسی‌ترین پرسش‌های این پژوهش عبارت‌اند از: ۱. آیا فردوسی و متنبّی در موضوع بی‌اعتباری دنیا، مفاهیم و تصاویر مشترک دارند؟ ۲. تفسیر و ریشه مضامین و تصاویر مشترک در اشعار فردوسی و متنبّی

چیست؟ فرض ما بر این است که به دلیل مشترکات تاریخی، مذهبی، فرهنگی و منابع دردسترس هر دو شاعر، مفاهیم و تصاویر مشترک بسیاری در شعر دو شاعر وجود دارد. فردوسی با دیدگاه بلند خود، همواره به امور کلان و عظیم می‌نگرد و برای مخاطبان خود که مردم هستند از تصاویر پیچیده و نیازمند به تأمل استفاده نمی‌کند، درحالی‌که مخاطبان متنبّی درباریان هستند و اغلب تصاویر او محتاج اندیشه و تأمّل هستند.

پیشینه‌ی پژوهش

درباره حکمت در شعر متنبّی و فردوسی به طور جداگانه و مستقل و نیز در تطبیق با شاعران دیگر، کارهای گران‌قدری به‌صورت پایان‌نامه، کتاب و مقاله انجام‌گرفته است؛ اما در زمینه مقایسه و تطبیق حکمت این دو شاعر با یکدیگر پژوهشی صورت نگرفته است و ما در این مقاله با ملاحظه تحقیقات گذشتگان، به دنبال انجام‌دادن چنین پژوهشی هستیم. ذیلاً به پیشینه تحقیقات مرتبط با موضوع اشاره می‌کنیم؛ اهمِ پایان‌نامه‌های مرتبط عبارت‌اند از: *بررسی و تحلیل مقایسه‌های حکمت در شعر متنبّی و احمد شوقی* (گودرزی و روشنفکر: ۱۳۷۸) دانشگاه تربیت‌مدرس در مقطع کارشناسی‌ارشد. این تحقیق از رهیافت نقدوتحلیل مقایسه‌های حکمت این دو شاعر به این یافته می‌رسد که اندیشه احمد شوقی تا چه میزان متأثر از افکار متنبّی بوده است. *موعظه و حکمت در شاهنامه فردوسی* (نیک دار اصل و افراسیابی: ۱۳۷۸) دانشگاه شیراز در مقطع کارشناسی‌ارشد. این پژوهش با تأکید بر *شاهنامه* راه رسیدن به منش اسلامی را با معرفی و نشان‌دادن محاسن اخلاقی و بر حذر داشتن از رذایل اخلاقی جستجو می‌کند. *بررسی تطبیقی حکمت در شعر متنبّی و صائب تبریزی* (اسماعیلی و محلاتی: ۱۳۸۸) دانشگاه قم در مقطع کارشناسی‌ارشد. در این پژوهش آنچه بیش از همه بر آن تأکید شده است اثرپذیری دو شاعر از محیط است که باعث القای تجربه‌ای ویژه و متبلور شدن آن در حکمتی خاص است. *بررسی تطبیقی مضامین حکمی در شعر متنبّی و ناصرخسرو* (نوری‌زاده و کریمی‌فرد: ۱۳۹۳) دانشگاه شهید چمران اهواز در مقطع کارشناسی‌ارشد. در این پژوهش نیز اثرپذیری دو شاعر از دین اسلام و مذهب تشیع از وجوه تشابه حکمت دو شاعر دانسته شده است.

در دو کتاب *اخلاق و حکمت عملی در شعر متنبّی* (شجاعپوریان: ۱۳۷۶) و *مفهوم شناسی حکمت حکیم ابوالقاسم فردوسی* (بلخاری قهی: بیتا) نیز به حکمت در شعر این دو شاعر به طور جداگانه پرداخته شده است. مقالات مرتبط با موضوع پژوهش نیز عبارت‌اند از: «جستاری در کشف ریشه‌های ایرانی مفاهیم مشترک حکمی متنبّی و فردوسی» (سبزیان‌پور: ۱۳۸۴) که در آن به ریشه‌های مشترک حکمت در شعر این دو شاعر پرداخته شده و ما نیز از آن بهره برده‌ایم. «بررسی تطبیقی مضمون‌های حکمت‌آمیز در شعر متنبّی و سنایی «(زینی وند و خزلی: ۱۳۹۲) که حکمت را در شعر این دو شاعر بررسی کرده است.

متنبّی شاعر حکیم

متنبّی (۳۰۳-۳۵۳ق) شاعر و حکیم بلندآوازه‌ی عرب و یکی از تأثیرگذارترین شاعران این زبان است که همه جا شعرش با حکمت گره خورده است. وی در سال ۳۵۴ق به دعوت ابن عمید به ایران سفر کرد. مدتی در ارجان (بین خوزستان و فارس) اقامت داشت سپس قصد عضدالدوله در شیراز نمود. او در مدت اقامت خود در ایران و مخصوصا شیراز قصاید و قطعات مهمی سرودکه نشان می‌دهد این سفر تا چه اندازه بر او اثرنهاده و در کارنامه‌ی شعری او موجب دگرگونی شده است. «عقاد» میگوید: حکمت متنبّی بر دیگر اغراض شعری او برتری دارد و این دلیلی بر فیلسوف بودن اوست (الزبیدی، ۱۴۱۰: ۱). بطرس البستانی معتقد است که او گوی سبقت را در زمینه حکمت از همه شاعران قبل از خود ربوده است (البستانی، ۱۹۶۸:،ج۲: ۳۴۴؛ فروخ، ۱۹۸۵: ج۲: ۴۷۹). حضور حکمت در شعر متنبّی به قدری پررنگ است که «صاحب بن عباد» ۳۷۰ بیت حکمی از شعر متنبّی را جمع کرده است که هر بیت آن یک ضرب المثل است (ضیف، ۱۹۶۰: ۲۲۵ و ۲۲۶). یکی از ویژگیهای مهمّ حکمتهای او این است که به قلب مردم نزدیک و با احساسات آنها هماهنگ هستند (الطّبال، ۱۹۸۵: ۱۲۱). منابع حکمت متنبّی فراوان است از جمله؛ جریانهای فکری و ادبی روزگار او همچون اندیشه و فکر یونانی و فرهنگ ایرانی و فلسفه و تصوف که در روزگار او شکوفا شده بود. اینها همه تأثیر فراوانی در حکمت متنبّی داشته است (عسکری، ۱۳۸۹: ۸۶). اما، منبع حکمت متنبّی بیش از هر چیز خود او و زندگیش است.

فردوسی، شاعر حکیم

فردوسی (۳۲۹-۴۱۱ق)، از بزرگترین شاعران زبان فارسی و یکی از نامدارترین حماسه‌پردازان جهان است. او از دیرباز به لقب حکیم مشهور بوده‌است. سوزنی سمرقندی و مؤلّف کتاب *عجایب المخلوقات* -که هر دو در قرن ششم میزیسته اند – فردوسی را حکیم نامیده‌اند (سوزنی، ۱۳۴۴: ۲۲۷ ؛ فردوسی، ۱۳۷۶: ۲۴۶). در کتاب *امثال و حکم* دهخدا، بیش از ۳۰۰۰ بیت حکیمانه از *شاهنامه* فراهم آمده است. فردوسی از شاعران حکیمی است که حکمت در سرتاسر *شاهنامه‌ی* او حکومت دارد (زرینکوب، ۱۳۸۱: ۱۲۲). حکیم جدای از شخصیت علمیاش، از دیدگاه امروزین یک روانشناس و معلّم اخلاق نیز هست (بهمنی مطلق، ۱۳۹۲: ۲۶) و *شاهنامه* به تعبیر ابن اثیر جزری صاحب کتاب *المثل السایرفی‌الادب‌الکاتب والشاعر* «قرآن عجم است» (ر.ک: جوکار، ۱۳۸۹: ۹۸)؛ زیرا *قرآن* سراسر حکمت و اخلاق است و *شاهنامه* نیز بی‌تشبیه، چنین ظرفیتی داد. فردوسی زبان عربی میدانست و دیوان شعرای معروف عرب را خوانده بود و به دلیل پایگاه دهقانی‌اش از فرهنگ و آیینهای باستانی ایران آگاهی کافی داشت و توانسته بود فرهنگ ایران پیش از اسلام را با فرهنگ ایران پس از اسلام پیوند دهد.

تفاوتهای حکمت در دیوان متنبّی و *شاهنامه*

به گمان بعضی محققان حکمت فردوسی حکمت خسروانی است که همان عرفان و فلسفه ایران باستان است (ر.ک: رضی، ۱۳۸۴: ۸۶) و این با حکمت متنبّی تفاوتهایی دارد. متنبّی، اگر نه به اندازه‌ی فردوسی، میتوانسته از راه اندیشه های فارابی که تقریبا همعهد او بوده و در دمشق و بغداد هم زیسته و نیز از راه ترجمه آثار پهلوی به عربی و نیز سفرش به ایران و معاشرتش با آل بویه ایرانی و ... با اندیشه های حکیمانه ایرانی (همان حکمت خسروانی) آشنا شده باشد. در این تحقیق به دنبال این نیستیم که ثابت کنیم حکمت این دو شاعر حکیم کاملا شبیه به هم بوده؛ و نیز فقط به دنبال نشان دادن تشابهات حکمی در شعر آنها نیستیم، چراکه مطالعه‌ی تطبیقی لزوما شباهت ها را شامل نمیشود و بیان تفاوتها نیز از موضوعات این روش بررسی است. یکی از موارد تفاوت حکمت و اخلاق در *شاهنامه* و دیوان متنبّی این است که *شاهنامه* یک منظومه‌ی داستانی، اساطیری، حماسی و تاریخی است و حکمت و اخلاق مورد نظر فردوسی معمولا فقط در ابیات پراکنده نیامده اند بلکه چون کتاب او شکل داستانی دارد، در رفتار و گفتار و تصمیمات اشخاص داستانها نمود پیداکرده‌اند و این همان چیزی است که در دیوان متنبّی نمودی ندارد زیرا او منظومه نگفته بلکه عمدتا قطعه و قصیده ساخته است و حکمتش در ابیات و مصراعهای این قالبها منحصر مانده است. از دیگرسوی، در *شاهنامه* حکمت و اخلاق به شکل عملی در زندگی شخصیتها و قهرمانان و پهلوانان حضور و نمود دارد؛ یعنی حکمتی زنده و زیسته است و اغلب بیتهایی که ما به عنوان شاهد نقل کردهایم از زبان همین شخصیتهاست. از نظر فردی و شخصیتی نیز تفاوتهای آشکاری بین این دو شاعر است که به طورقطع در حکمت و اخلاق مورد نظرشان تأثیرنهاده‌است. فردوسی دارای شخصیتی فروتن و قانع است اما فخر فروشی و خودستایی یکی از بعدهای قوی شخصیت متنبّی است به گونهای که کسی را بالاتر از خود نمیداند:

إنْ أکُنْ مُعْجِباً فَعُجْبُ عَجیبٍ لمْ یَجِدْ فَوقَ نَفْسِه مِنْ مَزیدِ (متنبّی، ۱۴۰۳: ۲۱)

(ترجمه: اگر من فخرفروش هستم، این فخرفروشی از انسانِ شگفت‌انگیزی است که کسی را بالاتر از خود نمی‌داند).

احتمالاً یکی از دلایلی که موجب شده به وی لقب متنبّی (مدعی پیامبری) بدهند همین ویژگی شخصیتی متبلور در بیت زیر بوده است (منوچهریان، ۱۳۸۷ :۳۲)، که برای خود مقام و ارزشی در حد حضرت عیسی (ع) قائل شده است:

ما مُقامی بأرضِ نَخْلَةَ الّا کَمُقامِ المسیحِ بینَ الیهودِ (متنبی، ۱۴۰۳: ۲۰)

ترجمه: بیگمان اقامت من در سرزمین نخله (روستای نخله) همچون اقامت مسیح (ع) در میان یهودیان است.

دیگر تفاوت شخصیتی این دو شاعر آن است که متنبّی، اعتقادات دینی و اخلاقی محکمی نداشت «التنوجی» درباره اعتقادات او می‌گوید: ما در اشعار متنبّی تحقیر دین و کفر را می‌بینیم. این تحقیر عقاید دینی به شکل افراط در مدح ممدوحان ظاهر می‌شود (التنوجی، ۱۳۹۴: ۴۸). اما فردوسی برخلاف متنبّی و به گواهی شعر و زندگی‌اش، دارای اعتقادات دینی و اخلاقی قوی بوده است،

به‌گونه‌ای که جز هجونامه «محمود غزنوی» هرگز لفظ رکیک و ناپسند در کتاب خود نیاورده است (رنجبر، ۱۳۹۴: ۹) و اساساً بیت‌هایی از هجونامه که مورد استناد قرار گرفته است، بی‌تردید از فردوسی نیست (ریاحی، ۱۳۸۰: ۲۳۲). او در مدح اهل‌بیت می‌گوید

اگر چشـــم داری به دیگر ســـــرای به نزد نبی و وصی گیر جای
هرآن‌کس که در جانش بغض علی‌ست از و زارتر در جهان زار کیست (فردوسی، ۱۳۷۹، ج ۱: ۲۰)

شباهت مضمون و تصویرسازی بی‌اعتباری دنیا

بی‌ارزشی و بی‌اعتباری دنیا، موضوعات و ابعاد مختلفی را در برمی‌گیرد که ما به جنبه‌های مشترک این موضوع همراه با تفاوت‌های مختصر آن می‌پردازیم:

کاروانسرایی دنیا

متنبّی سرنوشت انسان را گوشزد می‌کند و به یاد می‌آورد که دنیا کاروان گهی است که به‌زودی از آن بار رحیل خواهیم بست و به‌ناچار باید درنگی در آن کرد:

نَحنُ بَنوالموتَی فَما بالُنا نَعَافُ ما لابُدّ مِن شُربِه (متنبّی، ۱۴۰۳: ۵۵۷)

(ترجمه: ما فرزندان مرگیم پس چرا باید از آنچه مجبور به نوشیدن آن هستیم دوری کنیم).

اهل دنیا کاروانی هستند که در بین راه جهت خستگی فرود آمده‌اند و ناگاه سالار کاروان بانگ بر آرد که کوچ کنید که این جای استراحت نیست پس کاروانیان کوچ کنند و به‌جای دگر روند:

خروشی برآید که بر بند رخت نبینی به جز دخمه گور تخت (فردوسی، ۱۳۷۹، ج ۴: ۳۵۲)

هر دو شاعر به زیبایی از استعاره تمثیلی برای بیان مفهوم خود استفاده کرده‌اند. تشبیه اهل دنیا به کاروانی که در مکانی فرود آمده و اندک زمانی درنگ می‌کند سپس بانگ کوچ به صدا درمی‌آید که باید رفت.

در منظومه دینی به‌ویژه قرآن و نهج‌البلاغه به گذرانی بودن زندگی دنیوی و ناپایداری آن بسی اشارات رفته است: «أَلَا وَ إِنَّ الدُّنْيَا قَدْ تَصَرَّمَتْ وَ آذَنَتْ بِانْقِضَاءٍ؛ بدانید که دنیا پیوند بریده است و روی در رفتن دارد» (نهج‌البلاغه/ خطبه ۵۲)

بیرحمی دنیا

متنبّی با کاربرد استفهام انکاری شدّت بی‌مهری دنیا به اهل آن را جلوه‌گر می‌سازد که هیچ جمعی در دنیا نیست که پراکنده نشود؛ پادشاهان با گنج‌هایشان از بین رفتند و دنیا به عظمت و شوکت آنها رحمی نشان نداد:

أینَ الأکاسِرَةُ الجَبَابِرةُ الأُلی کَنَزوا الکُنوزَ فَما بَقینَ و لابَقوا (متنبّی، ۱۴۰۳: ۲۸)

(ترجمه: کجایند آن خسروانِ جبّار که گنج‌ها توختند؛ نه گنجشان به جا ماند و نه خود به جا ماندند).

به دنیا امید نداشته باشید که با جمشید پادشاه ایرانی چه بد تا کرد که نه وی به جا ماند و نه تخت و گنجش:

به گیتی مدارید چندین امید نگر تا چه بد کرد با جمشـید
به فرجام هم شد از گیتی بدر نماندش همان تاج‌وتخت و کمر (فردوسی، ۱۳۷۹، ج ۱: ۹۹)

جمشید یکی از پادشاهان اساطیری ایرانی است و در شاهنامه، فرزند تهمورث و شاهی فرهمند است که سرانجام به‌خاطر خودبینی و غرور، فرّه ایزدی را از دست می‌دهد و به دست «ضحّاک» کشته می‌شود.

برتری مرگ بر زندگی ذلّتبار

هرکس به زندگی ننگین و حقارت‌آمیز تن دهد مرگ بهتر از آن زندگی است:

ذلَّ مَن یَغبطُ الذَّلیلَ بِعیشٍ رُبَّ عَیشٍ أخَفُّ مِنه الحمامُ (متنبّی، ۱۴۰۳: ۱۶۴)

(ترجمه: خوار بوَد هرکه بر زندگیِ ذلیلِ خوار غبطه خورَد، بسا زندگی که مرگ از آن سهل‌تر و سبک‌تر بوَد).

فردوسی نیز در این موضوع می‌گوید:

مرا خوش‌تر آید بنام بلند ازین زیستن با هراس و گزند (فردوسی، ۱۳۷۹، ج ۴: ۲۱۵)

فراگیری مرگ

هیچ موجودی نیست که مزه مرگ را چشیده باشد و زنده بازگشته باشد:

فَالموتُ تُعْرَفُ بالصّفاتِ طِباعُهُ لَمْ تلْقَ خَلْقاً ذَاقَ موتاً آئبا (متنبّی، ۱۴۰۳: ۱۱۰)

(ترجمه: که مرگ را از رهِ می‌شناسند؛ هیچ آفریده‌ای نیست که طعم مرگ را چشیده و زنده بازگشته باشد).

وی نیز در ابیاتی دلنشین بیان می‌کند که از هر قشر و هر نژادی باشیم دیر یا زود مرگ به سراغمان می‌آید:

که جز مرگ را کس ز مادر نزاد ز دهقان و تازی و رومی نژاد (فردوسی، ۱۳۷۹، ج ۷: ۴۰۹)
همه مرگ راییم شاه و سپاه اگر دیرمانیم، اگر چندگاه (همان، ج ۶: ۴۰۴)

آیه مبارکه می‌فرماید: «کُلُّ نَفسٍ ذائقةُ الموتِ» (آل عمران/ ۱۸۲). (ترجمه: هر آفریده‌ای طعم مرگ را میچشد).

و همچنین آیات دیگر و روایات دینی که بر شمول مرگ و استثناپذیر بودن آن تأکید شده است.

تصویر درندگی مرگ

بیشترین بی‌اعتباری دنیا با مرگ معنا پیدا می‌کند. چون مرگ آید خط بطلانی است بر تمامی داشته‌های دنیا. هر دو شاعر تصویر پرنده را برای مرگ به کار می‌برند و متنبّی مرگ را پرندهای شبیه می‌داند که با بال‌هایش به پرواز درمی‌آید و بر انسان می‌نشیند:

وَ لَمْ یَرِ انَّ الموتَ فوقَ شَواتِه معارٌ جناحٍ مُحسِنِ الطَیرانِ (المتنبی، ۱۴۰۳: ۲۳۲)

فردوسی با استعاره مکنیه مرگ به پرندهای همچون کرکس یا باز تشبیه می‌کند که به ضعیف و قوی رحم نمی‌کند:

رها نیست از چنگ و منقار مرگ پی پشه و مور، با پیل و گرگ (فردوسی، ۱۳۷۹، ج ۷: ۹۹)
به پیر و جوان یک‌به‌یک ننگرد شکاری که پیش آیدش بشکرد)*همان*، ج ۱: ۲۲۳)

تشبیهات فردوسی از مرگ، خشن‌تر و زهرآلودتر از متنبّی است؛ زیرا فردوسی درندگی مرگ و زهرآلود بودن تیغ آن را با تمام وجود درک کردهاست و دل بدان نبسته است.

و متنبی بار دیگر آن را همچون دزدی می‌داند که بی‌آنکه دست و پایی داشته باشد به دیگران می‌تازد:

وَ مَا الموتُ الّا سارقٌ دقَّ شخصُه یَصولُ بلاکفٍ وَ یسعی بلارجُلٍ (متنبی، ۱۴۰۳: ۷۳)

و آن را سیری‌ناپذیر می‌داند:

لا یَعتقــی بلدٌ مسراه عن بلدٍ کالموت لیسَ لَه ریٌ و لا شَبِعُ (متنبی، ۱۴۰۳: ۲۱۱)

تصویر غفلت آدمی و سرقت روزگار

متنبّی با یک استعاره مکنیه، روزگار را به دزدی تشبیه کرده که در زمان غفلت آدمی، در طلب چیزهای ارزشمند آدمی برمی‌گردد و به‌سرعت دست به اقدام می‌زند:

وَ عادَ فی طلبِ المتروکِ تارکُه إنّا لَنَغْفُلُ و الأیّامُ فی الطلَبِ
مَا کانَ أقْصرَ وقتاً کانَ بَینَهما کأنّه الوقتُ بَینَ الوَرْدِ و القُربِ (متنبّی، ۱۴۰۳: ۴۳۵)

(ترجمه: زان سپس، آن [روزگارِ] تارک در پیِ [دُرِّ] متروک بازآمد. ما غافلیم و ایّام از طلبش غافل نیست. چه کوتاه بود آن برخه زمان میانِ آن دو! گویی شبی بیش نبود میان آبشخور و شربِ آب).

فردوسی نیز با استفاده از آرایه تشخیص به زیبایی این مضمون را به تصویر کشیده است و از دوستی با روزگار برحذر می‌دارد که آدمی در غفلت است و روزگار با فریب و بی‌وفایی به‌سرعت به تاراج روی می‌آورد:

تو با چرخ گردون مکن دوستی که گه فقر اویی و گه پوستی
چه جویی ز کردار او رنگ‌وبوی بخواهد ربودن چو بنمود روی (فردوسی، ۱۳۷۹، ج ۸: ۱۰۲)

و امام علی (ع) با بینش می‌فرماید: «إزهدْ فی الدنیا یُبصرکَ اللّهُ عوراتِها و لا تَغفلْ فلیستْ بمغفولٍ عَنک» (نهج‌البلاغه، ۱۳۸۸: ۷۴۵). (ترجمه: به دنیا بی‌رغبت باش که خدا تو را به زشتی‌های آن بینا سازد و غافل نباش که او از تو غافل نباشد).

تصویر زمانه و همراهی سختی و آسانی

هر دو شاعر زمانه را به نوشیدنی دووجهی تشبیه می‌کنند که یک طعم آن تلخی و شرنگ است و طعم دیگرش شیرینی و شهد است و بر یک حال ثابت نیست. متنبی می‌گوید: هیچ شادی در دنیا بی‌نقص و کامل نیست اگر شیرینی هست تلخی نیز همراه آن است:

جَمَحَ الزَّمانُ فَما لذیذٌ خالصٌ ممّا یَشُوبُ و لا سُرورُ کامِلُ (متنبّی، ۱۴۰۳: ۳۰۵)

(ترجمه: زمانه سرکش شده است؛ هیچ نوشی ناب و بینیش نباشد، هیچ شادی و خوشی بی‌نقص نیست).

شگفتی رفتار زمانه ازآن‌جهت است که امری واحد را هم سبب شادی و هم اندوه می‌سازد:

وَ إنْ سَرَرْنَ بِمَحبوبٍ فَجَعْنَ بِه وَ قَدْ أتَیْنَکَ فی الحالَیْنِ بالْعَجَبِ (متنبی، ۱۴۰۳: ۴۳۶)

(ترجمه: و اگر زمانه تو را با محبوبی شادمان کند (دیری نپاید که) تو را (در سوگش) اندوهگین سازد و در هر دو حالت تو را با شگفتی روبرو سازد).

زمانه بر یک حالت باقی نمی‌ماند شهد و شرنگ آن با هم است:

زمانه بیک سان ندارد درنگ گهی شهد و نوش است و گاهی شرنگ
چنین است آیین گردنده دهر گهی نوش بار آوردگاه زهـــر (فردوسی، ۱۳۷۹، ج ۴: ۳۲۵)

پدیده ناپایداری لذات و همراهی آنها با درد و رنج و تومان بودن نوش و نیش در زندگی انسان امری واقعی و مشهود است.

تشبیه دنیا به عروس

از ویژگی‌های عروس زیبایی و زرق‌وبرق تصنّعی و ساختگی آن است که در ورای آن حقیقتی غیر از آن است که به چشم می‌آید و این عروس و معشوقه با نفاق و دورنگی عجین شده است و زیبایی ظاهرش با بی‌وفایی باطنی‌اش گره‌خورده است که پیشه‌ای جز نقض و بی‌وفایی ندارد.

متنبّی با یک تشبیه زیبا و جان‌بخشی به آن، دنیا را به معشوقه‌ای مانند می‌کند که با نیرنگش نه عهد و وفایی نگه می‌دارد و نه وصال و شادمانی به بار می‌آورد:

وَ هی معشوقةٌ عَلَی الغَدر وَ لا تَحـــ فَظ عهداً و لا تتممّ وصلا
شیـــمُ الغانیـــات فیها فَلا أد ری لذا أنّثَ اسمُها النّاس أمْ لا (متنبّی، ۱۴۰۳: ۴۰۷)

(ترجمه: دنیا در نزد دنیاپرستان دوست‌داشتنی است، باوجوداینکه حیله‌های بسیار می‌کند و مراعات عهد و پیمان نمی‌کند، اخلاق زنان خواننده را دارد، نمی‌دانم آیا مردم به همین خاطر، آن را اسم مؤنث می‌دانند یا علت دیگری دارد).

فردوسی نیز با استفاده از صنعت تشخیص، دنیا را به معشوقه‌ای که با فریب شادی تو را می‌رباید و در سختی و آسانی تو را رها می‌کند و عهد و وفایی ندارد و جفا و ظلم می‌آورد:

بدان ای پسر کاین سرای فریب ندارد ترا شادمان بینهیب (فردوسی، ۱۳۷۹، ج ۷: ۸۷)

امام علی (ع) می‌فرمایند: «یا دنیا یا دنیا إلیکَ عنّی, أ بی تعرضت؟ أم إلی تشوقت؟ لا حانَ حینک، هیهات! غرّی غیری لا حاجةَ لی فیک، قد طلقتُک ثلاثاً لارجعةَ فیها، و...» (نهج‌البلاغه، ۱۳۸۸: ۵۸۶). (ترجمه: ای دنیا، ای دنیا از من بگذر، آیا خود را برای من عرضه می‌کنی و می‌نمایانی (تا اینکه مرا بفریبی و از حق بازداری) یا به من عشق می‌ورزی و خواهان من هستی؟ هنگام تو نزدیک مباد (که مرا بفریبی)، (آرزوی تو) چه بعید و دور است، دیگری را بفریب که من به تو نیازی ندارم و ترا سه بار طلاق گفته‌ام که بازگشتی در آن نیست).

جالب اینکه امام علی (ع) و این دو شاعر، دنیا را به زنی تشبیه کردند که با نیرنگ آدمی را مجذوب می‌کند.

خوشنامی و ماندگاری آن

چون پایان آدمی مرگ است و دنیا اعتباری به آن نیست هیچ‌چیز بهتر از نام نیک برای آدمی نیست که از خود به‌جای گذارد و جاودانگی برای وی در پی دارد.

وی نام نیکو را عمری دوباره می‌داند:

ذِکرُ الفَتی عُمرُه الثّانی و حاجتُهُ ما قاتَه وَ فُضُولُ العَیْشِ أشغالُ (متنبّی، ۱۴۰۳: ۴۹۰)

(ترجمه: نام نیک برای آدمی عمر دوباره است و نیاز انسان قوت اوست و بقیه دردسر است).

در جهان کسی تا ابد عمر نمی‌کند ماندگاری و یادگاری آدمی در نام نیک است:

ترا نام باید که ماند دراز نمانی همی کار چندین مساز (فردوسی، ۱۳۷۹، ج ۴: ۲۴۱)
نباشد جهان بر کسی یادگار همه نام نیکو بود یادگار (فردوسی، ۱۳۷۹، ج ۳: ۳۲۱)

در ادبیات غنی ایرانی به نیک‌نامی به‌عنوان سرمایه ماندگار انسان پس از مرگ به فراوانی اشاره شده است.

سعید مرد نکونام نمیرد هرگز مرده آن است که نامش به نکویی نبرند

مرگ، غایت و سرانجام آدمی

دنیا گورستان انسان است و مرگ پایان آن:

یُدَفِّنُ بعضُنا بعضاً و تَمشی أواخِرُنا علی هامِ الأُولی (متنبّی، ۱۴۰۳:۲۶۸)

(ترجمه: بعضی از ما بعضی دیگر را خاک می‌کنند و آیندگان ما بر سر پیشینیان ما راه می‌روبند).

اگر در عرش هم‌باشی سرانجام مرگ تو را به فرش می‌کشاند:

سپهر بلند ار کشد زین تو سرانجام خشت است بالین تو (فردوسی، ۱۳۷۹، ج ۲: ۳۲۰)

غنیمت شمردن شادی زندگی

لذت زندگی برای آدمی شیرین‌تر و گواراتر است تا اینکه غمگین شود:

إنْعَمْ وَ لَذَّ فَلِلأُمورِ أواخر أبَداً اِذا کانَتْ لَهنَّ أوائلُ (متنبی، ۱۴۰۳: ۲۵۳)

(ترجمه: از زندگی بهره‌مند شو و لذت ببر! زیرا هر کاری را آغازی است، به‌ناچار پایانی است).

نه آن ماند ای مرد دانا نه این ز گیتی همین شادمانی گزین (فردوسی، ج ۸: ۲۴۰)
اگر دل توان داشتن شادمان به شادی چرا نگذرانی زمان (فردوسی، ج ۳: ۲۴۹)

ناکامی‌ها و حوادث در زندگی انسان‌ها فراوان است، هر دو شاعر آدمی را به بهره‌مندی از شیرینی‌های زندگی و نماندن در غم سختی‌ها فرامی‌خوانند.

بی فایدگی غم و اندوه

فَما یَدومُ سُرورُ ما سُرِرْتَ بِه وَ لا یَرُدُّهُ علیکَ الفائتَ الحَزَنُ (متنبی، ۱۴۰۳: ۱۲۵)

(ترجمه: شادی چیزهایی که به آن مسروری، دوام ندارد و اندوه و غصهٔ ازدست‌رفته را به تو بازنمی‌گرداند).

از اندوه خوردن نباشدت سود کجا بودنی بود این کار بود (فردوسی، ج ۳: ۲۹۸)

گذشته، بازگشتی ندارد

مَکارمُ لکَ فُتَّ العالمینَ بِها مَن یَستطیعُ لِأمْرٍ فائتٍ طَلَبا (متنبی، ۱۴۰۳: ۲۴۱)
وَ لکنَّ مَا یَمْضِی مِنْ الدَّهْرِ فاءتُ فجُد لی بِحَظِ البادِرِ المُتَغَنِّم(متنبی،۱۴۰۳: ۲۷۱)

(ترجمه: تو فضایلی داری که در آن بر همه پیشی گرفته‌ای – چه کسی می‌تواند امر گذشته را باز گرداند؟ هرچه از دنیا می‌گذرد، باز نمی‌گردد؛ پس، با سرعت و اغتنام فرصت به من ببخش).

بگفت این شد و روزگارش به سر زمان گذشته نیاید به بر (فردوسی، ۱۳۷۹، ج۳: ۲۹۷)
ز گردون گردان که یارد گذشت خردمند گرد گذشته نگشت (فردوسی، ج ۳: ۳۰۰)

دنیا و پس گرفتن نعمتهایش

أبَداً تَسْتَرِدُ ما تَهَبُ الدُنیا فَیا لَیتَ جُودَها کانَ بُخْلا(متنبی، ۱۴۰۳: ۳۰۰)

(ترجمه: همواره دنیا آنچه را می‌بخشد، پس می‌گیرد. ای‌کاش سخاوتش بخل بود!).

جهانا مپرور چو خواهی درود چو میبدروی پروریدن چه سود
جهانا ندانم چرا پروری چو پروردهی خویش را بشکری (فردوسی، ج ۲: ۵۹۵)

جهان عبرتکده است

وَ لو لَمْ تُبْقِ لَمْ تَعِشْ البَقایَا وَ فی الماضِی لِمَنْ بَقِی اعتِبارُ (متنبی، ۱۴۰۳: ۲۵۱)

(ترجمه: اگر بقیه دشمنان را نگه نمی‌داشتی، کسی زنده نمی‌ماند. گذشته همواره برای آنها که مانده‌اند، مایه عبرت است).

جهان سربه‌سر حکمت و عبرت است چرا بهره ما همه غفلت است (فردوسی، ج ۲: ۱۰۵)

در قرآن کریم عبرت و پندگیری به‌عنوان یکی از ویژگی‌های خردمندان یاد شده است: ان فی ذلک لعبره لاولی الابصار؛ به‌راستی در این واقعه برای صاحبان بصیرت عبرتی است. (آل‌عمران /۱۳)

جدول ۱. فراوانی مضمون بی اعتباری دنیا در دیوان متنبّی و *شاهنامه*

مضمون حکمی	بی‌رحمی دنیا	مرگ آدمی	ارزش نام نیکو	گزینش مرگ بر زندگی ذلت‌بار	زمانه، همراهی سختی و آسانی
متنبّی	۱۳۵	۱۲۴	۳	۱۰	۱۳
فردوسی	۳۲۶	۱۰۰	۹	۴	۱۳

بی‌وفایی دنیا، در شاهنامه بیشترین فراوانی را به خود تخصیص داده است که به نظر نگارنده حاکی از اعتقاد راسخ فردوسی به معاد و دنیای پس از مرگ است که موجب بی‌اعتبار دانستن دنیا و ثروت آن می‌شود و به آدمی هشدار می‌دهد که نباید دلبسته این دنیا شد و باید از خود نام نیکو به‌جای گذارد. متنبّی مرگ را پایان آدمی می‌داند که این مفهوم از فراوانی بیشتری در شعر او به نسبت فردوسی برخوردار است؛ زیرا فردوسی، مرگ را آغاز زندگی دوباره می‌داند.

مجد و عظمت در شعر متنبّی، جایگاه ویژه‌ای را به خود اختصاص داده است؛ زیرا وی صاحب شخصیتی بلندپرواز و ایده‌آل‌گراست که از دیدگاه وی برای نیل به مجد و بزرگی، باید از هیچ تلاشی دریغ نکرد و این مجد با مال و مکنت درهم گره‌خورده است به‌گونه‌ای که اگر در زندگی وی این عظمت خدشه‌دار شود مرگ را بر آن ترجیح می‌دهد به همین دلیل است که موضوع ترجیح‌دادن مرگ بر زندگی ننگین، به نسبت فردوسی، از فراوانی بیشتری در شعر وی برخوردار است

نتیجه‌گیری

۱. درون مایه های مشترک حکمت آمیز در اشعار متنبّی و فردوسی از جمله بیاعتباری دنیا با موضوعات مرتبط آن با فراوانی قابل مشاهده و تحلیل است. تفاوتهایی نیز علاوه بر قالب و اسلوب اثر در بُعد شخصیتی و فردی نیز وجود دارد: از جمله آنها فروتنی و پایبندی فردوسی به اصول اخلاقی و دینی و اعتقاد راسخ وی به معاد، و غرور و مباهات به خود در شعر متنبّی موج میزند.

۲. شیعی بودن دو شاعر، فرهنگ اسلامی، حکمت ایران باستان و حکمت عربی کهن، الهامات شعری از منابع حکمت در شعر این دو شاعر بوده است. متنبّی به دلیل نفوذ حکمت ایرانی در متون و فرهنگ عربی و نیز سفرش به ایران از حکمت ایران تأثیر پذیرفته و سبب شباهت با *شاهنامه* که تجلّی اصیل این حکمت میباشد، شده است. فردوسی نیز به علت آگاهی گسترده از فرهنگ و ادبیات عربی و تأثیرپذیری مستقیم وی از فرهنگ اصیل ایرانی مضامین مشابه بسیاری با متنبّی از نظر موضوعات حکمی آفریده‌است و این نشان از تأثیرپذیری مستقیم فردوسی از فرهنگ غنی ایرانی از یک سو، و نفوذ و تأثیر اندیشههای ایرانی بر فرهنگ عربی از راه ترجمه متون و برخوردهای فرهنگی از سوی دیگر است.

۳. فردوسی کاخی میسازد که سر به آسمان میساید و از حوادث روزگار در امان میماند ولی متنبّی همان مصالح را به پای کار میآورد و خانههای کوتاه و یک طبقه میسازد.

۴. تصویرهای پیچیده و نیازمند شرح و تأمّل متنبی، از مقتضیات شعر مدحی و درباری است. در حالیکه تصاویر فردوسی، روشن، کوبنده، مؤثر و مردمی است.

ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسندگان

مشارکت نویسنده در این مقاله به شکل زیر است:

نویسنده به تنهایی مسئول مفهوم‌پردازی، نگارش و بازبینی مقاله است.

تعارض منافع

بر اساس اظهارات نویسنده، این مقاله تعارض منافعی ندارد.

حامی مالی

بنابر اظهارات نویسنده این پژوهش هیچگونه حامی مالی ندارد.

سپاسگزاری

از تمامی مشارکت کنندگان در این پژوهش سپاسگزاری می شود.

منابع

آباد، مرضیه (۱۳۸۶). تاریخ الأدب العربی فی العصر العباسی. تهران: سمت.

ابوالعتاهیه (بی‌تا). دیوان ابوالعتاهیه (مقدمه و شرح: مجید طراد). بیروت: دارالکتاب العربی، الطبعة الثانیة.

البستانی، بطرس (۱۹۵۳). أدباء العرب فی الجاهلیة و صدر الإسلام. بیروت: مکتبة صادر.

البستانی، بطرس (۱۹۶۸). أدباء العرب فی العصر العباسی. بیروت: دارالمکشوف.

البستانی، فؤاد افرام (بی‌تا). المجانی الحدیثة عن مجانی الأدب. بیروت.

التنوجی، محمد (۱۹۹۲). تاریخ مدینة الإسلام. بیروت.

الحاج حسن، حسین (۱۴۱۷). أدب العرب فی العصر الجاهلیة. بیروت: المؤسسة الجامعة للدراسات و النشر و التوزیع.

الحسین، قصی (۱۹۹۸). تاریخ الأدب العربی: العصر الأموی. بیروت: دار و مکتبة الهلال.

الخفاجی، محمد عبدالمنعم (۱۹۸۴). الحیاة الأدبیة فی عصر صدر الإسلام. بیروت: دارالکتاب اللبنانی.

الخفاجی، محمد عبدالمنعم (۱۹۹۰). الأدب العربی و تاریخه فی العصر الأموی و العباسی. بیروت: دارالجیل.

الخلیف، یوسف (۱۹۸۱). تاریخ الشعر فی العصر العباسی. القاهرة: دارالثقافة.

الزبیدی، علی (۱۴۱۰). «مقدمة لدراسة حکم المتنبی: الحکمة فی الآداب القدیمة». *آداب المستنصریة*، *۱۷*، ۱۱–۲۴.

السبح، علی، شرف، عبدالعزیز، و خفاجی، محمد (۱۴۱۲). الأدب الإسلامی: المفهوم و القضیة. بیروت: دارالجیل.

الطبال، احمد (۱۹۸۵). المتنبی: دراسة نصوص من شعره. طرابلس: المکتبة الحدیثة.

الطریفی، یوسف عطا (۲۰۰۹). شعراء العرب و تاریخه فی العصر الجاهلی. بیروت: الأهلیة.

عباس، احسان (۱۹۷۸). اتجاهات الشعر العربی المعاصر. الکویت: المجلس الوطنی للثقافة و الفنون و الآداب.

عطیة، محمد هاشم (۱۹۳۶). الأدب العربی و تاریخه فی العصر الجاهلی. مصر: مطبعة مصطفی الباجی الحلبی.

غازی، طلیمات، و الاشغر، عرفان (۲۰۰۲). الأدب الجاهلی: قضایاه، أغراضه، أعلامه. بیروت: دارالفکر المعاصر.

غنیمی هلال، محمد (بی‌تا). الأدب المقارن. بیروت: دارالعودة و الثقافة.

فاخوری، حنا (۱۳۸۰). تاریخ الأدب العربی. تهران: توس.

فروخ، عمر (۱۹۸۵). تاریخ الأدب العربی (الجزء الثانی). بیروت: دارالعلم للملایین.

قرآن کریم (بی‌تا).

قطب، سید (۲۰۰۳). النقد الأدبی: اصوله و مناهجه. القاهرة: دارالشروق.

المتنبّی، ابوطیب (۱۴۰۳). دیوان المتنبّی. بیروت: دار بیروت للطباعة و النشر.

المرؤة، محمد رضا (۱۹۹۰). عبدالله بن معتز: خلیفة یوم و لیلة. بیروت: دارالکتب العلمیة.

مصطفی، محمود (۱۹۳۷). تاریخ الأدب العربی: عصری صدر الإسلام و الدولة الأمویة (الجزء الأول). القاهرة: مطبعة مصطفی البابی.

ملحس، ثریا عبدالفتاح (۱۹۸۹). حزب الشیعة فی أدب العصر الأموی. بیروت: دارالکتاب العالمی.

هدارة، محمد مصطفی (۱۹۹۵). الشعر فی صدر الإسلام و العصر الأموی. بیروت: دارالنهضة العربیة.

بهمنی‌مطلق، یدالله (۱۳۹۲). «اندیشه‌های اخلاقی و تربیتی فردوسی در شاهنامه و مقایسه آن با نظریه‌های اخلاقی و تربیتی خواجه نصیر طوسی در اخلاق ناصری». *مطالعات نقد ادبی*، ۸(۳۱)، ۱۴—۵۵.

جوکار، منوچهر (۱۳۸۹). «آیا شاهنامه ملحمه است؟». *دوفصلنامه تاریخ ادبیات*، ۲(۴)، ۷۸—۱۰۰.

رنجبر، احمد (۱۳۹۴). جاذبه‌های فکری فردوسی. تهران: امیرکبیر.

رضی، هاشم (۱۳۸۴). حکمت خسروانی. تهران: بهجت.

رودکی سمرقندی، جعفر بن محمد (۱۳۸۲). دیوان رودکی سمرقندی .

ریاحی، محمد امین (۱۳۶۸). زندگی، اندیشه و شعر کسایی. تهران: توس.

ریاحی، محمد امین (۱۳۸۰). فردوسی. تهران: طرح نو.

زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۸۱). نامورنامه: درباره فردوسی و شاهنامه. تهران: سخن.

زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۸۵). از گذشته ادبی ایران. تهران: سخن.

زینیوند، تورج، و خزلی، مسلم (۱۳۹۴). «بررسی تطبیقی مضمون‌های حکمت‌آمیز در شعر متنبّی و سنایی». *پژوهشنامه ادبیات تعلیمی*، ۵(۱۹)، ۱۳۱—۱۶۹.

سبحانی، توفیق (۱۳۸۶). تاریخ ادبیات ایران. تهران: زوّار.

سبزیان‌پور، وحید (۱۳۸۴). «جستاری در کشف ریشه‌های ایرانی مفاهیم حکمی متنبّی و فردوسی». *فرهنگ*، ۱۸(۳)، ۹۵—۱۲۳.

سوزنی، محمد بن مسعود (۱۳۴۴). دیوان. تهران.

شجاع‌پوریان، ولی‌الله (۱۳۷۶). اخلاق و حکمت عملی در شعر متنبّی. اهواز: دانشگاه شهید چمران.

شوقی، ضیف (۱۹۶۰). الفن و مذاهبه فی الشعر العربی. القاهرة: دارالمعارف.

شوقی، ضیف (بی‌تا). تاریخ الأدب العربی: العصر الإسلامی. القاهرة: دارالمعارف.

صفا، ذبیح‌الله (۱۳۸۷). تاریخ ادبیات در ایران و قلمرو زبان پارسی. تهران: فردوس.

فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۷۹). شاهنامه (به کوشش سعید حمیدیان). تهران: قطره.

منوچهریان، علیرضا (۱۳۸۷). ترجمه و تحلیل دیوان متنبّی. تهران: زوّار.

میرباقری‌فرد، سید علی‌اصغر، شریفی، غلامحسین، و همکاران (۱۳۸۸). تاریخ ادبیات ایران. تهران: سمت.

نهج‌البلاغه (۱۳۸۸). ترجمه محمد دشتی. قم: بقیةالله.

نظری‌منظم، هادی (۱۳۸۹). «ادبیات تطبیقی: تعریف و زمینه‌های پژوهش». *ادبیات تطبیقی*، ۱(۲)، ۲۲۱—۲۳۷.

ولف، فریتس (۱۳۷۷). فرهنگ شاهنامه. تهران: اساطیر.

یزدانی، زینب (۱۳۸۴). رودکی (مشاهیر ایرانی). تهران: تیرگان.

References

Abad, M. (2007). History of Arabic literature in the Abbasid era. Tehran: SAMT.

Abu al-Atahiyah. (n.d.). Diwan of Abu al-Atahiyah (M. Tarad, Ed. & Annot.). Beirut: Dar al-Kitab al-Arabi.

Al-Bustani, B. (1953). Arab authors in the pre-Islamic and early Islamic eras. Beirut: Maktabat Sader.

Al-Bustani, B. (1968). Arab authors in the Abbasid era. Beirut: Dar al-Makshuf.

Al-Bustani, F. A. (n.d.). Al-Majani al-Haditha (Modern Anthologies). Beirut.

Al-Tanuji, M. (1992). History of the City of Islam. Beirut.

Al-Hajj Hasan, H. (1996). Arabic literature in the pre-Islamic era. Beirut: Al-Muassasa al-Jamiiyya.

Al-Husayn, Q. (1998). History of Arabic literature: Umayyad period. Beirut: Dar wa Maktabat al-Hilal.

Al-Khafaji, M. A. (1984). Literary life in the early Islamic period. Beirut: Dar al-Kitab al-Lubnani.

Al-Khafaji, M. A. (1990). Arabic literature and its history in the Umayyad and Abbasid eras. Beirut: Dar al-Jil.

Al-Khalif, Y. (1981). History of poetry in the Abbasid era. Cairo: Dar al-Thaqafa.

Al-Zubaydi, A. (1989/1410 AH). Introduction to the study of al-Mutanabbis wisdom: Wisdom in ancient literatures. Adab al-Mustansiriyya, 17, 11–24.

Al-Subh, A., Sharaf, A., & Khafaji, M. (1991/1412 AH). Islamic literature: Concepts and issues. Beirut: Dar al-Jil.

Al-Tabbal, A. (1985). Al-Mutanabbi: A study of selected poems. Tripoli: Al-Maktaba al-Haditha.

Al-Tarifi, Y. A. (2009). Arab poets and their history in the pre-Islamic era. Beirut: Al-Ahliyyah.

Abbas, I. (1978). Contemporary Arabic poetic trends. Kuwait: National Council for Culture, Arts and Letters.

Atiyya, M. H. (1936). Arabic literature and its history in the pre-Islamic era. Cairo: Mustafa al-Babi al-Halabi Press.

Ghazi, T., & al-Ashghar, I. (2002). Pre-Islamic Arabic literature: Issues, themes, and major figures. Beirut: Dar al-Fikr al-Muasir.

Ghunaymi Hilal, M. (n.d.). Comparative literature. Beirut: Dar al-Awda.

Fakhuri, H. (2001). History of Arabic literature. Tehran: Tous.

Farrukh, U. (1985). History of Arabic literature (Vol. 2). Beirut: Dar al-Ilm lil-Malayin.

Qutb, S. (2003). Literary criticism: Principles and methods. Cairo: Dar al-Shuruq.

Al-Mutanabbi, A. T. (1983/1403 AH). Diwan al-Mutanabbi. Beirut: Dar Beirut.

Al-Maruwa, M. R. (1990). Abd Allah ibn al-Mutazz: A one-day caliph. Beirut: Dar al-Kutub al-Ilmiyya.

Mustafa, M. (1937). History of Arabic literature: Early Islamic and Umayyad periods (Vol. 1). Cairo: Mustafa al-Babi Press.

Malhas, S. A. (1989). The Shia party in Umayyad-period literature. Beirut: Dar al-Kitab al-Alami.

Haddara, M. M. (1995). Poetry in early Islam and the Umayyad period. Beirut: Dar al-Nahda al-Arabiyya.

Bahmani-Motlagh, Y. (2013). Ferdowsi's ethical and educational views in the Shahnameh compared to Nasir al-Din Tusi’s ethical theories. *Literary Criticism Studies, 8*(31), 14–55.

Jokar, M. (2010). Is the Shahnameh an epic?. *Journal of Literature History, 2*(4), 78–100.

Ranjbar, A. (2015). Ferdowsi’s intellectual attractions. Tehran: Amirkabir.

Razi, H. (2005). Khusrawanian wisdom. Tehran: Bahjat.

Rudaki Samarqandi, J. B. M. (2003). Diwan of Rudaki. Tehran.

Riyahi, M. A. (1989). Life, thought, and poetry of Kesai. Tehran: Tous.

Riyahi, M. A. (2001). Ferdowsi. Tehran: Tarh-e No.

Zarrinkub, A. (2002). Namur-nama: On Ferdowsi and the Shahnameh. Tehran: Sokhan.

Zarrinkub, A. (2006). From Iran's literary past. Tehran: Sokhan.

Zeynivand, T., & Khezli, M. (2015). A comparative study of wisdom-related themes in the poetry of al-Mutanabbi and Sanai. *Journal of Didactic Literature, 5*(19), 131–169.

Sobhani, T. (2007). History of literature of Iran. Tehran: Zowvar.

Sabzianpour, V. (2005). An inquiry into Iranian roots of wisdom concepts in al-Mutanabbi and Ferdowsi. *Farhang, 18*(3), 95–123.

Suzni, M. B. Masud. (1965/1344 SH). Diwan. Tehran.

Shojapourian, V. (1997). Ethics and practical wisdom in the poetry of al-Mutanabbi. Ahvaz: Shahid Chamran University.

Shauqi, D. (1960). Art and its schools in Arabic poetry. Cairo: Dar al-Maarif.

Shauqi, D. (n.d.). History of Arabic literature: The Islamic period. Cairo: Dar al-Maarif.

Safa, Z. (2008). History of literature in Iran and the Persian-speaking world. Tehran: Ferdows.

Ferdowsi, A. (2000). Shahnameh (S. Hamidian, Ed.). Tehran: Qatre.

Manouchehrian, A. (2008). Translation and analysis of al-Mutanabbis DIwan. Tehran: Zowvar.

Mirbagherifard, S. A., Sharifi, Gh., & Colleagues. (2009). History of Iranian literature. Tehran: SAMT.

Nahj al-Balagha. (2009). M. Dashti (Trans.). Qom: Baqiyyatullah.

Nazari-Monazzam, H. (2010). Comparative literature: Definition and fields of research. *Comparative Literature, 1*(2), 221–237.

Wolff, F. (1998). Shahnameh dictionary. Tehran: Asatir.

Yazdani, Z. (2005). Rudaki (Iranian Luminaries Series). Tehran: Tirgan.

The Holy Quran. (n.d.).

New Research in Islamic Humanities Studies
Online ISSN : 2980 - 8944
https://api.lu.ac.ir/

A Comparative Analysis of Quranic Teachings on Consultation and Collective Wisdom with Modern Management Theories

Mohammad Marefat

Associate Professor, Department of Theology and Islamic Studies, NT.C., Islamic Azad University, Tehran, Iran.
Email: m.marefat@iau.ac.ir

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received 24 September 2025
Received in revised form 29 November 2025
Accepted 02 January 2026
Available online 15 January 2026

Keywords:
Quranic Teachings,
Islamic Management,
Modern Management,
Consultation,
Shura,
Collective Wisdom

ABSTRACT

Objective: The present study aims to explore the concept of "Consultation" (Shura) and "Collective Wisdom" in the Holy Quran as a fundamental pillar of social life and to compare it with participatory theories in modern management. The objective is to identify points of convergence while revealing the fundamental differences between these two approaches in terms of their foundations, objectives, and the philosophy of decision-making.

Method: This research employs a descriptive-analytical method with a comparative approach. The required data were collected through an extensive review of library documents, authoritative Quranic exegesis sources, as well as books and articles related to contemporary management theories. The collected data were subsequently subjected to qualitative analysis.

Results: The research findings indicate that consultation in the Quran transcends a mere managerial technique; it is considered a religious and moral duty rooted in values such as justice, piety (Taqwa), and the pursuit of divine pleasure. Furthermore, the comparative analysis reveals that while both Quranic and modern perspectives acknowledge the benefits of participation such as enhancing decision-making quality and strengthening social capital there exist substantial and significant differences between them concerning components such as the source of legitimacy, the ultimate criteria for decision-making, and the role of the Divine in the processes.

Conclusions: Ultimately, it is concluded that Quranic teachings, possessing profound spiritual and ethical foundations, have the capacity to offer an indigenous and effective model of Islamic management. Such a model can successfully integrate organizational efficiency with human values and can play a significant role in the theorization of Islamic human sciences, as well as in enhancing cohesion and legitimacy within contemporary organizations.

Cite this article: Marefat, M. (2026). A Comparative Analysis of Quranic Teachings on Consultation and Collective Wisdom with Modern Management Theories. *New Research in Islamic Humanities Studies*, *4* (Special Issue), 1-19. https://doi.org/10.22034/api.2026.2075486.1522

© Author retain the copyright and full publishing rights.
Publisher: Lorestan University.
DOI: https://doi.org/10.22034/api.2026.2075486.1522

Introduction

Consultation" (Shura) and "Collective Wisdom" are introduced in the Holy Quran as fundamental pillars for organizing social life. However, the relationship between this foundational principle and modern management theories which emphasize participation, collective decision making, and the utilization of shared intellectual capital has not been precisely examined. This research gap highlights the necessity of a comparative study between Quranic teachings and contemporary management literature, giving rise to a fundamental question: What is the status of consultation in the Quran, and what are its differences and convergences with the principles of modern management?. The significance of this discussion stems from several factors. First, today's organizations and societies require participatory decision-making models more than ever, and the Holy Quran possesses the capacity to provide an ethical-normative framework in this domain. Second, modern management theories predominantly focus on efficiency, whereas Quranic teachings regard consultation as a moral and religious duty rooted in justice and piety (Taqwa); this distinction creates an opportunity to present an integrated model that combines ethics with efficiency. Third, such a study can contribute to the development of theorizing in Islamic human sciences and the presentation of indigenous models in the field of management. The Holy Quran, as a guide for humanity, contains fundamental principles for organizing individual and social life. One of these principles is "consultation and the utilization of collective wisdom," which is emphasized in numerous verses (Al-Imran: 159; Al-Baqarah: 164; Al-Nisa: 82; Yunus: 24; Al-Naḥl: 11; Al-Rum: 21; Al-Shura: 38; Muḥammad: 24). On the other hand, modern management in recent decades has sought to provide efficient models for decision-making and leadership by emphasizing participatory methods and leveraging collective intellectual capital. In this context, a comparative study of Quranic teachings on consultation with modern management theories can address an important question: How can the Quranic teachings on consultation and collective wisdom be explained in comparison with modern management theories and applied within the contemporary management system? Accordingly, this research, aiming to reinterpret the Quranic foundations on the subject of consultation and compare them with modern management theories, seeks to contribute to the development of interdisciplinary knowledge between Quranic sciences and management.

Method

This research employs a descriptive-analytical method with a comparative approach. The required data were collected through an extensive review of library documents, authoritative Quranic exegesis sources, as well as books and articles related to contemporary management theories. The collected data were subsequently subjected to qualitative analysis.

Results

The research findings indicate that consultation in the Quran transcends a mere managerial technique; it is considered a religious and moral duty rooted in values such as justice, piety (Taqwa), and the pursuit of divine pleasure. Furthermore, the comparative

analysis reveals that while both Quranic and modern perspectives acknowledge the benefits of participation such as enhancing decision-making quality and strengthening social capital there exist substantial and significant differences between them concerning components such as the source of legitimacy, the ultimate criteria for decision-making, and the role of the Divine in the processes.

Conclusions

The present study, titled "A Comparative Analysis of Quranic Teachings on Consultation (Shura) and Collective Wisdom with Modern Management Theories," demonstrated that consultation in the Quran is not merely an ethical recommendation, but a fundamental principle of faith and social organization, mentioned alongside acts of worship such as prayer (Salah) and almsgiving (Infaq). This status underscores the importance of Shura as a mechanism for strengthening collective wisdom and ensuring social justice within an Islamic society.

The research findings revealed significant points of convergence between Quranic teachings and modern management theories, particularly in their emphasis on participation, enhancing decision-making quality, promoting social capital, and preventing the concentration of power. At the same time, fundamental differences were also identified. The Quran introduces Shura not merely as a managerial tool, but as a religious and moral duty, whose legitimacy is meaningful only in light of values such as justice, piety (Taqwa), and honesty. In contrast, modern management predominantly evaluates consultation within the framework of organizational efficiency and economic outcomes. This comparative analysis indicates that Quranic teachings possess the capacity to offer an indigenous model of management; a model that simultaneously considers both efficiency and ethics. In the Quran, Shura, in addition to improving the decision-making process, imbues management with a spiritual identity, guiding it towards divine pleasure and the realization of social justice. Such a model can serve as a foundation for theorizing in the field of "Islamic Management" and can help bridge the gap between modern human sciences and Islamic knowledge. From a practical perspective, this research also showed that the utilization of Shura in Islamic organizations not only increases social trust and cultural cohesion but can also strengthen the legitimacy of management systems within Muslim communities. Furthermore, the connection of Shura with ethical principles provides a capacity to address the ethical crises in contemporary management; a crisis that many Western management theories have been unable to resolve.

In sum, the present study suggests that a comparative re reading of revealed teachings and scientific theories can offer a novel, comprehensive, and more humane model of management. This is a model that simultaneously considers organizational efficiency, social justice, and moral excellence, and can serve as a basis for transformation in both the theory and practice of management in Islamic societies.

Author Contributions

The author contributed equally to the conceptualization of the article and writing of the original and subsequent drafts.

Data Availability Statement

Data available on request from the authors.

Acknowledgements

The authors would like to thank the anonymous reviewers for their insightful comments and constructive feedback, which significantly improved the quality of this manuscript. We also extend our gratitude to our colleagues for their valuable discussions and technical support throughout this research.

Ethical Considerations

The author strictly adhered to the highest standards of research integrity. The authors avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not-for-profit sectors.

Conflict of Interest

The author declare no conflict of interest.

پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی
شاپا الکترونیکی: ۲۹۸۰-۸۹۴۴
https://api.lu.ac.ir/
دانشگاه لرستان

تحلیل تطبیقی آموزه‌های قرآنی درباره مشورت و عقل جمعی با نظریه‌های مدیریت مدرن

محمد معرفت

دانشیار، الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران شمال، تهران، ایران. رایانامه: m.marefat@iau.ac.ir

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
مقاله پژوهشی،

تاریخچه مقاله:
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۷/۰۲
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۹/۰۸
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۰/۱۲
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۱۰/۲۵

کلیدواژه‌ها:
آموزه‌های قرآنی،
مدیریت اسلامی،
مدیریت مدرن،
مشورت، شورا،
عقل جمعی

چکیده

هدف: پژوهش پیش رو با هدف واکاوی مفهوم «مشورت» و «عقل جمعی» در قرآن کریم به عنوان یکی از ارکان زندگی اجتماعی و مقایسه آن با نظریه‌های مشارکتی در مدیریت مدرن انجام شده است تا ضمن شناسایی نقاط اشتراک، تفاوت‌های بنیادین این دو رویکرد در مبانی، اهداف و فلسفه تصمیم‌گیری آشکار شود.

روش پژوهش: این تحقیق با بهره‌گیری از روش توصیفی-تحلیلی و رویکرد تطبیقی صورت پذیرفته و داده‌های لازم از طریق مطالعه گسترده اسناد کتابخانه‌ای، منابع معتبر تفسیری قرآن و نیز کتب و مقالات مرتبط با نظریه‌های جدید مدیریت گردآوری و سپس مورد تحلیل کیفی قرار گرفته است.

یافته‌ها: بر اساس یافته‌های پژوهش، مشورت در قرآن فراتر از یک راهکار مدیریتی صرف، یک وظیفه دینی و اخلاقی مبتنی بر ارزش‌هایی چون عدالت، تقوا و جلب رضایت الهی محسوب می‌شود. از سوی دیگر، مقایسه تطبیقی نشان می‌دهد که هر دو دیدگاه قرآنی و مدرن بر مزایای مشارکت مانند افزایش کیفیت تصمیم‌گیری و تقویت سرمایه اجتماعی اتفاق نظر دارند، اما در مؤلفه‌هایی چون منشأ مشروعیت، معیارهای نهایی تصمیم‌گیری و نقش خداوند در فرآیندها، تفاوت‌های اساسی و چشمگیری میان آن‌ها وجود دارد.

نتیجه‌گیری: در نهایت، نتیجه گرفته می‌شود که آموزه‌های قرآنی با دارا بودن پشتوانه‌های معنوی و اخلاقی عمیق، ظرفیت ارائه یک الگوی بومی و کارآمد از مدیریت اسلامی را دارند که می‌تواند ضمن تلفیق موفقیت‌آمیز کارایی سازمانی با ارزش‌های انسانی، در فرآیند نظریه‌پردازی برای علوم انسانی اسلامی و نیز افزایش انسجام و مشروعیت در سازمان‌های امروزی نقش بسزایی ایفا کند.

استناد: معرفت، محمد. (۱۴۰۴). تحلیل تطبیقی آموزه‌های قرآنی درباره مشورت و عقل جمعی با نظریه‌های مدیریت مدرن. *پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی*، (ویژه نامه) ۴، ۱-۱۹. https://doi.org/10.22034/api.2026.2075486.1522

ناشر: دانشگاه لرستان.

© نویسنده.

DOI: https://doi.org/10.22034/api.2026.2075486.1522

مقدمه

«مشورت» و «عقل جمعی» در قرآن کریم به‌عنوان یکی از ارکان سامان‌دهی حیات اجتماعی معرفی شده‌اند؛ اما نسبت این اصل بنیادین با نظریه‌های مدیریت مدرن ـ که بر مشارکت، تصمیم‌گیری جمعی و بهره‌گیری از سرمایه فکری مشترک تأکید دارند ـ به‌طور دقیق واکاوی نشده است. این خلأ پژوهشی، ضرورت بررسی تطبیقی آموزه‌های قرآنی با ادبیات مدیریت معاصر را برجسته می‌سازد و زمینه‌ساز پرسشی اساسی می‌شود که مشورت در قرآن چه جایگاهی دارد و چه تفاوت‌ها و هم‌گرایی‌هایی با مبانی مدیریت مدرن دارد.

اهمیت این بحث از آن‌رو است که نخست، سازمان‌ها و جوامع امروز بیش از هر زمان دیگری به مدل‌های تصمیم‌گیری مشارکتی نیازمندند و قرآن کریم ظرفیت ارائه چارچوبی اخلاقی ـ ارزشی در این حوزه را دارد. دوم آن‌که نظریه‌های مدیریت مدرن عمدتاً بر کارآمدی متمرکزند، در حالی‌که آموزه‌های قرآنی مشورت را تکلیفی اخلاقی و دینی مبتنی بر عدالت و تقوا می‌دانند؛ این تفاوت، امکان ارائه الگویی تلفیقی میان اخلاق و کارآمدی را فراهم می‌کند. سوم آن‌که چنین مطالعه‌ای می‌تواند به توسعه نظریه‌پردازی در علوم انسانی اسلامی و عرضه الگوهای بومی در عرصه مدیریت کمک کند.

قرآن کریم به‌عنوان کتاب هدایت انسان، دربردارنده اصولی بنیادین برای سامان‌دهی زندگی فردی و اجتماعی است. یکی از این اصول، «مشورت و بهره‌گیری از عقل جمعی» است که در آیات متعددی به آن توجه داده شده است (آل‌عمران: ۱۵۹؛ بقره: ۱۶۴؛ نساء: ۸۲؛ یونس: ۲۴؛ نحل: ۱۱؛ روم: ۲۱؛ شوری: ۳۸؛ محمد: ۲۴). از سوی دیگر، مدیریت مدرن در دهه‌های اخیر با تأکید بر روش‌های مشارکتی و بهره‌گیری از سرمایه فکری جمعی، کوشیده است تا مدل‌های کارآمدی برای تصمیم‌گیری و رهبری ارائه دهد.

در این میان، مطالعه تطبیقی آموزه‌های قرآنی درباره مشورت با نظریه‌های مدیریت مدرن می‌تواند به پرسش مهمی پاسخ دهد: چگونه می‌توان آموزه‌های قرآنی درباره مشورت و عقل جمعی را در مقایسه با نظریه‌های مدیریت مدرن تبیین و در نظام مدیریتی معاصر به‌کار بست؟ بر این اساس، این پژوهش با هدف بازخوانی مبانی قرآنی در موضوع مشورت و مقایسه آن با نظریات مدیریت نوین، تلاش می‌کند تا سهمی در توسعه دانش میان‌رشته‌ای میان علوم قرآنی و مدیریت ایفا نماید.

روش‌شناسی پژوهش

روش‌شناسی این پژوهش مبتنی بر رویکرد میان‌رشته‌ای تطبیقی است که تلاش دارد مفاهیم و آموزه‌های قرآنی در باب مشورت و عقل جمعی را با نظریه‌های مدیریت مدرن در یک چارچوب تحلیلی مورد مقایسه قرار دهد. در علوم انسانی، روش‌های تطبیقی برای کشف نقاط اشتراک، تفاوت و تکمیل‌گری میان نظام‌های معرفتی گوناگون به‌کار می‌رود (معدن‌دار آرانی و کاکیا، ۱۳۹۸). در این‌جا، انتخاب روش تطبیقی از آن رو اهمیت دارد که ما با دو نظام دانشی متفاوت سروکار داریم: یکی نظام وحیانی ـ تفسیری و دیگری نظام علمی ـ تجربی مدیریت.

این پژوهش از نظر هدف، بنیادی ـ نظری است؛ زیرا به‌دنبال تولید دانش در سطح مفهومی و ارائه چارچوبی نظری برای مقایسه آموزه‌های قرآنی و نظریه‌های مدیریت مدرن است. از نظر روش، پژوهش کیفی ـ تحلیلی محسوب می‌شود؛ چرا که داده‌ها به‌صورت متنی (آیات، تفاسیر و متون مدیریتی) گردآوری شده و با بهره‌گیری از تحلیل مضمون و مقایسه تطبیقی، مورد بررسی قرار می‌گیرند (Creswell, ۲۰۱۴: ۱۸۵).

جامعه پژوهش، دو دسته منابع اصلی را شامل می‌شود:

منابع قرآنی و تفسیری: قرآن کریم و تفاسیر معتبر همچون *المیزان فی تفسیر القرآن* (طباطبایی، ۱۳۹۰)، *تفسیر نمونه* (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱)، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن* (طبرسی، ۱۳۷۲)، *فی ظلال القرآن* (قطب، ۱۴۲۵) و *التفسیر الکبیر* (فخر رازی، ۱۴۲۰).

منابع مدیریت مدرن: نظریه‌های تصمیم‌گیری هربرت سایمون (Simon, ۱۹۹۷)، مدیریت مشارکتی (Likert, ۱۹۶۷)، رهبری سازمانی (Yukl, ۲۰۱۳) و سرمایه اجتماعی (Putnam, ۲۰۰۰).

انتخاب این منابع بر اساس اعتبار، جامعیت و تأثیرگذاری علمی آن‌ها انجام شده است؛ به‌گونه‌ای که از یک‌سو مهم‌ترین متون تفسیری و از سوی دیگر شناخته‌شده‌ترین نظریه‌های مدیریتی مورد استفاده قرار گیرند.

گردآوری داده‌ها به شیوه کتابخانه‌ای ـ اسنادی انجام شده است. ابتدا آیات مربوط به مشورت و شورا در قرآن کریم استخراج گردید؛ سپس با مراجعه به تفاسیر معتبر، مضامین اصلی هر آیه شناسایی شد. در بخش مدیریت نیز، متون مرجع و کتاب‌های درسی معتبر در حوزه نظریه‌های سازمانی، رهبری و تصمیم‌گیری مورد بررسی قرار گرفت. برای دستیابی به پژوهش‌های میان‌رشته‌ای نیز پایگاه‌های علمی معتبر همچون «نورمگز»، ««SID و «Google Scholar» جست‌وجو شدند.

داده‌های گردآوری شده با استفاده از روش تحلیل مضمون (Thematic Analysis) طبقه‌بندی شدند. در این فرایند، ابتدا مضامین اصلی شورا و مشورت در قرآن ـ مانند مشارکت، احترام به آرا و پرهیز از استبداد رأی ـ استخراج گردید. سپس مضامین مشابه در نظریه‌های مدیریت مدرن ـ مانند مشارکت سازمانی، عقل جمعی و رهبری مشارکتی ـ شناسایی شد. در مرحله بعد، با استفاده از روش مقایسه تطبیقی (Comparative Method) شباهت‌ها و تفاوت‌ها تحلیل گردید (Ragin, ۲۰۱۴: ۲۳).

برای افزایش اعتبار پژوهش، سه اقدام اساسی صورت گرفت:

أ. استناد به منابع معتبر: تنها منابع تفسیری و مدیریتی مرجع و شناخته‌شده انتخاب شدند تا اعتبار داده‌ها تضمین شود.

ب. مقایسه میان‌رشته‌ای دقیق: از آن‌جا که امکان خلط مبانی معرفتی وجود داشت، تلاش شد چارچوب‌های هر حوزه (وحیانی و علمی) مستقل تبیین گردد تا مقایسه منصفانه باشد.

ج. بازبینی توسط متخصصان: ساختار اولیه مقاله با نظر برخی از استادان حوزه علوم قرآنی و مدیریت مورد بازبینی قرار گرفت تا از صحت برداشت‌ها اطمینان حاصل شود.

این پژوهش به‌سبب رویکرد کیفی و اسنادی، محدودیت‌هایی دارد؛ از جمله عدم امکان آزمون تجربی یافته‌ها در محیط‌های سازمانی واقعی. همچنین گستردگی منابع تفسیری باعث شد تنها تفاسیر شاخص و اثرگذار انتخاب شوند. این محدودیت‌ها نشان می‌دهد که نتایج پژوهش بیشتر در سطح نظری و تحلیلی است و نیازمند پژوهش‌های تکمیلی در عرصه‌های میدانی و کاربردی می‌باشد (Creswell, ۲۰۱۴: ۱۹۷).

پیشینه پژوهش

موضوع مشورت و عقل جمعی، هم در متون وحیانی و تفسیری، و هم در نظریه‌های علمی مدیریت مورد توجه قرار گرفته است. قرآن کریم شورا را به‌عنوان یک اصل بنیادین در حیات اجتماعی معرفی کرده و مفسران در طول تاریخ کوشیده‌اند ابعاد اخلاقی، اجتماعی و سیاسی آن را تبیین کنند. در سوی دیگر، نظریه‌های مدیریت مدرن طی دهه‌های اخیر با تمرکز بر مشارکت، تصمیم‌گیری گروهی و سرمایه اجتماعی، اهمیت خرد جمعی را برجسته ساخته‌اند. همچنین شماری از پژوهش‌های میان‌رشته‌ای نیز در سال‌های اخیر تلاش کرده‌اند این دو حوزه را به هم نزدیک کنند. بر این اساس، مرور پیشینه در سه بخش ارائه می‌شود:

پیشینه در منابع قرآنی و تفسیری

مسأله مشورت (شورا) در قرآن کریم به‌عنوان یک اصل کلیدی در حیات اجتماعی مسلمانان مطرح شده است. مفسران شیعه و اهل سنت در طول قرون متمادی به تحلیل ابعاد گوناگون آن پرداخته‌اند. طباطبایی در *المیزان*، آیه «**وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ**»[۱] (شوری: ۳۸) را دلالت بر یک اصل بنیادین اجتماعی می‌داند که فراتر از یک توصیه اخلاقی، نشانه ضرورت مشارکت در

۱. کارشان را به مشورت یک‌دیگر انجام می‌دهند.

تصمیم‌گیری‌های جمعی است (طباطبایی، ۱۳۹۰، ۱۸: ۶۳). مکارم شیرازی در *تفسیر نمونه*، شورا را یکی از عوامل مهم انسجام اجتماعی و کاهش استبداد رأی معرفی می‌کند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ۲۰: ۴۶۱).

از میان مفسران اهل سنت، سید قطب در *فی ظلال القرآن* شورا را نشانه زنده بودن امت اسلامی می‌داند که بدون آن، جامعه به سمت استبداد و انحراف کشیده می‌شود (قطب، ۱۴۲۵، ۵: ۳۱۶۵). همچنین فخر رازی در *التفسیر الکبیر*، شورا را مرتبط با فطرت عقلانی انسان معرفی کرده و آن را در امتداد عقلانیت جمعی دانسته است (فخر رازی، ۱۴۲۰، ۲۷: ۶۰۳).

پژوهش‌های قرآنی معاصر نیز توجه خاصی به شورا داشته‌اند؛ برای مثال، فریبا بچاری (۱۳۹۶) در اثر خود شورا را نشانه‌ای از تصمیم‌گیری جمعی و مشارکت در ساختار اجتماعیِ اسلامی معرفی کرده است (بچاری، ۱۳۹۶: ص ۱۱۲).

پیشینه در نظریه‌های مدیریت مدرن

در علوم مدیریت، موضوع «عقل جمعی» و «مشارکت در تصمیم‌گیری» یکی از محورهای اصلی در نظریه‌های سازمانی است. هربرت سایمون در نظریه تصمیم‌گیری خود، مشارکت جمعی را ابزاری برای غلبه بر محدودیت‌های عقلانیت فردی معرفی می‌کند و آن را عاملی برای افزایش کیفیت تصمیم‌ها می‌داند (Simon, ۱۹۹۷: ۸۸).

در نظریه «مدیریت مشارکتی»، بر اهمیت جلب مشارکت کارکنان در فرآیند تصمیم‌گیری تأکید می‌شود و پژوهشگران نشان داده‌اند که این رویکرد موجب افزایش تعهد سازمانی و رضایت شغلی می‌شود (Likert, 1967: 45; Robbins & Judge, ۲۰۱۹: ۱۸۰).

از منظر رهبری سازمانی نیز گری یوکل در Leadership in Organizations به‌روشنی بیان می‌کند که رهبران تحول‌آفرین با ایجاد فضای اعتماد و مشارکت، می‌توانند عقل جمعی را فعال کرده و نوآوری سازمانی را ارتقا دهند (Yukl, ۲۰۱۳: ۲۴۰). همچنین نظریه سرمایه اجتماعی پاتنام، مشارکت اجتماعی و اعتماد متقابل را زیربنای موفقیت جوامع می‌داند (Putnam, ۲۰۰۰: ۲۹۱).

پیشینه در پژوهش‌های میان‌رشته‌ای

مطالعات میان‌رشته‌ای که قرآن و مدیریت را تلفیق کرده باشند، محدود اما ارزشمندند. برخی پژوهش‌ها به‌طور کلی به «مدیریت در قرآن» پرداخته‌اند. مثلاً رستمی‌نیا در کتاب مدیریت از منظر اسلام، اصل شورا را اساس حکمرانی اسلامی دانسته و آن را با مشارکت در مدیریت معاصر مقایسه کرده است (رستمی‌نیا، ۱۴۰۲).

در سطح مقالات علمی ـ پژوهشی نیز می‌توان به پژوهش ذیل اشاره کرد:

آقاجانی (۱۴۰۳) نشان داده است که مفهوم «شورا» در قرآن، فراتر از یک ابزار اداری صرف، چارچوبی جامع برای تصمیم‌گیری جمعی و مشارکت فعال اعضای جامعه فراهم می‌کند. این مفهوم ضمن تأکید بر عدالت، مشورت و مسئولیت‌پذیری فردی، زمینه را برای ارتقای کیفیت تصمیم‌گیری‌ها و انسجام اجتماعی فراهم می‌آورد. بر اساس تحلیل‌های آقاجانی، شورا در قرآن نه تنها جنبه‌های عملی و سازمانی مشارکت را پوشش می‌دهد، بلکه وجوه اخلاقی و الهی آن نیز برجسته است؛ به‌گونه‌ای که مشارکت جمعی با رعایت معیارهای اخلاقی و الهی، به تحقق مدیریت شایسته و کارآمد کمک می‌کند. این دیدگاه می‌تواند به‌عنوان پایه‌ای نظری برای فهم و توسعه سازوکارهای مشارکت در مدیریت نوین سازمان‌ها و نهادهای اجتماعی به‌کار گرفته شود؛ بویژه آن‌که اصول قرآنی شورا قابلیت تعمیم به ساختارهای حکمرانی معاصر و تصمیم‌گیری جمعی در سازمان‌های اسلامی را دارد (آقاجانی، ۱۴۰۳: ۶۶–۹۱).

در مطالعات حوزه مدیریت اسلامی و رهبری، تأکید بر مفهوم مشورت و واجب بودن آن در ساختارهای مدیریتی اسلامی به چشم می‌خورد؛ برای مثال، مقاله «مبانی رهبری در اسلام؛ نقش مشورت در رهبری» اثر محمدی ری‌شهری (۱۳۷۲) نشان می‌دهد که قرآن کریم به صراحت پیامبر اکرم(ص) را به مشورت دادن با مردم در امور مدیریتی فرامی‌خواند و این آموزه را به عنوان عاملی بازدارنده در برابر استبداد معرفی می‌کند.

با این حال، بیشتر این پژوهش‌ها یا نگاهی کلی به مدیریت اسلامی داشته‌اند یا تنها بخشی از مباحث مدیریت نوین (مانند مشارکت سازمانی) را بررسی کرده‌اند. پژوهش حاضر با تمرکز بر «تحلیل تطبیقی عقل جمعی در قرآن و نظریه‌های مدیریت مدرن»، خلأ مطالعات موجود را پر می‌کند.

مرور پیشینه نشان می‌دهد:

أ. منابع قرآنی و تفسیری بر اصل شورا و عقل جمعی به‌عنوان یک آموزه وحیانی تأکید دارند.

ب. نظریه‌های مدیریت مدرن، مشورت و مشارکت را به‌منزله ابزار کارآمدی و بهبود عملکرد مطرح کرده‌اند.

ج. پژوهش‌های میان‌رشته‌ای اندک هستند و نیاز به تحلیل تطبیقی عمیق‌تر دارند.

این سه دسته پیشینه نشان می‌دهد که هنوز ظرفیت زیادی برای تولید نظریه بومی «مدیریت اسلامی با محوریت عقل جمعی» وجود دارد.

نوآوری پژوهش

پژوهش حاضر از چند منظر دارای نوآوری علمی است که آن را از مطالعات پیشین متمایز می‌کند:

نوآوری در سطح موضوع

بخش مهمی از تحقیقات پیشین یا صرفاً به تبیین آموزه‌های قرآنی درباره شورا پرداخته‌اند (ر.ک: طباطبایی، ۱۳۹۰؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۱)، یا بر مدیریت مدرن و اهمیت مشارکت در تصمیم‌گیری متمرکز بوده‌اند (Simon, 1997; Robbins & Judge, ۲۰۱۹). تنها تعداد محدودی از پژوهش‌ها، این دو حوزه را در یک مطالعه میان‌رشته‌ای به‌هم پیوند داده‌اند (بهارستان، ۱۳۸۳). نوآوری پژوهش حاضر در آن است که به‌جای بررسی منفرد، به تحلیل تطبیقی نظام‌مند میان آموزه‌های وحیانی قرآن و نظریه‌های علمی مدیریت مدرن می‌پردازد. این امر امکان کشف شباهت‌ها و تفاوت‌ها را فراهم کرده و خلأ موجود در مطالعات میان‌رشته‌ای را پوشش می‌دهد.

نوآوری در سطح رویکرد میان‌رشته‌ای

در حوزه مطالعات میان‌رشته‌ای، چالش اصلی آن است که چگونه می‌توان میان دو نظام معرفتی متفاوت ارتباط برقرار کرد. در این پژوهش تلاش شده است که هر دو حوزه (قرآن و مدیریت) در چارچوب روش‌شناختی خاص خود تبیین شوند و سپس با رویکرد تطبیقی در کنار یک‌دیگر قرار گیرند. این دقتِ روشی، مانع از تقلیل آموزه‌های وحیانی به نظریه‌های صرفاً ابزاری یا بالعکس می‌شود. چنین رهیافتی در ادبیات مدیریت اسلامی کمتر دیده شده و از این نظر می‌تواند سرمشق پژوهش‌های مشابه در آینده باشد.

نوآوری در سطح نظری

نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که آموزه‌های قرآنی در باب مشورت، صرفاً بر کارآمدی سازمانی یا تصمیم‌گیری جمعی تمرکز ندارند؛ بلکه بُعد اخلاقی و معنوی را نیز در نظر می‌گیرند. این رویکرد می‌تواند مبنایی برای شکل‌گیری یک نظریه بومی مدیریت اسلامی باشد که همزمان به کارآمدی، عدالت و اخلاق توجه دارد. چنین ترکیبی در نظریه‌های غربی مدیریت کمتر مورد توجه قرار گرفته است (Yukl, 2013: 242; Putnam, ۲۰۰۰: ۲۹۰).

نوآوری در سطح کاربردی

از منظر کاربردی، این پژوهش می‌تواند الهام‌بخش مدیران مسلمان در طراحی الگوهای مدیریتی متناسب با ارزش‌های دینی و فرهنگی باشد. برای نمونه، شورا در قرآن نه تنها یک ابزار مدیریتی، بلکه یک وظیفه اخلاقی ـ دینی محسوب می‌شود (شوری: ۳۸). بهره‌گیری از این مبنا در سازمان‌های اسلامی می‌تواند به ارتقای سرمایه اجتماعی، اعتماد سازمانی و انسجام فرهنگی کمک

کند (محمدی ری‌شهری، ۱۳۷۲: ۲۰-۲۴؛ طالقانی، ۱۳۷۲: ۵-۹). در نتیجه، پژوهش حاضر می‌تواند زمینه‌ساز بومی‌سازی نظریه‌های مدیریت و افزایش مشروعیت اجتماعی مدیریت در جوامع اسلامی باشد.

نوآوری در پیوند اخلاق و مدیریت

یکی از خلأهای نظریه‌های مدیریت مدرن، کم‌توجهی به مبانی اخلاقی و معنوی در فرآیند تصمیم‌گیری جمعی است (Robbins & Judge, ۲۰۱۹: ۱۹۲). پژوهش حاضر با بازخوانی آموزه‌های قرآنی نشان می‌دهد که شورا تنها در صورتی مشروع و مؤثر است که همراه با اصولی چون عدالت، صداقت و پرهیز از خودکامگی باشد. این رویکرد اخلاق‌محور می‌تواند راهکارهایی عملی برای حل بحران‌های مدیریتی معاصر ارائه دهد؛ بویژه در جوامعی که با ضعف اعتماد اجتماعی و چالش‌های اخلاقی مواجه‌اند.

نوآوری پژوهش در چهار سطح اصلی خلاصه می‌شود:

أ. انتخاب موضوعی میان‌رشته‌ای و کمتر پرداخته‌شده.

ب. اتخاذ رویکرد تطبیقی با حفظ استقلال مبانی هر دو حوزه.

ج. ارائه ظرفیت نظری برای شکل‌گیری مدیریت اسلامی بومی.

د. عرضه راهکارهای کاربردی مبتنی بر قرآن برای ارتقای مدیریت معاصر.

یافته‌های پژوهش

یافته‌های این پژوهش را می‌توان در چهار محور اصلی دسته‌بندی کرد:

یافته‌های قرآنی ــ تفسیری

مطالعه آیات قرآن کریم نشان می‌دهد که مشورت (شورا) نه صرفاً یک توصیه اخلاقی، بلکه یک اصل بنیادین در ساختار اجتماعی و مدیریتی اسلامی است. مهم‌ترین آیه در این زمینه، آیه «**وَ الَّذِينَ اسْتَجَابُواْ لِرَبِّهِمْ وَ أَقَامُواْ الصَّلاَةَ وَ أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ**[1] (شوری: ۳۸) است که مشورت را در کنار اقامه نماز و انفاق قرار داده است. این جایگاه نشان می‌دهد که شورا نه یک امر جانبی، بلکه رکن اساسی جامعه ایمانی است (طباطبایی، ۱۳۹۰، ۱۸: ۶۳).

بر اساس روایات و تفاسیر، شورا هم در سطح فردی و هم در سطح اجتماعی معنا پیدا می‌کند (نهج‌البلاغه، نامه ۳۱ و ۵۳). تفسیر نمونه تأکید می‌کند که شورا، موجب رشد عقل جمعی و جلوگیری از خودکامگی است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ۳: ۱۴۲؛ ۲۰: ۴۶۱). همچنین در تفاسیر معاصر مانند *فی ظلال القرآن*، سید قطب شورا را سازوکاری برای مشارکت عمومی و تحقق عدالت اجتماعی می‌داند (قطب، ۱۴۲۵، ۵: ۳۱۶۵).

این یافته نشان می‌دهد که از منظر قرآن، شورا با عقل جمعی پیوند مستقیم دارد؛ یعنی عقل جمعی نتیجه مشارکت در تصمیم‌گیری و شنیدن آراء مختلف است؛ بنابراین، شورا هم بُعد معرفتی دارد (تولید معرفت جمعی) و هم بُعد اجتماعی (تحقق انسجام و عدالت).

یافته‌های نظری ــ تطبیقی

مطالعه تطبیقی نشان می‌دهد که آموزه‌های قرآنی در باب مشورت، با برخی نظریه‌های مدیریت مدرن هم‌پوشانی دارند، هرچند تفاوت‌های بنیادینی نیز مشاهده می‌شود.

---

۱. آنان که دعوت پروردگارشان را اجابت کردند و نماز را برپا داشتند و کارشان در میان خودشان بر پایه مشورت است و از آنچه روزی آنان کرده‌ایم، انفاق می‌کنند.

أ. نظریه مشارکت در تصمیم‌گیری (Participation in Decision-Making) در مدیریت مدرن تأکید دارد که مشارکت کارکنان باعث افزایش رضایت شغلی، تعهد سازمانی و خلاقیت می‌شود (Robbins & Judge, ۲۰۱۹: ۱۹۱). قرآن نیز شورا را عامل تحکیم همبستگی و جلوگیری از استبداد رأی معرفی می‌کند (قرائتی، ۱۳۸۸، ۸: ۴۱۱).

ب. نظریه سرمایه اجتماعی (Putnam, ۲۰۰۰) نشان می‌دهد که مشارکت و اعتماد متقابل، عامل تقویت نهادهای اجتماعی است. آموزه قرآنی شورا نیز دقیقاً بر تقویت سرمایه اجتماعی و پیوندهای ایمانی تأکید دارد (نصراللهی و همکاران، ۱۳۹۴: ۲۱–۳۸).

ج. در عین حال، تفاوت مهمی میان قرآن و مدیریت مدرن وجود دارد. در قرآن، مشورت تنها ابزاری برای افزایش کارآمدی نیست؛ بلکه یک وظیفه دینی و اخلاقی محسوب می‌شود (طبرسی، ۱۳۷۲، ۹: ۵۰؛ طبری، ۱۴۱۲، ۲۵: ۲۳). در حالی‌که در نظریه‌های مدیریت، شورا بیشتر به‌عنوان ابزاری کارکردی و ابزاری اقتصادی مطرح است (Simon, ۱۹۹۷: ۸۸).

یافته‌های مدیریتی ــ کاربردی

از مقایسه آموزه‌های قرآنی و نظریه‌های مدیریت، چند نتیجه کاربردی برای مدیریت معاصر به‌دست می‌آید:

أ. پیشگیری از استبداد سازمانی: شورا در قرآن مانع تمرکز قدرت در دست یک فرد است (شوری: ۳۸). در مدیریت مدرن نیز مشارکت باعث جلوگیری از استبداد سازمانی و افزایش شفافیت می‌شود (Yukl, ۲۰۱۳: ۲۴۵).

ب. ارتقاء تصمیم‌گیری عقلانی: شورا موجب جمع‌آوری نظرات گوناگون و در نتیجه افزایش کیفیت تصمیم‌گیری می‌شود (آل‌عمران: ۱۵۹). این یافته در مدیریت مدرن تحت عنوان Group Decision Making مطرح است (Robbins & Judge, ۲۰۱۹: ۲۲۱).

ج. افزایش تعهد و همبستگی سازمانی: قرآن شورا را همراه با ارزش‌های ایمانی مانند نماز، عدالت و اخلاص مطرح می‌کند (شوری: ۳۸) که می‌تواند در مدیریت اسلامی به افزایش تعهد سازمانی منجر شود (محمدی ری‌شهری، ۱۳۷۲: ۲۰–۲۴؛ طالقانی، ۱۳۷۲: ۵–۹).

د. بومی‌سازی مدیریت در جوامع اسلامی: یافته‌ها نشان می‌دهد که استفاده از شورا در نهادهای اسلامی می‌تواند موجب مشروعیت بیشتر مدیریت و افزایش اعتماد عمومی گردد (آل‌عمران: ۱۵۹؛ اسفندیار، ۱۳۸۶: ۳۹۵–۴۰۹).

یافته‌های اخلاقی ــ اجتماعی

بُعد مهم دیگری که از یافته‌های پژوهش به‌دست آمد، پیوند شورا با اخلاق و عدالت اجتماعی است. شورا در قرآن نه صرفاً به‌معنای گردهم‌آیی و تبادل نظر، بلکه فرآیندی اخلاقی و معنوی است. شرط مشروعیت شورا رعایت اصولی مانند صداقت، عدالت و پرهیز از خودخواهی است (طباطبایی، ۱۳۹۰، ۴: ۵۶؛ ۱۸: ۶۳؛ قرائتی، ۱۳۸۸، ۸: ۴۱۱).

این بُعد در مدیریت مدرن کمتر مورد توجه بوده و بیشتر به کارآمدی و نتایج اقتصادی شورا پرداخته شده است (Robbins & Judge, ۲۰۱۹: ۱۹۴). در نتیجه، یافته‌های پژوهش حاضر نشان می‌دهد که آموزه‌های قرآنی می‌توانند بُعد مغفول اخلاقی در مدیریت مدرن را تکمیل کنند و الگویی انسانی‌تر از مدیریت ارائه دهند.

بر اساس تحلیل‌های انجام‌شده، یافته‌های پژوهش در چند محور کلیدی قابل جمع‌بندی است:

أ. شورا در قرآن یک اصل بنیادین اجتماعی و دینی است و با عقل جمعی پیوندی مستقیم دارد.

ب. میان شورا در قرآن و نظریه‌های مدیریت مدرن همپوشانی‌هایی ـ مانند تقویت سرمایه اجتماعی و ارتقای کیفیت تصمیم‌گیری ـ وجود دارد.

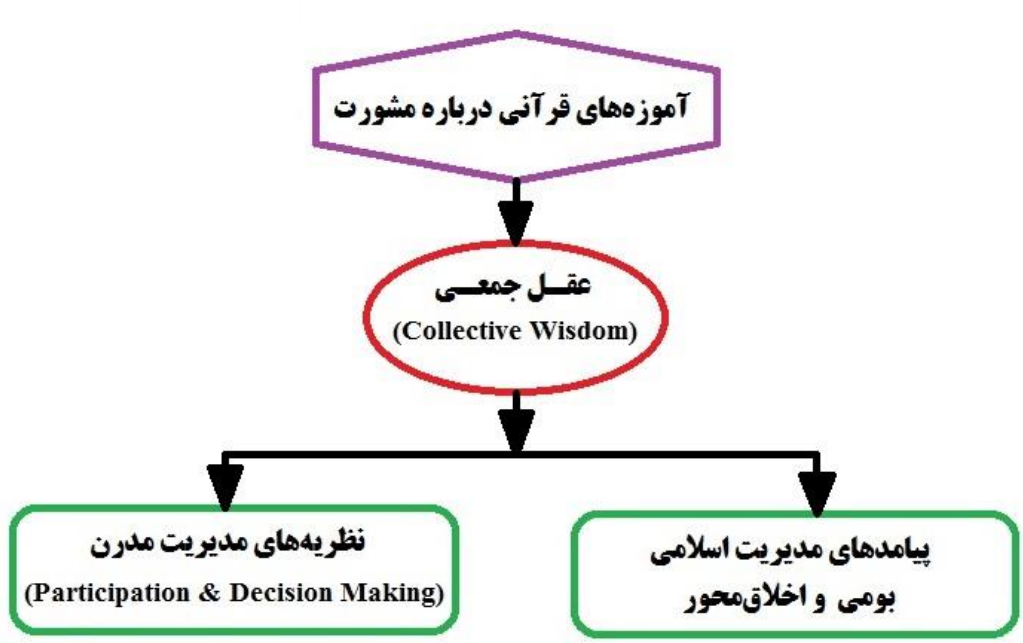
ج. تفاوت بنیادین شورا در قرآن با مدیریت مدرن در ماهیت اخلاقی ـ معنوی آن است.

د. یافته‌ها نشان می‌دهد که می‌توان از پیوند آموزه‌های قرآنی با نظریه‌های مدیریت، الگویی بومی و انسانی‌تر از مدیریت در جوامع اسلامی استخراج کرد.

جدول ۱. مقایسه مفهومی آموزه‌های قرآنی درباره مشورت و عقل جمعی با نظریه‌های مدیریت مدرن

محور	آموزه‌های قرآنی	نظریه‌های مدیریت مدرن	توضیح / پیامد
مشارکت و مشورت	شورا به عنوان تکلیف دینی و اخلاقی، مشارکت عمومی و شنیدن نظرات افراد	مشارکت کارکنان برای افزایش رضایت شغلی و تعهد سازمانی (Participation in Decision-Making)	هر دو بر اهمیت دخالت گروهی در تصمیم‌گیری تأکید دارند؛ اما قرآن ابعاد اخلاقی و دینی را نیز لحاظ می‌کند.
کیفیت تصمیم‌گیری	تصمیم‌گیری جمعی موجب رشد عقل جمعی و کاهش خطا	Group Decision Making، تصمیمات گروهی کیفیت بالاتری دارند Surowiecki, 2004))	شورا در قرآن و مدیریت مدرن هر دو به افزایش کیفیت تصمیم‌ها کمک می‌کنند؛ اما در قرآن معیار عدالت و رضایت الهی نیز مهم است.
پیشگیری از استبداد	جلوگیری از تمرکز قدرت و خودکامگی رهبران (شوری: ۳۸)	مدیریت مشارکتی، رهبری دموکراتیک و توزیع قدرت در سازمان ((Yukl, 2013	هر دو زمینه‌ساز شفافیت و توزیع قدرت هستند؛ قرآن ابعاد معنوی و اخلاقی بیشتری دارد.
انسجام اجتماعی و اعتماد	تقویت سرمایه اجتماعی و پیوندهای ایمانی (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱)	سرمایه اجتماعی و اعتماد میان اعضای سازمان Putnam, 2000))	شورا باعث انسجام اجتماعی و اعتماد متقابل می‌شود؛ تفاوت در بُعد معنوی و اخلاقی است.
غایت و هدف	رضایت الهی، عدالت و تقوا	افزایش کارآمدی، بهره‌وری و نتایج اقتصادی	هدف قرآن فراتر از کارآمدی است و بر ارزش‌های اخلاقی و الهی تأکید دارد.

نمودار ۱. شماتیک ارتباط شورا و مدیریت



این نمودار شماتیک، رابطه میان آموزه‌های قرآنی درباره شورا، عقل جمعی و نظریه‌های مدیریت مدرن را نشان می‌دهد. همان‌طور که مشاهده می‌شود، آموزه‌های قرآنی درباره شورا باعث شکل‌گیری عقل جمعی می‌شوند؛ این عقل جمعی نقطه اتصال میان خرد جمعی دینی و فرآیندهای مشارکتی مدیریت مدرن است. از این منظر، شورا در قرآن نه تنها به تصمیم‌گیری عقلانی و جمعی کمک می‌کند، بلکه بُعد اخلاقی و معنوی تصمیم‌ها را نیز تضمین می‌نماید. نظریه‌های مدیریت مدرن با تأکید بر مشارکت، افزایش کیفیت تصمیم‌گیری و توزیع قدرت، جنبه‌های کارکردی و سازمانی شورا را تکمیل می‌کنند. در نهایت، همگرایی این دو

حوزه، امکان شکل‌گیری الگویی بومی، انسانی و اخلاق‌محور از مدیریت در جوامع اسلامی را فراهم می‌آورد که هم کارآمدی سازمانی و هم رعایت ارزش‌های اخلاقی و دینی را تضمین می‌کند.

تحلیل و بررسی

پژوهش حاضر پس از بررسی مبانی قرآنی و مدیریتی و ارائه یافته‌های اصلی، اکنون در مرحله تحلیل و بررسی قرار دارد. در این بخش تلاش می‌شود با نگاهی تطبیقی، رابطه میان آموزه‌های قرآنی درباره شورا و عقل جمعی با نظریه‌های مدیریت مدرن واکاوی شود. اهمیت این بخش در آن است که صرفاً به بازگویی داده‌ها بسنده نکرده، بلکه به تبیین عمیق‌تر شباهت‌ها، تفاوت‌ها و پیامدهای نظری و عملی این دو حوزه می‌پردازد. به عبارت دیگر، هدف اصلی این تحلیل آن است که نشان دهد چگونه می‌توان از همگرایی و واگرایی میان قرآن و مدیریت مدرن، الگویی بومی، کارآمد و اخلاق‌محور برای مدیریت در جوامع اسلامی استخراج کرد.

تحلیل مفهومی شورا در قرآن و عقل جمعی

از منظر قرآن کریم، شورا صرفاً یک تکنیک مدیریتی نیست؛ بلکه یک اصل ایمانی و هویتی در زندگی جمعی مسلمانان به شمار می‌رود. قرآن کریم، شورا را در کنار عباداتی چون نماز و انفاق ذکر می‌کند که نشان‌دهنده جایگاه آن به‌عنوان یک ارزش دینی و اجتماعی است (طباطبایی، ۱۳۹۰، ۱۸: ۶۳). شورا در این معنا نه‌تنها ابزاری برای تصمیم‌گیری عقلانی، بلکه مکانیسمی برای تحقق عدالت، توزیع قدرت و تقویت عقل جمعی است (طبرسی، ۱۳۷۲، ۹: ۵۰؛ طبری، ۱۴۱۲، ۲۵: ۲۳).

در مقابل، مفهوم عقل جمعی در علوم اجتماعی و مدیریت مدرن عمدتاً ناظر به فرآیندهایی است که گروه‌ها یا سازمان‌ها از طریق آن‌ها توانایی یافتن راه‌حل‌های بهتر را نسبت به افراد منفرد دارند (Surowiecki, ۲۰۰۴: ۱۰). در این دیدگاه، جمع‌آوری و هم‌افزایی اطلاعات افراد مختلف، منجر به تصمیمات عقلانی‌تر و جامع‌تر می‌شود. بنابراین، عقل جمعی در قرآن بار معنوی و ارزشی مضاعف دارد، در حالی‌که در نظریه‌های مدیریت عمدتاً کارکرد ابزاری دارد.

مقایسه تطبیقی شورا در قرآن و نظریه‌های مدیریت

تحلیل تطبیقی نشان می‌دهد که میان آموزه‌های قرآنی درباره شورا و نظریه‌های مدیریت مدرن، هم همپوشانی‌هایی وجود دارد و هم تفاوت‌هایی بنیادین.

همپوشانی‌ها

هر دو بر اهمیت مشارکت تأکید دارند. نظریه‌های مشارکتی در مدیریت مدرن بیان می‌کنند که دخالت کارکنان در فرآیند تصمیم‌گیری موجب افزایش رضایت شغلی و تعهد سازمانی می‌شود (Robbins & Judge, ۲۰۱۹: ۲۲۱). این امر در قرآن کریم نیز مطرح است (آل‌عمران: ۱۵۹؛ شوری: ۳۸) که شورا انسجام جامعه ایمانی را تقویت می‌کند (فخر رازی، ۱۴۲۰، ۹: ۴۰۹؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ۲۰: ۴۶۱).

هر دو، شورا (مشارکت) را عامل پیشگیری از استبداد رأی می‌دانند. مدیریت مشارکتی در نظریه‌های معاصر به‌عنوان راهی برای توزیع قدرت در سازمان معرفی می‌شود (Yukl, ۲۰۱۳: ۲۴۳). قرآن نیز شورا را سپری در برابر خودکامگی حاکمان و رهبران می‌داند (طباطبایی، ۱۳۹۰، ۴: ۵۶؛ ۱۸: ۶۳).

تفاوت‌ها

در مدیریت مدرن، مشارکت ابزاری برای افزایش کارآمدی و بهره‌وری است (Simon, ۱۹۹۷: ۹۱)؛ در حالی‌که در قرآن، شورا بخشی از ایمان و وظیفه دینی است.

نظریه‌های مدیریت بیشتر بر ابعاد فنی و روان‌شناختی مشارکت تمرکز دارند؛ اما قرآن بُعد اخلاقی و معنوی شورا را پررنگ می‌کند (قطب، ۱۴۲۵، ۵: ۳۱۶۵).

در مدیریت مدرن، معیار اصلی موفقیت مشارکت نتایج عینی و اقتصادی است (Kaplan & Norton, 1992: 71-79; Ittner & Larcker, ۱۹۹۸: ۱–۳۵)؛ در حالی‌که در قرآن معیار مشروعیت شورا علاوه بر کارآمدی، تطابق با ارزش‌های الهی همچون عدالت و تقوا است (مائده: ۸؛ نحل: ۹۰؛ شوری: ۳۸).

نقاط همگرایی شورا و عقل جمعی با مدیریت مدرن

تحلیل داده‌ها نشان می‌دهد که می‌توان سه سطح از همگرایی میان قرآن و مدیریت مدرن را تشخیص داد:

أ. سطح روش‌شناختی: هر دو بر مشورت و تبادل نظر به‌عنوان روشی عقلانی برای تصمیم‌گیری تأکید دارند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ۳: ۱۴۲؛ ۲۰: ۴۶۱) (Robbins & Judge, ۲۰۱۹: ۱۹۲).

ب. سطح اجتماعی ـ سازمانی: شورا در قرآن و مشارکت در مدیریت مدرن هر دو به تقویت انسجام اجتماعی و افزایش سرمایه اجتماعی کمک می‌کنند (محمدی ری‌شهری، ۱۳۷۲: ۲۰–۲۴؛ طالقانی، ۱۳۷۲: ۵–۹) (Putnam, ۲۰۰۰: ۲۹۱).

ج. سطح معرفتی: هر دو به تولید عقل جمعی و ارتقای کیفیت تصمیم‌ها از طریق تجمیع دانش و تجربه‌های متفاوت می‌پردازند (Surowiecki, ۲۰۰۴: ۱۱).

نقاط واگرایی شورا و مدیریت مدرن

همزمان، تفاوت‌هایی جدی میان این دو حوزه وجود دارد:

مبنای ارزشی: شورا در قرآن یک دستور الهی است که مشروعیت خود را از وحی می‌گیرد (شوری: ۳۸)؛ در حالی‌که در مدیریت مدرن مشروعیت شورا از کارآمدی و تجربه انسانی ناشی می‌شود (Simon, ۱۹۹۷: ۹۲).

غایت و هدف: هدف نهایی شورا در قرآن، تحقق عدالت الهی و رضایت خداوند است (طباطبایی، ۱۳۹۰، ۴: ۵۶؛ ۱۸: ۶۳)، اما در مدیریت مدرن، هدف اصلی بهره‌وری سازمانی و سودآوری اقتصادی است (Robbins & Judge, ۲۰۱۹: ۲۲۵).

ابعاد اخلاقی: شورا در قرآن با ارزش‌هایی چون عدالت، صداقت، تقوا و اخلاص گره خورده است (طبرسی، ۱۳۷۲، ۹: ۵۰؛ طبری، ۱۴۱۲، ۲۵: ۲۳؛ قرائتی، ۱۳۸۸، ۸: ۴۱۱)؛ اما در نظریه‌های مدیریت مدرن، این ابعاد غالباً به‌صورت ضمنی و غیرمحوری مطرح می‌شوند (Yukl, ۲۰۱۳: ۲۴۶).

پیامدهای نظری

یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که آموزه‌های قرآنی می‌توانند چارچوبی نظری برای بازاندیشی در مدیریت اسلامی فراهم کنند. بویژه شورا می‌تواند مبنای یک مدیریت اخلاق‌محور باشد که علاوه بر کارآمدی، به ارزش‌های دینی نیز وفادار است. شورا در قرآن ظرفیت ایجاد یک نظریه بومی مدیریت اسلامی را دارد که با بافت فرهنگی جوامع اسلامی سازگارتر است (بهارستان، ۱۳۸۳).

این تلفیق می‌تواند شکاف موجود میان علوم انسانی مدرن و معارف اسلامی را کاهش دهد و زمینه‌ساز گفت‌وگوی بین‌رشته‌ای شود.

پیامدهای عملی

از منظر کاربردی، ترکیب آموزه‌های قرآنی با مدیریت مدرن می‌تواند نتایج زیر را به همراه داشته باشد:

أ. تقویت مشروعیت مدیریتی در جوامع اسلامی: وقتی مدیریت بر مبنای شورا و ارزش‌های دینی طراحی شود، پذیرش اجتماعی آن بیشتر خواهد بود (محمدی ری‌شهری، ۱۳۷۲: ۲۰–۲۴؛ طالقانی، ۱۳۷۲: ۵–۹).

ب. افزایش اعتماد سازمانی: شورا به‌عنوان یک وظیفه اخلاقی می‌تواند اعتماد میان مدیران و کارکنان را افزایش دهد (Putnam, ۲۰۰۰: ۲۹۲).

ج. پیشگیری از بحران‌های اخلاقی در مدیریت: بسیاری از بحران‌های مدیریتی معاصر ناشی از ضعف اخلاقی است (Robbins & Judge, ۲۰۱۹: ۱۹۳). شورا در قرآن می‌تواند این خلأ اخلاقی را پر کند.

د. الگوسازی برای مدیریت اسلامی بومی: شورا می‌تواند مبنای طراحی الگوهای مدیریتی بومی در کشورهای اسلامی باشد که هم با ارزش‌های دینی هماهنگ است و هم با نیازهای سازمانی معاصر (Yukl, ۲۰۱۳: ۲۴۸).

تحلیل نهایی نشان می‌دهد که شورا در قرآن نه تنها یک اصل مدیریتی، بلکه یک اصل ایمانی و اخلاقی است که می‌تواند مبنای نظریه‌پردازی در حوزه مدیریت اسلامی قرار گیرد. از سوی دیگر، نظریه‌های مدیریت مدرن نیز با تأکید بر مشارکت و عقل جمعی، مکملی برای بُعد کارکردی شورا هستند. همگرایی این دو حوزه می‌تواند به شکل‌گیری الگویی جامع، کارآمد و اخلاق‌محور از مدیریت در جوامع اسلامی بینجامد.

جدول ۲. تحلیل تطبیقی شورا در قرآن و نظریه‌های مدیریت مدرن

محور تحلیل	آموزه‌های قرآنی درباره شورا	نظریه‌های مدیریت مدرن	تحلیل / پیامد
ماهیت شورا	یک تکلیف دینی و اخلاقی با ابعاد معنوی	ابزار مدیریتی برای افزایش کارآمدی و بهره‌وری	قرآن شورا را با ارزش‌های اخلاقی و معنوی گره می‌زند؛ در حالی‌که مدیریت مدرن آن را بیشتر ابزاری و کارکردی می‌داند.
هدف اصلی	تحقق عدالت، رضایت الهی و انسجام اجتماعی	بهبود کیفیت تصمیم‌ها، رضایت شغلی و سودآوری سازمانی	تفاوت بنیادین در غایت؛ قرآن فراتر از کارآمدی به ارزش‌های اخلاقی توجه دارد.
فرآیند مشارکت	شنیدن نظرهای مختلف، تبادل مشورت و تصمیم جمعی	Group Decision Making و مشارکت کارکنان	همگرایی در تأکید بر مشارکت؛ اما قرآن بُعد اخلاقی و معنوی فرآیند را اضافه می‌کند.
توزیع قدرت	جلوگیری از خودکامگی و تمرکز قدرت	مدیریت مشارکتی و رهبری دموکراتیک	هر دو به توزیع قدرت توجه دارند؛ ولی قرآن مشروعیت آن را از وحی و عدالت الهی می‌گیرد.
ابعاد اخلاقی	صداقت، عدالت، تقوا و پرهیز از خودخواهی	اغلب ضمنی یا کم‌رنگ، تمرکز بر نتایج سازمانی	قرآن بُعد اخلاقی را به‌طور مرکزی در فرآیند شورا لحاظ می‌کند.
پیامدهای اجتماعی	انسجام جامعه، افزایش اعتماد و سرمایه اجتماعی	اعتماد سازمانی و بهبود تعاملات کاری	هر دو بر سرمایه اجتماعی تأکید دارند؛ اما قرآن بر پیوند با ارزش‌های ایمانی نیز تأکید می‌کند.

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با موضوع «تحلیل تطبیقی آموزه‌های قرآنی درباره مشورت و عقل جمعی با نظریه‌های مدیریت مدرن» نشان داد که شورا در قرآن نه‌تنها یک توصیه اخلاقی، بلکه یک اصل بنیادین ایمانی و اجتماعی است که در کنار عباداتی همچون نماز و انفاق مطرح شده است. این جایگاه، اهمیت شورا را به‌عنوان سازوکار تقویت عقل جمعی و تضمین عدالت اجتماعی در جامعه اسلامی برجسته می‌کند.

یافته‌های پژوهش نشان داد که میان آموزه‌های قرآنی و نظریه‌های مدیریت مدرن نقاط همگرایی قابل‌توجهی وجود دارد؛ بویژه در تأکید بر مشارکت، افزایش کیفیت تصمیم‌گیری، ارتقای سرمایه اجتماعی و جلوگیری از تمرکز قدرت. در عین حال، تفاوت‌های بنیادینی نیز آشکار شد. قرآن شورا را نه صرفاً ابزاری مدیریتی، بلکه تکلیف دینی و اخلاقی معرفی می‌کند که مشروعیت آن تنها در پرتو ارزش‌هایی چون عدالت، تقوا و صداقت معنا می‌یابد. در مقابل، مدیریت مدرن عمدتاً شورا را در چارچوب کارآمدی سازمانی و نتایج اقتصادی ارزیابی می‌کند.

این مقایسه تطبیقی نشان می‌دهد که آموزه‌های قرآنی ظرفیت ارائه الگویی بومی از مدیریت را دارند؛ الگویی که هم کارآمدی و هم اخلاق را توأمان در نظر می‌گیرد. شورا در قرآن علاوه بر بهبود فرآیند تصمیم‌گیری، هویتی معنوی به مدیریت می‌بخشد و

آن را در مسیر رضایت الهی و تحقق عدالت اجتماعی هدایت می‌کند. چنین الگویی می‌تواند مبنای نظریه‌پردازی در حوزه «مدیریت اسلامی» قرار گیرد و فاصله میان علوم انسانی مدرن و معارف اسلامی را کاهش دهد.

از منظر کاربردی نیز این پژوهش نشان داد که بهره‌گیری از شورا در سازمان‌های اسلامی، نه‌تنها موجب افزایش اعتماد اجتماعی و انسجام فرهنگی می‌شود، بلکه می‌تواند مشروعیت نظام‌های مدیریتی را در میان جوامع مسلمان تقویت کند. افزون بر این، پیوند شورا با اصول اخلاقی، ظرفیتی برای حل بحران‌های اخلاقی در مدیریت معاصر فراهم می‌آورد؛ بحرانی که بسیاری از نظریه‌های غربی مدیریت از پاسخ به آن ناتوان بوده‌اند.

در مجموع، پژوهش حاضر بیانگر آن است که بازخوانی تطبیقی آموزه‌های وحیانی و نظریه‌های علمی می‌تواند الگویی نوین، جامع و انسانی‌تر از مدیریت عرضه کند. الگویی که همزمان به کارآمدی سازمانی، عدالت اجتماعی و تعالی اخلاقی می‌اندیشد و می‌تواند مبنای تحول در نظریه و عمل مدیریت در جوامع اسلامی قرار گیرد.

ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسندگان

مشارکت نویسنده در این مقاله به شکل زیر است:

نویسنده به تنهایی مسئول مفهوم‌پردازی، نگارش و بازبینی مقاله است.

تعارض منافع

بر اساس اظهارات نویسنده، این مقاله تعارض منافعی ندارد.

حامی مالی

بنابر اظهارات نویسنده این پژوهش هیچگونه حامی مالی ندارد.

سپاسگزاری

از تمامی مشارکت کنندگان در این پژوهش سپاسگزاری می شود.

منابع

قرآن کریم.

نهج‌البلاغه، تحقیق: صالح، صبحی. (۱۴۱۴). قم، هجرت.

آقاجانی، علی. (۱۴۰۳). شورا و مشارکت سیاسی حداکثری مشروط (واکارگزارانه)؛ نگاهی تحلیلی به جایگاه شورا در تفسیر سیاسی–موضوعی قرآن، *مطالعات قرآنی و فرهنگ اسلامی*، ۸(۴)، ۶۶–۹۱.

اسفندیار، رجب‌علی. (۱۳۸۶). شورا و مشورت در حکومت نبوی، *سیره سیاسی پیامبر اعظم*، ۳۹۵–۴۰۹.

بچاری، فریبا. (۱۳۹۶). شورا و مشورت در آیینه قرآن و نهج‌البلاغه، تهران: انتشارات سیادت.

بهارستان، جلیل. (۱۳۸۳). مطالعه تطبیقی مدیریت اسلامی و مدیریت رایج، *مدرس علوم انسانی*، ۳۶، ۱–۳۶.

رستمی‌نیا، محمد اسماعیل. (۱۴۰۲). مدیریت از منظر اسلام. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

طالقانی، غلامرضا. (۱۳۷۲). مروری بر مبانی مدیریت از دیدگاه اسلام، *دانش مدیریت*، ۲۱، ۵–۹.

طباطبایی، سیدمحمدحسین. (۱۳۹۰). المیزان فی تفسیر القرآن. بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.

طبرسی، فضل بن حسن. (۱۳۷۲). مجمع البیان فی تفسیر القرآن، مصحح: یزدی طباطبایی، فضل‌الله؛ رسولی، هاشم، تهران: ناصر خسرو.

طبری، محمد بن جریر. (۱۴۱۲). جامع البیان فی تفسیر القرآن (تفسیر الطبری)، بیروت: دار المعرفة.

فخر رازی، محمد بن عمر. (۱۴۲۰). التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب)، بیروت، دار إحیاء التراث العربی.

قرائتی، محسن. (۱۳۸۸). تفسیر نور، تهران: مرکز فرهنگی درسهایی از قرآن.

قطب، سید. (۱۴۲۵). فی ظلال القرآن. بیروت، دار الشروق.

محمدی ری‌شهری، محمد. (۱۳۷۲). مبانی رهبری در اسلام؛ نقش مشورت در رهبری، *پاسدار اسلام*، ۱۴۱، ۲۰–۲۴.

معدن‌دار آرانی، عباس؛ کاکیا، لیدا. (۱۳۹۸). روش تحقیق تطبیقی در علوم انسانی با تأکید بر مطالعات علوم تربیتی و روان‌شناسی، تهران: سازمان سمت.

مکارم شیرازی، ناصر و همکاران. (۱۳۷۱). تفسیر نمونه، تهران: دار الکتب الإسلامیة.

نصراللهی، زهرا؛ مکیان، نظام‌الدین؛ اسلامی، راضیه. (۱۳۹۴). سرمایه اجتماعی و مؤلفه‌های آن در اسلام، *فصلنامه اقتصاد و بانکداری اسلامی*، ۱۳، ۲۱–۳۸.

References

Aghajani, A. (2024). Conditional (agentive) maximal political participation and shura: An analytical look at the place of shura in the political thematic exegesis of the Qur'an. Qur'anic Studies and Islamic Culture, 8(4), 66–91.

Bachari, F. (2017). Shura and consultation in the mirror of the Qur'an and Nahj al-Balagha. Tehran: Siyadat Publications.

Baharestan, J. (2004). A comparative study of Islamic management and conventional management. Modarres Humanities, 36, 1–36.

Creswell, J. W. (2014). Research Design: Qualitative, Quantitative, and Mixed Methods Approaches (4th ed.). Thousand Oaks, CA: Sage.

Esfandiyar, R. A. (2007). Shura and consultation in the Prophetic government. In The political sirah of the Great Prophet (pp. 395–409). Qom: Research Institute of Hawzah and University.

Fakhr al-Razi, M. b. 'U. (1420 A.H.). Al-tafsir al-kabir (Mafatih al-ghayb). Beirut: Dar Ihya' al-Turath al-Arabi.

Ittner, C. D., & Larcker, D. F. (1998). Are Nonfinancial Measures Leading Indicators of Financial Performance? Journal of Accounting Research, 36(1), 1–35.

Kaplan, R. S., & Norton, D. P. (1992). The Balanced Scorecard — Measures that Drive Performance. Harvard Business Review, 70(1), 71–79.

Likert, R. (1967). The Human Organization: Its Management and Value. New York: McGraw-Hill.

Madandar Arani, A., & Kakiya, L. (2019). Comparative research methodology in the humanities: With an emphasis on educational sciences and psychology studies. Tehran: SAMT.

Makarem Shirazi, N., et al. (1992). Tafsir-e Nemuneh. Tehran: Dar al-Kotob al-Eslamiya.

Mohammadi Rey-Shahri, M. (1993). Foundations of leadership in Islam: The role of consultation in leadership. Pasdar-e Eslam, 141, 20–24.

Nahj al-Balagha. (1414 A.H.). (S. Salih, Ed.). Qom: Hijrat.

Nasr-Allahi, Z., Makiyan, N.-D., & Eslami, R. (2015). Social capital and its components in Islam. Islamic Economics and Banking Quarterly, 13, 21–38.

Putnam, R. (2000). Bowling Alone: The Collapse and Revival of American Community. New York: Simon & Schuster.

Qara'ati, M. (2009). Tafsir-e Nur. Tehran: Markaz-e Farhangi-ye Dars-ha'i az Qur'an.

Quran.

Qutb, S. (1425 A.H.). Fi Zilal al-Qur'an. Beirut: Dar al-Shoruq.

Ragin, C. (2014). The Comparative Method: Moving Beyond Qualitative and Quantitative Strategies. Berkeley: University of California Press.

Robbins, S., & Judge, T. (2019). Organizational Behavior (18th ed.). New York: Pearson.

Rostami-Nia, M. E. (2023). Management from the perspective of Islam. Qom: Research Institute of Hawzah and University.

Simon, H. (1997). Administrative Behavior (4th ed.). New York: Free Press.

Surowiecki, J. (2004). The Wisdom of Crowds. New York: Anchor Books.

Tabari, M. b. Jarir. (1412 A.H.). Jami al-bayan fi tafsir al-Qur'an (Tafsir al-Tabari). Beirut: Dar al-Ma'rifah.

Tabarsi, F. b. H. (1993). Majma al-bayan fi tafsir al-Qur'an (F. T. Yazdi-Tabataba'i & H. Rasuli, Eds.). Tehran: Naser Khosrow.

Tabataba'i, M. H. (2011). Al-Mizan fi tafsir al-Quran. Beirut: Al-A'lami Publications.

Taleqani, G. (1993). A review of the foundations of management from the perspective of Islam. Danesh-e Modiriyat [Management Knowledge], 21, 5–9.

Yukl, G. (2013). Leadership in Organizations (۸th ed.). Upper Saddle River, NJ: Pearson.

New Research in Islamic Humanities Studies
Online ISSN : 2980 - 8944
https://api.lu.ac.ir/
Lorestan University

Legal and Jurisprudential Study of Moharebeh in Imami Jurisprudence

Jafar Koosha

Associate Professor, Faculty of Law, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran. Email: J_Kousha@sbu.ac.ir

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received 29 September 2025
Received in revised form 26 November 2025
Accepted 07 January 2026
Available online 15 January 2026

Keywords:
Mohareb,
Moharebeh,
Hudud,
Islamic Penal Code

ABSTRACT

Objective: The objective of this study is to examine the juristic and historical background of the crime of moharebeh (waging war against God) and to analyze the correspondence between the principles of Imami (Ja'fari) jurisprudence and its legal treatment in Iran's criminal laws, particularly the Islamic Penal Code. The study seeks to demonstrate how jurisprudential foundations have influenced the conceptualization and identification of moharebeh in the process of drafting criminal legislation.

Method: This research adopts a library-based (documentary) method. The analysis is conducted through the examination of Qur'anic verses, hadith sources, classical texts of Imami jurisprudence, and the criminal laws of Iran across three legislative periods: the Law of Hudud and Qisas and Its Regulations (1982), the Islamic Penal Code (1991), and the Islamic Penal Code (2013).

Results: The study indicates that the concept of moharebeh originates from verse 33 of Surah al-Ma'idah and, within Imami jurisprudence, is defined as a crime that threatens public security. An examination of the historical evolution of legislation shows that, in certain periods, the legislator has deviated from the original Qur'anic meaning of moharebeh and expanded its scope. In some instances, such expansion appears inconsistent with the principle of strict interpretation applied to hudud crimes. Nevertheless, the findings also reveal that Imami jurisprudence has played a significant role in shaping the legal provisions related to moharebeh within Iran's criminal justice system.

Conclusion: The results suggest that although moharebeh has clear Qur'anic origins, various interpretations have emerged during the legislative process in Iran. In certain periods, the expansion of its legal scope has extended beyond traditional jurisprudential foundations, creating a degree of divergence from its precise Qur'anic and juristic meaning. Despite this, the influence of Imami jurisprudence on the overall framework of criminalizing moharebeh in Iranian criminal law remains evident.

Cite this article: Koosha, J. (2026). Legal and Jurisprudential Study of Moharebeh in Imami Jurisprudence. *New Research in Islamic Humanities Studies*, 4 (Special Issue), 1-18. https://doi.org/10.22034/api.2026.2083137.1636

© Author retain the copyright and full publishing rights.
Publisher: Lorestan University.
DOI: https://doi.org/10.22034/api.2026.2083137.1636

Introduction

In the Islamic criminal justice system, criminal concepts such as moharebeh are rooted in religious texts and jurisprudential foundations, aiming to preserve divine values and maintain social order. Moharebeh is classified as a ḥadd crime, with its punishment predetermined by the sacred lawgiver. From the perspective of Imami jurisprudence, moharebeh comprises two essential elements: the use of a weapon and the intent to cause corruption (ifsad fi al-arḍ). Mere armed confrontation, without creating public insecurity, does not constitute moharebeh. Following the Islamic Revolution, the concept entered Iran's criminal legislation, undergoing changes in definition and scope across different legal periods. Notably, in the 2013 Islamic Penal Code, greater emphasis was placed on the element of intent and the narrowing of the offense to prevent broad interpretations of ḥadd crimes. Despite these reforms, challenges remain in precisely defining moharebeh. Questions persist as to whether all armed actions that disturb public security fall under this category and how such acts differ from behaviors such as armed robbery or banditry. In several instances, the legislator has expanded the scope of moharebeh, yet such expansion is not always fully aligned with Qur'anic and jurisprudential sources. From a criminal policy perspective, moharebeh carries severe and diverse punishments intended to allow the judge to select the most appropriate sanction based on the offender's intent, the consequences of the act, and the degree of threat to public security. While moharebeh in Iran parallels "crimes against state security" in conventional legal systems, its foundations are distinctly religious.

Ultimately, this study, through an examination of scriptural, jurisprudential, and statutory sources, seeks to address fundamental questions: To what extent does the contemporary legal definition of moharebeh in the 2013 Islamic Penal Code correspond with its Qur'anic and jurisprudential meaning? Is the expansion of its scope to include non-religiously motivated acts such as armed theft or smuggling consistent with Islamic legal principles? And finally, does the current adjudicatory system provide the necessary conditions for accurately establishing the elements of moharebeh in accordance with jurisprudential standards? Addressing these issues may contribute to more precise interpretations and potential future reforms of Iran's criminal legislation.

Method

This research adopts a library-based (documentary) method. The analysis is conducted through the examination of Qur'anic verses, hadith sources, classical texts of Imami jurisprudence, and the criminal laws of Iran across three legislative periods: the Law of Hudud and Qisas and Its Regulations (1982), the Islamic Penal Code (1991), and the Islamic Penal Code (2013).

Results

The study indicates that the concept of moharebeh originates from verse 33 of Surah al-Ma'idah and, within Imami jurisprudence, is defined as a crime that threatens public security. An examination of the historical evolution of legislation shows that, in certain periods, the legislator

has deviated from the original Qur'anic meaning of moharebeh and expanded its scope. In some instances, such expansion appears inconsistent with the principle of strict interpretation applied to hudud crimes. Nevertheless, the findings also reveal that Imami jurisprudence has played a significant role in shaping the legal provisions related to moharebeh within Iran's criminal justice system.

Conclusion

The jurisprudential and legal examination of moharebeh demonstrates that this offense has undergone significant historical and conceptual evolution. In Imami (Jafari) jurisprudence, moharebeh is a divinely ordained ḥadd offense, realized through two essential elements: the use of armed force and the intention to cause corruption on earth (ifsad fi al-arḍ). Its underlying purpose is to safeguard public security and protect religious values. Following the Islamic Revolution, the Iranian legislature sought to harmonize the jurisprudential concept of moharebeh with the structure of modern criminal law; however, in certain instances such as expanding its scope to include armed robbery or armed smuggling this alignment has diverged from Qur'anic and jurisprudential foundations.Imami jurisprudence emphasizes a narrow interpretation and the strict establishment of the offender's corrupt intent, in order to prevent the conflation of ḥadd offenses with tazir crimes. In Iranian criminal policy, moharebeh carries the most severe punishments, yet there remains a need for clearer standards to ensure proportionality between the act committed and the punishment imposed.

From a social and human-rights perspective, a balance must be maintained between safeguarding public security and upholding religious principles and criminal justice standards. An overly expansive definition of moharebeh risks undermining justice and weakening public trust in the judicial system. Ultimately, moharebeh is a religious and moral concept whose underlying philosophy of criminalization differs fundamentally from offenses such as terrorism or armed rebellion. Accordingly, a more precise clarification and reevaluation of its elements and applications is essential for strengthening the coherence of Islamic criminal law and promoting justice.

Author Contributions

The author contributed equally to the conceptualization of the article and writing of the original and subsequent drafts.

Data Availability Statement

Data available on request from the authors.

Acknowledgements

Thanks and appreciation have not been expressed.

Ethical Considerations

The author strictly adhered to the highest standards of research integrity. The authors avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not-for-profit sectors.

Conflict of Interest

The author declare no conflict of interest.

پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی
شاپا الکترونیکی: ۸۹۴۴-۲۹۸۰
https://api.lu.ac.ir/
دانشگاه لرستان

تحلیل فقهی و حقوقی محاربه (فقه امامیه)

جعفر کوشا

دانشیار، دانشکده حقوق، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران. رایانامه: J_Kousha@sbu.ac.ir

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
مقاله پژوهشی،

تاریخچه مقاله:
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۷/۰۷
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۹/۰۵
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۰/۱۷
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۱۰/۲۵

کلیدواژه‌ها:
محارب،
محاربه،
حدود،
قانون مجازات اسلامی

چکیده

هدف: هدف این پژوهش بررسی پیشینه‌ی فقهی و تاریخی جرم محاربه و تطبیق مبانی فقه امامیه با مباحث حقوقی آن در قوانین کیفری ایران، به‌ویژه قانون مجازات اسلامی است. این مطالعه می‌کوشد نشان دهد که چگونه مبانی فقهی، مفاهیم و مصادیق محاربه را در روند تدوین قوانین کیفری تحت تأثیر قرار داده‌اند.

روش پژوهش: روش تحقیق در این مقاله، کتابخانه‌ای است. تحلیل‌ها بر پایه‌ی منابع قرآنی، روایی، متون فقه امامیه و همچنین قوانین کیفری ایران در سه دوره‌ی تقنینی ۱۳۶۱، ۱۳۷۰ و ۱۳۹۲ صورت گرفته است.

یافته‌ها: مطالعه نشان می‌دهد که:

– مفهوم محاربه ریشه در آیه ۳۳ سوره مائده دارد و در فقه امامیه به‌عنوان جرمی که امنیت عمومی را مختل می‌کند تعریف شده است .

– بررسی تطور تاریخی قوانین نشان می‌دهد که قانونگذار در برخی دوره‌ها از معنای اصیل قرآنی محاربه فاصله گرفته و دچار توسعه‌ی مصادیق شده است .

– این توسعه در برخی موارد با اصل «تفسیر مضیق» در جرایم حدی ناسازگار است .

– با وجود این، در برخی موارد، فقه امامیه نقش روشنی در شکل‌گیری مقررات مربوط به محاربه در نظام کیفری ایران داشته است.

نتیجه‌گیری: نتایج پژوهش نشان می‌دهد که هرچند محاربه مفهومی با ریشه‌ی قرآنی است، اما در فرآیند قانون‌گذاری در ایران، برداشت‌ها و تفسیرهای مختلفی از آن ارائه شده است. در برخی دوره‌ها، توسعه‌ی مصادیق فراتر از مبانی فقهی صورت گرفته و موجب فاصله از معنای دقیق فقهی و قرآنی این جرم شده است؛ با این حال، تأثیر فقه امامیه در ساختار کلی جرم‌انگاری محاربه در قوانین کیفری کاملاً مشهود است.

استناد: کوشا، جعفر. (۱۴۰۴). تحلیل فقهی و حقوقی محاربه (فقه امامیه). *پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی*، (ویژه نامه) ۴، ۱–۱۸.
https://doi.org/10.22034/api.2026.2083137.1636

ناشر: دانشگاه لرستان.

© نویسنده.

DOI: https://doi.org/10.22034/api.2026.2083137.1636

مقدمه

در نظام حقوق کیفری اسلام، مفاهیمی وجود دارد که فراتر از جرم‌انگاری به معنای مصطلح در نظام‌های حقوقی عرفی‌اند؛ مفاهیمی که ریشه در نصوص دینی، مبانی فقهی و موازین شرعی دارند و هدف آن‌ها نه صرفاً حفظ نظم عمومی، بلکه پاسداری از اساس دین و ارزش‌های الهی است. یکی از این مفاهیم بنیادین، عنوان «محاربه» است؛ جرمی که درعین‌حال ریشه در قرآن کریم دارد، در بُعد اجتماعی و حقوقی نیز ابعاد گسترده‌ای یافته است. از منظر فقهی، محاربه ازجملهٔ جرایم حدی محسوب می‌شود که مجازات آن توسط شارع مقدس تعیین شده است و به‌هیچ‌وجه قابل تخفیف یا تبدیل توسط قاضی نیست. این ویژگی، ضرورت تحلیل دقیق، جامع و علمی این عنوان را دوچندان می‌کند؛ زیرا هرگونه تفسیر ناصواب از مفهوم محاربه، ممکن است منجر به صدور احکام کیفری مغایر با موازین شرع و اصول عدالت کیفری شود.

در ادبیات قرآنی، واژهٔ محاربه نخستین‌بار در آیهٔ ۳۳ سورهٔ مائده به کار رفته است: ﴿إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَاداً أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا...﴾ در این آیه، محاربه به معنای جنگ با خدا و رسول و سعی در فساد در زمین تفسیر شده است. مفسران و فقهای امامیه در طول قرون متمادی، با استناد به این آیه، مفهوم محاربه را به اقدام مسلحانه‌ای که موجب ناامنی و اخلال در نظام اجتماعی شود، تعبیر کرده‌اند[۱]. از دیدگاه فقه امامیه، تحقق عنوان محاربه مستلزم وجود دو عنصر اساسی است: نخست، «حمل سلاح» و دوم، «قصد افساد در زمین». به بیان دیگر، صرف درگیری یا منازعهٔ مسلحانه میان اشخاص کافی برای تحقق جرم محاربه نیست، مگر آنکه هدف مرتکب، ایجاد فساد و اخلال در امنیت عمومی باشد.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، قانونگذار با الهام از فقه امامیه و بر اساس اصل ۴ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مصوب ۱۳۵۸[۲]، که مقرر می‌دارد کلیهٔ قوانین باید بر مبانی اسلامی استوار باشند، مفهوم محاربه را وارد قانون مجازات اسلامی کرد. نخستین‌بار در مادهٔ ۱۹۶ قانون حدود و قصاص و مقررات آن مصوب ۱۳۶۱[۳]، به تعریف جرم محاربه اختصاص یافت و مقرر شد: «هرکس که برای ایجاد رعب و هراس و سلب آزادی و امنیت مردم دست به اسلحه ببرد، محارب می‌باشد.» این تعریف با اندکی تغییر در مادهٔ ۱۸۳ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰[۴] تکرار شد، با این تفاوت که در آن، به محاربه با افساد فی الارض، به‌عنوان یک جرم واحد اشاره شد. نهایتاً در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، مقنن با تفکیک مجدد این دو عنوان، در مادهٔ ۲۷۹ تصریح کرد: «محاربه عبارت است از کشیدن سلاح به قصد جان، مال یا ناموس مردم یا ارعاب آن‌ها به نحوی که موجب ناامنی در محیط گردد.» این تحولات قانونی، بیانگر تلاش قانونگذار برای تطبیق مفهوم فقهی محاربه با مقتضیات حقوق کیفری مدرن و درعین‌حال حفظ اصالت دینی آن است.

---

۱. المیزان، علامه طباطبایی، محمدحسین

۲. اصل چهارم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مصوب ۱۳۵۸: «کلیهٔ قوانین و مقررات مدنی، جزائی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیر این‌ها باید بر اساس موازین اسلامی باشد. این اصل بر اطلاق یا عموم همهٔ اصول قانون اساسی و قوانین و مقررات دیگر حاکم است و تشخیص این امر بر عهدهٔ فقهای شورای نگهبان است.»

۳. مادهٔ ۱۹۶ قانون حدود و قصاص و مقررات آن مصوب ۱۳۶۱: «هرکس که برای ایجاد رعب و هراس و سلب آزادی و امنیت مردم دست به اسلحه ببرد، محارب می‌باشد.

تبصرهٔ ۱- میان سلاح سرد و سلاح گرم فرقی نیست.

تبصرهٔ ۲- کسی که به روی مردم سلاح بکشد ولی در اثر ناتوانی موجب هراس هیچ فردی نشود، محارب نیست.

تبصرهٔ ۳- کسی که سلاح خود را به سوی یک یا چند نفر مخصوصی بکشد و جنبهٔ عمومی نداشته باشد، محارب نیست.

تبصرهٔ ۴- هر فرد یا گروهی که برای مبارزه با محاربان و ازبین‌بردن فساد در زمین دست به اسلحه برند، محارب نیستند.»

۴. مادهٔ ۱۸۳ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰: «هرکس که برای ایجاد رعب و هراس و سلب آزادی وامنیت مردم دست به اسلحه ببرد محارب و مفسد فی الارض می‌باشد.

تبصرهٔ ۱- کسی که بر روی مردم سلاح بکشد ولی دراثر ناتوانی موجب هراس هیچ فردی نشود محارب نیست.

تبصرهٔ ۲- اگر کسی سلاح خود را با انگیزهٔ عداوت شخصی به سوی یک یا چند نفر مخصوص بکشد و عمل او جنبهٔ عمومی نداشته باشد محارب محسوب نمی‌شود.

تبصرهٔ ۳- میان سلاح سرد و سلاح گرم فرقی نیست.»

از منظر جرم‌شناختی، محاربه به‌عنوان جرمی علیه امنیت عمومی، در زمرهٔ جرایم خاصی قرار می‌گیرد که اثر آن صرفاً بر یک فرد معین محدود نمی‌شود، بلکه متوجه کل جامعه است. هدف نهایی مرتکب محاربه، ایجاد ترس، آشفتگی و سلب آرامش از فضای عمومی جامعه است؛ به همین سبب، این جرم از حیث تهدیدی که متوجه نظم عمومی و نظام اجتماعی می‌کند، در کنار جرایمی همچون افساد فی الارض، بغی و تروریسم قابل بررسی است. با این حال، تفاوت اساسی محاربه با تروریسم یا شورش در این است که در محاربه، عنصر «قصد مقابله با احکام و نظام الهی» نقش محوری دارد و جنبهٔ دینی و الهی آن پررنگ‌تر است.

در فقه امامیه، مباحث مربوط به محاربه ذیل باب حدود مطرح می‌شود. فقهائی چون شیخ طوسی در المبسوط، علامه حلی در قواعدالأحکام، شهید ثانی در مسالک الأفهام و امام خمینی (ره) در تحریرالوسیله، هریک با بیانی متفاوت اما ماهیتاً مشابه، محاربه را حمل سلاح برای ترساندن مردم و اخلال در امنیت جامعه دانسته‌اند. برخی فقهاء همچون امام خمینی (ره) علاوه بر عنصر مادی، بر عنصر روانی «قصد افساد در زمین» نیز تأکید کردند و معتقدند بدون احراز این قصد، عنوان محاربه صدق نمی‌کند. در واقع، صرف کشیدن سلاح یا تهدید مردم، درصورتی‌که هدف مرتکب شخصی یا محدود باشد و نه عمومی، از شمول عنوان محاربه خارج است[۱].

تحلیل حقوقی محاربه، در قوانین پس از انقلاب نیز نشان می‌دهد که قانونگذار همواره در تلاش بوده است تا میان مفهوم فقهی و کارکرد اجتماعی جرم، تعادل برقرار کند. درحالی‌که در قانون حدود و قصاص و مقررات آن مصوب ۱۳۶۱ تأکید اصلی بر جنبهٔ عمومی جرم و سلب امنیت مردم است، در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، عنصر «قصد» برجسته‌تر و دایرهٔ شمول جرم مضیق‌تر شده است. این تغییر رویکرد، ناشی از تمایل قانونگذار به پرهیز از تفسیر موسع جرایم حدی است؛ چراکه بر اساس قاعدهٔ فقهی ﴿الحدود تدرأ بالشبهات﴾، در صورت وجود شک و تردید، اجرای حد منتفی می‌شود.

باوجود این اصلاحات، همچنان برخی چالش‌ها در تبیین دقیق مفهوم محاربه وجود دارد. ازجمله اینکه آیا هر اقدام مسلحانه علیه امنیت عمومی، فارغ از انگیزهٔ مذهبی یا سیاسی، مشمول محاربه است؟ همچنین، آیا افرادی که به قصد سرقت مسلحانه یا راهزنی اقدام به استفاده از سلاح می‌کنند، لزوماً محارب محسوب می‌شوند؟ قانونگذار در مادهٔ ۲۸۱ قانون مجازات اسلامی قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲[۲]، پاسخ مثبت داد و راهزنان، سارقان و قاچاقچیانی را که موجب سلب امنیت مردم شوند، محارب دانست. این توسعهٔ مفهومی، گرچه ازنظر حفظ امنیت عمومی قابل دفاع است، اما از حیث انطباق با منابع قرآنی و فقهی جای بحث دارد؛ زیرا در منابع اولیه، محاربه ناظر بر مقابله با دین و اجرای احکام الهی است، نه صرف تهدید امنیت مادی جامعه.

از منظر سیاست جنایی، جرم محاربه جایگاهی خاص دارد. قانونگذار در برابر این جرم، مجموعه‌ای از مجازات‌های سنگین و بازدارنده را پیش‌بینی کرده است؛ ازجمله اعدام، به‌دارآویختن، قطع دست و پا به‌صورت مخالف و تبعید (بر اساس آیهٔ ۳۳ سورهٔ مائده). این تنوع مجازات‌ها بیانگر آن است که شارع مقدس، به تناسب شدت جرم و آثار اجتماعی آن، اختیار تعیین نوع مجازات را به حاکم اسلامی واگذار کرده است. در نتیجه، قاضی باید باتوجه‌به قصد مرتکب، آثار جرم و میزان اخلال در امنیت عمومی، مناسب‌ترین مجازات را انتخاب کند.

از حیث تطبیقی نیز، می‌توان گفت که محاربه در ایران مانند «جرم علیه امنیت دولت» در نظام‌های عرفی است، اما برخلاف آن‌ها، ریشه در مبانی دینی دارد و جنبهٔ الهی‌اش غلبه می‌کند. در این چهارچوب، بررسی فقهی و حقوقی محاربه نه‌تنها از حیث فهم دقیق قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، بلکه از جهت هماهنگی نظام عدالت کیفری اسلامی با اصول حقوق بشر اسلامی و قواعد فقه جزائی اهمیت بسزایی دارد.

درنهایت، پژوهش حاضر با تکیه بر منابع قرآنی، روایی و فقهی و همچنین تحلیل مواد قانونی مرتبط، تلاش دارد ضمن واکاوی دقیق مبانی محاربه، به سؤالات بنیادینی پاسخ دهد: آیا مفهوم امروزی محاربه در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، با معنای قرآنی و فقهی آن هم‌خوانی دارد؟ آیا توسعهٔ مصادیق محاربه به رفتارهای غیرمذهبی (مانند سرقت و قاچاق مسلحانه) منطبق بر مبانی شرعی است؟ و نهایتاً، آیا در نظام دادرسی کنونی، شرایط لازم برای احراز دقیق عناصر جرم محاربه بر اساس اصول فقهی

---

۱. تحریرالوسیله، امام خمینی(ره)، ج ۲، کتاب الحدود، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۴۰۰

۲. مادهٔ ۲۸۱ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲: «راهزنان، سارقان و قاچاقچیانی که دست به سلاح ببرند و موجب سلب امنیت مردم و راه‌ها شوند محارب‌اند.»

فراهم است؟ پاسخ به این پرسش‌ها نه‌تنها می‌تواند به فهم دقیق‌تر این عنوان مجرمانه کمک کند، بلکه راهگشای اصلاحات احتمالی در قوانین کیفری آینده نیز خواهد بود.

بدنۀ اصلی پژوهش

در آغاز انقلاب اسلامی، نظر بر این بود که حقوق کیفری با رویکرد فقهی (فقه امامیه) دگرگون شود. چون جرایم علیه امنیت عمومی در فصل اول از باب دوم قانون مجازات عمومی مصوب ۱۳۰۴، تحت عنوان «در جنحه و جنایت بر ضد امنیت مملکت»، درج شده بود و مفاهیم فقهی باید به نحوی در عناوین مجرمانه گنجانده می‌شدند، فقهای حوزۀ علمیه با ترجمه باب‌های حدود، قصاص و دیات موجبات تدوین پیش‌نویس قوانین کیفری را، که دربردارندۀ مفاهیم فقهی بودند، فراهم کردند که پس از تصویب قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در سال ۱۳۵۸، باتوجه‌به اصل چهارم، در سال‌های ۱۳۶۱ و ۱۳۶۲ به ترتیب « قانون حدود و قصاص و مقررات آن» و «قانون مجازات اسلامی (تعزیرات)» با عناوین حدود، قصاص، دیات و تعزیرات به تصویب مجلس شورای اسلامی رسید. از این تاریخ، مفاهیم فقهی ازجمله مفهوم «محاربه» در بخش حدود در ادبیات حقوق جزائی وارد و تحت عنوان مجرمانۀ محاربه و افساد فی الارض ازجمله عناوین مجرمانه قرار گرفت.

حال، سؤال اینکه آیا مبنا و بنیاد محاربه یک مفهوم فقهی است و باید بر اساس قرآن کریم و مبانی فقهی (فقه امامیه) به‌عنوان جرم در قوانین منظور شود؟

تحلیل فقهی محاربه

تحلیل مفهوم محاربه از منظر قرآن کریم

در آیۀ ۳۳ سورۀ مبارکۀ مائده[۱] شارع مقدس از واژۀ محاربه استفاده کرده و در تفسیر لغوی، به معنای جنگیدن و جنگ‌افروزی و محارب کسی است که با دین و اصول شرعی به‌منظور ممانعت از اجرای آن، می‌جنگد.

با عنایت به تفاسیر معتبر از آیۀ پیش‌گفته، شأن نزول این آیه مبتنی بر جماعتی است که پس از ایجاد امکانات و رفاه برای آنان توسط پیامبر عظیم‌الشأن (ص)، ضمن ناسپاسی، تخریب و کشتار و شورش کردند و سعی داشتند، در نظم عمومی اخلال و در اجرای قوانین اسلامی ممانعت ایجاد کنند. اما نکتۀ قابل توجه و مورد مناقشه این است که نمی‌توان مرتکب را به صرف یا به محض اینکه جنگی را شروع می‌کند محارب دانست، چراکه به دنبال عبارت ﴿یحاربون الله و رسوله﴾ آمده است که ﴿یسعون فی الارض فسادا﴾ را بیان فرمودند.

پس باتوجه‌به تفاسیر و دقت کافی برای وصف عنوان گناه به شخص محارب باید دو شرط لحاظ شود:

۱- جنگ با دین خدا و قوانین اسلامی و همچنین با مقررات مبتنی بر سنت حضرت محمد (ص)؛

۲- کوشش و تلاش برای فساد در محیط ارتکابی عمل جنگیدن.

لذا تحقق وصف گناه کبیره در این آیه در عالم خارج مبتنی بر عناصر و شرایط ذیل است:

ـ عنصر قانونی: نص آیه

ـ عنصر مادی: فعل و اقدامات در رفتار متضمن جنگیدن و رفتار مبتنی بر فساد در محیط

ـ عنصر روانی: علم و عمد (سوءنیت عام) و آگاهی از اینکه این عمل در رفتار او موجب فساد در محیط وقوع جرم خواهد شد (سوءنیت خاص)

---

۱. ﴿إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾

کیفر آنان که با خدا و پیامبرش می‌جنگند، و در زمین به فساد و تباهی می‌کوشند، فقط این است که کشته شوند، یا به دارشان آویزند، یا دست راست و پای چپشان بریده شود، یا از وطن خود تبعیدشان کنند. این برای آنان رسوایی و خواری در دنیاست، و برای آنان در آخرت عذابی بزرگ است.

شرایط:

ـ منظور از محاربه، حمل و ظاهرکردن سلاح و به تعبیری اقدام مسلحانه است

ـ اقدام مسلحانه، نه‌تنها باید در راستای ایجاد مانع در اجرای قوانین الهی باشد، بلکه به‌طور خاص باید قصد بر آن احراز شود. هر اقدام نظامی یا مسلحانه که در چهارچوب اخلال در اجرای قوانین الهی نباشد محاربه نیست.

ـ محاربه مشروط به اراده بر افساد در محیط جرم است؛ بنابراین، عنصر روانی دو جزء دارد و عنصر مادی هم مرکب است. محاربه در آیهٔ ۳۳ سورهٔ مائده، به شکلی در نظر گرفته شده است که باید موجب افساد شود. کوشش مرتکب به دنبال ایجاد موانع در اجرای قوانین الهی و سنت پیامبر باید ازطریق و به روش مسلحانه باشد.

نتیجه آنکه در نظام فقهی مبتنی بر قرآن، تحقق اصطلاح محاربه منوط به دو شرط است که هر دو باید وجود داشته باشند: ۱- گرفتن سلاح، به قصد مبارزه با احکام و قوانین اسلام و مبارزهٔ توأمان با احکام مبتنی بر سنت؛ ۲- منظور غایی و هدف نهایی گرفتن سلاح، این است که در محیط برای مردم فساد ایجاد شود. ازآنجاکه قوانین و موازین اسلامی بر پایهٔ اصلاح امور مسلمین قرار داده شده و هدف از اجرای قوانین، ایجاد صلح و آرامش در جامعه است اقدام نظامی به منظور عدم اجرای قوانین اسلامی خود نتیجتاً فسادانگیز و فسادآور خواهد بود.

مفهوم فقهی محاربه از منظر روایی

در بیانات معصومین (ع) و در کتب فقهی، ازجمله کتاب وسایل‌الشیعه، می‌توان استنباط کرد که در میان فقهای متأخر، متقدم و معاصر باور بر آن است که ازنظر معصوم، کسی که سلاح خود را به‌منظور ترساندن مردم آماده یا ظاهر کند و مردم هم از این اقدام و رفتار مرتکب بترسند محارب در نظر گرفته می‌شود.[۱]

﴿مَن شَهَّرَ اَو جَهَّزَ اَو جَوَّدَ سلاحاً لاخافه الناس﴾ کسی که سلاح را بکشد و یا آماده کند و یا ظاهر و عیانش کند به‌منظور اینکه مردم را بترسند محارب است. قصد ترساندن مردم ازطریق نشان‌دادن یا کشیدن و یا آماده‌کردن سلاح به شرط منتج‌شدن به ترس مردم محاربه تلقی می‌شود.

همچنین صاحب جواهرالکلام می‌فرماید: ﴿والمدار علی قصد الإخافة الذی یتحقق به الفساد فی الأرض ، فلو اتفق خوفهم منه من غیر أن یقصده فلیس بمحارب﴾ «مراد، قصدِ ترساندن است که به فساد در زمین می‌انجامد. اگر اتفاقاً بی‌اینکه او [=متهم به محاربه] قصد [ترساندن] داشته باشد، [مردم] از آن بترسند، محارب نیست.» [۲]

بسیاری از فقهاء، از همین عبارت برای تعریف مفهوم محاربه بهره برده‌اند و نکتهٔ اساسی این است که در قرآن (آیهٔ ۳۳) سورهٔ مائده سخن از مبارزه با احکام و قوانین اسلامی که توسط خداوند و پیامبر او وضع شده، آمده است و سخنی از مردم نشده است و موضوع اخافه و ترساندن مردم نیز در آیه نیامده است.

در نظر صاحب تحریرالوسیله در مسئلهٔ ۱ از فصل ششم، در حد محاربه، محارب کسی است که شمشیرش را برهنه یا آن را تجهیز می‌کند تا مردم را بترساند و می‌خواهد در زمین افساد کند.[۳]

---

۱. وسائل‌الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۱۸، باب حد المحارب، دار احیاء التراث العربی، بیروت

۲. جواهرالکلام فی شرح شرائع الإسلام، شیخ محمدحسن نجفی، ج ۴۱، مبحث حد محاربه، دار إحیاء التراث العربی، بیروت

۳. ﴿(مسألة ۱): المحارب: هو کلّ من جرّد سلاحه أو جهّزه لإخافة الناس وإرادة الإفساد فی الأرض؛ فی برّ کان أو فی بحر، فی مصر أو غیره، لیلًا أو نهاراً. ولایشترط کونه من أهل الریبة مع تحقّق ما ذکر، ویستوی فیه الذکر والانثی، وفی ثبوته للمجرّد سلاحه بالقصد المزبور مع کونه ضعیفاً- لایتحقّق من إخافته خوف لأحد- إشکال بل منع. نعم لو کان ضعیفاً لکن لابحدّ لایتحقّق الخوف من إخافته، بل یتحقّق فی بعض الأحیان والأشخاص، فالظاهر کونه داخلًا فیه. ﴾

«مسئلهٔ ۱- محارب کسی است که شمشیرش را برهنه می‌کند یا آن را تجهیز می‌نماید تا مردم را بترساند و می‌خواهد در زمین افساد نماید؛ خواه در خشکی باشد یا در دریا، در شهر باشد یا در غیر آن، شب باشد یا روز. و در صورت تحقق آنچه که ذکر شد، شرط نیست که از اهل ریبه (افراد مشکوک و متهم) باشد، و مرد و زن در آن مساوی است. و در ثبوت آن بر کسی که با قصد مذکور، سلاحش را بکشد درحالی‌که شخص ضعیفی است که از ترساندنش، برای احدی ترس تحقق پیدا نمی‌کند، اشکال، بلکه منع است. البته اگر ضعیف باشد، ولی نه به حدّی که ترس از ترساندن او متحقق نشود، بلکه در بعضی از احیان و اشخاص تحقق پیدا می‌کند، ظاهر آن است که داخل در آن می‌باشد.»

صاحب تحریرالوسیله، امام خمینی (ره)، قید اراده بر افساد در زمین (محل وقوع محاربه) را نهایتاً در تحقق محاربه لازم دانسته و در واقع ﴿یسعون فی الارض فسادا﴾ را به نوعی تعبیر به اراده بر افساد در زمین کرده‌اند.

سؤال اساسی این است که چگونه می‌توان از مبارزه با اجرای احکام اسلام و سنت پیامبر (به‌طورکلی دین اسلام)، این تعبیر را کرد که اگر کسی سلاح را برهنه و یا تجهیز کند می‌توان از ﴿انما جزاءالذین یحاربون الله و رسوله﴾ استفاده و به دنبال آن از اخافهٔ مردم نیز به‌عنوان دومین قید، استنباط کرد؟ از احکام اسلامی و مقررات دینی و موازین شرعی که توسط خداوند متعال و پیامبر در جامعهٔ اسلامی وضع شده است می‌توان تعبیر سلاح‌کشیدن و عریان‌کردن آن را استفاده کرد.

محارب ازنظر قرآن، کسی است که مانع اجراء و اعمال قوانین اسلامی می‌شود و در این راه می‌کوشد که به فساد منجر شود، اما به نظر فقهاء که از روایات می‌آید، مفهوم و تعریف و وصف دیگری در نظر گرفته می‌شود.

محارب به کسی گفته می‌شود که برای ترساندن مردم سلاح خود را عریان و آماده کند؛ بنابراین، به نظر می‌رسد بین آنچه در آیه آمده است و آنچه فقهاء از روایات استنباط کرده‌اند، تفاوتی اساسی وجود دارد.

مردم و آرامش آنان و احساس امنیت بر جان، ناموس و مال مردم در مجموعهٔ قوانین اسلامی بسیار آمده و تأکید شده است که کسی حق ندارد به جان، ناموس، عرض و مال مردم تعرض و یا آن را تهدید کند، اما تمام قوانین و احکام اسلامی به این موارد (جان، ناموس و مال مردم) محدود نمی‌شود؛ و نکتهٔ اساسی اینکه ﴿یسعون فی الارض فسادا﴾ در تعریف آورده نشده است که هر کس سلاح خود را برهنه و یا آماده کند برای ترساندن مردم، و مردم از آن نیز وحشت‌زده شوند و احساس ناامنی کنند محاربه واقع می‌شود. آیا این عمل همان افساد فی الارض و کوشش در افساد فی الارض است؟ اگر سلاح بیرون آمده باشد و از غلاف خود خارج شود و آماده برای ترساندن باشد، آیا همین عمل به‌تنهایی برای افساد فی الارض که شرط دوم تحقق عنوان محاربه است کفایت می‌کند یا اینکه باید منتظر شویم که پس از کشیدن سلاح، جامعه به‌خصوص محیط عمومی محل وقوع بزه، دچار اختلال و بی‌نظمی و اخلال در نظم عمومی واقع شود؟

تحلیل حقوقی و قانونی جرم محاربه

قانونگذار در سال ۱۳۶۱ واژه و مفهوم محاربه را در قانون حدود و قصاص و مقررات آن، به کار برد و مادهٔ ۱۹۶ را به تعریف جرم محاربه اختصاص داد: «هرکس که برای ایجاد رعب و هراس و سلب آزادی و امنیت مردم دست به اسلحه ببرد، محارب می‌باشد.»

این تعریف در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ با اندکی تغییر در ماده ۱۸۳ تکرار شد، با این تفاوت که در آن، به محاربه با افساد فی الارض به‌عنوان یک عنوان مجرمانهٔ واحد اشاره شد و نهایتاً در سال ۱۳۹۲ در قانون مجازات اسلامی، مواد ۱۷۹ به بعد به محاربه اختصاص یافت.

عناصر و شرایط تحقق محاربه

عناصر وقوع جرم محاربه به شرح زیر بررسی می‌شود:

۱- عنصر مادی (فعل): عبارت است از کشیدن سلاح که این سلاح می‌تواند گرم یا سرد باشد، کشیدن سلاح ترجمه همان واژهٔ جَرَّدَ است.

۲- عنصر روانی (سوءنیت عام): قصد کشیدن (قصد در فعل کشیدن) و به دنبال آن قصد ترساندن مردم که با قصد ارعاب و یا تهدید به ارعاب نسبت به جان، مال و ناموس داشته باشد.

شرایط وقوع جرم محاربه به شرح زیر است:

۱- سلاح در جرم محاربه موضوعیت دارد؛

۲- سلاح باید علنی و ظاهر باشد؛

۳- سلاح باید واقعی باشد؛

۴- سلاح سرد یا گرم موضوع محاربه است (تبصرهٔ ۳ مادهٔ ۱۸۳ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰)؛

۵- ایجاد رعب و هراس و سلب آزادی و امنیت مردم باید قصد مرتکب باشد و واقع شود.

محاربه در مادۀ ۱۸۳ جرمی مقید، علیه امنیت عمومی و در صلاحیت دادگاه انقلاب اسلامی است.

مادۀ ۱۸۳ اشعار می‌دارد، هر کسی که برای ایجاد رعب و هراس و سلب آزادی و امنیت مردم دست به اسلحه ببرد محارب و مفسد فی الارض است.

قانون حدود، قصاص و مقررات آن که در تاریخ سوم شهریور ۱۳۶۱ تصویب شد در مادۀ ۱۹۶ مقرر می‌کند هرکس که برای ایجاد رعب و هراس و سلب آزادی و امنیت مردم دست به اسلحه ببرد، محارب است.

در سال‌های اولیه پس از وقوع انقلاب اسلامی، پس از تصویب قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران اولین قانون در قلمرو کیفری، قانون حدود و قصاص و مقررات آن مصوب ۱۳۶۱ بود که سپس در سال ۱۳۷۰ بازبینی و تحت عنوان قانون مجازات اسلامی تصویب شد. البته تغییری در متن ماده انجام نشد، فقط اینکه محارب و مفسد فی الارض تحت یک عنوان در نظر گرفته شد.

قانون حدود و قصاص و مقررات آن، از مادۀ ۱۹۶ به بعد در تاریخ بیستم مهرماه ۱۳۶۱ به تصویب مجلس شورای اسلامی رسید، درحالی‌که مادۀ ۱ تا ۱۹۵ این قانون در تاریخ سوم شهریورماه ۱۳۶۱ به تصویب کمیسیون امور قضائی و حقوقی مجلس شورای اسلامی و تأیید شورای نگهبان رسیده بود.

در قانون حدود و قصاص و مقررات آن مصوب ۱۳۶۱، «محارب» به‌صورت مستقل و در مادۀ ۱۹۶ پیش‌بینی شد، درحالی‌که قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ ابتداء طبق اصل هشتادوپنجم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مصوب ۱۳۵۸[۱]، در تاریخ هشتم مردادماه ۱۳۷۰ به تصویب کمیسیون امور قضائی و حقوقی مجلس شورای اسلامی رسید و نهایتاً باتوجه‌به ایراد شورای نگهبان قانون اساسی، در تاریخ هفتم آذرماه ۱۳۷۰ با اعمال اصلاحاتی به تصویب مجمع تشخیص مصلحت نظام رسید.

پس، مواد ۱ تا ۹۵ قانون حدود و قصاص و مقررات آن مصوب ۱۳۶۱ به تصویب کمیسیون امور قضائی و حقوقی و مواد ۱۹۶ به بعد به تصویب مجلس شورای اسلامی رسیده است.

در مادۀ ۱۹۶ عنوان مجرمانۀ محاربه به‌تنهایی به کار برده شده است. مادۀ ۱۸۳ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ به تصویب مجمع تشخیص مصلحت نظام رسید. در این مادۀ در باب هفتم، محاربه و افساد فی الارض یک عنوان مجرمانه لحاظ شده است.

به نظر می‌رسد قانونگذار باتوجه‌به آیۀ ۳۳ سورۀ مائده، کوشید ایجاد ارعاب در مردم سلب آزادی و امنیت ایشان به دنبال کشیدن سلاح را جزء مهمی از تحقق عنوان محاربه که به افساد فی الارض می‌انجامد، تلقی کند.

به عبارت دیگر، ﴿یسعون فی الارض فسادا﴾ در آیه به‌گونه‌ای در ماده گنجانده شدهکه هر کشیدن سلاحی محاربه تلقی نمی‌شود، بلکه دست‌به‌سلاح‌بردن به قصد سلب امنیت و آزادی مردم و ایجاد رعب و هراس که به‌صورت مقید، یعنی با تحقق در عالم خارج، محاربه محسوب می‌شود؛ بنابراین مفهوم محاربه در مادۀ ۱۹۶ قانون حدود و قصاص و مقررات آن مصوب ۱۳۶۱، (به مفهوم محاربه و افساد فی الارض) در مادۀ ۱۸۳ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ تغییر یافت.

سپس مادۀ ۲۷۹ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، محاربه را کشیدن سلاح به قصد جان و مال یا ناموس مردم یا ارعابشان به‌نحوی‌که موجب ناامنی در محیط شود تعریف کرد و مادۀ ۲۸۱ نیز راهزنان، سارقان و قاچاقچیانی را که دست به اسلحه ببرند و موجب سلب امنیت مردم و راه‌ها شوند محارب دانست.

با مقایسه مادۀ ۱۹۶ قانون حدود و قصاص و مقررات آن مصوب ۱۳۶۱، مادۀ ۱۸۳ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ و مواد ۲۷۹ و ۲۸۱ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، در سال‌های پس از وقوع انقلاب اسلامی ملاحظه می‌شود که قانونگذار، محاربه

---

۱. اصل هشتادوپنجم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مصوب ۱۳۵۸: «سِمَت نمایندگی قایم به شخص است و قابل واگذاری به دیگری نیست. مجلس نمی‌تواند اختیار قانونگذاری را به شخص یا هیئتی واگذار کند ولی در موارد ضروری می‌تواند اختیار وضع بعضی از قوانین را با رعایت اصل هفتادودوم به کمیسیون‌های داخلی خود تفویض کند. در این صورت این قوانین در مدتی که مجلس تعیین می‌نماید به صورت آزمایشی اجراء می‌شود و تصویب نهایی آن‌ها با مجلس خواهد بود. همچنین مجلس شورای اسلامی می‌تواند تصویب دائمی اساسنامۀ سازمان‌ها، شرکت‌ها، مؤسسات دولتی یا وابسته به دولت را با رعایت اصل هفتادودوم به کمیسیون‌های ذی‌ربط واگذار کند و یا اجازۀ تصویب آن‌ها را به دولت بدهد. در این صورت مصوبات دولت نباید با اصول و احکام مذهب رسمی کشور و یا قانون اساسی مغایرت داشته باشد. تشخیص این امر به ترتیب مذکور در اصل نودوششم با شورای نگهبان است. علاوه بر این، مصوبات دولت نباید مخالف قوانین و مقررات عمومی کشور باشد و به منظور بررسی و اعلام عدم مغایرت آن‌ها با قوانین مزبور باید ضمن ابلاغ برای اجراء به اطلاع رئیس مجلس شورای اسلامی برسد.»

را مادۀ ۱۹۶ قانون حدود و قصاص و مقررات آن مصوب ۱۳۶۱، منحصربه‌فرد در مفهوم فقهی به کار برده و قلمرو و مصادیق و وصف آن را محدود و مضیق در نظر گرفت و در سال ۱۳۷۰، مفهوم محاربه را به‌تنهایی نپذیرفت بلکه افساد فی الارض را به آن اضافه کرد و محاربه را در صورتی به‌عنوان یک عمل مجرمانه در نظر گرفت که به افساد فی الارض بینجامد.

در هر دو ماده، ایجاد رعب و هراس و سلب آزادی و امنیت مردم با دست‌بردن به اسلحه پیش‌بینی شده است؛ بنابراین، در این سال‌ها مقنن محاربه را به مفهوم مضیق به کار بر و اگر رفتار مرتکب آثار محاربه را داشته ولی ازنظر شرایط و عناصر متفاوت باشد، در حکم محاربه تلقی خواهد بود.

قانونگذار در سال ۱۳۹۲، مجدداً به مادۀ ۱۹۶ قانون حدود و قصاص و مقررات آن مصوب ۱۳۶۱ مراجعه و فقط عنوان محاربه را به کار برد، با این وصف که بعضی از عبارات و واژه‌ها را حذف و بعضی دیگر را اضافه کرد. قانونگذار، عبارت «قصد جان و مالی یا ناموس مردم یا ارعاب آن‌ها که موجب ناامنی در محیط می‌گردد» را افزود و عبارت «ایجاد رعب و هراس و سلب آزادی و امنیت مردم» را حذف کرد.

در سال ۱۳۹۲ قصد (سوءنیت خاص) مرتکب محدود و محصور به جان، مال یا ناموس مردم شد؛ و نکتۀ دیگر اینکه این ناامنی باید در محیط عمومی ایجاد شود. اما از سوی دیگر مقنن با توسعۀ مصادیق محاربه، راهزنان، قاچاقچیان (اعم از هر نوع ارز، سوخت، کالا، انسان و...) و سارقان مسلح را که موجب سلب امنیت مردم و یا راه‌ها شوند نیز نه اینکه محارب محسوب شوند یا در حکم محاربه باشند، بلکه مستقیماً محارب دانست.

درحالی‌که سؤال این است: اگر سارق، قاچاقچی یا راهزن مسلح رفتار خود را در محیط عمومی با قصد خاص (عمد خاص) انجام دهد که منجر به سلب امنیت مردم یا راه‌ها شود، درحالی‌که چنین قصدی را نداشته باشد، می‌توان از ماده تفسیر موسع کرد؟ قاعدۀ ﴿الحدود تدرأ بالشبهات﴾ چگونه در اینجا کاربرد دارد؟! و سؤال این است که مقنن به استناد کدام‌یک از منابع اسلامی به افزایش جلوه‌های محاربه پرداخته است؟!

آیا می‌توان در زمان غیبت معصوم (ع) و باوجود قضات مأذون و منصوب و اکثراً غیرمجتهد و در بسیاری از موارد ناآشنا به اصول و قواعد فقهی و استنباطی از مفاهیم شرعی (قرآنی و روایی)، این‌چنین دست قضات را باز گذاشت؟ چرا قانونگذار هر سارق مسلح را بی‌اینکه قصد برهم‌زدن امنیت عمومی را داشته باشد محارب می‌نامد؟!

اما برگردیم به آیۀ ۳۳ سورۀ مائده. باتوجه‌به منابع و مبانی اسلامی، از این ماده به نظر می‌رسد که محاربه به رفتاری گفته می‌شود که به‌منظور مبارزه با اجرای احکام اسلامی و موازین شرعی، که توسط شارع مقدس و بعضاً پیامبر (ص) وضع شده است، انجام شود؛ یعنی مرتکب سعی دارد که با این رفتار در محیط وقوع که این احکام و موازین در حال اجراء هستند، فساد و اختلال ایجاد کند.

تحلیل عنوان مجرمانۀ (گناه) محاربه از منظر حقوق جزای اختصاصی

عنصر قانونی: نص آیۀ شریفۀ سورۀ مبارکۀ مائده و روایات معصومین (ع)

عنصر مادی: رفتار مجرمانه در محیط عمومی

عنصر روانی: قصد مبارزه به‌منظور ایجاد مانع برای اجرای قوانین، احکام و موازین اسلامی (سوءنیت عام) و قصد کوشش‌کردن به اینکه این مبارزه به افساد منجر شود و اراده بر افساد (سوءنیت خاص)

شرایط:

۱- منظور از مبارزه، اقدام نظامی و مسلحانه است.

۲- آگاهی و آشنایی مرتکب با احکام و موازین اسلامی و شرعی و علم به اینکه مبارزه، به‌منظور جلوگیری از اجرای احکام است.

۳- محاربه جرمی مستمر است (نه آنی) و در آن اراده بر افساد در محیط عمومی به‌گونه‌ای که اقدام نظامی یا مسلحانه در راستای ایجاد مانع برای اجرام احکام و موازین با کوشش و تلاش مستمر در ایجاد فساد وجود دارد.

۴- محاربه جرمی مقید است.

در فقه امامیه، اغلب فقهاء قایل‌اند که محاربه باید ناظر بر اخلال در امنیت عمومی و ایجاد خوف و رعب در میان مردم باشد، نه صرفاً علیه شخص یا اشخاص معین. به بیان دیگر، عنصر «عمومیت تهدید» در تحقق جرم شرط است؛ زیرا در غیر این صورت، رفتار مجرمانه صرفاً نوعی درگیری شخصی یا جرم تعزیری مانند تهدید، سرقت مسلحانه یا نزاع خواهد بود. امام خمینی(ره) در تحریرالوسیله تصریح می‌کند: «من شهر السلاح لإخافة الناس فهو محارب؛ و لا یتحقق المحاربة بإخافة الشخص الواحد» — یعنی کسی که برای ترساندن مردم سلاح بکشد، محارب است و اگر ترس صرفاً نسبت به یک فرد خاص باشد، عنوان محاربه صادق نیست. این عبارت نشان می‌دهد که عنصر «عمومیت در ارعاب» شرط لازم تحقق جرم است.

صاحب جواهرالکلام می‌فرماید: ﴿وهو اعتبار قصد الإخافة من حیث أنها کذلک لإرادة الفساد فی تحقق المحاربة، فلا یکفی حینئذ قصد إخافة شخص خاص لعداوة أو لغرض من الأغراض وإن لم یکن شرعیا﴾ «این در حالی است که قصد ارعاب، تا جایی که به قصد ایجاد فساد در ارتکاب جنگ باشد، مد نظر قرار می‌گیرد. بنابراین، قصد ارعاب شخص خاصی به دلیل دشمنی یا به منظور دیگری، حتی اگر مشروع نباشد، [برای تحقق محاربه] کافی نیست.»

از حیث استمرار نیز، فقهاء بر این باورند که محاربه باید به نحوی باشد که اثر آن در نظم عمومی جامعه مشاهده‌پذیر باشد؛ یعنی رفتار مرتکب، منجر به ازبین‌رفتن احساس امنیت در میان عموم مردم شود. اگر اقدام صرفاً در یک موقعیت گذرا و شخصی اتفاق افتد و آثار عمومی بر جای نگذارد، از دایرهٔ محاربه خارج است و باید در قالب جرایم تعزیری مانند «سرقت مسلحانه» یا «تهدید به سلاح» بررسی شود.

در مقابل، برخی حقوق‌دانان معاصر با استناد به مادهٔ ۲۸۱ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، دایرهٔ محاربه را گسترده‌تر می‌دانند و معتقدند که صرف حمل سلاح و ایجاد خوف ولو برای مدت کوتاه، در صورت اخلال در امنیت، کفایت می‌کند. آنان به جنبهٔ بازدارندگی محاربه استناد می‌کنند و معتقدند که تنگ‌نظری در تعریف آن، زمینه‌ساز سوءاستفاده و افزایش ناامنی می‌شود. بااین‌حال، از دیدگاه فقهی چنین توسعه‌ای صحیح نیست، زیرا موجب اختلاط حدود با تعزیرات و نقض اصل تفسیر مضیق قوانین کیفری می‌شود.

نکتهٔ دیگر آنکه استمرار در محاربه، به معنای تکرار فعل در طول زمان نیست، بلکه یعنی تأثیر ماندگار رفتار بر احساس امنیت عمومی. مثلاً، اگر فردی به‌گونه‌ای اقدام کند که موجب رعب گسترده در منطقه یا شهر شود، حتی اگر تنها یک‌بار دست به سلاح برده باشد، عمل او استمرار معنوی دارد و محاربه است. در مقابل، اگر نزاعی شخصی رخ دهد و تأثیر اجتماعی نداشته باشد، هرچند مسلحانه باشد، عنصر استمرار محقق نمی‌شود.

پس، می‌توان نتیجه گرفت که دو شرط «عمومیت تهدید» و «استمرار تأثیر بر امنیت اجتماعی» از ارکان اساسی تحقق محاربه‌اند. قانونگذار در تبیین این دو مفهوم باید شفاف‌تر عمل کند تا مرز میان محاربه، افساد فی الارض و جرایم تعزیری مشابه به‌روشنی مشخص شود. تفکیک این مرزها، نه‌تنها در راستای عدالت کیفری و قاعدهٔ ﴿الحدود تدرأ بالشبهات﴾ است، بلکه از اجرای مجازات‌های حدی در موارد غیرمنطبق جلوگیری می‌کند.

نتیجه آنکه:

به نظر می‌رسد، قانون حدود و قصاص و مقررات آن مصوب ۱۳۶۱ و قوانین مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ و ۱۳۹۲ خورشیدی در خصوص تعریف مفهوم جرم محاربه، با تفسیر آیهٔ ۳۳ سورهٔ مائده و شأن نزول آیه مطابقت ندارد. به‌خصوص مادهٔ ۲۸۱ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، که مصادیق محاربه را توسعه داده است.

از نظر منابع قرآنی و روایی، محاربه یک جرم مستمر است و باتوجه‌به قواعد و اصول حاکم بر حدود (ازجمله وجود تردید و شبهه در احراز وقوع جرم) باید کسانی در این عناوین حکم صادر کنند، که با اصول و موازین استنباط فقهی آشنا باشند و در تفسیر مضیق از این مفهوم، فقط به رفتارهایی که با اقدام مسلحانه در جلوگیری از اجرای احکام اسلامی دارد و کوشش برای افساد در جامعه تلقی شود.

نتیجه‌گیری

بررسی فقهی و حقوقی مفهوم محاربه نشان می‌دهد که این عنوان مجرمانه از حیث تاریخی، فقهی و قانونی مسیری پرفرازونشیب را طی کرده است. در فقه اسلامی، محاربه مفهومی الهی و دارای جایگاهی ویژه در نظام حدود است که هدف اصلی از جرم‌انگاری آن، پاسداری از امنیت عمومی، حفظ نظام اجتماعی و صیانت از ارزش‌های دینی است. بر مبنای آیهٔ ۳۳ سورهٔ مائده، محاربه به معنای جنگیدن با خدا و رسول و ایجاد فساد در زمین تعبیر شده است. فقهای امامیه، با تفسیر این آیه، تحقق جرم محاربه را مشروط به دو عنصر اساسی دانسته‌اند: نخست، «اقدام مسلحانه» به‌عنوان عنصر مادی، و دوم، «قصد افساد در زمین» به‌عنوان عنصر روانی. این دو شرط در کنار هم موجب تحقق جرم می‌شوند و بدون یکی از آن‌ها عنوان محاربه صادق نخواهد بود.

ازنظر فقهی، محاربه نه صرفاً یک جرم علیه نظم عمومی، بلکه تقابل با حاکمیت الهی و نظام دینی است. در منابع فقهی همچون تحریرالوسیله، وسایل‌الشیعه و جواهرالکلام، فقهاء تأکید کرده‌اند که هر رفتار خشونت‌آمیز یا تهدیدآمیز را نمی‌توان محاربه دانست، بلکه باید احراز شود که مرتکب با انگیزهٔ ایجاد اخلال در اجرای احکام الهی و برهم‌زدن آرامش جامعهٔ اسلامی اقدام کرده است. بدین ترتیب، فقه امامیه در تعریف محاربه نگاه مضیق دارد و از توسعهٔ غیرمنطقی آن پرهیز می‌کند؛ چراکه قاعدهٔ ﴿الحدود تُدرأ بالشبهات﴾ ایجاب می‌کند که در حدود، هرگونه تردید به نفع متهم تفسیر شود.

در نظام قانونگذاری جمهوری اسلامی ایران، مفهوم محاربه از همان سال‌های نخست انقلاب وارد قوانین کیفری شد. مادهٔ ۱۹۶ قانون حدود و قصاص و مقررات آن مصوب ۱۳۶۱، تعریف اولیه‌ای از جرم محاربه ارائه کرد که اساس آن، ایجاد رعب و هراس در مردم ازطریق دست‌بردن به سلاح بود. این تعریف با آنچه در قرآن آمده است تا حدودی منطبق بود، اما عنصر روانی افساد فی الارض در آن تصریح نشده بود. مادهٔ ۱۸۳ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ محاربه را با افساد فی الارض تلفیق کرد و بدین ترتیب، دو عنوان متمایز در یک قالب واحد گنجانده شد. این امر در عمل، موجب خلط مباحث میان دو جرم گردید. سرانجام در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، مقنن با بازنگری در این مفهوم، محاربه را در مادهٔ ۲۷۹ به‌صورت مستقل تعریف و افساد فی الارض را نیز در مواد جداگانه مطرح کرد.

این سیر تاریخی، نشان می‌دهد که قانونگذار در پی سازگارکردن مفهوم فقهی محاربه با ساختار نوین حقوق کیفری بوده، هرچند در برخی موارد این تلاش با چالش‌های نظری همراه است. مثلاً مادهٔ ۲۸۱ مصادیقی همچون راهزنان، سارقان و قاچاقچیان مسلح را محارب می‌داند؛ باآنکه چنین افرادی الزاماً قصد مقابله با احکام الهی یا افساد در زمین را ندارند و انگیزهٔ آن‌ها بیشتر مالی یا شخصی است. این توسعهٔ مفهومی، از دیدگاه فقهی می‌تواند منجر به خلط میان جرایم تعزیری و حدی شود و با اصل تفسیر مضیق قوانین کیفری منافات دارد.

از منظر جرم‌شناسی اسلامی، محاربه را می‌توان به‌عنوان واکنشی شدید به رفتارهایی دانست که امنیت عمومی جامعهٔ اسلامی را در معرض تهدید قرار می‌دهد. بااین‌حال، فقه امامیه بر عنصر قصد و نیت مرتکب تأکید دارد و جرم محاربه را تنها در صورتی محقق می‌داند، که اقدام مسلحانه با نیت افساد و برهم‌زدن نظم عمومی باشد، نه صرفاً برای انتقام‌گیری، سرقت یا اهداف شخصی. این تمایز فقهی باید در قوانین موضوعه نیز منعکس شود تا از صدور احکام حدی در مواردی که صرفاً جنبهٔ تعزیری دارند، جلوگیری شود.

از حیث سیاست جنایی، جرم محاربه در نظام حقوقی ایران دارای شدیدترین مجازات‌هاست؛ ازجمله اعدام، به‌دارآویختن، قطع دست و پا به‌صورت مخالف و تبعید. این تنوع مجازات‌ها که از آیهٔ ۳۳ سورهٔ مائده اخذ شده است، به قاضی اختیار می‌دهد تا متناسب با شدت جرم، نوع مجازات را انتخاب کند. اما از دیدگاه حقوق کیفری معاصر، ضرورت دارد معیارهای روشن‌تری برای تعیین تناسب میان عمل ارتکابی و مجازات مقرر شود تا از صدور احکام غیرمتوازن جلوگیری گردد.

از دیدگاه اجتماعی و حقوق بشری، جرم محاربه چالشی دوگانه ایجاد می‌کند؛ از یک سو، باید امنیت جامعه حفظ شود و از سوی دیگر، نباید به بهانهٔ مقابله با ناامنی، حدود الهی بناحق اجراء شود. رعایت اصل قانونی‌بودن جرایم و مجازات‌ها، اصل تناسب جرم و

مجازات، و قاعدهٔ ﴿الحدود تدرأ بالشبهات﴾ می‌تواند میان این دو ضرورت تعادل ایجاد کند. در غیر این صورت، گسترش بیش از اندازهٔ دایرهٔ شمول محاربه می‌تواند به تضعیف عدالت کیفری و بی‌اعتمادی عمومی به نظام قضائی منجر شود.

ازنظر تطبیقی، در نظام‌های حقوقی غیر اسلامی، جرایمی نظیر تروریسم، شورش مسلحانه یا اقدام علیه امنیت ملّی ممکن است ازنظر ظاهری با محاربه شباهت داشته باشند، اما ازنظر مبانی و فلسفهٔ تقنین تفاوتی بنیادین وجود دارد. محاربه در نظام اسلامی بیش از آنکه یک جرم سیاسی یا امنیتی باشد، جرمی اخلاقی و دینی است که بر قصد مقابله با احکام الهی و فساد در زمین استوار است. این جنبهٔ الهی، آن را از سایر جرایم مشابه متمایز می‌سازد و در تفسیر و تطبیق آن باید همواره مبانی فقهی و اصول شرعی را محور قرار داد.

در مجموع، بررسی تطور تاریخی و فقهی جرم محاربه نشان می‌دهد که باوجود تلاش قانونگذار برای انطباق قوانین کیفری با منابع شرعی، هنوز هم نیاز به بازنگری و تبیین دقیق‌تر مفاهیم و مصادیق وجود دارد. شفاف‌سازی حدود و ثغور این جرم نه‌تنها موجب انسجام حقوق کیفری اسلامی می‌شود، بلکه اعتماد عمومی به عدالت قضائی را نیز تقویت می‌کند.

پیشنهادها

۱. بازنگری در مواد ۲۷۹ تا ۲۸۳ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، به‌منظور رفع ابهام میان جرم محاربه و افساد فی الارض و تفکیک دقیق مصادیق آن‌ها بر مبنای مبانی فقهی امامیه.

۲. تدوین دستورالعمل قضائی ویژه برای تبیین شرایط تحقق قصد افساد در زمین، به‌گونه‌ای که قضات در تشخیص سوءنیت خاص مرتکب، معیارهای مشخص و مستندی در اختیار داشته باشند.

۳. تدوین آیین‌نامهٔ آموزشی برای قضات و دادستان‌ها در حوزهٔ فقه جزائی و تفسیر مضیق حدود، با تأکید بر قاعدهٔ ﴿الحدود تدرأ بالشبهات﴾ و مبانی استنباط فقهی امامیه.

۴. احیای نقش فقهای مشاور در دیوان عالی کشور در پرونده‌های حدی مرتبط با محاربه، به‌ویژه در مواردی که موضوع از حیث فقهی محل اختلاف است.

۵. پرهیز از تفسیر موسع در پرونده‌های امنیتی و تمایز دقیق میان جرایم تعزیری علیه امنیت عمومی (مانند تروریسم، سرقت مسلحانه، یا شورش) و جرم حدی محاربه، تا از اجرای مجازات‌های حدی در مصادیق غیرمنطبق جلوگیری شود.

۶. ایجاد بانک جامع آرای قضائی مرتبط با محاربه، به‌منظور یک‌سان‌سازی رویهٔ قضائی و تسهیل پژوهش‌های تطبیقی بین فقه و قانون.

۷. مطالعهٔ تطبیقی محاربه و تروریسم در نظام‌های حقوقی بین‌المللی، با هدف تبیین جایگاه این جرم در حقوق معاصر و ارائهٔ الگوی اسلامی در مقابله با جرایم علیه امنیت عمومی.

۸. توجه به سیاست‌های پیشگیرانه از قبیل آموزش، فرهنگ‌سازی و عدالت اجتماعی، چراکه ریشهٔ بسیاری از رفتارهای خشونت‌بار ناشی از نابرابری و بی‌عدالتی اجتماعی است.

۹. بازتعریف مفهوم «افساد فی الارض» در ارتباط با محاربه، تا مرز این دو عنوان مجرمانه برای محاکم و پژوهشگران روشن‌تر شود.

۱۰. پیشنهاد اصلاح بندهای مربوط به محاربه، در قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ و الزام به ارجاع پرونده‌های مرتبط با این جرم به شعب خاص و قضات آشنا با مبانی فقهی و حقوقی حدود.

ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسندگان

مشارکت نویسنده در این مقاله به شکل زیر است:

نویسنده به تنهایی مسئول مفهوم‌پردازی، نگارش و بازبینی مقاله است.

تعارض منافع

بر اساس اظهارات نویسنده، این مقاله تعارض منافعی ندارد.

حامی مالی

بنابر اظهارات نویسنده این پژوهش هیچگونه حامی مالی ندارد.

سپاسگزاری

از تمامی مشارکت کنندگان در این پژوهش سپاسگزاری می شود.

منابع

امام خمینی. (۱۴۰۰). تحریر الوسیله (ج ۲، کتاب الحدود). تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.

حر عاملی، محمد بن حسن. وسائل الشیعه (ج ۱۸، باب حد المحارب). بیروت: دار احیاء التراث العربی.

حلی، حسن بن یوسف (علامه حلی). قواعد الأحکام فی معرفة الحلال و الحرام (ج ۲، مبحث الحدود). قم: مؤسسة النشر الإسلامی.

قرآن کریم.

شهید ثانی، زین‌الدین بن علی. شرح اللمعه (ج ۹، باب حد محاربه). بیروت: دار احیاء التراث العربی.

شهید ثانی، زین‌الدین بن علی. مسالک الأفهام (ج ۱۴، کتاب الحدود). قم: مؤسسة النشر الإسلامی.

طوسی، محمد بن حسن. المبسوط فی فقه الإمامیة (ج ۸، مبحث الحدود). تهران: دارالکتب الإسلامیة.

طوسی، محمد بن حسن. تهذیب الأحکام (ج ۱۰، باب حدود المحاربین). تهران: دارالکتب الإسلامیة.

کلینی، محمد بن یعقوب. الکافی (ج ۷، کتاب الحدود). تهران: دارالکتب الإسلامیة.

نجفی، محمدحسن. جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام (ج ۴۱، مبحث حد محاربه). بیروت: دار إحیاء التراث العربی.

References

Ardabili, M. A. (2020). Specific criminal law (Vol. 2, 16th ed.). Mizan Publications.

Bassiouni, M. C. (2019). Crimes and justice in Islamic law. Cambridge University Press.

Ghobadi, N. (2022). The evolution of the concept of moharebeh in Iranian legislation. *Journal of Islamic Jurisprudence and Law Research*, (31).

Hashemi Shahroudi, S. M. (2019). The crime of moharebeh in Islamic jurisprudence and Iranian criminal law. *Journal of Jurisprudence Studies*, (21), Summer.

Hoseinipour, E. (2023). Jurisprudential analysis of the rule "hudud are repelled by doubts". *Journal of Jurisprudence and Principles of Law*, (55), Winter.

Jafari Langaroudi, M. J. (2022). Terminology of law (32nd ed.). Ganj-e Danesh Publications.

Kamali, M. H. (2003). Principles of Islamic jurisprudence. Islamic Texts Society.

Kolayni, M. ibn Yaqub. (n.d.). Al-Kafi (Vol. 7, Kitab al-Hudud). Dar al-Kutub al-Islamiyyah.

Najafi, M. H. (n.d.). Jawahir al-kalam fi sharh sharai al-Islam (Vol. 41, Section on the punishment of moharebeh). Dar Ihya al-Turath al-Arabi, Beirut.

Norbaha, R. (2023). Fundamentals of general criminal law (20th ed.). Dadgostar Publications.

Oxford Islamic Studies. (2020). Quran and criminal justice in Islam. Oxford University Press.

Rasemi, A. (2021). Comparative study of the crime of moharebeh in Imami jurisprudence and the Islamic Penal Code. *Quarterly Journal of Criminal Law Studies*, (45), Spring.

Reinhart, K. (1995). Before revelation: The boundaries of Muslim moral thought. State University of New York Press.

Sabouri, M. (2021). Analysis of the crime of moharebeh and its relationship with corruption on earth. Criminal Law Knowledge Journal, (12), Winter.

Schacht, J. (1982). An introduction to Islamic law. Oxford University Press.

Shams al-Din, Z. (al-Shahid al-Thani). (n.d.). Sharh al-lumah (Vol. 9, Section on moharebeh). Dar Ihya al-Turath al-Arabi.

Tabrizi, Z. al-Din (al-Shahid al-Thani). (n.d.). Masalik al-afham (Vol. 14, Kitab al-Hudud). Islamic Publishing Institute, Qom.

Tusi, M. ibn Hasan. (n.d.). Al-mabsut fi fiqh al-Imamiyyah (Vol. 8, Section on hudud). Dar al-Kutub al-Islamiyyah, Tehran.

Tusi, M. ibn Hasan. (n.d.). Tahdhib al-ahkam (Vol. 10, Chapter on the punishments for moharebeh). Dar al-Kutub al-Islamiyyah.

Helli, A. (Allamah). (n.d.). Qawaid al-ahkam fi marifat al-halal wa-al-haram (Vol. 2, Section on hudud). Islamic Publishing Institute, Qom.

Khomeini, R. (Ayatollah Imam). (2021). Tahrir al-wasila (Vol. 2, Kitab al-Hudud). The Institute for Compilation and Publication of Imam Khomeinis Works.

Sajadinia, H. (2023). Moharebeh and terrorism in Iran's criminal system. *Judicial Law Journal*, (87), Autumn.

The Holy Quran.

al-Hurr al-Amili, M. (n.d.). Wasail al-shiah (Vol. 18, Chapter on the punishment of moharebeh). Dar Ihya al-Turath al-Arabi, Beirut.

New Research in Islamic Humanities Studies
Online ISSN : 2980 - 8944
https://api.lu.ac.ir/
Lorestan University

Effectiveness of Compassion-Based Therapy on Self-Criticism and Academic Self-Efficacy in Secondary School Students Suffering from Exam Anxiety

Shahin Saeidfard[1], **Heman Mahmoudfakhe**[2] ✉, and **Morad Abdivarmazan**[3]

1. M.Sc, Department of Psychology, Payam Noor University, Tehran, Iran. Email: shahinsaeedi402@gmail.com
2. Corresponding Author, Assistant Professor, Department of Psychology, Payam Noor University, Tehran, Iran. Email: hemanpsycho@yahoo.com
3. Assistant Professor, Department of Psychology, Islamic Azad University, South Tehran Branch, Tehran, Iran. Email: moradabdi@gmail.com

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received 26 September 2025
Received in revised form 26 November 2025
Accepted 05 January 2026
Available online 15 January 2026

Keywords:
Exam Anxiety,
Self-Criticism,
Academic Self-Efficacy,
Self-Pity Treatment

ABSTRACT

Objective: The objective of this study was to examine the effectiveness of self-compassion therapy on self-criticism and academic self-efficacy in high school students suffering from test anxiety.

Method: This study was applied in terms of its purpose and utilized a quasi-experimental design with a pre-test and post-test involving experimental and control groups. The study population consisted of female high school students suffering from test anxiety. Following a screening process, 30 participants were selected using purposive sampling and randomly assigned into two groups of 15: an experimental group and a control group. The experimental group received self compassion therapy over eight 90-minute sessions held once a week, while the control group received no intervention. Data collection tools included the Spielberger et al. Test Anxiety Inventory (1978), the Thompson and Zuroff Levels of Self-Criticism Scale (2004), and the McIlroy and Bunting Academic Self-Efficacy Scale (2002). The research data were analyzed using multivariate analysis of covariance (MANCOVA) and SPSS-26 software.

Results: The research findings indicated that self compassion therapy has a significant effect on reducing self-criticism and increasing academic self-efficacy among high school students with test anxiety, and this effect was reported as significant at the $p < 0.05$ level.

Conclusions: Based on the results of this study, self-compassion therapy can be considered an effective method for reducing self-criticism and enhancing academic self efficacy in students suffering from test anxiety. Therefore, implementing this intervention in educational and counseling settings could help improve the psychological well-being and academic performance of these students.

Cite this article: Saeidfard, S., Mahmoudfakhe, H., & Abdivarmazan, M. (2026). Effectiveness of Compassion-Based Therapy on Self-Criticism and Academic Self-Efficacy in Secondary School Students Suffering from Exam Anxiety. *New Research in Islamic Humanities Studies*, 4 (Special Issue), 1-16. https://doi.org/10.22034/api.2025.2053481.1190

© Author(s) retain the copyright and full publishing rights.
Publisher: Lorestan University.
DOI: https://doi.org/10.22034/api.2025.2053481.1190

Introduction

Test anxiety is one of the most common psychological problems among students. It is associated with cognitive, emotional, physiological, and behavioral reactions and may lead to decreased academic performance, reduced psychological well-being, and the emergence of avoidant behaviors. This form of anxiety is generally linked to high levels of self-criticism and low levels of self-efficacy, such that anxious students are more likely to question their own abilities, compare themselves with others, and experience feelings of helplessness when facing academic challenges. In contrast, academic self-efficacy, as one of the key factors in educational achievement and mental health, plays a protective role against test anxiety**.**In this context, self-compassion therapy, as one of the third-wave cognitive-behavioral approaches, may contribute to improving students' psychological condition by reducing self-criticism, shame, and rumination, while at the same time enhancing acceptance, self-kindness, and psychological empowerment. Given the high prevalence of test anxiety, its negative consequences, and the need for practical, low-cost, and implementable interventions in school settings, examining the effectiveness of this therapeutic approach is of considerable importance. Therefore, the present study aimed to investigate the effectiveness of self-compassion therapy on self-criticism and academic self-efficacy among senior high school students with test anxiety.

Method

This study was applied in terms of its purpose and utilized a quasi-experimental design with a pre-test and post-test involving experimental and control groups. The study population consisted of female high school students suffering from test anxiety. Following a screening process, 30 participants were selected using purposive sampling and randomly assigned into two groups of 15: an experimental group and a control group. The experimental group received self compassion therapy over eight 90-minute sessions held once a week, while the control group received no intervention. Data collection tools included the Spielberger et al. Test Anxiety Inventory (1978), the Thompson and Zuroff Levels of Self-Criticism Scale (2004), and the McIlroy and Bunting Academic Self-Efficacy Scale (2002). The research data were analyzed using multivariate analysis of covariance (MANCOVA) and SPSS-26 software.

Results

The research findings indicated that self compassion therapy has a significant effect on reducing self-criticism and increasing academic self-efficacy among high school students with test anxiety, and this effect was reported as significant at the $p < 0.05$ level.

Conclusions

The present study aimed to examine the effectiveness of self-compassion therapy on self-criticism and academic self-efficacy among high school students suffering from test anxiety. The findings are discussed below, organized by the research hypotheses. Hypothesis 1: The effect of self-compassion therapy on self-criticism The results supported the hypothesis that self-

compassion therapy has a significant effect on reducing self-criticism in high school students with test anxiety. This finding is consistent with previous research conducted by Qasemi et al. (2022), Vidal and Soldevila (2023), Whelton et al. (2022), and others.

In explaining this finding, one must consider the etiology of self-criticism and the theoretical underpinnings of self-compassion therapy. Self-critical individuals often exhibit excessive rigidity in pursuing their goals, which hinders their ability to derive satisfaction from their achievements. When individuals cultivate higher levels of self-compassion, they are less inclined to adopt a punitive stance toward themselves. Self-kindness a core subscale of self-compassion enables individuals to accept their flaws and shortcomings without harsh judgment. Consequently, those with higher self-compassion experience fewer negative emotions when facing unfavorable events, particularly those involving social evaluation, as they acknowledge that human imperfection is a universal experience .Furthermore, the mindfulness component of this therapy helps prevent the formation of pessimistic thoughts and obsessive rumination. Since a significant portion of negative affect stems from cognitive rumination regarding past negative experiences, mindfulness effectively reduces these emotions. Additionally, in self-critical individuals, the "threat system" is typically overactive while the "soothing system" remains passive; self-compassion therapy targets this imbalance, exerting a significant effect on the body's physiological systems. By replacing self-criticism with support, gentleness, unconditional acceptance, and self-understanding, students can better process past failures and engage in positive change. Hypothesis 2: The effect of self-compassion therapy on academic self-efficacy

The results supported the hypothesis that self-compassion therapy improves academic self-efficacy in high school students with test anxiety. This finding aligns with studies by Varmaryari and Golpour (2022), Babazadeh et al. (2022), and Mistretta et al) .(2023).

To interpret this finding, it is helpful to refer to Bandura’s (1977) definition of self-efficacy, which relates to one's belief in their capability to function and succeed in various life domains; academic self-efficacy represents the crystallization of these feelings within an educational context. Self-compassion serves as an alternative to external validation, fostering the sense of self-worth that is central to self-efficacy. By integrating self-kindness, common humanity, and mindfulness, this therapy empowers students to navigate challenges. Students who practice self-compassion do not judge their abilities negatively; instead of reacting to failures with self-criticism, they accept their mistakes without compromising their self-esteem, thereby maintaining the motivation to persist. Moreover, self-compassion training promotes assertiveness and challenges maladaptive cycles of negative self-thought and unrealistic expectations. This allows students to set realistic goals and recognize their inherent capabilities, ultimately leading to an increased sense of academic self-efficacy. Summary and Limitations

In conclusion, the findings of this study demonstrate that self-compassion therapy is an effective intervention for reducing self-criticism and enhancing academic self-efficacy in high school students with test anxiety. Like all research, this study is subject to certain limitations. The primary focus on a specific gender (female students) limits the generalizability of the findings to male students.Furthermore, the absence of a longitudinal follow-up phase and the challenges

encountered in securing the full cooperation of school administrators and teachers are constraints that should be acknowledged in future research.

Author Contributions

All authors contributed equally to the conceptualization of the article and writing of the original and subsequent drafts.

Data Availability Statement

Data available on request from the authors.

Acknowledgements

The authors would like to thank the anonymous reviewers for their insightful comments and constructive feedback, which significantly improved the quality of this manuscript. We also extend our gratitude to our colleagues for their valuable discussions and technical support throughout this research.

Ethical Considerations

The authors strictly adhered to the highest standards of research integrity. The authors avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not-for-profit sectors.

Conflict of Interest

The authors declare no conflict of interest.

پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی
شاپا الکترونیکی: ۸۹۴۴-۲۹۸۰
https://api.lu.ac.ir/
دانشگاه لرستان

اثربخشی درمان خودشفقت ورزی بر خود انتقادی و خودکارآمدی تحصیلی در دانش‌آموزان مقطع متوسطه دوم مبتلا به اضطراب امتحان

شهین سعیدی فرد[۱]، هیمن محمودفخه[۲] ✉، مراد عبدی ورمزان [۳]

۱. کارشناسی ارشد، گروه روانشناسی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران. رایانامه: shahinsaeedi402@gmail.com
۲. نویسنده مسئول، استادیار، گروه روانشناسی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران. رایانامه: hemanpsycho@yahoo.com
۳. استادیار، گروه روانشناسی، واحد تهران جنوب، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. رایانامه: moradabdi@gmail.com

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
مقاله پژوهشی،

تاریخچه مقاله:
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۷/۰۴
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۹/۰۵
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۰/۱۵
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۱۰/۲۵

کلیدواژه‌ها:
اضطراب امتحان،
خودانتقادی،
خودکارآمدی تحصیلی،
درمان خودشفقت ورزی

چکیده

هدف: هدف از پژوهش حاضر، بررسی اثربخشی درمان خودشفقت‌ورزی بر خودانتقادی و خودکارآمدی تحصیلی در دانش‌آموزان مقطع متوسطه دوم مبتلا به اضطراب امتحان بود.

روش پژوهش: این پژوهش از لحاظ هدف، کاربردی و از نظر روش، نیمه‌آزمایشی با طرح پیش‌آزمون ـ پس‌آزمون همراه با گروه آزمایش و کنترل بود. جامعه مورد مطالعه شامل دانش‌آموزان دختر مقطع متوسطه دوم مبتلا به اضطراب امتحان بود که پس از غربالگری، ۳۰ نفر به روش نمونه‌گیری هدفمند انتخاب شدند و به‌صورت گمارش تصادفی در دو گروه ۱۵ نفری آزمایش و کنترل قرار گرفتند. گروه آزمایش طی ۸ جلسه ۹۰ دقیقه‌ای و به‌صورت هفته‌ای یک‌بار درمان خودشفقت‌ورزی را دریافت کرد، در حالی که گروه کنترل هیچ‌گونه مداخله‌ای دریافت نکرد. ابزارهای گردآوری داده‌ها شامل پرسشنامه اضطراب امتحان اسپیلبرگر و همکاران (۱۹۷۸)، مقیاس خودانتقادی تامپسون و زوروف (۲۰۰۴) و پرسشنامه خودکارآمدی تحصیلی مک‌ایلرویی و بانتینگ (۲۰۰۲) بود. داده‌های پژوهش نیز با استفاده از تحلیل کوواریانس چندمتغیره و نرم‌افزار *SPSS-26* مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفت.

یافته‌ها: یافته‌های پژوهش نشان داد که درمان خودشفقت‌ورزی بر کاهش خودانتقادی و افزایش خودکارآمدی تحصیلی در دانش‌آموزان مقطع متوسطه دوم مبتلا به اضطراب امتحان تأثیر معنادار دارد و این تأثیر در سطح ۰۵/۰ معنادار گزارش شد.

نتیجه‌گیری: بر اساس نتایج این پژوهش، درمان خودشفقت‌ورزی می‌تواند به‌عنوان روشی مؤثر برای کاهش خودانتقادی و افزایش خودکارآمدی تحصیلی در دانش‌آموزان مبتلا به اضطراب امتحان مورد استفاده قرار گیرد. از این‌رو، به‌کارگیری این مداخله در محیط‌های آموزشی و مشاوره‌ای می‌تواند به بهبود وضعیت روان‌شناختی و عملکرد تحصیلی این دانش‌آموزان کمک کند.

استناد: سعیدی فرد، شهین؛ محمودفخه، هیمن و عبدی ورمزان، مراد. (۱۴۰۴). اثربخشی درمان خودشفقت ورزی بر خود انتقادی و خودکارآمدی تحصیلی در دانش‌آموزان مقطع متوسطه دوم مبتلا به اضطراب امتحان. *پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی*، (ویژه نامه) ۴، ۱-۱۶.
https://doi.org/10.22034/api.2025.2053481.1190

ناشر: دانشگاه لرستان.

© نویسندگان.

DOI: https://doi.org/10.22034/api.2025.2053481.1190

مقدمه

اصطلاح اضطراب امتحان به عنوان مجموعه ای از پاسخ های روانشناختی و فیزیولوژیکی در هنگام نگرانی افراد در مورد شکست احتمالی در امتحان یا موقعیت ارزیابی مشابه در نظر گرفته می‌شود(لیو، پان، یانگ، وانگ، رائو و همکاران[1]، ۲۰۲۱). بعبارتی دیگر، افرادی که امتحانات را یک تهدید می‌دانند، نگرانی‌ها و احساسات شدیدی را تجربه می‌کنند و تحت واکنش‌های فیزیولوژیکی و رفتاری مربوطه قرار می‌گیرند(هو، ژانگ، هوانگ و ژو[2]، ۲۰۲۲). همچنین ممکن است که عملکرد تحصیلی بسیاری از دانش‌آموزان در نتیجه‌ی این اضطراب آسیب ببینند. به ویژه مؤلفه شناختی (به عنوان مثال، نگرانی در مورد عملکرد) اضطراب امتحان، عملکرد تحصیلی پایین‌تری را به همراه دارد(پرایب و کارتز-کوستز[3]، ۲۰۲۲). جنبه‌های فیزیولوژیکی اضطراب امتحان (بالا رفتن ضربان قلب، عرق کردن کف دست) به طور مداوم با عملکرد ضعیف تحصیلی مرتبط نیست، اما با این وجود ممکن است عوارض زیادی بر بهزیستی دانش‌آموزان داشته باشد (روس، گوتز، کرانیچ، جارل، دانکر و همکاران[4]، ۲۰۲۱). جنبه‌های رفتاری اضطراب امتحان نیز در تکنیک‌های اجتنابی، مانند به تعویق انداختن یا بررسی سطحی نتایج پس از امتحان (مثلاً بررسی نکردن اشتباهات به طور دقیق برای ایجاد برنامه‌ای جهت اصلاح آنها آینده) خود را نشان می‌دهد(مالسپینا و سینگ[5]، ۲۰۲۲). اضطراب امتحان را می‌توان به عنوان نوعی نشخوار فکری نیز در نظر گرفت که با تردید و خودانتقادی در خصوص توانایی‌های فردی همراه است(ورمزیاری و گل پور، ۱۴۰۱).

خود انتقادی فرآیند ارزیابی منفی و خودسنجی است، که با احساسات منفی مانند خشم و تحقیر خود همراه است، به عنوان یک فرآیند واحد با درجه شدت متفاوت درنظر گرفته می شود(واکلین، پرمان و سیموندز[6]، ۲۰۲۲) و با طیفی از مشکلات سلامت روان مرتبط است(لوو، شاونبرگ و دینگر[7]، ۲۰۲۰). در پی این متغیر، فرد از خودش انتظارات بالایی داشته، از عملکرد خودش انتقاد می‌کند و آن را ناقص فرض می‌کند(قاسمی، پردلان و برجیس، ۱۴۰۱). انواع خود انتقادی عبارتند از: خود انتقادی درونی، که در پی آن فرد به صورت درونی انتظاراتی ناممکن از خود دارد و بر معیارهای درونی متمرکز است و خودانتقادی مقایسه‌ایی، که باعث می‌شود فرد خود را با دیگران مقایسه کند و بر معیارهای بیرونی استوار است(جعفری، حمیدی راد، رسول زاده، کردمیرزا و پور محسنی، ۱۴۰۱).

همچنین، طبق پژوهش‌ها یکی دیگر از متغیرهایی که با اضطراب امتحان رابطه‌ای منفی دارد، خودکارآمدی است(حاتمی، هدایتی و کاوه، ۱۳۹۸). می‌توان گفت که این متغیر یکی از بنیادی‌ترین سازوکارهایی است که افراد می‌توانند جهت کنترل و اداره‌ی رویدادهای زندگی از آن بهره بگیرند و در سلامت روان افراد نیز نقش مهمی دارد(یدی، کیانی و انتصار، ۱۴۰۱). منظور از خودکارآمدی، ادراکی است که فرد در خصوص توانایی تاثیر گذار خود جهت سازماندهی و مدیریت شرایط مختلف دارد(ویس کرمی، سلیمانی و صنوبر، ۱۴۰۰). معمولا افرادی که از خودکارآمدی بالایی برخوردار اند، در تلاش اند تا محدودیت‌ها را رفع کرده و بهتر از فرصت‌های محیطی استفاده نمایند. در صورتی که معمولا افراد با خودکارآمدی پایین به محض رویارویی با مشکلات و موانع دست از تلاش کشیده و ناامید می‌شوند(هیچز، وودکوک و اریچ[8]، ۲۰۲۲). در این میان، خودکارآمدی تحصیلی یکی از انواع خودکارآمدی است و به عنوان دیدگاه یک فرد در

1. Liu, Pan, Yang, Wang, Rao et al
2. Hou, Zhang, Huang & Zhou
3. Priebe & Kurtz-Costes
4. Roos, Goetz, Krannich, Jarrell, Donker et al
5. Malespina & Singh
6. Wakelin, Perman & Simonds
7. Loew, Schauenburg & Dinger
8. Hitches, Woodcock & Ehrich

مورد توانایی‌های خود برای ایجاد سطح خاصی از پیشرفت تحصیلی درنظر گرفته می‌شود. همچنین، به عنوان یک عامل تعیین‌کننده برای پیشرفت تحصیلی عمل می‌کند(لئو، گائو و لیو[1]، ۲۰۲۲).

با توجه به مطالب بیان شده، می‌توان دریافت که خودانتقادی و خودکارآمدی تحصیلی دو متغیر مرتبط با اضطراب امتحان بوده و کاهش خودانتقادی و افزایش خودکارآمدی تحصیلی در این افراد از اهمیت بسزایی برخوردار است. به نظر می‌رسد که افزایش شفقت، به ویژه شفقت به خود از طریق درمان مبتنی بر شفقت می‌تواند در این راستا موثر واقع گردد. درمان خودشفقت‌ورزی با تکیه بر رویکردهای مختلف از جمله علوم اعصاب، روانشناسی تکاملی، رشد و اجتماعی و سنت‌های بودایی، بخشی از موج سوم درمان‌های شناختی و رفتاری در نظر گرفته می‌شود که بر ذهن‌آگاهی، پذیرش، فراشناخت و احساسات، ارزش ها و اهداف تأکید دارد(میلارد، وان، اسمیت و ویتکوسکی۲، ۲۰۲۳). در سال ۲۰۰۰ توسط گیلبرت توسعه یافت و هدف آن ایجاد شفقت برای رنج انسان از طریق رویکرد فرا تشخیصی آن است. شفقت به عنوان حساسیت نسبت به رنج در خود و دیگران، با تعهد به تلاش برای کاهش و جلوگیری از آن، تعریف شده است(حیدری، احدی و تاجری، ۱۴۰۱). یکی از اهداف اولیه درمانگران ارائه دهنده درمان خودشفقت ورزی این است که به مراجعان کمک کنند تا ذهنیتی همراه با شفقت و دلسوزی جهت مقابله با انتقاد از خود و شرم ایجاد کنند، که می‌تواند زمینه ساز و مانع بهبودی بسیاری از مشکلات روانی شود(استیندل، بل، دیکسون و کیبایی۳، ۲۰۲۳).

همانطور که اشاره شد، در پی اختلال اضطراب، بسیاری از دانش‌آموزان با ضعف عملکرد تحصیلی و افت تحصیلی مواجهه می‌شوند.

اضطراب امتحان یکی از شایعترین مشکلات روانشناختی در بین دانش‌آموزان است که میتواند عملکرد تحصیلی، سلامت روان و اعتمادبه‌نفس آنها را تحت تأثیر قرار دهد. این اضطراب اغلب با خودانتقادی شدید و کاهش خودکارامدی تحصیلی همراه است و در بلندمدت ممکن است منجر به افت تحصیلی، اجتناب از چالشهای آموزشی و حتی مشکلات عاطفی مانند افسردگی شود. از طرفی، خودانتقادی میتواند اضطراب امتحان را تشدید کند و چرخه‌ی معیوبی از ناامیدی و استرس ایجاد نماید. همچنین، خودکارامدی تحصیلی، یکی از عوامل محافظتی در برابر اضطراب است. از آنجایی که این دانش‌آموزان توانایی رویارویی کارآمد با این مشکلات را ندارند و نمی‌توانند راهبردهای مفیدی را بکار بگیرند، درگیر خودانتقادی می‌شوند. بدین شکل با بکار گیری راهبردهای مضر و ناکارآمد، مشکل دوچندان می‌شود و خودکارآمدی تحصیلی آنان نیز کاهش مییابد. باتوجه به مشکلات مطرح شده، آموزش روش‌های مفید و کاراً می‌تواند از اهمیت بسزایی برخوردار باشد. به نظر می‌رسد که یکی از این روش‌های مفید و موثر درمان مبتنی بر شفقت است و از آنجایی که با بررسی پیشینه‌ی پژوهشی مشخص شد که تا کنون پژوهشی با این اهداف صورت نگرفته است.

با توجه به فشارهای تحصیلی و رقابت فزاینده در مدارس، سیستم‌های آموزشی نیازمند روش‌های عملی و کم‌هزینه برای حمایت از سلامت روان دانش‌آموزان هستند. درمان شفقت به خود به دلیل ماهیت آموزشی و تمرکز بر تغییر شناختی-هیجانی، میتواند به‌راحتی در برنامه‌های مدرسه ادغام شود و در صورت اثربخشی، این روش میتواند به‌عنوان یک راهکار پیشگیرانه و درمانی در اختیار مشاوران مدارس قرار گیرد. در نهایت نیز، یافته‌های این پژوهش میتواند به سیاستگذاران حوزه‌ی آموزش و سلامت روان کمک کند تا برنامه‌های مداخله‌ای مبتنی بر شواهد طراحی کنند. همچنین، با توجه به تأثیر مثبت شفقت به خود بر کاهش خودانتقادی و افزایش خودکارامدی، این مطالعه میتواند مبنایی برای توسعه‌ی پروتکل‌های درمانی جدید برای دانش‌آموزان باشد. بنابراین، با توجه به مطالب بیان شده، هدف از پژوهش حاضر، بررسی اثربخشی درمان خودشفقت ورزی بر خود انتقادی و خودکارآمدی تحصیلی در دانش‌آموزان مقطع متوسطه دوم مبتلا به اضطراب امتحان بود.

1. Luo, Gao & Liu
2. Millard, Wan, Smith & Wittkowski
3. Steindl, Bell, Dixon & Kirby

روش شناسی

این پژوهش از نوع تحقیقات نیمه آزمایشی با طرح پیش‌آزمون-پس‌آزمون با گروه کنترل می باشد و براساس هدف جزو مطالعات کاربردی بشمار می‌آید. جامعه مورد مطالعه عبارت است از دانش‌آموزان دختر متوسطه دوم مبتلا به اضطراب امتحان که بعد از غربالگری تعداد ۳۰ نفر از طریق روش نمونه‌گیری هدفمند انتخاب شدند و به صورت گمارش تصادفی در ۲ گروه ۱۵ نفری(گروه آزمایش که درمان خودشفقت ورزی دریافت کردند و گروه کنترل، که هیچ گونه مداخله‌ای برای آنان صورت نگرفت) قرار داده شدند. ملاک‌های ورود عبارت اند از: ۱- رضایت جهت شرکت در پژوهش، ۲- عدم مصرف داروهای روانپزشکی و ۳- عدم شرکت در سایر جلسات رواندرمانی. ملاک‌های خروج نیز عبارت بودند از: ۱- غیبت بیش از دو جلسه، ۲- عدم انجام تمرینات و عدم رضایت جهت ادامه جلسات درمانی.

روش اجرا به صورت میدانی بود. برای جمع‌آوری داده‌های این تحقیق از پرسشنامه‌های زیر استفاده شد.

پرسشنامه اضطراب امتحان: این پرسشنامه توسط اسپیلبرگر و همکاران (۱۹۷۸) طراحی شد و شامل ۲۰ سوال و دو مولفه است که عبارتند از نگرانی (۳،۵،۷،۹،۱۲،۱۴،۱۶،۱۷،۱۹،۲۰) و هیجان پذیری (۱،۲،۴،۶،۸،۱۰،۱۱،۱۳،۱۵،۱۸). نمره‌گذاری بر اساس لیکرت ۴ درجه (اصلا=۱، به ندرت=۲، گاهی اوقات=۳ و اغلب=۴) صورت می گیرد. دامنه ی نمرات بین ۲۰ تا ۸۰ بوده و نمرات به سه دسته‌ی اضطراب امتحان به صورت کم (نمره ۲۰ تا ۴۰)، متوسط (۴۱ تا ۶۰) و شدید (۶۱تا۸۰) تقسیم می‌شوند(شعاعی، حیدرئی، بختیارپور و عسگری، ۱۳۹۹). در پژوهش شعاعی و همکاران (۱۳۹۹)، به وسیله‌ی آلفای کرونباخ همسانی درونی پرسشنامه بدست آمد که آلفای کرونباخ آن ۰/۸۴ گزارش شد. همچنین برای بررسی پایایی این پرسشنامه نیز از آلفای کرونباخ استفاده شد که ضریب آلفای کرونباخ آن ۰/۹۲ و ضرایب به روش بازآزمایی و تصنیف به ترتیب ۰/۹۰ و ۰/۹۲ گزارش شدند(شاهرخی و نصری، ۱۳۹۳).

پرسشنامه خودانتقادی: مقیاس خودانتقادی توسط تامپسون و زوروف (۲۰۰۴) طراحی شد. این پرسشنامه دارای ۲۲ سوال است. نمره‌گذاری بر أساس طیف لیکرت ۷ درجه ای (از صفر تا ۶) صورت می‌گیرد. همچنین لازم به ذکر است که گویه‌های ۶،۸،۱۱،۱۲،۱۶،۲۰،۲۱ به صورت معکوس نمره‌گذاری می شوند. نمرات بالا نشان دهنده‌ی خودانتقادی بالا در افراد هستند(قاسمی و همکاران، ۱۴۰۱). یاماگوجی و کیم (۲۰۱۳) در مطالعه خود همسانی درونی با روش آلفای کرونباخ برای نمره ی کل این مقیاس را ۰/۹۰ گزارش کردند. در ایران نیز پایایی این پرسشنامه توسط موسوی و قربانی (۱۳۸۵) از طریق آلفای کرونباخ به ترتیب برای زیر مقیاس‌های خودانتقادی درونی و مقایسه‌ای ۰/۸۷ و ۰/۵۵ گزارش شد.

پرسشنامه خودکارآمدی تحصیلی: مک ایلرویی و بانتینگ (۲۰۰۲)، این مقیاس را ساختند که دارای ۱۰ سوال است. نمره‌گذاری براساس طیف لیکرت ۷ درجه‌ای صورت می‌گیرد(از کاملا مخالفم=۱ تا کاملا موافقم=۷). نمره های ۵،۶،۹ به صورت معکوس نمره‌گذاری خواهند شد. همچنین لازم به ذکر است که هر چه نمره‌ی فرد بالاتر باشد، یعنی خودکارآمدی تحصیلی وی نیز بالاتر است. برای به دست آوردن ضریب اعتبار این مقیاس، مک ایلرویی و بانتینگ (۲۰۰۲) از آلفای کرونباخ استفاده کردند و آن را ۰/۸۱ گزارش کردند. همچنین در پژوهش بشرپور و عینی (۱۴۰۱) پایایی این مقیاس از طریق آلفای کرونباخ ۰/۸۱ بدست آمد.

پروتکل درمان خود شفقت ورزی: پروتکل این درمان برگرفته از گیلبرت (۲۰۱۴) می باشد که در طی ۸ جلسه ۹۰ دقیقه‌ای به صورت هفته‌ای یکبار اجرا خواهد شد. توضیحات مربوط به آن در جدول ۱ ارائه شده است.

جدول ۱. پروتکل درمان خود شفقت ورزی

جلسات	محتوای جلسات	تکلیف
جلسه اول	ایجاد ارتباط درمانی، توضیح مختصری در مورد خودشفقت ورزی، بررسی مشکلات افراد، توضیح نحوه عملکرد ذهن، آموزش تنفس آرامبخش ریتمیک و تمرین آن در طی جلسه	یادداشت کردن خودانتقادی در فعالیت‌ها و مشکلات روزمره
جلسه دوم	بررسی افکار و احساسات مثبت و منفی مراجع، تمرین وارسی بدنی و تنفس، آشنایی با سیستم‌های مغزی متمرکز بر شفقت، آموزش همدلی، توضیح کامل در مورد شفقت	یادداشت کردن اعمال و افکار شفقت آمیز در فعالیتهای روزانه
جلسه سوم	آشنایی با خصوصیات افراد مشفق، شفقت نسبت به دیگران، پرورش احساس گرمی و مهربانی نسبت به خود، پرورش و درک اینکه دیگران نیز نقایص و مشکلاتی دارند در مقابل احساسات خودتخریبگرایانه، تفکر شفقت‌آمیز، تصویرسازی شفقت‌آمیز	یادداشت کردن اعمال و افکار شفقت‌آمیز در فعالیتهای روزانه
جلسه چهارم	آموزش ذهن‌آگاهی، پذیرش، گرمی و عدم قضاوت، ترغیب مراجع به خودشناسی و بررسی شخصیت خود به عنوان فرد با شفقت یا فاقد شفقت با توجه به مباحث آموزشی، شناسایی و کاربرد تمرینهای پرورشی ذهن	یادداشت کردن اشتباهات روزانه و شناسایی عوامل آن
جلسه پنجم	تمرین هوشیاری، ذهن‌آگاهی، بررسی باورهایی که هیجان‌های غیرمفید به همراه دارند، مزایا و معایب آن، آموزش بخشایش، آشنایی و کاربرد تمرینهای پرورش ذهن مشفق (بخشش، پذیرش بدون قضاوت و آموزش بردباری)	بخشش و پذیرش بدون قضاوت در فعالیتهای چالش انگیز روزانه و یادداشت کردن این موارد
جلسه ششم	تمرین عملی ایجاد تصاویر همراه با شفقت، آموزش سبکها و روشهای ابراز شفقت (شفقت کلامی، عملی، مقطعی و پیوسته)، به کارگیری این روشها در تردید روزمره برای دوستان و آشنایان	بکارگیری شفقت در فعالیتهای روزانه
جلسه هفتم	آموزش نوشتن نامه‌های همراه با شفقت برای خود و دیگران، آموزش روش ثبت و یادداشت روزانه موقعیت‌های واقعی مبتنی بر شفقت و عملکرد فرد در آن موقعیت	نوشتن نامه‌های شفقت آمیز برای خود و اطرافیان
جلسه هشتم	جمع بندی مفاهیم بررسی شده در طی جلسات، رفع اشکالات و پرسش و پاسخ، توضیح مراجعین درخصوص دست‌آوردهای شان در طی جلسات درمانی، انجام پس‌آزمون	ثبت و یادداشت خودشفقتی در مسائل روزانه

برای تجزیه و تحلیل داده های جمع آوری شده از روش‌های آمار توصیفی(میانگین و انحراف معیار) و آمار استنباطی با روش تحلیل کوواریانس چند متغیره (MANCOVA) استفاده شد. لازم به ذکر است که کلیه‌ی محاسبات در محیط نرم افزار SPSS-26 انجام شد.

یافته‌ها

در جدول ۲، میانگین پیش آزمون و پس آزمون گروه آزمایش و کنترل برای متغیرهای خود انتقادی و خودکارآمدی تحصیلی ذکر شده است.

جدول ۲. شاخصه‌های آمار توصیفی مربوط به پیش‌آزمون و پس‌آزمون دو گروه آزمایش و کنترل

متغیرها	مولفه ها	گروه‌ها	تعداد	پیش‌آزمون		پس‌آزمون	
				میانگین	انحراف معیار	میانگین	انحراف معیار
خودکارآمدی		مداخله (درمان شفقت به خود)	۱۵	۷۳/۳۰	۲۰/۵۴	۷۹/۱۰	۲۲/۱۰
		کنترل	۱۵	۷۳/۱۰	۱۹/۰۰	۷۴/۵۰	۱۸/۳۳
خودانتقادی	خودانتقادی مقایسه ای	مداخله (درمان شفقت به خود)	۱۵	۴۱/۴۷	۱۰/۱۲	۲۹/۷۳	۵/۸۶
		کنترل	۱۵	۳۸/۱۴	۹/۵۶	۴۱/۱۴	۶/۰۱
	خودانتقادی درونی	مداخله (درمان شفقت به خود)	۱۵	۴۴/۵۳	۹/۹۱	۲۹/۱۳	۶/۷۷
		کنترل	۱۵	۴۳/۰۷	۸/۳۰	۴۸/۰۷	۸/۴۲

در جدول ۲ مؤلفه‌های آمار توصیفی مربوط به پیش‌آزمون و پس‌آزمون گزارش‌شده است. همان‌گونه که مشاهده می‌شود میانگین گروه آزمایش خودانتقادی کاهش و خودکارآمدی افزایش پیداکرده است.

قبل از اجرای آزمون تحلیل کوواریانس، پیش فرض‌های آن مورد بررسی قرار گرفتند. جهت بررسی نرمالیتی از آزمون شاپیرو ویلکز استفاده شد و با توجه به اینکه مقدار P متغیرها در هر دو مرحله بیشتر از ۰/۰۵ بود، فرض نرمال بودن داده‌ها تایید گردید. همچنین به منظور بررسی همگنی واریانس‌ها نیز از آزمون لوین استفاده شد و طبق نتایج آن، فرض تساوی واریانس‌ها بین دو گروه آزمایش و کنترل در مرحله پس آزمون برقرار بود، زیرا سطح معناداری در تمامی متغیرها بیشتر از ۰/۰۵ بود. نتایج بررسی مفروضه همگنی شیب‌های رگرسیون نیز حاکی از معنادار نبودن تعامل متغیر کمکی (پیش آزمون) و وابسته (پس آزمون)در سطوح عامل (گروه های گواه و آزمایش) بود (P>۰/۰۵). در ادامه به منظور تشخیص دقیقتر این نکته که اثر متغیر آزمایشی در کدام متغیر وابسته دارای تفاوت معنیداری است، نتایج تحلیل کوواریانس چند متغیری نیز مورد ارزیابی قرار گرفت. نتایج این تحلیل در جدول ۳ گزارش شده است.

جدول ۳. نتایج آزمون کوواریانس تفاوت دو گروه کنترل و آزمایش در متغیر خودانتقادی و خودکارآمدی تحصیلی

متغیرها	منبع تغییرات	مجموع مجذورات	درجه آزادی	میانگین مجذورات	F	سطح معنی‌داری	مجذور اتا
خودانتقادی	خودانتقادی پیش‌آزمون	۱۳۶۱۲/۷۸۵	۱	۱۳۶۱۲/۷۸۵	۵۸۳/۲۶۸	۰/۰۰۱	۰/۵۶۹
	گروه	۴۱۲/۱۳۲	۱	۴۱۲/۱۳۲	۱۷/۶۵۹	۰/۰۰۱	۰/۳۹۵
	میزان خطا	۶۳۰/۱۴۸	۲۷	۲۳/۳۳۸			
خودکارآمدی تحصیلی	خودکارآمدی تحصیلی پیش‌آزمون	۲۶۱۸/۴۰۵	۱	۲۶۱۸/۴۰۵	۵۸۹/۹۸	۰/۰۰۱	۰/۹۸۰
	گروه	۹۷۴/۴۰۵	۱	۹۷۴/۴۰۵	۲۱۹/۵۲	۰/۰۰۱	۰/۸۹۱
	میزان خطا	۱۱۹/۸۴۸	۲۷	۴/۴۳۹			

نتایج آزمون تحلیل کوواریانس در جدول ۳ نشان داد که درمان خودشفقت ورزی در کاهش خود انتقادی (F= ۱۷/۶۵۹ و P< ۰/۰۵) تاثیر معناداری داشته است. همچنین، درمان خودشفقت ورزی در افزایش خودکارآمدی تحصیلی (F= ۲۱۹/۵۲ و P< ۰/۰۵) بطور معنا داری موثر بود.

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با هدف بررسی اثربخشی درمان خودشفقت ورزی بر خود انتقادی و خودکارآمدی تحصیلی در دانش‌آموزان مقطع متوسطه دوم مبتلا به اضطراب امتحان صورت گرفت. در ادامه نتایج بدست آمده از پژوهش به تفکیک فرضیه‌های پژوهشی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

درمان خودشفقت ورزی بر خودانتقادی در دانش‌آموزان مقطع متوسطه دوم مبتلا به اضطراب امتحان تاثیر دارد. طبق نتایج این فرض مورد تایید قرار گرفت. این یافته با نتایج پژوهش‌های قاسمی و همکاران (۱۴۰۱)، فارسی جانی، ابراهیم نژاد و ملحی (۱۴۰۰)، حسینی مهر، خضری مقدم و پر احسان(۱۴۰۰)، قدیری و آزادی(۱۳۹۹)، ویدال و سولدیویلا (۲۰۲۳)، واکلین و همکاران(۲۰۲۲)، شاواندی و ویشکی (۲۰۲۱)، بویرسما، هاکانسون، سالومونسون و جانسون (۲۰۱۵) همسو بود.

در تبیین یافته‌های ذکر شده می‌توان به ریشه خود انتقادی، ویژگی‌های افراد خودانتقادگر و همچنین مبانی نظری درمان شفقت به خود رجوع کرد. افراد خودانتقادگر افرادی هستند که برای دستیابی و رسیدن به اهدافشان بر درگیر شدن سختگیرانه خود بسیار تاکید دارند و لذا در لذت بردن از دستیابی به اهداف خود ناتوانند. زمانی که افراد شفقت به خود بالایی داشته باشند، کمتر تمایل دارند که به صورت منتقدانه با خود برخورد کنند چرا که خود مهربانی به عنوان یکی از زیرمقیاس‌های اصلی و مهم خود شفقت ورزی، آن‌ها را وامی‌دارد تا علیرغم کاستی‌ها، نقص‌ها و کمبودهایشان، سختگیرانه خود را قضاوت نکنند و خودانتقادگری کمتری داشته باشند . بنابراین افرادی که شفقت به خود بالاتری دارند در تجربه وقایع ناخوشایند به خصوص تجاربی که متضمن ارزیابی، مقایسه اجتماعی و خود انتقادی است، با در نظر گرفتن اینکه انسان ممکن است اشتباه کند و همه انسان‌ها مرتکب اشتباه می‌شوند، احساسات منفی کمتری را تجربه می‌کنند. از سوی دیگر ذهن‌آگاهی در درمان شفقت به خود به افراد کمک میکند تا از شکل‌گیری افکار بدبینانه و نشخوارهای وسواسی پیشگیری کنند. بخش عمده‌ای از هیجان‌های منفی افراد ناشی از نشخوارهای فکری است که به دنبال تجارب منفی در ذهن خود تجربه می‌کنند؛ بنابراین مؤلفه ذهن‌آگاهی در این درمان با کاهش نشخوارگری افراد منجر به کاهش هیجان‌های منفی آن‌ها می‌شود. از طرفی، وقتی خودانتقادگری در افراد بالا باشد، بعد تسلی بخشی در این دسته از افراد منفعل و سیستم تهدید فعال است که در این راستا درمان شفقت‌به خود بسیار میتواند موثر واقع گردد، چون درمان مذکور میتواند تاثیر قابل توجهی بر سیستم‌های فیزیولوژیکی بدن داشته باشد. افراد خودانتقادگر به طور معمول دارای مراقبانی بوده‌اند که صمیمیت مورد نیاز را از طریق آنان دریافت نکرده و سختگیر بوده‌اند. لذا این افراد دائما بر خاطرات و تصاویر درونی متمرکز می‌شوند. در همین راستا، آموزش مولفه ها و اصول شفقت به خود به افراد می‌آموزد که اصول مهربانی باخود از جمله، حمایت کنندگی، ملایمت، پذیرش بی قید و شرط، فهم خود را جایگزین خودانتقادی کنند. همچنین، افراد از طریق پذیرش، به این درک می‌رسند که هیچ انسان کاملی وجود ندارد و همه انسان‌ها در زندگی شکست را تجربه می‌کنند. این موضوع باعث می‌شود که افراد نقص و اتفاقات ناخوشایند گذشته را پذیرفته و برای جبران آنها و ایجاد تغییرات مثبت گام بردارند. درنهایت، تمامی این موارد، به کاهش افکار خودانتقادی می‌انجامند(پیرجاوید، توزنده جانی، باقرزاده، ۱۴۰۰).

درمان خودشفقت ورزی بر خودکارآمدی تحصیلی دانش‌آموزان مقطع متوسطه دوم مبتلا به اضطراب امتحان تاثیر دارد. طبق نتایج، این فرض مورد تایید قرار گرفت. ورمرزیاری و گل‌پور(۱۴۰۱)، بابازاده، مجاور و همکاران(۱۴۰۱)، خوشبخت و همکاران(۱۴۰۰)، پهلوان پور(۱۳۹۸)، میستریدا، داویس، بارچ و اولاه (۲۰۲۳) همسو بود.

برای تبیین و فهم بیشتر این یافته از پژوهش، به تعریف خودکارآمدی اشاره خواهیم کرد، آنچنان که بندورا (۱۹۷۷)می‌گفت: خودکارآمدی به عزت نفس، خودارزشمندی و احساس کفایت و کارایی فرد نسبت به خود در مقابله با زندگی گفته می‌شود و خودکارآمدی تحصیلی نیز به تبلور همه این احساسات در موقعیت و فضای تحصیلی اطلاق می‌شود. در طرف مقابل درمان شفقت به خود جایگزینیست برای ارزشمند و محترم دانستن خود، همان اصلی که در احساس خودکارآمدی محوریت دارد. از سویی دیگر، در بخش دوم تعریف خودکارآمدی، به باور فرد از شایستگی‌ها و توانمندی‌ها و تفکر و تحلیل

آن‌ها هنگام مقابله با مشکلات و مسائل برای رسیدن به موفقیت اشاره شد و شفقت خود نیز با سه مولفه ای که دارد(مهربانی با خود در مقابل قضاوت کردن خود، اشتراک انسانی در مقابل انزوا و به هوشیاری در مقابل همسان‌سازی افراطی) به توانمند سازی فرد در مقابله با آنچه ذکر شد کمک می کند. بنابراین افراد مشفق نسبت به توانایی و قابلیت‌های خود قضاوت منفی ندارند و به جای قضاوت و خودانتقادی، اشتباه و شکست خود را می‌پذیرند و بدون وارد کردن خدشه جدی به عزت نفس خود، به تلاش خود ادامه می دهند. از طرفی، آموزش شفقت به خود باعث می‌شود که افراد نسبت به گذشته به جرات‌مندی بیشتری برسند و چرخه معیوب افکار منفی درمورد خود، همچنین انتظارات بسیار بالایی که از خود دارند را به چالش بکشند و با دیدی مشفقانه نسبت به خود بتوانند انتظارات واقع بینانه‌ای برای خود تعیین کنند و توانایی‌های خود را درک کنند. دست یابی به این موارد نیز درنهایت افزایش حس خودکارآمدی و تلاش بیشتر برای حفظ آن را در پی خواهد داشت(ورمرزیاری و گل پور،۱۴۰۱).

آنچه که در فرایند این پژوهش در زمینه اثربخشی درمان خودشفقت‌ورزی بدست آمد، بیانگر آن است که روش مذکور بر کاهش خودانتقادی و افزایش خودکارآمدی تحصیلی در دانش آموزان مقطع متوسطه دوم مبتلا به اضطراب امتحان تاثیر دارد.

این پژوهش نیز همچون دیگر پژوهش های علمی از محدودیت‌هایی برخوردار بود که به بخشی از آن می پردازیم. بررسی اثربخشی روش درمانی مذکور در جامعه خاص با جنسیت خاص(دختر)، تعمیم نتایج به دانش‌آموزان پسر، یکی از محدودیت‌های تحقیق پیش رو بود. عدم وجود مرحله پیگیری ودشواری در جلب رضایت معلمان و مدیران جهت شرکت دانش‌آموزان در پژوهش نیز از محدودیت‌های دیگر هستند.

ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسندگان

مشارکت نویسندگان در این مقاله مستخرج از پایان نامه به شکل زیر است:

نویسنده اول: تهیه و آماده‌سازی نمونه‌ها، انجام آزمایش و گردآوری داده‌ها، انجام محاسبات، تجزیه و تحلیل آماری داده‌ها، تحلیل و تفسیر اطلاعات و نتایج، تهیه پیش‌نویس مقاله.

نویسنده دوم: استاد راهنمای پایان‌نامه، طراحی پژوهش، نظارت بر مراحل انجام پژوهش، بررسی و کنترل نتایج، اصلاح، بازبینی و نهایی‌سازی مقاله.

نویسنده سوم: استاد مشاور پایان‌نامه، مشارکت در طراحی پژوهش، نظارت بر پژوهش، مطالعه و بازبینی مقاله.

تعارض منافع

بر اساس اظهارات نویسندگان، این مقاله تعارض منافعی ندارد.

حامی مالی

بنابر اظهارات نویسندگان این پژوهش هیچگونه حامی مالی ندارد.

سپاسگزاری

از تمامی مشارکت کنندگان در این پژوهش سپاسگزاری می شود.

منابع

بابازاده، زهرا؛ مجاور، شیرین؛ فتحی، کامروز و جباری، سوسن. (۱۴۰۱). اثربخشی آموزش شفقت نسبت به خود بر مهارت اجتماعی، خودکارآمدی اجتماعی و سازگاری اجتماعی دانش‌آموزان با اختلال یادگیری. *ناتوانی های یادگیری*, ۱۱(۳)، ۳۰-۴۴.

پیر جاوید، فاطمه؛ توزنده جانی، حسن و باقرزاده گل مکانی، زهرا. (۱۴۰۰). مقایسه اثربخشی شفقت درمانی و درمان مبتنی بر بهبود کیفیت زندگی بر خود انتقادی و افسردگی مبتلایان به افسردگی اساسی. *فصلنامه علمی روش ها و مدل های روانشناختی*، ۱۲(۴۶)، ۵۳-۶۸.

پهلوان پور، الهه. (۱۳۹۸). اثر بخشی آموزش شفقت به خود بر خودکارآمدی دختران نوجوان مرکز شبه خانواده استان یزد،اولین کنفرانس بین المللی پژوهش های نوین در روانشناسی، مشاوره و علوم رفتاری، تهران.

جعفری، عیسی؛ حمیدی راد، حمیدرضا؛ رسول زاده، بهزاد؛ کردمیرزا نیکوزاده، عزت اله و پورمحسنی کلوری، فرشته.(۱۴۰۱). اثربخشی شناخت‌درمانی مبتنی بر ذهن‌آگاهی بر انگیزش درمان و خودانتقادی افراد در وابسته به مواد. *فصلنامه علمی اعتیادپژوهی*، ۱۶ (۶۶)، ۹۱-۱۱۲.

حاتمی، مهین؛ هدایتی، فرشته و کاوه محبوبه.(۱۳۹۸). بررسی رابطه بین باورهای فراشناخت و خودکارآمدی با اضطراب امتحان در دانش آموزان دختر سال چهارم متوسطه. *رویش روان شناسی*، ۸ (۳)، ۲۰۵-۲۱۴

حسینی مهر، نجمه؛ خضری مقدم، نوشیروان و پوراحسان، سمیه. (۱۴۰۰). اثربخشی آموزش مبتنی بر شفقت بر خودکارآمدی اجتماعی، تحمل پریشانی و خودانتقادی در دختران نوجوان تحت سرپرستی سازمان بهزیستی. *پژوهش نامه روانشناسی مثبت*، ۷(۲)، ۳۳-۴۸.

حیدری، فاطمه؛ احدی، حسن و تاجری، بیوک. (۱۴۰۲). مقایسه اثربخشی درمان مبتنی بر شفقت و درمان شناختی مبتنی بر ذهن‌آگاهی بر اضطراب زنان نابارور. *خانواده درمانی کاربردی*، ۴(۲)، ۲۲۷-۲۴۰.

خوشبخت، عطاالله؛ سبزی، نرگس؛ بشیرگنبدی، سپیده و گل محمدی، علی اکبر.(۱۴۰۱). بررسی اثربخشی درمان شفقت به خود بر خودکارآمدی و رضایت از زندگی در بازنشستگان نیروی انتظامی شهر تهران. *نشریه طب انتظامی*. ۱۱ (۱)

شاهرخی، مسلم و نصری، صادق. (۱۳۹۳). بررسی ارتباط کمال‌گرایی و اضطراب امتحان با اهمال‌کاری تحصیلی در دانشجویان. اندیشه های نوین تربیتی، ۱۰(۲)، ۱۶۳-۱۸۵.

شعاعی، لیلا؛ حیدرئی، علیرضا؛ بختیارپور، سعید و عسگری، پرویز. (۱۳۹۹). نقش تعدیل‌کننده اضطراب امتحان در تأثیر آموزش هم‌شاگردی بر اهمال‌کاری تحصیلی: فایده اضطراب امتحان. *نشریه علمی آموزش و ارزشیابی (فصلنامه)*، ۱۳(۵۱)، ۳۳-۴۹.

فارسی جانی، نیلوفر؛ ابراهیم نژاد مقدم، سمانه و ملحی الناز.(۱۴۰۰). مروری بر خودانتقادی و خودشفقت ورزی در سلامت روان. *رویش روان شناسی*، ۱۰ (۱۱)، ۶۱-۷۴

قدیری، محمدهادی و آزادی، سارا. (۱۳۹۹). اثربخشی درمان مبتنی بر شفقت بر خودانتقادی، افسردگی و اضطراب دانش آموزان دبیرستانی شهر ایلام، پنجمین کنفرانس بین المللی نوآوری و تحقیق در علوم تربیتی، مدیریت و روانشناسی،تهران.

قاسمی، بهاره؛ پردلان، نوشین و برجیس، کتایون.(۱۴۰۱). اثربخشی آموزش خودشفقت‌ورزی بر خودانتقادی و آشفتگی روانشناختی در زنان نابارور. *آموزش پرستاری*، ۱۱ (۵)، ۲۱-۳۱

موسوی، اشرف السادات و قربانی، نیما. (۱۳۸۵). خودشناسی، خود انتقادی و سلامت روان. *مطالعات روان‌شناختی*، ۲(۳)، ۷۵-۹۱.

ورمرزیاری، زهرا و گل پور، رضا.(۱۴۰۱). اثربخشی آموزش شفقت به خود بر خودانتقادی و خودکارآمدی اجتماعی دانش آموزان دختر مبتلا به اضطراب امتحان. *فصلنامه ایده های نوین روانشناسی*،۱۲ (۱۶)،۱-۱۳

ویسکرمی، حسنعلی؛ سلیمانی، مجید و صنوبر، عباس. (۱۴۰۰). تأثیر آموزش راهبردهای یادگیری خودتنظیمی بر خودکارآمدی تحصیلی و اضطراب امتحان دانش‌آموزان دختر دارای افت تحصیلی. *مطالعات آموزشی و آموزشگاهی*، ۱۰(۲)، ۸۷-۱۰۶.

یدی، شکوفه؛ کیانی، قمر و انتصار فومنی، غلامحسین. (۱۴۰۱). نقش میانجی خودکارآمدی تحصیلی و عزت نفس در رابطهٔ بین سبک‌های تفکر و اضطراب امتحان دانش‌آموزان دختر. *مطالعات آموزشی و آموزشگاهی*، ۱۱(۴)، ۳۴۳-۳۲۵

References

Babazadeh, Z., Mojaver, S., Fathi, K., & Jabbari, S. (2022). The effectiveness of self-compassion training on social skills, social self-efficacy, and social adjustment in students with learning disabilities. *Journal of Learning Disabilities*, 11(3), 30–44.

Boersma, K., Håkanson, A., Salomonsson, E., & Johansson, I. (2015). Compassion focused therapy to counteract shame, self-criticism and isolation: A replicated single-case experimental study for individuals with social anxiety. *Journal of Contemporary Psychotherapy*, 45, 89–98. https://doi.org/10.1007/s10879-014-9286-8

Farasi Jani, N., Ebrahimnezhad Moghaddam, S., & Malhi, E. (2021). A review of self-criticism and self-compassion in mental health. *Royesh-e-Ravanshenasi*, 10(11), 61–74.

Gadiri, M. H., & Azadi, S. (2020). The effectiveness of compassion-based therapy on self-criticism, depression, and anxiety in high school students in Ilam. In Proceedings of the Fifth International Conference on Innovation and Research in Educational Sciences, Management, and Psychology (Tehran, Iran).

5 .Gilbert, P. (2014). The origins and nature of compassion focused therapy. *British Journal of Clinical Psychology*, 53(1), 6–41. https://doi.org/10.1111/bjc.12043

Hatami, M., Hedayati, F., & Kaveh, M. (2019). Investigating the relationship between metacognitive beliefs and self-efficacy with test anxiety among fourth-grade female high school students. *Royesh-e-Ravanshenasi*, 8(3), 205–214.

Heidari, F., Ahadi, H., & Tajeri, B. (2023). Comparing the effectiveness of compassion-based therapy and mindfulness-based cognitive therapy on anxiety in infertile women. *Applied Family Therapy Journal*, 4(2), 227–240.

Hitches, E., Woodcock, S., & Ehrich, J. (2022). Building self-efficacy without letting stress knock it down: Stress and academic self-efficacy of university students. *International Journal of Educational Research Open*, 3, 100124. https://doi.org/10.1016/j.ijedro.2022.100124

Hosseini Mehr, N., Khezri Moghadam, N., & Pourahsan, S. (2021). The effectiveness of compassion-based training on social self-efficacy, distress tolerance, and self-criticism in adolescent girls under the supervision of the Welfare Organization. *Positive Psychology Research*, 7(2), 33–48.

10 .Hou, L., Zhang, W., Huang, Q., & Zhou, R. (2022). Altered local gyrification index and corresponding resting-state functional connectivity in individuals with high test anxiety. *Biological Psychology*, 174, 108409. https://doi.org/10.1016/j.biopsycho.2022.108409

Jafari, E., Hamidi Rad, H. R., Rasoulzadeh, B., Kordmirza Nikouzadeh, E., & Pourmohseni Kalouri, F. (2022). The effectiveness of mindfulness-based cognitive therapy on treatment motivation and self-criticism among substance-dependent individuals. *Addiction Research*, 16(66), 91–112.

Khushbakht, A., Sabzi, N., Bashir Gonbadi, S., & Golmohammadi, A. A. (2022). Investigating the effectiveness of self-compassion therapy on self-efficacy and life satisfaction among retired law enforcement personnel in Tehran. *Police Medicine Journal*, 11(1).

13 .Liu, Y., Pan, H., Yang, R., Wang, X., Rao, J., Zhang, X., & Pan, C. (2021). The relationship between test anxiety and emotion regulation: The mediating effect of psychological resilience. Annals of General Psychiatry, 20, Article 43. https://doi.org/10.1186/s12991-021-00360-w

14 .Loew, C. A., Schauenburg, H., & Dinger, U. (2020). Self-criticism and psychotherapy outcome: A systematic review and meta-analysis. *Clinical Psychology Review*, 75, 101808. https://doi.org/10.1016/j.cpr.2019.101808

15 .Luo, Y., Gao, W., & Liu, X. (2022). Longitudinal relationship between self-esteem and academic self-efficacy among college students in China: Evidence from a cross-lagged model. *Frontiers in Psychology*, 13, 877343. https://doi.org/10.3389/fpsyg.2022.877343

16 .Malespina, A., & Singh, C. (2022). Gender differences in test anxiety and self-efficacy: Why instructors should emphasize low-stakes formative assessments in physics courses. *European Journal of Physics*, 43(3), 035701. https://doi.org/10.1088/1361-6404/ac4a3d

17 .McIlroy, D., & Bunting, B. (2002). Personality, behavior, and academic achievement: Principles for educators to inculcate and students to model. *Contemporary Educational Psychology*, 27(2), 326–337. https://doi.org/10.1006/ceps.2001.1109

18 .Millard, L. A., Wan, M. W., Smith, D. M., & Wittkowski, A. (2023). The effectiveness of compassion focused therapy with clinical populations: A systematic review and meta-analysis. *Journal of Affective Disorders*, 325, 845–860. https://doi.org/10.1016/j.jad.2023.01.010

Mousavi, A. S., & Ghorbani, N. (2006). Self-knowledge, self-criticism, and mental health. *Psychological Studies*, 2(3), 75–91.

Pahlavanpour, E. (2019). The effectiveness of self-compassion training on the self-efficacy of adolescent girls living in quasi-family centers in Yazd Province. In Proceedings of the First International Conference on Modern Research in Psychology, Counseling, and Behavioral Sciences (Tehran, Iran).

Pir Javid, F., Toozandehjani, H., & Bagherzadeh Golmakani, Z. (2021). Comparing the effectiveness of compassion therapy and quality of life improvement therapy on self-criticism and depression in individuals with major depression. *Quarterly Journal of Psychological Methods and Models*, 12(46), 53–68.

Priebe, N. P., & Kurtz-Costes, B. E. (2022). The effect of mindfulness programs on collegiate test anxiety. *Mindfulness*, 13(11), 2868–2878. https://doi.org/10.1007/s12671-022-01984-6

Qasemi, B., Pardelan, N., & Borgis, K. (2022). The effectiveness of self-compassion training on self-criticism and psychological distress in infertile women. *Nursing Education*, 11(5), 21–31 .

Roos, A. L., Goetz, T., Krannich, M., Jarrell, A., Donker, M., & Mainhard, T. (2021). Test anxiety components: An intra-individual approach testing their control antecedents and effects on performance. *Anxiety, Stress, & Coping*, 34(3), 279–298. https://doi.org/10.1080/10615806.2020.1859475

Shahrokhi, M., & Nasri, S. (2014). Investigating the relationship of perfectionism and test anxiety with academic procrastination among university students. *New Educational Thoughts*, 10(2), 163–185 .

Shoaei, L., Heidarei, A., Bakhtiarpour, S., & Askari, P. (2020). The moderating role of test anxiety in the effect of peer tutoring on academic procrastination: The benefit of test anxiety. *Journal of Educational Measurement and Evaluation Studies*, 13(51), 33–49.

Shavandi, H., & Veshki, S. K. (2021). Effectiveness of compassion-focused therapy on self-criticism of the women applying for divorce. *Journal of Education and Health Promotion*, 10, 15. https://doi.org/10.4103/jehp.jehp_503_20

Steindl, S., Bell, T., Dixon, A., & Kirby, J. N. (2023). Therapist perspectives on working with fears, blocks and resistances to compassion in compassion focused therapy. *Counselling and Psychotherapy Research*, 23(3), 850–863. https://doi.org/10.1002/capr.12633

Varmarziari, Z., & Golpour, R. (2022). The effectiveness of self-compassion training on self-criticism and social self-efficacy in female students with test anxiety. *Quarterly of New Ideas in Psychology*, 12(16), 1–13.

Vidal, J., & Soldevilla, J. M. (2023). Effect of compassion-focused therapy on self-criticism and self-soothing: A meta-analysis. *British Journal of Clinical Psychology*, 62(1), 70–81. https://doi.org/10.1111/bjc.12402

31 .Vakelin, K. E., Perman, G., & Simonds, L. M. (2022). Effectiveness of self-compassion-related interventions for reducing self-criticism: A systematic review and meta-analysis. *Clinical Psychology & Psychotherapy*, 29(1), 1–25. https://doi.org/10.1002/cpp.2586

Veys Karami, H., Soleimani, M., & Sanobar, A. (2021). The effect of self-regulated learning strategies training on academic self-efficacy and test anxiety among female students with academic decline. *Educational and School Studies*, 10(2), 87–106. DOI: Not available / not verified

Yadi, S., Kiani, G., & Entesar Foumani, G. H. (2022). The mediating role of academic self-efficacy and self-esteem in the relationship between thinking styles and test anxiety among female students. *Educational and School Studies*, 11(4), 325–343.

34 .Yamaguchi, A., & Kim, M. S. (2013). Effects of self-criticism and its relationship with depression across cultures. *International Journal of Psychological Studies*, 5(1), 1–10. https://doi.org/10.5539/ijps.v5n1p1

New Research in Islamic Humanities Studies
Online ISSN : 2980 - 8944
https://api.lu.ac.ir/
Lorestan University

Investigating the Asymmetric Impact of Sustainability Reports on Financial Performance in Companies Listed on the Iraqi Stock Exchange

Faraj Akraa[1], **Sahar Sepasi**[2] ✉, and **Javad Rezazadeh**[3]

1. PhD Student, Department of Accounting, Faculty of Management and Economics, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran. Email: faraj.akraa@modares.ac.ir
2. Corresponding Author, Associate Professor, Department of Accounting, Faculty of Management and Economics, Tarbiat Modares University, Tehran, iran. Email: sepasi@modares.ac.ir
3. Associate Professor, Department of Accounting, Faculty of Management and Economics, Tarbiat Modares University, Tehran, iran. Email: j.rezazadeh@modares.ac.ir

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received 30 August 2025
Received in revised form 06 November 2025
Accepted 23 December 2025
Available online 15 January 2026

Keywords:
Sustainability Reports,
Financial Performance,
Asymmetric Impact,
Iraq Stock Exchange,
Environmental,
Social And Governance Dimensions

ABSTRACT

Objective: This research aimed to examine the asymmetric impact of sustainability reporting on the financial performance of companies listed on the Iraq Stock Exchange (ISX) between 2018 and 2023. It sought to clarify the role of environmental, social, and governance (ESG) dimensions in either enhancing or undermining corporate financial performance.

Method: The statistical population comprised active companies on the Iraq Stock Exchange that maintained complete and consistent financial and sustainability data. Financial data included accounting-based indicators (Return on Assets, Return on Equity, and Earnings Per Share) and market-based indicators (Tobin's Q and Firm Value). Sustainability data were collected across the three dimensions of environmental, social, and governance practices. Data analysis was conducted using Structural Equation Modeling (SEM) and fuzzy logic-based multi-criteria methods to identify direct, indirect, and asymmetric relationships.

Results: The results indicated that various dimensions of sustainability reporting have a positive yet asymmetric impact on financial performance. Specifically, in some firms with low sustainability indices, high financial performance was observed; conversely, some firms with substantial investments in sustainability failed to achieve favorable financial returns. These findings highlight the complexity of the relationship between sustainability and financial performance, as well as its dependence on internal firm conditions and moderating factors such as industry type, firm size, and market stability. Furthermore, it was determined that the comprehensive and strategic implementation of sustainability policies can improve financial performance, equity value, and market position, whereas superficial or incomplete approaches may prove costly.

Conclusions: This study emphasizes the importance of multidimensional analysis, consideration of contextual conditions, and the institutionalization of a culture of sustainability within organizations. The findings suggest that sustainability should be integrated as a strategic component into organizational decision-making and financial management. The results of this research can be useful for managers, investors, and policymakers in formulating effective and realistic strategies for enhancing both sustainability and financial performance.

Cite this article: Akraa, F., Sepasi, S., & Rezazadeh, J. (2026). Investigating the Asymmetric Impact of Sustainability Reports on Financial Performance in Companies Listed on the Iraqi Stock Exchange. *New Research in Islamic Humanities Studies*, 4 (Special Issue), 1-30. https://doi.org/10.22034/api.2026.2094244.1868

© Author(s) retain the copyright and full publishing rights.
Publisher: Lorestan University.
DOI: https://doi.org/10.22034/api.2026.2094244.1868

Introduction

Over recent decades, sustainability reporting encompassing the disclosure of environmental, social, and governance (ESG) information has evolved from a peripheral voluntary practice to a cornerstone of corporate accountability and transparency. While such disclosure is theoretically expected to mitigate information asymmetry, enhance stakeholder trust, and ultimately improve financial performance, empirical evidence, particularly from emerging markets, suggests that this relationship is far from uniform. Instead, it appears to be contingent upon multiple factors, including the extent of disclosure, industry affiliation, institutional quality, and macroeconomic conditions, which collectively shape both the magnitude and direction of the observed effects**.**In the Iraqi capital market, characterized as a frontier economy with a developing governance infrastructure and a predominance of family controlled firms, this relationship assumes additional layers of complexity. Prior studies conducted within this context have predominantly examined direct associations, largely overlooking the underlying transmission channels. In contrast, the international literature identifies three key mediating pathways**:**

1 **.**Reduction of information asymmetry: The voluntary disclosure of non-financial information bridges the informational gap between managers and investors, thereby diminishing adverse selection risks. This mechanism is particularly salient in markets with weak investor protection frameworks, such as Iraq**.**

2 **.**Enhancement of financial statement comparability: Adherence to structured reporting frameworks, such as the Global Reporting Initiative (GRI) and the Sustainability Accounting Standards Board (SASB), facilitates greater comparability of disclosed information. This, in turn, enables more accurate firm valuation and improved forecasting of future cash flows. Empirical research further indicates that enhanced comparability reinforces earnings persistence, a key indicator of reporting quality**.**

3 **.**Mitigation of earnings management: Firms with higher transparency in sustainability dimensions are less inclined to engage in accrual based earnings manipulation, thereby improving the overall quality of accounting information**.**

Beyond these channels, several moderating factors, including corporate governance quality (e.g., board independence and audit committee effectiveness), institutional investor presence, and ownership structure (domestic versus foreign), can significantly alter the intensity and direction of the relationship. For instance, evidence suggests that foreign ownership in emerging markets may, in some cases, increase the costs associated with voluntary sustainability disclosure, thereby weakening its positive impact. Conversely, institutional investors tend to enhance the readability and credibility of disclosures through intensified monitoring mechanisms**.**From a theoretical standpoint, three predominant frameworks underpin this relationship: stakeholder theory (emphasizing the accumulation of social capital and reputational assets), legitimacy theory (highlighting the reduction of regulatory and political risks), and signaling theory (pertaining to the transmission of credibility signals to the market). Within the Islamic context of Iraq, alignment with Sharia principles may further engender a distinctive pattern of sustainability reporting, an

aspect that remains underexplored in extant literature**.**Despite the richness of global scholarship, significant research gaps persist with respect to the Iraqi setting: (a) an overemphasis on direct effects, coupled with the neglect of mediating variables such as comparability and earnings persistence; (b) a lack of investigation into asymmetric effects across varying disclosure levels or heterogeneous market conditions; and (c) the absence of disaggregated analyses examining the distinct environmental, social, and governance dimensions**.**The present study aims to address these gaps by investigating the asymmetric impact of sustainability reporting on financial performance among firms listed on the Iraq Stock Exchange. Specifically, it seeks to answer three fundamental questions: (1) Does an increase in the level of sustainability disclosure enhance financial performance (both accounting based and market based)? (2) Is this effect asymmetric across different disclosure thresholds? (3) What mediating roles do financial statement comparability and earnings persistence play in this relationship? Employing panel data and advanced econometric techniques, including threshold regression and path analysis, this study aspires to offer practical insights for corporate managers regarding optimal disclosure strategies, for investors in risk return assessment, and for Iraqi regulatory authorities in formulating context sensitive reporting standards.

Method

The statistical population comprised active companies on the Iraq Stock Exchange that maintained complete and consistent financial and sustainability data. Financial data included accounting-based indicators (Return on Assets, Return on Equity, and Earnings Per Share) and market-based indicators (Tobin's Q and Firm Value). Sustainability data were collected across the three dimensions of environmental, social, and governance practices. Data analysis was conducted using Structural Equation Modeling (SEM) and fuzzy logic-based multi-criteria methods to identify direct, indirect, and asymmetric relationships.

Results

The results indicated that various dimensions of sustainability reporting have a positive yet asymmetric impact on financial performance. Specifically, in some firms with low sustainability indices, high financial performance was observed; conversely, some firms with substantial investments in sustainability failed to achieve favorable financial returns. These findings highlight the complexity of the relationship between sustainability and financial performance, as well as its dependence on internal firm conditions and moderating factors such as industry type, firm size, and market stability. Furthermore, it was determined that the comprehensive and strategic implementation of sustainability policies can improve financial performance, equity value, and market position, whereas superficial or incomplete approaches may prove costly.

Conclusions

This study revealed that the relationship between sustainability reporting and financial performance among firms listed on the Iraq Stock Exchange is neither linear nor uniform, with

approximately one-third of the sample firms exhibiting a reverse pattern either high sustainability scores accompanied by poor financial performance, or low sustainability scores alongside strong financial performance. This finding is consistent with the asymmetric perspective documented in the extant literature. The weakness of measurement instruments, particularly in the environmental and social dimensions (with Average Variance Extracted values below the 0.5 threshold), suggests that disclosures may be more symbolic than substantive in nature. From the standpoint of signaling theory, in the absence of market trust and robust information infrastructure, the sustainability signal fails to achieve its intended outcome. Furthermore, the weakness of reputational mechanisms, the potential for earnings management, industry-specific differences, and misalignment with the indigenous expectations of Iraqi society such as reconstruction and job creation are among the factors explaining this heterogeneity. Although the mediating roles of comparability and earnings persistence were not directly tested, the findings implicitly underscore their significance. The contributions of this research include the empirical confirmation of an asymmetric relationship, a cautionary note regarding the inadequacy of conventional measurement scales, and the emphasis on the moderating role of contextual factors such as corporate governance and information infrastructure. Managers are advised to strengthen accounting transparency and governance practices prior to investing in sustainability reporting, while policymakers are encouraged to develop a mandatory reporting framework and independent sustainability assurance mechanisms. The primary limitations of this study pertain to sample size and the use of cross-sectional data, which preclude the tracking of dynamic relationships. Future research employing longitudinal data and examining mediating variables could provide a more comprehensive picture.

Author Contributions

All authors contributed equally to the conceptualization of the article and writing of the original and subsequent drafts.

Data Availability Statement

Data available on request from the authors.

Acknowledgements

The authors would like to thank the anonymous reviewers for their insightful comments and constructive feedback, which significantly improved the quality of this manuscript. We also extend our gratitude to our colleagues for their valuable discussions and technical support throughout this research.

Ethical Considerations

The authors strictly adhered to the highest standards of research integrity. The authors avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not-for-profit sectors.

Conflict of Interest

The authors declare no conflict of interest.

پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی
شاپا الکترونیکی: ۸۹۴۴-۲۹۸۰
https://api.lu.ac.ir/
دانشگاه لرستان

بررسی تاثیر نامتقارن گزارش‌های پایداری بر عملکرد مالی در شرکت‌های پذیرفته شده در بورس اوراق بهادار عراق

فرج اکرع[۱]، سحر سپاسی[۲] ✉، جواد رضازاده[۳]

۱. دانشجوی دکتری گروه حسابداری، دانشکده مدیریت و اقتصاد، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران. رایانامه: faraj.akraa@modares.ac.ir
۲. نویسنده مسئول، دانشیار گروه حسابداری، دانشکده مدیریت و اقتصاد، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران. رایانامه: sepasi@modares.ac.ir
۳. دانشیار گروه حسابداری، دانشکده مدیریت و اقتصاد، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران. رایانامه: j.rezazadeh@modares.ac.ir

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
مقاله پژوهشی،

تاریخچه مقاله:
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۶/۰۸
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۸/۱۵
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۰/۰۲
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۱۰/۲۵

کلیدواژه‌ها:
گزارش‌های پایداری،
عملکرد مالی،
تأثیر نامتقارن،
بورس اوراق بهادار عراق،
ابعاد زیست‌محیطی،
اجتماعی و حکمرانی

چکیده

هدف: این پژوهش با هدف بررسی تأثیر نامتقارن گزارش‌های پایداری بر عملکرد مالی شرکت‌های پذیرفته‌شده در بورس اوراق بهادار عراق طی سال‌های ۲۰۱۸ تا ۲۰۲۳ انجام شد و تلاش داشت نقش ابعاد زیست‌محیطی، اجتماعی و حکمرانی را در بهبود یا تضعیف عملکرد مالی شرکت‌ها تبیین کند.

روش پژوهش: جامعه آماری شامل شرکت‌های فعال در بورس اوراق بهادار عراق بود که داده‌های مالی و پایداری کامل و منظم داشتند. داده‌های مالی شامل شاخص‌های حسابداری مانند بازده دارایی‌ها، بازده حقوق صاحبان سهام و سود هر سهم، و شاخص‌های بازارمحور مانند نسبت کیو توبین و ارزش بنگاه بود. همچنین داده‌های پایداری در سه بعد زیست‌محیطی، اجتماعی و حکمرانی گردآوری شد. تحلیل داده‌ها با استفاده از مدل‌سازی معادلات ساختاری و روش‌های چندمعیاره مبتنی بر منطق فازی انجام گرفت تا روابط مستقیم، غیرمستقیم و اثرات نامتقارن شناسایی شود.

یافته‌ها: نتایج نشان داد که ابعاد مختلف گزارش‌های پایداری بر عملکرد مالی تأثیر مثبت اما نامتقارن دارند. به این معنا که در برخی شرکت‌ها با وجود سطح پایین شاخص‌های پایداری، عملکرد مالی بالا مشاهده شد و در مقابل، برخی شرکت‌ها با سرمایه‌گذاری گسترده در پایداری، بازده مالی مطلوبی کسب نکردند. این یافته‌ها نشان‌دهنده پیچیدگی روابط میان پایداری و عملکرد مالی و نیز وابستگی این روابط به شرایط درونی شرکت‌ها و عوامل تعدیل‌گر مانند نوع صنعت، اندازه شرکت و ثبات بازار است. همچنین مشخص شد که اجرای جامع و استراتژیک سیاست‌های پایداری می‌تواند به بهبود عملکرد مالی، ارزش سهام و جایگاه بازار منجر شود، در حالی که رویکردهای ناقص یا نمایشی ممکن است هزینه‌زا باشد.

نتیجه‌گیری: این پژوهش بر اهمیت تحلیل‌های چندبعدی، توجه به شرایط زمینه‌ای و نهادینه‌سازی فرهنگ پایداری در سازمان‌ها تأکید می‌کند. یافته‌ها نشان می‌دهد که پایداری باید به‌عنوان یک مؤلفه استراتژیک در تصمیم‌گیری‌های سازمانی و مدیریت مالی در نظر گرفته شود. نتایج این تحقیق می‌تواند برای مدیران، سرمایه‌گذاران و سیاست‌گذاران در تدوین راهبردهای مؤثر و واقع‌بینانه برای ارتقای پایداری و عملکرد مالی مفید باشد.

استناد: اکرع، فرج؛ سپاسی، سحر و رضازاده، جواد. (۱۴۰۴). بررسی تاثیر نامتقارن گزارش‌های پایداری بر عملکرد مالی در شرکت‌های پذیرفته شده در بورس اوراق بهادار عراق. *پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی*، (ویژه نامه) ۴، ۱-۳۰.

https://doi.org/10.22034/api.2026.2094244.1868

ناشر: دانشگاه لرستان.

© نویسندگان.

DOI: https://doi.org/10.22034/api.2026.2094244.1868

مقدمه

در دهه‌های اخیر، پایداری شرکتی از حاشیه به متن گفتمان اقتصادی و مدیریتی راه یافته و گزارش‌گری پایداری به یکی از ارکان اصلی شفافیت و مسئولیت‌پذیری بنگاه‌ها بدل شده است. افشای اطلاعات زیست‌محیطی، اجتماعی و راهبری (ESG) نه‌تنها انتظارات ذی‌نفعان را پاسخ می‌گوید، بلکه به‌عنوان سازوکاری برای کاهش عدم تقارن اطلاعاتی، ارتقای اعتبار و در نهایت بهبود عملکرد مالی مطرح می‌شود .(Ebaid, 2023) با این حال، پیوند میان گزارش‌گری پایداری و عملکرد مالی همچنان موضوعی بحث‌برانگیز است و شواهد تجربی از بازارهای نوظهور تصویری غیرخطی و نامتقارن از این رابطه ترسیم می‌کنند (Dincer et al., 2023).در این میان، بررسی ابعاد واسطه‌ای نظیر قابلیت مقایسه اطلاعات حسابداری و تداوم سود، لایه‌های پنهان این رابطه را آشکار می‌سازد (حکمت و همکاران، ۱۴۰۴). اهمیت پژوهش حاضر از آن روست که بازار سرمایه عراق، به‌عنوان یک اقتصاد نوظهور با ساختار حاکمیتی و نظارتی در حال تکوین، زمینه‌ای بکر برای آزمون نظریه‌های پایداری فراهم می‌کند. مطالعه‌ای در بورس اوراق بهادار عراق با عنوان «بررسی تأثیر نامتقارن گزارش‌های پایداری بر عملکرد مالی» (همان، ۱۴۰۲) نشان داده است که تأثیر افشای پایداری بر عملکرد شرکت‌ها یکنواخت نبوده و بسته به سطح افشا، نوع صنعت و شرایط بازار، می‌تواند شدت و حتی جهت متفاوتی داشته باشد. چنین ناهم‌گنی، ضرورت کندوکاو عمیق‌تر در سازوکارهای انتقالی، به‌ویژه عدم تقارن اطلاعاتی، کیفیت گزارش‌گری و تداوم سود را ایجاب می‌کند. مرور ادبیات نشان می‌دهد که رابطه گزارش‌گری پایداری با عملکرد مالی، متأثر از چندین کانال کلیدی است. کانال نخست، کاهش عدم تقارن اطلاعاتی است. شرکت‌ها با افشای اطلاعات غیرمالی، شکاف میان مدیران و سرمایه‌گذاران را پر می‌کنند و ریسک انتخاب معکوس را فرو می‌کاهند .(Al Natour et al., 2022) چنین اثری به‌ویژه در شرکت‌های تحت کنترل خانواده و در بازارهای با حمایت ضعیف از سرمایه‌گذاران خُرد، پررنگ‌تر گزارش شده است. در بازار عراق که بسیاری از بنگاه‌ها ساختار خانوادگی دارند، این کانال اهمیتی مضاعف می‌یابد. پژوهش هاسودونگان و بینکاواتی (Hasudungan & Bhinekawati, 2022)در اندونزی نیز تأیید کرده که افشای مسئولیت اجتماعی شرکتی، هم عدم تقارن اطلاعاتی و هم بازده سرمایه‌گذاری را به‌طور معنی‌دار متأثر می‌سازد. کانال دوم، ارتقای قابلیت مقایسه صورت‌های مالی است. استانداردهای گزارش‌گری پایداری) نظیر GRI و (SASB شرکت‌ها را به ارائه اطلاعات ساختاریافته و قابل قیاس وادار می‌کنند. حکمت و همکاران (۱۴۰۴) در مطالعه‌ای بر شرکت‌های ایرانی نشان دادند که افشای گزارش‌گری پایداری همراه با قابلیت مقایسه اطلاعات حسابداری، تداوم سود را تقویت می‌کند. تداوم سود به معنای پایداری و تکرارپذیری اجزای سودآوری، خود شاخصی از کیفیت گزارش‌گری و پیش‌بینی‌پذیری عملکرد آتی است. بنابراین، شرکت‌هایی که همزمان پایداری را گزارش می‌کنند و رویه‌های حسابداری همگرا دارند، می‌توانند جریان‌های نقدی باثبات‌تری را به بازار مخابره کنند. کانال سوم، مدیریت سود و کیفیت اطلاعات است. مطالعه علی و همکاران (Ali et al., 2025) نشان داد که افشای پایداری با کاهش مدیریت سود همراه است؛ یعنی بنگاه‌های شفاف‌تر در ابعاد غیرمالی، کمتر به دستکاری اقلام تعهدی متوسل می‌شوند. این یافته با منطق نظریه علامت‌دهی همخوان است: مدیرانی که اعتماد بازار را جلب کرده‌اند، انگیزه کمتری برای پنهان‌سازی عملکرد واقعی دارند. در بورس عراق که محیط اطلاعاتی نسبتاً کدر است، چنین تأثیری می‌تواند پیامدهای قابل‌توجهی بر هزینه سرمایه و نقدشوندگی سهام داشته باشد. عوامل تعدیل‌گر نیز تصویر رابطه را پیچیده‌تر می‌کنند. پژوهش الدویس و همکاران (Alduais et al., 2022) در چین نشان داد که کیفیت حاکمیت شرکتی، اثر مسئولیت اجتماعی بر عدم تقارن اطلاعاتی را تعدیل می‌کند؛ هیئت‌مدیره مستقل و کمیته حسابرسی قوی، محتوای اطلاعاتی افشاهای پایداری را اعتبار می‌بخشند. در همین راستا، لین و همکاران (Lin et al., 2024) دریافتند که سرمایه‌گذاران نهادی، خوانایی افشاهای زیست‌محیطی را بهبود می‌بخشند؛ این سرمایه‌گذاران با تحت فشار قرار دادن مدیریت، از گزارش‌های مبهم جلوگیری می‌کنند. در مقابل، پژوهش لیو و همکاران (Liou et al., 2023) نشان داد که مالکیت خارجی در بازارهای نوظهور، گاه هزینه گزارش‌گری داوطلبانه پایداری را افزایش می‌دهد و رابطه آن با عملکرد مالی را تضعیف می‌کند. این یافته‌ها هشدار می‌دهند که سیاست‌گذاران در عراق باید بستر نهادی مناسبی برای اثربخشی گزارش‌گری پایداری فراهم آورند. از منظر نظری، ریشه‌های رابطه پایداری–عملکرد را می‌توان در نظریه ذی‌نفعان، نظریه مشروعیت و نظریه علامت‌دهی جست‌وجو کرد. نظریه

ذی‌نفعان پیش‌بینی می‌کند که پاسخ‌گویی به مطالبات طیف گسترده ذی‌نفعان (نه فقط سهامداران) منابع نامشهودی مانند شهرت و سرمایه اجتماعی را انباشت می‌کند که به عملکرد مالی بلندمدت ترجمه می‌شود (Ul Abideen & Fuling, 2025). مطالعه اول‌عبیدین و فولینگ (۲۰۲۵) در چین نشان داد که گزارش‌گری پایداری غیرمالی، شهرت شرکت را به‌طور معنی‌داری ارتقا می‌دهد و این شهرت به نوبه خود عملکرد مالی را بهبود می‌بخشد. نظریه مشروعیت نیز تأکید دارد که شرکت‌ها برای جلب مقبولیت اجتماعی، ناگزیر به افشای عملکرد زیست‌محیطی و اجتماعی‌اند و مشروعیت کسب‌شده، ریسک نظارتی و هزینه‌های سیاسی را کاهش می‌دهد (Babaei et al., 2022). در کشورهای اسلامی مانند عراق، بررسی تطبیقی بابایی و همکاران (۲۰۲۲) در مالزی و اندونزی نشان داد که شرکت‌های مورد تأیید شریعت، الگوی متمایزی از گزارش‌گری پایداری دارند که با ارزش‌های اخلاقی اسلامی سازگار است. این بُعد فرهنگی–مذهبی در عراق نیز مصداق دارد و می‌تواند ابعاد نوینی به تحلیل بیفزاید. در سطح کلان، دستورالعمل‌های الزام‌آور گزارش‌گری پایداری نیز بازیگران را متأثر می‌سازند. مطالعه لی و همکاران (Li et al., 2026) درباره دستورالعمل گزارش‌گری پایداری شرکتی اتحادیه اروپا (CSRD) دریافت که اجبار قانونی، رابطه میان افشا و عملکرد مالی را از حالت داوطلبانه خارج کرده و در کوتاه‌مدت فشار هزینه‌ای ایجاد می‌کند، اما در میان‌مدت به بهبود کارایی و کاهش ریسک می‌انجامد. هرچند عراق فاقد چنین الزاماتی است، اما روند جهانی به‌سوی استانداردهای اجباری) مانند (ISSB می‌تواند شرکت‌های صادرات‌محور عراقی را نیز تحت تأثیر قرار دهد. با وجود انبوه پژوهش‌های یادشده، شکاف‌های پژوهشی مهمی باقی است. نخست، بیشتر مطالعات در کشورهای توسعه‌یافته یا بازارهای نوظهور بزرگ مانند چین و هند انجام شده و شواهد اندکی از بازارهای مرزی مانند عراق در دست است. دوم، معدود پژوهش‌هایی که به عراق پرداخته‌اند (همان، ۱۴۰۲)، تنها رابطه مستقیم را سنجیده‌اند و نقش میانجی‌گرهای کیفیت اطلاعات مانند قابلیت مقایسه و تداوم سود را نادیده گرفته‌اند. سوم، ادبیات به‌ندرت اثرات نامتقارن (یعنی تفاوت ضرایب در سطوح بالا و پایین افشا یا در شرایط مختلف بازار) را با رویکردهای اقتصادسنجی پیشرفته آزمون کرده است. مطالعه ژو و همکاران (Zhou et al., 2023) در چین، ارتباط میان ابعاد زیست‌محیطی، اجتماعی و راهبری را با عملکرد مالی به تفکیک بررسی کرد و نشان داد که روابط غیرخطی و نامتقارنی بین آن‌ها وجود دارد. چنین تحلیل تفکیکی‌ای در عراق انجام نشده است.

هدف این مطالعه، پر کردن شکاف‌های فوق با بررسی تأثیر نامتقارن گزارش‌های پایداری بر عملکرد مالی در شرکت‌های پذیرفته‌شده در بورس اوراق بهادار عراق و تبیین نقش میانجی قابلیت مقایسه اطلاعات حسابداری و تداوم سود است. به‌طور مشخص، پژوهش به این پرسش‌ها پاسخ می‌دهد: (۱) آیا افزایش سطح افشای پایداری به بهبود عملکرد مالی (حسابداری و بازاری) می‌انجامد؟ (۲) آیا این تأثیر در سطوح مختلف افشا، نامتقارن است؟ (۳) قابلیت مقایسه صورت‌های مالی و تداوم سود چه نقشی در کانال انتقال اثر دارند؟ با اتکا به داده‌های ترکیبی و روش‌های رگرسیون آستانه‌ای و تحلیل مسیر، نتایج می‌تواند رهنمودهایی برای مدیران، سرمایه‌گذاران و نهادهای ناظر عراقی فراهم آورد.

مفهوم و چارچوب گزارش‌گری پایداری

گزارش‌گری پایداری فرایندی است که از طریق آن، شرکت‌ها اطلاعات مربوط به عملکرد زیست‌محیطی، اجتماعی و راهبری (ESG) خود را به ذی‌نفعان داخلی و خارجی افشا می‌کنند. چارچوب‌های بین‌المللی متعددی برای این گزارش‌گری تدوین شده است که از مهم‌ترین آن‌ها می‌توان به رهنمودهای ابتکار گزارش‌گری جهانی (GRI)، استانداردهای هیئت استانداردهای حسابداری پایداری (SASB) و اخیراً استانداردهای هیئت استانداردهای بین‌المللی پایداری (ISSB) اشاره کرد. این چارچوب‌ها شرکت‌ها را به ارائه اطلاعاتی قابل مقایسه، به‌موقع و قابل اتکا ترغیب می‌کنند. مطابق نظریه مشروعیت، شرکت‌ها از گزارش‌گری پایداری به‌عنوان ابزاری برای کسب، حفظ یا ترمیم مشروعیت اجتماعی بهره می‌گیرند؛ بدین معنا که فعالیت‌هایشان را با ارزش‌ها و هنجارهای جامعه همسو نشان می‌دهند (Babaei et al., 2022). در کشورهای اسلامی، این هم‌سویی ممکن است با انطباق با اصول شریعت نیز آمیخته شود. بابایی و همکاران (۲۰۲۲) نشان دادند که شرکت‌های تأییدشده از سوی شوراهای شریعت در مالزی و اندونزی، تمایل دارند گزارش‌های پایداری خود را بر ابعاد اجتماعی و اخلاقی متمرکز کنند که با مفاهیم «مصلحت عمومی» و «عدالت» در

اسلام هم‌خوانی دارد. در بستر عراق، این بعد فرهنگی–مذهبی می‌تواند انتظارات ذی‌نفعان و در نتیجه محتوای گزارش‌ها را شکل دهد.

نظریه‌های تبیین‌کننده رابطه پایداری و عملکرد مالی

رابطه میان گزارش‌گری پایداری و عملکرد مالی در چارچوب چند نظریه مکمل تبیین می‌شود:

نظریه ذی‌نفعان: فرض بنیادین این نظریه آن است که بنگاه نه‌فقط در برابر سهامداران، که در قبال کلیه گروه‌های ذی‌نفع (کارکنان، مشتریان، تأمین‌کنندگان، جامعه محلی و محیط‌زیست) مسئولیت دارد. مدیریت مؤثر روابط با ذی‌نفعان، منابع نامشهودی همچون اعتماد، شهرت و سرمایه اجتماعی می‌آفریند که عملکرد مالی بلندمدت را بهبود می‌بخشد. اول‌عبیدین و فولینگ (Ul Abideen & Fuling, 2025)با مطالعه‌ای بر شرکت‌های چینی دریافتند که گزارش‌گری پایداری غیرمالی، مستقیماً و از طریق تقویت شهرت شرکت، عملکرد مالی را ارتقا می‌دهد. بر این اساس، شرکت‌های عراقی که نیازمند جلب اعتماد سرمایه‌گذاران خارجی و داخلی هستند، می‌توانند از این کانال بهره ببرند.نظریه علامت‌دهی: در بازارهایی با عدم تقارن اطلاعاتی شدید، مدیران از افشای داوطلبانه برای علامت‌دهی کیفیت بالای مدیریت و چشم‌انداز مطلوب استفاده می‌کنند. گزارش‌گری پایداری یک علامت پرهزینه است؛ زیرا مستلزم صرف منابع برای گردآوری، حسابرسی و انتشار اطلاعات است. بنگاه‌های با عملکرد برتر می‌توانند با ارسال این علامت، خود را از رقبا متمایز کنند .(Liou et al., 2023) با این حال، لیو و همکاران (۲۰۲۳) هشدار می‌دهند که مالکیت خارجی در بازارهای نوظهور ممکن است هزینه علامت‌دهی را افزایش دهد، چرا که سرمایه‌گذاران خارجی خواستار افشاهای دقیق‌تر و حسابرسی‌شده‌تری هستند.

نظریه عدم تقارن اطلاعاتی: این نظریه ریشه در اقتصاد اطلاعات دارد و بیان می‌کند که توزیع نامتقارن اطلاعات میان مدیران و سرمایه‌گذاران بیرونی، گزینش معکوس و مخاطرات اخلاقی را به دنبال دارد. افشای اطلاعات پایداری، شکاف اطلاعاتی را کاهش می‌دهد و به تخصیص کارآمدتر منابع می‌انجامد. الناطور و همکاران (Al Natour et al., 2022) نشان دادند که گزارش‌گری پایداری به‌طور معنی‌داری عدم تقارن اطلاعاتی را کاهش می‌دهد، به‌ویژه در شرکت‌های تحت کنترل خانواده که معمولاً محیط اطلاعاتی بسته‌تری دارند. هاسودونگان و بینکاواتی (Hasudungan & Bhinekawati, 2022) نیز تأیید کردند که افشای مسئولیت اجتماعی، هم شاخص‌های عدم تقارن اطلاعاتی (مانند دامنه قیمت پیشنهادی خرید و فروش) را کاهش می‌دهد و هم بازده سرمایه‌گذاری را افزایش می‌دهد. این مکانیسم در بورس عراق که اغلب شرکت‌ها ساختار مالکیت متمرکز و خانوادگی دارند، از اهمیت حیاتی برخوردار است.نظریه وابستگی به منابع: بر اساس این دیدگاه، دسترسی به منابع حیاتی (مالی، انسانی، مواد اولیه) تابعی از توانایی بنگاه در مدیریت روابط محیطی است. گزارش‌گری پایداری، با تصویر کردن شرکت به‌عنوان بازیگری مسئول، دسترسی به منابع مالی سبز، نیروی کار مستعد و مواد اولیه پایدار را آسان می‌کند. دینجر و همکاران (Dincer et al., 2023)با تأکید بر تفاوت‌های صنعتی نشان دادند که در صنایع با حساسیت زیست‌محیطی بالا، رابطه گزارش‌گری پایداری با عملکرد مالی قوی‌تر است؛ زیرا این صنایع برای تضمین دسترسی به منابع و مجوزهای اجتماعی، بیشتر به افشای پایداری متکی هستند.

کانال‌های انتقال اثر: قابلیت مقایسه، تداوم سود و مدیریت سود

افشای پایداری به‌خودی‌خود ضامن بهبود عملکرد نیست، بلکه از مسیر ارتقای کیفیت اطلاعات عمل می‌کند. نخستین کانال، قابلیت مقایسه اطلاعات حسابداری است. قابلیت مقایسه، ویژگی کیفی اطلاعات مالی است که به استفاده‌کنندگان اجازه می‌دهد تشابهات و تفاوت‌های میان دو مجموعه پدیده اقتصادی را تشخیص دهند. هنگامی که شرکت‌ها استانداردهای پایداری هماهنگ (مانند GRI) را به کار می‌گیرند، گزارش‌های آن‌ها در طول زمان و در بین شرکت‌ها قابل مقایسه می‌شود. حکمت و همکاران (۱۴۰۴) به‌طور تجربی نشان دادند که تعامل افشای پایداری و قابلیت مقایسه، تداوم سود را افزایش می‌دهد. تداوم سود به معنای پایداری جزء تعهدی و نقدی سود در دوره‌های آتی است و افزایش آن حاکی

از کیفیت بالاتر سود و کاهش نویزهای موقتی است. بنابراین، سرمایه‌گذاران می‌توانند با اتکا به سودهای با تداوم بالا، پیش‌بینی‌های دقیق‌تری از جریانات نقدی آتی داشته باشند که این امر به کاهش هزینه سرمایه و افزایش ارزش شرکت می‌انجامد. کانال دوم کاهش مدیریت سود است. علی و همکاران (Ali et al., 2025) در مطالعه‌ای گسترده دریافتند که افشای پایداری انگیزه‌های مدیریت برای دستکاری سود را کاهش می‌دهد. شفافیت در ابعاد غیرمالی، ریسک کشف رفتارهای فرصت‌طلبانه را بالا می‌برد و نوعی نظارت بیرونی مضاعف ایجاد می‌کند. به‌عبارتی، شرکت‌هایی که داوطلبانه عملکرد زیست‌محیطی و اجتماعی خود را افشا می‌کنند، به طور ضمنی متعهد می‌شوند که در سایر ابعاد گزارش‌گری نیز صادق باشند؛ در غیر این صورت، اعتبار خود را نزد بازار از دست می‌دهند. کاهش مدیریت سود، کیفیت اقلام تعهدی را بهبود بخشیده و بار اطلاعاتی سود را افزایش می‌دهد. کانال سوم کاهش عدم تقارن اطلاعاتی است که پیش‌تر در چارچوب نظریه عدم تقارن اطلاعاتی تشریح شد. الدویس و همکاران (Alduais et al., 2022) نشان دادند که این رابطه کاهشی به کیفیت حاکمیت شرکتی وابسته است؛ یعنی هیئت‌مدیره مستقل و کمیته حسابرسی کارآمد، تأثیر مسئولیت اجتماعی بر عدم تقارن را تقویت می‌کنند. این یافته با پژوهش لین و همکاران (Lin et al., 2024) همسوست که نشان می‌دهد سرمایه‌گذاران نهادی، به‌ویژه آن‌ها که افق سرمایه‌گذاری بلندمدت دارند، خوانایی افشاهای زیست‌محیطی را افزایش می‌دهند و به این ترتیب، عدم تقارن اطلاعاتی را بیش‌تر می‌کاهند.

اثرات نامتقارن و تعدیل‌گرهای رابطه

برخلاف مدل‌های خطی ساده، شواهد متأخر از اثرات نامتقارن گزارش‌گری پایداری بر عملکرد مالی حکایت دارند. منظور از تأثیر نامتقارن، آن است که اندازه و حتی جهت اثر ممکن است در سطوح مختلف افشا، در چرخه‌های متفاوت اقتصادی یا در گروه‌های مختلف صنعتی یکسان نباشد. پژوهش انجام‌شده در بورس اوراق بهادار عراق (همان، ۱۴۰۲) دقیقاً به همین ویژگی پرداخته و دریافت که رابطه میان افشای پایداری و معیارهای عملکرد مالی ROA) و Q توبین (غیرخطی است؛ به این صورت که در سطوح پایین افشا، اثر مثبت ضعیف و در سطوح بالا، اثر مثبت قوی‌تر و گاه با بازده نزولی همراه است. این الگو با دیدگاه هزینه–فایده همخوانی دارد: در سطوح اندک افشا، هزینه‌های اجرایی بالاست اما منافع اطلاعاتی ملموس نیستند؛ در مقابل، فراتر از یک آستانه بحرانی، صرفه‌های ناشی از کاهش عدم تقارن، هزینه‌ها را پوشش می‌دهند. دینجر و همکاران (Dincer et al., 2023) نیز با تفکیک صنایع و معیارهای حسابداری و بازاری دریافتند که رابطه در صنایع تولیدی و انرژی مثبت و معنی‌دار، اما در بخش خدمات ضعیف‌تر است. ژو و همکاران (Zhou et al., 2023)با بررسی جداگانه ابعاد E ، Sو G در چین، نشان دادند که عملکرد زیست‌محیطی و اجتماعی با عملکرد مالی رابطه-U شکل دارد، حال آنکه بُعد راهبری رابطه خطی مثبت نشان می‌دهد. این نتایج بر ضرورت کاربست مدل‌های نامتقارن و غیرخطی در بازار عراق تأکید می‌کند. افزون بر عوامل صنعتی، عوامل نهادی و قانونی نیز رابطه را تعدیل می‌کنند. لی و همکاران (Li et al., 2026) در بررسی اثر دستورالعمل گزارش‌گری پایداری اتحادیه اروپا (CSRD) نشان دادند که اجبار قانونی، هزینه‌های گزارش‌گری را در کوتاه‌مدت افزایش می‌دهد و ممکن است عملکرد مالی حسابداری را موقتاً تحت فشار قرار دهد، اما در میان‌مدت با بهبود کارایی عملیاتی و کاهش هزینه‌های تأمین مالی، عملکرد بازار را تقویت می‌کند. در عراق که هنوز مقررات الزام‌آور در این زمینه وجود ندارد، می‌توان انتظار داشت که شرکت‌های پیشرو در افشای داوطلبانه، از مزیت رقابتی برخوردار شوند، مشروط بر آنکه ساختار حاکمیت شرکتی مناسبی داشته باشند.

نقش مشارکت ذی‌نفعان و شهرت شرکت

در سال‌های اخیر، مفهوم «مشارکت ذی‌نفعان» به‌عنوان پلی میان پایداری و عملکرد مالی مطرح شده است. لین و همکاران (Lin et al., 2025) در مطالعه‌ای بر اهداف توسعه پایدار (SDG) دریافتند که مشارکت فعال ذی‌نفعان، رابطه میان تحقق SDG ها و عملکرد مالی را به‌طور مثبت تعدیل می‌کند. بدین معنا که صرف گزارش‌دهی کافی نیست؛ بلکه

ایجاد سازوکارهای گفت‌وگو و پاسخ‌گویی به ذی‌نفعان است که پایداری را به ارزش اقتصادی تبدیل می‌کند. این نگاه با نظریه ذی‌نفعان هم‌راستا بوده و دلالت‌های روشنی برای شرکت‌های عراقی دارد: سرمایه‌گذاری در سامانه‌های دریافت بازخورد از مشتریان، جوامع محلی و تأمین‌کنندگان می‌تواند اثربخشی گزارش‌های پایداری را دوچندان کند. شهرت شرکت نیز به‌عنوان یک دارایی نامشهود کلیدی، هم پیش‌نیاز و هم پیامد گزارش‌گری پایداری است. اول‌عبیدین و فولینگ (۲۰۲۵) شهرت را متغیر میانجی معناداری در رابطه گزارش‌گری پایداری–عملکرد یافتند. شرکت‌هایی که به‌طور مستمر و شفاف گزارش می‌دهند، در رتبه‌بندی‌های شهرت نمره بالاتری می‌گیرند و متعاقباً فروش، حاشیه سود و قیمت سهام آن‌ها بهبود می‌یابد.

شواهد تجربی از بازارهای مشابه و دلالت‌ها برای عراق

ابید (Ebaid, 2023) در یک بازار نوظهور (احتمالاً مصر) نشان داد که رابطه میان گزارش‌گری پایداری و عملکرد مالی شرکت‌ها مثبت و معنی‌دار است، اما بزرگی این رابطه تحت تأثیر اندازه شرکت و سطح اهرم قرار دارد. این یافته برای عراق، که شرکتی غالباً کوچک و با اهرم بالا هستند، حائز اهمیت است. همچنین مطالعه تطبیقی بابایی و همکاران (۲۰۲۲) در مالزی و اندونزی، نقش بستر فرهنگی–مذهبی را برجسته کرد؛ در عراق نیز می‌توان انتظار داشت که انتظارات مذهبی جامعه شیعی، حساسیت شرکت‌ها به ابعاد اجتماعی (مانند عدالت در استخدام و مسئولیت‌پذیری در قبال جامعه) را افزایش دهد. در مجموع، مبانی نظری و شواهد تجربی حاکی از آن است که گزارش‌گری پایداری از مسیرهای کاهش عدم تقارن اطلاعاتی (Al Natour et al., 2022; Hasudungan & Bhinekawati, 2022; Alduais et al., 2022)، بهبود قابلیت مقایسه و تداوم سود (حکمت و همکاران، ۱۴۰۴)، کاهش مدیریت سود (Ali et al., 2025)، تقویت شهرت (Ul Abideen & Fuling, 2025) و مشارکت ذی‌نفعان (Lin et al., 2025) عملکرد مالی را تحت تأثیر قرار می‌دهد. با این حال، این رابطه سرراست نیست و تحت تأثیر عوامل شرکتی (نظیر حاکمیت، خوانایی افشا و ساختار مالکیت)، عوامل صنعتی و عوامل کلان نهادی (مانند دستورالعمل‌های الزامی) به‌صورت نامتقارن و غیرخطی بروز می‌کند (Dincer et al., 2023; Zhou et al., 2023; Li et al., 2026). پژوهش حاضر با تمرکز بر بورس عراق، ضمن در نظر گرفتن این ابعاد، برای نخستین بار نقش میانجی قابلیت مقایسه و تداوم سود را در یک چارچوب نامتقارن آزمون می‌کند و از این منظر به ادبیات رو به رشد پایداری در بازارهای مرزی یاری می‌رساند.

لذا حاکمیت شرکتی خوب همچنین نقش محوری در مدیریت ریسک دارد. این امر شامل نظارت مؤثر بر فرآیندهای داخلی، ارزیابیهای ریسک و سیاستهای چک و بالانس است که از طریق ،آنها مدیران ملزم به رعایت استانداردهای عملکردی و اخلاقی می شوند همین موضوع ممکن است به جلوگیری از سوء مدیریت منابع و کاهش در معرض قرار گرفتن شرکت در برابر فرصتهای مالی بدون پشتوانه کمک کند و در نهایت به بهبود دورنمای بلندمدت مالی شرکت و پایداری مالی کمک کند ،بنابراین حاکمیت شرکتی مطلوب با تأثیر گذاری بر ساختار سرمایه، تخصیص بهینه منابع و تأمین مدیریت ریسک، نقش حیاتی در تحکیم عملکرد مالی شرکتها ایفا میکند و به این ترتیب به عنوان یک عنصر استراتژیک در موفقیت بلندمدت سازمانها تلقی می‌گردد. فرضیه های پژوهش شامل:

۱. بعد زیست محیطی گزارش‌های پایداری بر عملکرد مالی براساس شاخص‌های حسابداری تاثیر نامتقارن دارد
۲. بعد اجتماعی گزارش‌های پایداری بر عملکرد مالی براساس شاخص‌های حسابداری تاثیر نامتقارن دارد
۳. بعد حاکمیتی گزارش‌های پایداری بر عملکرد مالی براساس شاخص‌های حسابداری تاثیر نامتقارن دارد
۴. بعد زیست محیطی گزارش‌های پایداری بر عملکرد مالی براساس شاخص‌های بازار تاثیر نامتقارن دارد
۵. بعد اجتماعی گزارش‌های پایداری بر عملکرد مالی براساس شاخص‌های بازار تاثیر نامتقارن دارد
۶. بعد حاکمیتی گزارش‌های پایداری بر عملکرد مالی براساس شاخص‌های بازار تاثیر نامتقارن دارد

در این پژوهش، چهار مدل مفهومی طراحی شده است که در هر یک، یک شاخص عملکرد مالی به‌عنوان متغیر وابسته در نظر گرفته شده و ترکیب‌های علّی ESG تحلیل شده‌اند:

مدل ۱ ROA : به‌عنوان خروجی

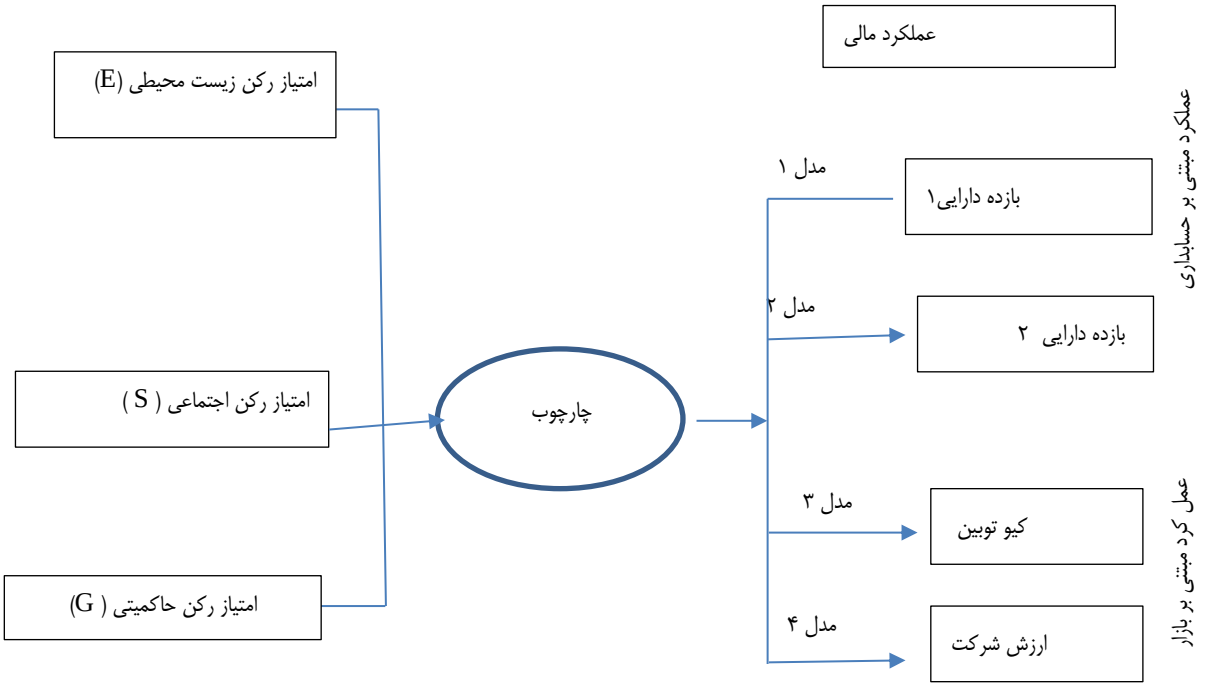
مدل ۲ ROA-2 :به‌عنوان خروجی

مدل ۳ Tobin's Q : به‌عنوان خروجی

مدل ۴ EV :به‌عنوان خروجی

این تفکیک به پژوهشگر امکان می‌دهد تا اثر ابعاد مختلف پایداری را به‌طور جداگانه بر شاخص‌های مختلف عملکرد مالی بررسی کند و به درک بهتری از روابط نامتقارن دست یابد.

نمودار ۱. مدل‌های مفهومی چارچوب نظری



روش

این پژوهش با هدف بررسی تأثیر نامتقارن گزارش‌های پایداری بر عملکرد مالی شرکت‌های پذیرفته‌شده در بورس اوراق بهادار عراق انجام شد. جامعه آماری شامل تمامی شرکت‌های ثبت‌شده در بورس عراق طی سال‌های ۲۰۱۸ تا ۲۰۲۳ می‌باشد که این بورس به عنوان یکی از نهادهای مالی مهم در عراق، بستری مناسب برای تحلیل رفتار اقتصادی و مالی شرکت‌ها فراهم می‌آورد. نمونه پژوهش با روش هدفمند انتخاب شد تا از دقت و قابلیت تعمیم نتایج اطمینان حاصل شود. معیارهای ورود به نمونه عبارت بودند از: شرکت باید در کل دوره مورد مطالعه به‌طور پیوسته در بورس فعالیت داشته باشد. شرکت نباید در طول دوره تغییر سال مالی داشته باشد. شرکت نباید با محدودیت یا توقف فعالیت مواجه شده باشد. شرکت باید در دست‌کم یکی از سه بُعد پایداری شامل محیط‌زیست، جامعه و حکمرانی امتیاز قابل اندازه‌گیری داشته باشد. داده‌های مربوط به شرکت‌های انتخاب‌شده از منابع معتبر مانند پایگاه داده رفینیتیو، سامانه رسمی بورس عراق و گزارش‌های سالانه جمع‌آوری شد. روش گردآوری داده‌ها در این مطالعه به‌صورت ترکیبی از داده‌های ثانویه و اسنادی

انجام شده است. داده‌های مالی مورد نیاز برای سنجش عملکرد مالی شرکت‌ها، شامل متغیرهایی نظیر بازده دارایی (ROA)، بازده حقوق صاحبان سهام (ROE)، سود هر سهم (EPS) و سایر شاخص‌های مرتبط، از صورت‌های مالی حسابرسی‌شده شرکت‌های پذیرفته‌شده در بورس اوراق بهادار عراق استخراج شده‌اند. این اطلاعات از طریق پایگاه‌های رسمی بورس عراق، وب‌سایت شرکت‌ها و منابع مالی معتبر قابل دسترسی گردآوری شده‌اند. همچنین برای گردآوری داده‌های مربوط به گزارش‌های پایداری، از گزارش‌های سالانه، گزارش‌های مسئولیت اجتماعی شرکت‌ها (CSR)، و اسناد منتشر شده درباره عملکرد زیست‌محیطی، اجتماعی و حاکمیتی (ESG) شرکت‌ها استفاده شده است. به منظور سنجش سطح و نوع افشای اطلاعات پایداری، از چک‌لیست‌های استاندارد بین‌المللی مانند شاخص‌های GRI1 استفاده شده و داده‌ها بر اساس آن کدگذاری و طبقه‌بندی شده‌اند. در مواردی که اطلاعات گزارش‌های پایداری به‌صورت مستقیم در دسترس نبوده، از تحلیل محتوای کیفی گزارش‌های سالانه برای استخراج داده‌های مورد نظر بهره گرفته شده است. کلیه داده‌ها پس از گردآوری در یک پایگاه داده ساخت‌یافته ثبت شده‌اند تا برای انجام تحلیل‌های آماری و بررسی تأثیر نامتقارن افشای اطلاعات پایداری بر عملکرد مالی مورد استفاده قرار گیرند.

متغیر وابسته در این تحقیق، عملکرد مالی شرکت‌هاست. بر اساس ادبیات موضوع، عملکرد مالی می‌تواند با استفاده از شاخص‌های مبتنی بر حسابداری (مانند بازده دارایی) یا شاخص‌های مبتنی بر بازار (مانند ارزش بازار شرکت) سنجیده شود. از آنجا که تصمیمات مدیریتی می‌توانند تأثیر قابل توجهی بر شاخص‌های حسابداری داشته باشند، بررسی شاخص‌های بازارمحور نیز ضروری است. بنابراین، این مطالعه با بهره‌گیری از هر دو نوع شاخص (حسابداری‌محور و بازارمحور) تحلیلی جامع‌تر ارائه می‌دهد و اثر شرایط علّی (از جمله گزارش‌های پایداری) را بر هر یک از این شاخص‌ها به‌صورت جداگانه بررسی می‌کند.

مطابق با چهار مدل مفهومی طراحی‌شده در چارچوب نظری تحقیق، دو مدل نخست از شاخص‌های بازده دارایی (ROA1)و (ROA2 برای سنجش عملکرد حسابداری‌محور استفاده می‌کنند، در حالی که دو مدل دیگر از شاخص‌های بازارمحور مانند نسبت کیو توبین۲ و ارزش بنگاه اقتصادی۳ بهره می‌برند. تعاریف دقیق این شاخص‌ها در جدول مربوطه آمده است.

در ارتباط با متغیرهای مستقل (پیش‌شرط‌ها)، عملکرد ESG شرکت‌ها بر اساس شاخص‌های ارزیابی‌شده در گزارش‌های پایداری تحلیل شده است. اگرچه Refinitiv در سطح جهانی از بیش از ۴۵۰ شاخص عمومی برای سنجش ESG بهره می‌گیرد، در این مطالعه از زیرمجموعه‌ای از شاخص‌های قابل مقایسه و مرتبط با بخش‌های اقتصادی عراق استفاده شده است. این شاخص‌ها در قالب سه بُعد اصلی ESG (محیط زیست، جامعه، و حاکمیت شرکتی) طبقه‌بندی شده و امتیاز کلی ESGشرکت را تشکیل می‌دهند. تنها محدودیت اعمال‌شده در انتخاب داده‌ها آن بوده است که شرکت مورد نظر حداقل در یکی از سه بُعد ESG دارای امتیاز ارزیابی‌شده (حداقل ۰. ۱) باشد.

1. Global Reporting Initiative
2. Tobin’s Q
3. Enterprise Value

جدول ۱. توصیفات متغیرها

دسته‌بندی‌ها	متغیر	نمادها	تعریف	مبانی نظری
نمره‌ی ستون زیست‌محیطی	E	E	تأثیر شرکت بر سیستم‌های طبیعی زنده و غیرزنده، شامل هوا، خاک، آب و همچنین اکوسیستم‌ها.	دسته‌بندی‌های :استفاده از منابع، انتشارات، نوآوری زیست‌محیطی
نمره‌ی ستون اجتماعی	S	S	توانایی شرکت در ایجاد اعتماد و وفاداری در بین کارکنان، مشتریان و جامعه با استفاده از بهترین شیوه‌های مدیریت.	دسته‌بندی‌های :نیروی کار، حقوق بشر، جامعه، مسئولیت محصول
نمره‌ی ستون مدیریتی	G	G	سیستم‌ها و فرآیندهای شرکتی که اطمینان می‌دهند اعضای هیئت‌مدیره و مدیران اجرایی به نفع سهامداران خود در بلندمدت عمل می‌کنند.	دسته‌بندی‌های :نمره‌ی مدیریت، مشارکت سهامداران، استراتژی مسئولیت اجتماعی شرکت
مدل مبتنی بر حسابداری	بازده دارایی‌ها	RoA-1	سود قبل از بهره و مالیات نسبت به کل دارایی‌ها	
		RoA-2	درآمد خالص به کل دارایی‌ها	
مدل مبتنی بر بازار	کیو توبین	TQ	ارزش بازار به کل دارایی‌ها	
	ارزش شرکت اقتصادی	EV	ارزش بازار + بدهی شامل سهام ممتاز و منافع اقلیت – وجه نقد و سرمایه‌گذاری‌های کوتاه‌مدت	

متغیرهای پیامدی (وابسته):

برای سنجش عملکرد مالی شرکت‌ها، از دو رویکرد مکمل استفاده شده است:

شاخص‌های مبتنی بر حسابداری:

بازده دارایی‌ها(ROA) : نسبت سود خالص به کل دارایی‌ها، که بازده عملیاتی شرکت را نشان می‌دهد.

بازده دارایی‌های تعدیل‌شده(ROA-2) : نسخه‌ای تعدیل‌شده که آثار غیرعملیاتی حذف شده‌اند.

شاخص‌های مبتنی بر بازار:

نسبت Q توبین: نسبت ارزش بازار شرکت به هزینه جایگزینی دارایی‌ها؛ شاخصی از ارزش‌گذاری بازار نسبت به عملکرد آتی شرکت.

ارزش بنگاه: EV1[1] مجموع ارزش بازار سهام و بدهی‌ها منهای وجه نقد، که معیاری از ارزش کلی شرکت در بازار سرمایه است.

این مطالعه به بررسی تأثیر غیر متقارن گزارش‌های پایداری بر عملکرد مالی شرکت‌های پذیرفته‌شده در بازار اوراق بهادار عراق. برای دستیابی به این هدف، داده‌های مالی این شرکت‌ها تحلیل شده و نتایج آن با استفاده از روش‌های آماری تحلیلی ارائه خواهد شد. از مدل‌سازی معادلات ساختاریبه عنوان ابزار تحلیلی استفاده خواهد شد.

مدل‌سازی معادلات ساختارییک روش آماری پیشرفته است که برای آزمون روابط بین متغیرهای مختلف در مدل‌های ساختاری استفاده می‌شود. مدل‌سازی معادلات ساختاری به عنوان ابزاری قدرتمند در تحقیقات اجتماعی، رفتاری، اقتصادی، روانشناسی و آموزشی شناخته می‌شود زیرا روابط پیچیده بین متغیرها را به‌طور نظری و کمی تحلیل می‌کند.

۱- تحلیل روابط متقابل: مدل‌سازی معادلات ساختاری قادر به بررسی روابط متقابل بین متغیرها، از جمله روابط علّی و واسطه‌ای، است که به درک روابط پیچیده بین پدیده‌ها کمک می‌کند.

1. Enterprise Value

۲- ارزیابی مدل‌های نظری: مدل‌سازی معادلات ساختاری امکان بررسی و آزمون کمی مدل‌های نظری را فراهم می‌آورد که به محققان کمک می‌کند تا درجه انطباق داده‌ها با فرضیات را ارزیابی کنند و بفهمند چگونه متغیرها در واقعیت با یکدیگر تعامل دارند.

۳- کنترل خطاهای اندازه‌گیری: مدل‌سازی معادلات ساختاری امکان کنترل خطاهای اندازه‌گیری و تفاوت‌های داده‌ها را فراهم می‌آورد که به تحلیل پدیده‌های پیچیده و روابط پیچیده در تحقیق کمک می‌کند.

تحلیل داده‌های طولی: مدل‌سازی معادلات ساختاری توانایی استفاده از تحلیل داده‌های طولی را داراست، که امکان مطالعه تغییرات زمانی و تأثیرات شرایط زمانی بر روابط بین متغیرها را فراهم می‌آورد و توانایی تفسیر تحولات و دینامیک‌های پدیده‌های مورد مطالعه را بهبود می‌بخشد.

با استفاده از این روش‌شناسی، محققان می‌توانند تأثیر غیر متقارن گزارش‌های پایداری بر عملکرد مالی شرکت‌های پذیرفته‌شده در بورس اوراق بهادار عراق را درک کرده و توصیه‌های مبتنی بر مبانی علمی قوی برای بهبود عملکرد مالی از طریق گزارش‌های پایداری ارائه دهند.

به منظور نیل به این هدف، داده‌های مالی شرکت‌های منتخب طی یک دوره شش‌ساله (۲۰۱۸–۲۰۲۳) گردآوری و از طریق روش‌های آماری پیشرفته تحلیل می‌شود. در این میان، مدل‌سازی معادلات ساختاری (SEM 1) به عنوان ابزار اصلی تحلیل داده‌ها به‌کار گرفته خواهد شد. . این روش، یکی از رویکردهای آماری نوین و پیشرفته است که امکان بررسی هم‌زمان چندین رابطه علی و غیرعلی میان متغیرهای پنهان و آشکار را فراهم می‌سازد (کلاین، ۲۰۱۶). مدل‌سازی معادلات ساختاری نه تنها برای آزمون روابط خطی و علّی بین متغیرها مورد استفاده قرار می‌گیرد، بلکه قادر است تأثیرات میانجی، تعدیل‌گر و متقابل را نیز مورد بررسی قرار دهد(هیر و همکاران، ۲۰۱۹). این قابلیت به‌ویژه در موضوعاتی که با پدیده‌های پیچیده و چندوجهی مانند گزارش‌های پایداری (که شامل ابعاد زیست‌محیطی، اجتماعی و حاکمیتی است) سر و کار دارند، بسیار ارزشمند است.

یکی از ویژگی‌های برجسته مدل‌سازی معادلات ساختاری، امکان تحلیل روابط متقابل و شبکه‌ای بین متغیرهاست که به درک عمیق‌تری از دینامیک‌های حاکم بر پدیده‌ها منجر می‌شود. برای مثال، در این مطالعه، می‌توان تأثیرات مستقیم و غیرمستقیم افشای اطلاعات پایداری بر عملکرد مالی را بررسی کرده و نقش متغیرهای واسطه‌ای مانند شهرت شرکت یا اعتماد سرمایه‌گذاران را نیز تحلیل کرد. افزون بر این، مدل‌سازی معادلات ساختاری ابزار مناسبی برای ارزیابی مدل‌های نظری به‌شمار می‌آید و می‌تواند از طریق شاخص‌هایی مانندRMSEA ، CFIو TLI میزان برازش مدل با داده‌های تجربی را تعیین کند (هو و بنتلر، ۱۹۹۹).

نکته مهم دیگر در استفاده ازSEM ، قابلیت آن در کنترل خطاهای اندازه‌گیری است. به‌دلیل آنکه بسیاری از متغیرهای مورد مطالعه در حوزه‌های رفتاری و اجتماعی (مانند ادراک از پایداری یا اعتماد به افشا) به‌صورت مستقیم قابل مشاهده نیستند، SEMبا تعریف متغیرهای پنهان امکان تحلیل دقیق‌تری از داده‌ها را فراهم می‌آورد (اسچوماکر و لوماکس، ۲۰۱۶). به‌علاوه، این روش قابلیت تحلیل داده‌های طولی را نیز دارد، به این معنا که می‌توان تأثیرات زمانی گزارش‌های پایداری را بر عملکرد مالی شرکت‌ها در دوره‌های مختلف بررسی کرد و روندهای تغییر را در طول زمان تحلیل نمود (لیتل، ۲۰۱۳).

در مجموع، بهره‌گیری از مدل‌سازی معادلات ساختاری در این تحقیق به محقق این امکان را می‌دهد که تأثیر غیرمتقارن گزارش‌های پایداری را به‌گونه‌ای علمی، منسجم و مبتنی بر شواهد تجربی تحلیل کند. این رویکرد، علاوه بر تبیین علمی روابط میان افشای اطلاعات پایداری و عملکرد مالی، بستری برای ارائه توصیه‌های کاربردی در زمینه سیاست‌گذاری گزارشگری پایداری در بازار سرمایه عراق فراهم می‌آورد.

1. Structural Equation Modeling

در رابطه با انسجام، این شامل ارزیابی میزان سازگاری شواهد تجربی با رابطه نظری تعیین‌شده است. معیار انسجام بر اساس عضویت فازی یا امتیازات عضویت به صورت زیر محاسبه می‌شود:

$$coverage(x_i \leq y_i) = \frac{\sum(\min(x_i . y_i))}{\sum x_i}$$

جایی که (x_i) امتیاز عضویت در ترکیبی از شرایط و (y_i) امتیاز عضویت در نتیجه است. پس از تعیین آستانه‌های حداقل فراوانی و انسجام، مواردی که این آستانه‌ها را برآورده نمی‌کنند، از تحلیل حذف می‌شوند.

سپس این فرآیند به تحلیل استاندارد ادامه می‌دهد که سه راه‌حل را تولید می‌کند: پیچیده، خلاصه‌شده و میانی. این راه‌حل‌ها نشان‌دهنده مسیرهای مختلفی هستند که به نتیجه منجر می‌شوند. همان‌طور که اشاره شد، نظریه پیچیدگی و نظریه‌های پیکربندی به طور ذاتی اصل چندراهی را فرض می‌کنند؛ این اصل بیانگر این است که ترکیبات متعددی از شرایط مقدم می‌توانند به یک اندازه موثر باشند (فیس، ۲۰۱۱; وودساید، ۲۰۱۴). راه‌حل پیچیده شامل تمام ترکیبات ممکن از شرایط است که در آن از عملیات منطقی سنتی استفاده می‌شود. راه‌حل خلاصه‌شده بر پایه‌ی فرضیات ساده‌کننده استوار است و تنها شامل مهم‌ترین شرایط («شرایط اصلی») می‌شود. راه‌حل میانی از تنها یک زیرمجموعه از این فرضیات ساده‌کننده استفاده می‌کند و توضیحی‌ترین راه‌حل برای دستیابی به نتیجه است.

نتیجه مورد نظر را توضیح می‌دهد و به صورت زیر محاسبه می‌شود:

$$coverage(x_i \leq y_i) = \frac{\sum(\min(x_i . y_i))}{\sum y_i}$$

در ادبیات مالی، اغلب رویکردهای تحلیل به دنبال برآورد اثرات منفرد و مستقل متغیرها بر عملکرد هستند. اما پیچیدگی‌های محیط واقعی شرکت‌ها ایجاب می‌کند که به جای رویکردهای خطی، ترکیب‌های چندعاملی بررسی شوند. fsQCAاین امکان را فراهم می‌سازد. مفاهیم شرط کافی و شرط ضروری در این روش نقش کلیدی ایفا می‌کنند؛ به‌عنوان مثال، ممکن است مسئولیت‌پذیری اجتماعی به‌تنهایی برای سودآوری کافی نباشد، اما در کنار افشای مناسب اطلاعات و عملکرد محیط‌زیستی خوب، بتواند نتیجه مالی مطلوبی رقم بزند. این منطق، با واقعیت تصمیم‌گیری مدیران مالی و سرمایه‌گذاران که همواره با چندین عامل به‌صورت هم‌زمان مواجه‌اند، بسیار سازگار است.

آزمون نرمالیتی یکی از آزمون‌های آماری مهم است که برای بررسی انطباق توزیع داده‌های نمونه با توزیع نرمال (گوسی) استفاده می‌شود. در بسیاری از روش‌های آماری مانند رگرسیون خطی، تحلیل واریانس (ANOVA) و تحلیل‌های پارامتری دیگر، فرضیه اصلی این است که داده‌ها از توزیع نرمال پیروی می‌کنند. بنابراین، آزمایش نرمالیتی ابزار حیاتی برای ارزیابی اعتبار این فرضیه است. در این آزمون، به طور کلی، دو رویکرد اصلی برای بررسی نرمال بودن داده‌ها وجود دارد: آزمون‌های گرافیکی و آزمون‌های آماری. در روش‌های گرافیکی، نمودارهایی مانند هیستوگرام‌ها، نمودارهای جعبه‌ای و نمودارهای Q-Q 1 استفاده می‌شوند تا انحرافات از نرمال بودن به‌طور بصری شناسایی شود. به عنوان مثال، در نمودار Q-Q، اگر داده‌ها از توزیع نرمال پیروی کنند، نقاط داده‌ها باید روی یک خط مستقیم قرار بگیرند. در آزمون‌های آماری، از آزمون‌های مختلفی نظیر آزمون شاپیرو–ویلک ، آزمون کولموگروف–اسمیرنوف ، و آزمون اندرسون–دارلینگ ، برای ارزیابی نرمال بودن استفاده می‌شود. در این آزمون‌ها، فرضیه صفر (H_0) این است که داده‌ها از توزیع نرمال پیروی می‌کنند و فرضیه جایگزین (H_1) ادعا می‌کند که داده‌ها از توزیع نرمال پیروی نمی‌کنند. اگر سطح معنی‌داری در این آزمون‌ها بیشتر از ۰.۰۵ باشد، فرضیه صفر تایید می‌شود و می‌توان گفت که داده‌ها از توزیع نرمال پیروی می‌کنند. اما اگر سطح معنی داری کمتر از ۰.۰۵ باشد، فرضیه صفر رد شده و می‌توان نتیجه گرفت که داده‌ها از توزیع نرمال پیروی

1. Quantile-Quantile Plot

نمی‌کنند. در مواردی که داده‌ها نرمال نیستند، روش‌های آماری غیرپارامتری یا تبدیل‌های مناسب داده‌ها برای تحلیل به کار گرفته می‌شوند. به‌طور کلی، آزمون نرمالیتی به محققان کمک می‌کند تا صحت پیش‌فرض‌های مدل‌های آماری را بررسی کرده و تحلیل‌های دقیق‌تری انجام دهند.

آزمون هم‌خطی یکی از آزمون‌های آماری است که به بررسی وجود همبستگی بالا بین متغیرهای مستقل در یک مدل رگرسیونی پرداخته و اهمیت زیادی در تحلیل‌های آماری دارد. این آزمون زمانی مورد استفاده قرار می‌گیرد که قصد داریم تاثیر هر یک از متغیرهای مستقل را بر متغیر وابسته در مدل رگرسیونی بررسی کنیم. در حالت ایده‌آل، فرض بر این است که هر یک از متغیرهای مستقل به طور مستقل از سایر متغیرها با متغیر وابسته رابطه داشته باشند. اما در صورتی که دو یا چند متغیر مستقل در مدل دارای همبستگی قوی با یکدیگر باشند، پدیده‌ای به نام هم‌خطی بروز می‌کند که می‌تواند مشکلاتی در تحلیل‌های رگرسیونی ایجاد کند. هم‌خطی باعث می‌شود که تخمین‌های ضرایب رگرسیونی ناپایدار و غیر قابل اعتماد شوند، زیرا اگر یک متغیر مستقل با دیگر متغیرهای مدل همبستگی بالایی داشته باشد، پیش‌بینی تاثیرات آن بر متغیر وابسته دشوار خواهد بود. به عبارت دیگر، وجود هم‌خطی بالا در مدل باعث افزایش واریانس ضرایب رگرسیونی شده و می‌تواند خطای استاندارد را افزایش دهد، که نتیجه آن کاهش توان آزمون‌های آماری و اعتماد به نتایج رگرسیونی است. برای شناسایی و ارزیابی هم‌خطی، می‌توان از معیارهایی مانند شاخص واریانس افزایشی (VIF) یا نسبت تورم واریانس استفاده کرد. اگر VIF برای یک متغیر مستقل از مقدار آستانه خاصی، معمولاً ۱۰، فراتر رود، نشان‌دهنده وجود هم‌خطی شدید است. در این حالت، پژوهشگران ممکن است تصمیم به حذف یا ادغام برخی از متغیرهای هم‌خطی بگیرند تا مدل رگرسیونی دقیق‌تر و پایدارتر شود. از این‌رو، آزمون هم‌خطی ابزاری کلیدی برای اطمینان از صحت و قابل اعتماد بودن نتایج مدل‌های رگرسیونی به‌شمار می‌آید و به محققان کمک می‌کند تا مدل‌هایی که از نظر آماری معتبر و پایدار هستند، ارائه دهند.

شرکت‌های عراقی که در بورس اوراق بهادار عراق ثبت شده‌اند و تعداد آن‌ها (۱۰۳) شرکت هستند از سال ۲۰۱۹ تا ۲۰۲۳ و به تفکیک بخش‌های زیر فعالیت می‌کنند: بانک‌ها (۴۲)، ارتباطات (۲)، صنعت (۲۰)، کشاورزی (۷)، گردشگری (۱۰)، خدمات (۱۰)، سرمایه‌گذاری مالی (۶)، و بیمه (۵).

در این تحقیق، از داده‌های منتشر شده در سایت رسمی بورس اوراق بهادار عراق و گزارش‌های مالی سالیانه استفاده شد.

یافته ها

در پژوهش‌هایی که با حجم بالایی از داده‌ها و تعداد زیادی متغیر سروکار دارند، استفاده از روش‌های چندمتغیره برای دستیابی به نتایج دقیق ضروری است. یکی از این روش‌ها، تحلیل مؤلفه‌های اصلی است که با هدف کاهش ابعاد داده‌ها و ساده‌سازی ساختار پیچیده آن‌ها بدون از دست رفتن اطلاعات کلیدی انجام می‌شود. در این روش، متغیرهای مرتبط به ترکیب‌های خطی جدیدی تبدیل می‌شوند که مستقل از یکدیگر بوده و هر ترکیب یا مؤلفه میزان مشخصی از واریانس داده‌ها را توضیح می‌دهد. مؤلفه‌های اصلی به ترتیب اهمیت و سهمشان در تبیین تغییرات داده‌ها استخراج می‌شوند و می‌توان با تعداد محدودی از آن‌ها ساختارهای پنهان و اصلی داده‌ها را تفسیر کرد.

در زمینه مطالعه تأثیر نامتقارن گزارش‌های پایداری بر عملکرد مالی شرکت‌ها در بورس عراق، PCAبه پژوهشگر این امکان را می‌دهد تا از میان شاخص‌های زیست‌محیطی، اجتماعی و مدیریتی، مؤلفه‌هایی را استخراج کند که بیشترین سهم را در تغییرات عملکرد مالی دارند. این کار هم باعث فشرده‌سازی اطلاعات و کاهش هم‌خطی متغیرها می‌شود و هم ابعاد پنهان مؤثر بر عملکرد مالی را آشکار می‌کند.

- **شاخص‌های زیست‌محیطی:** از میان ۱۸ متغیر محیط‌زیستی، سه مؤلفه اصلی بیش از ۷۰ درصد واریانس کل داده‌ها را تبیین کردند. مؤلفه اول بیشترین سهم را دارد و شاخص‌هایی مانند «حفاظت محیط‌زیست»، «صرفه‌جویی در انرژی» و «تحقیق و توسعه محیط‌زیستی» را نمایندگی می‌کند.

- **شاخص‌های اجتماعی:** تحلیل ۲۴ متغیر اجتماعی، چهار مؤلفه اصلی استخراج کرد که حدود ۷۰ درصد تغییرات داده‌ها را توضیح می دهند. مؤلفه اول شامل متغیرهایی چون «امنیت شغلی»، «حقوق انسانی» و «مشارکت کارکنان» است و نقش اساسی در پایداری اجتماعی دارد.
- **شاخص‌های مدیریتی (حاکمیت شرکتی):** از ۱۸ متغیر مدیریتی، سه مؤلفه اصلی بیش از ۷۲ درصد واریانس را پوشش می‌دهند. مؤلفه اول با سهم بیش از ۶۰ درصد، شاخص‌های اصلی راهبری شرکتی را نمایندگی می‌کند و سایر مؤلفه‌ها نقش تکمیلی دارند.

مؤلفه‌های استخراج‌شده در تحلیل‌های بعدی مانند مدل‌سازی ساختاری و تحلیل فازی تطبیقی به عنوان شاخص‌های اصلی تأثیرگذار لحاظ شدند و نشان دادند که پایداری تحت تأثیر مستقیم سه شاخص مدیریتی، اجتماعی و زیست‌محیطی قرار دارد و خود نیز عملکرد مالی بازارمحور شرکت‌ها را تحت تأثیر قرار می‌دهد. متغیرهایی مانند اندازه شرکت نیز به عنوان متغیر تعدیل‌کننده ایفای نقش می‌کنند.

با استفاده از ۱۰ مؤلفه اصلی (۳ زیست‌محیطی، ۴ اجتماعی و ۳ مدیریتی) می‌توان سازوکارهای پایداری سازمانی را به شکل منسجم و قابل تفسیر تحلیل کرد. این کاهش ابعاد داده‌ها، پیچیدگی مدل مفهومی را کاهش داده و زمینه‌ساز طراحی مدل‌های تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری مؤثر در حوزه پایداری و عملکرد مالی شرکت‌ها شده است. نمودار اسکری نیز انتخاب این مؤلفه‌ها را تایید می‌کند و PCA به عنوان ابزاری آماری قدرتمند، ساختار حاکمیتی و عوامل مؤثر واقعی را شفاف‌تر می‌سازد.

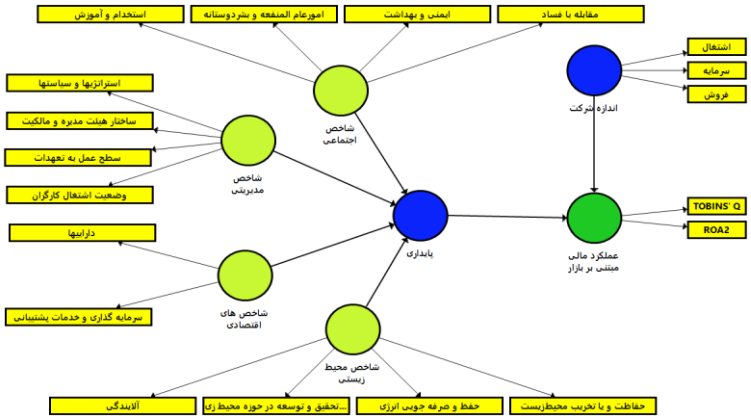
در این پژوهش، پایایی ابزارهای اندازه‌گیری متغیرها با بررسی بارهای عاملی گویه‌ها در مدل‌های اندازه‌گیری بازتابی سنجیده شد. بر اساس پژوهش هیر و همکاران (۲۰۱۷)، بار عاملی هر گویه باید حداقل ۰.۷ باشد تا نشان دهد آن گویه سازه پنهان مربوطه را به خوبی نمایندگی می‌کند. گویه‌هایی که بار عاملی کمتر از ۰.۴ دارند، در صورتی که حذف آن‌ها موجب افزایش پایایی ترکیبی و بهبود کیفیت مدل شود، از تحلیل حذف می‌شوند.

علاوه بر مقدار بار عاملی، معناداری آن نیز با آزمون t بررسی شد. سطوح اطمینان آماری شامل ۹۰ درصد($t \geq 1.64$) ، ۹۵ درصد ($t \geq 1.96$) و ۹۹ درصد ($t \geq 2.58$) است. اگر t به دست آمده برای هر گویه بالاتر از این مقادیر باشد، بار عاملی آن از نظر آماری معنادار تلقی می‌شود و سهم قابل‌توجهی در تبیین سازه دارد.

در مجموع، ارزیابی همزمان بار عاملی و معناداری آماری، ابزار مناسبی برای بررسی کیفیت مدل‌های بازتابی است و موجب افزایش اعتبار و قابلیت اعتماد نتایج پژوهش می‌شود.

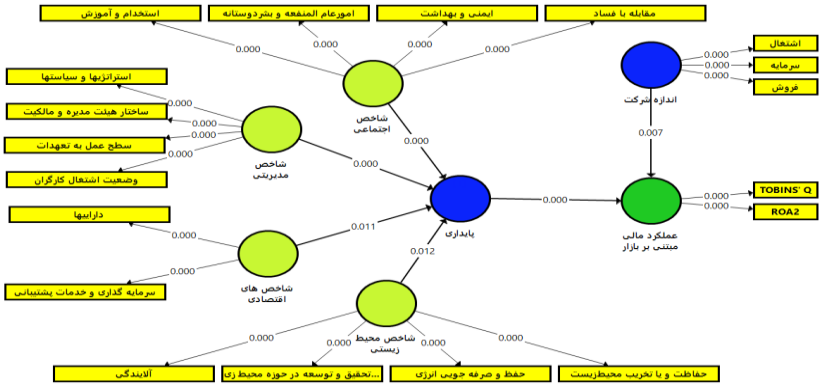
در این مطالعه فرم کلی مدل مورد پژوهش به صورت زیر است. همانگونه که در شکل مشاهده می‌شود ارتباط میان متغیرهای مورد بررسی در این مطالعه بر اساس بررسی مطالعات پیشین و با تکیه بر پرسشنامه‌های استاندارد شکل گرفته است.

شکل ۱. فرم کلی مدل مورد پژوهش

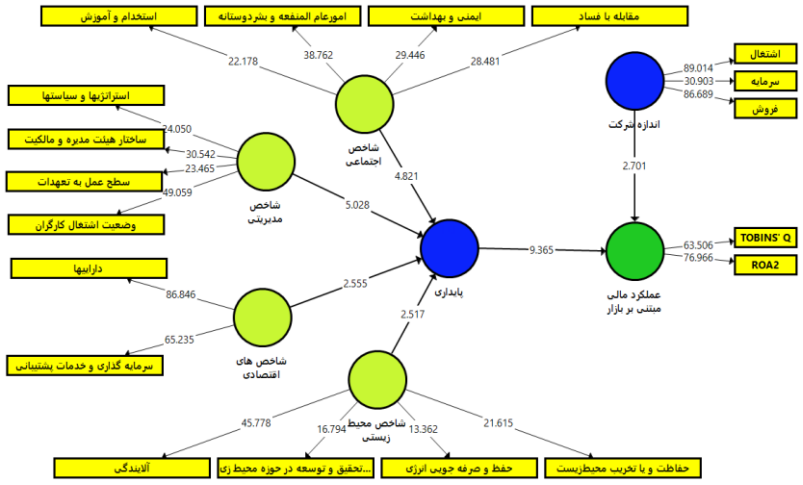


همچنین، تحلیل داده‌ها شکل ۲مدل را در حالت ضرایب استاندارد نشان می دهد.

شکل ۲. مدل ساختاری در حالت ضرایب استاندارد



شکل ۳. مدل اصلی آزمون شدهٔ پژوهش بر اساس آماره T

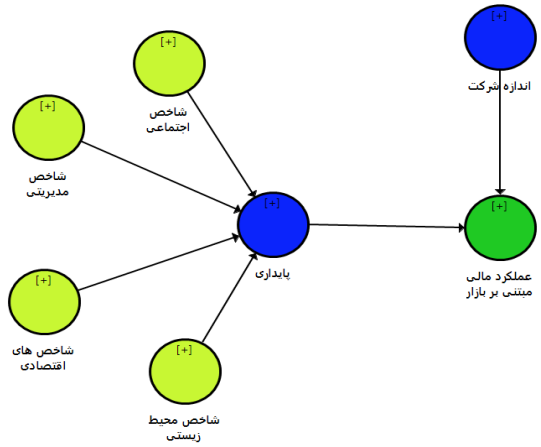


برازش حداقل مربعات جزئی (Model Fit) نشان می‌دهد تا چه میزان مدل نظری ارائه شده با مدل تجربی که توسط پژوهشگر اجرا شده، هماهنگی دارد. تعداد این شاخص‌ها در حداقل مربعات جزئی نسبت به مدل معادلات ساختاری محدودتر است. به‌طور کلی از شاخص‌های برازش مدل برای سنجش شباهت میان منحنی‌های تجربی و منحنی‌های نظری استفاده می‌شود. در مدل معادلات ساختاری از شاخص‌های برازش مدل برای ارزیابی بخش ساختاری استفاده می‌شود. با توسعه نرم‌افزارهای حداقل مربعات جزئی امکان محاسبه برخی از شاخص‌های برازش در این نرم‌افزار نیز وجود دارد.

جدول ۱. شاخص‌های برازندگی مدل مفهومی پژوهش

عبارتهای آماری	χ^2/ Df	RMSEA	NFI	P-value	Df	AGFI	GFI	Chi-square
دامنهٔ قابل قبول	۵	۰۸ .۰–۰	۷۰ .۰<	۰۲۴ .۰	۲۳۱	۹۰۲ .۰	۹۲ .۵	–
مقدار محاسبه شده	۴/۳۰۲	۰۱۷ .۰	۸۰۳ .۰	۰۰۶ .۰	–	٪۵ .۹۳	٪۵ .۹۴	**۲۶۶ .۲۸**

نتایج به دست آمده از این آزمون نشان از منطقی و درست بودن نتایج به دست آمده از مدل ساختاری نهایی دارد.



جدول ۲. آماره ضرائب مسیر

	آلفا کرونباخ	rho_A	پایایی مرکب	میانگین واریانس استخراج شده (AVE)
اندازه شرکت	0. 883	0. 882	0. 88	0. 71
شاخص اجتماعی	0. 786	0. 796	0. 785	0. 481
شاخص محیط زیستی	0. 713	0. 739	0. 717	0. 394
شاخص مدیریتی	0. 81	0. 815	0. 81	0. 518
شاخص‌های اقتصادی	0. 784	0. 788	0. 785	0. 647
عملکرد مالی مبتنی بر بازار	0. 798	0. 798	0. 798	0. 664
پایداری	0. 831	0. 836	0. 832	0. 623

جدول فوق شاخص‌های سنجش پایایی و روایی سازه‌ها را در یک مدل اندازه‌گیری نشان می‌دهد. بر اساس مقادیر آلفای کرونباخ، که به عنوان شاخصی از پایایی درونی شناخته می‌شود، تمامی متغیرها از حد قابل قبول ۰. ۷ فراتر رفته‌اند، که نشان‌دهنده انسجام درونی مناسب گویه‌ها برای هر سازه است. بالاترین مقدار آلفای کرونباخ مربوط به «اندازه شرکت» (۰. ۸۸۳) و پایین‌ترین آن مربوط به «شاخص محیط زیستی» (۰. ۷۱۳) است، اما همچنان در محدوده قابل قبول قرار دارد. در بررسی پایایی مرکب (CR) و rho_Aنیز روند مشابهی مشاهده می‌شود؛ تمام سازه‌ها مقادیر بالای ۰. ۷ دارند که نشان‌دهنده پایایی مناسب ابزارهای اندازه‌گیری در سطح ساختاری است. این موضوع اعتبار سنجی نتایج مدل ساختاری را تقویت می کند. به طور خاص، متغیرهای «اندازه شرکت»، «پایداری» و «عملکرد مالی مبتنی بر بازار» دارای بالاترین مقادیر CR هستند که نشان‌دهنده سازگاری قوی میان گویه‌ها در سنجش این مفاهیم است. در نهایت، میانگین واریانس استخراج‌شده (AVE) که بیانگر میزان واریانس تبیین‌شده توسط گویه‌های هر سازه است، برای اکثر سازه‌ها بالاتر از مقدار آستانه ۰. ۵ می‌باشد که نشانه‌ای از روایی همگرای مطلوب است. البته در دو مورد یعنی «شاخص اجتماعی» (۰. ۴۸۱) و «شاخص محیط زیستی» (۰. ۳۹۴)، مقدار AVE کمتر از ۰. ۵ است که می‌تواند نشان‌دهنده ضعف نسبی در روایی همگرا برای این سازه‌ها باشد و ممکن است نیاز به بازنگری در گویه‌های مربوط به این دو شاخص وجود داشته باشد. در مدل‌های رگرسیونی و مدل‌های معادلات ساختاری، بررسی هم‌خطی چندگانه از مراحل ضروری تحلیل محسوب می‌شود؛ زیرا هم‌خطی بالا می تواند بر برآورد دقیق ضرایب متغیرهای مستقل تأثیر منفی بگذارد و تفسیر رابطه میان متغیرها را با ابهام مواجه سازد. عامل تورم واریانس (VIF) یکی از شاخص‌های رایج برای سنجش شدت هم‌خطی میان متغیرهای مستقل است. مقدار VIF نشان می‌دهد که واریانس برآورد شده برای ضریب یک متغیر به دلیل همبستگی با سایر متغیرهای مستقل تا چه میزان افزایش یافته است. به‌طور معمول، اگر مقدار VIF از ۵ فراتر رود، نشانه‌ای از وجود هم‌خطی شدید تلقی می‌شود و نیاز به اصلاح مدل یا حذف متغیرهای همبسته وجود دارد. بر اساس جدول ارائه‌شده، تمامی متغیرها

دارای مقادیر VIF کمتر از ۲ هستند که این امر نشان‌دهنده نبود هم‌خطی شدید بین متغیرهای مستقل در مدل مورد بررسی است. بالاترین مقدار VIF مربوط به متغیر «وضعیت اشتغال کارگران» با عدد ۱. ۸۳۵ و متغیرهای «دارایی‌ها»، «ساختار هیئت مدیره و مالکیت» و «سرمایه‌گذاری و خدمات پشتیبانی» هرکدام با مقدار ۱. ۷۱۳ هستند. این مقادیر همچنان بسیار پایین‌تر از حد بحرانی ۵ هستند و حاکی از آن‌اند که هیچ‌یک از متغیرهای مستقل به‌صورت خطی قوی تابع سایر متغیرها نیستند. این نتایج به تحلیلگر اطمینان می‌دهند که داده‌های استفاده‌شده در مدل از لحاظ آماری به‌خوبی از مسئله هم‌خطی مصون مانده‌اند و می‌توان ضریب تأثیر هر متغیر مستقل بر متغیر وابسته را بدون نگرانی از انحراف ناشی از همبستگی درونی بین پیش‌بین‌ها تفسیر کرد. از این رو، با توجه به مقادیر پایین VIF ، می‌توان نتیجه گرفت که قدرت تبیین مدل بیشتر به کیفیت واقعی داده‌ها و ساختار مدل مربوط است، نه به اثرات مصنوعی ناشی از هم‌خطی متغیرها.

جدول ۳. آزمون همخطی

آلایندگی	1. 512
استخدام و آموزش	1. 465
استراتژیها و سیاستها	1. 624
اشتغال	1. 66
امورعام المنفعه و بشردوستانه	1. 661
ایمنی و بهداشت	1. 572
تحقیق و توسعه در حوزه محیط زیست	1. 294
حفظ و صرفه جویی انرژی	1. 223
داراییها	1. 713
ساختار هیئت مدیره و مالکیت	1. 713
سرمایه	1. 524
سرمایه گذاری و خدمات پشتیبانی	1. 713
سطح عمل به تعهدات	1. 531
فروش	1. 116
مقابله با فساد	1. 536
وضعیت اشتغال کارگران	1. 835
حفاظت و یا تخریب محیطزیست	1. 443

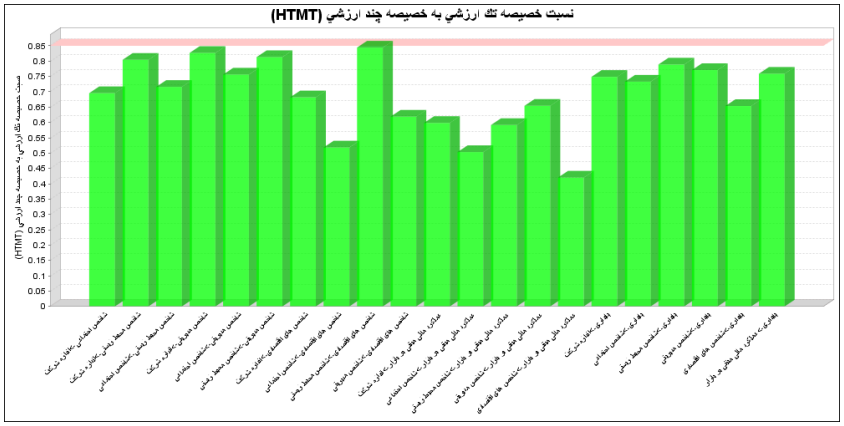
در مدل‌های اندازه‌گیری مبتنی بر روش حداقل مربعات جزئی(PLS) ، بررسی روایی واگرا یکی از مراحل اساسی برای ارزیابی صحت ساختار عاملی است. روایی واگرا بیان می‌کند که چقدر گویه‌های مربوط به یک سازه خاص، با گویه‌های سازه‌های دیگر تفاوت دارند و در واقع، آیا هر مجموعه از گویه‌ها به‌درستی نماینده مفهوم موردنظر خود هستند یا خیر. در صورت فقدان روایی واگرا، ممکن است شاخص‌های مختلف در مدل به‌طور ناخواسته سازه‌های متفاوتی را اندازه‌گیری کنند که این موضوع به تداخل مفهومی و کاهش دقت مدل می‌انجامد. در تحلیل مدل‌های معادلات ساختاری به روش PLS، روایی واگرا به‌طور سنتی با استفاده از معیار فورنل–لارکر و در سال‌های اخیر با روش جدیدتر HTMTبررسی می‌شود. شاخص HTMT که به عنوان «نسبت ویژگی‌های ناهم‌گون به ویژگی‌های هم‌گون» ترجمه می‌شود، معیاری کمی برای ارزیابی تمایز میان سازه‌هاست. HTMTبه‌طور خاص مقایسه‌ای بین میانگین همبستگی‌های بین شاخص‌های غیرمرتبط (بین‌سازه‌ای) با میانگین همبستگی‌های درون‌سازه‌ای است. اگر این نسبت زیاد باشد (بیش از ۰. ۹ یا در موارد محافظه‌کارانه بیش از ۰. ۸۵)، می‌توان نتیجه گرفت که سازه‌های مدل به اندازه کافی از هم متمایز نیستند و احتمال تداخل مفهومی بین آن‌ها وجود دارد. این معیار به دلیل حساسیت و قدرت تشخیص بالا نسبت به روش‌های قدیمی، در سال‌های اخیر بسیار مورد استفاده قرار گرفته است. در نرم‌افزار SmartPLS ، می‌توان با اجرای فرآیند bootstrapping،

مقادیر HTMT را همراه با فواصل اطمینان آن‌ها به‌دست آورد. با نگاهی به جدول ارائه‌شده، مشاهده می‌شود که تمامی مقادیر HTMT کمتر از آستانه استاندارد ۰. ۹ هستند. برای نمونه، مقدار HTMT بین سازه «پایداری» و «شاخص محیط زیستی» برابر با ۰. ۷۸۹ و بین «پایداری» و «شاخص اجتماعی» برابر با ۰. ۷۳۳ است که نشان‌دهنده تمایز مفهومی مناسب میان این سازه‌هاست. همچنین، بالاترین مقدار HTMT مربوط به رابطه بین «شاخص‌های اقتصادی» و «شاخص محیط زیستی» با مقدار ۰. ۸۴۴ است که اگرچه به آستانه بالا نزدیک است، اما همچنان در محدوده قابل قبول قرار دارد. مقادیر پایین‌تری نظیر ۰. ۵۰۳ بین «شاخص اجتماعی» و «عملکرد مالی بازار» یا ۰. ۴۲ بین «شاخص‌های اقتصادی» و «عملکرد بازار» نیز مؤید این است که تمایز کافی بین مفاهیم برقرار است. در مجموع، نتایج به‌دست آمده از تحلیل HTMTنشان می‌دهد که متغیرهای مورد بررسی در این پژوهش از تفکیک مفهومی مناسبی برخوردارند و می‌توان با اطمینان بیشتری روابط ساختاری میان آن‌ها را تفسیر کرد.

جدول ۵. آزمون HTMT

	اندازه شرکت	شاخص اجتماعی	شاخص محیط زیستی	شاخص مدیریتی	شاخص‌های اقتصادی	عملکرد مالی مبتنی بر بازار	پایداری
اندازه شرکت							
شاخص اجتماعی	0. 695						
شاخص محیط زیستی	0. 804	0. 716					
شاخص مدیریتی	0. 827	0. 756	0. 813				
شاخص‌های اقتصادی	0. 682	0. 518	0. 844	0. 619			
عملکرد مالی مبتنی بر بازار	0. 598	0. 503	0. 591	0. 654	0. 42		
پایداری	0. 749	0. 733	0. 789	0. 771	0. 654	0. 759	

نمودار ۲. نمودار پایایی و آزمون MTMT



نتایج حاصل از آزمون روایی و پایایی مدل تحقیق در جدول زیر ذکر شده است که پایایی و روایی مدل ساختاری به دست آمده تایید می‌گردد.

یکی دیگر از شاخص‌های ارزیابی روایی افتراقی از طریق بارهای متقاطع به روش فورنل و لارکر است. بر طبق نظر هایر و همکاران (۲۰۱۶) هر آیتم یک سازه نسبت سایر سازه‌ها باید بار عاملی قوی‌تری بر روی سازه مربوط به خود داشته باشد. نتایج مربوط به روایی افتراقی در جدول زیر قابل‌مشاهده است.

جدول ٦. شاخص‌های ارزیابی روایی افتراقی از طریق بارهای متقاطع به روش فورنل و لارکر

	اندازه شرکت	شاخص اجتماعی	شاخص محیط زیستی	شاخص مدیریتی	شاخص‌های اقتصادی	عملکرد مالی مبتنی بر بازار	پایداری
اندازه شرکت	0. 843						
شاخص اجتماعی	0. 706	0. 694					
شاخص محیط زیستی	0. 805	0. 726	0. 628				
شاخص مدیریتی	0. 834	0. 762	0. 827	0. 72			
شاخص‌های اقتصادی	0. 682	0. 526	0. 826	0. 619	0. 804		
عملکرد مالی مبتنی بر بازار	0. 601	0. 517	0. 595	0. 656	0. 419	0. 815	
پایداری	0. 752	0. 735	0. 789	0. 775	0. 652	0. 759	0. 789

جدول مربوط به آزمون روایی افتراقی به روش فورنل–لارکر، نمایانگر این است که بار عاملی هر سازه بر روی گویه‌های خود نسبت به بارهای عاملی آن‌ها بر روی سایر سازه‌ها قوی‌تر است؛ که این موضوع نشانه‌ای از تمایز مفهومی مناسب بین سازه‌هاست. برای مثال، مقدار ضریب درایه‌های قطر اصلی جدول (بار عاملی هر سازه بر روی گویه‌های خود) عموماً بالاتر از ۰. ۶ است که نشان‌دهنده همبستگی درونی بالای گویه‌ها با سازه مربوطه است. این امر تأیید می‌کند که شاخص‌ها به خوبی مفهوم متغیر پنهان خود را اندازه‌گیری می‌کنند و از آلودگی مفهومی با سایر سازه‌ها در امان هستند.

در بخش بیرونی جدول نیز مشاهده می‌شود که بارهای عاملی متقاطع بین گویه‌های هر سازه و سازه‌های دیگر نسبتاً پایین‌تر است. به طور نمونه، بار عاملی مربوط به «اندازه شرکت» با سازه‌های دیگر مانند «شاخص اجتماعی» (۰. ۷۰۶) و «پایداری» (۰. ۷۵۲) قابل توجه ولی کمتر از بار مربوط به خود سازه است. همین الگو در دیگر سازه‌ها نیز مشاهده می‌شود که تایید کننده روایی افتراقی مطلوب است. همچنین، مقادیر نسبی پایین بار عاملی برای متغیرهایی چون «عملکرد مالی مبتنی بر بازار» در ارتباط با «شاخص‌های اقتصادی» و «پایداری» نشان‌دهنده استقلال کافی این متغیرهاست. در کل، این نتایج حاکی از آن است که سازه‌های مدل از نظر مفهومی از هم متمایز بوده و هر مجموعه‌ای از گویه‌ها به خوبی نماینده ویژگی‌های منحصر به فرد سازه مربوطه است. این وضعیت اعتبار ساختار عاملی مدل را تقویت می‌کند و اطمینان می‌دهد که روابط ساختاری مورد مطالعه، بر اساس سازه‌های معنادار و متمایز شکل گرفته‌اند.

جدول ۷. آزمون پایایی

	میانگین واریانس استخراج شده (AVE)	پایایی مرکب	rho_A	آلفا کرونباخ	
اندازه شرکت	0. 71	0. 88	0. 882	0. 883	
شاخص اجتماعی	0. 481	0. 785	0. 796	0. 786	
شاخص محیط زیستی	0. 394	0. 717	0. 739	0. 713	
شاخص مدیریتی	0. 518	0. 81	0. 815	0. 81	
شاخص‌های اقتصادی	0. 647	0. 785	0. 788	0. 784	
عملکرد مالی مبتنی بر بازار	0. 664	0. 798	0. 798	0. 798	
پایداری	0. 623	0. 832	0. 836	0. 831	

جدول آزمون پایایی، نشان‌دهنده بررسی ابعاد مختلف اعتبار درونی ابزارهای اندازه‌گیری است که با استفاده از شاخص‌هایی مانند آلفای کرونباخ، rho_A، پایایی مرکب (CR) و میانگین واریانس استخراج شده (AVE) صورت گرفته است. تمامی شاخص‌ها برای سازه‌های «اندازه شرکت»، «شاخص اجتماعی»، «شاخص مدیریتی»، «شاخص‌های

اقتصادی»، «عملکرد مالی مبتنی بر بازار» و «پایداری» در محدوده مطلوب و قابل قبول قرار دارند و نشان‌دهنده انسجام درونی بالا و اعتبار پایایی مناسب هستند. به عنوان نمونه، مقدار آلفای کرونباخ برای «اندازه شرکت» برابر با ۰. ۸۸۳ است که بالاتر از آستانه ۰. ۷ بوده و نشان‌دهنده همبستگی قوی بین گویه‌های این سازه است.

با این حال، سازه «شاخص محیط زیستی» در مقایسه با دیگر متغیرها، دارای کمترین مقادیر در شاخص‌های پایایی و به ویژه میانگین واریانس استخراج شده (AVE=0. 394) است که پایین‌تر از حد استاندارد ۰. ۵ قرار دارد. این موضوع می‌تواند نشان‌دهنده این باشد که گویه های این سازه به اندازه کافی توانایی تبیین واریانس خود را ندارند و ممکن است نیاز به بازبینی، تعدیل یا اضافه کردن گویه های بیشتر برای افزایش اعتبار این سازه وجود داشته باشد. در عین حال، سایر سازه‌ها با مقدار AVE بالاتر، نمایانگر روایی همگرا و تبیین مطلوبی از سازه‌های مورد نظر هستند.

در نهایت، مجموع شاخص های پایایی ارائه شده، تاییدی است بر انسجام و اعتبار درونی مدل ساختاری پژوهش. این امر تضمین می کند که داده‌های گردآوری شده از ابزارهای اندازه‌گیری به خوبی قابلیت بازتاب دقیق مفاهیم پژوهشی را دارند و این سازه‌ها به شکل مناسبی برای ادامه تحلیل ساختاری و آزمون فرضیه‌ها مورد استفاده قرار گیرند. در نتیجه، پژوهشگر می‌تواند با اعتماد به نفس بیشتری به تحلیل های ساختاری و نتایج حاصل از مدل بپردازد.

مقدار R^2 برای دو متغیر وابسته مورد بررسی نیز در سطح ۱ درصد معنی دار و قابل قبول می‌باشد.

نمودار ۳. نمودار R2



در این پژوهش، به منظور شناسایی شرکت‌هایی که رابطه نامتقارن بین شاخص‌های پایداری (ESGE) و عملکرد مالی (FP) دارند، از تحلیل موارد متضاد استفاده شد. این روش فراتر از تحلیل های سنتی خطی، امکان شناسایی الگوهای غیرمنتظره و انحرافات از فرضیات رایج را فراهم می کند و نشان می‌دهد که برخی شرکت‌ها با وجود عملکرد پایین در شاخص های پایداری، موفقیت مالی قابل توجهی داشته‌اند و بالعکس، شرکت‌هایی که به شاخص‌های ESGE توجه زیادی داشته‌اند، لزوماً نتایج مالی مطلوب کسب نکرده‌اند. به عنوان نمونه، در مورد شاخص محیط زیست (E) و بازده دارایی‌ها (ROA-1)، حدود ۳۴ درصد از نمونه شامل موارد متضاد بودند؛ ۱۸.۶ درصد دارای امتیازات پایین محیط زیستی اما عملکرد بالا و ۱۵.۷ درصد دارای امتیازات بالا اما عملکرد پایین بودند. این یافته‌ها نشان می‌دهد که رابطه بین پایداری و عملکرد مالی ساده و خطی نیست و عوامل زمینه‌ای و واسطه‌ای مانند صنعت، استراتژی مدیریتی و شرایط بازار نقش مهمی دارند. نتایج مشابه برای سایر شاخص های پایداری نیز مشاهده شد و الگوی کلی حاکی از نامتقارنی و پیچیدگی روابط است. این موضوع اهمیت بهره‌گیری از روش های تحلیلی پیشرفته و چندبعدی برای شناسایی وابستگی‌ها و الگوهای پنهان را نشان می‌دهد. درک این روابط نامتقارن برای مدیران، سرمایه‌گذاران و سیاست‌گذاران حیاتی است و به آن‌ها امکان می‌دهد

استراتژی‌های ESGE را به گونه‌ای طراحی کنند که هم مسئولیت اجتماعی و محیط زیستی رعایت شود و هم عملکرد مالی بهبود یابد.

نتیجه‌گیری

هدف این پژوهش، واکاوی تأثیر نامتقارن گزارش‌های پایداری بر عملکرد مالی در شرکت‌های پذیرفته‌شده در بورس اوراق بهادار عراق بود. یافته‌ها تصویری پیچیده و به‌دور از رابطه خطی ساده ترسیم می‌کنند. تحلیل موارد متضاد نشان داد که حدود یک‌سوم از شرکت‌های نمونه، الگویی معکوس از انتظارات نظری را به نمایش می‌گذارند: یا عملکرد مالی بالایی با وجود امتیازات ضعیف پایداری دارند، یا با وجود سرمایه‌گذاری قابل‌توجه در ابعاد محیطی، اجتماعی و راهبری، از عملکرد مالی مطلوبی برخوردار نیستند. این نتیجه مستقیماً مؤید دیدگاه نامتقارن مطرح‌شده در ادبیات است (Dincer et al., 2023; Zhou et al., 2023) و نشان می‌دهد که در بازار نوظهور عراق، مسیرِ ترجمه پایداری به ارزش مالی، هموار و یکنواخت نیست. نخستین لایه تفسیری این یافته، به کیفیت ابزار سنجش پایداری بازمی‌گردد. شاخص‌های پایایی و روایی مدل اندازه‌گیری، گرچه در مجموع قابل‌قبول بودند، اما ضعف نسبی در میانگین واریانس استخراج‌شده (AVE) برای شاخص محیط‌زیستی (۰.۳۹۴) و شاخص اجتماعی (۰.۴۸۱) مشاهده شد. این مقادیر که پایین‌تر از آستانه ۰.۵ هستند، هشدار می‌دهند که گویه‌های به‌کاررفته برای سنجش این دو بعد، هنوز بخش قابل‌توجهی از واریانس سازه را پوشش نمی‌دهند. چنین ضعفی می‌تواند بخشی از الگوی نامتقارن مشاهده‌شده را توضیح دهد: چه‌بسا شرکت‌هایی که نمرات بالایی در این شاخص‌ها کسب کرده‌اند، لزوماً فعالیت‌های عمیق و اثربخش محیطی یا اجتماعی نداشته باشند، بلکه صرفاً به افشای نمادین پرداخته‌اند. این تفسیر با مطالعه لین و همکاران (Lin et al., 2024) هم‌راستاست که نشان دادند خوانایی و عمق افشاهای محیطی، تحت تأثیر فشار سرمایه‌گذاران نهادی افزایش می‌یابد؛ در غیاب چنین فشار نظارتی در عراق، ممکن است گزارش‌ها بیشتر جنبه نمایشی داشته باشند. از منظر نظری، یافته نامتقارن را می‌توان در چارچوب نظریه علامت‌دهی تحلیل کرد. در بازار عراق که عدم تقارن اطلاعاتی بالاست، گزارش‌گری پایداری می‌تواند علامتی پرهزینه برای متمایزسازی شرکت‌های با کیفیت باشد (Liou et al., 2023). با این حال، اگر بازار به این علامت اعتماد نکند یا توان پردازش آن را نداشته باشد، علامت به نتیجه مطلوب نمی‌رسد. وجود شرکت‌های با پایداری بالا و عملکرد مالی پایین نشان می‌دهد که علامت ارسال‌شده از سوی این شرکت‌ها یا فاقد اعتبار لازم بوده، یا هزینه‌های سنگین افشا و اقدامات پایداری، مزایای آن را خنثی کرده است. این پدیده با یافته‌های ابید (Ebaid, 2023) در یک بازار نوظهور دیگر هم‌خوانی دارد که نشان داد اندازه شرکت و سطح اهرم، رابطه پایداری–عملکرد را تعدیل می‌کنند. شرکت‌های کوچک‌تر عراقی ممکن است هزینه‌های گزارش‌گری را نتوانند به‌آسانی جذب کنند و در کوتاه‌مدت، فشار مضاعفی بر سودآوری حسابداری خود تجربه کنند. نظریه ذی‌نفعان و نقش شهرت نیز تبیین‌کننده الگوی مشاهده‌شده است. اول‌عبیدین و فولینگ (Ul Abideen & Fuling, 2025) نشان دادند که گزارش‌گری پایداری از مسیر تقویت شهرت به عملکرد مالی منتهی می‌شود. در عراق، ممکن است حلقه شهرت به دلیل ضعف رسانه‌های مالی، نبود رتبه‌بندی‌های معتبر پایداری و ساختار رقابت غیرشفاف، به‌خوبی فعال نشود. در نتیجه، حتی شرکت‌هایی که عملکرد محیطی و اجتماعی مطلوبی دارند، نمی‌توانند آن را به مزیت رقابتی و وفاداری مشتری تبدیل کنند. این یافته، پیشنهاد می‌کند که سیاست‌گذاران باید زیرساخت‌های اطلاعاتی بازار، مانند الزام به انتشار گزارش‌های پایداری حسابرسی‌شده یا ایجاد شاخص پایداری بورس عراق را فراهم آورند تا مکانیسم شهرت فعال شود. از سوی دیگر، بررسی موارد متضاد که در آن‌ها شرکت‌هایی با پایداری اندک اما عملکرد مالی بالا حضور دارند، با مطالعات پیشین درباره کانال مدیریت سود قابل تطبیق است. علی و همکاران (Ali et al., 2025) دریافتند که افشای پایداری، مدیریت سود را کاهش می‌دهد. در مقابل، شرکت‌هایی که افشای پایداری ضعیفی دارند، ممکن است با دستکاری اقلام تعهدی، عملکرد مالی را موقتاً متورم کنند. در بازار عراق که سازوکارهای نظارتی حسابرسی چندان قوی نیست، احتمال چنین رفتارهایی وجود دارد. بنابراین، سودهای بالای برخی شرکت‌های با رتبه ضعیف پایداری لزوماً نشانه سلامت مالی واقعی نیست و ممکن است با ریسک‌های پنهان همراه باشد.

هم‌چنین، رابطه نامتقارن مشاهده‌شده با شواهد دینجر و همکاران (Dincer et al., 2023) درباره تفاوت‌های صنعتی همسوست. احتمالاً در نمونه عراقی، صنایع انرژی‌محور یا بانک‌ها الگوی متفاوتی نسبت به صنایع خدماتی دارند. تفکیک صنایع می‌تواند روشن کند که چرا برخی شرکت‌ها علی‌رغم امتیاز پایین محیطی، سودآورند؛ زیرا ممکن است در صنایعی فعالیت کنند که حساسیت ذی‌نفعان به مسائل زیست‌محیطی پایین است و هزینه‌های آلایندگی به جامعه تحمیل می‌شود (مطابق نظریه مشروعیت، آن‌ها بدون نیاز به جلب مشروعیت محیطی، سود کسب می‌کنند). ژو و همکاران (Zhou et al., 2023)نشان داده بودند که بُعد محیطی با عملکرد مالی رابطه-U شکل دارد؛ یعنی تنها پس از عبور از یک آستانه بحرانی سرمایه‌گذاری سبز، بازدهی مثبت ظاهر می‌شود. شرکت‌های عراقی که در بخش صعودی این U قرار نگرفته‌اند، هزینه‌ها را متحمل می‌شوند اما از منافع آن بهره‌مند نمی‌گردند. نکته درخور تأمل دیگر، سطح پایین بارهای عاملی و AVE در شاخص اجتماعی است. این ضعف ممکن است بازتابی از گسست میان مفهوم جهانی مسئولیت اجتماعی و انتظارات بومی در عراق باشد. بابایی و همکاران (Babaei et al., 2022) در مالزی و اندونزی نشان دادند که ابعاد پایداری در شرکت‌های منطبق با شریعت، ماهیتی متمایز دارد و بر مفاهیمی مانند عدالت و مصلحت عمومی متمرکز است. در عراق نیز، جامعه ممکن است از شرکت‌ها انتظار مشارکت در بازسازی زیرساخت‌ها و اشتغال‌زایی داشته باشد، نه صرفاً اقدامات نمادین اجتماعی که در پرسشنامه‌های استاندارد جهانی گنجانده شده است. این عدم تطابق می‌تواند باعث شود گویه‌های رایج، سازه اجتماعی را به‌خوبی اندازه‌گیری نکنند و در نتیجه رابطه آن با عملکرد مالی مخدوش شود.

از منظر کانال‌های اطلاعاتی، پژوهش حاضر به‌طور مستقیم نقش میانجی قابلیت مقایسه و تداوم سود را آزمون نکرد، اما یافته‌های متضاد تلویحاً بر اهمیت این کانال‌ها صحه می‌گذارند. حکمت و همکاران (۱۴۰۴) نشان دادند که افشای پایداری تنها در صورتی تداوم سود را افزایش می‌دهد که با قابلیت مقایسه صورت‌های مالی همراه باشد. در عراق، اگر شرکت‌ها از چارچوب‌های پایداری متفاوت و نامنسجم استفاده کنند و رویه‌های حسابداری یکسانی نداشته باشند، اطلاعات تولیدشده قابل مقایسه نیست و سرمایه‌گذاران نمی‌توانند سیگنال‌های آن را به‌درستی پردازش کنند. این امر به عدم تقارن اطلاعاتی دامن می‌زند و مانع از ترجمه پایداری به عملکرد مالی می‌شود، حتی اگر شرکت در عمل عملکرد پایداری خوبی داشته باشد. کاهش عدم تقارن اطلاعاتی، که در پژوهش‌های الناطور و همکاران (Al Natour et al., 2022) و هاسودونگان و بینکاواتی (Hasudungan & Bhinekawati, 2022)عامل کلیدی شناخته شده است، در غیاب قابلیت مقایسه محقق نمی‌شود. هم‌چنین، نقش تعدیل‌گر حاکمیت شرکتی را نباید از نظر دور داشت. الدویس و همکاران (Alduais et al., 2022) نشان دادند که حاکمیت شرکتی قوی، اثر مسئولیت اجتماعی بر کاهش عدم تقارن را تقویت می‌کند. در شرکت‌های عراقی که اغلب مالکیت خانوادگی و ساختار هیئت‌مدیره متمرکز دارند، ممکن است گزارش‌های پایداری بیش از آنکه معطوف به پاسخ‌گویی به بازار باشند، در خدمت اهداف مالکان عمده قرار گیرند. این امر اعتبار علامت را مخدوش کرده و منجر به مشاهده موارد متضاد (پایداری بالا–عملکرد پایین) می‌شود. در مجموع، پژوهش حاضر سه دستاورد اصلی دارد: نخست، تأیید تجربی وجود رابطه نامتقارن میان پایداری و عملکرد مالی در عراق و به چالش کشیدن انگاره خطی. دوم، شناسایی ضعف‌های اندازه‌گیری در ابعاد اجتماعی و محیطی که هشداری برای پژوهشگران آتی جهت بومی‌سازی مقیاس‌هاست. سوم، تأکید بر نقش عوامل زمینه‌ای نظیر حاکمیت شرکتی، ساختار صنعت، زیرساخت‌های اطلاعاتی و انتظارات فرهنگی به‌عنوان تعدیل‌گرهای کلیدی که نبودشان، پایداری را به هزینه‌ای بی‌بازده تبدیل می‌کند.

از منظر کاربردی، به مدیران شرکت‌های عراقی توصیه می‌شود که پیش از سرمایه‌گذاری کلان در گزارش‌گری پایداری، خلأهای حاکمیت شرکتی را ترمیم و شفافیت رویه‌های حسابداری را ارتقا دهند تا سیگنال ارسالی معتبر و قابل مقایسه باشد. سیاست‌گذاران نیز باید با طراحی یک چارچوب گزارش‌گری منسجم و الزام به حسابرسی مستقل پایداری، از گزارش‌های تشریفاتی جلوگیری کنند. محدودیت اصلی این پژوهش، اندازه نمونه و استفاده از داده‌های مقطعی بود که امکان ردیابی پویایی رابطه را نمی‌دهد. پژوهش‌های آتی می‌توانند با داده‌های طولی و روش‌های رگرسیون آستانه‌ای، نقاط شکست رابطه

را دقیقاً برآورد کنند و با افزودن متغیرهای میانجی چون قابلیت مقایسه و مدیریت سود، جعبه سیاه رابطه پایداری-عملکرد را بگشایند.

ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسندگان

مشارکت نویسندگان در این مقاله مستخرج از پایان نامه به شکل زیر است:

نویسنده اول: تهیه و آماده‌سازی نمونه‌ها، انجام آزمایش و گردآوری داده‌ها، انجام محاسبات، تجزیه و تحلیل آماری داده‌ها، تحلیل و تفسیر اطلاعات و نتایج، تهیه پیش‌نویس مقاله.

نویسنده دوم: استاد راهنمای پایان‌نامه، طراحی پژوهش، نظارت بر مراحل انجام پژوهش، بررسی و کنترل نتایج، اصلاح، بازبینی و نهایی‌سازی مقاله.

نویسنده سوم: استاد مشاور پایان‌نامه، مشارکت در طراحی پژوهش، نظارت بر پژوهش، مطالعه و بازبینی مقاله.

تعارض منافع

بر اساس اظهارات نویسندگان، این مقاله تعارض منافعی ندارد.

حامی مالی

بنابر اظهارات نویسندگان این پژوهش هیچگونه حامی مالی ندارد.

سپاسگزاری

از تمامی مشارکت کنندگان در این پژوهش سپاسگزاری می شود.

منابع

حکمت، هانیه؛ رحمانی، علی و موفق، سمیرا . (۱۴۰۴). تأثیر افشای گزارشگری پایداری و مقایسه‌پذیری اطلاعات حسابداری بر تداوم سود. *بررسی‌های حسابداری و حسابرسی*، ۳۲(۱), ۹۵-۱۱۶ .

https://doi.org/10.22059/acctgrev.2025.374762.1008939

References

Al Natour, A. R., Meqbel, R., Kayed, S., & Zaidan, H. (2022). The role of sustainability reporting in reducing information asymmetry: the case of family- and non-family-controlled firms. Sustainability, 14(11), 6644. https://doi.org/10.3390/su14116644

Alduais, F., Almasria, N. A., & Airout, R. (2022). The moderating effect of corporate governance on corporate social responsibility and information asymmetry: An empirical study of Chinese listed companies. Economies, 10(11), 280. https://doi.org/10.3390/economies10110280

Ali, K., Arslan, H. M., Mubeen, M., Azeem, H., Zhen-Yu, Z., Yushi, J., & Miao, M. (2025). From reporting to responsibility: investigating the influence of sustainability disclosure on earnings management. Environment, Development and Sustainability, 27(12), 30431-30464. https://doi.org/10.1007/s10668-024-04920-y

Babaei, F., Hosseini, S.A., Tohidi, M. & Homayoun, S. (2022). Sustainability Reporting in Shariah Approved Companies: A Comparative Analysis in Malaysia and Indonesia. Islamic Finance Researches (IFR), 12(1), 107-152. https://doi.org/10.30497/ifr.2023.242922.1714

Dincer, B., Keskin, A. İ., & Dincer, C. (2023). Nexus between sustainability reporting and firm performance: Considering industry groups, accounting, and market measures. Sustainability, 15(7), 5849. https://doi.org/10.3390/su15075849

doi: 10.22059/acctgrev.2025.374762.1008939

Ebaid, I. E. S. (2023). Nexus between sustainability reporting and corporate financial performance: evidence from an emerging market. International Journal of Law and Management, 65(2), 152-171. https://doi.org/10.1108/IJLMA-03-2022-0073

Hasudungan, A., & Bhinekawati, R. (2022). The effects of CSR disclosure on asymmetric information and RoI of publicly listed companies in SRI-Kehati index in Indonesia. Corporate Governance: The International Journal of Business in Society, 22(7), 1587-1604. https://doi.org/10.1108/CG-01-2021-0051

Hekmat, Hanieh, Rahmani, Ali and Mofaq, Samira. (2015). The effect of sustainability reporting disclosure and comparability of accounting information on profit continuity. Accounting and Auditing Reviews, 32(1), 95-116.

Li, J., Zhao, T., & Taghizadeh-Hesary, F. (2026). Impact of EU corporate sustainability reporting directive on financial performance: evidence from companies. The Journal of Risk Finance, 27(2), 221-239. https://doi.org/10.1108/JRF-01-2025-0008

Lin, P. T., Li, P., & Akbar, A. (2024). Examining the influence of institutional investors on the readability of environmental disclosure in CSR reports of Chinese listed firms. Corporate Social Responsibility and Environmental Management, 31(2), 1254-1267. https://doi.org/10.1002/csr.2629

Lin, W. L., Chong, S. C., & Wong, K. K. S. (2025). Sustainable development goals and corporate financial performance: Examining the influence of stakeholder engagement. Sustainable Development, 33(2), 2714-2739. https://doi.org/10.1002/sd.3259

Liou, R. S., Ting, P. H., & Chen, Y. Y. (2023). The cost of foreign ownership: Voluntary sustainability reporting and financial performance in an emerging economy. Cross Cultural & Strategic Management, 30(3), 581-612. https://doi.org/10.1108/CCSM-09-2021-0165

Ul Abideen, Z., & Fuling, H. (2025). Non-financial sustainability reporting and firm reputation. Evidence from Chinese listed companies. International Journal of Emerging Markets, 20(7), 3027-3049. https://doi.org/10.1108/IJOEM-08-2023-1319

Zhou, R., Hou, J., & Ding, F. (2023). Understanding the nexus between environmental, social, and governance (ESG) and financial performance: evidence from Chinese-listed companies. Environmental Science and Pollution Research, 30(29), 73231-73253. https://doi.org/10.1007/s11356-023-27499-1

New Research in Islamic Humanities Studies
Online ISSN : 2980 - 8944
https://api.lu.ac.ir/
Lorestan University

Investigating the Impact of Iraqi Young Consumers Characteristics on E-Retailing, Mediated by E-trust

Sajjad Mohammed Saleh Noor[1], **Ghasem Zarei**[2] ✉, **Naser Seifollahi Anar**[3], and **Mohammad bashokouh Ajirlou**[4]

1. PhD Student, Department of Business Administration, Faculty of Social Sciences, University of Mohaghegh Ardabili, Ardabil, Iran. Email: sjadmhmdsalhalmwswy@gmail.com
2. Corresponding Author, Professor, Department of business management, Faculty of Social Sciences, University of Mohaghegh Ardabili, Ardabil, Iran. Email: zareigz@gmail.com
3. professor, Department of business management, Faculty of Social Sciences, University of Mohaghegh Ardabili, Ardabili, Iran. Email: naser_seifollahi@yahoo.com
4. Professor, Department of Business Administration, Faculty of Social Sciences, University of Mohaghegh Ardabili, Ardabil, Iran. Email: bashokouh@uma.ac.ir

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received 29 September 2025
Received in revised form 29 November 2025
Accepted 04 January 2026
Available online 15 January 2026

Keywords:
Iraqi Young Generation,
E-Retailing,
E-Trust, Generational Characteristics,
Consumer Behavior,
Structural Equation Modeling

ABSTRACT

Objective: The present study was conducted to examine the mediating role of e-trust in the relationship between young generation characteristics and e-retailing among young Iraqi consumers. The study sought to explain the influence of generational characteristics on online purchasing behavior and the role of e-trust in this relationship.

Method: The statistical population consisted of young people aged 18 to 35 living in major Iraqi cities (Baghdad, Basra, Erbil, Mosul, and Najaf) who had experienced online shopping at least once. Stratified random sampling was employed, and the sample size was determined to be 385 participants. Data were collected using a standard five-point Likert-scale questionnaire and analyzed through Partial Least Squares Structural Equation Modeling (PLS-SEM).

Results: The results indicated that all three direct paths were significant at the 99% confidence level. Young generation characteristics had a significant positive effect on e-trust ($\beta = 0.233$, $t = 5.258$), e-trust had the strongest positive effect on e-retailing ($\beta = 0.645$, $t = 27.185$), and young generation characteristics also had a significant positive effect on e-retailing ($\beta = 0.304$, $t = 9.668$). Furthermore, the indirect effect was 0.150 and the total effect was 0.454, confirming the partial mediating role of e-trust.

Conclusions: The findings demonstrated that both the inherent and acquired characteristics of the Iraqi young generation and their level of e-trust positively influence e-retailing behavior; however, e-trust plays a more prominent role in explaining e-retailing. Moreover, the issue of discriminant validity between e-trust and e-retailing suggests that Iraqi youth may not clearly distinguish between trusting online shopping and actually engaging in online purchasing behavior.

Cite this article: Mohammed Saleh Noor, S., Zarei, GH., Seifollahi Anar, N., & Bashokouh Ajirlou, M. (2026). Investigating the Impact of Iraqi Young Consumers Characteristics on E-Retailing, Mediated by E-trust. *New Research in Islamic Humanities Studies*, 4 (Special Issue), 1-16. https://doi.org/10.22034/api.2026.2091753.1808

© Author(s) retain the copyright and full publishing rights.
Publisher: Lorestan University.
https://doi.org/10.22034/api.2026.2091753.1808

Introduction

In recent years, the digital economy has transformed global business models and, particularly in the field of e-commerce, has significantly altered consumer purchasing behavior (Fayyadh, 2025). Iraq has not remained unaffected by this transformation; the growing penetration of the internet, mobile technology, and digital payment solutions has created new opportunities for online commerce in the country. Iraq's online retail market is considered one of the fastest-growing non-oil sectors, and the volume of e-commerce transactions has increased substantially over the past five years.One of the key drivers of this transformation is Iraq's young population. More than 60% of Iraqis are under the age of 25 (EIS MENA, 2024), and the internet penetration rate reached 83.8% by the end of 2025 (DataReportal, 2025). In addition, the number of social media users in Iraq has reached 40.1 million, representing 84.9% of the population. These young consumers, who have largely grown up with digital technologies, exhibit consumption patterns that differ from previous generations and hold new expectations regarding the online shopping experience (Adıgüzel, 2025).

Despite its considerable growth potential, e-retailing in Iraq faces significant challenges. Weak digital infrastructure and, more importantly, a lack of trust in digital transactions are among the primary barriers to the development of e-commerce in the country (Abdul Saleh, 2025). Although young people and urban residents are increasingly inclined toward online shopping, distrust and concerns regarding payment security continue to be major obstacles (Fayyadh, 2025). Therefore, e-trust emerges as a critical mediating variable that may explain the relationship between the characteristics of young consumers and the adoption of e-retailing.Accordingly, this study seeks to answer the following fundamental question: Can e-trust play a mediating role in the relationship between the characteristics of the young generation of Iraqi consumers and e-retailing? The findings of this study may assist policymakers and e-commerce companies operating in Iraq in addressing issues related to trust, payment systems, and regional inequalities.

Method

The statistical population consisted of young people aged 18 to 35 living in major Iraqi cities (Baghdad, Basra, Erbil, Mosul, and Najaf) who had experienced online shopping at least once. Stratified random sampling was employed, and the sample size was determined to be 385 participants. Data were collected using a standard five-point Likert-scale questionnaire and analyzed through Partial Least Squares Structural Equation Modeling (PLS-SEM).

Results

The results indicated that all three direct paths were significant at the 99% confidence level. Young generation characteristics had a significant positive effect on e-trust ($\beta = 0.233$, $t = 5.258$), e-trust had the strongest positive effect on e-retailing ($\beta = 0.645$, $t = 27.185$), and young generation characteristics also had a significant positive effect on e-retailing ($\beta = 0.304$, $t = 9.668$). Furthermore, the indirect effect was 0.150 and the total effect was 0.454, confirming the partial mediating role of e-trust.

Conclusions

The purpose of this study was to examine the mediating role of e-trust in the relationship between young generation characteristics and e-retailing among young Iraqi consumers. Descriptive findings indicated that the sample consisted mainly of men (58.2%) and women (41.8%) aged 18 to 35, most of whom held bachelor's or master's degrees. This demographic composition aligns with the attributes of the digital generation (Generation Z and early Millennials), who extensively use online technologies and electronic purchasing platforms. Tests of normality revealed slight deviations from normal distribution; however, given the robustness of the PLS-SEM method against non-normal data, its use was deemed appropriate for analyzing the research model.

In assessing the measurement model, all constructs demonstrated acceptable reliability. Cronbach's alpha values (ranging from 0.741 to 0.856), composite reliability values (0.812 to 0.890), and rho_A indices (0.852 to 0.909) all exceeded the recommended threshold of 0.70, indicating strong internal consistency among the items. The highest reliability was observed for the e-retailing construct (composite reliability = 0.890), reflecting the high precision of the measurement instrument for this key variable. However, an important issue emerged in the discriminant validity evaluation using the Fornell Larcker criterion. Although the square root of AVE for the young generation characteristics construct (0.580) exceeded its correlations with the other two constructs (0.233 and 0.455), satisfying the requirement for that construct, the correlation between e-trust and e-retailing (0.716) was greater than the square root of AVE for both e-trust (0.581) and e-retailing (0.699). According to the Fornell Larcker criterion, this indicates insufficient distinction between these two constructs and suggests the possibility of conceptual overlap. In other words, young Iraqi respondents may perceive trust in online purchasing as deeply intertwined with the act of purchasing itself, making the two concepts difficult to differentiate cognitively. Nevertheless, given the very high and significant t-value for the path between the two constructs ($t = 27.285$), the strong correlation does not necessarily imply redundancy. It is recommended that future studies employ the HTMT criterion (heterotrait monotrait ratio), which is less sensitive to high correlations, and consider revising or removing overlapping items to enhance discriminant validity. The hypothesis testing results revealed that all three direct relationships were significant at the 99% confidence level. First, the effect of young generation characteristics on e-trust ($\beta = 0.233$, $t = 5.258$) was confirmed, consistent with theoretical foundations such as the Technology Acceptance Model (TAM) and Innovation Diffusion Theory (IDT). This finding indicates that young individuals with higher digital literacy, more positive attitudes toward technology, and greater risk tolerance naturally exhibit stronger trust in electronic purchasing platforms. Second, the effect of e-trust on e-retailing ($\beta = 0.645$, $t = 27.185$) was the strongest relationship in the model, clearly showing that trust is the most important predictor of online purchasing behavior among young Iraqis. This result aligns with numerous previous studies in developing countries, which highlight security, privacy, and platform credibility as essential conditions for the success of e-commerce. Third, the direct effect of young generation characteristics on e-retailing ($\beta = 0.304$, $t = 9.668$) was also significant,

suggesting that even in the absence of complete trust, individual traits of young consumers (such as internet familiarity, prior experience, and enjoyment of online shopping) encourage them to engage in electronic purchasing.

Additionally, the indirect effect of young generation characteristics on e-retailing through e-trust was calculated as 0.150. Considering the significance of both paths, the partial mediating role of e-trust is confirmed. In other words, approximately one-third of the total effect of young generation characteristics on e-retailing (total effect = 0.454) is transmitted through increased e-trust, while the remaining portion (0.304) represents the direct effect. This finding is managerially important because it suggests two complementary strategies for increasing online purchasing among young consumers: first, policies aimed at enhancing their personal characteristics (such as digital literacy training and the promotion of technology-use culture), and second, measures that increase their trust in online platforms such as security certifications.

Author Contributions

All authors contributed equally to the conceptualization of the article and writing of the original and subsequent drafts.

Data Availability Statement

Data available on request from the authors.

Acknowledgements

The authors would like to thank the anonymous reviewers for their insightful comments and constructive feedback, which significantly improved the quality of this manuscript. We also extend our gratitude to our colleagues for their valuable discussions and technical support throughout this research.

Ethical Considerations

The authors strictly adhered to the highest standards of research integrity. The authors avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not-for-profit sectors.

Conflict of Interest

The authors declare no conflict of interest.

پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی
شاپا الکترونیکی: ۸۹۴۴-۲۹۸۰
https://api.lu.ac.ir/
دانشگاه لرستان

بررسی تأثیر ویژگی‌های نسل جوان مصرف‌کنندگان عراقی بر خرده‌فروشی الکترونیکی با میانجی‌گری اعتماد الکترونیکی

سجاد محمد صالح نور[۱]، قاسم زارعی[۲] ✉، ناصر سیف الهی انار[۳]، محمد باشکوه اجیرلو[۴]

۱. دانشجوی دکتری گروه مدیریت بازرگانی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه محقق اردبیلی، اردبیل، ایران. رایانامه: sjadmhmdsalhalmwswy@gmail.com
۲. نویسنده مسئول، استاد، گروه مدیریت بازرگانی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه محقق اردبیلی، اردبیل، ایران. رایانامه: zareigz@gmail.com
۳. استاد، گروه مدیریت بازرگانی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه محقق اردبیلی، اردبیل، ایران. رایانامه: naser_seifollahi@yahoo.com
۴. استاد، گروه مدیریت بازرگانی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه محقق اردبیلی، اردبیل، ایران. رایانامه: bashokouh@uma.ac.ir

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
مقاله پژوهشی،

تاریخچه مقاله:
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۷/۰۷
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۹/۰۸
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۰/۱۴
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۱۰/۲۵

کلیدواژه‌ها:
نسل جوان عراقی،
خرده‌فروشی الکترونیکی،
اعتماد الکترونیکی،
ویژگی‌های نسلی،
رفتار مصرف‌کننده،
مدل‌سازی معادلات ساختاری

چکیده

هدف: پژوهش حاضر با هدف بررسی نقش میانجی اعتماد الکترونیکی در رابطه بین ویژگی‌های نسل جوان و خرده‌فروشی الکترونیکی در میان مصرف‌کنندگان جوان عراقی انجام شد. این پژوهش به دنبال تبیین تأثیر ویژگی‌های نسلی جوانان بر رفتار خرید آنلاین و نقش اعتماد الکترونیکی در این رابطه بود.

روش پژوهش: جامعه آماری شامل جوانان ۱۸ تا ۳۵ ساله ساکن شهرهای بزرگ عراق (بغداد، بصره، اربیل، موصل و نجف) بود که حداقل یک بار تجربه خرید آنلاین داشتند. نمونه‌گیری به روش طبقه‌ای تصادفی انجام شد و حجم نمونه ۳۸۵ نفر تعیین گردید. داده‌ها با استفاده از پرسشنامه استاندارد پنج‌گزینه‌ای لیکرت گردآوری و با روش مدل‌سازی معادلات ساختاری مبتنی بر حداقل مربعات جزئی (PLS-SEM) تحلیل شد.

یافته‌ها: نتایج نشان داد که هر سه مسیر مستقیم در سطح ۹۹ درصد معنادار بودند؛ ویژگی‌های نسل جوان بر اعتماد الکترونیکی(233/0 ، t=5.258)، اعتماد الکترونیکی بر خرده‌فروشی الکترونیکی(645/0 ، t=27.185)به عنوان قوی‌ترین رابطه، و ویژگی‌های نسل جوان بر خرده‌فروشی الکترونیکی(304/0 ، t=9.668)تأثیر مثبت و معنادار داشتند. همچنین اثر غیرمستقیم برابر با ۰/۱۵۰ و اثر کل ۰/۴۵۴ بود که نقش میانجی جزئی اعتماد الکترونیکی را تأیید کرد.

نتیجه‌گیری: یافته‌های پژوهش نشان داد که هم ویژگی‌های ذاتی و اکتسابی نسل جوان عراقی و هم اعتماد الکترونیکی آنان، رفتار خرید الکترونیکی را به طور مثبت تحت تأثیر قرار می‌دهد، اما اعتماد الکترونیکی نقش پررنگ‌تری در تبیین خرده‌فروشی الکترونیکی ایفا می‌کند. همچنین وجود مشکل روایی واگرا میان اعتماد الکترونیکی و خرده‌فروشی الکترونیکی بیانگر آن است که احتمالاً جوانان عراقی تمایز روشنی میان اعتماد به خرید آنلاین و انجام خرید آنلاین قائل نیستند.

استناد: محمد صالح نور، سجاد؛ زارعی، قاسم؛ سیف الهی انار ، ناصر و باشکوه اجیرلو، محمد. (۱۴۰۴). بررسی تأثیر ویژگی‌های نسل جوان مصرف‌کنندگان عراقی بر خرده‌فروشی الکترونیکی با میانجی‌گری اعتماد الکترونیکی. *پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی*، (ویژه نامه) ۴، ۱-۱۶.
https://doi.org/10.22034/api.2026.2091753.1808

ناشر: دانشگاه لرستان.

© نویسندگان.
https://doi.org/10.22034/api.2026.2091753.1808

مقدمه

اقتصاد دیجیتال در سال‌های اخیر مدل‌های کسب‌وکار جهانی را دگرگون کرده و به‌طور خاص در حوزه تجارت الکترونیکی، رفتار خرید مصرف‌کنندگان را به‌شدت تغییر داده است(Fayyadh, ۲۰۲۵). عراق نیز از این تحول بی‌نصیب نمانده است؛ رشد نفوذ اینترنت، فناوری موبایل و راهکارهای پرداخت دیجیتال فرصت‌های تازه‌ای را برای تجارت آنلاین در این کشور فراهم کرده است. بازار خرده‌فروشی آنلاین عراق یکی از سریع‌ترین بخش‌های غیرنفتی در حال رشد محسوب می‌شود و حجم تجارت الکترونیکی طی پنج سال گذشته به‌طور قابل‌توجهی افزایش یافته است. یکی از محرک‌های کلیدی این تحول، جمعیت جوان عراق است. بیش از ۶۰ درصد از عراقی‌ها زیر ۲۵ سال سن دارند (EIS MENA, ۲۰۲۴)و نرخ نفوذ اینترنت در پایان سال ۲۰۲۵ به ۸۳/۸ درصد رسیده است(DataReportal, ۲۰۲۵). همچنین تعداد کاربران رسانه‌های اجتماعی در عراق به ۴۰/۱ میلیون کاربر رسیده که معادل ۸۴/۹ درصد جمعیت است. این جوانان که عمدتاً با فناوری دیجیتال بزرگ شده‌اند، الگوهای مصرف متفاوتی نسبت به نسل های پیشین دارند و انتظارات جدیدی از تجربه خرید آنلاین دارند(Adıgüzel, ۲۰۲۵). اما با وجود پتانسیل بالای رشد، خرده‌فروشی الکترونیکی در عراق با چالش‌های قابل‌توجهی مواجه است. ضعف زیرساخت‌های دیجیتال و مهم‌تر از آن، کمبود اعتماد به تراکنش‌های دیجیتال از جمله موانع اصلی توسعه تجارت الکترونیکی در این کشور محسوب می‌شوند(Abdul Saleh, ۲۰۲۵). به‌رغم افزایش تمایل جوانان و ساکنان شهری به خرید آنلاین، عدم اعتماد و نگرانی‌های مربوط به امنیت پرداخت هنوز به‌عنوان موانع اصلی مطرح هستند(Fayyadh, ۲۰۲۵). بنابراین اعتماد الکترونیکی به‌عنوان یک متغیر میانجی حیاتی مطرح می‌شود که می‌تواند رابطه بین ویژگی‌های مصرف‌کنندگان جوان و پذیرش خرده‌فروشی الکترونیکی را تبیین کند. این پژوهش در پی پاسخ‌گویی به این سؤال اساسی است: آیا اعتماد الکترونیکی می‌تواند نقش میانجی در رابطه بین ویژگی‌های نسل جوان مصرف‌کنندگان عراقی و خرده‌فروشی الکترونیکی ایفا کند؟ یافته‌های این مطالعه می‌تواند به سیاست‌گذاران و شرکت‌های فعال در حوزه تجارت الکترونیکی عراق در حل مسائل مربوط به اعتماد، سیستم‌های پرداخت و نابرابری‌های منطقه‌ای کمک کند.

مرور ادبیات و مبانی نظری

در این بخش، مبانی نظری مرتبط با متغیرهای اصلی پژوهش شامل نسل جوان مصرف‌کننده عراقی، خرده‌فروشی الکترونیکی و اعتماد الکترونیکی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

نظریه نسل‌ها[1]

نظریه نسل‌ها که توسط اشتراوس و هاو[2] توسعه یافته است، بیان می‌کند که افراد متولد شده در یک بازه زمانی مشخص، تجارب تاریخی و اجتماعی مشترکی دارند که ارزش‌ها، نگرش‌ها و رفتارهای آن‌ها را شکل می‌دهد(Sharma & Dutta, ۲۰۲۵). در پژوهش حاضر، نسل جوان به نسل Z (متولدین اواسط ۱۹۹۰ تا اوایل ۲۰۱۰) و نسل Y یا هزاره (متولدین اوایل ۱۹۸۰ تا اواسط ۱۹۹۰) اطلاق می‌شود که در مجموع اکثریت جمعیت عراق را تشکیل می‌دهند.

ویژگی‌های متمایز این نسل‌ها در حوزه خرید آنلاین عبارتند از:

- لذت‌جویی خرید[3]: نسل Z دارای ویژگی‌های مصرف لذت‌جویانه است و از فرآیند خرید لذت می‌برد(Adıgüzel, 2025).
- مهارت دیجیتال بالا: این نسل با فناوری دیجیتال عجین شده است و به محتوای سریع، بصری و شخصی‌سازی شده حساس است(Başer, 2026).

1. Generational Cohort Theory
2. Strauss & Howe
3. Hedonic Consumption

- نوگرایی تکنولوژیک[1]: نسل جوان تمایل بالایی به پذیرش فناوری‌های جدید در فرآیند خرید دارد. (Geetha, 2025)
- نفوذپذیری از رسانه‌های اجتماعی: این نسل به شدت از شبکه‌های اجتماعی برای تصمیمات خرید خود تأثیر می‌پذیرد. در عراق، ۸۲ درصد از خریداران آنلاین از رسانه‌های اجتماعی به‌عنوان کانال اصلی تجارت الکترونیکی استفاده می‌کنند. (Ipsos, 2025)
- حساسیت به قیمت و ارزش درک‌شده: نسل Z تحت تأثیر مقرون‌به‌صرفه بودن و کیفیت محصولات است (Sharma & Dutta, 2025).

خرده‌فروشی الکترونیکی در عراق: وضعیت و چشم‌انداز

بازار خرده‌فروشی الکترونیکی عراق در سال‌های اخیر روندی رو به رشد را تجربه کرده است. بر اساس گزارش مرکز مطالعات و برنامه‌ریزی البیان، ارزش بازار تجارت الکترونیکی عراق در سال ۲۰۲۳ به حدود ۵۲۸/۴ میلیون دلار رسیده و پیش‌بینی می‌شود این رقم تا پایان سال ۲۰۲۵ به حدود ۶۵۴/۶ میلیون دلار افزایش یابد. رشد چنین بازارهایی نشان‌دهنده گسترش فناوری‌های دیجیتال و افزایش وابستگی فعالیت‌های اقتصادی به زیرساخت‌های فناورانه است؛ پدیده‌ای که در بسیاری از نظام‌های اقتصادی معاصر مشاهده می‌شود. در این میان، توسعه فناوری‌های نوین و پلتفرم‌های دیجیتال علاوه بر ایجاد فرصت‌های اقتصادی، چالش‌های حقوقی و اخلاقی جدیدی نیز به همراه دارد و ضرورت توجه به اصولی همچون شفافیت، مسئولیت‌پذیری و تنظیم‌گری مناسب در فضای دیجیتال را برجسته می‌کند. (Farajpour and Amerinia,2024) همچنین تجربه بازارهای مختلف نشان می‌دهد که برای حفظ پویایی و کارایی در چنین بازارهایی، وجود قواعد رقابتی و جلوگیری از شکل‌گیری ساختارهای انحصاری اهمیت زیادی دارد؛ زیرا اعمال اصول حقوق رقابت می‌تواند زمینه رقابت سالم، افزایش کیفیت خدمات و حمایت از حقوق مصرف‌کنندگان را فراهم سازد ،(Farajpour and Amerinia,2024) همچنین بازار D2C عراق با نرخ رشد مرکب سالانه (CAGR) ۱۷/۵ درصد در دوره ۲۰۲۵–۲۰۳۱ پیش‌بینی می‌شود(Wresearch, ۶ 2025).

طبق گزارش ایپسوس(Ipsos, ۲۰۲۵):

- ۱ نفر از هر ۵ عراقی در شش ماه گذشته خرید آنلاین انجام داده است.
- راحتی مهم‌ترین انگیزه خرید آنلاین است که ۸۷ درصد از خریداران آنلاین به آن اشاره کرده‌اند.
- ۴۸ درصد از عراقی‌ها انتظار دارند که در آینده بیشتر خریدهای خود را آنلاین انجام دهند.
- دسته‌های محصولات پرطرفدار شامل مد و پوشاک، محصولات مراقبت شخصی، الکترونیک و مواد غذایی است.

با این حال، چالش‌های ساختاری قابل‌توجهی همچنان وجود دارد:

- زیرساخت دیجیتال ضعیف: ۸۰ درصد از تراکنش‌های الکترونیکی محدود به حوزه‌هایی مانند تحویل غذا، پوشاک و کالاهای لوکس است.(Abdul Saleh, 2025)
- سیستم‌های پرداخت محدود: پرداخت نقدی هنگام تحویل هنوز روش غالب پرداخت است که موانعی را برای کسب‌وکارها ایجاد می‌کند۶.(Wresearch, 2025)
- شکاف دیجیتال منطقه‌ای: تفاوت‌های قابل‌توجه در دسترسی به اینترنت بین مناطق مختلف عراق مانع از پذیرش یکسان تجارت الکترونیکی می‌شود.(Abdul Saleh, 2025)
- عدم اعتماد و حمایت از مصرف‌کننده: نگرانی‌های امنیتی و فقدان قوانین حمایتی مؤثر از مصرف‌کننده باعث تضعیف اعتماد به تراکنش‌های آنلاین می‌شود.(Abdul Saleh, 2025)

1. Technological Innovativeness

اعتماد الکترونیکی و نقش میانجی آن

اعتماد در تجارت الکترونیکی به‌عنوان یک عامل تعیین‌کننده در موفقیت یا شکست کسب‌وکارهای آنلاین شناخته می‌شود(Mayer et al., ۱۹۹۵). در فضای آنلاین، اعتماد الکترونیکی به باور مصرف‌کننده نسبت به قابلیت اعتماد، صداقت و امنیت فروشنده یا پلتفرم آنلاین اطلاق می‌شود (Zaheer et al., ۲۰۲۴).

پژوهش‌های تجربی متعددی نقش محوری اعتماد الکترونیکی را به‌عنوان متغیر میانجی تأیید کرده‌اند:

Zaheer و همکاران (۲۰۲۴) در مطالعه‌ای بر روی ۴۹۳ مصرف‌کننده پکیج‌های تحویل غذای آنلاین نشان دادند که اعتماد الکترونیکی تأثیر مثبت و معناداری بر قصد خرید دارد و به‌عنوان عامل میانجی در ارتباط بین امنیت الکترونیکی، حریم خصوصی الکترونیکی، قابلیت استفاده، پرداخت الکترونیکی و نوآوری الکترونیکی با قصد خرید عمل می‌کند.(Zaheer و همکاران (۲۰۲۴) نیز با مطالعه بر روی ۵۰۱ کاربر منظم اپلیکیشن‌های تحویل غذا نشان دادند که اعتماد الکترونیکی نقش میانجی معناداری بین حریم خصوصی الکترونیکی، امنیت الکترونیکی، پرداخت الکترونیکی، قابلیت استفاده و نوآوری الکترونیکی با وفاداری الکترونیکی ایفا می‌کند.در زمینه پذیرش فناوری، Geetha (۲۰۲۵) با استفاده از مدل TAM و UTAUT نشان داد که اعتماد تأثیر مثبتی بر قصد رفتاری دانشجویان در خرید آنلاین با موبایل دارد (Geetha, ۲۰۲۵).

مدل‌های نظری پایه

این پژوهش بر پایه تلفیق چندین چارچوب نظری معتبر استوار است:

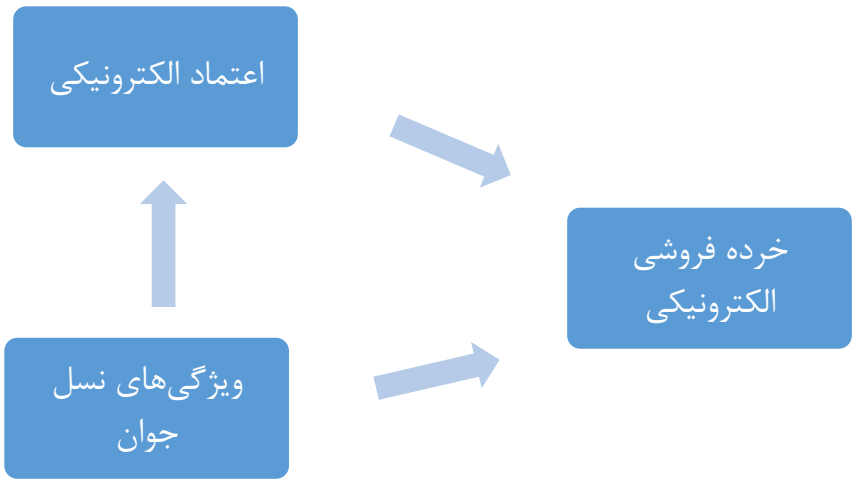
الف) مدل پذیرش فناوری: دیویس (۱۹۸۹) پیشنهاد کرد که سودمندی درک‌شده و سهولت استفاده درک‌شده، عوامل اصلی تعیین‌کننده پذیرش فناوری توسط کاربران هستند(Davis, ۱۹۸۹).

ب) مدل یکپارچه پذیرش و استفاده از فناوری(۲UTAUT/UTAUT): ونکاتش و همکاران (۲۰۰۳) مدلی جامع ارائه دادند که انتظار عملکرد، انتظار تلاش، نفوذ اجتماعی و شرایط تسهیل‌گر را به‌عنوان پیش‌بینی‌کننده‌های اصلی قصد رفتاری معرفی می‌کند(Geetha, 2025; Venkatesh et al., ۲۰۰۳).

ج) نظریه اعتماد آنلاین: این نظریه بیان می‌کند که اعتماد تابعی از سه ویژگی گیرنده اعتماد است: توانایی، خیرخواهی و یکپارچگی(Mayer et al., ۱۹۹۵).

مدل مفهومی پژوهش

شکل ۱. مدل مفهومی



روش‌شناسی پژوهش

نوع و روش پژوهش

این پژوهش از نظر هدف، کاربردی و از نظر روش، توصیفی–همبستگی از نوع پیمایشی است.

جامعه و نمونه آماری

جامعه آماری: مصرف‌کنندگان جوان عراقی در بازه سنی ۱۸ تا ۳۵ سال ساکن شهرهای بزرگ عراق (بغداد، بصره، اربیل، موصل، نجف) که حداقل یک بار تجربه خرید آنلاین داشته‌اند.

حجم نمونه و روش نمونه‌گیری: با توجه به روش تحلیل داده‌ها(PLS-SEM)، حجم نمونه ۳۸۵ نفر تعیین می‌شود. روش نمونه‌گیری به صورت طبقه‌ای تصادفی انجام خواهد شد.

ابزار گردآوری داده‌ها

پرسشنامه استاندارد در مقیاس لیکرت پنج‌گزینه‌ای (۱=کاملاً مخالفم تا ۵=کاملاً موافقم). ابعاد پرسشنامه:

- **ویژگی‌های نسل جوان (۱۵ سوال):** اقتباس از Adıgüzel (۲۰۲۵) و Sharma & Dutta (2025)
- **اعتماد الکترونیکی (۱۰ سوال):** اقتباس از Zaheer et al. (2024)
- **خرده‌فروشی الکترونیکی (۹ سوال):** اقتباس از Geetha (2025)
- **روایی و پایایی:** روایی محتوایی با نظر ۵ متخصص تأیید می‌شود. پایایی با آلفای کرونباخ و پایایی ترکیبی (CR > ۰.۷) ارزیابی می‌گردد.

روش تحلیل داده‌ها

تحلیل توصیفی با SPSS نسخه ۲۷ و تحلیل استنباطی با مدل‌سازی معادلات ساختاری به روش حداقل مربعات جزئی (PLS-SEM) در Smart PLS نسخه ۴ انجام می‌شود.

یافته‌ها

پیش از ورود به تحلیل‌های ساختاری، آمار توصیفیِ جمعیت‌شناختی نمونه بررسی شد. جامعه آماری پژوهش مصرف‌کنندگان جوان عراقی ۱۸ تا ۳۵ سال ساکن شهرهای بزرگ عراق (بغداد، بصره، اربیل، موصل، نجف) است که حداقل یک‌بار تجربه خرید آنلاین داشته‌اند. با توجه به رویکرد تحلیل داده‌ها (PLS-SEM) و ماهیت مدل، حجم نمونه ۳۸۵ نفر تعیین شد و نمونه‌گیری به روش طبقه‌ای تصادفی انجام گرفت.

در مجموع ۳۸۵ پرسشنامه توزیع شد که ۳۶۲ پرسشنامه قابل تحلیل بود؛ بنابراین نرخ پاسخ‌دهی ۹۴ درصد به دست آمد. از نظر جنسیت، ۵۸/۲ درصد از پاسخ‌دهندگان مرد و ۴۱/۸ درصد زن بودند. میانگین سن پاسخ‌دهندگان در بازه ۱۸ تا ۳۵ سال قرار داشت.

از نظر سطح تحصیلات، ۴۸/۱ درصد دارای مدرک کارشناسی، ۲۹/۶ دارای مدرک کارشناسی ارشد، ۹/۴ درصد دکتری و ۱۲/۹ درصد سایر مقاطع بودند. همچنین توزیع پاسخ‌دهندگان بر حسب شهر محل سکونت (به‌عنوان طبقات نمونه‌گیری) در پنج شهر بغداد، بصره، اربیل، موصل و نجف انجام شد.

به‌منظور بررسی پیش‌فرض نرمال بودن داده‌ها، آزمون‌های کولموگروف–اسمیرنوف و شاپیرو–ویلک اجرا شد که نتایج نشان داد توزیع داده‌ها انحراف جزئی از نرمال دارد. با این حال، با توجه به اینکه روش PLS-SEM به نرمال بودن

سخت‌گیرانه داده‌ها متکی نیست و برای داده‌های غیرنرمال نیز مناسب است، استفاده از این روش برای تحلیل مدل پژوهش موجه و سازگار است.

جدول ۱. نتایج ارزیابی مدل اندازه گیری (خروجی نرم افزار)

مسیر	ضریب مسیر	انحراف معیار	آماره t	سطح معنی داری	نتیجه
ویژگی‌های نسل جوان -> اعتماد الکترونیکی	0.233	0.044	5.258	p<0.001	تایید
اعتماد الکترونیکی -> خرده فروشی الکترونیکی	0.645	0.024	27.185	p<0.001	تایید
ویژگی‌های نسل جوان -> خرده فروشی الکترونیکی	0.304	0.031	9.668	p<0.001	تایید

نتایج حاصل از برآورد مدل معادلات ساختاری نشان می‌دهد که هر سه مسیر مستقیم فرضیه شده در سطح اطمینان ۹۹ درصد (p<۰.۰۰۱) معنادار هستند. نخست، تأثیر ویژگی‌های نسل جوان بر اعتماد الکترونیکی با ضریب مسیر ۰/۲۳۳ و آماره t برابر ۵/۲۵۸ تأیید می‌شود که حاکی از تأثیر مثبت و معنادار ویژگی‌هایی نظیر سواد دیجیتال، ریسک‌پذیری فناورانه و نگرش مثبت به اینترنت بر افزایش اعتماد جوانان به خرید الکترونیکی است. دوم، تأثیر اعتماد الکترونیکی بر خرده‌فروشی الکترونیکی با ضریب ۰/۶۴۵ و آماره t بسیار بزرگ ۲۷/۱۸۵ قوی‌ترین رابطه در مدل را نشان می‌دهد؛ به عبارت دیگر، هر چه اعتماد جوانان به بسترهای الکترونیکی بیشتر باشد، تمایل یا رفتار آنان برای خرید از خرده‌فروشی‌های آنلاین به شدت افزایش می‌یابد. سوم، تأثیر مستقیم ویژگی‌های نسل جوان بر خرده‌فروشی الکترونیکی با ضریب ۰/۳۰۴ و آماره t برابر ۹/۶۶۸ نیز معنادار است؛ یعنی جوانانی که ویژگی‌های مساعدتری دارند، حتی بدون واسطه اعتماد نیز به میزان قابل توجهی خرید الکترونیکی بیشتری انجام می‌دهند.

در کنار روابط مستقیم، اثر غیرمستقیم ویژگی‌های نسل جوان بر خرده‌فروشی الکترونیکی از طریق اعتماد الکترونیکی نیز محاسبه می‌گردد که حاصلضرب دو ضریب مسیر ۰/۲۳۳ و ۰/۶۴۵ بوده و برابر ۰/۱۵۰ است. با توجه به معنادار بودن هر دو مسیر مذکور، می‌توان نتیجه گرفت که اعتماد الکترونیکی به صورت جزئی نقش میانجی را در رابطه بین ویژگی‌های نسل جوان و خرده‌فروشی الکترونیکی ایفا می‌کند. بدین معنا که بخشی از تأثیر ویژگی‌های جوانان بر خرید الکترونیکی از طریق افزایش اعتماد الکترونیکی منتقل می‌شود. همچنین اثر کل ویژگی‌های نسل جوان بر خرده‌فروشی الکترونیکی با جمع اثر مستقیم (۰/۳۰۴) و اثر غیرمستقیم (۰/۱۵۰) به مقدار ۰/۴۵۴ می‌رسد که نشان می‌دهد به طور کلی با بهبود ویژگی‌های نسل جوان به میزان یک انحراف معیار، خرده‌فروشی الکترونیکی به میزان ۰/۴۵۴ انحراف معیار افزایش می‌یابد.

در مجموع، یافته‌های تحلیل مسیر حاکی از آن است که اعتماد الکترونیکی قوی‌ترین پیش‌بین رفتار خرید الکترونیکی در میان نسل جوان است و ویژگی‌های این نسل هم به طور مستقیم و هم با تقویت اعتماد الکترونیکی بر خرده‌فروشی الکترونیکی اثر مثبت و معنادار می‌گذارند. تمامی آماره‌های t محاسبه شده بزرگتر از مقدار بحرانی ۲/۵۸ هستند که نشان از معناداری بسیار بالا و برازش مناسب مدل دارد. بنابراین هر سه فرضیه پژوهش تأیید می‌شود و می‌توان گفت که برای افزایش خرده‌فروشی الکترونیکی در میان نسل جوان، باید هم به ارتقای مستقیم ویژگی‌های دیجیتالی و نگرشی آنان توجه کرد و هم زیرساخت‌های جلب اعتماد الکترونیکی را تقویت نمود.

جدول ۲. ضرایب پایایی سازه‌های مدل

	آلفای کرونباخ	rho_A	پایایی ترکیبی
اعتماد الکترونیکی	0.741	0.852	0.812
خرده فروشی الکترونیکی	0.856	0.909	0.890
ویژگی‌های نسل جوان	0.837	0.896	0.869

برای ارزیابی پایایی یا قابلیت اعتماد ابزار اندازه‌گیری متغیرهای پژوهش، سه شاخص آلفای کرونباخ، rho_A و پایایی ترکیبی محاسبه گردید. مقادیر به دست آمده نشان می‌دهد که تمامی سازه‌ها از پایایی قابل قبول و خوبی برخوردارند. برای سازه اعتماد الکترونیکی، آلفای کرونباخ برابر ۰/۷۴۱، rho_A برابر ۰/۸۵۲ و پایایی ترکیبی برابر ۰/۸۱۲ است که هر سه بالاتر از آستانه مطلوب ۰/۷ قرار دارند و بیانگر همسانی درونی مناسب گویه‌های این سازه می‌باشند. سازه خرده‌فروشی الکترونیکی دارای آلفای کرونباخ ۰/۸۵۶، rho_A معادل ۰/۹۰۹ و پایایی ترکیبی ۰/۸۹۰ است که نشان‌دهنده پایایی بسیار خوب تا عالی برای این متغیر می‌باشد. همچنین سازه ویژگی‌های نسل جوان با آلفای کرونباخ ۰/۸۳۷، rho_A برابر ۰/۸۹۶ و پایایی ترکیبی ۰/۸۶۹ نیز در محدوده مطلوب و قابل قبول قرار دارد. مقادیر rho_A که نسبت به آلفای کرونباخ تخمین محافظه‌کارانه‌تری ندارد و پایایی ترکیبی که در مدل‌های معادلات ساختاری با رویکرد PLS معمولاً مرجح است، برای همه سازه‌ها از ۰/۷ بالاتر بوده و حتی برای دو سازه خرده‌فروشی الکترونیکی و ویژگی‌های نسل جوان از ۰/۸۵ فراتر می‌رود. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که گویه‌های مربوط به هر یک از سه متغیر پژوهش از همسانی درونی و پایایی کافی برای تحلیل‌های بعدی برخوردار بوده و ابزار اندازه‌گیری از قابلیت اعتماد مناسبی برخوردار است.

جدول ۳. ماتریس همبستگی و ریشه دوم AVE

	اعتماد الکترونیکی	خرده فروشی الکترونیکی	ویژگی‌های نسل جوان
اعتماد الکترونیکی	0.581		
خرده فروشی الکترونیکی	0.716	0.699	
ویژگی‌های نسل جوان	0.233	0.455	0.580

برای ارزیابی روایی واگرا (تمایز سازه‌ها از یکدیگر) از معیار فورنل–لارکر استفاده شده است که بر اساس آن، ریشه دوم AVE هر سازه باید از همبستگی آن سازه با سایر سازه‌ها در همان سطر و ستون بیشتر باشد. مقادیر روی قطر اصلی جدول که به ترتیب برای اعتماد الکترونیکی ۰/۵۸۱، برای خرده‌فروشی الکترونیکی ۰/۶۹۹ و برای ویژگی‌های نسل جوان ۰/۵۸۰ می‌باشند، نشان‌دهنده ریشه دوم AVE هر متغیر است. در مقابل، ضرایب همبستگی بین سازه‌ها در خارج از قطر قرار دارند که بالاترین آنها مربوط به همبستگی بین اعتماد الکترونیکی و خرده‌فروشی الکترونیکی با مقدار ۰/۷۱۶ می‌باشد. این مقدار به طور مشخص از ریشه دوم AVE اعتماد الکترونیکی (۰/۵۸۱) و همچنین از ریشه دوم AVE خرده‌فروشی الکترونیکی (۰/۶۹۹) بزرگتر است. بر اساس معیار فورنل–لارکر، این وضعیت نشان می‌دهد که تمایز کافی بین دو سازه اعتماد الکترونیکی و خرده‌فروشی الکترونیکی وجود ندارد و این دو سازه ممکن است به لحاظ تجربی همپوشی معناداری داشته باشند. هرچند همبستگی اعتماد الکترونیکی با ویژگی‌های نسل جوان برابر ۰/۲۳۳ بوده که از ریشه دوم AVE اعتماد الکترونیکی (۰/۵۸۱) کوچکتر است و همچنین همبستگی خرده‌فروشی الکترونیکی با ویژگی‌های نسل جوان برابر ۰/۴۵۵ است که از ریشه دوم AVE خرده‌فروشی الکترونیکی (۰/۶۹۹) و نیز از ریشه دوم AVE ویژگی‌های نسل جوان (۰/۵۸۰) کوچکتر می‌باشد، بنابراین روایی واگرا برای این جفت سازه‌ها تأیید می‌شود.

یافته‌های این پژوهش نشان داد که از میان ۳۸۵ پرسشنامه توزیع شده، ۳۶۲ پرسشنامه معتبر برای تحلیل نهایی مناسب بودند که نرخ پاسخ‌دهی ۹۴ درصد را نشان می‌دهد. نمونه پژوهش عمدتاً شامل جوانان عراقی ۱۸ تا ۳۵ ساله ساکن شهرهای بزرگ عراق بود که از نظر جنسیتی ۵۸/۲ درصد مرد و ۴۱/۸ درصد زن بودند. بررسی پایایی سازه‌ها با استفاده از سه شاخص آلفای کرونباخ، rho_A و پایایی ترکیبی نشان داد که هر سه متغیر اعتماد الکترونیکی، خرده‌فروشی الکترونیکی و ویژگی‌های نسل جوان از پایایی قابل قبول تا عالی برخوردارند، به طوری که همه مقادیر بالاتر از آستانه ۰/۷ قرار گرفتند. در ارزیابی روایی واگرا با معیار فورنل–لارکر مشخص شد که همبستگی بین اعتماد الکترونیکی و خرده‌فروشی الکترونیکی (۰/۷۱۶) از ریشه دوم AVE هر دو سازه (به ترتیب ۰/۵۸۱ و ۰/۶۹۹) بزرگتر است که نشان می‌دهد تمایز کافی بین این دو سازه وجود ندارد، هرچند روایی واگرا برای سایر جفت سازه‌ها تأیید شد. نتایج تحلیل مسیر حاکی از آن است که هر سه رابطه مستقیم

فرضیه شده در سطح ۹۹ درصد اطمینان معنادار هستند؛ ویژگی‌های نسل جوان بر اعتماد الکترونیکی با ضریب ۰/۲۳۳، اعتماد الکترونیکی بر خرده‌فروشی الکترونیکی با ضریب ۰/۶۴۵ (قوی‌ترین رابطه) و ویژگی‌های نسل جوان بر خرده‌فروشی الکترونیکی با ضریب ۰/۳۰۴ تأثیر مثبت دارند. همچنین اعتماد الکترونیکی نقش میانجی جزئی را ایفا می‌کند، زیرا اثر غیرمستقیم ویژگی‌های نسل جوان بر خرده‌فروشی الکترونیکی از طریق اعتماد برابر ۰/۱۵۰ بوده و اثر کل نیز به ۰/۴۵۴ می‌رسد. به طور کلی، یافته‌ها نشان می‌دهد که اعتماد الکترونیکی مهم‌ترین پیش‌بین خرید الکترونیکی در نسل جوان است و ویژگی های دیجیتالی و نگرشی این نسل نیز هم به طور مستقیم و هم از طریق تقویت اعتماد، بر خرده‌فروشی الکترونیکی اثر می گذارند. بنابراین هر سه فرضیه پژوهش تأیید می‌شود و می‌توان نتیجه گرفت که برای توسعه خرده‌فروشی الکترونیکی در میان جوانان عراقی، باید هم بر ارتقای ویژگی‌های فردی آنان (مانند سواد دیجیتال و نگرش مثبت به فناوری) و هم بر تقویت زیرساخت‌های اعتماد الکترونیکی تمرکز کرد.

نتیجه‌گیری

هدف این پژوهش بررسی نقش میانجی اعتماد الکترونیکی در رابطه بین ویژگی‌های نسل جوان و خرده‌فروشی الکترونیکی در میان مصرف‌کنندگان جوان عراقی بود. یافته‌های توصیفی نشان داد که نمونه پژوهش عمدتاً از مردان (۵۸/۲درصد) و زنان (۴۱/۸ درصد) با میانگین سنی ۱۸ تا ۳۵ سال تشکیل شده است که بیشتر آنان دارای تحصیلات کارشناسی و کارشناسی ارشد بودند. این ترکیب جمعیتی با ویژگی‌های نسل دیجیتال) نسل Z و اوایل هزاره سوم (همخوانی دارد که به طور گسترده از فناوری‌های آنلاین و خرید الکترونیکی استفاده می‌کنند. نتایج آزمون‌های نرمالیتی انحراف جزئی از توزیع نرمال را نشان داد که با توجه به انعطاف روش PLS-SEM در برابر عدم نرمال بودن داده‌ها، استفاده از این روش برای تحلیل مدل پژوهش مناسب تشخیص داده شد.در ارزیابی مدل اندازه‌گیری، تمامی سازه‌ها از پایایی قابل قبولی برخوردار بودند. مقادیر آلفای کرونباخ (بین ۰/۷۴۱ تا ۰/۸۵۶)، پایایی ترکیبی (بین ۰/۸۱۲ تا ۰/۸۹۰) و شاخص rho_A (بین ۰/۸۵۲ تا ۰/۹۰۹) همگی بالاتر از آستانه توصیه شده ۰/۷ قرار داشتند که نشان‌دهنده همسانی درونی خوب گویه‌های هر سازه است. بالاترین پایایی مربوط به سازه خرده‌فروشی الکترونیکی (پایایی ترکیبی ۰/۸۹۰) بود که حاکی از دقت بالای ابزار اندازه‌گیری برای این متغیر کلیدی است.اما در ارزیابی روایی واگرا با معیار فورنل–لارکر، یک مسئله مهم شناسایی شد. اگرچه ریشه دوم AVE برای سازه ویژگی‌های نسل جوان (۰/۵۸۰) از همبستگی آن با دو سازه دیگر (به ترتیب ۰/۲۳۳ و ۰/۴۵۵) بیشتر بود و این بخش از معیار تأمین می‌شد، اما برای جفت سازه اعتماد الکترونیکی و خرده‌فروشی الکترونیکی، همبستگی بین آن‌ها (۰/۷۱۶) از ریشه دوم AVE اعتماد الکترونیکی (۰/۵۸۱) و خرده‌فروشی الکترونیکی (۰/۶۹۹) بزرگتر بود. این وضعیت بر اساس معیار فورنل–لارکر نشان می‌دهد که تمایز کافی بین این دو سازه وجود ندارد و احتمالاً دو مفهوم اعتماد الکترونیکی و خرده‌فروشی الکترونیکی در بافت پژوهش حاضر همپوشی معنایی قابل توجهی دارند. به عبارت دیگر، پاسخ‌دهندگان جوان عراقی ممکن است اعتماد به خرید الکترونیکی را چنان در هم تنیده با خود خرید تلقی کنند که در ذهن آن‌ها به سختی از یکدیگر قابل تفکیک هستند. با این حال، با توجه به اینکه آماره t در مسیر بین این دو سازه (۲۷/۲۸۵) بسیار بالا و معنادار است، می‌توان گفت که همبستگی بالا لزوماً به معنای یکسان بودن سازه‌ها نیست و پیشنهاد می‌شود در پژوهش‌های آتی از معیار تکمیلی HTMT (نسبت همبستگی ناهمگن–ناهمگن) نیز استفاده شود که نسبت به فورنل–لارکر حساسیت کمتری به همبستگی‌های بالا دارد. همچنین محققان می‌توانند با اصلاح یا حذف گویه‌های مشترک، تمایز این دو سازه را افزایش دهند.

نتایج آزمون فرضیه‌ها نشان داد که هر سه رابطه مستقیم در سطح ۹۹ درصد اطمینان معنادار هستند. نخست، تأثیر ویژگی‌های نسل جوان بر اعتماد الکترونیکی) ضریب ۰/۲۳۳، (t=5.258تأیید شد که با پیشینه نظری مانند مدل پذیرش فناوری (TAM) و نظریه اشاعه نوآوری (IDT) همسو است. این یافته بیانگر آن است که جوانانی که سواد دیجیتال بالاتر، نگرش مثبت‌تر به فناوری و ریسک‌پذیری بیشتری دارند، به طور طبیعی به بسترهای خرید الکترونیکی اعتماد بیشتری می‌کنند. دوم، تأثیر اعتماد الکترونیکی بر خرده‌فروشی الکترونیکی) ضریب ۰/۶۴۵، (t=27.185قوی‌ترین رابطه در مدل بود که به وضوح نشان می‌دهد اعتماد مهم‌ترین پیش‌بین رفتار خرید الکترونیکی در میان نسل جوان عراقی است. این نتیجه با بسیاری از مطالعات پیشین در

کشورهای در حال توسعه هماهنگی دارد که امنیت، محرمانگی و اعتبار فروشگاه‌های آنلاین را کلید موفقیت تجارت الکترونیکی می‌دانند. سوم، تأثیر مستقیم ویژگی‌های نسل جوان بر خرده‌فروشی الکترونیکی) ضریب ۰/۳۰۴، (t=9.668نیز معنادار بود که نشان می‌دهد حتی در غیاب اعتماد کامل، ویژگی‌های فردی جوانان (مانند آشنایی با اینترنت، تجربه قبلی، و لذت بردن از خرید آنلاین) آن‌ها را به سمت خرید الکترونیکی سوق می‌دهد.علاوه بر این، اثر غیرمستقیم ویژگی‌های نسل جوان بر خرده‌فروشی الکترونیکی از طریق اعتماد الکترونیکی برابر ۰/۱۵۰ محاسبه شد که با توجه به معناداری هر دو مسیر، نقش میانجی جزئی اعتماد الکترونیکی تأیید می‌گردد. به عبارت دیگر، حدود یک‌سوم از اثر کل ویژگی‌های نسل جوان بر خرده‌فروشی الکترونیکی (اثر کل = ۰/۴۵۴) از راه افزایش اعتماد الکترونیکی منتقل می‌شود و مابقی (۰/۳۰۴) اثر مستقیم است. این یافته از نظر مدیریتی حائز اهمیت است؛ چراکه نشان می‌دهد برای افزایش خرید الکترونیکی جوانان، دو راهبرد مکمل وجود دارد: نخست، سیاست‌هایی که مستقیماً ویژگی‌های آنان را بهبود می‌بخشد (مانند آموزش سواد دیجیتال و ترویج فرهنگ استفاده از فناوری) و دوم، اقداماتی که اعتماد آنان را به بسترهای آنلاین افزایش می‌دهد (مانند گواهی‌های امنیتی).

ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسندگان

همه نویسندگان به نحو مساوی در نگارش مقاله همکاری داشتند.

تعارض منافع

بر اساس اظهارات نویسندگان، این مقاله تعارض منافعی ندارد.

حامی مالی

بنابر اظهارات نویسندگان این پژوهش هیچگونه حامی مالی ندارد.

سپاسگزاری

از تمامی مشارکت کنندگان در این پژوهش سپاسگزاری می شود.

منابع

فرج پور، رضا؛ عامری نیا، محمدباقر و بابائی، داریوش. (۱۴۰۳). اعمال قواعد حقوق رقابت در خودروسازی ایرانی. *نشریه حقوق اداری*، سال ششم، شماره ۱۹.

https://doi.org/10.22034/MRAL.2023.2002937.1473

فرج پور، رضا؛ عامری نیا، محمدباقر و گرجی نیا، معصومه. (۱۴۰۴). الزامات اخلاقی در فرایند تصویب قانون هوش مصنوعی اتحادیه اروپا.

https://doi.org/10.71488/cyberlaw.2025.1127854

References

6Wresearch. (2025). Iraq D2C market (2025-2031): Report, size, share. 6Wresearch

Abdul Saleh, M. (2025). E-commerce: Platforms, e-stores, and the Iraqi economy: Between reality and potential. Al-Bayan Center for Studies and Planning.

Adıgüzel, S. (2025). Buying behavior of Generation Z in e-commerce: Comparison of purchasing habits in e-commerce of generations X, Y and Z. *Yaşar Üniversitesi E-Dergisi*, 20(78), 181-199.

Ahmed, R. R., Ali, S. S., & Top, C. (2023). The impact of trust and perceived risk on online purchase intention in the Kurdistan region of Iraq. *Kurdistan Journal of Business and Management*, 11(3), 45-62.

Alghamdi, S., & Nor, K. M. (2023). Privacy protection policies and their role in enhancing trust and participation in e-commerce: Evidence from Saudi Arabia. *Saudi Journal of Electronic Commerce*, 8(2), 112-130.

Alkhaffaf, M., Alshurideh, M., & Alzoubi, H. M. (2024). The effect of trust on the intention to use electronic payment systems in the UAE. *International Journal of Business and Digital Economy*, 15(1), 77-95.

Askarifar, K. (2022). The mediating role of perceived risk in the relationship between return policies and e-trust: A cross-country study of Iran and Iraq. *Journal of Islamic Marketing and E-Commerce*, 13(4), 210-228.

Başer, B. (2026). Consumption Narratives in the Digital World: Digital Experiences of Generations X, Y, and Z. In Developing Digital Narratives in Marketing Communication (pp. 177-198). IGI Global Scientific Publishing.

Chatham House. (2025). Why Iraq must embrace a digital-economy strategy. Kalam.

DataReportal. (2025). Digital 2026: Iraq. DataReportal – Global Digital Insights.

Davis, F. D. (1989). Perceived usefulness, perceived ease of use, and user acceptance of information technology. *MIS Quarterly*, 13(3), 319-340.

EIS MENA. (2024). Iraq's demographic profile. EIS MENA Research.

Farajpour, R., Amerinia, M., & Babaei, D. (2024). Applying the rules of competition law in Iranian automobile industry. *Journal of Modern Legal Research*, 6(19), 87–107. https://doi.org/10.22034/MRAL.2023.2002937.1473

Farajpour, R., Amerinia, M., & Gorginia, M. (2024). Ethical requirements in the approval process of EU Artificial Intelligence Act. *Quarterly Journal of Legal Studies of Cyberspace*, 3, 37–53. https://doi.org/10.71488/cyberlaw.2025.1127854

Fayyadh, I. G. (2025). Digital economy impact on e-commerce and consumer behaviour in Iraq. *Proceedings of International Conference on Applied Innovation in IT*, 13(5), 1023-1029.

Fornell, C., & Larcker, D. F. (1981). Evaluating structural equation models with unobservable variables and measurement error. *Journal of Marketing Research*, 18(1), 39-50.

Geetha, V. (2025). Students' behavioural intention towards mobile technology for online shopping. *International Journal of Electronic Marketing and Retailing*, 16(1), 67-78.

Hair, J. F., Risher, J. J., Sarstedt, M., & Ringle, C. M. (2019). When to use and how to report the results of PLS-SEM. *European Business Review*, 31(1), 2-24.

Ipsos. (2025). Spotlight Iraq: Online shopping behaviour & attitudes. Ipsos.

Irgui, A., & Qmichchou, A. (2024). The impact of e-trust on consumer loyalty in mobile commerce: Evidence from Morocco. *African Journal of Information Systems and Technology*, 9(2), 88-105.

Kaur, J., et al. (2025). When technology signals trust: Blockchain vs. traditional cues in cross-border cosmetic e-commerce. DOAJ, 1-15.

Mayer, R. C., Davis, J. H., & Schoorman, F. D. (1995). An integrative model of organizational trust. *Academy of Management Review*, 20(3), 709-734.

Preacher, K. J., & Hayes, A. F. (2008). Asymptotic and resampling strategies for assessing and comparing indirect effects in multiple mediator models. *Behavior Research Methods*, 40(3), 879-891.

Ringle, C. M., Wende, S., & Becker, J. M. (2022). SmartPLS 4. SmartPLS GmbH.

Sharma, N., & Dutta, N. (2025). Generational dynamics of omnichannel customers: Analysing shopping preferences across diverse product types. International Journal of Retail & Distribution Management.

Venkatesh, V., Morris, M. G., Davis, G. B., & Davis, F. D. (2003). User acceptance of information technology: Toward a unified view. *MIS Quarterly*, 27(3), 425-478.

Vo, V. B., Nguyen, T. H., & Tran, Q. H. (2023). The determining role of online trust in purchase intention among Generation Z in Vietnam. *Asian Journal of Consumer Behavior*, 7(3), 134-150.

Vuong-Bach Vo, T., Le, D. T., & Pham, H. L. (2023). The dual role of online trust as mediator and moderator between self-efficacy and online purchase intention. *Pacific Journal of E-Commerce Research*, 12(4), 201-220.

Yıldırım, S. (2024). Consumption narratives in the digital world: Digital experiences of generations X, Y, and Z. IGI Global.

Zaheer, M. A., Anjum, T., Díaz Tautiva, J. A., & Heidler, P. (2024). Digital transformation of enterprises to enhance sustainability: how does the reputation of digital applications influence the attributes of E-commerce. *Sustainability*, 16(17), 7365.

Zaheer, M. A., Anwar, T. M., Iantovics, L. B., Manzoor, M., Raza, M. A., & Khan, Z. (2024). Decision-making model in digital commerce: Electronic trust-based purchasing intention through online food delivery applications (OFDAs). Journal of Trade Science, 3(220-242), 220-242.

New Research in Islamic Humanities Studies
Online ISSN : 2980 - 8944
https://api.lu.ac.ir/
Lorestan University

Interdisciplinary Knowledge: The Overlooked Element in In-Service Training Curricula for Iranian Secondary School Teachers

Roghayeh Haghiri[1], **Nematollah Mousapour**[2] ✉, **Hossein Zainalipour**[3], and **Elham Shahabpour**[4]

1. PhD student, Department of Educational Sciences, Faculty of Humanities, University of Hormozgan, Bandar Abbas, Iran. Email: haghiri29665@gmail.com
2. Corresponding Author, Full professor, Department of Educational Sciences, Faculty of Humanities, University of Hormozgan, Bandar Abbas, Iran. Email: n.mousapour@hormozgan.ac.ir
3. Associate Professor, Department of Educational Sciences, Faculty of Humanities, University of Hormozgan, Bandar Abbas, Iran. Email: hzainalipour@hormozgan.ac.ir
4. Assistant Professor, Department of Physical Education, Faculty of Humanities, University of Hormozgan, Bandar Abbas, Iran.. Email: e.shahabpour@hormozgan.ac.ir

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received 26 September 2025
Received in revised form 26 November 2025
Accepted 05 January 2026
Available online 15 January 2026

Keywords:
content analysis,
curriculum,
In-service training,
interdisciplinary knowledge,
teachers' teaching competence

ABSTRACT

Objective: The objective of this paper is to identify the teaching/instructional competencies of secondary school teachers in Iran.

Method: This research employed a synthesis research method utilizing the Attride Stirling thematic analysis approach. To achieve this objective, relevant domestic and international articles pertaining to the "teaching ،instructional competencies of secondary school teachers" were selected and refined from eight national and international databases covering the period from 2010 to 2022. A criterion-based purposive sampling method was used for article selection. The collected data were analyzed using MAXQDA software, resulting in the identification of one global theme, two organizing themes, and 20 basic themes.

Results: The findings of the study revealed that the teaching/instructional competencies of secondary school teachers comprise two main organizing themes: "effective teaching" and "interdisciplinary knowledge".

Conclusions: Maintaining readiness through in-service training and acquiring new teaching and instructional competencies enables teachers to adapt to prevailing conditions. Accordingly, it is emphasized that in-service teacher training efforts should be focused on these two aforementioned areas. In particular, interdisciplinary knowledge, as a neglected area within Iran's school education system, holds greater significance for pursuit in in-service training activities.

Cite this article: Haghiri, R., Mousapour, N., Zainalipour, H., & Shahabpour, H. (2026). Interdisciplinary Knowledge: The Overlooked Element in In-Service Training Curricula for Iranian Secondary School Teachers. *New Research in Islamic Humanities Studies*, 4 (Special Issue), 1-24. https://doi.org/10.22034/api.2025.2062651.1337

© Author(s) retain the copyright and full publishing rights.
Publisher: Lorestan University.
DOI: https://doi.org/10.22034/api.2025.2062651.1337

Introduction

Teachers play a key role in the learning process of students. When a teacher teaches a discipline separately for each course and there is no link between disciplines, students also perceive the disciplines as separate from each other. However, when the teacher establishes interdisciplinary links with regard to the content of the course, the students learn to develop interdisciplinary links as well. Teachers are therefore the most important agents in implementing the transformative impact of interdisciplinary learning (Kanmaz, 2022). The focus of teacher education has shifted from separate knowledge of content and pedagogy to the concepts of subject matter knowledge (SMK) and pedagogy. It is fair to say that the concept of teacher education is still evolving, but that the SMK and the PCK are essential for effective teaching of science. According to Shulman (1986), PCK is the knowledge needed to make the subject accessible to students, and SMK is the quantity, quality, organization of information and conceptualisation by teachers. Both types of knowledge are key components of a teacher's competences that influence student learning (Yang et al., 2018). Given the rapid development of technology and the transformation of the global economy, the UNESCO Education 2030 Programme stresses the central role of interdisciplinary teaching skills in educational reform, and considers them essential to fostering students' holistic competences and preparing them for future challenges (Wu et al., 2024). Teachers are key to the education system and are the main agents of learning aspiration. They may offer students the opportunity to develop relevant competences through in-service training. In-service training is a key stage in the professional development of teachers. It signifies the transition from novice to experienced teacher. The probationary period, which usually lasts from two to five years, is characterised by professional support and mentoring (Zarei et al., 2023).The period following initial training of novice teachers is recognised as a professional phase in which experienced teachers are actively involved in teaching. Teachers, drawing on their accumulated experience and interaction with the various groups of students, must constantly update their skills. The main cause of concern is the deteriorating quality of education, often attributed to the poor implementation of active learning strategies. This has, consequently, hindered students' academic progress in both classroom and standardized tests. Contemporary classrooms are a challenge for teachers at all levels, including secondary schools. These tasks include basic tasks such as developing effective curricula, delivering material in a proficient manner, using appropriate assessment methods and implementing class management strategies to improve the overall quality of education (Dulo, 2022).

The inclusion of secondary education in the scope of this article is due to its central role as an integral link in the educational continuum, bridging the gap between primary and secondary education. Therefore, any shortcomings at this particular stage may have negative consequences for previous and subsequent levels of education. Moreover, this period is a crucial transitional phase, serving as a nexus between the pursuit of higher education and involvement in the real world. In some national contexts, a significant proportion of secondary school pupils, for various reasons, choose or are forced to enter the labour market immediately after their studies

(Mousapour, 2017). This article therefore aims not only to identify the teaching and learning competences of secondary school teachers, but also to examine their synergistic relationship and collaborative impact in the classroom setting and ultimately to assess their impact on teacher effectiveness and student achievement.

Method

This study used a qualitative research approach and thematic analysis as described in the Attribute-Stirling model. The data was collected through a systematic research approach. Thematic analysis is a well-established method to analyize qualitative data, which involves encoding and analysing information to reveal hidden meanings. The researcheres first looked at all relevant national and international studies and articles, taking into account their year of publication (2010-2022), their geographic coverage (inter-country), and the type of study (peer reviewed journal or book-based). Following this, keywords related to teaching and pedagogical competences were identified. The keywords used to search for literature were: teaching ability, pedagogical ability, professionalisation of teachers, pedagogical ability. The necessary resources were then sourced from international databases (Science Direct, Scopus, Scholar, Taylor & Francis) and from national databases (Specialised Journals Database, Civilica, ACER, EML Net). To ensure the validity of this research, the extracted themes were selected based on theoretical foundations and the reviewed literature. Furthermore, a group of experts in the field (two curriculum planning specialists and one educational management specialist) reviewed these themes. Subsequently, the reliability coefficient was calculated using the two-coder agreement method.

Results

The findings and conclusion sections of the articles were initially coded to ensure the derived codes aligned with the research objectives. In the first step, articles were read line by line and phrase by phrase. Subsequently, initial codes were generated from these sections using MAXQDA10 software. The first round of coding yielded 142 codes (n1), which were refined to 121 codes (n2) in the second round under expert supervision. In the final step, related codes were merged to form basic themes, resulting in the identification of 20 basic themes. This process led to the identification of 2 organizing themes and 20 basic themes. The research findings indicated that "teachers' teaching/pedagogical competencies" comprise two organizing themes: Effective Teaching and Interdisciplinary Knowledge. Effective teaching is the primary finding of this study. Teaching is fundamentally an interpersonal activity. More specifically, it constitutes a systematic and purposeful interaction between the teacher and student in the classroom, facilitating the teaching-learning process (Mousapour, 2017). This construct encompasses several key aspects, including mastery of subject matter knowledge, creating an engaging classroom environment, planning for classroom organization, implementing creativity in instruction, developing instructional scenarios, exercising leadership in the classroom, employing diverse teaching methods, critical analytical skills, the ability to apply TPACK knowledge,

action research proficiency, and lesson study capability. This collection of themes derived from the effective teaching construct represents essential in-service needs for secondary school teachers, which can be integrated into their teaching practices. Given the latest technological advancements, these competencies are beneficial for enriching and refreshing instruction and improving teacher competency quality. Interdisciplinary knowledge is the second key finding of this article. Interdisciplinary knowledge comprises a set of cross-disciplinary knowledge and skills that, alongside teaching competencies, can complement each other as instructional competencies due to their educational nature, thereby enhancing a teacher's instructional quality. When teachers develop their instructional competencies through in-service training, in addition to their teaching competencies, their capabilities expand, enabling them to align their teaching practices with contemporary global changes.

Conclusions

Interdisciplinary knowledge represents a collection of interdisciplinary knowledge and skills that, alongside teaching competencies, can complement each other as educational competencies due to their inherent pedagogical nature. This combination can significantly enhance a teacher's instructional quality. When teachers cultivate their educational competencies through in-service training, in addition to their teaching competencies, their capabilities expand, enabling them to align their teaching practices with global advancements. To definitively prevent stagnation and burnout within this career phase, it is imperative that educators institute modifications in their pedagogical approaches. To this end, identifying teachers' instructional/teaching competencies provides an appropriate avenue for enhancing their professional quality. Teachers must possess competencies that form their fundamental capital for facilitating learning. The primary key to developing high-quality education for in-service secondary teachers is interdisciplinary knowledge (teaching/instructional competencies), which is identified as a missing link in the curriculum for Iranian secondary teachers.

Author Contributions

All authors contributed equally to the conceptualization of the article and writing of the original and subsequent drafts.

Data Availability Statement

Data available on request from the authors.

Acknowledgements

The authors would like to thank the anonymous reviewers for their insightful comments and constructive feedback, which significantly improved the quality of this manuscript. We also extend our gratitude to our colleagues for their valuable discussions and technical support throughout this research.

Ethical Considerations

The authors strictly adhered to the highest standards of research integrity. The authors avoided data fabrication, falsification, plagiarism, and any other form of scientific misconduct.

Funding

This research did not receive any specific grant from funding agencies in the public, commercial, or not-for-profit sectors.

Conflict of Interest

The authors declare no conflict of interest.

پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی
شاپا الکترونیکی: ۸۹۴۴-۲۹۸۰
https://api.lu.ac.ir/
دانشگاه لرستان

دانش میان‌رشته‌ای: عنصر مغفول در برنامه درسی آموزش ضمن خدمت دبیران مدارس متوسطه ایران

رقیه حقیری[۱]، نعمت الله موسی پور[۲] ✉، حسین زینلی پور[۳]، الهام شهاب پور[۴]

۱. دانشجوی دکتری،گروه علوم تربیتی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه هرمزگان، بندرعباس، ایران. رایانامه: haghiri29665@gmail.com
۲. نویسنده مسئول، استاد تمام،گروه علوم تربیتی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه هرمزگان، بندرعباس، ایران. رایانامه: n.mousapour@hormozgan.ac.ir
۳. دانشیار، گروه علوم تربیتی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه هرمزگان، بندرعباس، ایران. رایانامه: hzainalipour@hormozgan.ac.ir
۴. استادیار، گروه تربیت بدنی، دانشکده تربیت بدنی، دانشگاه هرمزگان، بندرعباس، ایران. رایانامه: e.shahabpour@hormozgan.ac.ir

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
مقاله پژوهشی،

تاریخچه مقاله:
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۷/۰۴
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۹/۰۵
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۰/۱۵
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۱۰/۲۵

کلیدواژه‌ها:
آموزش ضمن خدمت،
برنامه درسی،
تحلیل مضمون،
دانش میان رشته ای،
شایستگی معلمی دبیران

چکیده

هدف: هدف مقاله حاضر شناسایی شایستگی‌های تدریسی/ آموزشی دبیران متوسطه ایران است.

روش پژوهش: در این پژوهش از روش سنتزپژوهی و سبک تحلیل مضمون آترایدـاسترلینگ استفاده شد. برای این منظور، مقالات داخلی و خارجی مرتبط با «شایستگی‌های تدریسی، آموزشی دبیران متوسطه» با استفاده از روش نمونه‌گیری هدفمند از نوع ملاک‌محور از هشت پایگاه داده داخلی و خارجی مربوط به سال‌های ۲۰۱۰ تا ۲۰۲۲ انتخاب و پالایش شدند. داده‌ها با استفاده از نرم‌افزار MAXQDA در قالب ۱ مضمون فراگیر، ۲ مضمون سازمان‌دهنده و ۲۰ مضمون پایه مورد تحلیل قرار گرفتند.

یافته‌ها: یافته‌های پژوهش نشان داد که شایستگی‌های تدریسی/آموزشی دبیران متوسطه شامل دو مضمون سازمان‌دهنده «تدریس مؤثر» و «دانش میان‌رشته‌ای» است.

نتیجه‌گیری: حفظ آمادگی در ضمن خدمت و کسب شایستگی‌های جدید تدریسی و آموزشی، سبب انطباق معلمان با شرایط موجود می‌شود. بر این اساس، تأکید می‌شود که کوشش‌های ضمن خدمت معلمان بر این دو موضوع مذکور متمرکز شود. به‌طور ویژه، دانش میان‌رشته‌ای به عنوان یکی از موضوعات مغفول نظام آموزش مدرسه‌ای ایران، دارای اهمیت بیشتری برای پیگیری در فعالیت‌های ضمن خدمت است.

استناد: حقیری، رقیه؛ موسی پور، نعمت الله؛ زینلی پور، حسین و شهاب پور، الهام. (۱۴۰۴). دانش میان‌رشته‌ای: عنصر مغفول در برنامه درسی آموزش ضمن خدمت دبیران مدارس متوسطه ایران. *پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی*، (ویژه نامه) ۴، ۱-۲۴.
https://doi.org/10.22034/api.2025.2062651.1337

ناشر: دانشگاه لرستان.

© نویسندگان.

DOI: https://doi.org/10.22034/api.2025.2062651.1337

مقدمه

معلم نقش مهمی در فرایند یادگیری دانش آموز دارد. تا زمانی که یک معلم در هر درسی به تدریس رشته‌ای جداگانه در فرایند فعالیت کلاسی خود مشغول باشد و هیچ ارتباطی بین رشته‌ها ایجاد نکند، دانش آموزان قطعاً به مانند معلم، رشته‌ها را جدا از هم می‌دانند. با این حال، هنگامی که معلم روابط بین رشته‌ای را برای محتوای درسی برقرار می‌کند، دانش آموزان نیز یاد می‌گیرند که ارتباطات بین رشته‌ای برقرار کنند. بنابراین معلمان مهم‌ترین عامل در فرایند تحقق آموزش میان رشته‌ای هستند (کانماز[1]، ۲۰۲۲: ص۲۰۲). به عبارتی در این موقعیت «تمرکز دانش معلم از دانش محتوایی جداگانه و دانش آموزشی به مفاهیم شولمن[2] (۱۹۸۶) همچون دانش پداگوژی [3] محتوایی و دانش عمومی تربیتی تغییر کرده است و منطقی است که بگوییم مفهوم دانش معلم در حال تکامل است. مسلماً این دو دانش برای آموزش موثر توسط معلم ضروری است» (یانگ[4]،۲۰۱۸: ص ۲۶۴).

با توجه به توسعه سریع فناوری و دگرگونی اقتصاد جهانی، دستورکار آموزش ۲۰۳۰ سازمان آموزشی، علمی و فرهنگی سازمان ملل متحد [5] (یونسکو) بر نقش محوری توانایی‌های آموزشی میان رشته‌ای تاکید می‌کند. توانایی تدریس میان رشته‌ای برای دبیران، جهت ترکیب دانش از زمینه‌های مختلف، طراحی برنامه‌های درسی بین رشته‌ای و افزایش توانایی تفکر بین رشته‌ای ضروری است» (وو و همکاران[6]، ۲۰۲۴). لذا دبیران به عنوان یکی از ارکان مهم نظام آموزشی و مهم‌ترین عامل تحقق آرمان‌های تربیتی، می‌توانند فرصت‌هایی را در این زمینه از طریق دریافت آموزش‌های ضمن خدمت مرتبط با این شایستگی‌ها، در اختیار دانش آموزان قرار دهند.

یکی از مراحلی که معلمان در نظام آموزشی سپری می‌کنند دوره ضمن خدمت می‌باشد. این مرحله، دوره‌ای است که معلم از نومعلمی گذر کرده و به دوره‌ای از معلمان مجرب و باسابقه کاری تبدیل شده است. دوره نومعلمی معمولاً تحت پوشش مراقبت‌ها و حمایت‌های حرفه‌ای قرار دارد و زمان آن بین ۲ تا ۵ سال است (زارعی و همکاران، ۱۴۰۰). براین‌اساس، دوره بعد از نومعلمی را می‌توان زمانی قلمداد کرد که معلم به‌عنوان شخص باتجربه در حال تدریس و انجام وظایف شغلی خود است که در واقع آن را دوره ضمن خدمت معرفی می‌کنند. در این دوره، معلمان باتوجه‌به تجربه‌ای که در مسیر معلمی کسب کرده‌اند و نسل‌های دانش‌آموزی مختلفی که گذرانده‌اند، در شایستگی‌هایی که دارند و باید ایجاد کنند، نیاز به به‌روزرسانی دارند. از سوی دیگر کیفیت آموزش تحت‌تأثیر اجرای ضعیف راهبردهای تدریس و یادگیری فعال قرار گرفته است. در نتیجه، پیشرفت تحصیلی دانش‌آموزان در امتحانات کلاسی و سراسری بهبود نیافته است. در کلاس‌های امروزی، معلمان در تمام سطوح، از جمله سطح متوسطه، در انجام وظایف حرفه‌ای مانند تهیه یک برنامه آموزشی مؤثر، ارائه/اجرای مؤثر موضوع درسی، استفاده از تکنیک‌های ارزشیابی مناسب، و به‌کارگیری استراتژی‌های مدیریت کلاس درس برای بهبود کیفیت با مشکلاتی مواجه هستند (دولو[7]،۲۰۲۲).

در بحث از شایستگی‌های معلمان، پردازش‌های متعددی از عناوین این نوع شایستگی‌ها پدیدآمده است (گس نیوسام[8]، ۲۰۱۵؛ دانشگاه کمبریج[9]، ۲۰۱۷؛ کارلسون و دهلر[10]۲۰۱۹؛ هیوم، کوپر، بوروفسکی[11]، ۲۰۲۰) که بنیاد آن‌ها به نظریه شولمن (۱۹۸۶) بازمی‌گردد. ایشان شایستگی های معلم را به هفت دسته تقسیم کرده است که شامل: دانش موضوعی یا

1. Kanmaz
2. Shulman
3. Pedagogical knowledge
4. Yang et al
5. United Nations
6. Wu et al
7. Dolu
8. Gus Newsom
9. Cambridge University
10. Carlson and Dahler
11. Borovsky

محتوایی، دانش محتوایی تربیتی یا پداگوژی محتوایی، دانش عمومی تربیتی، دانش برنامه درسی، دانش دانش‌آموز، دانش درباره موقعیت تربیتی و هفتمین شایستگی، دانش درباره هدف‌ها، مقاصد و ارزش‌های تربیتی و زمینه‌های تاریخی و فلسفی می باشد (احمدی و همکاران، ۱۳۹۵: ص۸).

در میان شایستگی‌های معلمان در دوره خدمت، شایستگی‌های تدریسی یکی از مهم‌ترین عوامل موفقیت در فرایند آموزشی محسوب می‌گردد. مفهوم شایستگی‌های تدریس توسط شولمن (۱۹۸۷) آغاز شده است که نشان می‌دهد بدنه دانش معلم شامل دانش موضوع و آموزش، از جمله دانش محتوای آموزشی است (هندریانتو و همکاران[1]، ۲۰۲۱). شولمن (۲۰۰۴)معتقد است که بعد از گذشت سی‌سال پژوهش در زمینه تدریس در کلاس درس، این موضوع اغلب پیچیده، چالش‌برانگیز و اغلب نیازمند فعالیت دقیق و هوشمندانه است (محمد جانی و همکاران، ۱۴۰۲). «شایستگی‌های تدریسی جنبه اکتسابی دارند که بخشی از آن در حین آموزش حرفه معلمی کسب می‌شود و بخشی نیز حاصل تجارب شخصی و گروهی است که از آن با عنوان دانش بومی، دانش حاصل از تجارب زیسته معلم یاد می‌شود» (کشاورزی و همکاران، ۱۴۰۰).

شایستگی‌های تدریس دبیران را می‌توان به شش دسته تقسیم کرد که عبارتنداز:

الف) برنامه‌ریزی تدریس: برنامه‌ریزی تدریس یک جنبه اساسی برای معلمان قبل از انجام فرایند یاددهی – یادگیری در کلاس درس است. این به توانایی معلم در طراحی آموزش با شناسایی اینکه چه کسی تدریس خواهد کرد، چه چیزی تدریس خواهد شد و در کجا تدریس خواهد شد، مرتبط است.

ب) کاربرد برنامه درسی: معلمان باید بتوانند برنامه درسی را به‌صورت مفهومی ساده به کار گیرند، اما باید اهداف یادگیری را به دست آورند. کاربرد برنامه درسی مجموعه‌ای از رویدادهای پیش‌طراحی است که نتیجه آموزشی را برای دانش‌آموزان به دست می‌آورد. معلمان باید توانایی تجهیز برنامه درسی در طراحی راهبردهای آموزشی را داشته باشند. همچنین آگاهی معلمان دررابطه‌با محیط و توسعه برنامه درسی مورد نیاز است. روش تدریس مورد استفاده معلمان، ادغام برنامه درسی در موقعیت یادگیری تدریس را تعیین می‌کند.

دانش‌آموزشی: معلمان واجد شرایط و شایسته از ملزومات مهم آموزش قرن ۲۱ هستند. از معلمان بیشتر انتظار می‌رود که یاور دانش آموزان خود باشند. معلمان باید دانش آموزشی برای طراحی استراتژی‌های آموزشی داشته باشند. این به حرفه‌ای بودن معلمان مربوط می‌شود. آنها باید قبل از آموزش به دانش آموزان خود به مواد و مفاهیم تسلط داشته باشند.

ه) استفاده از تکنولوژی: امروزه توانایی تدریس با استفاده از فناوری از جنبه‌های بسیار مهمی برخوردار است. آموزش تغییر کرده و آموزش یادگیری به طرق مختلف شکل‌گرفته است. آموزش از راه دور واقعاً اتفاق افتاده است و نیاز به توانایی معلمان در مهارت‌های فناوری دارد. معلمان باید بتوانند استراتژی‌های آموزشی را در نسخه آنلاین طراحی کنند تا نیازهای یادگیری دانش‌آموزان را برآورده کنند. فناوری دسترسی بیشتری را برای معلمان برای بهبود مهارت‌ها و دانش خود در تدریس فراهم می‌کند.

و) محیط کلاس درس: محیط فیزیکی کلاس درس مانند روشنایی، چیدمان صندلی، تمیزی و دما باعث می‌شود دانش‌آموزان برای مطالعه راحت باشند.

ی) صلاحیت اجتماعی: شایستگی اجتماعی برای سازگاری معلمان در محیط کار مهم است. این امر به عوامل بیرونی مرتبط است که ممکن است بر فرایند یادگیری تأثیر بگذارد. معلمان باید بتوانند محیط اجتماعی را مدیریت کنند. همچنین شامل ارتباط معلمان با مدیران، کارکنان اداری مدرسه، سایر معلمان و والدین می‌شود. این شایستگی نقش مهمی در مدیریت کلاس دارد؛ زیرا دانش‌آموزان، معلمان خود را در بیرون مشاهده می‌کنند. آنها به معلمانی که ارتباط خوبی دارند و توسط جوامع مدرسه پذیرفته شده‌اند احترام می‌گذارند (هندریانتو و همکاران، ۲۰۲۱: ۳۶۴-۳۶۶).

1. Handrianto et al

ارتقای شایستگی معلمان، به‌ویژه برای معلمانی که برای مدت طولانی به طور فعال در مدرسه تدریس می‌کنند، همچنین برای تازه کردن آنها با آخرین دانش، دسترسی آنها به اساتید به‌عنوان افراد شایسته و فراهم‌کردن فرصت‌ها در استفاده از امکانات و زیرساخت‌های مدرن در دانشگاه‌ها بسیار مهم است. شایستگی در رعایت استانداردهای تدریس حرفه‌ای برای تنظیم فعالیت‌های یادگیری با نیازهای دانش‌آموزان مطابق با پیشرفت‌های فن آوری مورد نیاز است (سیتومورانگ و همکاران[1]، ۲۰۲۲: ۶۷۶). بسیار ضروری است که معلم برای به دست آوردن نتایج مطلوب دانش آموزان، عملکرد موثری داشته باشد و این مستلزم استفاده موثر و مناسب از مهارت‌های تدریس در کلاس است. در جهان در حال تغییر، نقش معلمان نیز تغییر خواهد کرد. از اینرو مطالبات جدید اجتماعی نسبت به آموزش و پرورش و معلمان، مدارس را به نهادهایی با اهداف مدرن تبدیل می‌کند (جرار احمد و خان[2]،۲۰۱۶). بنابراین معلمی که در دوره حین خدمت فعالیت می‌کند اولین مهارتی که نیاز است به آن توجه کند شایستگی‌های تدریسی می‌باشد.

حرفه‌ای شدن معلمان بر جنبه‌های تکنیکی و حرفه‌ای تدریس و ارتقای موقعیت اجتماعی متمرکز است. معلم حرفه‌ای باید درک عمیق‌تری از دانش محتوایی، رشد دانش آموز، سبک‌های یادگیری، راهبردهای تدریس و مجموعه‌ای جدید از ارزش‌ها همراه با احترام به تفاوت‌های فردی، همکاری با سایر همکاران و گرفتن بازخورد مداوم از تدریس و قابلیت هدایت و تغییر و ارتباط موثر داشته باشد (عبداللهی و صفری، ۱۳۹۴). کیفیت تدریس تنها به مدرک و بینش معلم محدود نمی‌شود؛ بلکه به مهارت‌های تدریس، توانایی در به کارگیری راهبردهای تدریس، انتخاب روش‌های خلاقانه و رسانه برای تدریس و غیره نیز مرتبط است (هارتینی و همکاران[3]، ۲۰۱۸). بنابراین آنچه فرایند تدریس و یادگیری را بهبود می‌بخشد، شایستگی‌های آموزشی است. این شایستگی به صورت مستقیم و غیر مستقیم ۱۱و اجرای آموزشی، ارزیابی نتایج یادگیری وتوسعه فراگیران برای به فعلیت رساندن پتانسیل آنها می‌باشد» (حکیم[4]، ۲۰۱۵). این شایستگی، معلمان را ملزم می‌کند که در به کارگیری یادگیری‌های موجود مانند توانایی تنظیم یادگیری، درک یادگیری، ارزشیابی و توسعه یادگیری مهارت داشته باشند (هارتینی و همکاران، ۲۰۱۸). از نظر شولمن بین دانشی که معلمان دارند و دانشی که آنها در حین تدریس به کار می‌برند شکاف وجود دارد. از نظر او مهم‌ترین مولفه ی دانش معلمان همانا دانش محتوای آموزشی است که آن هم به نوبهٔ خود ترکیبی از دانش محتوای درسی و دانش آموزشی است (محمدجانی و همکاران، ۱۴۰۲).

بنابراین این دو شایستگی مکمل هم و به عنوان یک دانش میان رشته‌ای برای ارتقا و بروز رسانی یک معلم در دوره حین خدمت عمل می‌کند. مک فیل[5] (۲۰۱۸) به نقل از تونتی و لنتیلون کستنر[6] (۲۰۲۲: ص ۳) بر عنصر میان رشته‌ای بودن آموزش تاکید می‌کند و بیان می‌دارد: «هم آمیزی موضوعات مختلف در تدریس و آموزش با نام‌های مختلف شناخته می‌شود (بین رشته‌ای، بین موضوعی، متقابل رشته‌ای، متقابل درسی، تدریس تحقیقی جامع، ادغام برنامه درسی».

در این مقاله توجه و پرداختن به دوره متوسطه نیز به سبب آن است که آموزش متوسطه یکی از حلقه‌های زنجیر آموزشی است، حلقه‌ای که آموزش ابتدایی را به آموزش عالی پیوند می‌دهد. مسلم است که وجود هر گونه ضعف در این حلقه می‌تواند تاثیری ناخوشایند بر هر دو حلقه قبل و بعد داشته باشد. همچنین این دوره یک دوره برزخ یا یک دوره انتقالی است. به عبارتی دیگر دوره انتقال میان آموزش و زندگی است زیرا در بعضی از کشورها اکثریت دانش آموزان دوره متوسطه به دلایل گوناگون مایل و یا ناگزیر از ورود به دنیای کار جهت تامین زندگی خود، پس از اتمام دوره متوسطه هستند (موسی پور، ۱۳۹۶، ص ۶۱). در این دوره دانش آموز درگیر انواعی از آموختنی ها از برنامه درسی می شود، از برنامه درسی قصدشده تا پنهان و پوچ. «برنامه درسی قصدشده شامل نقشه و طرح فعالیت تدریس و آموزش است، برنامه درسی پنهان به آنچه که یادگیرنده از تعاملات یاد می گیرد، به جای یادگیری از آنچه که به طور رسمی برای تدریس

1. Situmurang et al
2. Jarar Ahmad & Khan
3. Hartini
4. Hakim
5. McPhail
6. Tonnetti, B., & Lentillon-Kaestner, V

تعیین شده است، شامل فضا، قوانین، قواعد و رفتارها و امور جاری است که در سطح مراکز آموزشی غالب است و از آنها چیزهایی یاد گرفته می شود (موسی پور، ۱۳۹۸). در برنامه درسی پوچ آنچه دانش آموزان در مدرسه از طریق برنامه درسی آشکار و پنهان، فرصت یادگیری آن را می یابند و یا به علت جای نگرفتن در برنامه درسی امکان یادگیری آن را نمی یابند (مهرمحمدی، ۱۳۹۷، ص۱۴۹).

بنابراین هدف این مقاله پاسخ به این سوال اصلی است که شایستگی های تدریسی و آموزشی دبیران متوسطه کدام است و چه رابطه و همکاری بین دو شایستگی به عنوان دانش میان رشته ای وجود دارد؟

پیشینه پژوهش

سیتومورانگ و همکاران (۲۰۲۲) پژوهشی با عنوان اجرای نوآوری‌های یادگیری برای بهبود شایستگی معلم در آموزش ضمن خدمت انجام دادند. نتایج پژوهش نشان داد: اجرای نوآوری‌های یادگیری برای بهبود شایستگی معلمان ضمن خدمت از طریق همکاری با دولت‌های محلی انجام می‌گردد. نوآوری‌های یادگیری از طریق ارائه مواد آموزشی نوآورانه و تنظیم سناریوهای یادگیری انجام شده است. نتایج پژوهش نشان داد که مواد آموزشی توسعه یافته در تسهیل یادگیری فعالانه بسیار موثر است. هندریانتو و همکاران (۲۰۲۱) پژوهشی با عنوان استفاده از مدلADDIE برای طراحی راهبردهای آموزشی برای ارتقای شایستگی تدریس معلمان دوره متوسطه انجام دادند. نتایج پژوهش نشان داد که این مدل نقش مهمی در ارتقای شایستگی معلمان برای طراحی راهبردهای آموزشی موثر معلمان دوره متوسطه دارد. شایستگی‌های بدست آمده شامل: برنامه ریزی تدریس، کاربرد برنامه درسی، دانش آموزشی، استفاده از تکنولوژی، محیط کلاس درس، صلاحیت اجتماعی بود. هارتینی و همکاران (۲۰۱۸) پژوهشی با عنوان مدل توسعه شایستگی آموزشی معلم انجام دادند. نتایج نشان داد که جندین مدل جهت توسعه شایستگی‌های آموزشی معلمان وجود دارد که شامل: مدل مدیریت مدرسه محور، درس پژوهی، انجمن آموزشی آنلاین، مدل داربست، بهبود کیفیت معلمان (TQI) می باشد. جراراحمدو خان (۲۰۱۶) پژوهشی با عنوان بررسی صلاحیت تدریس معلمان دوره متوسطه در رابطه با صلاحیت تحصیلی، جریان و نوع مدرسه آنها انجام دادند. نتایج نشان داد که معلمان دولتی برا اساس شایستگی تدریس نسبت به معلمان خصوصی تسلط بیشتر و برنامه ریزی بهتر و مدیریت کلاس دارند. همچنین برخی معلمان واجد شرایط نسبت به سایر معلمان توانمدتر نیستند. آنها دانش محتوا دارند اما مهارت‌های ارتباطی و مدیریت کلاس درس خوبی ندارند. اما برخی معلمان تازه فارغ التحصیل در امر تدریس مهارت زیادی دارند. ولی دانش محتوایی، قابلیت‌های آموزشی و حرفه‌ای ندارند. حکیم (۲۰۱۵) پژوهشی با عنوان « میزان شایستگی هایآموزشی، شخصیتی، حرفه‌ای و اجتماعی در عملکرد یادگیری» انجام داد. نتایج نشان داد: این شایستگی ها تاثیر معناداری در بهبود و کیفیت یادگیری دانش آموزان دارد. سهم همه شایستگی‌های تدریس به طور همزمان در بهبود کیفیت عملکرد در فرایند یادگیری مهم بوده است. سبحانی نژاد و زمانی منش (۱۳۹۱) پژوهشی با موضوع «شناسایی ابعاد معلم اثربخش و اعتبارسنجی مولفه های آن توسط دبیران دوره متوسطه شهر یاسوج» انجام دادند. نتایج پژوهش نشان داد: ابعاد معلم اثربخش از دیدگاه دبیران به ترتیب شامل ابعاد شخصیتی، ارزشیابی، تدریس و مدیریت کلاس درس می باشد. نتایج جانبی نیز نشان داد که دبیران زن به طور معناداری به بعد ارزشیابی معلم اثربخش توجه ویژه داشته‌اند و بر حسب متغیر سابقه خدمت، تفاوت معناداری نیز مشاهده نشد. پژوهش‌های زیادی در مورد شایستگی‌های تدریسی و آموزشی انجام شده است و هیچ گونه انکاری برای این موضوع نیست. اما این مقاله به صورت میان رشته‌ای به بررسی شایستگی‌های تدریسی وآموزشی و بررسی تاثیرات این دو مهارت در فعالیت کلاسی معلم می‌پردازد که این موضوع دارای نوآوری خاصی است که کمک بزرگی به دبیران متوسطه در دوره حین خدمتشان می‌کند و دبیران را از تدریس‌های تکراری و سنتی دور خواهد کرد.

روش پژوهش

رویکرد این پژوهش کیفی است و از روش تحلیل مضمون سبک آتراید – استرلینگ[1]، جهت تحلیل داده‌هااستفاده شده است. روش جمع آوری اطلاعات از نوع سنتزپژوهی می‌باشد. روش‌های تحقیق کیفی در علوم اجتماعی طراحی شده است تا محققان بتوانند به مطالعه پدیده‌های اجتماعی و فرهنگی بپردازند (موسی پورو صفرنواده، ۱۳۹۸). یکی از روش‌های تحلیل اطلاعات کیفی روش تحلیل مضمون است. تحلیل مضمون، عمل کدگذاری و تحلیل اطلاعات باهدف دستیابی به معانی نهفته در اطلاعات کسب شده می‌باشد. این نوع تحلیل در وهله اول به دنبال الگویابی درداده است. فرایند تحلیل مضمون در سه مرحله انجام می‌شود که شامل: الف: تجزیه و توصیف متن (آشناشدن با متن، ایجاد کدهای اولیه و کدگذاری، جستجو و شناخت مضامین)، ب: تشریح و تفسیر متن (ترسیم شبکه مضامین، تحلیل شبکه مضامین)، ج: ادغام و یکپارچه کردن مجدد متن (تدوین گزارش) (موسی‌پور و صفرنواده، ۱۳۹۸). در این روش، سه نوع مضمون با عناوین فراگیر، سازمان‌دهنده و پایه استخراج می‌شود. مضمون فراگیر در کانون شبکه مضامین قرار می‌گیرد و معرف کلی‌ترین مضمون است، مضمون سازمان‌دهنده، واسط مضامین فراگیر و پایه است و مضمون پایه، مبین نکته مهمی در متن است و با ترکیب آنها، مضامین سازمان‌دهنده ایجاد می‌شود (موسی‌پور و صفرنواده، ۱۳۹۸). به جهت اینکه فرایند تحلیل مضمون با دقت و سرعت بیشتری صورت گیرد، از نرم افزار MAXQDA10 استفاده شده است. نرم افزار مکس کیو دی ای نرم افزار حرفه‌ای برای انجام تحلیل داده‌های کیفی و روش‌های ترکیبی و تحلیل آمیخته است. این نرم افزار برای اولین بار در سال ۱۹۸۹ منتشر شده است و با روشی قدرتمند، ابتکاری و آسان دارای سابقه طولانی در کمک به محققین برای انجام تحلیل پروژه‌های تحقیقاتی موفق می‌باشد. البته این نرم افزار به عنوان دستیار محقق محسوب می‌شود و اقدامات اصلی را خود محقق انجام می‌دهد.

در ابتدای کار کلیه مطالعات و مقالات خارجی و داخلی بر اساس سال انتشار (۲۰۱۰ تا ۲۰۲۲)، حیطه جغرافیایی (سراسر دنیا)، نوع سند (پژوهش‌هایی که در یک مجله یا کتاب معتبر به چاپ رسیده باشد) مورد توجه پژوهشگر قرار گرفت. سپس کلید واژه‌های مربوط به شایستگی‌های تدریسی و آموزشی مدنظر قرار گرفت و در کنار آن کلیه مقالاتی که عمل معلمی را به نوعی نشان می‌دهد لحاظ گردید.

کلیدواژه‌های انگلیسی: Educational Competencies of teacher, The Teacher Competency, Professionalization of Teachers, Teaching Competencies. کلیدواژه‌های فارسی: از معادل کلید واژه‌های انگلیسی در جستجوی فارسی استفاده شد. (شایستگی معلم، شایستگی‌های آموزشی برای معلمان، حرفه‌ای شدن معلمان، شایستگی‌های تدریس، دانش معلمی،). سپس از طریق پایگاه‌های اطلاعاتی خارجی (Science Direct, Scopus, Scholar, Taylor & Francis) و داخلی (پایگاه مجلات تخصصی نور، سیویلیکا، پایگاه علمی جهاد دانشگاهی، علم نت) منابع مورد نیاز تهیه شدند. در این مرحله از بین مقالات خارجی که به زبان انگلیسی بود و کلید واژه‌های مورد نظر در آن مشاهده شد ۸۰۰ مقاله خارجی و ۴۰ مقاله فارسی جهت بررسی، دانلود شد. مطالعه مقالات، با عنوان و چکیده آن‌ها شروع شد. در این مرحله، مقالاتی که مربوط به موضوعات غیر مرتبط با موضوع پژوهش بودند، حذف شده و آثاری انتخاب شدند که مربوط به شایستگی‌های تدریسی و آموزشی معلمان متوسطه باشد. همچنین مقالاتی که در مورد معلمان بدو خدمت، پیش از خدمت وابتدایی پرداخته بودند نیز در این مرحله حذف شدند. از مجموع ۸۰۰ مقاله خارجی مورد بررسی ۸۷ مقاله و از ۴۰ مقاله فارسی ۲۵ مقاله ملاک ورود به پژوهش را کسب نمودند. در گام بعدی، علاوه بر عنوان و چکیده، مقدمه، یافته‌ها و بحث و نتیجه گیری مقالات مورد بررسی قرار گرفت که در نهایت ۱۶ مقاله خارجی و ۱۴ مقاله فارسی جمعاً ۳۰ مقاله در مرحله بررسی نقادانه متون، ملاک ورود به پژوهش را کسب نمودند و برای اشباع نظری از ۴ مقاله

1. Atrride - Sterling

دیگر استفاده شد که به تکرار اطلاعات منجر شد. بنابراین به ۳۰ مقاله مدنظر اکتفا گردیده شد. این معیارها شامل: تشریح شایستگی‌های تدریسی معلمان، تشریح شایستگی‌های آموزشی معلمان بود.

کسب اطمینان از روایی و پایایی: برای کسب اطمینان از روایی پژوهش مدنظر، ضمن اینکه مضامین بدست آمده بر اساس مبانی نظری و منابع مورد بررسی انتخاب شدند، توسط گروهی از متخصصان و خبرگان این حوزه(سه متخصص برنامه ریزی درسی، یک متخصص مدیریت آموزشی) موردبررسی قرار گرفت. سپس با روش توافق دو رمزگذار ضریب پایایی محاسبه شد:

$$Pao=2M/(n1+n2) \rightarrow 2\times 101/\ (142+121) =0.76$$

یافته های پژوهش

سوال اول مقاله، شایستگی‌های تدریسی / آموزشی دبیران متوسطه ایران کدام اند بود. جهت پاسخ به این سوال، پژوهش‌های مرتبط با موضوع مقاله، مورد تحلیل قرار گرفت. در این تحلیل، قسمت یافته‌ها و نتیجه گیری مقالات کدگذاری شد تا کدهای به دست آمده متناسب با اهداف تحقیق باشد. در گام اول، مقالات خط به خط و عبارت به عبارت خوانده شد. سپس با مطالعه قسمت یافته ها و نتیجه گیری مقالات، از طریق نرم افزار MAXQDA10 کدهای اولیه بدست آمد. در مرحله اول کدگذاری، ۱۴۲ کد (n_1) در مرحله دوم تحت نظارت متخصصین ۱۲۱کد (n_2) بدست آمد. در گام آخر، کدهایی که با هم مرتبط بودند، با یکدیگر ادغام شد و مضامین پایه را تشکیل دادند. در نهایت ۲۰ مضمون پایه شناسایی شد. در گام اخر، به گروه بندی مضامین (جدول۱) و ایجاد شبکه مضامین (شکل ۱) پرداخته شد. بنابراین ۲ مضمون سازمان دهنده، ۲۰ مضمون پایه شناسایی شد. جدول (۱) نشان می‌دهد که» شایستگی‌های تدریسی /آموزشی دبیران» از دو مضمون سازمان دهنده، شامل تدریس موثر و دانش چندرشته ای تشکیل شده است. در ادامه به بررسی هر کدام از مولفه ها می‌پردازیم.

تدریس موثر

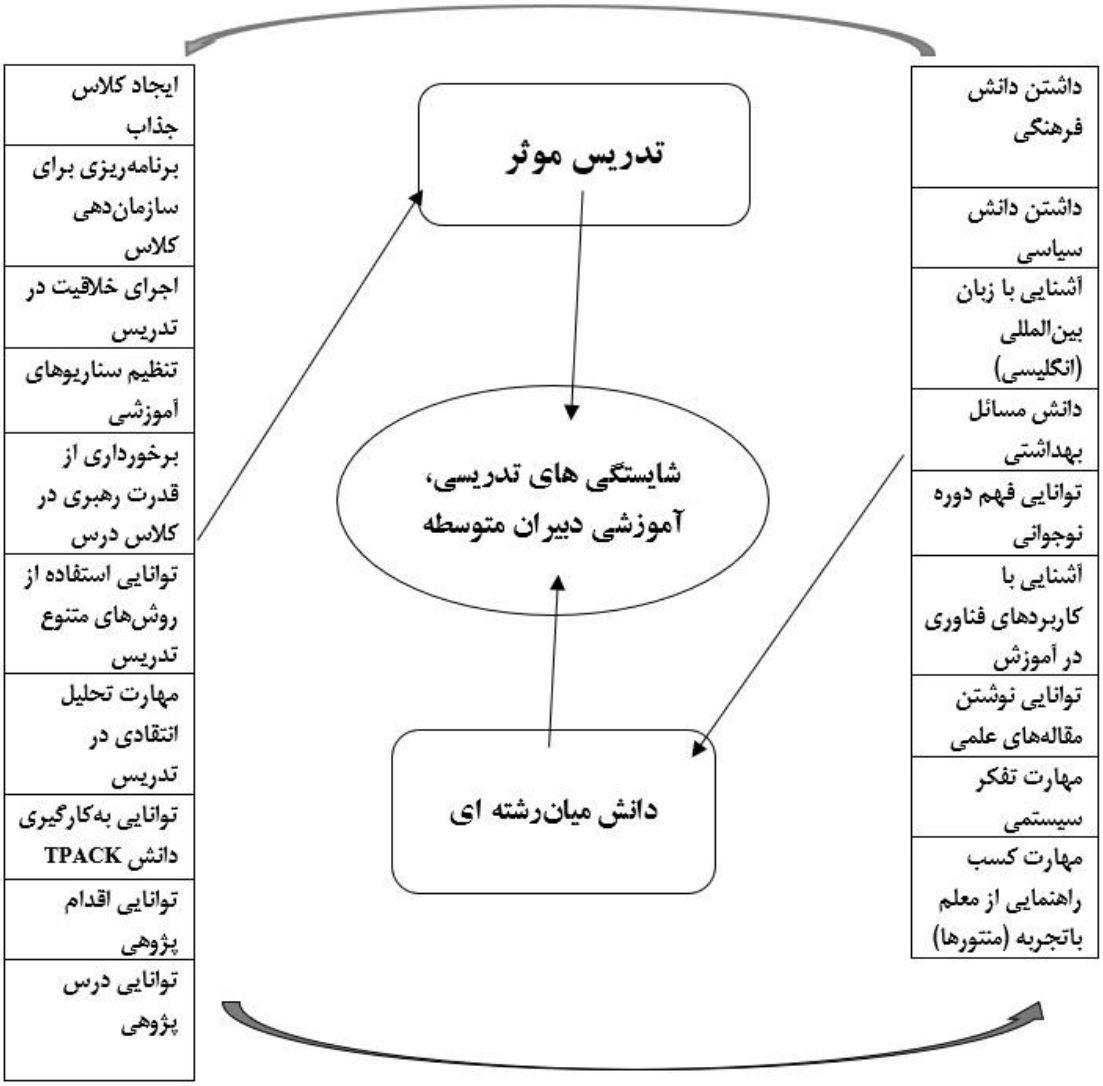
با توجه به جدول (۱)، مولفه ی «تدریس موثر» شامل، تسلط بر دانش موضوعی، ایجاد کلاس جذاب، برنامه‌ریزی برای سازمان‌دهی کلاس، اجرای خلاقیت در تدریس، تنظیم سناریوهای آموزشی، برخورداری از قدرت رهبری در کلاس درس، توانایی استفاده از روش‌های متنوع تدریس، مهارت تحلیل انتقادی، توانایی به‌کارگیری دانش TPACK، توانایی اقدام پژوهی، توانایی درس پژوهی به عنوان مضامین سازمان دهنده می‌باشد. وقتی ازویژگی های تدریس موثر صحبت می‌شود، در واقع صحبت از تدریسی است که دریادگیری تاثیر دارد» (ادیب و همکاران، ۱۳۹۴: ص۱۱۱).

در تدریس موثر، معلم از بهترین روش‌ها برای ارائه مطالب آموزشی استفاده می‌کند. به طوری که ذهن و خلاقیت دانش آموز برانگیخته شود و بتواند علاوه بر درک مطالب در مورد آن‌ها اظهار نظر کند و یا حتی آن‌ها را مورد انتقاد قرار دهد (راستگو و احمدی، ۱۴۰۰). تدریس، فرایندی گروهی و دوطرفه است که در آن یادگیرنده و یاددهنده تحت تاثیر یکدیگر قرار می‌گیرند و دستیابی به تدریس موثر، مستلزم پیوندهای محکم بین اهداف دوره، روش‌های آموزش و یادگیری فراگیران است. در فرایند آموزش، تعلیم و یادگیری به هم مرتبط هستند؛ بنابراین، اثربخشی روش تدریس معلمان منجر به افزایش کیفیت آموزش و در نهایت یادگیری بهتر می‌گردد. تدریس اثربخش در تعاریف تولیدی به مفهوم تغییرات مثبت در حوزه‌های شناختی و روانی- حرکتی و در تعاریف فرایندی بر عمل تدریس (آمادگی و ارائه) تاکید می‌کند (مطلبی نژاد و همکاران، ۱۴۰۲).

جدول ۱. مضامین پایه، سازمان دهنده و فراگیر

مضامین پایه	مضامین سازمان دهنده	مضمون فراگیر
تسلط بر دانش موضوعی	**تدریس موثر**	**شایستگی‌های تدریسی/آموزشی**
ایجاد کلاس جذاب		
برنامه‌ریزی برای سازمان‌دهی کلاس		
اجرای خلاقیت در تدریس		
تنظیم سناریوهای آموزشی		
برخورداری از قدرت رهبری در کلاس درس		
توانایی استفاده از روش‌های متنوع تدریس		
مهارت تحلیل انتقادی		
توانایی به‌کارگیری دانش TPACK		
توانایی اقدام پژوهی		
توانایی درس پژوهی		
داشتن دانش فرهنگی	دانش میان‌رشته ای	
داشتن دانش سیاسی		
آشنایی با زبان بین‌المللی (انگلیسی)		
دانش مسائل بهداشتی		
توانایی فهم دوره نوجوانی		
آشنایی با کاربردهای فناوری در آموزش		
آشنایی با بازی‌های آموزشی		
توانایی نوشتن مقاله‌های علمی		
مهارت تفکر سیستمی		
مهارت کسب راهنمایی از معلم باتجربه		

شکل ۱. شبکه مضامین شایستگی‌های تدریس/آموزشی دبیران متوسطه



دانش میان‌رشته ای

با توجه به شکل (۱) مولفه ی «دانش میان‌رشته‌ای» شامل؛ داشتن دانش فرهنگی، داشتن دانش سیاسی، آشنایی با زبان بین‌المللی (انگلیسی)، دانش مسائل بهداشتی، توانایی فهم دوره نوجوانی، آشنایی با کاربردهای فناوری در آموزش، توانایی نوشتن مقاله‌های علمی، مهارت تفکر سیستمی، مهارت کسب راهنمایی از معلم باتجربه (منتورها) می‌باشد. منظور از این شایستگی این است که معلم ملزم است مجموعه کاملی از شایستگی‌های مختلفی را داشته باشد (سیمونوویچ[1]، ۲۰۲۱). دانش میان رشته‌ای به‌عنوان رویکردی تعریف می‌شود که چند رشته را در کنار هم قرار می‌دهد. این مجاورت به تولید و اطلاعات گسترده‌تر و روش‌های متنوع‌تر منجر می‌شود (یغمایی، ۱۴۰۲). میان رشتگی را بیش از همه به عنوان «بررسی مسئله پژوهش از نقطه نظر رشته‌های مطالعاتی مختلف» (رولاند، ۱۳۸۷) تعریف کرده‌اند. تجربه میان رشته‌ای به مثابه تحولی نظری و روش شناختی در پی تلاقی رشته‌های مختلف برای فهم آن موضوع است (رحمانی و شیخان، ۱۴۰۲: ص ۱۴۲). بنابراین هر چه دانش میان رشته‌ای‌ها در

1. Simonovic

تدریس و کار معلمی به کار گرفته شود، کیفیت فعالیت معلم قوی‌تر خواهد شد و در نتیجه دانش آموزان در مسیر پیشرفت و یادگیری موفق‌تر خواهند شد.

آدامز (۱۹۹۵) دانش فرهنگی را این گونه تعریف می‌کند: «دانش فرهنگی آشنایی با ویژگی‌های فرهنگی منتخب، تاریخ، تاریخ، ارزش‌ها، سیستم‌های اعتقادی و رفتارهای اعضای یک قوم دیگر است». بدون شک ضرورت‌های فرهنگی زیادی وجود دارد که ندریس را به موضوعات و چالش‌های فرهنگی ارتباط می‌دهند و اهمیت دانش جدیدی را در حرفه معلمی و تربیت معلم تحت عنوان «دانش فرهنگی» برجسته می‌سازند. تحرک جمعیت، ارتباطات فرهنگی و بین المللی موجب درهم تنیدگی فرهنگی جوامع شده است و نیاز است که معلمان با فرهنگ جامعه خود آشنا شوند. بنابراین نشان دادن و استفاده از دانش فرهنگی نه تنها در فرایند یادگیری تدریس بلکه در جامعه نیز یکی از مهارت‌های بین فردی است که معلمان باید داشته باشند (محمدجانی و همکاران، ۱۴۰۲). اگر فرهنگ را مجموعه پیچیده‌ای از شناخت‌ها، رسم‌ها، اخلاق، اعتقادها، باورها، هنرها، توانایی‌ها وعادات اکتسابی در نظر بگیریم و انسان را به عنوان عضوی از جامعه بدانیم، دیگر انسان جدای از اجتماع معنا ندارد. انسان آگاهانه یا ناآگاهانه از جامعه تاثیر می‌پذیرد. بنابراین مردم با فرهنگ‌های متفاوت با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کنند، همچنین فرهنگ خودشان و جهان پیرامون خودشان را درک می‌کنند (وکیلی فرد و عباسی جوکندان، ۱۴۰۳: ص ۹). از اینرو دبیران نیازمند توانش ارتباط بینافرهنگی می‌باشند.

از مهمترین فعالیت ها و اقدامات تربیت معلم برای پرورش معلمان به عنوان عاملان سیاسی، افزایش اطلاعات و دانسته های یک معلم در مورد ساختار سیاسی، افزایش فضا و زمینه برای مشارکت نقادانه در مورد سیاست های آموزشی، استفاده از مشارکت معلمان در مدیریت مدرسه و ادارات آموزش و پرورش و همچنین همکاری و کمک به تشکیل انجمن های سیاسی برای گفتمان انتقادی بین معلمان می باشد. در کنار همه این موارد ارائه شده؛ یک معلم باید نسبت به جنبه های سیاسی فعالیت و کار خود آگاهی داشته باشد و با جهان بینی های مطرح در حوزه تعلیم و تربیت آشنا گردد تا بتواند محتواهای آموزشی و نسبت آن ها را به جهان بینی های مطرح نقد کند(زیباکلام و محمدی، ۱۳۹۳).

آموزش بهداشت و ارتقا سلامت باید جز اساسی در آموزش معلمان باشد. معلمین و سایر کارکنان آموزشی با طیف وسیعی از دانش آموزان روبرو هستند و اطلاعات آنان می‌تواند به اصلاح رفتارهای دانش آموزان کمک نماید (ایمانی و همکاران، ۱۳۸۳).

رشد نوجوان پیچیده است. شامل تعامل بین فرایندهای رشد بیولوژیکی و شناختی بنیادی و محیط منحصر به فردی که نوجوان در آن زندگی می‌کند می‌باشد (بل[1]، ۲۰۱۶). نوجوانان به دلیل حس خودباوری و استقلال طلبی ایجادشده در درونشان (هاشم نژاد و همکاران، ۱۴۰۱) نیاز به درک، توجه ویژه و برخورد مناسب دارند. معلمی که بتواند این دوره و مشکلات خاص نوجوانی را بفهمد قطعاً ارتباط موثری با دانش آموزان برقرار می‌کند و در فرایند تدریس خود موفق‌تر خواهد شد.

تکامل سریع فناوری به طور قابل توجهی بر بخش‌های مختلف از جمله آموزش تاثیر گذاشته است. ادغام فناوری در آموزش و تدریس سبب افزایش مشارکت دانش آموزان، بهبود همکاری و توسعه تفکر انتقادی و مهارت‌های حل مساله ارائه می‌دهد. لذا این ادغام برای برآوردن نیازهای نسل دیجیتال و آماده سازی دانش آموزان برای آینده حیاتی است. با این حال بسیاری از معلمان با گنجاندن موثر فناوری در تدریس خود مقاومت می‌کنند که این اقدام مانع از مزایای بالقوه یادگیری دیجیتال برای دانش آموزان می‌شود. عوامل متعددی مانع این اتفاق می‌گردد. این عوامل شامل: آموزش ناکافی، کمبود منابع تکنولوژی، حمایت محدود همتایان و ناکافی بودن فرصت‌های توسعه حرفه‌ای مستمر است (روفی و همکاران، ۲۰۲۳).

یکی از منابع ایجاد و توسعه فهم و دانایی معلمان درمورد پیچیدگی ها و سختی های فرایند آموزش و یاددهی – یادگیری، پژوهش است. معلم به دلیل ویژگی های شغلی که دارد نباید این منبع اطلاعاتی خود را فقط به تلاش ها و کوشش های پژوهشگران و محققان خارج از کلاس درس خود محدود کند. او به عنوان یک فرد حرفه ای باید پژوهش هایی مانند درس پژوهی و اقدام پژوهی را در تدریس خود به کار ببرد تا از این طریق هم مشکلات تدریس خود را حل کند و هم از نتایج به دست آمده در بهبود تدریس خود بهره بگیرد (سرابندی بنجار و همکاران، ۱۳۹۵).

1. Bell

تفکر سیستمی، فرایند شناخت می‌تنی بر تحلیل (تجزیه) و ترکیب در جهت دستیابی به درک کامل و جامع یک موضوع در محیط پیرامون خویش است. این نوع تفکر درصدد فهم کل (سیستم) و اجزای آن، روابط بین اجزا و کل و روابط بین کل با محیط آن (فراسیستم) است. در واقع خلاقیت و نوآوری هایی که معلمان در حوزه کاری خود رقم می‌زنند، بخش مهمی از آن مرهون به کار بردن روش تفکر سیستمی در حیطه کاری خود است. از طرفی هم، آموزش و پرورش هم برای پیشرفت و توسعه بیشتر مدارس باید با نگاه سیستمی به خلاقیت معلمان بیشتر توجه کند و از معلمان بخواهد که با روش سیستمی و نوآورانه به تدریس و آموزش بپردازند (بادبدست و همکاران، ۱۴۰۱).

کسانی که دارای تفکر سیستمی هستند، با موضوعات و مسائل اطراف خود برخوردی سیستمی می کنند و در رفتار خویش همواره به دنبال این هستند که عناصر تشکیل دهنده موضوعات و پیوندهای موجود و مرتبط بین این عناصر را تشخیص دهند. بنابراین فردی که به صورت سیستمی تفکر می کند تنها به دنبال مجموعه ای از خصوصیات و ویژگی های موضوع نیست، بلکه تفکر سیستمی به او کمک خواهد کرد تا به مسائل و موضوعات به شکل جامع و نظامند نگاه کند (پیریایی و گائینی، ۱۴۰۰).

معلم در هر دوره‌ای از خدمت خود که قرار دارد باید از مهارت‌هایی چون کسب راهنمایی از معلمان با تجربه استفاده کند. حمایت و پشتیبانی تنها معطوف به نومعلمان نمی‌باشد بلکه هر معلمی با هر سابقه خدمت نیازمند هدایت و راهنمایی افرادی با تجربیات بالاتر است. سانکار و همکاران[1] (۲۰۲۱) در این حوزه به فعالیت‌های حمایتی کوچینگ[2]، منتورینگ[3] و دوره آموزشی و خدمات پشتیبانی غیر رسمی برای معلمان اشاره دارند. همچنین آشنایی با زبان انگلیسی جهت جستجوی مطالب تخصصی در حوزه دانشی برای یک معلم بسیار اثربخش خواهد بود. بنابراین حداقل آشنایی موضوعی با زبان بین المللی برای یک معلم امری حیاتی می‌باشد.

نتیجه‌گیری

توجه به شایستگی‌های تدریسی/آموزشی دبیران متوسطه نظری سبب بهبود کیفیت تدریس آنها در دوره حین خدمت می‌شود. دوره‌ای که معلم با موانعی همچون: کمبود امکانات آموزشی، فشار کاری، تعداد زیاد دانش آموزان، حقوق و مزایای ناکافی و عدم حمایت و پشتیبانی از سوی مدارس و مراکز آموزشی، همچنین پاسخگو نبودن اطلاعات و اندوخته‌های قبلی مواجه می‌شود. همچنین تاثیر کم آموزش‌ها در پیشرفت شغلی، نبودن ضمانت اجرایی و مقررات حمایتی از دوره‌های آموزشی، نبود یک برنامه آموزشی بلندمدت در طی مراحل شغلی یک معلم، الکترونیکی نبودن آموزش‌ها، عدم توجه به آموزش‌های درون مدرسه‌ای (مانند گروه‌های آموزشی هم پایه و هم رشته)، نبود فرصت بازدید برای معلمان از کلاس‌های همدیگر، پایین بودن میزان فعالیت معلمان در دوره‌های آموزشی، عدم توجه به پایه و موضوع تدریس و فراهم کردن آموزش یکسان برای تمام معلمان(عبداللهی و صفری، ۱۳۹۴: ص ۱۰۵-۱۰۶). قطعاً برای جلوگیری از خطر رکود و فرسودگی در این دوره شغلی، ضروری است که معلمان تغییراتی در فرایند یادگیری و یاددهی خویش ایجاد کنند. برای این کار شناسایی شایستگی‌های تدریسی/آموزشی دبیران مسیر مناسبی برای ارتقا کیفیت آنان فراهم می‌کند. یافته‌های مقاله حاضر نشان می‌دهد که این شایستگی‌ها شامل مولفه های «تدریس موثر» و «دانش میان‌رشته ای» می‌باشد.

تدریس موثر اولین یافته‌ای است که از این مقاله بدست آمد. تدریس در واقع یک فعالیت بین الاشخاصی است. به عبارتی دیگر بین معلم و شاگرد در کلاس درس یک فعالیت نظامدار و هدفمند انجام می‌گیرد که در آن فرایند یاددهی-یادگیری صورت می‌پذیرد (موسی‌پور، ۱۳۹۱). این مولفه دارای مضامینی همچون تسلط بر دانش موضوعی، ایجاد کلاس جذاب، برنامه‌ریزی برای سازمان‌دهی کلاس، اجرای خلاقیت در تدریس، تنظیم سناریوهای آموزشی، برخورداری از قدرت رهبری در کلاس درس، توانایی استفاده از روش‌های متنوع تدریس، مهارت تحلیل انتقادی، توانایی به‌کارگیری دانش TPACK، توانایی اقدام پژوهی، توانایی درس پژوهی می‌باشد. این مجموعه از مضامین حاصل از مولفه تدریس موثر نیازهایی است که معلمان متوسطه در دوره حین خدمت دارند که

1. Sancar et al
2. Coaching
3. Mentoring

می‌شود به صورت ترکیبی در تدریس خود به کار ببرند. با توجه به آخرین پیشرفت‌های تکنولوژی برای غنی سازی و طراوت تدریس و بهبود کیفیت شایستگی معلمان مفید می‌باشد. این یافته‌ها با نتایج تحقیقات هندریانتو و همکاران، (۲۰۲۱)، کشاورزی و همکاران، (۱۴۰۰)، سیتومورانگ و همکاران (۲۰۲۲)، جراراحمدو خان (۲۰۱۶)، سبحانی نژاد و زمانی منش (۱۳۹۱) همخوانی دارد.

دانش میان‌رشته‌ای به‌عنوان دومین یافته مقاله حاضر مورد توجه می‌باشد. دانش میان‌رشته ای، مجموعه‌ای از دانش‌ها و مهارت‌های میان رشته‌ای است که در کنار شایستگی‌های تدریسی به واسطه ماهیت آموزشی بودن آنها به عنوان شایستگی آموزشی می‌تواند تکمیل کننده یکدیگر باشند و کیفیت تدریس یک معلم را افزایش دهند. زمانی که معلم در کنار شایستگی‌های تدریسی به شایستگی‌های آموزشی خود از طریق آموزش‌های ضمن خدمت بپردازد، توانمندی های او بیشتر و همگام با تغییرات روز دنیا فعالیت تدریس خود را پیش می‌برد.

این مولفه شامل مضامینی همچون: داشتن دانش فرهنگی، داشتن دانش سیاسی، آشنایی با زبان بین‌المللی (انگلیسی)، دانش مسائل بهداشتی، همکاری با سایر معلمان، آشنایی با کاربردهای فناوری در موقعیت‌های خاص، توانایی نوشتن مقاله‌های علمی، مهارت تفکر سیستمی، مهارت کسب راهنمایی از معلم باتجربه می‌باشد. این یافته‌ها با نتایج تحقیقات محمدجانی و همکاران، (۱۴۰۲)، دلقندی و دلقندی، (۱۳۹۴)، ایمانی و همکاران، (۱۳۸۳)، بل، (۲۰۱۶)، روفی و همکاران، (۲۰۲۳)، سانکار و همکاران (۲۰۲۱) همخوانی دارد.

ارتقای شایستگی‌های معلمان در تمامی زمینه‌ها علی الخصوص شایستگی‌های تدریسی/ آموزشی در دوره حین خدمت باید به صورت مستمر از طریق آموزش‌های مختلف از جمله آموزش‌های ضمن خدمت، عضویت‌ها در گروه‌های تخصصی، شرکت در وبینارها و همایش‌ها، انجمن های آموزشی آنلاین، ادامه تحصیل و ...انجام شود. بسیاری از عدم حمایت‌ها وعدم توجهات نسبت به دبیران در دوره حین خدمت بر این اشتباه استوار است که این دبیران دارای سابقه و تجربه بالایی هستند و نیاز کمتر به آموزش‌ها دارند و متاسفانه بسیاری از آموزش‌ها بر ملاک پایین‌تر از هشت سال هستند و این تصور کم کم بر دبیران با سابقه رخنه کرده است و از این سری آموزش‌ها فراری هستند؛ در صورتی که آنها و همه معلمان مرتباً به آخرین دانش‌ها و مهارت‌های روز در رشته خود نیاز دارند تا تغییرات اساسی را در عملکرد خود در تسلط بر موضوع استراتژی تدریس در کلاس درس احساس کنند. بنابراین باید پذیرفت که «تجربه طولانی تدریس، تضمینی برای افزایش کیفیت معلمان در رشته تحصیلی و تربیتی نیست «(سیتومورانگ و همکاران، ۲۰۲۲) و یک معلم به عنوان فردی که با عصر کنونی رو به رو است باید شایستگی هایی که سرمایه اساسی او برای اجرای یادگیری است داشته باشد. کلید اصلی توسعه آموزش باکیفیت برای دبیران متوسطه در دوره حین خدمت، دانش میان رشته ای (شایستگی های تدریسی/آموزشی) است که به عنوان حلقه مفقوده در برنامه درسی دبیران متوسطه ایران مشاهده می شود.

پژوهش حاضر، علی‌رغم تلاش برای رعایت اصول علمی، با محدودیت‌هایی مواجه است که لازم است در تفسیر نتایج مد نظر قرار گیرند. نخست، در بخش تحلیل اسنادی، هرچند کوشش شد تا تمامی منابع مرتبط به صورت جامع گردآوری شود، اما این احتمال وجود دارد که برخی اسناد به دلیل عدم دسترسی عمومی یا شناسایی نشدن در فرآیند جستجو، به صورت غیرعمد از تحلیل کنار گذاشته شده باشند. دوم، با توجه به تمرکز این مطالعه بر یک مورد خاص، یافته‌ها دارای محدودیت در تعمیم‌پذیری به سایر زمینه‌ها هستند و هرگونه تعمیم نتایج باید با احتیاط صورت پذیرد. در نهایت، ماهیت کیفی و تفسیرگرایانه این پژوهش، به ویژه در روش تحلیل اسنادی، به این معناست که یافته‌ها تا حدی تحت تأثیر برداشت و تحلیل پژوهشگر قرار دارند. اگرچه برای کاهش سوگیری‌های احتمالی تلاش شده است، اما نقش ذهنیت پژوهشگر در فرآیند تحلیل داده‌ها یک محدودیت ذاتی این نوع پژوهش‌ها محسوب می‌شود که اذعان به آن ضروری است.

با توجه به نتایج مقاله حاضر موارد زیر پیشنهاد می شود: به آموزش و پرورش توصیه می شود شایستگی های شناسایی شده پژوهش حاضر را به عنوان راهنمای عمل قرار دهند و برای سنجش کیفیت تدریس معلمان به کار ببرند و همچنین به آموزش عالی توصیه گردد، شایستگی هایی که در این پژوهش شناسایی شدند را به صورت یک برنامه درسی اعتلابخش در قالب یک دوره آموزشی تحصیلات تکمیلی که کلیه معلمان دوره متوسطه را پوشش دهد، طراحی کند. در نهایت، این پژوهش را می توان در سطوح دوره فنی و حرفه ای و دانشگاه ها گسترش داد.

ملاحظات اخلاقی

مشارکت نویسندگان

طراحی و ایده‌پردازی توسط آذرمیدخت رضایی و فریده امینی انجام شده است؛

بخش روش‌شناسی و تحلیل داده‌ها نیز به طور مشترک توسط آذرمیدخت رضایی و فریده امینی صورت گرفته است.

نظارت و نگارش نهایی مقاله با همکاری آذرمیدخت رضایی، مریم زرنقاش، مریم کورش‌نیا و فریده امینی انجام شده است.

تعارض منافع

بر اساس اظهارات نویسندگان، این مقاله تعارض منافعی ندارد.

حامی مالی

بنابر اظهارات نویسندگان این پژوهش هیچگونه حامی مالی ندارد.

سپاسگزاری

از تمامی مشارکت کنندگان در این پژوهش سپاسگزاری می شود.

منابع

احمدی، غلامعلی؛ امینی زرین، علیرضا؛ مهدیزاد تهرانی، آیدین (۱۳۹۵). بازنگری انواع دانش معلمی (دیدگاه لی شولمن) از منظر نظریه هبرگی (دیدگاه الیوت آیزنر) و ارتباط آن با فناوری آموزشی نمونه‌ای از یک پژوهش توصیفی – تحلیلی. *فصلنامه نوآوری‌های آموزشی*، سال ۱۵، شماره ۶۰.

ادیب، یوسف؛ فتحی آذر، اسکندر؛ عینی پور، جواد (۱۳۹۴). ادراک معلمان از ویژگی‌های تدریس موثر؛ یک بررسی پدیدارشناختی. فصلنامه پژوهش در برنامه ریزی درسی. سال ۱۲، دوره دوم، شماره۱۷.

ایمانی، محمود؛ رخشانی، فاطمه؛ حسینی طباطبایی، سید محمدتقی (۱۳۸۳). میزان آگاهی معلمان مدارس ابتدائی از نیازهای بهداشتی دانش آموزان. مجله طبیب شرق، سال ششم، شماره۳.

بادبدست، امیر؛ سهرابی، فاطمه؛ بیگی، سلیمان؛ عبادی، علیرضا (۱۴۰۱). تاثیر تفکر سیستمی در پیشبرد و توسعه اهداف خلاقانه معلمان. سومین کنفرانس ملی علوم انسانی و توسعه. شیراز.

https://search.isc.ac/dl/search/defaultta.aspx?DTC=36&DC=369016

پیریایی، وحید؛ گائینی، احمد(۱۴۰۰). بررسی اثر تفکر سیستمی بر عملکرد سازمان از طریق متغیر میانجی تعهد مدیریت ارشد با استفاده از روش معادلات ساختاری(مطالعه موردی: شرکت اکسیر صنعت باختری گرید یک پیمان نفت و گاز در ایران). هفتمین کنفرانس بین المللی مدیریت، حسابداری و توسعه اقتصادی.https://civilica.com/doc/1310270

رحمانی، جبار؛ شیخان، مهسا(۱۴۰۲). متن، نوشتار و سواد: رویکردی میان رشته ای به متن و نوشتار در فرهنگ دانشگاهی. *فصلنامه مطالعات میان رشته ای در علوم انسانی* .۱۵(۲)۱۶۸-۱۵۹ پیاپی۵۸.https://doi.org/10.22035/isih.2023.4993.4837

راستگو، بلقیس؛ احمدی، صفیا (۱۴۰۰). مروری برتدریس اثربخش، عوامل موثر درتدریس معلمان و معرفی روش‌هایی برای پویاتر کردن تدریس. *فصلنامه رویکردهای پژوهشی نوین در مدیریت و حسابداری*. سال چهارم، ۴۴. ۲۰۱-۲۱۰.

https://majournal.ir/index.php/ma/article/view/1778

زارعی، احسان؛ سماوی، سید عبدالوهاب؛ زینلی پور، حسین؛ موسی پور، نعمت الله (۱۴۰۱). روش‌های حمایت حرفه‌ای رسمی از نومعلمان طی «دوره آغازین خدمت» در سطح جهانی. *مجله مطالعات برنامه درسی آموزش عالی*، سال سیزدهم، ۲۶.

زیباکلام مفرد، فاطمه؛ محمدی، حمدالله(۱۳۹۳). بررسی تطبیقی تفکر انتقادی از منظر رابرت انیس و هنری ژیرو با نظر به کاربرد آن برای اصلاح نظام تربیت معلم. فصلنامه پژوهش های کاربردی روانشناختی. سال پنجم، شماره۳.

سبحانی نژاد، مهدی؛ زمانی منش، حامد (۱۳۹۱). شناسایی ابعاد معلم اثربخش و اعتباریابی مولفه های آن توسط دبیران دوره متوسطه شهر یاسوج. *مجله پژوهش در برنامه ریزی درسی (دانش و پژوهش در علوم تربیتی-برنامه ریزی درسی)*. ۳۲، ۸۱-۶۸.

سرابندی بنجار، احمدعلی؛ خنجرخانی، مسعود؛ پورقاز، عبدالوهاب(۱۳۹۵). بررسی جایگاه پژوهش در نظام(۶-۳-۳) بر اساس سند تحول بنیادین. پایان نامه. دانشگاه سیستان و بلوچستان.

عبداللهی، بیژن؛ صفری، اکرم (۱۳۹۴). بررسی موانع اساسی فراروی رشد حرفه‌ای معلمان. فصلنامه نوآوری‌های آموزشی. سال ۱۵، شماره۵۸.

کشاورزی، فهیمه؛ جاودانی، محمد؛ بدخشان، مجید (۱۴۰۰). طراحی چارچوب شایستگی‌های حرفه‌ای معلمان کارآفرین. *فصلنامه نوآوری‌های آموزشی*. سال بیستم، شماره۸۰.10.22034/jei.2021.284117.1901

محمدجانی، ابراهیم؛ قادری، مصطفی؛ ملکی، حسن؛ صادقی، علیرضا؛ موسی پور، نعمت الله (۱۴۰۲). سنتزپژوهی مولفه های دانش فرهنگی معلمان. *دوفصلنامه نظریه و عمل در برنامه درسی*. پیاپی۲۲، ۵۱-۸۸.10.22034/tpcj.2024.190211

مطلبی نژاد، علیرضا؛ یوسفیان، پریسا؛ عباسی مطلق، فرزانه؛ موجه، شقایق (۱۴۰۲). رابطه توسعه حرفه‌ای و توانمندی روانشناختی معلمان با روش تدریس اثربخش آنها. *فصلنامه توسعه حرفه‌ای معلم*. سال هشتم، ۱. 20.1001.1.24765600.1402.8.1.6.3

موسی پور، نعمت الله (۱۳۹۸). برنامه ریزی درسی برای معلمان. قم: انتشارات بیان روشن.

موسی پور، نعمت الله (۱۳۹۶). مبانی برنامه ریزی آموزش متوسطه. مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.

موسی پور، نعمت الله (۱۳۹۱). درباره تدریس دانشگاهی. تهران: دانشگاه امام صادق ع.

مهرمحمدی ، محمود (۱۳۹۷). برنامه ریزی درسی : نظرگاه ها ، رویکردها و چشم اندازاها. مشهد : انتشارات آستان قدس رضوی.

وکیلی فرد، امیررضا؛ عباسی جوکندان، الهام(۱۴۰۳). توانش ارتباطی بینافرهنگی در کلاس های آموزش زبان فارسی: دیدگاه فارسی آموزان غیرایرانی. *فصلنامه تحقیقات فرهنگی ایران*، ۱۷(۱)،۳۴-۷ پیاپی ۶۵. 10.22035/jicr.2024.3125.3438

هاشم نژاد، مریم؛ طیب لی، طاهره؛ ابراهیمی چکووری، لیلا (۱۴۰۱). مشکلات و مسائل نوجوانان (رفتاری، عاطفی، خانوادگی) در دوران دبیرستان و مواجهه معلمان با آن. *فصلنامه ایده‌های نوین روانشناسی*. دوره ۱۴، شماره ۱۸. URL: http://jnip.ir/article-1-828-fa.html

یغمایی، مینو و منجمی، علیرضا (۱۴۰۱). واژه نامه توصیفی: رشته Discipline، چندرشته ای Multidisciplinary، میان رشته‌ایInterdisciplinary، حوزه‌ایField . *مجله آموزش در علوم پزشکی*. دوره ۲۲. شماره۱. DOI: 10.48305/22.36

References

Abdollahi, B., & Safari, A. (2015). Barrasi-ye mavane-e asasi-ye fara ru-ye roshde herfei-ye moalleman [Investigating the basic obstacles to teachers' professional development]. *Faslname-ye Novavari-haye Amuzeshi [Quarterly Journal of Educational Innovations]*, 15(58).

Adib, Y., Fathi Adar, E., & Eynipour, J. (2015). Darak-e moalleman az vizhegi-haye tadris-e moasser; yek barrasi-ye padidar shenakhti [Teachers' perception of effective teaching characteristics; A phenomenological study]. *Faslname-ye Pajuhesh dar Barnamehrizi-ye Darsi [Quarterly Journal of Research in Curriculum Planning]*, 12(17).

Ahmadi, G., Amini Zarrin, A., & Mahdizadeh Tehrani, A. (2016). Baznegari-ye anvae-e danesh-e moallemi (didgah-e Lee Shulman) az manzar-e nazariyye-ye hebergi (didgah-e Elliot Eisner) va ertebat-e an ba fanavari-ye amuzeshi: Nemune-i az yek pajuhesh-e tosifi – tahlili [Revisiting types of teacher knowledge (Lee Shulman's perspective) from the perspective of connoisseurship theory (Elliot Eisner's perspective) and its relationship with educational technology: An example of a descriptive-analytical study]. *Faslname-ye Novavari-haye Amuzeshi [Quarterly Journal of Educational Innovations]*, 15(60).

Badbedast, A., Sohrabi, F., Beygi, S., & Ebadi, A. (2022). Tasir-e tafakkor-e sistemayi dar pishbord va tose-e ahdaf-e khallaqane-ye moalleman [The impact of systems thinking on promoting and developing teachers' creative goals]. Sevomin Konferans-e Melli-ye Olum-e Ensani va Tose-e [The Third National Conference on Humanities and Development]. Shiraz, Iran. https://search.isc.ac/dl/search/defaultta.aspx?DTC=36&DC=369016

Bell, B. T. (2016). Understanding adolescents. In Perspectives on HCI research with teenagers (pp. 11–27). Springer. https://doi.org/10.1007/978-3-319-33450-9_2

Dulo, A. A. (2022). In-service teachers' professional development and instructional quality in secondary schools in Gedeo Zone, Ethiopia. *Social Sciences & Humanities Open*, 5(1), Article 100252. https://doi.org/10.1016/j.ssaho.2022.100252

Gess-Newsome, J. (2015). A model of teacher professional knowledge and skill including PCK: Results of the thinking from the PCK Summit. In A. Berry, P. Friedrichsen, & J. Loughran (Eds.), Re-examining pedagogical content knowledge in science education (pp. 38–52). Routledge. https://www.taylorfrancis.com/chapters/edit/10.4324/9781315735665-4

Hakim, A. (2015). Contribution of competence teacher (pedagogical, personality, professional competence and social) on the performance of learning. *The International Journal of Engineering and Science*, 4(2), 1–12.

Handrianto, C., Jusoh, A. J., Goh, P. S. C., & Rashid, N. A. (2021). Using ADDIE model for designing instructional strategies to improve teaching competency of secondary school teachers. *Proceeding Webinar Konvensyen Kaunseling Kebangsaan Kali Ke*, 22, 361–371.

Hartini, S., Bhakti, C. P., Hartanto, D., & Ghiffari, M. A. N. (2018, December). Teacher pedagogic competency development model: A literature review. In 5th Asia Pacific Education Conference (AECON 2018) (pp. 211–215). Atlantis Press.

Hashemnejad, M., Tayyebli, T., & Ebrahimi Chakovari, L. (2022). Moshkelat va masael-e nowjavanan (raftari, atefi, khanevadegi) dar dowran-e dabirestan va movajehe-ye moalleman ba an [Adolescents' problems and issues (behavioral, emotional, familial) during high school and teachers' confrontation with them]. *Faslname-ye Ideh-haye Novin-e Ravanshenasi [Quarterly Journal of New Ideas in Psychology]*, 14(18). http://jnip.ir/article-1-828-fa.html

Hume, A., Cooper, R., & Borowski, A. (Eds.). (2020). Repositioning pedagogical content knowledge in teachers' knowledge for teaching science. Springer. https://doi.org/10.1007/978-981-13-5898-2_15

Imani, M., Rakhshani, F., & Hosseini Tabatabaei, S. M. T. (2004). Mizan-e agahi-ye moalleman-e madars-e ebtedayi az niyaz-haye behdashti-ye danesh-amuzan [The level of elementary school teachers' awareness of students' health needs]. *Majalle-ye Tabib-e Shargh [Journal of Eastern Medicine]*, 6(3). https://sid.ir/paper/368168/fa

Jarrar Ahmad, M., & Khan, A. (2016). A study of teaching competency of secondary school teachers in relation to their educational qualification, stream and type of school. *IJAR*, 2(2), 68–72.

Kanmaz, A. (2022). A study on interdisciplinary teaching practices: Primary and secondary education curricula. *African Educational Research Journal*, 10(2), 200–210. https://doi.org/10.30918/AERJ.102.22.032

Keshavarzi, F., Javdani, M., & Badakhshan, M. (2021). Tarih-e charchub-e shayestegi-haye herfei-ye moalleman-e karafarin [Designing a competency framework for entrepreneurial teachers]. *Faslname-ye Novavari-haye Amuzeshi [Quarterly Journal of Educational Innovations]*, 20(80). https://doi.org/10.22034/jei.2021.284117.1901

Mehrmohammadi, M. (2018). Barnamehrizi-ye darsi: Negah-gaha, ruykardha va chashm-andazha [Curriculum planning: Perspectives, approaches and prospects]. Astan-e Qods-e Razavi Publications.

Mohammadjani, E., Ghaderi, M., Maleki, H., Sadeghi, A. R., & Mousapour, N. (2023). Sintiz-pajuhi-ye moallefe-haye danesh-e farhangi-ye moalleman [A synthesis research on the components of teachers' cultural knowledge]. Do Faslname-ye Nazariyye va Amal dar Barname-ye Darsi [*Biannual Journal of Theory and Practice in Curriculum*], 22, 51–88. https://doi.org/10.22034/tpcj.2024.190211

Motallebi-Nejad, A. R., Yousefian, P., Abbasi Motlaq, F., & Moujeh, S. (2023). Rabeteye tose-e herfei va tavammandi-ye ravanshenakhti-ye moalleman ba ravesh-e tadris-e moasser-e anan [The relationship between professional development and psychological empowerment of teachers with their effective teaching method]. *Faslname-ye Tose-e Herfei-ye Moallem [Quarterly Journal of Teacher Professional Development]*, 8(1).

Mousapour, N. (2012). Darbare-ye tadris-e daneshgahi [About university teaching]. Imam Sadiq University Press.

Mousapour, N. (2017). Mabani-ye barnamehrizi-ye amuzesh-e motavassete [Foundations of secondary education planning]. Astan-e Qods-e Razavi Publications.

Mousapour, N. (2019). Barnamehrizi-ye darsi baraye moalleman [Curriculum planning for teachers]. Bayan-e Roshan Publications.

Piriyaei, V., & Gaeini, A. (2021). Barrasi-ye asar-e tafakkor-e sistemayi bar amalkard-e sazman az tarigh-e moteghayyer-e miyanji-ye taahod-e modiriyyat-e arshad ba estefade az ravesh-e moadelat-e sakhtari (motalee-ye moredi: Sherkat-e Elixir Sanat-e Bakhtari Grade Yek Peyman-e Naft va Gaz dar Iran) [Investigating the effect of systems thinking on organizational performance through the mediating variable of senior management commitment using structural equation modeling (case study: Elixir Sanat-e Bakhtari Grade Yek Oil and Gas Contracting Company in Iran)]. Haftomin Konferans-e Beynolmellali-ye Modiriyyat, Hesabdari va Tose-e Eqtesadi [The Seventh International Conference on Management, Accounting and Economic Development]. https://civilica.com/doc/1310270

Rahmani, J., & Sheykhan, M. (2023). Matn, neveshtar va savad: Ruykardi miyan-reshte-i be matn va neveshtar dar farhang-e daneshgahi [Text, writing and literacy: An interdisciplinary approach to text and writing in academic culture]. *Faslname-ye Motaleat-e Miyan-reshte-i dar Olum-e Ensani [Interdisciplinary Studies in the Humanities]*, 15(2), 159–168. https://doi.org/10.22035/isih.2023.4993.4837

Rastgoo, B., & Ahmadi, S. (2021). Moruri bar tadris-e moasser, avamel-e moasser dar tadris-e moalleman va moarrefi-ye ravesh-hayi baraye pouyatar kardan-e tadris [A review of effective teaching, factors affecting teachers' teaching and introducing methods to make teaching more dynamic].

Faslname-ye Ruykard-haye Pajuheshi-ye Novin dar Modiriyyat va Hesabdari [*Quarterly Journal of New Research Approaches in Management and Accounting*], 4(44), 201–210. https://majournal.ir/index.php/ma/article/view/1778

Rofi'i, A., Nurhidayat, E., & Firharmawan, H. (2023). Teachers' professional competence in integrating technology: A case study at English teacher forum in Majalengka. *IJLECR (International Journal of Language Education and Cultural Review)*, 9(1), 64–73. https://doi.org/10.21009/ijlecr.v9i1.37683

Sancar, R., Deniz, A., & Deniz, D. (2021). A new framework for teachers' professional development. *Teaching and Teacher Education*, 101, Article 103305. https://doi.org/10.1016/j.tate.2021.103305

Sarabandi Bonjar, A. A., Khanjarkhani, M., & Pourghaz, A. (2016). Barrasi-ye jaygah-e pajuhesh dar nezam-e (6-3-3) bar asas-e sanad-e tahavvol-e bonyadin [Investigating the place of research in the 6-3-3 system based on the Fundamental Transformation Document] (Unpublished master's thesis). *University of Sistan and Baluchestan*. https://elmnet.ir/doc/10950986-41042

Shulman, L. (1987). Knowledge and teaching: Foundations of the new reform. *Harvard Educational Review*, 57(1), 1–23. https://doi.org/10.17763/haer.57.1.j463w79r56455411

Simonovic, N. (2021). Teachers' key competencies for innovative teaching. *International Journal of Cognitive Research in Science, Engineering and Education (IJCRSEE)*, 9(3), 331–345.

Situmorang, M., Gultom, S., Mansyur, A., Gultom, S., & Ritonga, W. (2022). Implementation of learning innovations to improve teacher competence in professional certificate programs for in-service teachers. *International Journal of Instruction*, 15(2), 675–696. https://doi.org/10.29333/iji.2022.15237a

Sobhaninejad, M., & Zamanimanesh, H. (2012). Shenasayi-ye abad-e moallem-e moasser va etibaryabi-ye mollefe-haye an tavassot-e dabiran-e dowre-ye motevassete-ye shahr-e Yasuj [Identifying the dimensions of effective teacher and validating its components by high school teachers in Yasuj]. Majalle-ye Pajuhesh dar Barnamehrizi-ye Darsi (Danesh va Pajuhesh dar Olum-e Tarbiyati-Barnamehrizi-ye Darsi) [*Journal of Research in Curriculum Planning* (Knowledge and Research in Educational Sciences-Curriculum Planning)], 32, 68–81.

Tonnetti, B., & Lentillon-Kaestner, V. (2023). Teaching interdisciplinarity in secondary school: A systematic review. *Cogent Education*, 10(1), Article 2216038. https://doi.org/10.1080/2331186X.2023.2216038

Vakilifard, A. R., & Abbasi Jokandan, E. (2024). Tavanash-e ertebati-ye beyne-farhangi dar kalas-haye amuzesh-e zaban-e farsi: Didgah-e farsi-amuzan-e gheyr-e Irani [Intercultural communicative competence in Persian language classrooms: Perspectives of non-Iranian Persian learners]. *Faslname-ye Tahghighat-e Farhangi-ye Iran [Iranian Journal of Cultural Research]*, 17(1), 7–34. https://doi.org/10.22035/jicr.2024.3125.3438

Wang, H., & Sang, L. (2024). Interdisciplinary competence of primary and secondary school teachers: A systematic literature review. *Cogent Education*, 11(1), Article 2378277. https://doi.org/10.1080/2331186X.2024.2378277

Wu, X., Yang, Y., Zhou, X., Xia, Y., & Liao, H. (2024). A meta-analysis of interdisciplinary teaching abilities among elementary and secondary school STEM teachers. *International Journal of STEM Education*, 11(1), Article 38. https://doi.org/10.1186/s40594-024-00500-8

Yaghmaei, M., & Monajemi, A. R. (2022). Vazename-ye tosifi: Reshte (Discipline), chandreshtei (Multidisciplinary), miyanreshtei (Interdisciplinary), houzei (Field) [A descriptive glossary: Discipline, Multidisciplinary, Interdisciplinary, Field]. *Majalle-ye Amuzesh dar Olum-e Pezeshki [Journal of Education in Medical Sciences]*, 22(1). https://doi.org/10.48305/22.36

Yang, Y., Liu, X., & Gardella Jr, J. A. (2018). Effects of professional development on teacher pedagogical content knowledge, inquiry teaching practices, and student understanding of interdisciplinary science. *Journal of Science Teacher Education*, 29(4), 263–282. https://doi.org/10.1080/1046560X.2018.1439262

Zarei, E., Samavi, S. A., Zeinalipour, H., & Mousapour, N. (2022). Ravesh-haye hemayat-e herfei-ye rasmi az now-moalleman tey-e "dowre-ye aghazin-e khedmat" dar sath-e jahani [Formal professional support methods for novice teachers during the "induction period" at the global level]. *Majalle-ye Motaleat-e Barname-ye Darsi-ye Amuzesh-e Ali [Journal of Higher Education Curriculum Studies]*, 13(26).

Zibakalam Mofrad, F., & Mohammadi, H. (2014). Barrasi-ye tatbiqi-ye tafakkor-e enteqadi az manzar-e Robert Ennis va Henry Giroux ba nazar be karbord-e an baraye eslah-e nezam-e tarbiyat-e moallem [A comparative study of critical thinking from the perspective of Robert Ennis and Henry Giroux with a view to its application for reforming the teacher education system]. *Faslname-ye Pajuheshha-ye Karbordi-ye Ravanshenakhti [Quarterly Journal of Applied Psychological Research]*, 5(3).

Articles:

Greetings to Esteemed Researchers and Distinguished Scholars?

Ezzatollah Ghadampour

The Differance Engine Large Language Models and Poststructuralism ---------- 1-34

David. J Gunkel

The Legal Effects and Implications of Granting Legal Personality to Artificial Intelligence Systems in Iranian Law and the Law of the European Union ---------- 1-28

Reza Farajpour, Seyed Mostafa Mahmoudi Moghadam, Dariush Babaei, Hamidreza Rostami, Mohammad Javad Kiani

An Examination of the Relationship between the Class System and Public Education in the Sassanid Era ---------- 1-16

Mohammad Reza Shakiba, Mohammad Hosein Heidari, Jaber Eftekhari, Akbar Rezaeifard

The Mediating Role of Emotion Regulation in the Relationship Between Negative Affect and Body Dysmorphic Disorder in Adolescents ---------- 1-20

Anosha Motamedimanesh, Mahin Askari, Kourosh Mohammadi, Azita Amirfakhraei

Analysis of the relationship between organizational values and charismatic leadership with the responsibility and job satisfaction of high school teachers in the city of Darab ---------- 1-21

Younes Jahandideh, Maryam Rezaei

Analyzing the causes of the collapse of the second Pahlavi government with a data-based theory approach: (Emphasis on the role of governance style) ---------- 1-25

Amir Abbas Nasiri, Hamze Farajollahi Mogadam, Esfandiar Farajvand, Leila Ghasemi Esfahlan

Investigating the Sociological Challenges of Realizing the Modern Islamic Civilization in the Statement of the Second Step of the Revolution: An Analysis of Structural and Cultural Obstacles ---------- 1-13

Hassan Khanjari, Ensiyeh Mahini, Bagher Gorgin, Habib Paasalarzadeh

Investigating the Social Pathologies of Reverse Migration: A Path Analysis of the Causal Links Between Incentives and Social Outcomes in Bandar Khamir City ---------- 1-22

Firoozeh Behi, Seyed Asghar Mousavi, Amrollah Rashedzadeh

Sustainable Tourism Development in Coastal Areas through the Lens of Social Resilience (Case Study: Bushehr Coastal Regions, Iran) ---------- 1-19

Iraj Mohebizadeh, Golamreza Jafarinia, Habib Pasallarzadeh

A Sociological Explanation of Factors Influencing the Culture of Chastity and Hijab with a Focus on the Islamic Lifestyle ---------- 1-23

Arvin Amiran, Ensiyeh Mahini, Amrollah Rashedzadeh

Identifying the Requirements and Elements of Brand Storytelling: Barriers and Achievements ---------- 1-17

Khalil Zahei Mohammad, Mohammad Bashokouh, Gasem Zarei, Naser Seifollahi

Developing an Optimal Model of Citizenship Education for Upper Elementary Grades ---------- 1-23

Sahar Amirian, Majid Aliasgari, Ali Mohebi

A Structural Model of Factors Influencing the Use of Supplementary Textbooks Among Senior High School Students ---------- 1-25

Habibollah Barani, Azita Amirfakhraei, Mohammad Reza Mohammadi Solimani, Seyyed Abdolwahab Samavi

Strategic foresight of the tourism industry with an interdisciplinary approach ---------- 1-14

Amirali Akhavi

Analyzing the strengths and weaknesses of Iranian news agencies in using artificial intelligence for scenario writing and presenting a digital transformation model: A qualitative study ---------- 1-23

Hadi Manjiri, Mohammed Soltanifar, Ali Jafari

An Analysis of Saadi's Approach to His Reception of the Sermons of Nahj al-Balaghah ---------- 1-16

Reyhaneh Reyhani, Seyed Mohammad Mehdi Jafari, Nadeali Ashouri Talooki, Mohsen Fahim

Explaining the position of science and knowledge in Ferdowsi's intellectual system in Shahnameh -- 1-28

Mohammad Dehnad

Alawi Human Rights and Its Relationship with Justice in the Quran and Nahj al-Balagha ---------- 1-17

Amrollah Andarzian

Features of the text Pazand Bandesh ---------- 1-17

Hamed Khodaad, Jaleh Amouzegar, Farzaneh Goshtasb

Explaining the Contexts and Process of the Expansion of Shiism in Isfahan during the Early Islamic Centuries ---------- 1-16

Arman Forouhi

The Difficulties of Translating Hafez's Poetry and the Role of These Difficulties in the Delay of Translation ---------- 1-22

Malek Shoai

The nullity rule in criminal proceedings (an analysis of Iranian law and international documents --- 1-21

Bagher Aramesh, Ali Janipour, Karam Janipour

Trade Secrets: Intellectual Property or Protective Measure? A Critical Analysis of the Thematic Nature of Confidential Trade Information in Iranian Law ---------- 1-23

Hosein Heydari Monavvar

Investigating the Impact of Integrated Reporting Quality on Financial Performance, Value Relevance of Accounting Information, and Earnings Quality in Companies Listed on the Iraqi Stock Exchange -- 1-28

Baydaa Jasim, Sahar Sepasi, Javad Rezazadeh

The effectiveness of eight weeks of integrated neuromuscular training on aerobic capacity, dynamic balance, and landing errors in male soccer players aged 18 to 20 years in Babol city ---------- 1-23

Mohammad Abdul Hamzah Ismail Mohsen, Lotfali Bolboli, Reza Farzizadeh

Identification of the components of the soft skills model for employees with a focus on developing digital human capital at Mazandaran University of Education ---------- 1-21

Meysam Mataji neymvar, tarane enayati, Mahsa Gholamhoseinzadeh

Presenting a model of innovative marketing opportunities with an emphasis on creating entrepreneurial opportunities in tourism ---------- 1-26

Ahmed Naji Ahmed Ibrahim, Hossein Rahimi kolour, Bahman KHodapanah, Mohammad Bashokouh Ajirlou

The Effect of Professional Role Activation on Lawyers' Ethical Decision-Making: The Moderating Role of Moral Foundations ---------- 1-16

Leila Aghabalazadeh Koljahi, Mahdi Khanjani

A Comparative Study of Wisdom in Mutanabbi and Ferdowsi Poetry (Case Study: The image and theme of world's Discredit) ---------- 1-19

Vali Allah Shojaporian

A Comparative Analysis of Quranic Teachings on Consultation and Collective Wisdom with Modern Management Theories ---------- 1-19

Mohammad Marefat

Legal and Jurisprudential Study of Moharebeh in Imami Jurisprudence ---------- 1-18

Jafar Koosha

Effectiveness of compassion-based therapy on self-criticism and academic self-efficacy in secondary school students suffering from exam anxiety ---------- 1-16

Shahin Saeidfard, Heman Mahmoudfakhe, Morad Abdivarmazan

Investigating the Asymmetric Impact of Sustainability Reports on Financial Performance in Companies Listed on the Iraqi Stock Exchange ---------- 1-30

Faraj Akraa, Sahar Sepasi, Javad Rezazadeh

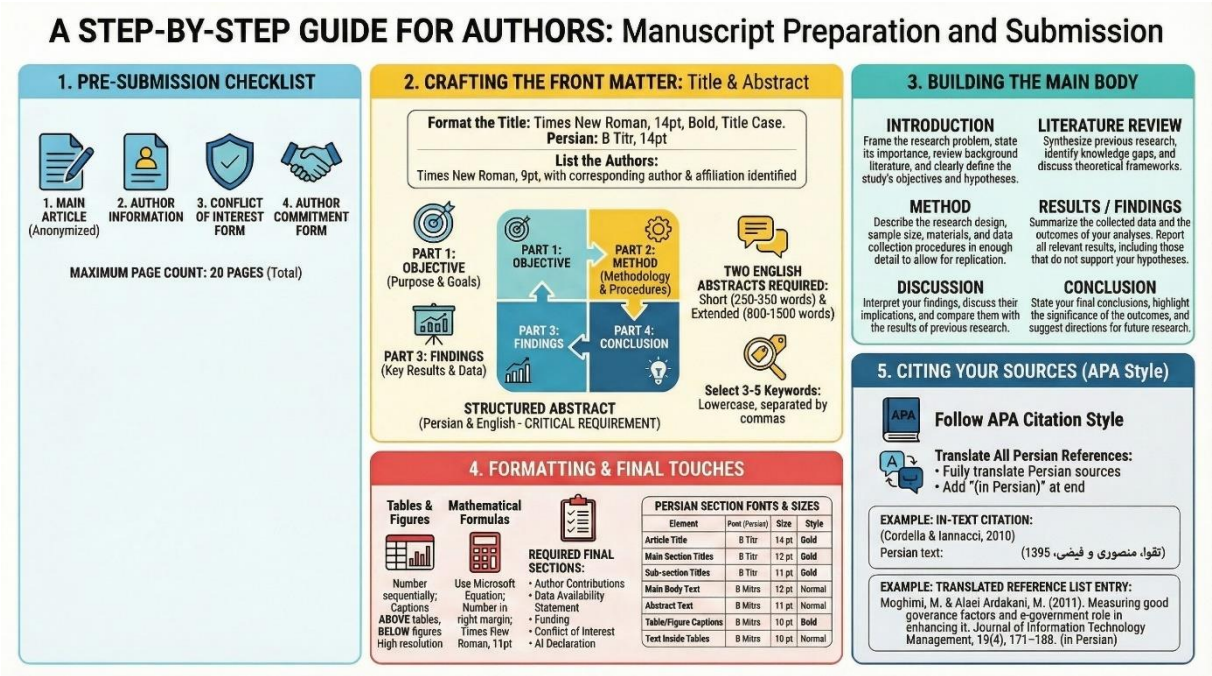
Investigating the Impact of Iraqi Young Consumers Characteristics on E-Retailing, Mediated by E-trust ---------- 1-16

Sajjad Mohammed Saleh Noor,, GHasem Zarei, Naser Seifollahi Anar, Mohammad Bashokouh Ajirlou

Interdisciplinary Knowledge: The Overlooked Element in In-Service Training Curricula for Iranian Secondary School Teachers ---------- 1-24

Roghayeh Haghiri, Nematollah Mousapour, Hossein Zainalipour, Elham Shahab Pour

- The Biannual Journal "New Research in Islamic Humanities Studies" is a scientific publication that seeks to propose new topics and find answers to them in the field of Islamic humanities. Its main goals and areas: developing knowledge and using the experiences, research, and perspectives of the practitioners and experts in the field of Islamic humanities, conducting comparative studies in the field of Islamic humanities and using the latest international achievements in this field, providing necessary information for policymakers, planners, and managers involved in the field of Islamic humanities, trying to improve the attitude towards Islamic humanities and considering it as a specialized field, using scientific achievements from different fields of humanities and benefiting from their connection with Islamic humanities, considering the interdisciplinary nature of the subject, identifying challenges and issues in the Islamic humanities and finding practical and scientific solutions, expanding the culture of research as a requirement for the development of the Islamic humanities.
- The principles of transparency, the rights of authors and readers, the ethical standards of authors, reviewers, editors, editorial board, and the publishing office are fully reflected in the system. The biannual New Research in Islamic Humanities Studies considers itself and its colleagues, as well as all authors, to be obliged to follow these regulations. These regulations are mostly based on the principles of the International Committee on Publication Ethics (COPE) and the internal guidelines of the biannual New Research in Islamic Humanities Studies.
- The turning point of the journal is the unveiling of an unprecedented initiative in the country: from now on, all articles in the journal will be published with a visual abstract and a video abstract in both Persian and English.This innovation, which is the result of the efforts of the journal team and the support of valuable authors, is designed with three main goals: accelerating the transfer of scientific concepts, increasing the international visibility of Islamic humanities research, and aligning with the world's most advanced scientific publishing standards. This issue presents valuable articles on topics ranging from systems thinking in the Quran to emerging challenges in law, artificial intelligence, and the metaverse, which demonstrate the journal's problem-oriented and forward-looking approach. We invite all researchers to join us on this proud path by submitting their works. Access to all articles, image and video abstracts is free and open to all.
- All sample files and complete instructions on how to compile and submit articles are included in the New Research in Islamic Humanities Studies system.Please compose your articles based on them and, after making sure that you have followed all the points, proceed to submit your articles.



Publisher:
Lorestan University

Director-in-Charge:
Dr. Mehrdad Amiri

Editor-in-Chief:
Dr. Ezatollah Ghadampour

Editorial Board:

Dr. Seyed Alaeddin Shahrokhi	Faculty Member, Department of History and Archaeology, Faculty of Literature and Humanities, Lorestan University
Dr. Muslim Soleimanian	Professor, Department of History, Seyyed Jamaluddin Asadabadi University
Dr. Siavash Yari	Associate Professor, Department of History, Faculty of Literature and Humanities, University of Ilam
Dr. Fazlolah Mir	Professor, Department of Psychology, Lorestan University
Dr. seyed Abdolvahab Samavi	ull Professor, Department of Psychology, Faculty of Literature and Humanities, University of Hormozgan
Dr. Ghasem Sahraei	Professor, Department of Persian Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Lorestan University
Dr.Mohamadreza hasanijalilian	Professor،Department of Persian Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Lorestan University
Dr. Said Binayemotlagh	Department of philosophy, Faculty of literature and humanities, University of Isfahan
Dr. Ebrahim Mosazadeh	Professor, Department of Law, Faculty of Law and Political Science, University of Tehran
Dr. Aliasghar Pourezat	Full Professor, Faculty of Public Administration and Organizational Sciences, University of Tehran
Dr. Peyman Namamian	Associate Professor, Faculty Member, Department of Law, Faculty of Administrative Sciences and Economics, Arak University
Dr. Parviz Bagheri	Associate Professor at Ilam University

International Editorial Board:

Prof. David J. Gunkel	Department of Communications, Northern Illinois University, 230 University Cir Dr, DeKalb, IL 60115, USA
Souad Ezzerouali	Associate Professor of civil law Dhofar University Sultanate of Oman
Katarzyna Maksymiuk	Professor, Institute of History, Faculty of Humanities, University of Natural Sciences and Humanities of Szeged, Szeged, Poland
Shafique N. Virani	Distinguished Professor of Islamic Studies and Director and Founder of the Centre for South Asian Civilizations, University of Toronto, Toronto, Canada
Touraj Daryaee	Professor of History, Iranian Studies, and Culture at the University of California

Manager:
Mohamad Hatami Nejad

Executive Editor: **Dr. Jafar Koosha**
Executive Editor: **Dr. Farhad Khormaei**
English Text Editor: **Dr. Mahmoodreza Moradian**
Executive Director: **Dr. Reza Farjpour**

Articles should only be submitted through the Journal of Modern Research in Islamic Humanities Studies system.

Address: Iran, Lorestan, Khorramabad, Lorestan University, Faculty of Literature and Humanities, Department of Theology and Islamic Studies, Second Floor, Journal Office.

Telephone: **09166510118**
General/Editorial Primary E-mail: **api@lu.ac.ir,**
apijournallorestanpress@gmail.com
Website: **https://api.lu.ac.ir**

Online ISSN: **2980-8944**
Frequency: **Quarterly**

List of Reviewers

Ab Barin, Saif od-Din, Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Islamic Azad University, Urmia Branch, Urmia, Iran

Abdollahi, Saman, Assistant Professor, Department of Law, Islamic Azad University, Naragh Branch, Naragh, Iran

Abdi Varmazan, Morad, Assistant Professor, Department of Psychology, Islamic Azad University, South Tehran Branch, Tehran, Iran

Aghajani, Saifollah, Associate Professor, Department of Psychology, University of Mohaghegh Ardabili, Ardabil, Iran

Aghamohammadi, Ahdiyeh, Assistant Professor, Department of Management, Jami International University, Tehran, Iran

Akbari, Kamal, Associate Professor, Department of Religion and Media, IRIB University, Qom, Iran

Ali Akbari, Razieh, Assistant Professor, Department of Theology and Islamic Studies, Farhangian University, Qom, Iran

Ameri Nia, Mohammad Bagher, Associate Professor, Department of Law, Islamic Azad University, Yasuj Branch, Yasuj, Iran

Asrafilian, Forough, Assistant Professor, Department of Psychology, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran

Askari, Mahin, Associate Professor, Department of Psychology, Hormozgan University of Medical Sciences, Bandar Abbas, Iran

Bahrami, Mitra, Assistant Professor, Department of Islamic Studies, Kermanshah University of Medical Sciences, Kermanshah, Iran

Bahrami, Ruhollah, Assistant Professor, Department of History, Razi University, Kermanshah, Iran

Bahrami, Vali,Assistant Professor, Department of Social Sciences Education, Farhangian University, Tehran, Iran

Behrouzian, Behrouz, Assistant Professor, Department of Sociology, University of Hormozgan, Bandar Abbas, Iran

Darvishpour, Abedin, Associate Professor, Department of Islamic Philosophy and Theology, Lorestan University, Khorramabad, Iran

Fathi Ashtiani, Ali, Professor, Department of Psychology, Baqiyatallah University of Medical Sciences, Tehran, Iran

Fattahi, Nasrin, Assistant Professor, Department of Islamic Studies, Lorestan University, Khorramabad, Iran

Ghorbanpour Lafmejani, Amir, Associate Professor, Department of Educational Sciences and Counseling, University of Guilan, Rasht, Iran

Hosseini, Ali, Associate Professor, Department of Philosophy, Yasuj University, Yasuj, Iran

Irandoust, Mohammad Hossein, Assistant Professor, Department of Philosophy, Islamic Azad University, Qom Branch, Qom, Iran

Javanmard, Leila, Assistant Professor, Department of Law, Lorestan University, Khorramabad, Iran

Karami Moghadam, Rasoul, Assistant Professor, Department of Law, Lorestan University, Khorramabad, Iran

Keshavarz, Sirous, Assistant Professor, Center for Management Studies, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran

Khashnin, Gholamreza, Assistant Professor, Department of Quran and Hadith Studies, Mohallati University, Qom, Iran

Khazaei, Sahm od-Din, Associate Professor, Department of History, Lorestan University, Khorramabad, Iran

Khodadadi, Vali, Associate Professor, Department of Accounting, Shahid Chamran University of Ahvaz, Ahvaz, Iran

Khorramaei, Farhad, Associate Professor, Department of Educational Sciences and Psychology, Shiraz University, Shiraz, Iran

Mahmoudi, Hossein, Assistant Professor, Department of Law, Lorestan University, Khorramabad, Iran

Marashi, Seyed Ali, Associate Professor, Department of Psychology, Shahid Chamran University of Ahvaz, Ahvaz, Iran

Mohammadi, Amir Abbas, Assistant Professor, Department of Art Research, Art University of Isfahan, Isfahan, Iran

Moradi, Alireza, Assistant Professor, Department of Management, Allameh Asgari International University, Qom, Iran

Mousazadeh, Ebrahim, Professor, Department of Public Law, University of Tehran, Tehran, Iran

Namanian, Peyman, Associate Professor, Department of Criminal Law and Criminology, Arak University, Arak, Iran

Nasrollahi, Yadollah, Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Shahid Madani University, Tabriz, Iran

Nikpay, Iraj, Associate Professor, Department of Educational Sciences, Lorestan University, Khorramabad, Iran

Rahdarpour, Hamed, Assistant Professor, Department of Law, Lorestan University, Khorramabad, Iran

Salari, Azizollah, Associate Professor, Department of Islamic Studies, IRIB University, Tehran, Iran

Setayeshpour, Mohammad, Associate Professor, Department of International Law, University of Qom, Qom, Iran

Shahrokhi, Seyed Alaeddin, Professor, Department of History, Lorestan University, Khorramabad, Iran

Shoaei, Malek, Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Islamic Azad University, Ilam Branch, Ilam, Iran

Shokri, Mohammad, Assistant Professor, Department of Law, Payame Noor University, Tehran, Iran

Soltanishal, Reza, Assistant Professor, Department of Psychology, University of Guilan, Rasht, Iran

Sotoudeh, Reza, Assistant Professor, Department of Finance and Accounting, Meybod University, Meybod, Yazd, Iran

Taghvaei, Abbas, Assistant Professor, Department of Islamic Studies, Islamic Azad University, Lahijan Branch, Lahijan, Iran

Taheri, Afsaneh, Assistant Professor, Department of Psychology, Islamic Azad University, Roudehen Branch, Roudehen, Iran

Talebpour, Akbar, Associate Professor, Department of Social Sciences, Alzahra University, Tehran, Iran

Yaghoubi, Abolghasem, Professor, Department of Psychology, Bu-Ali Sina University, Hamedan, Iran

Yazdani, Gholamreza, Associate Professor, Department of Law, Razavi University of Islamic Sciences, Mashhad, Iran

Yousefi, Ali, Associate Professor, Department of Sociology, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran

Zare Moghadam, Ali, Assistant Professor, Department of Curriculum Planning and Educational Sciences, University of Birjand, Birjand, Iran

Abdollahzadeh, Ali, Assistant Professor, Department of Quranic and Hadith Sciences, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran

Lorestan University

New Research in Islamic Humanities Studies

Online ISSN : 2980 - 8944